



تاریخ ظهور الحق جلد ہشتم

تألیف

جناب میرزا اسد اللہ فاضل مازندرانی

باہتمام و باز نویسی:

عادل شفیق پور

در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی، زبان دان، خطاط و نویسنده بود. در تاریخ ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۰ میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش به شمار رفت. در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ ادبیات فارسی و عربی و منطق تبخر یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از احابای طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهی^۱، از جمله لوح مبارک بشارات مؤمن و مؤقن به امر اعز ابهی گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی^۲ رهبر شیعیان آن زمان گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید، ولیکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران، هندوستان، مصر، امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب حضرت عبدالبهاء مأمور تبلیغ در امریکا گشتند و حتی هیکل مبارک عبای خود را به ایشان عنایت فرمودند تا به نیابه از طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و موفق گشت، ایشان را «مبلغ کامل»^۱ نامیدند.

^۱ - حضرت عبدالبهاء ارواحالمرسه - الاطهرالفدا در لوحی مورخ دسامبر ۱۹۱۹ به افتخار خانم [همسر] جناب فاضل چنین میفرماید: "... شکر کن خدا را که حضرت فاضل مبلغ کامل است و موفق به خدمت جمال مبارک است. جز نشر نجات ارزویی ندارد و به غیر از ترتیل آیات بینات مقصدی نخواهد درختی در گلشن امکان غرس نموده که شاخ رحمانی به کاخ ملاعلی رساند... (امرو خلق جلد ۱- صفحه م ۱۶)

حضرت عبدالبهاء ایشان را در عرصه دانش و حکمت نیز «[تالی ابوالفضائل](#)»² خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و تاریخ امربدیع سر آمد دانشمندان بهائی معاصر زمان خود بودند. از آثار مطبوع و مهم جناب فاضل: تاریخ ظهورالحق، اسرارالآثارخصوصی، امروخلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهائی در ایران و آمریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرمشهر به سال ۱۹۵۷ میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان در گلستان جاوید شهر اهواز است.

کتاب ظهورالحق بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلد تألیف یافته است. مجلدات اول، دوم و سوم را به تاریخ عهد اعلیٰ اختصاص دادند. جلد سوم این کتاب در طهران انتشار یافت، ولیکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال 1940-1942 به طبع رسیده است.³ جلد سوم که متمم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محل و موقعیت اماکن متبرکه که امر در عهد اعلیٰ است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمه تاریخیه است. اما جلد اول و دوم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُج- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب [\[عادل شفیع پور\]](#) به زیور طبع آراسته گشته است.

² - لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایادی امرالله جناب ری ویلهلم (Roy Wilhelm) مندرج درنشریه (Star of the West) نجم باختر مجلد یازدهم 1921-1922 میلادی - صفحه ۲۵۷.

³ - استخراج از لوح مبارک مورخه ۸ شهرالرحمة ۱۰۰ بدیع مطابق 1 جولای 1943 میلادی خطاب به محفل روحانی ملی ایران فرمودند: بنویس طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که مباشرت به آن نمودند جائز، مابقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع، زیرا مخالف اوامر حکومت است. (صفحه ۴۷۸ از مجموعه [تواقیع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل ملی ایران](#)) و هم چنین در سخن ناشر چاپ جدید جلد سوم آمده است عبارت (م - 284 - ط) به این معنا می باشد م - مطبعه 284 = آزرندگان (جناب رحمت الله ازردگان) و ط = طهران. در مجله پیام بهائی شماره ۲۴۵ طبع این کتاب را در حدود سالهای ۱۳۱۹-۱۳۲۰ هجری شمسی مطابق سالهای 1940-1942 ثبت نموده است.

مجلدات چهارم ، پنجم و ششم را به تاریخ عهد ابھی " تخصیص دادند. مجلدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است. جلد چهارم در سال ۲۰۱۱ میلادی در آلمان به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. اما جلد پنجم و ششم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُج- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تاپی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب [\[عادل شفیع پور\]](#) به زیور طبع آراسته گشته است.

مجلدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث زمان میثاق است که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تاپی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب [\[عادل شفیع پور\]](#) به زیور طبع آراسته گشته است. مجلد هشتم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالبهاء است که در دو قسمت اول و دوم در سال ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران به طبع رسیده است.

مجلد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولی امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه ۱۰۰ بدیع ترقیم و نگارش یافت. اکنون یک نسخه خطی و نسخه تاپی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب [\[عادل شفیع پور\]](#) به زیور طبع آراسته گشته است. و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهائی به اتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورّخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلدات تاریخ ظهورالحقّ خطاب به جناب فاضل میفرمایند: « [أیهاالفاضل الجلیل الشّهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود. ملاأعلی و](#)

سكان فردوس ابهى" تمجيد نمايند و تهنيت گويند. اين عبد ممنون و مستبشر و مزيد تأييد را دائماً
 ليلاً و نهاراً از حضرت خفى الالطاف متمنى و ملتمس⁴ « انتهى .

⁴ - از جمله خدمات مهمه ايشان تدوين تاريخ عمومى امرالله در ۹ جلد بنام ظهورالحق بود كه فقط جلد سوم ان طبع
 گرديده است . در ابلاغيه مبارك مورخه ۲۶ فوريه ۱۹۳۸ كه ضمن وصول بخش چهارم كتاب تاريخ مذكور صادر شده در
 پايان ان بخط مبارك چنين مرقوم است . قوله عز بيانه : ... ايهاالفاضل الجليل الشهم النبيل مجهودات عظيمه و اقدامات باهره
 ان ركن ركين جامعه در موطن اصلى جمال احديه آنى از ياد نرود ملاعلى وسكان فردوس ابهى" تمجيد نمايند و تهنيت
 گويند. (امرو خلق جلد ۱- صفحه م ۲۳)

سخنی چند با خوانندگان و مطالعه کنندگان گرامی مجلّات ظهورالحق

دوستان عزیز، همانطور که ملاحظه می‌فرمائید در این سری مجلّات حداکثر سعی شده است که با حداکثر دقت تمام مطالب در درجه اول تایپ صحیح گردد و البته تمام مطالب حتی الامکان در موارد لزوم با حواشی و اضافات اصلاح و اضافه گردد. و در این کار تا آنجائی که مقدور بوده است سعی و اهتمام شده است. و البته بعضی از مجلّات در شرف تکمیل است و در بعضی از مجلّات نیز بعضی از صفحات موجود نیست و البته تکمیل و ترمیم این امر مهم به آینده موکول می‌شود. باید به اطلاع آن عزیزان و قارئین محترم برسانم که بزودی جلد پنجم و هفتم بوسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر می‌شود. جلد سوم و چهارم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. جلد هشتم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران منتشر شد. با توجه با این سعی من در این است که حتی الامکان در تکمیل مجلّات اول، دوم، ششم، و نهم کمال سعی و اهتمام را بنمایم تا انشاءالله تمام مجلّات تکمیل گردد. و البته جلد ششم نیز در شرف تایپ و تدوین کامپیوتری است. عزیزانی که مایل به مکاتبه با این جانب می‌باشند می‌توانند با آدرس ایمیل زیر: ADELSH09@GMAIL.COM با این جانب تماس حاصل نمایند.

با تقدیم احترامات فائقه - ارادتمند: عادل شفیح پور

ظهور الحق جلد ۸ - قسمت اول

--- صفحه (م) ۱ ---

ظهور الحق جلد ۸ قسمت اول

فهرست رووس مطالب و اهم اسامی مندرجه در کتاب ظهور الحق (قسمت اول از جلد هشتم)

صفحه کتاب	اسامی اشخاص و امکنه
3	مناجات افتتاحیه از اثار مبارکه مرکز میثاق
	آذربایجان
5	مقدمه
6	میرزا علی محمد ورقاوا خلاف واقربا
60	حاجی میرزا حسین برادر شهید
60	آقا سید مهدی یزدی
61	حاجی معین السلطنه
61	میرزا حیدر علی صنیعی اسکوئی
62	میرزا اسمعیل مشکوه
67	حاجی ملا علی
67	میرزا جلیل خوئی (ناقص)
73	حاج محمد حسین تبریزی
74	محمد علی میرزا ولیعهد در اوایل و اواخر احوال
75	ضوضای مراغه
84 - 77	واقعه سیسان
79	میرزا محمد خان پرتوی

صفحه کتاب	اسامی اشخاص و امکنه
85	ممقان
87	میلان
88	ارومیه و بعضی از نقاط دیگر

89	مراغه
89	میرزا محمد ثابت
93	اردبیل
93	امین العلماء
94	خلخال
94	سراج دفتر صدر العلماء مسعود الممالک
95	میانج
95	افتخار العلماء
96	قره شیران
97	برادران احمداف
98	میرزا ابراهیم خان آذر منیر
104	میرزا موسی ادیب
104	برادران میلانی
105	ملا ولی الله مراغی
107	آقا میرزا حسین طوطی

صفحه کتاب	اسامی اشخاص و امکنه
112	سید عبدالله میانیجی
113 تا 119	مهاجرین آذربایجان در عشق آباد
114	اسدالله و سلمان
115	مهدی قلی بنایی صراف
117	میرزا محمد علی مشیرالتحار
اصفهان	
121	مقدمه
122	آقا سید مهدی و آقا سید هادی
123	حاجی میرزا علی محمد سیف الذاکرین
124	میرزا عبدالحسین
125	میرزا اسدالله خان وزیر
134	قربه گز و قربه خورزوق
134	اسماء "بعضی از احبا"

136	حاج میر سیدعلی
138	میرزا حسن فرزانه و برادران
139	میرزا جعفر ثابت
143	خازن بختیاری
146	کوه کیلویه

صفحة کتاب	اسامی اشخاص و امکنه
147	میرزا محمد ناطق
153	نجف آبد
154	ملاقاسم
155	میرزا باقرهائی
156	حاج کیلی (اسدعلی)
157	حاج حیدر
161	محمد جعفر صباغ
162	ملک آبد و علی آبد
164	حاج کلبعلی کفاش
165	تراب خان
166	اردستان
167	خانان رفیعی
168	قمشه
168	زواره
168	فریدن
170	شیخ محمدعلی (آقا نجفی)
171	ظل السلطان و جلال الدوله
بروجرد	
174	مقدمه

صفحه کتاب	اسامی اشخاص و امکنه
174	برادران آوارگان
198	سید ابراهیم خباز
خراسان	
200	مقدمه
201	میرزا یوسف قائنی
204	میرزا علی محمد خان مؤتمن السلطنه
204	خاندان مستوفی
206	حاج محمد ترک
207	بشروه
207	شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ رئیس
226	بی بی روحانیه
229	میر محمد بیگ و حاج شاه خلیل الله
230	عماد الملک
231	میرزا محمود فروغی
241	قائن
242	تربت
242	شیخ علی اکبر قوچائی

صفحه کتاب	اسامی اشخاص و امکنه
247	میر محمد حسین خان بشروه ای
248	شیخ محمد علی هدایت
249	بعضی دیگر از ابناء خراسان
253	میرزا غلامرضا شیدا و میرزا عبدالحسین محمودزاده
262	آقا سید عباس علوی

خوزستان	
زنجان	
263	مقدمه
264	حاج ایمان و خاندان او
265	میرزا حسین هویدائی
سلطان آباد	
267	مقدمه
267	میرزا اقاخان قائم مقامی
278	حاجی عرب
281	شاه آباد و حسین آباد
281	ادریس آباد و ورقا
ملایر	
282	حسین قلی میرزا موزون

صفحه کتاب	اسامی اشخاص و امکنه
284	میرزا علی اکبر زرگر
287	بعض دیگر از احباء
سمنان و سنگسر و شهمیرزاد	
288	آقا سید محمدرضا و عائله
291	استاد حاجی کفاش و بعض دیگر از احباء
293	ضوضاء سنگسر و شهمیرزاد
298	ملانصرالله شهمیرزادی
302	وقایع سال 1340
304	ملا محمد علی هراتی
304	آقا سید مصطفی طباطبائی
315	شاهرود و بسطام
تهران	
317	مقدمه
319	حاج میرزا عبدالله نوری و بعضی دیگر

320	خاندان ملجم
321	میرزا محمد تقیابن ابهر ایدی امر الله
327	حاج ملاعلی اکبر ایدی امر الله
329	نیرو سینا

صفحه کتاب	اسامی اشخاص و امکنه
362	نعیم
375	ابن أصدق ایدی امر الله
377	دکتر عطاء الله خان بخشایش
378	حاج ابوالقاسم دباغ
379	آقا علی حیدر شروانی
380	حاج میرزا عبدالله سقط فروش
381	میرزا غلامحسین و خاندان دواچی
382	سید نصرالله باقراف
383	بعض دیگر از احباء طهران
384	جمال بروجردی
392	میرزا عزیزالله مصباح
401	مشهدی حسین قزوینی
402	دکتر یونس خان افروخته
325	خاندان علائی
426	محمد حسین میرزا موید السلطنه
427	خاندان ذبیح
427 مکرر	خاندان مهتدی
427 مکرر	خاندان نور
428	خاندان قدس

صفحة	کتاب	اسامی اشخاص و امکانه
428		خاندان مودت
429		حاج میرزا محمد افغان
431		میرزا مصطفی خان نوری
438		میرزا علی محمدخان سررشته‌دار
440		خاندان مهدیه و خاندان مهربان
443		میرزا محمودخان بدیعی
443		آقا سید نصرالله ریخته‌گر
444		بعضی از بهائیان اسرائیلی طهران
446		حاجی فرج
451		طائره
462		میرزا حسن ادیب ایادی امرالله
478		حاج ندیم باشی
480		صدرالصدور
481		محب السلطان
483		حاج غلامرضا امین امین
486		فائزه خانم
490		نبیل الدوله
491		میرزا عزیزالله خان ورقا
495		میرزا ولی الله خان ورقا

صفحة	کتاب	اسامی اشخاص و امکانه
497		میرزا مسیح و میرزا نصرالله رستگار
498		میرزا تقی خان بهین آئین
499		میرزا عبدالله مطلق
500		میرزا عزیزالله خان عزیزی
501		مصور رحمانی
502		میرزا عبدالحسین خان خادم

503	ناظم الملک
503	میرزا احمدخان یزدانی
504	میرزا غلامحسین خان کیوان
504	میرزا محمدعلی خان موافق و بعضی دیگر
505	حاج میرزا هادی دولت آبادی
507	حاج شیخ هادی نجم آبادی
513	امام جمعه
513	صفی علی شاه
518	اماکن تاریخچه
527	ناصرالدین شاه
533	امین السلطان
539	اشتهارد
539	طالقان

صفحه کتاب	اسامی اشخاص و امکنه
	فارس
540	مقدمه
541	بیت مبارک
544	عندلیب
562	اخلاف حاج ابوالحسن بزاز
563	بشیر السلطان
564	میرزا محمود زرقانی
566	میرزا جلال زرقانی
567	لسان حضور
569	فاضل شیرازی
573	میرزا ابوالقاسم تندر
573	حضرات افنان
573	میرزا جعفر هادی اف
574	بعضی دیگر از احبای فارس
576	نیریزه احباء و وقایع آن بلد
582	بندرعباس

585	آباده
586	قابل
595	بينش

صفحة كتاب	اسامي اشخاص و امكنه
599	جهرم
قزوين	
600	مقدمه
602	حكيم الهی
606	خاندان سمندر
613	اسعد الحكماء
614	حاج عبدالكريم و عائله
614	احياء السلطنه
615	ميرزا حسن واعظ
618	ميرزا يوسف خان وجدائي
622	آقا محمدعلي الموتی
622	حاج نظرعلي
622	حاج محمدجواد
623	ملا حيدرقلی
623	درويش مسعود
626	خاندان تسليمی
626	حاج ميرزا ابراهيم دوافروش
627	خاندان راسخ
627	حاج مونس
627	لوحی از قلم ميثاق
ق م	
630	مقدمه
630	آقا سيد اسدالله قمی
636	آل نداف

655	آقا عبدالرزاق تبریزی
655	جاسب

--- صفحه ۳ ---

هو الابهی

اللَّهُمَّ يا ملجائی وملاذی ومبدئی و معادی و مأمنی و معاذی و انیس قلبی فی وحشتی و سکون فؤادی فی دهشتی و سلوتی فی وحدتی و راحتی فی بلائی ترانی مکباً علی وجهی فی تراب العبودیة متدللاً لربوبیتک و مترامياً علی عتبة حضرتک الرحمانیة تخضنعا تخشعاً لسلطان الوهیتک و معفراً جبینی علی الغبراء ابتهاًلاً و تضرعاً و انکساراً علی ملکوت فردانیتک لک الحمد یا الهی بما ایدتنی علی العبودیة المحضة والرقيّة الخالصة والفناء الصّرف والمحویة البحتة فی فناء مظاهر نفسک و مطالع امرک و مشارق آیاتک و مجالی بیناتک فکیف عند اشراق شمس حقیقتک النوراء و ظهور مثلک الاعلی کینونتک الالهوتیة و ذاتیتک الملکوتیة و حقیقة الرحمانیة تعالیت یا الهی عن ادراکی و ادراک الممکنات و تقدست یا محبوبی عن ذکری و ذکر الموجودات و حدک لاشربیک لک و حدک لانظیر لک و حدک لامثل لک و حدک لاشیبه لک تقدردت بوحدانیتک و تنزهت بفردانیتک

--- صفحه ۴ ---

اللَّهُمَّ اقبل ذلّی و انکساری بباب احدیتک و زد فی فقری و مسکتی و جزعی و ابتهاًلی و ضراعتی ببقاء ربوبیتک و ثبتنی علی عبودیة احبائک والخضوع والخشوع لدى اصفیائک والبسنى هذا القميص الذى هو حياة روحی و نجاة نفسی و عزّة ذاتی و شرف کینونتی و علو هویّتی و سلطنة حقیقتی و فخری و مباهاًتی و هودرعی الاوقی و حظّی الاوقی و سدرتی المنتهی و مسجدي الاقصى و جنّتی المأوی و فردوسی الاعلی و استغفرک عن کّل صفة غیر هذه الصّفة العلیا و اتوب الیک عن کّل سمة دون هذه السّمة النوراء فانها مثلی الاعلی و طریقتی المثلی و استغفرک استغفرک یا ربّی الابهی .

--- صفحه ۵ ---

آسیا - ایران

آذربایجان

آذربایجان بنوعی که در بخشهای سابقه بیان کردیم و خاندانهای متمکنین و متوطنین و شهداء و رجال و مهاجرین از بهائیان آن قسمت نگاشتیم هنگام غروب شمس جمال ابهی^۱ در صف اولین از ایالات ایران از حیث عدت و عدت مؤمنین محبوب بود و مراکز پر جمعیت فعال غیور مانند سیسان و میلان و قریه باباکندی و مطنه و غیرها داشت و گروهی از آنان مجاور در عکا و تقرب و انتساب بساحت عظمت ابهی^۱ یافته معدودی بخدمت سرافراز گشتند و پی در پی بذهاب و ایاب زائرین و نزول الواح مبارکه در نشاط و انبساط زیستند و چون بنوعی که در دو بخش سابق آوردیم، تحت حکمرانی مظفرالدین میرزا ولیعهد که سلیم النفس و بری از نظر مخالفت و معاندت بود و عده ای از رجال دائره اش امثال حاجی میرزا عبدالله خان نوری قراشباشی و میرزا عنایت علی آبادی مازندرانی که مأموریت حکمرانی و بازرسی نواحی مییافت غایت اشتها و اقتدار و کمال ایمان و تعلق شدید بامر بدیع داشته بحماییت و نصرت میکوشیدند

--- صفحه ۶ ---

و نیز درایامی که امیر نظام گروسی با قدرت و عدالت حکمرانی میکرد تزییقات و تعرضاتی مانند دیگر اقسام در آن حدود رخ نداد.

و میرزا علی محمد ورقا در تبریز و برادرش حاجی میرزا حسین در میاندوآب بودند (۱) و شرح احوال سابقه آن خانواده را در بخش ششم آوردیم و ورقا هنگامی که خبر صعود حضرت بهاءالله را شنید در خارج از تبریز بود و در نامه ای که برای یکی از نزدیکترین دوستانش نوشت ناله و شکوی از فرقت پر حرقت نمود و هم جلالت مقام حضرت غصن اکبرالاعظم را با بشارات کتب مقدسه استوار ساخت و در عین حال که با قوت عرفان و ایمان و فصاحت و بلاغت منطق و بیان بنثر و نظم در نشر آئین ابداع میکوشید اجازت شرف اندوزی و زیارت محضرت آنحضرت را خواست و اجازت دادند بشرط آنکه چندی در بلاد قفقازیه سیر و سفر کرده بنشر این امر

پردازد و ورقا نیز چنین کرده و با عزم عکا و زیارت غصن

(۱) ورقا با دو فرزند مذکور ایامی در سال ۱۳۱۰ نزد برادرش حاجی میرزا حسین بسر میبرد و خطی بحاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی نوشت و شرحی مؤثر از بلیات وارده بر احباب قصبه مذکور را جهت هجوم اکراد بتحریر آورد و در ضمن اشاره بعظمت مقام حضرت غصن اعظم چنین نگاشت در اینجا از احباب از بقية السیف هجوم اکراد بمقدار

عدد

--- صفحه ۷ ---

اعظم نمود و بسال ۱۳۱۰ با ابوالزوجه و دو پسرش عزیزالله و روح الله بشتافت و چندی در جوار پر انوار فیض سرشار یافت و اشراقات ابهی^۱ را از مشرق عبودیت عظمی درخشان و تابان دید و با علو عرفان و شور عشقی که مخصوص باو بود رنه منجذبانه برکشید و با قصائد غرا و غزلیات شیوا ندای انی آنست نارا مرتفع ساخت و نیران حسد و بغضاء حسودان و ناقضین عکا برافروخت و چون عودت به تبریز نمود و رایت عشق و عرفان برافراخت بعلت شدت عناد و

واحد موجود الحمدلله این ایام مبارک را در اصحاب رابع از صحیفه اشعیا علیه بهاءالله الابهی^۱ اخبار و ابشار نموده درک نمودیم فی ذلک الیوم یکون غصن الرب بهاء و مجدا و ثمر الارض فخرا و زینة للناجین . زوجه^۲ میرزا عبدالله خان ایمان باین امر نداشت و دختران بمادر تاسی کردند و میرزا عزیزالله برای شبیانی شوهر خواهر زوجه خود چنین حکایت کرد که ورقا بدو پسر خود عزیزالله مذکور و روح الله کتاب اقدس و صلوة کبیر تعلیم کرد و آنان از حفظ میخواندند یکروز مادر گویا عزیزالله را نزد ثقة الاسلام برده و شکایت و سعایت کرد که شوهرم بهائی است و بکودکان نماز خودشانرا تعلیم داد و عزیزالله را واداشت تا نزد مجتهد بایستاد و نماز از حفظ خواند لکن مجتهد شدت نکرد و گفت برو اطاعت شوهر خود نما من چگونه در حق کسی که خردسالی را چنین تعلیم دینداری نمود سخن ناروا گویم و موجب حرکت ورقا از تبریز همین شد که دانست زن مهیای ایجاد خطر جانی وی است و روزیکه زن از خانه بعزم حمام بیرون آمد اشیاء خصوصی و آثار امری را بجمال داد از خانه خود که خانه میرزا عبدالله خان بود تغییر مکان نمود تا منتهی بورودش در زنجان گردید . (میرزا حیدرعلی صنعی اسکوئی)

--- صفحه ۸ ---

تَعَرُّضِ مَعَانِدَانِ خُصُوصًا حَاجِي مِيرْزَا مُوسَى ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ وَ لَاسِيَّمَا مَخَالَفَتِ وَ مَعَانِدَتِ زَوْجَةِ غَيْرِ مُؤْمِنِهِ اش بنت حاجی میرزا عبدالله خان مذکور از جانب حضرت غصن اعظم مأموریت رسید که گهی در طهران و ایامی در زنجان بتبلیغ و نشر نفعات الهیه پردازد و مخصوصا تشویق و تکمیل محبین زنجان و توسیع دایره امر را در آنجا مورد وجهه همت سازد و تمامت کتب و آثار نفیسه اش را از بیانات ربّ اعلی و جمال ابهی^۱ و برخی اصحاب معظّم و از رسم و تصاویر بمانند که در طول مدت متمادیه بدست آورد و با خط و کاغذ و جلد ثمین و زیبا مدون و مذهب و مجلد کرده داشت و بجهت مذکوره احتمال خطر میرفت بطهران برآورد و نزد ابولازوجه اش حاجی خان مذکور که مقیم گردید بسپارد.

و لذا در سال ۱۳۱۲ از طریق قفقاز و گیلان با پسران مذکورش بزنجان درآمده در خانه ابوالزوجه اش حاجی ایمان نزول نموده چندی بماند و بهمت تامّه تبلیغ پرداخت و نار حسد و عداوت ملایان شعله کشید و حکمران علاءالدوله وی را گرفته در دالحکومه محبوس ساخت و ما تفصیل حبشش با پسرش روح آله و برخی از بهائیان زنجان و ابعادشان

--- صفحه ۹ ---

بطهران و حبسشان در انبار و بالاخره شهادت پدر و پسر را در بخش سابق ضمن واقعات سنه ۱۳۱۳ آوردیم و این واقعه در لیلۀ هیجدهم ذیقعدۀ سال مذکور واقع شد و جسدشان را چندتن از عملۀ انبار در همانشب بقبرستان معروف سر قبر آقا (باغ فردوس حالیه) بردند و در جنب غسلخانه بخاک سپردند و پس از چندی میرزا مؤمن کاشانی صورت قبر ساخته علامت نهاد و پس از چندین سال میرزا عزیزالله بن ورقا باغی محصور در بیرون شمالی شهر بنا کرد و بنام جسد پدر و برادر و هم جسد ملاعلیجان مازندرانی شهید مذکور در بخش

ششم که در آنجوار انتقال و استقرار داده بقعه و بارگاه ساخته بنام ورقائیه معروف نمود. ورقا را سه پسر بجاماند

که همگی از دختر حاجی میرزا عبدالله نوری بعرضه آمدند و به ترتیب سن میرزا عزیزالله و میرزا روح الله و میرزا ولی الله نام یافتند. و میرزا روح الله حین شهادت داخل سن چهارده بود (۱) و حالت لطیفه روحانیّه و قریحه شعریّه و

معلومات دینیّه و ادبیّه و قوت بیان و نور عشق ایمانی و ذوق تبلیغ داشت و خط نیکو مینوشت و برادرش میرزا عزیزالله حکایت کرد که در ایام تشرّفشان در عکا و حضور محضر ابهی^۱

(۱) کیفیت شهادت ورقا و روح الله را بعضی چنین نقل کردند که سر ورقا را در کنده گذارده با غداره ریز ریز کردند و سر روح الله را بریدند .

--- صفحه ۱۰ ---

نوبتی بنوع طیبت و ملاطفت از او پرسیدند که هر گاه مهدی منتظر بنوعی که مردم شیعه^۲ اثنی عشریه میخواهند خروج نماید و با تو مقابل شود چه خواهی کرد؟ و او بیدرنگ عرض نمود بتأییدات ابهی^۱ او را تبلیغ میکنم .

و از فاجعه شهادت ورقای جلیل و روح الله بی مثل و قساوتی که جعفرقلیخان معین السلطان حاجب الدوله در قتلشان بروز داد قلوب جامعه بهائی تأثر و لرزش شدید یافت و از جمله مرثیاتی که شعرا در آن موقع سرودند مرثیه نوزده بیتی نیز و سیناست و چندان مورد قبول حضرت عبدالبهاء شد که امر فرمودند مشکین قلم بخط زیبا نوشت و در بیت مبارک نصب کرد . و هی هده :

آه آه ای ارض طا ورقا چه شد ؟

مرغ باغ طلعت ابهی^۱ چه شد ؟

آن تذر و گلشن توحید کو ؟

وان غزال قدس این صحرا چه شد ؟

ای صبا فرزند دلبندهش کجاست ؟

آن خوش الحان بلبل گویا چه شد ؟

آن نهال نورس نوخیز کو ؟

وان گل نشکفته رعنا چه شد ؟

قمری موزون و خوش آهنگ کو؟

طوطی شیرین شکرخا چه شد؟

جوجه سیمرغ قاف قرب کو؟

برّه آهوی بر با چه شد؟

صوت روح افزای روح الله کو؟

نغمه جان پرور ورقا چه شد؟

بی حضورش انجمن را نور نیست

ای دریغ آن انجمن آرا چه شد؟

قتل او را حاجب ار واجب شمرد

آن سجد قتل و آن فتویٰ چه شد؟

کس نداند جسم زارش در کجاست

وان منور هیکل روحا چه شد؟

گر در آتش رفت ابراهیم وار

آن گل و آن لاله حمرا چه شد؟

ورچو یونس در دهان حوت رفت

آنخروج بعدش از دریا چه شد؟

ورچو یوسف گرگش از هم بردرید

آن قمیص کذب خون پالا چه شد؟

ورنه گرگش خورد و در چاه اوفتاد

شرح داد و قال یا بشری چه شد؟

--- صفحه ۱۲ ---

ور چو یحیی خون او در طشت ریخت

آن سر و آن پیکر زیبا چه شد؟

ور چو عیسی بر فراز دار رفت

آن هجوم قوم و آن غوغا چه شد؟

گر سرش از تن جدا شد چون حسین

آن تن پاکیزه نورا چه شد؟

ور شد از شمشیر و خنجر ریز ریز

کس نمیگوید که آن اعضاء چه شد؟

نیرو سینا چون نالید زار

کان رفیق با وفای ما چه شد؟

و این ابیات مثنوی منسوب بروح الله میباشد:

جام می را ساقیا سرشار کن

طور دل را از مِیت پر نار کن

ساغری در ده ز صهبای الست

تا بهوش آیم من مخمور و مست

بر درم استار وهم و هم گمان

بر پریم بر اوج هفتم آسمان

بگذرم زین تیره دام و آب و خاک

ره سپر کردم بر احستان پاک

--- صفحه ۱۳ ---

وارهم زین ملک پر رنج و محن

رو نمایم سوی روحانی وطن

بشنوم از گلشن جان بوی دوست

بازگردم چون نسیم از کوی دوست

با معطر نَفحه های جانفزا

با مبارک مژده های غم زدا

بر ملا گویم با حباب دیار

یوم میثاق است یاران البدار

البدار ای عاشقان روی دوست

رو کنید از جان بسوی کوی دوست

ای رفیقان دم غنیمت بشمرید

امر حق را نصرت و یاری کنید

همتّی یاران که این امر مبین

منتشر گردد در اقطار زمین

کوششی یاران که گردد منتشر

در جهان آیات ربّ مقتدر

همتّ ای یاران که وقت خدمت است

گاه کسب فیض و یوم نصرت است

رو نمائید ای احبای بها

سوی عالم با علمهای هدی

--- صفحه ۱۴ ---

تا بهوش آیند این اقوام مست

از ظنون و وهم بردارند دست

چشمشان از نور حق روشن شود

خارزار از قلبشان گلشن شود

اینچنین فرمود سلطان قدم

در کتاب اقدس خود بر امم

هر که جان در راه حق سازد فدا

سوی او ناظر بود وجه خدا

ساقیا جامی کرم کن از صفا

تا شوم ظاهر ز هر جرم و خطا

گرچه عصیانم فزون است از شمار

لیک از فضل حقم امیدوار

مرحبا ای ساقی بزم قدم

رشحه ای افشان بر اینخاک از کرم

تا زجودت ذره ها تابان شود

نزد جانان قابل قربان شود

کی شود یارا که اندر کوی تو

جان فدا سازم به نقش روی تو

ایخدا آنروز کی خواهد شدن

که شوم فارغ از این پژمرده تن

--- صفحه ۱۵ ---

رو نمایم سوی فردوس بقا

سبز و خرم گردم از فیض لقا

اندرین بیدای حرمان سوختم

وز شرار هجر نار افروختم

برقع از رخ برفکن ای شاه جان

تا شود روشن ز نورت آسمان

ای شه میثاق ای سلطان عهد

ای ز نارت مشتعل فاران عهد

ای که خود را خوانده ای عبدالبهاء

مرتفع از امر تو رایات هدی

مطلع اسرار سبحانی توئی

منبع آثار یزدانی توئی

چون الف قائم بامر کردگار

هستی ای شاهنشاه ذوالاقتدار

لیک خاضع در عبودیت چو یاء

نزد باب روضه رب البهائه

ای تو سدره امر را غصن عظیم

وی تو فرع منشعب زاصل قدیم

ای تو هستی مشرق وحی خدا

از تو روشن دیده اهل بها

--- صفحه ۱۶ ---

قطره ای از لطف بر این طیر زار

که ز هجرت گشته بی صبر و قرار

ز آتش بعد تو سوزان دل شدم

زد شرر هم از تو بر آب و گلم

این زمان ای شهریار ملک دل

از فراق گشته قلبم مشتعل

سوختم شها من از نار فراق

اندر این بیدای صبر و اشتیاق

کن خلاص این طیر را از دام غم

ای ملیک فضل سلطان کرم

در لیاقت منگر و در قدرها

بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطا

مممممممممممممممممممممممممممممممم

و ما شمه ای از اشعار آبدار ورقا را در بخش ششم ثبت کردیم و در اینمقام نیز لختی رامی نگاریم منتها قصیده ای که در تهنیت عید مبعث حضرت اعلی در پنجم جمادی الاولی و تطبیق با ولادت حضرت عبدالبهاء سرود و مشهور و متداول میباشد و هی هده :

--- صفحه ۱۷ ---

بهائیان بشارت کامشب دو عید اعظم

از فضل ربّ ابهی توام شده است با هم

عید سعید مبعث امشب بعز و شادی

با جشن قدس مولود گشته است هر دو منضم

اصل مظاهر امر با فرع جسته پیوند

بدء مشارق وحی با ختم گشته توام

نوری که بود فاتح در فجر عزاجمال

در عرش قدس تفصیل گردید باز خاتم

شد کاف کنز مکنون با نون وصل مقرون

در این شب مبارک وین ليله مگرم

ای مطرب الهی آمد نشان شادی

اسباب جشن شد جمع گشتند عیدن یا جم

امشب شب وصال است به از هزار سال است

الحان ابدعی را بر خوان بنغمه بم

بر گو براهب مهر در دیر چرخ گردون

ناقوس نه فلک را امشب بکوب محکم

شد منتهی علامات قد قامت القيامات

اشراط کلّ ساعات قد انتهى و ماتم

ای شاهد بهائی وقت است کاندر آئی

تا در رخت فشانیم جانها بخاک مقدم

--- صفحه ۱۸ ---

در این شبی که ارواح از شوق پای کوبند

ای دوستان بشادی دستی زنید برهم

ای داده عاشقانرا نوشین لبان لعلت

هر دم بیک تبسم صدجان ز فیض مبسم

وه وه چه نورپاش است این لیل سرمدی نام

به به چه روحبخش است این فجر ایزدی دم

ای نوبهار جانها بخرام اندرین بزم

تا گلشن دل ما گردد ز وصل خرم

دارد عظیم قدری این ليلهء مبارک

زاید منیر بدری این ساعت مقمّم

ساقی مه جمادی است شب نیست روز شادی است

حور لقا منادی است ما را بجشن افخم

تابنده شد در این لیل شمس الشموس اعلی

زاینده شد در این فجر ربّ النفوس اقدم

ای عاشقان هلموا و یعارفان تعالوا

کامشب خدای ماراست دریای فضل ملطم

ساقی بشادی عید امشب تراست تأیید

باید ز کأس توحید نوشید می دمادم

در پاس اوّل شب شد نقطه مشیت

لامع چه مهر تابان از امر ربّ اکرم

--- صفحه ۱۹ ---

رطلی گران کرم کن کامشب تبارک الله

شد حضرت مبشّر مبعوث ز امر مبرم

در انتهای این لیل عبدالبهاء الف وار

از نقطه یافت تفصیل در مهد عهد اقوم

سرشار ساغری نیز در ده بنام یزدان

کامشب بود بشادی مولود غصن اعظم

شد یاد و کون شادی طالع ز فجر قدرت

یک دهر روز روشن زین تیره لیل مظلم

ساقی تو شمس فضلی دریای جود و بذلی

بفشان ز فیض جامت رشحی بر اهل عالم

زین بعثت و ولادت زین نعمت و سعادت

شعشع بخت گردید ظلمات صرف صیلم

مینای آسمانرا پر کن ز باده ناب

وانگه بما کرم کن جامی چه بحر قلزم

از فیض این بهی عید شد یافنون الحان

در جوهر معانی ناطق لسان ابکم

یاران بجان بکوشید زین پاک می بنوشید

حالی که پاک یزدان با مابود مسلم

زین نغمه الهی کامشب وزید بر کون

بس کودکان امی گشتند حبر اعلم

--- صفحه ۲۰ ---

با این عطا و احسان دیگر چه حزن و اندوه

با این سرور و شادی دیگر چه غصه و غم

شد از فؤاد خاصان انوار علم مشرق

گردید قلب پاکان از روح وحی ملهم

ای ساقی عنایت زان بحر بینهایت

جامی بعاشقان ده ته جرعه ای بمنهم

از بس بحور الطاف موج شد در امکان

شد هر خسی گلستان گردید هر نمی یم

من خاکم ای خداوند بر بنده نیز جودی

ای کمترین گدایت شه بر هزار حاتم

در افنده احباً جنّات شد مهیا

وندر صدور اعدا شد مشتعل جهنم

بر ما بگوشهء چشم ای شاه جان نگاهی

تا بهر جانفشانی جانها شود مصمم

گشت اهل جنّت قرب بس جاهل مگلا

راجع بنار گردید بس عالم معمم

هان ای مغنی روح بر کو بیانک ناغور

کامد زمان بهجت بگذشت نوبت هم

ظاهر شد اندر این لیل ای بس شئون عظمی

جاری شد اندر این فجر ای بس امور معظم

--- صفحه ۲۱ ---

امشب شب نشور است هنگام نفخ صور است

ای گوش کون اسمع وی قلب دهر افهم

دارم بوصف این لیل در دل بحور معنی

لیکن نمیتوانم رشحی بر آرم از فم

تنگ است ظرف افهام لنگ است پای ادراک

چون صد هزاریم علم گنجد درون یک نم

اسرار صد فلک کیف زانوار شمس معنی

چون میشود که گنجد در قلب ذره کم

چون صد هزار عالم سرآله بیچون

مکنون توان نمودن در سر ابن آدم

من چون کشم خدا را با جمله ناتوانی

حملی که گاه عرضش شد پشت نه فلک خم

رازی که منصعق شد زان عقل پور عمران

سری که منظر گشت زان روح ابن مریم

واحسرتا از این راز یک ذره دل چه فهمد؟

واحیرتا از این سر با مشت گل چه گویم

ورقا خموش کز لب گردید سر دل فاش

شد عقلها مشوش زین نکته های مکنم

از یار من مبر نام در کوی وی مزین گام

از روی حق نما شرم و از سر دل مزین دم

--- صفحه ۲۲ ---

مستی مکن چه هستی از خمر روح سرشار

مجرم مشو چه گشتی در بیت قدس محرم

زین نعمه های مرموز وین رازهای جانسوز

خامش مشو که در دل موج شد یم دم

ها لیلۃ السرور است هنگام وجد و شور است

اسباب عیش و شادی است در شش جهت فراهم

در ساغر الهی بحر نشاط موج

در نغمه مغنی است کنز سرور مدغم

زین نغمه الهی وین نشأه معانی

چون بحر میزند جوش آهسته گوی وزمزم

از وی مکن تغافل اما نما تجاهل

تا آن غزال روحی آرام گردد از رم

چون نام وی شنیدی هی برآر جانسوز

چون جام می کشیدی شعری بکوی مبهم

از رمز یار غیبی زن نغمه اندک اندک

ازوجه حور معنی بردار پرده کم کم

تکرار کن سخن را ورقا بمطلع نور

ترجیع کن بیان را ای طیر جان ز مختم

نقشی که گشته مسطور بر لوح اسم اعظم

باشد سه حرف پر نور از کنز سر اکتم

--- صفحه ۲۳ ---

در قطب وی ممکن هاءِ هویت بحت

چون ذات ربّ ابهی بر عرش اسم اعظم

در رکن ایمن هاءِ گردیده نقطهء باءِ

بر باب عز اجمال ساجد بخاک مقدم

بر رکن ایسر هاءِ گشته الف چه خدام

در ارض قدس تفصیل قائم بامر مبرم

شمس شهود طالع از این دوفجر ابھی^۱
 عرش ظهور قائم بر این دو رکن اقدم
 رمز کنون بائی در هاء بود کماکان
 سر کتاب هائی گرد و الف اذ اتم
 ای اهل هوش و بینش در صدر آفرینش
 در کنز این اشارات رمزی بود منمنم
 ها ذات بحت بات است با مظهر صفات است
 واندر الف شده جمع اسماء رب اکرم
 در ظل سدره ها اصلی بود متین باء
 بروی الف چه غصنی روئیده زاصل اقدم
 اصل مقدس هاء ثابت در ارض قدمان
 فرع مبارک وی اندر سماء ادوم
 اسرار نقطه باء در هاء شد هویدا
 اثمار سدره هاء اندر الف فراهم

--- صفحه ۲۴ ---

با بذر ارض طور است ها سدره ظهور است
 باشد الف بر این اصل فرعی منیع و افخم
 گر در ظهور تعیین آمد الف مؤخر
 لیکن بسر تکوین بر باء بود مقدم
 باء و الف دو حرفند در لوح اقدس هاء

چون نیرین ابهی^۱ اندر سماءِ عالم

ای عارف الهی تا کی در اشتباهی؟

تایید شمس توحید شد محو شرکِ مظلّم

با بود عبدی از هاءِ در ظل امر ثابت

باشد الف عیدی بر رکن عهد محکم

ها سدرهء قدیم است با اصل وی الف فرع

پس شأن کبریائی شد سدرهء مسلّم

رو کن بشمس توحید در فجر عهد ابهی^۱

بگذار شرک تثلیث بر حزب ابن مریم

گر با حق آشنائی غیر از بها مکن یاد

ور بندهء بهائی جز از بها مزن دم

زین فصل و وصل بگذر بر فرع و اصل منگر

حق سدرهء قدیم است هم شاخه زوست بن هم

--- صفحه ۲۵ ---

اسرار سدرهء روح در دوحه بود مکنون

اثمار آن بهی دار بر شاخه شد مجسم

ورقا سخسرائی تا چند لب فروبند

می خور بشادی عید با دوستان دمام

گر صد هزار دریا از فضل حق بنوشی

باید که بر نیاری آثار اندوه از فم

ای ساقی معانی زان خمر آسمانی

جامی دگر کرم کن در این شب مکرم
 ای مطرب خوش آهنگ برخوان با دف و چنگ
 گاهی بنغمهء زیر گاهی بنعرهء بم

ای شاهد حقیقی در بدو آفرینش

نقش خوش تو گردید بر لوح جان مرسم
 درد درون ما را زهر بلات تریاق
 زخم قلوب ما را تیغ ۰۰۰۰ تو مرهم

ای کرده مردگانرا احیاءِ بیک تبسم

جان هزار ورقا بادت فدای مبسم
 هر دم دو صد جهان دل آری بدام و بندی

با خم چین پر چین وز چین زلف پر خم
 شاها در این شب عید از جلوهء جمالت
 بزم وصال ما را فرخنده ساز و خرم

--- صفحه ۲۶ ---

یارب بحق آنان کامشب ز وصل شادند

مهجور طیر خود را بخشا رهایی از غم
 بادا همیشه میمون جشن ولادت شاه

با عید مبعث رب بر کل اهل عالم

گشوده شد بر نفوس طریق صدق و صواب

پس از وی از فجر امر بشیر ثانی رسید

دوباره از پیش صبح فجر معانی دمید

چه از فروغ افق روی فلق شد سفید

ستارهء کاظمی ز اوج فلک شد پدید

منادی صبح زد صلا بیوم الماب

نسیم صبح وصال ز نو وزیدن گرفت

شعاع علم از قلوب باز دمیدن گرفت

نوید رجوع و معاد چه جان شنیدن گرفت

ز شوق طیر فؤاد بجان پریدن گرفت

برید دلها نمود بسوی مقصد شتاب

سحر بر آورد چرخ چون ید بیضا ز جیب

دمید آثار روز ز مطلع الفجر غیب

ز نور فجر یقین شکافت ظلمات ریب

گشت شئون شباب بدل باثار شیب

--- صفحه ۲۸ ---

دوباره بعد از هرم رسید عهد شباب

سپس تجلای مهر جیب افق را شکافت

شعاع رخسار شمس بر اوج افلاک تافت

صبا ز ضوء سپهر چه مژدهء وصل یافت

ز خاور آن روح بخش بیاختر رو شتافت

که ای جهان مژده باد که بردمید آفتاب

چه صبح حق شد پدید پس از لیال ضلال

نمود مهر منیر ز فجر اعلی جمال

ز جلوه اش منکشف گشت سحاب جلال

شمیم آورد بود ز بوستان وصال

نسیم بیدار کرد خفته دلان را ز خواب

که بر جهید ای گروه که صبح طالع شده

مبشر آفتاب ز فجر لامع شده

جمال حق قدیم دوباره راجع شده

شعاع شمس ظهور ز غیب ساطع شده

که سازد آفاق را بنور خود فیض یاب

برآمده نیری ز فجر امر اله

شعاع رخسار وی بشمس ابهی گواه

ستارگان را بمهر دلیل و هادی راه

سفر شه حشمتی شده قلادوز شاه

--- صفحه ۲۹ ---

لوا برافراخته بر اوج نیلی قباب

ز فجر قدس قدم مبشری شد پدید

جلال عرش بدیع شئون قدسش جدید

ابا ندائی عظیم بسان رعد شدید

گهی بانگ بلند داد جهانرا نوید

گهی بصوت رفیع کرد بعالم خطاب

که ای جهان مژده باد که کردگار آیدا

دو صد هزاران هزار بهی بهار آیدا

درخت ها زان بهار ببرگ و بار آیدا

پدید گلهای تر ز خشک و خار آیدا

سبزه دمد بی ثمر گل شکفد بی حساب

شود ز فجر ظهور لمیع انوار قدس

گردد کنز صدور مخزن اسرار قدس

ساحت گیتی شود گلشن و گلزار قدس

بر آید از باغ روح انجم و اشجار قدس

بجوشد از ارض قلب عیون وانهار طاب

شود سموات قبل بدست حق منظوی

کهنه جهان را رسد باز زمان نوی

شمس حقیقی دمد ز مشرق معنوی

ز گل شئی این ندا بگوش جان بشنوی

--- صفحه ۳۰ ---

که آمد اندر جهان ربّ ملیک الرقاب

پدید گردد شهی که من دلیل و یم

مبشری رهنما سوی سییل و یم

رَبِّ عزیزم ولی عبد ذلیل و یم

او همه نور است و من ظل ظلیل و یم

من زویم آیتی او بود امّ الکتاب

ما همگی بنده ایم اوست خداوند گل

منبعث از امر اوست روح جمیع رسل

شود شدید القوی بهر که گوید که قل

بسوی او منتهی شود تمام سبل

جمیع مخلوق را باوست رجع و ایاب

شود هویدا شهی بملک عمّا قریب

که جذبهء عشق وی کشد مرا بر صلیب

ز شوق او داده جان در این سییل رحیب

بسی خلیل و کلیم بسی مسیح و حبیب

ولی جمال ورا ندیده کس بی حجاب

شود عیان جنتی که باب عزّش منم

بحضرت اقدسش اوّل من آمنم

ز روح تائید اوست حیات جان و تنم

بود بگاہ عروج ظلال وی موطنم

--- صفحه ۳۱ ---

در آن افق میشوم ز وصل وی کامیاب

خوش آن زمان کز عذار برافکند سر نور

شود چه شمس آشکار ز فجر قدس ظهور

کند سرافیل روح بامر وی نفخ صور

دهد دمّش زندگی بمردگان قبور

شود چه خرم بهشت کهنه جهان خراب

چه گویم از عهد وی که آن زمان چون بود؟

فضائل عهد وی ز حصر بیرون بود

ز صد هزاران قرون دمیش افزون بود

نعوت یومش برون ز وصف مادون بود

ببهر ماند کجا ترشحات سحاب

شورشی آشکار که من شوم والهش

بر آسمان برشود چتر بهی خرگهش

دو صد هزاران چومن شود فدای رهش

درخشد آنگاه مهر که پیش میرد مهش

مجئی روز آنگه است که شب نماید ذهاب

چه مشرق ان بشیر بامر نوار شد

ز جلوه اش نیری ز نو نمودار شد

ظهور قدّوسیش بحق پدیدار شد

از آن دو نور لمیع جهان پر انوار شد

ز هر فلک نیری دمید پر ضوء و تاب
 چه بحر پر موج و جوش چه شمس بازغ همه
 بر اوج فضل و کمال بعلم بالغ همه
 بنفس طاهر تمام بقلب فارغ همه
 بمعرفت بیهمال بجدود سابع همه
 بروح قدسی خصال بعقل کامل نصاب
 رسیده هر یک ز حب بذروه امتناع
 شده درخشان چه مهر ز مشرق انقطاع
 نموده در عشق حق ز ملک هستی وداع
 بنزدشان ملک کون ز ذره احقر متاع
 بچشمشان نه سپهر عدم چه فانی حباب
 گذشته در راه دوست ز ثروت و ملک و مال
 بسته بحق جان و دل رسته ز اهل و عیال
 نهاده پای غنا بفرق جاه و جلال
 گشوده بال طلب باوج عرش وصال
 نموده زی شهر قرب بیای همت شتاب
 بعشق حق جملگی لوا برافراخته
 خانهء دل را تمام ز غیر پرداخته
 افسر فخر و شرف گل ز سر انداخته
 همه بدشت فنا رخس وفا تاخته

بمرگِ خود شوقمند چه تشنه کامان باب

بمدت هفت سال در این سیل سعید

بتیغِ ظلم و ستم بدست قوم عنید

شدند چندین هزار نفس مقدس شهید

بسا بدور وفا بسی نجوم امید

در این سماءِ جدید قد ظهر ثم غاب

بدین صفت دمبدم ز روح یوم النشور

دمیده شد نفخِ صعق بامر مبرم بصور

ز سکر خشیت نفوس منصعق اندر قبور

مشارق علم و دین ز وصل حق در حبور

مظاهر جهل و شرک ز وجه ربّ در هراب

چه زین ندای رفیع جهان پر آوازه شد

وفا ز کهنگیش گسسته شیرازه شد

هیاکل از فیض روح بفرخی تازه شد

سرور و جذب و وله برون ز اندازه شد

فتاد در بوم و بر همهمه و انقلاب

سپس بدست قوی صحیفه ای برگشاد

وز آن بقُدوسیان بشارتی تازه داد

که شد علائم تمام رسید یوم المعاد

در آسمان و زمین از این بشارت فتاد

--- صفحه ۳۴ ---

زلزله و ارتعاد ولوله و اضطراب

مغنی روح باز زمزمه آغاز کرد

دریچهء وصل را حور لقا باز کرد

طائر فردوس قدس ساز سفر ساز کرد

باوج ابهی^۱ الجنان ز ملک پرواز کرد

در آتش فرقتش سوخت دل شیخ و شاب

چه کرد قصد عروج ملیک عرش وفا

ز تختگاه ظهور به بارگاه خفا

دهر کهن بر فروخت آتش جور و جفا

سوخت ز تف سموم گلشن صدق و صفا

ز چار سو شد بلند عواءِ ضاری ذباب

جنود و کفر و ضلال بهم در آمیختند

بفتوی^۱ اهل شرک فتنه برانگیختند

بر سر من فی الوجود خاک فنا بیختند

هیکل معبود را بدار آویختند

مشکبش ساخته ز رمی سوزان شهاب

چه سر زد این اجتراح ز دست قوم عنود

گشت رخ مهر و ماه تار از این تیره دود

نمود روح البقاء بغیب ابھی صعود

بلند شد از زمین فغان بجرخ کبود

--- صفحه ۳۵ ---

جهان شد اصل جحیم از نفحات عذاب

چه روز اهل بیان شد از قضا تیره شب

برآمد افغان و آه هم از عجم از عرب

بعرش اعلی رسید حنین اصحاب رب

از این ضجیح عظیم وزین صریخ عجب

گداخت قلب کثیب ز نار غم در هضاب

پس از افول جمال ز مشرق تابناک

محیط شد بر قلوب سیاهی سهمناک

شدند آواره قوم به پهن دشت هلاک

بدان خطا مرتکب شدند بی بیم و باک

که قوم موسی بتیه نموده اند ارتکاب

در فلوات جنون رخس ظنون تاختند

پرستش عجل را پیشهء خود ساختند

بعشق مرآت و هم نقد یقین باختند

بخود پرستی تمام علم برافراختند

برآمد از هر طرف نعیب بوم و غراب

ز شورش اهل و هم جهان پر آشوب شد

جمال دین مبین زبغی محبوب شد

زمین ز اعمال سوء خبیث و مغضوب شد

گلشن قدس بیان خوار و لگد کوب شد

--- صفحه ۳۶ ---

ز فرط وحشت شدند قوم اشْرالدّواب

گرفته یکسر ز جهل طریق شرک و ضلال

ز شیعه اشنع بفعل ز صوفی اقبیح بحال

محرمات کتب بنزد ایشان حلال

نکرد از هیچ رجس ز ناکسی اجتناب

دریده از فرط شک پردهء ناموسشان

جسته بنکبت افول اختر منکوسشان

زده بلا مذهبی در همه جا کوسشان

بزن پرستی اسیر رئیس منحوسشان

عبید فسق و فجور مرید بنک و شراب

ز خوف جان چون زنان نهفته در پرده او

ز بیم وهمی دوان چو کودکان کوبکو

ز حق نبرده نصیب ز صدق نشنیده بو

گروهی از اهل و هم اسیر اوهام او

چه تشنگان در عرا دوان بسوی سرآب

چو گشته میقات تسع بامر حق منتهی

ز ذلت امر یافت آله حق آگهی

چه لجه آمد بجوش غیرت ربّ اللّهی

نشست سلطان امر بعرض شاهنشهی

--- صفحه ۳۷ ---

بدست حق بر فکند ز وجه ابهی نقاب

گشت ز شعشاع وجه کون و مکان پر ز نور

کرد سرافیل روح بامر حق نفخ صور

حشر من فی الوجود بعثر من فی القبور

نشر ما فی الصدور حصّل ما فی الصدور

نزل ما فی السّماء برز ما فی التراب

بعرش شد مستوی من هو یحیی العظام

بصور اعلى قلم دمیده روح القیام

بر آمد از انصعاق قلوب موتی تمام

مهلاً ناطقا بحمد ربّ الانام

مسبّحا ناظرا بمن الیه اناب

چه کرد سلطان غیب قصد دیار شهود

نمود ربّ الاله بخاک راهش سجود

بچاکریش کمر بسته اله الوجود

غاشیهء بند گیش فکند ربّ الجنود

بر کتف و شد دوان در آن مبارک رکاب

ز خرمن جود وی بهر کران خوشه چین

گروهی از انبیاءِ قبیلی از مرسلین

بحق کمین خادمش خدای روح الامین

چه ذره در ساختش شمس حَقّ الیقین

--- صفحه ۳۸ ---

دیوگ عرشی برش حقیرتر از ذباب

از قلمش منخمر بحر بیان موج موج

جنود الهام و وحی در کتفش فوج فوج

اهل خصائص ز وجد پریده بر اوج اوج

بسوی کویش دوان منجدین زوج زوج

ز شوق پر اضطرام ز وجد پر انجذاب

چه سدرهء هیکلش بحب شرر بار شد

ز جذبهء عشق وی جهان پر از نار شد

چه آذرین طلعتش بجلوه نوار شد

ز نور بهار جمال زمانه گلزار شد

فتاد اندر قلوب ز نار عشق التهاب

شد دل هر قطره ای ز وجد بحر حبور

ز وجه هر ذره ای تافته شمس ظهور

لجّه ظلمت بدل گشته به دریای نور

شد زقوی و بدن پدید شور و نشور

روان قوم کفور فتاده در پیچ و تاب

خلق زبون با خدای بجنگ برخواستند

جنود کفر و شقاق صفوف آراستند

عجوزه شرع را بحیله پیراستند

هر آنچه افزود جهل ز علم و دین کاستند

--- صفحه ۳۹ ---

بضد حقّ شد بلند نباح قوم کلاب

رؤس بغی و عناد اصول کفر و شقاق

نموده بر ضدّ حقّ بمنکرین اتّفاق

ز کین برافراشتند لواءِ جهل و نفاق

بلند شد بر فلک ز قوم باطل نفاق

برآمد اسیاف ظلم بدست قهر از قراب

شدند قوم عزیز بچشم عدوان ذلیل

ز بییشان شد بلند صوت نحیب و عویل

دماءِ اهل بها بتیغ کین شد سبیل

شدند بیش از شمار روح مکرم قتیل

شد ارض هر مرزوبوم ز خون پاکان خضاب

شود بحورار مداد و گر شجرها قلم

و گرزند دست خلق بدهر سرمد رقم

نیاید اندر شمار یک از هزاران ستم

ز ظلمهای عباد ز جورهای امم
 که دست این خلق کرد بیوم حق اکتساب
 هر آنچه شد بیشتر بغی و عناد عباد
 عنایت و فضل حق گشت دمامم زیاد
 چه پر شد اقطار ملک ز ظلم اهل فساد
 رحمت حق شد محیط بگل من فی البلاد

--- صفحه ۴۰ ---

بکیفر هر گناه داده هزاران صواب
 بصرف مظلومی آن ملیک ذوالاقتدار
 نموده بر ظلم خلق صبر و سکوت اختیار
 داد بسطان حلم قلوب را اصطبار
 گلشن و گلزار شد آتش و دود و شرار
 عذاب شد اندر مذاق ز هخر عذاب و عقاب
 بحسن اخلاق کرد عباد را تربیت
 ز روح الطاف داد قلوب را تسلیت
 بجوهر حب نمود افنده را تقویت
 بدل شد از فضل وی بتهنیت تعزیت
 زهر بلا شد چه شهد بکام ها مستطاب
 ز بس زغیم قلم چه غیث هاطل مدام
 بحر بیان رشح شد برافنده خاص و عام

شدند اهل بها جوهر تقوی تمام

شهر شد نامشان چه شمس بین الانام

چنین کند فضل حق ز بین خلق انتخاب

شه سریر قدم غریب پنجاه سال

که بود فی کل حین تحت عذاب و نکال

نمود بر نصر امر قیام فی کل حال

چه در زمان ظهور چه در لیل جمال

--- صفحه ۴۱ ---

چه روز وصل و حضور چه گاه هجر و غیاب

نشد دمی منقطع بیان سلطان عصر

چه در سلاسل بسجن چه بر ارائک بقصر

بحور آیات وی فزون شد از حد و حصر

ز اوج افلاک گشت مرتفع اعلام نصر

شدند ساجد شمس بر آن معلی جناب

از آن سپس کامر حق بخلق اثبات شد

تمام عالم غریق بیحر آیات شد

عیان ز هر مشرقی اشعهء ذات شد

در لمن الملک حق داد قضایش جواب

ز بهر فصل الخطاب پس از کتاب کریم

ز فجر میثاق حق بیوم عهد عظیم

دمید شمس مضمینی بامر حق قدیم

ز سدره غصن ذات بدست غصن قویم

بجست فرعی رفیع ز اصل قدیم انشعاب

چون ثمر سدره گشت ز غصن اعظم عیان

ریخت از آن اصل روح یافت از آن فرع جان

بحور الهام وحی شمس علم و بیان

یافت بر او رنگ وصل کاف بنون اقتران

--- صفحه ۴۲ ---

جست در افلاک نور مهر به مه اقتراب

چو غصن اعلائی حق مظهر آثار شد

جمالش از نور وجه لامع و نوار شد

فؤادش از روح وحی قلم ذخار شد

غصونش از فیض امر حامل اثمار شد

شد بجمیع شئون ز سدره نایب مناب

بامر رب القضا رسید حین الزوال

کتاب مبداء نهاد چه شمس رو در مال

فغاب روض الظهور و غیض بحر الوصال

واسترت بالسحاب طلعة شمس الجمال

و غش وجه النهار ظلام حزن عجاب

چه از سماء قضا بامر رب المعاد

دمید صبح فراق رسید سال شداد

برآمد آفاق را دود سموم از نهاد

شمس سماء و فاءِ ملیک عرش و داد

جست ز فجر ظهور بغیب ذات اغتراب

چه کرد شمس قدیم ز فجر ابهی' صعود

برق فنا زد شرر بقلب من فی الوجود

بلند شد از زمین بر آسمان آه و دود

شد ز دخان قضا تیره فضای شهود

--- صفحه ۴۳ ---

طیور دلها شدند بر آتش غم کباب

ز سدره المنتهی چه منقطع شد حقیف

بر آل ابهی' گریست چشم وضع و شریف

بدر بقا چون هلال ز فرط غم شد نحیف

چهرهء اوراق گشت برنگ برگ خریف

ز عین اغصان نمود بحور دم انصباب

فتاد در طور قدس ز نار حزن اندکاک

هیکل روح القدس جامه جان کرد چاک

حضرت روح الامین ریخت بسر تیره خاک

کشتی خورشید گشت غرقه ببحر هلاک

شد فلک کهکشان چاک بنیلی ثیاب

در این فزع کاسمان گریست خون بر زمین
 برآمد از بر و بحر فغان بچرخ برین
 تباه شد حال علم سیاه شد روز دین
 چه قلب اهل بها مجمر مهر مبین
 ز نار هجران شه پر از شرار و لهاب
 در این بلائی شدید که محترق شد نهی
 شمس علیا شدند ز غصه همچون سهی
 بامر ربّ القدم حضرت عبدالبهاء
 اعنی فرع رفیع ز سدره المنتهی

--- صفحه ۴۴ ---

که مشرق عهد را بود مبین آفتاب
 نمود از فجر عهد طلوع چون بدر تّام
 بنصرت امر حقّ نمود از جان قیام
 رحیق مختوم را گشود مشکین ختام
 دمید روحی جدید ز فضل بر خاص و عام
 مشام جانها شنید شمیم گل از گلاب
 چه مشرق شمس عهد گرفت تابندگی
 ظلام آفاق شد بدل به رخسندگی
 مرده جهان باز یافت ز روح حق زندگی
 دمید بدر شهود ز مطلع بندگی

بگردش آمد ز نو کاوس صهبای ناب

نشست چون ربّ عهد بکرسی عهد بر

صیت جلالش چه شمس شد بجهان مشتهر

ساحل آفاق گشت پر از تلال گهر

ز قعر بحر بیان بموجب فضل و هنر

ریخت ز بس هر کنار لؤلؤ و درّ خوشاب

ای شده آفاق جان روشن از اشراق تو

شموس امکان خجل ز فیض انفاق تو

بحور حبّ موج زن بقلب عشاق تو

جز به ثبوت و رسوخ (؟؟) بعهد و میثاق تو

--- صفحه ۴۵ ---

نیست کسی در دو کون ز قهر یزدان مصاب

غیر تو ای شاه عهد شاهد معبود کیست

جز که بسودای تو ای شه جان سود نیست

مظهر حق لایزال در همه عالم یکی است

در بر احباب تو عدوی ناچیز چیست

بجز دو مشت استخوان درون چرکین جراب

خدای مارا سزاست سپاس بیحد و مرّ

که بسته بر بندگیش چون تو خدائی کمر

شکر که گشت آشکار مجد پدر در پسر

بحقّ که بی بهره است ز قلب و سمع و بصر

کسی که در حقّ تو زند دم از ارتیاب

ای آنکه محجوب شد دلت ز انوار حقّ

بحیرتی کز فروغ چون دمد اثمار حقّ

کی عجب است ار ز غصن سرزند آثار حقّ

نیافت جانّت نصیب ز بحر اسرار حقّ

چون مگس نحل راست شهد مصنع لعاب

ای متعالی بذات ز مدح و وصف و ثنا

توئی ملیک بقا عباد عبد فنا

در کف افصال تو است کنوز عزّ و غنا

نعیم بالذّ وجد اگر کنی اعتنا

--- صفحه ۴۶ ---

جهیم لرزد ز خوف اگر نمائی عقاب

ای دو جهان شرزه شیر در این مهیمن مصاف

بمخلب تو اسیر هزار عنقای قاف

دهی بیکنائیت کون و مکانرا کفاف

کعبهء قدست بود موحدین را مطاف

باب عطایت بود مجتر حین را متاب

ای رخ دلجوی تو نور بصر روح سمع

وی بفروزدگی چو شمع مابین جمع

ز نار حَبِّ بهاءِ مدام لرزان چو شمع
 باحتراق فوَأد ز دیده ات رشح دمع
 همی چکد بر کنار بسان لعل مذاب
 ایکه گر از بحر جود قطرهء احسان کنی
 شبنم نابود را لَجَّهء عَمَّان کنی
 ز جلوه ات ذَره را چه مهر تابان کنی
 بدست تائید خویش اگر تو پران کنی
 شگفت نی گر حمام تیره شود بر عقاب
 شها منم ذَره ای تو پر بها شمس عهد
 رسد بظَلَّت کجا طائر ورقاء بجهد؟
 گر نظری از عطا کنی برین طفل مهد
 چه منج نحل از ثنا فشانم از کام شهد

--- صفحه ۴۷ ---

بریشم آرم بطبع چه کرم قر از رضاب
 بس است ورقا ثنا خمش که جَفَّ القلم
 بر آردست دعا بر آسمان کرم
 بظَلَّ عبدالبهاءِ ز فضل ربِّ القدم
 طلب کن از بهر خلق برای خود نیز هم
 فضل برون از شمار فیض برون از حساب

مهیمننا مالکا بذات سبحانیت

بمظهر اسم ربّ که شد بجان فانیت

بمشرق شمس عهد بغصن قدمانیت

بفرع قدس رفیع به بدر نورانیت

که خلق را ده نجات ز ظلمت اجتحاب

ورقا شهر رجب ۱۳۱۳

اینکه می بینید یاران سدرهء نار است نار

ای نوای روح بخشا نغمهء یار است یار

عیسی کو تا شود زین روح قدسی فیض یاب

موسی کو تا برآرد نغمه آنست نار

مشتعل گشت از شعاع روی جانان ملک جان

پر شد از مشکین شمیم جعد دلبر هر دیار

--- صفحه ۴۸ ---

عاشقان وجه در هر کو گروه اندر گروه

اشتران مست در هر سو قطار اندر قطار

سینه های عارفان چون بحر اعظم موج زن

قلبهائی عاشقان چون جعد جانان بیقرار

خلوت انس است و ندر وی وصال اندر وصال

گلشن وصل است و ندر وی بهار اندر بهار

صد هزارن نغمه خیزد از بن هر موی من

چون کنم با یک جهان صوت و صدا صمت اختیار

چون کنم مستور سّری را که یزدان کرد فاش؟

چون نمایم مخفی امری را که حقّ کرد آشکار؟

کرده در شعشاع معنی شمس اعظم رخ نهران

گشته انوار عیان وجه خدا را پرده دار

قلز می بینم باسرار حقیقت موج زن

مشرقی بینم باثار هویت نور بار

گشت ظاهر پادشاهی در لباس بندگی

کرد معشوقی طریق عاشقی را اختیار

با رعایا گشته سلطان حقیقی هم نشین

کرده خورشید الهی قمص ماهی مستعار

جذبهای روح بینم همچو انوار شمس

جلوه های قدس بینم همچو امواج بحار

--- صفحه ۴۹ ---

آید از هر جلوه بیضاهاى معنی در ظهور

ریزد از هر موجه دریاهاى لؤلؤ برکنار

چیست یا ربّ این تشعشع طلعت ابهى ظهور

کیست یا ربّ این مهیمن حضرت ذوالاقتدار

وافسوسا عالم معنی برون است از خیال

ایدریغا پردهء غفلت فزون است از شمار

گوش کو تا در نیوشد زمزمه یزدان پاک

چشم کو تا باز بیند چهرهء پروردگار

دیده میگوید که لم اعبد الها لم اراء

دلبر از غیرت گزد لب کز جمال شرم دار

چند گویم بس کن ای ورقا تو از اسرار دوست

چند گویم لؤلؤ جان پیش این کوران میار

هیچ بینی عارفی بر عهد حق ثابت قدم

هیچ بینی عاشقی در ملک حب استوار

با چنان شرطی که مقصود است در میثاق رب

هیچ می بینی کسی بر عهد و پیمان پایدار

در میادین یقین ای عارفان کو مرد صدق

بهر اثبات وفا ای مردمان کو مرد کار

این بود راه نجات ای عارفان امر حق

این بود شرط وفا ای عاشقان روی یار

--- صفحه ۵۰ ---

فرقهء مخمود و کسلان از خمار بیهشی

جوقهء مخمور و سکران از شراب افتخار

محتجب قومی باخبار از که؟ از رب الجنود

معترض جمعی بنحوی بر که؟ بر پروردگار

وای بر این قوم غافل وین نفوس محتجب

اف بر این افهام ناقص وین عقول مستعار

با کتاب عهد و اقدس وین نصوص واضحات

میسزد آیا روایت میرازد اختیار

بر کتاب عهد حق ثابت شوید ای دوستان

تا شوید از فیض ابهی کامیاب و کامکار

با توکل نزد حق تفویض باید گشت و رفت

از جلال و جاه ملک و مال و عز و اعتبار

هر که زین دنیای دانی رست باشد اهل دین

وانکه او از خویش فانی گشت باشد مرد کار

در امور اندیشه کن ایجان که باشی راست رو

راستکاری پیشه کن ای دل که باشی رستگار

جامهء تن را بکن با آب تقوی شستشو

آینه دل را نما پاکیزه از زنگ و غبار

عرصهء ما و منی جائی است پر خوف و خطر

نار کین و دشمنی ناراست پر دود و شرر

--- صفحه ۵۱ ---

از منیت کار خاصان سر بسر گردد تباه

وز عداوت روز عالم سر بسر گردیده تار

قوتی شاید که زائل گردد این ما و منی

همتی باید که خامش گردد این دود و شرار

جز بد کر خیر مگشائید ای یاران زبان

تا نماند غیر ذکر خیر از ما یادگار

چونکه بحر فضل حق فرمود عفو از ماسلف

زین سپس باید ز مالاینبغی جست احتراز

ای گروه بوستان وصف در صیف و شتاء

وی گروه طائفین حول در لیل و نهار

در ریاض عهد حق بر غصن میثاق اله

بشنوید این نغمهء جانسوز از این ورقاء زار

قرب دریائی است موج افتتانش بی حساب

وصل گلزار است خار امتحانش بیشمار

قرب وجه ربّ شما را شد حجابی بس عظیم

فیض وصل حق شما را گشت سدی بس کبار

بردید این پرده را با قوت ربّ القوات

بشکنید این سدّ بتائید اله الاقتدار

مقصد از عهد الهی چیست ای اهل خرد

معنی میثاق چبود ای گروه هوشیار

--- صفحه ۵۲ ---

از پس چل سال در ظلّ الهی تربیت

آدمی کز حقّ شود غافل بود ادنی الجار(؟؟)

در دل و در دیده اهل حقیقت ای ضریر

حَقّ بود مشهود و پیدا همچو مهر نور بار

چیست حَقّ ذاتی بنفس اقدس خود مستوی

کیست رَبّ نفسی بذات قائم خود برقرار

بحر علم حکمتش بر اوج فطرت موج زن

فارس فرمان او بر مرکب قدرت سوار

نور او نبود زضوءِ هیچ شمس مقتبس

علم او نبود ز رشح هیچ بحری مستعار

فجر امکانرا ز انوار رخس روشن ضیاء

گلشن جانرا ز انوار خوشش خرم بهار

ای عجب در فجر ایقان ما گرفتاران وهم

در میان روز روشن ما دچار شام تار

روز دیدار است چندین آه و افسوس و دریغ؟

فصل گلزار است تا کی غفلت و خواب و خمار؟

دوحهء تقدیس ربّ را موسم حاصل رسید

سدرهء توحید حق را آمد ایام ثمار

مژده باد اهل حقیقت را که از تائید روح

در بهی مینو درخت ایزدی آمد بکار

--- صفحه ۵۳ ---

سدرهء ابهی^۱ نهان گشت از نظر ما را ولی

با هزاران جلوه شد از غصن اعظم آشکار
 فضل این عصر است در هر دم الوف اندر الوف
 فیض این عهد است در هر آن هزار اندر هزار
 موسم صیف آمد و بگذشت هنگام ربیع
 پر شد از اثمار گوناگون جمیع شاخسار
 با دوصد لطف و صفا از تابش خورشید صیف
 گشت ادن از درختان میوه های آبدار
 ذوق جان کو ای رفیقان مشعر وجدان چه شد؟
 تا چشد طعم بقا زین میوه های خوشگوار
 بهر درک این عطا یا کو فوادی مستحق
 بهر شکر این مواهب کو شکوری حق گذار
 مقصدی در پیش داریم ای عزیزان بس عظیم
 همتی شایان آن باید کنون بردن بکار
 مقصد و مقصود ما اصلاح اهل عالم است
 واتحاد و اتفاق کل اهل روزگار
 همتی باید معادل با قوای بیکران
 غیرتی شاید مقاوم با جنود بی شمار
 کوششی باید فراوان چون ریاح عاصفات
 جوششی باید نمایان همچو امواج بحار

با سلاح علم و حکمت در میادین بیان

کرد می باید تقابل هر تنی با صد هزار

کاش میبودیم واقف بر تواریخ قدیم

کاش میگشتیم عارف بر امور کردگار

ایدریغا غافلیم از موج بحر امتحان

بی خبر بنشسته ایم از روز رزم و گیرودار

از خیالی بی حقیقت نو گروهی بوالهوس

یوسف مصر جلالیت را همی خواهند خوار

این بود ای دوستان شرط وفا و مردمی

این بود ای عارفان رسم و ره آموزگار

عهد ستوار الهی را چرا گیریم پست؟

فجر نورای معانی را چرا خواهیم تار؟

غفلت ما بین که در دریای پرموج و فتن

مینمائیم از کف ملاح سلب اختیار

بنده چون از سایه یزدان تواند شد بدر

کی فقیر از ظل سلطان غنا جوید فرار

جز بنائیدات این ملاح علام قدیر

کی رسد این کشتی از بحر حوادث برکنار

ناشر آثار عزت کیست جز این ذوالجلال

رافع اعلام قدرت کیست جز این شهریار

جلوهء توحید حقّ زین مشرق آید در ظهور

نفسهء تقدیس ربّ زین روضه جوید انتشار

حافظ دین خدا کبود بغیر از این وجود

ناصر امر الهی کیست جز این نامدار

کشوری بی شاه کی در ملک گردد منتظم

هیکل بی قلب چون در کون یابد پایدار

لائزال انوار را بوده است از مطلع طلوع

لم یزل افلاک را بوده است بر مرکز مدار

بی وجود قائمی کی امر حق گیرد قوام

بی قیام شاخصی چون سایه ماند برقرار

کیست جز عبدالبهاء روحی فداه ای بندگان

قائم اندر بندگی امر حقّ لیل و نهار

این چنین شاهی که او را خواند حقّ ربّ الوجود

گشت بر باب عبودیت عبیدی خاکسار

چند ورقا بشمری نعماء حقّ را بهر خلق

موج این دریای بی پایان نیابد انحصار

قطره کی احصا نماید وسعت بحر محیط

بنده چون گوید ثنای حضرت پروردگار

برپر از آفاق و انفاقی اگر خواهی بکن

بگذر از گفتار و کرداری اگر داری بیا

--- صفحه ۵۶ ---

ایضا ترجیع بندی است حاوی نه بند و هر بندی مشتمل

ده بیت و اولش اینست :

ز ناقوس حرم برخاست آواز ×××× که باب مشرق الاذکار شد باز

جهانی تازه دیدم کز هوایش ×××× در آمد طایر روحم پیرواز

گروهی دیدم از اهل حقیقت ×××× بمنهاج طریقت گشته انباز

عجب راهی است این وادی که آنرا ×××× نه انجامی بود پیدا نه آغاز

رسیدم در مقام قدس محمود ×××× شنیدم نغمه ای از گلشن راز

سرم از عشق جانان گشت پر شور ×××× دلم با یاد دلبر گشت دمساز

سحر در مطلع الفجر حقایق ×××× تجلی کرد آن محبوب غمّاز

مبارک طلعتی در کسوت ملک ×××× ولکن از شئون ملک ممتاز

من اندر حکمتشس حیران که ناگه ×××× ز ناقوس حرم برخاست آواز

بها شد مستقر بر عرش اعلی ×××× تبارک شأنه ثم تعالی

و نیز ترجیعی دیگر بنوع مذکور اولش اینست :

--- صفحه ۵۷ ---

سر نهادیم در بیاناتش

گرچه ره نیست سوی پایانش

بوالعجب عالمی است عالم عشق

که به جانبازی است بنیانش

ترک سر گوی دست از جان شوی

وانگهی پا بنه بمیدانش

یارب این نامه را چه مضمون است

که بخون در نوشته عنوانش

برده ام پی باین معماً لیک

نتوانم نمود تبیانش

قاصدی کو که آید از بر دوست

تا دل و جان کنم بقربانش

جمع شد خاطر م که می شنوم

بوئی از طرهء پریشانش

از وصال رخس ندیده نصیب

مبتلا گشته ام بهجرانش

سَر حَقّ تا بکی نماند ×××× به که ظاهر کنم بر اعیانش

قد اتی امر ربّی المختار ×××× و بدء شمس وجه النّوار

--- صفحه ۵۸ ---

ایضا ترجیع مفصل دیگر که بندی از آن چنین است :

عاشق روی دوست جان چکند

زن و فرزند و خانمان چکند

مرد میدان عشق و طالب وصل

زیور و غازه چون زنان چکند

آنکه رخس همم ز جوی جهانند

با شئونات این جهان چکند

جان چه از قوت روح قوت یافت

در درون حرص آب و نان چکند

چون عیان شد جمال شمس ظهور

نفس دل مرده با بیان چکند

در چمن چون بهار عهد رسید

طیر پژمرده با خزان چکند

هر که را کوی دوست مأوی گشت

کوثر و طوبی و جنان چکند

ثمر سدره شد ز غصن پدید

هر که این را نیافت آن چکند

در شگفتم که برق غیرت حق

اندر این عهد با خسان چکند

--- صفحه ۵۹ ---

پردهء غفلت و ضلالت بین

که بافهام ناتوان چه کند

گیرم ای دون شدی شرر بنار

جذوه با بحر بیکران چه کند

در گذر زین سخن که کرمک خاک

با خداوند آسمان چه کند

ساقیا روز فضل و احسان است

تا عطایت بدوستان چه کند

دست جودت بما چه نوشاند

ابر فیضت به تشنگان چه کند

ای بهی رو نگار من بی تو

طیر ورقا بیوستان چه کند

دانم آخر ز تیر غمزه بحسن

چشمت ای فتنهء زمان چه کند

همه تن حیرتم که چون شنود

این سخن گوش راز دان چه کند

که برآمد ز اصل قدس قدیم

غصن اعظم بیوم عهد عظیم

و ما بهمین مقدار از اشعار ورقا که برای نمونه ثبت کردیم اکتفا مینمائیم و از ثبت رساله های اثباتیه و اجوبهء ردود

--- صفحه ۶۰ ---

معرضین و مکاتبات مفیده اش با فضلالی بهائی که بخط زیبایش موجود است و از آنجمله رسالهء مرقوم در سال

۱۳۱۰ برای یکی از علمای شیخیه آذربایجان که بخط زیبای نسخ روح الله و بامضای آن کودک روحانی

بدینطریق و کتبه احقرالارقا روح الله ابن ورقا فی ارض الراء ۱۲ شعبان ۱۳۱۱ در دست است، محض مراعات اختصار

احراز میکنیم .

و حاجی میرزا حسین نیز ثابت و قائم بر عهد و میثاق ابهی^۱ در میاندوآب بود و سفر در نقاط آذربایجان نمود در تحکیم مبادی پیمان کوشید و آنگاه سفر به عکا کرد ایامی در کنف فضل و عطا بسر برده عودت نمود و برای تبلیغ قریب پنج ماه در تبریز بماند و این در سال ۱۳۳۱ ه. ق بود و باز به میاندوآب رفته بزیست تا در سال ۱۳۳۴ ه. ق در گذشت.

و از مشاهیر مؤمنین ثابتین مخلصین آقا سید مهدی یزدی که در بخش ششم ضمن اوضاع یزد و هم آذربایجان نام بردیم و در تبریز باغناء و اعتبار اقامت داشته مرجع امور روحانی و مساعدت اخیار بود و کیفیت شهادتش را بسال ۱۳۱۴ در بخش سابق نگاشتیم و از او خاندانی برجاست دیگر برادرش آقا سید سلیمان که نیز مخلصانه موفق بر خدمت این امر بود و بالاخره بعشق آباد رفته در آنجا در گذشت.

--- صفحه ۶۱ ---

و از فضلا و رجال دولت در تبریز حاجی معین السلطنه که در بخش ششم شرح احوال او را آوردیم و سالها در آن بلد میدرخشید و اخیرا تاریخی بتفصیل برای امر بدیع شروع نمود که باتمام و طبع نرسید و ما در مواضع کثیره از بخشهای سابق برخی اقوال از او آوردیم و ایام اخیره اش در قزوین و طهران صرف شده و بالاخره بخانه حاجی مشیر السلطنه در حدود سال ۱۳۴۴ در گذشت و نیز برادرش میرزا علی بنکدار. دیگر میرزا حیدرعلی صنیعی اسکوئی که شرح حال در بخش ششم آوردیم و قبلا مقیم عشق آباد بود و پس از غروب شمس جمال ابهی^۱ به عکا شتافته ایامی در جوار عنایت حضرت غصن اعظم بسر برد آنگاه به تبریز عودت و اقامت جست و بتجارت پرداخت چندی مستقلا بتجارت پرداخت و ایامی در تجارخانه برادران احمداف موظف شد و هنگامی در شرکت امید که با بعضی از مؤمنین تأسیس کردند مشغول بتجارت گردید و در موفقیت تبلیغ مشهور و معروف گشت و در بلاد آذربایجان و دیگر اقسام ایران سفرهای متمادیه نمود و کثیری را هدایت کرد و بدین خدمت دمساز و سرافراز میباشد.

--- صفحه ۶۲ ---

و جمعی دیگر مانند پسران حاجی احمد میلانی که شرح احوالش را در بخش ششم آوردیم و عنقریب شرح حال آنان را که تجارتخانه در تبریز و میلان و تفلیس داشته انواع خدمت در این امر میپرداختند میپردازیم و مانند حاجی حسن حمامی و استاد شیرمحمد تفنگ ساز متوفی در عشق آباد و استاد آقا تفنگ ساز و استاد صادق سماور ساز که در مجلس و محفل آرائی احباً و پذیرائی غربا سعی بلیغ همی نمودند و در انتشار و ارتفاع امر ابهی^۱ و معاونت مبلغین و مسافرین و تشکیل مجالس و محافل همّت وافیه مبذول داشتند. و میرزا محمد علیخان ضیاء و مرتضی خان بدیع الکتاب و میرزا علیخان سرتیب تلگرافخانه و حاجی فضل علیخان و غیرهم مانند مشهد علی و اخوانش مشهدی ابوالقاسم و محمدعلی و میرزا عبدالعلی و پسران مشهدعلی احمد و محمود کاشف و رحمت الله و امثالهم. و دیگر میرزا اسماعیل کتابفروش شاعر مشکوة تخلص که اشعار بسیار در این امر گفت و خواهرزاده اش میرجعفر و عده کثیری امثالهم بودند و مشکوة چندی حسب الامر حضرت عبدالبهاء مقیم از میر بوده تبلیغ نمود تا آنکه ایرانیان مقیم آنجا بمقاومت برخاستند و او مأمور سیر و تبلیغ در قفقاز گشت و سالها در آن حدود خصوصاً در بادکوبه و تفلیس مقیم بود

--- صفحه ۶۳ ---

تبلیغ نمود تا عاقبت در سال ۱۳۳۶ در تفلیس وفات یافت. و نبذه ای از اشعارش چنین است:

ساقی ای دلنواز روحانی ×× گرم شد از تو جشن یزدانی

لطف کن از کرم بمشتاقان ×× جرعه ای از رحیق وجدانی

تا از آن روحبخش و جان پرور ×× بکف آریم روح و ریحانی

قطره را بحر بیکران سازد ×× ذره را آفتاب نورانی

نشئه کاملش همی بخشد ×× مور را حشمت سلیمانی

در لب جویبار قرب دهد ×× سرو درمانده را خرامانی

ای طیب مریضخانه عشق ×× درد دل جوید از تو درمانی

یاد تو مایهء مسرت جان ×× گشته چون یادگار جانانی
 منشعب فرع ریشه قدمی ×× منفر دبار دار انسانی
 مشتعل نار سدرهء طوری ×× منجلی نور شمس فارانی
 گوهر شاهوار بحر علوم ×× در یکتای گنج عرفانی
 گل من فی الوجود را محکی ×× بر همه کائنات میزانی
 ای بنانت کلید باب فتوح ×× صدر پاکت طلسم ربّانی
 پیشوای عموم احبابی ×× مرکز عهد و قطب پیمانی
 کرمل جود را توئی وارث ×× هیکل ربّ را توئی بانی
 خدمت از خدمت تو یافت شرف ×× بندگی کسب کرد سلطانی
 شکر آن طلعت مبارک را ×× که بما داشت وصلت ارزانی

--- صفحه ۶۴ ---

ورنه بر گرد دامت نرسد ×× دست ادراک عقل امکانی
 بسرائید ایها الاحباب ×× با نواهای بدع ایرانی
 از فیوضات نیر میثاق ×× زنده شد روح انفس و آفاق
 ای بدست سپرده جام طهور ×× ای قسیم مزاجها کافور
 از کرم جرعه ای فشان بر خاک ×× تا کمالات گردد عین قصور
 موجی از بحر اعظم میثاق ×× نعره ای ای نوای تو ناقور
 پرتوی ای ستارهء اثبات ×× نغمه ای ای ترانه ات سافور
 رشحه ای ای سحاب فضل و کرم ×× جذوه ای ای نهال سدرهء طور
 لطفی ای منشعب ز اصل قدیم ×× نظری ای باهل ذل منظور

جلوهای ای یگانه گوهر عهد ×× لعمه ای ای شعاع نیر نور
 رمزی ای محرم سرادق راز ×× کشفی ای پرده دار سر ظهور
 سهمی ای خازن خزائن جود ×× فیضی ای هوشیار بزم حضور
 نکته ای ای علیم گل علوم ×× خدمتی ای امیر گل امور
 بهره ای ای امین گل فیوض ×× قسمتی ای ملیک گل اجور
 رأفتی ای بصیر گل قلوب ×× پرده ای ای خبیر گل صدور
 ای عبودیت تو مایه وجد ×× ذکر وصف جمیلت اصل سرور
 حرکاتت ز لطف میارد ×× نفحاتت وصال را بمرور
 همه اهل ثبوت و اهل رسوخ ×× در پناهت مظفر و منصور
 ناظر وجه تست گل اناث ×× ثابت عهد تست گل ذکور
 مرحمتهای روح پرور تو ×× همه را کرده بندگان شکور
 --- صفحه ۶۵ ---

از فرح چشم ثابتین روشن **** دیدهء ناقضین ز حسرت کور
 وقت آن است با تمام طرب **** صیحه آرند ثابتین باصور
 از فیوضات نیر میثاق **** زنده شد روح انفس و آفاق
 ای رخت آفتاب مشرق جود **** ذکر خیرت طراز لوح وجود
 از تو صادر سواذج مطلوب **** وز تو حاصل جواهر مقصود
 از تو محکم روابط مألوف **** وز تو واصل عواطف معبود
 از تو کامل لوازم خدمت **** وز تو بالغ تدارکات سجود
 از تو طائر لطائف مستور **** وز تو متقن شرائط معبود

از تو روشن چراغ بزل وصال *** وز تو گلشن فضای غیب و شهود

از ثبوت و رسوخ میثاقت *** شد مقامات ثابتین محمود

هر که خوش نیست با محبت تو *** از حضور خدا بود مردود

رخ بگرداند از تو هر منحوس *** ناظر وجه تو است هر مسعود

حمد سلطان لایزالی را *** که چنین باب رحمتی بگشود

لوح عهدی بخط خویش نوشت *** همه را امر بر وفا فرمود

بعد از او هر که بیوفائی کرد *** ظلم بر نفس شوم خویش نمود

هر که نشاخت قدر نعمت را *** گشت مصداق آنها لکنود

همچو عهدی ندیده دیدهء دهر *** همچو شرطی نبسته دست عهدود

باید این عهد اعظم را *** با هزاران لسان شکر ستود

نازم آن دست دلربائی را *** که دل جمع را زسینه ربود

بقلم شرق و غرب را بگرفت *** خیمه در قاف زد بدون عمود

--- صفحه ۶۶ ---

وقت آنست ثابتین گردند *** جمع در بارگاه ربّ جنود

همه با یک ترانه ساز کنند *** این نوا را بنغمهء داود

از فیوضات نیر میثاق *** زنده شد روح انفس و آفاق

ای جمال تو شمع بزم وصال *** قامت سرو بوستان کمال

نخل شد از تو شاخهای امید *** شاخه گردید دانهء آمال

ماه شد از رخت ستاره بخت *** شمس گردید کوکب اقبال

مهر خاور شد آنکه بود اختر *** بدر انور شد آنکه بود هلال

بحر شد از تو نهرهای حواس *** نهر شد از تو قطرنه های خیال
گل شده از تو غنچهء آداب *** میوه گشته شکوفهء اعمال
متوگد شده جنین عقول *** گشته بالغ مدارک اطفال
شد مرتب مجالس احباب *** یافت ترتیب بیت عدل رجال
طین او هام خود نشسته فرو *** ماء توحید گشته صاف و زلال
آنکه منکر شد این مدایح را *** کور شد چشم او زبانش لال
آنکه میخواست آشیان بلند *** سوخت از نار حسرتش پروبال
بسته شد گردنش بحبل شروط *** خواست شرکت کند باستقلال
ثمر از نقض خود نخواهد چید *** در نهایت بغیر اضمحلال
نسبت معنوی بقا دارد *** صوری عاقبت شود پامال
از ابی جهل مگه منفعل است *** شرفی یافته حبش ز بلال
نور رخسار یار جلوه گر است *** از ورای سرادات جلال
وجه بیضا گشوده زلف سیاه *** حسن ذاتی گرفته نقطه خال

--- صفحه ۶۷ ---

فیلسوفان غرب حیرانش *** شده در عالم جواب و سؤال
فضلای زمانه بگشودند *** جمله در فضل او زبان مقال
از فیوضات نیر میثاق *** زنده شد روح و انفس و آفاق

و راجع بابیه و ازلیه بنوعی که در بخش ششم شرح دادیم در سنین اشراق ابهی^۱ متدرجا انوار نجم بابیت در پرتو
اشراق شمس بهائیت ناپدید گردید تا بالاخره در سنین اوائل طلوع نیر میثاق یعنی در سال ۱۳۱۰ حاجی ملاعلی

شهر مسافرت بارض عکا نمود و با آنکه در ضمیر داشت مسافرتی بقبرس کند پس از درک محضر حضرت غصن اعظم از عزیمتش منصرف گشت و باثبات قدم و انجذاب و اشتعال در ایمان بهائی بوطن عودت نمود.

و در سنین اوائل طلوع نیر عهد و میثاق ابهی^۱ مخالفین و ناقضین بسوی آذربایجان توجه و سعی کرده خواستند باتکاء بر مناسبات سابقه خود بذر خودسری در آن سرزمین افشانند و چندی جولان نمودند ولی دچار مقاومت ثابتین مخلصین و مقابلت و مناظرت مشاهیر مبلغین و غیرهم گشته خائب و خاسر گردیدند. نخست آقا جمال بروجردی در سال ۱۳۱۳ وارد شد و در تبریز و میلان کار مهمی از پیش نبرد ولی میرزا جلیل مسکر خوئی را که در بخش ششم نام بردیم و

--- صفحه ۶۸ ---

لسانی در تبلیغ گویا داشت و در سال ۱۳۱۲-۱۳۱۱ در نقاط آذربایجان تبلیغ کنان سیر و گردش کرده نشر این امر نمود. یار خود ساخته بمراغه شتافته جولان کرد و جلیل را برای نیات فاسده برقرار داشته برگشت و جلیل به خوی رفته بشغل مسکری پرداخت و بدستور وی در پرده و بحیله بذر نقض پاشیدن گرفت و برخی از بهائیان غیور ملتفت شده تشدید و تهدید کردند چنانکه بترسید و بمحفل روحانی تبریز تظلم نوشته اظهار خوف و بیم نمود و هم بحضرت عبدالبهاء عریضه ملتمسا مساعدت مالی خواست تا وقت خود را مصروف در تبلیغ این امر نماید و آن حضرت لطفاً و حکماً اجازه فرمودند که هر کس از مؤمنین بوی مساعدت کند و مبلغ مصروف را از بابت حقوق الله محسوب دارد و محفل روحانی تبریز برای اجراء دستور آقاعلیمحمد جوان رشید منجذب از اهل قریه ایلخچی را که موجب هدایت اهالی قریه مذکور گشت و هم کربلای باقر ممقانی را مأمور نمود تا در آن سورت برودت زمستان سوار بر حمار چهار فرسنگ راه نوردیده بخوی رسیدند جلیل را به تبریز آوردند و در حجره میرزا حیدرعلی اسکویی سکنی دادند و شبها در خانه مؤمنین پذیرائی کردند و او در مجامع و محافل همراه آقا جمال شد و لوح فتنه تلاوت میگشت و برخی از مخلصین

--- صفحه ۶۹ ---

منجدین میگریستند تا آقا جمال سوی طهران برگشت و بنای مراسله بیرخی از مخلصین احباء خصوصاً ابن‌الدخیل گذاشت و همت بر اخلاشان گماشت و اقداماتش تأثیری نمود ولی جلیل در تبریز برجای مانده بنشر منویات فاسده پرداخت و در خلال همان احوال اوراق نقضیه از ناقضین عکا بسال ۱۳۱۴ بنام برخی از احبا خصوصاً بنام میرزا خلیل که در دائره مبلغین امریکائی مستخدم بوده رسید و در طبعش مؤثر گشت و موافقتش برای عملیات جلیل حاصل گردید چنانکه مکاتیب باطراف فرستادند از آن جمله برای میرزا علیخان تلگرافچی بدین مضمون نوشت که احبای تبریز همه در اطراف جلیل و موحدند فقط چهارتن مشرک ماندند تا اینکه حاجی میرزا محمد تقی ابهری حسب دستور حضرت عبدالبهاء از عشق آباد عازم بلاد آذربایجان شد و پس از اقامت قریب چهل شبانه روز در تفلیس برای معالجه درد پا با میرزا علی اکبر میلانی (محب السلطان روحانی) که مناجات و الواح بلحنی بسیار ملیح میخواند بتبریز رسید و در حجره احمد اف ها منزل کرد و در آنحال که احباء بملاقاتش همی رفتند آقا میرزا محمد علی بن محسن بیک از وجوه احبا نزدشان رفته بمکالمه پرداخت و تا سه روز مصاحبه را دوام دادند و احدی از اذکار و

--- صفحه ۷۰ ---

اسرار جاریه خبر نیافت تا پس از سه روز ابن ابهر میرزا حیدر علی اسکوئی را از حیل و دسائل جلیل آگهی داد که بذر نقض و مخالفت فیما بین احبا پاشیده نام چهارتن از وجوه را که حاجی معین السلطنه و آقا سید مهدی و استاد شیر محمد تفنگ ساز و آقا میرزا حیدر علی مذکور بودند برده سپرد که راز را با آنان در میان نگذارد چنانکه آقا میرزا محمد علی نیز متزلزل گشت ولی اینک ثبوت و اطمینان حاصل کرد و حسب مشاوره فیما بین ابن ابهر و آقا سید مهدی و احمد اف، آقا سید مهدی ابن ابهر را بخانه خود برد و بحاجی محمد علی احمد اف نوشته تا در میلان آمد و جلیل را بحجره تجارت خود نگهداشت و میرزا حیدر علی و میرزا محمد علی آحاد احبا را بخانه آقاسید مهدی بردند و ابن ابهر برفع شبهات کوشید چنانکه همه آگهی یافتند جلیل بعلت کمال مراقبت احمد اف نتوانست اختلافی نماید و معذک وی را طرد نکردند و بالاخره روزی در خانه شیرزاد خان سرتیب گل احبا دعوت شده

محفل پرجمعیتی منعقد گشت و ابن ابهر خواست شبهات جلیل را بدون اشاره باسم وی رفع کند و در ضمن تقریرات خود چنین گفت بلاشک و ریب بموجب نصّ کتاب اقدس باید بحضرت غصن اعظم توجه کنیم اگر بعضی چنین تصوّر و تفوّه میکنند که مقصود از توجه نظر

--- صفحه ۷۱ ---

باداره امور است نه مقام روحانی مماشات کرده میگوئیم چون هیچ یک نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و نه در اصل توجه اختلاف نداریم اولی آنکه از تفاوت مراتب عرفان افراد مؤمنین صرف نظر کنیم و حساب وجدانها را با خدا واگذاریم و خود را مکلف و مسئول شماریم که اختلاف و نفاق در امرالله نشود و تمامت آحاد اهل بها بمرکز واحد و در کلمه واحد متوجه و مجتمع شوند و جلیل از استماع سخنان مذکور بجنبش آمده بعضی کلمات از لسانش بیرون جست از آنجمله اینکه آقا جمال مشقت و تعب بسیار در امرالله تحمل کرد چرا احبای طهران احترامش را منظور نداشتند صورت فتوغرافیه اش را پاره کرده دور ریختند ولی تحمل کرده وی را نراندند تا آنکه دو شبی دیگر حاجی مهدی دلال ده نفر از وجوه احبّ را با ابن ابهر و اخوند ملا ولی الله مراغه ای

و حاجی محمد علی احمد اف و نیز جلیل مذکور دعوت نمود و ابن ابهر در اثناء مکالمات از کتاب اقدس و کتاب عهدی در خصوص غصن اعظم خواند و بیان و تفسیر نموده از آخوند پرسید که آیا شما جز این تفسیر و تبیین احتمال مقصدی دیگر از این کلمات میدهید و او سوگند یاد نمود که جز این معنی و محملی ندارد و جلیل در این هنگام باخوند تغیر کرده مکرراً بسوی وی دست انداخته چنین گفت تو هم

--- صفحه ۷۲ ---

بجمال قدم مشرک شدی و حاجی احمد اف برآشفته بوی خطاب نمود گفت تو را چه حقّ است که با آخوند بنوع عدم احترام تکلم کنی و بالجمله تمامت مدعوین در آن شب بخانه میزبان بیاسودند و جلیل علی الصبّاح بدر رفت. و دیگر بحجره برنگشت و از معاشرت با احبّ محروم گردید و حاجی محمد علی فراغت بال حاصل کرده به میلان و خانه خود رفت و ابن ابهر پس از ایامی چند به ارومیه و خوی و مراغه و سایر معمورات حتی در دهات مانند مظنه و

سیسان سفر کرد آنگاه ببادکوبه و عشق آباد و طهران عودت نمود و بعد از او حسب امر حضرت عبدالبهاء آقا سید مهدی دهجی با پسر دوازده ساله اش سید حسین برای تثبیت عهد و میثاق ابھی^۱ از عکا باذربایجان آمد و سعی و کوشش نمود و حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی دو نوبت با میرزا محمود زرقانی بدین حدود آمد و نوبتی که در میلان بود میرزا حیدر علی اسکوئی بدانجا شتافته وی را از احوال و اعمال میرزا خلیل مذکور خبر داد و او بی اهمال به تبریز آمد احباً را مجتمع ساخته در تبیین و تثبیت عهد و میثاق بکوشید و همه را مجدداً راسخ و استوار نمود چنانکه میرزا خلیل نیز متنبه و ثابت گردید و نوبتی دیگر میرزا محمود بسال ۱۳۱۶ تنها به تبریز و سایر مراکز این ولایت سفر نمود

--- صفحه ۷۳ ---

و میرزا حیدر علی اسکوئی و حاجی میرزا حسین یزدی و حاجی میرزا مجید مراغه ای و ابن الدخیل نیز بنقاط کثیره سفر کرده همت بقلع و قمع ریشهء نقض نهادند و بدینطریق بسفر و خمت مبلغین خصوصاً ابن ابهر امر میثاق در آذربایجان مستحکم گشت و فقط تنی چند در اطراف جلیل ماندند و ایامی مخصوصاً در مراغه و تبریز محسوس بودند ولی متدرجاً بحدوث توبه و ندامت و با عوارض و حوادث طبیعه خود او از میان رفتند و یکی از آنان میرزا اسمعیل گرگانی به علت حصول مضیقه در امور زندگانی باز میر شتافت و از آنجا به عکا در آمده بمحضر حضرت عبدالبهاء تشرف یافته توبه و انابه کرد آنگاه باذربایجان عودت نموده و بالاخره در گرگان در گذشت .

و میرزا غلامحسین و ملامحمد رضا و میرزا باقر مراغه ای ثابت شدند و میرزا فتاح مراغه ای غایت ثبوت داشت و حاجی محمد حسین تبریزی معروف بشبستری که در بخش ششم احوال او را آوردیم و بسال ۱۳۱۳ حسب اجازه حضرت عبدالبهاء در اسلامبول براهنمائی و کارگذرانی و پذیرائی زائرین عکا پرداخت و بسالی دیگر که قتل ناصرالدین شاه در طهران رخ داد مورد حملهء ایرانیان مقیم آنجا گردید و بدستکاری نظامیان عثمانی ویرا بسفارت ایران کشیدند

--- صفحه ۷۴ ---

و سفیر استنطاق و تحقیق در باب ملاقات با سید جمال الدین افغانی نمود و چون دانستند که بهائی است و خصوصاً الواحی از بغلض از حضرت عبدالبهاء یافتند که نهی و منع شدید اکید از ملاقات با سید مذکور را حاوی بود سفیر وی را با تنی چند از بهائیان محض تحفظ از تعرض ایرانیان اسلامبول بمصر روانه داشت و الواح مذکور را برای کشف حقایق و رفع سوءظن از عامه بهائیان بایران فرستاد و بالجمله از حاجی شبستری خاندانی برجاست . و ما چون شمه از کیفیت حکمرانی با مهربانی ولیعهدی مظفرالدین میرزا را در آذربایجان و هم حکومت با قدرت و عدالت امیر نظام گروسی را در دو بخش سابق آوردیم در این مقام احتیاجی به تکرار و بسط کلام در امور مذکوره نمی بینیم . و در سنین حکمرانی محمد علی میرزا ولیعهد مظفرالدین شاه اهل بها بی نهایت دل خوش شدند چه در اوائل حکمرانیش از امر الهی آگهی یافته از مطالعه کتب و آیات بهره گرفته و ارکان و اعضاء دائره حکومتش از مؤمنین و محبین این امر بودند و بدیانت و صداقت ولیاقتشان اطمینان داشت و حسن ظن حاصل نموده متدرجا بر تعلق و طرفداریش بیفزود و پی در پی در مواقع متعدد که در آنحدود از ناحیه ملاها و حکام پر جفا حوادث شدید رخ داد رعایت

--- صفحه ۷۵ ---

و حمایت کرد و سپرد که هروقت برایشان سختی حادث شود خبر دهند تا بحمایت برخیزد و هنگامی که اخبار قتل و غارت یزد بسال ۱۳۲۱ به تبریز رسید مکرراً اظهار اندوه و اسف کرده چنین گفت ایکاش در اینموقع بیزد بودم و انتقام میکشیدم و نیز بگرات نزد محترمین چنین اظهار نمود که نسبت بمذهب و عقیدت نباید تعرض کرد بلکه تمامت اقوام و مذاهب مختلفه باید در رعایت و حمایت دولت آسوده و راحت باشند و بهائیان را باو حسن ظن و عقیدت حاصل شده امیدوار بر این گشتند که از مابین سلاطین آل قاجار مانند عمر بن عبدالعزیز از بین ملوک امویه باحقوق مظلومین قیام نماید . چنانکه در سال ۱۳۲۳ ولیعهد بطهران رفت و در ماه محرم در مراغه ملاها بفساد پرداختند و استشهادی بدین مضمون ساختند که دو تن بابی مست شده جلوی دسته سینه زن را با کتاره گرفته لعن کردند و بحکمران ابلاغ نمودند که مجازات دهد و گرنه خود دست بکار زنند و حکمران جوانی باغبان حاجی میرزا

مجید صدر الحکماء رئیس محفل روحانی را اخذ نموده تهدید بقتل کرد و چون استقامت دید سقط گفته رها داده بیرون نمود و جوان پس از بیست روز از شدت بیم درگذشت و سپس میرزا حسین دخیلی

--- صفحه ۷۶ ---

و کربلایی محسن خورده فروش را بامر ملاها در بحبویه زمستان در حوض آب یخ کرده انداخته همی زدند و محاسن کربلای محسن و موی سر میرزا حسین را کردند و هر دو را به قرب هلاک رسانده در حبس انداختند و حاجی میرزا مجید از آن اندیشه کرد که حاجی صمد خان شجاع الدوله حاکم مقتدر و خودسر بلد شروع به جور و جفای عموم احباً نماید واقعه را بولیعهد در طهران تلگراف نمود و خود از بیم حکمران به شیشوان گریخته پناه به امامقلی میرزا مالک آن قریه برد و حاجی صمدخان خبر یافت بر تشدید و تقیید بهائیان بیفزود و مظلومان بولیعهد توسط آبدارش سید رضاخان از بهائیان فارس که محرم و رابط بین او و این فئه بود تلگراف رمز نمودند و ولیعهد حکم عزل شجاع الدوله صادر کرد و چون به تبریز برگشت از اعمالش مکدر و سخت متغیر بود و او ناچار شده محبوسین را رهائی داده از ملاها بازخواست کرد و از حاجی میرزا مجید معذرت خواست و حاکم مراغه را حبس کرده جریمه گرفت و بطریق تملق و ضراعت از غضب ولیعهد مأمون گشت . و نیز حکمران خوی دو تن از وجوه مؤمنین را بنام عقیدت و ایمان بازخواست و سب و شتم کرده بحبس انداخت و مبلغ پانصد تومان طلبید تا مستخلص سازد و مظلومان خبر

--- صفحه ۷۷ ---

بولیعهد دادند و حاکم را معزول کرد . و نیز نوبتی مالک قریه سیسان بعناد دین سعایت و شکایت از بهائیان قریه نمود و فراشبازی را بر آن داشت که عده ای را به تبریز آورده حبس کرده زنجیر بر گردنشان نهاد و ولیعهد آن ایام حسینقلی خان نظام السلطنه مافی از طائفهء علی اللّهی را که شخص معمر و محترم و مقتدر و مدبر و متصف برأفت و عدالت بود و هرچند خود را بهائی نمی خواند ولی غایت اعتماد و اعتقاد باین فئه داشته خواص محرمانش را از ایشان گرفته پیوسته رعایت و حمایت میکرد بهائی دانسته حکمرانی تبریز داد و سرگماشته گان حکومتی به واسطهء

زندانیان خبر یافت که طبّاح و خیاط مخصوص ولیعهدی (هر دو بهائی بودند) مطبوح مکمل با قند و چای از دستگاه ولیعهد برای محبوسین فرستاده پذیرائی و نوازش کردند و از طبّاح بازخواست نمود و طبّاح بسخنش اعتنا نکرد و نظام السّلطنه بشنیده وی را طلبیده چنین گفت : اولی این بود که بقول مالک قریهء سیسان اعتماد نکرده در خصوص احوال رعایا تحقیق حقّ میگردی و لاجرم فراش باشی تجسس نمود و دانست که مالک غرض و عناد ورزیده لذا محبوسین را مستخلص ساخت و همینکه ماجری به عرض ولیعهد رسید حکم داد که مالک مذکور در امور

--- صفحه ۷۸ ---

سیسان مداخله نکند و فقط مبلغی معین در سال از رعایا بگیرد . و نیز در موقعی که مسیو هیپولیت دریفوس از وجوه بهائیان فرانسه با مسیس بارنی امریکائی برای ملاقات اهل بها و نشر امر ابھی^۱ بایران آمدند چون به تبریز رسیدند بهائیان بولیعهد خبر دادند و او از هردو دعوت و ملاقات و مذاکرات نمود و مخصوصا از قطعه فتوغرافی جمعیتی بهائیان عشق آباد که با ایشان بود بسی مسرور گردید و در مجامع پر جمعیت احبّای تبریز که برای ملاقات مسافرین منعقد گشت اعضاء محترم دایره حکومت از جانب ولیعهد و نظام السّلطنه حضور یافتند و علی هذا لوحی از حضرت عبدالبهاء^۲ برای سیدرضا خان مذکور صادر شد و در حق ولیعهد ذکر آیه مخصوص در کتاب اقدس نمودند و تاج سلطنت و افتخار دو جهان را باو نصب عین فرمودند تا چون انقلاب ایران شروع شد و مشروطیت و مجلس شورای ملی تأسیس گشت و انقلابیون که در آن میان بابی ازلی نیز بودند همه بنام بابی مشهور شدند ولیعهد را سوءظن غلبه کرد و با اینکه معلم کودکان و مؤانس محرم و ترجمانش مؤلف الدوله پیوسته خیر و صلاح را برایش بیان نمود در احوالش استقامت حاصل نشد و بیم و اندیشه و اضطراب

--- صفحه ۷۹ ---

از وی زائل نگشت و معذکک در شبی که از تبریز برای تصرف تاج و تخت سلطنت و انتصاب بر جای پدر متوفایش بعزم طهران میرفت محفل روحانی تبریز مکتوبی مفصل شامل اظهار تشکر از رعایتهايش در سنين حکمرانی در

آذربایجان نسبت به اهل بهاء فرستاد و او حتی در اثناء طریق بطهران هم اظهار حمایت کرد ولی پس از جلوس بر اریکه سلطنت تغییر حال یافته عاقبت مخدول و خاسر گردید . و از مشاهیر مؤمنین و مبلغین تبریزی در این دوره عهد و میثاق میرزا محمد خان پرتوی باغاز جوانی در طهران می‌زیست اطلاع از امر ابھی^۱ و ایمان یافت و تحصیل معلومات امریه و کمالات علمیه نمود و در دائره تبلیغ وارد گشت و با اخلاق طیبه و بیان فصیح و طلیق و سیمای بشاش و مزاج بهداشت غافلین و تشویق مؤمنین پرداخت سالها در طهران و قزوین و گرگان و گیلان و خراسان و همدان و دیگر بلاد ایران و چند سال در بغداد و در قفقاز و روسیه تبلیغ نموده مورد تهاجم و تعرض حسودان و مغرضان و معرضان گشت بالاخره با کریمه آقا سید احمد باقراف خمسی ابن آقا سید محمود باقراف که شرح احوالشان در بخش ششم و همین بخش مسطور است در رشت ازدواج کرد چندی ساکن رشت و ایامی در طهران شد و به شغل و تجارت

--- صفحه ۸۰ ---

پرداخت . (۱)

(۱) لوحی باسم این فانی نازل میفرمایند که اهل سیستان مشتاق روی تو هستند البته شما هم مشتاق ایشان هستید توقف شما در آنجا سبب بقای الفت است فانی اسباب ها را باحباب فروخته از عشق آباد قطع علاقه نموده با اهل و عیال بیسیان رفتم و با احبابی آن سامان بکمال سرور و حبور یکدیگر را ملاقات نمودیم و احباب همّت نموده محلّ وسیعی جهت اوقات اجتماع بنا نمودند و حاجی حسن تبریزی قدری اسباب برای آن محلّ فرستاد و خورده خورده اسباب اتحاد احباب فراهم شد و اغیار هم آمد و رفت می نمودند. بعضی مقبل و برخی معرض می رفتند . جناب میرزا اسدالله قمی هم بیسیان آمده اشتعال احباب زیاد شد و جهی جهت تعمیر مقام مقدس حیفا جمع نمودند و پنج نفر هم در همان ایام زمستان مسافر بارض مقصود شدند احباً از کوچک و بزرگ به مشایعت ایشان رفتند اغیار از ملاحظه این رفتار نار غلّ و بغضا در قلوبشان مشتعل ۰۰۰۰ بعضی از مفسدین محرک عوام شده اهل قراء اطراف را بحرکت آوردند افترا و تهمت هرچه بزبانشان آمد باحباب نسبت داده قلوب آنها را مملو از بغض و عناد نموده خون آنها را بجوش آورده و آنها نزد علما رفته و ایشانرا ممد خود قرار دادند حاجی ملا محمد علی و شیخ الاسلام فتوای جهاد

دادند و دستور دادند که با اهل قراء اطراف متفق شده هجوم آورند و احباب سیسان را هلاک نمایند ولی برخی از احباب اطلاع یافته تفنگهای خود را اصلاح نموده و بعضی تفنگ خریدند و تدارک آلات نمودند و چون اغیار مطلع شدند خوف کرده

--- صفحه ۸۱ ---

و بالاخره مقیم خوزستان گردید .

از سیسان کوچ نموده بمحلات اخری رفتند و گفتند چون اهل قرای اطراف هجوم میکنند باید در سیسان جز بایی نباشد و احباب سنگر بسته تهیه دفاع نمودند و آنشب را اطفال و نسوان مضطرب و احدی خواب نکرد صبح احباب مشورت کرده چهل نفر از ایشان مع حقیر و دو طفل جلال و جمال از سیسان بتبریز شتافتیم و مطلب را کماهی بحکومت عرض نمودیم و چند سوار مأمور بقریهء حاجی آقا که سبب عمدهء عناد و فساد بود روانه نمود از آنها التزام گرفته تحذیر کرده آرام نمودند چندی طرفین آرام بوده تا آنکه اغیار بهانهء دیگر بدست آوردند و چند نفر از ضعفاء احباب را با خود همدست کردند و در ایام محرم بنای بهانه گرفتن باحباب را گذاردند و بسر چند نفر از احباب که در محلّه آنها منزل داشتند هجوم برده ایشانرا بردند و چون احباب اطلاع یافتند فوراً با چماق و چوب و حربه و یراق عزم تلافی نموده بمحل آنها رفتند و آنها مطلع شده همگی فرار نمودند فانی بالای بام آمده ملاحظه نمایم که چه میشود دیدم صدای های و هوی بلند است و هفده تیر تفنگ هم خالی شد بسیار مخوف بودم که قتلی واقع شود بعد از ساعتی احباب مراجعت نمودند دیدم چیزی واقع نشد بهمین های و هوی حضرات را فراری کردند و چند تیر تفنگ بهوا خالی کرده اند و بعد آن مستضعفین احباب آمدند و مذکور نمودند که ما همه وقت با شما بوده ایم اغیار چون مغلوب و منکوب شدند مجدّد نسبت باحباب ابواب کذب و افترا و تهمت گشودند و جمعی بقراء اطراف رفته و بعد بتبریز رفته در تمام مجالس و محافل که روضه خوانی

--- صفحه ۸۲ ---

و از علمای متنفذ تبریز حاجی میرزا اسمعیل حجة الاسلام

بود این دروغها و این تهمت ها را ذکر مینمودند که ما در ایام محرم روضه خوانی داشتیم بایی ها مانع شده نعوذبالله بائم خدا ناسزا گفتند آخوند روضه خوان را ریش بریدند منبر ما را آتش زدند بعضی از زنهای ما را برده اند چند نفر از مردها را برده اند نمیدانیم چه بسر آنها آمده است یا ایشان را کشته اند از این قبیل بیانات در جمیع دهات و تکایا و مقامات که تعزیه خوانی بوده ذکر مینمایند دیگر معلوم است که از این صحبت ها چگونه خون این مردم بجوش میاید بخصوص عوام لکن اکثر علماء و عقلا دانستند که این مطالب دروغ است حکومت تبریز جمعی را از طرفین می طلبد مع کدخدای طرفین حضرت ولیعهد از کدخدای احباب حاجی زین العابدین

می‌رسد اینها برای چه نزاع کرده اند؟ عرض مینماید بنده در تبریز بوده لکن از قراریکه بر من معلوم شده بر سر زراعت و درخت نشاندن بوده. کدخدای اغیار ذکر مینماید که سر دین و مذهب بوده شاهزاده باو نهیب میفرماید که در سر ملک نزاع مینمائید و میگوئید دین و مذهب بوده و اینها بایی هستند بشما چه مدخلیت دارد بایی باشند و بعد از حاجی زین العابدین می‌پرسد که بایها چه میگویند؟ میگوید خداوند را لاشریک له میدانند و جمیع انبیاء و مرسلین را از آدم الی خاتم همه را برحق و من عندالله میدانند و ائمه اثنی عشر علیهم السّلام را محبّ و مطیع و منقادند و جمیع اوامر الهی را عامل اند و نواهی و مکاره را تارک حضرت ولیعهد میفرماید آقای ثقةالدوله حاجی خوب جواب داد و بعد حاجی

--- صفحه ۸۳ ---

خلف ملا محمد ممقانی محبّ شده اظهار ایمان می‌کرد

به

ولیعهد عرض مینماید که این حضرات مطالبی را باین طایفه در همه جا ذکر کرده اند و بسریر حکومت هم عرض نموده اند که بایها چنین و چنان کرده اند عرض ما اینست که چند نفر نفوس امین را بفرستید تحقیق نمایند اگر یک فقره از این تهمت ها که نسبت بما داده اند راست باشد تمام عرضهای ایشان صدق است و ما مقصّر دولت و ملت هستیم و اگر تمام کذب و تهمت باشد حکم آن با شماست ولیعهد فرمود حرف از این حسابی تر و بهتر نمیشود توجه باغیاری فرموده شما چه میگوئید؟ کل ساکت و صامت گویا کلمات حاجی زین العابدین خاصیت ثعبان کلیم بخشید که تمام آلات سحره را بلعید و بطلان آنها را آشکار ساخت. حضرت ولیعهد چهارنفر از نوکرهای خود را جهت تحقیق این مطلب بسیسان فرستاده ایشان بنای تحقیق گذاردند گفتند آن روضه خوان که ریش او را بریده اند کدام است؟ کسی پیدا نشد پرسیدند آن منبر شما را که سوزانیدند در کجا و چه محل بود؟ از جواب عاجز ماندند. پرسیدند زنهای شما را که برده اند شوهرهای آنان کیان اند و اسامی آنها چیست؟ معلوم نشد گفتند آن مردهای شما چند نفر که مفقود شده اند کیانند؟ معلوم شد کذب بوده

و چند نفر اسبابهای خانه خود را در محلی مخفی نمودند که اسبابهای ما را غارت کرده اند آن اغیار که آمده بود با احباب مع شده بود میدانستند اسبابها را در کجا مخفی نمودند باحباب اطلاع دادند آن اسبابها را نیز آمده بیرون آوردند رسوائی ایشان بر هر کس آشکار شد خلاصه آن نفوس بعد از تحقیق از آنها و وجه قلق و جریمه گرفته

--- صفحه ۸۴ ---

و حاجی میرزا موسی ثقةالاسلام مخالف بود و با وجود امور مفصله مذکوره در تبریز و سائر بلاد و قرای آذربایجان فتن و شهاداتی نیز واقع شد که در بخش سابق نگاشتیم و از آنجمله حاجی ملا علی ممقانی پس از عود از زیارت حضرت عبدالبهاء در عکا در وطن هدف گلوله احمد نامی شده در گذشت. و نیز از آنجمله در حدود سال ۱۳۱۵

اهالی اطراف شکایت و سعایت از بهائیان قریهء سیسان نزد والی امیر نظام کرویسی کردند و او ده سوار برای گرفتاری آنان مأمور سیسان نمود ولی سید عبدالرحیم خان قائم مقام مالک قریه بواسطه ابن عم خود نظام العلماء شفاعت کرده مأمورین را برداشتند و تقریباً پانزده تن از بهائیان معمر قریه را که از آنجمله حاجی زینل بود با شیخ احمد معلّم اسکوئی که پی حفظ از شرور اهالی اسکو ملتجی به سیسان بود بشهر کشیدند و علیقلیخان پیشکار والی آنان را با معارضینشان

و چند نفر را تنبیه نموده در آخر اصلاح داده بتبریز مراجعت نمودند چون اغیار من جمیع الجهات مأیوس شدند لابد تسلیم شدند لکن (قلوبهم یکاء تمیر من الغیظ) احبای تبریز بحقیر مرقوم نمودند که از سیسان حرکت نموده بروم تبریز شاید عداوت ایشان کمتر شود ۱۰۰۰ احبای سیسان راضی نمیشدند زمانی نگذشت امر حضرت من اراده الله نازل و میفرمایند از سیسان باطراف حرکت نما اگر گاهگاهی بسیسان تردد نمائی جائز و جناب میرزا اسدالله قمی هم از تبریز آمده. (میرزا حسین زنجانی)

--- صفحه ۸۵ ---

روبرو استنطاق کرد و بالاخره مبلغ سیصد تومان نفود گرفته مستخلص نمود که بقریه برگشتند و در آخر این دوره جمعیت بهائیان سیسان از صغیر و کبیر بالغ بر هزار و دویست نفر می شد و محفل روحانی و تمامت مؤسسات دیگر داشتند. و در قریه ممقان که شمار بهائیان قریب پنجاه تن بود و میرزا اسماعیل بن محمد ممقانی معروف در تبریز چنانکه نوشتیم پس از وفات برادر مهترش میرزا محمد تقی حجّة الاسلام شده محبت و حمایت نسبت بمظلومان داشت و ملاهای قریه از قبیل ملامحمد نام و پسرش میرزا علی و آقا سید محمد و گروه معاریف و مقتدرین بسال ۱۳۱۱ بنای تعرض گذاشتند و علی المنابر سب و لعن گفتند تا در رمضان سال ۱۳۱۴ خواستند هجوم عمومی آورده بزنند و ببرند و مظلومان خبر یافته شبانه بتبریز شتافتند و در محلی نیمه شب با برودت هوا مجتمع شده مشورت کردند و بعضی بقریه بازآمدند و تنی چند برای تظلم باولیاء دولت بشهر رفتند و با آقا میرزا اسماعیل حجّة الاسلام و آقا

حاجی نظام العلماء واقعه را گفتند و حجة الاسلام گماشته خود مشهدی صادق نام را برای رفع غائله بقریه فرستاد و
 علاجی نشد بلکه فتنه شدیدتر گردید و ستمکاران هر که را از ذکور و اناث و صغار و کبار مؤمنین دیدند سقط گفته
 دشنام دادند

--- صفحه ۸۶ ---

و قریب صد تن از ملاها و معاریفشان بشهر در آمده بواسطه حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگر متنفذین بحسنعلی
 خان امیر نظام حکمران آذربایجان توسل جسته شش تن از مؤمنین را بدین اسامی: مشهدی محمد حسین کربلایی
 باقر و آقاعلی پولی و سلیمان بیک و آقا محمد و کربلایی رحمن بنام بهائی و طاغی وصف کرده مجازات خواستند
 و حکم شدید بعهدہ حسنخان اسکونی صادر شد که با اطجلاع موفق الملک حکمران دهخوارقان هر شش نفر را
 دست بسته تحت المراقبه بشهر آرند و از آن سو حجة الاسلام بانان پیام کرد که بشهر آیند تا بتدبیر و حکمت آتش
 فساد را خاموش نماید و سه تن بیدرنگ آمدند و کربلای باقر و مشهدی حسین و سلیمان بیک گرم تهیه مرکب و
 مایلزم بودند که ناگهان مأمورین ایالتی رسیده هر سه را گرفتار کرده در خانه سلیمان بیک بچوب بسته بازار
 پرداختند و در آنحال انبوه تماشاگران از مشاهده آن احوال لذت برده و معاندین در خانه ها برقص و نشاط شدند و سه
 تن را در حکومت دهخوارقان حاضر کرده بشهر بردند و چون حجة الاسلام و حاجی نظام العلماء از والی حکم
 ترک مأموریت صادر کردند پیشکار ایالت فی الحال مظلومان را مرخص کرده و حاجی نظام العلماء بواسطه پسرش
 حاجی سعید السلطنه

--- صفحه ۸۷ ---

از ولیعهد که حکم فرمائی ایالت داشت حکم گرفت و مظلومین بقریه عودت کردند و تعرضات اهالی شدید بود
 چنانکه درب خانه های بهائیان را ملوث کردند و بتشهیر افترا که جنازه یکی از پیشوایان در گذشته ایشان بعلت عدم
 اقتدار بدفن قبرستان در خانه کربلای باقر ماند افواج مردم بعنوان تماشا بر آنجا رو آوردند و در ممقان فتنه نقض
 عهد الهی نیز اندک تأثیر کرده تنی چند بافتتان افتادند که بعضی تائب شدند و برخی از میان رفتند و از مشاهیر مؤمنین

آنقریه میرزا عبدالوهاب قوام العلماء ابن ملارجبعلی سابق الذکر که سمت قضاوت شرعی و ملائی داشت و برادرش ملاستار و میرزا رفیع و فضل الله و دیگر آقا عزیز و آقا احمدعلی و برادرش آقا عبدالله و آقا زین العابدین شیخ رحیم و نیز چنانکه مذکور شد حاجی ملاعلی ممقانی پس از عودت از زیارت حضرت عبدالبهاء در عکا در وطن هدف گلوله احمد نامی شده درگذشت .

و در قریه میلان بنوعی که در بخش سابق شرح دادیم جمعیتی کثیر از مؤمنین در اثر ستمهای متمادیّه متطاووله روائح حریت و سلامت از جانب ممالک روسیه استشمام کرده پی در پی بعشق آباد و غیرها مهاجرت کردند و معذک جمعی از بهائی زادگان و آنانکه خود فائز بایمان گردیدند

--- صفحه ۸۸ ---

میزیستند . و در ارومیه " رضائیه " نیز جمعی برقرار بودند و چنانکه در بخش سابق شرحی از احوال میرزا حسین هدی نگاشتیم شمع جمع بود تا در سال ۱۳۳۳ بنوعی که در بخش سابق آوردیم بشهادت رسید و پسرش نیز اندکی بعد از آن وفات کرد و میرزا یوسف خان لسان حضور وحید کشفی خواهر زاده آقا سید یحیی وحید دارابی که شرح احوالش را در ضمن اوضاع نیریز میاوریم در آنجا اقامت گرفته موجب توجه مردم و نشر امر گردید .

و در قریه شیشوان نیز مرکزیت و اجتماعی از مؤمنین تحقق داشت و در میاندوآب مرکز قوی بهائی موجود بود و چنانکه در بخش ششم و نیز قبلا نگاشتیم حاجی میرزا حسین یزدی در جمع میدرخشید و در واقعهء جنگ بین الملل بنوعی که در بخش سابق آوردیم بقتل و غارت اکراد و قتل آقاعلی اکبر نراقی تفرقه در جمعیت رخ داد .

و در بناب و خوی اجتماعی بود که غالب مشاهیر را در بخش ششم اسم بردیم و در آنمیان خلیل مذکور که در دورهء سابق در آن حدود و در بلاد قفقاز خدمات تبلیغیه انجام داد به نوع مذکور باضلال آقا جمال بروجردی نقض عهد و میثاق ابهی^۱ کرد سر از طاعت فرمان حضرت غصن اعظم عبدالبهاء

--- صفحه ۸۹ ---

برکشید و بدانحال خسران مالی در گذشت . و در مراغه جز ابن الدخیل و حاجی عبدالمجید و برادرانش و غیرهم از مشاهیر که در فصل ششم تفصیل داده و قبلا نیز نام بردیم عده ای کثیر میزیستند و حاجی میرزا مجید در تثبیت مبانی عهد رجب مجید رکنی شدید گشت و رساله اثباتیه نوشته منتشر کرد و در افهام و ارجاع مترزلین و ناقضین همچت مبذول نمود . و از آن جمله از معاریف بهائیان مراغه میرزا محمد ثابت پسر ملاعبدالصمد ملا و مدرّس معروف بلد بود که با فاضل قائنی و ورقا ملاقات متعدّد کرد و از سخنان معروفش اینکه اگر این ایام حضرت قائم ظهور کند ناصرالدین شاه در هر گذر قراول گمارد و مستحفظ گذارد که کس به ملاقات و زیارت او نرود و تولد ثابت در سال ۱۲۹۷ در قریه زوارق در دوفرسنگی جنوب غربی مراغه در دامنه جبال قره قشون که ملاعبدالصمد نخست در آنجا زندگانی میکرد واقع شد و تحصیلات علوم دینی در فارسی و عربی در مدرسه بنمود و در سن هفده سالگی که پدر مرد بجایش بامامت منصوب گشت ولی ادامه نداد و با اقارب قراری داد و بقصد مشهد رضا از طریق اردبیل براه افتاد و دچار دزدان شد که اموال گرفته قصد قتلش داشتند ولی

--- صفحه ۹۰ ---

مأمورین حکومتی که برای دستگیری آن سارقین قاتلین در تکاپو بودند رسیده آنان را محاصره و دستگیر کردند و اموال بثبت رسید و همراه سواران باردبیل وارد و با کشتی بسال ۱۳۱۷ بیادکوبه رفت و بعلت انقلاب دریا بیمار شد و اهالی مراغه از جهت آشنائی با والد مرحومش کسی را بپرستاریش گماشتند که همه اموال حتّی البسه اش را بتدریج ربود و بالاخره بجانب ایران فرار کرد و ثابت پس از صحّت ناچار در میدان قبه بکاغذ نویسی پرداخت و جوهری اندوخت و بگنجه و تفلیس رفت و در تفلیس میرزا غلامحسین بن ملا علی واعظ بنابی که نیز جوانی تحصیلات کرده مهذب بود و بعد از فوت پدر نتوانست بان طریق زندگی کند و لذا به تفلیس آمده بود با ثابت هم منزل و مأنوس شد ولی میرزا غلامحسین پس از چندی بیادکوبه رفت و با میرزا محمد حسن بن ملاباقر خوئی که مربّای میرزا جلیل معروف خوئی بود هم منزل و مصاحب گشت و مدت سه سال با بهائیان آنجا معاشرت نمود و سعی میکرد بنوع احتیاط که میرزا غلامحسین را مانند خود بهائی سازد و نتوانست تا چون میرزا غلامحسین پس از

یکسال برای زیارت بخراسان رفت و از طریق عشق آباد مراجعت نمود و این هنگام با میرزا محمد حسن مذاکره با بهائیان عشق آباد را بمیان آورد بطریق نقل قول شروع

--- صفحه ۹۱ ---

به تبلیغ نمود تا آنکه او را راضی ساخت که برای تجسس و تحقیق بمعبد بهائیان بروند و لذا چند شب مروده نمودند و در شب اخیر بیدار کتاب هیکل منقلب و مؤمن گردید آنگاه ملامحمد رضا و میرزا باقر مراغه ای را نیز تبلیغ کرد و سپس در فکر رفیق قدیم خود ثابت افتاد و او بعد از حرکت میرزا غلامحسین از تفلیس ببادکوبه رفت و بقریهء مستان زیر نزدیک بالاخانی قرار گرفته مدرس اطفال و عالم و واعظ قریه شد و میرزا غلامحسین با میرزا باقر قرار دادند که بقریه بملاقات ثابت رفته و او را بعنوان گردش بشهر بادکوبه همراه آورده و در بین طریق تبلیغ کنند و بمحفل بهائیان ببرند که تحقیق کامل کند و بدانگونه کردند و سه شب و روز در بادکوبه بجمع بهائیان رفته بصحبت آقا میرزا اسماعیل مشکوة و آقا ملامحمد علی که آنوقت در مسافرخانه بودند گوش دادند و بالاخره چند صفحه از کتاب هیکل را آقا محمد علی بصوت احلی خواند و تاثیر شدید در ثابت کرد که تا چند روز سرمست بود و چون بمستان زیر رفت تا یکماه خودداری کرد و عاقبت عنان اختیار از کفش رفت و اهالی دانستند و زدند و قصد هلاکش کردند کدخدا مانع شد و او را با اشیائش بعرابه گذاشته بشهر آورد که با میرزا غلامحسین و دیگر رفقا مشتعلانه تبلیغ کردند

--- صفحه ۹۲ ---

و میرزا محمد حسن مذکور بمیان افتاده واذهان را مشوب کرده و مابین این دسته تازه تصدیق و بهائیان دیگر جدائی و افتراق افتاد چنانکه آقاغلامحسین و ثابت بحضور حضرت عبدالبهاء عریضه نوشته اجازه خواستند که بحضور رفته فحوص قضیه کنند و مکتوبی هم بمیرزا محمد علی نوشته و بمیرزا جلیل خوئی نگاشته و در عین حال پی تبلیغ باطراف و نواحی میرفتند ولی برفتن در منزل احمد اف های تفلیسی و قرائت الواح مربوطه و نیز قرائت رساله ای از سمندر رفع شبهاتشان گشته داخل در ثابتین شدند و بارجاع ناقضین پرداختند بعضی را توانستند ثابت نمودند و بعضی از آنان

بهمان حال ماندند از آنجمله میرزا محمد حسن مذکور علم نقض و مخالفت بلند کرد و بکلی جدا بود و اخلاص میکرد ولی بهائیان عقبش را گرفتند و در کارخانه نساجی تقی اف ثابت و میرزا غلامحسین درآمدند که جلو کارهای او را بگیرند و بالاخره بلاد و قرای روسیه رفته گم و فوت شد و ملا محمد نیز که در رشت بود برنگشت ولی میرزا باقر در رشت و دیگران رجوع کردند و میرزا محمد مگر با علما در قفقازیه مباحثه کرد و در حبسها و خطرها شد و تبلیغهای مستمر و مؤثر انجام همی میداد و خطاب مهربانانه حضرت عبدالبهاء باو رسید و دعا برای ارجاعش

--- صفحه ۹۳ ---

فرمودند و امر بگردش برای تبلیغ کردند و جواب های میرزامحمد علی و جلیل که رسید برای میرزامحمد حسن مذکور فرستادند و آقا میرزا محمد ثابت بعدا بعشق آباد رفته معلمی میکرد و مصدر خدمات بود و بغیرت نطق و تبلیغ همی نمود و اشعار ترکی و فارسی میگفت و تخلص بثابت در همان ایام مراغه داشت و اخیرا در اثر انقلاب بلشویکی بایران آمده از طرف محفل روحانی مأموریت تبلیغی یافت و در اثناء خدمات تبلیغیه در طهران درگذشت . و در اردیبل چند نفری از مؤمنین مجتمع بودند و میرزا عباس در ایام ولیعهدی و حکمرانی مظفرالدین شاه گرفتار شد مدتی در تبریز حبس بود و محمود کاشف سابق الذکر بزندان پی دیدنش همی رفت تا آنکه چون از حبس مرخص شد و میخواست شب در مسجدی بخوابد حاجی ابوالحسن امین تصادف کرد و او را بخانه کاشف برد و نگهداری کردند تا بهبودی حاصل شود و واقعه مهمه آنجا قضیه شهادت امین العلماء بود که در بخش سابق آوردیم و از علماء و وعاظ درجه اولی در اردیبل بود و بسال ۱۳۳۹ قمری مطابق سال ۱۲۹۹ شمسی در قزوین بواسطه آقا میرزا موسی خان حکیم الهی ایمان آورد و در وطن باشتعال و انجذاب برافروخته نزد اهالی بسمت ایمان بدیع معروف

--- صفحه ۹۴ ---

گردید لاجرم بفتوی^۱ و تحریک حاجی میرزا علی اکبر مجتهد معروف اردبیلی در هفتم فروردین ۱۳۴۶ قمری مطابق سال ۱۳۰۶ شمسی بدست آقابالاخان بقال اردبیلی با قمه مجروح و مقتول گردید و در قبرستان اردبیل (طوا) مدفون گشت و عائله اش بواسطه محفل روحانی آذربایجان نگهداری شدند.

و هم بر اثر تبلیغ متدرجا در این دوره برخی از اقسام و معمورات دیگر آذربایجان که قبلا بهائی نداشت از مراکز امر ابهی^۱ گردید. از آنجمله قطعه خلخال است که ملاصادق بادکوبه ای بعزم تبلیغ درزی سیاحی وارد شده چندی در خانه میرزا محمد حسن سراج دفتر اقامت کرد و او را با برادرش ستارخان سراج الایاله تبلیغ نمود و خواست بتبلیغ سایر متنفذین پردازد و همینکه شروع بمقصود کرد نیران جهالت و عصیبت اهالی برافروخت و بصدد تعرض برآمدند و او را سید اویس صدرالعلماء و عبدالله خان مسعودالممالک زدند و بصدد هلاکش شدند و آن مظلوم بگریخت و جان سلامت بدر برد تا در سال ۱۳۱۸ که صدر و مسعود مذکور و غیرهما از رؤسا حکمران محل را برای آنکه از ایشان مخالفت کرد زده بیرون نمودند و والی صدر و مسعود و سراج دفتر را بتبریز کشیده

--- صفحه ۹۵ ---

چندی در توقیف داشت مابین آنان و احبای تبریز ملاقات شده مؤمن گشتند و چون بوطن برگشتند برای ریاست و نفوذی که داشتند و برخی از مبلغین را نیز بدانجا جلب نمودند جمعی از اهالی ایمان آوردند و لاسیما از خویشان و بستگان شان در این امر وارد گشتند و اندک اندک قصبه هروآباد مرکزی از مراکز امر ابهی^۱ گردید و جمعی از احبای در آنجا پدیدار شده محفل روحانی تأسیس کردند و از اشرشان سید اویس صدرالعلماء مذکور بن حاجی سید مهدی صدرالعلما مجتهد متنفذ در آن حدود بود که هیچ امری شرعی و دینی و یا کشوری و دولتی بی مداخلتش صورت نمی بست و خانه اش محل ورود و اقامت مسافرین و واردین از هر قوم و ملت بود و پشتیبان و دستگیر غربا و ضعفا شناخته شد و مبلغین بهائی در آنجا اقامت و تبلیغ نمودند و بالاخره در سن متجاوز از پنجاه سال بسال ۱۳۳۹ درگذشت و خلف صالح برجای گذاشت.

دیگر عبدالله خان مسعود الممالک مذکور سردار مسعود بن رستم خان سرتیپ که بسال ۱۳۴۲ درگذشت و دیگر سراج الایاله که بسال ۱۳۴۸ درگذشت و دیگر از مراکز جدیدالتأسیس آذربایجان میانج است و از وجوه احبای آنجا ملامحمد افتخارالعلماء بن

--- صفحه ۹۶ ---

ملاحمد از علما و ائمه جماعت بود که در ایام تحصیلش در عراق عرب فائز بعرفان وایمان بدیع گردید و چون بوطن برگشت در مسجد پدر امامت جماعت را رها کرد بنشر و ترویج امر ابهی^۱ پرداخت و از اینرو در خارجه و دست تنگی افتاد و در حدود سال ۱۳۳۰ درگذشت و اخلاف ذکور برجای گذاشت .

دیگر میرزا آقا بالا و نیز آقا احمد از تجار بود که بسال ۱۳۳۵ درگذشت و اخلافی برجای گذاشت . دیگر از مراکز جدیدالتأسیس قریه قره شیران از قراء یورتچی واقع بقرب اردبیل است و نخستین کسی که در آنجا بشرف ایمان بدیع فائز گردید بهمن طهماسبی از بیک زادگان طایفه یورتچی بود و مجمل واقعه این است که

اقوام مختلفه معروف بشاهسون چنان غوطه ور موجهه تعصب و جهالت و دور از علم و مدنیت بودند که هر که در حدودشان خارج از حدود و قیود عتیقه سخن گفت مورد خطر و خونس هبا و هدر شد در چنین احوال بسال ۱۳۲۴ اسکندر نامی از آحاد همان عشیرت در خاک روسیه مؤمن بامر الهی گردید و وارد قریه قره شیران شد و خبر بسمع بهمن مذکور که در بیست و یکسالگی و در نهایی درجه عصیبت دینیه بود رسید

--- صفحه ۹۷ ---

و باهلاکش مصمم گشت و بنای مرابطه و مراوده گذاشت ولی سخنان اسکندر در وی تأثیر کرده فائز بایمان گردیده اهالی قریه مطلع شده پی هلاک اسکندر شتافتند او گریخته عزیمت روسیه کرد و بالاخره در مازندران بغایت حسرت و مزیقه جان سپرد و بهمن مذکور با کمال اشتعال و جدیت بنشر این امر پرداخت و نخست برادران خود حسن خان و قره خان و شفیع خان و تنی چند از بیک زادگانرا تبلیغ کرده و تقریبا شصت تن بهمت و جدیتش در این آئین قرار گرفتند و اهالی جاهل متعصب شروع بمقاومت و مدافعت شدیده نمودند و بایدنا و زجر و تعذیب

پرداخته و صدمات گوناگون وارد آوردند نوبتی جمعی از آن زراع و رعایا را در سورت سرمای زمستان لخت و عریان روی برف نگهداشتند و اثر و ثمری نبردند. و از وجوه مؤمنین مخلصین ابناء حاجی احمد میلانی معروف برادران احمد اف خصوصاً حاجی محمد علی اکبر اخوان که در تبریز خانه خریده اقامت نمود و میرزا عنایت اصغر اخوان که سالها در تبریز و طهران عضو محفل روحانی و محفل ملی بهائی و رایت مرتفعه امر ابهی^{۱۱} است نیز در بخش سابق مسطور داشتیم و تجارتخانه برادران احمد اف مخصوصاً در تفلیس مرکز این فئه و محل پذیرائی از مسافرین و واسطه

--- صفحه ۹۸ ---

ارسال مراسلات بارض مقصود بود و این خانواده وسیعه جمعیتی از ذکور و اناث فراهم آورد که احادشان با تعلق و حمیت دینیّه ارثیه و اکتسابیه در آذربایجان طهران و غیرهما بنصرت و خدمت پرداختند و در اثر انقلاب بلشویکی در خاک روسیه تجارتشان پراکنده شد و از میان رفت. و دیگر از وجوه مؤمنین و مبلغین این دوره میرزا ابراهیم خان آذرمنیر نامبرده (منیر دیوان) ولادتش در سال ۱۲۸۱ در تبریز و اقبالش بامر الهی در سال ۱۳۰۹ توسط حاجی علی میلانی مقیم بنهای از مؤمنین متقدمین شد و بنای تبلیغ و نشر این امر گذاشت و در سال ۱۳۱۲ بارض مقصود رفته ایامی عدیده در کنف فضل و الطاف حضرت عبدالبهاء^{۱۲} بیارمید آنگاه مأمور از میر شد بخدمت در طریق امر و تبلیغ پرداخت و بسال ۱۳۱۳ که واقعه قتل ناصرالدین شاه رخ داد شیعیان ایرانی در همه جا بصدد آحاد این طایفه شدند شیعیان از میر در صدد هلاکش برآمدند و ناچار بمهاجرت و مسافرت سائر بلاد عثمانیه شده زبان تبلیغ گشود و بار دیگر بعکاء محضر حضرت عبدالبهاء^{۱۳} تشریف حاصل کرد و پس از چندی مأموریت قیصریه برای ابلاغ تلطّفات آنحضرت بخالد افندی از خاندان صلاح الدین ایوبی و والی سابق بیروت که بعلت رقابت صدراعظم سعید

--- صفحه ۹۹ ---

افندی در آنجا توقیف بود شد و بعکا برگشته مدت هفت ماه در جوار حضرت عبدالبهاء^{۱۴} مأمور انجام بعضی خدمات بود آنگاه مأمور برای تبلیغ در آذربایجان شده غالب اوقات را مصروف در آن خدمت نمود و حسب دستور

محفل روحانی تبریز پیوسته سفر ببلاد و قصبات و قراء آن ایالت کرد و در خلخال نیک موفق گشت و در سایر اقسام مملکت نیز رفته بتبلیغ پرداخت و در تمامت ایام حیات بر آن خدمت موصوف و معروف گشت و در حقش الواح متعدد صدور یافت و در لغت فارسی و ترکی شیرین تکلم کرده اشعاری دارد و چند غزل و قطعه و رباعی محض نمونه ثبت میداریم: طلوع شمس حقیقت شد از جبین محبت

جهان جوان شد از آئین نازنین محبت

ز وجه غیب برافکنده پرده شاهد وحدت

که در زمانه دهد انتشار دین محبت

برفع ظلمت نادانی و عداوت و بغضا

پدید شد ید بیضا از آستین محبت

زمان خراب چه شد زاخلاف و کهنه پرستی

بها نمود بنا از نو این زمین محبت

ز کنز فضل و عطا داد بهر زینت انسان

بدست مکرمت خود در ثمین محبت

--- صفحه ۱۰۰ ---

برای نظم جهان و بحفظ جمله جهانی

نهاد قاعدهء محکم و متین محبت

جمال اقدس ابهی^۱ همی ز عالم بالا

صلا زند که منم یار دلنشین محبت

گر آدمی بگذر از شمال تیرهء کینه

بیا و جایگزین باش در یمین محبت

کنار گیر دمی از قیود وهم و تعبد
 قدم فرا نه برعالم یقین محبت
 دمی رها کن خوی درندگی و پلنگی
 بباش آهوی مشکین دشت چین محبت
 کنی ز مزرع دل گر گیاه هرزه عدوان
 برویدت گل نسرين و یاسمین محبت
 شراب باقی عرفان گرت بیاید بستان
 ز دست ساقی رضوان زساتکین محبت
 اگر بخواهی چون بحر پرخروش بجوش
 بنوش قطره ای از آب آتشین محبت
 اگر ترا هوس دیو بندی است چو آصف
 بساز زینت انگشتر از نگین محبت
 ز ذره بین حقیقت بذره ذره نظر کن
 که هست عالم امکان همه رهین محبت

--- صفحه ۱۰۱ ---

بین بروز ازل کردگار جلّ جلاله
 سرشت هیکل آدم ز ماء و طین محبت
 کسی که زنده بروح محبت است بیاید
 هر آنقدر که دوام آورد سنین محبت
 همیشه مرد خردمند از خدای بخواهد

که در حیات و مماتش شود قرین محبت

هر آنکه بندهء خاصّ خداست فطرت پاکش

بود ز دست عطای بها عجین محبت

بنات باکره فکر چون حواری جنت

پروروند در آغوش جان بنین محبت

بشعر گفتن آذر منیر خیل ملایک

از آسمان بفرستند آفرین محبت

و ایضا از اوست :

قدم بعرضهء محنت نهاد ابراهیم

پس از غفار ز هجرت دو در ربیع از ماه

ز صلب پاک محمدعلی بن مهدی

ز بطن شاه بگم از نژاد لطف الله

بشهر معظم تبریز کشور ایران

بیخش لیلی آباد خوش هوا و میاه

--- صفحه ۱۰۲ ---

چو نوزده سنه طی کرد عمر در غفلت

بسال غش شده از دین صاف حق آگاه

بحیرت اندر میبود تا بسال شداد

نبود اهل یقین هم نداشت استکراه

بامر گشت مصدق ز روی صدق و یقین

پس از صعود جمال قدم بحسرت و آه

بامر طلعت میثاق جَل احسانه

گهی مسافر و گاهی مقیم در درگاه

بسال حیفش روز فراق آمد و گشت

ز وصل دلبر محبوب دست وی کوتاه

سفر بموطن مألوف کرد با حسرت

برای راه نمائی مردم گمراه

کنون گذشت چهل سال در ایران

همیشه با غم هجران دلبرش همراه

هزارو سیصدو پنجاه و هشت شد کامل

که قائم است بخدمت بعون و فضل الله

بحسن خاتمه یارَب موقّش گردان

که نیست غیر تو بر بندهء ضعیف پناه

بحقّ حضرت عبدالبهاءِ و شوقی پاک

بیخش از کرمات ای غفور جمله گناه

--- صفحه ۱۰۳ ---

نبرده و نبرد سجده جز بخاک درت

نکرده و نکند جز بطلعت تو نگاه

اگرچه نیست سزاوار حضرتت عملی

ولی امید ببخشایش بود ای شاه

به پیشگاه تو آذرمنیر منفعل است

خجالتش را میسند ای بهاء‌الله

و ایضا کلام آذرمنیر :

تا دل بخم طره آن زلف دو تا شد

سرمایه سودای پریشانی ما شد

بر پیچ و خم گیسوی پرپیچ و خم او

بر پای دل و گردن جان بند و بلا شد

تنها نه من افتاده این بند بلایم

افتاده این سلسله سرسلسله ها شد

هرچند در این حلقه عشاق پریشان

جمعیم ولی کو که چه من بی سرو پا شد

آذر دلت ارچند بدام سر زلفش

افتاد ولی بود سزاوار و بجا شد

ایضا :

--- صفحه ۱۰۴ ---

از بسکه ز فرقتت بسر خاک کنم

خاک از همه روی زمین پاک کنم

خاک کف پایت بسر از آن پاشم

تا فخر از این شرف بر افلاک کنم

دیگر آقامیرزا موسی ادیب مذکور که فاضل و ادیب خوش نویس بوده در فارسی و عربی اشعاری نیکو و در انغام موسیقی مهارتی بسزا داشته امور معاش به معلمی گذراند سنینی در مدرسهء تأیید همدان و بالاخره در مدرسهء شاه آباد عراق تعلیم داد و بسال ۱۳۴۷ در آنجا درگذشت و مدت العمر ازدواج نکرد و ادیب مجرد شهرت یافت. و دیگر از معاریف بهائیان پسران ملارضای شیخی میلانی بودند که خود معاندت با امر بدیع داشت ولی ابناء اربعه اش همگی مهتدی شده خاندان وسیعی برجای گذاشت و نخست آقامیرزا حسین اقبال کرده، بعلت تعرضات شدیده بخاک عثمانی و عکا در محضر ابهی^۱ شرف حضور حاصل نموده و مدتی در سوریه و اطراف سیاحت کرده و آنگاه به وطن برگشت و معدودی را مهتدی^۱ ساخته با برادرش ملا احمد که نیز ایمان آورده، به عشق آباد مهاجرت نمودند و دو برادر دیگر میرزاعلی اکبر سابق الذکر و میرزا محمد نیز ایمان آورده

--- صفحه ۱۰۵ ---

بعشق آباد رفتند و شرح احوال میرزاعلی اکبر روحانی را در ضمن اوضاع طهران مینگارم.

و از معاریف بهائیان مراغه ملاولی الله مردی طویل القامه کبیرالعمامه غریزاللحیه ملای بلد بود و در سال ۱۳۱۷ بواسطه ابن الدخیل و حاجی میرزامجید عرفان و ایمان بامر ابهی^۱ یافت و بیدرنگ روزی برای اداء وظیفه هدایت عباد به منبر درآمد و خطاب بجمعی چنین گفت: ای مردم قریب سی سال است برای شما اقامه صلوة جماعت و اداء وعظ کردم و اکنون به خوف و احتیاط از اینکه در محضر کبریا مقصر نشده موجب ضلالت شما نگردم آگاه باشید که تقریباً دو ماه است با بهائیان مواجه شده مناظره ها کردم و بالاخره بر من ثابت و مدلل کردند که قائم آل محمد ظهور نموده و امر جدید حق و من جانب الله است و من نمی گویم بمن تاسی جسته بهائی شوید بلکه قصدم این بود به شما آگهی دهم تا بموجب تکلیف خود عمل نمائید این بگفت و پایه منبر را بوسید و باین عمل تلویح نمود که منبر را وداع گفته دیگر برای این قبیل مسائل و مباحث ارتفاع بر آن نکند و پائین آمد و حاضرین چون دانستند که ملا ولی الله بهائی شد به فکر حال خود و اعمال گذشته برآمده از یکدیگر پرسیدند که آیا صلوات سابقه اقتدا شده

بوی صحیح

و منجز است و یا آنکه باطل و محتاج باعاده می‌باشیم و چون زیست وی در وطن ممکن نبود به تبریز رفت و در مجامع و محافل احباب حضور یافت و او را در خانه منزل داده چنین مصلحت دیدند خویش را معروف بدین نام نکرده با علما مراوده و معاشرت نماید و بدین رو چون شهر محرم رسید و اهالی در مسجد فرش گسترده بساط روضه خوانی نهادند منبری در مسجدی برایش مهیا ساختند که تا هفت روز مرتباً وعظ نموده و روضه خواند و طلاقت لسان و مباحث جذابش مؤثر گردید و بر سامعین گوارا گشت ولی یکی از ملاهای مراغه ساکن تبریز احوال و اسرارش را فاش ساخته ملاها را تحذیر کرد که بالاخره مقاصد و افکارش آشکار شده در عقول

و قلوب جایگزین گردد و او خبر یافت و قبل از آنکه از منبر بپائین کشند در یوم هشتم در حالیکه بر منبر سخن میگفت عذر اقامه کرده عفو خواست و از آن پس حاضر نشد و لاجرم احباب مشورت کردند و برایش تدارک سفر دیدند و برای تبلیغ بصفحات قفقاز حرکت دادند و بایروان و دهاتش آرتوز که سکنه اش از طائفه علی‌اللهیند رفته تبلیغ کرد و بالاخره به کوک چای از توابع بادکوبه و خاک شیروان شتافته بتبلیغ پرداخت و مسلمانان تعصب کرده شکایت بحکومت نمودند و آن مظلوم دستگیر و چند روزی توقیف گردید و حکم تبعید

صادر شد و دو تن قزاق سواره وی را با عمامه کبیر و محاسن طویل پیاده در جلو اسبان در مدت چهار پنج روز بیادکوبه رساندند و در کشتی گذاشته بایران فرستادند و در آستارا پیاده شد بتبریز آمد و مدتی بماند و با حاجی ملا اسکندر سرابی که در طریقش بحج مکه وارد تبریز شد شبی تا صبح پیوسته در باب این امر سخن گفته او را مهتدی نمود . و بالجمله ملا ولی‌الله اخیراً بمراغه عودت کرده در سال ۱۳۲۸ در گذشت .

دیگر آقا میرزا حسین طوطی از طلاب فاضل بصحافی اشتغال داشت و چون ایمانش شهرت گرفت رئیس طلاب ناظم الشریعه بواسطه دو تن از آنان وی را حاضر کرده بفلکه بسته، چوب بسیار زدند و باطلاع حکومت تبعید کردند لاجرم بروسیه رفته در تجارت داخل شده سالیانی بتبلیغ و ترقیم در ممالک روسیه و چین و خاوه خدمت همی نمود.

و دیگر میرزا باقر ناشری و آقا میرزا غلامحسین (۱) از

(۱) در تاریخ ۱۳۱۸ قمری سه تن بنام آقامیرزا غلامحسین و محمد باقر ناشری و میرزا محمد ثابت از طلاب و اهل مراغه متفقا عازم خراسان شدند چند روز در بادکوبه توقف نمودند آقا میرزا غلامحسین عجله کرده دو رفیق را بجا گذاشت سوی خراسان حرکت نمود در عشق آباد بعضی از هموطنان با او در باب این امر صحبت کردند قبول نکرده رفت ولی در

--- صفحه ۱۰۸ ---

طلاب علوم دینی که بعدا فائز بایمان بدیع و خدمت

خراسان تصدیق باین امر نمود و مراجعت ببادکوبه کرد محمد باقر ناشری را تبلیغ کرده و ناشری بعد از چند روز میرزا محمد ثابت را تبلیغ نمود و هر سه نفر متحد و همعهد شدند که هر قدر هستیم عمرمان را در راه امر صرف نمائیم. ایشان فوراً مشغول شدند و هر روز پروانه وار صحبت امری در کوچه و بازار مینمودند با آن درجه رسید که محفل روحانی محل هر چه نصیحت فرموده مشتعل تر شدند و بالاخره محفل احضار نموده فرمود که حکم محفل حکم جمال قدم است خواه قبول کنید خواه تمرد کنید ایشان تسلیم شدند محفل روحانی امر فرمود که شما از قره باغ تا تفلیس گردش نمائید تا دو ماه دیگر بعد مراجعت ببادکوبه کرده آیامی راحت و آسوده باشید و آن سه پیاده به شهر قره باغ رفتند چند روز مشغول تبلیغ شدند مشهدی عبدل نام بهائی ایشان را مهمان کرده بخانه برد بعد از نهار خودش را معرفی نمود و بعد از دو روز همسایه خبردار شد به آقا محمد آقا یکی از علماء آن شهر راپورت داد فردا یکنفر فرستاد مشهدی عبدل را طلبیده و چون بعد از دو ساعت مراجعت کرد گفت خیال فتنه دارند گفت صلاح

اینست من با شما مسافرت کنم و لذا با هم از شهر خارج شدند در بین راه مشهدی عبدل به بادکوبه رفته آن سه نفر بشهر گنجه رسیدند چهار روز تبلیغ کردند و قرار گذاشتند در هیچ جا با احباب ملاقات نکنند و در شب آخر احباب آنجا مهمان کردند فرمودند شما تخم افشانی کردید کفایت نمود آبیاری با ماست ایشان خداحافظ کرده بتفلیس رفتند و یک هفته در آنجا مشغول تبلیغ شدند یکروز وقت ظهر دو نفر پولیس آمدند ایشانرا

--- صفحه ۱۰۹ ---

تبلیغیه شدند وخصوصا میرزا باقر مذکور بمأموریت محافل

گرفته بدیوانخانه بردند و چون مجتهد آنجا شکایت کرد ایشانرا حبس نمودند آن زمان حاجی علی اکبر احمداف تجارت میکرد خیردار شده بدیوانخانه التزام داده آورده پذیرائی نمود گفت محفل روحانی امر فرموده که بیادکوبه مراجعت نمائید ایشان بیادکوبه رسیدند و محفل روحانی آقامیرزا غلامحسین و میرزا محمد ثابت را برماغه و محمد باقر ناشری را برشت فرستادند ناشری بانزلی رفته ده روز آنجا مانده یکنفر ملاحسین نام معلم را تبلیغ کرد و او دو نفر دیگر تبلیغ نموده و لذا صدا بلند شده عالم آنجا بنایب حکومت عارض شده ناشری را دست بسته برشت فرستاد آن زمان حکومت رشت ولیخان تنکابنی سپهدار بود دو روز حسب مانده روز سوم وقت عصر در محضر سپهدار یکی از آقایان رشت مذاکره کرد که در انزلی یک بابی را نایب حکومت آنجا حبس نموده سپهدار فرمود آن بابی را اینجا فرستاد و بفراش امر نمود که آن بابی را بیار و ناشری را حاضر نموده سپهدار فرمود یک سؤال میکنم هرگاه درست گفتی فبها وَاَلَا کار مشکل میشود بگو به بینم مردم را چه طور بابی میکنی؟

ناشری گفت قربان اوّل مسلمان میکنم بعد بابی حکومت خندیده باقایان فرمود حالا معلوم شد اوّل ماها بقول مسلمان بشویم بعدا بدانیم تکلیف بابی چیست یکی از آقایان گفت اینها خیلی فضول و جسور شده اند و لذا سپهدار حکومت فرمود ببرید نگهدارید فردا تکلیف معلوم میشود دو روز دیگر فراش باشی بامر حکومت سه روز التزام گرفته بخانه میرزا ابراهیم سرهنگ فرستاد ایشان بهائی بودند و محفل روحانی ناشری را به لاهیجان فرستاد

--- صفحه ۱۱۰ ---

روحانیه در همدان و غیرها مشغول بخدمت تبلیغیه

وقدغن کرد که ده روز آنجا صحبت امری نکند لاجرم ناشری بعد از ده روز بمراغه رفته پیش از ورودش میرزا محمد ثابت ندای الهی را بعلماء و اهل شهر رسانیده بالاخره ناظم الشریعه رئیس طلاب ملاحظه نمود اگر ثابت اینجا بماند اهل شهر را از راه میبرد دو نفر طلاب فرستاد و او را در مدرسه حبس نموده فردا رفته با حکومت همدست شده بازار دکان را بزور طلاب بسته وقت عصر باسب سیاه سوار وارد مدرسه شد چوب و فلک حاضر نموده با چهارنفر طلاب چوب کاری کرد که ثابت بیهوش شده بعد از یکساعت رو بناظم الشریعه نموده گفت حضرت آقا امروز همان روز است که ابن سعد سوار اسب سیاه ایستاده دارد حکم میکند بعد آقا امر فرمود ثابت را بدم اسب بسته از مدرسه وسط بازار کشیدند . حاجی صدرالحکماء و میر مهرالدین آقا بهائی از اعیان شهر مراغه بودند ایشان پیش حکومت سختگیری کردند حکومت چهار نفر تفنگدار فرستاده از دست طلاب گرفته بدارالحکومه رسانیده دو روز نگهداشته شبانه بخانه حاجی صدرالحکماء فرستاد و مشارالیه با دونفر احباب با کفایت به تبریز روانه نمود و یکماه آنجا راحت شده بروسیه مسافرت کرد و چندین سال در بادکوبه و عشق آباد

تا سمرقند قیام بتبلیغ نمود وقتیکه روسیه بالشویکی شد ایشانرا با چند نفر احباب گرفته حبس نمودند چند وقت در حبس ایذا و اذیت بی اندازه نمودند بالاخره عازم ایران به طهران آمده محفل مقدس روحانی مرکزی بولایات ایران فرستاد خیلی ایشان مبلغ و عالم بود و همیشه شب و روز مشغول تبلیغ و خدمت بود تا اینکه آخر در طهران صعود نمود

--- صفحه ۱۱۱ ---

گردید .

و یک دختر بزرگ اشراقیه نام مبلغه و معلمه مدرسه نجف آباد است دوره سوم حضرت ولی امرالله واقعه در مراغه سنه ۱۳۴۱ مشهدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشری از محفل مقدس روحانی درخواست نمودند که احباب عقب مانده دعوت کنیم تحریض و تشویق شوند و روزهای جمعه نفوس زیادترباشد محفل روحانی قبول فرموده اما بحکمت تا وقت پائیز احباب گرم شدند کم کم شهرت یافت مردم در جستجو افتاده تا یکماه بعید تقریبا هیجده و بیست نفر بامر مبارک فائز شدند آقای شریعتمدار و آقای میرفرج الله مدرس چند نفر از طلاب را تحریک مینمودند هر روز می آمدند دکان احباب تازه تصدیق چیزی بخرند بهانه میکردند باسم بای اذیت مینموده و پول هم نمیدادند و احبائی که تردد میکردند کتک کاری و سب و لعن مینمودند و احباب عوض آنها تبلیغ میکردند بالاخره آقایان دیدند توی بازار دکان غیر از صحبت داد و ستد ندارد چاره از دست رفته چه کنیم چه نکنیم ؟ یکی از نبره مشهد نصیر شاطر ثناءالله نام بود فشنگ و طرقا میفروخت آن زمان مرسوم بود چهار هفته بعید مانده آتش بازی میکردند در آخر چهارشنبه با تحریک آقایان یکنفر از طلاب یک فشنگ و طرقا در دست کرده و آیه و لاصلینکم بجذوع النخل را بروی طرقا نوشته آورده به طرقایان ثناءالله انداخته دوباره طلاب آمده پیدا کرده مردم را صدا کرده که نوه مشهدی نصیر از قران طرقا درست کرده میفروشد مردم جمع شده قدری ثناءالله را زده کتک کاری کرده بحکومت بردند فردا آقایان دکان بازار را بسته و دسته سینه زن طبل و علم بحکومت رفته سؤال و جواب نمودند حکومت فرمود

دیگر آقا سید عبدالله میانجی از ائمه جماعت و فضلا

آقایان این کار بجهت دوازده ساله نیست بالاخره آقایان گفتند این کار را مشهدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشری ساخته برای خیانت قران و توهین اسلام بالاخره چند نفر فراش باشی شاطر و ناشر را گرفته حبس کردند این هشتم شهرالاعلا بود هر روز دو دفعه استنطاق نموده تا دوازده روز آخر استنطاق آقایان گفتند شما چرا آیه ولاصلبنکم را روی طرّقا نوشتید؟ باید شما را بدار بزنیم ایشان در جواب گفتند این حکم فرعون است خدا در قران نقل قول میکند که به منجمین گفت هرگاه جواب موسی را ندهید از شاخه درخت خرما می آویزیم

شما درخت خرما را حاضر کنید و ما حاضریم . حکومت خندید غروب شد آقایان تشریف بردند و فردا آقایان و ملت حاضر شدند بالاخره در میدان آرد و گندم فروش را حاضر نموده بودند حکومت دید این کار بالا گرفته باقایان تغییر نمود که شما بحکم خودتان کار میکنید فراش و تفنگدار خواسته که آقایان و ملت را بیرون نمود و حکومت برادرزاده حاجی صمدخان شجاع الدوله بود و الان در طهران و کیل آذربایجان است . این قضیه در سال قونسول کشی امریکا واقع شد که در تمام ایالات ایران احباب را قتل و غارت نمودند حتی در طهران بالاخره حکومت دکان و خانه های احباب را با تفنگدار و فراش حفظ نمود بعد از دو روز حکومت در درشکه خود با چند مأمور از مراغه بتبریز فرستاد مشهدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشری دوماه در نظمیه مانده محفل مقدس روحانی تبریز نجات داده بمرغه ارسال نمود و از محافل

پس از فوز بایمان در میانج بتبلیغ و نشر نفحات پرداخت و معروف بدین نام شد و خدمت تبلیغ همیشه کرده در همدان و گیلان و بلاد آذربایجان و غیرها بتبلیغ و نشر امر ابهی^۱ پرداخت و بالاخره در تبریز با تغییر وضع استخدام دوائر دولتی گرفته مقیم شد . و نیز جمعی کثیر از بهائیان آذربایجان در ایندور مهاجرت بعشق آباد نمودند و عده ای از آذربایجانیان مقیم آن بلد متدرجا بملاقات اهل بها فائز بایمان گردیدند و در آخر این دوره گروهی از آنان بایران مخصوصا آذربایجان عودت کرده بخدمات روحانی پرداختند که از آنجمله آقا علی اکبر و برادرش آقا محمد

حسین عباسوف با خانواده وسیعہ شان میباشد و شمه‌ای از احوالشان در بخش ششم مسطور گردید . دیگر آقا میرعلی اکبر اسکوئی در عشق آباد رفته با عائله اش بماند آقا میرعلی اصغر در مشهد خراسان اقامت

آذربایجان برای سردار ناصر که همین حکومت بود رضامندی و ممنونیت ارسال نمودند حتی آن زمان جناب امین مرحوم و آقا اسدالله قمی در طهران بحضور مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه عریضه نموده بودند در جواب عریضه ایشان فصل لانهایه عنایت میفرمایند لوح عنایت در خصوص ایشان و مراغه در نزد ناشری مانده است . (میرزا محمد باقر ناشری)

--- صفحه ۱۱۴ ---

جست و دیگر آقا شیخ احمد معلم اسکوئی مذکور از شدت تعرضات اهل وطن بعشق آباد رفته فائز بانواع خدمات گردید و پس از عودت باذربایجان پسران اربعه اش که مانند پدر موصوف بتعلق و تقدس اند در تبریز شرکت و حجره بنام سلیمی تأسیس کرده با همت تمام بخدمت پرداختند و در آذربایجان عائله وسیعہ سلیمی معروفچیت در امرالله یافته و اخیرا در طهران سکونت کرده و نیز شهرت گرفتند . واز جمله مهاجرین آذربایجان استاد اسدالله و سلمان از اهل قریه ایلخچی تبریز که قبلا اسم بردیم و مشتمل بر خانواده های بسیار علی اللهیه است با چند تنی دیگر بسال ۱۳۱۴ وارد و ساکن عشق آباد شدند اسدالله و سلمان چند شتر گرفته از برای فخاران هیزم میبردند و سه تنی دیگر از احبّا بهمان شغل اشتغال جستند و جماعت فخاران بدیشان عداوت نموده و شکایت و سعایت باداره پلیس برده گفتند این عده بابی اند و با کارگران صحبت مذهبی کرده بابی میکنند و افترا و بهتان زدند و پلیسیه همه را طلبیده و تنی از ایشان را که مشهدی ستار پیر بود مرخص کردند و دیگران را که اسدالله و سلمان مذکور و غلامعلی گرمودی و عباس ممقانی بودند در حبس بداشتند و مشهدی ستار از مفارقت رفقا بی تاب شد و آنان پس از سه

روز مستخلص شده در عشق آباد اشتغال بکار نمودند و نوبتی اسدالله با سلمان ازدهات اطراف گاه خریده بشهر آورده میفروختند در یکی از قراء قسمت غربی بلد بجائی در شب بیتوته کردند و شترهایشان هم نزدشان بود و مقداری نقود پنهان کرده داشتند قریب بطلوع صبح چند تن ببالای سر ایشان رفته ضربتی با کارد و شمشیر بقصد قتل وارد ساختند چنانکه آنان مدهوش بیفتاده در آن حال شخصی تصادفاً ببالینشان رسید و خبر بدائرهء پلیس رساند آنان را بیمارخانه برده درمان کردند تا بهبودی یافتند . دیگر از آذربایجانیهای ساکن عشق آباد برادران مشهدی فتح الله و قائم بابا بنایی و مشهدی عبدالغفار خرازی فروش اردوبادی مشهدی جبار نعلبند تبریزی بودند و نیز مشهدی علی بن زین العابدین ارومیه عائله در این امر تأسیس نمود .

و مهدیقلی بنایی صراف در عشق آباد فائز بایمان گردید و در سال ۱۳۰۹ بعلت آشفنگی از غروب شمس جمال ابهی^۱ و انتشار و با عزم ملاقات برادر سوی مشهد شتافت و در آنجا مسلمانان فراری از عشق آباد شروع بتعرض وی کردند و بعلت بغض و عنادی که از واقعات سال ۱۳۰۸ در امر شهادت حاجی محمد رضای اصفهانی و انتقام حکومت روسیه

از مسلمین در دل داشتند ویرا نزد حکومت کشیده قصد هلاک نمودند و بالاخره باخذ مبالغی جریمه خاتمه یافته رها شد و خواست از شهر بگریزد چون دروازه ها بسته بود کار مشکل گشت و برخی با وی مساعدت کردند تا از شهر بدرآمده از راه قهقهه بقصد عشق آباد تمامت روز پیاده بدوید و راه گم کرده بیاجگیان رسید و برخی از مأمورین که ازحالش خبر داشتند منتظر و مترصد بودند ویرا دستگیر کردند و پس ازضرب بسیار کت بسته جلوی اسب سواری روانه مشهد کردند و در بین طریق در دهی برخی را دل بر اوسوخت و نقودی از او گرفته تسلیم سوار مأمور نمودند و استشهادی بر فرار کردن وی ساخته او را رهائی دادند و راه فرار را تعلیم کردند و پیاده بعشق آباد بگریخت ولی دچار ترکمانان قاچاق بگير شد و بعضی او را شناخته طریق قوچان نشان دادند ولی راه گم نمود و

شبی را گرسنه و تشنه بسر برد و بعد از چند روز مشقت و تعصب شدید بقوچان رسید و در آنجا باز دچار برخی از مأمورین دولت گشت و بمساعدت بعضی مبلغی داده از چنگ آنان مستخلص گشت و بسوی باجگیران بقصد عشق آباد گریخت و در شبها میدوید و راه میبرد و روزها مختفی میگردید تا رسید و هنگامیکه بسوی خاک روس میرفت سواری از عقبش شتافته او را گرفته بسمت ایران

--- صفحه ۱۱۷ ---

باز آوردند و مبالغی نقود گرفته برهنه نموده رها ساختند و در آنحال بعضی بطرف روسیه رفته واقعه گفتند و تذکره قرنطینه برایش گرفتند و او را بخاک روسیه رساندند دیگر هرچه معاندین ایرانی کوشیدند و دست تأسف سودند سودی نداد و او بعشق آباد رفته سکونت نمود . و از بهائیان آذربایجانی آقا سید علی حاجی فرحان از شترداران راه مکّه کة و کالت حج نیز میکرد و شبی با قافله از راه بهجی میگذشت وزیر اشجار صنوبر بیتوته کردند و بامر جمال ابهی^۱ چای برای همه بردند و صبح در حین عبور بهریک ابراز ملاطفت فرموده نقل دادند و چنین فرمودند ما در حق شما و شما هم در حق من دعا کنید و در بغداد بواسطه محمد حسین وکیل اطلاع یافتند و بملاقات با اهل بها در معمورات ایران ایمان حاصل کرد . و بالاخره مجاور حیفا شده بچای فروشی اشتغال گرفت . دیگر مشهدی حسین تبریز عارف مسلک شیفته حضرت عبدالبهاء^۲ در ارض مقدس شده مدتی در باغ جنینی باغبانی نمود و بالاخره باسکندرونه رفته و در آن حدود در گذشت .

و از شهداء آذربایجان آقا میرزا محمدعلی مشیرالتجار در بخش سابق ضمن واقعات ۱۳۳۰ واقعه شهادتش را

در ساری و مازندران نوشتیم و او این ملا محمد کتابفروش

--- صفحه ۱۱۸ ---

بن محمد باقر نیشابور الاصل بود و محمد باقر مذکور هم شیخ احمد شهید معموره نیشابوری در ضمن قدماء مؤمنین معموره بواسطه برادر زاده مذکور در زمره مؤمنین بامر بدیع درآمد و پسرش ملا محمد باقر کتابفروش بعدا مقیم تبریز گردید . آورده اند که شیخ احمد در تبریز بخانه وی با سه تن مهمان بود و صادق خان داروغه بیگلر

یکی شبانه بامر حکومت با جمعیت بسیاری از سرباز و گماشتگان حکومتخانه بخانه ریخته خانه را غارت نمودند و هر چهار را کت بسته بدارالحکومه کشیدند و محبوس ساختند تا پس از چندی ملامحمد را با تنی از محبوسین که سید بود مستخلص ساخته و شیخ احمد را با تنی دیگر بقتل آوردند و ما در بخش پنجم کیفیت واقعه ۱۲۸۳ را مفصلاً نگاشتیم و ملا محمد از آن پس با عائله مقیم طهران گردید تا در سال ۱۲۹۸ درگذشت

و خلفش میرزا محمد علی مذکور را ولادت در شب یکشنبه ۱۴ شوال بسال ۱۲۸۱ در تبریز واقع شد و بعد از وفات پدر در طهران و سالها در همدان و تبریز و رشت و استرآباد بتجارت مشغول بود تا بسال ۱۳۳۰ مذکور در ساری بشهادت رسید و جسدش در قبرستان ملامجدالدین مدفون گردید و محمد اسمعیل امین التجار اصفهانی شهید در همانوقت نیز در قبرستان مذکور مدفون شد و میرزا محمد در امام زاده

--- صفحه ۱۱۹ ---

عبدالله دفن گردید . و ما در بخش ششم معدودی از بهائیان آذربایجان مهاجر باراضی مقدسه و بعشق آباد و غیرهما را شمردیم که از مشاهیرشان حاجی علی عسکر تبریزی و برادرش مشهدی فتاح بودند و آقا حسین آقامعروف بقهوه چی پسر حاجی علی عسکر را نام بردیم که بدستور حضرت بهاءالله قهوه چی حضرت عبدالبهاء بود و کمال رضا از اخلاص و خدمتگزاری اش داشتند تا تقریباً بسال ۱۳۲۵ از اینجهان درگذشت و در حیفاً مدفون گردید . و از وی خانواده ای برقرار است و دو دختر حاجی علی عسکر یکی زوجهء میرزا محمدعلی ناقص اکبر و دیگری زوجهء جواد قزوینی مانند شوهرشان از حزب ناقصین بودند . و از آقا محمد ابراهیم پسر مشهدی فتاح نیز در عکا دودمانی بجای ماند و نیز حاجی خلیل گلشن میلانی مهاجر بعشق آباد را نام بردیم که پسرش آقاعلی اکبر معروف بخلیل اف و خلیل اف در عشق آباد شهرت داشت و کربلائی قاسم در عشق آباد بسال ۱۳۲۲ وفات نمود و میرزا عبدالکریم اردبیلی ساکن عشق آباد در صف اول اهل بها در شهادت حاجی محمد رضا شهید زحمتهای فوق العاده کشیده و بخدمت موفق شده در آنجا بود و بسال ۱۳۱۵ وفات نمود و خواهرزاده اش آقا محمد فتح الله اف بعد از

--- صفحه ۱۲۰ ---

وی همان رتبه و مقام داشت و مشهدی علی اکبر عباسیان مشهور عباسوف میلانی و برادرش آقا محمد حسین و خاندانشان در عشق آباد مشهور بنام این امر بود. مشهدی علی اکبر در عشق آباد و ایران سالها از جانب حاجی ابوالحسن امین اردکانی امین حقوق بود و شهرت و نام نیک و ایمان و اخلاق قوی و پسندیده داشت تا چنانکه در بخش مذکور یاد کردیم بسال ۱۳۴۹ در تبریز وفات نمود و بدینگونه خاندانی چند از بهائیان سیسان و میلانی و غیرهما در بخش ششم شمردیم.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

XXXXXXXX

XXX

X

--- صفحه ۱۲۱ ---

اصفهان و توابع

MMMMMMMMMMMMMMMM

چنانکه در بخش ششم نگاهشتیم هنگام غروب شمس جمال ابهی^۱ در اصفهان و توابع جمعی کثیر از بهائیان میزیستند و مخصوصا در نجف آباد و اردستان مرکزی بزرگ دایر بود و در فتنهء حالکئه نقض اثری از انحراف و اختلاف در آنحدود حاصل نگشت و بمسافرت مبلغین که پی در پی گذشتند جمعی دیگر در این امر طلوع نمودند و بعلاوه سابقین که در بخش مذکور شمردیم و نیز اخلاف طیبه شان اجتماعی حاصل آمد و بعلت غلظت حکمران ظل السلطان و شیخ محمد تقی نجفی ابن الذئب و غیرهما قتل و غارت و بلایائی بر آحاد این فئه رخ داد که در بخش سابق نگاهشتیم و میرزا محمد صادق بن محبوب الشهدا و آقا سید مهدی و آقا سید هادی پسران آقا سید عبدالرحیم و نیز میرزا علیمحمد سیف الذاکرین و میرزا عبدالحسین محرر پسران حاجی سید جواد و از خاندانشان و نیز از خاندان

گندم پاک کن و غیرهم را در بخش مذکور نام بردیم و خاندان سلطان الشهداءِ بنوعی که بیان کردیم در اراضی مقدسه قرار یافتند و در ایران نماندند و از پسران محبوب الشهداءِ

--- صفحه ۱۲۲ ---

جز میرزاحمد صادق در امر ابهی^۱ نامدار نشدند و از او و زوجه اش که دختر بزرگ سلطان الشهداء بود خاندان محبوبی در این امر برجا شدند. آقا سید مهدی و آقا سید هادی علاقه بند پسران مذکور آقا سید عبدالرحیم موصوف در بخش سوم و ششم قرب دروازه اشرف دکه علاقه بندی و ابریشم فروشی داشته غالبا واسطه ارسال مراسلات و الواح بوده شهرت تامه بنام این امر نزد اهالی یافتند و در فتنه شهیره قونسولخانه همینکه بنام بیرون آمدن متحصنین شد و آقا سید ابوالقاسم شهید گردید نیمه شب در آمده روز دیگر بر دکه خود نشستند و مردم آگاه شده هجوم آوردند هر دو برادر را توهین و ضرب کنان و آب دهان زنان بمیدان شاه کشیدند که بکشند ولی بعضی از گماشتگان حکومتی که سابقه اطلاع باین امر نیز داشتند رسیده آن دو را گرفته و در حجره داروغه نگهداری کردند و به آقا نجفی ابن الذئب خبر رسید و نزدیک بود که جمعی ریخته خون دو سید مظلوم را ریزند ولی آن دو نزد رکن الملک نائب الحکومه رفتند و چندی در توقیف بسر بردند

و هنگامیکه آزاد شدند بعلت شدت تعرض و تعدی مردم اقامت در وطن نتوانستند لاجرم توطن در آباد اختیار کرده بکسب خود و هم تبلیغ پرداختند و آقا سید مهدی

--- صفحه ۱۲۳ ---

در حدود سال ۱۳۴۳ بحال مرض باصفهان آمده درگذشت و آقا سید هادی بعد از فوت برادر باصفهان آمده بماند و مورد تناول و تعدی اهالی خصوصا ملایان بود تا تقریبا در سال ۱۳۵۲ درگذشت و خاندان رحیم پور از ایشان به رجای ماند .

دیگر از اقدم بابیان بهائی ساکن در آن بلد حاجی سید جواد سابق الوصف در بخش سوم و ششم چون در سال

۱۳۱۲ درگذشت خاندانش چنانکه در بخش ششم شرحی دادیم برجای بود و حاجی میرزا علیمحمد سیف الذاکرین پسر مهترش که بصحبت حاجی میرزا حیدرعلی تکمیل یافته بر منابر و مجامع بنوع حکمت و عدم تصریح نشر امر بدیع همی نمود و در فتنه قونسولخانه که در بخش هشتم نگاشتیم معاندین تشنهء خونش بودند و او باطاعت مضمونی که در لوحش مسطور است حکمت تاج شهادت است چندی در مریضخانهء جلفا مختفی و ملتجی شده و با غایت تواضع و تحمل و فضل و شعر و ادب و بیان و وقار و لباس علمی که در برداشت ناچار بجلاء وطن گردید آنگاه زن و فرزند و اثاث را گذاشته شبانه بطهران هجرت کرد و دیگر بوطن برنگشت و عمر را بروضه خوانی و مکتب داری و تبلیغ گذراند و در الواحی که از قلم میثاق در حقش صادر شد ملقب بضیف الذاکرین

--- صفحه ۱۲۴ ---

و ضیف المقربین گردید و دو سال در مریضخانهء وزیری طهران سمت مدیریت داشت و در شبی سرد زمستان بعادت همیشگی برای خدمت بنوع بحجرهء مرضی برای دلجوئی رفت و دچار لرز و تب گشته مریض شد و پس از مدتی که بستری بود بعلت مخالفت اجزاء مریضخانه بعد از عمل جراحی در شعبان ۱۳۴۴ درگذشت و در گلستان جاوید مدفون گشت و بناتی از وی برقرار ماند .

و برادر کهنترش میرزا عبدالحسین در وطن از ارکان جامعه محسوب بوده در انواع مساعدت و مشارکت خدمات دینیّه مسارعت و مسابقت میجست تا در سال ۱۳۴۵ درگذشت. و از او پسران و خاندان رأفت برقرار گشت و ایشانرا دو خواهر بی ایمان بود که از یکی میرزا جعفر ثابت لاحق الوصف بعرصهء وجود آمد و از دیگری سید احمد نامی که پدر خواست وی را هلاک کند و میرزا جعفر مذکور تصادفا رسیده او را مستخلص ساخت و سید مظلوم بعدا مفقود گشت .

و از دختر عبدالحمید بن ملا جعفر گندم پاک کن موصوف در بخش سوم و ششم که زوجهء آقا سیدهاشم از

بهائیان معروف اصفهان بود خاندان گندم پاک کن و گندمی بعرصهء وجود آمده اعضاء جامعهء این امر

شدند و شرح احوال مشکین قلم و میرزا حیدرعلی و میرزا

اسدالله از مهمترین بهائیان اصفهان و عائله فلاح و دیگر مهاجرین ارض مقصود در بخش ششم و در این بخش در قسمت فلسطین مسطور است .

و از اعظم رجال بهائی میرزا اسدالله خان وزیر که سابقه احوالش را در بخش ششم آورديم و نسب ویرا متصل به فتحعلیخان اعتمادالدوله وزیر با کفایت شاه سلطان حسین صفوی نوشته اند که عاقبت چشم درآورده و خانه نشین گردید و وزارت مالی اصفهان در دوره حکمرانی ظل السلطان با او شد که قریب سی سال تصدی نمود و مالک ضیاع و عقار و صاحب جاه و ثروت و اعتبارگشت و خانه را در محله شهشهان که متعلق بمیرزامحمدعلی نهری شهیر بود بخرید و نزد خاّص و عام اهالی بانتساب بامر بدیع معروف گردید و خانه اش مرکز اجتماعات و توجّهات بهائیان و اقامتگاه مبلغین و مسافرین شد و در نهایت اخلاص ازهیچگونه خدمتی

دریغ نمود و علماء و مجتهدین با همه ضدیت که نسبت باین حزب داشتند بعلت احترام و اکرام و انعام که از او میدیدند کلمهء سو نگفته مدح و ستایش همی کردند تا سال ۱۳۲۶ بعلت تغییری که در وضع مملکت رخ داد کسانی در اصفهان حکمروا شدند و اعمال شدت و زور نمودند و وزیر را تحت فشار گرفته و درهم و دینار طلبیدند و برای اخذ مبالغی که

ویرا مدیون دولت خواندند توقیف و حبس کردند و او ناچار از مردم وام کرده بجابرین داده خود را اخلاص ساخت لاجرم تمامت اموال و اثاثیه بفروخت و دیون ادا کرد و کماکان با نهایت استقامت و تحمل بخدمات در راه این امر همّت گماشت و عاقبت بسال ۱۳۳۶ از اینجهان حزن و عنا درگذشت و زوجهء میرزااسدالله خان وزیر نیز با کمال ایمان و اخلاص در امر همی خدمت نمود و خاندان وزیر از دو پسر و دو دخترش در این امر برقرار ماند .

و در اینجا صورت طلب مغفرت صادر از حضرت عبدالبهاء در حق وزیر و زوجه اش و در حق میرزامهدی یزدی اخوان الصفا مسطور در ضمن واقعات یزد که نیز در اصفهان مدفون است ثبت میگردد قوله الجلیل :

"اصفهان طلب مغفرت بجهت فرد احد حضرت اسدالذی ادراك لقاء ربّه و رفعه الله مقعد صدق عليّ

هو الله

انى ابتل اليك يا نور الارض والسّموات و اتضرّع اليك يا فاطر الورى ترى تحلب ادمعى و تلهب زفراتى و شدة
سكراتى من هذه المصيبة الّتى و هممتى والرّزية الّتى اصابتنى و سمعت صوت النّاعى يعنى عبدك الثّابت الراسخ
القدم فى حبّك و دافق القلب بذكرك و منسجم الدمع

--- صفحه ١٢٧ ---

و مضطرم الفؤاد و منصرم الصّبر شوقاً للقائك ربّ أنّه كان اسدالله زئير فى غياضك و ورقاء لها هدير فى رياضك و
روحا منجذبا بنفحاتك و لسانا ناطقا بذكرك و كبدا ذائبا فى حبّك و شريانا نابضا فى جسد الامكان و كأسا طافحة
بصهبا الايمان ربّ أنّه خدم عتبة قدسك و اعتكف فى فناء باب احديتك و حفظ حصنك الحصين ونشر نورك
المبين ولم يفتّر آنا و حينا فى عبودية سدة رحمانيتك و سرير سلطنة ربّانيتك كم من ليال يا الهى ساهر النجوم و هو
مستغرق فى غمار الهموم بماقام عليه قوم غشوم و صوبوا اليه سهام الظنون و اشرعوا عليه اسنة الظلم المشئوم و ليس له
جرم الا الايمان بك و باياتك و التصديق بكلماتك و التصريح ببشارتك و الترويج لتعاليمك بين عبادك و كم يا الهى
هديت به النفوس و شرعت به الصّدور و طيّبت به القلوب و نورّت به الابصار و اسمعت به الاذان و احييت به الاموات
ونفخت فيهم روح الحيات ربّ أنّه كان نجما باهرا فى افق الايمان و سيفا شاهرا بين ملاء الامكان و سراجا ساطعا فى
محفل العرفان و نورا بازغا فى فجر الوجود و كاشفا للسّر المكنون فى حيز الشّهود و مرفرفا باجنحة الاشواق الى المقام
المحمود ربّ لم تأخذه فى الثّبوت على عهدك لومة لائم و لاشبهة غاشم و لم تزل قد ماه بوسوسة و سواس و لا بهمز

--- صفحه ١٢٨ ---

خناس و لا بلمزنسناس بل ثبتت فدماه ثبوت الجبال الرّواسخ و سكون الاطواد الشّوامخ و فدى روحه مرارا فى
سبيلك و تمنّى المنايا شوقا للقائك الى ان قضى نجه و هو مبتهل اليك متضرّع بين يديك يتمنى الوفود عليك
و يشتاق الصعود الى عتبة قدسك ربّ اكرم مثواه و اسمح بمناه و اغرقه فى بحار العفو والغفران و ادخله فى جوار

رحمتك الكبرى في بحوحة الجنان حتى يخوض في بحار الانوار و ينال الموهبة الكبرى في ملكوت الاسرار أنك
 انت العفو الرحيم أنك انت العزيز الغفار عبدالبهاء عباس

ج ۲۳ ۱۳۳۷/۲

و قوله الكريم :

بواسطه جناب ميرزا عنایت الله عليه بهاء الله الابهي'

اصفهان جناب آقاميرزا صادق جناب ميرزا فتح الله خان جناب ميرزا فرج الله خان جناب ميرزا عبدالحسين خان
 جناب ميرزا حسين خان جناب غلامرضا خان جناب نصرت الله خان جناب ارباب هرمز جناب اسفنديار جناب
 مصطفی خان جناب ميرزا علي اکبر خان جناب محرر جناب حسين قلی خان جناب الله قلی خان جناب سيد اسدالله
 جناب ميرزا حسن معلم جناب سيد نورالله جناب سيد محمد جناب آعلي جناب آنصرالله جناب غلامحسين جناب

حكيم

--- صفحه ۱۲۹ ---

رجب علی جناب استاد يدالله عليهم بهاء الله الابهي' :

هو الله

ای یاران روحانی جناب میرزاهدی اخوان صفا مدت حیات را وقف اعلاء کلمة الله نمود، دمی آرام نگرفت
 همیشه در سفر بود از شهری بشهری و از قریه ای بقریه ای نفس منقطعی بود روح منجذبی داشت با قلبی طیب
 و طاهر و لسانی ناطق و در بلا یا صابر بهدایت نفوس پرداخت لهذا آن روح مجرد در نزد عبدالبهاء بلکه در
 ملاء اعلی عزیز و محترم بود و لکن قدر و منزلتش حال مجهول ولی عنقریب ظاهر و آشکار گردد لهذا آن یاران
 مهربان در وفات او آنچه مجری داشتید بسیار محبوب و مقبول واقع هر چند عبدالبهاء از وفات آن مقتدای اهل
 سجود و وجود محمود محزون شد ولی از همت آن یاران روحانی که در تشیع و تکفین و تدفین جنازه آن
 بزرگوار مجری داشتند تسلی خاطر یافت و بدرگاه جمال مبارک تضرع و تبتل نمود و شما را عون و عنایت نامتناهی

خواست و امیدم چنانست که از صعود آن جان پاک در آن خاک اسباب تنبه و تذکر از برای ناس حاصل گردد
بقول ملای رومی :

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سر آن سرسبزی بستان شود

--- صفحه ۱۳۰ ---

بسیار بمحل واقع شد که در تخته پولاد خوابگاه دو شمع ملاء اعلی حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء
و حضرت وزیر جلیل امیر بی نظیر واقع شد و این نیز دلیل براستعداد و لیاقت او که او نیز مجاور آن بقعه مطهره
گردد و از زمره مقربین در گاه معدود شود .

الهی الهی انّ النّجمین البازغین من افق رحمانیتک ثمّ السّراج اللامع فی زجاجة محبتک والنّفس الزکیة الّتی
قدت روحها فی کلّ آن فی سیلک و ما استقرت فی مکان مّدة حیاتها بل کانت تمرّ علی الدیار مرور نفحات الازهار
ونسماة الاسحار و تهدی النّاس الی سیل رضائمک و تبین حجّتک و برهانک و تنشر عزّتک و سلطانک قد
اجتمعوا فی بقعة واحدة تحت ظلال سدرة رحمانیتک ربّ انّ هؤلاء عباد جعلتهم آیاتک الباهره و رایاتک الخافقه و
نجومک السّاطعه و سرجک الّلامعه ربّ نورّ ذلك الاقلیم بضیائهم المنیر حتّی یهتدی الخلق الی الصّراط المستقیم و
المنهج القویم ربّ انزل طبقات النّور علی تلك القبور حتّی یتعطر مشام الجمهور بنفحات قدسک الّتی عبقت یوم
الظهور و تقرّ اعین الزّائرین بمشاهدة آیاتک الکبری فی تلك البقعة النوراء و تنشر صدور الحافین حول تلك الخطة
البیضاء انک انت الکریم انک انت العظیم و انک انت الرحمن الرحیم .

--- صفحه ۱۳۱ ---

ای یاران از قبل عبدالبهاء روزی مخصوص زیارت آن بقعه نوراء مشرف گردید و قولوا البهائم المشرق من اوج
العلی والنّور السّاطع من الملاء الاعلی ینزل و یحفّ تلك البقعة النوراء الّتی دفن فیها تلك النّجوم السّاطعة الضیاء
النیران الّلامعان فی ملکوت الابهی^۱ والسّراج الوهاج فی زجاج التّقی و الّروح المعجود الهادی الی منهاج الهدی

اشهد بأنكم آيات الهدى بين الورى ورايات ملكوت الابهى' و ملوك سريرالموهبةالكبرى طوبى لكم بمائلتم
 هذاالمقام الاسنى والذروة العليا و رفعكم الله مقام صدق علياؤ اننى اتبرك بهذاالتراب المعطرّوالمسك الاذفر لأنه
 مرافد لتلك النفوس المطمئنة الراضية المرضية المقجربة الى رب البريه و اسئل الله ان يجعل اجداثكم مشاكي النورفى
 هذاالعصر المشهودوالقرن المحمود ان ربي يختص برحمته من يشاء حتى يستمدالمخلصون منهاالانوار و يستنشق منها
 الزائرون نفحات الازهاروعليكم بهاءالابهى' ٢ اب ١٩١٩

عبدالبهاء عباس

و قوله الجليل :

مناجات طلب مغفرت لامة الله النوراء والده ميرزافتح الله خان عليها بهاءالله الابهى' . اصفهان جناب خان عليه
 بهاءالله الابهى' :

--- صفحه ١٣٢ ---

هوالله

الهى و ربي و رجائي و املى و منائي قد تقطعت الاكباد و ارتعدت الاركان و ذابت القلوب و همّت العيون و تدرّفت
 الدموع فى هذه المصيبة التى تغرغرت بهاالنفوس و حشرجت بهاالصدور و هى صعود امتك الطيبةالباهرة
 الصادعةالبارعةالتي انتعشت من نفحات المقدس و ارتعشت من المصائب التى تتابعت عليها و حملت و صبرت حبا
 بجمالك و ماصحت و ماناحت و مانسجمت منها الدموع ثبوتا على ميثاقك فيالهامن خدمات فائقة فى امرك و
 عبرات دافقة فى حبك و زفرات صاعدةشغفا بجمالك ربّ أنّها اطمئنت بذكرك و رضيت بقضائك و رجعت اليك
 مرضية فى عتبتك العالیه و ساحة رحمتك السامیه ربّ اكرم مثواها و يسرّ مناها و نور وجهها و اوقد سراجها فى
 زجاج ملكوتك وافتح لها ابواب موهبتك و ادخلها فى جوار رحمتك و اخلدها فى جنة رحمانيتك و اغرقهافى
 بحورالانوار ملكوت الاسرار ياعزيز يا غفار وافرغ الصبر على قرينها قدوة الابرار و صفوة الاخيار و على اولادها
 الامجاد ربّ ايدهم بملائكة من السماء و شيد ازورهم بجنود من ملكوتك الابهى' و قو ظهورهم بتوفيقاتك التى

لاتتناهى و اجعلهم خلائف لها فى شغف حبها بجمالك و فنائها فى ساحة احديتك أنك انت الكريم و أنك انت العظيم أنك انت الرحمن الرحيم.

عبدالبهاء عباس

--- صفحه ١٣٣ ---

و قوله الجزيل :

اصفهان طلب مغفرت بجهت امة الله المهيمن القيوم الورقة الطيبة آمنه بكم عليها بهاء الله الابهى :

هو الله

اللهم يا غافر الذنوب و كاشف الكرب و ساتر العيوب انى ابسط اليك اكف الضراعة والابتهاال و ادعوك بكل ذل وانكسار و استغفر لامتك الطيبة الطاهره و اناجيك بقلب ملهوف و دمع مسكوب ان تغفر لهذه الامة التى امنت بك و باياتك و انجذبت بنفحاتك و ثبتت على عهدك و ميثاقك رب انها ماقرت فى خدمة احبائك و اراحة ارقائك و كانت تبذل الاموال على الضعفاء و الفقراء ابتغاء لمرضاتك و ليس لها امل الا وجهك الكريم و لا عمل الا بذل الجهد الجهد طلبا لراحة اودائك رب انها كانت كنزا لكل فقير و ملجاء لكل اسير و ملاذا لكل غريب و كرمها عينا جارية لكل ظمآن و خادمة لكل وارد و شارد رب انها قضت ايامها فى بذل الخيرات و المبرات و كانت خاتمة حياتها فاتحة اللطاف رب ادرك هذه النفس المطمئنة بعفوك و غفرانك و اجعلها راضية مرضية بجودك و احسانك و نور وجهها

--- صفحه ١٣٤ ---

بنور اللطاف فى الفردوس الاعلى و الجنة العليا جوار رحمتك الكبرى أنك انت الغفور أنك انت العفو أنك انت الكافى العافى الوافى لكل عبد شكور لاله الا انت العفار التواب لكل امة استغفرت لذنبها بقلب طافح بذكرك فى

جنة الحبود ٢٣ جمادى الثانى ١٣٢٧

عبدالبهاءِ عباس

و از مراکز جدیدی که در توابع اصفهان در جهان امر بهائی نمایان شد قریه گز و قریه خورزوق بود که بهائیان مخلص بعرضه ظهور آوردند از آنجمله حاجی نایب گزی متاعب و مصائب بسیار در راه ایمان تحمل نمود و چندین بار مالاها و متنفذین ویرا گرفته بسختی زدند و نوبتی در محل تعزیه خوانی و شبیه گردانی که انبوه انام حاضر بودند بر زمین خوابانده چوب و تازیانه وزنجر همی نواختند و باری دیگر چوب وافر زدند و نقود کثیر گرفتند و بالاخره چندین بار منفی از وطن داشتند .

دیگر سید محمد جواد و صباغهای معروف تحمل مشقات شدید نمودند و در قریه خورزوق ملا رمضان و غیره بلیات کثیره دیدند .

--- صفحه ۱۳۵ ---

و از شناختگان بهائیان در شهر حاجی محمد اسمعیل صراف و حاجی میرزامحمد علی صنیع الشریعه و میرزا علیخان و آقامحمد جواد و آقامیرزاحسن معلم (نادری) و آقامیرزاعلی کاتب و میرزاعلی محمد روضه خوان معروف به حاجی صدر و دیگر میرزامحمد خان معروف بمشرف که حساب کل افواج اصفهان را بعهدہ داشت و نوبتی با پسر به حیفا رفته درک محضر حضرت عبدالبهاءِ نمود و از طائفه اهل حق معروف بچاپارچیها که از ایام حضرت نقطه اولی و جمال ابهی^۱ مؤمن بودند خصوصا غلامرضا توفیق و میرزا محمد خان که در فتنه واقعه سال ۱۳۲۱ ضرب و آزار بسیار دیدند و مصطفی خان برترین . میرزا محمد خان را قزاقها که با وی دوست بودند از چنگک اشار نجات دادند و نزد قونسول انگلیس و در جلفا نزد انگلیسیها و ارامنه مخفی بود و بالاخره ویرا در گاری پستی زیر اشیاء پنهان کرده بطهران رساندند که مقیم گشتند و بقیه اخلاف حاجی محمد کاظم

اصفهانی و اخوان و خاندانشان را در بخش ششم شرح دادیم که بالاخره ساکن عشق آباد گردیدند .

و میرزا محمد حسن قناد اصفهانی را شرح احوال در بخش ششم آوردیم که عاقبت الامر در وطن بمه ذیعقدہ

سال ۱۳۲۵ وفات یافت و خلفش حاجی لطف الله طیفوری از مؤمنین مخلصین طهران قرار گرفته سالها در جمع

--- صفحه ۱۳۶ ---

بهائی بانواع خدمات موفق بود و خاندان طیفوری از اوست و شرح حیات استاد محمدعلی اصفهانی و نبذه ای از غزلیاتش را در بخش ششم آوردیم و متمم آن در این بخش در قسمت عشق آباد مسطور است .

دیگراز بهائیان صمیم و اخلاف قدیم اصفهان آقامیرزا عبدالحسین عکاس رحمانی بن محمد حسن بن آقا محمدعلی تبریزی الاصل که نسب ابوینش را در بخش سوم و ششم مذکور داشتیم صاحب نام و مقام گشته سالها در جمع مؤمنین میدرخشید و خاندان رحمانی از او برجا ماند .

دیگر دکتر حبیب الله خان بن آقا عبدالله سابق الوصف در بخش ششم که باخلاص در ایمان و خدمت بین ثابتین معروف است .

دیگر میرزا محمود خان فرهنگ و پسرش میرزا محمد خان که شرح احوالشان را در بخش ششم آوردیم و پدر در هفتادسالگی در اصفهان بسال ۱۳۱۳ وفات نمود . و در تکیه میر مدفون گردید و پسر بسن ۶۰ سالگی در طهران بسال ۱۳۳۹ وفات نمود و در مقبره آشخ هادی نجم آبادی مدفون شد . دیگراز وجوه بهائیان اصفهان حاجی میرسید علی تولدش در شهر اصفهان بسال ۱۲۷۷ واقع شد و تحصیل علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه در آنجا نموده در مدرسه معروف کاسه گران اقامت و تدریس داشت و چون بنام بابی شهرت یافت ملاها و طلاب معاندت ورزیدند و بالاخره حاجی شیخ محمد تقی نجفی (ابن الذئب) شکایت و سعایت

--- صفحه ۱۳۷ ---

نزد ظلّ السّلطان حکمران (ظلّ زائل) نمود و او بی توانی امر باخراج وی از اصفهان داد و لاجرم حاجی سید علی به طهران آمد نخست در مدرسه امام زاده زید و سپس در مدرسه سپهسالار حجره و اقامت گرفته بتدریس و تدریس پرداخت و لغت فرانسه و انگلیسی و علوم عصریه نیز بیاموخت و در محضر درس آقاسید علی اکبر تفریشی و

آقاسید عبدالله بهبهانی از مجتهدین حضور یافت و متدرجا طلاب گرد وی مجتمع شدند و میرزاعلی نقی صنیع الممالک که در امور مدرسه دخالت داشت بوی ارادت ورزیده ملاطفت و مساعدت کرد و طولی نکشید که ویرا بنام این طایفه شناخته بمخاصمت برخاست و تشهیر کرد و از مجتهدین طلبید که توبه دهند و او ناچار شده از طهران مهاجرت نمود و بصوب خراسان شتافت و چندی در مشهد بماند و از آنجا بعشق آباد رفته عزیمت ارض عکا کرد و ایامی در جوار فضل و عطای حضرت عبدالبهاء بزیست و او را مأمور عودت بایران نموده دستور دادند که به آذربایجان وارد شده در تبریز اقامت و با ملاها معاشرت کند و بتبلیغ آنان پردازد لذا بسال ۱۳۱۲ اقامت تبریز کرده بتدریس پرداخت و چون لغت ترکی نیک میدانست طلاب بسیار پیرامونش مجتمع گشتند و مراتب علم و فضلش شهرت گرفت و قریب دوسال بدین طریق

--- صفحه ۱۳۸ ---

بسر برد و اندک اندک پرده از اسرارش کشیده شد و ملاها و طلاب فهمیدند ولی اقامتش در آن دوسال تأثیر خود را نموده برخی از علماء و فضلا متنبه و متذکر گشتند و میرزا اسمعیل ابن ملامحمد ممقانی معروف هدایت بامر ابهی^۱ شد و عریضه ایمان و اخلاص بحضرت عبدالبهاء فرستاده لوحی برایش صدور یافت ولی عمری وفا نکرده پس از ایامی قلیل درگذشت و حاجی میرزاسید علی بواسطه شهرت در تبریز به طهران آمد و چون برخی از خویشانش از اصفهان باو نوشتند که اوضاع نفوذ معاندان و تعرض جاهلان در آن بلد تغییر یافته و اینک اقامت امثال وی در آنجا آسان است بوطن رفته قریب دوسال بماند و بنوع احتیاط و پاس حکمت تبلیغ کرد و موجب تشویق و اشتعال احبباً گردید سپس به طهران بازآمد و مدت العمر با عائله اقامت جست و سنواتی در مدرسه تربیت تدریس عربی کرد و بتبلیغ نیز میپرداخت و اخیراً در دائره معارف داخل شده مأموریت بلاد همی یافت تا بسال ۱۳۵۰ درگذشت .

و از جمله خاندان بهائی اصفهان در این دور اخوان ثلاث بترتیب سن میرزا آقا مهاجر صحاف و میرزا عبدالحسین و میرزا حسن فرزانه برادر اکبر در اواخر ایام اشراق جمال ابهی^۱ با بابی و بهائی معاشر و مصدق گردید و موجبات

--- صفحه ۱۳۹ ---

تصدیق برادر اوسط را فراهم نمود و با همه احتیاط که از ملایان منتفد خصوصا از والدشان میرزامحمد تقی مجتهد داشتند با برادر اصغر نیز در حدود سال ۱۳۱۲ در بیرون شهر بنوع حکمت و نقل قول مکالمه عرفانی کرده مطلع و مهدی ساختند و اقدام بتبلیغ و اجتماعات کردند و تقریبا در سال ۱۳۱۶ والد در گذشت و فرزانه بی پروا بخدمات روحانیّه پرداخت و در فتنه قونسولخانه که در بخش سابق شرح دادیم در جمع متحصنین بود و بعد از تفرق شبانه پنهانی به خانه خود رفت ولی بتحریک میرزا عبدالرحیم کلباسی امام جماعت محلّه بخانه اش ریخته غارت کرده ویرا با رنج و آزار به خانه شیخ محمد تقی مجتهد معروف باقانعفی ابن الذئب بردند و او ویرا بدین شرط که در اصفهان نماند رها کرد و لاجرم فرزانه چندی بخانه ابوالزوجه خود آقا سید هاشم ماند و سنینی در وطن اقامت کرده بهمان شغل تعلیم و تدریس اشتغال مینمود و بالاخره همه برادران مقیم طهران گردیدند و خاندان نادری برقرار ماند . دیگر محمد رضا میرزا که پس از فوتش حضرت ولی امرالله چنین تلگراف فرمودند طهران دواچی ۷ اکتبر ۱۹۲۴ بعائله محمدرضا تسلیت قلبی ابلاغ دارید . شوقی دیگر میرزا جعفر ثابت که بالاخره مقیم طهران شده

--- صفحه ۱۴۰ ---

بشغل دلالی بیع و اجاره املاک پرداخت و خاندان ثابت برجای گذاشت . دیگر میرزا حسنخان عهدیه که بالاخره مقیم طهران شده بسال ۱۳۵۷ درگذشت و خاندان عهدیه برجای گذاشت . دیگر میرزا اسدالله طیب بالاخره در کردستان مقیم شد و عائله تأسیس کرده و خلفش آقا حسن حقیقی مقیم سنج کردستان و میرزا نورالله حقیقی بالاخره مقیم طهران گردید . دیگر میرزا ابوتراب جراح که بالاخره در طهران در مریضخانه دولتی وظیفه داشت و برادرش سید زین العابدین سابق الوصف در بخش ششم که خاندان سهراب از وی برجای ماند و از معاریف این خانواده میرزا احمد سهراب پسر خواهر میرزا زین العابدین و آقاسید ابوتراب مذکور بود بواسطه اخوان منتسب باین امر گشته و پس از نشو و تحصیلات قلیله در وطن بسال ۱۳۱۲ باتفاق آقاسید اسدالله قمی از اصفهان روانه شد تا در طی طریق باو خدمت نموده بالاخره بشرف حضور محضر حضرت عبدالبهاء نائل گردد و با آقا سید اسدالله در سفر

تا بمبئی همراه بود و تکمیل خط و فارسی و اطلاعات از این امر نمود و آقا سید اسدالله ویرا در پورت سعید مدتی تعلیم و تربیت کرد و در حجرهء تجارت آقامیرزا احمد یزدی بخدمت گذاشت

--- صفحه ۱۴۱ ---

تا در سال ۱۳۲۲ برای مترجمی مبلغین ایرانی در آمریکا خصوصاً آقا میرزا اسدالله اصفهانی حسب اجازه آنحضرت به آمریکا شتافت و در ایالات متحده شمالی بمساعدت بهائیان اشتغال بخدمت در این امر جست و بمکالمه و مطالعه متدرجا در ترجمه انگلیزی و در تألیف و کتابت پیش رفت و طولی نکشید با بعضی بهائیان آنجا نشریهء ماهیانهء بهائی اولاً بنام پیامبر باختر و بعداً نجم باختر به دو لغت انگلیزی و فارسی نشر نمود که خود سالها مباشر تحریر قسمت فارسی آن بود و بعین خطش انتشار مییافت هم برای تشویق بهائیان شرق نامه های مفصل مشتمل احوال و اعمال بهائیان امریکا همی فرستاد و در تبلیغ و اجتماعات و انواع امور امریه مشارکت و مساعدت جست تا در هنگام مسافرت آنحضرت بامریکا ویرا در اروپا خواستند و با خود بامریکا بردند و در طول آنمسافرت اغلب با ایشان بوده باجرا اوامر و دستور اقدام مینمود و گهگاهی نیز مباشر ترجمهء بیانات مبارکه میشد و بعد از مراجعت آن حضرت از امریکا بانگلستان که دکتر امین فرید از افتخار به مترجمی محروم و مطرود گشت او مباشر خدمت ترجمهء حضوری شد و چون مراجعت بمصر و فلسطین فرمودند باز در ایالات متحده شمالی کماکان بخدمات امریه مشغول

--- صفحه ۱۴۲ ---

گردید و نجم باختر را بشرح مسافرتهاى آنحضرت و خطابات مبارکه و عکسهای متنوعه همی جلوه داد و او را در آنمدت ازدواجی میسر نشد و برخی از بهائیان هم از افکار و اعمال وی عدم رضایت اظهار میداشتند و آنحضرت وی را بحیفا خواسته مدتی در جوار فضل و حکمت خود نگهداشتند و بنام تکمیل انگلیسی در مدرسه ای گذاشتند و در آنمدت جنگ اول بین المللی که ابواب حیفا بروی بهائیان دنیا مفتوح نبود با جوانان تلامذه در مدرسه امریکائیه بیروت معاشر بود و شب و روز از محضر مبارک استفاده میکردند و هر روز در وصف احوال آنحضرت کارتی مفصل برای بهائیان امریکا می فرستاد و رسالهء نوزده نطق را در تاریخ اوائل این امر نوشت و با مساعی خود مقداری

کثیر از بیانات تاریخیه و علمیه و اخلاقیه و مواعظ آن بزرگوار را جمع آوری کرد که جمله از آن بعداً بنام تذکره الوفاء مطبوع و منتشر گردید تا بعد از خاتمه جنگ او را باز با الواحی بسیار و مهم و مفصل و دستورهای بغایت مهم بایالات متحده فرستادند و او بخدماتی بیشتر اقدامات بعمل آورد ولی اختلاف نظر و سوء عقیدت نسبت باو باقی بود و چندی بعد که فاضل مازندرانی را بان کشور فرستادند تلگرافاً ویرا مأمور ترجمه فرمودند و در طول مدت مسافرت فاضل در ایالات متحده موافقت و مساعدت

--- صفحه ۱۴۳ ---

همی کرد و فاضل او و مخالفینش را بکمال مسالمت و حسن ظاهر نگهداشت و هر دو دسته موافقت و مرافقت کردند و بعد از عودت فاضل باز بهمان اوضاع و احوال بسر میبرد و با یک خانواده بهائی در آن کشور ازدواج کرد ولی سالی نگذشته طلاق واقع گشت تا آنکه غروب کوکب درخشان میثاق ابهی^۱ از اینجهان رخ داد و شرح باقی احوالش در مطاوی بخش لاحق میباشد.

و دیگر عطا گلپایگانی شاعر اسمش حاجی میرزا حسن بن حاجی ابوطالب در ایام صباوت با پدر ساکن شهر اصفهان شد و در اوائل شیخی حاجی محمد کریمخانی بود بعداً ایمان بامر ابهی^۱ آورد. دیگر از بهائیان شهیر خازن شاعر بختیاری که اشعارش در این امر مطبوع و منتشر و معروف میباشد نامش میرزا اصغر بن میرزا هاشم در سال ۱۲۹۶ ه.ق. در کوهکیلیوه فارس بختیاری متولد شد و تحصیلات مختصر خواند و نوشتن فارسی نمود و چون حاجی توانگر قزوینی بانجا رفت و اسکندر خان و دو سه نفر دیگر را تبلیغ نمود کوهکیلیویه در آن ایام دارای بهائی شد و پدر خازن و جوانی ملاحسین نام بواسطه خازن بهائی شدند و او را اشعار بسیار عاشقانه در این امر است از آنجمله در تأثرات از غروب نیر میثاق سرود:

--- صفحه ۱۴۴ ---

افسوس که سلطان جهان میر امم

خورشید سماء علم غصن الاعظم

آن در که ز دریای قدم شد حادث

وله شد بار دگر نها بدریای قدم

آن جوهر روح و منجی اهل جهان

آن اصل بقا فرع بها بحر بیان

چون عالم ناسوت منور فرمود

در کشور لاهوت بها شد پنهان

ایضا:

در ششم شهر قول و در سال عزا

دریاب غروب کوکب عهد بها

سال قمری حرف غمش تاریخ است

افسوس که بسته گشت ابواب لقا

ایضا:

پیچید بهم بساط جسمانی را

تا جلوه دهد سریر روحانی را

برجای گذاشت بهر مشتاقانش

میثاق بها شوقی ربّانی را

=====

و در سرودی گفته:

--- صفحه ۱۴۵ ---

جان خسته از تیر نگاهش بینم

دل بسته در زلف سیاهش بینم

بر فرقدان پر کلاهش بینم

هر هست و بودی را گواهِش بینم

پاینده شد عزّ و جلال ابهی'

عالم سراسر در پناهش بینم

آن شمس آفاق فرموده اشراق محبوب عشاق

سرهای مشتاقان همه در خاک راهش بینم

گنج الهی شد پدید از ایران

افزونتر از انجم سپاهش بینم

هر خسته دل شد از قیامش دلشاد

گیتی شد از فرّ ظهورش آزاد

ایران ویران از جلالش آباد

افزون ز سابق عزّ و جاهش بینم

با صلح اعظم با فرع اقدم افراخت پرچم

سجود شاهان زین سپس آن بارگاهش بینم

بشری که آنسلطان جان باز آمد

جان یافت آنعاشق که جان باز آمد

اصل بقا آن غصن ممتاز آمد

دلها اسیر روی ماهش بینم

و اساساً کوه کیلویه که در بخش پنجم سال ۱۲۹۳ نام برده شد محالی (؟) است کوهستانی و تابع حکومت بهبهانی و بخش قسمت بزبان محلی باین اسامی معروف است: بویر احمد باشت بادی چرام (شمس زیاری) طیبی بهمه ئی و مجموع ساکنین این محال را ایلات که کیلویه میخوانند و نان مأکولشان از بلوط سیاه جنگل ارجن مطبوخ بر ساج میباشند و آن جنگل تقریباً بطول ۱۸ فرسخ از اول قریه کتا تا اردکان جزو حکومت فارس است و کتا واقع در تقریب چهل فرسنگی اصفهان بر قله کوهی می باشد و متدرجاً بنوع مذکور جمعی کثیر در مابین آن قوم بظّل رایت هدایت و سلامت درآمدند چنانکه جمعیت بهائیان کتا عموماً ۱۳۱ نفرند ولی عده از آنان از بیم اشرار مهاجم مهاجرت به بعضی از قراء دیگر کردند و در قریه دیگر بنام تلخ آب واقع در یک فرسخی کتا ۲۵ نفر و در قریه وره شور حدود ۶۰ و در قریه مرغ چار در حدود ۷۰ و در کتک تقریب ۴۰ و در سنین انتظام آئین اخیر این قرن که ایام پراحتشام حضرت ولی امرالله است و محفل روحانی اصفهان فعالیت یافته مرکز قسمت برقرار کرد از اطلاع برآن جمع کثیر سرور و فیر یافتند و محفل روحانی مراکز امری در محال مذکور فیما بینشان تأسیس کردند و تاکنون در حدود چهارصد نفر عموم جمعیتشان بشمار آمد و بهائیان قریه کتا

--- صفحه ۱۴۷ ---

از خویشان سید محمد روانبخش رئیس محفل روحانی آنجا است و همه از مرد و زن بگله داری و فلاحت در نهایت تنگدستی امرار زندگانی می کنند و از برنج و روغن و کره و ماست و نان بلوط و جاجم منسوج خود که همه را برنج دست خویش فراهم میسازند مأکول و ملبوس می نمایند و بعلت عقیده ایمانی که از مهاجمه و محاربه و حتی حمل اسلحه ممنوعند غالباً خصوصاً در لیالی دچار حملات اعداء هستند چنانکه چندسالی قبل میریدالله نام صاحب غیرت و متنفذ و ابن عم سید روانبخش با هجوم ریخته بهائیان را در جنگل متفرق و غارت کرده صندوق محفل روحانی را هم بردند و مظلومان به مرکز حکومت بهبهان شکایت کردند ولی نتیجه حاصل نشد و نیز در قصبه بروجن در بیست فرسخی جنوب اصفهان در خاک بختیاری که دارای چهارده هزار سکنه است جمعیت بهائی

به سیصد تن رسید و در قریه مال خلیفه ده و در قریه امراء سی و پنج نفر و در قریه گرداب سفلی ۳۶. و از معاریف

بهائیان در حدود اصفهان میرزا محمد ناطق اهل قریه نیستان از قرای اردستان در شهر اصفهان تحصیل

علوم عربیه نقلیه و عقلیه نمود و بوعظ بر منبر و ذکر مصیبت اشتغال جست و در آغاز ربیعان شباب اشعار سروده ثمر

تخلّص کرد و بعد از چندی ناطق تخلّص نمود و با برخی از

--- صفحه ۱۴۸ ---

بهائیان مصادف شده در خصوص این امر مکالمه و بعض کلمات و آیات بدیعه مطالعه کرد و در سن ۲۸ بسال ۱۳۲۶

فائز بایمان گشت و بسال دیگر سفر بکاشان نمود و مدرسه و وحدت بشر را بدست گرفته مدت ده سال بدارهء تعلیم

و تربیت نونهالان و هم حضور در مجالس و انجام خدمت تبلیغ پرداخت و با خاندان بهائی وصلت و ازدواج کرده

عائله تأسیس داشت و بسال ۱۳۲۸ بواسطهء محفل تهذیب همدان که مبلغین باطراف ارسال مینمودند شروع بسیر و

سفر تبلیغی کرد و مدت یکسال و نیم امتداد یافت و بعد از آن چند سالی دیگر باز در مدرسهء کاشان و هم در

مدرسهء تأیید همدان بتدریس و تعلیم پرداخته و بسال ۱۳۴۴ از همدان سفر بحیفا نموده بمحضر حضرت ولی امرالله

حضور یافته چندی در جوار پرانوار زیست آنگاه مراجعت کرد و از آن پس در سنین متوالیه بدستور محفل روحانی

ملی باقسام ایران پی تبلیغ رفت و بالاخره ناتوان و بیمار شده در طهران بماند و متدرجا بعلت شدت علّت قلب از کار

افتاد تا در سال ۱۳۵۴ در گذشت و در گلستان جاوید مدفون گشت و کتاب مناظرات الدینیه از تألیفاتش بطبع رسید

و تألیفاتی دیگر در نثر و نظم و اشعار بسیار از وی بظهور آمد و محض نمونه چند بیتى ثبت مینمائیم:

--- صفحه ۱۴۹ ---

مگر بزلف تو افتاده پیچ و تاب ای دوست

که هست جان جهانی در انقلاب ایدوست

چه روی داد که ظلمت فرا گرفت جهان

مگر چو موی تو بر روی شد حجاب ایدوست

مگر جهان چو دل ما اسیر هجر تو شد

که اینچنین شده آشفته و خراب ایدوست

تو کز دو نرگس فتان بیک اشاره چشم

فکنده ای همه گیتی در اضطراب ایدوست

بیا و چشم نبوشان زخیره چشمی خلق

که چشم راحت عالم رود بخواب ایدوست

یقین بملک تو اشتراک نیست که من

همیشه دور و رقیب است کامیاب ایدوست

ز پا فتاده ام ایدوست دست گیر که هست

نوازش دل بیچارگان ثواب ایدوست

چه جای سرزنش ما که زلفت از دل خلق

به نیم تاب برد هوش و صبر و تاب ایدوست

دلی که بی طمع دانه خود بدام آید

چه جاحت است بزلف تو اش طناب ایدوست

بروی خلق ز رحمت گشوده شد در خلد

از آنزمان که فکندی ز رخ نقاب ایدوست

--- صفحه ۱۵۰ ---

هزار عقده ز یک طرهء تو یافته حلّ

هزار نکته ز رمز لبّت جواب ایدوست

بود دفاتر خوبان اینجهان بتمام

ز شرح حسن تو دیباچه کتاب ایدوست

عجب که روز وصال تو عاشقان بنشاط

همی کنند بخون دست و پا خضاب ایدوست

بسوی شهر علوم و مدینه آیات

بروی خلق شد از نقطه فتح باب ایدوست

شد از جواهر معنی ز بحر عرفانت

خزائن دل پر لؤلؤ خوشاب ایدوست

کشانده ای ز چراگاه طبع حیوانی

بشهر علم و عمل خلق کالدواب ایدوست

بهیچ دور شب عاشقان نگردد روز

مگر دمد ز گریبانت آفتاب ایدوست

بحور فضل تو اندر تلاطم است ولی

ز تشنگی همه خلق اندر التهاب ایدوست

بعالم امری صاحب اختیاری ای یار

بکشور خلقی مالک الرقاب ایدوست

اگر نه مالک ملکی چسان بجمع ملوک

تو مالکانه نمودی چنین عتاب ایدوست

--- صفحه ۱۵۱ ---

اگر نه مطلع نورت نبود عالم خاک

کجا نمود ملک سجده بر تراب ایدوست

چو تاب آتش آنشمس را نداشت جهان
 بصد حجاب شدی راکب السحاب ایدوست
 ز غیب قدس مشیت بگاہ کشف و شهود
 بانبیاء ز تو در بعث شد خطاب ایدوست
 بیحر جهل غریق است هر که غیر از تو
 تصویری کند از مبدء و ماب ایدوست
 بجز ولای تو هر کس که جتتی طلبد
 به بئر وهم بود طالب سراب ایدوست
 روایت است که اندر قیامت موعود
 وگی عهد ز کوثر دهد شراب ایدوست
 هماره غصن قدم بر مفاد یسقی الارض
 دهد ز بحر هدایت بخلق آب ایدوست
 هم او پناه جهان است چون بنص صریح
 برای حرز جهان گشت انتخاب ایدوست
 برغم ملحد و ناقض محب ثابت او
 برای مسترق السمع شد شهاب ایدوست
 بشرق و غرب چنان شد مهیمن و نافذ
 که بر عقاب رود حملهء ذباب ایدوست

که بر عقاب صدای پر ذباب ایدوست

یگانه حرز جهان حفظ اهل ارض و سماء

حصین پناه محبان ز شیخ و شاب ایدوست

خجسته مخزن رزق و غنا و ملهم غیب

سقایه بخش امم ذات مستطاب ایدوست

میر زدامن او دست حاجت ای ناطق

که هر خطا ز عطایش شود صواب ایدوست

ایضا:

امشب ایساقی گلچهره چه جام آوردی

که مرا آرزوی عمر بکام آوردی

تا کشاندم تو از مدرسه در دیر مغان

ننگ از دفتر ما بردی و نام آوردی

روزی ای چشم که افتادی از آنرو بر موی

یاد بادا چه عجب صبح بشام آوردی

آخر ای مرغ دل زیرک آزاد مرا

بچه تدبیر تو بی دانه بدام آوردی

کرد در روی زمین روز قیامت برپا

جلوه خاص که در محشر عام آوردی

--- صفحه ۱۵۳ ---

بعد برهم زدن مژه نگاهت گوید

کز پی جنگ ملل صلح و سلام آوردی
گشت در روشنی روز عیان آب حیات
تا تو خوش نوش دهانرا بکلام آوردی
ای صبا دست تو در باغ بهشتی آراست
مگر از حسن رخ دوست پیام آوردی
شعر یا شهد روان بخش و یا سحر حلال
ناطق از این سه در این صفحه کدام آوردی؟

و بالجمله از اخلافش نسلش برقرار گردید و برادرش شائق نیز در این امر شروقی نموده اشعاری دارد. و در این دور بر اماکن محترمه بهائی در اصفهان علاوه بر آنچه در بخشهای هشتگانه مذکور آمد مقبره آقا میرزا مهدی اخوان الصفا یزدی است که نزد مقبره سلطان الشهداء و محبوب الشهداء استقرار یافت و شرح احوالش در همین بخش ضمن اوضاع یزد مسطور میباشد و صورت خطابات و بیانات حضرت عبدالبهاء که در حقش صادر فرمود ثبت گردید.

--- صفحه ۱۵۴ ---

و اما در نجف آباد که اوضاع و مشاهیر دوره اشراق انوار ابهی^۱ را در بخش ششم آوردیم. در آن ضمن سابقه احوال جمعی را که مصدر خدمات شدند نگاشتیم.

از آنجمله ملا قاسم در خانه ملا احمد مجتهد از استماع صحبت میرزا سلیمانخان ایمان بحضرت نقطه آورد و روزی دیگر حاجی باقر جانم را که عزم کشتنش داشت هدایت نمود و دو سالی دیگر زوجه اش که درس خوانده و با معلومات دینیّه بود مهتدی گردید و بتبلیغ برخاست و لاجرم مورد تعرض معاندین قرار گرفتند و شبی ملا قاسم را از

خانه بیرون آورده زنجیر کرده پیاده باصفهان کشیدند و خانه‌اش را غارت کردند تا بعد از دو ماه پس از تحمّل زجر بسیار مستخلص گردید . باتفاق زین المقربین

که در بخش مذکور آوردیم بغداد رفت و بعد از چندی مراجعت نمود و سالها بود و زوجهء مذکوره اش حتّی با ملاهای محمل مانند ملا محمد نغمه صحبت امری مینمود و ملا محمد مذکور سخت بضدیّت و معاندت قیام کرد و بالجمله خاندان وسیعی از ملاقاسم برقرار گردید و یک دخترش بنام فاطمه بیگم زوجه ملاباقر پسر زین المقربین گردید و دختر دیگرش بنام زهرا بیگم متجاوز از صد سال عمر کرد و در حدود سال ۱۳۲۸ در گذشت و خاندان مذکور در این دوره بکثرت عدد رسیدند .

--- صفحه ۱۵۵ ---

و نیز در بخش مذکور سابقهء احوال میرزا باقر هائی را نگاشتیم و او بعد از غروب شمس ابهی^۱ با تعلق و اخلاص نسبت به آن حضرت همی خدمت نمود و در سال ۱۳۱۶ بتحریک ابن ذئب و حکم ظلّ السلطان محمد حسین خان سرتیب سدهی با سی سرباز بنجف آباد درآمده خانه اش را یغما کرده درها سوزاندند و نواده ها و بستگانش را حبس و مکرر ضرب کردند و بالاخره مبلغی جرم گرفته رها نمودند وهائی را مغولاً به طهران آورده بانبار انداختند که مدّت یکسال و دوازده یوم در سنّ هشتاد سالگی محبوس ماند و بتظلمات بهائیان نجف آباد و کوشش بهائیان طهران مستخلص گردید و ابن الذئب باز در صدش بود و بالاخره خفیه باصفهان درآمده ظلّ السلطان وی را بدین شرط امنیت داد که در وطن با بهائیان نجوشد و در تبلیغ نکوشد ولی صندوق کتب و الواح و آثارش را که ربوند دیگر بار بدستش نیامد و عاقبت در صفر سال ۱۳۳۵ درگذشت و حسب الوصیه باداب تجهیز بهائی در خانه اش مدفون گردید و خاندانی از او برجاست . و ما اشاره باقدمات عنودانهء حاجی یاور نجف آبادی که واقعهء مذکوره نیز بدسایس او برپا گردید در بخش سابق نمودیم و شهادات پی در پی غلامرضا و حسن زین العابدین و رجبعلی بن ملا محمد و حاجی کلبعلی و حاجی حیدر

--- صفحه ۱۵۶ ---

و محمد جعفر صبّاغ را ذکر نمودیم و رجبعلی مذکور مردی دانا و خوش تقریر و تحریر بود و حکومت و دولت را با مکاتب خود از تجاوزات و تعدّیات آگهی میداد و دفاع می نمود و اغلب حیاتش بکتابت گذشت .

و حاجی کلبعلی ابن مشهدی حسن در سن ۲۰ سالگی بشرف ایمان فائز و حضرت عبدالبهاء ویرا اسدعلی فرمودند بسیار شجاع و قوی القلب و معارف پرور بود و در اعلاء امرالله حرارتی فوق العاده داشت و در مقابل اعداء چون جبل ثابت و راسخ و از انقلابات جاهلانۀ عوام ابدًا مضطرب نمیگشت چنانچه روزی در اصفهان قریب بظهر از چهارحوض معروف اصفهان که حالیه خیابان شده عبور میکرد یک سرباز نجف آبادی بتحریک غلامحسین خان پسر یاور نجف آبادی کاردی بر شکم وی فرو کرد و خود از ترس فرار کرد و حاجی مذکور بدون اضطراب با دست درب زخم شکم خود را گرفته و با درشکه بمریضخانه رفت و پس از چندی معالجه شد و بنجف آباد آمد و چون اعدا از صحت وی اطلاع یافتند در لباس تزویر و خدعه بازبان چاپلوسی نزد او آمده قسم خوردند و قران مهر کردند که بدون حربۀ و سلاح حرکت کنند و ضدّیتی با اونمایند و آسیبی باو نرسانند تا آنکه مدّتی ازاینقرار داد گذشت و حاجی همی

--- صفحه ۱۵۷ ---

بدون سلاح و با کمال اطمینان حرکت نمود چنانکه برای دفاع ازخود حتّی یک چاقو در جیب نمیگذاشت و او بدرجه ای قوی بود که اگر مختصر سلاحی را برای دفاع از خویش در بغل داشت احدی جرأت نمیکرد با او مقاومت نماید تا آنگاه روزی برای سرکشی و بازرسی بامور زراعت بعزم یکی ازباغات خویش رفت و چون وارد باغ شد همان عده که قرآن مهر کرده و سوگند یاد نموده بودند اطراف دیوارهای باغ را محاصره کرده باصابت گلوله او را شهید نمودند و این شهادت در روز دهم برج حوت سنه ۱۲۸۷ شمسی واقع گشته و در موقع شهادت سن حاجی کلبعلی ۳۵ سال بود . و حاجی حیدر از اعیان نجف آباد و متقی و متدین و دارای شخصیت و مقام بود و در آسایش و رفاه اهالی بذل مساعی مینمود و از تعدّیات حکام ایام استبداد جلوگیری میکرد و در سن سی سالگی بشرف ایمان فائز گشت و چون با فتحعلی خان مذکور یاور نجف آبادی قومیت و قریبت

نزدیک داشت از جهت ایمان بدیع مورد صدمه و اذیتش واقع شد و همینکه نزاع ملکی ما بین آن دو رخ داد که یاور نام دیانت را بهانه خود قرار داده باب خصومت را با وی مفتوح ساخت و مسلمانان که با حاجی حیدر دوستی و آشنائی داشتند رفته رفته روابطشان را با حاجی قطع

--- صفحه ۱۵۸ ---

نمودند و با یاور مساعد گشتند حاجی بر عقیده خویش قائم و مجالست با احبّ را قوی و دائم ساخت و متدرجا خصومت بین حاجی و یاور ریشه اش محکم گشت و عموم اهالی خبر یافتند و یاور برای اجراء نیات خویش باصفهان رفته نزد شیخ محمد تقی نجفی اظهار داشت که حاجی حیدر از دین اسلام خارج و شبانروز با بهائیان معاشر و مجالس است و شیخ حکم قتل حاجی را نوشته و برای اجراء نزد ظلّ السلطان فرستاد ظلّ السلطان بشیخ پیام فرستاد که چون حاجی حیدر متنفذ و از اعیان و ملائکین نجف آباد است اگر فی الفور کشته شود اغتشاش عظیمی برپا خواهد شد بهتر آنست که چندی حبس شود لذا مأمورینی از طرف ظلّ السلطان به نجف آباد رفته حاجی حیدر را گرفته بحبس بردند احبچا نیز بمعیت کسانی که با حاجی حیدر دوست و خصوصیت داشتند در صدد برآمدند و بانواع وسائل و عرض حالهای زیاد حاجی حیدر را پس از چندی از حبس خارج ساختند و چون یاور از نظریه خود نتیجه ندید عده ای را تحریک و تطمیع نمود که حاجی حیدر را بقتل رسانند و لاجرم حاجی حیدر مدتی در خانه عزلت نموده بیرون نیامد و هر وقت بیرون آمدنش ضرورت مییافت با چند نفر که همه مسلح بودند از خانه خارج میشد تا آنکه روزی با پسرش برای رفتن بحمام

--- صفحه ۱۵۹ ---

از خانه خارج شد و همینکه بدهلیم حمام رسید چهار گلوله بطرف او انداختند ولی هیچکدام اصابت نکرد و اعداء تصور کردند که کار خود را تمام و او را مقتول ساخته اند و یا کمال سرور و شادی باصفهان نزد شیخ نجفی شتافتند و خبر قتل حاجی را داده تا انعامی گیرند و شیخ نیز وعده انعام داد ولی بقلیل مدتی معلوم شد که حاجی بقتل نرسیده و در کمال صحّت است و بعد از آن اشرار بر جسارت خود افزودند و بیش از پیش مصمم شسندند که بهر

نحوی میسر شود وی را بقتل رسانند و بنوعی مراقب بودند که اغلب شبها در اطراف منزلش بکمین می نشستند تا آنکه با اقدامات شیخ نجفی و ضدیت یاور و حکم ظلّ السلطان حاجی را دستگیر کرده بحبس (قماشلو) که شکارگاه ظلّ السلطان و در چهار فرسخی نجف آباد بود برده حبس نمودند و بهائیان چندان عرایض بدربار مظفرالدین شاه نوشتند که ظلّ السلطان ناچار شده حاجی را پس از نه ماه از حبس خارج ساخت حاجی حیدر همینکه از حبس بیرون آمد با یکصد نفر از بهائیان نجف آباد برای تظلم و دادخواهی به طهران رفت و بدربار مظفرالدین شاه عرض حال داد و در نتیجه آن پافشاری ها و دادخواهی دولت آنروز ظلّ السلطان و یاور را بطهران احضار کرد در آنموقع مرض وبا در طهران

--- صفحه ۱۶۰ ---

ظهور و شیوع یافت و اولیای امور از طهران بیرون رفتند و تظلم بهائیان نتیجه مطلوبه را در بر نگرفت و از شدت مشقات و بی بضاعتی و هم مرض وبا ناچار از طهران بنجف آباد مراجعت نمودند و اغلب از آن بیچاره ها در راه تلف شدند و بوطن نرسیدند و حاجی حیدر برای ضدیتی که از یاور ملاحظه مینمود نتوانست در نجف آباد اقامت کند و به اصفهان رفته خانه ای اجاره کرد و مدتی ساکن شد تا آنکه روزی حاجی حیدر از منزل صمصام السلطنه بختیاری که حکومت اصفهان بود بمنزل خود مراجعت مینمود وقتی که بازارچه قصر شمس آباد رسید معاندین که خود را در محلی مخفی کرده بودند یکدفعه باو شلیک نمودند و او را در حالی که سوار بر اسب بود شهید نمودند و شیخ نجفی از قتل خبر یافت و اعلان کرد که هیچکس جسد حاجی را تغسیل و تدفین ننماید ولی صمصام السلطنه مردی با کفایت و لیاقت و قدرت بود و با حاجی حیدر دوستی داشت و چند نفر مسلح فرستاد که احدی نتواند از تدفین حاجی مخالفت کند و مأمورین با احترام زیاد آن جسد را بغسالخانه برده و پس از تغسیل در حالیکه جمعیت زیادی با مأمورین صمصام ایستاده اند عکس برداشته شد و پس از آن به تخته فولادمدفون ساختند . حاجی حیدر شهید در موقع شهادت

--- صفحه ۱۶۱ ---

تقریباً پنجاه سال از عمرش گذشته بود و شهادت او در یوم ۲۴ شهر شوال ۱۳۲۷ هجری در اصفهان رخ داد و خطابه‌های متعدّد از مرکز میثاق بنام این خانواده صدور یافت و چون بعد از شهادت حاجی خانواده او مورد لعن و طعن و شماتت واقع بودند لهذا بطهران رفتند و بدربار شهریاری پادشاه ایران عارض شدند و مدتی در طهران اقامت نموده تا هنگامی که شیخ نجفی در اصفهان فوت کرد و دخان ظلم اندکی تخفیف یافت بنجف آباد مراجعت نمودند .

و محمد جعفر صباغ سلیم النفس و با حرارت و بسیار موّقر و متین و با تقوی و رزین و صحیح العمل بود و اقوامش عموماً با وی مخالفت و اغلب از آنان نیز با وی خصومت داشتند و معذکک بدون خوف بمجالس و محافل حاضر میشد و با تقریر دلنشین خود انجمن احبّاً را حیات جدیدی می‌بخشید و صاحب جینی جدّاب و قدی رشیق و در خضوع و خشوع بین یار و اغیار معروف و مشارالبنان بود تا آنکه شبی حسب المعمول بمحفل عمومی که در منزل یکنفر از احباب تشکیل شده بود حضور یافت و در آن شب حالت عجیبی از او مشاهده گشت و در موقع تلاوت الواح گریه بسیار کرده و از احبّاً طلب ادعیه نمود و با حرارتی شدید درخاتمه محفل از همه

--- صفحه ۱۶۲ ---

خداحافظی کرده بمنزل مراجعت نمود و معاندین در نزدیک منزل خودش که در خیابان کوچه شاه بوده او را با گلوله به قتل رساندند و فرار کردند و همان وقت خبر باحباب رسید چند نفر جمع شده جسد آن مظلوم را برداشته تغسیل و تدفین نمودند و بعداً صورت زیارت در حقّش از مرکز میثاق صادر این شهادت در شهر رمضان ۱۳۲۵ هجری واقع شد .

و نیز در دو قریه ملک آباد و علی آباد از توابع نجف آباد که هر کدام تا نجف آباد قریب یک فرسخ مسافت دارد و در ایام قبل در هریک از این دو جمعی از احبّاً ساکن و مالک بودند و در ملک آباد قائد احبّاً نورالله و اسدالله و در علی آباد کریم و رضاییک بودند یاور نجف آبادی مذکور در همان اوقات که با احبّاً مخصوصاً با حاجی حیدر خصومت و معاندت میورزید سبب شد که احبّای این دو قریه نیز بصدماتی دچار شدند چنانچه با شیخ نجفی

همدست شد و به ظلّ السلطان که مالک آن دو قریه بود اطلاع دادند که باید بهائیان این دو قریه کشته شوند و املاک آنان مال ظلّ السلطان و دیگر اشیاء آنان مال اهالی و مسلمانان همان دو قریه باشد و این خبر بگوش بهائیان رسید و ناچار خانه و باغهای خود را ترک کرده برای اینکه علاج واقعه را قبل از

--- صفحه ۱۶۳ ---

وقوع بنمایند هریک بدیاری برای دادخواهی شتافتند و اعدا نیز وقت را غنیمت دانسته و بمحض آنکه بهائیان دو قریه برای تظلم بیرون رفتند بحکم شیخ نجفی ضوضا و هیاهو بلند نموده و از نجف آباد جمعیت زیادی با آنان همدست شدند و بخانه های احبّاً ریخته بنای غارت گذاشتند و اهل و عیال مظلومان از ترس فرار کرده هر کدام در یک گوشه ای خود را مخفی نمودند و در آن روز قریب پنجاه هزار تومان اموال مظلومان را غارت کرده صاحب شدند و نمونه ای از آن وقایع آنکه روزی که معاندین در این دو قریه مشغول چپاول و غارت بودند و نسوان و اطفال در فرار شدند یکی از اطفال احبّاً در موقع فرار یک دانه خیار از بستان خودشان چید که گلوئی تر نماید و یکی از اشرار و غارت گرها سیلی و طپانچهء شدیدی بر صورت آن طفل معصوم زده خیار را پس گرفت و مادر آن طفل با دیده های پر از اشک بوی گفت ای بی انصاف بی رحم آیا برای خیاری که این طفل در دم آخر از بستان خودمان چیده مستحقّ چنین طپانچه گردید و آن شرور جسور به قوت سنگی بر پهلوی آن زن نواخت که چون بنجف آباد رسید با شدت درد پهلو فوت شد. و رجال بهائیان این دو قریه مدت دو سال در طهران و اصفهان هر چه ناله و فریاد کردند و دادخواهی نمودند احدی بانها گوش نداد و

--- صفحه ۱۶۴ ---

دیناری از آن اموال و عقار و اراضی را بصاحبانش ندادند و این ضعفای ناتوان اغلب از ناتوانی و بی بضاعتی تلف شدند و پاره ای از آنان جان بسلامت برده هر کدام در یک قریه و محلی ساکن و بزراعت مشغول شدند و در نهایت قناعت ایام را گذراندند و صدماتی را که احبّای دو قریه تحمل نمودند خارج از تحریر و توصیف است.

و نیز حاجی کلبعلی کفّاش پسر کربلائی حسن از بهائیان نجف آباد در ایام جوانی بشرف ایمان فائز و با کمال و بسیار موقّر و متین و در خدمات این امر جاهد و ساعی و عموم اصناف و کسبه بازار از او راضی و در صحّت عمل و امانت معروف و مشهور و عموم ناس بنظر احترام باو ناظر بودند و هر قضاوتی را که در بین اصناف میکرد اطاعت مینمودند و در سنه ۱۲۹۵ هجری باتفاق برادرش محمّد کاظم در ظاهر باسم مکه و در باطن بقصد تشرف بحضور حضرت بهاءالله از نجف آباد خارج شد و پس از زحمات بسیار در عکّا بشرف لقا فائز و مورد الطاف و عنایت بی منتهی گردید و لسان عظمت خطاب بایشان چنین فرمودند که زیارت مکه شما مقبول و بعزّ رضا فائز شد و پس از بیست ماه که مسافرت آنان طول کشید بوطن مراجعت نمودند و در بین تمام مسلمین شهرت یافت که حضرات به مکه نرفته اند بلکه بعکّا رفته اند ولی از آنجائی که بسیار

--- صفحه ۱۶۵ ---

مورد وثوق اهالی بود و همواره ارمغانی جهت علما و سادات می فرستاد با آن شهرت مهمّ ضوضائی از عوام مرتفع نگشت و علما از اقوال ناس جلوگیری نمودند و ایشان کماکان بکار و کسب خود مشغول و در بازار کفّاشی معروفیت کامل یافتند تا آنکه یوم دوّم ربیع الثانی ۱۳۳۵ هجری حاجی کلبعلی مذکور وفات یافت و بستگانش جسد او را در صندوق گذارده و در مزار دفن کردند و ناگاه غلغله و هیاهوی ناس بلند شد و سادات و علما بنای فتنه و فساد گذاشتند و بامر سید علی پیشنماز که یکی از علما و سادات متنفذ نجف آباد بود قریب هزار نفر جمعیت کرده با خود سید علی بر سر قبر ریختند و صندوق را از قبر درآورده جسد را بدون صندوق به خاک سپردند .

و چند روز دیگر تراب خان از بهائیان خوش خلق مزاح فوت شد اقوامش با آنکه دیدند اشرار با جسد حاجی کلبعلی چه کردند معذکک جسد او را نیز با صندوق در مزار دفن نمودند . در موقعیکه مشغول دفن بودند ضوضائی عظیم و انقلابی شدید بپا شد و قریب دو هزار نفر جمعیت با بیل و کلنگ و تبر و تیشه فریادکنان بر سر قبر آمدند و قبریکه هنوز ناتمام بود شکافته میخواستند جسد را آتش بزنند ولی بهائیان با زحمت زیاد جسد را از دست آن قوم ربوده

--- صفحه ۱۶۶ ---

در خانه ای امانت گذاشتند تا تکلیف قطعی معلوم شود و این خبر چون باصفهان رسید ضوضا شدت یافت و منادی اسلامی در تمام بازار و معابر ندا کرد که حکم حکم علمای اعلام است و ای بحال آنکه بحضرات بهائی چیزی بدهد یا چیزی بفروشد و یا از آنان چیزی خریداری کند یا بحمام راهشان دهد و در همان روز ۳۲ نفر از احبّاء را که از همه معروف تر و در بازار رفت و آمد داشتند جلب و بدارالحکومه بردند و در نهایت سختی حبس شدید نمودند و عده زیادی از احبّاء نیز شبانه بطور مخفی باصفهان حرکت کردند و به حکومت اصفهان تظلم نمودند و عرض حال دادند تا اندکی شرارهء فساد خمود حاصل نمود و مبلغ نقود زیادی از احبّاء گرفته آن ۳۳ نفر را پس از زجر و زحمت مرخص کردند و جسد تراب خان را بعد از چند روزی از آن خانه که در امانت گذارده بودند بیرون آوردند و با صندوق در مزار دفن نمودند این حادثه در ماه ربیع الثانی زمستان سنه ۱۳۳۵ هجری واقع شد .

و در اردستان مرکز معروف قدیم این امر در محله باب الریحی و غیره از نسل سابقین و از تازه مؤمنین در حدود سیصد تن مجتمع و مقتدر بوده از خود دفاع میکردند و در آنمیان از بهائیان ثابت متقدم آقا میرزا حیدرعلی از بقیه

السَّیْفِ

--- صفحه ۱۶۷ ---

قلعهء طبرسی بود که شرح احوالش را در بخشهای سابق نگاشتیم و بالاخره در سال ۱۳۲۳ در آنجا وفات یافت و پسران فتحعلیخان فتح اعظم خصوصا میرزا شهاب خاندان شهیر برجای گذاشت که بنام فتح اعظم معروفند دیگر پسران میرزا رفیعا موصوف در بخش سابق بنام میرزا آقا مجدالسادات و میرزا عبدالحسین و میرزامهدی از ملاکین و اشراف آنجا که خاندان رفیعی در اردستان و طهران برقرار کردند و میرزا عبدالحسین دو بار به عکا و مصر ایامی فیض زیارت حضرت عبدالبهاء یافت و به همتشان در باب الریحی بنام مشرق الاذکار برقرار گردید و مکتبی تأسیس یافت که شیخ عبدالحسین آواره تفتی را بمعلمی گماشت و در وطن و طهران در تبلیغ و تشویق و مساعدت

همی کوشید و مکرر از هجوم مسلح معاندین و ملاکین و عشایر همجوار دفاع مسلح کردند و گاهی بحبس و تضییق افتادند و نجات یافتند و باتفاق فاضل مازندرانی سفر تبلیغی به عراق عرب نموده دچار حبس و تبعید و مشقت از قبل

ملایان نجف به نوعیکه در بخش سابق آوردیم گردید و با هم سفر مصر و هندوستان و بلاد ایران نمودند و آغا بیگوم معروف به شهرت ارباب بنت حاجی محمدرضا شهید سابق الوصف در بخش سوم با آنکه اسن بود پس از وفات زوجش آقا میرزا

--- صفحه ۱۶۸ ---

موسی کاشی مذکور در بخش ۶ و ۷ بحبالهء نکاحش بدون فرزند بود تا درگذشت ولی نسلش از بنت الاخ ارباب برقرار گردید و خاندان رفیعی از آن برادران برجای ماند. و قمشه (شهرضا) واقع در ۱۴ فرسنگی جنوب شرقی اصفهان مشتمل بر سی هزار سکنه و عدهء مؤمنین و محییین در آنجا قلیل و ضعیف بود و دولت آباد را اوضاع در بخش ششم بتفصیل نگاشته آمد.

و در زواره از خاندان مؤمنین که در بخش ششم نام بردیم و از معدودی که متدرجا فائز بایمان گشتند جمعیتی تأسیس یافته مجامع برقرار گردید که بعدا محفل روحانی انعقاد یافت و در آنمیان ملارضا عباپاف چنانکه در بخش مذکور نگاشتیم علمدار خدمات تبلیغیه و غیرها گشت و گروهی را از برادران و خواهران و اقربای خود و غیرهم هدایت نمود و مجمع روحانیان رونقی گرفت تا در سال ۱۳۲۱ فتنه مذکوره در بخش سابق از اصفهان و یزد بدانجا سرایت و مردم شورش کرده بقیادت امام جمعه عزم هجوم بر آنان کردند و حسب شور قرار بود که تسلیم تقدیر گشته مانند بهائیان یزد قربانی سبیل الهی شوند ولی عربعلی نام از بهائیان بی پروا با بستگانش بر بام خانهء خود که مقدم محلهء مؤمنین بود برآمد همینکه شورشیان به پیشوائی امام رسیدند تفنگ

--- صفحه ۱۶۹ ---

برافراخته نصیحت و اندرز گفت که دست از تعدی مظلومین بکشید و گرنه ما دفاع کرده شما را مجازات دهیم و آنان متنبه نشدند و عربعلی ساچمه روان کرد که بههدف نشست و امام با پای خونین بفرار برگشت و دیگران با فغان و عویل متفرق گردیدند و بعد از آن از ساحت مقدسه حضرت عبدالبهاء بجزای محافظه از مظلومین و مظلومات خطاب تشجیع و تشویقی بوی رسید و ما تفصیل واقع بر اسدالله بن ملارضا را در بخش سابق آوردیم و اکنون

محفل روحانی و عده ای از مؤمنین و مؤمنات در آنجا برقرار است و در اجتماعات روحانیّه و تعلیم و تربیت نوباوگان پایدارند و از مشاهیر مؤمنین آنجا آقاسید حسن نابت مهاجرات بطهران کرده اقامت جسته خانواده نابت برقرار داشت .

دیگر از توابع بهائی نشین اصفهان فریدن که جمعیتی در آنجا برقرار شد و از خوانین و ملاکین ایمان آورده مساعدت می نمودند و از معاریف مؤمنین و مبلغین نخست حاجی شیخ محمدعلی قرین عرفان و اشتعال بود و صدراالاحرار والابرار که سالها در وطن و اصفهان صحبت منبری و وکالت می کرد و در تبلیغ قیام داشت و از معمورات سه گاه بابی نشین توابع کشه و طرق و طار که غالبا از ملا محمد باقر بابی معروف

--- صفحه ۱۷۰ ---

یادگار بود و پسرانش در آنحدود فعالیت میکردند اکثریتشان در کشه موفق بایمان بهائی شدند و برادران ملاحیب الله و ملاولی الله با خانواده شان از باییت متحول به بهائیت گشتند و هدایت نمودند . و اما بایان اصفهان که به خوی اعراض و اعتراض فیمابین بهائیان شهرت داشتند جمعی از متقدمینشان و از نسل آنان و برخی جدیدالباییت بودند و چراغ آنان حاجی میرزاهادی دولت آبادی و خاندانش شمرده میشدند که برخی در اصفهان و اغلب در طهران قرار داشتند و در بخش ششم تفصیلی ذکر گردید و داهیهء موصوفه در بخش مذکور که با بازماندگان برادران از عراق عودت بوطن نموده بزیستند و بالاخره تقریبا در سال ۱۳۲۲ بطهران رفته اقامت گرفتند و پس از چندی در گذشت و از بایان جدیدالشهره میرزا نصرالله بهشتی ملک المتکلمین واعظ که چندی با بهائیان محترم اصفهان نیز جوشید و عاقبت ناطق انقلابی مشروطیت بوده و کشته گشت و شرحی از او و سید جمال واعظ و ناطق انقلابی مقتول دیگر در بخش سابق ذکر شد . و از مشاهیر اعداء این امر در اصفهان شیخ محمد تقی ابن الذّئب که سابق احوالش را در بخش ششم آوردیم و پیوسته بعد از غروب شمس جمال ابهی^۱ بحال غضب و اسف گفت

--- صفحه ۱۷۱ ---

ما بدین خیال مسرور و امیدوار بودیم که نفوذ و آثار از آن پس محو و زائل شود و حال پسرش عباس افندی پدر را بر عرش الوهیت نشانده خود را عبدالبهاء میخواند و در تمامت مراتب نقصانی ندارد لاجرم بهر وسیله باید تشبث نمود و این فئه را از میان برد و چندان از این سخنان بر فراز منبر گفت و حکم بقتل و نهب داد که نزدیک شد شورش عظیم برپا شود و عامه اهالی باعدام اهل بها قیام کنند ولی رئیس تلگرافخانه اصفهان ماجری بشاه خبر داد و شاه تلگراف نمود که اگر بنام دین و آئین فساد و افسادی بشود مفسدین را بهلاکت خواهد رساند و بالجمله آقا نجفی با آنکه چندان مقامی در علوم اسلامیّه نیافت بزر و زور و حیل و سالوس روی اهالی بخود کرده همیشه جمعیتی کثیر از طلاب و غیرهم برای اجراء هر فرمانی حاضر داشت و گاهی مغضوب دولت و منفی به طهران گشت و مانند دیواری غلیظ در مقابل هر نوع تجدیدی پیا بود تا در سال ۱۳۳۲ درگذشت .

و اما سلطان مسعود میرزا ظلّ السلطان را در بخش ششم شرح احوال آوردیم که تا آخر ایام حکمرانی اصفهان در قبضه داشت و بعد از پدر سفری باروپا کرده مراجعت نمود و بیود تا آنموقع که انقلاب مشروطیت در ایران شروع شد و نوبتی بچنگ انقلابیون اسیر گشته نقود نامحدود از او

--- صفحه ۱۷۲ ---

گرفتند و جاه و جلالش مبدل بچاه و وبال گشت تا چون ظلّی زائل شد .

و اما پسرش سلطان محمود میرزا جلال الدوله را نیز سابقه در بخش ششم آوردیم و دو سال پس از نوبت اول حکومتش در یزد که چنان هنگامه و مذبحهء اهل بها برقرار کرد در سال ۱۳۱۰ باز بحکومت آنجا منصوب شد و با اهل بها معامله بعکس کرده کمال محافظت و رعایت بنمود و معاندین ترسیدند و دست از تعرض و بدگویی باین امر کشیدند و بار سوم در سال ۱۳۲۰ بحکومت یزد رفت و چون در طهران با حاجی محمد تقی ابن ابهر چنانکه ضمن بیان احوالش آوردیم دوستی یافته اظهار ایمان کرده او را بیزد برای تبلیغ اهالی همراه برد و احترام تام بجای آورد و باحاد اهل بها ملاطفت و مساعدت نمود ولی پس از چندی با مشیرالممالک مستوفی یزدی متفق شد که بتحریک ملاها فتنه برانگیزند و اموال و نقود گرد آورند و مشیر در قلعهء حکومتی به حاجی میرزا محمود افغان گفت چرا

اینهمه اصرار بدعوت و تبلیغ اهالی دارید و شورش و انقلاب فراهم میاورید افنان جواب داد که شروع این امر از خاندان ما شد و عقیدت میراثی و ثابت ما است چگونه ممکن است بکنجی نشسته لب ببندیم؟. مشیر برآشفته و

سخنانی چند بجلال الدوله

--- صفحه ۱۷۳ ---

گفت و فتنه شروع گردید و بنوعیکه در بخش سابق نگاشتیم قریب چهارماه نیران فساد مشتعل بود و هشتاد تن باشد عذاب مقتول و چهل تن متواری و هلاک گردیدند و یا بدست ظالمان افتاده مقتول گشتند و تقریباً یکصد و بیست خانمان تاراج شدند و جلال الدوله بحکم مظفرالدین شاه معزول شده بطهران رفت و متظلمان و طلبکاران بر وی جوشیدند و صدارت با شاهزاده عین الدوله بود و حسینقلی خان نظام السلطنه مساعدت در اقدامات کرد و حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی از بهائیان معروف ساکن طهران روزی در خیابان پیشکاران ظل السلطان و جلال الدوله را تهدید کرده پیام فرستاد که هرگاه شهادت شهدا و غارت یکصد و بیست خانواده یزد را انکار میکنید آیا دارائی ملاحظه پارسی را که از میان برد و عین الدوله روزی را برای تحقیقات و کشف قضایا معین نمود و بعدا که دوره سلطنت محمدعلی شاه رسید و جلال الدوله مورد نفرت و استکراه خاطر شاه شد و امیر بهادر بارباب جمشید پارسی دستور داد که اموال از دست رفته را از جلال الدوله بسختی مطالبه کند و او با سرباز مسلح باندرون خانه اش رفت

و در خلال احوال مذکوره جلال الدوله عرایض توبه و انابه به محضر حضرت عبدالبهاء فرستاده بواسطه مسافری

زائرین

--- صفحه ۱۷۴ ---

التجا و اصرار کرده درخواست عفو و غفران نموده و نوبتی به سال ۱۳۳۰ چون املاکش در مقابل استقراض مبالغ کثیره نزد میرزا عزیزالله خان بن ورقا بیع شرطی رفت و بهیچ نوعی از اقدام نتوانست املاک باز ستاند و بالاخره برهنمائی حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر عریضه فرستاد و لوحی رسید که آقا میرزا عزیزالله خان املاک را مسترد کرد و بالجمله جلال الدوله ابراز ایمان و اخلاص نمود و در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در ممالک اروپا

تشرّف حاصل یافته توبه و انابه کرده مورد عفو و ملاطفت گردید بخلاف پدرش که چون بسعی و جدّ تشرّف حاصل نمود مورد ملاطفت و قبول نشد .

بروجرد

xxxxxxxx

تفصیل اوضاع این امر در بروجرد ضمن شرح احوال آقا جمال معروف متعلق بدوره حضرت بهاءالله در بخش ششم آوردیم ولی امر در آنجا نمو و ازدیاد بلکه ظهور و شهودی نداشت تا آنکه در این دوره در سال ۱۳۲۸ جریان و نبعانی نمود و عده ای فائز بایمان شدند از آنجمله برادران حاجی سید حسن و حاجی سید علی اکبر آوارگان و

--- صفحه ۱۷۵ ---

حاجی میرزا حسن نیکو و مقدم برگل حاجی عبدالرحیم که از بروجرد نظر بامور تجارتش بهمدان و رشت رفت و در آنجا با فاضل مازندرانی ملاقات کرده در یک جلسه موفق بایمان و اشتعال گردید و مراجعت بیروجرد نمود و فی الحقیقه موجب بیداری و قیام آنجمع گردید و تفصیل واقعه را از روی عین خط شرح حال که حاجی سید علی اکبر آوارگان مذکور نوشت در اینجا ثبت میداریم و هی هده : "نگارنده حاج سید علی اکبر آوارگان ابن مرحوم سید حسن یزدی متولد ۱۳۰۳ هجری در بروجرد تقریباً در سنه ۱۳۲۸ برای کارهای تجارتی لازم بود مسافرتی برشت نمایم برحسب معمول موقع ورود بهمدان در منزل سادات دزفولی که ازنجبای همدان بودند و طرف تجارتی هم داشتم ورود نمودم موقع حرکت برشت ایشان در چاپارخانه مرا مشایعت نموده همراه بودند در آن سال بواسطه طغیان سالارالدوله که با یک عده مهمی از الوار و اکراد خیال حرکت بطهران داشتند تمام وسائل مسافرت را از بین برده بودن فقط منحصر بود مسافرت با گاری که حامل پست بود بنابراین بلیط گرفته خواستم حرکت نمایم آهسته آقایان دزفولی به بنده اظهار کردند که در بین راه مراقب باشید معاشرت ننمائید زیرا که این غلام پست که

--- صفحه ۱۷۶ ---

همراه شما میباشد بابی است بنده نیز در آنموقع خیلی مایل بودم که یکنفر بابی را ببینم چه هیولائی است چون

در آنموقع راه لرستان بواسطه شرارت الوار مسدود بود و ایاب و ذهاب در بروجرد نمیشد که دارای اطلاعاتی باشند به علاوه اهالی بروجرد سه قسم مردمان بودند یک قسمت آقایان طباطبائی که خیلی از اشراف بودند بطوریکه اغلب در موقع حرکت بجائی متجاوز از ده نفر نوکر مسلح با آنها حرکت میکرد قسمت دیگر از آقایان علماء و طلاب بحدی با نفوذ بودند که اهالی بروجرد آنها را مهمتر از حوزهء علمی اصفهان میدانستند قسمتی دیگر از تجار و متفرقه بودند که آنها نیز دارای رفتار و اخلاق یکنواخت بوده ابداء بوئی از تجدد نشنیده بودند موقعی شخصی را گفتند شراب خورده است آقایان در مدرسه حضور یافتند که حدود الهی را مجری نمایند بشخصی که بایستی مجری این حد باشد دستور میدادند که دستها را بحدی بلند نما که سفیدی زیر بغل نمایان شود و همچنین در آن موقع یک نفر از تاجرزاده ها خواست موی سر خود را نتراشد بلکه به نحو کنونی ماشین نماید آقایان علماء اینقدر قضیه را تعقیب و پافشاری کردند که بالاخره حکومت وقت را مجبور نمودند که اقدام بتراشیدن سر آن شخص نمود اصطلاحات

--- صفحه ۱۷۷ ---

بهائی ابداء شنیده نشده بود فقط بابی شنیده میشد که در همدان هست یکنفر پیرمرد که بگلی منزوی و خانه نشین بود باسم میرزاباقرخان که بعدا ذکر او میشود در باره ایشان بعضی زمزمه میکردند که بابی است دیگر کسی نبود بنده در آن موقع اطلاعاتیکه از این طایفه داشتم فقط این بود که در قصص العلماء بعد از ذکر حالات حضرت شیخ احسائی و سید رشتی بنام شرح فتنه باب مینویسد و نیز در ناسخ التواریخ جلد قاجاریه شرح واقعات قلعه طبرسی و قضیه نیریز و موضوع شهادت را بنحوی که منظور خودش باشد مینویسد چون در سابق بمناسباتی مراجعه به این قسمت ها کرده بودم تا این اندازه دارای اطلاع بودم و نیز در آنموقع بمعیت یک عده از طلاب و تجار همه هفته روزهای جمعه جلسه صاحب الزمان برپا و دعای ندبه و دعای توسل برای تعجیل ظهور حضرت حجّت می خواندیم خلاصه بعد از حرکت پست از همدان غلام پست که سیف الله بیگ نام داشت روی سخن را به جانب من نموده

سؤال کرد که آیا دیانت تحقیقی است یا تقلیدی ؟

ج _ تحقیقی است . س _ حضر تعالی تحقیق فرموده اید ؟

ج - بلی

س - چه دینی را انتخاب کرده اید ؟

--- صفحه ۱۷۸ ---

ج - عجبا این چه سؤالاتی است میکنی که چه دین اختیار کرده ای بلی دیانت من اسلام است .

س - دیانت اسلام شعباتی داراست در چه شعبه و مذهبی هستی ؟

ج - در طریقهء جعفری و اثنی عشری .

س - یک دیانتی در عالم ظاهر شده بنام بهائی که ملل

مختلفه نیز بان اقبال کرده اند آنها چه میگویند ؟

ج - سیف الله بیک من از اصطلاحات آنها مربوط نیستم و تا حال اسمی از بهائیت نشنیده ام گویا مقصد شما بابی

است ؟

س - چنین تصور نمائید آنها چه میگویند ؟

ج - برای اینکه معاشر نبوده ام آشنا بافکار و عقیده آنها نیستم .

س - پس معلوم میشود که تحقیقات شما ناتمام است چه که مبنای تحقیق براین است که انسان ماقبل و مابعد

هرچیزی را رسیدگی نماید که تواند قضیه را قضاوت کند جنابعالی چگونه ادیان را رسیدگی کردید که دیانت

حضرت بهاء الله را تحری نفرموده اید ؟ پس معلوم میشود تحقیقات شما ناتمام بوده ؟

ج - موظف هستیم که دیانتی که در عالم رسمی است رسیدگی

--- صفحه ۱۷۹ ---

نمائیم به بینیم نفوسی که در مراتب قبل متوقف شده اند علت توقف چیست در صورتیکه دیانت حضرت رسول

اکرم بر ما ثابت و حقانیت ائمه اطهار بر ما محقق گردید دیگر موظف نیستم اظهارات شما را تعقیب نمایم چه که

این اظهارات بر خلاف انتظار است .

س _ بعد از حضرت رسول و ائمه اظهار هیچگونه انتظاراتی ندارید ؟

ج _ چرا ظهور حضرت حجت .

س _ اینها میگویند که حضرت حجت ظاهر شده است . از استماع این کلام چون تابحال نشنیده بودم باین صراحت خیلی احوال بنده تغییر و مدتی ساکت بودم از این تغییر احوال سیف الله بیک احساس کرد که من خیلی عصبانی شده‌ام گفت عزیز من اگر بعقیده ماها حضرت حجت ظاهر شده دیگر ظهور نخواهد کرد و اگر بعقیده شما ظهور نکرده البتّه ظاهر خواهد شد ما و شما هیچیک حافظ و حارس حضرت نیستیم حضرت حجت مستقل الارده است چنانچه جنابعالی بخواهید موضوعی را بفهمید پس برای چه اینقدر گرفته و عصبانی شدید ؟

ج _ آخر سیف الله بیک شما موضوعی را اظهار مینمائید که کسی تاب استماع آن را ندارد چگونه حضرت حجت

--- صفحه ۱۸۰ ---

ظهور کرده ؟ شما که همیشه بیابان گرد هستید و سواد هم ندارید اطلاع حاصل کردید و بنده که در شهر و اغلب

با اشخاص با اطلاع معاشر هستم نفهمیدم !

س _ این اول ظهوری نیست که در پیشگاه یک عده معلوم

و یک عده مجهول باشد از دیانت حضرت موسی متجاوز از ۲۰۰۰ سال و دیانت حضرت مسیح متجاوز از ۱۸۰۰ و شریعت اسلام تجاوز از ۱۳۰۰ سال میگذرد و هنوز در پیشگاه عده ای معلوم و عده ای مجهول است چه مانعی دارد که از ظهوریکه هنوز یک قرن نمیگذرد در نزد شما غیر معلوم باشد ؟ اگر هزاران سال نیز بگذرد و تحقیق ننمائید البتّه در نزد امثال شما مجهول است .

ج _ یعنی سیف الله بیک تمام اخبارات و احادیث و انتظارات را دور بیاندازیم و بگوئیم تمام وهم و خیال بوده ؟

س _ خیر نه چنین است ما منتظر ظهوراتی هستیم که با اخبارات صحیحه تمام انبیا مطابق باشد چه که موعود تمام مرسلین است و تمام مبشّر این ظهور بوده اند منتها چون من سواد ندارم شما را رهنمائی مینمایم در قزوین به میرزا موسی حکیم باشی که معروف است و در رشت به آقا علی ارباب که تاجر است . گفتم سیف الله بیک آیا شما هم

کتاب دارید؟ گفت بلی کتابهای متعدّد از جمله ایقان

--- صفحه ۱۸۱ ---

و مفاوضات . در اینجا سخن مذهبی خاتمه پیدا کرد در حال من گرچه مختصر تغییری حاصل گردید ولی در بین راه کاملاً از آقایان اجتناب از معاشرت مینمایم و در اینجا در بعضی قسمتها اگر عین عبارت سیف الله بیک فراموش و ذکر نشده باشد ولی مفهوم سخن بطور تحقیق همان است در قزوین توقّف نکردیم و در رشت هم حاضر برای فهم قضیه نشده چه که یقین دانستم که بی اصل است . در رشت کار خود را انجام و مراجعت بروجرد نموده سه سال از این موضوع گذشت میرزا احمد خان نراقی بریاست تحدید تریاک مأمور بروجرد شد پس از ورود اشخاصی زمزمه های میکردند که رئیس تحدید بابی است ولی از جانب خودش در آنموقع هیچگونه اظهاراتی نبود مقارن این احوال یکنفر از دوستان که خیلی سابقه رفاقت داشتیم با هم چند سالی ایشان در رشت بودند وارد بروجرد شد روز جمعه باتفاق هم رفتیم منزل رئیس تحدید در بین راه سؤال نمود از من میدانید مذهب این شخص چیست گفتم هرچه هست تا حال اظهاری نکرده ایشان گفتند امروز معلوم مینمایم . پس از ورود در منزل آقای نراقی رفیق من روی سخن را بطرف بنده نمود گفت از عجایب این است که در یکروز در رشت مرا بنقطه ای دعوت نهار کردند عده کثیری نیز بودند معلوم شد که آن

--- صفحه ۱۸۲ ---

منزل متعلق بیک نفر بهائی است شخص جلیل القدری نیز حضور داشت که بان میگفتند فاضل مازندرانی گرچه اهل عمامه نبودند ولی خیلی نطّاق و متکلم عنوان سخن در اثبات دین دیانت جدید با اسم بهائی ولی تمام بیاناتش حقیقه معقول و دارای فلسفه و من بقدری شیفته کلام و گفتار آن شخص گردیدم که قضیه را تعقیب و بالاخره تصدیق کردم اینک شخص شما مرا یکنفر بهائی بدانید از آنجائیکه همیشه میبایستی فیما بین متکلم و مستمع یک قوهء جاذبهء مغناطیس ایجاد شود که کلام مؤثر شود و اگر چنین ارتباط اخوت و یگانگی رخ ندهد فصل است و اتصال قلبی نیست و نتایج منظوره حاصل نگردد اینست که اظهار این آدم خیل مؤثر شد در مقام نصیحت گفتم عزیز من

اینجا لرستان است بمن گفתי دیگر بکسی نگو زیرا که تورا قطعه قطعه مینمایند اشک از حلقه های چشمش سرایشب شد گفت چکنم موضوع باین مهمی در عالم رخ داده اگر بشما نگویم پس بکه بگویم ؟ من چون تازه تصدیق کرده ام احاطه ای که بشما صحبت نمایم ندارم و کتاب نیز در اینجا نیست می فرستم از سلطان آباد اراک نزد آقا میرزا آقاخان قائم مقامی یک جلد کتاب ایقان میطلبیم که شما نیز مراجعه نمائید جلسه خاتمه پیدا کرد متفرق شده رفتم منزل موضوع را با

--- صفحه ۱۸۳ ---

اخوی حاجی سید حسن که چند سالی از من بزرگتر بود در آن زمان اگرچه بتجارت مشغول بودند ولی روزها نیز مشغول تحصیل عربیت بعلاوه در جلسهء صاحب الزمانی روزهای جمعه نیز عضویت داشتند مذاکره نمودم ایشان نیز حاضر شدند که کتاب مستطاب که برسد برای استماع حضور یابند زیرا عقیده داشتند که هرچیزی علم آن بهتر از جهل اوست قریب پانزده روز گذشت که کتاب وارد شد رئیس تحدید و اخوی و شخص رشتی با یکنفر دیگر از اول شب منزل بنده حضور یافتند شروع کردیم بتلاوت کتاب چند صفحه که تلاوت گردید از آن لحن عبارت و فصاحت کلام بنده تا اندازه ای منقلب شدم که تهوّر حالم ساکت و دانستم که قابل تعمق است قسم بخدا اگر این ظهور اعظم هیچگونه معجزاتی دارا نبود فقط نزول کتاب مستطاب ایقان برای عالم کافی بود چه که بیانات این کتاب بمثابهء طفلی که از مقام شیرخوارگی تدریجا استعداد بدهند تا بسن رشد رسد بیانات این کتاب مستطاب نیز بشخص مجاهد بهمین نحو تدریجا از خرافات آن کاهیده و بر معلومات آن می افزاید اگر صدها مرتبه تلاوت شود باز نکاتی تازه دریافت و استنباط مینماید . آنشب تقریبا نصفه کتاب تلاوت شد شب بعد نیز بقیه تلاوت گردید

--- صفحه ۱۸۴ ---

بعدا چون احتیاج بدلائل نقلی داشتیم کتاب فرائد را هم قرائت پس از قرائت و مطابقه نمودن اخبارات آن با مجلّلات بحارالانوار یا اصول کافی مجددا مراجعه بکتاب ایقان نموده باز مراجعه بکتاب فرائد البتّه در این مورد

موهومات هم زیاد و شخص مبلّغ که خیلی احاطه داشته باشد نیست که بتواند مشکلات آنرا حلّ نماید قضیه را بچند نفر از علماء و طلاب جلسه صاحب الزّمان اظهار و از ایشان نیز دعوت شد که شبها حاضر شده آنها نیز استماع نمایند آنها نیز کتاب ایقان و فرائد را استماع پس از خاتمه بنده را نصیحت کردند که مراجعه باینگونه کتاب ذهن شما را پریشان مینماید خوب است شما نیز موقوف نمائید آنها نیز دیگر حاضر نشدند و قرار دادند که موضوع این جلسه را نه ایشان بکسی اظهار نمایند و نه بنده . بعدا برای آگاهی و فهم قضیه ناچار شدیم یک عده دیگر از رفقاء جلسه صاحب الزّمان را دعوت کردیم آنها نیز شبهای متوالی حضور یافتند پس از تلاوت کتاب ایقان و فرائد و مطابقت نمودن با کتابهای بحار و اصول کافی آنها نیز دیگر حاضر نشدند چون از این راه نتوانستیم مشکلات خود را حلّ نمائیم ناچاراً بهمدان نوشتم چند جلد کتاب ردیه که یک احقاق الحَقّ بود وارد کردند ردیه ها نیز مراجعه کرده کنار انداختیم قضیه مجاهدت ما تقریبا

--- صفحه ۱۸۵ ---

شش ماه با وجود جدیت های تمام انجام گرفت چه قدر نیمه شب اوقات سحر متوسّل بحقّ شده که پروردگارا تو مقلب القلوب هستی ما را بصراط حقّه تقلیب بفرما تا اینکه بالاخره مراتب یقین برای ما حاصل کتابهای متفرّق و آثار مبارکه زیاد وارد بروجرد شبها مراجعه و مشتعل شدیم بهمان اشتعالی که برای هر مبتدی در اوایل تصدیق رخ میدهد در خلال این احوال با معیت آقای نراقی و جناب اخوی و میرزا باقرخان و چند نفری دیگر که تصدیق نموده تشکیل محفل روحانی گردید (در بروجرد). بروجرد در آنموقع تازه تشکیلات ژاندارمری برای افتتاح راه لرستان شده و ماژوردوال و ماژور دوماره و شلدبرن به ریاست آنها منصوب آنها هر سه سوئدی بودند و حکومت بروجرد نیز با نظام السلطنه بود که از قرار اظهارت خودش دارای اطلاعات و خیلی نیز همراه بودند یک عده از نفرات ژاندارمری که دارای تصدیق بودند آنها نیز خود را معرفی نموده شبها را جلساتی دائر بود چه که مصدّقین بروجرد اغلب اشخاص باعنوانی بودند شبها عده مردم برای استماع و فحص کلام حضور میافتند هیچگونه

مانعی نیز قبلاً نبود علماء بروجرد نیز متحیر بودند که چه واقعه است چه که اطلاعات کافی نداشتند لهذا از عراق و

همدان چند

--- صفحه ۱۸۶ ---

جلد کتاب ردیه وارد آنها نیز جلساتی دائر و مذاکره در اطراف آن کتاب بنمایند منظره تماشائی است احباً بی اختیار

هستند در اقامه برهان ثبوتیه آقایان علماء نیز بهمین نحو کوشش دارند برای فراگرفتن دلائل ردیه . چندی بهمین

منوال گذشت آقایان علماء یکنفر نماینده فرستادند نزد رؤسای ژاندارمری تقاضای تبعید چند نفر

نمودند آنها متعذر شده که ما دخالتی در امورات مذهبی نداریم هرکسی مخالف انتظامات رفتار نماید البتّه

جلوگیری خواهیم نمود بعد فرستادند نزد نظام السلطنه ایشان هم نیز جواب دادند مملکت مشروطه نمیتوان اشخاص

را از وطن خارج کرد شما ممکن است با مرکز مذاکره نمائید هر نوع دستور دهند اجراء خواهم نمود لهذا تلگرافی

توسط نمایندگان بساحت مجلس و هیئت وزراء نموده تبعید یک عده اشخاص را تقاضا کردند در اینجا نیز نتیجه

نگرفتند از طرفی اشخاص که تنها حضور در مجالس مینمودند میدیدند که تمام مذاکرات یا از اخبارات نبوی است

یا استدلال از آیات قرآنیّه است آنها نیز بعلماء اعلام سخت میگرفتند که آقا اگر حضرت حجت ظاهر شده شما چرا

خاموش هستید ؟ و اگر ظاهر نشده چرا مدعیان ظهور را قانع نمینمائید ؟ در آنوقت یکی از اعظم علماء بروجرد

آقای شیخ حسین نجفی بود

--- صفحه ۱۸۷ ---

گرچه اهل بروجرد بود ولی معروف بنجفی تدبیری اندیشید باین طریق که شخص محترم موقّری در بروجرد باسم

نظام العلماء داشتیم یک روز فرستادند بنده رفتم منزل ایشان اظهار کردند که دیروز آقای شیخ حسین از شما گله مند

بودند که مدّتی است از ایشان ملاقات نکردید فردا صبح انتظار دارم که شما بیائید باتفاق از آقا دیدن نمائیم فردا

صبح که باتفاق نظام العلماء وارد منزل آقا شدیم ملاحظه شد که هنگامه میباشد یک جلسه مهمی تشکیل داده اند که

مرکب است عده ای از آقایان طباطبائی و عده ای از طلاب و تجار و نمایندگان حکومت و نظمیّه و بعضی دوائر ملازمان آقایان نیز در محوطهء حیاط مسلح ایستاده اند (۱)

(۱) حاجی اسدالله تاجر اصفهانی که شخص محترم پیره مردی بودند از حیث ثروت و قدرت نیز در تجارتخانه بروجرد شخص اول بودند بقسمیکه حکومت ایشان را در خیلی امور طرف مشاوره خود قرار میدادند برحسب اتفاق ایشان همسایه حجره واقع و خیلی با بنده و اخوی نیز اظهار ملاطفت می کردند حتی کرارا اظهار مینمودند که من در سیادت شما شکی ندارم زیرا که در سابق شجره نامه شما را دیده و انتساب شما را بخانواده عصمت و طهارت میدانم در این قضایا خیلی ما را نصیحت بعدا برای اینکه معاشرت کامل داشتیم با ایشان بخوبی مذاکره و همه گونه کتابهای امری نیز در دسترس ایشان نهاده و تلاوت میگردد تا آنکه بخوبی

--- صفحه ۱۸۸ ---

جلسه با این هیمنه این بود که بنده مرعوب شده قسمی

از مقصد و مقصود اطلاع حاصل نمودند موقعی در محضر آقای آقا شیخ حسین مجتهد اظهار مینمایند که حضرت آقا در دیانت اسلام مذهب هائی هستند که به یک یا چند بلکه به همه ائمه اعتقاد ندارند با اینها بخوبی مصاحبت و معاشرت بنمایند این طائفهء جدیده تا یازده امام که با ما موافقت دارند در امام دوازدهم اختلاف دارند آنهم در شخص و الا منکر نیستند شبهه را قوی مینمائیم که اینها یازده امامی هستند چه واقع شده که برای اختلاف یکنفر اینهمه تزییقات برای آنها قائل میشوند ۰۰۰ آقا جواب میدهند که اینها منکر ضروریات اسلام شده اند جواب میدهد که حضرت آقا چه ضروریاتی از وجود مبارک امام بهتر که اصول و ارکان دیانت هستند باز منکرین و مخالفین آنها را از جامعهء اسلام خارج نمی دانید آقا جواب میدهند که خیر اصلا این طائفه قائل به توحید و نبوات انبیاء و ائمه

هدی نیستند بلکه اشاعه منکرات را نیز جازز میدانند گرچه ایشان ساکت میگردند ولی بواسطه اطلاعاتی که دارا شده بودند خیلی اسباب حیرت و استعجابشان می شود که تا این درجه هم ممکن است موضوعی را اغماض و یا سوء تفاهم نمود حتی این قسمت را در خیلی مواقع با تجار و اشخاص متفرقه نیز مذاکره می کردند ولی برای اینکه پیرمرد و متمول بودند بالاخره در کلیه اجتماعات و وضوئائی که رخ داد ایشان نیز حاضر و مداخله کردند آقای آقا شیخ حسین که بیداری اشخاص را تا این درجه مشاهده نمودند و از طرفی اصرار مردم را برای فهم قضیه ملاحظه کردند چنان جلسه را که قبلا ذکر شد تشکیل دادند . ۲۰/۱۰/۹

سید علی اکبر آوارگان

--- صفحه ۱۸۹ ---

صحبت نمایم که آقایان قانع و خوشحال گردیده در ضمن به اشخاص بگویند که فلانی دارای این عقیده ها نیست بلکه اتهام است ورود به مجلس احترامات کرده جا برای بنده بالا معین کردند بالاخره آقای آقا شیخ حسین روی سخن رابه طرف من نمود چه هنگامه در بروجرد راه انداخته اید ؟

ج _ آقا راجع بچیست ؟

س _ شنیده ام از اشخاص بعضی سئوالات مینمائید ؟

ج _ حضرت آقا سؤال بر دو قسم است عقیده ای و استفهامی

در حالات حضرت خلیل الرحمن داریم که عرضه میدارد ؟

رَبِّ ارنی مکیف تحیی الموت ؟ خطاب میرسد : اولم تؤمن عرضه میدارد بلی ولکن لیطمئن قلبی . نه مقام من از

حضرت ابراهیم مهمتر است و نه سؤال من مشکل تر . خداوند رحمن او را تکفیر و تنقید نمی نماید بلکه موضوع

برای ایشان حل می شود بنده سائل مسائلی هستم وهنوز هم هستم میگویم که ندائی در عالم ظاهر شده که ملل

مختلفه اقبال کرده اند وقتیکه مراجعه مینمائیم . مشاهده مینمائیم که دلایل آنها هم عقلی است و هم نقلی موضوع را

به اشخاص خبیر و بصیر مطرح می نمائیم . می بینیم که اسباب رنجوری آقا خواهد گردید.

س _ آقا آخر در قسمتی سؤال مینمائید که بطلان آن اظهر من الشمس است .

ج _ برای چه ؟

--- صفحه ۱۹۰ ---

س _ آقا زیرا که بدلائل عقلیه و هم نقلیه زمین از حجّت خالی نخواهد بود چه اگر وجود حجّت نباشد قطع برکات خواهد گردید ؟

ج _ آقا بنده همین جواب را باین طایفه دادم می گویند

مراد از حجّت چیزی است که خداوند عالم بواسطه آن احتجاج و بازرسی باشخاص مینماید و آن مراد در هر دوری مظهر ظهور و مبین آیات هستند بعدا کتاب و آیات که قواعد و قوانین و حجج و براهین است که دستور اخلاقی و نظامنامه بشر است که بایستی عموماً بان عمل نمایند و آن کتاب در دور حضرت محمدی قرآن است .

س _ آقا بلی غیر از کتاب که حجّت ظاهره است یک حجّتی دیگر لازم است که از انظار مخفی و بمثابه آفتاب که در پشت ابراست اگرچه مرئی نیست ولی تأثیر و اثراتش مشهود است و آن وجود مبارک امام زمان است ؟

ج _ آیا این زمان که ما هستیم دارای دو حجّت هست یا همیشه بوده است ؟

س _ خیر همیشه دارای دو حجّت بوده است ؟

ج _ اگر سؤال شود که حجّت فیما بین حضرت مسیح تا حضرت رسول غیر از انجیل در عالم ظاهر که بوده ؟ چه جواب دهیم ؟

--- صفحه ۱۹۱ ---

در اینجا رخساره آقا تیرگی پیدا کرد و سکوت طویلی بتمام حاضرین رخ داد چه که تصور نمیکردند که در چنین جلسه اینگونه مذاکرات بشود و از طرفی خدا را گواه میگیرم که مقصد بنده در هیچ موقع عوالم خود نمائی نبوده بلکه همیشه مایل بودم بلکه طرف استماع نماید و نتیجه گرفته شود و پس از تفکر زیاد آقا گفتند بلی بعضی خواسته بگویند که حجّت فیما بین دوره مسیح تا حضرت محمد غیر از انجیل سلمان فارسی بوده گفتم حضرت آقا سلمان

یکنفر زردشتی بوده و متدین به دیانت مسیح نبوده است بعلاوه در آخرالزمان متولد شده برحسب بشارات و مجاهدات بمقامی رسید چه ربطی دارد که حجّت ظاهر شده باشد .

در اینجا آقا دست برد گریبان پیراهن را چاک زده فریاد واشریعتا بلند گردید موضوع که باینجا کشیده شد بنده حرکت کردم از مجلس خارج کسی جرأت اینکه حرفی بزند نداشت بعد از حرکت بنده آقایان فرمودند که دیگر بهمه ثابت گردید که این شخص هم ضال است و هم مضل سجلی نوشته همگی امضاء نموده بعضی را عقیده بود که در مسجد بالای منبر بعموم مردم گفته شود بملاحظات صلاح ندیدند بلکه چون چند روزی بعید نوروز داشتیم قرار گذاشته بودند که آیام نوروز که عموما از آقایان دیدن مینمایند در جلسات

--- صفحه ۱۹۲ ---

عمومی بهمه اشخاص مراتب گفته شود بالاخره در اول عید نوروز این حکم را منتشر کردند قریب ششماه برای این حکم چندان اشخاص جرئت نداشتند که علنا با بنده معاشرت نمایند شبها نیز از ساعت سه ببعد حاضر میشدند حتی حمام جداگانه تهیه گردید . بر اثر استقامت تأثیر کلام آقایان نیز تمام شد مردم کمافی السابق در حجره و منزل ملاقات مینمودند آقای آقا شیخ حسین که مراتب را باین نحو دید دیگر ساکت گردید و متعرض نشد اغلب شبها جلسات در منزل آقای نراقی و بنده منزل دائر بود و اشخاص نیز برای استماع حاضر میشدند و عده احبا نیز بقدری شده بود که موقعی که خواستیم ذخیرهء صندوق خیریه تهیه نمایم قریب هزار تومان موجود گردید بهمین نحو بود تا آیام محاربه سابق رخ داد رؤسای ژاندارمری نیز با افواج جز مهاجرین حرکت بکرمانشاه نمودند همچین نظام السلطنه مرحوم نیز حرکت کردند موقع حرکت ببنده اصرار کردند که شما نیز بیائید والا اهالی بروجرد خیلی بشما فشار خواهند داد بنده برای اینکه مطالبات زیاد داشتم نتوانستم مهاجرت نمایم آنها حرکت نموده بفاصلهء چند روز شاهزاده رکن الدوله به حکومت بروجرد منصوب و ورود نمودند چندی امورات بهمین منوال گذشت آقای حاجی آقا حسین طباطبائی که تازگی

--- صفحه ۱۹۳ ---

از نجف مراجعت کرده بود و دارای ورقهء اجتهاد بودند ایشان داوطلب شدند که خدمت بعالم اسلامی بعقیده خود نموده باشند باینطریق که فرستادند لرستان یک عده متجاوز از پنجاه نفر سادات حروئی که تیره ای از لرستان اند وارد شدند تمام مسلح بامهای بازار و منارهای مساجد را سنگربند نمودند بعدا دستور دادند که تمام شهر دکانها را بسته تعطیل عمومی نمایند و نیز اهالی از سادات و علماء و اهالی در مسجد سلطانی حضور یافته برای شاهزاده رکن الدوله پیغام دادند و علاج این اجتماعات تبعید بنده با رئیس تحدید و باقامیرزا باقرخان اظهار نمودند و از طرفی نیز الوار را محرک شده که مراقب باشند بمحض اینکه ما را از شهر خارج کردند الوار ما را دستگیر نمایند نظر باینکه دورهء جنگ بین المللی و انقلاب بود الوار نیز بدون ترس و واهمه در شهر ایاب و ذهاب مینمود بازارها تعطیل اهالی در مسجد سلطانی مجتمع یک عده نیز مسلح قسمتهای شهر را سنگربندی کرده بایستی دقت کرد که دارای چه منظره ای بوده است بالاخره مرحوم غلامحسین خان نصرت السلطان که از خوانین گودرز بودند باتفاق مرحوم جوادخان بیگلریکی که با بنده طرف معامله بودند داوطلب شده که ما را سالم از شهر

--- صفحه ۱۹۴ ---

خارج و بنهائند برسانند فرستادند ازدهات گودرز چند نفر تفنگچی آمده کوهها را قبلا سنگر کرده بعد بنده باتفاق آقای نراقی و میرزا باقرخان در وسط ظهر سوار شده از شهر خارج شدیم شب را مهمان حاجی امیر تومان در امیرآباد بودیم بعد وارد نهائند شدیم چند روزی در نهائند بودیم سردار محیی رشتی از کرمانشاه از قسمت مهاجرین منصوب به حکومت بروجرد بودند در نهائند ایشان را ملاقات کردیم اظهار کردند که شاهزاده رکن الدوله اگر دارای اقتدار بودند این پیش آمد رخ نمیداد البتّه بایستی همگی مراجعت به بروجرد نمائید در همان موقع آقای نراقی و میرزا باقرخان به اتفاق سردار محیی حرکت کردند بنده نیز قرار شد که چند روز دیگر پس از انجام کارها باتفاق سوارهائیکه از کرمانشاه می آیند حرکت بروجرد نمائیم ایشان وارد بروجرد شدند. نظر باینکه مستخدم دولت و رئیس تحدید بودند کسی متعرض آنها نگردید بنده که وارد بروجرد شدم دو ساعت از شب گذشته سردار محیی فرستاد بنده رفتم اظهار نمودند که امشب تمام علماء مسجد را تعطیل و در نماز جماعت حاضر نشده و قسم یاد

نموده اند که عموماً حرکت بعتبات نمایند چون روس ها همدان و عراق را اشغال کرده اند میخواهم در اینموقع اینگونه قضایا بملايتم انجام بگیرد بنابراین شما

--- صفحه ۱۹۵ ---

نیز موافقت نمائید که مدت سه روز در یک عمارتی که در خارج شهر است سکونت اختیار نمائید تا موضوع را اصلاح نمایم برحسب دستور ایشان بنده از شهر خارج و مدت پنج روز در یک عمارتی که در خارج شهر واقع است سکونت یافته چند نفری نیز مستحفظ جهت بنده معین گردید پس از پنج روز سردار محیی فرستادند بنده رفتم بروجرد اظهار کردند که آقایان را راضی نموده ام باین شرط که شما بعداً با اشخاص متفرق معاشرت ننمائید و مطالب مذهبی نیز مذاکره نکنید چند روزی باین منوال گذشت سردار محیی حرکت بعراق نمودند برای محاربهء با روسها باز بروجرد خالی از حکومت گردید بعلاوه مصادف گردید با ایام عاشورا که ایام عزاست . غلامعلی خان یکی از رؤسای بیرانو که خیلی غارتگر بود بقسمیکه اغنام و احشام ساکنین دهات اطراف نهاوند و همدان حتی نزدیکی قم غالباً مورد چپاول خود و عوانان این شخص واقع میگردد همین شخص را لقب سیف الاسلام داده از لرستان دعوت به شهر با عده ای سوار نمودند منزل بنده محل سکونت ایشان قرار دادند شهر بدون حکومت و بازپرس چنین غارتگری را مأمور نمایند برای غارت خانواده ای که آنها را نسبت خروج از دین حنیف اسلام دارند دیگر معلوم است که چه نوع

--- صفحه ۱۹۶ ---

رفتار مینمایند شاید هنوز اشخاصی هستند که منزل و وضعیت بنده را مشاهده نموده باشند بر حسب اتفاق در همان سال متجاوز از چند هزار تومان خرج تعمیر و تزین عمارت شده بود هرچه از اثاثیه بود و مالهای سواری حتی دربهای اطاق ها را نیز کنده با فراغت بال حمل بلرستان کردند اخیراً نیز مبلغی دریافت نمودند که عمارت که مخروبه شده بود تخلیه نمایند در اینجا نه اینست که خواسته باشم از اینگونه امور اظهار تألم نمایم بلکه اینگونه قضایا و وضعیت بیچارگی و آوارگی را خود و عائله با یک جبهه بشاش استقبال و حمد می نمائیم خدا را که ما را باین

موهبت عظمی مفتخر فرمود که برای استماع کلمه مبارکه الهیه خود را مطرود و مهجور و منفور مشاهده نمودیم و شاید دو سال طول نکشید در موقع افتتاح لرستان همین سرکرده نامی نیز دستگیر و او را اعدام و تمام وضعیت او را غارت نمودند حتی همان اثاثیه و دربهای اطاق عمارت بنده را نیز که منصوب نموده بود کنده و بردند از موضوع خارج نشویم آقای حاجی آقا حسین مجتهد نیز حرکت بقریه اشتریان که دو فرسخی بروجرد است نموده که می‌خواهیم مسافرت بعبات نمایم قسمتی از علماء طلاب و تجار و کسبه سواره با یک عده سینه زن لخت و برهنه پیاده رهسپار قریه مذکور شدند برای معاودت آقا از طرفی نیز خوانین یار

--- صفحه ۱۹۷ ---

احمدی که رئیس آنها امیر امنع است با یک عده سوار و جمعیت حرکت و آقا را با تجلیل و احترامات وارد بروجرد نمودند در اینجا قدری دقت نمائیم خواهیم دید که کلمات الهیه بقدری دارای هیمنه است که بفاصله قلیل مدتی پره های گوش ساکنین بروجرد و توابع آن را مرتعش و افکار اهالی را متوجه خود نمود بالاخره بنده شب را با یک نفر شخص بهائی از بروجرد خارج و پیاده از جاده غیر معروف شش فرسنگ راه طی نموده تا صبح بقریه ای که معروف است به جوراب رسیده چند روز را نزد نائب هدایت الله که خود و عائله خیلی مؤمن و راسخ بامر بودند توقف بعدا رهسپار طهران شدیم چند روز بعد آقای نراقی نیز از بروجرد خود را نجات داده بوسائلی رهسپار ملایر و نراق شدند چندی بعد نیز اخوی حاجی سید حسن بر اثر شدائد ایشان نیز بروجرد را وداع و حرکت بطهران کردند . میرزا باقرخان نیز در منزل منزوی شدند تا اینکه زندگی را وداع نمودند حالیه متجاوز از بیست و پنج سال میگذرد که از بروجرد آواره شده ایم قسمتهای مهمی را به بلاتکلیفی طی کرده ایم ولکن این انقلاب در زندگی را که در سیل الهی است فوزی عظیم دانسته و از آنجائیکه فضل اعطای بدون استحقاق است حقیقتا این پیش آمدها را یک

--- صفحه ۱۹۸ ---

نوع فضل و موهبت از جانب حضرت باری تعالی جلت عظمته مشاهده مینمائیم و خیلی متأسف هستم که کسالت حال و مزاج مانع از این است که در این آخر عمر توفیق بمسافرت خدماتی شوم .

قارئین محترم دقت فرمایند ملاحظه خواهند نمود که قسمتهائی که ذکر شده اولاً خیلی رعایت اختصار گردیده و در ثانی وقوعاتی است که تا اندازه ای جنبه اخلاقی و معنوی را داراست راجع بضررهای مادی از حیث خسارتهای تجارتهای و ضررهای مطالباتی بکلی از اظهارش خودداری گردیده زیرا که شخص هر قدر متهور در کلام و یا دارای شجاعت قلمی باشد کمتر قادر است خسارت آنگونه قضایائی که نسبت بسرگذشت خودش باشد شرح دهد و از طرفی این واقعات گرچه خیلی مهم است ولی نسبت بحوادثاتی که در عالم امر رخ داده است قابل مذاکره نیست.

بتاریخ ۲۰/۱۰/۱۹

سیدعلی اکبر آوارگان

دیگر آقا سید ابراهیم خباز در سال ۱۳۳۴ فائز به ایمان گشت و با زوجه اش که نیز ایمان حاصل کرد شهرت

یافتند و در سال ۱۳۳۶ نصرت السلطان حکمران وی را

--- صفحه ۱۹۹ ---

احضار کرده تهدید بقتل و امر به تبری نمود و ملا و متنفذین بلد مصمم بقتل مظلوم شدند و برخی او را اخبار کردند که ملتفت و مراقب احوال خود باشد و او اظهار مسرت از قرب وقوع شهادت کرد و بزوجه اش تأکید نمود که کتب امریه اش را پنهان و محفوظ از دست برد معاندین بدارد و روزی دیگر بعد از غروب اسد نامی که معروف به اسد حسین کهنه بود مسلح بدکانش وارد شد و از او نان طلبید و گرفت و دو تن دیگر هم به دکان آمده معلوم بود که مطلع از جریان واقعه می باشند و اسد مذکور گلوله تفنگ به پهلو مظلوم رها میکرد که از پهلو دیگر بدر رفت و او بیفتاده جان سپرد و نقود حاضر در دکان را بردند و جسد را بخانه رساندند و صبح روز دیگر جسد را دفن کردند و اموال را ضبط نمودند و عائله اش بهر جا متظلم و ملتمس شدند ثمری ندیدند حاجی آقا یعقوب اعتنا نکرد و اطرافیان آقا حسین مجتهد بدو بصراحت گفتند که مال و جان شما بر مسلمانان مباح است و خانواده آقا حسین نجفی او را منع از ورود کرده گفتند خانه ما نجس میشود آن مظلومه جدیدالایمان با همهء

مصائب مذکوره ثابت و مستقیم عقیدت مانده شوهر کرد او را تبلیغ نمود و تربیت روحانیه و معرفتیه اولاد پرداخت

ممنممنممنممنممنم

--- صفحه ۲۰۰ ---

خراسان

ممنممنممنممنممنم

بنوعی که در بخش ششم آوردیم هنگام غروب شمس جمال قدم در بلاد و قرای خراسان جمعیتی کثیر از اهل بها میزیستند و در آغاز فتنه نقض تنی چند در خوسف هدف سهام شبهات گشته با ناقص اکبر مکاتبه کردند و از قلم مرکز عهد و میثاق الواح متوالی صدور یافت و برخی از مبلغین و مخلصین حسب الامر برای اخمدان نیران اختلاف و فساد بدانجا رفتند و معدودی از آنان را منصرف و تائب ساخته و بر محیط اختلاف و افساد دیگران سدی آهنین کشیدند که موجب سرایت و غوایت احدی نگردید ولی بهائیان خراسان را در این دور تضییقات و بلیاتی شدید نصیب گردید و عده ای در ره ایمان جان نثار کردند و کثیری فراری و متواری گشتند و ما واقعهء شهادت حاجی محمد ترک را در مشهد مشروحا در بخش سابق و بیان احوالش را مفصلاً در بخش ششم آوردیم و واقعهء شهیدان خمسهء تربت را در بخش سابق آوردیم از آنجمله واقعات حصار و نامق شروع از آغاز انقلاب و مشروطیت تا سال ۱۳۳۲ بود و پس از تمامت واقعات که هر یک را در بخش خود و بمحلش آوردیم قاسم نام

--- صفحه ۲۰۱ ---

کوه سرخی ملاحسین بن ملا ابوالقاسم را هدف گلوله و مجروح نمود و چنانکه در بخش ششم بیان کردیم . و شرح شهادت آقامیرزا یوسف قائنی در نشریه محفل روحانی مشهد مورخ صفر ۱۳۳۳ چنین مسطور است که او مدت چهل سال در مشهد بکار قالی بافی مشغول بود و در حسن اعمال و اخلاق و صداقت و امانت شهرت تامه داشت و حضرت عبدالبهاء ویرا در آثار یوسف عبدالبهاء نام بردند تا آنکه علی اکبر نجار یزد که بحیله اظهار ایمان

کرد و بمحافل بهائی رفت و آمد نمود و از آقامیرزا یوسف مبلغ دویست تومان بضمنت سید هدایت خباز قرض گرفته و بعد از سه چهارماه که میرزا یوسف مطالبه وجوه نمود او را به خانه میرزا هدایت مذکور دعوت کرد که سند را آورده وجه را بگیرد و میرزا یوسف با همه دقتی که داشت متوجه این دامی که برایش گذاردند نشد و روز جمعه ۶ ذیقعدہ بود که به نوع مذکور بان خانه رفت و او را شهید کردند و در کیفیت شهادتش باختلاف گفته اند و حکایت شد که با تیشه نوعی گردنش را زدند که پوست باقی ماند و فوراً با همان لباس در چاه انداختند و دو سه نفر عمله آورده با آهک و آجر پرکردند و روی چاه را با آهک و آجر و ساروج گرفتند و پس از شش روز بهوشمندی بعضی از بهائیان و قوه نظمیہ پیدا کردند

--- صفحه ۲۰۲ ---

و جسد آن مظلوم را در بابا قدرت محل مرقد ابا بدیع دفن نمودند و علی اکبر و سید هدایت و شاطر که هر سه در قتل آن شهید شریک بودند گرفتار و حبس شدند ولی بعد از چندی مرخص گشتند و نیز در آن ورقه است که در خوسف به تحریک ملای آنجا و تنی چند از ناقضین اسباب چینی نزد حکومت کردند و از عدهء صد و پنجاه نفر مؤمنین آنجا چهارهزار تومان گرفتند و حاجی ملایوسف بیک را دویست و پنجاه تومان جریمه کردند و میرزا جعفر را در نه بندان چوب فراوان زدند و شصت تومان جزیه کردند. در اوایل این دوره جمعی از متقدمین برجای بودند و متدرجا اخلافتشان رشد روحانی حاصل کرده رایت امرابهی^۱ را بردوش گرفتند و میرزا علیمحمد بن اصدق و میرزا محمود فروغی و غیرهما ستاره درخشان آسمان تبلیغ شدند.

و از متقدمین علماء مؤمنین سابق الوصف در مشهد ملاعلی بجستانی که منزوی بوده مبلغین و مسافرین نزد وی ذهاب و ایاب مینمودند تا از شدت تعرض اعداء عرصه بر او تنگ گردید و حسب اصرار نجش میرزا حسین در سال ۱۳۱۱ به عشق آباد مهاجرت نموده اقامت گزیدند و پس از چندی سمرقند را بهر اقامت گزیدند و عاقبت در سال ۱۳۱۶ در آن بلد بسن متجاوز از هفتاد که تقریباً پنجاه سال را در خدمت

--- صفحه ۲۰۳ ---

این امر مصروف داشت وفات نمود و در قبرستان بالای تپه جنب بقعه شاه زند مدفون گردید و آقا سید مهدی

گلپایگانی این قطعه در ماده تاریخ بستود :

بود باقی دو روز از شعبان

ز اتفاق قضا و اسبابا

جوهر صدق و صفوت موهوب

گشت راجع بسوی وهابا

سوخت زین ماجری و گریان گشت

دل اغیار و چشم احبابا

فستلت النهی عن التاریخ

قال لی نیرالهدی غابا

و خطاب بوی الواحی بسیار نیز از قلم حضرت عبدالبهاء موجود می باشد و در صورت زیارت صادر در حقش از قلم آنحضرت چنین مسطور است :

” تالله الحق أن القلوب تحبک والصدور منسرحة بذكرک والنفس مهترة بالثناء عليك رحم الله امرأ زار رمسک

و ایدالله رجلا ترحل فی جوار مرقدک و تذلل و خضع و خشع عند جدثک الله ربک و رب آبائک الاولین . و

نجلس میرزا حسین سالیانی در عشق آباد و سمرقند مشغول به قنادی و خدمت این امر بود تا در سال ۱۳۳۶ وفات کرد.

--- صفحه ۲۰۴ ---

و خلفش عبدالحسین در عشق آباد اقامت یافت و پسر دوّم ملاعلی میرزا نصرالله در سال ۱۳۱۵ هنگامی که از بندر

جز عازم عودت بسمرقند بود در بین طریق نزدیک ایستگاه تجن واقع بین عشق آباد و مرو در حالیکه با بعضی از

مسافرین مکالمه و مصاحبه در خصوص این امر میکرد سه تن از مسافرین باتش تعصب و عداوت برافروختند و در

اثنائی که ماشین راه آهن بغایت سرعت میگذشت ویرا ناگهان بیرون انداختند و بستگان و بهائیان از واقعه اطلاع یافته جسد را در تجن دفن نمودند و قاتلین که در مشهد شناخته شدند بین اهالی افتخار بعمل مذکور می کردند خویش را مستوجب اجر جزیل میشمردند و از ملاعی بواسطه انجالش خصوصا پسر سومش میرزا کوچک قدیمی عائله واسعهء قدیمی در این امر باقی ماند . و از اعظم مؤمنین مشهد میرزا علیمحمدخان مؤتمن السلطنه که بعد از وفات والدش میرزا محمد رضاخان مؤتمن السلطنه در سال ۱۳۱۰ چنانکه در بخش ششم مفصلا آوردیم بر جای پدر برقرار گشت و مدّت الحیات ثابت الایمان و مساعد بود تا در سال ۱۳۲۵ درگذشت و خاندانی در این امر برقرار داشت و نیز میرزا کاظم و میرزا موسی پسران میرزا علیرضا مؤتمن الملک مستوفی که نیز در سابق شرح

--- صفحه ۲۰۵ ---

احوال آوردیم پس از پدر مأمور گردیدند و نیز میرزا ابوالقاسم مستوفی و پسرش میرزا بزرگ خان گرایلی مستوفی اعقاب میرزا محمد قلی مستوفی سابق الذکر فیما بین مؤمنین درخشیدند و میرزا بزرگخان گرایلی مستوفی سالها عضو محفل روحانی مشهد و موظف در دائرهء حکومت و مستغرق در خدمت و نصرت این امر بود و بالاخره با عائله اش ساکن طهران گشته رایت قیام در امر تبلیغ برافراخت و در تطبیقات عدد ابجدی حروف ایات قرآنی و غیرها باستدلال در حقّ امر ابهی^۱ استعداد و ذوقی مخصوص بارز و شاهر آشکار می سازد و نیز میرزا ابوالحسن مستشار دفتر که نیز سابقهء احوال در بخش ششم نگاشتیم و در اواخر ایام رئیس دایرهء حوالهء مالیه ایالتی گردید و در دو سال اخیر از حیات بعثت ضعف پیری تقاعد از خدمت اداری نمود و بسال ۱۳۴۱ در هشتادسالگی وفات نمود و خاندانی وسیع در این امر بر جای گذاشت . دیگر میرزا محمد حسین اعتضادالاطباء یزدی بسال ۱۳۲۴ درگذشت و از مخلصین مؤمنین سابق الذکر کربلائی اسماعیل چارق دوز که بعثت شدت اخلاص و کثرت شهرت بین الانام چون در سال ۱۳۱۲ وفات یافت و جسدش را خواستند در قبرستان حوض لقمان دفن کنند اعدا و اشرار جمع شده ممانعت نمودند و لاجرم در خارج

--- صفحه ۲۰۶ ---

دروازه بالاخیابان در محلی که کوزه پزی بود و اکنون در عصر پهلوی فلکه شد مدفون گردید. دیگر از معاریف مؤمنین مشهد حاجی محمد ترک شهید سابق الذکر در بخش ششم که پسران و برادران مخالف و معاندین همی با وی ستیزه کردند و از مجتهدین فتاوی در باب کفر و لزوم قتلش گرفتند. و والی خراسان محمد تقی میرزا رکن الدوله که در حکومت نخستش در خراسان بنوعی که نگاشتیم واقعهء شهادت حاجی عبدالمجید ابا بدیع اتفاق افتاد و در ایام حکمرانیش در فارس شهادت میرزا مرتضی سروستانی واقع شد بعلت بلیات گوناگون که بر او رسید و بملاقات و کمالات حاجی شیخ الرئیس تغییر در افکارش حاصل شد در این بار با آحاد اهل بها ملاطفت و شفقت نمود و حاجی با وی جلیس و ندیم شد و اوضاع و احوال خود بیان کرد و حکمران از حاجی میرزا محمودخان بیگلربیگی کلانتر مشهد مراقبت امنیت ویرا تعهد و التزام گرفت و معهدا پسران و برادران و معاندان حاجی با تمامت سعی و جد همّت بر قتلش نهادند و حاجی آقا نام دربان باشی آستانهء رضویّه را تطمیع بتصرف قسمتی از املاک وی کرده با خود همدست نمودند و بگروهی از سادات و طلاب علوم دینیّه متوسّل گشته مبالغی نقود بهر

--- صفحه ۲۰۷ ---

اقدام به قتلش داده اطمینان بقیام بر قتل یافتند تا آنکه واقعهء شهادت جانگداز آن پیر مظلوم در سال ۱۳۱۵ بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم واقع شد. دیگر از معاریف خراسان مؤمنین بشروه که در بخش ششم ذکر نام و مقام کردیم و خودشان و نیز اخلافشان در جامعهء بهائی میدرخشیدند و میرزا ابوالحسن خواهرزاده جناب باب الباب که در بخش مذکور وصف کردیم بالاخره در سرخس درگذشت. دیگر خواهرزاده اش میرزا محمد حسین ضریر سابق الذکر در عشق آباد وفات نمود و پسرش میرزا عبدالوهاب و میرزا عبدالبهاء بغایت منجذب و مشتعل و خادم امر الهی بود بلیات بسیار از اعدا کشید و اشرار بشروه در هنگام عروسبیش چندان خاک و پلیدیها در ظروف طعام و شراب ضیافت که خدام از طریق کوچه میاوردند ریختند که اغذیه و اشربه از صلاحیت تناول خارج شده عیش و شادمانی دهم شکست و در همان شب کودک ملامحمد حسین را در حوض سرکوچه غرق کردند و مادر و خویشان تا صبح بهرسو در طلب شتافتند و علی الصبح نعش را یافتند. دیگر از معاریف مشهد شاهزاده ابوالحسن

میرزا شیخ الرئیس که سابقهء احوال در بخش ششم آورده و نگاشتیم که در سال ۱۳۱۰ با جلال و احترام سلطانی

ساکن اسلامبول

--- صفحه ۲۰۸ ---

بود و پس از مدت زیاد از سالی بنام زیارت اعتاب مقدسه عازم عکا شد ۱۳۱۱ و بموجب تلگرافات سلطانی حاکم و

علما و ارکان دولت احترامات شایسته بعمل آوردند و حضرت غصن اعظم عبدالبهاء بیعضی از اصحاب دستور

دادند خانه مخصوص برای اقامتش تهیه کردند و موجبات جلال برپا داشتند تا در آن خانه وارد شده ارکان بلد به

ملاقاتش رفته افاداتش را شنیدند و آنحضرت خود نیز به ملاقاتش رفته بعد از لمحہ ای برخاسته قرار دیدار مفصل

را به شب موکول کردند و چون پاسی از شب گذشت در حالیکه جز شیخ و بهائی مذکور احدی حضور نداشت

وارد شده جلوس نمودند و شروع بیان و افاده نهادند و شیخ ساکت و خاضع بود تا پایان مجلس سخنی نگفت و آن

حضرت ملاطفات فرموده بیرون آمدند و شخص مذکور از شیخ جو یا شد که چگونه در مجلس علما و ارکان دولت

متکلم وحده است ولی در محضر آنحضرت جز صمت و خضوع ندارد؟ در جواب گفت در این محضر باید گوش

شد و اسرار حقایق را با تمام هوش نیوشید و نادیدنیها را بعین عیان دید و جای حل لسان و ارخاء

عنان بیان مجالس دیگران میباشد. و چند یوم در عکا مهمان آنحضرت بوده ابواب سعادت و هدایت کبری بر وی

مفتوح گردید و لاسیما در اطراف مسائل و مقاصد سیاسیہ

--- صفحه ۲۰۹ ---

که در آن ایام بدست سید جمال الدین افغانی و همکاران بابی و ازلیش در اسلامبول و ایران متداول بود و با حاجی

میرزا حسن شیرازی و بعضی دیگر از ملاحای ایرانی ساکن عراق مخابره و مراسله میکردند و او را نیز میخواستند

وارد در آن مسائل کنند نصایح و اندازات اکیده یافت و مأمور شد که لوحی صادر از قلم مبارک را به میرزا برساند

آنگاه از طریق دریا روانه عراق و ایران گشت و شهوری چند در بمبئی اقامت کرده پذیرائی مجللی از طرف تجار و

اعظام دید و او خود در کتاب منتخب نفیس که در شرح حالات و منتخب آثار و ایاتش تنظیم کرده در بمبئی بطبع

رساند با رعایت احتیاط بیان ایام اقامتش را در عکا بتلویح و ایما که اسلوب بیانش بود چنین نوشت: بعد از ورود به پورت سعید مجدداً به زیارت بیت المقدس تصمیم عزم کردم اذاهم القی بین عینه عزمه بحمدالله منهای ارادت تحصیل شد و معراج سعادت تکمیل از مسجد الحرام بمسجدالاقصی آمدم بیت لحم و قدس خلیل و جمیع مقامات مقدسه که در آن خاک نبوت خیز وحی انگیز بود زیارت کردم و انکشافات قلبیه و فتوحات غیبیه دست داد. و بالجمله سالی در عراق عرب زیسته رسالت بانجام رساند آنگاه از طریق بصره بایران آمد و شهری چند رحل

--- صفحه ۲۱۰ ---

اقامت در شیراز انداخت پس بطهران شتافت و چون هوای شیراز و صفای اهالی را پسند کرد مراجعت نموده و توطن جست و در عمارت ممتازی سکونت گرفت ملاها مقدمش را گرامی شمرده طلاب بتلمذ و استفاده از محضرش گرد آمدند و در آستانه شاه چراغ منبر وعظ و افادت فراهم آوردند و طلاب و فضلا پیرامون منبر مجتمع شده تقریراتش را مینوشتند و مدت سخنرانیش بر عرشه منبر در هربار غالباً سه الی چهار ساعت امتداد داشت و این بسال ۱۳۱۲ و ایام حکمرانی محمدتقی میرزا رکن الدوله مذکور بود که بر خلاف ایام خراسان ورودش را محترم و مکرم و وجودش را معزز و معظم شمرد و در مابین اهل علم و فضل ملا عبدالله فاضل رفیع بدیع از معاریف این حزب که شرح احوالش را ضمن اوضاع فارس می آوریم با شیخ تقرّب و محرمیت یافته اشعاری چند بسرود و با قند و گلاب ارسال جنابش نمود و شیخ ابیاتی بفرستاد و منظور ملا عبدالله فاضل کشف قناع از چهره باطن عقیدتش بود و او کتمان و ستر همی کرد و نبذه ای از آن ابیات چنین است. فاضل گفت:

ای فضل اخیر و شمع روشن ×× شیراز ز مقدم تو گلشن

دیربست که مرده جان و سردم ×× جویای یکی یگانه مردم

بوسئی نشنیدم از کسی من ×× جز گنده دلان مرده در تن

--- صفحه ۲۱۱ ---

چون بوی خوش از شما شنیدم ×× ز آن روی سوی تو من دویدم

ای صاحب خرمن و زراعت ×× یک خوشه که میکنم قناعت
شیخ رئیس گفت :

ای فاضل هوشمند نحیر ×× تقریر تو نیک و نیک تحریر

قند تو بتن حلاوت آرد ×× پند تو بجان طراوت آرد

هرجا که بتافت حضرت هور ×× دلگرم شوند روشن و کور

از هور نصیب کور این است ×× تقدیر خدای ما چنین است

آویخته ای بدامن من ×× تا خوشه بری ز خرمن من

افسوس که نفس آتش افروخت ×× وین خرمن فطرت مرا سوخت

نه صاحب خرمن و نه کاهم ×× از تنگ دلی نه جای آهم

آنان که نخورده اند باده ×× خوش باور و بی تمیز و ساده

بیند چه های و هوی ما را ×× از میکده گفتگوی ما را

گویند که می کشیده است این ×× لذات طرب چشیده است این

وانان که همیشه در حضورند ×× سرمست ز بادهء طهورند

دانند که سکر می دروغی است ×× در عربده ایم و کاسه دوغی است

بانفس دنی فقد تدنی ×× حیرت زده ایم ربّ زدنا

فاضل گفت :

ای تحت قباب یار خفته ×× از ما رخ خوب خود نهفته

--- صفحه ۲۱۲ ---

ای تو سر زلف موی جانان ×× دست از تو نمیکشیم آسان

حیرت زدگان که رستگانند ×× در فلک بقا نشستگانند

معمور دلند اگر خرابند ×× آب اند اگرچه چون سرابند

حیرت زده ای مرا چنان کن ×× هر شعبده های که دانی آن کن

سعدی که سخن ور جهان بود ×× این مسئله را چه خوب فرمود

زهر از قبل تونوش داروست ×× فحش از دهن تو طیبات است

دیباچهء صورت بدیعت

عنوان جمال و حسن ذات است

و بالجمله شیخ در شیراز بنت کبرای خود را بنکاح میرزا ابوالقاسم فخرالاشراف نجل جلیل میرزاعلی فخر داد و بنت دیگر را بفرزند حاجی احمد خان گرانی از ملاکین و اشراف ازدواج نمود و یگانه ملجاء و محلّ توجه اهالی گردید بحدی که غالباً امور ایالتی در حضورش رتق و فتق میشد و تمامت طبقات انام اعتماد باو حاصل کردند و در حقد و حسد بعضی از ملاها برافروخت و بصدد وساوس و دسپاسی برآمدند و شیخ مماشات نموده رشتهء معاشرت از کف نداد و در خلال احوال چنانکه عنقریب مینگاریم میرزا محمود فروغی از شناختگان فضلا و مبلغین اهل بها در خراسان از ارض عکا وارد شیراز شده شور و انجذاب موفور در جمعیت این

--- صفحه ۲۱۳ ---

حزب برانگیخت و ملاها نیران فتنه برافروختند و حکمران وی را در دارالحکومه توقیف محترمانه کرده بمکالمه و مصاحبه پرداخت و سخنی از حاجی شیخ الّریس بمیان آورده خواست از باطن حالش مستحضر گردد و فروغی از آن حيله غفلت داشت قرب آن رسید که پرده از اسرارش بردارد و حکمران برای نیل باین منظور شیخ را بدارالحکومه طلبیده با وی ملاقات داد ولی شیخ با ایما و تلویح و لطافت کلام اسلوب کتمان خویش را فهماند و فروغی نیز پرده بر کار کشید و حکمران بمنظور خود نرسید . و مدت اقامت شیخ در شیراز هفت سال شد و در حدود سال ۱۳۱۹ که شاهزاده ملک منصور میرزا شعاع الّسلطنه حکمرانی فارس را بقبضه گرفت و آرامش و امنیت برقرار گشت شیخ در محافل منعقدہ بخانه بشیرالسلطان و میرزا علیرضا خان حضور یافته جمع اهل را بهره مند

ساخت و شاهزاده حکمران غالباً با وی مصاحبت و معاشرت داشت و لاجرم بعلت احترامات حکومت مزید بر مقامات شامخهء علم و عرفان و نطق و بیان در درجه نخست از علماء قرار گرفته حکمش نافذ بر کل گردید و آتش حقد و حسد در قلوبشان خصوصاً امام جمعه و شیخ الاسلام شعله برکشید و چون حسب دستورش فاضل جهرمی از معاریف مؤمنین بمقام تدریس قرار یافت و آقا سیدعلی اکبر فال حصیری

--- صفحه ۲۱۴ ---

از مجتهدین نفی بعراق عرب شد و مساعدت و مرافقتش با این حزب مشهور گشت او را بیش از پیش بنام بهائی مشهور کردند و متفقاً بر آشفته بدستکاری بعضی از متنفذین فتنه برانگیختند و دکاکین و بازارها را بستند و حکمران و شیخ را بنام بابی طعن و لعن کردند و در ایامی چند در شهر از هر سو آثار انقلاب و آشفتهگی پدیدار گشت و در آن اثناء شعاع السلطنه معزول و حاجی آصف الدوله وله شاهسون منسوب گردید و معاندین را فرصت بدست آمده از شیخ شکایت و سعایت نزد حکمران جدید بردند که بابی و سبب ضلالت اهالی و حامی شعاع السلطنه است و سعی در بازگشت وی بحکومت مینماید و او را براین داشته که بدین مضمون بطهران تلگراف نمود که با وجود شیخ الرئیس حصول امّیت کامله در شیراز میسر نشود و در آن ایام شاه در پایتخت نبود و وزراء جواب تلگراف کردند که شیخ باید عازم عتبات عراق عرب گردد و او از رفتن بعراق استنکاف کرده راضی ء

بخراسان شد مشروط براینکه دولت تمام دیونش را ادا کند
و مصارف سفرش را کاملاً بپردازد و چون چنین کردند حرکت
نمود و قبل از ورودش باصفهان تلگراف و مکاتیب از مجتهدین
شیراز بعلمای اصفهان بدین مضمون رسید که از نطق
شیخ الرئیس بر منبر چون موجب هدم اسلام است برحذر

--- صفحه ۲۱۵ ---

باشید و او محققاً بابی و گمراه است و سبب ضلالت
عامه میگردد و در آن ایام شاهزاده محمد حسین میرزا
مؤیدالسلطنه از فضلا و مخلصین این حزب در اصفهان
رئیس تلگرافخانه بود و برای سکونت شیخ عمارت مجللی در
بیرون شهر تهیه کرد و بعد از ورودش ماجری را شرح داد
و از سخت متغیر شده اصرار نمود تا میرزا علیخان و آقا محمد
جواد صراف از بهائیان دولتمند که آرزوی چنین واقعه را
داشتند در جوار خانه خویش علی رغم حسودان خانه
باشکوهی برایش مهیا کردند و در صبح یوم جمعه در آن خانه
هنگامی که انبوهی حاضر بودند بر کرسی آمد بلطائف
الفاظ و دقائق معانی دل از حاضرین بر بود و بهر که
رسیدند ستایش کردند و در آن محل پر جمعیت شهرت پیچید
و مرد و زن از هر سو بجوشیدند و خانه در هنگام خطابه
پراز جمعیت مستمعین شد و شیخ محمد تقی معروف باقا

نجفی (ابن الذئب) بدستیاری ظل السلطان اقداماتی

بعمل آورده ویرا مجبور بعزیمت بسوی طهران نمود و از

آنگاه شیخ در طهران زیست تا هنگامیکه انقلاب مشروطیت

طلبی رخ داد و برخلاف دستور حضرت عبدالبهاء

و روش این حزب در شمار ناطقین آزادی خواهان در آمد

و بالاخره باهمکارانش دستگیر و دچار حبس و زنجیر گشت

--- صفحه ۲۱۶ ---

ولی حسب تأثیرات جلیه خفیه این امر محمد علی شاه او را

بخشیده رها کرد و از آن پس باری دیگر باسلامبول رفت

چندی بماند و حرم محترمه اش بحیفا رفته ایامی چند بزیارت

حضرت عبدالبهاء و عائله مکرمه و مقامات علیا تشرّف حاصل

نموده عودت کرد و متّفقا مراجعت بایران نمودند و از طریق

قفقاز و ترکستان گذشتند و حاکم عشق آباد قطاری مخصوص

در خط راه آهن برای مسافرتش تخصیص داد و علیخان حاکم

مرو و نیز تراکمه استقبال و پذیرائی نمودند و علماء سنت

و جماعت در عشق آباد و مرو تجلیل بسیار بجا آوردند که

نسبت باحدی از مَلاهای ایران سابقه نداشت و چون

بمشهد وارد و اقامت کرد و رایت و عظم و خطابه برافراشت

باز رقبا و حسودان از علماء بمضادت و مقاومت برخاستند

و دو ورقه ترتیب و تنظیم نموده خطابات که بر منبر ادا کرد

شاهد آورده منتشر ساختند که شیخ بهائی است و از ورود
 زیارت حرم رضا جلو گیری کردند و بالاخره نیرالدوله والی
 خراسان را واداشتند که او را از نمشهد خارج نمود و این واقعه
 بسال ۱۳۳۲ واقع شد و بطهران آمده اقامت و با جمعی
 محترمین این حزب معاشرت نمود و حضرت عبدالبهاء خواستند
 که او را برای تبلیغ این امر بممالک اروپا و امریک ارسال نمایند
 و بکثرت دیون متعذر شد بعلت آلودگی موقف نگشت و در

--- صفحه ۲۱۷ ---

طهران وفات یافته و در مقبره عبدالعظیم مدفون گردید
 و از تألیفاتش منتخب نفیس از اشعار شیخ الرئیس است که
 نام بردیم و نمونه آوردیم و در بمبئی بسال ۱۳۱۲ مطبوع
 و منتشر گشت . و دیگر رساله ای که در باره اتحاد عالم
 اسلامی و مقام اصحاب حضرت الرسول نگاشته در بمبئی
 بطبع رساند و دیگر کتاب نافع الافهام و رافع الاوهام که
 در سال ۱۳۳۵ مطبوع گردید و نیز کتاب الابرار در رد بر
 میرزا غلام احمد قادیانی است و چون تا آخر الحیات ملاحظه
 احتیاط و پاس مقامش نمود تألیفاتی در نشر و نظم صریح راجع
 بامر بدیع انتشار نداد و ما برای نمونه شمه ای از ابیاتش را
 که تعلق باین امر دارد ثبت مینمائیم از آنجمله در منتخب
 نفیس است که در اقامت قوچان روزی در محضر شجاع الدوله

ایلخانی عظیم الشان خراسان اشعاری عاشقانه و اییاتی
 مجذوبانه بمیان آمد همانا از طرف بعضی از حضار آن انجمن
 عالی تعدی بلکه تحدی شد که باین روش بدیع و طرز جدید
 سخن نمیتوان گفت : (اشعار از نبیل زرنندی و مطلعش
 چنین بود :

جمال یار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن
 رخ دلدار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن
 همان دلدار لاهوتی همان رخسار یاقوتی
 ز شرق نار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

--- صفحه ۲۱۸ ---

حضرت شیخ قلم برداشته و بدون رویه این چهار پاره را
 نگاشتند موافق اصلاح قوم فلا مشاحه و لالوم :

سواری آمد از بیدا	ز رویش نور حق پیدا
جهان برحسن او شیدا	تمشی کن تماشا کن
پیمبر آمد از یثرب	طلوع خور شد از مغرب
ز وجه الله مشو هارب	تمشی کن تماشا کن
بیامد عیسی از گردون	برست از بطن نون ذوالنون
چو یوسف شد ز چه بیرون	تمشی کن تماشا کن
شعیبی پاک از عیبی	کلیمی ماه در جیبی

تمشی کن تماشا کن	رسید از مکنم غیبی
دم از روح تقدس زد	چو صبح جان تنفس زد
تمشی کن تماشا کن	بافاق و بانفس زد
بوجه الله باقی بین	به می منگر بساقی بین
تمشی کن تماشا کن	حجازی را عراقی بین
گهی اشتر سوار آید	گهی پشت حمار آید
تمشی کن تماشا کن	گهی توسن بیار آید
روان هست از کلام او	جهان مست مدام او
تمشی کن تماشا کن	قیامت در قیام او
دمید از صقع ربّانی	یکی خورشید پنهانی
تمشی کن تماشا کن	بیا انوار یزدانی

--- صفحه ۲۱۹ ---

تنزل کرده روح آمد	شب قدر فتوح آمد
تمشی کن تماشا کن	دم فجر و صبح آمد
که آمد نوبت شادی	بکوب آن طبل آزادی
تمشی کن تماشا کن	جهان را از نو آبادی
همان خلق جدید آمد	همان باس شدید آمد
تمشی کن تماشا کن	همان رجع بعید آمد
دو چشم پیر کنعانی	قمیص یوسف ثانی
تمشی کن تماشا کن	دوباره کرد نورانی

جمال عالم بالا	نمود از آن رخ والا
تعالی ربنا الاعلی	تمشی کن تماشا کن
ز شطر وادی ایمن	گرفته آتشی در من
درخت سبز شد روشن	تمشی کن تماشا کن
برون جست از حجر ناقه	غنا رست از بن فاقه
یکی شد صدر با ساقه	تمشی کن تماشا کن
چو شد دریای جان زاخر	در آمد گوهری فاخر
یکی دان اوّل و آخر	تمشی کن تماشا کن
شده آئینهء خاکی	جمال غیب را حاکی
که میگوید به بی باکی	تمشی کن تماشا کن
خلیل بت شکن آمد	کلیم کوهکن آمد
حیب اندر سخن آمد	تمشی کن تماشا کن

--- صفحه ۲۲۰ ---

حجاب ملک چون شق شد	ضمیرش غیب مطلق شد
انا للهش هو الحق شد	تمشی کن تماشا کن
همان سلطان عادل را	همان احسان شامل را
همان انسان کامل را	تمشی کن تماشا کن
بوحدت کن زدل غوری	بین حق را بهر دوری
بهر دوری بیک طوری	تمشی کن تماشا کن
بجن و انس و نیک و بد	بو حش و طیر و دیو و دد

تمشی کن تماشا کن	سلیمانی بنام ایزد
بمیر آخر برای خود	چه میجوئی سوای خود
تمشی کن تماشا کن	خدا را در فنای خود
شفای ابرص و اکمه	نشین ای عاجز اندر ره
تمشی کن تماشا کن	ز دست پاک روح الله
نظر کن در بطون خود	مخوان نقش متون خود
تمشی کن تماشا کن	پس آندارالفنون خود
چه تنزیلی چه تأویلی	چه تشبیهی چه تعطیلی
تمشی کن تماشا کن	تو خود اجمال و تفصیلی
که گویم نکتهء بکری	بصاد صدق کن فکری
تمشی کن تماشا کن	تو والقرآن ذی الذکری
خراباتی و مخموری	تو زاقلیم بقا دوری
تمشی کن تماشا کن	ز دل چو بیت معموری
--- صفحه ۲۲۱ ---	
خدا را دید نتوانی	بجز در نقش انسانی
تمشی کن تماشا کن	در این مرآت سبحانی
چه داری کبر فرعونی	به بی عزى و بی عونى
تمشی کن تماشا کن	چه موسی رنگ بی لونی
در این طالوت ناسوتی	رها کن جنگ جالوتی
تمشی کن تماشا کن	همه اطوار لاهوتی

بسختی آهن ار باشی	ز دست او زهم پاشی
-------------------	-------------------

بنه رندی و قلاشی	تمشی کن تماشا کن
------------------	------------------

ادر کاسا ونا ولها	بمستی رو در دل ها
-------------------	-------------------

خدا در بنده منزلها	تمشی کن تماشا کن
--------------------	------------------

بهشت عدن اگر خواهی	بغیب خود بجو راهی
--------------------	-------------------

اگر از خویش آگاهی	تمشی کن تماشا کن
-------------------	------------------

گشوده روضهء رضوان	پر از روح و پر از ریحان
-------------------	-------------------------

همه مرغان خوش الحان	تمشی کن تماشا کن
---------------------	------------------

حجاب تن بیکسو زن	بقدر ثقبه سوزن
------------------	----------------

به ملک جان گشا روزن	تمشی کن تماشا کن
---------------------	------------------

مرا یک جذبہ در قوچان	رسید از کشور جانان
----------------------	--------------------

که برزد این سخن از جان	تمشی کن تماشا کن
------------------------	------------------

شمیمی از چمن آمد	نسیمی از یمن آمد
------------------	------------------

خبر از من بمن آمد	تمشی کن تماشا کن
-------------------	------------------

--- صفحه ۲۲۲ ---

بنه کلا و حاشا را	بین شاعر کماشأ را
-------------------	-------------------

اگر خواهی تماشا را	تمشی کن تماشا کن
--------------------	------------------

رها کن این ستورانرا	چه میگوئی تو دورانرا
---------------------	----------------------

زمین گیران و کورانرا	تمشی کن تماشا کن
----------------------	------------------

~~~~~

و در سال ۱۳۱۸ چون خبر استقرار جسد مطهر حضرت ربّ اعلی در صَفح جبل کرمَل در حیفا بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم بشیراز رسید شیخ قطعه تاریخ بنظم آورده با عریضه بمحضر حضرت عبدالبهاء فرستاد که مورد قبول واقع گردید و قطعه مذکوره این است :

|                         |                        |
|-------------------------|------------------------|
| کرم الله کرمَل القدس    | نزَلت فیہ آیة الكرسي   |
| مستوی عرش ربنا الاعلی   | نقطه الامر سید الانس   |
| مظهر العدل مصدر الاحسان | جوهر العقل طاهر النفس  |
| فی جوار البهاء قد رفعت  | قبة الکبرياء بذی الرمس |
| ملهم الروح صاح فی روحی  | قال أرخ حظيرة القدس    |

ش . س . ۱۳۱۸

و نیز چون مخالفت و نقض عهد میرزامحمدعلی غصن اکبر و همدستانش بنوعیکه در بخش سابق آوردیم طغیان نمود شیخ قطعه منشور عربی و هم غزلی بفارسی در اثبات تعلق

--- صفحه ۲۲۳ ---

بعهد و میثاق و تبری از اهل نقض و شقاق بمحضر حضرت عبدالبهاء فرستاد که مقبول واقع شد و مشکین قلم حسب الاشارة بخط زیبا بنوشت و صورت قطعه و غزل اینست :

العهد مخصوص و ولی الامر منصوص

و بنیان من اراده الله مرصوص

و جناح الوهم مقصوص

و یدفع الله شر اللصوص

الذینهم لخوا تيم الشقاوه فصوص

قاتلهم الله انی یؤفکون و ماراده الله سیکون

حینئذ اهل الباطن بیکون

ولا اهل الحق شعار الطمأنينة والسكون

سحر با معجزه پهلو نزد دل خوش دار

سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــس

شهی که تاج وی از من اراده الله است

پس از جمال قدم بر همه جهان شاه است

نصوص صفوت او بیشمار از آن جمله

خصوص آیهء انا قد اصطفیناه است

--- صفحه ۲۲۴ ---

گرانبهاست وجودش پس از صعود بها

که وجه ابهی<sup>۱</sup> چون آفتاب و او ماه است

چه اوست عبد بها رب عالم است امروز

سخن بلند و جبال خیال کوتاه است

هر آنکه پیرو او رهسپار راه قویم

هر آنکه خصمش از راه راست گمراه است

حسود دل خورد و جان ز درد میکاهد

چرا که رنج حسد دل خور است و جان کاهست

چو اخوة بیحب یوسف فتاد اندر جب

ولی بعاقبتش بین که چاه او جاه است

نه هر که لاف زند از خلاف بتوان گفت

که محرم حرم خاص لی مع الله است

خدای گفت من الرشد قد تبین غی

ترا ز طلعت منصوص حق چه اکراه است

جمال نقش بطاوس صبغة الله داد

و گرنه رنگ خم اندر شغال و روباه است

بغصن اعظم ماراست اعتصام که او

شکوه دارد چون کوه و خصم وی گاه است

بیان نباشد همچون عیان و من دیدم

که او بسر حقیقت یگانه آگاه است

--- صفحه ۲۲۵ ---

و در رساله نافع الافهام و رافع الاوهام مذکورش چنین مسطور است: وقتی یکی از فضلالی معاصرین و رفقای معاشرین بر بنده وارد شد و ایرادی وارد نمود که چرا کتاب ضلال (نقطه الکاف) و مایه اغواء و اضلال در منظر و محضر گذارده اید؟ پاسخ گفتم از نقطه نظر اخلاق و حفظ آداب به شما عرض و اعتراض نمی کنم که چرا به عادت ایرانیان بی اجازت صاحبخانه کتابها بلکه کتابتهای برو گذاشته را مراجعه و مطالعه می فرمائید فقط رفع شبهه می نمایم که حفظ کتاب ضلال برای علما که می دانند و می توانند رد بنویسند بمعنی اعم جائز و مباح است و مقرب صلاح و فلاح است. در حق من شهد و در حق تو سم در حق من مدح و در حق تو دم کتاب الابرار که یکی از مصنفات عالییه اسلامیّه من است در رد متمهدی پنجابی بلکه هر خزپوش سنجابی نوشته ام و در هندوستان بطبع رسیده است آیا ممکن بود بدون محافظه و ملاحظه آن اباطیل و مزخرفات رد بنویسم کار پاکان را قیاس بکار ناپاکان نباید کرد:



این سخن تدریس ادريس آمده است

اول من قاس ابليس آمده است

علاوه خوبست در آخر کتاب رباعی را بخوانید که در زیر فتوگرافی منحوص ( مقصود صورت فتوگرافی میرزا

یحیی ازل است ) و آن رباعی

--- صفحه ۲۲۶ ---

این است :

در دعوت باطل چه بری رنج کبد

الباطل یذهب جفاء کز بد

لعنت ز خدا باد بهر مرتد بد

از صبح ازل گرفته تا شام ابد

انسان همه جا و با همه کس نباید عجول و جهول باشد و خاطر دانشمندان را ملوم و ملول خواهد . و از مشاهیر اهل

بها در بشرویه و خراسان بی بی روحانیه روحانی تخلص شاعره مبلغه بنت ملا سلطان حسین از متقدمین مؤمنین که

سابقه احوال در بخش ششم آورديم شوهرش بسال ۱۳۱۸ درگذشت و او بسال ۱۳۱۹ بعکا شتافته چندی در جوار

فضل و عنایت حضرت عبدالبهاء مانده نگاه مراجعت کرد و بورودش شور و نهضتی در جمع احباب بشرویه رخ

داد و اشرار بهیجان آمدند و بسب و لعن پرداختند و از آقا سید فضائل مجتهد خواستند تا او را از بشرویه خارج نمود

و او بعزم یزد حرکت کرد و خانه و اثاثش را برای اجتماع و احتفال احباب تفویض نمود و بسال ۱۳۲۱ در هنگام

فتنه عظیم یزد که در بخش سابق نگاشتیم وارد شد تقریباً پانزده سال در خانه حاجی میرزا محمود افغان اقامت و

بتعلیم و تربیت نونهالان احباب خصوصاً خانواده های افغان اشتغال

--- صفحه ۲۲۷ ---

ورزید و در مجامع بهائیان ناطقه وحیده بود تا بسال ۱۳۳۵ در آن بلد وفات یافت و او را مدح و ثنای ابھی<sup>۱</sup> ایات

بسیار است که بمحض نمونه لختی را ثبت میداریم وهی هذه :

بیار ساقی بعشق مولا      شراب حمراءِ بکأس بیضا

که جسم و جانرا کند مبهی      بهائیان را دهد تجلی

ز بهر حب مطاف اسماء

بیا مغنی بزن ربابی      بعشق جانان بکن شتابی

زوجه سبحان بدر حجابی      که داده ساقی بما شرابی

باسم اعظم بیاد ابھی<sup>۱</sup>

هله البشارة هله البشارة      بعشقبازان شد این اشاره

که موسیان را ز هر کناره      بروی جانان بود نظاره

بقلب دانا بچشم بینا

بگو بیاران به بیقراران      که ظاهر آمد گل بهاران

مه نگاران بوجه فاران      فروخت فاران بنار هجران

بزد شررها بجان اشیاء

شرر بعالم فکنده رویش      شده براکوان صغیر هویش

معطر آمد جهان ز بویش      دو عالم احیا ز خلق و خویش

بود مکانش دل مصفی

عجب نگاری بجلوه آمد      چه کرد گاری بعشوه آمد

عیای لقای هویه آمد      بصد شموس منیره آمد

ز بهر دفع طیور ظلماء

ز نقض ناقص جهان ملول است      و گرنه او را بحق وصول است

بدشت و هم جنون چو غول است      بری ز احقاق هر اصول است

نباشد او را نه دین و دنیا

چه خوش بهاری شکفته گلها      عجب نگاری ببرده دلها

گشوده ساقی ختام ملها      ز رجل یاران گشوده غلها

--- صفحه ۲۲۸ ---

که تا در آیند بشهر جانها

هلا عزیزا دم سروش است      بیحرها بین چسان خروش است

صلای وصل بها بگوش است      زمان عیش و نشاط و جوش است

بیا شرر زن هلا و آلا

هر آنکه دارد غم زمانه      کجا شود او بحق یگانه

بملک جانها کن آشیانه      که ظاهر آمد بصد ترانه

خدای موسی اله عیسی

شراب روحا بروحیان ده      بعشق جانان جهان جان ده

بشارت گل به بلبلان ده      ز بهر وصلش هم این و آن ده

بیاد خواهد شد آشیانها

دگر شراری بروح و جان زن      صلای وصلی بعاشقان زن

خیام ناری بلا مکان زن      فرح بجان جهانیان زن

که در نشاط است حیات جانها

بیا ز نفس غیور بگذر      ز جام خمر طهور مگذر

ز تن لباس غرور برادر      سوی سماءِ ظهور برپر

کن از تجلی جهان مبهی

وله ایضاً

ایهاالناطقون بذكرالله      هملوافی مواقع التحمید

ایهاالقائمون فی امره      کبروا فی عوالم التجرید

ایهاالثابتون فی حبه      فکروافی مظاهرالتقلید

ایهاالجازبون فی جذبہ      فاعملوافی مباح التجدید

ایهاالراسخون فی علمه      عیدوافی عوالم التحمید

ایهاالطائرون فی قربہ      سیروافی معارج التفرید

موسم جشن و جوش یاران است      چون ننوشند باده توحید

شهر توحید عشق مخفی بود      حال ظاهر شد ارملیک وحید

الی قولها

--- صفحه ۲۲۹ ---

گر نشینی بمحفل یاران      جان و دل کنی فدای صحبت دوست

جان روحانیان عالم عشق      بفدای وفا و رفت دوست

و احبای قریهء کوچک زیرک در قرب بشرویه را که خودشان و اخلافشان در این دوره برقرار ماندند در بخش

ششم نگاشتیم و نیز اوضاع و احباب فاران (تون) و شرح سابقه احوال خاندان میرزا آوردیم .

و میرمحمد بیک بسال ۱۳۱۷ در سن شصت و هفت سالگی وفات نمود و خلف ارجمندش حاجی شاه خلیل الله بیک

بعد از وفات پدر باثر اقدامش مشی نمود و با روح حکمت و متانت پیوسته جلوگیری از تعرضات معرضین مفسدین

کرد و خانه اش مانند ایام والد مجمع بهائیان و محل نزول مبلغان و مسافران شد و بواسطه او حاجی میرزا محمود

شریعتمدار با میرزا محمود زرقانی ملاقات و مذاکره در باره امر ابهی<sup>۱</sup> کرده دوست شد و از زرقانی تجلیل و از این امر همی حمایت نمود. و حاجی شاه در سال ۱۳۲۴ با سلیش آقا جلال الله متخلص بمفتون و با حاجی نصرالله بیگ و حاجی مرتضی قلی بیگ و ملاحسین با جلال و عزت از طریق عشق آباد رهسپار

--- صفحه ۲۳۰ ---

بارض عکا شده بمحضر حضرت عبدالبهاء<sup>۲</sup> مشول یافتند آنگاه عودت بوطن نمود و سپس باردیگر در سال ۱۳۶۰ با فرزند کهرش بحیفا رفت بمحضر حضرت ولی امرالله<sup>۳</sup> تشرف یافتند و بمقام حجرالزویه این امر و علمدار نصرت در وطن میدرخشید.

و نیز اوضاع و احبای جذباء<sup>۴</sup> (طبس) خصوصاً عمادالملک را در بخش سابق آوردیم و پسر دویمش علی اکبر خان برجای پدر عمادالملک و حکمران گشت و در ایام پدر چنانکه مفصلاً در بخش ششم نگاشتیم باخلاص و سعی در خدمات این امر شناخته گردیده ملاها و مفسدین از او شکایت کردند چندانکه پدر ناچار شده ویرا مطرود و محروم از ارث نمود و این هنگام که بعد ازوفات پدر بحکمرانی نشست ملاها مخصوصاً میرزای مجتهد بمقاومتش برخاستند اصف الدوله والی خراسان او را معزول ساخت و چندی بعد از آن چون شوکت الملک امیر قائن خلف میر علم خان بحکومت طبس برقرار شد وی را بمنصبش برقرار نمود و ملاها باز بمعاندت قیام کردند چندانکه برای تصفیه امور بمشهد رفته اقامت گزید و ملاهای مشهد بنیاد شورش نهادند و لذا بطهران شتافت و این مصادف جلوس مظفالدین شاه بود و بمقصد خود نائل گشته بموجب میل اهالی طبس با اینکه ملاها

--- صفحه ۲۳۱ ---

مخالفت و معارضت میکردند بطبس برگشته بمقر حکمرانی نشست و عاقبت در سال ۱۳۱۹ درگذشت و جسدش را با اجلال و موزیک بصحن رضوی برده در آن آستان دفن کردند و در حقیق الواح بسیار از حضرت عبدالبهاء<sup>۲</sup> موجود است و نجل وی محمد باقر خان حشمت الممالک از شناختگان این طایفه بود و برادرش محمد رضاخان نیز محبت داشت. و در قریه<sup>۵</sup> دوغ آباد از تربت که جمال ابهی<sup>۱</sup> فروغ خواندند میرزا محمود فروغی بن میرزا محمد

فروغی سابق الوصف در بخش ششم همینکه بعد از صعود حضرت بهاء‌الله به سال ۱۳۱۲ پس از آنکه سیر و سفر تبلیغی در ایران و ترکستان نمود از طریق عشق آباد به عکا بمحضر شوق پرور حضرت عبدالبهاء رسیده ایامی چند در جوار فضل و عنایت بسر برد و باده پر نشأه عهد و میثاق الهی چشیده مملو از روح شور و عشق گردید و مأمور به سیر و سفر تبلیغی در هندوستان و سپس بیلاذ ایران برای نشر انوار عهد و پیمان گشت لذا به بمبئی رفته چندی در آن حدود بتبلیغ پرداخت آنگاه از طریق دریا عازم فارس شد (۱۳۱۳) و در بین طریق بوشهر و شیراز با سید محمد علم الهدی بوشهری و ثقة الاسلام اصفهانی تصادف نموده چون بشیراز رسیدند ویرا به نام پیغمبر بهائی تشهیر کردند و هنوز چند یومی بیش نگذشت

--- صفحه ۲۳۲ ---

که اخبار اجتماعات و جوش و خروش بهائیان به ملاها رسید و شکایت برکن الدوله والی ایالت نمودند و روزیکه در خانه آقا محمد حسن خیاط محفل عمومی بود خبر رسید که حکمران به صدد دستگیر کردن وی است و حسب المشوره مشهدی عباس از بهائیان مخلص فعال را با وی همراه کردند و شبانه به عزم آباده بیرون راند و حکمران مطلع شده مأمور در عقب بفرستاد و او را در بین راه زرقان گرفته بیاغ ایالتی شیراز وارد ساختند و شخصیتش حین الملاقات در حاکم اثر کرد و تفنگدارباشی را مهماندارش قرار داده که بسخنان فروغی منجذب گشت و حکمران آگاه شده هنگام ملاقات کلمات ناشایست برزبان راند و فروغی با قدرت تامه و چهره افروخته بغضب گفت ای شاهزاده هنوز فروغی را نشناختی؟ اینک ثعبان عظیم رها میکنم تا ببینی چگونه تو را با زگت می بلعد و والی را بیم فرا گرفته پوزش خواسته سوگند یاد کرد که از اداء کلمات مذکوره قصد توهین نداشت و فروغی چندان آیات قرآنی و اخبار نبوی خواند که او غریق حیرت و شگفت مانده بر عقیدت و اخلاص افزود و فروغی چندی بدین طریق در خانه تفنگدار باشی مهمان بود و شاهزاده حاجی شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا چنانکه اشاره کردیم از او و والد مرحومش توصیف و تجلیل گفت و بالاخره روزی والی

--- صفحه ۲۳۳ ---

بوی گفت بهر سو بخواهید روید مانعی نیست و او اظهار کرد که قصد آباده و طهران دارم و مبلغ پنجاه تومان که والی بوی داد بخدام و اطرافیان حکومتی ببخشید و سوار بر مرکبی که معین کردند با دو تن سرباز که یک تفنگ داشتند روانه شد و در بین راه تا زرقان چون سربازان قصد وی کردند اغفال نموده تفنگ از ایشان گرفت و در زرقان خط رضایت بایشان داد که بشیراز برگشتند و خود پس از شبی اقامت و ملاقات با بهائیان از زرقان رهسپار شد و همینکه باباده رسید و در ایامی عدید مجامع و ضیافات و تلاوت آیات و مناجات برقرار گردید و شور و نشاطی در جامعه برافروخت و ضمناً مجلس سو و عقد فیما بین آقا سید آقا بن ارشد میرزا آقا نورالدین افغان و بنت کربلایی محمد حسین معروف بدائی حسین انعقاد یافت که فروغی با خطبه و آئین بدیع انجام داد و ملاها خبر یافته برآشفتند خصوصاً امام جمعه که اخ الزوجهء دائی حسین بود کمر بمقاومت بریست و این امور مصادف با واقعهء هدف شدن ناصرالدین شاه بشرحی که در بخش لاحق میاوریم واقع شد و رکن الدوله رتق و فتق امور آباده را باقاسید یحیی خان حشمت نظام تفریسی میرینج فوج همدان که با فوجش بمأموریت برای شیراز از طهران رسید وا گذاشت و او با ملاها خصوصاً ملامحمد حسین امام جمعه

--- صفحه ۲۳۴ ---

موافق و همدست شد و چون بورود فروغی باده محبت عهد و میثاق ابهی<sup>۱</sup> بدور آمد و اشتعال و شعف ملامال در قلوب جامعه پدید گشت و در منزلش که خانه حاجی علی خان بود اجتماعات احباب و احتفالات تبلیغیه دائر گردید ملاها حاکم مذکور را اغوا کردند و با زالخان شیرازی رئیس تلگرافخانه ساخته بتلگراف اخبار کاذبه برکن الدوله دادن و مفتربات بسیار در باب جمعیت و استعداد حرب بهائیان و عقد و شورش و طغیان گفتند و جواب موافق رسید لذا فروغی و بعضی دیگر را در مشهد و مرأی عموم دستگیر کردند انبوه اهالی در طرق و معابر مجتمع شده بر وی هجوم بردند و لعن گفتند و خیو برچهره اش افکندند و سنگ و چوب نواختند چنانکه بیهوش شد و گماشتگان حکومت وی را بدارالحکومه کشیدند و انبوه جفاکاران بفرمان امام جمعه بخانه میرزا قابل ریخته اثاث بیغما بردند . آحاد بهائیان برخی دستگیر و گروهی بجبال در رفته متواری گشتند و فروغی را چون توصیه از رکن الدوله همراه

داشت که حکام فارس احترام و مساعدت نمایند با عده ای سوار بیرون فرستادند ولی سواران مذکور در مسافتی نزدیک خارج قصبه ویرا پیاده کرده زاد و راحله گرفتند پیاده و برهنه جلوی اسبان رانندند و تا منزل ایزد خواست رسانده رها

--- صفحه ۲۳۵ ---

کرده خود عودت نمودند و او سمین و سنگین بود پیاده روی با عدم زاد و استعداد نتوانست و یازده فرسخ راه مذکور را با کمال سختی طی نمود و نیمه راه را گم کرد ولی بالاخره به اباده رسید و از راه مجرای قنات بخانه حاجی علیخان درآمد که با سائر بهائیان متواری در کوهستان بودند و او را نیز برای حفظ از شرور حاکم و ملاها بکوه بردند تا چون تلگراف از میرزا علی اصغر خان صدراعظم چنانکه در بخش لاحق آوردیم بحکمران در باب منع از فتنه و فساد رسید وی را با زاد و راحله روانه داشتند و در طریق یزد چون به دهشیر رسید و جمعی پیرامونش گرد آمدند و بی پروا تبلیغ کرد و اشرار و اراذل بصددش شدند ولی برخی از خیرخواهان او را برآن داشتند که بیرون رفت تا در مابین علی آباد و تفت جمعی از اشرار در شب ویرا از اسب پیاده کرده چندان ضرب و حرج وارد کردند که بدن و لباس و اشیاء و زمین گلگون از خون شد و بیفتاد و از هوش رفته اشرار ویرا مرده انگاشتند رفتند ولی نیمه شب بحال آمده خویش را پیاده بتفت درب خانه یکی از مؤمنین رسانده اسب سواری گرفته قبل از طلوع روشنی صبح بدرخانه حاجی میرزامحمد تقی افغان رسیده در آنجا چندی تحت معالجه جراح بود تا بهبودی یافت و ایامی بتبلیغ و تشویق پرداخته

--- صفحه ۲۳۶ ---

یار و اغیار را روشن و مشتعل ساخت و ما بین ملاها مهممه و غلغله افتاد و شیخ جعفر سبزواری مقیم بلد مکتوبی بحاجی میرزا محمد تقی افغان و کیل الدوله باین مضمون نوشت شنیدم شخصی خراسانی در مهدی آباد متعلق بشما مشغول به دعوت مردم است البتّه منع نمائید و الا بازدحام اهالی و مأمورین حکومت تمام آن آبادی و اهلش خراب و هلاک می شوند لاجرم محافل و مجامع متفرق شد و مقرر نمودند که فروغی را با لباس مبدل از بیراهه بیک منزل



خراسان رسانند و با زاد و راحله که بهائیان برایش فراهم کردند بعزم تبلیغ به خراسان رهسپار گشت و همینکه بطبس رسید شور و انجذابی مخصوص بین جامعه احداث نمود پس به بشرویه رفته قلوب را به نور محبت مشتعل ساخت و از اینرو شعله بعض و حسد در دل‌های ارباب عناد و فساد برافروخت و بموجب سعایتشان میرعلم خان شوکت الملک حکمران طبس امر باحضر فروغی و جمعی از بهائیان از بشرویه بطبس داد و چون صیت بزرگواری فروغی شنیده داشت امر نمود ویرا سواره محترما وارد طبس کردند ولی اثاثش بغارت رفت ولدی الورد جمع همراهانش را ضرب شدید نمودند و آنگاه ویرا در محضر حکمران حاضر ساختند و حکم داد که نسبت بمبشر و مؤسس و مروج امر اعظم بنام و شخص تبری نماید و او فی الحال

--- صفحه ۲۳۷ ---

بنفس حکمران و میرزای مجتهد با شخص ثالث که حضور داشتند با دست اشاره کرده گفت بر هر سه لعنت و میرزای مجتهد خطاب بامیر کرده گفت به بینید ما را لعن میکند ولی امیر را از رشادت و تهورش شکفت آمده گفت نه چنین است آنچه گفتم عمل نمود و فروغی بایشان گفت شما نمیتواند موئی از سرم کم کنید و امیر ماجری بطهران نوشت و فروغی تا وصول جواب قریب یکماه توقیف بود ولی بازادی حرکت می نمود و چون حکم استخلاصش باقدمات بهائیان طهران و مساعدت صدراعظم رسید محترما از طبس خارج شده بفروغ رفت و پس از چندی بمشهد شتافت و چند بار بعد از غروب در مسجد گوهرشاد بمنبر برآمده مواعظ و نصائح گفته بنوع احتیاط مقاصد این امر را ابلاغ داشت و بالاخره اهالی دانستند و منبر را با او که جنب شبستان نشسته سرگرم سخنی بود سرنگون انداخته فریاد و فغان برکشیدند و او بجلدی و چابکی در میان انبوه انام داخل شده خود را به شبستان که تاریک بود رسانده بمنزل شتافت و مردم در طلبش هر سو دویدند و حاجی ملاهاشم صدر نشابوری از ملاهای معروف که شباهت بوی داشت اشتباها گرفتار کرده همی بقصد هلاک زدند چندانکه ناله و فغان صدر از ساقه تا صدر درگذشت و بالاخره خدام حرم رضوی

--- صفحه ۲۳۸ ---

او را با سر و صورت مجروح خونین از چنگ عوام بی تمکین خلاص کردند و این واقعه بسال ۱۳۱۷ رخ داد و فروغی به یزد عودت نمود و بهائیان بهرش تدارک سفر دیده از طریق قم و کاشان بطهران آمده چندی بماند و با عده ای از رجال دولت ملاقات و تبلیغ نمود و اجازت عکا از حضرت عبدالبهاء برایش رسید و با اشتیاق لایطاق روانه شد و ایامی در جوار فضل و عنایت ( سنه ۱۳۱۸ ) بسر برد آنگاه ویرا مأمور بطهران فرمودند تا در واقعه اختلاف در کیفیت اداء تحیت که در بخش سابق آوردیم مداخله کرده رفع نماید و به طهران رسیده مدتی اقامت نموده در انجام خدمت مذکوره سعی و همت کرد و در آن اثنا رکن الدوله مأمور حکمرانی خراسان شده او را با خود برد تا بتلافی سو سلوکی که در شیراز نمود پردازد و فروغی بعلت تجلیل حکومت در خراسان به خدمت تبلیغیه کثیره ای موفق گشت و در سال ۱۳۲۰ باز ایامی در یزد بسر برد آنگاه بصوب عشق آباد و بخارا رفته در آن حدود جولان نمود پس عازم زیارت ارض عکا شد و مدتی در آنجا و نیز در مصر زیست و باز مأمور طهران شده عودت نمود و ایامی در طهران بتبلیغ و تشویق پرداخت آنگاه بخراسان عودت کرد چندی در فروغ بزیست و در سال ۱۳۳۰ بمشهد رفته در کوچه باغ غبد (؟؟) خانه میرزا احمد قائی

--- صفحه ۲۳۹ ---

منزل نمود و از مراوده بهائیان و غیرهم و شور و اشتعال و انجذاب آتش فساد شعله کشید و چند نفس شریر بعنوان مجاهدت و تحری حقیقت بنای مراوده با فروغی گذاشتند و اظهار تمایل کردند تا روزی که سوای سه نفر از این نفوس دیگری از بهائی و غیره وجود نداشت در ختم مجلس اظهار ممنونیت و بشاشت نموده بعزم رفتن برخاستند و فروغی تا بیرون اطاق مشایعت کرد ناگاه روی خود برگردانده سه تیر ششلول بجانب وی رها کردند فروغی از اصابت تیر دوم خود را به جانب خاک افکند و آنان گمان بردند که کارش ساخته شده و فرار نمودند پس از اثر صدای تیر و هیاهو بهائیان و غیرهم جمع شدند و فروغی را بجراح خانه بردند و معلوم شد که همان گلوله اول اصابت کرد و بیرون آورده زخم را مرهم و مداوا کردند و بهبودی حاصل گردید و پس از آن به عشق آباد رفته با بهائیان معاشرت و مصاحبت و صحبت همی جست و باز در سال ۱۳۳۱ بارض حیفا رفته و بحضور در محضر

عبدالبهاء تشرّف یافته عودت بایران کرد و ایّامی چند در طهران مقیم شد و بمشهد عودت نموده اقامت جست و در آن ایّام اعدا بصدد قتلش برآمدند و دو خونخوار سر و روی بسته که شناخته نشدند بمحلّ اقامتش منزل میرزا احمد بن میرزا محمّد علی نبیل قائنی وارد شده ویرا هدف

--- صفحه ۲۴۰ ---

گلوله و مجروح ساختند و بهائیان ویرا به بیمارخانه برده و به معالجه پرداختند و بعد از ایّامی چند بهبودی یافت و از آنگاه بفروغ رفته اقامت جست تا چون غروب نیر میثاق از آفاق شد و انوار متشعشع غصن ممتاز شروع بدرخشیدن نمود در سال ۱۳۴۱ بارض حیفا رفته تشرّف حضور یافت و در اوائل سال ۱۳۴۲ بفروغ برگشت و در همان ایّام شیخ عبدالمجید صدیق العلماء خواهرزاده و دامادش در ترشیز به تیر اعداء شربت شهادت نوشید و تلگرافی از حضرت وکی امرالله بدین طریق رسید : طهران توسط دواچی فروغی محزون مباشد دم مطهر صدیق العلماء هدر نمیرود . شوقی . و از آن حادثه تأثر شدید در فروغی حاصل شد و در حالیکه قوای جسمیه اش تحلیل رفت تا مدت چهار سال در فروغ منزوی گشته از مراوده و هم مکاتبه با اطراف دست کشید و در همانسال ۱۳۴۶ از اینجهان درگذشت و در حقّش الواح متعدده از قلم ابهی<sup>۱</sup> و بسیاری از قلم حضرت عبدالبهاء موجود است و پسری ناموافق از وی برقرار میباشد . و ما در بخش ششم دیگر بهائیان فروغ و بلیات وارده بر ایشان و مهاجرتهایشان را نگاشتیم و اهل گناباد را نیز نام بردیم و خاندان میرزا احمد ازغندی را نیز آوردیم و نبیره اش میرزا

--- صفحه ۲۴۱ ---

بدیع الله با والده که ملقب بدهد بود در سال ۱۳۱۸ مهاجرت بعشق آباد کرد . و از بهائیان قائن سابقه احوال خاندان آقا محمّد علی نبیل قائنی را در بخش ششم آوردیم و آقا غلامحسین در اسکندریه مصر اقامت و تأسیس عائله کرده درگذشت . و آقا علی اکبر عائله فراهم کرد و در ناصره و نابلس و طرابلس مدتها اقامت کرد و عاقبت در بیروت درگذشت و خاندان بر جای گذاشت و میرزا احمد در مشهد مقیم گشته حصر امور در خدمت امریه نمود و غالباً مراسلات این امر در خراسان بوسیله او میشد و سفری در سال ۱۳۱۷ نیز به عکا شتافته تشرّف بزیارت

حضرت عبدالبهاء یافته مراجعت کرد آنگاه در سال ۱۳۲۲ بعکا رفت و یازده ماه در جوار افضال بسر برده مراجعت کرد و در حدود خراسان بمسافرت و تبلیغ و خدمت این امر پرداخت و عاقبت در سال ۱۳۳۴ به حیفا شتافت و حسب الاجازه بخدمات روضه ابهی<sup>۱</sup> و باغچه مشغول شد و چندسالی مانده درگذشت و ما شرح احوال بسیاری از مؤمنین قائین و سرچاه و قریه محمودی را در بخش ششم نگاهشتیم که بعضی از ایشان و بسیاری از اخلافشان در این دور برقرار بودند و بدین طریق احبای رضوان (نیشابور) و خضراء (سبزوار) را نام بردیم.

--- صفحه ۲۴۲ ---

و نیز کیفیت ایمان و احوال مؤمنین اسرائیلی تربت را ذکر نمودیم و بسیاری از آنان و اخلافشان ترقیات مالی کرده در این دور سر برافراختند مانند شاهویردی و خصوصاً برادرش آقا عزیزالله جذاب که در مشهد و ترکستان بروسیه و قفقاز و غیرها در تبلیغ جد و کوشش نمود و شعر میسرود و خاندانی برجای گذاشتند. و برادر دیگرشان آقا رحمت الله به عکا بزیارت رفته و بالاخره با احترام در مرو زیسته ریاست محفل روحانی داشت تا درگذشت و اخلافش بخدمتگزاری در راه این امر قیام کردند. دیگر آقا اسدالله نامدار بالاخره در مرو اقامت داشته به مرض وبا درگذشت و بعضی گفته اند که مسموم شد و پسرانش در این امر خاندان نامدار تأسیس نمودند و پسر کهترش آقا فیض الله را در سال ۱۳۴۰ در بین راه بخارا و تخته بازار کشتند و از آقا محمدتقی سابق الذکر در بخش ششم نیز عائله در این امر برقرار گردید و عائله آقا رحیم بن محمد صادق سابق الذکر در بخش ششم نیز برجای ماند. دیگر از رجال خراسان آقا شیخ علی اکبر قوچانی بود که در خراسان و نجف سنواتی مدید تحصیل علوم معقول و منقول نمود و مورد اعتماد خاص آخوند ملاکاظم خراسانی گشت و حوزه درس فراهم داشت و میرزا محمد بن آخوند

--- صفحه ۲۴۳ ---

معروف به آیه الله زاده و آقازاده نزدش تلمذ کرد و چون به وطن عودت نمود صاحب محراب و منبر و افتاء و محضر گشت و هنگامیکه ابوالحسن میرزا شاهزاده حاجی شیخ الرئیس از مشهد بعشق آباد و روسیه میرفت روزی چند در قوچان مانده ویرا مهتدی بامر ابهی<sup>۱</sup> نمود و ملاها متدرجاً از عقیدتش آگهی یافتند و بمضادّت و مقاومت

پرداختند و بالاخره محمد ناصرخان شجاع الدوله حکمران را برآن داشتند که ویرا به مشهد تبعید کرد و خویشان و بستگانش را مورد بازخواست قرار داده مبالغی نقود گرفت و نزد آصف الدوله والی بروی افترا زد که با مستخدمین بلژیکی در گمرک مراوده داشت و والی از شیخ تحقیقات نموده دانست که افتراست ولی بازخواستی از حاکم قوچان نکرد و شیخ بهر که ملتجی شد حتی برئیس کل گمرکات خراسان عریضه داد ثمری نیافت و چنان قیام بتبلیغ در مشهد کرد که در ایامی قلیل مشهور و معروف گردید و ملاها حکم باخراجش دادند لذا بسوی عشق آباد (۱۳۲۴) ( و مرو و روسیه توجه کرد و در آن حدود موجب تبلیغ و تشویق گردید پس حسب الاجازه از حضرت عبدالبهاء محص تبلیغ سفر بدیگر ولایات نمود و سالی دیگر مراجعت بعشق آباد کرد و چند ماهی ماند و معاودت به ایران نمود و در همان ایام حاجی قلندر مشهور در بادکوبه

--- صفحه ۲۴۴ ---

درگذشت و شیخ را حضرت عبدالبهاء مأمور اقامت و خدمات امریه در بادکوبه فرمودند که سنینی در آنجا مصدر خدمات گردید و مدت سه سال باداره جمع احباب و تبلیغ و تشویق پرداخت و در آنجا واقعاتی کدورت انگیز داخلی روی نمود که ناچار بنگارش و عرض بمحضر مولی گردید و برای وی چنین صدور یافت:

" بادکوبه جناب شیخ علی اکبر علیه بهاء الله الابهی "

ای ثابت بر پیمان نامه ای که بجانب آقا میرزا حیدرعلی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید و از مضامین نهایت تأثر حاصل گشت زیرا ما را مقصود چنان بود که اسباب راحتی فراهم آید حال مورث مشقت شده بسیار بر شما زحمت است ولی این زحمات چون در سیل الهی است عین مواهب است و نتایج عظیمه دارد حال چون بر این منوال است بهتر آن است که در نهایت روح و ریحان با یاران وداع نمائید که من عزم سفر دارم تا بتبلیغ پردازم بلکه موفق به عبودیتی گردم و در ابن سیل بجانفشانی مؤید شوم و شاید کأس شهادت کبری سرشار گردد چون در این دیار نثار جان در مشهد فدا میسر نیست لهذا به سائر جهات شتاب لازم پس بعشق آباد روید و نامه بحضرت افنان مرقوم میگردد که در آنجا قراری بدهند و شمارا بتبلیغ بفرستند علی العجاله چاره چنین

بنظر میرسد بحضرت محمود مرقوم گردد که شما را تهیه و تدارک سفر نمایند تاباصفهان ارسال دارند زیرا در اصفهان فریاد و امبلا بلند است و امیدوارم در این سفر موفق بر خدمتی نمایان بشوید و از اصفهان به آباده و شیراز شتابید و از آنجا بسواحل خلیج گذر کنید و نهایت سفر منتهی بروضهء مبارکه گردد و علیک البهاء الابهی<sup>ع</sup> پس حرکت کرده بعشق آباد رفت و پس از توقف قلیلی به ایران شتافت و تخمینا سه سال در نقاط مذکوره در لوح به تبلیغ پرداخت و اخیرا از طریق خلیج فارس بارض مقدس و محضر مبارک شتافت و پس از مرخصی از طریق اسلامبول و بادکوبه بعشق آباد آمد سپس برای دیدار عائله عودت به قوچان نمود و در حالیمه آرزوی شهادت در سبیل امر ابهی<sup>ع</sup> داشت مدتی اقامت کرد و بعلت کثرت شهرت بدین اسم وضیق میدان جولان ادامت میسر نگشت و بمشهد حسب صوابدید احباً عزیمت نمود و چون اقامتش در خانه های آحاد این طایفه برای شهرتش مصلحت وقت نبود خانه مخصوصی برایش اجاره کردند که در آن مسکن گرفت و شبها به خانه های احباً مراوده کرد و در اندک زمانی ملاها آگاهی یافتند و شروع بفساد نمودند و مخصوصا میرزا محمد آقازاده مذکور که ثروت و ریاست و نفوذ تام حزبی ملی سیاسی

بدست آورد عده ای از اشرار را بشورانند که پیوسته بکمین شیخ نشسته تا در یوم ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۳ وی را در بازار کفشدوزها در پشت کاروانسرای وزیر نظام یافتند و کربلائی علی اکبر خیاط پیش رفته چنین گفت مگر نه آقا بشما پیغام کرد که در اینجا نیاید و بی محابا با طپانچه بر دهانش زد و نوکر شیخ که همراه بود بگریخت پس دیگری از اشرار حسین سوسو نام از خلف شکمش شلیک کرد و بالجمله شش گلوله بر وی رسید و از پا بیفتاد و بر پشت خوابید و عبایش بر رو کشیده جان تسلیم نمود و دیگری از اشرار ملا عابد نام که از روزنهء بام بازار مراقب بود چون دانست که کارش تمام شد فکرش بیاسود پی کار خود گرفت و اخلاط انام دور جسد مقتول انبوه شدند و با یکدیگر چنین گفتند که به حکم آقازاده جسد را بصحن رضوی برده میسوزانند و دائرهء نظمیّه بلد هرچند خبر

یافت ولی کثرت ازدحام انام مانع گشت وجسد تا هنگام عصر بدانحال باقی ماند و بالاخره دربان باشی نعش را بکاروانسرا انتقال داد و انگشتر از انگشت آن شهید ربود آنگاه مأمورین نظمیہ جسد را به غسلخانه قتلگاه رضوی برده درها را بر روی مردم بستند و روزی بعد معلوم شد که جسد را شبانه غسل داده در قبرستان حوض لقمان دفن نمودند و با همه اقدامات بهائیان و تلگرافات

--- صفحه ۲۴۷ ---

از ممالک اخری برای قونسولات که بالاخره دو تن جنایتکار و مقدم گرفتار شدند با اهتمام و تحذیرات ملایان دولت کاری نکرد و هر دو مرخص و آزاد گشتند و زوجه آن شهید که بکمال عرفان و ایمان و معلومات دینیہ آراسته بود در طهران بسال ۱۳۴۹ وفات یافت و پسر ارشد نیز که در صغر سن از هول و هراس خبر شهادت پدر و مشاهده اضطراب مادر در آتش افتاد چهره بسوخت و از نور دیدگان محروم گردید بعداً در طهران باصطدام اتومبیلی درهم شکسته از جهان درگذشت و جنب مادر در گلستان جاوید بهائیان مدفون گشت و نام آنان ببقاء دو تن شهیدزاده آزاده باقی و برقرار میباشد . و از رجال خراسان میر محمد حسینخان از متقدمین و جوه بهائیان و اشراف طبس و بشرویه مردی فاضل و سخنور و ذیجاء و عطاگستر بود و مالاً و قدرتاً و فکراً و لساناً پیوسته در نشر امر ابهی همت نمود و ارسال مراسلات ارض مقصود را در عهده داشت و عده ای از علما و اشراف را تبلیغ کرد و حتی حاجی ملا سلطانعلی گنابادی مرکز فرقه طاووسیه از متصوفه را بامر ابهی آگاه ساخت و بواسطه وی لوحی از حضرت عبدالبهاء برای حاجی مذکور صدور یافت و در عین حال مفسدین و اشرار بشرویه گرچه در ظاهر

--- صفحه ۲۴۸ ---

ناچار از اطاعت و انقیاد نسبت باو بودند ولی سراً همیشه برایش نائره فتنه و فساد روشن میکردند و عاقبت بسال ۱۳۱۷ گواهی نامه ای پر از مهر و دست نوشت مردم تنظیم کرده افترا و بهتان بر وی زدند و گواهی به ستم و آزار او نسبت باهالی دادند و شهادت بر بهائیت او نوشتند و به مرکز ایالت فرستادند و والی رکن الدوله او را برای تحقیقات به طبس خواست و بعد از چندی به مراقبت مأمورین عودت داد و توقیف کرد و او در آنحال بیمار بود و بستگانش هر

قدر اصرار کردند که دست از وی بردارند تا چندی در خانه اش بیاساید نپذیرفتند تا چون بیماریش سخت شد او را بخانه اش آوردند و شبانه روزی بیش نگذشت و بدرود زندگانی گفت و اشرار مانع از دفن جسد شدند و پسرانش میر ولی آقا ( مؤید غیائی ) و میر کلیم خان ( عماد دیوان ) از بیم جور و ستم مأمورین بخانه آقا سید فضائل مجتهد پناهنده گشتند و با اقدامات مجتهد مذکور جسد مدفون گشت ولی کسانیکه مدیون بودند از اداء وام سر باز زدند و خانواده اش ضرر و خسارت بردند و پسران مذکور و هم دخترانش بعد از او جای پدر را گرفتند و در امر ابهی<sup>۱</sup> چون ستاره درخشان شدند و عائله وسیعه تشکیل دادند . و از معاریف خدام این امر شیخ محمد علی هدایت

--- صفحه ۲۴۹ ---

نخستین مدرسه عصریه را در شهر مشهد تأسیس کرد و طلاب مدارس دینیّه بتعصب و غضب برافروختند و هجوم برده قریب صد نفر از کودکان را که در آن مدرسه تلمذ میکردند زدند و از حجرات فوقانی پائین افکندند و هم در ترشیز مدرسه اعدلیه و در دره جز مدرسه مسعودیه و در قوچان مدرسه احمدیه برپا کرد آنگاه بعشق آباد رفته اقامت جست و در مدرسه مظفری ایرانیان بتعلیم و تدریس پرداخت و طولی نکشید که او را بنام انتساب بامر ابهی<sup>۱</sup> خارج کردند پس به مرو رفته برای تأسیس مدرسه طاهریه کوشید و هم در اواخر دوره مظفرالدین شاه جریده بشارت دائر کرد و در ایام قیام مشروطیت جریده طوس تأسیس نمود و با مساعدت دو تن از احبّاء مطبوعه سربی را که اساس مطبوعه خراسان گردید وارد کرد و با این همه سعی و کوشش در نشر معارف بالاخره از جهت موانعی که برایش پی در پی آوردند مجبور شده به تجارت پرداخت گهی در مرو و ایامی در تخته بازار و بالاخره در مشهد بتجارت مشغول گشت .

و از بهائیان معروف خوسف محمد قلیخان و ملا یوسف بیگ نخعی بودند و نیز ملا عزیزالله که از تعرضات و تعدّیات شیخ محمد حسن مجتهد بیرجند مهاجرت کرد و در آنجا نیز

--- صفحه ۲۵۰ ---



دچار تعب و مشقت گردید چندانکه خود را مسموم ساخته از شرور اعداء نجات یافت و نیز از شناختگان احبّاً در مشهد آقا میرزا عزیزالله جذاب که در بخش ششم تفصیلی در احوالش آوردیم و سه بار بارض عکا رفته حضور حضرت عبدالبهاء تشرف یافت دیگر برادر جذاب مذکور آقا شاهویردی و نیز آقا میرزا کوچک علی اف (قدیمی) بن ملاعلی بجستانی که به عشق آباد رفته سالیانی به تجارت و خدمات امریه اشتغال جست و خاندان واسعه قدیمی تأسیس کرد و بالاخره پس از نهضت بلشویکیه به مشهد برگشته اقامت جسته در خدمات امریه داخل شد. و دیگر میرزا احمد قائنی خلف آقا میرزا محمد علی نبیل اهل قائن که شرح احوالشان را در بخش ششم آوردیم غالباً مراسلات این امر در خراسان بوسیله او می شد و سفری در سال ۱۳۱۷ بعکا شتافت و بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردیده عودت نمود آنگاه در سال ۱۳۲۲ مجدداً بعکا رفت و یازده ماه در جوار افضال بسر برده مراجعت کرد و در خراسان بمسافرت و تبلیغ و خدمت این امر مشغول گردید و عاقبت در سال ۱۳۳۴ بحیفا شتافت و حسب الاجازه بخدمات روضه ابھی و باغچه مشغول شد و چند سالی مانده در گذشت. و حاجی میرزا علی اکبر حکاک متخلص به بقا را در بخش

--- صفحه ۲۵۱ ---

سابق وصف کردیم که خلفش میرزا محمد تقی اشراقی با طبع شعر سالها در بندر جز اقامت داشته عضو محفل روحانی بود بتخلص ناظم شهرت داشت و آقامیرزا محمودخان منشی باشی ایالتی و آقامیرزا محمد نقاش و حاجی موسی صراف با انجالش آقا شاهویردی و جدید آقا و آقا سید آقا طیب سلاله ابا بدیع شهید و آقا میرزا محمد نجات و قوام الدیوان که اولاً در کرمانشاه و اخیراً در مشهد میزیست و اعضاء محفل شور ضیاء الاطباء و قوام الاطباء و مؤتمن السلطنه علی محمدخان و میرزا احمد قائینی و میرزا بزرگخان مستوفی و برخی دیگر بودند و مجالس ملاقاتی رجال و مخصوصاً نساء غالباً در خانه مستشارالدوله میرزا ابوالحسن خان گرگانی مستوفی منعقد میگشت. و در اوائل این دوره قریب شصت نفر از رجال بهائیان آل اسرائیل در مجالس مجتمع میشدند و از آحاد احبّاً آقا غلامرضا و آقا اسحق و برادرزاده هایشان آقا اسمعیل و عائله آنان و آقا عبدالرحمن و آخوند ملا ذبیح الله و ملا اسمعیل و آقا

محمد رفیع و کربلایی خداداد دوم و آقا حبیب الله بن خدا داد اول و آقا رضا بن حاجی آقائی و آقا اسمعیل

ملایعقوب و آقا حاجی بن مهدی و ملا آقائی عارف و آقا حسینقلی بن دوست محمد و ملا اسمعیل بزرگ

--- صفحه ۲۵۲ ---

و پسرش آقا رحیم و آقا یعقوب بن اسمعیل و آقا الیاس یعقوب زاده و حاجی یعقوب اسمعیل زاده و آقا نیاز بن عزیز و برادران اسمعیل و آقا اسحق نسیم که در تربت تجارت داشتند و آقا صادق که بمحضر ابهی<sup>۱</sup> تشرف حاصل کرد و برادرشان آقا یحیی بعداً خود را کناری گرفت و برادران آقا محمد و یعقوب و نیز آقارضای عزیز و آقا اسحق و غیرهم که همگی در خانه عزیزالله جذّاب و یا خانه حاجی موسی صراف و غیرهم در اسحار مجتمع شده تلاوت آیات و مناجات می نمودند و برخی از مذکورین با اینکه در سنین اشراقات انوار ابهی<sup>۱</sup> مؤمن بوده شرح احوالشان را در بخش ششم آوردیم چون از ارکان جامعه در این دور نیز بودند تکرار نمودیم . و نیز از معاریف در مشهد آقامیرزا علیخان گرگانی (گلکانی) که در سنوات متتالیه ریاست محفل روحانی مشهد را داشته با رشادت و همت و استغراق اوقات قلماً قدمماً ملاً لساناً بخدمت و تقویت این امر پرداخت و عده کثیری از احبای خراسان بعلت شدت تعرضات معاندین از محل خود بمحال اخری و جمعی کثیر بعشق آباد مهاجرت کردند از آن جمله کربلایی حاجی آهن فروش عائله اش با وی مخاصمت کردند و لذا بمشهد مقیم گشته به عمله گی پرداخت .

--- صفحه ۲۵۳ ---

و از جمله مهاجرین بعشق آباد آقا محمد قائینی از احبای مشتعل و منجذب بود . و از جمله مهاجرین بارض مقصود آقا ابوالقاسم که خلفش عنایت الله قهوه چی در بیروت ساکن و دختر آقا فرج سلطان آبادی بحبالهء نکاح داشته معروف در امر بود . و از معاریف شهداء میرزا غلامرضا شاعر شیدا تخلّص اهل قصبهء رشخوار تابع و واقع هشت فرسنگی شرق تربت حیدریه متولّد بسال ۱۳۵۰ که دروس ابتدائی را در مکتب محل و مختصر عربی نزد پدرش میرزا محمود از ملایان بنمود و شغل دکانداری عطّاری پیشه کرد و عرفان مسلک و مجالس با دروایش و اولیاء گردید تا در حدود سال ۱۳۸۳ تنی از مبلغین سیاحین بهائی در کسوت درویش بنام حاجی مولی بقصبه رسید و در فصل بهار

بیرون شهر کنار سبزه زار از وجهه آقا غلامرضا و بعضی از اهل ذوق که با او جالس بودند استنباط استعداد کرد در حوزه داخل شده مشغول صحبت گشت و میرزا غلامرضا با وی معاشر شده در خانه خود پذیرائی کرد و بواسطه او هدایت باین امر و اشتعال در ایمان و محبت یافت و بانجذاب در ایمان راه ترقیات می پیمود نورانیت ضمیر حاصل کرد و بعدا متدرجا نفوس تصدیق نموده انجمنی تشکیل یافت و مبلغین شروع

--- صفحه ۲۵۴ ---

بذهاب و ایاب نمودند و بنام ایمان باین امر آوازه پیچید و حاجی ملاحسین نام پیشوای دینی قصبه بنای تعرض گذاشته اهالی را بتعرض و آزار وی تحریک نمود و نزد حکمران محل پیوسته شکایت و سعایت کرده اخراج ویرا از وطن خواست ولی حکمران بعلت خویشاوندی که با والدش داشت موافقت نکرد و آتش فتنه را خاموش همیخواست ولی روزبروز کینه آخوند و ملا و تعرض اشرار از پیر و برنا مزید گردید و روزگار بر والدش میرزا محمود مذکور دشوار میگذشت و او ناچار خود را بترک وطن و مهاجرت میدید و در خلال همان احوال متدرجا بواسطه او و مبلغین مسافرین جمعی از اهالی بهائی شدند تا در سال ۱۳۰۴ ملا و مردم فتنه کرده حکومت را باخراج بهائیان واداشتند و ناچار آقا غلامرضا و تنی چند از معاریف را امر بخروج داد و او با عائله بترت توطن جست و در امور زندگانی ترقی یافته معروف نزد خاص و عام شدند و حسب میل حکمران شاهزاده حاجی محمد میرزا حفید حسینعلی میرزا شجاع السلطنه ابن فتحعلی شاه که حکومت تربت را بارث داشت متقبل اداره مالیات دولتی گردید و با نهایت امانت و کفایت انجام وظیفه داد و بعد از چندسالی باز بهمان عطاری و دوافروشی اشتغال با فراغت بامور روحانی مشغول گشت و شهرت تامه حاصل

--- صفحه ۲۵۵ ---

گردید و چندین ماه در مسجد جامع با حاجی شیخ علی اکبر مجتهد با حضور جمعی از خواص در مسائل متنوعه دین بحث و مناظره نمود و جمعی را بدین الهی رهبری کرد و ایام را بخدمات عرفانیه ایمانیه روحانیه صرف نمود تا در محرم سال ۱۳۱۳ شیخ علی اکبر مجتهد یزدی بعزم زیارت مشهد رضا وارد تربت شده و با حاجی شیخ علی

اکبر مجتهد وارد در مشاوره و عمل شدند و در نیمه‌ماه بحالی که اهالی هنوز در مراسم عزاداری برای حضرت حسین بن علی (ع) بودند انبوه اهالی با حربه‌ها بسوی دکان میرزا غلامرضا واقع در بازار سرپوشیده جنب سرای امین حمله بردند و او را غرق در خون کرده لاشه‌اش را بسمت منزل حاجی شیخ علی اکبر واقع در خیابان حسینی همی کشیدند در اینحال نائب تقی فراشباهی و داروغه شهر که قبلا از الواطهای مشهور بود و بخواش حکمران ترک اعمال خود کرده بخدمت حکومتی وارد شد و ارادتی بسزا نسبت بمیرزا غلامرضا داشت و بالاخره موفق بایمان این امر نیز گردید خبر یافته با اسلحه و جمعی از فراشان و عسس‌ها رسیدند و جمعیت ترسیده متفرق شدند و آنان جسد را بغل کرده بدارالحکومه بردند و در حجره خود خواباند و جراح آورده زخم‌ها را بستند و او را بحال آوردند ولی یعقوب علی (۱) نام پسر حاجی

--- صفحه ۲۵۶ ---

یوسفعلی رنگرز بیهانه تسلیم وجه صدتومان که پدرش نیل از حاجی محمد صادق بهائی خرید بخانه حاجی با کتاره درآمد و در تالارخانه برفق حاجی فرود آورد و او را بکشت و از سوئی دیگر انبوه اشرا آقا محمدعلی صباغ و آقا محمد حسن کفاش با برادرش آقا غلام را از خانه هایشان بیرون آورده نیمه جان سوی خانه مجتهد مذکور میکشیدند که فراشباهی مذکور بهمان طریق رسیده از چنگشان بگرفت و بدارالحکومه برد و زخمها را بستند و پس از دو سه روز شورش بلد آرام شد ولی خانه‌ها تاراج و خراب گردید و عائله مظلومان مخفی گشتند و چند روز همان چهارتن در محبس حکومتی توقیف ماندند و خبر بود که از مرکز طهران میابند و مستخلص میکنند و تا روز دهم صفر طول کشید فراشباهی عائله میرزا غلامرضا را حسب خواهش بمحبس حاضر کرده ساعتی با هم ملاقات و صحبت و وداع کردند تا در شب سیزدهم صفر

---

(۱) مربوط به صفحه قبل

یعقوبعلی صباغ مذکور در ایام انقلاب مشهور مشروطیت ملقب بسیف الاسلام شد ولی بالاخره در سال ۱۳۲۷ بتدبیر یاور لطفعلی خان که سرکرده و فرمانده مجاهدین بود بجرم جاسوسی بضرر گلوله همراهانش از مجاهدین مغزش پریشان و هلاک گشت و یاور مذکور از بهائیان مشهور است .

--- صفحه ۲۵۷ ---

شیخ علی اکبر یزدی از مشهد مراجعت کرده یزد میرفت و فتوای قتل داده تحریک کرد و در روز ۱۳ صفر سال ۱۳۱۴ بنوعی که در بخش سابق آوردیم هر چهار بشهادت رسیدند و میرزا غلامرضا را سه پسر بدین اسامی بود : میرزا اسدالله و میرزا نصرت الله و میرزا عبدالحسین و پسرش میرزا عبدالحسین محمود زاده که بسال ۱۳۰۰ در رشحوار متولد شد همه جا با پدر بود و در چهارسالگی با پدر و خانواده بتربت تبعیداً رفت و در چهارده سالگی همین بلوی و شهادت پدر را دید چنین بیان کرد که در وسط روز در بازار جلو دکان پدر نشسته بودم ناگهان غلغله و هیاهو برخاست و مباشرین مالیات دولتی که در پستوی دکان مشغول تحویل مالیات به پدرم بودند بیم کرده با نقود بگریختند و همینکه انبوه مردم رسیدند دانستم که اشرار آقا محمد حسن را قبض کرده از هر سو با مشت و لگد و چوب همی زدند و بسوی خانه شیخ علی اکبر مجتهد کشیدند و لمحہ ای دیگر دسته دیگر از پی رسیده آقا محمد علی را با همان حال کتک زنان بردند و چون گذشتند انبوه مردم نیز از عقب رفتند و بازار خلوت شد و من به پستو درآمده به والد گفتم آقا محمد علی را بردند و بازار خلوت است زود بخانه درآمده مختفی شوید و ایشان برافروخته فرمودند آقا محمد علی را بردند ؟

--- صفحه ۲۵۸ ---

و بی محابا بجلو دکان آمده در کمال بشاشت بایستاد و هر قدر اصرار کردم خانه نزدیک است خود را برسانید جواب نداده اعتنا نکردند در آن اثنا جماعت اشرار که برای اخذ دیگر مظلومان از خانهء مجتهد باز آمدند نزدیک دکان رسیدند و سردسته شان علی اکبر تفتی با خشم و نهیب ویرا از بالای دکان پائین کشیده بر زمین انداخت و

چوبی بشدت بر کمرش فرود آورد که استخوانها در هم شکست و ایشان را حرکت داده مانند سایرین با صدمات و لطمات لاتحصى بسوی خانه شیخ روان شدند و من در آن میان ناله کنان به خانه فرار نموده مخفی گشتم و در دیوار کوچه منفذی بود که ازدحام و غوغای خلق را مشاهده میکردم و والد را غرقه خون افتاده در وسط کوچه دیدم که کودکان خاک بر سرش ریخته چوب بدهن مینواختند و چون نفس میکشید خاک و خون از دهن و بینی فواره میزد و با میرزا قدرت بن آقا میرزا علی رشخواری در عقب دیوار بضجه و ناله درآمدم و اطفال و اشار ملتفت شده بقصد گرفتن و اذیت ما از در و دیوار خانه بیالا آمدند و از سوی دیگر والده ام که سمت قومیت با خانوادهء حکومت داشت و در ساعت نخست خود را به ارک رسانیده عارض شده برگشت بدرج حیات رسید و پدرم را غلطان در خاک و خون دید بی اختیار خود را بیالای جسد انداخت

--- صفحه ۲۵۹ ---

بقسمی که چادر از سرش افتاد و خطاب باشرار نموده گفت: شما سخت تر از صحرای کربلا کردید و از این بیان نار غضب در صدور اعداء زبانه کشید و گفتند این زن بما میگوید سیدالشهدا را شهید نمودید و ازهر سو بتاختند ولی میرزا تقیخان که مردی رشید و از متبلیغین بود با جمیع فراشان رسیده مردم را با چوب و تازیانه زده متفرق کردند و والد را که قوهء حرکت نداشت به پست اخویم آقا نصرت الله داده بمجلس بردند و جراحی و مرهم کاری نمودند تا بهبودی حاصل گردید و چون ایام حبس مسجونین امتداد یافت هر روز خبری در شهر شهرت گرفت و هر ساعت بحر ضغینه معاندین موجی زد و قلوب عائله های ستمدیده میگداخت تا در یوم ۱۳ ربیع الاول سال ۱۳۱۴ باز ناگهان غوغای عظیم آشکار شد و صداهای یا علی یا علی از جماعت بلند شد و من بمجرد شنیدن غوغا افتاده ضعف نمودم و پس از مدتی که بهوش آمدم معلوم شد که بحکم و سردسته گی شیخ علی اکبر تربتی و ملا علی اکبر یزدی جمعیت انام به مجلس حکومتی هجوم نموده والد و دیگر محبوسین را شهید نمودند و حاجی محمد صادق را که از حبس خلاص یافته بود در خانه اش مقابل عیال و اولادش مقتول ساختند آنگاه اجساد را بکوچه و بازار کشیده در یکجا جمع کرده آتش زدند

تا درجه ای که استخواهها نیز خاکستر گشت و از قضا پس از قلیل مدتی بارانی شدید بیارید و آبهایی که جاری شد رماد را نیز ببرد :

آنچنان مردم که عزرائیل هم آگه نشد

عشق بازان اینچنین بازند جان در راه عشق

و بازماندگان شهدا مطرود و مفلوک و از هر حیث مقهور دست ناس شدیم اخوانم میرزا نصرت الله و میرزا اسدالله فرار نموده مدت شش ماه در کوههای مزرعه در حوالی رشخوار مخفی شدند و گاهی نهانی شبها بخانه داماد ما محمد خان آمده باز میرفتند و خواهر بزرگم بواسطه چوپانی خوراک می فرستاد و نوبتی هنگام عودت بکوه چون بعضی ملتفت شده تعاقب کردند چندان در کوهها دویده فرار نمودند که پاها مجروح شد و مدتی خفیا در خانه یکی از خویشان معالجه کردند و من با والده و دو خواهر در تربت بسر بردیم و از سب و لعن و تعرض اهالی دمی نیاسودیم و روزی نبود که در بازار برای خرید مایحتاج دستخوش آزار اراذل نباشیم و از کودکان شریر قوی لطمه و ضرب زنجیر نه بینیم. از آن جمله روزی برای خرید زردآلو ببازار رفتم همینکه دست به زردآلو بردم طباق که استاد ابراهیم نام داشت طبق را بلند کرده و در وسط بازار بر زمین زد و چنان مشتی بر

گردنم کوبید که در میان بازار غلطیده بگریه درآمدم و آب آورده طبق را و اشیايش که بدستم نجس شد بشست و من از بیم گریان و دل دونیم بودم تا حاجی فیروزخان نوکر حکومت رسیده مرا نجات داد پس از دو سال بدین کیفیت حسب اقدام آقا میرزا احمد بن آقا میرزا محمد علی نبیل قائی محفل روحانی مشهد مرا بعشق آباد فرستاد و پس از چند روز محفل روحانی آن مدینه مرا از طریق بندرانزلی و رشت روانه طهران نمود و بالجمله محمودزاده نزد آقا میرزاعلی محمد ابن اصدق بماند و نشو و نماي روحانی کرد و در ضمن الواحی که همان ایام خطاب باین اصدق رسید چنین مسطور است : « و در خصوص رعایت و معاونتی که در حق آقا عبدالحسین بن شهید مجری داشتید

بی‌نهایت از این عمل مبرور مسرور شدم زیرا آن مظلوم نوردیده این مهجور است انشاءالله شما پدر مهربانید بلکه از پدر مهربانتر از جمیع جهات حفظ و صیانت او را بنمائید و از قول من به نجل معظم علیه بهاءالله ابلاغ دارید که این نورسیده نور دیده عبدالبهاءست و این مظلوم محبوب درگاه خداوند یکتا و آنچه زحمت کشید جالب رحمت شود در مقابل این خدمات مظهر عنایت گردید و مشکوة نور احدیت. الی آخر ۰۰۰۰» و بالجمله محمودزاده پس از چندی عکاسی و تجربیات طبّی

--- صفحه ۲۶۲ ---

بیاموخت و سفر کرد و سپس داخل در خدمات گمرک و بعدا داخل اداره پست شد و در شاهرود و مشهد و غیره مصدر خدمات امریه گردید و سنین متعدده در عشق آباد منشی و محاسب محفل روحانی و مورد خدمات متنوعه امریه گشت و بالجمله از سه پسر و چهار دختر میرزا غلامرضا شهید خاندان واسعه صمیمی برقرار است که در جامعه درخشان میباشند. دیگر از معاریف آقا سید عباس علوی از اهل بیارجمند تابع شاهرود که گویند اصل نام بیار ارجمند بود که "خوانندش اکنون بیار ارجمند". از فضلا و مشاهیر طلاب که به مشهد در مدرسه اقامت و تدریس و تدریس داشت و به سال ۱۳۴۱ بواسطه آقا میرزا حسن نوش آبادی که رایت تبلیغ برافراخته ولوله در مابین طلاب و غیرهم انداخت با آقا سید رضا بن حاجی میرزا بابا مجتهد بجنوردی منجذب شده در هیئت علمیه مشهد هیجان افکندند و فتنه برپا شده ملاها اسامی ده تن بهائیان مشهور را نوشته درب صحن رضوی چسباندند و نسبت به دو نفر مذکور بیش از همه آشفته گشتند و آقا سید عباس را از مدرسه بیرون کرده کتب و اثاثش را ربودند و بصدد قتلشان برآمدند و محفل روحانی عشق آباد به محفل روحانی مشهد نوشته تا هر دو را مخفیانه

--- صفحه ۲۶۳ ---

ازمشهد بیرون آورده به مدینه عشق آباد فرستادند آقا سید رضا در ترکستان بکسب و تجارت مشغول شد و آقا سید عباس چند ماهی در مدرسه بهائیان تعلیم و تدریس کرد آنگاه با عزیزالله سلیمانی اردکانی به عزم تبلیغ به سیر افتاد و بعدا پی در پی از جانب محفل ملی بهائیان ایران در اقسام ایران به تبلیغ و تشویق بیگانه و یگانه اشتغال جست..



## خوزستان

مهممهممهممهممهممهمم

سابقهء اوضاع و احوال مرکزیت قریه من یوحی و سوانح ایمانی ملاحسن خزائی را در بخش ششم نگاشتیم و در سال ۱۳۱۴ معاندین و مأمورین وی را به نصیبه کشیده محبوس نمودند و اموالش را بردند و بالاخره بواسطهء دامادش که شیخ عربی بود مستخلص و رها گشت و بعد از وفاتش نجلش در این امر نامدار گردید .

## زنجان

مهممهممهممهممهممهمم

بنوعی که در بخش ششم نگاشتیم در اخلاف و احفاد شهداء و بقیه السیف اصحاب حجّت جمعی بر جای بوده برخی بآبی

--- صفحه ۲۶۴ ---

و غالباً مرتد بعقیدت سابقه و یا فاتر و عاطل ماندند و با همهء سعی که از هر سو بهر نشر امر ابهی<sup>۱</sup> شد جمعی قلیل پدیدار گشتند و ما شرح ورود میرزا علیمحمد ورقا و ازدواجش در آنجا و قیام بر تبلیغ بیگانگان و تکمیل و تشویق مؤمنان و بالاخره گرفتاری و شهادتش را آوردیم و وفات ام اشرف را در سال ۱۳۱۱ نیز شرح دادیم و از مشاهیر مؤمنین مخلصین حاجی ایمان سابق الوصف در بخش ششم بود که اندکی بعد از حضرت بهاءالله برای زیارت بعکا رفته آیامی بلقاء و افاضهء حضرت عبدالبهاء مستفیض و مستشرق گردید و بوطن برگشت و دخترش لقائیه را بنوع مذکور در سال ۱۳۱۱ بازدواج میرزا علی محمد درآورد و بالاخره در سال ۱۳۱۳ چنانکه آوردیم با ورقا و پسرش روح الله و میرزا حسین گرفتار و گسیل بطهران گشتند و گماشتگان حکومت و ملایان خانه و اموالشان را خراب و یغما کردند و عائله شان بی سامان و بی مکان گردیدند و چون در محبس طهران خبر بشنیدند پیام کردند که بازماندگانشان را از زنجان به عشق آباد ببرند و لذا پسرش آقا محمد حسن از عشق آباد بزنجان آمده خدیجه زوجه

میرزا حسین و لقائیه زوجهٔ ورقا را به عشق آباد برد و چندی بعد از شهادت ورقا لقائیه بزنی آقا محمد رضا بن حاجی

محمد کاظم اصفهانی سابق الوصف در بخش ششم

--- صفحه ۲۶۵ ---

درآمد و اولادش خصوصا آقا کاظم در مسکو و ایران بخدمت در راه این امر موفق هست و حاجی ایمان و میرزا حسین پس از شهادت ورقا تقریبا کمتر از دو سال در حبس مانده آنگاه خلاص شدند و حاجی ایمان بزنجان برگشته اشیاء ورقا را برده تسلیم پسرش میرزا عزیزالله نمود و در ایران بود تا بسال ۱۳۳۰ بعکا و زیارت حضرت عبدالبهاء شتافت و به عشق آباد برگشته متوطن شده بعمل باغداری پرداخت و از شرور اعداء مستخلص و مستریح گردید و سفری نیز بوطن رفته از دیدار خویشان و دوستان بهره برد و عاقبت در سال ۱۳۴۶ در عشق آباد وفات کرده مدفون شد و سلسلهٔ خاندان ام اشرف از او برجای مانده و خواهر آقا سید اشرف زوجهٔ ابا بصیر نیز در فتنه مذکوره و غارت خانه ها و قبض احببا با دختر سابق الوصفش ناچار بعشق آباد مهاجرت کرد و دختر در آنجا درگذشت و مادر در سن پیری و ناتوانی و اندوه با حاجی ایمان ماند تا بسن نود سالگی وفات نمود واز معاریف اهل بها آقا حسن فدائی علمدار امر ابھی<sup>۱</sup> و با هرکس و همه جا بنشر نفحات اقدام و اهتمام نمود. دیگر حاجی یوسف علاقه بند دیگر میرزا حسین هویدائی ابن اقاداش ابن حاجی دین محمد و آقا داش از اصحاب جناب حجّت بوده و با پسر نوزده ساله اش

--- صفحه ۲۶۶ ---

عبدالعظیم بعد از شهادت آنجناب با جمع اصحاب نیزه پیچ شد بشهادت رسیدند و پسر که بسن دوازده ساله بود نزد خالوی مسلم خود پرورش یافته از عرفان و ایمان بدیع محروم ماند و نواده که میرزا حسین مذکور متولد درسنه ۱۲۹۲ بود هنگام شهادت حاجی محمد ترک در روز ۱۸ رمضان چنانکه در بخش سابق آوردم در مشهد بود و حاجی را که اول با چوب ضرب بسیار زده آنگاه شکم را هدف گلولهء ششلول کردند سپس نفت ریخته آتش زدند و مظلوم بدو زانو روی بارض مقصود نشسته مناجات تلاوت نمود مشهود داشت و کلمهء اشهد از لسانش شنید و این



نتیجه نگرفتند و بالاخره نصیرخان چکینی که با وی لاف دوستی میزد غفلة با هزارتن چریک ویرا محاصره و دستگیر نموده به ارک سلطان آباد که حصاری متین و دروازه آهنین داشت محبوس ساختند ولی بعد از چندی کدخدا و رعایای هزاوه با جماع هجوم برده قلعهء شهر و ارک را شکافته ویرا مستخلص ساختند و این واقعه مصادف با فوت محمد شاه واقع شد و چون ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست از امور مذکوره تعقیبی نکرد و فقط برادران و خواهران میرزا محمد وزیر را بر آن داشت که مطالبه ارث پدر و املاک متفرقه نمخودند و غالب شده نصیب موروثه برده بگنودند و میرزا محمد وزیر قلاع و عمارات متینه ساخته و حشم و خدم فراهم کرده دارای اخلاف بسیار گشت و ناصرالدین شاه ویرا بعنوان اعطاء مقام بطهران برد و او امتناع ورزیده در آنجا در گذشت و بی درنگ مسعود میرزا ظل السلطان پسر شاه از دارالحکومه اش اصفهان

--- صفحه ۲۶۹ ---

به عراق آمده ورثه را احضار و توقیف و تهدید به قتل کرده اموال و املاک لایقه را ضبط و آنان را مرخص نمود و از اخلاف میرزا محمد وزیر فقط بهلول خان شهرتی و بزرگی یافته در طریق فضل و تصوف قدم زد و شیخ محمد عرب بغدادی دو بار بروی وارد شده تبلیغ به امر ابهی<sup>۱</sup> کرد و او تمایل حاصل نمود و الواحی نیز از ساحت قدس برایش رسید و خلفش میرزا آقاخان مذکور در دورهء میثاق ابهی<sup>۱</sup> در صف مشاهیر ثابتین قرار گرفت و رایت تبلیغ و نصرت در سلطان آباد برافراخت و چند بار معاندین از علماء مجتهدین بر قتلش قیام کردند و او را بحبس حکومت انداختند و او با نهایت شهامت و با صراحت بایستاد و مصون ماند و آقا میرزا خان خود چنین آورد که: "در آنموقع بهائی کشی رواج عظیم داشت و قریهء درمن سر راه ملایر و همدان و کرمانشاهان واقع و ما جوانان شهری را ندیده بودیم و جز اسلام و قرآن و بهشت و دوزخ و مسلمانان معقولی را معتقد نبودیم و دشمن اسلام شب و روز بهائی بنظر میآمد و آرزوی قتال و وصول بصواب را از این راه میدانستیم در این بین شیخی بنام شیخ عرب مسمی به شیخ محمد وارد معلوم شد بغدادی است و با پدرم بهلول خلوت کرد چند روزی بماند و برفت و آنچه طفره نمودم چیزی

نفهمیدم

و در سابق هم کشتار سید محمد باقر مجتهد جمعی از بهائیان را در سلطان آباد شنیده بودیم و بخصوص در سر و جاده کدوک این قریه برای صید و شکار این طایفه میرفتیم و بعضی یهودی و خارج مذهب اسلام را اذیت کرده موفق به مطالبی نمیشدیم تا در سنوات بعد باز شیخ محمد عرب آمد و باز با پدرم چندین یوم خلوت و صحبت کرد و هرچه خواستیم بفهمیم چه میکند و چه میگوید نشد و رفت تا روزی غفلت کرده اسناد و اوراق پدر را ربوده دیدم مکتوبی است از طرف بهاءالله خطاب به پدرم که اولش چنین مرقوم بود:

" یا بهلول علیک بهاءالله الفردالاحد اولیاء طراً نزد حق معلوم و مذکور بوده بدانید ". انتهى .

چون به مضمون واقف شدم از قرائت و مطالعه مابقی صرفنظر کرده اوراق را پاره پاره در آب ریخته قصد مخالفت پدر نمودم عاقبت معلوم شد پدرم بهیچوجه تصدیق نکرده و بحال اعراض باقی و چون صوفی مشرب بوده و خود را مرد رند میگفت آزار و اذیت را بکسی روا نمیداشت و در خلال این گزارشات مسافرت به سلطان آباد عراق کرد و از آنجا کاغذی به بنده نوشت که دو نفر بهائی که یکی سید اسدالله قمی است مردم خیال کشتن را داشتند و من آنها را راهنمایی کرده از طریق همدان که قریه مسکونهء ما اول منزلش میباشد

مهمان شده عبور نمایند البته نهایت توجه را از آنها بنمائید لیکن زنهار زنهار مبادا کلمه ای با حضرات داخل صحبت شوید زیرا چنان نفوذی خرج میدهند که هر عالم متقی را منحرف میسازند از جمله همین شخصی که همراه سید اسدالله است کرمانی و وافوری بوده و یکی از کارهای سید بهائی و عوام فریبی او بمجرّد گفتن به شخص کرمانی که افیون در مذهب بهائیان حرام است و شربش ممنوع این شخص ابداً دیگر نکشیده صحیح و سالم خدمت شما میرسد بنده از مطالعه خط پدر بهانهء بهتری بدست آورده حبیب الله خان عموزاده را از قضیه واقف و عزم خود را جزم برای کشتن مهمانان سابق الذکر در کدوک قریه نمودم آلات و ادوات را برداشته متفقاً عازم کدوک شدیم ناگاه مسافرین مهمان ورود کرده سلام و تحیت گفتند و نام و نشان میزبان را پرسیدند هرچه انسانیت بخرج داده ماها

فحاشی و ناسزا گفتیم شاید در جواب کلمهء سوئی از دهان آنها بروز کرده همان را بهانه قتلشان قرار دهیم حتی گفتند اکرم الضیف و لوکان کافراً، جدّ شما فرمود جواب دادیم صحیح است پدر سوخته ها اکرم الضیف و لوکان بابا نفرموده قتل شما واجب است مختصر جمیع اطوار و اعمال شقاوت شعاری و خلاف کاری از ما ظهور یافت و از آن دو نفر جز

--- صفحه ۲۷۲ ---

تواضع و تکریم و رضا و تسلیم بروز نیافت نوعی صحبت نمودند که فشنگ در تفنگ و دست در قبضه آن منفعل و خشکید اجازه عبور خواستند دادیم حضرات رفتند و ساعتی بعد پشیمان شدم به عموزاده گفتم چرا از ما چنین وحشیگری بروز کرد؟ و بدون اخذ نتیجه در نزد پدر مقصّر و در نزد کفار شرمسار و با طائفهء بابی و بهائی معروف بخونخواری باشیم بهتر آن است بهر نحوی شده حضرات را جسته منزل آورده رضایت بگیریم فوری حرکت نموده در یکی از سراهای قریه سید اسدالله و رفیقش را جسته سلام دادیم و اصرار به بردن منزل نمودیم تحاشی کرد و گفت شما تحصیل علم کرده اید؟ جواب دادم: بلی، صرف، نحو و منطق. جواب داد: اینها زبان عرب و قواعد آن بود که هر عرب بدوی بهتر از شما میداند و من سؤال از علم نمودم، جواب گفتم اگر این علوم که قرآن

ما نازل از آن است مفتاح بهشت جاودان نباشد پس چه علمی علم است؟ گفت:

علم نبود غیر علم عاشقی      ما بقی تلبیس ابلیس شقی

چون کلمهء عشق و عاشقی در کله [جوان ما بطور علم مطلق مسموع افتاد گفتم آقا را کشان کشان بمنزل آوردند و در برجی مسکن داده از روی نهایت زرنگی در خورجین که همراه داشتند رسائل و تعلیمات بهائی را بیرون کشیده چند صفحه را که

--- صفحه ۲۷۳ ---

قرائت نمودیم حقانیت بهائیان کاملاً مشهود و از انفعال و رعب اعمال سابقه خویش جمیع ارکان وجودم مرتعش گشته مضطربانه در بستر بیخودی افتادم که الها اگر ساعتی قبل مرتکب قتل بیچارگان می شدیم چه میشد و تا صبح

بی خبر از خود بودم همینکه هنگام طلوع آفتاب شد هوشیار گشته دیدم حضرات با عموزاده هنوز نشسته و مشغول اقامهء دلیل و برهان هستند صبح چای میل نموده هر قدر خواستیم مهمانان را نگاه داریم صلاح ندانسته آدرس اشخاصی را که در شهر عراق میشناختند گرفتیم و تشریف بردند ریز مطابق ذیل است :

حاجی سید مسمی به سید ابوالفضل که یکی از انیس و جلیس های معروف حاجی آقا محسن مجتهد است دیگر حکیم رحیم اسرائیلی دیگر حاجی میرزا پیشخدمت محترم مخصوص حاجی آقا محسن مجتهد دیگر آقا محمد بوجار آقا محمد حسن دهدشتی مباشر امور حاجی آقا محسن و پسران مجتهد دیگر . حاجی میرزا حسن تاجر کاشانی دیگر ملا مهدی تاجر اسرائیلی دیگر آقا میرزا محمد حکیم احتشام الاطباء دیگر حاجی موسی همدانی ۹ دیگر آقا میرزا محمد باقرخان خلیج آبادی و آقا میرزا حسین شاه آبادی این دو نفر را از خودمان و اسامی بعد را بنام بابیهای کناره گیری معرفی کردند :

--- صفحه ۲۷۴ ---

حاجی رضاخان آقا اسمعیل علی سلطان استاد عبدالکریم کلاهدوز حاجی حسینخان محمد . پس از چندی که حضرات رفتند و کتاب ایقان را به بنده دادند بهوای ملاقات و شناسائی اسامی بهائیان سابق الذکر سلطان آباد عراق آمده موفق بملاقات متوسطین آنها گشته دیگر نتوانستم خودداری و یا محافظه کاری یا حکمت نمایم مگر در مکرر متمول و فقیر گشته علنی مبلغین را به بازار برده و بهمدستی حبیب الله احتشام نظام و اقوام شهری تجار و اغنیا واصناف را تعقیب بتبلیغ نموده و از تعدی و قتل و غارت مجتهدین و ملاها و حاجی سید محمد باقر که چند نفر از بهائیان را بدست خود و برادرانش قطعه قطعه کرده تحقیقات بعمل میاوردم و کم کم مسکن را بعراق برده تاجری معتبر و پرنفوذ و پهلوانی جسور گردیده عامهء اهل شهر را دلالت میکردم حتی برای کسر حدود در ماه رمضان با جمعی از جوانان تازه تصدیق دیگهای خوراک پزی را در میان معبر عام بار نهاده غذا طبخ و برفقا میدادیم یا در سرای تجارتی همین کارها را مینمودیم تا مردم با تجار و منافقین با مجتهدین حکومت را همراه کرده حکم قتل بنده

و چهار نفر دیگر را گرفته و در محبس ارک اسیر و ذلیل و دچار کند و زنجیر نمودند و سائرین رفقا مخفی شدند در

حبس

--- صفحه ۲۷۵ ---

ملا میرزا آقا طالقانی و آقا سید تقی خلیج آبادی و بنده باقی و استاد علی اکبر زرگر معاف شد. در شب اول نایب محبس را تبلیغ کرده همراه نمودیم و تلگرافی محرمانه بشاه بندر همدان نوشته مخابره شد که " چون رستم مکاری سارق صد بار جوهر تبعه عثمانی را من نشان کرده خواهش شد دستگیر و تحویل حکومت داده رشوه گرفته رها نموده مطالبه نموده ام معاندین مذهبی با تجاری که ذینفع در خرید مال التجاره رستم همدست و بتوسط علما حکم اعدام من و رفقا را بنام بهائیت صادر و فعلا در حبس و بزودی اعدام خواهیم شد " فردا دو نفر رفیق را حسب الامر حکومت که پسر شاه بود و نامش ابوالفضل ملقب بعضدالسلطان در زیر چوب میرغضب ها و عامه نزدیک بهلاکت رسیدند و آخرین دفعه بنده را پای بفلک کرده بنای فحاشی را نهادم و آشنائی یکی از مأمورین سبب شد که جوراب پشمی از پایم کنده نشد و چون شاهزاده امیدوار بود وجه معتابه از ما و بهائیان بگیرد و هم از سابقه جوهر مفقوده و دستگیری و رهائی رستم مکاری سارق مخوف بود امر بباز کردن بنده از فلک صادر و با رفقای زخمی و مجروح نیم مرده محبوس شدیم و واسطه های گوناگون از داخل و خارج شروع بقطع و فصل جریمه میکردند و اقوام بنده ساعی بودند شاید از مجتهد

--- صفحه ۲۷۶ ---

آقا نور که حکم قتل را صادر نموده بود عفو نامه بگیرند و قبول نمی کرد و خوشبختانه عصری جواب تلگراف همدان که به شاه بندر عثمانی مخابره کرده بودم از اتابک رسید: " قائم مقامی حسب الامر ملوکانه امر به تنبیه مرتکبین اغتشاش صادر و شما مأمورید از شاهزاده حکومت چند صندوق جوهر را بگیرید یا عین رستم مکاری را که مرخص نموده به شاه بندر عثمانی تحویل دهی " .

خلاصه شاهزاده حاضر گردید تمام تقاضاهای بنده بپذیرد مشروط بر اینکه در شهر نمانم و یا در خانه ای از خانه ها



مخفی شوم قبول نمودم عاقبت رستم مکاری را با رفقای نیمه جان تسلیم بنده نمود از ارک حکومتی خارج شدیم و از بازار عبور نموده جشن و غلبهء مسلمانان تبدیل بازدهام و فتنه و بهانه جوئی جدیدی شد همینکه وارد منزل عمویم آقا سلیمان گردیدیم دیدم از تمام اعیان و رفقاء خود دعوت کرده و عریضه باقا نور مجتهد نوشته خواهش کرده از قتل یکنفر بنده صرف نظر فرماید و قبول نشده مجددا فرستاده اند و آقا نوکر مخصوص خود را حامل پیغام باین مضمون فرستاده اولاً بر جمیع شما فرض و واجب است در قتل این طایفه به شخصه قیام و اقدام کنید ثانیاً از قتل فلانی منوط بانجام چند شرط صرف نظر میکنم: اول لعن بر طائفهء جدید

--- صفحه ۲۷۷ ---

دوم طلاق گفتن عیالش و دو مرتبه عقد بستن سوم آمدن در محضر و باسلام رو نمودن بعد از توبه بیازار رفتن . فرستادهء مجتهد چون پیغام آقا را پایان رسانده و مرا نشناخت پاسخ بدادم آقا خیلی غلط خورد و این شرایط باید در بارهء خودش مجری شود زیرا دجال شده و مردم را بضالت انداخته فحش بسیار دادم نادانی و جوانی نموده غافل ازاینکه آقا دکان و بازار را حکم بر بستن میکند نوکر مجتهد رفت و تمام بازار را بسته و علما و تجار جمع در مسجد گشته جدا از حکومت اشخاصی را که مرخص شده اند با بنده خواستگار شدند این رویه چندین شبانه روز پایدار بود و پسر شاه در محاصره و تلگرافات بطهران مینمودند تا آنکه امر اکید صادر شد که اگر متفرق نشوند مجتهد را گرفته تحت الحفظ بمرکز فرستند و جمعیت و ازدحام مسلمین را حکومت بتوسط تفنگدارباشی خویش که یکنفر بهائی سّری مسمی به غلامعلی خان جمپور بود و مهترهای طویله متفرق ساخت این وقایع موجب بیداری نفوس و اشتعال بهائیان گردید بنده که مبتدی و بی اطلاع از اوضاع گذشته امر بودم در صدد تحقیق و تفتیش برآمده عریضه بحضور حضرت عبدالبهاء معروض و در جواب تائید و توفیق وعده دادند ولی امر بحکمت فرمودند چه حکمتی که هر روز پرده دری

--- صفحه ۲۷۸ ---

میشود و بی اختیارانه حکمت را از دست میدهم و باز فریاد علماءِ غرور بلند میگردد دنیای ایران خیلی تنگ و تاریک است هر چندی معجزی میسازند و کوری د مسجد سید محمد باقر توسل جسته از برکت منبر آقا دو چشم شهلا گشته و مردم از بهائیان اینطور کرامات میخواند تا مجبور میشویم خلافت را اثبات و مشت آنها را باز نمائیم " و بالجمله میرزا آقاخان مردی شهم و شریف و منجذب در ایمان سالها دلیرانه نصرت این امر نمود بنام میرزا ابوالقاسم قائم مقام مورد عنایات حضرت عبدالبهاء بود و سفری هم در ایام مسافرت آن حضرت به اروپا رفته چندی تشرّف بحضور داشت و گهی طهران بوده در آثار عتیقه ایرانی کامیابی داشت و خاندانی برقرار گذاشت .

و از بهائیان سلطان آباد آقا غلامرضا قصاب و از شهداء این دور اسفندیار معروف بحاجی عرب که کیفیت شهادتش را در بخش سابق آوردیم اهل قریه چقاسیاه واقعه در قرب شهر که در آن بلد ساکن و منادی اشاعات دولتی و ملّتی در کوی و برزن بوده بشغل دلّالی اشتغال میجست و در حدود سال ۱۳۲۹ فائز بایمان بدیع گردید و کاروانسرداری پیشه کرد و بدر واقعهء مدهشاه شهادت آقا میرزا علی اکبر برار با عائله اش که در بخش سابق آوردیم با یکدست قنّاقه طفل

--- صفحه ۲۷۹ ---

رضیع و با دستی دیگر رأس مقطوع را گرفته در کوی و بازار به حالی که برای ارائه حکمران میبردند همی فریاد نمود ای مسلمانان اگر میرزا علی اکبر از دین بزعم شما خارج شد این طفل صغیر را که گناهی نبود ای بی انصافان این چگونه مسلمانی است و به آخوندها که سبب اصلی اینگونه وقایع اند سقط گفت و بالجمله از تأثیر امر ابھی<sup>۱</sup> به کلّی منقلب شده بخلاف سابق ایام متقی و سالم و متبتّل گشته آیات و الواح را ورد زبان داشت و در هدایت غافلان بدون رعایت نیکی یا بدی فطرتشان و بدون مأل اندیشی همت گماشته پیوسته کسانی را برای مکالمه عقیده ای درمجامع آورده به نصیحت احدی ممتنع نگردید و این امور موجب ایقاز حس حقد و مقاومت اهالی خصوصاً ملاها شد تا چون مرد دکاندار تفریشی مجاور محلش ویرا بسوزاندن قرآن متهم کرد و آقا نور مجتهد تشهیر نمود با پسرش یدالله به خلع آباد رفت و شب در مسافرخانه که ضیافت بود بین احباب مذاکره شد که تنی چند از ژاندارم بتعقیب او

میایند و صلاح دیدند شبانه بطهران یا همدان بشتابند ولی او علی الطَّلوع به شاه آباد رفته بخانه آقا نور از مؤمنین بماند و یدالله را در آنجا گذاشته خود بحسین آباد رفت. از آنسو مأمورین به هدایت تنی که همراه گرفتند به مسافرخانه خلع آباد رسیدند

--- صفحه ۲۸۰ ---

و سواره در آمدند و حسین سروری را که بمکتب داری مشغول بود حاضر کرده با چوب درختی که از باغچه شکستند همی زدند و حاجی عرب را خواستند و هر قدر فریاد زد که اینجا بود ولی رفت نشنیده بیشتر زدند تا آنکه جمعیتی گرد آمد و مأمورین ناامید شدند و بسوی شاه آباد رفتند و اسکندر نامی از احباب را زده براهنمائی خانه آقا نور گرفتند و بدانجا رفته مطلوب را نیافتند و آقا نور و برادرش میرزا عنایت الله را به خانه کدخدا علی اکبر بردند و دانستند که حاجی عرب در آنجا نیست و از اهالی قریه شنیدند که علی الصَّبَّاح به حسین آباد رفت لذا سه تن مذکور را با امین الله برادر آقا نور با خود تا نیمه راه حسین آباد برد و آنان را مرخص کرده خود بدان قریه شتافتند و پرویزخان خسروانی مالک قریه بخانه غلامحسین بن کربلایی رمضان راهنمائی کرد که حاجی عرب را گرفتند و پسران کربلایی رمضان عزم نمودند که مبلغی نقود بمأمورین داده مظلوم را رها کنند ولی دانستند که ایشان نقود را گرفته مظلوم را خواهند برد لذا چیزی ندادند و بروزی دیگر مأمورین مظلوم را از راهی دیگر به سلطان آباد کشیدند و تفصیل شهادتش در بخش سابق ثبت گردید. دیگر یحیی حزقیل سابق الوصف در بخش ششم در حدود سال ۱۳۵۱ در گذشت و عائله برجای گذاشت.

--- صفحه ۲۸۱ ---

و در قریه شاه آباد بنوعیکه در بخش ششم وصف کردیم و اسم بردیم جمعیتی کثیر متجاوز از چهارصد نفر عده بهائیان شده اقتدار یافته غالباً کدخدا از آنان برقرار می گردید و محفل روحانی و دیگر مؤسسات امریه تأسیس کردند و در حسین آباد کربلایی رمضان و پسرانش غلامحسین و غیره و دیگر سید حسین و پسرش سید حسنخان بودند و در خلع آباد حاجی آقا صادق محمود سروری حسین سروری و دیگر میرزا ریحان اسرائیلی در حدود سال

۱۳۱۸ فائز بایمان شد و در وطن و کاشان در امور روحانیه مشارک و سهیم بهائیان گردید تا درگذشت و پسرانش مخصوصاً آقا شعبان میثاقیان در طهران مقیم شده دکان فروش منسوجات گرفته در تبلیغ و غیره شرکت کردند و به سال ۱۳۵۲ بحیفا رفته ایامی در جوار حضرت ولی امرالله زیسته مأمور بعودت شد و دستور فرمودند که در کربلا زیارت مقامات متبرکه که نیز مبادرت کند و در طهران بسال ۱۳۵۴ وی را چند روزی بدین عنوان که در خانه جلسهء مستمر تبلیغی داشت در نظمیۀ توقیف کرده التزام بترک آن گرفتند و در سال ۱۳۵۷ درگذشت .

### و از توابع اراک ( عراق ) ادریس آباد ( شاه زند )

ملایار محمد سیروسیان بن بیک محمد ایمان آورد ۱۳۱۳ و در سال ۱۳۱۹ محفل روحانی تأسیس گردید و در ورقا

--- صفحه ۲۸۲ ---

چهار فرسنگی عراق مرادعلی بختیاری بن کربلانی درویش ایمان آورد و در مدتی قلیل جمعی هدایت شدند و در سال ۱۳۴۵ محفل روحانی تأسیس گردید .

### ملایر

مممممممممممممممم

در بخش ششم شرح سانحات دورهء حیات شاهزاده حسینقلی میرزا و برخی از مؤمنین و اوضاع تعدیات معاندین را نگاشتیم و باز در سال ۱۳۱۰ ملایان بلد بر ضد بهائیان همدستان شده رؤساء تلگراف و پست را با خود موافق و متعاهد ساختند تا کسی نتواند بطهران خبر دهد و تلگرافات شکایت آمیز مملو از مفتریات بدربار طهران فرستادند ولی موزون بسطان آباد شتافت و تلگرافاتی دائر بر اخبار سوء قصد ملایان و تعرضات شیخ ضیاءالدین مجتهد و برادرش آقا مهدی بشاه کرد و بی درنگ از جانب میرزا علی اصغرخان امین السلطان بواسطه موزون توصیه در باره همراهی با مظلومین به سیف الدوله واصل شد مضمون اینکه حسب الامر همایونی احدی را حق تعرض باین گروه نیست و اگر شیخ ضیاءالدین و آقا مهدی بر تعدی تجری کنند فوراً از ملایر تبعید شوند لاجرم معاندین بر جای

خویش نشستند و موزون بملاير برگشت و بخدمات روحانيه مشغول شد و چون نخستين لوح حضرت عبدالبهاء پس از غروب شمس جمال ابهي<sup>۱</sup> خطاب بوي رسيد بي درنگ قلم برداشته و ابیاتی بسیار سروده بمحضر مبارک فرستاد که بعضی از آن ابیات چنین است :

ای خاک آستان تو کحل بصر مرا

وی نعل دوستان تو افسر بسر مرا

زین پس بخسروان جهان نظر کجاست

آورده حضرت تو چو اندر نظر مرا

جز آتش محبت ای مظهر اله

در دل اگر فروزدم آتش بسر مرا

و بدینگونه در اخلاص و ایمان نامدار بود تا در جمادی الاخری از سال ۱۳۱۳ بجهان باقی انتقال نمود و در قبرستان کاظم آباد واقع در سر راه پارک که از بناهای سیف الدوله و تفرجگاه عمومی اهالی است مدفون گردید و مناجاتی در حقش از حضرت عبدالبهاء صدور یافت و خلفش مهدیقلی میرزا و رضا قلی میرزا و عبدالحمید میرزا در مقامات ایمانیه جای پدر گرفتند و خانواده واسعه از آن خلف و پسران دیگرش بنام مرتضی قلی میرزا و بدیع الزمان میرزا بنام موزون برقرار گشت و ما ذکر کربلائی محمدهادی و خلفش

استاد امان الله شیرزاد معمار مقیم طهران که خاندانی بنام شیرزاد برجای گذاشتند و نیز کربلائی محمد هادی و خلفش میرزا باقر جلیل ساکن طهران که نیز در آن بلد عائله تأسیس نمود ضمن بیان احوال بهائیان در آن بخش نمودیم . و یکی از معاریف اهل بها که در اواخر همان دوره فائز بایمان شد و در این دوره رایت ایمان بود آقا علی اکبر زرگر نوه حسن خان سردار شیرازی با وجوه و اشراف بلد معاشرت و مؤانست داشت و بواسطه شاهزاده

موزون مذکور ایمان آورد و با تمام قوی در نشر این امر سعی نمود و خانه اش را محل واردین بهائی و احتفالات روحانیه قرار داد و باندک زمانی بالسن و افواه انام افتاد و بنای تعرض و ایذا گذاشتند و پی در پی بدرج خانه و حجره اش هجوم برده سنگسار کردند و هر که را نزد وی میدیدند اذیت مینمودند تا به نوعی که در بخش سابق نگاشتیم فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست و منتهی بقتل و غارت گردید و او بالاخره نیمه جان به همدان رسید و مدتی بحالت بیماری و ناتوانی افتاده درگذشت دیگر میرزا اسمعیل خیاط سراج الشهداء از سلطان آباد بملایر مهاجرت و اقامت کرد و زوجه شاهزاده حسینقلی میرزا موزون را ازدواج کرده کودکش را پرستاری نمود و بتبلیغ امر

--- صفحه ۲۸۵ ---

ابهی<sup>۱</sup> پرداخته در آن حدود مشهور شد و ملاها و اعداء به مضادت و مقاومت برخاستند و اهالی را بایذاء و اهلاکش برانگیختند تا در دوازدهم ربیع الاول ۱۳۲۱ آقا مهدی برادر شیخ ضیاءالدین دو تن را کفن پوشانده با انبوهی در قفایشان بکوی و برزن افتادند و او عرضحال بنیرالممالک حکمران داد و حاکم مذکور بعلمت عدم اقتدار و فقد کفایت چاره ای نتوانست و بالاخره میرزا اسمعیل مبلغ سه تومان باطاقه عبا بدو کفن پوش داد تا فتنه اندکی تسکین یافت ولی ملاها از عزیمت خود منصرف نشدند و بالاخره بنوعیکه در بخش سابق آوردیم آن مظلوم را بشهادت رساندند و در حق وی از بنان حضرت عبدالبهاء چنین صدور یافت :

هو الله

النور الساطع من النیر الاعظم یغشی مرقدک المنور وجدثک المطهر یا من تمنی كأس الفداء حباً بالجمال الابهی و شرب ریحق الوفاء من كأس العطا وصعد روحه الی حدیقة البقاء محفل اللقاء المرکز الاعلی و ادرك المشول بین یدی ربّه الغفور و تشرف بمشاهدة الجمال بعد کشف سبحات الجلال اشهد انک امنتم برّبک الکریم و اقبلت الی النبء العظیم و سمعت نداء مولاک الجلیل و احببت الدعوة و ادركت النعمة و سابقت الی الرحمة و اقامت الحجّة النوراء و سلکت المحجّة

--- صفحه ۲۸۶ ---

البيضاء وحزت القدح المعلى و ناديت باسم الله وهديت الى الله و نسيت ماسوى الله حتى اشتهرت بين الخلق باسم الحق و اسهدفت السهام المصوبة من اللثام فى سبيل ربك العزيز العلام و تمنيت كأس الفداء فى محبة محبوبك الابهى طوبى لرأسك المذبوج و دمك المرشوشس و جسدك المقطوع روحى لك الفداء ايها لمنجذب الى الملاء الاعلى والراية الخافقة فى ميدان الفداء والسراج الساطع بانوار الوفاء والنجم البازغ فى مطلع العلى والطير المتطائر الى رياض البقاء والحمامة المتغردة فى غياض السناء والسمة السابحة فى حياض الثناء فديتك بروحى و ذاتى و كينونتى يا مظهر الولاء والنار الموقدة فى شجرة الفداء طوبى لنفس تبركت بترايك الطاهر و استضئت من نورك الباهر و قبلت مرقدك الزاهر و تعطر مشامه بطيب مسك العاطر روحى لك الفداء يا من استشهد فى سبيل الله وتوجه الى ملكوت الابهى و شرب رحيق الاصفى فى محضر تجلى ربه الاعلى و عليك التحية والثناء ع ع

اي ثابت بر پيمان اين زيارت حضرت ميرزا اسمعيل خياط است بايد احبا هريك در نهايت انقطاع و انجذاب و التهاب بنار محبت الله از قبل عبدالبهاء تلاوت و عليك التحية والثناء ع ع

--- صفحه ۲۸۷ ---

و در قريه جوراب ملاير هدايت الله خان فتح الله بيك و عبدالعظيم بيك آقا فضل الله آقا لطف الله وغيرهم بودند و در قريه بيش آقا نوروزعلى و محمود بيك و پسرانشان لطفعلى و فرز على شناخته شدند و قريه آورز مال و اچه در چهار فرسنگى دولت آباد در ايندور مركزى شده جمعى از معاريف مانند استاد آقا كوچك استاد جهانگير حسينقى بيك عادل خان شيرعلى خان اسمعيل خان غلامحسين كربلايى رحيم استاد على بابا مشهدى عباس آقا جمشيد و آقا ميرزا مهربان و آقا ميرزا جان و آقا محمد امين نجات الله بيك حاجى محمد ابراهيم پاشا مشهدى مهدى كربلايى الله داد حاجى محمد محمدعلى كربلايى غلامرضا استاد يوسف حجار كربلايى خليل محمد حسين ميرزا مشهدى شعبان كربلايى فضل الله على اصغر على مراد امامقى فتح الله خان آقا محمد رضا كربلايى محمد آقا نريمان آقا محمد جعفر آقا حسن آقا حسين آقا محمد باقر محمد رفيع آقا ابوالقاسم آقا سليمان

محمد تقی استاد شیراز غلامحسین متخلص بگلچین علی آقا هدایت خان محمد رضا کربلانی فرخ سینقورخان و غیرهم بودند .

--- صفحه ۲۸۸ ---

### سمنان و سنگسر و شهمیرزاد

مممممممممممممممممممممممممم

قریه سنگسر و هم شهمیرزاد تابع و واقع در سه فرسنگی سمنان نوعی که از بخش اول پیوسته شرح دادیم از آغاز امر مرکزی از مراکز جمعیت و شہامت و ثبات عقیدت و معرفتی برای پیروان امر بدیع بود و ما شرح احوال آقا میر ابوطالب و آقا سید محمد رضا و خاندانشان را آوردیم و آقا میر ابوطالب در حدود سال ۱۳۱۰ بسن غایت پیری و ضعف در سنگسر در گذشت و پسر و دختری برجای گذاشت و جسدش در بقعه امامزاده قاسم واقع در قرب آن قصبه مدفون گردید که آقا سید محمد رضا در شأن آن بقعه چنین نوشت در بقعه امام زاده قاسم واقع در سنگرسه تن از اصحاب حضرت قدوس روحی فداه دفن شدند اول اخویم آقا میر ابوطالب دوم محمد مهدی سوم ولی الله مازندرانی و والده داغدیده دو پسر شهید که از اصحاب قلعه بودند و نیز همشیره اسیر شده شماتت و ملامت کشیده و از احباء الله رجال و نساء در دالان و صحن معصوم زاده مدفونند و او که صاحب قلم و قلب ملهم و سخن مؤثر و رایت هدایت کبری و تائیدات غیبی در مازندران و سنگسر و شهمیرزاد و چراغ درخشان امر

--- صفحه ۲۸۹ ---

اقدس ابھی<sup>۱</sup> در آنحدود بود و دوستان غایت تجلیل و تکریم و صفاء عقیدت و ارادت بدو داشتند چند ماهی بعد از وفات برادر با دامادش آقا شیخ رمضان در همانسال ۱۳۱۱ به ارض عکا شتافته ایامی مدید درک محضر حضرت عبدالبهاء نمود و مراجعت بمازندران کرد و باری دیگر در سال ۱۳۱۵ با برادرزاده اش آقا سید محمد باقر در سن پیری و حال ناتوانی بان ارض مقدس رفته چندی از زیارت کام دل گرفت و عودت بمازندران نمود و خاتمة الحیات



بسال ۱۳۱۷ در بارفروش وفات یافت و هنگام دفنش متعصّبین و جهّال شورش کرده خواستند مانع از دفنش شوند ولی بهمتّ و شجاعت احبّای الوار ساکن آن بلد خصوصا بغیرت و مردانگی کا کا حسین شیرازی بمحله الواریه که مجتمع احباب بود منتقل و مدفون گردید و در بقعه درویش تاج الدین واقعه در آنشهر قرار گرفت و سالها مزار محترم نزد دوستان بود تا بسال ۱۳۴۹ از محلّ مزبور نقل بمقبره طبرسی نمودند و در خلف بقعه بخاک سپردند و از او دو پسر و سه دختر برجای ماند و صورت زیارت مفصّل که حاوی بیان حالات و مقاماتش میباشد از قلم حضرت عبدالبهاء صدور یافت و برادر مقام بقیة السیف ذکر فرمودند و از آنجمله این کلمات است :

--- صفحه ۲۹۰ ---

" و ما وجد یا الهی من اذن واعیه الّا اسمعها و نفسا مستعدّة الّا احباها و روحا منتظرة الالبشرها و حقیقة زکیة الالانعشها ولم یأل جهدا یا الهی فی خدمة امرک و اعلاء کلمتک ونشر آیتک ۰۰۰ "

و پس از او آقا سید محمد باقر سابق الذکر ابن آقا سید احمد شهید که تحصیلات مدرسه ای نیز داشت و از آثار پدر و اعمام مذکور نصیب گرفت و نزد احباب مازندران گل عموجان معروف بود در حدود مازندران و سنگسر و شه میرزاد علمدار هدایت کبری شد و عاقبت الامر در سنگسر درگذشت . و اما بنات آقا میر محمد علی سه تن بیودند نخست معصومه زوجه میر ابراهیم شهید در ایمان و استقامت شهیره گشت و معاندین دفعات عدیده خانه اش تاراج کردند و نوبتی به حکم علماء سنگسر وی را گرفتند و خواستند بجرم عقیده ایمانیه رجم نمایند و انبوه ناس او و دخترش را سنگ زنان بخانه مجتهد دواندند که سنگسار کرده هلاک نمایند و چون بمحضر مجتهد وارد شد نوعی تکلم نمود و شجاعت و تأثیرات بیانیه از او ظهور یافت که مجتهد متأثر و خاضع گردید و جمعی از حاضرین با تنبه و ایمان برخاسته ویرا مستخلص نمودند و ببود تا در حدود سال ۱۲۹۵ درگذشت . و پسرش آقا سید زین العابدین سابق الذکر در امر ابداع شهیر در

--- صفحه ۲۹۱ ---

ایمان گشته بلایا ومصائب بسیار از اعداء تحمل کرد به سال ۱۳۲۵ وفات نمود و از او و برادرش عائله در این امر

برقرار ماند . دیگر حلیمه زوجه حاجی صالح و ابنانش حاجی ابراهیم و علی اکبر و الله وردی و آقا محمدعلی از مشاهیر مؤمنین ابهی<sup>۱</sup> محسوب گشتند و دخترانش یکی زوجه آقا محمد علی متخلص بخموشی دیگر زوجه آقا سید زین العابدین مذکور بود و دختر سوم آقا میر محمد علی فاطمه زوجه ملا میرزاجان شه میرزادی و پسرانش کربلایی حسین و میرزا جلیل و میرزاهادی بودند و از این خاندان قدیم الایمان اعقاب و اخلاف کثیره رحمانیان عدالتیان ممتازیان مشهور در این امر برقرار می باشند و ما ذکر اسامی شهداء و بقیه السیف سنگسر و شه میرزاد را در قلعه طبرسی مازندران و اسامی جمعی از مؤمنین و نیز معرضین و منحرفین دو قصبه را در بخش دوم نمودیم و جمعی کثیر از بهائیان را که خود و اخلافشان در این دوره میزیستند در بخش ششم شرح احوال دادیم و در اوائل این دوره با اینکه آقا جمال بروجردی بهر القاء نقض دو بار از طهران بان حدود آمد ثمری نگرفت و خائناً و خاسراً برگشت .

و تأسیس محفل روحانی در شه میرزاد بسال ۱۳۲۷ واقع

--- صفحه ۲۹۲ ---

شد و در سنگسر اجتماع در صباح بنام مشرق الاذکار حسب دستور حضرت عبدالبهاء بسال ۱۳۱۷ و بناء مشرق الاذکار بسال ۱۳۴۰ و تأسیس مدرسه بهائی که آن حضرت حسینیه نامیدند بسال ۱۳۳۵ شد و ما در بخش ششم عده ای از بهائیان آنجا را که تا ایندور حیات داشتند نام بردیم چنانکه کربلایی خانلر در حدود سال ۱۳۱۲ وفات کرد و ملا محمد حسن و ملا جانعلی در حدود سال ۱۳۲۲ و آقا محمد علی در سال ۱۳۲۱ در گذشتند و استاد محمد جان در مصر بشرف زیارت حضرت عبدالبهاء رسید و بسال ۱۳۲۴ وفات نمود و استاد محمد عسکری با خدمات ایمانی بود تا در سال ۱۳۲۰ وفات یافت و ملا محمد علی از ملاها در سال ۱۳۲۵ بدرود جهان گفت و ملا یوسف از ملاهای معروف تا سال ۱۳۲۹ حیات داشت و از بسیاری از مذکورین و غیرهم اخلاف ثابت و مستقیم الایمان برجای ماندند ولی معارضات و تعدیاتی از معاندین بر جمع مؤمنین وارد گردید از آنجمله امین حرم که شه میرزاد را تیول داشت در آنجا با عصیّت و عناد و تحریک طغیان و افساد همی نمود و از اجتماعات این فئه و ورود مبلغین جلو گرفت

زمینه فساد فراهم ساخت و در سال ۱۳۱۹ استاد حاجی کفّاشی را دستگیر کرده و آزار داده بر درختی بسته همی

زدند

--- صفحه ۲۹۳ ---

و چون مادر مظلوم شنید خود را به پسر رساند در بغل تنگ گرفت امر داد که مادر و پسر را بریسمان پیچیده چوب و تازیانه بر هردو زدند آنگاه مادر را رها کرده پسر را حبس نمود و محمد اسمعیل که برای ابن عمّش زندانی مذکور خوراک برد نیز حبس و به غل و زنجیر کرد و مدت سه شبانه نگهداشت پاهایشان را در شبها در کند محکم بسته و دو تن از دو سو چوب چندان زدند که خود خسته شده و دستها از کار وایماند و همه شب بعد از اعمال مذکور پاهایشان از راست بچپ و از چپ بر راست بسته زنجیر گردن را کشیده بقرب کنده می بستند تا آنکه عائله شان باداء سی تومان و التزام اینکه سه تن در یکجا مجتمع نشده الواح و آیات نخوانند آنان را مستخلص ساختند و بالاخره مظلومان تلگراف تظلم به میرزا علی اصغر صدراعظم کردند و اندکی آسوده شدند تا در سال ۱۳۲۴ در سنگسر و شه میرزاد تواما شورش بضد این فئه برخاست . مجملا اینکه بهری از اهالی سنگسر از مریدان صفی و صفا علیشاه حاکم و بعضی رؤسای دیگر را پیروی طریقت متبعه خود دیده اجراء عصیّت و عدا خواسته معدودی از بهائیان که در هوای گرم تابستان برجا مانده بمقاومت برخاستند و چنین طرح نیرنگ ریختند که با مظلومان در آویزند

--- صفحه ۲۹۴ ---

و اصلاح ذات البین را باکثریت متشرعین معاندین واگذارند و همینکه مظلومان حاضر شوند متفقا برایشان بتازند و کارشان را بسازند ولی بهائیان آگهی از نیرنگ یافته و در اثناء ستیزه و جنگ بسوی کوه شتافتند و همینکه جمعیت کثیر آنان را تعاقب کردند غفله برگشته رزمی سخت دادند چنانکه مهاجمین سروپای شکسته ناچار بگریختند و طولی نکشید که بهائیان دلیر سنگسری ساکن بیلاقات باخبر شده برگشتند و معاندین آشفته و پریشان گشتند و از واقعات مذکور از یکسو اتحاد و انجذاب مؤمنین و از سوی دیگر حسد و بغض معاندین بیشتر شد و منتهی باین گردید که در ماه رمضان تنی چند از مظلومان در سنگسر و شه میرزاد بگلوله معاندین مقتول و مجروح شدند

واموالشان بغارت رفت چنانکه در بخش سابق ضمن واقعات سال ۱۳۲۴ آوردیم و در شه میرزاد نخست چنین شد که بتحریک امین الرعایا مشهدی مهدی و چند تن دیگر از اهل بهارا که در بازار دکان داشتند از کسب و شغل منع نمودند و بعضی را زدند و اشیاء داکین را بیرون ریختند و استاد محمد رضی را بیل بر فرق نواختند که خون جاری شد وانبوه کثیر در مسجدی اجتماع کردند و خروج میرزا علیمحمد سر رشته دار را که بمأموریتی دولتی از طهران رسیده و در خانه مشهدی مهدی

--- صفحه ۲۹۵ ---

وارد شده بهانه نمودند و مصمم شدند که بخانه و محل اجتماع روحانی اهل بها بریزند ولی سر رشته دار بسنگسر رفت و امین الرعایا جمعیت را مانع شد و برخی از مؤمنین به سمنان رفته و عریضه ای تلگرافی بمجلس شورای ملی و دیگر بوزارت داخله و سوم بحکمران جدید سمنان که هنوز وارد نشده بود دادند و تلگرافا جواب باقدام برفع عائله رسید و باندک زمانی حکمران سمنان ورود نمود و مأمورین به شه میرزاد آمدند که گفتگوی طرفین را شنیده حکومت نمایند ولی مفسدین محل ملاقات را در مسجد معین داشته و اهالی را شوراندند و جمعیتی را در آنجا فراهم آوردند و سه تن از مظلومان نیز حاضر شدند و در آن میان آقا عبدالعلی شهاب بن مشهدی مهدی طرف صحبت جمعیت واقع شد و چون اندکی مکالمه واقع گردید همه یک صدا یا علی گفته بر سر مظلومان ریختند و با ریسمان کتفهایشان را بستند آنگاه جمعیت را از مسجد خارج کرده و حاجی سید صالح از ملاها و غیره معروضه ای مملو از مفتریات نگاشته و بطهران فرستادند و فراشان هر پنج مظلوم را بیک ریسمان بسته مشهدی مهدی را در جلو قرار دادند و ارادل را دور کردند و آنان را از مسجد بیرون کشیدند و در آنحال تنی از معاندین رسیده خیو بر چهرهء مظلومین افکندند

--- صفحه ۲۹۶ ---

و محمد حسین از مؤمنین رسیده بفراشان گفت منم بهائی هستم و باید با برادرانم باشم و او را خواستند بریسمان ببندند وافی نبود و مظلوم شال کمر خود را باز کرده بریسمان محکم نموده بر بازوی خود بیست و با آنان روانه

گردید و همه را بخانه امین الراجا بردند و هر قدر تهدید کردند ثبات و استقامت بیشتر دیدند و امین الراجا از توقف محبوسین در خانه خود ممانعت کرد لاجرم آنان را به محل خرابه واقع در جنب دارالحکومه مقرر دادند و دو شبانه روز پای در کند و گردن بزنجیر نگه داشتند آنگاه به سوی سمنان بردند و همینکه بقرب سنگسر رسیدند حکم واصل از طهران بایشان نشان دادند بازویشان را گشودند و خواهش کردند که نزد حکمران ایشانرا بستانند چه اگر چنین نمیشد از شرور ظالمان نمیرستند و بهائیان سنگسر خواستند مظلومین را از چنگ ظالمین براینند و آنان اظهار داشتند که ما بعنوان مقصر و محبوس نیستیم بلکه برای دادستانی سمنان میرویم و همینکه از سنگسر گذشتند و بیک فرسخی سمنان رسیدند با عباسقلی خان نام از معاریف شهر و دو تن از قراسوران تصادف کردند و خبر یافتند که حاجی ملاعلی مجتهد پس از وصول خبر شه میرزاد بمجلس ایالتی بلد حاضر شد و حکمران را خواسته در باره مظلومان حمایت و تشدد کرد

--- صفحه ۲۹۷ ---

و حاکم را بیم گرفته مگر سوگند یاد نموده چنین گفت ای آقای حاجی بروح رسول الله این مأمور آدم با کفایتی بود نمیدانم چه واقع شده؟ جناب حاجی فرمودند ما مأمور را نمیشناسیم اینقدر میدانیم که این گروه از اشخاص نیک آنجا محسوبند هرگاه خدانخواستہ موئی از ایشان کم شود از شما در طهران شکایت خواهم کرد و چون حکمران معذرت خواست و حضورا به مأمورین تأکید نوشت آقای حاجی بخانه خود رفتند و ساکت نمانده برای مأمورین و حاجی امین الراجا و رؤسای شه میرزاده نوشت و از اعمال واقعه نکوهش و تهدید کرد و بعلاوه مهر و امضای خود بامضاء پنج نفر از وکلای مجلس ایالتی رساند و عباسقلی خان مذکور را برای اینکار فرستاد بالجمله محبوسین مذکور خصوصا مشهد مهدی در دارالحکومه سمنان با امین الراجا مکالمه کرده از اعمال نکوهیده اش برشمرد و حکمران از او تعهد گرفت که در شه میرزاد فساد و شورش رخ ندهد و مجلس دارالشوری ملی قصبه را از تیولش خارج نمود و لاجرم امین الراجا و برادرش حاجی عبدالله بطهران رفتند و دست فتنه گران از دسیسه سازی

کوتاه گشت ولی عناد و فساد اعداء برقرار بود چنانکه نوبتی میرزا حاجی آقا ممتازی صهر آقا سید محمد رضا که سالها در بادکوبه و مشهد سر تجارت داشت نوبتی بوطن باز آمد

--- صفحه ۲۹۸ ---

و روزی در مکانی موسوم به سرچشمه با آخوندی مکالمهء تبلیغی کرد و محمود نام شیر را که یکی از چهار قاتلین ملانصرالله گردید در آنجا تصادف عبور دست داده به ایشان خیره نگاه کرد و گذشت و سه روزی دیگر از آنجا عبور کرده نظرش بچندتن از اهل بها افتاد بیکی از آنان که علی بن غلامعلی بود چنین گفت آیا این بقوت تو بود که روزی دیگر فلانی در همین جا چنین و چنان میگفت و الان از خانه تفنگ آورده ترا بجزا میرسانم و فی الحال بخانه رفته با تفنگ برگشت و علی مذکور بگریخت ولی ملا عبدالله فرخی به نوع وساطت پیش رفت و محمود ویرا هدف کرده گلوله بر دستش رسیده بگذشت و از کتف مسلمانی عبور کرده و هر دو مجروح بخانه میرزا بدیع الله ملقب بدیع الحکما خواهرزاده حاجی ملا علی اکبر ایادی رفت و بهائی مجروح را بی اخذ درهمی معالجه کرده مسلم را معالجه نموده اجرت بگرفت و محمود ضارب خبر بشنید و میرزا بدیع الله را بعنوان معالجهء مریض بخانه برده مال الاجرة مذکور را پس گرفت و قصد قتلش نمود ولی اهل خانه اش طیب را گریزاندند. و از علماء و اولیاء و مبلغین و شهداء بهائیان شهیرزاد ملانصرالله ابن ملا مؤمن بن ملازین العابدین ملا و ملازاده و امام جماعت و مرجع احکام شرعیه بود و بسال ۱۳۱۰ بواسطه

--- صفحه ۲۹۹ ---

نیرو سینا هدایت یافت و بستگان خود و عده ای را تبلیغ کرد و بحالت انجذاب علی رؤس الاشهاد تعالیم و آیات بدیعه بسمع اهالی رساند و شهرت گرفت و معممین و تابعین و غیرهم بخصمیت و تعرض و توهین برخاستند و او بمسالمت و نصیحت استقامت کرد و ناچار ترک مسجد و منبر گفت و جمعی از بستگان و ارادتمندان اصرار نمودند باز بامامت مسجد و منبر نشست و چندی باین منوال گذشت و متدرجا دچار توهین و سب و لعن عموم گردید لاجرم

مسجد را رها کرد و بشغل باغداری و فلاحت مشغول شد و به معاشرت با احباب و تبلیغ امر ابھی<sup>۱</sup> اهتمام نمود و روز

بروز بغض و عداوت معاندین مزداد گشت و اجتماع کرده خواستند بخانه اش پی قتل بریزند و بتدابیری نیران

فتنه خاموش شد و او به بارفروش و ساری و غیره برای ملاقات احباب و تبلیغ رفته عودت کرد و باری دیگر معاندین

و مفسدین تحریک کردند و حکمران سمنان موقر السلطنه او را با آقا سید حسین حاجی مقدس از احباب معروف

ساری دستگیر و مقید نمود و چون غرض و عداوت مذهبیّه معاندیشان را بدانست نادم شده هر دو را مستخلص

ساخت و احترام و مهربانی نمود و ملا نصرالله باز بساری و بارفروش و سایر محال مازندران رفت و بخدماتی در امر

ابھی<sup>۱</sup> موفق گشت

--- صفحه ۳۰۰ ---

و در فتنه ساری و بارفروش که تنی چند از احباب بنوعی که در بخش سابق آوردیم کشته شدند جمعی از ملاها و

اعادی بصدق قتل وی نیز بودند و بدست نیفتاد و پسرش محمد آقا را دستگیر و محبوس کردند و بعضی از احبابی

بارفروش سعی نموده او را مستخلص ساختند تا آتش فتنه خاموش شد و ملا نصرالله به شه میرزاد برگشت و کماکان

علم هدایت و آگاهی و نمونه دیانت و اخلاق و هم عضو محفل روحانی بود تا آنکه در سال ۱۳۳۴ فتنه سنگسر

چنانکه نوشتیم برخاست و معاندین بهجوم و قتل و غارت احباب برخاستند و احباب به مقاومت و مدافعه ایستادگی کردند

و سه تن بقتل رسیدند و هیجان و شورش عمومی در شه میرزاد و سنگسر پیا شد و ملا نصرالله و آقا سید محمد باقر

بقصد اصلاح ذات البین به سنگسر رفتند و چون اشرار سنگسر و شه میرزاد متفق شده پس از مشورت با یکدیگر

برخی را پی قتل ملا نصرالله و آقا سید محمد باقر برانگیختند و عده اداء مبالغی نقود دادند و شهادتش در شب جمعه

۲۷ رمضان در خانه اش واقع شد و از او پسران و عائله واسعه در این امر برجای ماند و در صورت زیارت صادره از

قلم حضرت عبدالبهاء<sup>۲</sup> مورّخه رجب ۱۳۳۸ در حق وی چنین مسطور است: " فهجم علیهم ضوادی الغفلاء فی لیلة

لیلاء و رمی

--- صفحه ۳۰۱ ---

برصاص الخارق للقلوب والاحشاء". و نیز: ربَّ اَنَّهُ كَانَ آيَةَ مِنَ آيَاتِكَ و كَلِمَةً نَاطِقَةً مِنْ كَلِمَاتِكَ". و اخلافش محمد آقا و محمد هادی و محمد مهدی برقرار ماندند که معاندین نسبت بانان ایذاء و جفا بسیار روا داشتند و شهید مذکور را برادری مهتر موسوم به ملازین العابدین معروف به آقا بود که قبل از وی ایمان داشت ولی با احتیاط از او اظهار نکرد و بعد از ایمانش مسرور شده عقیدت خود را آشکار ساخت و پس از شهادت برادر در قریه چاشم واقع در سه فرسنگی شه میرزاد در راه عقیدت چوب بسیار باو زدند و چندی نکشیده در وطن درگذشت. و کسانی که غیر از منتسبین بواسطه شهید مذکور هدایت یافتند از معاریفشان شیخ حسین اجرستاقی معروف بقدس و ملا علی اکبر سوادکوهی و ملا محمد که بالاخره در یکی از قراء دودانگه هزارجریب بدست معاندین مسموم و مدفون گشت. دیگر ملا عبدالله شه میرزادی بن آقا عسکری که بغایت مشتعل و منجذب بود و در سال ۱۳۲۰ مسافرت کرده مفقودالامر گردید و ما چون در بخش ششم کثیری از مؤمنین شه میرزاد و سنگسر را که در ایندور برجای ماندند و یا

--- صفحه ۳۰۲ ---

اخلافی فعال برجای گذاشتند شرح احوال دادیم در اینجا تکرار نکردیم و از آنمیان خصوصاً میرزا حاجی آقا رحمانیان خلف آقا محمد علی خموشی سالها در سنگسر بخدمت و نصرت این امر و مساعدت دوستان و تبلیغ بیگانگان اشتغال ورزیده در بلاد ایران مسافرتهای تبلیغیه نموده در ارض مقدس به زیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید. دیگر الله قلی سبحانی در بلاد ایران سفرهای تبلیغیه کرده با آهنگ و آواز خوشش آیات و اشعار بسمع حاضرین رساند. دیگر میرزا عبدالعلی شهاب در شه میرزاد منشی محفل روحانی بوده بانواع خدمات در این امر کامیاب گردید. و در سنگسر بسال ۱۳۴۰ ملاها و معاندین با هم روشن خود از شه میرزاد و سمنان متفق شدند که با مساعدت علماء دیگر بلاد نگذارند مشرق الاذکار جدیدالتاسیس مرتفع گردد و شکایت بدولت کرده از جانب وزارت جنگ بحکومت نظامی در سمنان حکم رسید و رئیس نظمیّه با اعضاء و جمعیت اهالی بلاد و اطراف و عده ای آژان و سی تن قزاق به سنگسر درآوردند و پانزده تن از بهائیان را گرفته بقریه طالب آباد واقع در قرب قصبه که



حاکم در آنجا بود برده توقیف کردند و جمعیت مسلمان به مشرق الاذکار ریخته بناله و شیون زنان بهائی اعتنا نکرده بسقف بنا نفت ریخته آتش زدند

--- صفحه ۳۰۳ ---

آنگاه آب بسته بنا را خراب و نابود کردند و عده ای رجال بهائی که در قصبه بودند شبانه و مخفیانه بسوی فیروز کوه شتافتند و آنانکه در بیلاق بودند خبر یافته عازم شدند و در بین راه بهم رسیدند و متجاوز از هشتاد نفر به تلگرافخانه فیروز کوه در آمدند و بدولت تظلم نمودند و اهالی فیروز کوه حسب اشاره اعدا سمنان و سنگسر در یوم پنجم محرم هنگام ظهر که در تعزیه خوانی اجتماع داشتند و در تلگرافخانه را گرفته مظلومان را سنگسار کردند لاجرم تنی چند از ایشان بر پشت بام برآمده دفاع نموده جمعیت را متفرق ساختند و حاکم نظامی بلد رسیده مردم را دور نمودند و بهائیان حسب اظهار حکمران از تلگرافخانه بیرون آمدند بدامنه کوه در قرب بلد مانده تلگراف بدولت کردند و تنی چند به طهران فرستادند تا حکم رسید که محبوسین مستخلص اند و بهائیان به سنگسر بروند و لذا عده مذکور از قصبه و محبوسین سنگسر همگی بمحلی وارد شدند ولی در فتنه مذکوره بناء مشرق الاذکار و هم مدرسه بهائیان خراب شده و اثاثیه و کتب موجوده سوخته گردید . و بسال ۱۳۴۱ هنگامیکه معاندین شه میرزاد صورت فتوغرافی منور حضرت عبدالبهاء را با هلله و ولوله در کوی و برزن میگرداندند کُعلی حُرء سنگسری با پسرش

--- صفحه ۳۰۴ ---

حیسن که از بیلاق به سنگسر میآمدند در شه میرزاد دچار اعداء گشتند وچندان ضربت بر ایشان رسید که یک **انگشت کُعلی خورد شد** و فتنه سال ۱۳۴۳ و سال ۱۳۴۸ و سال ۱۳۵۷ را در بخش لاحق میاوریم . و با آنهمه اوضاع و احوال مربوط باین امر که در سنگسر و شه میرزاد رخ داد در نفس سمنان در حدود سال ۱۳۰۸ ملا محمد علی هراتی از سکنه بلد با حالت تعصب و استهزاء نسبت باین امر طرح دوستی با برخی از مؤمنین سنگسر برای آن ریخت که کتب و آثار بدیعه بدست آرد و بر اثر مناظره و مباحثه فائز بایمان گردیده مشتعلاً منجذباً بتبلیغ پرداخت و در اندک زمانی شهرت یافته از شدت تعرض متعصبین و معاندین ناچار به هجرت شده در سنگسر رحل اقامت انداخت و بعدا

بقری و بلاد اخری نیز رفت و جمعی را مهدی ساخت و خصوصاً در قریه کوهستان و بهشهر اقامت گزید و جمعی را مهدی کرد و همانجا درگذشت و عائله از او برجای ماند و در آن ایام که در سمنان رایت هدایت برافراخت میرزا ابوالقاسم خیاط نوری الاصل و طهرانی المسکنی نیز بسمنان آمده مشغول به کسب گشت و سعی در بیداری و آگاهی اهالی نمود و در نتیجه اقداماتشان آقا سید مصطفی طباطبائی از خاندان محترم

--- صفحه ۳۰۵ ---

و از وجها و فضلا و ارباب عمام که از طب و دواسازی و غیره هم بهره مند بود در مجلس درس مجتهدین حضور یافته پیوسته با آنان مؤانست داشت و شعر نیز میگفت و در سیر و سلوک و طریق تحرّی حقیقت قدم نهاد آگاه و بیدار و مؤمن و سرشار گردید و عمامه نیلگون بدل بدستار اخضر کرده گیسوان پریشان افکنده با عشق و انجذاب و شجاعت و التهاب بمیدان خدمت و جانفشانی وارد شد و بی پروا از تمامت طبقات تبلیغ و دعوت نمود حتی در مجامع و نزهتگاه های عمومی به نطق و بیان و اقامهء بیّنه و برهان پرداخت و در زمانی قلیل عدهء کثیر را مهدی و محب ساخت چنانکه با حاجی ملاعلی مجتهد حکیم مشهور حقیقت امر ابهی<sup>۱</sup> را مدلل نمود و آقا سید علینقی مشیرالاطباء و حاجی میرزا رحیم و آقا میرزا خلیل جراحباشی و آقا سید احمد هاشمی و آقا بابا و امثالهم اقبال و تصدیق نمودند و در خانه اش که مانند مسافرخانه برای مسافرین و واردین از اهل بها شد مجالس پی در پی انعقاد یافت و کرارا برای تبلیغ و هم ملاقات و استفاضه از متقدمین و کاملین احباً سفر بطهران و مازندران و قزوین و همدان کرد و عدهء کثیر از مبلغین به سمنان ورود نموده چندی در خانه اش بسر برد و از این رو پیوسته مورد سب و لعن و تعرض و هجوم اعداء گشت و

--- ۳۰۶ ---

مجتهدین چندین بار حکم کفر و قتل و نیز تخریب خانه اش دادند و گروه اشقیاء هم حمله نموده سنگ باریدند و نوبتی حاجی مهدی مجتهد ویرا طلبیده و در خصوص این امر گفتگو نمود و چون چاره جز تصدیق ندید بوی چنین گفت دین و عقیده امری است وجدانی احدی را حق تعرض بوجدان دیگران نیست ولی تبلیغات و اقدامات جدی

شما موجب هیجان و شورش اهالی شد چنانکه همه روزه بما مراجعه و کسب تکلیف میکنند و حال نزدیک باین است که رشته از دست خارج و جلوگیری مشکل شود و آقا سید مصطفی باینگونه اظهارات از قبل علماء پیوسته چنین پاسخ میداد که من با شما هم کیش و همقدم بودم و بیش از همه در طریق دین مجاهده کردم تا اینکه بمفاد الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا بمقصود رسیدم حال یا شما مرا با دلیل و برهان قانع کنید و یا امر بدیع الهی را تصدیق نمائید و برای بیشتر از آنان رسائل استدلالیه فرستاد و نوشت که از کشته شدن در راه خدا بیم و مضایقه ندارم بلکه ایثار مال و جان را شائقم و آمالی جز تبلیغ و نشر این امر در قلبم نیست و او خود پیوسته آرزوی شهادت داشت و بمحضر حضرت عبدالبهاء نیز عرض نمود و امر بمراعات حکمت برای وی رسید و اطاعت نمود ولی قوه عشق و انجذاب عنان اختیار از کفش میربود و غالباً

--- صفحه ۳۰۷ ---

با شوق و انبساط بحمیت اعدا رفته تبلیغ میکرد و سبب ظاهری که موجب حفظ وی گردید رعایت و حمایت حاجی ملا علی بود و پیوسته متعصبین شکایت کردند و بهیجان و جوش و خروش آمدند و مجتهد متنفذ مذکور آتش فتنه را خاموش نمود نوبتی جمعی بمحضرش ناله و فغان نمودند که این سید جوان های ما را از میان برده دین را از دستشان ربود حاجی بنوع تجاهل گفت من سید مصطفی را میشناسم و میدانم چنین قوتی ندارد که بخانه ها در آمده و جوانها را ببرد گفتند جوانها بخانه اش رفته مکالمه میکنند و فریب خورده بهائی میشوند گفت شما از قول من بجوانها امر دهید که دیگر بخانه سید نروند و بعلاوه دین در قلب است نه در کف که کسی بر باید و از این هم گذشته من سالیانی دراز اهالی سمنان را بدین میراثیشان که اسلام است خواندم و هنوز از من نپذیرفتند چگونه دینی جدید را قبول مینمایند بیقین بدانید و آسوده باشید که احدی از پیر یا جوان سمنان بدین اقبال نمینماید و نیز نوبتی نزد حاجی رفته شکایت کردد که آقا سید مصطفی مشرق الاذکار

باز کرده و در بلاد اسلام علنا جمعی بانجا مراده مینمایند حاجی بنوع تجاهل چند بار لفظ مشرق الاذکار بتانی و ترتیل ادا کرده اظهار داشت بمعنی این کلمه پی نبردم شگفت

و حیرت از لطف لفظ و حسن معنی کلمه نموده آنگاه چنین گفت شما بعمق معنی این کلمه پی نبردید من میدانم که چقدر دقیق و عمیق است پس پرسید که زمین مشرق الاذکار غصبی است یا ملک آقا سید مصطفی میباشد؟ همه گفتند ملک اوست پس سؤال و استفسار کرد که در آن زمین چه میکنند؟ جواب دادند که نماز و دعا میخوانند پس بنوع تعجب گفت چه میگوئید آیا در زمین ملکی شرعی خود حق ندارند نماز بخوانند؟ معاندین گفتند که نماز اسلامی نیست بلکه صورت خود در آورده ایشان میباشد حاجی گفت ضرر ندارد بگذارید مردم خدا را عبادت کنند بهر نوعی باشد خوب است و شما اگر دیندار و خیرخواه و هشیارید قهوه‌خانه‌ها که محل استعمال تریاک و بغایت کثیف و سبب مناهی و مفاسدی بسیار است ببندید و روزی یکی از آخوندها که برادرزاده اش بهائی بود و در حضورش صلوة بدیعه خواند در حالیکه از شدت تعصب و غضب می‌لرزید نزد حاجی رفته معروض داشت که برادرزاده خودم و در خانه ام و در محضر و مشهدم نماز بهائی خواند آیا تکلیف من با او چیست؟ حاجی گفت بر تو باسی نیست هر کس در نماز حمد نخواند نمازش باطل است و بالجمله حاجی منلاعلی در تمامت سنین متمادیه ریاست دینی خود در سمنان

نهایت رعایت و حمایت کرده بنوعی که آسیبی باهل بها نرسید و در اواخر عمر که تقریباً صد سال داشت با وجود ناتوانی همه روزه بمسجد حاضر شده و در بیان ظهور قائم موعود و رجعت درس میداد و آقا سید مصطفی نیز حضور داشت و نیز نوبتی در سال ۱۳۲۹ مکرّم الدوله حاکم سمنان و دامغان متعرض احبای سنگسر شده بدارالحکومه احضار کرد و جمعی از ایشان ذکورا و اناثا بخانه آقا سید مصطفی وارد شده اظهار داشتند که گماشتگان حکومتی پی احضار و اذیت و آزار به سنگسر آمدند و در همانحال مأمورین نیز درب در رسیده مطالبه مظلومان نمودند و آقا سید مصطفی مهمانان را در خانه محفوظ داشته متقبل شد که بجای ایشان در دارالحکومه حاضر شود و با آنان و عائله خود وداع کرده بسوی دیوانخانه رفت و هنگامی بخیبان ارک رسید که حکمران با

کثیری از اهالی به حالت خشم و شدت مستعد و مترصد ورود مظلومین بود و مأمورین جلو رفته بوی گفتند که اهل سنگسر بخانه آقا سید مصطفی پناهنده شده و او خود بجایشان حاضر شد و حکمران پس از مراعات آداب ظاهره بوی خطاب نموده چنین گفت جناب آقا مگر خدای نخواستہ بهائی هستید که این جماعت را بخانه خود راه داده حمایت میکنید؟ آقا سید مصطفی چنین جواب گفت من شایسته و قابل این نیستم که بهائی

--- صفحه ۳۱۰ ---

باشم و مدت‌ها است که آرزو دارم بجای خاک پایشان محسوب گردم و میخواهم جان وهستی نالایق خویش را در این سیل نثار کنم و امیدوارم خدا قبول کند و مسئولم را اجابت فرماید و حکمران بغایت برافروخت بعوانان حکم نمود که عمامه از سر این ناسید بردارید و آقا سید مصطفی بحال تبسم عمامه از سر و شال از کمر برداشته بیفکند و چنین گفت: اگر سیادت به عمامه و شال سبز باشد پس خم رنگریزی سید السادات است. و حکمران امر داد کلاه نم‌دین از سر یکی از حضار برداشته بر سرش نهادند و او با حال وجد و سرور کلاه مذکور را گرفته ببوسید و بر سر گذاشت و حکمران دستور داد که آینه بدستش دادند تا خود را بنگرد و آینه بدست گرفته متبسماً بحکمران چنین گفت الحال بشکل شما شدم و حکمران سپرد که ویرا نگهدارند تا آروزی دیرینه اش برسد و بیدرنگ از جمعیت حاضر و عده ایکه متدرجا ملحق شدند به خانه حاجی ملاعلی رفت و اشریعتاً گویان گریبان دریدند و فتوی قتل آقا سید مصطفی طلبیدند و حاجی بدیشان گفت اندکی ساکت شوید و موقوف را بتمامه بیان کنید چون کاملاً گفتند حاجی بحال تغیر حکمرانرا مخاطب ساخته چنین گفت تو حاکم عرف و من حاکم شرع و این موضوع به هیچ یک از ما مرتبط نیست چه هر کس در دیانت و وجدان

--- صفحه ۳۱۱ ---

خود آزاد میباشد و بیهوده شهری را برای استفاده شخصی آشوب نکنید و مزاحم بندگان خدا نشوید و خون بیگناهان مریزید و مرا مجبور نکنید که خبر بمرکز داده شما را از سمنان بیرون کنم بروید بدنبال کار خود بشتابید. لاجرم حکمران پشیمان شده عذرخواهی نمود و جمعیت را متفرق ساخت و فی الحال بدارالحکومه بازوگشت و آقا

سید مصطفی را حاضر کرد و عمامه اش را بوسیده با دست خود بر سرش نهاد رضا طلید و او مقداری بیان مطالب دینی نموده بخانه برگشت و احباً بیاسودند و چون حکمران در سر تعقیب قضیه میکرد آقا سید مصطفی بمقامات عالیه طهران چندان تلگراف تظلم نمود تا حکمران معزول و احضار بطهران گشت و هر دو رفتند و در مکالمه و محاکمه اثبات بی اعتدالی حکمران شد و موکول برضای آقا سید مصطفی گردید و او رضا داده از حق خویش صرف نظر کرد و نصب حکمرانرا مجددا خواستار شد و هر دو با کمال مهربانی بسمنان عودت کردند ولی پس از وفات حاجی ملا علی پیوسته منکرین و معرضین خصوصاً حاجی ملا عبدالعلی پیشنماز خلف ناخلف حاجی مذکور و حاجی میرزا آقا فامیلی که سردسته اشرا سمنان بود شعلهء شرارت به عنان آسمان رساندند و احبای سمنان را متفرق و پریشان ساختند و مشرق الاذکار سنگسر را آتش زدند و پیوسته دسیسه

--- صفحه ۳۱۲ ---

و نیرنگ برا قتل آن مظلوم میریختند تا آنکه در پنجاه و پنج سالگی در صبح یوم ششم شهر ذیقعده ۱۳۳۹ عجزوه میوه فروش به خانه وی آمد و دانه ای چند انجیر از آن عجزوه پر مکر و تزویر خورد و پس از ساعتی انقلاب حال یافته به معالجه پرداختند سودی نیافت و در آنحال دستور داد تا قصابدی که در مدیحه حضرت عبدالبهاء سروده آورده خواندند و هم مناجاتی تلاوت کردند پس اخبار از قرب اجل نمود و دستور داد تا او را از طبقهء فوقانی به تحتانی آوردند که در تجهیز و تشییع تکلف و مشقتی برای مباشرین روی ندهد و وصیت کرد که از محضر حضرت عبدالبهاء طلب مغفرت جهت او نمایند و طیب نیز حاضر بوده گمان سخته برد و دستور پاشویه داد و ثمری نبخشید و قبل از طلوع آفتاب از یوم هفتم ذی قعده درگذشت و چون مشیرالاطباء حاضر شده معاینه کرد تشخیص داد که مسموم گردیده رجال و اشراف محترمین طبقات مختلف حاضر شدند و جنازه را به قبرستان بردند و پس از حفر قبر چون مهیای دفن شدند حسب تحریک حاجی ملا عبدالعلی و حاجی میرزا آقای مذکور عدّه کثیر از اراذل و اخلاط ناس با سنگ و چوب هجوم آوردند نعش را سنگباران کرده گفتند نمیگذاریم که سید کافر را در قبرستان مسلمین دفن کنید و متدرجا چند هزار نفر ازدحام

نمودند و تا غروب آنروز در هفت نقطه از شهر پس از حفر قبر ممانعت گردید و در مواقع حرکت جنازه سنگساران نمودند و بالاخره آقا سید مسیح طباطبائی و آقا سید رضا طباطبائی و آقا سید جعفر طباطبائی و آقا سید محسن سیف هاشمی با عده دیگر از همراهان جنازه را گذاشته بحکمران نظامی امیر تومان تظلم نمودند و معدودی سوار و پلیس مأمور شدند و چند تن از سران ارادل را گرفتند و جنازه را با حمال بنقطه دور از شهر مجاور قهوه خانه نواییه که همیشه محل تبلیغ او بود و بکرات چنین گفت خوبست مرا در این محل مدفون نمایند چه که محل اعلاء کلمة الله است برده دفن کردند و خاندانی از وی در امر ابهی<sup>۱</sup> مصطفی نژاد برقرار ماند و پس از او هر چند معدودی از احباب در سمنان ماندند ولی مانند ایام او اجتماع و انجذاب حاصل نگردید و بخوف و کتمان عقیدت بزیستند . و از جمله الواح صادره در حق آقا سید مصطفی لوحی است که پس از وفاتش صدور یافت و صورتش چنین است :

بواسطه جناب حکیم الهی شهمیرزاد بازماندگان

حضرت آقا سید مصطفی من ادرك لقاء ربّه فی الملاء الاعلی

هو الله

ای بازماندگان آن سرور آزادگان حضرت سید مصطفی شهپر تقدیس گشود و باشیان الهی جوار

رحمت کبری پرواز فرمود و در آغوش الطاف جد بزرگوار حضرت محمد مصطفی روحی له الفداء آرمید این جوهر وجود با نهایت عزت صعود فرمود دیگر منع از دفن بین مقابر پوسیده چه حکمی دارد البتّه در محلی تنها دور از قبور منفور قرارگاه بهتر است زیرا قبر محفوظ و مصون و آثار پدیدار ولو بظاهر مندرس باری شکر کنید خدا را که چنین واقع شد ۰۰۰۰۰ "

مناجات \_ الهی الهی هذا عبدك منسوب الی سید المرسلین المحبوب لعقبته قدسک بین العالمین ربَّ انه كان آية الهدی و شعله النوراء و مصباح الصُّباح مؤیدا بالمسرة والافراح قدوة الارواح منقطعاً عن الاشباح قد انجذبت الی جمالك المنیر و ادرك الاوج الاثیر فی عرفانك فی يوم الموعود و ظهور نفسک فی يوم المشهود ربَّ انه انقطع عن سواك و استغرق فی حبك و هواك و توقّد من النار الموقده فی سدرة السیناء و وجد علی النار هدی ربَّ بعد صعوده الی الملكوت الاعلی منعوا اهل الهوی عن دفنه بین القبور حتّی ثوی فی محل مهجور و ما هذا الا من فضلک الموفور حتّی لا یندرس معالم جدته و رسمه بین المقابر و ینفرد فی ارض مبارکة بعیدة عن الاجداث یحف حولها الاجباء و ینزل علیه طبقات النور من السماء ربَّ ایده بتائیداتک و انعش روحه بفتحاتک و اعرج

--- صفحه ۳۱۵ ---

به الی ملکوت آیاتک و ادخله فی ریاض عفوک و غفرانک واجعل له لسان صدق فی الاخرین انک انت الکریم الرحمن الرحیم . حیفا عبدالبهاء عباس .

## شاهرود و بسطام

ممممممممممممممممممممممم

اوضاع آن قسمت و تفصیل بهائیان آنجا را که غالباً در سنین اولیّه این دور باقی بودند در بخش ششم آوردم. و از آنجمله عباسعلی بن میرزا باب مستوفی سابق الوصف در بخش ششم بود و برادان میرزا بابا میرزا ابوالقاسم که در شاهرود بسال ۱۳۲۰ درگذشت و میرزا حبیب که در شاهرود بسال ۱۳۱۲ وفات یافت و آقا سید رضا روضه خوان در شاهرود بسال ۱۳۱۱ متوفی گشت و آقا علی اکبر در سال ۱۳۱۹ در شاهرود از اینعالم رحلت نمود و غلامحسین خان طیب نیز همانسال بجهان دیگر خرامید و بی بی زهرا در سال ۱۳۳۱ وفات نمود دیگر ملا رضا و ملاحسین که بسال ۱۳۲۶ از اینجهان انتقال کرد و دیگر ملا غلامرضا و پسرانش میرزا مهدی و میرزا مسیح و خاواده قوی الایمانشان دیگر حاجی محمد باقر بیرجندی و برادرش حاجی محمد رضا متوالیا در سال ۱۳۲۷ درگذشتند و آقا محمد جعفر و



آقا علیمحمد در فتنه انقلاب مشروطیت مورد تعرض اهالی شدند و هر دو متدرجا پس از مرگ پدر انتقال یافتند و آقا نجف بیرجندی با پسرانش آقا محمد حسین و آقا حبیب الله و آقا عبدالله که پدر مذکور بسال ۱۳۳۲ در گذشت و ملانجف بیرجندی با پسرانش آقا محمد و آقا رضا و غیرهم که در بخش ششم تفصیل دادیم و میرزا احمد و میرزا عبدالله ( شهید ) و میرزا محمد و میرزا علی اکبر یزدی که شرح احوال همگی را در بخش ششم بنوع اختصار نگاشتیم معاریف بهائیان این دوره کربلائی میرزا محمد اصفهانی و برادر امی و پسر عمش آقا محمد اسمعیل دیگر آقا محمد باقر از اهل تفت یزد دیگر آقا نجفعلی بدشتی دیگر آقا محمد اسمعیل بن حاجی تقی شاهرودی و معدودی از مؤمنین اول انارک یزد از آنجمله حاجی باقر و پسرانش دیگر استاد اسدالله کاسه ساز همدانی آقا عبدالله شمالی بن بنت ملاغلامرضا مذکور دیگر آقا غلامحسین توگلی یزدی و پسر بزرگش احمد آقا دیگر عباسعلی بسطامی مذکور و میرزا آقابدی و آقا محمد تقی بیرجندی و آقا محمد و آقا رضا بیرجندی مذکور و آقا میرزا مسیح و آقا سید حسن و میرزا مهدی و غیرهم از ابناء بهائیان مذکور در بخش ششم و بالعلاوه جمعی از قبیل خاندان کاظم اف و میرزا عبدالحسین روحانی یزدی و عائله میرزا

غلامحسین راسخ رئیس پست نیز در آنجا متمرکز شد محفل و جمعی برقرار بود تا چون فتنه بسال ۱۳۴۱ چنانکه در بخش لاحق میاوریم رخ داده کثیری از مظلومین متفرق ببلاد دیگر شدند و جمعی برجای مانده بعد از چندی محفل و مجلس آراستند و بعضی اماکن متبرکه بدشت و محالی در شاهرود خریدند .

## طهران

مهممممممممممم

بنوعی که در بخش ششم شرح دادیم طهران در هنگام غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> مرکزی خطیر از حیث جمعیت و نفوذ و اشتغال بر ارکان و علما و رجال این طایفه بود . حاجی ملاعلی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی

ابهری هنوز در محبس شاهی به غل و کند میزیستند تا مستخلص شدند و طولی نکشید که ناصرالدینشاه از میان رفت و ورقا شهید گشت و میرزا علی اصغر خان صدراعظم اتابیک مملکت را از هر آشوب و از تعرض اهالی باین طایفه نگهداری کرد و مظفرالدین شاه بسطنت نشست که از ۱۷ ذی‌عقده ۱۳۱۳ تا چهارم ذیحجه ۱۳۲۳ سلطنت نمود

و او سلیم و ضعیف و رحیم القلب بود و میرزا علی اصغر خان

--- صفحه ۳۱۸ ---

بنوبه های مختلف و میرزا علیخان امین الدوله تقریباً دو سال و سپس عین الدوله و مشیرالدوله صدارت کردند و هرچند در ایام سلطنت مظفرالدین شاه قتل و غارت طاقت سوزی به احباً در اکناف مملکت رخ داد ولی تا یوم وفاتش در پنجاه و پنج سالگی در ۱۳۲۳ بغایت جدیت و تأکید در رفع ظلم میکوشید و توانائی بیش از آن نداشت و در اول سلطنتش چون میرزا علیخان امین الدوله که مراقبت و ملاطفت با این طایفه داشت بصدارت دولت و زمامداری مملکت برقرار گردید این طایفه امیدوار شدند و دیگر در مرکز سختی روی نداد و کسی از آحاد احباً محبوس نگشت ولی از جهت بروز فتنه نقض و مخالفتهای آقاجمال بروجردی و همدستانش که هر دمی نیرنگی میریخت و نفوسی تحریف مینمود و اختلاف فیما بین احباً رخ میداد خاطر حضرت عبدالبهاء را مگدر داشت تا آنکه مطرود گشت و جریان امور براسست و مستقیم واقع شد و خاندان مشاهیر رجال و نساء این طایفه را که از سابق بر جای ماندند برخی متوطن بودند و جمعی از بلاد اخری مهاجرت نمودند امثال ایادی اربعه امرالله حاجی آخوند شهمیرزادی و ابن ابهر و ابن اصدق و ادیب و دیگر نیر و سینا و نعیم و دیگر محمد خان منجم و دکتر عطاءالله خان بخشایش و عطاءالله صنیع السلطان و غیرهم

--- صفحه ۳۱۹ ---

در بخش ششم بیان احوال نمودیم و تأسیس محفل شور ایادی و انتظام محفل بطریق انتخاب برآی مخفی از بین افراد احباب و شروع نشریات بطریق طبع ژلاتین و عکس که بسال ۱۳۱۶ شروع شد و غالباً بخط حاجی آخوند خونساری و میرزا آقا نیریزی و میرزا علی اکبرخان میلانی بود و تأسیس شرکت خیریّه و مدرسه تربیت ۱۳۱۷ برای ذکور و نیز

برای اثاث و نیز تأسیس قبرستان بهائی و تأسیس مجامع برای نطق و خطابه برخی را در بخش سابق تاریخ نمودیم . و از مشاهیر و اعظام بهائیان ساکن طهران حاجی میرزا عبدالله نوری که سابقه احوالش را ضمن اوضاع آذربایجان در بخش ششم آوردیم و بالاخره در طهران اقامت گرفت و سفری دیگر با دامادش میرزا علیمحمد ورقا و دو سلیش میرزا عزیزالله و روح الله به عکا رفته بزیارت حضرت عبدالبهاء نائل گشت و عودت نمود تا در حدود سال ۱۳۱۷ وفات یافت . دیگر میرزا عنایت الله علی آبادی مازندرانی که مختصر احوال سابقه اش را در بخش مذکور نگاشتیم و بالاخره در طهران اقامت گرفت و با حاجی خان مذکور که رفاقت و یگانگی قدیمی صمیمی داشته بخانه آقا محمد کریم عطار میماندند و حسب معاهده ای که با هم کردند در سال مذکور باندک فاصله

متوالیا در گذشتند . دیگر میرزا نصیرخان بن ملاحسن عراقی

--- صفحه ۳۲۰ ---

سابق الوصف در بخش ششم بالاخره ساکن طهران شده در سال ۱۳۵۱ در گذشت .

دیگر میرزا علیخان و دکتر محمد خان پسران میرزا محمد حسین منجم تفریسی سابق الوصف در بخش ششم که اولی خاندان واسعه منجم برجا گذاشت و مخصوصا خلفش میرزا عبدالله منجم با کمال ایمان و رشادت و قدرت تامه در این امر همی خدمت نمود و دوّم از قسمت طب مدرسه دارالفنون طهران فارغ التحصیل شده از مشاهیر و محترمین اطباء گردید و در حسن اخلاق و حلاوت گفتار بمریضان و فقیران و وسعت نظر و کوشش در طریق معارف و صرف مساعی جمیله در راه این امر معروف گشت و سالها عضو کمیته مدرسه تربیت و مدیر آن و از مؤسّسین مدرسه بود و نیز در محفل روحانی طهران و از اعزه مشار بالبنان این امر بود و عاقبت به سال ۱۳۳۹ در گذشت و در ضمن اثری از حضرت عبدالبهاء خطاب بوی چنین مسطور است :

" پدر بزرگوار در ایام عراق بحضور نیر آفاق شتافت و مدّتی در ظلّ مبارک بود و با اینعبد شب و روز انیس و مجالس فی الحقیقه از حیث اخلاق شهیر آفاق بود در نهایت لطافت و حلاوت آنی مرا بی بشاشت نمیگذاشت دم

بدم به هر وسیله بود همدم و همنشین را مذاق شیرین و شکر مینمود

تا آنکه حکمت اقتضای مراجعه نمود و رجوع بوطن کرد و از آنجا بطهران و از طهران بجهان بی پایان الخ . " و پسران و دخترانش در جامعه امر مشهورند . دیگر اخلاف میرزا اشرف کندی که در بخش ششم وصف کردیم خصوصاً میرزا فضل الله که خاندانی جلیل و شریف بیادگار گذاشت . دیگر خاندان حاجی میرزا محمد عطار خصوصاً آقا محمد کریم عطار سابق الوصف در بخش ششم و خلف آقا محمد کریم دکتر عنایت الله و خاندان فرزار برجا است .

و از مشاهیر بهائیان مذکور ساکن طهران میرزا محمد تقی ابهری \_ ابن ابهر \_ ایادی امرالله سابق الوصف در بخش ششم که چون از حبس انبار مستخلص گشت تقریباً چهارماه در طهران ماند و حسب الامر بعکاشتافت سال ۱۳۱۳ و ایامی چند در جوار فضل و عنایت زیست و با انجذاب تمام بانوار عهد و میثاق عودت کرده حسب الامر به قفقاز وارد شده بر ثبوت بعهد جمال ابهی<sup>۱</sup> دعوت همی نمود و بعشق آباد رفته بعد از توقّف ایامی به آذربایجان " ۱۳۱۳ " وارد شد و در میاندوآب جشنی بنام جلوس غصن اعظم بر مرکز عهد و پیمان ابهی<sup>۱</sup> برپا کرد و اسفار پی در پی نموده به یزد شتافت و با حکمران جلال الدوله ملاقات و مذاکرات راجع به این امر داشته ویرا منجذب ساخت و سپس بسال ۱۳۱۵

نیز تمامت آذربایجان را گشته تبلیغ و تشویق نمود و حسب الامر حضرت عبدالبهاء<sup>۱</sup> باز سفر بعکا کرده بعد از ایامی چند سال ۱۳۱۶ عودت یافته دستوری صادر شد که حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی بنت خود را بازدواج وی درآورد لذا در سال ۱۳۱۶ با محترمه منیره خانم قرین شد و بعنوان ایادی امرالله مفتخر گشت و بنام این امر نزد خاص و عام مشتهر و در طهران متوقف وساکن و عضو عامل محفل روحانی و مرجع امور احباب گردید و گاهگاهی مسافرت باطراف نیز می نمود و میرزا عبدالعطوف چنانکه نگاشتیم مستقر بر مسند ریاست در ابهر بود و بنام این امر چندان شهرت نداشت تا آنکه نوبتی آثاری چند صادر از قلم حضرت عبدالبهاء<sup>۱</sup> در شأن وی در حق عدّه ای از

رجال و نسوان این خانواده رسید و در حالیکه به میرزا فخرالدین بن ارشد میرزا عبدالعطوف بابهر (ابهر) برای پدر و خویشان میبرد اعدا خبر یافته در بین طریق سرقت کردند واز وجد و طرب کف زدند که برای ضربه به میرزا عبدالعطوف و خانواده اش وسیله قویّه بدست آوردند و الواح اصل و عکس حضرت عبدالبهاء را بر منبر بدست گرفته به مردم نشان دادند و برخی از آنها را بطهران و زنجان فرستادند ولی حاجی میرزا محمد تقی کرارا در زنجان و طهران کوشید و فرمانی از دولت راجع باختصاص مقام شیخ الاسلامی

--- صفحه ۳۲۳ ---

کل نواحی خمسه بخود گرفت و املاک موقوفه را تصرف کرده بر رقبا غالب آمدند و در طهران قائم در خدمات این امر شد و آقا میرزا عبدالعطوف همچنان بمقام ظاهری و ایمان باطنی خود قرار داشت تا بسال ۱۳۲۰ بجهان باقی شتافت و خاندان وسیعی در این امر برجای گذاشت و خصوصاً خلف ارشدش میرزا فخرالدین ملکی در علم و فضل و خدمت بامر ابھی مکین گشت و پسر دیگر دختر کهتر حاجی ملا علی اکبر را به ازدواج آورده منادی این امر گردید و خاندانی برجای گذاشت و حاجی میرزا محمد تقی ایادی در همین سال ۱۳۲۰ به موجب میل و دعوت جلال الدوله حکمران یزد که حتّی مصاریف سفر و کالسکه را بذل نمود با تصویب محفل روحانی طهران به یزد شتافت و میرزا حاجی آقا سنگسری نیز ملازمش شد که الواح و آیات را بصوتی رفیع و لحنی ملیح بخواند و در آنجا بتبلیغ بیخبران و تشویق محبان و مؤمنان و تأسیس مشرق الاذکار و اجتماع احباب در اسحار و توالی مجامع پر انجذاب برای تلاوت الواح و آثار و نیز تأسیس محفل روحانی پرداخت و با جلال الدوله در قلعه ارک حکومتی پی در پی ملاقات کرده اطلاعات از این امر داد و شاهزاده از وی تجلیل و توقیر نمود و بالاخره کالسکه مخصوص خود و پیشخدمتش را همراه کرده تا به رفسنجان رفته ایّامی چند اقامت نمود و

--- صفحه ۳۲۴ ---

و احباب بفیض ملاقاتش رسیدند پس بشهر کرمان رفت و بعد از توقف ایّامی چند به رفسنجان برگشت و در خانه آقا محمد رضا متوقف و مجلس عمومی احباب منعقد شد و چون آقا محمد رضا مذکور محلّ توجه و تعرض اعدا

بود و چند بار برای وی شورش عمومی برانگیخت و ابن ابهر در آن ایام مشرق الاذکار برپا کرده احباً در اسحار مجتمع شده مناجات و اذکار همی خواندند حاجی محمد تقی مجتهد بقراء اطراف امر داد تا انبوه مردم قوی پنجه با بیل و کلنگ صباح روز بعد به شهر آمده مجتمع شدند و قصد تخریب مشرق الاذکار و بعضی خانه ها و قتل و غارت احباب را نمودند ولی بدستور ابن ابهر جمعی از معاریف مظلومین در همان شب بسوئی متفرق شدند و اعدا علی الصبح خانه آقا محمد رضا را احاطه کرده بتهیه آتش زدن برآمدند لاجرم بعضی از احباً برای مدافعه مسلح شدند و اشرا را اطلاع یافته متفرق گشتند و حاکم بلد با جمعیت نزد ابن ابهر رفته معذرت پیش آورد و ضمناً بعنوان رفع آشوب خواهش کرد که از توقّف در رفسنجان منصرف شود و او نیز پذیرفت و در حالیکه حاکم و همراهمان به نوع تجلیل با وی بودند به کالسکهء جلال الدوله سوار شد و بعضی اشرا را سنگ انداختند ولی بملاحظهء حاکم و همراهمان خاضع شده شرط ادب بجای آوردند و ابن ابهر به یزد

--- صفحه ۳۲۵ ---

رسید و تقریباً چهار ماه مدت اقامتش در یزد شد و موجب هدایت جمعی گردید و اشتیاق و اشتعالی عجیب در جمع اهل بهایجاد گشت و در نهم ربیع الاول سال ۱۳۲۱ به طهران عودت نمود سپس در سال ۱۳۲۴ حسب الامر سفر به هند کرد و چندی در آن مملکت به تبلیغ بیگانگان و تشویق یاران پرداخت آنگاه مراجعت به حیفا کرده بعد از ایامی چند که در جوار عطوفت و عنایت مولای مهربان بسر برد سنه ۱۳۲۶ از طریق اسلامبول و باطوم و باکو وارد ایران گردید و کماکان محلّ توجه و اخلاص اهل بها و مرجع امور و عضو محفل روحانی در طهران بود و با زوجهء محترمه اش راجع به حریت نسوان و کشف حجاب و اختلاط رجال و نساء اقدامات مؤثره بعمل آوردند و در سال ۱۳۳۱ چون حضرت عبدالبهاء از سفر اروپا و امریک عودت بحیفا فرمودند با عائله اش از طریق باکو و اسلامبول بمحضر نور شتافت و ایامی چند در جوار الطاف بسر بردند و از همان طریق بطهران بازگشت و در اواخر ایام یک چشمش از اثر صدمات و مشقات که در طول مدت حبس در انبار طهران متحمل شد مأوف گردید و برجای آن چشم مصنوع

نهاد و عینک بکار میرد و با محاسن سفید و چهره نورانی و اخلاق روحانی و عمامه و عبا در مجامع احباً جلوه ای نمایان داشت و متدرجاً نقاوت و

--- صفحه ۳۲۶ ---

ضعف استیلا یافت تا در سال ۱۳۳۶ در طهران به جهان جاودان شتافت و بجنب مدفن حاجی ملاعلی اکبر در امامزاده معصوم مدفون گشت و الواح کثیره صادره از قلم اعزّ ابهی<sup>۱</sup> و نیز از حضرت غصن اعظم عبدالبهاء خطاب بوی موجود و دختر و پسرانی از او برجای مانده ایادی را معروف و مشهور دارند و در مناجاتی که از قلم غصن اعظم عبدالبهاء در حقش صدور یافت چنین مسطور است:

" و بهذا الاثناء طرق مسامعی نعی من کان ایادی امرک فی ارض الطاء الرجل الجلیل والحبر النبیل السالک فی سواء السبیل الی الی الصراط المستقیم الناشر لنفحاتک بین المخلصین والصابر علی بلائک بین المضطهدین ربّ انه قضی ایامه ثابت القلب جازم العزم مطمئن النفس مستبشر الروح طلیق اللسان بدیع البیان قوی البرهان بالروح والریحان و کم من لیال یا الهی قضاها تحت السلاسل و الاغلال و کم من ایام تکبّد الاحزان والالام فی بطون السجون الشدیده الظلام و هو شاکر لالطافک و صابر علی بلائک و مطمئن بذکرک و ناشر لنفحاتک ربّ انه لم یفتر فی تبلیغ کلامک البلیغ و لم تأخذ لومة لائم لثیم و هو تحت وثاق شدید و کبول من حدید ویناجیک و هو تحت السیف و السنان و یقول یا ربّی الرحمن فدیتهک بروحی و نفسی

--- صفحه ۳۲۷ ---

والجنان ان هذا لبلاء أعدّه موهبة کبری لانه فی سبیل محبتک الی آخر البیان ۰۰۰۰ " ۲۷ رجب ۱۳۲۷ دیگر از متقدمین ثابتین طهران حاجی ملاعلی اکبر حاجی آخوند - ایادی امرالله شهمیرزادی سابق الوصف در بخش ششم چنانکه آوردیم در سال ۱۳۰۹ در حبس انبار طهران بود و همینکه مستخلص شد چندی در طهران زیست آنگاه عزیمت عکا نموده بزیارت حضرت غصن اعظم در سنه ۱۳۱۲ رسیده اطلاع مخالفت و نقض میرزا محمد علی غصن اکبر و همراهانش یافته از آن حضرت اجازت گرفته با وی ملاقات کرده نصیحت گفت و مواعظ مخلصانه اش

سودمند نگردید و پس از ایامی حسب اجازه بایران برگشته در طهران کماکان قرار گرفته رایت عهد و میثاق ابهی<sup>۱</sup> مرتفع ساخت و بر مخالفین و معارضین همی بتاخت و صمیمانه نصرت و حمایت نمود و مورد حقد و حسد آقا جمال بروجردی و همرازانش گشت و الی الاخر الحیات با استقامت تامه در انواع خدمات روحانیه کوشید و حیات خود را در تبلیغ دوران و تعلیم و تشویق یاران از رجال و نسوان بپایان برد و از روز فوز بایمان بدیع تا یوم وفاتش تقریباً پنجاه سال شد و شش بار دچار حمله و تعرض اغیار گردید که سه نوبت از آن چنانکه شرح دادیم به حبس شدید طولانی افتاده و بالاخره در سال ۱۳۲۸ در روز جمعه

--- صفحه ۳۲۸ ---

چون از حمام بخانه برگشت ضعف مستولی گشته جان به جانان تسلیم نمود و جنازه اش را پس از چند روز احتفال سوگواری مجللاً معززا با اجتماع کثیر به امامزاده معصوم برده مدفون ساختند و از وی پسر و دخترانی برقرار ماند و الواح بسیار در شأنش صدور یافت منها از بیانات حضرت عبدالبهاء بعد از وفاتش :

۷ ربيع الثانی ۱۳۲۸ طهران حضرت ادیب دبستان

الهی علیه بهاء الله الابهی<sup>۱</sup>

هو الله

ای منادی پیمان نامهء اخیر رسید خبر صعود من ادرک لقاء ربه فی الرفیق الاعلی حضرت علی قبل اکبر سبب حزن شدید گردید زیرا در عبودیت آستان مقدس سهیم و شریک عبدالبهاء بود و در مدت حیات در سیل الهی معرض آفات آنی از خطر ایمن نبود و هر دم در تحت تهدید تیغ و شمشیر بود ولی ترس و بیمی نداشت و از بلایای عظیم حذر نمینمود رشید بود و بی باک منیر بود و تابناک . بگرات و مرآت گرفتار شد و در تحت سلاسل و اغلال افتاد ابدأ فتوری نیورد و مانند جبل عظیم در نهایت وقار و تمکین بود مدت پنجاه سال مفتون ملکوت جمال بود و جانفشان در سیل ذوالجلال بگرات و مرآت خود را فدا نمود و آرزوی مشهد فدا کرد .

--- صفحه ۳۲۹ ---



طوبی له و حسن ماب عبدالبهاء را در این مصیبت تسلی آنست که یاران جدید بان ثبوت و استقامت و قوت و متانت مبعوث گردند تا با یادی امرالله در نشر نفعات الله بکوشند متعلقین آن فائز بمحفل لقا را باید جمیع احبّا تسلی دهند و نوازش نمایند و رعایت و خدمت کنند زیرا بازماندگان آن شخص بزرگوارند ۰۰۰۰"

دیگر از سابقین بهائیان ساکن طهران که سابقه احوال در بخش ششم آوردیم نیر و سینا و عائله شان در محله معروف سر قبر آقا (باغ فردوس) سکنی داشتند یار و اغیار به انجا ذهاب و ایاب میکردند و آن دو برادر چنانکه نوشتیم در سده اصفهان سال ۱۲۹۲ اهالی بقیادت ملّها بر ضد عقیده و رفتارشان هیجان و شورش کرده هر دو را محبوس نمودند و مدتی در حبس ظلّ السلطان بودند لکن رکن الدوله وسیله استخلاص فراهم کرد و پس از خروج از حبس از بلد سرگون کردند و چندی متواری و فراری بودند و پس از مدتی چون خواستند در وطن توقّف نمایند اشرار شورش نموده ریختند خانه ایشان را آتش زدند و اموال را غارت کردند و بعد از این واقعه نیر و سینا لاعلاج ترک وطن مألوف کرده بطهران هجرت نمودند و متوطن شدند ولی خانواده شان در سده بودند و چندین سال تحمل صدمات کردند و مدتی

--- صفحه ۳۳۰ ---

به حمام راهشان ندادند و اخیرا نفت ریخته درب حیاتشان را آتش زدند لاعلاج تدارک دیده نیمه شب از محلّ خارج شده بطهران رهسپار گردیدند در محله معروف سر قبر آقا (باغ فردوس) مسکن داشتند یار و اغیار بدانجا ذهاب و ایاب میکردند و آن دو برادر برای تبلیغ همی سفر کردند و در سال ۱۳۱۱ با میرزا محرم در بلاد خراسان اسفار پی در پی برای تبلیغ نمودند و میرزا محرم بی پروا زمام زبان از دست داده مهر از گنجینه مقصود برداشت و مردم بانگ شورش کشیده شکایت به مجتهد نموده هر دو را دستگیر کردند و پیاده اسیرا در جلو سواران راندند و در بحبوه سرمای زمستان و شدت برف و بوران افتان و خیزان به تربت حیدریه رساندند و سینا از جهت ضعف بنیه اش مشقات شدیده دید و چون از حبس و خطر مذکور رهائی یافت قصیده ای سرود که مطلعش این است :

زهر هنر غم آن سیمبر بس است مرا

بروزگار همین یک هنر بس است مرا

پس به تون و طبس و آن نواحی سیر و سفر کرده مراجعت بطهران نمود و بعد از توقّف قلیل باز هر دو برادر متفقاً سفر تبلیغی دیگری را شروع نمودند و در سال ۱۳۱۲ با میرزا محمود زرقانی مدتی در رفسنجان تبلیغ کردند آنگاه

--- صفحه ۳۳۱ ---

به کرمان شتافتند و چندی به تبلیغ پرداختند و مراجعت به رفسنجان کرده از آنجا به یزد رفتند و در سال ۱۳۱۳ نیز با زرقانی در بلاد فارس بتبلیغ اشتغال نمودند و نیز قصیده ای را که مطلعش این است: "نگشوده عقده غم مرا ز دل از تفرج دلگشا" در آنجا سرود و در مراجعت از شیراز چندی در اصفهان توقّف کرده بطهران عودت نمودند و نیز باز سفری باتفاق میرزامحمود زرقانی به قزوین و حدود اخری کرد و باری دیگر هر دو برادر بازرقانی و میرزا محرم از طهران بیرون آمدند نیر بکرمان و رفسنجان و سینا به خراسان رفت و مدت اسفار متعاقبه آن دو برادر در رفسنجان و کرمان و بلاد خراسان تقریباً سه سال شد و نوبتی دیگر به سال ۱۳۱۷ سینا در کرمانشاه برای تبلیغ بود و میرزا محمد رضا همدانی واعظ معروف و معاند امر بدیع از سفر کربلا عودت به کرمانشاه نمود و شعله فساد و طغیان اهالی را بسوی این طایفه برافروخت و پیوسته بر منبر مذمت و بدگوئی از این امر نمود و سینا و میرزا یوسفخان قزوینی ( وجدانی ) مکتوبی به حکمران نوشته از عواقب مفساد اعمال واعظ مذکور تذکر دادند و حاکم بتدبیر واعظ را ساکت و آرام کرد و اوناچار عزیمت طهران نمود و بمردم چنین گفت در اینجا نگذاشتند که بامال و مقاصد خود برسیم ولی خواهید شنید که در طهران

--- صفحه ۳۳۲ ---

چه فتنه برای این طایفه برپا کنم . در آن هنگام سینا معروضه ای متظلمانه بمحضر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء فرستاد و دفع شرور واعظ را از اجباً استدعا کرد و در اثری که برایش رسید مسطور بود: " واعظ را عنقریب عزیزمقتدر اخذ فرماید " و واعظ پس از ورود بطهران و مضی ایامی قلیل بیمار شد و مرض خوره دهان و گلویش را

گرفت لسانش بیفتاد و جانش برفت و همینکه خبر واقعه از طهران به کرمانشاه رسید سینا ایاتی انشاء نمود و احباً جشن گرفته و بخواندند و ایات مذکور این است :

مفسد شش اصبعی بمرد علی<sup>ؑ</sup>

رخت بهفتم جحیم برد علی<sup>ؑ</sup>

بر سرمبر گشود لب بملامت

پنجرهء قهرش گلو فشرده علی<sup>ؑ</sup>

خواست زند صدمه ای بامر لهی (؟؟)

لطمه ای از دست غیب خورد علی<sup>ؑ</sup>

ساغر عمرش بخاک تیره فرو ریخت

صافی او شد بدل بدرد علی<sup>ؑ</sup>

گفت خبر میدهم بمرگ بهائی

خود بعزازیل جان سپرد علی<sup>ؑ</sup>

مرد بزودی زود حمد خدا را

سخره هر ترک گشت و کرد علی<sup>ؑ</sup>

خواست کشیدن رقم بخون احباً

در رگ او خون چو یخ فسرد علی<sup>ؑ</sup>

مردن شش اصبعی چو باده بیغش

زنگ غم از لوح دل ببرد علی<sup>ؑ</sup>

جانب وی رفت با شتاب ولیکن

گندم اقلیم ری نخورد علی<sup>ؑ</sup>

خواست ز اسلام دم زند بجهنم

مالکش از ملحدین شمرد علی<sup>ؑ</sup>

گو باحبا صبا ز جانب سینا

مفسد شش اصبعی بمرد علی<sup>ؑ</sup>

آنگاه خطابی از حضرت غصن اعظم عبدالبهاء رسید و امر فرمودند که در طهران مانده بتبلیغ مشغول گردند و

خانه

خود را که مشهور بحیاط باغ بود و آنحضرت بدیشان عنایت فرمودند محلّ تبلیغ قرار دادند و در ایام و لیالی مجالس

تبلیغیه داشتند در تابستان وسط منزل را حصیر و فرش گسترده دو صندلی مینهادند یکی در بالا و دیگری در پائین

جالس میشدند و با انجذاب و بلاغت و شجاعت تامّه تبلیغ همی کردند و هر چند در عالم ظاهر وصل لقاء محبوب

خود

--- صفحه ۳۳۴ ---

نیافتند ولی در عالم روح و دل بقاء فائز بودند چنانکه از اثر صادر از قلم حضرت عبدالبهاء در جواب خواهش

حضورشان مستفاد است و این رباعی را در این معنی گفته اند :

دل برده ز ما دلبر نادیده ما

باشد عجب این قصه نشینده ما

او برده بصد هزار مکر از ما دل

با آنکه ندیده روی او دیده ما

و اعداء پیوسته بصد فتنه و شورش و قلع و قمع ایشان برآمدند و نوبتی گروهی که سردسته آنان چند تن از قاطر

داران شاهی بودند بکوچه بابی مذکور هجوم نمودند و اتفاقاً عده ای از قزاق های بهائی اشتهاوردی در آن هنگام به

خانه دو برادر مذکور حضور داشتند و بمجرد شنیدن های و هوی از خانه بیرون دویدند و با کتاره اخته بر مهاجمین

حمله ور شدند یکی از قاطر داران زخم‌دار شده و همه منهزم گشتند و یکی از ایشان دستگیر شد آخر الامر رئیسشان به ضراعت و شفاعت پیش آمد و پوزشش مقبول گردید و دستگیر را گرفته رفتند و غبار فتنه فرونشست و نیر و سینا شرح ماوقع را بحضرت عبدالبهاء نوشتند و از مردانگی هفت نفر قزاق مذکور که رئیسشان ابوالقاسم بیک اشتها ردی بود

--- صفحه ۳۳۵ ---

توصیف نمودند و خطابی رسید که ملاطفت و عنایت بسیار در حقشان آورد و آن دو برادر بنوع مذکور قیام بتبلیغ داشتند و بعدا پاسبان مسلح درب خانه شان مراقب بود که کسی خیال فتنه و فساد ننماید و در محله کلیمیان نیز مجلس تبلیغ داشته نشر نفحات رحمانیه هم نمودند و سینا در اواخر ایامش بموجب امر کتبی حضرت عبدالبهاء سفری برای تبلیغ بمازندران نمود و در ایام سیر و سفر در آن حدود این قطعه را در مادهء تاریخ بناء عمارت سعیدیه که سعید حضور از احباب بنا کرد بسرود:

سعید حضور آن سپهر سعادت

که فرخنده اخلاق و فرخ سرشت است

سرای سعیدیه از اهتمامش

بنا شد که دولت در او سرنوشت است

معطر شود هر مشام از شمیش

مگر نافهء چین در این خاک و خشت است

بدارد پاینده این خوش بنا را

خدائی که خلاق هر خوب و زشت است

چو تاریخ او از خرد خواست سینا ۱۳۳۲

بگفتا سعیدیه باب بهشت است

و بالجمله آن دو برادر بنوع مذکور از وقتی که قدم در صراط مستقیم ابهی<sup>۱</sup> گذاشتند تمامت عمر را در نهایت تسلیم و رضای بما قدرالله صرف خدمات امر ابداع ابهی<sup>۱</sup> نمودند و نیر متدرجا چشمش آب آورده دچار فقر و تنگدستی شدید شده خانه نشین گشت و سینا بادارهء خدمات تبلیغیه و رسیدگی به احوال برادر پرداخت و پس از مدتی دو چشم نیر را عمل کردند یک چشمش روشن گشت ولی طولی نکشید که دوپایش تا زانو خشک شد و بستری گردید و قوی تحلیل یافت و با غایت فاقه و عدم پرستار و مستخدم از احباء واردین بکمال مهربانی پذیرائی می کردند و از خدمات امریه دست نکشیدند و کیفیت وفات نیچر چنین است که جمعی از احبا نزدش بودند و در حال ضعف صحبت امری میکرد و امتداد سخنش به نام ابهی<sup>۱</sup> رسید و گفت حضرت بهاءالله و کلمه میفرماید را نگفته جان بجنان خویش تسلیم کرد و مقبره اش در قبرستان بیرون دروازه عبدالعظیم طهران موسوم به چهارده معصوم می باشد. و سینا در بیان ماده تاریخ وفاتش این قطعه گفت:

سیصد و بیست و هفت از پس الف

شنبه چارم و هشت شعبان

سال مرغ و دوم ز سنبله مه

رفت نیر بسوی باغ جنان

و عندلیب شهیر لاهیجانی در مصیبت وفاتش قطعه ای گفت که دو بیت آخر و مادهء تاریخ چنین است:

تاریخ سال رحلت او عندلیب زار

پرسش ز پیشگاه خدای ودود کرد

ناگاه شد برون (ملکی) پس بناله گفت

۱۳۲۷=۱۰۰\_۱۴۲۷ نیر باسماں حقیقت صعود کرد

و از قلم حضرت غصن اعظم عبدالبهاء زیارتنامه در حق وی صدور یافت که از آنجمله چنین مسطور است :

" ولم یفتّر لسانک عن ذکر اللّٰه بل واصلت اللیل بالنّهار و بینت لهم الاسرار و اظهرت لهم الاثار و اطلعت لهم الانوار و لم یزل کان یشملک الالطاف و تنزل لک الایات من بدیع الاوصاف و یخاطبک ربّ الملکوت خطابا ینجذب به قلوب اهل اللاهوت حتّٰی تواری نیر الافاق فی سحاب الجلال مرکز انوارالجمال فثبتت علی الميثاق و کرهت اهل النّفاق الخ ۰۰۰۰ ". و سینا بعد از برادر با وجود ضعف پیری و بیماری و با شدت فاقه و دست تنگی بنوع مذکور مستغرق خدمات امریه و تبلیغ بود تا در سال ۱۳۳۶ پسر ارشدش آقا سید محمد رضا که عهده دار مصاریفشان بود وفات نمود و در حالیکه قرین بستر ناتوانی بود گریه و بیتابی کرد و ایامی چند طول نکشید

--- صفحه ۳۳۸ ---

که از اینجهان پر عنا بعالم راحت و رخا شتافت و در این هنگام هفتاد سال داشت .

وخواهرشان که لختی از منظوماتش ثبت کردیم و اخت نیر و سینا رقم میکرد تولدش در سده در حدود سال ۱۲۶۷ شد و ایمانش باین امر مانند والده شان بواسطه اخوان برقرار گردید و باتفاق برادر بسال ۱۳۱۳ که از شیراز عودت میکرد رهسپار طهران گشته ساکن شد و اشعارش مشهور است و مرثیه مؤثره ای که در غیبت جمال ابهی سرود متداول بین احبّاء بود و بالاخره در شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۳۱ که اولّ عید رضوان بود در سن شصت و پنج سالگی در گذشت و قرب مقبره نیر مدفون گردید و تاریخ وفاتش را سینا چنین گفت :

هزارو سیصد و سی و یک از سنه هجری

دوشنبه چهاردهم از جمادی الاولی

بلیل اولّ رضوان مطابق اوت نیل

بشد ز دار فنا اخت نیچر و سینا

و حرم نیز دختر عمویش بود و چنانچه آوردیم از آغاز اقبال آن دو برادر بدین امر در کمال رشادت و قوت قلب مساعدت و خدمت نمود تا در طهران بجهان باقی رفت و حرم سینا دختر یکی از متمولین باحکم و اقتدار قریه بود و بواسطه

--- صفحه ۳۳۹ ---

شوهرش فائز بایمان گردید و پدر و برادرانش هر قدر کوشیدند دست از شوهر نکشید و بطهران نزد شوهرش شتافت و تا آخرالعمر با وی بود و چهل یوم قبل از وفات وی از این عالم درگذشت و پسر ارشد سینا چنانکه نگاشتیم آقا سید محمد رضا نام داشت و با تجارت و صناعت و احترام زندگانی کرد و با پدر و عائله مساعدت نمود تا بتبلیغ و خدمت امر ابهی<sup>۱</sup> پردازند و چنانکه نوشتیم در سنه وفات سینا بچند یومی قبل از آن درگذشت . و پسر دوم سینا آقا سید جلال در هنگام بلایا و مهاجرت پدر و عمو و عائله شان بطهران شش ساله بود و تحصیل قرائت و کتابت فارسی در طهران نزد آقا میرزا نعیم کرد و ادله و براهین و مقدرت بر تبلیغ را در حوزه درس حاجی صدر همدانی چنانکه مینگاریم حاصل نمود و چند سال به تجارت کوشید و معذکک در اجتماعات احباً و اقدامات تبلیغیه خدمت کرد آنوقت با آقا سید حسن هاشمی زاده سیر و سفر تبلیغی پیش گرفت و باذربایجان و کردستان رفته تحمل متاعب نموده موفق بانجام خدمات روحانیّه گشتند و سفر بحیفا کرده ایامی چند بشرف حضور حضرت غصن اعظم عبدالبهاء فائز گردید و مراجعت بایران نموده حسب الامر به اصفهان بخدمت تبلیغیه رفت و دو سال تقریباً در آنجا

--- صفحه ۳۴۰ ---

اقامت کرد آنگاه بطهران عودت نمود و بقزوین و رشت شتافت و بعد از انجام خدمات بطهران برگشت و با آقا میرزا حاجی آقا رحمانیان سنگسری به کاشان و عراق و اصفهان شتافت و دو سال در آن حدود قیام بنشر نفحات روحانیّه نمودند پس عودت بطهران کرد و باری دیگر به آذربایجان رفت و دچار تعرض و شورش متعصبین گردید و حکومت امر بخروج داد پس از آنجا به قفقازیّه شتافت و چندی در آن حدود بتبلیغ پرداخت و باری دیگر بارض حیفا رفته بحضور در محضر حضرت عبدالبهاء مشرف گشت و مأمور بعودت و سیر و سفر در ترکستان و قفقازیّه و



روسیه گردید و لذا در سال ۱۳۳۳ به عشق آباد برگشته بخدمات مذکوره پرداخت و در سال ۱۳۳۶ در عشق آباد با کریمه حاجی احمد راستانی یزدی متزوج و مقیم گشت و بعد از دو سال بنای سیر و سفر در خراسان و گیلان و مازندران نهاده و بالاخره در قریه علی آباد قرب مقبره طبرسی در یوم پنجشنبه ۲۲ محرم سال ۱۳۴۴ حادثه ناگهانی برایشان رخ داد و با تب خفیف و رفتن حمّام و تناول قرص دواى ناگهانی وفات نموده مدفون گردید و در حین وفات هنوز چهل و چهار سال بیش از مراحل عمر را طی نکرده بود. پسر سوم سینا آقا سید حبیب الله سینا معروف و دخترش

--- صفحه ۳۴۱ ---

بکیمه (حکیمه) خانم مشهوره بمعلمه خانم متولد سال ۱۲۹۶ در سده در هنگام مهاجرت پدر و عم و عائله شان به طهران هشت سال داشت و تحصیلات فارسیه نزد آقا میرزا نعیم کرد و چون بهائیان در طهران بسال ۱۳۲۴ مکتبی برای دوشیزگان تأسیس نمودند در مکتب مذکور بتدریس و معلمی پرداخت و ضمناً نزد حاجی شیخ زین العابدین یزدی نیز مشغول گردید و مدتی خدمت شیخ عبدالمجید فروغی صدیق العلماء عربی خواند و چون خطابی از حضرت عبدالبهاء در تشویق بتعلیم و تدریس رسید بهائیان مکتب بجا گذاشته مدرسه ای در سمت دروازه شاه عبدالعظیم تأسیس کردند و مدرسه تربیت تأسیس شد که دارالتعلیم اول را شعبه ای از آن قرار دادند و معلمه خانم در مدرسه تربیت سه سال و نیم مشغول تعلیم و تدریس گردید پس کلیه نه سال در طهران بشغل تدریس پرداخت و چون در سال ۱۳۳۰ مدرسه اناثیه در عشق آباد تأسیس گشت و اندک اندک وسعت حاصل نمود در آنوقت معلمه بهائیه در روسیه وجود نداشت بمعرفی آقا شیخ محمدعلی دعوت و در سال ۱۳۳۴ بعشق آباد هجرت کرد و بتدریس دوشیزگان مشغول گردید و بخدمات امریه دیگر هم میپرداخت و از آن برادر و خواهر خاندان سینا در این امر تأسیس

--- صفحه ۳۴۲ ---

گردید و اخلاف نیر و سینا نام آن دو مبلغ صبور و ستمکش امر ابهی<sup>۱</sup> و ناشرین انوار عهد و میثاق را محفوظ داشتند و پی ایشانرا در خدمات روحانیّه گرفتند و معلمه خانم مذکوره نیز ابیاتی بسیار در مدح و ثناء این امر بسرود و پسر

ناکامش که در آغاز جوانی دچار مرضی سخت و بستری گشت و جام اجل را بسر کشید اشعاری دال بر غایت شوق و انجذاب بسرود .

و از نیر و سینا قصائد و غزلیات و رباعیات و غیرها بسیار برجای مانده که برخی از آنها را بشرکت و کثیری را به انفراد و اختصاص سرودند . واز قصائد نیر این قصیده می باشد :

خوش بشنو از طیور سدرهء اعلیٰ      نفحه بسم الله البهی الابهی'

قد ظهر المنظر الکبیر الاکبر      قد برز المظهر العلی الاعلیٰ

هامتمسک مشو باسم که گردید      جلوه گر از شرق اسم شمس مسمیٰ

خامهء فطرت بلوح ساذج قدرت      شد متحرک باذن مالک انشاء

وجه خدا منجلی بساحت اقدس      شمس لقا جلوه گر ز مشرق عکا

بر شجر اخضر بقا مترنم      طائر روحا بلحن ابداع احلیٰ

وجهه غیبیه بین بارض مقدس      جلوه نوریه بین ببقعهء نورا

از فم اسرار کلثی برآمد      رنه انت البهی بالسن فصیحی

یا ملاء الارض هللوا و تغنوا      سوف تروا کل الارض جنت الابهی'

--- صفحه ۳۴۳ ---

طیر بقا میکشد صغیر هوالهو

مرغ وفا میزند صدای انا الها

ها که مشرف نمود عرصهء عالم

ها که مزین نمود ساحت غرباء

محبی روح آخرین معلم عیسی

مصلی نار یقین مکلم موسی

از غمرات فنا نجات کجا یافت

هر که نشد راکب سفینهء حمراءِ

زد چو سرافیل عشق صور محبت

شد بمقابیر نفوس میتة احیاءِ

مرتفع از صوت جانفزای الستش

صوت بلی از همه جوارح و اعضاءِ

از جلوات جمال شمس مجلی

شد همه ذرات کائنات مجلی

وز شجر نار و نور کوکب دری

انفس و آفاق شد زجاج مصفی

ناظر حق شو بعین حق که به بینی

صرف خدا را بعرش جسم خود آرا

انت محیط علی الرفارف الامنع

انت ملیک علی ممالک الاسماءِ

--- صفحه ۳۴۴ ---

ذات تو از غیب و از شهود مقدس

وجه تو از سرّ و از ظهور میرا

در همه دوری شمس غیب بقا را

فیض لقای تو بود غایت قصوی

وجه تو از کثرت ظهور مستر

ذات تو از غایت بروز مخفی

هَاءِ بَهَاءِ تُو شَد دَر اَوَّلِ تُو حَیْدِ

مَنفِی لَائِکِه بُوَد بَر سَرِ اَلَا

ذات تو چون وجه بیمثال تو واحد

وجه تو چون ذات بیزوال تو یکتا

طوطی طبعم بوسف اب شده ابکم

بل شود از مدح ابن ناطق و گویا

آنکه بود حجّت و حقیقت اعظم

وانکه بود آیت و هویت کبری

جذب احد طایر هوای هویت

سرّ صمد سایر دنی فتدلی

مطلع انوار را تشعشع اول

لجّه اسرار را تلجلج اولی

جوهر احببت کنز معنی کنت

ابن اب روح غصن اعظم ابهی'

--- صفحه ۳۴۵ ---

جلوه ای از وجه اوست لالهء احمر

نَفَحَه از شعر اوست سنبل بویا

شهد و شکر بی لقای اوست روانسوز

حنظل و سَم با ولای اوست گوارا

واله و حیران و محو و مات و فنایش

آدم و نوح و خلیل و عیسی و موسی

ای یداللهی تو رازق عالم

وی فم ربّانی تو خالق اشیاء

جذبهء شوقت بقلب کل قبائل

آتش عشقت بجان کل برایا

قول تو از یاد برده مصحف و تورات

فعل تو بر باد داده زند و اوستا

اسم تو از هم گسسته هیکل و زنار

رسم تو برهم شکسته دیر و کلیسا

اذن تنزل ز مالک قدرش نیست

گر نماید قضا رضای تو امضاء

ابن الها بجز تو غصن معظّم

کیست شفیع در این قیامت عظمی

هست کمین بنده را رجای عنایت

از شه ابھی ز دست خطّ مبھی

--- صفحه ۳۴۶ ---

کن تو شفاعت بنزد طلعت محبوب

بلکه ز رحمت کند ضجیح من اصغاء

چونکه بعالم در این دور روزه حیاتم

نیست مرا غیر از این مرام تمنا

گر نمائی قبول خاک سیه باد

بر سر دنیا وزندگان دنیا

حرمت انوار آفتاب جمالت

نیر بی نور را تو نور بیخشا

ایضا:

گر بجسم ناتوان باشد هزاران جان مرا

ننگ باشد گر نباشد قابل جانان مرا

جان من زبینه باشد گر بود ایثار یار

بی نثار دوست در تن می نزیید جان مرا

طره آشفته و موی پریشانش مدام

که زغم دارد پریشان گاه سرگردان مرا

موی او چوگان و دل چون گوست در میدان عشق

در چنین میدان خوش است اینگوی و این چوگان مرا

تا شدم در کشور جان آشنای کوی دوست

صحبت بیگانگان بر دل بود سوهان مرا

چونکه میل آن کمان ابروست بر آزار من

خوش بود بر دیده از تیر قضا مژگان مرا

--- صفحه ۳۴۷ ---

ایکه گفתי جای در ویرانه باشد گنج را

کنز مهر اوست مخفی در دل ویران مرا  
 در رهش افتاده ام چون در دهان ازدها  
 کی دگر باشد هراس از شیر شادروان مرا  
 اینقدر بگذشته از سراب در دریای عشق  
 که بود از قطره کمتر لجهء عمان مرا  
 سجن عکا تا مفر عرش رحمانی شده  
 گردش دوران درافکند است در ایران مرا  
 یوسف ما هر کجا باشد بود مصر عزیز  
 هست یکسان کنج زندان و چه کنعان مرا  
 نیست در دل خوف و بیم از بیم شیطان رجیم  
 زانکه بر اهریمنان بخشد ظفر یزدان مرا  
 دورهء دیگر رسید و صبح محشر شد پدید  
 لیل شام هجر آن دلبر نشد پایان مرا  
 جوهر آیات ربّانی کتاب عهد اوست  
 جان گروگان است بر آنعهد و آن پیمان مرا  
 بعد سلطان قدم معبود غصن اعظم است  
 بیرضای او عبادت نیست جز عصیان مرا  
 گر بعالم مالک ملک جهان گردم چه سود؟  
 بی عنایات بدیع او بود خسران مرا

حَبّ او آرد نعیم دلگشایم در جحیم

مهر او سازد بهشتستان در آن نیران مرا

بی حضور انورش گلشن مرا چون گلخن است

بی حریم اقدسش دوزخ بود رضوان مرا

خواستم بر پایگاه بندگانش پی برم

تا ابد انگشت حیرت هست بر دندان مرا

یافتم از دفتر توحیدش آثار احد

گشت این برهان قاطع برهان مرا

قبلهء ابروی او میزان کفر و دین بود

کز توجه گشته روز از کفر بر ایمان مرا

تا ابد دیگر نرانم نام جنت بر زبان

گردهد بر دوزخ آن سلطان جان فرمان مرا

ای خدنگ عشق شو هم درد و هم داروی من

وی سرشک هجر شو هم زخم و هم درمان مرا

خسروا شاه خدیوا ذوالجلالا از کرم

گاهگاهی یکنظر کن از ره احسان مرا

تو سلیمانی که دریایت بود در آستین

من همان مورم که باشد شبمی طوفان مرا

تو شهنشاهی که خورشیدت بود در آستان

من کمین عبدم که باشد ذرهء کیوان مرا



تا بسر از بندگیت هست تاج افتخار

بار دشواریش بر سر افسر خاقان مرا

نیرا تا دستم از دامان قربش کوتاه است

ز آب دیده حسرت دریا بود دامان مرا

ایضا:

تا که دست بندگی بر دامن دلبر زدیم

پای آزادی بفرق کفر و دین یکسر زدیم

تا ز خاک درگهش جستیم آب زندگی

طعنه ها از این شرف بر آب اسکندر زدیم

تا شدیم آشفته زلف پریشان نگار

دل بدریا سر بصحرا پا بخشک و تر زدیم

بر خیال تیر مژگان و خم ابروی دوست

سینه بر تیر بلا و بوسه بر خنجر زدیم

راکب فلک وفا بودیم در دریای عشق

در میان موج غرقاب بلا لنگر زدیم

از شرار نار عشق آتشین رخساره ای

چون سیاوش خویش را بر شعله آذر زدیم

کام ما چون گشت حاصل از لب شیرین او

تیشه بیحاصلی بر ریشه شکر زدیم

مطرب ما از عراقی کرد آنکگ حجاز

ما هم از شور مخالف نغمهء دیگر زدیم

عقرب زلف کجش ما را چنان افسون نمود

کز تو گل دست قدرت در فم اژدر زدیم

طایر بر بسته ای بودیم دور از آشیان

بال بگشودیم و بر اوج محبت پر زدیم

دفتر توحید را خواندیم در دیوان عشق

پس قفم بر دور هر دیوان و هر دفتر زدیم

می گرفتیم از کف ساقی بزم لامکان

سنگ عسرت بر صراحی و خم ساغر زدیم

با وجود گنج وصل و کیمیای قهر او

سکهء محو و فراموشی به سیم و زر زدیم

بود بر روی زمین از لشکر نفس و هوی

ما ز فر دوست بر قلب چنین لشگر زدیم

از تماشای گل رویش بهر طرف چمن

چشم بر هم از تماشای گل احمر زدیم

تاری آوردیم از چین سر زلفش بدست

نکتهء مشکک تارو نفعهء عنبر زدیم

سالها نگشود بر ما کس در بیت الحرام

در حریم کعبهء دل حلقهء بر در زدیم

--- صفحه ۳۵۱ ---

قطره ها بودیم لیک از فیض بحر کبریا

موج ها بر اوج این نه طارم اخضر زدیم

ذره ها بودیم لیک از پرتو سلطان نور

در فلک پهلو بخورشید و مه انور زدیم

مورها بودیم و از قر سلیمان زمان

پنجه اندر پنجه صد بیشه شیر نر زدیم

چون ندای ربکم در داد سلطان الست

نغمهء قالوا بلی از چرخ بالاتر زدیم

تا غلام درگه شاهنشاه ابهی<sup>۱</sup> شدیم

هریک اندر ملک آزادی بسر افسر زدیم

سر بخاکپای او سویدیم چون از روی مهر

پا از این گردن فرازی بر سر اختر زدیم

ز آن رخ جنت فروز و لعل گوهر آفرین

پای استغنا بفرق جنت و کوثر زدیم

زابر رحمت غرقهء دردانه ایمان شدیم

وز تبسم برق حیرت بر دل کافر زدیم

نیرا تا بندگی غصن اعظم کرده ایم

خنده از تابندگی بر خسرو خاور زدیم



ایضا:

--- صفحه ۳۵۲ ---

اگر چه در نظر مردم جهان خوادم  
 هزار شکر که آن گلرخ است غمخوارم  
 از آن بهر دو جهانم ز نار و نور آزاد  
 که در سلاسل گیسوی او گرفتارم  
 ر بوده است ز من چشم نیم مستش خواب  
 بدین قضیه گواه است چشم بیدارم  
 من آنزمان که بان دلنواز دل بستم  
 بجان دوست که از غیر دوست بیزارم  
 نسیم نکهتی از تار گیسویش آورد  
 مشام آبیده (؟؟) ناخوش ز مشک تا تارم  
 گل من آمده باطلعت جهان افروز  
 مخوان بفصل بهاران اسیر گلزارم  
 ز راه عشق دل آزرده چون شوم هیهات  
 اگر گذارد مریخ پا به پیکارم  
 من آن نیم که سر از تیر فتنه برتابم  
 اگر جهان همه یکدل شود بر آزارم  
 بشهر عشقم سوداگر محبت یار

که نیست غیر متاع وفا بیزارم

عجب تر آنکه بقطب مدار و مرکز عشق

مدام ثابت و سیار همچو پرگارم

--- صفحه ۳۵۳ ---

گدای کوی نشینم ولی ز همت دوست

کجا خیال زر و سیم و فکر دینارم

فقیر فانی باب جناب محبوبم

گدای دانی در گاه حضرت یارم

من آنزمان که بکنج سلوک بنشینم

ز فخر پای بفرق ملوک بگذارم

بگو به شیخ مسلمان و راهب ترسا

الابدیر و حرم کی بود سر و کارم

نه بندهء حجر ستم نه خادم ناقوس

نه بند سبحه و نه پای بند زنارم

کتاب عهد بها را بعهد و میثاقش

بصد هزار زبان در مقام اقرارم

چو بندگی مهین غصن اعظم امر است

بروزگار چه حاجت دگر بدیّارم

اگر بچرخ زمین گوید و زمین را چرخ

مطیع حضرت یارم نه بند افکارم

سر من است چو بر آستان سَرالله

در آستین همه بنهفته گنج اسرارم

شهنشهی که بدورش شهیر دورانم

مهین مهی که ز نورش غریق انوارم

--- صفحه ۳۵۴ ---

ز حکمتش نکنم حکمت دوان خالی

در افکند اگر چون خلیل در نارم

مراست نام اب و ذکر ابن ورد زبان

اگر چو عیسی مریم زنند بردارم

ز نام روح فزایش همیشه خرسندم

ز جام مهر و وفایش هماره سرشارم

بخاکپایش جان دادنم بود آسان

ولی ز فرقت او زندگی است دشوارم

گهی چو باده بخمخانه غمش مستور

گهی چو گل شده رسوای کوی و بازارم

اسیر بند نگارم ولی جهانگردم

فقیر در گه یارم ولی جهاندارم

بپیش شمش وجودش چو ذره نابودم

ولی ز پرتو او آفتاب نوارم

بنزد قلزم جودش چو قطره مفقودم

ولی ز موهبت او چو بحر زخّارم

شها ز جلوهء خورشید رحمت عامت

چو عید رضوان روشن بود شب تارم

دلَم شکسته تر از موی دلبر است اَمّا

پی بنای قلوب شکسته معمارم

--- صفحه ۳۵۵ ---

بملک جان چوامیری چه غم ز شمشیرم؟

بشهر دل چو تو یاری چه غم ز اغیارم؟

ز شرق جود تو هر ذره است خورشیدم

ز کأس فضل تو هر دانه است خروارم

ز قرب و بعد تو گاهی جوان گهی پیرم

ز جام عشق گهی مست و گاه هشیارم

ز اشتیاق جمالت بسان شطرنجم

در انتظار لقایت چو نقش دیوارم

اگر برانیم از در ذلیل و درویشم

اگر بخوانیم از نو ستوده سالارم

امیدوار از آن خامه‌درر بخشم

در انتظار از آن نامهء گهر بارم

نمود تابش مهر تو جلوه ای بوجود

ز روی آینهء دل زدود افکارم

روا بود که ز گفتار لب فرو بندم

سخن ز قول نرانم که اهل کردارم

چگونه دم ز ثنایت زخم که در این سر

فکنده پی ز تکاپو براق افکارم

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که ترکنم سر انگشت و صفحه بشمارم

--- صفحه ۳۵۶ ---

در این مقام شها چون سیل مسدود است

چه سود اینهمه بیهوده نظم و اشعارم؟

به پیشگاه تو نیر اگر عزیز افتد

چه غم که در نظر مردم جهان خوارم

ایضا:

از فراق روی مویش در تب و تابم هنوز

ز اشک چشم و آب دل در آتش و آبم هنوز

حلقه ها بر در زدم در آروزی روی دوست

شاهد مقصود نگشوده برخ بام هنوز

ناگهان دیدم شبی روی دلارایش بخواب

روز و شب از این طمع پیوسته در خوابم هنوز

روز اول قطره ای نوشیدم از دریای عشق

روزگار آخر شد و از قطره سیرابم هنوز



سالها بگذشت و من سرگشته در بحر طلب  
 در پی غواصی آن در نایابم هنوز  
 ز اشتیاق عارض چون آفتاب آن صنم  
 کنج غم با چهره زردی چو مهتابم هنوز  
 خاک پای غصن اعظم هست اکسیر مراد  
 من بحسرت گرد عالم کیمیا یابم هنوز

--- صفحه ۳۵۷ ---

نیر ابروی او با آنکه محراب دعا است  
 ای عجب ناکام از این پیوسته محرابم هنوز  
 ایضا:

بچین زلف سیاهش سر سفر دارم  
 عجب رهی کج و باریک در نظر دارم  
 به پیش ناوک ابروی آن کمان ابرو  
 ز شوق مردمک دیده را سپر دارم  
 مرا که روی تو خورشید عالم افروز است  
 شبان تیره کجا حاجت قمر دارم  
 بخاک راه گذشتی و سالها بگذشت  
 هنوز چهره بر آن خاک رهگذر دارم  
 رخ تو چون گل و شمع بود بشام و سحر  
 ز درد بلبل و پروانه من خبر دارم

بین بچشم خود ای آسمان که من بزمین  
 بتی بجلوه ز ماه تو خوبتر دارم  
 بکیش اهل نظر ننگ عاشقانم اگر  
 بغیر روی تو بر دیگری نظر دارم  
 لب تو چشمه حیوان بود ولیک چه سود؟  
 که من ز غصه لب خشک و چشم تر دارم

--- صفحه ۳۵۸ ---

براه حضرت عبدالبهاء به ملک وجود  
 برهنه پایم و تاج شرف بسر دارم  
 و از رباعیات سیناست:  
 سلطان بقا شهنشه غیب و شهود  
 این مژده طراز لوح اقدس فرمود  
 دریای وصال چون فروشد بایست  
 رو جانب من اراده الله نمود  
 ایضا:  
 دل ناله و فریاد کنان گشت بسی  
 شاید رسدش دست بدامان کسی  
 جز حضرت من اراده الله بجهان  
 نه دادرسی دید و نه فریادرسی  
 و از قصائد نیر است: هو الاعظم

مطرب میثاق زد در پرده نای بندگی

آید از هر بند بند نی نوای بندگی

ساقی بزم عبودیت ز مینای قدم

ریخت در ساغر شراب غم زدای بندگی

شد بهار قدس روحانی بعالم جلوه گر

سبز و خرم گشت باغ دلگشای بندگی

--- صفحه ۳۵۹ ---

میچکد از ابر روحانی بطرف بوستان

ژاله های بندگی بر لاله های بندگی

مرغ در هر گلستان نالد بلحن چاکری

سرو در هر بوستان بالد بیای بندگی

میرسد از موج دریا صوت رقیت بگوش

آید از هر پشت و هر بالا صدای بندگی

هد هد کوی سلیمانی دمامد میرسد

با پیام آشنائی از صبای بندگی

با شکوه فریزدانی نهنگ بحر عشق

میکنند در قلزم وحدت شنای بندگی

آن طیب جمله علّتها کنون بخشد شفا

جسم معلول جهان را از دوی بندگی

در حقیقت بهر تقلیب نحاس قلب ناس

نیست اکسیری بغیر از کیمیای بندگی

میرد از خلق عالم قلب چون فولاد را

جَبْدا بر جذبهء آهن ربای بندگی

میدهد از ساغر پیمان بظلمات جهان

خضر جان بر تشنگان آب بقای بندگی

هیکل بی روح عالم را ز نو بخشید روح

جان فدای این ندای جانفزای بندگی

--- صفحه ۳۶۰ ---

با ید بیضای موسی رهبر طور تقی

آمد از فاران قدرت با عصای بندگی

شد از آن اصل قدم فرع عبودیت علم

سود چون شمس ضحی سر بر سمای بندگی

کنز مخزون چون که رخ در پرده غیبت نهفت

سر مکنون سر بر آورد از ردای بندگی

شد بقاف عزّ چو عنقای ربوبیت نهان

سایه گستر گشت بر سرها همای بندگی

از مقامات عبودیت کسی آگاه نیست

حضرت عبدالبهاء داند بهای بندگی

بندگی بندگانش را نموده اختیار

الله الله تا کجا باشد وفای بندگی

مرکز میثاق ابھائی مبدل کی کند

بر سریر کبریائی بوریای بندگی

تا کہ دم از بندگی زد حضرت عبدالبہاء

جوہر ذات قدم دارد هوای بندگی

گشت از این بندگی حصن الوہیت متین

آفرین بر پنجهء معجز نمای بندگی

طلعت ابھی<sup>۱</sup> بر اورنگ الوہیت متین

متکی عبدالبہاء بر متکای بندگی

--- صفحه ۳۶۱ ---

بندگی بگزیده بہر خود کہ آموزیم ما

راہ و رسم بندگی زان پیشوای بندگی

معرضین را در الوہیت بود چون و چرا

لب ببند ای غافل از چون و چرا ی بندگی

چشم پاک شہ شناسی باز کن تا بنگری

شاہ اقلیم بقا را در قبای بندگی

اینچنین رقیتی نایده چشم روزگار

ابتدای بندگی تا انتہای بندگی

باچنین رقیتی از حضرت مولی الوری

کی سزد دیگر کسی را ادعای بندگی

ہابیین در آسمان عہد سلطان بہا

جلوه بر خورشید میبخشد بهای بندگی

در طریق بندگی از خویش میباید گذشت

از خودی بیگانه باید آشنای بندگی

نیرا غیر از عبودیت مگو اوصاف دوست

زانکه مقبولش نیفتد جز ثنای بندگی

و از اشعار اخت نیرو سینا در وصف میرزا محمود فروغی محض

نمونه آنست: هوالمحمود فی فعله:

--- صفحه ۳۶۲ ---

از خراسان ز فیض ربّ ودود      جلوه گر گشت طلعت محمود

چشم احباب جمله روشن شد      کز فروغ این فروغ جلوه نمود

حضرت من اراده الّلهی      محض تبلیغ خلقتش فرمود

از بیانات روح افزایش      زنگ غفلت ز سینه ها بزود

از دم روح بخش چون عیسی      مردگان را تمام زنده نمود

نغمه جانفزای او باشد      در حقیقت چو نغمه داود

تن تنها دلیر و صف شکن است      زانکه با اوست دست ربّ جنود

رهنمای تمام خلق بود      از نصارا و از مجوس و یهود

مثل او نیست در شجاعت و فضل      ثانیست کیست در سمات و وجود

جمله احباب ارض طا بودند      طائف و سرد و تیره و مخمود

همه گشتند شعله شرار      از دم او که هست نار و قود

قبل بودند دود بی آتش      حال هستند آتش بی دود

ایکه بهر رضای سَرالله بگذشتی ز هر چه بود و نبود

چون تو از بدو امر تابکنون یک مبلّغ نیامده بوجود

هیچکس از لب تو نشنیده است غیراوصاف حضرت موجود

فانیه اخت نیر و سینا از ره صدق این سخن بسرود

در زمانه اگر مبلّغ هست

هست محمود عاقبت محمود

دیگر نعیم که نیز از اصفهان با مشقات بسیار چنانکه در بخش ششم آوردیم مهاجرت کرده بنوع مذکور وارد طهران

--- صفحه ۳۶۳ ---

گشت و در کوچه باغ معروف که محله جمعی از احباب و محل اجتماع احتفال بود بحجره محقری اقامت جست و بکتابت و استنساخ الواح و آثار و تدریس و تعلیم عربی و فارسی به برخی از نوباوگان احباب اشتغال نمود و بدانچه از نقود بدست آورد قناعت کرده در عین حال در حجره خود محفل تلاوت کلمات و آیات و ذکر حجج و بیئات مرتب داشت و با چهره بسام و لسان و خلق شیرین با اطلاعاتی که از کتب مقدسه و اخبار مأثوره ویرا بود به تبلیغ بیگانگان و تعلیم آشنایان پرداخت و زنی از خاندان بهائی اختیار نمود و متدرجاً امور معاشش مرتب گشت و در سفارت انگلیس بتدریس فارسی مشغول گردید و اعضاء سفارت علاقه باخلاق و احوالش حاصل کرده مجذوب اخلاق دلنشین و کلمات شیرینش شده و او را بدینوسیله خانه های متعدد و نقود کافیه بدست آمد و تا آخرالحویات بخدمات در این امر قیام داشت اشعار می سرود و رسالات تألیف مینمود و نونهالان را علم تبلیغ می آموخت تا در نهم جمادی الاولی سال ۱۳۳۴ درگذشت و در بقعه امامزاده معصوم مدفون شد و از او خاندان محترم نعیمی در این امر برقرار گشت و الواح متعدّد در حق وی از قلم ابهی<sup>۱</sup> و حضرت عبدالبهاء صدور یافت و از آثار منثور نعیم رساله

استدلالیه در جواب حاجی میرزا حسن صفیعلی شاه

--- صفحه ۳۶۴ ---

و رساله ای در جواب مباحث ادوارد برون انگلیسی و رساله نتیجه بیان در اثبات امر من يظهره الله الابهی و رد میرزا یحیی از طریق بیان و نیز رساله استدلالیه اخری که به نام بهائیه معروف است و در اشعار نعیم تخلّص نموده بدین نام مشهور شد و قریحه سیاله و سلامت و عذوبت کلامش منکری ندارد و دو بخش از استدلالیه منظومش و قصیده ضیفیه و اشعار آبدارش که مانند لثالی شهوار می درخشد زیب قلب و لسان و دامن بهائیان میباشد و استدلالیه منظومه مذکوره دوبار بطبع رسید و از غایت اشتها احتیاج بذکر ندارد ولی محض آنکه ترجمهء حالش از آن خالی نماند بند و بیتی چند را ثبت مینمائیم قوله :

عاشقان مژده دلستان آمد      روح بخش جهانیان آمد

مالک یوم دین امام مبین      صاحب العصر و الزمان آمد

بانک جاء الرب از زمین برخاست      صیحة الحق از آسمان آمد

با کتاب جدید و شرع جدید      ظاهر آن هاشمی جوان آمد

اصل انسان مبین قرآن      صاحب حجّت و بیان آمد

مهر و مه چون محمد و علی است      جمع شمس و قمر عیان آمد

العجل العجل برای که بود      عجلوا عجلوا همان آمد

بر جهان نفعهء حیات دمید      بر تن مردگان روان آمد

اسمعوا هیهنا نداء الحق

زهق الباطل و جاء الحق

--- صفحه ۳۶۵ ---

عاشقان را بزاهدان مشمار

کاین غم خویش دارد آن غم یار

آن بخون چهره شوید این از آب



سر دهد آن و این برد دستار

آن ره جان سپرد این ره نان

آن در دین زد این در دینار

میسرایند هر دو نکتهء عشق

این بیالای منبر آن سر دار

زاهد از بهر زر کند زاری

عاشق از مال و جان بود بیزار

از پی سیم آن بنغمهء زیر

واز غم یار این بناله زار

این شهیدی است صادق الاقوال

و آن حماری است یحمل الاسفار

این و بی یسمع و بی بیصر

آن و تعمی القلوب والابصار

آن کسان اولیاءِ لله اند

که شهادت بارزو خواهند

~~~~~

--- صفحه ۳۶۶ ---

مطلع ذات کبریاست بها

مظهر آیت لقاست بهاء

نیک اگر بنگری بگل کتب

مقصد کَل انبیاست بهاء

آنچه ذکر لقاست در قرآن

ابتدا تا بانتهاست بهاء

معنی آیت و اشرف الارض

من نور ربّهاست بهاء

سرّ طه حقیقت یس

نور والشمس الضحی است بهاء

و علی ربّهم یقوم الناس

مرجع کَل ما سواست بهاء

کاوّلش اسم طلعت ابهاست

و آخرش نام حضرت اعلی است

تا عیان شد جمال وحدت کل

رو بوحدت نهاد کثرت کَل

عشق منسوخ کرد مذهب عقل

عقل مأمور شد بخدمت کَل

دور دور محبت است شود

شرعها جزو این شریعت کَل

--- صفحه ۳۶۷ ---

آیت صلح کَل بود منسوخ

از چه از آیت محبت کَل

آیت عاشروا مع الادیان

متحد ساخته طریقت گل

ثمر جمله بار یکدارید

متفق داشته حقیقت گل

باید اهل بها کمر بندند

پی اصلاح گل بهمت گل

هله ای عاشقان دوست کنید

خویشتن را فدای هیئت گل

هو فوق روؤس ینظر کم

انتم ان تنصروه ینصر کم

گشت حق ظاهر از تو ای ایران

کنز مخفی عیان شد از ویران

ناز کن ناز بر همه عالم

فخر کن فخر بر همه کیهان

شاد شو شاد کز تو شد پیدا

مالک الملک عالم امکان

وجد کن وجد کز تو ظاهر شد

شجر طور موسی عمران

--- صفحه ۳۶۸ ---

ناز کن فخر کن که از تو شده است

ظاهر و فاش و آشکار و عیان

سّر تورات و مضمرات زبور

رمز انجیل و معنی قرآن

دوست میدارمت که پیغمبر

گفت حبّ الوطن من الایمان

حیف از ایرانیان که نشنیدند

این حدیث از امام متّقیان

ان اطعمتم لطالع المشرق

لسلکتم بمنهج الصّادق

همه عالم ای دو دیده من

دست و پای تواند و چشم و بدن

دست را پای چون شود بدخواه؟

گوش را چشم چون شود دشمن؟

غم عالم بخور نه غصهء خویش

راحت خلق جو نه راحت تن

زجر حیوان مجو چه جای بشر

خیر عالم طلب نه جای وطن

نیّت خیر کن بخاصّ و به عامّ

بدل پاک بین بمرد و بزنی

همه اطفال را چو کودك خویش

تربیت کن بفضل و دانش و فن

شخصت ارشد فدای نوع چه باک؟

دانه ای کاشتی و شد خرمن

ملک امروزه از تو شد معمور

تو و اعقاب را بود مخزن

بیدالله بسطة وسعة

بیدل حبة بسبع مائة

کاش اعضای ما سریشم بود

همه رگهای ما بریشم بود

بخیه اتصال عالمیان

سبب التصاق مردم بود

کاش این اختلاف و جنگ و جدال

نامش از صفحه جهان گم بود

کاش قومی که زجر ما جویند

بر دگر قومشان ترحم بود

کاش بر خلق سر دین بها

آنچه مخفی است در تجسم بود

کاش بر غرق ما و نفع عموم

این یم فیض در تلاطم بود

--- صفحه ۳۷۰ ---

کاش امروز شمس احکامش

روشنی بخش چشم انجم بود

کاش آنانکه میکنند انکار

فکرشان خالی از توهم بود

لیرون الطریقة العلیا

صارت الارض جنّة الابهی

چشم از هر بهانه بردارید

گوش از هر فسانه بردارید

همه یک دین و یک زبان گردید

اختلاف از میانه بردارید

دین سراپردهء یگانگی است

این دوئی از کرانه بردارید

رسم بیگانگی ز روی زمین

بهر حقّ یگانه بردارید

متمسک بصلح کّل گردید

اسم جنگ از زمانه بردارید

تیغ و تیر و کمان بیندازید

نای و چنگ و چغانه بردارید

در ره عشق نیر و میثاق

قدمی عاشقانه بردارید

--- صفحه ۳۷۱ ---

مأمنی هست در زمانه اگر

سر از این آستانه بردارید

وَجَّهُوا وَجْهَكُمْ لِبَابِ الْحَقِّ

فَاسْتَعِينُوا إِلَىٰ جَنَابِ الْحَقِّ

ای رخ و گیسوی تو نور و ظلم

وی قد و ابروی تو نون و قلم

هم دم صافی تو آب حیات

هم کف کافی تو کان کرم

نبذه ای از قد تو سرو سهی

خادمی از خد تو باغ ارم

مرکز عهد و رد اهل نفاق

مهدی وقت و سد سیل ستم

نامه نامی تو عهد قدیم

حضرت سامی تو غصن قدم

منصب عالی تو عبد بهاء

رتبهء دانی تو میر امم

یکسره (۱) در حق تو بوده گواه

یک دله در حق تو داده رقم

خطهء چین و خط و روم و عرب

کشور هند و حد ترک و عجم

--- صفحه ۳۷۲ ---

منبت نامی تو اصل قویم

منبع صافی تو بحر قدیم

تو دریمی و تو بحری و کان

تویم دری و تو عقلی و جان

یم در تویم صافی عز

دریم تو در دری شان

تو حقی و ربی و عبدی ورق

تو دری ویمی و بحری و کان

تو سر حقی و تو کشتی نوح

تو حق سری و تو محیی جان

کف من تو کف موسی و تیه

خط ید تو دم عیسی و خوان

ید و خط تو تل خطمی گل

قد و حد تو صف خیری و بان

جد (۱) و کد تو جد بانی دین

ضد و ند تو ضد و ماحی آن

(۱) مربوط بصفحه قبل _ این بند ترکیب در چهار بحر خوانده می شود فعلاتن مفاعلن فعلات فاعلاتن فعلاتن فعلات

مفتعلن مفتعلن فاعلن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

(۱) این بند ترکیب در هفت بحر خوانده میشود در چهار بحر مذکور و بعلاوه سه بحر دیگر مفاعیلن مفاعیلن فعولن

فعولن فعولن فعول مفعول مفاعیل فاعلاتن .

--- صفحه ۳۷۳ ---

حد حَبّ تو حدّ قافیه سنج

حق عزّ تو حقّ خافیه دان

خط عزّ تو خط سامی حقّ

نص حقّ تو نصّ نامی حقّ

و قصیدهء صیفیّهٔ مخمس مشهورش در مدیحهء حضرت عبدالبهاء

بدین ابیات آغاز یافت :

قر جوانی گرفت طفل رضیع بهار

لب ز لبن شست باز شکوفهء شیر خوار

جمله درختان شدند بارور و باردار

سرّ نهان هرچه داشت کرد عیان روزگار

چنانکه امروز گشت سرّ خدا آشکار

و بند چهل و یکم که مقطع قصیده میباشد چنین است :

نعیم وصف حبیب برای احباب گفت

چو بین احباب بود تسقط الاداب گفت

لیک بتوصیف حَقِّ هر چه زهر باب گفت

بعجز ماللتراب و رب الارباب گفت

بنده کجا پی برد بذات پروردگار؟

و دیگر قصیده ای در مدیحه حضرت عبدالبهاء با تجدید مطلع حاوی یکصد و سی و دو بیت که چند بیت اولش

چنین است :

--- صفحه ۳۷۴ ---

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون

یکی چو دجله آب و یکی چه لجهء خون

چرا نالم سخت و چرا نگریم زار؟

که از مضیق جهان ره نمیرم بیرون

درون دائره مقصود خود نمی یابم

مرا نه پای برون باشد و نه جای درون

مرا چه فایده از جاه اگر شوم قارن؟

مرا چه عائده از مال اگر شوم قارون؟

تا آنکه گوید :

زبای بختی بختم عقال عقل گسیخت

کجاست لیلی من ایخدا شدم مجنون

بجز ارادهء رحمانی از در قدرت

که میتواند از این ورطه ام برد بیرون

هلا اراده حَقِّ من اراده الله است

که شد ارادهء حق با اراده اش مقرون

یگانه عبد بها آنکه از ارادهء حق

اذا اراد بشئى يقول کن فیکون

الخ

سسسسسسسسسس

--- صفحه ۳۷۵ ---

دیگر مهاجرین دولت آباد اصفهان که شرح احوالش را در بخش ششم آوردیم و بنام مهاجرین که در لوحی فرمودند برقرار گشتند و خاندان واسعه از اعقابشان تأسیس گردید که بانواع خدمات این امر سرافراز میباشند. دیگر از متقدمین مهاجر ساکن طهران حاجی ملا محمد خوانساری خوانسالار که در بخش ششم شرح احوال آوردیم و در محلهء معروف سر قبر آقا (باغ فردوس) بکوچهء مشهور بایان اقامت گرفته در تبلیغ و خدمات امریّه اقدام داشت بالاخره در یوم پنجشنبه ششم شهر شعبان ۱۳۲۷ در گذشته مدفون گشت و خاندانش از پسرش آقا نور حقیقی که سالها در مدارس بتعلیم و تربیت نونهالان اشتغال یافته باقی ماند و خطاب بوی آثاری از مرکز میثاق موجود است.

دیگر از مشاهیر بهائیان که در طهران ساکن شد میرزا علی محمد بن اصدق که نیز سابقهء احوالش را در بخش ششم آوردیم و در آغاز این دوره یعنی سال ۱۳۱۰ مسافرت تبلیغیه بخراسان نموده مدتی در آن حدود رایت جلال در تبلیغ امر ذوالجلال برافراخت و چون مراجعت بطهران کرد طولی نکشید که ازقلم میثاق از ایادی امر ابهی خوانده شد و از ایادی اربعه معدود گشت چنانکه در بخش سابق نگاشتیم محفل ایادی برقرار داشتند و مرجع رتق و فتق

--- صفحه ۳۷۶ ---

امور امریّه گردید و افراد بهائیان خصوصاً از محترمین عالی شأن ازهرسو مسائل امریّه و محلّ معضلات امور خود را از او میخواستند و او با جلال و عزّت و اعتبار با اعظام دولت و ملت همی ملاقات و معاشرت و تبلیغ کرد و اسفار تبلیغیه در اغلب بلاد ایران و قفقازیه و عشق آباد و نیز در هندوستان و بالاخره در هلند از اروپا کرد وعدهء کثیر را بامر

ابهی^۱ وارد ساخت و مادرش در سال ۱۳۱۷ از مشهد پی زیارت به عکا رفته چندی در جوار عنایت بسر برد و در طریق عودت قریب بعشق آباد در گذشت و در قبرستان مدینهء عشق آباد مدفون گشت و بالجمله ابن اصدق که خود را حسب خطاب مذکور در الواح بلقب شهید بن الشهید میخواند یکی از محترمین و مقتدرترین مبلغین و بزرگان اهل بها بوده به نسب جلیل و الواح کثیر و اطلاع وسیع خویش در امر اعلی و ابهی^۱ میباید و با عدم تحصیلات مذهبیّه بعلت وسعت معارف و محفوظات امریّه احترام داشت و با حکمت و سلاست بیان و مقدرت در فن تبلیغ خدماتی وفیر انجام داد و تا بعد از افول نیر درخشان عهد و پیمان و طلوع انوار مشعشع ولی امر رحمان حیاتش امتداد یافت و عنایات سابقه در حقش به الطاف لاحقہ پیوست و بالاخره در سال ۱۳۴۷ در طهران درگذشت و جمعیت کثیره از اهل بها تشییع جنازه نمود

--- صفحه ۳۷۷ ---

در گلستان جدید دفن نمودند و خطابات و الواح بسیار از قلم ابهی^۱ و بامضاء خادم و نیز از حضرت عبدالبهاء موجود است از آنجمله در لوحی چنین خطاب فرمودند:

" فطوبی لک بما فزت بقاء الله و کنت صغیراً فلما صرت کبیراً اخذتک نفحات الرحمن من هذا الرضوان کان من کلمة الله فی بدع الزمان عن یمین العرش مشهوداً " وچنانکه گفتیم ویرا در بعضی الواح بلقب ابن اصدق و شهید بن شهید خواندند و تاج افتخار و مقام عظیم شهادت بر تارک پدر و پسر که تحمل بلیات و تعدیات وارده از اعداء در طریق خدمت بامر ابهی^۱ مکرراً تا بمقام وصول شهادت کردند نهادند و او را از نخستین زوجه اش دختر خواهر جناب باب الباب که بریغان جوانی در مشهد ازدواج نمود خلفی نشد و محترمهء مذکوره بی فرزند درگذشت و از ضیاء الحاجیه که شرح دادیم بنات متعدده بعرضهء وجود آمدند و از آنان عائله ها تأسیس گردید .

دیگر از اعزه و مشاهیر مؤمنین طهران دکتر عطاءالله خان بخشایش سابق الوصف در بخش ششم سالها عضو محفل روحانی و از مؤسسین مدرسهء تربیت بود همیشه با اولیاء امور امری در انواع خدمات سهم و شرکت داشت و

خاندان واسعهء بخشایش تأسیس کرد و خواهرش رقیه

چنانکه در ضمن شرح احوال فاضل قائمی آوردیم از فاضل جدا شده به میرزا علی اکبر زردوز دولتی اتصال نموده میرزا عبدالله تولد یافت و میرزا علی اکبر پس از چندی درگذشت و دکتر عطاءالله خان پسر خواهر خود را در آغوش تربیت گرفته پرورش عقلی و روحی داد و میرزا عبدالله خرسند از اعضاء ثمین امور دولتی و جامعه بهائی گردیده عائله تأسیس نمود. دیگر میرزا فضل الله بن میرزانصرالله تفریسی سابق الوصف در بخش ششم عضو دایره پست تأسیس خاندان فضل و دو خواهرش کرد.

دیگر حاجی ابوالقاسم دباغ سابق الوصف در بخش ششم با برادران مذکور و خانواده شان بودند و حاجی در سال ۱۳۱۰ بعکا شتافته چندی بدرک فیوضات محضر حضرت عبدالبهاء فائز گشته عودت کرد و یکی از رجال غیور فداکار این امر معدود شد و در خانه اش که واقع بسمت جنوبی شهر و محله معروف سر قبر آقا (باغ فردوس) بود و اشرار مشهور محله دمی از تعرض مظلومان غفلت نداشتند بی پروا با برادران پیوسته مجلسی تبلیغ منعقد کرده ضیافتها داده مبلغین و مسافرین شهیر را مدتها پذیرائی نموده نوبتی انبوه اشرار دور خانه اش احاطه کرده غلغله انداختند و کلمات ناسزا گفتند و نزدیک بان شد که متدرجا گروه غفیر

تجمع کرده بخانه ریزند و در آنحال برادر غیور و دلیر که پیراهن سفید کفن آسا پوشیده کناره عریان با دست آخته داشت در خانه را باز کرده بیرون جست و با انبوه مردم اخلاط متقابل شده با شجاعت و صولتی تکلم کرد که جمعیت را بیم گرفته چون گله روباه گریختند متفرق شدند. و حاجی ابوالقاسم در سال ۱۳۵۱ درگذشت و جنازه اش را با اجتماع و احترام بقبرستان (گلستان جاوید) برده دفن نمودند و از ایشان عائله واسعه بنام ناظریان برقرار است. دیگر آقا علی حیدر شیروانی سابق الوصف در بخش ششم را نوشتیم که با زن و فرزند چگونه درگذشتند و از حضرت عبدالبهاء صورت زیارتی در حقیق صدور یافت و برادران زنش آقا علی بیگ و آقا مهدی عباد و آقا غضنفر و اشرف خان برجای ماندند و از وی قریب یکصد هزار تومان برجای ماند و حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی

چون در عکا برای زیارت حضرت عبدالبهاء بود عرض کرد اجازت گرفته بطهران آمد و ابلاغ دستور نمود لذا حاجی میرزا محمد افغان و آقا میرزا حسن ادیب طالقانی و آقا حسین علی بن آقا علی نور اصفهانی هریک مبلغی سرمایه گذاشته حجره تجارت بنام مشهدی عباد قوام التجار شیروانی برادر زن آقا علی حیدر

--- صفحه ۳۸۰ ---

برقرار داشتند که مانند ایام گذشته معروف گردید. دیگر حاجی میرزا عبدالله سقط فروش سابق الذکر در بخش ششم پسر حبیب الله بیگ همدانی الاصل از طایفه معروف باجمانلو و از اهل حقه بود که در طهران در محله باجمانلوها سکونت و عضویت پستخانه را داشت و ولادت حاجی میرزا عبدالله در طهران حدود سال ۱۲۷۳ شد و در ایام جوانی به اقتراف سقط فروشی اشتغال کرد و در همان اثناء بواسطه شیخ کتابفروش معروف از بهائیان شد و چنانچه در بخش ششم ذکر گردید در دوره حضرت بهاء الله باهمان قریحه عرفانیه اهل حق و اشتعال و انجذاب موفق بخدمت باین امر و تبلیغ گشت و در این دوره عهد و میثاق شهرت و رقاء در خدمات حاصل کرد و عضو محفل روحانی طهران شد و در همان اوائل تأسیس بنام محفل شور عضویت و با ایادی امر غالباً مصاحبت داشت و در آثار حضرت عبدالبهاء بنام صحیح فروش لقب یافت و با وجود شهرت بدین نام و تنفر تام معاندین بین العموم بامانت و صداقت معروف و مشهور بود و در حدود سال ۱۳۲۱ ه. ق. شرکتی با بعضی از بهائیان در بازار برقرار داشت که جمعی از بهائیان در آن کار میکردند و هم آنجا مرکز رفت و آمد و اخبار و استخبار ارکان این امر گردید و بسیاری از مسافرین و واردین بهائی را نیز در آنجا

--- صفحه ۳۸۱ ---

پذیرائی و اداره میکرد و نوبتی در امر تجارتش اختلال راه یافت و تمامیت املاک و مافی ملکه را فروخته به طلبکاران داد و نیز شغل و مرکزیت ارسال و مرسول با محضر حضرت عبدالبهاء و بهائیان که قبلاً با مشهدی عباد قوام التجار بود قبول کرده عهده دار گشت و نوبتی در سال ۱۳۲۲ که فاضل شیرازی جدیدالورود از شیراز را در همان سرا پذیرائی می کرد انبوه معاندین خواستند هجوم کنند ولی مختارالسلطنه رئیس انتظام طهران و دیگران مانع

شدند و الواح بسیار در حَقِّش موجود است و عاقبت در ۵۶ سالگی بسال ۱۳۲۶ در طهران در گذشت و از حضرت عبدالبهاءِ صورت زیارتی در حَقِّش صدور یافت و از او رساله ای در اثبات این امر و استدلال از طریق اهل حَقِّ موجود میباشد که در این طریق قبل از او کسی نوشت و نیز خاندان وسیع صحیحی از او برقرار است و ما در بخش مذکور اسامی معدودی از طائفه اهل حَقِّ که بواسطه او در جمع اهل حَقِّ درآمدند نام بردیم . از آنجمله میرزا غلامحسین که با حاجی صحیح فروش شرکت داشته سفری باتفاق عزیمت تشرّف ارض مقصود نمود و چون به بغداد رسید بعُلت استماع اخبار انقلاب و هیجان اعداء در آنجا موقِّع بمقصود نشده عودت بطهران کردند و میرزا غلامحسین سرشار از ایمان بود تا بسال ۱۳۲۴ در گذشت

--- صفحه ۳۸۲ ---

و خلفش میرزا غلامعلی دواچی صهر صحیح فروش سالها دواخانه و تجارت و املاک و عمارت داشته واسطه مراسمات ارض مقصود و طرف خطابات تلگرافیه و عنایت حضرت عبدالبهاء بود و در محفل روحانی و شعب دیگر از خدمات روحانیه مبادرت میجست و خاندان دواچی در این امر برجا گذاشت و نیز از آنجمله حاجی میرزا حسین دواچی داماد دیگر حاجی صحیح فروش سابق الذکر خاندان اجزای برقرار کرد . دیگر از بهائیان متقدّمین طهران آقا سید نصرالله باقراف سابق الوصف چون از گیلان بیاد کوبه رفته اقامت و تجارت کرد حجره اش را محل ملاقات واردین بهائی قرار داد و محترمه ای از اهل باد کوبه از تبعه دولت روس باز دواج آورد و مالک ثروت و نفوذ و شهرت گشت و بایران باز آمده مقیم طهران گردید و در آن سنین تعرضات و تعدّیات بر اهل بها احدی تعیجرض بر عمارت عالیه و قرای متعدده و ثروت وافر اش نتوانست و حمایت و سرپرستی از مظلومان نمود و سالها عضو محفل روحانی و مصدر رجوعات بهائیان و طرف توجّهات و مراجعات مهمّه حضرت عبدالبهاء شد و در مواقع لازمه مساعدت و بذل مال و فیر کرد و رایت مرتفعه امر ابھی^۱ بود تا بسال ۱۳۴۰ در گذشت و در مقبره گلستان جاوید بهائی مدفون گشت و حضرت ولی امرالله چنین تلگراف فرمودند :

--- صفحه ۳۸۳ ---

" ۱۳۴۳ طهران عائله باقراف سكوت اجبارى اظهار تسليت مرا نسبت بفقدان جبران ناپذير وارده بر شما به تأخير

انداخت آن متصاعد الى الله الى الابد در آغوش محبوب لايزال آرميده است شوقى "

ديگر بشير السلطان سابق الوصف و حضرت ولى امرالله چنين تلگراف فرمودند :

" طهران توسط دواچى عائله بشيرالسلطان بينهايت محزونم امر از فقدان اولاد قابل و با وفای خود متالم

است شوقى ."

ديگر پسران آقا محمد على مخمل باف پشتى باف كاشى به نام ميرزا مهدى و ميرزا عبدالباقى كه با عائله باتفاق

پدرشان از كاشان بطهران آمده و ماندند و ميرزا مهدى بسال ۱۳۱۶ و پدر در سال ۱۳۱۵ در سن نودسالگى و ميرزا

عبدالباقى به سال ۱۳۳۷ در گذشت و عائله و اسعهء مجيدى يادگار گذاشتند كه در انواع خدمات در اين امر كوشا

هستند و حضرت عبدالبهاء در صورت مناجاتى در حق آقا محمد على مذكور چنين فرموده :

" الهى الهى ان النبيل قبل على الذى فاز فى محفل التجلى وحظى بمشاهدة نورالاشراق و آنس هذا العبد بحب و وفاق

و اجتنب حينئذ من جرثوم النفاق

--- صفحه ۳۸۴ ---

طاغوت نراق (۵) و ثبت على الميثاق ثم حكمت عليه بالفراق فقامت الاماق و ارتفع منه نحيب البكاء بضجيج

واحتراق فلما وصل الى عدوة الكاف قاوم اهل الاعتساف و دعاهم الى مركزاللطاف و ثبت اقدامهم على الصراط و

وفى بالعهد والميثاق حتى عرج اليك " الخ . و ميرزا باجى خانم بنت بيگوم كوچك خانم سابق الوصف بنوع مذكور

همى تبليغ كرد و مورد صدور افضال و عنايات و آثار حضرت عبدالبهاء گرديد .

و نيز پسران ميرزا محمود نراقى موصوف در بخش ششم عطاءالله خان عطائى (صنيع السلطان) ديگر محقق الدوله

عطائى و ما در بخش ششم شرح احوال آقا ميرزا مؤمن كاشى و زوجهء محترمه اش آغا بگوم ارباب و برادر زنش

آقا محمد جواد را آوردیم و نیز ذکر آقا میرزا محمد ایمن نمودیم و اخلافش در این دور صوت و صیت در مشارکت خدمات امریه بدست آوردند و نیز ذکر سید عبدالحسین اصفهانی و خلفش سیحون که در این دور بایمان و ثبوت برقرار بود کردیم .

دیگر آقا جمال بروجردی که شرح سابقه احوال در بخش ششم آوردیم و او همینکه غروب شمس جمال ابهی^۱ واقع شد و کتاب عهدی و آثار صادره از قلم مرکز میثاق طالع گشت و زمزمهء مخالفت اغصان بشنید و میدان را

--- صفحه ۳۸۵ ---

برای جولان افکار و اغراض مهیا دید بی درنگ و خودسرانه بعکاستافت . ۱۳۱۰ و با حضرت غصن اعظم افکار خویش را که یگانه مصلحت و حسن سیاست امر ابهی^۱ می پنداشت و مأمول و مسئول متکبرانه ریاست خواهانه خویش را عرض کرد آرزویش انجام نیافت پس با اغصان و منتسبین و اعوانشان ملاقات و مذاکرات نموده با او مجارات و اظهار توافق کردند و با عزم و تصمیماتی مخالف مأمول حضرت غصن اعظم در ۱۵ شوال ۱۳۱۰ عودت به ایران و طهران کرد و راجع بکفایت آثار و آیات جمال ابهی^۱ همی سخن گفته بطوریکه مقتضی میدانست احباب را از توجه تام بانحضرت منصرف خواست و برای تحقیر حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر و میرزا علی محمد ورقا که پی در پی از عکا و زیارت حضرت غصن اعظم مراجعت کرده در نصرت و حمایت میکوشیدند مجالس سری نمود و سعی در اخراج ابن ابهر از طهران و جدیت در عدم ورود ورقا همی کرد و در تفرقه و اضمحلالشان مشقت برد و مهمترین اتباعش پسرش حب الله و برادرانش و حاجی حسین کاشی و جلیل خوئی و خلیل تبریزی شدند و در قزوین و مازندران نیز ارادتمندان بسیار داشت ولی بزرگان احباب

--- صفحه ۳۸۶ ---

و علما و مبلغین چندان با وی محاجه و مناظره کردند که ناچار شد اوراق استدلالیه چندی در ثبوت بر عهد و میثاق جمال ابهی^۱ بخط خویش نوشته ببلاد ایران منتشر ساخت و لاجرم ارکان احباب با وی اظهار صلح و مراقت کردند و حاجی ملا علی اکبر و ابن اصدق و خصوصاً ابن ابهر با او مجلس بنام مجلس ایادی برقرار نموده برای اسکات و

اقناعش ریاست انجمن را بوی تفویض کردند حقّ دو رأی مقرر داشتند و به پسر مذکورش و نیز حاجی حسین کاشی عضویت انجمن دادند و قرار مذکور را همگی مهر و امضاء کردند و مقرر گشت که مبالغ کثیره از احبّا اخذ شود و بتجارت مصروف گردد و مبلغین از ربح و جوه مذکوره در اطراف بتبلیغ پردازند و او با پسرش مشغول بتنظیم قانون تجارت و گردآوردن مبالغ مذکوره شد و از اینرو فراغت و آسودگی بال حاصل گردید و طولی نکشید روزی مجلسی کرد و حاجی ملا علی اکبر را حاضر ساخت و جمعی از ارادتمندانش نیز حضور یافتند و شکایت از ابن ابهر نمودند و مفتریاتی چند گفت و آن عده از مرد و زن حاضر شده شهادت دادند و آقا جمال در همان مجلس حکم بمنع از معاشرت با ابن ابهر داد و خبر بسمع وی رسیده از حاجی ملا علی اکبر باز پرس نمود حاجی گفت که مرا از مقدمات واقعه خبر نبود و حسب دعوت آقا جمال در مجلس

--- صفحه ۳۸۷ ---

مذکور حاضر شدم و ابن ابهر بجدّیت تامّه قیام کرد که آقا جمال باید از مجلس شور خارج شود و با دو تن ایادی دیگر یعنی حاجی مذکور و ابن اصدق در اینخصوص متحد شدند و عهد نمودند که با آقا جمال مراوده نکنند لاجرم او منکوب و منزوی شد و تقریباً سه ماه بر اینموال گذشت که اخلاص کیشان آقا جمال او را مقبول میدانستند و اکثر احباب بحکم ایادی از او دست کشیدند و عده ای از اشراف در خلوت با او مراوده مینمودند تا آنکه دکتر محمد خان تفریسی آستین برای اصلاح بالا زد و در خانه حاجی میرزا محمد افنان از آقا جمال و ایادی و جوه احباب دعوت کرد و مصالحه و آشتی برقرار گردید بدین شرط که از آنچه گذشت غمض عین شود آقا جمال در روز عید نوروز که سه یوم بعد از جلسه مذکوره بود در خانه آقا میرزا نعیم برای نشست و فوج فوج از احباب بدیدنش رفتند و مع کلّ ذلک دست از مقاصد مکنونه نکشید و سبب فتور و ضعف قوت عهد و میثاق را فراهم میساخت و حاجی میرزا حیدر علی با اتباع و اعوانش مناظره ها نمود و در مجلس حکیم نورمحمد از آل اسرائیل را حکم متفق علیه خود قرار دادند و او حکم داد که کتاب عهد منصوص جمال ابهی^۱ حضرت غصن اعظم را مطاع مطلق و متبوع

مستقل معین نمود

و بالجمله چهار سال بعد از غروب شمس جمال ابهی^۱ بدین حال با آقا جمال گذشت و در سال ۱۳۱۳ عزیمت عکا نمود و چون در آن ایام اخبار مخالفت اغصان و مرافقین ایشان با حضرت غصن اعظم شیوع یافت بین احباب چنین میگفت من میروم تا اصلاح ذالت البین نمایم و همینکه به قزوین رسید لوحی از حضرت عبدالبهاء بیامد و او را منع از سفر و امر باقامت طهران فرمودند و ناچار عودت کرد ولی اقدامات مخالفتش واضح تر شد و اوراقی بخط حبّ الله بعنوان اعظم احباب در بلاد پراکند و یدی فُعال برای نقض عهد و میثاق گشت که عده ای از احباب را متزلزل نمود و جمعیّت مؤمنین از او منزجر و متنفر شدند و پسرش حبّ الله خود را با میرزا علی اصغرخان صدر اعظم ارتباط داده ضدیت با غصن اعظم نمود و از افساد بین یاران و اخلال اذهان آنچه در قدرت داشت بجای آورده آشوبی بزرگ ایجاد کردند و بگوش اعدای این امر رسیده از اختلاف رجال و اختلال احوال مسرور و شادمان گشتند و حضرت غصن اعظم برای تسکین اخلال و تعدیل احوالشان ملاطفت و اغضاء و نصیحت و مدارا همی فرمودند تأثیری ندید و عاقبت در سال ۱۳۱۵ سلیمانخان جمال افندی را از عکا مأمور ایران کرد تا حسب الامر با

احدی از احباب

ملاقات نکرده با همان لباس کسوت درویشی قبای سفید طویل در بر و تاج بر سر مجللا با نوکر بطهران وارد شد و پیامها که داشت باقاجمال رساند و نصائح و مواعظ اکیده ابلاغ کرد و میرزا علی اصغرخان صدراعظم را که مغضوب در گاه مظفرالدین شاهی شده معتکف مقبره قم بود مرقومه و پیام حضرت غصن اعظم ایصال و ابلاغ داشت و عودت بعکا کرد و آقا جمال در اقدامات و اعمال مخالفانه اش شدیدتر شد لذا طرد او منصوص و مصرح گشت و به لقب پیر کفتار نزد این جامعه معروف و مشهور گردید و با نهایت بغضاء اوراقی ردیه نسبت بحضرت غصن اعظم منتشر ساخت و برای نشر مقصود خود سفرها بقزوین و مازندران و آذربایجان و غیرها نمود و ایادی امر خصوصا حاجی ملاعلی اکبر در مقابلش بقوت ایمانیّه استادگی کردند و جامعهء احبا را از شرور القاء آتش محفوظ نمودند

و سفری بعکّا کرده باغصان و همرازانشان قرارها در تخریب عهد و میثاق گذاشتند و او را به اسلامبول فرستادند تا بوسیله ابوالهدی ندیم سلطان عبدالحمید ذهن سلطانی را مشوب ساخته او را بصدد حضرت غصن اعظم وادارند ولی تمام مساعی وی در هدم بنیان میثاق هدر رفت و خود بخسران مبین افتاد و آخرالامر در گوشهء خمول و انزوا از طهران بفقیر و خواری بزیست و احدی از احباب

--- صفحه ۳۹۰ ---

و غیرهم با او مراوده نکردند تا در سال ۱۳۲۵ در گذشت و عائله اش از زوجهء اولی که بروجردیه بود چنانکه گفتیم در مسلمانی گم شد و از زن دومش که طهرانیّه بود در دخان تیره نقض و مخالفت پنهان گشت و فقط از زوجهء قزوینیّه پسری آورد میرزا لطف الله موهبت که حضرت غصن اعظم آثار عنایت در حقش صادر فرموده رشته نسبش را مقطوع کرده ویرا پسر خود خواند و در اینجا بثبت یکی از آثار صاده از قلم حضرت عبدالبهاء که خطاب بیکی از احبّاء اعمال ویرا مبین کرده او را مطرود فرمودند محض نمونه اکتفا می نمائیم و هو هذا :

هو الله

ای طیب روحانی امراض جسمانی هرچند شدید است ولی صعوبت در معالجات امراض و اعراض روحانی است که ابداً درمان و علاج ندارد ملاحظه کن که علّت مزمن جیم (6) را علاجی هست ؟ لاوالله جمیع اطّابای آفاق اجتماع نمایند درمان نتوانند و چاره نکنند قسم باسم اعظم روحی لاحبّائه الفداء که صدهزار اسم اعظم بر این حجر مظلم القا شد ابداً تأثیر نمود عاقبت چون مسیحا او را ترک نموده و بفضای ملکوت ابهی^۱ شتافتیم فذرهم فی خوضهم یلعبون

--- صفحه ۳۹۱ ---

خواندیم حال آن تشنهء خون عبدالبهاء بتحریک مرکز فتور در طهران در سفارت کبری سرا میرود و نسبت باین عبد مفترباتی سرا زده که وصف نتوانم و از زبان جاری نگردد و از قلم تحریر نیاید بگمان او و پسرش و مرکز نقض

و عونۀ شان که عبدالبهاء را چون مظلوم طّف در اشدّ بلاءِ کربلا گرفتار نمایند و از برای خود میدان وسیعی مهیا نمایند هیئات هیئات و حال در اینجا و در آنجا شب و روز بلکه آنّا فانا منتظرند که بغتۀ این بلا بر عبدالبهاء وارد گردد و این عبد را نهایت آمال این است ربّ وفق عبدک علی النّشوة من کأس الشّهادة الکبری فی سیل احبائک و از این گذشته اظهار کرامت نیز مینمایند که عنقریب چنین و چنان خواهد شد مثل این است که کسی زیر خانه را باروت گذارد و بگوید ملاحظه نمائید که عنقریب این بنیان بر باد خواهد رفت و من خیر غیب میدهم و آتش بدهد

ع ع

دیگر از بهائیان شهیر طهران میرزا محمد علیخان بن ملاحسن تفریسی سابق الوصف در بخش ششم که بسال ۱۳۳۵ درگذشت و در بقعه امام زاده معصوم مدفون گشت و پسر ارجمندش که وصف مینمائیم بر سنگ قبر چنین رقم کرد: " مستوفی ستوده محمد علی که او

از روی صدق خاک کف پای اولیاءست "

--- صفحه ۳۹۲ ---

" بشنود بانک رحلت و تسلیم دوست کرد

جان را چه حکم در کف مستوفی قضاست "

و زوجه اش بنت میرزا محمد حسین منجم تفریسی سابق الوصف مسماء شاه جهان بود و بسال ۱۲۹۱ وصلت کردند و پسر ارجمند ارشدشان میرزا عزیزالله مصباح بسال ۱۲۹۳ تولد یافت و تحصیلاتش در دارالفنون طهران شد و در خارج مدرسه نیز تکمیل تحصیل علوم ادبیّه و عربیّه نمود و بسال ۱۳۱۳ که فراغت از تحصیلات یافت با شاهزاده عبدالحسن میرزا فرمانفرما بسمت منشی بحکومت کرمان رفت و مدت دو سال با سمت مذکور در آنجا بسر برد آنگاه مراجعت نمود و تا سال ۱۳۱۷ با وی بهمان سمت در طهران بود و سال مذکور با وی بحکمرانی فارس رفت و چون شاهزاده مذکور بحال مغضوبی از دولت ایران بعثت عراق مجاور گشت مصباح نیز با وی بود و مدت سه سال در عتبات بسر بردند و چون شاهزاده مذکور بسال ۱۳۲۱ باخانواده عزیمت حجّ مکه نمود پسران خود فیروز

میرزا نصرت الدوله وعبّاس میرزا سالار لشگر را برای تحصیل به بیروت فرستاد و مصباح را با آنان برای سرپرستی گسیل داشت و مدت چهار سال اقامتشان در بیروت گذشت و در آن مدت دوبار زیارت حضرت عبدالبهاء در عکا رفته فیض گرفت و در مدرسه یسوعیین

--- صفحه ۳۹۳ ---

و غیرها و نیز در بیرون از مدرسه تحصیل علوم ادبیه و فلسفه کرد آنگاه شاهزادگان مذکّر بعزم تحصیل علم حقوق عزیمت اروپا کردند و مصباح بطهران برگشته متأهل گردید و در همانسال با فرمانفرما که بحکمرانی میرفت با عائله به کرمانشاه گرائید و پس از سالی که سال ۱۳۲۶ بود بطهران برگشته اقامت نمود و از این سال دست از خدمت کشوری کشیده بخدمات امریه منحصر نمود و برای مدرسه تربیت که بدست خالش دکتر محمد خان اداره میشد ویرا بسمت مدیرت معین نمودند و مدرسه مذکوره را بنظم و ترتیب مرتب ساخت و دو سال دیگر ۱۳۲۸ بعکاشتافته درک فیض محضر حضرت عبدالبهاء نمود و از آنجا باروپا سفر کرد ولی آنحضرت احضار فرموده دستور برای مدرسه تربیت داده با عنایات و تأییدات بطهران فرستادند و لذا تقریباً مدت سی و چهار سال باداره امور مدرسه مذکوره پرداخت و جنبه ادبیات آن مدرسه مشار بالبنان گردید و نبذه ای از درر اشعارش در اینجا درج میگردد:

دیر و حرم زنده دلان روی تو باشد

محراب دعا قبله ابروی تو باشد

فرخنده دلی کاینه روی تو باشد

خوش پرده فکندی ز رخ خوبتر از ماه

--- صفحه ۳۹۴ ---

تا زلف برخ حلقه زدی صد دل مفتون

آویخته در سلسله موی تو باشد

تسبیح سموات و زمین طرفه هتافی

از نغمهء شورافکن یاهوی تو باشد

خوبان جهان یکسره گر چهره گشایند

روی همه صاحب نظران سوی تو باشد

چون خاطر دلباختگان عود در آتش

سودا زده غالیه بوی تو باشد

باغ ارم و جنت فردوس شمیمی

ازبوی تو و موی تو و خوی تو باشد

انفاس روانپر اسحار نشانی

از خاک گهر بیز سر کوی تو باشد

آشفستگی خاطر عشاق سراسر

رمزی زپیشانی گیسوی تو باشد

سوز سخن هر دل شیدا قبسی از

نار شجر طور سخن گوی تو باشد

با گام طلب انجم تابنده شب و روز

در گردش دائم بتکاپوی تو باشد

ایوان فلک با همه تعظیم و جلالت

گردی ز فرودین صف مینوی تو باشد

--- صفحه ۳۹۵ ---

خود ذرهء ناچیزی از آن چشمهء فیاض

دریای درافشان نمی از جوی تو باشد

ایمن زید از فتنهء ایام ولی کو

در معرض چو گان بلا کوی تو باشد

سرمایه مصباح نه جز عجز وزهر سوی

چشمش همه بر قوت نیروی تو باشد

xxxxxxxxxxxx

بشری لکم بشری لکم یا اهل فردوس البقا

قد لاح وجه حیبکم کالبد رفی وسط السماء

ظلم الجهاله قد محالما صحا صبح القدم

سحب الضلال تبددت لما بدت شمس البهاء

اننى لنا عرفانه هیهات من بعدالذی

فی وصف ادنى صنعه ذهلت عقول اولی الحجی

هبت روایح قدسه عبقت نسائم انسه

طوبی لئفس قدزکت و استنشقت ذاک الشدا

ان الذین یذکره کانت جلاء قلوبهم

وردوا شریعة قربه مذکان فی غیب العلما

ما فارقت ارواحهم یوما لقاء حیبهم

فالقلب متصل به والجسم منهم فی القناء

قد آمنوا صدقا وهم موفون بالعهدالذی

عقدوا بحضرة عزه فی ذر لاهوت البقاء

شهدوا بديع جماله من قبل مايدولهم
سمعوا جليل خطابه من قبل مايعلو النداء
فاذا سقيهم ربهم كأساً زلالاً صافيا
لطفت مرايا نفسهم لطفا ارق من الصبا
و توقدت احشائهم بلهيب لوعة حبه
و تأججت في قلبهم جذوات نيران الهوى
كادت تطير تشوقا ارواحهم و جسومهم
امست لشدة وجدهم وزناخف من الهوا
ماسكنت زفرااتهم الا الدموع ولم يكن
غير المدامع حيله لماغلى نار الجوى
صبروا على ما كذبوا حتى اتتهم نصره
و كذاك وافى حقهم رب السموات العلى
كانت بقاء حياتهم ذنبا عظيما عندهم
ففدوا بانفسهم له و تجرعوا كأس الفنا
بدمائهم قد اثبتوا شرع الاله ولاعجب
فالشرح حقا دوحه تنمو و تسبق بالدماء
قد صار فى اذواقهم مر الرزايا حلوة
فالذل عز عندهم و شدائد الدهر رخا
يا من تريهم مرريا فغدا ستكشف ما بهم
نغر الصباح اذا ابتسم يثنى القوافل بالسرى

طلع الصّباح بنسمة فاحت فوائح طيبيها
 هافاهجدوا و تعرضوا هذا الرقود الى متى
 اين الملوك الجابرة وسيوفهم و صفوفهم
 حلوا و ما حملوا سوى اذرارهم او ماترى
 ظنّوا عشيا أنّهم فى عيشة ابدية
 فاذا غدوا ما ادركوا تلك المسرة والهنا
 واليوم فاشهدهم ترى لا ينظرون بامسهم
 الا بنظرة حسرة من تحت اطباق الثرى
 ثلّت صروحهم التى كانت علائم مجدهم
 سقطت حصونهم التى رفعت و طاوت السماء
 تالله هل من ناصر غير الذى قد انشاك
 فامسك بذيل ردائه وهو المجيب لمن دعا
 يا عاذلا بى فانصرف عني و دعنى طاعنا
 فى بيد شوق مانما فيها سوى شوك العنا
 ان العنافية و ده اضحت سرور سريرتى
 تا لله كل سعادة جربت حتى اخترت ذا
 يا ايها المصباح كم تبقى خمولا "خامدا"
 من فضل ربك فاستمدوا فتح لسانك بالثناء
 هاقد ختمت قصيدتى والمسك صار ختامه

فاقبل ثنائی بالکرم مولای یا عبدالبهاء

--- صفحه ۳۹۸ ---

در سایه صاحب‌دلی با جور انجم ساختن

خوشتر که بادون پایگان سر بر سما افراختن

زین سقف مینا قسمتی آزادگان را نیست جز

در آتش غم سوختن با بینوائی ساختن

در قطع بیدای طلب دانی ره تحقیق چیست ؟

چشم از علائق دوختن جز دوست کس نشناختن

روزی گذاری گر قدم در ساحت گلزار جان

دیگر کجا داری روا از جان بتن پرداختی

تا خانه هستی مانز هتگه جانان شود

باید هم از هستی خود صحن سراپرداختن

ز آغاز گیتی رسم و ره مه طلعتانرا نیست جز

خیل مژه آراستن بر فرقها تیغ آختن

و از روی تمکین پیشهء عشاق را نبود مگر

سر پیش پای گلرخان با صد نیاز انداختن

آئین معشوقان همه دل بردن است و قصد جان

داب و شعار عاشقان دل دادن و جانباختن

جور دلارام ار کشد ور مهر او بنوازد

هر دم دهد صد جان مرا در کشتن و بنواختن

در بوتهء نار تعب با سوز ساز و دم مزین

تا گوهرت رخشان شود چونان زر از بگداختن

--- صفحه ۳۹۹ ---

گر گوی عنقای بقا مصباح جوئی بایدت

در ملک فقر و نیستی رخس شهامت تاختن

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء باوست :

" جناب آقا عزیزالله خان حفید من ادرك الرفیق الاعلی علیہ بهاءالله الابھی :

هوالله

ای منجذب بنفحات الهی مثنوی روحانی قرائت شد و غزل بی بدل تلاوت گردید آن تبتل و تضرع و مناجات

به ملکوت آیات بود و این بیان انجذاب و اشتعال بنار محبةالله هر دو فصیح بود و بلیغ و بدیع بود و ملیح بیان معانی

کلیه بود و شرح اسرار موهبت رحمانیه ذکر جمال قدم بود و نعت و ستایش اسم اعظم بقول شاعر:

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست . محامد و نعوت حضرت احدیثش جامع ستایش جمیع آفرینش و مدح

و ثنائش مدح عموم مظاهر بخشایش کون شمس را ستائی ستایش کل نجوم نمائی حتی هر سراج و هاجی را محامد

و نعوت بحر شامل هرچشمه و نهراست فرخنده زبانی که بستایش و نیایش او پرداخت و مبارک دیده ای که پرده

انداخت وای خنک جانی که در این میدان بتاخت شکر کن خدا را که از جام میثاق سرمستی و در این بزم

--- صفحه ۴۰۰ ---

الهی ساغر رحمانی بدست نشأه روحانی یافتی و فرح ربّانی جستی و سرمست کوثر الهی شدی از عین تسلیم

نوشیدی و از ماء معین سیراب گشتی قریحه ات همدم هاتف الهام شد و در اسرار معانی بسفت باید شب و روز همّت

نمائی که این معین نابع عین فواره گردد و این نهر صغیر بحر عظیم شود تا در این گلشن الهی چون بلبل معنوی

بگلبانگ ملکوت بیان مقامات معنوی نمائی و اسرار توحید درس و سبق دهی و در دبستان عرفان حقیقت تبیان بیان

کنی هر تلمیذ را استاد عزیز نمائی و هر رضیع را از لبن لذیذ پیروانی طفلان ناسوتی را جوانان لاهوتی کنی و
 کودکان پارسی را نورسیدگان ملکوتی فرمائی و زبان بفیض رحمانی چنان بگشائی که از بدایع الحان اهل ملاءِ اعلیٰ
 را بخروشانی هذا هو الفضل العظیم هذا هو الفوز المبین و علیک التَّحیَّةُ والتَّناءِ ع ع "

و نیز طهران جناب آقا میرزا عزیزالله خان منشی باشی

سلیل آقا میرزا محمد علی خان مستوفی علیه بهاء الله الابهی :

هو الله

رَّبِّ و رجائی و مقدری و مصوری و ملاذی ان عبدک عزیز قد تدلُّ الی جبروت الجلال و تبَّتل الی ملکوت

الجمال متمنیا الحصول علی الامال والوصول الی ساحة

--- صفحه ۴۰۱ ---

الفضل والوجود والاحسان رَّبِّ قدر له الوفود علی الرحاب الشاسع الحدود والورود علی الورد المورد والتمتع
 بالرَّفد المرفود والتَّوسل الی الوعد الموعود رَّبِّ اجعله عزیزا فی مصر العرفان و ذهابا ابریزا فی کنز الایقان و ایداه بجنود
 ملکوت قدسک فی السرِّ والاعلان وانصره بجیوش ملائکتک فی حیز الاکوان انک انت المقتدر العزیز الرحمن و انک
 انت الحیّ القیوم المستعان ع ع .

و نیز میرزا یحیی خان سرخوش بن ملا عبدالغنی گرگانی سابق الوصف در بخش ششم .

دیگر از بهائیان شهر مقیم طهران مشهدی حسین قزوینی سابق الوصف در بخش ششم بعد از صعود ابهی^۱ سفر به
 عکا کرده ایامی در جوار عنایت حضرت غصن اعظم حضرت عبدالبهاء^۲ بسر برد آنگاه مأمور اقامت اسلامبول
 گردید که حاضرین زائرین ارض مقصود را مساعدت نماید و بالاخره به طهران آمده در سال ۱۳۲۴ در گذشت و
 چون معاندین در صدد شدند که ازدحام کرده جنازه را بسوزانند عائله اش جسد را در خانه مسکونه دفن نمودند و
 بعد از مدتی چون خانه را خواستند بفروشد جسد را بقبرستان نقل دادند و پس از سالیانی جسد را بگلستان جاوید

بهائی برده مدفون کردند و بنام او لوحی از حضرت عبدالبهاء^۳

موجود است و خلفش یکی از اعراف مشاهیر بهائیان طهران دکتر یونس خان افروخته در حدود سال ۱۲۸۸ در قزوین متولد شد و در دو سالگی اش پدر عاشقانه زیارت محضر ابهی^۱ در عکا شتافته در تبریز و اسلامبول و غیرهما ذهاباً و ایاباً بقصد تبلیغ و بعثت فقدان مایحتاج سفر چندی ماند و بالاخره بعد سه سال عودت کرد و عائله در آن طول مدت بسرپرستی برخی از خویشان امور گذراندند آنگاه با عائله به ابهر رفته به شرکت بعضی از خویشان حجره تجارت باز کرده با مراعات حکمت تبلیغ نمود و عاقبت چون اهالی ملتفت شده احتمال هجوم میرفت بساط کار برچیده حساب مفروغ کرده به طهران اقامت و سکونت گزید و با آقا سید علی کفشدوز کاشی و آقا اسدالله سرچیق ساز در یک خانه ماند و بدکان عطاری نشست و از جهت قرب جوار با مانکچی صاحب پارسی هندی پسر را برای تحصیل فارسی نزد آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی که بزودی سمت استاد ادبیات فارسی و عربی و مشغلهء تألیف و انشاء گرفت گماشت و دکتر افروخته خود چنین آورده:

" دو سالی دیگر با مشورت ایشان و مانکچی برای تحصیل زبان فرانسه بمدرسه خواهران تارک دنیا داخل شدم چندی هم نزد میرزا حسینخان ثریا صاحب قصیده ای که بک فردش این است:

" ما و موسی همعنان بودیم در سینای طور

قسمت او لن ترانی سهم ما دیدار شد "

زبان فرانسه تحصیل کردم و در همان ایام صغر طالب مبتدی دینی چند تا صبح با والد می نشستند و خدمت طبخ به عهدهء والده و مباشرت چای و قلیان پیایی بعهدهء من و بیان و تبلیغ وظیفهء والد بود و چون الواحی که در آن ایام می رسید اهل بها را بقرب ظهور ضوضا بشارت میداد مرحوم والد صندوقچه الواح را به مانکچی سپرده منتظر گرفتاری گردید و امور زندگانی ما تازه رونق و انتظام یافت که ناگاه گرفتاری پیش آمد والد و عم با حضرت ابوالفضائل و جمعی دیگر در یک روز دستگیر شدند و اوضاع طهران باندازه ای منقلب گردید که هیچیک از احباً

امید یکروز زندگانی نداشتند و چند روز معلوم نبود که محبوسین را کجا برده اند و اخبار وحشت بار و اراجیف بسیار منتشر گشته و بعد که معلوم شد در منزل کامران میرزا نائب السلطنه تحت الحفظ هستند بنده با پسر کوچک آقا سید علی سابق الذاکر پی دیدار پدران رفتیم و اطفال بزرگتر از ما را راه نمیدادند مبادا اخباری از خارج بداخل یا از داخل بخارج برسانند و ما دونفر آزاد بودیم و آقایان چنین گفتند که ما مهمان حضرت والا هستیم بعضی تحقیقات میکنند و مرخص میشویم ولی گویا سی چهل روز باین منوال گذشت از جمله وقایع حیرت انگیز که

--- صفحه ۴۰۴ ---

یک روز مشاهده گشت این بود که لدی الورود باطاق محبوسین والد از بالای اطاق بصوت بلند فریاد زدند پیش میا همانجا دم درب اطاق بنشین بنده با کمال دلتنگی فوراً نشستم والد پرسید در شهر چه خبرها بود عرض کردم بازارها بسته است مسجد شاه مجلس ختم است می گویند حسام السلطنه مرده است خلاصه از این خبر تغییر حالی باهل محبس دست داد که من نفهمیدم در این ضمن نگاهی باطراف کرده دیدم عده سرباز هر یک یک پارچه هیز نجاری بدست گرفته مستعد و آمادهء حمله هستند سر این منظرهء هولناک را نفهمیدم تا وقتیکه والد از انبار بیرون آمده بودند برای احباب حکایت کردند که وقتی قضایائی از قبیل مرگ ناگهانی حسام السلطنه و سید صادق و غیره و غیره رخ داده بود دولت ایران را خوف و وحشت چنان گرفته بود که نائب السلطنه سربازهایی در این اطاق گماشته بود که اگر کسی نجوی نماید هیزم بر فرقیش بکوبند خوشبختانه من این خبر را از دور بصدای بلند اعلان کردم و نجوائی واقع نشد تا مستوجب ضربه و شتم باشد و در آن ایام ولوله و آشوب عجیبی در شهر بود اسامی

محبوسین در دهان مردم بود و بهر کس لقبی میدادند مثلاً آقا اسدالله آهنگر اسدالله الغالب آقا محمد رضا جبرئیل و ابوی امام حسین بابی ها خلاصه یکروز مطلع شدم

--- صفحه ۴۰۵ ---

که جماعتی توطئه چیده اند هجوم نموده ما را هلاک کنند و دکان و خانه را غارت کنند کم کم این خبر قوت گرفت صاحب منزل قهوه چی شخص ناصرالدین شاه بود فشار آورد که ما را از خانه بیرون کند یکروز صبح تا

عصر را مهلت داد شبانه بنا بود اسباب ما را بیرون بریزد همان روز رفته خدمت والد قضیه را نقل کردم بمن فرمود برو در همین حیاط باقای وزیر نظام حاکم طهران که نشسته رسیدگی بامور حکومتی مینماید تفصیل را عرض کن وزیر نظام چه کسی بود؟ والی نائب السلطنه و از حکمرانی چیزی که بلد بود کشتن و شقه کردن نانوایان را بتنور انداختن بناها را از بالای عمارت پرتاب کردن معمارها را لای جرز دیوار گذاشتن گاهی هم محض تفریح گوش بریدن دماغ بریدن یا مهار کردن در کوچه و بازار عبرة للنظرین گرداند. این آقای وزیر نظام در جلو تالاری که معتمدالدوله فرهاد میرزا و نائب السلطنه با جمعی دیگر مشغول استنطاق احباب بود نشسته بود بنده در حیاط ایستاده تفصیل قضایا را عرض کردم سائرن هم که مشغول استنطاق بودند قدری متوجه بنده شدند وزیر نظام سئوالی از بنده نمود چون جوابش را دادم بسائرن با لهجهء ترکی گفت عجب بچه آگاهی است سائرن در جواب کلمه گفتند مثل اینکه اینهم

--- صفحه ۴۰۶ ---

یک نشانهء بابی بودن است وزیر نظام فراشبازی را طلبید با غیظ و غضب شدید امر کرد دو نفر فراش بفرست باین کدخدای نایب محله و کسبه این حدودها چنین و چنان گفته از هر یک التزام بگیرند بصاحبخانه بگوئید فلان فلان شده بسر حضرت والا قسم اگر باین آقا پسر از گل بالاتر حرفی زدی ترا شقه میکنم و بدروازهء طهران میاویزم پدر آن پسر مهمان حضرت والا است و اگر فراشها از این حق گرفتند آنها را هم شکم پاره میکنم. خلاصه از این قبیل تهدیدات شدید آمیخته با فحش های بسیار داد سپس دو نفر فراش زمخت آمده تعظیم کردند بهمراهی بنده راه افتادیم مرحوم والد که این صحبت ها را در اطاق مقابل میدیدند وقت خروج از خانه بنده را صدا کردند یکی دو قران بمن دادند که بعد از انجام وظیفه انعام بدهم آقای وزیر گویا مطلب را ملتفت شد یا چیزی احساس کرد بنده را صدا کرد گفت آهوی آقا پسر اگر باین فراشها چیزی دادی گوشت را میخ میکنم خلاصه آنروز فراشها با بنده آمدند در ظرف دو ساعت کدخدای محل نائب و کاسبهای اطراف منزل بشدت ترسانیده التزام کتبی از هر یک

گرفته مخصوصاً صاحب خانه را با اینکه قهوه چی مخصوص ناصرالدین شاه بود طوری ترسانیدند که مثل بید
میلرزید میگفت حاضرم قبالهء خانه ام

--- صفحه ۴۰۷ ---

تقدیم کنم تا مطمئن باشید که خود را صاحب خانه نمیدانم خلاصه ما از آن روز آسوده شدیم در کوچه و بازار همه
جا مرا میشناختند توابع میکردند اوضاع قرین آرامش بود تا اینکه چند روز بعد از مردن حسام السلطنه و سید صادق
یکبار میشنیدیم بابی ها را بردند همه را پای قاپوق (میدان اعدام) روز بعد شنیدیم در انبار خفه کردند با والده به
درب انبار رفتیم راه ندادند فقط قند و چای برای والد خواستند تقریباً معلوم شد حیات دارند چند روز بعد بنده را
اجازه دخول بانبار دادند محبوسین هفت نفر هفت نفر در یک زنجیر کلفت معروف بسلاسل در دالانی تاریک روی
سکو بودند در وسط دالان خیلی درازی بود که شبها پاها را خلیلی کنند چند ماه باینمنوال گذشت باز

شنیدیم که همه را اعدام کردند و در چاه ریختند هرچه به درب انبار رفتیم پرسیدیم جوابهای مختلف میدادند
بالاخره بعد از دو هفته بنده را اجازهء دخول دادند محبوسین در حیاط دیگر با زنجیری بسیار کلفت تر از سابق در
آفتاب نشسته بودند این زنجیر نامش قره کهر بود یک دخمه تاریکی در حیاط پیدا بود ابوی فرمودند ما چندی در
این سیاه چال بودیم امروز اجازه آفتاب دادند چند روز دیگر باز آقایان را بهمان انبار سابق انتقال

--- صفحه ۴۰۸ ---

دادند در آنوقت برحسب دستور ابوالفضائل عریضه دادیم یک نفر که در غرفه های دالان مسجد شاه منزل داشت و
سرا مؤمن بود نوشت در بین راه عشرت آباد شاه در کالسکه می رفت بشاه دادم فردای آنروز ابوی مرخص شدند در
آن ایام اوضاع زندگانی بکلی مختل شده بود اما بازار تبلیغ برای والد رونق گرفت در آنخانه و در آن دکان عطاری
زندگانی مشکل شد ناچار یک قطعه زمین کوچک دارای یک اطاق خشتی دور از شهر در بیابان بطور نقد و نسیه
خریداری نموده منزل اختیار کردیم بازار تبلیغ در آنجا خیلی رواج گرفت چون دور از شهر و خالی از اغیار بود
چند نفر اشخاص معروف مثل مرحوم حاجی میرزا عبدالله صحیحی و آقا میرزا غلامحسین و غیرهما در آنجا

تصدیق کردند کم کم آبادی شهر به حدود منزل ما رسید دکان عطاری برهم پیچیده مفتوح شد شدتها تخفیف یافت کم کم خیال مسافرت باطراف پیش آمد گاهی مازندران گاهی عشق آباد و ضمناً کسب جزئی هم در این مسافرتها شد و در خلال احوال تحصیل مدرسهء لازاریست ها بامر ناصرالدین شاه بسته شد و تمامت شاگردان ارامنه بودند بغیر سه نفر که پدر یکی از آنان میرزا علیخان مترجم الممالک معلم زبان فرانسه برای شاه مردی نیک نفس بود و توسط میرزا ابوالفضل مطلع این امر

--- صفحه ۴۰۹ ---

گردید و تعلیم سه شاگرد را قبول کرد و با همهء ممانعت بستگان و دوستانش از ملاطفت در حق بچه بابی مضایقه نکرد و بدون مضایقه چند سال مجانی زبان فرانسه و انگلیسی بیاموخت طولی نکشید که بزبان دانی معروف شدم و بحرفهء معلمی تحصیل معاش و تمرین زبان و ضمناً تبلیغ پرداختم تا در قضیهء جمهوری طلبان که دولت میخواست بنام بابی کسی با طرفداران جمهوری طلبان رغبت ننماید در آن قضیه چند نفر اشخاص معروف را گرفته در دالانخانه نایب السلطنه اطاق کوچکی بود شش و هفت نفر را حبس کردند که واردین و عابرین تماشا کنند مرحوم والد را دو هفته یا بیشتر با مرحوم حاجی ملا علی اکبر و غیره حبس کردند در این اطاق که جای خواب نبود تا صبح می نشستند بصوت بلند مناجات میخواندند مردم تماشا می کردند صلوة کبیر را همه حفظ کردند بعد از آن هم چند مرتبه ابوی را گرفتند اما گرفتاری طولانی نشد نایب السلطنه سئوالاتی بطور استنطاق نمود و والد میل مفرطی به مسافرت داشت هرچامیرفت کسب مختصری پیش میگرفت بنده و اخوی در طهران امور زندگانی بخوشی میگذراندیم اخلاقاً بسیار غیور و بی باک بود در هنگام گرفتاری صحبتهایشان با نایب السلطنه خیلی عجیب بود مثلاً

یک مرتبه فراشها

--- صفحه ۴۱۰ ---

در بین راه سرداری ایشان را که نو بود میکنند و جیب و بغل را خالی میکنند صورتی از آن اشیاء نوشته در هنگام استنطاق بدست نایب السلطنه میدهد یک یک میخواند سرداری یک ثوب قلمتراش چهار تیغه عدد جام و دستمال

و پول سفید و پول سیاه و غیره نائب السلطنه همه را میخواند بعد می پرسد مقصود چیست؟ ابوی میگوید اینها را از من ربوده آوردند من بابی بودم اینها را برای چه گرفتند نائب السلطنه متغیر میشود فحش بسیار به فراش ها میدهد و اشیاء را امر میکند بدهند و قبض دریافت دارند روز بعد از والد میبرسد که باز هم سخن داری و بالجمله والد در طهران بود تا بعد از غیاب شمس ابهی^۱ بارض مقصود رفته ایامی چند مشرف بود و مأمور گردید که برای مراعات حال زائرین در اسلامبول اقامت جوید و از احوال والد آنکه بعضی اشعار در دهان ایشان بود مثلاً هر کس را تبلیغ میکردند او را بشهامت و جرئت دلالت میکردند و میگفتند:

من نمیگویم سمندر باش یا پروانه باش

چون بفکر عاشقی افتاده ای مردانه باش

هر وقت در سفر بودند ضوضائی در طهران اتفاق میافتاد معجلاً بطهران آمده در کوچه و بازار گردش میکرد و خود را بهمه نشان می داد تا نگویند حسین فرار کرده است هرگز

--- صفحه ۴۱۱ ---

نمی خواست ماها مستخدم دولت باشیم میگفت:

بدست، آهن تفته کردن خمیر

به از دست بر سینه پیش امیر

هیچگاه نمیخواست یکی از ماها رهین منت باشیم این

شعر را میخواند:

گر بخارد پشت من انگشت من

خم نگردد پشت من زانگشت من

و خیلی مایل بودند بنده و اخوی خادم امر باشیم مخصوصاً می خواست بنده طیب باشم و برای من شغل معلمی مذکور که در خانه خود و یا در خانه های بعضی اشراف بسیار مفید و مؤثر در نشر امر واقع شد و از طریق شعر

گوئی هم با بسیاری از شعرا رابطه یافتم و همه حامی و محب بودند و با وجود شدت بلیات برای من هیچگونه گرفتاری پیش نیامد تا آنکه در دوسالی قبل از صعود اقدس ابهی 'لوحی غرا برایم رسید و پس از چندی در دائره انحصار دخانیات مشغول شدم آنگاه قریب دو سال در بانک بین المللی مسکو عنوان مترجمی گرفتم سپس در همانجا وظیفهء منشی خارجه بعهدہ شناختم و برای عزت رتبه و مقام مورد احتیاج و توجه مردم واقع شده بی پروا به تبلیغ انام و ترویج احکام پرداختم تا آنکه در سال سوم غیاب شمس ابهی ' شدت اشتیاق زیارت

--- صفحه ۴۱۲ ---

حضرت غصن اعظم عنان اختیار از کفم ربود عریضه عرض کردم و دو تن از جوانانی که تازه تبلیغ نمودم با خود تا بغداد بردم که چون اجازت برسد رهسپار کوی مقصود شوم و چهارماه در آنحدود بسر بردیم و حلاوت محبت آقامیرزا موسی حرف بقا راچشیدم زمزمه بعضی را در آنجا شنیدم که حاجی شمس طرفداری از غصن اکبر میکرد چون به طهران برگشتم اجازت رسید ولی دو سال دیگر در مشغله بانک بین المللی بسر بردم آنگاه باتفاق میرزا فضل الله ابن اشرف رهسپار شده بفوق رسیدم " و ملخص شرح و رقم دکتر افروخته چنین است که پس از استعفای از مشغله در بانک روسی و عزیمت بعکا که بمحضر حضرت مولی الوری عبدالبهاء هنگامی که در مقام خضر واقع در حیفا بحال انزوا و استخلاص از مفاسد ارباب نقض و جفامیزیستند رسید و پس از شبانه روزی حسب الامر بعکا رفت و آنحضرت نیز پس از ایامی چند بعکا آمدند و زائرین احباب ازهر کرانه مجتمع شدند و ناقضین نیز به لباس ثابتین در آنمیان حضور داشتند و در خلال احوال پی در پی مرقومات مؤمنین تازه وارد در امر از امریکا همی رسید و او را مأمور ترجمه مکاتیب وارده و الواح صادره و هم تعلیم لغت فرانسه بتنی چند از جوانان فرمودند و لاجرم از تمامت مخالفات نقضیه کاملاً مطلع شد و از مصائب وارده بر مرکز

--- صفحه ۴۱۳ ---

پیمان نهایت حزن و اندوه یافت و میدید که ناقضین پیوسته سعی میکنند تا فیما بین ثابتین از مجاورین و زائرین شبهات باطله وارد سازند و از آنسو چون در تمامت اعیاد و در لیلۀ صعود کلاً حسب الامر گلدانهای مملو از گل بر

سر گرفته از بیت مبارک تا روضه ابهی^۱ با تلاوت آیات و مناجات و تهلیل و تمجید در موکب آنحضرت میرفتند و اعلاء و افشاء بدین طریق موجب حقد و حسد آنان گشته نزد حکومت شکایت بردند که پدر ما شیخ کبیر و قطبی بود ولی اینان به تعلیم عباس افندی ویرا بر بوبیت و الوهیت میستایند و مطالب ارث اظهار کرده کتاب عهد را در دارالحکومه خواستار گشتند ولی به اجوبهء مقنعه آنحضرت ملزم و مفعم شدند و بالاخره در سال پنجم غیاب شمس ابهی^۱ میرزا آقاخان خادم دعوی دار مقام الوهیت و جای نشین حق گردید و قضیه اش متدرجاً اوج گرفت و حکومت با مخالفین همراه شد و تضییقات شدیده پیش آمد لذا همه مسافرین را روانه اوطانشان نمودند و مکاتبات شرق و غرب منقطع گشت و صمت و سکوت فرا گرفت و شعلهء انجذاب فرو نشست و از عدم وصول اخبار بر غموم و هموم طائفین مزید گردید و اوراق شبها ناقضین موجب خمودت و جمودت برخی از مؤمنین بلاد شد در این حال میرزا یونس خان اجازت مسافرت برای خدمت طلبید و جواب

--- صفحه ۴۱۴ ---

قبول فرمود تعیین محل را بعهدہ اش گذاشتند و بالاخره هنگامی که هنوز بیش از چهار ماه در ارض مقصود نزیست بدین مضمون عریضه ای تقدیم داشت چون تفکر مینمایم در ضمیر عقل می گوید برو معروض دار افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و فی الحین با حضور جمعی از بیگانگان قلم برداشته بر تمامت حواشی و اطراف عریضه چنین نوشتند :

هو الله - ای مشتعل بنار موقدهء در سدرهء میثاق بر خیز و چون نار موقده در قطب آفاق شعله زن و قصد اطراف کن در هر بحری ونهری غوص نما و ازهر معین صافی لطیفی بنوش و کأس میثاق را بدست گیر و بازار متزلزلان را شکست ده و در هر انجمنی زبان بگشا و از بلا یای عبدالبهاء^۱ خبر ده منادی عهد باش و ملک ایقاز شو و نعره بر آور که ای قوم هنگام هوشیاری است و وقت بیداری از خواب سر بر آرید و اشعهء ساطعهء آفتاب عهد مشاهد نمائید و نفعات ملکوت ابهی^۱ از حدائق ثبوت و رسوخ استشمام نمائید قسم بجمال قدم روحی لاحبائه الفدا که الیوم پشه در ظل میثاق عقاب اعظم آفاق گردد و نسر طائر فلک اشراق شود. ع ع

ای ربّ اید عبدک هذا علی نشر نجات عهدک و میثاقک و ایدہ علی ذکرک و نور وجهہ باشراق مکوکب تائیدک
و اشدد از ره علی خدمتک و آنسه فی سفره و رافقه فی سیره و سیاحتہ

--- صفحه ۴۱۵ ---

و کن له فی الامور عوناً و عن همسات الشیاطین صوناً و افتح علیہ ابواب النّجاح و ظلّ علیہ غمام الفلاح و اجعله راحة
للارواح روحاً للقلوب الّتی انتعشت بنسیم الافراح فی عالم الاشباح ع ع .

و او را امر عودت بطهران دادند و بحالیکه در بیرونی بیت مبارک منتظر وداع آخرین بود آه و ناله ایشان را شنید
که بعلت بعضی سخنان ناقضه از دل برکشیدند و با چنان تأثر و اشتعال با کشتی باسلامبول رسیده مأموریت ملاقات
با یکی از رجال مهم دولت عثمانی را بانجام رساند و به طهران شتافت و در آن ایام که آشفنگی داخلی بتأثیر
سوءنقض موجب سرور بیگانگان و دشمنان بود و اختلاف در تحیت بهائی مزید بر آن گردیده بود و در خدمت
سابقه بانکی مورد توجه و ملاحظه گشته خدماتی در تثیت عهد و هم در تبلیغ انجام داد و شهرت جلسه تبلیغی در
خانه اش پیچیده طلاب علوم دینیّه و برخی از متمسّحین مکرراً بمعارضه آمدند و تنی چند از مفسدین معرکه جو در
دو محله معروف بنام بابی که یکی محله سر قبر آقا و دیگر محله دروازه قزوین بود بتهیج و تعرض پرداختند
از آنجمله شیخ ابوالقاسم مسئله گو گروهی گرد آورده شبها با چراغ و مشعل پیرامون خانه اش سینه زنان سب و لعن
همی کردند و ضمناً چنین

--- ص ۴۱۶ ---

می گفتند: بمیرزای بانک روس بایها لعنت و ملا محمدرضا واعظ همدانی در مجلس روضه خوانی بازار بجائیکه
محل دفترش بود با اینکه صرافان بازار بعلت شدت احتیاج به بانک ممانعت کردند سب و تعرض شدید نمود و
عاقبت تجار مذکور مبالغی نقود باو داده روضه خوانی را بجائی دیگر منتقل ساختند و میرزا یونس خان در تاریخ
وفات وی که همانسال بود چنین سرود:

دوش نیر بگوش یونس گفت

کای مرا یار مهربان و ندیم

پی تاریخ او بگو که برو

بی ادب واعظ درون جحیم

وحضرت عبدالبهاء پس از کمتر از سه سال پدر را از اسلامبول مأمور اقامت طهران کردند و پسر راتلگرافا بعکا خواستند و با همه اصرار رئیس بانک که بعنوان مرخصی یکساله کرد استعفا داد و بانک نهایت مساعدت با وی نمود تا از طریق روسیه رهسپار گردید " ۱۳۱۷ مطابق سنه ۱۹۰۰ " و پس از تشریف ایامی چند در عکا مأمور اقامت در حیفا گشت و حضرت عبدالبهاء برای اقامت مؤمنین وارد از ممالک غرب در آنجا مسافرخانه مخصوص تأسیس کرده خود نیز میماندند و او بترجمه مکاتیب غریبان مأمور گردید و طولی نکشید که بعلت افساد

--- صفحه ۴۱۷ ---

ناقضین و معرضین مسافرخانه و محل اقامت آن حضرت از حیفا به عکا منتقل گشت و در آنجا مانده او نیز دفتر ترجمه را بدانجا برد تا آنکه مقرر شد هیئت تفتیشیه از جانب سلطان عبدالحمید بیایند و لاجرم مانند فتنهء سابقهء مذکوره حسب الامر اجتماع مؤمنین متفرق گردید و او را با سفارشنامه به پاریس فرستادند و در مارسیل مقالهء مفصل در باب نهضت امر الهی در جریده منتشر کرد و مدت دو ماه باتفاق مسیو دریفوس بحضور و نطق در مجالس بهائی و تبلیغ مبتدیان مأنوس گردید و چون فتنهء عکا ظاهراً خفیف شد برگشت و او را امر بتحصیل طب در بیروت فرمودند و لذا در مدرسهء طب فرانسوی داخل شده و دورهء آن را بمدت پنج سال به اتمام رساند و چون پدر در طهران بنوع مذکور در بخش پیش در سال وبائی درگذشت و اشرار میخواستند جنازه اش را آتش زنند و عائله ناچار در خانه دفن نمودند و در این هنگام که برای تحصیل مدرسهء پسر مصاریف لازم شد و بایستی خانه بفروشند و نقود بفرستند پسر کهتر میرزا فضل الله شبانه با جمعی از مؤمنین جنازه را بقبرستان خارج شهر برده دفن کردند و خانه را فروخته مخارج فرستادند و دکتر یونس خان در این مدت پنجسال روابط نزدیک با عکا داشته سالی چهار

ماه تعطیل در آنجا و حیفا بسر برد با مساعدت ابناء زین

میرزا نورالدین و میرزا منیر مکاتیب و مقالات وارد از غرب را ترجمه نمود و دارای اجازه رسمی طبابت از دولت فرانسه و عثمانی گشت و تمام مدت اقامتش در عکا و حیفا نه سال انجامید و خروجش از ایران بسال ۱۹۰۰ و ورودش بسال ۱۹۱۰ واقع شد و در طهران با وجود معاندت برخی از معارضین محکمه طبیبی تأسیس کرده عضویت محفل روحانی یافت و متدرجاً بریاست صحیه توپخانه دولتی و سپس صحیه مدارس نظام با درجات سلطانی سرهنگی و یاوری نائل گردید و مدت شانزده سال با وجود معارضت اعضاء معارف در مدرسه طب معلّم شد و طبابت افتخاری سفارت ترکیه را وزارت امور خارجه تصویب نمود و سه سال طبابت سفارت افغان داشت و مساعی دشمنان برای از میان بردن وی نتیجه نداد و مصداق کلامی که حضرت عبدالبهاء در آخرین هنگام وداع بوی فرمودند که تو میروی بطهران کارت خوب می شود چون نیت خوب است تحقق پذیرفت و با همه شهرت در داخل مؤمنین و خارج در طهران با شغل طبابت محترم و با مکنّت زیسته بعضویت محفل روحانی و محفل ملی بهائیان ایران و سفر و نطق در مجامع این فئه و انواع خدمات دیگر سرافراز گردید و با حالت طیبیت مزاج که سجه فطریه اش بود قلوب را مسرور ساخت و بجز سفر

دو ماه مذکور پاریس سفری دیگر تقریباً بهفت ماه به اروپا و امریک کرد و نشر امر نمود و بار سوم مدت یکسال در شمال و جنوب و مرکز اروپا مسافرت نمود و از آثارش رساله ای بنام ارتباط شرق و غرب در شرح سفرش باروپا طبع شد و کتابی به نام خاطرات نه ساله که حاوی اطلاعات و احساسات در طول مدت اقامت نه ساله عکاست نوشت و بطبع نرسید^(۷) و مقاله در بیان دستور صوم بهائی و فوائد صحی و روحی آن و بعضی مقالات دیگر در طب و

غیره منتشر ساخت و از اشعارش آنچه که در ترجمه اشعار و سرود مؤمنین اروپا و امریکا در سنین اقامت در عکا
بنظم آورد همان ایام در طهران منتشر گشت و از جمله اشعارش در ترجیع بند این است :

از شراق عشق مستم یللی	هست از عهد الستم یللی
عشق جامی داد کاز تأثیر آن	تا ابد مخمور و مستم یللی
نیستی آورده عشقم در وجود	با وجود عشق هستم یللی
من پیاده عشقم ای فرزین عقل	بر رخ پیلت نشستم یللی
تن قفس نبود دگر جان مرا	این قفس را من شکستم یللی
هر حجابی را که گردونم بیافت	تار و پودش را گسستم یللی
هر پریشانی که بر دل داشتم	بر سر زلف تو بستم یللی
لاف هستی چون زخم از نیستی	من که از این قید رستم یللی
چون تعمق کردم اندر بحر طبع	این گهر آمد بشستم یللی

--- صفحه ۴۲۰ ---

پیشهء خود کن فنا و نیستی

نیستی کن تا بدانی کیستی

باز در دل شعله زد نیران عشق

مشعل شد شعلهء سوزان عشق

آنچه موسی دید در سینای طور

جلوه گر شد در دل مردان عشق

دیده ام بسیار در میدان شوق

مشق جانبازی سربازان عشق

کاش میدیدم وجود خویش را

کشته و افتاده در میدان عشق

تا چه سازد قوت بازوی دوست

با سرمن در خم چوگان عشق

کی بساحل میرسد ای ناخدا؟

کشتی عمرم در این طوفان عشق

تا چه خواهد کرد با ذوالنون عقل

این نهنگ لجهء عمان عشق

دوست با من گفت ای افروخته

ای گدای در گه سلطان عشق

هر زمان دیدی که در آفاق دل

گشت طالع نیر تابان عشق

--- صفحه ۴۲۱ ---

پیشهء خود کن فنا و نیستی

نیستی کن تا بدانی کیستی

مژده ایجان کار دل بالا گرفت

در دل ویرانه جانان جا گرفت

آنکه دور از دیدهء مشتاق ماست

منزل اندر مکمن دلها گرفت

خانهء تاریک جان پر نور شد

کعبهء دل جلوهء سینا گرفت

مرغ دل در جنت علیا پرید

آشیان در شاخه طوبی گرفت

باغبانا بلبل گویا کجا؟

در س عشق از سنبل بویا گرفت

هر کجا گل بود مرغان آمدند

گوی سبقت بلبل گویا گرفت

دیدها ز دل خواست دیدار تو را

جان سراغ رویت از دیا گرفت

یونس اندر ظل یقطین خانه داشت

جا بزیر شهپر عنقا گرفت

دوش رندی سر بگوش من نهاد

گفت هر گه کار دل بالا گرفت

--- صفحه ۴۲۲ ---

پیشهء خود کن فنا و نیستی

نیستی کن تا بدانی کیستی

تا توانی بال جان را باز کن

مرغ دل شو سوی او پرواز کن

روح را از قید تن آزاد بین

بند جسم از پای جانت باز کن

من نمیگویم قفس را در شکن

در قفس باش و نفس را ساز کن

دفتر توحید گل را پیش گیر

همچه بلبل درس عشق آغاز کن

نغمهء جانسوز را مستانه زن

لحن شورانگیز را شهناز کن

نکته ها را مو بمو تشریح کن

کفه ها از یکدیگر ممتاز کن

ساحران ماهر ار مار افکنند

با عصای موسوی اعجاز کن

بشنو از پیر مغان اسرار عشق

گوش بر گفتار اهل راز کن

چونکه اصل هستی اندر نیستی است

هستی خود همچو ما ابراز کن

--- صفحه ۴۲۳ ---

پیشهء خود کن وفا و نیستی

نیستی کن تا بدانی کیستی

وله ایضا:

دل اندر سینه جا دارد تو در دل

دل اهل دل از بهر تو منزل

بما وابسته ای چون دل بسینه

بمپیوسته ای چون سینه با دل

فرو بنشستنت در دل چه آسان

فرا بگرفتنت از دل چه مشکل

مطاف انجمی ای شمس آفاق

عزیز انفسی ای شمع محفل

شود آئینه دل طور سینا

چو با رویت شود آنی مقابل

تو را دیدن اگر امری محال است

تو را جستن بود تحصیل حاصل

خوشا مهر تو و رفع موانع

خوشا عشق تو و حلّ مسائل

در این طوفان عشق ایدل نخواهد

رسیدن کشتی عظم به ساحل

--- صفحه ۴۲۴ ---

نه بنشانند سرشکم آتش عشق

نپوشد چشمه خورشید را گل

الا ای آتش دلهای مشتاق

بسوزان پرده اوهام باطل

بزن آتش که این پیرایش تن

میان جان و جانان گشته حائل

زهی افروخته کو با تو دمساز

زهی افسرده کز ذکر تو غافل

و در خاتمه احوال خود این قطعه نوشت :

بسال خمس و عشرین بهائی

نهادم پا در این دنیای مهمل

چهار دیگر ار من زنده مانم

پایان میرسانم قرن اول

چه سود از عمر بی حاصل در این امر

که کل مشغول خدمت من معطل

یکی در محفل تبلیغ چون شمع

یکی راه هدایت را چو مشعل

خوشا بر حال جانبازان چالاک

بدا بر حال من بیکار و تنبل

--- صفحه ۴۲۵ ---

خوش آن سر کو فتد در پای جانان

خوش آن جان کو شتابد پای مقتل

کجا من لایق آنم که نامم ؟

شود در دفتر نیکان مسجل ؟

بلی گر فیض لطف غصن ممتاز

که در گاهش ملائک راست مقبل

شود شامل یقین هر جسم ناسوت

شود بر جان لاهوتی مبدل

سسسسسسسسسسسسسسسس

” و بتاريخ شهرالجمال ۹۷ بهائی مطابق اردیبهشت خورشیدی ۱۳۱۹ _ آوریل ۱۹۴۰ میلادی ” و او را خلف

دو دختر بیش نیستند و برادرش میرزا فضل الله بامریکا رفته اقامت و ازدواج کرد عائله تأسیس نمود . دیگر خاندان
 علائی که از آقا سید محمد ناظم الاطباء لاهیجی مذکور در بخش ششم بر جا ماند و مشارالیه سالها در طهران
 بخدمت امر ابهی^۱ قائم و مشار بالبنان بود و بعضویت محفل روحانی طهران افتخار داشت و از حضرت عبدالبهاء
 خطابه‌های بسیار در حقش صدور یافت و عاقبت بسال ۱۳۲۳ درگذشت و عائلات بسیار از پسر و دختر ومنتسبین در
 این امر برقرار و پرافتخار گردید که همگی بنام علائی مشهورند

--- صفحه ۴۲۶ ---

و مخصوصاً شعاع الله خان که در خدمات جلیله کشوری و لشکری و خدمات روحانیه در این امر نامدار است و
 برهمن قیاس نعمت الله خان علائی و رحمت الله خان علائی و عطاءالله خان و عزت الله که غیور و نامدار در این
 امرند . دیگر شاهزاده محمد حسین میرزا مؤیدالسلطنه، مؤیدالدوله سابق الوصف با بزرگانها بها از شاهزادگان و
 علما و غیرهم مؤانس بود وبا همگنان بنوع مراعات حکمت در مسائل الهیه و معارف بدیعه مناظره کرده تنویر افکار
 و تشهیر اذهان همی نمود و پیوسته مأموریت دولتی یافته سالها بحکومت اصفهان و قم و غیرهما منصوب گردید و
 چندی در اصفهان و طهران ریاست تلگرافخانه داشت و در ایام سلطنت محمد علی شاه چنانکه در بخش سابق
 آوردیم ریاست شورای سلطنت بدو تفویض گردید وبهمن جهت منفور انقلابیون حریت گشت و بصددش برآمدند
 و چندی در عراق معتکف شد و از طریقهء بر شام بحیفا رفته ایامی در جوار فضل و عنایت حضرت عبدالبهاء بسر

برد و چون به ایران برگشت در مجالس اعظام احباب سئوالات خود و اجوبه ای که فرمودند روایت و حکایت همیکرد و در حَقُّش الواحی عَرا از قلم آنحضرت بعربی و فارسی صدور یافت که غالباً در حفظ داشته در مجامع فضلا و اعظام اهل بها با مراعات قواعد

--- صفحه ۴۲۷ ---

ادبیه و نهایت وقار و ترتیل تلاوت می نمود و او از افاضل شهزادگان بوده در علوم ادبیه عربیه براعت و قبل از ورود در این امر مانند پدر بطریقت شیخیه میرفت و سپس با همه مراعات احتیاط که مینمود بدین نام مشهور گشت و کتابی در اثبات امر ابهی^۱ جمع و تالیف نمود و عاقبت در ایام حکومتش به خوزستان در سال ۱۳۳۹ در ناصریه در گذشت .

و از مشاهیر بهائیان طهران از خانواده حاجی محمد اسمعیل ذبیح : میرزا غلامعلی و حاجی میرزا حبیب الله ابن الذبیح سابق الوصف که در سال ۱۳۲۲ درگذشت و میرزا جلال خان بن میرزا غلامعلی بن الذبیح سابق الوصف سالها در طهران بمقامی بزرگ در دائره گمرک بود و از معاریف محترم مخلص در این امر زیستند و اخلاف یکی از دو خواهرش سالها در تشکیلات و دیگر خدمات مسابقت می ورزند و این خانواده واسعه ذبیح ص ۴۲۷ (مکرر ۱) بغایت شهرت در این امر میباشند . دیگر خاندان واسعه مهتدی سابق الذکر در بخش ششم و غالباً معروف بحسن صوت و نغمات در تلاوت آیات و مناجات بودند آقا محمدعلی شهیر به سنگسر و ارباب سابق الذکر که برادر مهترش چندی با ناقضین بود ولی بالاخره در حق او و والده طلب عفو و غفران صادر گردید و بسال ۱۳۲۲ درگذشت و آقا محمد علی الی آخرالعمر در تمامت شئون خدمات و اقدامات مجدانه کرد همی صرف مال و تبلیغ نمود تا بسال ۱۳۵۳ در سن در حدود صد در طهران وفات یافت و خاندان واسعه جاوید از وی برجای ماند و عمو علی عسگر و آقا سیدعلی کاشی سابق الوصف و آقا علی عسگر در سن متجاوز از هفتاد بسال ۱۳۲۶ در طهران درگذشت . و دیگر میرزا نصرالله کاشی سابق الذکر معروف به خادم که بعد از سالها خدمت

ص ۴۲۷ (مکرر ۲)

در مسافرخانه عکا عودت بطهران کرده ماند تا وفات یافت و برادر کهنترش میرزا روح الله سالها به تبلیغ و هم بتدریس در مدارس بهائیه کاشان و مازندران اشتغال کرد و آخرالامر مفقود الاثر گشت و از ایشان خاندان وسیع خادم برقرار است خصوصا نجل ارشد میرزا نصرالله بنام ذکراالله خان خادم قد برافراخته در انواع خدمات در این امر معروف و مفتخر میباشد .

دیگر از خاندان بهائیان حاجی لطف الله طیفوری بن میرزا محمد حسن قناد اصفهانی سابق الوصف در بخش ششم سالها در طهران در جامعه بهائی و خدمات باین امر معروف بود و بسمت دلالی معاش میکرد و عائله تأسیس نمود .
دیگر از خاندان بهائیان خانواده نورپسران و دختران عدیده آقازین العابدین و آقا حسین علی پسران آقا علی

--- صفحه ۴۲۸ ---

سابق الوصف در بخش ششم و در آن میان میرزا علی بتلاوت الواح و مناجات بلحن طیب معروف بود و بنت آقا حسینعلی مدرسه ابتدائیه را سالها اداره میکرد و خانه آقا حسینعلی که چندی مستقر عرش اعلی گردید از اماکن متبرکه شهره طهران هست و خاندان ثابت و سهراب در اصفهان نگاشتیم دیگر سید عزیزالله قدس بن آقا سیدعلی سابق الوصف کاشی سالها پس از پدر در مابین اهل بها درخشیده و خاندان قدس برجای گذاشت و خلفش سید حبیب الله قدس مقام و شهرت و خدمت در راه این امر حاصل نمود و ما در بخش سابق سابقه احوال و کیفیت مهاجرت استاد مهدی معمار با پسرش استاد علیمحمد معمار و عائله از اصفهان بطهران و تأسیس مرکزیت امریه در محله سر قبر آقا را نوشتیم و استاد مهدی در سال ۱۳۱۲ و استاد علیمحمد در سال ۱۳۱۸ درگذشتند و خانوادهء واسعیه مودت برجای گذاشتند. و خلف استاد علی محمد میرزا حسن مودت سالها در جامعه بود تا در حدود سال ۱۳۵۰ درگذشت و از خلف دیگرش آقا میرزا حسین مودت اعقابی باقی است . و آقا میرزا حسین قسمت کاشی کاری مشرق الاذکار عشق آباد بدستور محفل طهران رفته انجام داد . و آقا محمد سمسار قزوینی ابن کربلائی احمد بیله فروش پس از فوت

--- صفحه ۴۲۹ ---

پدر همچنان در طهران با عائله اش اقامت داشت تا بسال ۱۳۳۵ درگذشت . دیگر خانوادهء شیخ محمدبن شیخ ابوتراب اشتهااردی سابق الوصف در بخش ششم مقیم طهران بودند. دیگر خانوادهء فاضل شیرازی موصوف در قسمت شیراز . دیگر خانوادهء آزرندگان موصوف در قسمت کاشان . دیگر حاجی ابوالحسن امین اردکانی بنوعی که در قسمت یزد نگاشته شده است مقیم طهران بود . دیگر حاجی میرزا محمد افنان که شرح حال در بخش ششم آوردیم او چهارمین پسر حاجی میرزا محمد تقی و کیل الدوله و وکیل الحق مشروح در بخش ششم بود که در یزد بسال ۱۲۷۹ تولد یافت و مادرش بی بی زهرا بیگم بنت حاجی میرزا احسنعلی خال اصغر حضرت نقطه بود و بعد از رشد نزد والد بخدمت تجارت اشتغال یافت و بسال ۱۲۹۷ بسن ۱۸ سالگی همراه حاجی میرزا بزرگ شیراز و حاجی سید حسن یزدی که عمو وخالش بودند و قصد مکه داشتند از طریق بمبئی رهسپار گردیده به مکه سپس در عکا به محضر جمال ابهی^۱ مشرف گردید و بعد از عودت کما فی السابق در یزد بخدمت تجارت پدر مشغول گشت و پس از چندی در حدود سال ۱۳۰۸ بمبئی رفته بشرکت برادرش

--- صفحه ۴۳۰ ---

حاجی میرزا محمود و با حاجی سید میرزا و حاجی سید محمد به تجارت با چین و ایران پرداخت و چون آقا علی حیدر شیروانی در طهران باقدام حاجی ابوالحسن امین اردکانی بهائی شد و بمراسلهء امین بحاجی میرزا محمد تقی و حاجی سید میرزا طرف تجارتشان قرار میگیرد و باقدام و درخواست آقاعلی حیدر از اعضاء دولت روسیه حاجی میرزا محمد تقی و کیل التجاره گردید لذا حاجی میرزا محمد تقی حاجی میرزا محمد را برای تصفیه امور تجارتی خود با آقا علی حیدر به طهران فرستاد و بدین موجب حاجی میرزا محمد بسال ۱۳۱۱ وارد طهران گردید و با ایادی امر و حاجی امین مذکور مصاحب و معاشر گشت و در مشورتهای سری امری با آنان بود چنانچه در واقعه ابلاغ حضرت عبدالبهاء بواسطه ادیب که بامناء دولت خصوصاً صدراعظم برسانند که حضرات سید جمال الدین و ازلیها در اسلامبول گرد آمده قصد اقدام بر علیه شاه دارند و دولت بداند که بهائیان از این امر برکنارند و حسب مشورت قرار دادند که ادیب طالقانی به صدراعظم که در بیلاقی حدیقه بیرون طهران میزیست وقت خواست و خط مبارک

را رساند و در موقع حبس و رقاء در طهران بعنوان دادن نان و حلوای نذری بانجا رفته دیدار کرد و تصویر او با اعضاء شور سال ۱۳۱۵ طهران موجود است

--- صفحه ۴۳۱ ---

تا چون مقدمات رفتن حاجی میرزا محمد تقی از یزد به عشق آباد برای مشرق الاذکار فراهم شد اونزد پدر رفته باتفاق از طریق طبس و مشهد رهسپار گشتند و حاجی میرزا محمد گویا در ایام حضرت بهاءالله دو بار به عکا تشرّف یافت و یکبار هم در سال ۱۳۲۷ در ایام حضرت عبدالبهاء تشرّف جست و از اعمال برّیه اش خرید و وقف مبالغی اراضی در حول یوسف آباد طهران برای صرف در اعمال برّیه برای بیت حضرت نقطه اولی است .

و دیگر از بهائیان مشهور در این دور میرزا مصطفی خان نوری ابن محمود خان مفتاح الملک از خاندان معروف ذیمقام کثیرالجمعیت در ایام جوانی باتفاق برادر مهترش مسعودخان مفتاح الدوله رئیس اداره رمز وزارت خارجه در وزارت مذکوره و دربار سلطنتی و پارک اتابک میرزا علی اصغرخان مشغول خدمت بدولت شد و رضاخان سرتیپ توپخانه و قورخانه او را بمنزل خود که جنب خانه شعاع الدوله بود دعوت نموده صحبت از این امر کرد و بمشاهده و زیارت شمایل حضرت عبدالبهاء که بالای سر نصب بود و هم به صحبت عصمت خانم طائره مادر زن رضاخان که در بخش ششم شرح احوال آوردیم فائز بایمان گردید و بعضی از بستگان متعصب پی باحوال برده در صندوقچه اش را باز

--- صفحه ۴۳۲ ---

کرده لوحی را که تازه برایش رسید با شمایل مبارک ربهوده به تمامت بستگان خبر داد و لذا برادر مهتر ویرا از دائره مذکوره خارج و مادر نیز ویرا از اقامت در خانه منع کرد و لاجرم ناچار شد بخانه رضاخان سرتیپ رفته بماند و در مقابل شدائد سلامت و شفقت معامله کرده برادرش موسی خان مفتاح الملک و برادر کهنترش منصورخان و نیز برادر کوچک دیگرش مرتضی خان را که بدستور مفتاح الدوله مذکور بصدد قتلش برآمد تبلیغ و هدایت نمود و با عصمت خانم مذکوره در حالیکه مریضه استسقاء بود ازدواج نموده باتفاق در انواع خدمات این امر کوشیدند و مقاله

و اشعار بنام عصمت خانم راجع به تربیت و ترقی نسوان نوشته بجزیده ایران نو و همچنین به میرزا غفارخان زنوزی از مجاهدین ملی دادند که نزدیک مجلس دارالشورای همی خواند و حس ترقی و تعالی نسوان را بیدار کردند که مطالبه حقوقی بیشتر از دولت نمودند و چون مستر ریمی و مستر اسپراک به طهران وارد شدند با وجود اندیشه و ملاحظه احتیاط از جانب بهائیان صورت فتو غرافی از طائره و جمعی از نسوان آزادیخواه با برخی از مردان و دو مسافر مذکور گرفتند و آنان بسیار مسرور شده بدین عبارت گفتند که ما چنین گمان داشتیم که بهائیان ایرانی زن ندارند چه در آن ایام آمیزش

--- صفحه ۴۳۳ ---

مردان و زنان بسیار سخت و دشوار بود و تعهد کردند فتوغراف را با معروضه ای بحضور حضرت عبدالبهاء تقدیم دارند و هرگاه اجازت فرمایند بامریکا برند و در آنجا اقدامات فوری برای ترقی خواهران ایرانی بنمایند و طائره خانم هنگام وداع رشته گردن بند صدفی را در آورده تقدیم کرد که از جانب خواهران ایرانی بیکی از خانمهای امریکائی که گوی سبقت در خدمت ربود بدهند ولی اوضاع در آن ایام به نوعی بود که گفتگوها در مابین جامعه راجع بچنین عمل مرتفع شد و شیشه را شکستند و مدت دو ماه در خانه ایشان بسته بود مراوده نتوانستند و طولی نکشید که نامه مستر ریمی رسیده شرح داد که در مجمع نمایندگان ۲۴ شهر در واشنگتن محض اطلاع از اوضاع ایران واقعات بیان کردم و گردن بند را که با استجازه از حضرت عبدالبهاء آوردم به تصویب عموم نصیب ایزابلا بری تینک اسم شد و از آنوقت قرار دادند که با خواهران ایرانی مکاتبه کنند و لوحی نیز رسید و باب مراسلات بامریکا مفتوح گشت و انجمن ارتباط شرق و غرب تشکیل شد و جمعی داوطلب سفر بایران برای ترقی زنان شدند که از آنان دکتر مودی امة الاعلی و میس کپس و دکتر کلاک و الیزابت بتدریج آمدند و طولی نکشید که طائره خانم در اثر عمل استسقاء بحالیکه در همان هنگام

--- صفحه ۴۳۴ ---

مشغول تبلیغ بود درگذشت ومصطفی تجدید فراش کرده در دائرهء نظمیه موظف گردید و سپس بسمت ریاست صندوق مائیه مازندران ببارفروش رفت و در آنجا در اتحاد بین اهل بها و مقاومت با اعداء و هم در خدمت بمعارف بلد و تأسیس مدرسه همت نهاد بدرجه ای که آصف السلطان پیشکار مائیه و حاکم بلد با آصف همایون رئیس نظمیه انجمن قتالی تأسیس کرده اسلحه دادند که او را با جمعی از تجار بهائی بکشند و سفاکی را به کشتنش برانگیختند ولی انجمن به ورود سواران سردار جلیل از ساری متوقف شد و سفاک نیز به جزای عملش هلاک گردید . و نیز شیخ غلامعلی برادرزاده شیخ کبیر برای قلع و قمع او و بهائیان انجمنی بیاراست ولی در اینحال سالدات روس برای تفتیش بمحل انجمن درآمده اعضاء و شیخ مذکور را گرفتند و قزاقهای ایرانی شیخ را از آنان گرفتند و مفتخرالممالک حکمران شیخ را از رئیس قزاقان خواست که در خانه خود نگهدارد و شیخ را قزاقان در آنحال که بخانه حکمران میبردند هدف گلوله ساخته کشتند و خود بدر رفتند وجسد شیخ تا فردا در کوچه برجا مانده تا حکمران کس فرستاده بردند و طولی نکشید که حکمران مذکور را نیز چون در انقلاب و تشکیل انجمن دخالت داشت روزی چند تن سر و رو بسته در خانه اش رفته

--- ص ۴۳۵ ---

شلیک نموده بقتل آوردند و در عین تمامت اضطربات مذکوره بهائیان آسوده درب دکانهها مشغول بکسب بوده نیز تبلیغ میکردند و مصطفی خان با یکی دو تن تحصیلداران مسلح مائیه درب دکانههایشان می نشست و موجب تقویت میگشت پس از نه سال اقامت در بارفروش بساری رفت و در آنجا نیز موفق باتحاد و الفت فیما بین مؤمنین و تشکیل محفل روحانی گشت و دسیسهء ملاها که خواستند دستهء قمه زنهارا در یوم عاشورا بدرب خانه های مظلومان هنگامه برپا کنند اهل بها دلیرانه در کوی و برزن ظاهر شده و سردار جلیل با جمعی سواران مسلح بیرون آمد و از جانب حکومت رئیس سپاهیان چند دسته سواره و پیاده راه انداخت و چون قمه زنان بدرب نظمیه رسیده چندتن حبسی سیاسی را خواستند و حمله بردند هادی خان بهزادی معاون نظمیه قمهء بلندی از دست یکی از آنان گرفته حمله برد

لذا همه گریختند متواری شدند و بالجمله مصطفی خان در نوزده سال اقامت در مازندران خدماتی بسیار در امر ابهی^۱ نمود و بالاخره بطهران باز آمده اقامت کرد. و از آثار مبارک که خطاب باو است: هو الله

" ای هموطن محبوب آفاق نامه بدیع المعانی از آن حبیب روحانی در اقلیم یوسف کنعانی وصول یافت

--- صفحه ۴۳۶ ---

نظماً" ترجمه اشعار امة الله لوثیز ویت ملاحظه گردید این آهنگ جانفزا و گلبانگ بلبل وفا بود که بلسان شرق ترجمه شده بود قرائتش سبب سرور گردید زیرا در ستایش جمال مبارک بود و ترجمه از برای امة الله لوثیز ویت بامریک ارسال گردید و اما ترجیع چون تطبیق به عقائد عبدالبهاء شد مطابق نیامد از جهت فصاحت و بلاغت و معانی بکر شما را بستایم و اما از جهت تجاوز از عقیده عبدالبهاء بزاریم و بنالیم تا ترجیعی در بندگی و عبودیت و محویت و فنای عبدالبهاء برشته نظم در آید آنوقت سبب سرور بی منتهی گردد و در انجمن یاران بالحن بدیع ترتیل شود و سبب تائید و توفیق گردد و عقده مشکله در کار گشوده شود از گرفتاری بطلبکار و کیسه تهی مبارک و ضیق معیشت نگاشته بودند آهنگ طبل و دهل افلاس است که از جمیع آفاق بلند است ولی میسوزند و میسازند لکن امید چنانست که صوت ناقور افلاس مسموع نشود و معسور به میسور مبدل گردد اگرچه در حالت افلاس و اخلاص سهیم و شریک عبدالبهائی و تاب و توانی مینمائی الفقیر الصبور غیر من الغنی الشکور از خدا خواهم که از برای حضرت خان و میرزا اسبابی فراهم آید که راحت جان و سرور وجدان یابند سرودی جدید بانوت امة الله لوثیز ویت ارسال نموده بود

--- صفحه ۴۳۷ ---

بجهت شما ارسال میشود وعلیک البهائ ابهی^۱ ع ع "

ایضا:

" طهران جناب آقا میرزا مصطفی نوری علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه ای که به محفل روحانی طهران مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و همچنین خرید خانه مازندران از ملاحظه اش بسیار حزن و اندوه حاصل شد که بیوفایان سابق آن بنای عظیم را چگونه محو نمودند و در و پنجره و چوبهای سقف را بردند از برای خویش خانه ساختند چقدر سبب تأسف است چندی پیش بجهت بنای سد در مقابل رودخانه پانصدتومان برجناب امین بنام جناب ابن عم حواله داده شد و بقدر امکان قصور نخواهد گشت و اما مسئله مدرسه این مدرسه اهمیت دارد به نظارت معارف مراجعه نمائید که تخصیصات معینه به جهت آن مدرسه مقرر گردد منعم به محفل روحانی خواهم نگاشت که یک معلم کاملی از برای آن مدرسه بفرستد چندی پیش مناجاتها و زیارتهای فصیح و بلیغی در نهایت تبتل و تضرع بجهت مظلومان آن قریه مرقوم شد و ارسال گردید و از طهران نوشته اند که آن مناجاتها و زیارت نامه ها بشمال ارسال شد . شما ذکر از آنها ننموده بودید و

--- صفحه ۴۳۸ ---

حال آنکه نهایت اهمیت را دارد حال را ملاحظه نکنید در استقبال این زیارت نامه ها نهایت اهمیت را خواهد یافت عبدالبهاء از شدت وفا بذکر آن بزرگواران بعد از شصت و هشت سال پرداخت تا فراموش نگردند البته آن اوراق را نسخ متعدده نمائید هر نسخه را در جایی محفوظ بگذارید تا از دست نرود و بجمع یاران فردا فرد تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و علیک التحیة والثناء ۹ صفر ۳۴۰ عبدالبهاء عباس انشاء الله عنقریب پانصدتومان دیگر حواله خواهد شد ولی از قراریکه مرقوم نموده بودید مشکل است . و علیک البهائی ع ع ."

دیگر فتح الله خان مشیر که خانواده ابهی برجا گذاشت . دیگر مصطفی خان زمانیان بن محمدعلی بن آقا خان امین الصّحه ناصرالدین شاه و میرزا محمد علی خان نیز پیشخدمت شاه مذکور شد و مصطفی خان در طهران بسال ۱۳۰۰ تولّد یافت و آغاز ایمانش بسال ۱۳۲۶ بواسطه دکتر یدالله خان در خانه استاد علی نجار کاشانی با حضور میرزا قربانعلی علاقه بند و سید درویش اعمی شد و بالاخره در گمرک مستخدم گشته تأسیس عائله در امر ابهی کرده در تبلیغ همی کوشید .

دیگر از شناخته گان بهائیان طهران میرزا علی محمد خان سررشته دار نصیر لشکر ابن میرزا حسن سررشته دار سواران عشیرت اصانلو اهل سعادت آباد نور و در طهران به سال ۱۲۷۹ متولد شد و پس از نمو و رشد بمقام و منصب پدری برقرار گردید با کفایت و شجاعت و صراحت گفتارش ملاحظه و مورد توجه گشت و بسال ۱۳۱۷ توسط نیر که بقرب خانه پدرش سکونت داشته و دارالتبلیغ مفتوح کرد ایمان آورد و پس از دو سال لسان تبلیغ گشوده بی پروا همت به نشر این امر نهاد و با هیمنه و تسلسل در اقامه ادله عقلیه و نقلیه و اداء جواب بدیع برای هر سئوالی غرور مغرورانرا در هم شکست و الواحی کثیر از کلک عنبرین میثاق در حقیقت صدور یافت از آنجمله خطاب بوی در لوحی فرمودند: " ای بنده الهی من از تو راضی خدا از تو راضی عموم یاران از تو راضی زیرا در تبلیغ فی الحقیقه همتی بلیغ داری ". و در لوحی دیگر: " همان است که نوشتم از پیش بفضل و موهبت جمال مبارک روحی لاجبائنه الفدا مؤیدی و موفق و منصور و مظفر " و سفری چند بقسمت سمنان و هم بحدود دماوند و نیز به قزوین و همدان نموده در تبلیغ همت نهاد و با بسیاری از ملاها در طهران و غیره صحبت داشت و فتنه راجعه به مقبره آقا میرزا علینقی باقراف که بنوع مذکور در بخش سابق

منتسبین آن متصاعد و برخی از احباب خواستند چهارطاقی بر آن قبر بنا کنند و مردم اخلاط و ارادل بهیجان و مقاومت برخاستند و آخوندها دامن بر آتش زدند مساعدتی دلیرانه بنمود و هنگام صعود نیز در تشییع جنازه احترام و اعزاز پیا کرده و بر مقبره در چهارده معصوم خیمه برافراشته اهل بها را مجتمع ساخته محفل تذکر گرفتند و به فتنه انگیزی سید پیشنماز وقعی نگذاشت و بالجمله بعد از واقعه انقلاب و استقرار مشروطیت ایران عشیرت اصانلو و مقام او از میان رفت و چندی نایب الحکومه خوار شد و بعدا معاون ریاست امنیه قزوین و اطراف طهران و زنجان و مازندران گردید و چندبار نیز بموجب معارضت برخی مصادر امور در کارش اشکال تراشی کرده زندانش انداختند

و در محبس نیز دست از تبلیغ نکشید و کسیکه زبان به هرزه گشود تأدیب نمود و بالاخره در سال ۱۳۳۶ در قزوین درگذشت و کتابی حاوی ادله بر اثبات این امر و عائله برجای گذاشت و خواهر منجذبه اش نورا و برادر مؤمنش میرزا ابوالقاسم که خاندان مؤمنی تأسیس کرد از آثار ایمانیه اش در این امر بودند .

و میرزا حسین خان اصفهانی سابق الذکر در بخش ششم الواح بسیاری از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب بوی موجود

--- صفحه ۴۴۱ ---

است و عاقبت بسال ۱۳۵۸ در گذشته و خاندان عهدیه برجای گذاشت . و از معاریف مؤمنات خواهرش خانم سلطان زوجه آقا سید مهدی برادر فائزه خانم که بواسطه برادر مذکور فائز بایمان گردید و باخلاص و انجذاب اشعار در

مدیحه حضرت عبدالبهاء و غصن ممتاز الهی سرود و سالها در خراسان و طهران باشتعال در ایمان زیست

تا بسال ۱۳۵۷ در طهران درگذشت و از پسر مهترش میرزا خلیل خان مهربان که در دائره مآلیه و گمرک مستخدم بود و مضادتهای عقیده بسیار از مردم دید عائله مهربان برقرار گردید و پسر کهترش سید ابراهیم افتخارالذاکرین است و

غزلی از اشعارش در مدح حضرت عبدالبهاء :

از یک نگاه غارت دل کردی ای نگار

در یک نظر بخرمن دلها زدی شرار

یغمای عقل و دین بنمودی ز ترک چشم

باغمزه های دلکش و مژگان جان شکار

دلهای مرده زنده شد از یک نگاه تو

جانهای تشنه سیر شد از تیغ آبدار

محراب ابروان تو شد سجده گاه دل

عشاق را بقبله دیگر بود چه کار ؟

--- صفحه ۴۴۲ ---

هر دل بدام چنبر زلفت اسیر شد

گردید او بسان سمندر قرین نار

تا شد صبای امر تو با زلف نفعه سا

در پرده شد ز خجالت خود نافهء تار

آب حیات یافت حیات از دهان تو

از فیض تست هستی او مانده برقرار

از پرتو جمال و تجلی حسن تو

اسرار نور و نار بدوران شد آشکار

دارد بسر هوای وصال تو مؤمنه

از هجر روز و شب دل او گشته بیقرار

~~~~~

و خواهر دیگر عهدیه خانم امیر زوجه عبدالله میرزا منتصرالدوله شد که بواسطهء وی فاتر بایمان گشت و سالها

مأموریت حکمرانی داشت و بالاخره در مشهد خراسان در گذشت و از ایشان عائله در این امر برجاست و خواهر

دیگرشان زوجهء نظام السلطنه و برادر دیگرشان میرزا عبدالباقی که در اروپا صنعت تصویر فتوغرافی بیاموخت و از

آنجا به عکا رفته تشرف حضور یافت و سالها در طهران به نام عکاس و بهائی معروف و بخدمات این امر مألوف بود

--- صفحه ۴۴۳ ---

دیگر حاجی میرزا علی بدیعی سابق الذکر و خاندانش خصوص نجل برومندش میرزا محمود خان بدیعی که سالها

مقامی ارجمند در تأمینات داشت و با جمال زیبا و قامت رعنا و شوق و شور ایمانی مخصوص در جامعهء اهل بها

می درخشید و به عضویت محفل روحانی طهران و محفل ملی بهائیان ایران و انواع خدمات روحانی خدمت باین امر

کرد و سفری به محضر حضرت ولی امرالله رفته به فیض دیدار و عنایت بسیار فائز گردید و بالاخره در سال ۱۳۵۴ به مرض بادرخ فجائیا درگذشت و جنازه اش با کمال تجلیل بگلستان حمل و در آنجا مدفون گردید و از او و برادرانش خاندان بدیعی برقرار است .

دیگر آقا سید نصرالله ریخته گر سابق الذکر و خاندانش خصوصاً فرزند ارجمندش آقا سید محسن اساسی با حجره تجارت آبرومند و با روح عاطفت و شفقت و مساعدت بدوستان و اخلاص و بزرگواری مخصوصی در جامعه اهل بها تابید و به عضویت محفل روحانی طهران و محفل ملی بهائیان ایران و انواع مساعدت و خدمات مالی در نصرت این امر کوشید و به خدمتهای نمایان از قبیل بنا و تعمیر بیت مبارک در تاکر و امثالها افتخار یافت . دیگر نور محمد خان نیر همایون سابق الوصف از

--- صفحه ۴۴۴ ---

علاقه مندان و اعظام مؤمنین به مأموریت اداری دولتی در بلاد سایر بوده و همه جا بشارکت در خدمات امریه و مخصوصاً در امر تبلیغ میپرداخت و رساله در اثبات این امر نوشت . دیگر حاجی میرزا آقا سابق الوصف تمامت ثروت موروث پدری را صرف کرد و در خانه اش جلسات تبلیغیه مرتب داشت و در موقع گرفتن رسم فتوغرافی اماکن مهمه طهران با سعی محفل روحانی وقت که در رأسش ایادی امرالله قرار داشتند بعلت احتیاط از مالکین و مجاورین و متولیان محلها کمتر کسی میتوانست مبادرت نماید و او مباشرت کرده عمل را بانجام رساند و در تمامت صور مذکوره صورت خودش نیز نمایان میباشد . دیگر شاهزاده جلال السلطان معروف به شاهزاده رکنی پسر محمدتقی میرزا رکن الدوله که نیز اطلاع و محبت داشت .

و از بهائیان اسرائیلی موصوف در بخش سابق میرزا آقا جان مجذوب که در حقیقت خطابهائی از حضرت عبدالبهاء صدر یافت تا بسال ۱۳۳۹ درگذشت و اخلافش از پسران و دختران جای پدر گرفته عائله واسعه مجذوب را نامدار نمودند و پسر ارشدش میرزا عنایت الله بقوت ایمان و شوق و ذوق در تبلیغ به جای پدر برخوردار و عاقبت

در سن ۳۴ سالگی بمرض سرطان در برلین رحلت نموده مدفون گشت. دیگر میرزا خلیل بن حکیم ابراهیم بن حکیم هارون کاشی را وصف کردیم. دیگر از بهائیان خدمت و خلیق و شهیر طهران از ابناء اسرائیل پسران

--- صفحه ۴۴۵ ---

حکیم سلیمان بن حکیم مسیح سابق الوصف در بخش ششم دکتر ارسطو خان حکیم و دکتر لطف الله حکیم برادر مهتر در شفقت و مساعدت بیماران بینوا خصلتی حمیده فطریه داشت و سالها در خانه جلسات مرتب برای هدایت باین امر برقرار کرد و در انواع خدمت روحانیه سرافراز بود و برادر کهنتر سالها که در لندن بوده تحصیل میکرد بتشویق و راهنمایی بهائیان آنجا پرداخته طرف صدور دستورهای مستقیم از محضر مبارک حضرت عبدالبهاء گردید و برای مبلغین و مسافرین و ناطقین ایرانی همی ترجمه از فارسی به عربی نمود و مدتی مدید در حیفا اقامت داشته خدمات مرجوعه از آن حضرت را انجام میداد و این خانواده حکیم خصوصا خلف دکتر ارسطو خان دکتر غلامحسین حکیم شیمه عطوفت و شفقت و مساعدت و خدمت در این امر را بمیراث دارند دیگر از بهائیان اسرائیلی طهران میرزا خلیل سابق الوصف بایمان و اهتمام در خدمات در جامعه اهل بهائیان بود و رساله ای به عبری در اثبات حقیقت این امر از طریق عقیدت آل اسرائیل نوشت تا در گذشت و عائله ارجمند از وی

--- صفحه ۴۴۶ ---

برقرار ماند و پسرانش مقامی ارجمند یافتند و در خدمات باین امر موفقند و سالها در تشکیلات محافل روحانی عضویت مهمه دارند. دیگر حاجی فرج و عائله سابق الوصفش در بخش ششم موقعی که حاجی میرزا محمد تقی ابهری دور از اقربا و خویشان بحبس در انبار طهران افتاد و حبس بانان دلسخت در غذا و شستشوی لباس و غیره مراقبت و مراعات نکردند و چند هفته باین منوال گذشت جمعی از نسوان و رجال را دل بسوخت و تنی چند برای سرپرستی آماده گشتند و حاجی فرج قبول کرد که نهار و شام از خانه فرستد و فاطمه خانم که عرفان و ایمان از او گرفته نهایت تعلق روحانی بدو داشت خود را عنوان خواهری داده برای خدمات مهیا گشت و آغا بیگم معروف به ارباب زوجه میرزا مؤمن کاشی وهم زوجه آقا محمدحسین خزینه و نیز زوجه کربلانی ابراهیم بانکی و زوجه

منشی باشی خدمت مذکور را باینطریق به عهده گرفتند که همه روزه دو تن از ایشان به انبار رفته خوراک و مایلزم برده سرپرستی کنند و هر چند روزی یکبار نهار از خانه حاجی فرج به انبار برده بخانه برگشته چای را در آنجا متفقا میاشامیدند و چون احباب خواستند برای استخلاص ابن ابهر عریضه به شاه یا نایب السلطنه بدهند

--- صفحه ۴۴۷ ---

فاطمه سلطان قبول کرد که عریضه را برساند و چند هفته پی در پی بشاه و نایب السلطنه و صدراعظم رساند و نایب السلطنه بنوعی وعده قریب استخلاص داد که او اطمینان یافت و پس از چند روز که آثاری از مواعید کذب ندید مجددا شروع باقدمات نمود و در هوای سرد طوفان پر برف هنگام عصر روزی ستمدیدگان با دو بچه بجلو عمارت نایب السلطنه رفته مابین متظلمین دیگر که عده کثیری مجتمع بودند بانتظار خروج شاهزاده بودند ناگهان خبر رسید که موکب والا از جانبی دیگر بیرون رفت و فاطمه سلطان ناچار بخانه برگشت و خسته شد و عمل را مگرر نمود و با چادر رویند و لهجهء ترکی ابهری جلو کالسکه نایب السلطنه گرفت چنانکه ناچار نگهداشتند و او با شاهزاده صحبت کرده چنین گفت برادرم را از تو میخواهم چهار بچه از ابهر بطهران آوردم بی سر و سامانیم و برادر ندارم آه و نفرین بچه‌هایم تو را معذب مینماید و نایب السلطنه به ترکی گفت هزار تومان باید بدهی تا برادرت را بدهم و احباب شنیدند و آقا محمد حسین خزینه و کربلائی ابراهیم بانک و آقا محمد کریم عطار و حاجی فرج مهبای اقدام شده نقود حاضر کردند و عریضه ای بمحضر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء فرستادند و جواب باین مضمون رسید زنهار زنهار دندان

--- صفحه ۴۴۸ ---

گرگ ها را خونین نکنید و برطیل ندهید که احبای مظلوم را حبس و اذیت خواهند کرد تا نقود نامعدود بکف آرند و آنان اطاعت کردند ولی حبس بانان و فراشان در هریک ماه یک بار ابن ابهر را بقرب چاه واقع در زندان برده سرش را سرازیر بچاه کرده با چوبهای خاردار چندان به پا و بدنش نواختند که پیراهن و شلوارش غرق خون و پاره پاره شد و اصرار کردند که بدین خود لعن کن و دشنام ده و زر و سیم بیار که عروسی کنیم و دو میرغضب که یکی

کریم و دیگری محمود نام داشت پیراهن خون آلود را بخانه حاجی فرج آوردند و حاجی کف بکف سائید افسوس خورد که تسلطی بر کریم ندارد تا او را بسزای عمل رساند و از میوه باغ شاهی مذکور مقداری برای ابن ابهر ارسال نمود و نوبتی چنین اتفاق افتاد که چند روز و شب مانع از وصول شام و نهار بزندان شدند و موجب نگرانی احباب گشت و شبی فاطمه سلطان با دختر دوازده ساله اش زینبده تقریباً دو ساعت از شب گذشته شام بزندان بردند و مادر در زیر نقاره خانه مخفی شده دخترک جلو رفته به قراول اظهار کرد که خالویم حاجی میرزا محمد تقی را میخواهم و او کریم میرغضب را ندا و امر داد تا ابن ابهر را با زنجیر معروف به سلاسل قره کهر که

حلقه های بزرگ آهنین داشت و با کلاه و شولائیکه بدزدان

--- صفحه ۴۴۹ ---

می پوشاندند حاضر کردند و دخترک گریه وزاری کنان در دالان زندان که چراغی نفتی با فتیله و روشنائی کم مخلوط بدوده و سیاهی میسوخت و کریم حضور داشته میدید و می شنید بعنوان خالو دمی چند با وی صحبت کرد و چون بر میگشت عریضه ای را ابن ابهر در کف دستش نهانی گذاشت که بحضرت غصن اعظم عبدالبهاء فرستادند و با توجه حاجی فرج و عائله اش مدتی طولانی بخدمت مذکوره قیام کردند و عاقبت فاطمه سلطان چون فراشان و شاطران سلطنتی رادع و مانع امر ایصال عریضه به شاه بودند کفشها را از پا در آورده با وجود نهیب مهیب فراشان دویده خود را بموکب شاهی رسانده بزیر کالسکه رفت شاه پرسید چه بر تو رسید جواب داد که برادر مظلوم زندانیم حاجی میرزا محمد تقی را از نایب السلطنه میخواهم شاهها رحم بحال ستمدیدگان بی گناه کن و شاه بالاخره گفت بسیار خوب به نایب السلطنه میسپارم رها کند بیرون بیا آنگاه او از زیر کالسکه بیرون آمد و در طول مدت مذکوره بسر و دختری از حاجی فرج الله چندان با مادر اینسو و آنسو دویدند که بهلاکت رسیدند تا آنکه مساعی ایشان و ساپر مؤمنین و مؤمنات نتیجه بخشیده ابن ابهر مرخص گردید و نیز ملا محمد رضا یزدی مدت سه سال در خانه حاجی فرج

--- صفحه ۴۵۰ ---

مهمان شده کتب عربی و فارسی بدخترها درس داد و تمام امور حتی لباس شوئی و پینه دوزی رختهایش را اداره نمودند و بعد از بیرون آمدن از آنخانه گرفتار دولتیان گشت و به فاطمه سلطان خبر رسید لذا با دخترش زبینه باتفاق یک تن از احباب بزدان رفته تجسس کردند تا ویرا پیدا کردند که با ورقا و غیره در حبس بسر میرد و در آن روز اتفاقا کریم میر غضب حاضر میشود و فراش آنان را نشناخت ورقا اظهار داشت که حال خوب نیست مقداری آش گشنیز پخته بیاورید و اظهار امتنان از خدماتشان نمود و ایشان شتابان بخانه رفته آش پخته بزدان بردند و به ورقا رساندند و آنگاه پس از چند روز باز نهار بردند ولی زندانبانان ممانعت کردند و پیامشان نرسانده جواب نیاوردند و چون بهفته دیگر برای باز پرس احوال رفتند زندانبانان گفتند که میرزا محمد رضای یزدی سخت بیمار است و نهار را گرفته بزدان بردند و برگشتند چنین اظهار داشتند که حاجب الدوله اینجاست و ملاقات بامحبوسین ممکن نیست فردا بیاید تا بمقصود برسید و با اینکه بفراشها مبلغی نقود دادند اجازه رفتن بدالان انبار نیافتند و باز چند روزی دیگر رفتند و فراش را طلبیده احوال پرسیدند فراش آهسته گفت پیرمرد مرد و دیروز جسدش را بردند لذا دانستند که

میرزا محمد رضا

--- صفحه ۴۵۱ ---

وفات نمود و هرچه جستجو کردند که مدفن آن مظلوم را بدانند ممکن نشد و باز پس از چند روزی دیگر رفتند و کاسه پر از آش و دستمالی پر از پرتقال با خود بردند و بفراشان گفتند که ما از خویشان پدر و پسر محبوس هستمی ( منظورشان ورقا و روح الله بود ) که ناخوشند و از ما آش خواستند ممانعت نکنید تا آش برایشان برسانیم و در این موقع نیز کریم میر غضب حاضر نبود و فراش مذکور باین عبارت گفت " ای باجی چه میگردی بردند کشتند و تمام شد و گذشت " و فاطمه خانم بحال گریه التماس کرد که بگذار من بروم شوهر خواهرم را به بینم باز فراش گفت ای باجی کشتند والله کشتند و فاطمه خانم گریه کنان مراجعت بمنزل نمود و احباب از شهادت ورقا و روح الله باخبر شدند گریه و بیتابی بسیار داشتند و بالجمله حاجی فرج و زوجه اش پیوسته دلباخته امر ابهی<sup>۱</sup> و خدمت به احبا بودند و الواح عدیده از جمال ابهی<sup>۱</sup> و غصن اعظم عبدالبهاء<sup>۱</sup> یافتند و دخترشان زبینه ملقبه به جلالیه در ایمان و خدمات

امریه نامدار گردید . دیگر طائرهء سابق الوصف در بخش ششم همینکه اندکی ازموانع و مشکلات مذکوره آسودگی و فراغت یافت سعی به خدمت و تبلیغ امر ابهی<sup>۱</sup> کرد مقالاتی شیرین نوشت و ابیاتی نیکو گفت و طائره تخلص ساخت و او لسانی طلیق

--- صفحه ۴۵۲ ---

و معاشرتی جذّاب داشت و حرّۃ الفکر و ساعی در حرّیت نسوان بود . و در اینخصوص لساناً و قلماً مساعی جمیله مبذول کرد و نسوان اعظام و اشراف معاشرت ویرا طالب شدند و از او دعوت همی کردند و در ضمن ایراد قصص و حکایات دلربا خرق حجب اوهام از ایشان کرده به صراط مستقیم هدایت نزدیک ساخت و چون ذوق و شوقی مفرط به اصلاحات و تجدد و تعمیم تعلیم و تربیت داشت برای نشر این افکار و ایجاد اموری بدیعه همی کوشید و در محیط تقید و تجدد نسوان و سختگیری از مجالستان با مردان آزادانه با زن و مرد معاشرت کرد و لباس بلند و زیبا برای خود ساخته پوشید و زنان را دعوت بیوشیدن آن نوع لباس نمود و چون رؤسا و متعصّبین جاهل مملکت مانع از مدارس دختران بودند مساعی جمیله برای تشویق و تربیت بنات به کار برد و اندک اندک برخی از آنان را با خویش متفق ساخته بتأسیس مدرسه پرداخت و در عین حال مساعدت و نوع پرستی منظور بوده بفقراء و درماندگان هر ملت و آئین بقدرالوسع معاونت کرد و باز باری دیگر دچار تعرّض و تعدی بعضی از منتسبین گردید چه دختر بزرگش توران خانم ملقبه بخانم شاهزاده مذکور را به رضاخان سرتیپ پسر مدیر نظام ازدواج داد و او مردی متعصّب و غلیظ بوده

--- صفحه ۴۵۳ ---

بتعصّب و تعرّض مذهبی پرداخت و هنگامی که طائره خانم پی ملاقات و مصاحبه دختران شاه و نسوان اشراف میرفت بدخترانش بنام عقیدت و ایمان تعرّض و تعدی و زجر و تعذیب همی نمود چنانکه بدنشان رابضرب چوب متورم و سیاه کرد و او ملایمت و نصیحت و مدارا کرد تا او را باین امر مؤمن نمود آنگاه دختر دومش مولود خانم پروین خانم را به میرزا علی اکبر خان میلانی محب السلطان روحانی که ترجمه حیاتش علیحده است بازدواج کرد و



دختر کهنترش که تربیت و تعلیم عصری یافته بود و در فن موسیقی مهارت و اقتدار داشت و با کمال شوق و عشق در خدمات امر ابهی<sup>۱</sup> جانفشانی مینمود و مکاتبات احبای امریکا را که در بخش سابق آوردیم از انگلیسی بفارسی ترجمه میکرد بمرض حصبه در گذشت و بالجمله طائره خانم در نزد مردان و زنان بزرگان شهره گشته از مطالب و سخنانش مسرور و منجذب و مطلع از این امر شدند و مقالاتی مؤثر و مهیج برای ترقی عالم نسوان ایران در جرائد منتشر ساخت و در سال ۱۳۲۸ \_ اردشیر جی صاحب نماینده زردشتیان مایل بمطالبش شده تحریر رساله ای بمنظور ترقی و تعالی نسوان از او خواست تا بطبع رساند و بواسطه حدوث موانعی چند موفق بر اجرای مقصود نشدند و طائره خانم اول کسی بود از نسوان بهائی

--- صفحه ۴۵۴ ---

ایرانی که ابواب مراسله و مفاوضه را با بهائیان آمریکا باز نمود و نخست در سال ۱۳۲۵ با مستر ریمی و مستر اسپراک که بایران آمدند داخل در مذاکره شد آنگاه عنان کمیت قلم را بصوب غرب ارجاء کرد و همینکه دکتر مودی خانم شهیره آمریکائی در سال ۱۳۲۶ بطهران استقرار جست به مشارکت یکدیگر ورود در این خدمت نمودند و در همین سال عیسی خان مذکور برادرش در پاریس در گذشت و بالجمله طائره خانم تا خاتمة الحیات علم خدمت بامر ابهی<sup>۱</sup> را در عالم نسوان بر دست گرفته به بیان و بنان نشر تعالیم بدیعه نمود و یأس و خستگی بوی رخ نداد و حتی در مجالس عزا از مصاحبین و واردین با کمال مسرت و نوازش تشویق و تحریص بر تبلیغ و خدمت باین امر همی نمود و شوهرش که شرح احوالش علیحده است با وی کمال مساعدت نمود و در خاتمه الحیات دچار ورمی اندرونی شده اندک اندک از کار افتاده بستری گشت و در همانحال نیز لسانش از ذکر این امر و بیان مسائل استدلال فارغ نبود و در آخرین اوقات حیات در حالیکه جمعی از دوستان و اطبا بیالینش حاضر بودند و برای کشیدن آب از داخل میل بکار بردند بکمال قوت قلب و متانت نشسته باستدلال بر عظمت ابهی<sup>۱</sup> سخن گفت و چندین بار آب کشیدند و باز تولید و جمع شد و مرض

--- صفحه ۴۵۵ ---

شدت نمود تا در یوم جمعه بیست و دویم شهر ذی الحجه از سال ۱۳۲۹ کسان خود را پیش خوانده و با صوتی ضعیف اظهار تشکر و قدردانی از محبت و رعایتشان نموده گفت امشب زحمات و مشقات شما را پایان میرسانم و تمثال حضرت عبدالبهاء غصن اعظم را که دو روزی قبل برایش ارسال عنایت داشتند خواسته بوسیده گفت مرا دراز کنید و دیگر با من سخن نگوئید و در ساعت چهار گذشته از شب مذکور درگذشت و چندی بعد از آن لوحی از قلم عبدالبهاء در طلب غفران و بیان مقامات وی صدور یافت و نمونه ای چند از آثار منظومش را در اینجا ثبت میداریم و هی هده :

دیدم بسی جفا بامید وفای دوست

نخل وفا نداشت بری جز جفای دوست

با آنکه رانده از در خویشم بکام غیر

بیگانه ام ز خویش و بجان آشنای دوست

خلقی بمدعا و مراد خودند شاد

ما را مراد نیست بجز مدعای دوست

پا بر سریر دولت سرمد نهاده ام

تا سر نهاده ام بارادت پیای دوست

ناموس و نام و دانش و تقوی و علم و فضل

گر شد ز کف چه شد همه عالم فدای دوست

--- صفحه ۴۵۶ ---

ما را رقیب خواست جدا از حبیب ما

راضی شدیم از او بامید رضای دوست

هر کس بکوی عشق هوایش در سر است

طائر بسر ندارد آلا هوای دوست  
 در ره عشقت ای صنم شیفتهء بلا منم  
 چند مغایرت کنی با غمت آشنا منم  
 پرده بروی بسته ای زلف بهم شکسته ای  
 خاطر خلق خسته ای کز همگان جدا منم  
 شیر توئی شکر توئی شاخه توئی ثمر توئی  
 شمس توئی قمر توئی ذچره منم هبا منم  
 نور توئی شفق توئی ماه توئی افق توئی  
 خوان مرا فنق توئی شاخهء هند با منم  
 نخل توئی رطب توئی لعبت نوش لب توئی  
 خواجهء با ادب توئی بندهء بیحیا منم  
 قبله توئی صنم توئی دیر توئی حرم توئی  
 دلبر محترم توئی عاشق بینوا منم  
 من زیم تو نیم نم نی نه کمم و هیچ هم  
 تا بتو متصل شدم بیحد و انتها منم  
 شاهد شوخ دلبر با گفت بسوی من بیا  
 رسته ز کبر و از ریا مظهر کبریا منم  
 --- صفحه ۴۵۷ ---  
 ماه عذار دلبراً طور تجلی تو را  
 بی ارنی و لن تری مست می لقا منم

طائره خاک پای تو مست می ولای تو

منتظر عطای تو معترف خطا منم

ســــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

عید است و قربان تو من جان کنم امروز

دشواری مردن بخود آسان کنم امروز

پیش تو کنم جامهء جان پاره و خود را

یکباره خلاص ازغم هجران کنم امروز

تا چند کشم محنت دوری و صبوری

خود را زپی قرب تو قربان کنم امروز

جان را که بصد آه و فغان خلق سپارند

ایثار تو من خرم و خندان کنم امروز

چون میش بپشم خود از این پیش چه حسیم

ازجلد برون آیم و جولان کنم امروز

لیبک زنان بر سر کوی تو نهم روی

پس در حرمت شکوه ز حرمان کنم امروز

اول بدل سرمه بدان گونه که رسم است

خاک قدمت پاک بمژگان کنم امروز

--- صفحه ۴۵۸ ---

از مروء مهرت بصفا با قدم سعی

رقصی بسزا بر سر میدان کنم امروز

دل دلو صفت در رسن زلف تو بندم  
 در زمزم آن چاه زنخدا کنم امروز  
 ای ترک بکش تیغ و بیاتات ببالا  
 آخر نگهی بر زده دامان کنم امروز  
 تیغ تو بخون تشنه و من تشنه باش  
 سیراب ثواب است که عطشان کنم امروز  
 خونم چو صراحی ز گلو ریز که تا من  
 مستان تو را شیر بیستان کنم امروز  
 بر دست و بیا تا بتیم پیش تو در خون  
 زنجیری از آن زلف پریشان کنم امروز  
 خواهی چو ز هم بگسلی اعضای وجودم  
 دل را بهل از بهر تو بریان کنم امروز  
 گر قابل قربان تو نی این تن لاغر  
 آن بس که سگ کوی تو مهمان کنم امروز  
 ناصح چه از این کار کند منع بطائر  
 نپذیرم و صد لعن بشیطان کنم امروز  
 --- صفحه ۴۵۹ ---

ترجیع بند :

ما که محو جمال جانانیم      فارغ از یار حور و غلمانیم  
 روز و شب در هوای طلعت دوست      بتمشای باغ و رضوانیم

|                           |                               |
|---------------------------|-------------------------------|
| رهبری غیر از او نمی جوئیم | دلبری غیر از او نمیدانیم      |
| مور زاریم لیک با غم عشق   | فارغ از حشمت سلیمانیم         |
| گاه در مصر غربتیم عزیز    | گاه محزون بیت الاحزانیم       |
| گاه دیگر ببوی پیرهنی      | دیده روشن چو پیر کنعانیم      |
| گاه با قرب فضل او چه هلال | گاه در هجر بدر تابانیم        |
| گاه کمتر ز خاک رهگذریم    | گاه برتر ز چرخ کیوانیم        |
| گاه نوریم و گاه ظلماتیم   | گاه درویش و گاه سلطانیم       |
| ازخم موی و پرتو رویش      | گاه کافر گهی مسلمانیم         |
| تا نهادیم دل بدام غمش     | گاه دردم گاه درمانیم          |
| از تجلی و پرتو رویش       | بزبان دگر غزل خوانیم          |
| بلبل از هجر گل فغان دارد  | ما بوصل تو جان بیفشانیم       |
| همچه پروانه پیش شمع رخس   | تن رها کرده ایم و سوزانیم     |
| از پی طوف کعبه کویش       | همچه طائر همیشه پرانیم        |
| در حجایم و مستقیم از حق   | سرانجام او نمیدانیم           |
| جامه جان اگر ز جان بدریم  | ملحق آنشه جهانانیم            |
| از دبستان عشق روز ازل     | این سخن خوانده ایم و میخوانیم |
| که همین است آن جمال مبین  | چشم حق بین گشا و جلوه بین     |

--- صفحه ۴۶۰ ---

دانی که رو بجانب دیگر نمیکنم      جز قصه تو قصه دیگر نمیکنم  
شوریست در سرم که ز سر در نمیکنم      من ترک عشق بازی و ساغر نمیکنم

صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم  
 عشق است و نیست در غم جانان مرا قصور  
 نوشیده ام ز جام الستش می طهور  
 در دیده ام غبار ره دوست گشته طور  
 باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور  
 با خاک کوی دوست برابر نمیکنم  
 هر روز میکشند بهر رهگذر مرا  
 از جرم عشق دوست بهر بوم و بر مرا  
 از دیدن تو هیچ نباشد حذر مرا  
 هرگز نمیشود ز سر خود خبر مرا  
 تا در میان میکده سر بر نمیکنم  
 گفتند زاهدان که بسجاده دل سپر  
 در دام زهد دانه تزویر را شمر  
 هرگز فریب عشق چو دیوانگان مخور  
 شیخم بطعنه گفت حرام است می مخور  
 گفتم بچشم گوش بهر خر نمیکنم  
 شوخی نگر که یار چه مقبول میکند  
 قاتل نگر که ناز به مقتول میکند

پیر مغان حکایت معقول میکند  
 معذورم ار محال تو باور نمیکنم  
 ما را دلی است غرقه بخون از جفای دهر  
 کس را نبوده هیچ رهائی ز موج بحر  
 حالی بنوش باده چو باشد فلک بقهر  
 این تقویم بس است که چون زاهدان شهر  
 ناز و کرشمه برسر منبر نمیکنم  
 راهی است راه عشق که کامش دو صد بلاست  
 دردیست درد هجر که مرگش همی دواست  
 طایر بدام طره این شوخ مبتلاست  
 حافظ جناب پیر مغان با منش وفاست  
 من ترک خاک بوسی این در نمیکنم  
 ~~~~~

هر که شد دیوانهء عشقش دگر گمراه نیست
 جان به پیش عاشقان همچو پر کاه نیست
 خرقه پوشان را بیزم جرعه نوشان راه نیست
 زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
 در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

--- صفحه ۴۶۲ ---

نیکبخت آنکس که اندر راه او در جستجو است

عاقبت با دلبر دیرینه خود روبرو است

دیگراندر هر دو عالم فارغ از هر گفتگوست

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست

رباعی :

پیمانهء عشق را چو سرشار نمود

دیانهء خویش را گرفتار نمود

چون دید که عالمی خریدار شدند

رخسارهء خویش را پدیدار نمود

و رجال شهیری در این دوره مابین اهل بها در طهران به عرصه آمدند که برخی از اعاضمشان بدین تفصیل است :

میرزا حسن ادیب بنوعی که در شرح احوال خود نوشت در قریهٔ کرکبود طالقان در شهر شوال سال ۱۲۶۴ ه. ق .

متولد شد و پدرش ملا محمد تقی چون مدتی در عمارت سلطنتی معلّم یکی از بنات فتحعلیشاه ملقبه به زینت الدوله

بود صاحب اعتبار و نام و مکنت گشته گهی در طهران و اوقاتی در طالقان بسر برد و در سال ۱۲۷۵ درگذشت و

میرزا حسن در این هنگام یازده ساله بود و متدرجا مقداری از تحصیلات

--- صفحه ۴۶۳ ---

ادیبه فارسیه و عربیه و ریاضیه و علوم عقلیه و فقه و اصول در طهران و نیز در اصفهان نمود و در طهران در مدرسهٔ

میرزا صالح و نیز در مدرسهٔ خان مروی اقامت و تحصیل کرد و در آغاز جوانی ازدواج اختیار نمود و از سال ۱۲۹۱

الی مدّتی ندیم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم شد و شاهزاده کتابخانه خود را بدست وی سپرد

چون کتاب نامه دانشوران تألیف مییافت ویرا در انجام آن دخالت تامّه حاصل شد چنانکه نامش در دیباچهء کتاب

مذکور است و پس از وفات شاهزاده چند سال در دارالفنون طهران معلّم ادبیات گردید در آن ایام در حدود سال

۱۳۰۴ نزد شاهزاده معتمد الدوله فرهاد میرزا برای تألیف کتاب قمقام زخار که مجلسی منعقد بود همی رفت تا آن کار انجام شد و بدینرو میرزا حسن مردی معروف و محترم شد و از دولت لقب ادیب العلماء یافت و با اینکه بمشرب تصوف انس و الفت داشته از عقیدت بایه محترز بود اعتنا نداشت و با آقا شیخ هادی نجم آبادی معاشرت و محرمیت گرفت و چون در ضمن مکالمه و مصاحبه های عقیدتی و علمی مگرراً شیخ بوی چنین گفت که این عقیدت شما موافق عقیدت بایان است تنبه و التفات حاصل کرده بصدد تحقیق از عقائد این طایفه برآمد و بواسطه سید محمد نامی که سمت

--- صفحه ۴۶۴ ---

دوستی و محرمیت با او و شیخ هر دو داشت کتاب ایقان را بدست آورده مطالعه نمود و این تقریباً در سال ۱۳۰۷ بود و در اوائل بحکمت رفتار کرده زمام احتیاط از دست نداد و آقا محمد فاضل شهیر فائنی چندی در حجره ای از خانه وی مختفياً مستوراً بزیست و بدین طریق چندی بنام این طایفه معروف نشد تا اینکه متدرجاً ترقیات و شهرت حاصل کرد و چون مدرسه تربیت طهران را بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم تأسیس نمود برخی از اولیاء معارف با وی مخاصمت کرده مدرسه را بین الانام بنام مدرسه بهائیان شهرت دادند .

و بالجمله میرزا حسن ادیب که در سنین اخیره اشراق شمس جمال ابهی^۱ در این طائفه در آمد و لوحی در حقش نیز صدر یافت در دوره بعد که سنین سطوع انوار حضرت عبدالبهاء بود ترقیات روحانیه نمود و با علما و ارکان احباب و اغیار معاشرت داشته مرجع رتق و فتق امور این طائفه شد و ازیادی امر ابهی^۱ معدود گردید و بتبلیغ اشرف و ادبا مبادرت ورزید و با اعضاء سفارت روسیه و فرانسه و غیرهما مراود و معاشر بود و حسب میل باطوشقوف صاحب قونسول سفارت روس در سال ۱۳۱۳ رساله ای در تاریخ حیات حضرت اعلی و جمال ابهی^۱ نگاشته تسلیم وی نمود که

--- صفحه ۴۶۵ ---

در آخر رساله و در هامش نسخه چنین مسطور است : هذا آخر ما اردنا اختصاره لحضور صدیقنا الامجد و حبیبنا

الاسعد جناب جلالتماب فخامت نصاب باطوشقوف صاحب زید افضاله العالی وبلغه الله تعالی بما یتّمناه نگاشته و بخط خود محض یادگار خدمت ایشان ارسال نمود امید است که بمعرض قبول فائز گردد . تاریخ شب پانزدهم شهر ذی قعدة الحرام ۱۳۱۳ هجری صبح همین شب این رساله به قنسول داده شد و روز هیجدهم ذیعقده قضیه تیرخوردن ناصرالدین شاه و فوت او بود و در اینموقع بسیار مفید واقع شد و بسیاری از مردم بیچاره بی گناه از سخط و سیاست محفوظ ماندند و باطوشقوف مذکور الفت تامّه با ادیب داشت و صورت لوحی که از قلم حضرت عبدالبهاء در حقّ وی صدور یافت چنین است :

هو الله

سرکار باطوشقف صاحب علیه بهاء الله الابهی^۱ ملاحظه نمایند .

هو الله - سرکار باطوشقف صاحب در صون حمایت پروردگار محفوظ و مصون باشند و بالطف کردگار خوشنود و مأمون خدمات آنحضرت در این انجمن الهی واضح و مشهود و نور ساطعش در افق عالم چون ستاره صبحگاهی و در اشدّ وضوح بیقین بدان که هر نقش و صورتی که در صحائف ص ۴۶۶

صفحات مشاهده میفرمائی عنقریب زائل و چون سایه بی پایه و چون نجم حادث آفل و لکن این نیر خدمات سرکار از فجر وجود متلائوبا هر صد هزار شکرانه لازم که باین موهبت فائز گردید و البهائیه علیک ع ع"

و نیز ادیب را در تأسیس و تنظیم محافل روحانیّه طهران و سایر بلدان و نیز در بمبئی چنانکه بشرح آوردیم مدخلیت تامّه بود و در آغاز تنظیمات محفلیّه طهران عرائضی بمحضر حضرت عبدالبهائیه نگاشت و بالاخره بان موفق گردید و قبل از اقدامات وی محفلی بنام محفل ایادی بود و بعداً بدستور حضرت عبدالبهائیه کسانی چند را که ایادی مصلحت میدانستند با خود توأم میگردند و محفل مذکور در هفته یکبار انعقاد مییافت و اعضاء اولیّه آن بجز ایادی اربعه حاجی عبدالکریم قوام دیوان دکتر عطاء الله بخشایش صنیع السلطان و بعداً دکتر آصف الحکماء دکتر محمّد خان و حاجی صدر همدانی که شرح احوال هریک را آورده و میاوریم نیز بودند و در یکی از آثار بقلم حضرت عبدالبهائیه در خصوص محفل روحانی خطاب بادیب چنین مسطور است : در باب مجلس مرقوم نموده بودید

اینگونه محافل بسیار مرغوب و محبوب و مطلوب و از اساس دین الله ولی باید که بکلی کلام سیاسی و امور

حکومت در این مجالس

--- صفحه ۴۶۷ ---

تلفظ نشود صرف دینی باشد یعنی بجهت تنظیم و تمشیت امور ملت از تعلیم اطفال و ترویج اشغال و توحید افکار و توسیع آثار و ترفیه احوال و محافظه ضعیف و اعاشه عجزا و منع فساد و حفظ عباد و سد ابواب خلاف و تحصیل وفاق . و بالجمله ادیب بدستور حضرت عبدالبهاء در اوائل شهر صفر ۱۳۲۱ برای تبلیغ از طهران بسمت اصفهان رفت و پسرش میرزا علی و نیز یکی از بستگانش و هم آقا شیخ محمد علی قائمی با او بودند و در ایام اقامتش در اصفهان به نوعی که در بخش سابق آوردیم فتنه واقع شد و ادیب خود در ضمن شرح واقعه شدت غرض معاندین و حیرت و اضطراب محبین را بدین مضمون بیان کرد که چون در آن شب اهل خانه ای که در آنجا اقامت داشت بغایت مضطرب بوده دیدگان بخواب نرفت محض مراعات احوال آنان علی الصبح با پسرش میرزا علی از خانه بیرون رفته سر بکوچه ها گذاشت و راهها و خانه ها را نمیشناخت و تا وقت عصر بدون توجه به مقصدی معین این سو و آن سو گذشتند و از مابین انبوه انام که پر ولوله و غوغا و مسلح و مهیا بودند و بسویشان می نگریستند و از مبلغ جدیدالورود طهرانی نکوهش کرده بد می گفتند و آنان را نمیشناختند عبور نمودند و چندان راه طی کردند که پاهایشان آبله آورده و باز ناچار بخانه

--- صفحه ۴۶۸ ---

مسکونه مذکوره برگشتند و پس از اندک استراحت مکتوبی به میرزا اسدالله وزیر نوشته مراتب خوف و اضطراب اهل خانه را مبین داشته عدم صلاحیت اقامت در آنجا را روشن کرد و وزیر فی الحال باغچه متعلقه به سلطان الشهدا را که در دست سرپرستی او بود خلوت کرد حتی باغبان را خارج نمود و خود با اهل و بیتش در آنجا وارد شدند و تنی را بگماشت تا ادیب و پسرش را بغایت احتیاط از بیراهه بانجا برد و معلومشان گشت که وزیر خود دو روز برای مراعات احتیاط ازخانه بیرون نرفت و در اندرون مخفی گردید و صغار و کبار همه در کمال خوف و

احتیاط می‌زیستند چه که روزی اطفال بلد کالسکه اش را در حال عبور پی کرده سنگباران نمودند و علیهذا شش شبانه روز ادیب در آنجا بسر برده با پسرش باتفاق یکنفر راهنما با مال چاپاری عازم آباده شدند و از عود بسوی طهران مایوس گشت چه گماشتگان حکومت و مأمورین شیخ محمد تقی نجفی مجتهد متفرق و مترصد بوده از عابرین تجسس میکردند تا او را یافته دستگیر نمایند و بدان صدد شد که خود را از محیط حکمرانی ظلّ السلطان خارج کرده بواسطه تلگراف یا پست اخبار واقعات را بطهران ابلاغ دارد و کیفیت خروج از اصفهان

اوضاع آباده و شیراز را بدین مضمون آورد که "با لباس

--- صفحه ۴۶۹ ---

تغییر داده روانه شدیم و همه جا با احتیاط گذشتیم تا به دروازه رسیدیم دروازه بان خوابیده بود و در بسته آدم وزیر او را بیدار کرد گفت پاشو در را باز کن خان میخواهد برود بسر املاکش دیگری که در پهلوی او بود گفت زود باش خان انعام تو را میدهد دروازه بان لخت و خواب آلود برخاست بمن تعظیمی کرد و در را باز کرد و ما هم دوهزاری به او انعام دادیم آن نوکر برگشت و ما سه سوار در آنشب تاریک تاخیم تا رسیدیم بمرغ در آنجا پیاده شدیم که مالها را عوض کنند و انتظار رسیدن دو نفر را هم داشتیم یکی شاهزاده غلامحسین میرزا دیگری میرزا باقر خان ساعتی مکث کردیم و بالجمله چون صبح نزدیک شد و آنان رسیدند به بیابان راندند و با اینکه در مواضعی از طریق جمعی از گماشتگان حکومت و ملاها مترصد و در کمین بودند تا شب باقی بود از مواضع خطر گذشته و بالجمله شب و روز راه طی کردند و رئیس چاپارخانه قمشه از احباب بود لذا برایشان بدی پیش نیامد و در عباسیه که ملک یکنفر از این طایفه بود شب را با احباب بتلاوت الواح و مناجات مشغول گشتند و بالاخره نیمه شب بچاپارخانه آباده رسیدند و دائی حسین از معاریف بهائیان آنجا که مراقبت داشت تا فتنه اصفهان و افساد مجتهدان سرایت در

قصه

--- صفحه ۴۷۰ ---

نماید به چاپارخانه وارد شده ادیب را شناخت او را با همراهانش بخانه خویش برد ولی در همان شب و روزی بعد

جمعی از احباب و اغیار خبر یافته بملاقات ادیب رفتند و مدحت الملک حکمران نیز که از این امر آگاه بود و محبت به احباب داشت با جمعی از تفنگچیان نزد وی رفت و اطلاع بیشتری از امر ابهی^۱ حاصل نمود و ملاقات و مکالمه را تکرار داده در عرفان و ایمان بدیع تمامیت و کمالیت یافت و ادیب در آن روزها پیوسته اخبار واقعه اصفهان را کتباً و تلگرافاً بدربار طهران رساند و عدم وفاء قونسول روس مقیم اصفهان را بین داشت و بالجمله فتنه آباده چنانکه در بخش سابق ضمن واقعات سال ۱۳۲۱ نگاشتیم واقع شد تا آنکه حسب حکم علاءالدوله والی فارس حکمران آباده ملاهای مفسد قصبه را تحت المراقبه به شیراز گسیل داشت و مجتهد نجفی اصفهانی خبر یافت و تنی از ملاهای اصفهان را به آباده فرستاد تا بمدحت الملک در باب حقیقت اسلام و بطلان امر ابهی^۱ نصیحت و موعظت نماید و ملاها به آباده رسیده با حکمران لختی از بزرگی اسلام و علماء و توهین این امر صحبت کردند و حکمران باو چنین گفت که مطالب بهائیان از اصول معارف و عقاید دینیّه است و تقلید از علماء را در آن راهی نه بلکه هر نفسی باید تحرّی کند و تکلیف واجبار

--- صفحه ۴۷۱ ---

باحدی نتوان نمود و آحاد بهائیان بطریق تحرّی و تحقیق معتقد شدند حال اگر شما سر نصرت اسلام و محاجّه با بهائیان دارید محضری تنظیم میکنیم و با تنی از بزرگانشان که در اینجاست محاجّه کن و بطلان این امر جدید را ثابت نما تا این گروه از عقیده خود منصرف شوند و باسلام رو آرند و او مهلتی خواست و پس از چند روز قبول نمود و حکمران رؤساء بلوک آباده را دعوت کرد و در شب مقرر همه حاضر شدند و حکمران با قدرت و قوّتش تنظیم مجلس و عدم وقوع امری مکروه را بعهده گرفت و ادیب حضور یافت و ملای مذکور در نظر گرفت که باخبار و روایات معروفه راجع به علامات مشهوره و عجائب مسطوره تمسک و تشبّث کند و بطواهر غیر معقوله آنها که مخالف با عقل قطعی و مبانی علمیّه و مباین نصوص قرآنیّه و اخبار صحیحه المعانی است مستند گردد و عدم ظهور دجال و حمار و سفیانی نابکار و صیحه از آفتاب فی وسط النهار و امثالها را دلیل بر بطلان امر اعظم ابهی^۱ شمرد و برای این منظور مجلد ثالث عشر کتاب بحار الانوار مجلسی را زیر بغمل مستخدمش داده در محضر آورد

ولی ادیب قبل از ورود در کتاب مذکور و روایات مأثور مبین و مدلل کرد که ظن در اصول دینی و معارف و عقائد ایمانیه کافی و منجی نیست بلکه یقین و اطمینان باید و علم

--- صفحه ۴۷۲ ---

و ایمان شاید و اخبار مجهولة الاسناد و غیر مسلمه از طریق اسانید اثنی عشریه که در امثال این کتاب مذکور است در افاده ظن و گمان تمام نیست تا چه رسد به علم و یقین و احدی را بر صحت اسناد آنها و ترجیحشان بر روایات مخالف راه و طریقی نه و ساعتی چند بطول انجامید تا مقاصد مذکوره را ادیب بر اساسی صحیح ثابت و استوار کرد و بر ملا واضح و عیان گشت که آنچه بیان شد صحیح میباشد لذا کتاب را دور گذاشت آنگاه ادیب برای وی از دلایل منطقیه عقلیه و نقلیه قطعیه کتابیه اثبات حقیقت امر ابهی^۱ نمود و او همه را اصغاء کرده اعتراض نمود و اعتراف بصحت مطالب کرد و پس از صرف شام پرسشی چند برای روشن ساختن آنچه در باره این گروه مردم گفته اند نمود نخست پرسید که آیا شما جهانی دیگر را پس از مرگ باور دارید؟

ادیب بر وی روشن ساخت که رفتار این گروه خود گواه صادق بر اعتقاد بجهان دیگر است و چنانکه در اصفهان دیده شد که آنچه از ستم بر ایشان کردند بردباری نموده بجان پذیرفتند و در یزد و غیره کشتند و سوختند از هم دریدند و مظلومان تمامت بلایای وارده را قبول کردند و از بذل مال و عیال و اولاد چیزی را دریغ نمودند و از عقیدت و آئین خود دست نکشیدند و با همه این امور آیا دلیلی دیگر

--- صفحه ۴۷۳ ---

برای اعتقادشان بحیات اخری لازم است و ملا کاملاً متنبه شد آنگاه در باره زناشوئی و اختصاص زوجیت پرسید و ادیب قوانین ادیان را در این باب شمرده مدلل داشت که حدود مقرر در امر ابهی^۱ بغایت محکم و متین و موافق عدل و انصاف میباشد و ملا از سئوالات خود اظهار خجلت و از وی ابراز امتنان و مسرت نموده خارج شد و ادیب خود در بیان کیفیت سفرش از آباد به شیراز چنین نوشت که در همان ایام مکاتیبی از طهران مشتمل بر دو مکتوب از جناب آقا میرزا اسدالله اصفهانی و جناب آقا سید محمد تقی منشادی که تاریخ هر دو در ۲۸ صفر و مطابق با

وقتی که دو روز قبل جمیع دکا کین اصفهان بسته شد و هجوم و بلوای عمومی کرده بودند رسید و هر دو نوشته بودند نمیدانیم چه واقعه در اصفهان و یزد اتفاق افتاده که دو روز است حضرت مولی الوری مکرر دعا در حق اهل یزد و اصفهان می نمایند و لوح مبارک اول آن این است که ملاحظه مینمائید :

" الهی الهی انی ابسط اکف الضّراعة والابتهاال الی ملکوت العزة والجلال و ادعوک ان تفتح علی وجه عبدک الادیب بابک الرّحیب و تلهم آیات توحیدک و اسرار تفریدک و شئون تقدیسک و تؤیّده بجنود ملکوت غیبک و جیوش جبروت عظمتک ربّ ربّ انجده بقوّة ملکوتیّة و قدره

--- صفحه ۴۷۴ ---

ربّانیّة حتّی یقاوم بهما هجوم الاعداء و رجوم اهل البغضاء و ینتصر علی اهل الجفاء و تظهر قدرتك القاهرة علی کلّ الاشیاء انک انت القویّ المقتدر القدير ای ادیب دبستان الهی سفر اصفهان انشاء الله روح و ریحان است و سبب سرور قلب یاران اگر ممکن است از اصفهان تا بشیراز که خلوتگه راز جمال اعلی روحی له الفداء برسید در اصفهان هر نوع که یاران صلاح و مصلحت دانند مجری دارید زیرا در نشر نفحات الهی قصوری ندارند بلکه شب و روز بجان و دل کوشند لذا هر نوع که مناسب دانند بان قسم مجری دارند اما در شیراز باید در بدایت حکمت امر را ملحوظ دارید اول با بزرگان اغیار معاشر و مجالس گردید و توجه به غیب الهی نمائید و بکمال تضرع طلب عون و عنایت فرمائید تا فیض روح القدس مدد فرماید و چون به روش و سلوک الهی و حرکت شوقیه و بیان فصیح با هر کس الفت نمائید ابواب هدی گشوده گردد و جام عطا بدور آید و نفوس از باده حقایق و معانی سرمست شوند و در سر با احبای الهی نیز ملاقات فرمائید و تشویق و تحریص کنید که موطن حضرت اعلی جنت ابهی^۱ شود و اشراق بر آفاق نماید

و علیک التّحیّة والتّناء ع ع ."

خلاصه پس از چندی لوح مقدس رسید و دستور العمل

--- صفحه ۴۷۵ ---

رفتن به شیراز (و توقّف ادیب در آباده قریب به شش ماه شد) پس بکمال سرور بجانب شیراز حرکت کردم عجب آنکه در هر قریه و دهی که میرسیدیم خلق را آماده و مهیای هنگامه میدیدم و هر مسافری که وارد میشد از حالش تجسس میکردند و بد میگفتند چنانکه احبابی که در آنجاها بودند با نهایت اشتیاق ملاقات را داشتند و ما هم مسافر بودیم و کسی ما را نمی شناخت با آنحال جرأت نداشتند بازادی پیش ما بیایند و از دور و خفیه اظهار محبتی میکردند حتّی در زرقان که یک منزلی شیراز است چهار روز توقّف کردم که قاصدی به شیراز رفته محل و منزل ورود مرا تعیین کند در آن چهار روز حتّی آدمهای مرا نگذاشتند از ترس بیرون بیایند که مبادا آنها شناخته شوند و جز ساعت چهار و پنج از شب گذشته احدی از احباب جرأت نداشت در آن منزلی که من بودم وارد شود حتّی مالهای ما را پنهان کرده بودند که احدی مطلع نشود که در آن محلّ کسی است تا شب چهارم که بعد از نصف شب مالهای ما را آهسته بیرون بردند و ما خود پیاده بیرون رفتیم و سوار شدیم . مختصر اینکه وقتی به شیراز رسیدیم که معروفین از احباء الله را بجهت غوغای علما و هجوم عوام حکومت از شهر خارج کرده بود و دیگران هم در کمال ترس و خوف بودند و حتّی بنحوی سخت بود که

--- صفحه ۴۷۶ ---

دونفر احباب که در کوچه مصادفاً مواجه میشدند روی خود را از ترس از یکدیگر برمیگردانیدند و با هم اظهار آشنائی نمی کردند .

و بالجمله ادیب پس از چندی توقّف در شیراز متدرجا با یار و اغیار ملاقات نمود و شهر نیز آرام شد و مجالس احبّاً تشکیل گشت و سپس بموجب لوحی واصل از محضر حضرت عبدالبهاء عازم بمبئی گردید و در ۱۵ یوم قبل از عید نوروز در یوم غدیر با پسرش میرزا علی و میرزا محمود زرقانی بسمت هند حرکت کرد و به بمبئی وارد شده چندی بماند آنگاه به عکا رفته چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسر برد و مأمور سیر و سفر تبلیغی در بلاد هندوستان گردید و با مستر اسپراک امریکائی در بمبئی و کلکته و رنگون و مندلی سفر نمود پس از طریق فارس عودت بایران کرده در طهران قرار گرفت و به حلّ و عقد امور راجعه باین طائفه و عضویت محفل شور و معاشرت و

تبلیغ ارکان و اشراف پرداخت تا در ششم ذی‌قعدة ۱۳۲۷ در گذشت و در بقعهء امامزاده معصوم مدفون گشت و از او رسائل و مقالاتی در دلائل اثبات امر ابهی^۱ و بعضی از امور تاریخیه راجعه باین امر موجود است و گاهی شعر نیز میگفت که چند بیتی از آن را محض نمونه ثبت میداریم:

--- صفحه ۴۷۷ ---

گذشتم از جهان از فیض ابهی^۱

گرفتم ملک جان از فیض ابهی^۱

مکان را در نوردیدم ز فضلش

شدم بر لامکان از فیض ابهی^۱

سر از عالم برون کردم نهادم

قدم بر آسمان از فیض ابهی^۱

ایضا:

ای ساقی روحانی وی جوهر انسانی

لطفی کن و جامی ده زان بادهء روحانی

زان بادهء لاهوتی زان حقهء یاقوتی

کاین بسته ناسوتی آزاد شود آنی

نی شاعرم و ماهر نی کاذبم و ساحر

هَذَا شَطْحٌ وَجَدَانِي هَذَا جَذْبٌ رُوحَانِي

فی شهر رجب ۱۳۱۹

ایضا در ایام اقامت در کلکته سرود:

تشعشات جمیلانه از رخ منظور

بتافت بر دل و از سر ربود عقل و شعور

لهیب نار رخس آنچنان زبانه کشید

که ذوب گشته جسد همچو شمعی از کافور

--- صفحه ۴۷۸ ---

از آن حرارت مفرط علیل گشتم و زار

حلیف بستر و کاشانه گشته و مهجور

ادیب درس حقیقت بگویدت نه مجاز

بگیر راه حقیقت که تا شوی منصور

ایضا:

این مدعیان در طلب یار بهر سو کردند تکاپو

وز پیش و پس از هم نهادند دو بارو کردند هیاهو

گر مرد رهی از همه اوهام حذر کن راستار گذر کن

اینک به وثاق آمده آن یار پری رو با طلعت نیکو

از اول ابداع نهان بود جمالش در مغرب ذاتش

آن جوهر ذاتی که کلیمش ارنی گو رخ کرده چولیمو

دیگر از بزرگان بهائیان طهران در این دور خوش بین الشهیر به حاجی ندیم باشی بسال ۱۲۷۷ در تربت حیدریه

خراسان متولد گردید و والدش حاجی سید محمد از علماءِ مردی نیک طینت و متنفذ بوده و با میرزا احمد از غندی

سابق الٰذکر در بخشهای اول نسبت سببی داشته معاشرت و مصاحبت میکرد و اطلاع از این امر یافت ولی پای بند

معجزات و کرامات منقوله بود نظائر آن امور عجیبه میخواست و ایمان نیاورد و در عین حال فیما بین از غندی

--- صفحه ۴۷۹ ---

و مستوفی سابق الوصف خراسان واسطهء مراسله و مرابطه بود و تأبی از مراقبت و مداخلت در امور امر بدیع نکرد و پسرش خوش بین مذکور پس از فراغت از تحصیلات مقدماتی در تربت و مشهد بطهران آمد و بسال ۱۳۰۶ به نجف رفته نزد آخوند ملاکاظم مجتهد شهیر خراسان تحصیل فقه و اصول کرده مراجعت نمود و بعد از چندی باز ب i نجف برگشته مشغول بتحصیل گردید و مدت تحصیلاتش در آنجا مجموعاً پنج سنه شد و پس از عودت بطهران نزد امام جمعه زیسته اداره شرعیات کرد و بعداً وارد در دائره خدمات دولتی گردید و نوبتی باتفاق نظام الملک که به حکمرانی خراسان رفت بزیست و با شخصیت و سیمای محترم و زئی سیادت و علم و فضل و نطق و بیان که او را بود شهرت یافت و بعنوان حاجی ندیم باشی معروف گردید و اطلاع و ایمانش در این امر بسال ۱۳۱۱ در طهران وقوع یافت و سالها در ظل این امر بوده با محترمین و اعزّه اهل بها معاشرت داشت و نزد معاشرینش از علماء و امراء و شهزادگان و غیرهم بنام این امر معروف نگردید و محرمانه خدماتی که ممکن بود نسبت باین امر انجام داد و در سال ۱۳۲۴ در دائره عدلیه وارد شد ولی بالاخره پرده از کار برداشت و در سال ۱۳۵۷ سفری به ارض مقصود کرد ایامی

در محضر

--- صفحه ۴۸۰ ---

مبارک حضرت ولی امرالله بسر برد مأمور سفر باروپا گردید چندی در انگلستان به نطق و بیان پرداخت و بعدها سفرهائی در اقسام ایران بمنظور تبلیغ و تشویق بنمود و او را ذوق شعری و طبع سلیم میباشد و در انجمن ادبی طهران سالها عضویت نمود . دیگر حاجی سید احمد صدرالعلماء ابن حاجی سید ابوالقاسم صدرالعلماء همدانی و حاجی سید ابوالقاسم مباشرت امور کتابت شرعیّه حاجی میرزا هادی مجتهد همدانی را داشته با شخصیت و محبوبیت و اخلاق کریمه میزیست و پسرش آقا سید احمد مذکور در صغر سن با پدر سفر حج کرد و بسیار خوش قیافه و هوشمند و متواضع و مائل بتحقیق در امور بود و تحصیلات اولیّه در همدان نزد والد و سائر علماء

و مدرّسین نمود و در اصفهان و عراق عرب تکمیل کرد و در فنون و علوم دینیّه و حکمت و کلام و تصوّف احاطه یافت پس بطهران اقامت جسته در مدرسه معروف خان مروی اقامت یافت و بعد از فوت پدر بهمدان رفته بماند و بسال ۱۳۱۶ ه. ق. بیمار شده معالجه را بطیب بهائی اسرائیلی رجوع کرد و در خلال دفعات ملاقات با طیب مذکور سخن از حقیّت اسلام بمیان آورد و طیب بحث در امر بهائی کرده بوی چنین گفت هرگاه از تحقیق

--- صفحه ۴۸۱ ---

صحّت و بطلان این امر جدید فراغت یابید با یکدیگر در باره امر اسلام و موسویّت مباحثه میکنیم و او طالب تحقیق امر ابهی^۱ شد و بواسطه طیب مذکور ملاقات و مکالمه در اینخصوص کرد و در همان ایّام عازم طهران شده در مدرسه خان مروی بتدریس و تدرّس مشغول گشت و لقب صدرالعلماء و رتبه دولتی را که پدرش داشت بدست آورد و نیز بملاقات مبلّغین بهائی رسیده از زیارت الواح و آثار جمال ابهی^۱ و حضرت عبدالبهاء^۱ فائز بایمان بدیع گردید و قیام بتبلیغ و نشر این امر نمود و با کثیری از معاریف علماء اقامت حجّت و بیان داشت و بعضی از آنان مانند میرزا محمّد رضا واعظ همدانی غرض ورزیده بر منابر و در مجامع تلویحاً^۱ تعرّض بوی نمودند و نیز درس تبلیغ تأسیس کرده عده ای نزد وی بتعلیم اقامه دلائل و حجج بر اثبات امر ابهی^۱ پرداختند و صورت دروس تنظیم گشته کتابی حجیم گردید و تلامذه قوّت بیان و جنان حاصل کرده از مبلّغین معروف گردیدند و برای حاجی صدر الواح بسیار حاوی الطاف بیشمار از حضرت عبدالبهاء^۱ رسید و او را بلقب صدراالصدور خواندند و بالاخره در سال ۱۳۲۵ بطهران درگذشت و در مقبره امام زاده معصوم مدفون گشت و عائله از وی برقرار گردید. دیگر میرزا علی اکبرخان روحانی میلانی (محب السّلطان)

--- صفحه ۴۸۲ ---

پس از فوت پدر متعصب با وجود تعصب و ممانعت مادر بواسطه اخوان بزرگ که اخلاف کربلائی عباس میلانی از مؤمنین دوره حضرت نقطه اولی بودند و بواسطه خویشان مادری در سن نوزده سالگی ۱۳۰۸ ه. ق. مؤمن و موقن

بامر ابهی^۱ شد و با خط زیبای نسخ و نستعلیق خود در تبریز به استنساخ الواح و آثار بدیعه پرداخت و بسال ۱۳۱۰ از جهت شدت تعرض معاندین مهاجرت کرده در بخارا و سمرقند مقیم و مشغول شده نیز کتابت آیات و بیانات مینمود و بسال ۱۳۱۳ با هیجده تن دیگر از احباب که از آنجمله آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و حاجی میرزا محمود افغان بودند به عکا شتافته شش ماه در جوار فضل و عطا مانده کتابت الواح و آیات کرد آنگاه مراجعت به عشق آباد نمود و کمافی السابق بزیست و باتفاق ابن ابهر مدت دو سال در آذربایجان به سیر و سفر تبلیغی پرداخت باز در سال ۱۳۱۵ به عکا شتافت و مدت سالی بدستور حضرت عبدالبهاء استنساخ الواح و آیات کرد پس در سال ۱۳۱۶ باتفاق ابن ابهر مراجعت بطهران نموده سکونت گرفت و در مطبعه شاهی مظفرالدین شاه توسط میرزا احمدخان صنیع السلطنه و پسرش میرزا ابراهیم عکاس باشی از احبای مخلص و مقرب دربار سلطنتی تأسیس یافته داخل شده مدیر و مصحح

گشت

--- صفحه ۴۸۳ ---

و شروع به کتابت و طبع عکس و نشر الواح نمود و در سال ۱۳۲۰ که اوائل تأسیس منتظم محفل روحانی طهران بود به عضویت و منشی منتخب گردید و تا سال ۱۳۳۸ پی در پی به خدمت مذکور منصوب شد کتب و الواح و آثار که به خط زیبایش بطبع عکسی و رنگ آبی انتشار یافت احبای بلاد را غریق سرور و نشاط کرد و بعد از فوت مظفرالدین شاه و تغییر اسلوب دولت و تأسیس نظمیّه جدید داخل اداره مذکوره شد چهارسالی بعد بسمت ریاست محکمه اداری معین گشت و در سال ۱۳۳۱ حسب اقدامات جمعی از ملاها و معاندین حکم انفصالش از نظمیّه از جانب قوام السلطنه رئیس الوزراء صدور یافت و وستد اهل سوئدی رئیس کلّ نظمیّه مجری ساخت و مدت نه سال دست از شغل کشیده تمامت اوقات را بنوع مذکور مصروف در خدمات امر کرد و در اوائل سلطنت پهلوی ماشین طبع سنگی اوپاگراف تهیه نموده بدانوسیله الواح و آثار و نشریات امریّه را طبع و نشر کرد و سفری نیز با عائله بزیارت حضرت ولی امرالله شتافت مراجعت کرد و در بعضی از لجنات عضو بوده خدمات استنساخ الواح و آیات را نیز انجام داد و از وی عائله روحانی برقرار ماند. دیگر حاجی غلامرضا امین امین ابن حاجی محمد حسن

که اصلاً از اهل کلاردشت (نور) مازندران و ساکن طهران و تاجری با ثروت و املاک و معاشر با مجتهدین و اعظم و ارکان بود چندی در اصفهان اقامت جسته ازدواج نمود و پسر ارشدش آقا غلامرضا در صغر سن با پدر به مکه رفته حاجی شد و چون بحد بلوغ و رشد رسید امور تجارت و محاسبات پدر را بدست گرفت و با ثروت و جلال و معاشرت با عرفا و ادبا و ظرفا و غیرهم زیست و مردی قوی الارکان حسن المنظر حلوالاخلاق کریم و بزرگ منش و بّری از تعصّبات و آزموده در شئون زندگانی و جلیل و با احتشام گشت و در حدود سال ۱۳۲۱ قمری مؤمن بامر ابهی^۱ گردید. و برادر کهنترش حاجی غلامحسین نیز مقبل و مصدق شد و حاجی غلامرضا بنوعی که در ضمن احوال حاجی ابولاحسن امین اردکانی نگاشتیم با او ارتباط و حسن عقیدت حاصل نمود و بمقتضای سعی و کوشش حاجی امین که او را نائب خویش در امور حقوق الله نماید و بمفاد دستور حضرت عبدالبهاء^۲ که بوی فرمودند با حاجی امین در کلیه امور مشورت دارد و پیروی نماید تماماً با وی متحد شده به راهنمائی در مقامات عرفان تکمیل یافت و در اواخر سنین حیات حاجی امین نائب وی شده و پس از وفاتش امین حقوق گردید

و به مقامی عالی از اعتبار مرکز ابهی^۱ و توجه و محبت آحاد این طائفه رسید و عاقبت بسال ۱۳۵۸ در طهران درگذشت و با کمال تجلیل و احترام در گلستان جاوید بهائی مدفون گشت و نمونه ای از بیانات حضرت عبدالبهاء^۲ در حق وی چنین است :

” طهران جناب حاجی غلامرضا علیه بهاء الله الابهی^۱

هو الله

ای ثابت بر پیمان جناب امین چنان ستایش از آن شخص ثابت مستقیم نموده که هر سامعی مفتون اخلاق تو گردد ستایش امین دلنشین است زیرا مقصدی جز بیان حقیقت ندارد و مرادی جز خدمت باستان مقدس نجوید بی غرض است و بی مرض آنچه گوید مسلم است و مقرر همواره ستایش و نیایش از جمیع اجباء رجال و نساء کند که

الحمد لله ثابت اند و راسخ و قائم اند و خادم جناب امین را مقصد چنان که تو را مثل خویش مفلس و آزاد از کم و بیش نماید با وجود این با او همدم و همراز گرد تا بی توشه و زاد نشوی ولی او غنی است و توانگر و بی قید در این جهان بی نتیجه و ثمر اگر زحمتی کشد بامید خدمت است و اگر تجارتی نماید مقصد عبودیت است لهذا یار و ندیم باش ولو بی بستر و گلیم گردی و در غیوبت او محلّ او تعیین شدی که به خدمت پردازی زیرا امین امین عبدالبهائی الخ "

--- صفحه ۴۸۶ ---

و صورت تلگراف مبارک حضرت ولی امرالله راجع به صعود حضرت امین امین الهی حاجی غلامرضا توسط محفل روحانی بغداد مورخه ۳ دیماه ۱۳۱۸ هجری شمسی این است :

" بلغوا طهران القلوب متأسفة متحسرة لفقدان آية الثبوت و الرسوخ الرجل الرشيد والركن الشدید لجامعة اهل البهائه و خادمها و امینها و الحافظ لکیانها و الناشر للوائها قد ارفعه الله الى مقام تتوق اليه افئدة الصافین فی الفردوس الابهی الهم الله كافة منتسبیه واعوانه و محبه فی ذالك الاقليم الجلیل الصبر الجمیل و ایدهم علی الاقتفاء اثره و السلوک فی منهجه انی اشارکهم فی احزانهم و ادعوللفقید کّل خیر فی کّل عالم من عوالمه. " شوقی ربّانی "

دیگر فائزه خانم نام اصلیش فاطمه سلطان بگوم (گل سرخ بگوم) معروف به آقا زاده خانم از سادات امامی اصفهان بنت میرزا محمد حسین نقاش از علماء که مکرراً به ملاقات حضرت نقطه در بیت امام جمعه رسید و با مآلاها در معارضت با آن حضرت موافقت نکرد و بعداً سالها حیات داشته از این فئه حمایت مینمود و در یکصد و بیست سالگی در گذشت و دختر مذکورش که بجمال صورت و ذکاوت متّصف بود و در ربیعان جوانی از خرافات و عادات قدیمه نسوان وطن محترز و متنفر

--- صفحه ۴۸۷ ---

گردید و با چنان احوال به پسر عم خود آقا سید صادق نقاش قلمدان ساز که باو هام و تقالید علاقه مفراط داشت وصلت و ازدواج نمود و بعد چندی متّفقا بطهران آمده مقیم گشتند و فائزه بایمان بدیع فائز گردید و متدرجا به

مرادوه و مخالطه با نسوان و رجال این طائفه ترقی در عرفان یافته زبان بتبلیغ گشود و مشتهر گردید و شوهر مخالفت در عقیدت و اسلوب معاشرتش نمود و سالهای بسیار مابینشان به اختلاف و مفارقت گذشت چنانچه آقا سید صادق به نماز و اوراد اسلامی و مجلس روضه خانی در خانه میپرداخت و فائزه خانم در خانه مجالس بهائی برقرار کرده و محض هدایت شوهر همی از مبلغین بخانه آورد و بالاخره با مسالمت و حسن سلوک متدرجا^۱ موفق بتبلیغ وی گردید و از این رهگذر به کلی آسوده خاطر شد و در سال ۱۳۱۶ ه. ق به اتفاق سفری به عکا کردند و ایامی چند در جوار افضال حضرت عبدالبهاء^۲ بسر بردند و چون تازه معارضات صریحه^۳ ظاهره^۴ ناقض اکبر آشکار شده بود ایشان را مأمور نشر انوار عهد و میثاق فرموده دستور دادند که هر جا از آثار نقض یابند برچینند و بدین طریق عودت به ایران کردند و فائزه مبلغه^۵ ثابته فائزه گردید و در تبلیغ امر و نصرت پیمان الهی ید بیضا میکرد و فیما بین

--- صفحه ۴۸۸ ---

اهل بها خصوصاً نسوان شهرت و مقامی ارجمند یافت و همت خود را حصر در تبلیغ و آگاهی ذکور و اناث کرد و به اصفهان رفته نشر امر نمود. و از آن جمله حاجی میرزا صادق بن محبوب الشهداء را مشتعل و منجذب ساخت و با خود متفق با هر دو دخترانش به شوق عزم عکا نمود و به این وجه گره تانیه به زیارت حضرت عبدالبهاء^۶ فائز گردید و عودت بایران کردند و میرزا جلال بن سلطان الشهداء را با خود آورده متفقاً^۷ به اصفهان رفتند و املاک مشترکه بین میرزا جلال و میرزا محمد صادق مذکور که پس از شهادت سلطان الشهداء^۸ و محبوب الشهداء^۹ تا آن وقت تقسیم نیافته بود تفکیک کردند و سهم میرزا جلال را مفروز داشتند و فائزه بتبلیغ نسوان و اداء نطق در مجامع اناث سرافراز شد و برای تبلیغ مسافرتها ببلاد کشور کرد تا در اواخر دچار بیماریها و ضعف پیری گردید و در طهران به سال ۱۳۴۶ درگذشت و با اجلال و اعزاز در گلستان جاوید مدفون گشت و در حقیق یک لوح ابهی^{۱۰} و آثاری بسیار از کلک میثاق میباشد از آن جمله این اثر معبر از حضرت عبدالبهاء^{۱۱}:

--- صفحه ۴۸۹ ---

هو الله

امه الله المنجذبه فائزة عليها بهاء الابهي'

هو الله

" ای فائزۀ ای راضیۀ از قرار معلوم محقق و مثبت گردید که در نزول بلاء و شدت و اذیت و جفا و ضرب چماق اعداء و تازیانه اهل بعضاءِ صبوری و حمول و غیوری و شکور پس حال در سبیل الهی از هر جهت امتحان دیدی و ثابت و راسخ ماندی و این مشقت و محنت سبب قربیت درگاه الهی گردید لهذا به خط خود به تو نامه نگارم شکر کن خدا را که چنین ضربی شدید یافتی و به چنین بلائی جدید افتادی و در کمال استقامت چوب و چماق و گرز و دگنک را مقاومت نمودی این چوب نبود، توپ نبود، آشوب نبود، رحمت بود، عنایت بود، موهبت بود، زیرا در سبیل حضرت احدیت بود. راه حق را از این جام سرشار بسیار باید سرمست شد، قدح بدست گشت، می پرست شد، از باده انگوری هر گورخری نشأة یابد، ولی اگر نفسی از این صهبای وفا خوشی و شادمانی یابد، کاری کرده است. جناب آقا سید صادق را تحیت این مشتاق ابلاغ دار، اگر وقتی از این جام نصیب یابد از حالا نوش جان باد. والبهاءِ علیک ع ع "

--- صفحه ۴۹۰ ---

و فائزه را فرزندی نشد و نسلی نیست و برادرش سید مهدی روضه خوان از علماء زرگر از بهائیان که شوهر سلطان خانم سابق الذکر بود دیگر سید علی محمد که چندی در بادکوبه نزد آقا سید نصرالله باقراف در مسافرخانه خدمت نمود و برادر دیگر بنام آقا سید یحیی و نیز خواهری داشت که دخترش الفتیۀ خانم زوجه خلیل مهربان سابق الذکر بود. دیگر حسینقلی خان و علیقلی خان نبیل الدوله پسران کلانتر کاشانی الاصل که در طهران رشد یافتند و علیقلی خان به کفالت برادر مهتر تربیت مدرسه یافته تحصیل انگلیزی کرد و در ایام اقامت حاجی مونس سابق الوصف در طهران در زمرة منجذبین باو در آمده به سلک طریقت درویشی داخل شد و خواست بزئی درویشان قدم به جاده سیر

و سفر نهد برادر مذکور جمعی از احباب را با خود همدست کرده، وی را از آن خیال منصرف ساختند تا هنگامی که حضرت عبدالبهاء آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی را مأمور امریکا می نمود وی را به عکا طلبیدند (۱۳۱۸ ه . ق .) و با میرزا بعنوان مترجم فرستادند و در ایام اقامت در بلاد امریکا به جز خدمت ترجمه خطابات و درس و مکالمات میرزا در ترجمه کتاب ایقان به انگلیزی مساعدت کرد و بعد از عودت به ایران

--- صفحه ۴۹۱ ---

باری دیگر در سال ۱۳۲۸ شارژ دافر سفارت ایران به واشنگتن شد و محصلی چند ایرانی به امریکا برد و در آنجا با خانمی بهائیه امریکائیه وصلت نمود و متدرجاً ظاهراً و معنأً ترقیات کرد و در ارتباط ایران و امریکا خدماتی نمود و سپس نوبتی شارژ دافر ایران در سفارت اسلامبول گشت ایامی پیشکار مختار ولیعهدی احمد شاه در ایران گردید. و بالاخره با عائله مراجعت به امریکا کرده به تجارت قالی و دیگر صنایع ایرانی پرداخت و هم در بلاد آن کشور سفر نموده در انواع موضوعات ادبیه و صنعتیه خطابه های فصیح و بلیغ به انگلیزی ادا کرد و ترویج معارف بهائی نمود و از او عائله برجای ماند و دخترش مرضیه خانم که تحصیلات ادبیه انگلیزی پایان رساند با دکتر کارپنتر از جوانان بهائی امریکائی وصلت نموده با هم بطهران آمدند و دکتر مزبور در طهران مریض و بستری شد با هم بامریکا مراجعت کردند و دکتر در آنجا بسال ۱۳۵۴ ه . ق . درگذشت .

و از اعظام بهائیان طهران در این دور میرزا عزیزالله خان ورقاء پسر ارشد ورقاء شهید که در ضمن اوضاع و احوال آذربایجان مذکور میباشد بعد از ورود پدر و برادر و سائر اسرای زنجان بطهران بخانه جهانشاه خان رفته آنان را ملاقات نمود و تأسف از مفارقت خورد و ورقا ویرا نهی از ذهاب

--- صفحه ۴۹۲ ---

و ایاب با ایشان و امر بمحافظت از خود و اقدامات در باره اسراء کرد تا چون شهادت پدر و برادر واقع شد و سالی بعد (۱۳۱۴ هجری) باتفاق حاجی میرزا عبدالله خان جد مادری به عکا رفته ایامی در جوار فضل و عنایت حضرت عبدالبهاء زیست و پس از عودت و اقامت بعلت فداکاری عظیم پدر والاگهر و برادر پرجوهرش و انتساب آن

خاندان عالیشان در عرفان و ایمان و مخصوصاً بعلت شفقت بیکران حضرت عبدالبهاء که ویرا بسرپرستی آقامیرزا حسن ادیب طالقانی سپردند و در خانه آقا محمد کریم عطار معروف ماجد مذکور اقامت و پذیرائی میشد و هم بعلاوه زیبایی و فضائل اخلاقی و تربیت پدری بغایت محلّ توجه و احترام عموم و عزیز و دردانه بین بهائیان بود و به تکمیل تحصیلات فارسی و فرانسه پرداخت و با سرمایه ای که حضرت عبدالبهاء دادند و با سرمایه و دستور ادیب مذکور مغازه و شرکتی بنام شرکت میثاقیه تأسیس گشت که بانوسيله با عده ای از نونهالان و جوانان شریف نوایمان بخدمات روحانیّه این امر پرداخت و با شور عشقی که میراثاً و بعداً حاصل داشت با عده ای از آنان پیوسته در تلاش و تکاپوی شرف اندوزی زیارات عکا میشدند و چنان نمود داشت که از نزدیکان و بستگان عزیز آن حضرت می باشد و همواره جذبه مخصوص وی را

--- صفحه ۴۹۳ ---

بدانسو میکشید و نوبتی مغازه را گذاشته بدانسو دوید و چون اجازت نشد مراجعت بطهران کرد و تقریباً دو سالی بیش نگذشت و مغازه و شرکت منحل گشت و او به همان حال غالباً ستایش جمال ابهی^۱ و حضرت عبدالبهاء و ذکر پدر و برادر شهید کرده جوانان صالح را تبلیغ مینمود تا آنکه وارد خدمت بانک استقراض روس گردید و مسیو گروه حاکم مقتدر متنفذ بانک غایت اعتماد و محبت و احترام باو حاصل نمود و او یگانه واسطهء فیما بین رجال و اولیای امور و محترمین متنفذین کشور با آن بانک پرقوت قرار گرفت و خانه و اثاثیه در قسمت علیای شهر و درشکه با اسب زیبا و سر طویله مخصوص فراهم گردید و غالباً سوار بر آن درشکه خود و با سواران قوی هیکل با لباسها و نشانهای مخصوص بانک پی رتق و فتق امور میگذشت و فلان الملک و بهمان الدوله ها ناچار از احترامش بودند و بینندگان را شهادت پدر و برادرش به خاطر میگذشت و بهائیان را اشک شادمانی در دور چشم حلقه داشت و ذکر میرزا عزیزالله خان ورقاء ورد زبان بود و پیامها و خطابه های مصدر بای عزیز عبدالبهاء پیوسته برایش میرسید و خبرها معروض میداشت و دستورها می گرفت و رتق و فتق مشکلات این امر بدست او میگذشت و بزرگان بهائی با او معاشر و مشاور و در حلّ و عقد امور امریه و

خدمات مهمه و هدایت محترمین و منتقدین مشهور و متجاهر بود و بالجمله در صف اول رجال بهائی قرار گرفت و بهمین احوال بعد از انفصال بانک نیز تا آخر ایامش قرار داشت و خانه‌اش همیشه محل پذیرائی از محترمین ایرانی و غیر ایرانی نظر باین امر میشد و از سوانح ایام حیاتش آنکه در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در کشورهای اروپا از ملتزمین رکاب قرار گرفته مأموریت انجام خدمات میافت و سرگذشتهائی که از حالات و واقعات و بیانات آن حضرت حکایت می‌کرد درخورد رساله جداگانه است و آثار صادره از آن حضرت خطاب بوی چه نشر یافته و چه محرمانه حاوی مسائل مهمه می‌باشد و او تا آخر ایامش انتظار قریب نسبی و وصلتی در خاندان آن حضرت داشت و محض علاقه و وفا اراده هم فرمودند. چنانچه در آخرین ایامش بحیفا که قریب صعود آنحضرت بود ماهها اقامت و تشرّف حضور داشت آن آمال در ظاهر به قرب تحول بود ولی بالاخره چون دانست که تقدیرات غیبیه موافقت ندارد حسب اجازت با حالت تأثر شدید از مفارقت عودت نمود و وصلت روحانیه در طهران فراهم کرد و پس از صعود حضرت عبدالبهاء بحال حسرت از فرقت ایامی قلیل در خانی آباد قریه ملکی خود زیست و دو سالی بیش نگذشته به سن شصت و اند سالگی بدون عقب و اولاد از این جهان درگذشت.

و اما میرزا ولی الله خان سومین پسر ورقا که سنّا اصغر از روح الله شهید و روح الله اصغر از میرزا عزیزالله خان مذکور بود و چنانچه قبلاً مرقوم و مفهوم گردید در تبریز با ابوبین و اخوان و در خانه جدّ مادری خود حاجی میرزا عبدالله خان نوری عضو دستگاه ولیعهدی مظفرالدین شاه زندگانی و نشو و نما داشت و در آن عائله بهمان نوع که خان مذکور معظم علاقه ایمانی باین امر داشت و سعی کافی در تربیت روحانی اولاد خود نمود زوجه خان مخالفت و معاندت داشته از ضدیت و معارضت چیزی فرو نمیگذاشت ولی از خان ملاحظه داشت و چون حاجی خان در اواخر ایام بسعایت و افترا و فتنه انگیزی دشمنان ناچار از فرار به طهران گردید. زوجه اش به مبارزه با ورقا قیام نمود که آن مظلوم با دو فرزند اکبر دست پروده خود ناچار از تبریز بیرون آمده نزد برادرش حاجی به

میان دو آب رفت و بعد به مسافرت‌های تبلیغیه و ارض مقصود رفته تا با یک پسرش بشهادت رسید و میرزا ولی الله با برادر کوچکترش بدیع الله با مادر و جدّه در تبریز باقی و پرورده بودند و چون بدیع الله در صغر سن در گذشت و میرزا ولی الله بنوع مذکور تا شانزده سالگی رسید حاجی میرزا حسین اخ الشّهد سعّی بلیغ و تدبیری صواب نمود که برادرزاده را به میان دو آب نزد خود برده مانند

--- صفحه ۴۹۶ ---

فرزند جسماً و روحاً پیرو راند و از آنسو میرزا عزیزالله خان بنوع مذکور صاحب رشد و مقامی در طهران گردید و برادر یگانه یعنی میرزا ولی الله خان را برای اقامت نزد خود خواستار گردید و او در حالیکه شوق تشرف به محضر حضرت عبدالبهاء به همسفری آقا سید اسدالله قمی را داشت به تأکید بهائیان نزد برادر بطهران رفت و برادر مانند پدر بسرپرستی وی قیام کرد و بتحصول دروس رایجه بگماشت و چندی در مدرسه امریکائی واداشت آنگاه بتحصول مدرسه امریکائی بیروت فرستاد که تا سال ۱۳۲۶ تحصیل میکرد و در ایام تعطیل به عکا مشرف میگردد و در آنسال با امریه از حضور حضرت عبدالبهاء بطهران عودت کرد و در همان سال با بنت محترمه صنیع السلطان شهیر ازدواج نمود پس چندی در سفارت روس شغل نویسندگی گرفت و در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء بکشورهای غرب عازم امریکا شده مدتی ملتزم رکاب مبارک بود که در بدایع الاثار مذکور میباشد و بعد از مراجعت به سمت منشی اول در سفارت ترکیه اشتغال جست و در تمام احوال و ایام بعضویت محفل روحانی و قیام در انواع و اقسام خدمات امری امتیاز داشت و در اقامه و اداره تشکیلات بهائی و مجلس‌های مشورتی و غیرها تأثیرهای بسزائی نمود و در ایمان و حسن اخلاق از آثار باقیه همان خانواده جلیله است

--- صفحه ۴۹۷ ---

و اخلاف روحانیه از خود برقرار گذاشت . و از شناخته گان بهائیان طهران در این دور میرزا مسیح رستگار و میرزا نصرالله رستگار پسران میرزا حسین از اهل قریه نوزک طالقان که میرزا حسین مذکور ساکن طهران شده در خاندان شهزادگان و اشراف بتعلیم و تدریس اشتغال کرد و از اینرو بمعاشرت با اعلام بهائیان فائز به ایمان گردید تا در سال

۱۳۲۲ ه. ق. در حدود شصت سالگی چون از طهران با بستگان و برادرزاده اش میرزا عبدالرحیم که نیز مقبل بامر ابهی^۱ بود بسوی وطن میرفت هر دو در قلعه سنگی قرب کرج بمرض وبا درگذشتند و در همان نزدیکی مدفون شدند و او بعلت ملاحظه و رعایت احتیاط وقت با پسرانش در خصوص عقیدت خود صحبتی نکرد ولی در سال اخیر حیاتش در اوقاتی که پسران با مبلغین بهائی گفتگوی مذهبی میکردند خود با برادرش میرزا محمد طاهر و سه پسر برادر حضور مییافتند تا همگی فائز بایمان گشتند و میرزا محمد طاهر در آنهنگام شصت و پنج سال داشت و بالجمله میرزا مسیح و میرزا نصرالله با سری پرشور و قلبی پر انجذاب بخدمت امر بدیع پرداختند و میرزا مسیح عضویت و خدمات دوائر دولتی اشتغال گرفت و میرزا نصرالله چون در حوزه درس تبلیغ حاجی صدر همدانی استفاده نمود قیام

--- صفحه ۴۹۸ ---

به تبلیغ کرد و سفر بیلاذ ایران برای نشر امر ابهی^۱ نمود در عضویت خدمات تشکیلاتی و تلاوت الواح و مناجات در مجالس و محافل نیز مفتخر گشت و از او و هم برادر مذکورش خاندان رستگار در این امر برقرار گردید. دیگر از خادمین و ناشرین امر بهائی در طهران میرزا تقی خان قاجار بهین آئین بن حسینعلی خان صاحب منصب قشونی خوش خط خوش انشاء و خوش بیان و خوش معاشرت و صاحب اطلاعات عقیده شیعیه بود و تحصیلاتش در همان مسقط الرأس بقزوین واقع شد و در سنین جوانی غریق خوش گذرانی و آلودگی و نوس رانی گشته مال و ثروت موروثی را از دست داد و معتاد مشروب و تریاک گردید ولی عقیدت ایمانی در قلبش ندا میکرد و در طهران هم قرار یافته بود و در سال ۱۳۲۰ با بهائیان ملاقات و مصاحبه دینی و معاشرت حاصل کرد و عقده های مشکلاتش باز شد و مطالعه کتاب ایقان او را منقلب ساخت و بحضور در دروس تبلیغیه حاجی صدر همدانی استفاده عرفانی کامل نمود و صدور خطابی از حضرت عبدالبهاء در حقیقت او را پرواز درآورد و خود را بمیدان خدمت نشر نفعات امر بدیع انداخته در طهران و بلاد دیگر همی تبلیغ نمود و دلائل عقلیه و نقلیه بسیار ساخته بنوع مؤثر صحبت میکرد و عادات سابقه را بگلی مبدل به پاکی

و پرهیزکاری نمود و با خانواده بهائی هم وصلت کرد و در صرف آنچه توانائی داشت برای این امر آیت از خود گذشتگی قرار گرفت و سالها منشی و دبیر دستگاه مالی آقا سید نصرالله باقراف بود و نام خانوادگی خود را بهین آئین گذاشت و خاندانی بدین نام برقرار نمود تا در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی بسن ۷۲ از اینجهان درگذشت. دیگر میرزا عبدالله مطلق که نام پدرش استاد حسن کاشی ساز اصفهانی در بخش ششم آوردیم در سال ۱۲۹۹ به طهران متولد گردید و در صغر سن بکسب در بازار مشغول شد و تحصیل فارسی بشبها در خارج مدرسه نمود و بعلت شوق بخدمت امر ابهی^۱ در حدود نوزده سالگی نزد حاجی صدر همدانی و آقا میرزا نعیم درس تبلیغ خواند بورود در مجالس مؤمنین و هدایت غافلین همّت گماشت و در سال ۱۳۳۵ در تحت اداره محفل روحانی ملی و محلی طهران پی در پی مسافرت تبلیغیه در بلاد ایران کرد و سفری به حیفا رفته ایامی بتشرّف محضر حضرت ولی امرالله فائز گشت و ابلاغیه های متعدّد شامل عنایات و الطاف کثیره در حقش صدور یافت و در مدّت الحیات ازدواج نکرده مجرد زیست و بالاخره در سال ۱۳۵۷ در طهران درگذشت.

و از بهائیان اسرائیلی محترم در طهران میرزا عزیزالله خان عزیزی خیاط بود ولادتش در طهران در خانواده متعصب و بی بضاعت یهود بسال ۱۲۵۶ شمسی وقوع یافت و در صغر سن تحصیلات مختصری و بیشتر دینی بنوع معمول نزد اسرائیلیان نمود و در حدود ۱۶ سالگی به کسب و کار و شغل خیاطی اشتغال کرد و در جوانی بواسطه مبلغین بهائی فرقانی و کلیمی مانند ورقا و حاجی الیاهو بهائی شد و این بر پدر و خانواده اش گران بود و بمضادت شدیده قیام کردند و عاقبت مجلس برای مناظره دینی مرکب از علمای یهود و مبلغین فرقانی و اسرائیلی بهائی برقرار کردند که حقیقت امر بهائی روشن گردید و پدر دست از مخاصمت کشید و لساناً و کتباً تعهد نمود و میرزا عزیزالله به تدریج ایام صاحب مکنت و ثروت و خانواده با سعادت گردید و همیشه در خدمات مالی و غیره نسبت باین امر

مساعدت داشت و چندین بار به زیارت حضرت عبدالبهاء رفت و در ایام مسافرت مبارکه باروپا او نیز ایامی در حضور بود و دوخت لباس و خیاطی برای آنحضرت نمود در خانه اش به طهران غالباً مجالس بهائی برقرار میشد

--- صفحه ۵۰۱ ---

و برادر کهترش میرزا مرتضی خان عزیزی خیاط هم پیوسته در خدمات باین امر موفق بود و خانواده وسیعاً عزیزی از دو برادر بیادگار است. دیگر میرزا مهدی لاله زاری از بهائیان اسرائیل همدانی ساکن طهران و از او خانواده لاله زاری برقرار است. دیگر میرزا سلیمان معنوی مذکور در بخش ششم که در ایمان و خدمات بامر بهائی از وجوه بود ساکن طهران و خانواده معنوی از او برجاست. و از بهائیان فرقانی معروف ساکن طهران جهانگیر مصور رحمانی اصلاً اهل نور و پسر میرزا احمد اباصلتان مذهب ابن میرزا محمد قلی بن میرزا مرتضی قلی که پسر عم میرزا آقاخان صدراعظم نوری بود و تولد مصور رحمانی به سال ۱۳۰۲ ه. ق. واقع شد و چون پدرش در جوانی به ایام اقامت حضرت بهاءالله در افجه حسب امر پدر روزی دو بار برای انجام فرمان بحضور میرسید و مورد ملاحظت گردید و در ایام اقامت در عراق هم باتفاق پدر و برادر در بغداد تشرّف حضور جست و بعنایت مبارکه فائز گشت لذا از جوانی حبی در ضمیر خفی داشت و طالب تحقیق بود تا آنکه چون در مدرسه رشّیده تحصیل میکرد روزی حاجی میرزا حسن رئیس مدرسه تمام معلّمین و متعلّمین را در تالار مدرسه احضار کرد و یکنفر معلّم و نیز محصلی را بنام

علیمحمد خان

--- صفحه ۵۰۲ ---

پسر حاجی ملاعلی اکبر در گوشهء سالون واداشته پس از اظهارات مفصّلی راجع ببابی و بهائی امر نمود عده ای از شاگردان به روی آندو نفر تف انداختند و جهانگیر از مشاهده این عمل بیشتر طالب تحقیق گردید و قلباً از عمل رئیس مدرسه منزجر گشت بجانب این عقیدت منعطف گردید و بعد از فراغ از تحصیلات مدرسه ذوقش بسوی عمل تصویر و عکاسی رفته و آنرا بیاموخت و در صنعت عکاسی ترقی و شهرت یافت و در سنه ۱۳۱۹ ه. ق. وارد عکاسخانه شاهنشاهی و مطبوعه شده بر اثر معاشرت با بهائیان که با عکاسباشی معروف رفت و آمد میکردند و

اقدامات میرزا تقیخان صنیع السُّلطان برادر وی ایمان آورد و چون حضرت عبدالبهاء به ممالک اروپا و امریک رفتند و از آن حضرت تصاویر فتوغرافی بسیار منتشر گردید. به مشاهده آن صور روحانی زیبا منجذب گردید و در صف اهل ایمان درآمد سالها بانواع خدمات این امر موفق بود. دیگر از بهائیان طهران میرزا عبدالله معلّم شهیر موسیقی و تار بود که خطابات عدیده از حضرت عبدالبهاء شامل اشارات دلربای موسیقی نسبت باو صادر گردید. دیگر میرزا عبدالحسین خان خادم یا خادمباشی که پدرش لطف الله خادمباشی مدرسه خان مروی مربوط به حاجب ملا علی اکبر کنی بود که اولاً قشربت و تعبّد سطحی

--- صفحه ۵۰۳ ---

داشت و بعداً از درویش کنابادی شد و با شوهر خاله اش آقا محمد مهدی برادر مشکین قلم معاشرت با درویش می نمود و بالاخره سرّاً با بهائیان همدم و محرم شد تا آنکه در شیراز درگذشت و میرزا عبدالحسین با بهائیان محشور و در سرایمان و شوری پیدا کرد و در ایام عمر بامور مختلفه زندگانی وارد شد و سر و سامانی نیک حاصل کرد و بخدمات امریه موفق گردید و در خوی نیک و سرشت پاک مشهور شد. دیگر میرزا علی ناظم الملک اصفهانی الاصل که سالها گمرک طهران و اردبیل و غیره را بمزایده از دولت گرفته بود و مخصوصاً پسرش سرهنگ روح الله خان که در مدرسه امریکائی طهران تحصیل کرده انگلیزی میدانست و در دائره نظام وارد شد چندی درجه یاور و بعد سرهنگی داشت و در خدمات تأمینات و ژاندارمری و گاهی بحکومت نظامی بعضی بلاد و غیره بود و خواهرش حرم میرزا عبدالحسین خان خادمباشی مذکور بود. دیگر میرزا احمدخان یزدانی که تحصیلات مدرسه را در دارالفنون طهران بانجام رساند و در دائره مایه دولتی موظف و مشغول شد و هنوز در سنین شباب بود که فائز بقبول این امر گردید و با قوت بنان و بیان لساناً و قلماً بخدمت در نشر نفحات و معارف بدیعه پرداخت

--- صفحه ۵۰۴ ---

و سالها در تشکیلات و در اداء نطق و خطابه مساعی مبذول داشت و برای امور مربوطه بعقیدت بمضیقه افتاد و نوبتی حسب امر حضرت عبدالبهاء باتفاق میرزا علیمحمد ابن اصدق برای نشر این امر سفری به هولند کرد و بالجمله

سالها سفرأ و حضرأ و قلمأ و قدمأ و لسانأ همی خدمت این امر نمود و از او عائله یزدانی برقرار است . دیگر میرزا غلامحسین خان کیوان که در دائرهٔ پست و تلگراف ایران موظف بود و در اوائل تجدد مشروطیت از سردسته های آن محسوب میشد چون فائز بایمان بدیع گردید از همه آن امور خلاص گردیده و بحال انقطاع برای جولان در میدان روحانیت بخدمات پرداخت .

دیگر میرزا علی محمد خان موافق و برادرش میرزا تقی خان که از ایشان خاندان موافق برقرار است . و نیز دکتر ابراهیم خان شفیع زاده و نیز استاد حسنعلی معمار که در اوائل دورهٔ میثاق ایمان آورده خاندان بهائی برجای گذاشت و به جز مذکورین و مذکورات خاندانهای نفوس بسیاری از بهائیان این دور در طهران بودند چون میرزا تقیخان مرشد زاده و پسران و خاندانش و میرزا نصرالله کاشی و برادرش که استقصاء و کتابت احوال میسور و منظور نبود . و از بایان ازلی شهیر ساکن طهران داهیه حرم منقطعهٔ اصفهانیه حضرت نقطه که در بخش سوم و ششم

--- صفحه ۵۰۵ ---

شرح دادیم بالاخره ساکن طهران شد و در حدود سال ۱۳۲۳ درگذشت و از اعقاب برادرانش عائله ای در آنجا برقرار گردیدند . دیگر سید آقاخان طالخونچه^۸ اصفهان که در بخش ششم ضمن بیان کیفیت شهادت ملا کاظم نام بردیم، مقیم طهران بوده با لباس آخوندی و شهرت ملا مصطفی گوش بریده نزد ازلیان محترم و به شغل کتابت بیان فارسی و دیگر آثار حضرت اعلی و میرزا یحیی و آقاخان کرمانی و شیخ احمد و غیرها معاش می کرد و نسبت بریدگی گوشش به همان فتنه و واقعهٔ ملا کاظم شهید مستند است از او نیز خاندانی است . دیگر حاجی میرزا هادی دولت آبادی که شرح حال در بخش ششم آوردیم و در سنین اولیه اقامتش در طهران که در مسجد معروف سراج الملک امامت جماعت و در خانه خودش درس و ادارهٔ شریعت برقرار کرده به قوت ثروت و مکنت که او را در

8 - طالخونچه (Talkhooncheh) شهری در منتهی الیه جنوب غربی استان اصفهان و در شهرستان مبارکه است. این شهر که به مرورید منطقه مشهور است با قدمتی چند هزار ساله آثار تاریخی دوره‌های مختلف را در خود جای داده که از آن جمله می‌توان به مساجدی با معماری دوره صفویه، قلعه‌ها و بناهای قدیمی اشاره کرد. نام اصلی این شهر «طالقان جی» بوده که به دلیل خونریزی قوم مغول در این محل، نام آن به طالخونچه معروف گردید. این شهر همچنین زادگاه صاحب بن عباد یکی از وزرای مسلمان بوده است! این شهر همچنین به دلیل وجود قلعه‌های زیاد به شهر قلعه‌ها معروف است. در خصوص تعداد کل قلعه‌های این شهر نقل فراوان وجود دارد. اما نقل مشهور که شامل کلیه قلاع موجود و یا تخریب شده و... است حدود 30 قلعه است... از دیگر القاب این شهر می‌توان به دیار دارالمومنین اشاره کرد.

دولت آباد بود، ریاست شرعیه اسلامیّه برقرار کرد. ولی ظلّ السلطان از اصفهان به حاجی میرزا حسن آشتیانی نوشت که حاجی میرزا هادی دولت آبادی بابی ازلی به طهران اقامت گزید و بدستاری هم مسلکانش اغواء و اضلال مسلمین می نماید و مجتهد مذکور پی قتلش کمر بست و خواست مجتهدین پایتخت را با خود متفق و

--- صفحه ۵۰۶ ---

مصمم سازد صدرالعلماء که با حاجی میرزا هادی هم عقیدت بود مخالفت کرد معذک مجتهد آشتیانی به مقصد خود رسید و مجتهدین با او متفق شده بر دولت آبادی بناختند و او را تکلیف کردند که به مسجد شاه در مجمع خاصّ و عام بر منبر آمده نسبت به حضرت اعلی و جمال ابهی^۱ و حضرت عبدالبهاء لعن و سب گفته تبری کرد و نسبت به میرزا یحیی کلمات رکیکه و قبیحه ادا نمود و لذا جان از مهلکه بدر برد و مکاتیبی از میرزا یحیی در حقش موجود است و او را با تطبیق عدد حروف ابجدی به لقب ودود خواند و در کتاب اقصی در حقش چنین نوشت:

فقلیل مایوجد مثل ذلک العبد الممتقی المنقطع الخالص رفع الی اللّٰه و اعماله و کان من الراقیین و ینبغی لکلّ عباد و لذریته ان یتبعوا سبیلہ و یقتفوا بما قد اقتفی و یقتدوا به ان یكونوا مصلحین ذلک مایوصیکم اللّٰه و بیّن امره انه ولیّ المحسنین و ما در بخش سابق نگاشتیم که میرزا یحیی او را وصی خود معین کرد ولی قبل از موصی در طهران به شب ۲۴ شوال سال ۱۳۲۶ ه. ق. مطابق ۱۸ نوامبر ۱۹۰۸ میلادی درگذشت و دختر و پسران متعدّد به مسلک و هنجارش برجا گذاشت و چنانکه آوردیم بعد از وفاتش میرزا یحیی پسر وی حاجی میرزا یحیی را وصی

--- صفحه ۵۰۷ ---

خود برقرار نمود و خاندان دولت آبادی جمعیت کثیره می باشند و ما در بخش ششم ذکرى از حال مخالفت اشتمال صدرالعلماء و میرزا محسن نمودیم و بیان احوال حاجی شیخ هادی نجم آبادی کردیم و از قلم حضرت عبدالبهاء لوحی خطاب به شخص اخیر صدور یافت:

عنوان پاکت: هو الله ط حضرت فاضل عامل جناب آقا شیخ هادی علیه بهاء الله الابهی^۱ ملاحظه فرمایند

هو حضرت آقا شيخ هادى ملاحظه فرمايند :

هو الله

سبحان من اشرق عن افق التوحيد سبحان من لاح من مطلع التفريد سبحان من نطق بالحق الركن الشديد سبحان من
 يقظ اهل الشرق بنداء المرتفع من الملكوت المجيد سبحان من احيى الغرب بنفحات قدسه فى هذا العصر الجديد
 سبحان من اقام نفوسا مقدسة على ترويح امره البديع سبحان من من على المستضعفين و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثين
 سبحان من موح القطره بامواج البحر العظيم سبحان من نور الذرة ككوكب منير انه لهو المقتدر القدير و اصلى و اسلم
 على مطلع الهدى صبح البقاء الاية الكبرى والرنة العظمى الحقيقة النورانية والهوية الرحمانية والجذبة الفردانية الرحمة

--- صفحه ٥٠٨ ---

السابقة والنعمة السابقة والكلمة التامة النور المبين والماء المعين النيران النورانى والروح الصمدانى صلوة و تسليمًا عظيمًا
 ايها النحرير الشهير والفاضل النبيل قد هبت ارياح لواقح من مهب عناية ربك الرحيم و فاضت غيوم مدرارة بغيوث
 الحق اليقين و تنسم نسيم الربيع الرحمانى فى هذا القرن البديع و اشرقت شمس الحقيقة بحرارة و اشراق يحيى العظم
 الريم فاهتزت اراضى الحقائق النورانية وربت و انبتت رياحين الهدى من كل زوج بهيج و انتشت الشجرة المباركة فى
 قطب الفردوس الاعلى و افرعت و اورقت و ازهرت و اثمرت بثمار المواهب الكبرى فى جنة النعيم و خيم الربيع
 الرحمانى فى هذا الفضاء الفسيح و تغردت الطيور الشكور بالحن حيرت العقول فى هذا الروض الانيق و مع ذلك ترى
 الناس فى سكرتهم يعمهون يلتهون و يلعبون و هم عن هذه المواهب معرضون و انك انت ايها الفاضل الجليل هلم تنزع
 هذا الثوب الرثيث و تلبس قميص التقديس و تتزين بحلل مواهب ربك الرحمن فى هذا اليوم السعيد والعصر

الجديد قدمضت الايام و قضت الليال فما النتيجة من هذه المعالى لانها و همية الوجود عديمة الثبوت كسراب بقية
 يحسبه الظمان ماء معين الى متى تقنع بالسراب عن الشراب و بالمجاز عن الحقيقة و بالخيال عن رب الجمال

--- صفحه ٥٠٩ ---

و بالاوهام عن النور المشرق على الظلام هل يقاس الصباح بالمساء ام الوفاء بالجفاء ام النور بالذجى الديجور

لاوربّك الغفور أنّ الرّق المنشور فى آفاق الظهور ينطق بالحقّ و يفصح عن السّرالمكنون والرّمزمصون طوبى لمن قرء هذا اللّوح المحفوظ و ادرك هذا السّرالمرموز و تتبّع الاسرار المستورة عن اهل القشور الى متى الرقود فى مضجع الخمول الى متى السّكون فى زاوية الهموم الى متى السّكوت عن الذكرالمحمود قم على امر يؤيدك فيه ملائكة الغيب والشّهود وافتح جناح الاشواق ثم اعرج الى فضاء الاشراق و رفر فباباهرالعرفان و خوافى الايقان فيهذا الاوج الرّفيع والفضاء الوسيع ثم اصدح على افنان شجرة الطوبى و ترنّم بابدع الانغام و فنون الالحن حتّى يهتّمزمنها قلوب الاصفياء و ينشرح بها صدورالاتقياء و يلتذّ بها مسامع الملاء الاعلى هذاخيرلك عن سجودكّل الوجود والّعزة الفانية الّتى تذهب هباءً منبّثاً من بعد يوم الموعود اين الحسن و اجتهاده و اين المرتضى و اشتهاره و اين الحسن الثّانى و اعتلائه هيهات جاوروا الرّغام و دخلوا تحت اطباق التّراب قد احاطتهم ظلمات افناء و اضلم عليهم يوم الحيات بليال دهماء و أنّك انت فادرك الحال قبل الارتحال و افتكر فى المال مادام

--- صفحہ ۵۱۰ ---

المجال سيزول هذه الحيات الّتى عبارة عن الاحلام والظلال هل يجوز لاهل العرفان ان يقتنعوا بالملح الاجاج عن العذب الفرات لا وربّ الايات البيّنات وانى لفرط حبّى و شغفى بجنابك اخاطبك بهذا الخطاب و احنّ اليك حينى الطيور الى السّرب فى رياض الزهور و احبّ لك ما احببته لنفسى و اخترت لك ما اخترته لذاتى قم بقوّة ربّك على نشر نفحات القدس فى تلك الاقاليم الشّاسعة الارجاء أنّ ربّك يؤيدك بجنود من الملاء الاعلى و جيوش عرمرمة من ملكوت الابهى^۱ و هذا من اعظم مواهب ربّك فى هذا الايام الّتى ظهرت الاثار و اشرفت الانوار و انكشفت الاسرار و هبّت نسائم الاسحار و نفحت روائح الازهار و ماجت بحار الافكار و تشعّشت نجوم الهدى من افق التّقديس على ممرّ القرون والاعصار و عليك التّحية والثّناء الهى الهى هذا عبد علّمته فنونا شتى و علوما اشتهر بها بين الورى حتّى اصبح تحريرالافاق و شاع و ذاع صيته فى اقليم العراق والقيت عليه كلمة التّقوى و اغنيته عما سوى فاجعله نجم الهدى و سراجا يوقد و يضئى فى زجاج التّقى و انطقه بالثناء و اشرح صدره بالانجذاب الى الطّلة النّوراء و انعش روحه بانفاس طيبة تعبق من رياض ملكوتك الابهى^۱ و نور وجهه بالنّورالسّاطع من الملاء الاعلى ربّ ربّ ايدى

بشدید القوی و اطفح له كأس العطاءِ واسکره صهباءِ الوفاءِ وادخله فی صون حمايتک يا ربی الاعلی و اجعله آية توحیدک بین ملاء الانشاء و رایة تمجیدک علی الملاحتی يدلح لسانه بذکر جمالک و یشتاق الی وصالک وینال جزیل عطائک و یدخل فی جنة لقاءک و یخدم احبائک و یشتد ازره علی خدمتک و یتقوی ظهره فی عبادتک و وققه علی عبودیة عنبة قدسک انک انت الکریم المعطى العزیز الوهاب ع ع

و حاجی شیخ هادی مذکور ابن حاجی ملا مهدی بن باقر نام حداد از اهل قریه نجم آباد از محال ساوجبلاغ واقع بین طهران و قزوین بود و حاجی ملامهدی نامبرده با برادر بزرگترش حاجی ملا ابراهیم در قزوین و اصفهان تحصیلات علمیّه عصر را انجام دادند و برادر مهتر مورد تفقد فتحعلی شاه قرار گرفت و بعد از اقامت سنینی در قزوین چندین سال در نجم آباد مرجع انام و بالاخره بطهران آمده از ائمه جماعت و مدرّسین علوم عقلیه بشمار آمد تا در سال ۱۲۴۰ بسن ۴۵ سالگی درگذشت و پسرانش بنام حاجی آقا محمد و آقا حسن که اکمال تحصیلات در عراق و عرب کردند کهتر در همانجا وفات نمود و مهتر را مینگاریم و بعد از درگذشت حاجی ملا ابراهیم برادر کهترش حاجی ملا مهدی مذکور که در عراق با کمال تحصیلات اقامت داشت

به طهران آمده برجای برادر نشست و از او نیز دو پسر بنام حاجی شیخ هادی متولد در سال ۱۲۵۰ و حاجی شیخ باقر متولد در سال ۱۲۶۰ نیز تحصیلات عقلیه کرده از ائمه جماعت و مرجع افراد و جماعت شدند چنانچه بعد از وفات حاجی ملا مهدی مذکور در سال ۱۲۷۱ حاجی شیخ باقر مذکور برجایش برقرار گردید تا در سال ۱۳۴۷ درگذشت و بعد از فوت او حاجی آقا محمد مذکور برجایش قرار گرفت که وارد در علوم معقول و منقول بود و در سال ۱۳۰۳ وفات نمود و جای گزینش در پیشوائی خلفش آقا حسین از تلامذه آقا محمد رضا قمشه ای شد که بسال ۱۳۴۷ فوت یافت و در این خانواده علمیّه حاجی شیخ هادی بن ملامهدی مذکور اعراف از گل میباشد و او بسال ۱۲۶۲ در سن ۱۲ سالگی با مادر به نجف رفته ساکن گشت و بتحصیل مقدمات علمیّه مشغول بود تا در سن ۲۰

سالگی بسال ۱۲۷۰ بامر پدر به طهران آمد و ازدواج کرده به نجف رفت اتمام تحصیل نمود و باز نه سال بعد از فوت والد در سال ۱۲۸۰ بطهران آمد و باتفاق ابن عم اکبر یعنی حاجی آقامحمد امور شرعیه را اداره میکرد و در سال ۱۲۹۰ بحج رفت و چند سفر برای زیارت بقاع متبرکه بعراق و مشهد و خراسان کرد و با اسلوب بی اعتنائی بامور فانیه دنیا و بریاست رؤسا و توجه بحقائق

--- صفحه ۵۱۳ ---

و معارف اصلیه انبیاء و اولیاء و خرق حجب خرافات و تقالید دائره اهل ریا دوست بسیاری باو اعتقاد و دوستی یافتند و مسجد و مدرسه و بیمارستان و خانه و غیره ها برایش و تشویقش تاسیس کردند که الی کنون اماکنی بنام وی اشتها دارد و تحریراتی و اوراقی نیز از وی باقی است ولی با وجود صدور خطاب مذکور و با مصاحبه و معاشرتش با برخی از علمای مؤمنین این امر علاقه نیافت و بحضرت نقطه اعتقادی داشت و ارتباطش با بایان بیشتر بود تا در سال ۱۳۲۰ درگذشت و مقبره اش در محیطی که محل زندگانی او و خانواده اش بود در طهران معروف میباشد و اخلاف و بستگانش بر اساس وی برقرارند .

و نیز ذکری از امام جمعه طهران میرزا زین العابدین گذشت که تا بسال ۱۳۲۱ حیات داشت که وفاتش در آنسال شش روز بعد از عودتش از سفر مکه واقع شد و از او مطلقا زینانی باین امر نرسید و در بعضی مواقع شدیداً برای این طائفه سخن حق گفت و مساعدت و مراعات نمود و از پسرانش مخصوصاً حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه موافقت و محبت بروز یافت و شرح احوال دیگر بایان ساکن طهران از نراقیان و طاریان و غیرهم لزومی نیست . و از عرفاء زمان حاجی میرزا حسن صفی علیشاه را سابقه

--- صفحه ۵۱۴ ---

حال آوردیم و همینکه کتاب ایقان بنظرش رسید و در قسمت اخیر حدیث مأثور منقول از کتاب بحارالانوار را دید که لفظ آن چنین است : ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی الخوف والانتظار و اما العلامة من عیسی فما قالوا فی حقّه و اما العلامة من یوسف السّجن والتّقیّه و اما العلامة من

محمد فیاتی باثار مثل القرآن چنین گمان برد که شرح و بیان مذکور راجع بعلامات را جمال ابھی فرمودند و رساله ای بدین مضمون در رد بنگاشت که تبیین علامات از قبیل تقیّه برای و مخالف ظاهر و حقیقت است و احتمالات دیگری هست که به انضمام قرائن و شواهد اقرب بمراد امام میباید و معانی عرفانیّه طبق افکار خود نوشت و ضمناً در مقام تضعیف و تزییف این عبارت آورد که این توجیه عجیبی است در این حدیث کسیکه میخواهد کلمات خود را بر مردم حجّت کند و آیت ادّعا قرار دهد اینطور معنی حدیث نمیکند و رساله مذکوره در همان سال که هزار و سیصد و یازده هجری قمری بود به عکا در محضر حضرت عبدالبهاء رسید و حاجی میرزا حسن شیرازی معروف به خرطومی رساله ای بنام نجم العرفان فی رجم من اعترض علی الایقان در بمبئی طبع و نشر ساخت که بدین عبارت افتتاح گردید :

--- صفحه ۵۱۵ ---

هو العزیز المستعان

الحمد لله الذی کشف اسرار التّوحید بطلوع نیرالجمال و اظهر آیات التّفرید بقدرته علی اوج العظمة والجلال و الثّناء و البهائه علی مطالع امره ببدايع الذکر والکمال و علی اولیائه و حروفات کتابه فی المبدء و المال و بعد برضمیر منیر سالکان سبیل عرفان و خاطر خطیر ساکنان فلک ایقان و واقفین باسرار حقیقت و توحید و سائرین در ریاض معرفت و تجرید مبرهن و معلوم بوده که در این اوان از مرکز سلطنت علیه ایران ورقه از سر سلسله عارفان مرشد مریدان پیر طریقت داعی حقیقت جناب میرزا حسن صفی علیشان به واسطه یکی از دوستان بوادی ایمن بقعه مبارکه بریه سینا وارد در محفل روحانیان قرائت شد الی قوله مختصر این است که حدیث مأثور با معانی مذکور کّل از حضرت معصوم است لکن اینعارف حقیقت ملتفت این نگشته گمان نمود که توجّه و معانی مذکوره از قلم ابھی صادر خواسته که اعتراض بر آن قلم اعلی وارد آورد خالی الذهن که این اعتراض بر نفس امام علیه السلام که قائل و شارح حدیث مأثور است وارد میگردد سبحان الله ملتفت نشدند که این شرح نیز از امام است و به کتاب

--- صفحه ۵۱۶ ---

بحارالانوار نیز مراجعت نمود " و ما وقع در لوحی صادر از قلم حضرت عبدالبهاءِ چنین مسطور است :

" در خصوص جناب صفی مرقوم نموده بودید این عباد واقفند که با طایفه ای و نفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه سقیم خواه عارف خواه غارف خواه منحرف خواه متصوّف، نه بیرحم مفتی هستیم که بخون آزادگان رقم زنیم نه بیشرم قاضی که حکم شرع الهی را بنیان براندازیم و نه بی مروّت مجتهد که آبروی عارفان بریزیم و نه معجب و متکبر حکیم که با هر ناطقی در ستیزیم و نه مدعی سلوکیم که علم شکوک برافرازیم و نه شیخی با یال و کوپالیم که دوهزار حدیث مسلسل روایت کنیم بلکه اسیریم و غریبیم و ساده و فقیریم و حقیر و ذلیل درگاه ربّ قدیریم از هر سری سرّ او جوئیم و از هر افقی نور او طلبیم با جمیع بکمال روح و ریحانیم و با کُلّ بتمامی الفتیم نه کلفت و با جمیعی در فکر محبّت و رحمتیم نه زحمت مأمور بدوستی و انسیم نه نفرت و وحشت اگر ایشان در ایمان ما شبهه ای دارند ما بکمال عرفان ایشان مقرّ و معترف چه کنیم قسمت چنین بود و نصیب چنان عندلیب حزین را ناله و زاری آموختند و مرغ رنگین را ناز و طنّازی فاخته جان سوخته را با آه و حنین قرین نمودند

و طاوس باغ برین را جلوه نازینی شمع را افروختن آموختند

--- صفحه ۵۱۷ ---

و پروانه را سوختن مقصود این است که ما در ایشان نظر حقارت ننمودیم بلکه تعجب کردیم که با وجود این مراتب عرفان و ایقان و حقیقت شهود و عیان چگونه معنی و متمّم حدیث مستور و پنهان ماند؟ باز ملاحظه میکنیم که احوالات مختلف است و مقامات بیشمار عارفات واقفانرا حالات مختلف چنانچه شیخ سعدی گوید :

گهی بر طارم اعلی نشینم

گهی تا پشت پای خود نه بینم

باری بهیچوجه پایی ایشان نشوید انّ الانسان علی نفسه بصیرة و ان القی معاذیره . این رساله را یکی از احبّاء الله مرقوم نموده بود تا توانی سبب روح و ریحان باش و مظهر رحمت از برای نفوس مراتبی است امیدواریم گل از

معین انصاف بنوشند ابدًا جدال جائز نه والبهاءِ علیک ع ع "

سسسسسسسس

سسسس

سسس

--- صفحه ۵۱۸ ---

و اما شرح مواقع و امکنه متبرکه و تاریخیه طهران آنچه متعلق بدوره اولی است و نیز بیان عمارات جمال ابهی^۱ و اقامتگاهشان در قریه افجه مازندران و متعلق بمنتسین می باشد خصوصاً مدفن جناب اخت و مریم و مسیح و مدفن حضرت شیخ ابوتراب اشتهاردی و غیرهم در بخشهای سابقه آوردیم و در خصوص اقامتگاه ابهی^۱ در مرغ محله شمیران بقلم غصن اعظم عبدالبهاء چنین صدور یافت: " آن مکان محلّه مرغان نیست آشیانه عنقاء مشرق است و لانه سیمرخ کوه قاف زیرا جمال مبارک روحی لاحبائنه الفداء در آن مزرعه پاک مطهر یکسال در تابستان منزل و ماوی فرمودند در باغ حاجی محمد باقر که سه طبقه بود و مسلط بدریاچه محلّ سریر ملیک ملکوت بود و در بدایت امر بود در وسط دریاچه تخت بزرگی ازسنگ زده بودند در وسط تخت سراپرده و اطراف تخت باغچه قریب صد و پنجاه نفر از احباباً مجتمع شب آهنگ تقدیس بود که بملاء اعلی میرسید بسیار خوش گذشت همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را میفرمودند الخ "

و محبس انبار شاهی که محلّ حبس جمال ابهی^۱ و جمعیت کثیری از مشاهیر این طایفه بود و عده ای در آنجا تحت

--- صفحه ۵۱۹ ---

شکنجه و عذاب گوناگون زیسته بالاخره مقتول گشتند. در این عصر تغییر و تبدیل یافته مزین به انبیه و عمارات رفیعه دولتی گردید. و خانه محمودخان نوری کلانتر که محلّ محبس قرة العین و کثیری از این طایفه بود معروف و معین است. و میدان اعدام مشهور پهای قاپوق که اکنون مزین ببوستان و ریاحین و منور بانوار چراغ برق شد محلّ شهادت ملاعلیجان مازندرانی و جمعی کثیر گردید و قبرستان معروف به سر قبر آقا که مدفن ملا علیجان شهید و عده ای دیگر از این طایفه بود و پیوسته اشرار و اراذل هجوم برده تعدی و تعرض به مقابر نمودند اکنون باشجار و

ازهار و انوار مزین و منور شده مسمی بیاغ فردوس میباشد و جسد ملاعلیجان شهید را میرزا عزیزالله خان ابن ورقا در قرب شمال غربی بلد این ابتماعی خود نقل نموده با جسد والد شهید مقر داده بقعه و بوستان ساخته بنام ورقائیه مسمی کرد و صدها شهداء دیگر که از زنجان و نیریز و کاشان و نور و غیره بطهران اسیر آورده کشتند و یا در خود طهران دستگیر و مقتول کردند چنانکه در بخشهای سابقه اشاره نمودیم مقتل و مدفنشان بعلت اوضاع ظلمانیء شدیدء آن دوره شناخته نگردید .

--- صفحه ۵۲۰ ---

و اما در خصوص محلهائیکه جسد حضرت نقطه اولی تا یوم نقل برای حیف استقرار داشت در خاتمه بخش دوم کیفیت انتقال آن جسد مطهر بطهران و استقرار در قبرستان ابن بابویه قرب عبدالعظیم را نوشتیم و جملهء از صورت زیارت برای عبدالعظیم که چون غلامان دولتی آنحضرت را از مقابل بقعه مذکوره برای آذربایجان میگذراندند صادر فرمود ثبت نمودیم . و منها قوله الاحلی : " فوالذی روحی بیده لو ملکنی الله ما علی الارض کلها لرضیت بان اعطی و ادخل حرمک لانه قطعه من روضات الجنان و یجری فی حکمها حکم وادی المقدس فی البقعة المبارکة لمن نظر بالعیان الی حکم البیان الی آخر " و بنوع مذکور در آن محل مکنون و مستور بود و احدی جز آقا میرزا موسی کلیم و آقا میرزا عبدالکریم قزوینی شهید در مذبحه طهران بسال ۱۲۶۸ از آن اطلاع نداشت و در سنین سطوع انوار ابهی در ارض ادرنه بسال ۱۲۸۳ _ میرزا آقا منیر کاشی که حسب الامر از آن ارض به ایران آمد مأمور شد که جسد مطهر را واری کند و اقدام و تجسس کرد و نتوانست محل استقرار را معلوم نماید آنگاه آقا جمال بروجردی از ادرنه مأمور شده بطهران آمده با حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی اقدام کرده جسد مطهر را بیرون آورده به محل دیگر در قرب امامزاده معصوم امانت سپردند

--- صفحه ۵۲۱ ---

سپس از آنجا به مسجد ماشاءالله معروف منتقل ساختند و بعد از چندی برای اندیشه از آگهی یافتن یار و اغیار

و اشتهار نزد اشرار جسد مطهر را نقل بشهر کرده در خانه آقا میرزا حسن تفریسی معروف بخانه صدرالاشراف امانت و مخزون ساختند و چون متدرجاً بسمع دوستان رسیده مورد توجه و زیارت واقع شد و خوف آن میرفت که انتشار و اشتهار یابد تا در سال ۱۳۰۰ میرزا اسدالله اصفهانی حسب الامر جمال ابهی^۹ رسید و جسد اعلی تحویل و تسلیم گرفته و نقل به خانه میرزا علینقی شوهر خواهر خود نمود و پس از چندی از آن خانه بخانه متعلقه باقا حسینعلی نور اصفهانی برده مستور و پنهان داشتند و پس از چند سال محلّ مذکور معروف احباب گردید و مورد ذهاب و ایاب شد لذا بالاخره بخانه متعلقه باقا محمد کریم عطار برده^(۹) امانت سپردند و مخزون و مکتوم داشتند و

9 - آنچه در باره جسد مطهر حضرت نقطه اولی روح من فی الملک لرمسه الاظهر فداء این ذره فانی تحقیق نموده این است که پس از شهادت جسد مطهر مبارک را با جسد شریف میرزا محمدعلی در همان میدان انداختند که هرکس برود به بیند و توهین کند و از اول سپرده بودند کسی دفن نکند آقا سید ابراهیم خلیل و ذبیح که از اصحاب و کتاب آنحضرت بودند در آنوقت با چند نفر در کارخانه شعر بافی حاجی احمد میلانی پنهان بودند در فکر آنکه تدبیری کنند. در استخلاص آن جسد مطهر که اگر نشد محلّ مضجع را اقلاً بدانند عاقبت دو نفر میلانی را بلباس گدائی و هیئت دیوانگی فرستاده در همان میدان مواظبت نمایند تا به بیند چه باید کرد و بانها سپردند که چون کسی تعرض این هیئت اشخاص ندارد شب هم بانجا بخوابند و حتی برای آب و نان هم بجائی نروند و یکنفر معین کردند که بعنوان رعایت فقرا گاهی غذائی بانها برسند روز اول و دوم بهمان حال بودند خلق از مرد و زن دسته دسته بتماشای میرفتند بعضی عبرت میگرفتند و برخی انواع توهین بجا میاوردند تا روز سیم که امر شد آن دو جسد را در خندق انداختند همان روز قونسول روس اظهار کرده بود بحکومت که رسم این است که هرگاه مقصری بیکدفعه شلیک کشته نشد آزاد است شلیک دوباره باین شخص خلاف بوده است من میخوام بروم جسد او را تماشا کنم عصر همانروز باتفاق نقاشی بکنار خندق آمده صورت و هیئت ایشانرا برداشت و بقراولهای آنجا انعامی داد که این دو نفس را زیر خاک کنید آنها قدری خاک کنار خندق را کنار کرده هر دو را زیر خاک پنهان کرده رفتند. حاجی سلیمانخان همانشب رفت کلانتر حاجی اللّهیار را با چند نفر دیگر همراه روانه کرد و اللّهیار در سر خاک مراقب شد که اگر کسی بیاید جواب گوید و حاجی سلیمان خان با آنان رفته خاک را کنار کرده آن دو نفس را در آورده در کیسه گذاشته زود حرکت کردند و کسی هم بسرشان نیامد پس حاجی اللّهیار را مرخص کردند و رفتند بکارخانه حاجی احمد میلانی که آقا سید ابراهیم در آنجا منتظر بود سید گفت صبح نزدیک است من طاقت ندارم که ملاحظه کنم باید زود پنهان کرد جعبه ای را که بقدر یک زرع تقریباً طول داشت حاضر بود حاجی سلیمان خان با دست خود همان قسم آن کیسه را در پارچه دیگر پیچیده در آن جعبه جای داد و از قرار معلوم یک دست میرزا محمدعلی از بدن جدا شده بود قدری علف جاربو که در خانه های تبریز میروید در پهلوی سر مطهر حضرت گذاشته بود فوراً سر جعبه را بسته در یکی از پای چالهای کارخانه گذاشته روی آنرا پوشید گل مالیدند پس از چند روزی لوحی از حضرت جمال قدم بجناب آقا سید ابراهیم رسید که صورتش ضبط خواهد شد که جسد مطهر و عرض اعظم را بطهران حمل نمایند صندوق را آورده متقالی باور پیچیده مثل یک عدل تجارتهی حرکت دادند حاجی سلیمان خان هم با نعش همراه بطهران آمد و هرکس میدید تصور میکرد یک عدل جنس فرنگ است همینکه وارد طهران شدند جمال قدم در شمیران تشریف داشته مشرف شدند عرض کردند و آنحضرت میرزا حسین اصفهانی را دستورالعمل داده با ایشان فرستادند و فرمودند جسد را باو تسلیم کنید بهمین قسم عمل کرد میرزا بر حسب امر آن صندوق را برده در امام زاده معصوم که در بیابان بود و بقعه مخروبه داشت در گاهی گذاشته جلو آنرا متغیر کرده و روی آنرا طاقچه و گچ مالی و تعمیری در آنجا کرده و روی آنرا طاقچه و گچ مالی و تعمیری در آنجا کرده احدی دیگر از مرد و زن مخبر نبود الا بجناب مریم فرموده بودند و چند سال بهمین حال

--- صفحه ۵۲۲ ---

از یوم استتار و استقرار جسد مطهر در ابن بابویه تا یوم حرکت برای

--- صفحه ۵۲۳ ---

حیفا چهل و پنج سال گذشت و مدت استقرار در خانه عطار تقریباً پنجاه سال شد تا چنانکه در بخش سابق نگاهشتیم

میرزا

--- صفحه ۵۲۴ ---

اسدالله اصفهانی حسب الامر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء جسد را از آنخانه بیرون آورده بنوعی که احباب

ندانستند

بود و از جناب مریم بدیهه اظهار شد و از او کم کم بدیگران رسید پیوسته بعنوان زیارت امام زاده معصوم به زیارت مشرف میشدند و کار امامزاده رونقی گرفته محل آمد و رفت دوست و بیگانه شد رفته رفته مذاکره در گرفت و قریب باین بود که سر پنهانی آشکار شود. پس لوحی از جمال قدم رسید که هر نوع است صندوق مطهر را از آنجا پنهانی بجای دیگر نقل نمایند و بسپارید پس از مشاورت چنان رأی دادند که ببرند بطرف حضرت عبدالعظیم در اطراف بقاع و خرابه های بسیار دارد در جایی پنهان نمایند حسن آقا و دو برادرش شبانه رفتند آن محل را شکافته صندوق را برداشته از بیراه ها به حضرت عبدالعظیم در خانه ایکه سابقاً زندهای خود را بانجا فرستاده بودند بعنوان زیارت وارد کردند. جمال و جناب علی قبل اکبر صبح زیارت مشرف شده تا پنج روز همه را در فکر بودند عاقبت رأیها بر آن مقرر شد که صندوق مبارک را ببرند در یکی از اطاقهای مسجد ماشاءالله که در بایان و کنار راه است بگذارند تا چه امر شود. روی صندوق را باز کردند و پارچه حریری بر آن کیسه پوشانیده چون آن صندوق خیلی نازک بود صندوقی از چوب چنار محکم بهمان اندازه ساخته آن صندوق اول را در این صندوق گذارده شبانه بردند در مسجد ماشاءالله در یکی طاق نماها گذاشت و از آجرهایی که ریخته شده بود در آنجا جلو آنرا چیده که از طهران بنا ببرند و آن محل را درست نمایند مراجعت به حضرت عبدالعظیم کرده عصر از همان طرف روانه طهران

--- صفحه ۵۲۵ ---

در جوف صندوق منسوجات تجارتي گنجانده محترماً حرکت دادند و در طول مدت استقرار جسد مطهر در اماکن

مختلفه

شدند چون مقابل مسجد رسیدند يك نفر که زیارت کند دید که بعضی از آجر و سقطهای چیده ریخته شده وحشت کردند که مبادا از زارعین و رعایای اطراف کسی دیده و مطلع شده باشد ناچار شدند صندوق را برداشته به سمت شهر طهران حرکت کردند و تشویق داشتند که مبادا گمرکچی های سر دروازه مانع شوند و تجسس کنند و آگاه شوند میخواستند کنار خندق و یا سر کور ها بگذارند تا شب بتدبیری وارد نمایند در این بین رعد و برق شدیدی شد که سواره و پیاده یکدفعه رو بدروازه کردند جناب علی قبل اکبر هم که صندوق در جلوی خود گذاشته بود بهمان تندی حضرات دیگر اطراف او را گرفتند یکدفعه وارد شده

کسی مانع نشد که بردند بخانه آقا میرزا سید حسن مرحوم که بالنسبه امین تر مینداشتند بعنوان اینکه امانتی است که در صندوقخانه گذاشته درب آنرا بسته رفتند . پس از چندی باز این خبر در میان احباب شهرت گرفت و هر قدرخواستند خیال مردم را منصرف کنند نشد در این بین حاجی امین مرحوم وارد و لوحی اظهار کرد که جسد مطهر را باو تسلیم نموده و ابتدا از او پرسش نکنند که کجا می رود باو تسلیم کرده خبر مستور ماند تا پس از فوت او جناب میرزا اسدالله اصفهانی مأمور شد که کسی آگاه نبود چندی در طهران توقّف داشت و صندوق را از آنجا حرکت داده در خانه آقا حسینعلی اصفهانی در سر قبر آقا برده بعنوان امانت در درگاهی گذاشته جلو آنرا سدّ کردند و رفتند تا در سنه ۱۳۱۴ آمده چندی در این حدود بوده

--- صفحه ۵۲۶ ---

داخل و خارج طهران و نیز در مواقعی که هنگام خروج از ایران در قم و کاشان و اصفهان و کرمانشاهان مقرر یافت حسب اشارات و تلویحات نهایت تعظیم و احترام معجری شد صغار و کبار این طایفه حین ورود به اماکن مذکوره با وجوه ناضرة و قلوب متوجهه وارکان خاشعه استقبال نمودند و کیفیت بردن جسد مطهر را به حیفا در بخش سابق آوردیم .

بامر مبارک حضرت عبدالبهاء صندوق را بحیفا برده اینک در آنجا مضجعی بنا کرده که عنقریب تمام میشود و در آنجا انشاءالله بزودی استقرار خواهد یافت و مطاف اهل عالم خواهد شد اجمالا محض یادداشت نوشته فی شهر محرم ۱۳۱۶ طالقانی - (سواد از روی خط میرزا حسن ادیب طالقانی از ایادی امرالله است)

--- صفحه ۵۲۷ ---

و اما ناصرالدین شاه تولدش در طهران بشب سه شنبه ۶ شهر صفر سال ۱۲۴۷ و جلوس بعد از وفات پدرش محمد شاه در هفده سالگی اوّل در تبریز بیوم یکشنبه هیجدهم شوال سال ۱۲۶۴ و ثانیاً در طهران شب شنبه بیست و دوم شهر ذیقعد از سال مذکور و قتلش چنانکه در بخش لاحق آوردیم به بقعه شاهزاده عبدالعظیم در بیست و دوم ذیقعد سال ۱۳۱۳ واقع شد تحصیلات رسمیه در فارسی و عربی و ذوق شعری و اطلاع از اوضاع عمومی زمین داشت و شش بار در ایالات و ولایات ایران و سه بار در ممالک اروپا و هم بعراق عرب سفر نموده دیدنی ها دیده اخبار و احوال بشنید و امور مملکت را طرّاً بید مقتدر مستقل خود حلّ و عقد کرد و تنظیماتی در امور کشوری و لشکری و تأسیساتی در ابنیه و طرق و علوم و صنایع جدید و اصلاحاتی در ظواهر و آداب اهالی انجام داد ولی از تیقظ ملت و توجه خطر بمال استقلال خود اندیشه کرده قدم فراتر نگذاشت و رعایت احتیاط و مراقبت در این خصوص نمود و خود را در لباس تعلق تام بتقالید شیعه ظاهر ساخت و قسی و جبار و عیاش و خودخواه و مستبدالاراده بود و سران و ثروتمندان و بلغاء و نبغاء را سلب قدرت و جلب ثروت و منع نفوذ دانش و درایت کرد

وعقاید و اقوام ضعیفه را مورد تطاول متعصبین و مغرضین نهاد و صورت ظاهر قدرت و جباریت خویش را محفوظ داشت و با منتقدین فقها و مجتهدین امامیه معیت و موافقت کرده بخوشگذرانی و شهوت رانی روز و شب پرداخت و با وجود تماس باوضاع تجدد و ترقی ملل و ممالک در صنایع و علوم بعلت بیم از زوال استقلال و سلب هوس پرستیش اهالی را بغفلت و جهالت گذاشت و دو ثلث آخر ایام حضرت اعلی و تمامت دوره اشراق جمال ابهی^۱ و چندسالی بعد از آن در دوره سلطنت او گذشت و موافقت با علما و قتل و غارت و تکفیر و تدمیر این فتنه از او شد و شهادت حضرت اعلی و نفی جمال ابهی^۱ از ایران و بغداد و اسلامبول و ادرنه و سختیهای سجن عکا بدخالت او وقوع یافت و تمامت شهداء تا سال ۱۳۱۳ در عصر او بشهادت رسیدند و در لوح خطاب بوی چنین مسطور است: " مامن ارض الّا صبغت من دمائمهم " و صاحب ناسخ التواریخ چنین نوشت که تاکنون بیست هزار کس از این طایفه کشته شدند چه پیروان ادیان و مذاهب قلیل الاتباع هر یک بدولتی اتکا نموده از شرور مَلاها و اتباعشان تا حدی مصون ماندند زردشتیان بدولت انگلیس و آرامنه و آشوریها و کلدانیهها بدولت روس و یهود بفرانسه و سنیان

به دولت عثمانی پناهندند و دیگران در آتش تعصب و غرض سوختند خصوصاً این طائفه ملجاء و ملاذی بوجه من الوجوه نداشتند و شاه باندیشه از مال استقلال در دفع و استیصالشان همی کوشید و پس از وصول لوح معظم و شهادت رسول مکرم یعنی آقا بزرگ بدیع سابق الذکر نیز بحال اندیشه و اضطراب باقی بوده آنچه خواست کرد و بحدی از ایشان خوف داشت که چون بسال ۱۲۸۷ عازم زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب گشت حکومت عثمانیه محض موافقت حال و راحت خیال ببهائیان بغداد ابلاغ کرد که به اطراف متفرق شدند و همینکه شاه عودت به مملکت نمود به محال خود برگشته مشغول باشغال شدند ولی در اواخر سلطنتش چنین دانست که اهل بها متعرض سلطنت و استقلالش نیستند و لذا خود متعرض نشد و هر که را که مَلاها فتوی^۱ دادند دخالت در تعرض کردند

موافقت نموده حسب خواهششان مجری داشت حتّی در یوم هلاکتش نیز عده ای از مظلومان در انبار ظلمش محبوس بودند و ورقاء با پسرش روح الله در همان روز بشهادت رسید و در سال ۱۳۱۳ مذکور که سنوات ثلاث از غروب شمس جمال ابهی^۱ و نیم قرن از سلطنتش گذشت شروع به تهیه جشنی بزرگ نمود که سگّه ذوالقرنینی بر

--- صفحه ۵۳۰ ---

زر و سیم زدند باغی جدید تأسیس کردند و لباس مگّلل به مروارید گران بها برایش دوختند و تدارک خلعت‌های گوناگون برای صدراعظم تا سرباز دیدند و چوبهای آتشبازی نصب کرده از ممالک اروپا عمده موسیقی و طرب آوردند و هدایا از دول خارجه توسط سفرائشان رسید و میرزا علی اصغرخان صدراعظم و کامران میرزا نائب السلطنه و وزیر جنگ مصاریف باهظه برای چراغانی نمودند و چون در یوم بیست و دوم ذیقعه دوره پنجاه ساله سلطنت تمام و کمال یافته جشن و سور مذکور برقرار میگشت در روز جمعه هفدهم که دوازدهم عید رضوان بود امین الملک از شاه وعده خواهی کرد و جشنی خطیر با مصارف وفیر و هدایائی کثیر بیاراست و شاه در بامداد بحالی که غرق در جواهر با کمال غرور و شهوت عیاشی و سرمست عشق دختر باغبانباشی بود و بنظر جوانی سی ساله میامد (گفته اند چون دختر نوری مذکور مایل بمرد شصت و هفت ساله نبود شاه چادر ریشه مروارید و جعبه جواهر هفتاد هزار تومان تقدیمش نمود) بقصد زیارت مرقد عبدالعظیم از شهر بیرون راند و در موقع زوال ظهر وارد حرم گردید و میرزا رضا کرمانی از اتباع سید جمال الدین افغانی که قبلاً خود را در آنجا حاضر و مخفی داشت وی را هدف گلوله طپانچه ساخته چنان بر قلبش نواخت که گویا هنوز حرف خاء از کلمه آخ را تمام نکرده مایه

--- صفحه ۵۳۱ ---

حیاتش تمام شد و آرزوهایش ناسرانجام ماند و تقریباً یکهزاروسی تن زن که در حرمسرا داشت آزاد گشتند و ما در این مقام از همه الواح و آثار که در شأن وی صدور یافت و اهل بها نشر دادند به درج لوحی اکتفا مینمائیم قوله الابهی^۱: " بنام خداوند یکتا نداء الله از شهر عکا مرتفع و میفرماید الی قوله الکریم " لم یزل صاحبان حکم ظاهره ناس را از توجه به شطر احدیه منع نموده اند و اجتماع عباد را بر بحر اعظم دوست نداشته اند چه که این اجتماع را

سبب و علت تفریق اسباب سلطنت دانسته و میدانند و حال آنکه فوالدی زمام کَلَشئی فی قبضة قدرته که نظر احبای حق لازال مقدس از توجه باین امور بوده و خواهد بود این امور را هم مفسدین انتشار داده اند و حال اکثری را توهم چنان که این عبد ارادهء حکومت کلیه در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عباد را از قبول این رتبه منع نموده ایم چه که جز زحمت و ابتلا حاصلی نداشته مگر آنکه نفسی لله قبول امر کند که نصرت امرالله نماید ملوک مظاهر قدرت الهیه اند و آنچه مقصود است عدالت ایشان است اگر بان ناظر باشند بحق منسوبند زود است

--- ۵۳۲ ---

که حجاب خرق شود تجلی اسماء و صفات اکثری از عباد را اخذ نماید وکل بتقدیس و تنزیه مقربان درگاه حق شهادت دهند تا چه رسد بنفسه تعالی نسل الله بان یوفق عباده و یؤید هم عل حبه و رضائه و یفتح عیونهم لیروه و یعرفوه و لایمنعهم عن هذه الشمس التي اشرفت و عن هذه السماء التي ارتفعت و عن هذه النعمة التي نزلت و عن هذا السراج الذي اشرفت الارض بنوره و انه على كلشي قدير و اما مارأيته في النوم انه حق لاریب فيه والامر كما رأیت سوف يظهرالله من هذا الارض نورا و قدرة و به تظلم الشمس و تمحو آثار من استکبر علی الله و نستضئ به وجوه المخلصین و سوف تحیط انوار وجه ربك من علی الارض انه علی کل شیء قدير " و اما کامران میرزا و ظل السلطان و غیرهما از امراء چون شرح احوال هر یک در محله مذکور گردید در اینجا تکرار نمی نمائیم و کامران میرزا پس از فوت پدر متدرجاً از جاه و مقام افتاده در عمارت خود بسر برد و در سالهای آخرین به ضعف جسمی و پستی مقام رسیده بالاخره دچار فلج اعضاء سفلی گشت و با نمو و اقتدار اهل بها تصادف کرده بگداخت و در چنان حال (۱۳۳۲) درگذشت و ظل السلطان در سال انقلاب مشروطیت به اروپا گریخت و بعد از چندی که بعزم

--- صفحه ۵۳۳ ---

اصفهان برگشت در گیلان دچار انقلابیون گردید و چندی محبوس شد و بفضاحت و وقاحتی که بر او وارد آوردند مبالغی هنگفت از ثروتش را که عزیزتر از جان میداشت از کفش ربودند .

واز مجتهدین بغایت متنفذین طهران که عداوت با این امر مینمود حاجی شیخ فضل الله نوری بود و در ایامی که به مقابله با مشروطیت و حریت در بقعه شاهزاده عبدالعظیم بودند در نشریاتی که منتشر میکردند سخت متعرض این طایفه گشت و بالاخره بعنوان استبداد خواهی سلطنت تکفیر و تعذیب آزادی خواهان در طهران مصلوب و مقتول گردید. و اما میرزا علی اصغر خان بن میرزا ابراهیم خان آبدارباشی امین السلطان چون پدر در حدود سال ۱۳۰۰ درگذشت شاه ویرا لقب امین السلطانی داد صدراعظم نمود و متدرجاً حسب درایت و لیاقت خلقی ترقی کرده رتق و فتق تمامت امور مملکت را بدست گرفت و نسبت باهل بها حسب عواطف و تنزه از تعصب خیرخواه بود و در فتنه سال ۱۳۰۰ برای اخمدان نیران فساد اقدام کرد و بعلت اینکه مسبب حادثه امثال آقا سید صادق طباطبائی و حاجی ملا علی کنی و کامران میرزا نایب السلطنه بودند کاری از پیش نبرد گویند چون ملا رضا واعظ همدانی

--- صفحه ۵۳۴ ---

به تحریک آقا سید صادق علی المنبر نشر مفتریات و اکاذیب کرده نسبت باین امر سب و لعن نمود ناصرالدین شاه را هیجان و آشوبشان ناگوار شده به صدراعظم گفت ملارضا را بطلب و چنین بگو ای ریاست خواه فتنه جوی حیلہ گر و ایفلان و فلان و بهمان تو را بعقیدت بهائیان چه کار؟ مسلمین را باسلام و ایمان المسلم من سلم المسلمون من یدہ و لسانہ رهبری کن و موعظت نما و صدراعظم موقع را غنیمت شمرده آخوند را طلبیده پذیرائی کرده بر خود مقدم نشاند و پس از دقایقی چند امر نمود او را بسریا نگهداشتند و تمامت کلمات سقط و دشنام که شاه بر زبان راند بکمال شدت و غلظت گفت و برای احترامش از جای برخاسته ویرا بر صدر نشاند المأمور معذور امر شاهی را بجای آوردم وگرنه شما پیشوایان اسلامید و احترام شما واجب و فرض میباشد و در موقع هدف شدن ناصرالدین شاه بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم مردم شیعه ایران و غیره برای سوء تصور چندان از اهل بها غضبناک شدند که احتمال شورش عمومی رفت و صدراعظم بهمه جا تلگراف کرد که میرزا رضا قاتل شاه از اتباع سید جمال الدین افغانی است و تعلقی بدیگران ندارد و کسی را حق اندک تعرض باحدی نمیباشد و معذک شیعیان در بادکوبه تعرض به برخی از این فتنه نموده نزدیک

شد که فتنه عظیمی بپا گردد و نیز به حاجب الدوله که مبادرت به قتل ورقا و پسرش کرد چنانکه در بخش سابق آوردیم ملامت و شدت و غلظت نمود و با تدابیر صائبه جلوی هر طغیانی که در چنان موقع محتمل بود و خطری عظیم برای اهل بها پیش میامد بگرفت و مظفرالدین میرزا با وجود شهزادگان و امراء گردنکش مانند ظل السلطان و غیره بتخت سلطنت و استقلال نشانند و کمافی السابق صدارت کرده از این فتنه حمایت نمود و چندی نگذشت که شاه جدید ویرا معزول و میرزا علیخان امین الدوله را بصدارت منصوب داشت و در طول مدت دو سال انعزال از سال ۱۳۱۴ تا سال ۱۳۱۶ در قم معتکف گشت و سلیمان خان جمال افندی حسب امر حضرت عبدالبهاء از عکا با لوحی بیامد و بشارت تجدید صدارت آورد و تنی چند از مشاهیر اهل بها از افنان و حاجی امین و میرزا محمود فروغی و غیرهم از قم گذشتند و با رعایت احتیاط ویرا دیدار کرده مواعید و بشارات دادند و فروغی سواد لوح "جلوالتیان" خطاب بخود را که حاوی اشارات و بشارات در حق صدراعظم بود رسانده وعده های نزدیک داد طولی نکشید که صدراعظم محبوب القلب شاه شده اتابک اعظم گردید و چندی پس از آن چون فتنه یزد

برخاست و ملاها بضدیت با فروغی قیام کردند و شیخ جعفر سبزواری مجتهد مسبب قتل آقا غلامحسین بناتکی بنای شورش گذارد و خبر واقعات بسمع صدراعظم رسید و فی الحال تلگرافاً از عدل الملک حاکم یزد استیضاح نموده فرمان داد شیخ را شبانه بر استر نشانده از شهر خارج کردند و با سواران دولتی به مشهد فرستادند آنگاه در سال ۱۳۱۷ شاه را با خود به اروپا برده عودت داد و بالاخره در سال ۱۳۲۱ از صدارت معزول گشته خارج به اروپا شد و شاهزاده عین الدوله برجایش نشست و چندان در اروپا بود تا مظفرالدین شاه درگذشت و محمد علی میرزا شاه گشت (۱۳۲۵) پس عازم مراجعت شد و در شام از جانب دولت عثمانیه پذیرائی و تجلیل از او کردند و حضرت

عبدالبهاء لوحی برایش فرستاده دستور قیام بر نصرت احبا دادند و او چون بطهران رسید باز بصدارت برقرار

گردید و در ۲۱ رجب سال مذکور در پیرامون مجلس دارالشوری هدف گلوله عباس آقا تبریزی از انقلابیون

مجاهدین گردیده درگذشت . و بالجمله میرزا علی اصغر خان صدراعظم در تمامت مدت ریاست و صدارتش نسبت به اهل بها عملی مخالف نکرد بلکه مساعدت و حمایت نمود و فقط فتنه سال ۱۳۲۱ چنانکه در بخش سابق نگاشتیم رعایت احتیاط و ملاحظات نموده مرتکبین جنابات فجیعه را چنانکه باید و شاید به مجازات و کیفر نرساند

--- صفحه ۵۳۷ ---

و طولی نکشید که معزول گشت و این مضامین نقل از بیانات شفاهی حضرت غصن اعظم عبدالبهاء در حق اوست : جمال مبارک قبل از صعود فرمودند " اگر نفسی بایران رود و از عهده برآید به امین السلطان این پیام برساند که همّتی در حق اسیران نمودی و معاونت شایان و رایگان کردی این خدمت فراموش نشود و یقین بدان سبب عزّت و برکت در جمیع شئون گردد ای امین السلطان هر بنیانی بیایان ویران گردد مگر بنیان الهی که روز بروز بر متانت و محکمی بیفزاید پس تا توانی خدمت بدیوان الهی نما تا بایوان رحمانی راه یابی و بنیانی بنهی که پایان ندارد "

بعد از صعود این پیام به امین السلطان رسید و در آذربایجان جناب آقا سید اسدالله را آخوندهای ترک در اردبیل ذلیل نمودند جفا روا داشتند و بقتل برخاستند حکومت بلطائف الحیل از ضرب و قتل نجات داد مغلولاً به تبریز فرستاد و از تبریز بطهران ارسال داشتند امین السلطان رعایت نمود و جناب آقا سید اسدالله را در دیوانخانه خویش منزل و مأوی داد و چون مشارالیه بیمار گردید ناصرالدین شاه عیادت آمد مشارالیه کیفیت را بیان نمود و مدح و ستایش کرد بنوعی که شاه حین خروج نهایت دلداری و مهربانی به آقا سید اسدالله مذکور نمود و حال آنکه

--- صفحه ۵۳۸ ---

اگر سابق بود فوراً زینت دار میگشت و هدف تیر آتشبار میشد . باری مشارالیه " امین السلطان " بعد از چندی مغضوب شهریار گردید و مبعوض و منکوب و سرگون به مدینه قم شد ابن عبد سلیمانخان مذکور را روانه بایران کرد و مناجات و مکتوبی مصحوب داشت که اثر قلم خویش بود در مناجات طلب عون و عنایت الهی گردید و رجای صون و حمایت شد که مشارالیه از زاویه خمول باوج قبول رسد و در نامه صراحتاً نگاشته کرد که حاضرالرجوع بطهران باش عنقریب تائید الهی رسد و پرتو عنایت بدرخشد و بر مسند صدارت در نهایت استقلال

قرار خواهی یافت این مکافات خدمت است و پاس همت که در حقّ مظلومی مجری داشتی آن نامه و مناجات الان در خاندان امین السلطان موجود است . جناب سلیمانخان از طهران به قم رفت و بموجب دستورالعمل در دائره معصومه در غرفه ای منزل کرد متعلقان امین السلطان بدیدن آمدند پرسش احوال نمود و اظهار اشتیاق ملاقات کرد چون این خبر بمشارالیه رسید احضار فرمود متوکلاً علی الله بخانه امین السلطان شتافت در خلوت ملاقات نمود و نامه این عبد را تقدیم کرد مشارالیه برخاست و نامه را در نهایت احترام تلقی نمود و بخان مشارالیه گفت که من

--- صفحه ۵۳۹ ---

ناامید بودم اگر چنین امیدی میسر گردد دامن خدمت بر کمر زنم و حمایت و صیانت یاران الهی نمایم اظهار ممنونیت کرد و بیان خوشنودی نمود و گفت الحمدلله امیدوار گشتم و یقین است بعون و عنایت الهی کامکار گردم . باری تعهد خدمت نمود و سلیمانخان وداع کرد مشارالیه بذل و بخشش بعنوان خرجی راه خواست به خان دهد خان مشارالیه ابا از قبول کرد آنچه اصرار و ابرام کرد امتناع فرمود هنوز خان مذکور در بین راه بود که مشارالیه " امین السلطان " از سرگونی رهائی یافته و رأساً برای مسند صدارت احضار گردید در کمال استقلال به وزارت پرداخت و در بدایت فی الحقیقه حمایت میکرد ولی در اواخر در مسئله شهدای یزد کوتاهی کرد ابداً حمایت و صیانت ننمود و آنچه شکایت کردند اذن صاغیه نداشت عاقبت جمیع شهید شدند لهذا او نیز معزول و منکوب علم افراخته منکوس شد و دل و جان امیدوار مأیوس گردید . "

اشتهارد

تفصیل احوال بهائیان آنجا و امور وارده و غیرها در بخش ششم مفصلاً نوشته شد و از بقیه اخلاف پیشینیان که مهاجرت بطهران نکردند و غیرهم جمعی در آنجا بودند و محفل و مجمعی برقرار بود . طالقان که مشتمل هفتاد قریه کوهستانی واقع در مسافت اقلاب بیست و سه فرسخی غربی شمالی طهران است

--- صفحه ۵۴۰ ---

چنانچه در بخش ششم آوردیم در سنین اشراق انوار ابهی^۱ در بسیاری از قراء جمعی از بهائیان مخلص داشت و مراکزی در آن قراء برقرار گردید و اکنون خلاصه اوضاع آن حدود بدینصورت میباشد که در قریه فشندک عدهء مؤمنین از صغیر و کبیر یکصد و سی نفر است و محفل روحانی دارد دیگر سفنجان مشتمل بر بیست و شش نفر و در آن میان آقا سید علینقی حیدری معروف میباشد. دیگر قریه کهر کبود مشتمل بر یازده نفر. دیگر قریه نوزک محدود است. دیگر سکزان چال نیز محدود است دیگر جوستان عده نه نفرند و جعفر عتیقی در اینجا مشهور است دیگر قریه نساعد هشت نفرند دیگر کته ده مشتمل بر چهل و نه نفر و خاندان ملانقی بگان از مؤمنین دورهء جمال ابهی^۱ خصوصاً پسرش جلال بگان شهرت دارند.

فارس

بنوعی که در بخش ششم نگاهشتیم در هنگام غروب شمس جمال ابهی^۱ در بلاد و قصبات و قرای فارس جمعیت کثیر از بهائیان میزیستند و رجال خطیری مانند کواکب منیره از افق امر الهی میدرخشیدند و در بخشهای سابقه بیان داشتیم که خانوادهء قوام الملک از آغاز ظهور این امر همراهی

--- صفحه ۵۴۱ ---

کردند و بدینرو مورد توجهات و عنایات همیشه بودند و در بخش سابق نیز اضطهادات وارده بر احباء و شهادت شهدای باوفای این دوره را شرح دادیم و موافقتهای شیخ ابوتراب امام جمعه و معارضت شیخ حسین ظالم را در دور اول و نیز موافقتهای شیخ یحیی امام جمعه پسر امام جمعه مذکور و معاندت های سید علی اکبر فال حصیری مجتهد را نوشتیم و لذا تکرار نمیکنیم. و بیت مقدس حضرت نقطهء اولی که در تعمیر اول تغییر شکل یافت حسب دستور حضرت عبدالبهاء از نو بشکل اصلی بنا شد و آقا میرزا حسن ادیب طالقانی که پس از فتنهء اصفهان و آباد به شیراز رفت (۱۳۳۱ ه. ق.) و در حالی که بهائیان برای احتیاط از تعرض اهالی که در اثر فتن مذکوره آثارش نمایان بود مراعات حکمت میکردند ایامی بماند و در ضمن شرح واقعات آن ایام چنین نگاشت: " و در همین وقت لوحی از سماء ارادهء مرکز میثاق رسید مع تنخواهی که باید فوراً بیت مبارک را که سالها در دست اغیار بود و تعمیرات

زیاد در آن پیدا شده بکلی باید خراب نمود و از ریشه برداشت و از روی همان اساس اصلی بدون یک نقطه زیاد و کم بصورت اولیه در کمال استحکام بنا نمود در چنین وقتی نزول این لوح خیلی محلّ حیرت و تعجب جمیع شده

--- صفحه ۵۴۲ ---

که هرگاه شخصی غریبی در غیر اینصورت از آن کوچه عبور میکرد محلّ نظر میشد که شاید اینهم از این طایفه باشد و درب این بیت همیشه بسته بود و دو خانه کوچکی بامر جمال قدم در دوطرف بیت در کمال تدبیر خریده شده بود که حفاظ و خدام بیت مقدّس در آنجا منزل داشته و اگر کسی قصد زیارت میکرد باید در شب وارد آن خانه شود که کسی نفهمد و از آنخانه به بیت مبارک وارد شود و باز در شب خارج شود بعلاوه کوچه بسیار تنگ و در مقابلش درب خانه یکی از مجتهدین موسوم بحاجی سید محمد کازرونی و محلّ رجوع مردم بهرجهت گفته شد تأخیر جایز نیست زیرا که مبنی بر مصالح و حکمی است که خارج است از احاطه علمیه ما در اینوقت بعضی از دوستان هم کمک مالی کردند در کمال سرعت بعد از تهیه اسباب بتوسط جناب معمارباشی که از دوستان بود شروع در خرابی شد و خاک و آوار را ناچار در آن کوچه تنگ میریختند و مصالح کار می‌آوردند آن کوچه سراسر پر از خاک شده بود که باید بالای آن رفت و بزییر آمد خاصه نفوس و جمعیتی که بخانه آن عالم میرفتند در زحمت بودند تا آنکه جمیع آوار برداشته شد بنای اصلی آن نمایان گردید از روی همان اساس اصلی

--- صفحه ۵۴۳ ---

بدون تغییر و تبدیل سرموئی بنا نهاده مشغول ساختن شدند و کسی تعرض نکرد و پس از مدتی پایان رسید و بقدری رعایت از هر جهت شد که بعضی مردمان معمر که صورت اولیه آنرا دیده بودند میگفتند که گویاً ابداء تغییری در آن حاصل نشد حتی در گچ بری و غیره در همان ایام جناب میرزا آقای نورالدین حسن که از جانب جمال قدم حافظ و خادم بیت مبارک بود بعالم باقی شتافت و ختم او در همان بیت مبارک گذاشته شد و از هر طبقه مردم وارد و خارج میشدند تا آنکه از مبل و چراغ مزین گردید آنگاه روزی آقا سید محمد کازرونی مذکور با جمعیتی از مریدان بدرب بیت افتاده امر داد که در را باز کردند و نگاه خشم آلود کرد و بعضی تهدیدات نمود که بشما معلوم خواهد

شد و همه را خدام بیت بعجز و انکسار جواب دادند ولی او در نهایت غضب و تغیر رفت و آن شب حضرات خدام از شدت اضطراب نخوابیدند و همه را در توسل به ربّ البیت بودند و مناجات و تضرع کردند تا اوائل صبح که یکدفعه صدای غوغا و شیون سختی از خانه آن سید بلند شد چون برای تحقیق بیرون رفتند معلوم شد آقا سرشب به مرض قولنج شدیدی مبتلا شد و آغاز طلوع صبح از دنیا رفت و خدام در کمال امنیّت و راحت شدند . انتهی

--- صفحه ۵۴۴ ---

و میدان که مقتل آقا مرتضی سروسنّانی بود در این عصر تغیر و تبدیل مبدل به باغ ملی شده بانواع اشجار و ازهار آراسته گردید . و از رجال شهیر بهائیان در این دور میرزا علی اشرف عندلیب سابق الوصف گیلان مبلغ ادیب و خطاط هنرمند و شاعر توانا لاهیجانی که چنانچه در بخش ششم شرح دادیم در سنین قبل به شیراز آمده مقیم گشت و تزوج اختیار نمود و به تبلیغ و تشویق پرداخت و مرکز مراسله به ارض مقصود شد و در تمامت ایام حیات اقامت در شیراز داشت و گاهگاهی مسافرت تبلیغی باطراف نمود و در سال ۱۳۳۲ از طریق بوشهر و دریا به حیفا شتافته چندی به زیارت و استفاضه حضرت غصن اعظم عبدالبهاء برخوردار گشت و به موجب دستور از طریق اسلامبول و قفقاز وارد گیلان شد و چندی در آن حدود به تبلیغ پرداخت سپس به قزوین و طهران و بالاخره بشیراز رفته بزیست و وفاتش در شیراز بسال ۱۳۳۸ واقع شد و خاندانی عندلیبی برجای گذاشت و خطاب باو آثاری بسیار نیز از حضرت عبدالبهاء موجود است و خط نستعلیق و نسخ را نیکو مینوشت و در صنعت تذهیب و مرّقع کاری یدی طولی داشت و بخط تذهیب او الواح و آثار بسیار برقرار میباشد و دیوان اشعارش

--- صفحه ۵۴۵ ---

جمع و انتظام یافت و آثار نظم و نثر و مکاتبه و رساله های اثباتیه که نوشت خصوصاً مکاتباتی که با قاضی لاهیجانی نمود در ترجیع بند :

تا شریعتمدار شد محمود

مصطفی واشریعتا فرمود

که در حَقِّ مَلا محمود شریعتمدار لاهیجی بسرود معروف و مشهور است و او را قصائد مفصَّله بلیغۀ متعارفه در مدح و ثنای جمال ابھی^۱ و با غایت شور عشقی در اوصاف مرکز میثاق و عهد اوفی و نیز غزلیات و غیرها بسیار است و یکی از قصائد مفصَّله اش را در مدیحه حضرت غصن اعظم عبدالبهاء باین ابیات آغاز کرد:

آفتابی شد پدید از آسمان بندگی

کاز شعاعش گشت نورانی جهان بندگی

قلزم قدس الوهیت چو ساکن شد ز موج

موج زن گردید بحر بیکران بندگی

و ما قصیده و غزلیات و ابیات چندی را محض نمونه در اینجا

ثبت مینمائیم:

بسمه الاقدس الاعظم العلی الابهی^۱

یوسف گل گشت باز عزیز مصر چمن

همچو زلیخا جوان شد جهان کهن

--- صفحه ۵۴۶ ---

برده بشیر صبا مژده به هر انجمن

یافته یعقوب دهر بوی خوش پیرهن

چشمش بگرفت نور ز دیدن روی یار

کلیمی سان زد بهار بمصر امکان قدم

از ید بیضا دمید جان بخدیو و خدم

خزان چو فرعون شد غرق بنیل عدم

ز شاخ هر سدره زد آتش سینا علم

وادی ایمن شده عالم از این نوبهار

باد مسیحا نفس بکوه و صحرا وزید

روح بهر کوه داد جان بدرختان دمید

مردء یکساله را ز خاک بیرون کشید

پیر از او شد جوان جهان از او شد جدید

حکایت رستخیز شد بجهان آشکار

بسیط غبرا دگر غیرت خضرا شده

ز سبزه سطح ثری رشگک ثریا شده

لاله احمر دمید سنبل تر وا شده

یاسمن و ارغوان پدید و پیدا شده

شکوفه سرزد ز شاخ بنفشه از کوهسار

نرگس از نکهتش رونق عنبر شکست

چهرش روشن چو شیر چشمش مخمور و مست

--- صفحه ۵۴۷ ---

ز شکر و زعفران دارد جامی بدست

زینت بزم ملوک گشت چو گردید پست

گلشن از او باشکوه محفل از او مشکبار

به بین که نقاش صنع چه طرحی انگیخته

سیاه و زرد و سپید بهم درآمیخته

بنفش و سرخ و کبود بیکدیگر بیخته

هزار نقش بدیع بروی هم ریخته

با قلم صنع کرد اینهمه نقش و نگار

اگرچه اردیبهشت داد بکیهان طراز

گرفت اردیبهشت ز عید رضوان طراز

ز عید رضوان گرفت عالم امکان طراز

جهان ایجاد یافت ز نام یزدان طراز

باسم اعظم نمود جلوه در او کردگار

طلعت ابهی ز رخ پرده برانداخته

مالک اسماء علم بعالم افراخته

نقطهء اولی روان در قدمش باخته

باتش عشق او سوخته و ساخته

احب اشیا نمخود درره حبش نثار

جاء جمال القدم بالملکوت القديم

من السماء الجرفیع اتی بمجد عظیم

--- صفحه ۵۴۸ ---

اظهر للمخلصین صراطه المستقیم

اشرق للمکنات بشمس اسم الکریم

لاحت شمس الکریم من افق الاقتدار

دور نبوت گذشت کور ولایت رسید

صور الهی نواخت صبح قیامت دمید

قبور از هم شکافت قلوب از هم درید

صراط و میزان عیان بهشت و دوزخ پدید

یکی روان سوی نور یکی دوان سوی نار

یا ملاء الغافلین جاء يوم النشور

فصاخرت الصّاحّة و قام من فی القبور

فماج بحر الحیوة و هاج عرف السّرور

فداخذالمقبولون لهم قصور الحبور

وأتخذالمعرضون لهم مقر البوار

به بین بعین الیقین جمال موعود را

جلوه گر از یک قمیص عابد و معبود را

مجلّی از یک افق شاهد و مشهود را

طائف حولش نگر مقام محمود را

خوش آنکه در ظلّ او آمد و شد رستگار

قد ظهرت فی الوجود حقیقة جامعه

بقوه قاهره بحیجة قاطعه

--- صفحه ۵۴۹ ---

احاطت الممكنات رحمته الواسعه

فخرّ كل الوجوه لوجهه اللامعه

بو شمس البهاء ضانت شمس النهار

از افق اقتدار شمس هویت دمید

ظلمت اوهام را نور حقیقت درید
 جدا شد از یکدیگر رنگ سیاه و سپید
 آمده روز حساب رسید یوم الوعید
 وفا نمود از کرم بوعده پروردگار
 یا ملاء المعرضین غشتکم غاشیه
 امامکم حافره ورائکم هاویه
 عقولکم ذاهله قلوبکم قاسیه
 نفوسکم خاسره بیوتکم خاویه
 لیس مقرکم الّا بئس القرار
 گشت پدید آنچه کرد بیان رسول عرب
 شمس حقیقت نمود طلوع از ما غرب
 ز قرص شمس وجود پدید شد وجه ربّ
 ولیک شد چشم خلق ز دیدنش محتجب
 سوای چشمی که حق زدود از وی غبار
 فقد ینادی الرسول یا ملاء المسلمین
 هذا یوم القیام هذا فوز مبین
 --- صفحه ۵۵۰ ---
 هذا ربّ کریم اعبده واستعین
 قوموا یا امتی لمالک یوم دین
 انّ الیه المصیر انّ له الاختیار

نقطهء اولی ندا ز عرش اعلی زند

اهل بیان را صلا بخوان ابھی زند

که گر بیان را قبول کند و یا وازند

سدرهء اثبات را بر آتش لا زند

چون و چرا کی سزاست بکار آن شهریار

یا ملاء الروح قدا تی اله المسیح

یحیی العظم الرمیم بالنفحات الملیح

ینطق کل الکلیل بالنعمات الفصیح

الی طریق النجات یسرع کل السطح

کرده ز عشقش مسیح هیکل خود زیب دار

کشید رب الجنود پرده ز وجه جمیل

بگو بقوم یهود کای پسران خلیل

گشت ز صهیون بلند ندای رب جلیل

خدای بعقوب و آل آمده با صد قبیل

چند کنید احتجاج چند کشید انتظار

شمس جمال بها جهان چه روشن نمود

خطهء ایجاد را غبطه گلشن نمود

--- صفحه ۵۵۱ ---

بهیکل امر خویش ز عهد جوشن نمود

کتاب عهدی نوشت بیان متقن نمود

کرد پس آنگه صعود ز ملک ناپایدار
 قلوب مجروح را بفضل مرهم گذاشت
 امور ملک و معاد بفرع اقدام گذاشت
 نظام امر و عباد بسّر اقوم گذاشت
 رجوع من فی البلاد بغصن اعظم گذاشت
 که تا نجوید خلاف بوالهوس نابکار
 ولیک اهل هوی نرد هوس باختند
 بضد سلطان عهد انجمنی ساختند
 بس علم اختلاف بعالم افراختند
 در دل مستضعفین وسوسه انداختند
 که بلکه باطل کنند عهد خداوندگار
 ز من بگو ای صبا بمصدر نقض عهد
 که خوار و رسوا شدی چند کنی جد و جهد
 اهل بهامیدهند تمیز حنظل ز شهد
 بلکه دهند این دورا تمیز صبیان مهد
 ز حکم حق سر میپچ ز روی حق شرم دار
 چشم گشایین بلند رایت میثاق را
 در همه آفاق بین جلوه و اشراق را

بریز او هام را بسوز اوراق را

ز سکر خمر غرور بر آی و شو هوشیار

نوح بها کرده صنع سفینه عهد را

بدست تدبیر ساخت مدینه عهد را

پراز لئالی نمود خزینه عهد را

هرآنکه گیرد بدل ضغینه عهد را

بسوی بئس المصیر کند شتابان فرار

یا ملاءِ النّاقضین توبوا ثم اسرعوا

بجبل عهد القدیم تمسکوا و اخضعوا

بذیل عبدالبهاء تشبثوا و اخشعوا

صفاً آذانکم لعلکم تسمعوا

هدیر ورقاء عهد من شجر الاصطبار

یا ملاءِ النّاقضین هذا عهد الالست

لواءِ این عهد را پنجه قیوم بست

شکسته گردد کسی که عهد حق را شکست

اگر بود چرخ هست پست تراز خاک پست

در دو جهان میشود روسیه و شرمسار

یا ملاءِ النّاقضین هذا عهد قدیم

هذا نور مبین هذا امر عظیم

هذا حصن متين هذا غصن كريم

توجهوا بالخضوع الى العليم الحكيم

لعلكم تفلحوا بكثرة الاعتذار

غن يا عندليب على رياض الثبوت

يبقى العهد القديم و كل نقض يفوت

ز نعت عبدالبهاء سخن مگو کن سکوت

که مرکز عهد حق دوست ندارد نعوت

جز صفت بندگی ستایش از وی میار

آرزوی جان او نزد بها بندگی است

پیشش جز بندگی مایه شرمندگی است

بندگی آستان در دو جهان زندگی است

سلطنت بیزوال بندگی و بندگی است

حضرت او را بود ببندگی افتخار

ولیک دارم امید بفضل عبدالبهاء

که بار دیگر چشم زخم پاک لقا

چشمم روشن شود بروی آن دلربا

گوشم اصغا کند لحن خوش جان فزا

باش تو ای عندلیب بفضلش امیدوار

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

XXXXXXXXXX

هرآنکه ناظر رخسار گلرخی چو من است

بگلستان جهان فارغ از گل چمن است

عزیز من که ز کنعان حسن کرد طلوع

هزار یوسف مصریش ارچه ذقن است

بنرخ یوسف عشق اردهی کلافه جان

عزیزدار که سلطان مصر جان و تن است

مرابسوی خود ای زاهد ارچه میخوانی

خلیل ما بشکست آنچه در جهان و تن است

گل وجود من از خاک پاک میکده است

چه باک از اینکه غریبی روان سوی وطن است

کشیده صف بجهان هرطرف جنود ظنون

نگار من بنگاهی هزار صف شکن است

اگر غم از پی غم میرسد ترا هر دم

غمین مباش که این رسم حاکم کهن است

عجبت از همه شد عندلیب در زندان

اسیر و باغ و گلستان نشیمن زغن است

ایضا:

واعظ افتاده دیگر در باره بفکر من مست

میزند دمبدم از خشم همی دست بدست

من اگر رندم اگر مستم اگر باده گسار

مذهب و ملت و آئین من این است که هست

زاهد امروز سوی میکده گردید روان

پای در میکده بنهاد و دو صد خم بشکست

شد روان جوی شراب از دل هر خم گفتی

لاله و سرخ گل از خاک ره میکده جست

باده نوشان همه گشتند پریشان و ملول

زین عمل زاهد ما خاطر جمعی را خست

بعد از این روی من و خاک در پیر مغان

بعد از این دست من و دامن هر باده پرست

بلبل روح چو شد نغمه زن از گلشن عشق

عندلیب از قفس زهد و ریا بیرون جست

ایضا:

روز گاریست که دل باده تمنا دارد

لیکن ز دست بتی ساده تمنا دارد

دل دیوانه چه پروا بودش از زنجیر

وصل آنشوخ پریزاده تمنا دارد

دل افتاده بصد سلسله و دام مکر

طره پر خم افتاده تمنا دارد

ناصرم گفت که پندم همه در دل ده جای

چه دلی از من دلداده تمنّا دارد

قرب یزدان که میسر نشود جز بخلوص

زاهد از سیحه و سجّاده تمنّا دارد

بسته دل در طمع حور و قصور فردوس

فیض عام از در نگشاده تمنّا دارد

عندلیب ار شود از سلسله و سجن خلاص

وصل آن گلبن آزاده تمنّا دارد

بهر عشاق مهیا است بلا گو که بیا

هر که خود روزی آماده تمنّا دارد

ایضا:

ز بند باک ندارم چه او بود دلبند

مرا ببند به بندید و کم دهیدم پند

طریق عقل نگیرد به پند هیچ حکیم

دلی که گشت بزنجیر زلف او دربند

بسویش آهوی دل میدود بشوق تمام

چه احتیاج که گیرد کمان و تیر و کمند

بباغ نه قدم ای سرو بوستان بهشت

که پیش قد تو افتد بسجده سرو بلند

بروی روشنت افکن ز زلف تیره نقاب

مباد آنکه بچهرت رسد ز دیده گزند

مرازروی کرم ده بکوی خویش مقام

تورا بروی نکوی تو میدهم سوگند

بباغ عشق تو تا عندلیب یافته راه

نمود غنچه دل را بشاخ گل پیوند

ایضا:

ظالمان را بین که خود هرگونه عصیان میکنند

لیک برهر بینوائی حکم زندان میکنند

همچه موشان رخنه ها درخانهء دین کرده اند

خبت ذات خویش را چون گربه پنهان میکنند

خرمنی را از پی یک خوشه آتش میزنند

خوان و خانه سرنگون از بهر یک خوان میکنند

روز و شب دست برای مال مردم میکشند

هرزمان سجده به دونان از پی نان میکنند

طعنه ها هر لحظه بر دین یهودی میزنند

حیله ها با گیر و ترسا و مسلمان میکنند

با چنین افعال هم دم از شریعت میزنند

با چنین اعمال هم دعوی ایمان میکنند

--- صفحه ۵۵۸ ---

معتقد هستند اگر بر مردن و حشر و حساب

پس چرا در زندگی اینگونه طغیان میکنند

از پی هر فلس نفسی را به کشتن میدهند

از پی یک شمع جمعی را پریشان میکنند

عندلیب روح را منزل بزندان میدهند

آشیان زاغ را در باغ و بستان میکنند

خلوت دل گشته جای شاهد مستور

آنکه بود از دودیده غائب و مستور

آتش رخسار او چه کرد تجلی

دل شد از آن جلوه چون جبل طور

در دل و جان از تحلیات جمالش

شعله کشد نار عشق جلوه کند نور

بادهء صافی نداد تا نشدم پاک

خلعت باقی ندوخت تا نشدم عور

کافر ار با وجود چشمه لعلش

چشم گشایم بسوی کوثر و کافور

حور و قصورم چه احتیاج از این پس

قاصرم اردیده افکنم بسوی حور

دل ز شکر خنده لب نمکینش

یافت چه خوش مرهم جراحی ناسور

--- صفحه ۵۵۹ ---

چشمه حیوان نوشند لبش داد

روح بقا چون مسیح بردل رنجور

تلخ نگشتی مذاق خسرو اگر بود

از لب شیرین ماه من بدلش شور

در قفس سحن عندلیب سخن گوی

با گل رخسار اوست خوشدل و مسرور

ایضا:

ثابت اندر مهرجانان باش از جان غم مخور

گردهی جان میرسی بر وصل جانان غم مخور

پیش آید گرهزاران مشکل اندر عشق دوست

هم ز عشق او شود هر مشکل آسان غم مخور

ای عزیز ارشاهی مصر بقا داری طمع

پس چو یوسف صبر کن وز چاه و زندان غم مخور

گوی با یعقوب دل کاز مصر جان آمد بشیر

بوی پیراهن وزان شد سوی کنعان غم مخور

چون بود خاطر تورا از یار مشکین طره جمع

گر کند گیتی تو را خاطر پریشان غم مخور

چون شدی اندر طریق عشق او سالک اگر

کافرت خوانند ترسا و مسلمان غم مخور

--- صفحه ۵۶۰ ---

در بساط عشق اگر محبوب جانان آمدی

چند گاهی گرشوی محبوس سلطان غم مخور

چون ز معشوق بقا گنج لقا خواهی گرفت

گر کشتی در عشق او رنج فراوان غم مخور

عندلیب خوش سخن در سجن اگر گردید خوار

یابد ازاین خار زینت هر گلستان غم مخور

نرود دیده ازاین پس ز پی یار دگر

ندود دل پس ازاین از پی دلدار دگر

تاشکفت آن گل رعنا بگلستان جمال

نزند بلبل جان نغمه بگلزار دگر

ساقی سلسله موداده بما بادهء روح

نتوان جست ز صد سلسله هشیار دگر

طعنه بر ما مزین ایشیخ که ازروز ازل

جز غم یار ندادند بما کار دگر

نوشدارو که لب ت کرد بعالم ایثار

نتوان یافت بجز چشم تو بیمار دگر

از کرم یوسف دل را بخر ای جان عزیز

چه که راضی نبود دل بخریدار دگر

نکشیدیم هنوز از دل خود خار فراق

که فرو رفت ز هر گوشه بدل خار دگر

--- صفحه ۵۶۱ ---

گر از این دست دهد ساغر می ساقی روح

نرود باده کشی بر در خمار دگر

عندلیب است که تا گشته مقیم اندرسجن

هردم از شوق زند نغمه باطوار دگر

سسسسسسسس

و از آنجمله عریضه منظومه ایست که بایسرش میرزا عبدالحسین بامحضر غصن اعظم عبدالبهاء فرستاد و هی
هذه :

از معاصی رو سیاهم وز خجالت چهره زردم

از کرم رحمی نما بر اشک گرم و آه سردم

نامهء اعمال من یکسر سیاه است از معاصی

رحمتی آور بر این موی سپید و روی زردم

لنگ و گنگ و کور و کر مزکوم و مبروصم ز عصیان

ای مسیحای زمان از فضل کن درمان دردم

در گلستان حقیقت کمتر از خاشاک و خارم

گر بخواهی مینمائی بهتر از شمشاد و وردم

فضل محض است اردهی در بارگاه قدس راهم

عدل صرف است ار کنی از پیشگاه قرب طردم

گر نباریدی سحاب رحمت بر من پیاپی

گردباد فتنه دادی تاکنون بر باد گردم

--- صفحه ۵۶۲ ---

مرد این میدان کسی باشد که دست از جان بشوید

منکه اندر قید جانم کی توانم گفت مردم

منقطع از غیر حق کی گشته ام با اینکه دانم

در خیال نفع و ضرر و نوش و نیش و حرّ و بردم

بهر تقدیم حضور اقدس چیزی نبودم

لاجرم این طفل را تقدیم و قربان تو کردم

ای اب روحانیان ای ربّ ارواح حقایق

جسم و جانم مستفیض از فیض عام تست هر دم

عندلیب بینوا گوید که میخواهم به زودی

روی نیکوی تو بینم و در اقدام تو گردم

سسسسسسسسسسسسسسسس

دیگر از رجال شهیر بهائیان ثابت و راسخ در این دوره اخلاف حاجی ابوالحسن بزاز سابق الوصف در بخش ششم

میرزا محمد علیخان و میرزا محمد باقرخان خصوصاً میرزا محمد باقرخان که باثروت و مکنت و جاه و جلال و

پیشکاری امور قوام و ملک و جاه و نام و مقام فرمان بر و مخلص و جانفشان در راه عهد و میثاق بود و بانواع خدمت

در طریق این امر گردن برافراخت و دفعات عدیده شرف اندوز حضور حضرت عبدالبهاء در فلسطین و اروپا

گردید و خاندان دهقان از او

و برادرش برقرار شد و حاجی خود بسال ۱۳۲۰ وفات یافت . دیگر از رجال شهیر ثابت این امر میرزا آقاخان بشیر السلطان سابق الوصف در هر بلد که بریاست پست مقرر داشت محل اعتماد و توجه حضرت عبدالبهاء و طرف ارسال و مراسلات ایران و عکا و حیفا شده خود نیزمراسله مستمر داشت و موفق بانواع خدمات در این امر گردید و موجب هدایت جمعی غفیر گشت و الواحی کثیر خطاب باو و بواسطه او رسیده بعنوان بشیرالهی افتخار یافت و در سنین اقامت شیراز اقدام و اهتمام کرده مدرسه مخصوص تحصیل و تربیت نونهالان تأسیس نمود و نیز محفل شور روحانی منعقد ساخت و مع کل ذلک محبوب و مؤتمن نزد ملایان و محترمین و مورد سوء قصد و تعرض معاندین بود ولی با نهایت حسن اخلاق و روح مساعدت و حلاوت معاشرت و مصاحبت همه را مجذوب و ممنون کرد و نیز شوق و ذوقی ممتاز در جمع و تزیین آثار بدیعه بظهور آورد و مجلّات بسیار با اوراق پر بها و خط زیبا و تذهیب و تطریز اعلی مرتب ساخت و در اواخرالعمر بعلت قلب افتاده بستری گردید و در غروب نیر میثاق نهایت قلق و بی تابی یافت تا بالاخره در سال ۱۳۴۲ در طهران درگذشت و در قبرستان بهائی گلستان جاوید مدفون گشت و خاندان بشیرالهی برجای گذاشت

و آثاری کثیر از حضرت عبدالبهاء خطاب باوست . دیگر میرزا محمود زرقانی متولد در حدود سال ۱۲۹۲ که با برادرش میرزا احمد ایمان بدیع را بمیراث داشتند و در ریعان جوانی مشتعل و منجذب شده همراه مبلغین بسیر سفر تبلیغ رفت در سال ۱۳۱۰ با نیر همسفر گشته در خراسان و یزد و کرمان مسافرت کرد آنگاه با حاجی میرزا حیدرعلی همراه گردید و در سال ۱۳۱۴/۱۵ دو بار به آذربایجان سفر کردند سپس خود مستقلا بتبلیغ پرداخت و در سال ۱۳۱۵ بهمدان و یزد و کرمان مسافرت نمود و در سال ۱۳۱۶ باذربایجان سفر کرد و در سال ۱۳۱۸ _ مسافرت یزد نمود و مثنوی که در واقعه شهداء اسفندآباد و ابرقو در آن هنگام سرود ضمن بخش سابق مندرج ساختم و شهادت درآنموقع نصیب وی نگشت و در سال ۱۳۱۸ در خراسان سفر کرده به بشرویه وارد شد و اساس

محفلی روحانی نهاد و اشتعال و خروش در احباب حاصل شد که فتنه برخاست و آقا سید فضل ملای قصبه جلوگیری کرد و از او خواست تا خارج شده بخیرالقری رفت و احباب برای ملاقاتش بدانجا همی رفتند و در سال ۱۳۱۹ با برادرش از طریق کرمان به خراسان و بشرویه رفت و نزدیک بود شورش عامه شود ولی آقا سید فضل از او خواست از بشرویه خارج شد و در سال

--- صفحه ۵۶۵ ---

۱۳۲۱ در یوم پنجشنبه ۲۸ ربیع الأول وارد یزد شد و به خانه میرزا محمود افغان درآمد و تا دو ساعت از شب جمعه همانجا بسر برد و آن هنگام ویرا باتفاق آقا محمد حسین عطار الفت با صد تفنگچی مروستی و با قافله معتبر روانه مروست و بوانات کردند و در اینجا نیز از قتل نجات حاصل کرد و بالجمله پس از اسفار عدیده در ایران مأمور تبلیغ در هندوستان (۱۳۲۱) شد و سنین عدیده در آن مملکت واسعه سفر نمود و لسان اردو بیاموخت و رسالات و مقالاتی بلغت مذکوره طبع و نشر و با مشاهیر فرق و ادیان محاجه کرد و نفوسی بسیار را آگاه ساخت و در خلال این احوال نیز به حیفا رفته ایامی در جوار حضرت عبدالبهاء زیست و در سفر آن حضرت بارویا و امریکا ملازم رکاب بود و اوقات ایام بقید تحریر آورد و دو مجلد بنام سفرنامه حضرت عبدالبهاء به طبع رساند و اخیرا سفری به هندوستان کرده عودت به حیفا نمود و وی را دختری از خادمت بیت مبارک بزنی دادند و با زوجه عزیمت هند کرد و زوجه اش در حال مخاض در گذشت و او بخدمت تبلیغ پرداخت و بعد از چندی باز بحیفا برگشت و پس از غروب نیر میثاق ایامی وارد هند شده سفر تبلیغی در داخله مملکت نمود آنگاه به حیفا رفته در جوار پرنوار حضرت ولی امرالله مدتی بزیت و در تمام مدت اقامتش در

--- صفحه ۵۶۶ ---

حیفا سنین متفاوته چه در ایام حضرت عبدالبهاء چه بعد آن مأموریت کتابت الواح و ابلاغیه صادره یافت و از اینرو الواح صادره در ایام اخیره با خط او بسیار و هم ابلاغیه هائی بانشاء او موجود میباشد و اشعار نیز میگفت و قصائد و مثنویاتی در مدیحه و مرثیه از وی منتشر است و اخیرا بسال ۱۳۴۰ بایران آمده ازدواج نمود و مریض گشته

در رشت درگذشت و مدفون گردید. دیگر میرزا جلال بن ملا عبدالله بکاء که پدر از بهائیان پیشین و زرقانی و اهل علم و منبر بود و گفته اند که در واقعه شهادت میرزا آقای رکاب ساز از ظلم و عدوان شیخ حسین مظلوم ناچار به منبر رفته کلماتی گفت و دست از او کشیدند و ما شرح احوالش را در بخش ششم آوردیم و پسر عالم و فاضل بود و حسن صوت و علم موسیقی بحد کمال داشت و حاجی معدل الملک زرقانی چون حکومت یزد یافت ویرا

همراه به ندامت برد و در آنجا مدتی که با حکمران بود با احباً معاشرت و مساعدت نمود سپس بطهران رفته تحصیل طب کرد عوت به زرقان نموده مطب پرونقی برقرار داشت و در عین حال برجای پدر به منبر رفته به وعظ پرداخت و صیت و شهرتش در آن حدود پیچید و با اینهمه تبلیغ نیز می کرد و گفتنی ها را بی پروا همیگفت و از اینرو احباً مسرور

--- صفحه ۵۶۷ ---

شده اعدا بنار حسد و بغضا گذاختند و کیفیت گرفتاریهای وی را در بخش سابق آوردیم و او را گفتند نوبتی به پیشنهاد عندلیب به جهرم رفت و باعمال ناقضین آنجا راه یافت و صور و عکسهای ارکان نقض را آتش زد. دیگر میرزا یوسف خان لسان حضور وحید کشفی بن حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری ساکن قصبه اصطهبانات چنانچه در بخش سوم نگاشتیم مادرش خواهر آقا سید یحیی و حمید شهید بود ولادتش در قصبه مذکور بحدود سال ۱۲۸۱ واقع شد و والد با پسر دیگرش میرزا ابوطالب مجاورت مشهد رضا گرفت و والده در قصبه اصطهبانات وفات کرد و او در صغر سن بهمراه خالش آقا سید مصطفی سفری به مشهد رفته پدر و برادر را نیز زیارت کرده برگشت و به شیراز به تحصیل پرداخت پس دو سالی در یزد و چندی در اصفهان و ایامی در بروجرد بملاقات خالش آقا سید ریحان مجتهد و پسرخالش آقا سید یعقوب بسر برد آنگاه دو سالی در عراق به ملاقات پسرخالش آقا سید صبغة الله و بتحصیلات برخوردار گشت و بفارس عودت نمود و پس از دیدار بنی اعمام در لاور ملاقات خالش آقا سید مصطفی و خویشاوندان دیگر در داراب و دیدار آقا سید محمد خالوزاده در کرمان به مشهد شتافته اقامت نمود به

--- صفحه ۵۶۸ ---

تحصیلات پرداخت و سفری بطهران آمده خالش آقا سید ریحان الله و ابن خالش آقا سید محسن و خاله اش زوجه میرزا نصرالله را دیدار نمود و عودت بمشهد کرده با پدر و برادر بماند و بالاخره آنان را وداع گفته بطهران آمد و در مدرسه جدیدالتأسیس مبلغین امریکائی به سمت معلّمی داخل شد و ضمناً لسان انگلیسی بیاموخت آنگاه بسمت معلّمی کالج آمریکائی ارومیه (رضائیه) رفت و به سال ۱۳۱۳ بکردستان سالی در تکیه سید طه نقشبندی تدریس نمود و بسال ۱۳۲۲ به ارض عکا رفته آیامی در جوار الطاف حضرت عبدالبهاء بسر برد و مأموریت سیر تبلیغ یافت و پس از سالی عودت بایران و ارومیه نمود و اقامت گرفت و در سال ۱۳۴۰ در اثر حادثه هجوم اکراد و آشوریها اندوخته و اثاثیه اش بباد غارت رفت و بطهران مهاجرت کرد آنگاه به قزوین رفته مقیم شد و در خدمات متنوعه امریه از تعلیم در مدرسه و تبلیغ و ترجمه برای مسافین احبای امریکائی همپیرداخت و حضرت عبدالبهاء در اثری بدو چنین خطاب فرمودند: "یا من ایده علای اتباع اثر خاله المجید ۰۰۰۰ الحمدلله توگوی سبقت ربودی و سمندهمت را در این میدان جولان دادی و یادگار آن بزرگواری و برگذار آن سرور ابرار بخدمت امر قائمی و بهدایت خلق اهتمام می فرمائی یقین است که موفق و مؤید گردید لهذا آن عزیزرا

--- صفحه ۵۶۹ ---

وحید گوئیم تا ذکر آن بزرگوار را تجدید نمائیم". و در مقامی دیگر خطاب بوی چنین مسطور است: "تو یادگار آن بزرگواری و از منتسبین آن سید ابرار امیدوارم که فضائل موروث آشکار فرمائی و بجدب و وله و سرور مأنوس گردی چه که سائر منتسبان خاموش بودند بلکه انشاءالله تو جوش و خروش زنی و فرهنگ و هوش بنمائی صد هزار اسف و حیف که دیگران چنانچه باید و شاید ره آن شخص نورانی نه پیمودند و از باده رحمانی پیمانہ سرشار نه پیمودند مقبل بافق اعلی شدند و مقّر و معترق بنقطه اولی ولی افسرده بودند و پژمرده و فی الحقیقه قصوری نداشتند و لکن شدت بلایا و کثرت رزایا و حمل ثقیل امتحان سبب شد که بر منابر نعره نزدند و بیان حقیقت نتوانستند".

دیگر آقا شیخ محمد ابراهیم فاضل شیرازی ابن حاجی شیخ نجفعلی در قصبه برازجان فارس تقریباً بسال ۱۲۸۰ تولّد یافت و نشو و نما گرفته اندک تحصیلات مقدماتی نمود و پدر وی را معمم ساخت، پس در سن یازده سالگی برای

تکمیل علوم به شیراز رفته در مدرسه مشیر مانده به تحصیل علوم نقلیه و عقلیه پرداخت و صرف همت بیشتر در تحصیل فلسفه و عرفان نزد میرزا آقا جهرمی و حکیم عباس نمود آنگاه چندی کناره از درس و بحث گرفته قدم در طریق ریاضت نفسانیه

--- صفحه ۵۷۰ ---

نهاد و پس از سنینی چند به برازجان برگشت و پدر خواست برایش ازدواج نماید نپذیرفته به بوشهر رفت و به تجسس محل اقامتش یافتند و به نوید ارسالش به عراق عرب برای تکمیل تحصیل ویرا برگرداندند و پدر اسباب سفر فراهم کرده روانه داشت و سنینی چند نزد آخوند ملا کاظم خراسانی بتحصیل فقه و اصول اشتغال ورزیدوناگهان بدون اطلاع آشنایان و اقربا پیاده به مشهد شتافته بماند و ایامی بر ریاضت گذرانده آنگاه پیاده بوطن باز آمد و مدتی با عشیرت بسر برد در آن ایام (طبق مواعیدی که در مکاشفه و رؤیا به دو دادند) جوانی از شیراز در طریق عبور به بوشهر بدو وارد شد و شب را با هم مصاحبه کرده و نه جوان را شناخت و نه کتاب را از او توانست گرفت ولی دانست که مقصود در حدود فلسطین و عکا است لاجرم بنام تکمیل تحصیل علوم از پدر اجازه گرفته بنجف و بیش از سفر سابق سعی و جد کرد ولی بعد از چندی برادر کهنتر را که نیز در آنجا بسرپرستیش اشتغال به تحصیل داشت مطلع از سفر خود کرده از او خواست که بکسی ابرازندارد آنگاه پیاده با قافله از طریق بر شام روان شد تا به بیروت رسید و بهدایت آقا مصطفی بغدادی به عکا رفته در محضر حضرت عبدالبهاء تشریف یافت و آرزوی دل و جان حاصل کرده آنچه را جويا بود بدست آورد و پس از دو ماه ویرا مأمور تبلیغ در ایران از طریق قفقازیه فرمودند

--- صفحه ۵۷۱ ---

و مسافرتها برای تبلیغ در داخله ایران نمود و بالاخره معلم عربی مدرسه تربیت بهائیان شد و سالها باین خدمت و امر تبلیغ و تدریس این امر مشغول بود تا بسال ۱۳۰۰ و اند در طهران وفات کرد و خاندانی از او بنام فاضل شیرازی برجای ماند و از آثار حضرت عبدالبهاء خطاب باو است :

طهران حضرت فاضل شیرازی علیه بهاء الله :

و از بهائیان معروف شیرازی میرزا ابوالقاسم تندر بن حاجی محمد حسین بن حاجی میرزا عبدالکریم صراف که پدرش نیز در نهانی اظهار ایمان میکرد و با محترمین محشور بود و فرزند مذکورش را در صغر سنش حشر با اهل بها میداد ولی تقریباً در سال ۱۳۱۸ تندر در جمع مؤمنین این امر درآمد پیوسته خدمت همی کرد. و از بهائیان معروف شیرازی حضرت افنان حاجی میرزا بزرگ و حاجی میرزا ضیاء و حاجی میرزا حبیب پسران آقا میرزا نورالدین سالها در خدمات این امر و مخصوصاً در خدمت بیت حضرت نقطه کوشیدند و بانتساب بخواهر حرم

آنحضرت که جده پدریشان بود میبایدند. و از مشاهیر بهائیان شیرازی میرزا جعفر هادی اف سابق الذکر که بسال ۱۳۰۹ بعزم تشرف به محضر ابهی رهسپار عکا شد و دو یوم بعد از صعود وارد شد و مدت هفتاد و پنج روز در جوار عنایت حضرت غصن اعظم زیسته آنگاه سوی ترکستان رفته در خوفند اقامت نموده بتجارت پرداخت و سفری دیگر در سال ۱۳۱۷ به عکا رفته مدت ۵۵ روز ماند و برگشت و باز در سال ۱۳۲۲ زیارت رفته بقصد بناء مسافرخانه بهائی قطعه زمینی بالای کوه کرمل بخرد و سپس در سال ۱۳۲۷ به حیفا رفته مباشرت به بناء نمود آب انبار ساخت

--- صفحه ۵۷۴ ---

و مدتی ماند تا مسافرخانه باتمام رسید و آنرا تقدیم حضرت عبدالبهاء کرد و در دفتر دیوانی بنام مبارک ثبت نمود و آن حضرت امر فرمود که بر قطعه سنگی بالای مسافرخانه این عبارت نقر و نصب نمودند:

" این بنیان مهمانخانه روحانی و بانی آقا میرزا جعفر رحمانی " و باز در سال ۱۳۳۲ همینکه آن حضرت از سفر غرب مراجعت به حیفا کردند بعزم تشرف حضور رفته در پورتسعید به مقصد رسید و پس از عودت در عشق آباد مقیم بود و بالاخره در اثر انقلاب روسیه و تأسیس حکومت ساویت بضیق مالی افتاد و عاقبت با عائله بایران آمد در سال ۱۳۵۲ در جهرم فارس وفات نمود و عائله رحمانی در امر ابهی برجا گذاشت. و از معروفین باین نام میرزا محمد حسین خان معتمد دیوان کوری و نیز میرزا علی محمدخان موقرالذوله بن حاجی محمد علی که عمویش حاجی میرزا عبدالله کارگزار محب بود و او در صغر سن تحصیلات کرده فرانسه و انگلیسی میدانست و مدتی نایب دوم سفارت در فرانسه شد و چندی حکومت بنادر فارس گرفت و ازافنان دختر گرفت و اظهار ایمان و اخلاص مینمود

و خانه متعلقه بخال اعظم را در شیراز خریده مشرق الاذکار کرد و آقا میرزا بزرگ کواری مدرس مدرسه هاشمیه و

حاجی میرزا حسن مهذب الدوله فسائی

--- صفحه ۵۷۵ ---

مدرسهء منصوریه شیراز و صهرش میرزا احمد علی خان حشمة الممالک پسر حکیم باشی و شیخ محمد تقی امین الشریعه که محض حسن خدمت سوار الاغ شده خاندان شیخ الرئیس را بطهران آورد و شیخ ازغایت امتنان ابیاتی در مدحش سرود. دیگر شیخ محمد فاضل جهرمی که از ملازمین و محارم شیخ الرئیس در شیراز شد و چون گفتگوی نسبت این عقیده را در باره شیخ بشنید روزی در حالیکه ویرا پیاده همراه بود پرسید و او در جواب بدین بیت تمثّل جست:

"گرش بینی و دست از ترنج شناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را"

و چون تصدیق کرده معروف شد. وقتی جمعی ویرا گرفته آزار نمودند ولی او تغییرات و تحولات و اختلال در عقیدت حاصل کرد و بالاخره با برخی از اعدا لباس شهرت ایمان از بر کند. و از بهائیان مخلص فارس حاجی علی اکبر لاری میرزا شکرالله جهرمی حاجی میرزا محمد صادق خباز میرزا اسدالله ترمه دوز میرزا علیرضا خان میرزا لطف الله خان خادم باشی میرزا آقا معمار باشی محب علی میرزا آقا علی اکبر خادم میرزا عبدالحسین ثابت نقاش

--- صفحه ۵۷۶ ---

میرزا یوسف نقاش میرزا ابوالقاسم ساعت ساز میرزا محمد جعفرخان منشی حضور حبیب الله خان قوام و ناظم الملک و غیرهم میرزا حیدرعلی جهرمی و نیز حاجی محمد آقا آزادگان و کیل عدلیه که در حدود سال ۱۳۵۸ و بعد آن به طهران در گذشت.

~~~~~

و در نیریز اجتماع و مرکزی مهم از مؤمنین و مؤمنات شده در حمیت و تعلق ایمانی که از اسلاف میراث بردند شهرت یافتند و نام و احوال بسیاری از معاریف را در بخش ششم و تعرضات و قتل و غارات وارده بر ایشان رادر بخش سابق نگاشتیم و تعرض و هجوم مسلمانان که نیز از متقدمین خود میراث داشتند مستمر بود بحدی که عبدالرضا نام با مادر خود هاجر که بهائیه مخلصه بود پیوسته در باب عقیدت تعرض کرد و عاقبت در سال ۱۳۲۵ هنگام صبح که هاجر به خمیر کردن پرداخت پسر با وی مشاجره اعتقادی کرده نسبت باین امر سخنی ناروا گفت و بی درنگ مادر را هدف گلوله تفنگ نموده بشهادت رساند و نوبتی زنی از اکابر اهالی قصبه را با زنی از مؤمنات در گرمابه راجع به امور دین و عقیدت مشاجره شد و زن شوهرش را براغالاند و منجر بان شد که اهالی هجوم بسوی مساکن

--- صفحه ۵۷۷ ---

مؤمنین آوردند ولی جوانان رشید بحال اجتماع مقابلت کردند و مهاجمین ترسیدند و بجای خود نشستند و ما واقعه هجوم و قتل و غارت شیخ زکریا را بسال ۱۳۲۷ که هیجده تن از مؤمنین به شهادت رسیدند در بخش سابق مفصلاً نگاشتیم و نوبتی دولتیان اهلی را برای هجوم و حمله مهیا ساختند و باز به اجتماع و مقابلت مؤمنین فتنه خاموش گشت و باری دیگر اعراب طاغی بصدد هجوم و استیصال مظلومان شدند ولی با حکومت وقت در افتاده مغلوب و مهزوم گردیدند و در سال ۱۳۳۹ بماء محرم بعنوان اینکه منصور السلطنه حکمران حامی بهائیان است قصد شورش و مقاومت با حاکم و اهل بها کردند و حکمران عراده توپ و عده ای قزاق در دارالحکومه فراهم ساخته و مسلح گشت و بهائیان نیز در دو خانه مستحکم خود اسلحه گرد آورده مهیای مدافعه شدند و لاجرم مفسدین حذر کرده از عزیمت خود دست کشیدند و به سال ۱۳۴۲ محله بهائیان دچار حمله سیل شدید گشته خانه ها ویران گردید و حسب امر تلگرافی حضرت ولی امرالله اعانت و مساعدت از بهائیان روی زمین رسید و سد و بازار و ابنیه و حمام خاص و خیابان ویران ساخته شد . و در محرم سال ۱۳۴۵ شیخ محمد نام واعظ یزدی به تحریم نصیر الشریعه

--- صفحه ۵۷۸ ---

و مؤید الاسلام بر منبر اعداء را هوس قتل و غارت اهل بها بر سرانداخت و سید علی بن سید داود و حشمت الاسلام و برادرش سید ابوتراب که جدشان سید علی در ایام جناب وحید شهید و خودشان در فتنه شهیره شیخ زکریا آنچه خواستند کردند و بردند با تمام همت و قوت برخاستند و کار بجائی رسید که طرق ذهاب و ایاب و وسائل اطلاع و استطلاع را بر مؤمنین سد نمودند و اهل بها لاعلاج و بی ملجاء ماندند و میرزا محمد حسین بن حاجی محمد ابراهیم قد فداکاری برافراخت و عریضهء محفل را برای محفل روحانی شیراز حامل شده با لباس مبدل خود را به شیراز رساند و تلگراف تظلم با میرلشکر نمود و عده نظامی با صاحب منصب مأمور شدند و در حالیکه اعدا عزم حرق و نهب و قتل داشتند رسیدند و نار فتنه را خاموش کردند و شیخ محمد و برخی از مفسدین را قبض و حبس کردند و بهائیان شفیع شده آنان را رها نمودند. و از بهائیان شهیر نیریز جمعی را در بخش ششم نام بردیم ملا محمد شفیع که فتحلیخان حکمران نیریزی میرزا زین العابدین خان بواسطه او عریضه بحضرت عبدالبهاء فرستاد و بصدور خطابی مفتخر گشت و در حقش آثاری از آنحضرت صادر شد و بالاخره سال ۱۳۱۵ و فت یافت و صورت زیارتی

--- صفحه ۵۷۹ ---

از آن حضرت برایش رسید و از وی خاندانی در این امر تأسیس گردید. دیگر ملا احمد علی واعظ که در سال ۱۳۱۷ حسب امر حضرت عبدالبهاء در رفسنجان و کرمان و جهرم و سروستان و غیرها سفر تبلیغی کرد و آثار کثیره در حقش صدور یافت و بالاخره بسال ۱۳۲۰ درگذشت و خاندانی بر جای گذاشت. دیگر حاجی محمد حسین سقط فروش سفر به عکا کرده به محضر حضرت عبدالبهاء تشرف یافت و بالاخره به عشق آباد رفته بسال ۱۳۳۰ درگذشت و از او خاندان صالح برقرار شد و کربلایی حسین اصطهباناتی نیز در آنسال وفات کرد و خاندانی بر جای گذاشت. و از جمله بهائیان معروف نیریزی که در ضمن شهداء واقعه سال ۱۳۲۷ ضمن بخش سابق نام بردیم ملا محمد علی و برادرزاده اش ملا حسن بن عبدالسمیع مشهور به ملا آقابابا بودند که والدشان ملا حسن معروف به لب شگری از شناختگان قصبه غالباً بحکمرانی قصبات و قرای فارس انتصاب داشت گویند هنگامیکه حضرت نقطهء

اولی از شیراز عازم اصفهان شدند حسب اقتضای افنان عالی الشان بالتزام رکاب مبارک عازم گردید و حضرت او را در نیمه راه اجازه عودت داده به اعطای انگشتر دست خود مفتخر نمودند و او در واقعات

--- صفحه ۵۸۰ ---

نیریز نسبت باصحاب جناب وحید و بازماندگان شهداء و اسراء مساعدت و دلجوئی همی کرد و خلف ارشدش ملا محمد علی بشرف ایمان امر ابهی<sup>۱</sup> فائز گشته عائله بهائی تأسیس کرد و پسر دویمش ملا آقا بابا بحال سکوت ماند ولی پسرش ملا حسن که جوانی جمیل و خلیق بود بمزایای ایمان بدیع آراسته گردید و به شغل فلاحت و سوداگری اشتغال جست در سن ۲۴ سالگی بنت عمّش پری جان بنت ملا محمد علی مذکور را بازدواج آورده و با ممدوحیت نزد اهالی بشغل خویش و خدمت امر ابهی<sup>۱</sup> زیست تا در فتنه مذکوره سال ۱۳۲۷ شیخ زکریا با جمعیتش بعنوان تأسیس حکومت ملی سر به شورش برافراشت و وارد نیریز شده بغارت اهالی و استیصال بهائی پرداخت و گروهی از مظلومان به سروستان و برخی به جبال پناه بردند و عده ای از همراهان شیخ بدستیاری معاندین بدانجبال شتافتند و ملا محمد علی و ملا حسن باتنی چند از بستگانشان را در نیم فرسنگی قصبه ودامنه کوه بیاغ معروف بیدلنگ یافته با ضرب و آزار سوی شیخ کشیدند و شیخ از جوانی ملاحسن دریغ خورد و او را امر به تبری از عقیدت نمود و اونوعی سخن گفت که خشم شیخ را برافروخت و امر به قتل داد پس شمشیر بر فرق نوجوان نواختند و تیرباران نمودند آنگاه شیخ به ملا محمد علی گفت اگر تبری

--- صفحه ۵۸۱ ---

نکنی بدینگونه خواهی شد و چون استقامت ورزید نیز مقتول گردید و بند بر پایش بسته از محله بازار به محله چنار سوخته آورده بر درخت توت در مقابل جامع کبیر آویختند و جسد را آتش زدند و چندان سنگ و چوب نواختند که مستور و پنهان گشت و جسد ملا حسن را که نیز بر درخت توت و مقابل جامع محله بازار بسته تیرباران کردند سه شبانه روز بدانحال بماند و مردی نیک فطرت محافظه کرده در شب چهارم تحت خاک مستور کرد و به کسان شهید اطلاع داد نیمه شب جسد را به قبرستان عمومی دفن کردند . و اما جسد ملا محمد علی و دیگر اجساد مطروحه را

تنی از باغبانانشان بعد از سه روز با مشکلات بسیار بقبرستان عمومی برده دفن کرد و پری جان ستمدیده مذکور از شرارت و ملامت اهالی بهر خانه پناه برده ملجاء نیافت و ناچار به باغی بیرون قصبه بدون مأکول و مشروب بزیست و همسایه ای رحم آورده نگهداری کرد تا چون شیخ و همراهان از قصبه رفتند بخانهء ویرانهء عریان خود آمدند و اندک اندک رفاهی حاصل گردید و فرزندش عبدالسمیع شهید پور خلف صالح و برومند گشت. و نیز مشاهیر اهل بها و اوضاع سروستانرا در بخش ششم نوشتم و شرح احوال آقا مرتضی و شهادتش در آن

--- صفحه ۵۸۲ ---

بخش و بخش هفتم آوردیم.

~~~~~

و دربندر عباس مرکزی و جمعی از این فئه میزیستند از معاریفشان سلطان محمدخان ابوالوردی شیرازی حکمران بندر که از خدمت دولت خارج شده چندی در شیراز ماند و بعداً در اهواز مقرب شیخ خزعل گردید و بالاخره به عزم زیارت بیت مبارک بغداد رفت و مریض شده در گذشت دیگر میرزا عبدالله خان مدحت الوزاره کار گزار امور خارجه در بندر که عمارتی عالی و کاروانسرا و حمامی در خلف کاروانسرا ساخت که بنام کارگزاری معروف گردید و در جنب حمام زمینی بقصد مدفن بهائی و عبادتگاه گرفته و حجره برای مدفن خود ساخت و خود در سال ۱۳۲۶ و پسرش میرزا عباس خان امین الوزاره بسالی دیگر در گذشتند و هر دو در همان حجره مدفون شدند. دیگر محمد علیخان سدید السلطنه بندری کبابی دیگر از بهائیان بندر حاجی محمود آذری و حاجی محمد تقی لاری و معصوم علی فرهت ثابت عضو دائره پست. دیگر میرزا حسنعلی خان بن ملا محمد علی واحدالعین شیرازی

--- صفحه ۵۸۳ ---

که حسن ترسل و طبع شعر داشت و با وجود شهرت بدین عقیدت بعلت محاسن اخلاق و لطف معاشرت محبوب و محمود نزد ملاها و ارکان شدو سال ۱۳۱۸ در لار و سپس در بندر لنگه و بالاخره در بندر عباس رئیس پست بوده در تنظیم و تأسیس پستهای مذکوره مشاق کثیره کشیدو سالی چند در بندر اخیر با سمت ریاست پست عضو عامل

محفل روحانی و مرکز رجوعات این امر و خانه اش را محل ورود و اقامت مبلغین و مسافرین و انعقاد محافل و مجامع قرار داد والواهی در حقش صدوریافت و مخمّساتی ترکیب از اشعار حافظ و سعدی و صحبت لاری در ثناء و صفات حضرت عبدالبهاء هنگام مسافرت در امریکا سرود و عاقبت نظر بجد و فعالیتی که در واقع سرقت پست بین راه گرگان و بندر عباس واقع شد بعمل آورد حاجی علی کرمخان شجاع نظام ابوالوردی حکمران بندر که عداوت دینه با او داشت مصمم بر اهلاکش گشت و شیخعلی دشتی ملای بندر محرک و مهیج گردیدتا در ليله ۲۹ ذیحجه سال ۱۳۳۴ بنوعیکه در بخش سابق آوردیم هنگامیکه در سه ساعت گذشته از غروب فارغ از کارهای پستی شده سواره بخانه برمیگشت در میدان بارانداز مکاریها واقع در قرب خانه اش و در جلو خانه آقا غلامرضا سمیع لاری بشهادت رسید و علی الصّباح جسد را با حضور حکمران مذکور و جمعی از قبیل سدیدالسلطنه و میرزا

--- صفحه ۵۸۴ ---

اسمعیل خان وصال و آقاغلامحسین لاری و ملا احمد قاسمی راننده کشتی دولتی به حجره ای که مدحت الوزاره ساخت دفن کردند و کتب و الواح و آثار شهید مذکور را سدیدالسلطنه خرید و با کتب مدحت الوزاره که نیز بخريد و دیگر کتب کتابخانه شخصی تأسیس کرد و زوجه شهید بسال دیگر درگذشت و پسری عباس نام برجای ماند. دیگر از بهائیان ساکن بندر عباس آقا سید حسن نظری مقوم دایره گمرک در مسافرت از بندر در گذشت و دو پسر و عمارتی بیادگار گذاشت و میرزا عباس خان افنان و میرزا محمد جذبه و میرزا محمد صالح رفسنجانی و آقا غلامعلی خراسانی یزدی برای امور اداری و تجاری چندی مقیم بندر بودند و شجاع نظام حکمران مذکور در سال ۱۳۳۶ آقا محمد ثابت شرقی و محمود سامانی و احمد و برخی دیگر را بنام عقیده و ایمان بدارالحکومه طلبیده اقرار بشنید و برای اظهار میل آقا محمد ثابت که با ملاها مقابله و مکالمه کرده صواب یا خطا را واضح دارد آقا شیخ علی دشتی و آقا میرزا حسن نجفی تبریزی را دعوت کرده حاضر نشدند و آقا محمد را پا در فلک کرده چوب بسیار زد و دکان خرازش را غارت خواستند و محمود سلمانی و غلام عباس را چوب شدید زده رها کردند

--- صفحه ۵۸۵ ---

وحاجی مسلم بوشهری رئیس بلدیّه به اهالی سپرد کسی باستاد محمود مراجعه نکند لاجرم به حیفا شتافت و چندی در جوار پرانوار بماند آنگاه بوطن برگشت و باز در سال ۱۳۳۹ آقا میرزا سیاوش و برخی دیگر از مؤمنین از بمبئی رسیدند و حاجی مسلم تشهیر و تحریک کرد تا اهل بازار هجوم آورده ضرب شدید به سیاوش وارد کردند و حکمران میرزا عبدالحسین ابن میرزا احمد خان برادر میرزا علیمحمدخان موقرالذوله افنان جلوگیری کرد و شبانه سیاوش و برخی دیگر از مؤمنین را با جمعی تفنگدار برای محافظت از بندر خارج کرد ولی پس از فوت موقرالذوله آقای مشارالذوله حکمت در اثر تظلمات بهائیان یمین الممالک معاون حکومت بنادر را بتفتیش فرستاد و تقاص کامل بعمل آورد. و در آباءه چنانکه در بخش ششم آوردیم مرکزی قوی از این فئه انعقاد یافت و عده ای کثیر دیگر نیز از اولاد متنفذین و از مؤمنین جدید بعرضه ایمان قدم گذاشتند و شهرت در خدمت یافتند و واقعات مهمه که رخ داد در بخش سابق نگاشتیم واولین محفل روحانی مؤلف از سراج الحکماء و پسرش میرزا حسینخان ضیاءالحکما و دائی حسین و حاجی علیخان و عبدالکریم خان و دیگر میرزاعلی خان کوشککی (شهید) و آقا رضا قلی بابامحمدی و آقا علی اکبر همّت آبادی عباسخان

--- صفحه ۵۸۶ ---

ویرغوکی و میرزا قابل بود و سه بنیان حدیقه الرحمن مدفن رؤس الشهداء بسال ۱۳۲۶ شد و در سال ۱۳۲۸ عمارتی با اراضی وسیع بنام حظیرهالقدس برای دفن مؤمنین و مدرسه در جنب حدیقه الرحمن بهمت حاجی علیخان تأسیس یافت و در سال ۱۳۲۹ حمام با آب دست نخورده بهمت دکتر حسین خان ضیاءالحکماء بنا گشت و در سال ۱۳۲۷ دو مدرسه ذکور و اناث بنام تربیت در آباءه تأسیس گردید و در قریه کوشکک بهمت میرزا علیخان مسافرخانه و محفل روحانی تأسیس گشت و در قریه همّت آباد بهمت آقا حسین بن آقا محمدباقر و آقا میرزا نصرالله روشن مسافرخانه تأسیس گردید که اجتماع مؤمنین در آنجا انعقاد می یافت و از معاندین شهیر آباءه حاجی قاضی و ملا محمد حسین امام جمعه و شیخ الاسلام رانام بردیم و میرزا احمد خان سالار نظام از اهل ابرقوه را که چندی حکومت آباءه نمود نیز شمه ای ازستم ها که بر اهل بها آورد ذکر کردیم. و از آنجمله نوبتی آقارضا قلی پیر از مظلومین رابموجب تحریک

امام جمعه و پسرش شیخ الاسلام ببهانه اینکه حین عبور کالسکه اش سلام و احترام نگفت در دارالحکومه بدن به ضرب چوب و زنجیر سیاه کرده حبس نمود و حاجی علیخان و دائی بانی

--- صفحه ۵۸۷ ---

بمحسب رفته مظلوم را رها کردند و نیز کیفیت اقدامش در قتل بهائیان ابرقوه و در قتل میرزا علیخان کوشککی را در بخش سابق نگاشتیم و نیز شرح احوال مشاهیر مسطور گردید و میرزا عطاءالله سراج الحکماء و بعد از او پسرانش میرزا حسینخان ضیاء الحکماء و میرزا بدیع الله بدیع الحکماء عضو محفل روحانی و مشهور در جامعه و در بلد و خدمتگزار این امر بودند و خاندان وسیع سراج برقرار گشت . و میرزا محمد حسین (دائی حسین) خانه ای در باز داشته از واردین شهیر بهائی ضیافت پیوست کرده در شجاعت و غیرت و حمایت از این طائفه معروف بود و حاجی علیخان زوج بنت ذبیح دارای املاک و دهات و خانه بزرگ و عضو محفل روحانی و مصدر خدمات مالی و غیره بود خاندانی از او ماند . و ما سابقه احوال میرزا قابل شاعر و مبلغ امرالله را در بخش ششم نگاشتیم و در سال ۱۳۱۳ چنانکه در بخش سابق نگاشتیم در آفاده انقلابی شدید برای این طایفه رخ داد و چند تن را حکومت گرفتار کرد و میرزا قابل دستگیر شده قریب هزار چوب بر او نواختند و سر تا پایش را مجروح ساختند و اثاث البیتش را بیغما بردند و نه یوم در حبس و غل و زنجیر بود تا خلاصی یافت و چون مجدداً بحکم امام جمعه بصدد وی برآمدند

--- صفحه ۵۸۸ ---

ناچار با پای پیاده سر به بیابان نهاده به یزد شتافت و بخانه حاجی میرزا محمدتقی افغان و کیل الدوله مسکن گرفت و افغان مذکور واقعه آفاده را بصدر اعظم تلگراف کرد تا حکم شدید تلگرافی بایالت فارس صادر شد و حاکم آفاده معزول و محبوسین مستخلص و احباً همه آسوده شدند و قابل نیز مراجعت بوطن نمود در سال ۱۳۱۴ حسب امر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء برای تبلیغ سیار در اطراف واکناف و قری و جبال گشت و انوار اشراق و آثار مرکز میثاق را منتشر ساخت و در سال ۱۳۱۵ نیز چنانچه در بخش سابق نگاشتیم حکمران آفاده وی را با دوتن دیگر از بهائیان به موجب فتوی^۱ شیخ محمدتقی نجفی ابن الذئب اصفهانی و حسب اقدامات امام جمعه دستگیر کرده به غل

و زنجیر کشید و قصد تعذیب شدید داشت ولی باقدام شجیعانه دائی حسین مستخلص نمود و در سال ۱۳۱۷ حسب اجازه حضرت غصن اعظم عبدالبهاء با صهرش میرزا نصرالله روشن بنای سیر و سفر تبلیغی نهادند تابالمال به عکا مشرف شوند و بعد از سیر تبلیغ در کوهستان و قری و بلاد به آوه رسیدند و حسب خواهش ایامی چند توقف کردند و تنی چند را به خلع ایمان ابهی^۱ مخلع ساختند و آخوند ملا حبیب پیشنهاد محل بجوش و فروش آمد جمعی از اشرار را با چوب همراه کرده بمنزل قابل ریختند و خواستند برایشان هجوم

--- صفحه ۵۸۹ ---

آرند و قابل بغایت دلیری و بی باکی نعره برکشید و چنان مقابل شد که مهاجمین جز انصراف و تفرق راهی نیافتند و اینواقعہ موجب تنبه و تذکر اهالی گشت و ایشان از آوه به سلطان آباد و ملایر و همدان و کرمانشاهان سیر و سفر و تبلیغ همی کردند و از کرمانشاه بصدد حرکت به بغداد بودند که خبر انقلاب ارض مقصود بنوعی که در بخش سابق آوردیم به سمعشان رسید و از تلگراف واصله بدین مضمون که مسافرین مجاز به ارض اقدس درهر نقطه هستند مراجعت نمایند آگهی یافتند و بکمال تأثر مراجعت کردند و شرح حال را معروض داشتند و بعد از چندی خطابی رسید که در آخر آن چنین مرقوم بود: " ما در خصوص مراجعت شما به وطن چیزی ننگاشتیم ولی چون شما به مجرد استماع امر عمومی مراجعت فرمودید این فقره بسیار مقبول افتاد لذا در وقتش شما را احضار خواهیم نمود در کمال خوشی " و در سال ۱۳۲۰ میرزا قابل برای تبلیغ و نشر این امر بحدود یزد شتافت و بعد از سیر و سفر در منشاء و کوهستان به یزد وارد شد و در خانه آقا حسین باباخباز منزل گزید در آن اثناء مذبحه عمومی سال ۱۳۲۱ بنوعی که در بخش سابق ننگاشتیم شروع شد و یکنفر از این طایفه را در شهر و دو نفر در تفت و دو نفر در اردکان

--- صفحه ۵۹۰ ---

شهید نمودند و بعضی از اشرار به قصد تعرض و قتل او برآمدند لذا منزل را تغییر داد و خبر به سمع اولیاء حکومت رسید و در یومی حسب اشاره حکمران شاهزاده جلال الدوله جمعی از فراشان حکومتی ریختند و باهای و هوی اشرار او را بدارالحکومه بردند و چون شب شد نائب کاظم خان داروغه نزد وی آمده مذکور داشت که حضرت

والا میفرمایند شهر یزد منقلب است شما البتّه به فوریت از شهر حرکت نمائید و او را مرخص نمود و در فردای آن شب در تدارک حرکت بود که فتنه شدید شد و شش نفر از احبّاء را شهید کردند و قابل تمامت آثار این امر که همراه داشت بتنی از نسوان بهائیه سپرد و حین زوال ظهر درزی الوار حرکت نمود و از بین اعدا شورشیان متوکلاً علی الله گذشته از شهر خارج شد و عازم آباده گردید و معاندین خبر یافته و از طریق تفت تا دو فرسنگ در عقب شتافتند و او را نیافتند و او سالمّاً تا حوالی ندوش رسید و در بیابان گرفتار ساربانان گردید و محمد مهدی پسر کلانتر قریه به صدد قتلش برآمد و ضرب بسیار رسانده چهار دندانش را بشکستند و سرتاپایش را با سنگ و چوب مجروح و سیاه کردند و در صحرا بی کس و تنها گذاشته اسب سواری و لوازم سفر را ربودند و او را برهنه و سرتاپا مجروح در بیابان انداختند و یقین بر هلاک او کردند و او دو ساعت دیگر بهوش آمده

--- صفحه ۵۹۱ ---

ناچار روانه شد و بعد از چهار یوم بغایت سختی خود را باباده رساند و بالجمله میرزا قابل بنوع مذکور در وطن و در سفر پیوسته عمر را به نشر نفحات ابهی^۱ و تغنی الواح و آیات و قرائت قصائد و غزلیات و تبلیغ بیگانگان و تذکر و موعظت دوستان بسر برد و در سال ۱۳۳۶ با جمعی از رجال و نساء احباب از آباده عازم ارض حیف و زیارت محضر حضرت عبدالبهاء شد و در شیراز مدت دو ماه ماندند شهر را در ایام عید رضوان پر از نغمه و آواز کردند و از طریق دریا وارد بمبئی شده قریب دو ماه اقامت نمودند و احبّاء از ورودشان فرح و انبساط کامل حاصل کردند سپس حرکت کرده وارد حیف و محضر حضرت عبدالبهاء شدند و مدت هفتاد یوم نصیب کامل روحانی بردند و بیتی از غزلی که در آن ایام انشاد کرد این است :

" کسی که موسی از او لن تری شنید ندیدش ===== هزار مرتبه او را باین دو دیده بدیدم "

و نیز از قصیده بنوع ترجیع که در آن ایام بسرود این ابیات است :

بشارت که بر کوی جانان رسیدم

غبار رهش را بچشمان کشیدم

دو پیمانہ از خمر پیمان چشیدم

بس اسرار نشنیده از وی شنیدم

ببزم ارم نظم ربّ المعالی

بود جای یاران و احباب خالی

چه گویم ز رمزی که حیفاً بدیدم

مکن منع من کنز اخفی بدیدم

ملائک صفوفا صفوفا بدیدم

منادی الوفاً الوفاً بدیدم

ببزم ارم نظم ربّ المعالی

همه جای یاران و احباب خالی

~~~~~

و بعد از عودت بوطن هرچند سفری برای تبلیغ حسب امر صادر از حضرت ولی امرالله شوقی ربّانی بنمود ولی بواسطه ضعف قوا ملتزم خانه شد تا در سال ۱۳۵۵ درگذشت و او را آثار نظم و نثر بسیار در امر بهاست و رساله استدلالیه در اثبات عظمت امر ابھی<sup>۱</sup> و مقام حضرت عبدالبهاء<sup>۲</sup> نوشت و دیوان اشعار خود را مسمی بطرازالعرفان و در سه مجلد تنظیم کرد. اوّل اشعاری است که در دوره اشراق انوار جمال ابھی<sup>۱</sup> گفت دوّم متعلّق بدوره حضرت عبدالبهاء<sup>۲</sup> و سوّم متعلّق بدوره حضرت شوقی ربّانی ولی امرالله و

سفرنامه در شرح مسافرتش بمحضر حضرت عبدالبهاء و آنچه شنیده و دیده تألیف نمود و در ضمن اشعارش قطعات تاریخیه موجود است مانند مثنوی در کیفیت شهادت میرزا اشرف در اصفهان و نیز در شرح مذبحه شهدای سبعة یزد و نیز در واقع فتنه مذکوره آباده بسال ۱۳۱۳ و از غزلیاتش در مدح و ثنای ابهی<sup>۱</sup> چنین است :

ای دل بدوستی بها پایدار باش

در امر مبرمش چو جیل برقرار باش

پیمانه ای ز بادهء پیمان او بنوش

سرمست از این شراب و می خوشگوار باش

زین راح روح بخش که در دست دلبر است

جامی بنوش و تا بابد هوشیار باش

این نشاء نشاءتی است که همواره در سراست

از وی جدا مشو بجهان پر خمار باش

امروز اگر بوصل بهاره نیافتی

پانصد هزار سال دگر انتظار باش

راه وصال دوست اطاعت بامر اوست

این ره پیوی و خسرو گردون مدار باش

خواهی ره نجات بدنیا و آخرت

از آنچه غیر اوست ز جان در کنار باش

--- صفحه ۵۹۴ ---

از بغض و بخل و حقد و عناد و غرض گذر

وز کین و ظلم و جور و جفا در فرار باش

هنگام جود و بخشش و احسان و فضل و بذل  
 بارنده تر ز ریزش ابر بهار باش  
 در خلق و خوی و پاکی و تقدیس و بندگی  
 مابین مردمان بینان المشار باش  
 چون مه محاق شو تو در اینقرن و در قرون  
 بدر منور فلک اقتدار باش  
 امروز ثوب بندگیش زیب دوش کن  
 فردا بروزگار تو دائر مدار مباحث؟؟  
 بیگانه ای چو بر تو رسد آشنا بشود  
 غیر و خودی مبین تو باغیاریار باش  
 بر دشمن ارسی تو زجان دوستی نما  
 در نزد دوستان ز وفا خاکسار باش  
 زیر قدم اهل بها خاک پست شو  
 و ندر ممر و معبر یاران غبار باش  
 در گلشن اطاعت امر عندلیب شو  
 در مرغزار حب بها مرغ زار باش  
 خواهی اگر شهنشه کون و مکان شوی  
 در بندگی حضرت حق جان نثار باش

چون کردگار کاروان زبیش رهسپار باش

ای قابل ارنجات دو عالم طلب کنی

محو رضای حضرت پروردگار باش

و از میرزا قابل پسران و دختر و عائله برقرار است و الواح عدیده از جمال ابهی<sup>۱</sup> و آثار کثیره از قلم حضرت  
عبدالبهاء

در حَقّش صدور یافت . و ما شرح سابقه احوال بینش عمادآبادی را در دوره سابق نگاشتیم تا برای تبلیغ سفر به  
سروستان و نیریز و رفسنجان و کرمان و یزد و کاشان و طهران کرد و در تأسیس مدرسه تربیت آباده بسال ۱۳۱۸  
کوشید و در سال ۱۳۱۹ مأمور تبلیغ در بنادر فارس و هندوستان گردید و بسال ۱۳۲۰ به عکا رفته آیامی زیارت  
حضرت عبدالبهاء فائز و برخوردار گشت و سالها به تبلیغ و خدمات این امر پرداخت و از سال ۱۳۲۴ تا قریب ده  
سال در دائره حکومت به نویسنده مشغول گردید و مَلاها با دستیاری سردار عشایر قشقائی بصددش برآمدند و  
خانه اش را در عمادآباد غارت کرده اموالش را بردند و بواسطه حکمران ویرا از شغلش معزول ساختند لاجرم به

--- صفحه ۵۹۶ ---

تبلیغ پرداخت و بالاخره ابراهیم خان قوام الملک ویرا با عائله اش محض تعلیم و تربیت اولاد خود و برای ندامت و  
مؤانست نگهداشت و بسال ۱۳۴۶ حسب امر قوام عائله اش به بیروت برد و با حرمش بحضور حضرت ولی امرالله  
رسید و بسرپرستی اولادش در بیروت بماند و باز سفر دیگر بسال ۱۳۴۸ و بار دیگر بسال ۱۳۵۰ تشرّف به حضور  
یافت و او را آثار و اشعاری است از آنجمله مجموعه در کیفیت صنعت بلور و شیشه سازی و دواها و کاغذ و شیشه  
و دقایق عکاسی نوشت و رساله دیگر در صنعت رنگ ریزی قدیم ایرانی و جدید اروپائی که از گیاهها و درختها و  
اشیاء معدنی توان گرفت تألیف نمود و هیچکدام بطبع نرسید و از جمله کتاب هزاررباعی است که در بیروت طبع و  
نشر شد و چند رباعی بر سبیل نمونه چنین است :

دیری است بدیوانه سری مشهورم



از امر شه جنون کنون مأمورم

دیوانه ام و صور حیاتم در دم

پیچیده بهر کجا غو شیپورم

ایضا:

با اینکه تو دانی که از اینجا گذری

از چیست که از شهر بقا بی خبری؟

دیری نرود که از تو و هستی تو

نه نام بماند نه نشان و نه اثری

--- صفحه ۵۹۷ ---

ایضا:

با جملهء مردمان بروح و ریحان

میپوی تو ره نه بر سیل عدوان

تا هر که تو را برادر خود داند

از تو نگریزد و نماید احسان

ایضا:

در دهر چنان باش که همواره دری

مردی تو اگر بروز آخر نگری

امروز تو زاد روز فردا بردار

آخر نه چو کاروان اسیر سفری

ایضا:

دان مرگ و حیات همعنان روز و شبان

نه غره باین باش و نه غافل از آن

در خواب ممان که روز شب با دندان

موشت ببرد آنه تو را در انبان

آندم که شتر بگذرد از یک سوزن

فرزند رود گوشه ای و یک سوزن

حالا چو توان و مهلتی هست ترا

از هرچه تو بر کنار و بر یک سوزن

ایضاً:

--- صفحه ۵۹۸ ---

دانی که ادب چه شاهکاری باشد

این جامه نکوتر افتخاری باشد

میپوش تو این جامه نپوشید هرانک

مایوس ز فضل کردگاری باشد

ایضاً:

تا خانه دل از غم تو ویران شد

بس گنج که در هر طرفش پنهان شد

هر گوهر از آن بشکل اشک از ره چشم

در هر صدفی چو مهر و مه تابان شد

ایضاً

من بندهء آن کسم که شوری دارد

از نشاء عشق خوش سروری دارد

سر با دل و دین سپارمش زیرا او

از تابش شمس عشق روئی دارد

ایضاً

ای فتنه جان و دل عالم رویت

بر هم زن آسایش دلها مویت

آهسته بران مرکب خود بهر خدا

که دل سر هم ریخته اندر کویت

و در ضمن رباعیات مذکور بسیاری از اصول و مبادی و هم تعالیم اخلاقیه این امر و دستورهای مسطوره در لوح طَب را به نظم آورد و دیگر مثنوی که در تبیین کتاب عهدی و واقعات ارض مقصود است که بلا تصریح مقصود

--- صفحه ۵۹۹ ---

منظوم ساخت و در بمبئی مطبوع گشت . و جهرم در ایندور با آنکه جمعیتی از بهائیان مؤثر قدیم در آنجا میزیستند مرکزی برای نقض عهد و میثاق شد و حاجی حسینعلی علمدار آن بود چنانکه در ضمن بیان احوال بمبئی و غیرها ثبت است بنوعی که توجه مرکز عهد و میثاق و بهائیان بدانجا جلب گردید و مبلغین و رهبران بسیار مانند عندلیب از شیراز و غیره بانجا گسیل شدند و کوشیدند تا آنکه ظلمات هالکه نقض از تأثیر افتاد و ما عده ای از معاریف احبای جهرم امثال آقا سید حسین روحانی و آقامحمد حسن بن آقا کربلایی علی و استاد محمد حسن و غیرهم که بمقام شهادت رسیدند در ضمن واقعات سال ۱۳۴۴ در بخش لاحق بیان مینمائیم و از مراکز این فئه در قسمت فارس قراء هندیان معروف بهندجان که شرح اوضاع آنجا و احوال متقدمین را در بخش ششم آوردیم و میرزا یحیی سابق الوصف بسال ۱۳۴۱ در آنجا درگذشت و او آنجا را مرکزی از مراکز امر ابهی<sup>۱</sup> ساخت و خاندانی برجا گذاشت و از

اخلاف مؤمنین متقدمین جمعی کثیر در ظل ایمان ابھی' مستقر گشتند ولی بعلت اوضاع محیط که دور از مراکز اطلاعات و تکمیل میباشد و محل عبور و مرور مسافرین و مبلغین نیست غالباً از بسیاری از معارف و واقعات

--- صفحه ۶۰۰ ---

جاریه بی خبر ماندند و معذکک فیما بینشان نفوس شهیر برخاستند و آثار بسیار از حضرت عبدالبهاء در حقشان صادر گردید.

سسسسسسسسسس

## قزوین

قزوین چنانکه در بخش ششم نگاشتیم و در هنگام غروب شمس جمال ابھی' مرکزی مهم برای این طایفه بود و عده‌ای از معاریف امر در آنجا شهرت داشتند و اعضاء خانواده های قدیمه در عرفان و ایمان میدرخشیدند و چون فتنه نقض برخاست احتمال آن بود که ارکان فتنه مذکوره در این بلد بمقصودشان برسند و مخصوصاً آقا جمال بروجردی که عائله اش قزوینی بود و آقا محمد جواد قزوینی معروف که عائله برادر مهتر مرحومش حاجی محمد باقر و صهرشان حاجی یوسف عطار در آن بلد میزیستند و میرزا عبدالله قزوینی ساکن عکا که طائفه زرگرها بسته باو بودند و خصوصاً ثریا بنت سمندر در قصر بهجی میزیست و غیرهم بسی کوشیدند و حاصل اندک نچیدند و عبور و مرور ناشرین لواء عهد و میثاق امثال حاجی میرزا محمد تقی ابهری و حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی و غیرهما در آنجا اثری عظیم بخشید و عاقبت سمندر با عائله به سال ۱۳۱۷ به عکا مشرف شد و چنانکه در ضمن شرح

--- صفحه ۶۰۱ ---

احوالش در بخش ششم آوردیم و قریباً هم تفصیل میدهیم احوال و اقوال رؤسا نقض را دید و شنید و کاملاً مطلع گردید و رساله ای در بیان احوال خسران مثالشان نگاشته در مصر به طبع رساند لذا رأیت نقض در آن بلد سرنگون گشت و امر میثاق بکمال اشراق بدرخشید و مشاهیر احباً مانند سمندر و میرزا موسی حکیم و آقا محمد جواد و حاجی عبدالکریم و غیرهم سعی بلیغ مبذول نمودند و در اثر اقداماتشان تقریباً هفتاد نفر جدیداً در ظل امر ابھی'

درآمدند و اتحاد و انجذاب بدیع در جامعه جلوه نمود و احتفالات و ضیافت با رونق و مشهور در آن بلد برقرار گشت و حتی برای برخی از اصلاحات لازمه داخلیه بلاد اخری حسب امر حضرت عبدالبهاء نفوسی از آنجا حرکت نمودند و برای تبلیغ مکرراً ببلاد اخری مسافرت کردند و آثاری کثیر مملو از الطاف و عنایات در حقشان صدور یافت منها در ضمن خطابی چنین مسطور است: "از احبای آن دیار نهایت سرور و رضا حاصل زیرا الحمد لله متفق و متحدند و متذکر و منجذب نفعه خوش از آن بهشت برین میوزد زیرا در قزوین وحدت حال و یگانگی و مردانگی و فرزاندگی احباً محقق و مسلم است ۰۰۰ الخ". و قریه قدیم آباد متدرجاً مرکزی از مراکز

--- صفحه ۶۰۲ ---

امریه گشت و دیگر از نواحی از قبیل ککین محمدآباد کله دره اشتهارد از مراکز بود و خانه فرهادی به نام مشرق الاذکار محل اجتماعات و تلاوت الواح و آیات مقرر و وقف امر گردید و دو مدرسه بنین و بنات تأسیس گشت که عده ای از ذکور و اناث نونهالان احباب بمعلم و بمعلمه گی رجال و نساء این طایفه برقرار شد و ما فتنه سال ۱۳۲۱ را در بخش سابق آوردیم و چون شرح واقعات و نیز احوال ارکان احباب قزوین را در بخشهای قبل آوردیم در اینمقام تکرار نمیکنیم. و از رجال مهم ایندور میرزا موسی خان حکیم الهی پدرش محمد جعفر مافی ساکن شهر قزوین بوده به چرم فروشی اشتغال داشت و میرزا موسی در قزوین تولد و نشو و نما یافته پس از فراغت از تحصیل در مکتب بشغل پدر اشتغال جست و تجارت چرم در قزوین و گیلان نمود و پس از چندی به کرمانشاه رفته اقامت گرفت و بشغل مذکور پرداخت ولی خاطرش بعلم طب تعلق حاصل کرد و چون قرب و منزلت و نفوذ و عزت اطبا را نزد حکام و بزرگان نگریست دم بدم اشتیاقش مزید گشت و بطهران رفته مدت چهار سال رنج برد و تحصیل پایان رساند و عودت بکرمانشاه کرده به طبابت پرداخت و مشهور بحذاقت شد و عزت و احترام نزد عامه

یافت و با طبقات و فرق معاشرت گرفت و در آنضمن با برخی از این طایفه معاشر گشت و از امر ابهی<sup>۱</sup> اطلاع حاصل

--- صفحه ۶۰۳ ---

نمود و بسال ۱۳۰۷ حسب میل حکمران قزوین از کرمانشاه به موطن اصلی آمده اقامت جست و صیت حدائقش در معالجات منتشر گردید و با احبای بلد معاشرت یافت و بسال ۱۳۱۰ به عکا شتافته ایامی در جوار افضال حضرت عبدالبهاء بسر برد و بانوار احوال و خصال الهیه مستنیر گردید و از طریق عشق آباد و ترکستان بخراسان رفته حسب الامر به تحکیم مبانی عهد و میثاق ابهی<sup>۱</sup> پرداخت آنگاه به قزوین برگشت و به طبابت مشغول گردید و دواخانه اش محل رجوعات عامه شد سپس بسال ۱۳۱۶ حسب امر حضرت عبدالبهاء بسوی آذربایجان شتافت و حاجی ایمان زنجانی به ملازمت همراه برد و چندی در زنجان بماند آنگاه وارد تبریز شد و با بزرگان و ارکان حکومت و با محمد علی میرزا ولیعهد و حکمران ملاقات و معاشرت گرفت و فتوغراف که تازه به ایران رسید همراه داشته ذهاب و ایاب محترمین به منزلش متواتر شد و نشر امر ابهی<sup>۱</sup> کرد و برخی حسادت و تعصب ظاهر نموده بنزد ولیعهد باغلاق و اغراق سخن گفتند که اگر بر این طریق ایامی بگذرد تمامت ارکان حکومت مجذوب او شوند لاجرم قبل از اینکه ویرا خارج کنند با حاجی ایمان بسوی باکو رفت و در اثناء طریق میرزا یوسف خان

--- صفحه ۶۰۴ ---

وجدانی را که درایروان برای تبلیغ متوقف بود به باکو آورد و مکتوبی مفصل در تبیین مقاصد امر ابهی<sup>۱</sup> بولیعهد نگاشته با مجلدی از رساله مقاله سیاح و نیز رساله سیاسییه برایش فرستاد که در او تأثیری شدید نمود پس بسال ۱۳۱۶ با استادعلی اشرف بادکوبه و حاجی ایمان زنجانی به عکا شتافته ایامی در جوار الطاف حضرت عبدالبهاء بزیست و از عشق آباد تازه شهر بندرجز، ساری، بارفروش، بندر انزلی و رشت در سال ۱۳۱۷ به قزوین برگشت و حسب الامر بطهران و قم و سلطان آباد و ملایر و بالاخره به کرمانشاه برای تبلیغ و نشر عهد و میثاق سفر کرد و در این مقصد خدمتی بانجام رساند و در کرمانشاه بسال ۱۳۱۸ ملاها هیجان کردند و حکمران خروج ویرا خواستار شد و او به قزوین آمده بخدمات امریه مشغول گردید و موجب شوق و اجتماع احبای قزوین و اطراف بود و در مساعدت و دستگیری فقرا مشار بالبنان شد چندانکه محتاجین بسویش می شتافتند و خانه اش محل اقامت مسافرین و مبلغین

گشت و غالباً بر سفره اش گروهی بضيافت حاضر بودند و برای انجام مهّم امریّه محرمانه از طرف حضرت عبدالبهاءِ مراجعات به وی میشد تا در سال ۱۳۲۹ از طریق روسیه بعزم زیارت آن حضرت شتافت و چندی در جوار

--- صفحه ۶۰۵ ---

فضل و افضال در حیفا زیست و روزی در کروسه چون برای زیارت روضه ابهی<sup>۱</sup> از حیفا می‌رفت بیفتاد و پایش انکسار شدید یافت و او را برگرداندند در بستر خوابید و حضرت عبدالبهاءِ برسم عیادت حاضر شدند او فی الحال این بیت خواند:

"گر طیبیانه بیائی بسر بالینم

بدو عالم ندهم لذت بیماری را"

و آن حضرت پس از تفقّدات و تلطّفات با عباراتی آمیخته به مزاح که شیمه شان بود باو چنین فرمودند: "مرد محترم انسان در بستر میخوابد برخیز و پاشو" و او بلا تأمل اطاعت کرد و همان موجب رفع تگرّوی گردید و بالجمله پس از انقضا ایام اقامت مراجعت کرد و حسب الامر چندی در عشق آباد بسر برد و در مرو ترکستان گردش کرد و از طریق انزلی و رشت به قزوین برگشت و علم نمایان و شایان امر ابهی<sup>۱</sup> و مصدر خدمات عظیمه بوده و از جهت اخلاق لطیف معاشرت و شدت محبّت و خیرخواهی نسبت به عموم و ضیافت و مهمان نوازی و دستگیری بهمه طوائف مردم و کثرت بذل و بخشش که داشت صغیر و کبیر و دوست و دشمن بدو رایگان و از دل و جان مهربان بودند و عاقبت به سال ۱۳۴۲ از اینجهان بگذشت و در تشییع جنازه اش همه طبقات قزوین حاضر و

--- صفحه ۶۰۶ ---

اندوهگین و متأثر بودند و احتفالی عظیم شد و قبرش در قبرستان بهائی قزوین است. و از خاندان مهّمه مشهوره خاندان سابق الوصف فرهادی و آقا محمّد مهدی بسال ۱۳۲۳ درگذشت برادر کهنترش و آقا محمّد جواد عموجان به سال ۱۳۲۹ در سن ۸۵ سالگی درگذشت. دیگر خاندان آقا شیخ کاظم سمندر مذکور بودند که شرح احوال او و برادر و پدر و خویشانش را آنچه متعلّق بدوره های پیش بود در بخشهای سابق آوردیم و خود در این دور از اهمّ

رجال نامی این امر بشمار میامد و در بحیوبه جنبش و مخالفت ناقضین در ایران بسال ۱۳۱۲ مقیم طهران بود و رساله ای در دفع شبهات حاجی میرزا حسین جهرمی مشهور به خرطومی اشاعه داد و در سال ۱۳۱۷ با پسرش میرزا غلامعلی و زوجه او با زوجه برادرش حاجی شیخ محمدعلی سابق الوصف به عکا رفت و ایامی چند در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء زیست و روزی بقصد زیارت روضه مبارکه به بهجی رفتند و سمندر دختر خود را از قصر بروضه بهر ملاقات خواست و هر قدر اصرار کردند دختر نپذیرفت و عاقبت میرزا غلامعلی دست خواهر را گرفته بمهر و وفای با ابوین و توجه بمرکز عهد جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup> پند میداد ناگهان ناقضین هجوم آوردند و هر چهار را

--- صفحه ۶۰۷ ---

مضروب نمودند سمندر و میرزا غلامعلی را در محلی حبس کردند و زوجه سمندر و شریفه بیگم زوجه برادرش را زنان در حجره نگه داشتند و فی الحال به حکومت عارض شدند که جمعی از تبعه عباس افندی بدینجا آمدند که زوجه میرزا ضیاءالله را بزور و اجبار ببرند و حکومت رسیدگی کرده بر غرض و فسادشان آگهی یافت و پس از نه ساعت آنان را از چنگال مفسدین خلاص نموده در کروسه نشانده با دسته ای از مستحفظین سوار دولتی در نیمه شب از بهجی به عکا آورده تسلیم آنحضرت نمودند و سمندر کیفیت ماقوع را در مکتوبی به حاجی میرزا حسن خراسانی مقیم قاهره مصر نگاشته اشاعه داد و مکتوب مذکور مطبوع و منتشر گشت و بعد از بیست و سه روز توقف عکا عودت بقزوین نمودند و بدستور آنحضرت سفر به زنجان و آذربایجان و گیلان و طهران برای تبلیغ بیخبران و تألیف و تشویق دوستان کرد و بیان استدلال از طریق بیانان برای امر اقدس ابهی<sup>۱</sup> درس داد و به سال ۱۳۳۲ حسب الامر باتفاق آقا سید مهدس گلپایگانی و آقا شیخ محمد علی قائی و آقا میرزا محمد نعیم و ایادی امرالله آقا میرزا علیمحمد ابن اصدق و حاجی میرزا محمد تقی " ابن ابهر " و آقا میرزا حسن ادیب در تألیف و تتمیم کتاب کشف الغطا مساعدت نمود و رساله در دفع شبهات ادوارد برون باتفاق ابن ابهر و نعیم نگاشت و نیز رساله اثباتیه از طریق

--- صفحه ۶۰۸ ---

بیان در اثبات امر ابدع ابهی<sup>۱</sup> نشر داد و تا آخرالحویات بنوع مذکور رایت مرتفعه این امر بود با بیان و بنان و تحمّل



اسفار و مساعدت ابرار بانواع خدمات قیام داشت و عاقبت به سال ۱۳۳۶ در قزوین در گذشت و در قبرستان آن بلد مدفون گشت و خلف ارجمندش میرزا طرازالله در ماده تاریخ وفاتش این بیت سرود:

"همینکه کرد سمندر صعود بر ملکوت

ندا شنید ز سلطان غیب مغفوری"

و او را بجز مکاتیب و نشریات مذکور رسائلی دیگر است که ما از بسیاری از آنها استفاده تاریخی نمودیم از آنجمله رساله در بیان کیفیت احوال امر ابهی<sup>۱</sup> در قزوین و نیز رساله در ترجمه حیات مشاهیر مؤمنین و در شرح حیات جناب قرة العین طاهره و غیرها که همه را محققانه و صادقانه و با قلم ساده نگاشت و الواحی بسیار در حقیقت صدور یافت و صورت تلگراف حضرت عبدالبهاء چنین است:

"تاریخ ۲۹ ج ۱ - ۱۳۳۷ مطابق سوم مارچ ۱۹۱۹ - غلامعلی دوافروش - ناصریه - طهران - از خبر صعود سمندر

محزون منتسین ایشانرا تسلیت بگوئید ورقا در اول بهار بیابند حالیه زمستان و سرد است همگی سالم عباس".

--- صفحه ۶۰۹ ---

از پسران و دختران متعدّدش عائلهء واسعهء سمندری تأسیس گردید و جز یکی ازدخترانش ثریا نام که زوجهء میرزا ضیاءالله بود و محرومه و مهجوره گشت و بعداً بنام وصلت میرزا شعاع الله بن میرزا محمد علی ناقض او را در قصر بهجی بازداشتند همگی نامدار و با اشتهاوند. نخست پسر ارشدش میرزا عبدالحسین در قزوین به سال ۱۲۸۲ تولّد و نشو و نما یافت و تحصیل فارسی و مقداری عربی نمود و خط خصوصاً نستعلیق نیکو نوشت و در ایام عمّش حاجی شیخ محمد علی در اسلامبول با وی بود تا چون واقعهء انتحارش واقع شد بقزوین عودت و با بنت عم ازدواج نمود و اخیراً (بسال ۱۳۲۷) چندی در عشق آباد بسر برد و به نفع تبلیغ سفر کرد و سنین اخیره اش در قزوین میزیست و گهی در مدرسه بتعلیم و تربیت نونهالان اشتغال جست و ایامی بکتابت الواح و آثار و تحریرات سائره پرداخت و عاقبت به سال ۱۳۴۲ در قزوین وفات کرد و مدفون شد. و بخط وی الواح و آثار بسیار برقرار است و اخلاقی ایمان

شعار بیادگار گذاشت . پسر دیگر آقا میرزا طرازالله بسال ۱۲۹۳ نیز در قزوین متولد شده نشو و نما یافت و تحصیل

فارسی و مقداری عربی کرده خط خصوصاً نستعلیق را زیبا نوشت و تا سال ۱۳۰۷

--- صفحه ۶۱۰ ---

بتحصیل مشغول بود و در آن سال چون واقعه عمّش حاجی شیخ محمد علی واقع شد و برادر مهترش آقا میرزا عبدالحسین مذکور از اسلامبول عودت کرد سمندر حجره تجارت را بعهدده فرزند اکبر واگذاشت فرزند اصغر را نیز در حجره بمعیّت و خدمت وی گماشته خود با فاریابی معلّم معروف بزیارت ارض مقصود شتافت و چون مراجعت کردند ویرا باتّفاق خواهرش ثریا باهمراهی خاله اش هاجر و گروهی از ذکور و اناث به عکا فرستاد که شش ماه در جوار ابهی<sup>۱</sup> بسر برد و حادثه غروب شمس حقیقت پیش آمد و پس از اقامت ماهی دیگر بامر حضرت عبدالبهاء<sup>۲</sup> عودت بوطن نمود ( ۲۹ صفر سال ۱۳۱۰ ) و بتجارت مشغول گشت و تقریباً سال بعد تهیه عروسی دید و او را با نوه عمویش طرازیه خانم ازدواج داد و در سال ۱۳۱۵ با میرزا اسدالله صباغ یزدی ( شهید ) و شاهزاده غلامحسین میرزا بعزم زیارت ارض مقصود رفت و مدت چهار ماه و ده روز در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء<sup>۳</sup> بسر برده حسب الامر عودت بوطن نمود و کماکان بتجارت پرداخت و باز در سال ۱۳۲۳ و ایّامی که در حجره تجارت پدر در رشت بود و بعلتّ وقوع حریق و خسارت وارده اختلال حصول یافت حسب امر حضرت عبدالبهاء<sup>۴</sup> مهیای سفر گشت و پدر و

--- صفحه ۶۱۱ ---

برادر دیگرش آقا غلام الله آقا غلامعلی را با عائله به رشت در جای وی بتجارت منصوب داشت و او تنها از طریق قفقاز روانه شد و مدتّ چهل روز در جوار مبارک بسر برد و مأمور عودت بایران و مسافرت تبلیغی ( ۱۳۲۴ ) باتّفاق میرزا علی اکبر رفسنجانی گردید که مدت دو سال حسب الامر مقیم طهران شده نزد حاجی صدر همدانی درس تبلیغ فرا گرفت و تقریباً پنج سال باتّفاق سفر کرده در بلاد و قرای ایران تبلیغ نموده باتّفاق و اتّحاد احباب کوشیده اوامر مطاعه را بانجام رساندند پس باتّفاق به بمبئی و پونه و هندوستان و بیور تسعید مصر عبور کرده وارد عکا شدند

و مدت دوماه در جوار عنایت بسر بردند آنگاه عودت کردند و او باز در قزوین بتجارت مشغول شده و بتبلیغ در قزوین و مسافرت تبلیغی و استنساخ الواح و نشر آثار و اخبار پرداخت و تا سال ۱۳۴۶ بدینطریق در قزوین زیست و از آن پس به دستور محفل روحانی مرکزی و ملی ایران به سیر و تبلیغ در اقطار ایران پرداخت و عائله اش مقیم طهران گردید و پسر دیگر سمندر آقا غلامعلی مذکور در رشت با دختر آقا علی ارباب ابن حاجی نصیر شهید قزوینی ازدواج کرده با ابوالزوجه شریک تجارت شده بزیست و سالها به عضویت محفل روحانی و انواع خدمات در این امر توفیق یافت .

--- صفحه ۶۱۲ ---

دیگر میرزا عنایت الله و میرزا عبدالله که از کل خاندان واسعهء سمندری تأسیس یافت . و شرح احوال برادر سمندر حاجی شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل را نیز در بخش شش نگاشتیم و پسر مهترش آقا شیخ احمد متولد بسال ۱۲۸۷ بوده بسن ۱۲ سالگی هنگامیکه پدر مقیم اسلامبول شد بدانجا رفت و بمحضر ابهی<sup>۱</sup> تشرّف و حضور و زیارت یافت و عودت بقزوین نمود و از آن پس در وطن و رشت و زنجان و تبریز و عشق آباد و بالاخره طهران سفر و اقامت نموده پیوسته داخل در انواع خدمات و مخصوصاً مجدّد در امر تبلیغ شد و عائله اش مخصوصاً پسر ارشدش میرزا علیمحمدخان در جامعه بهائی معروفند و پسر کهنتر حاجی شیخ محمد علی آقا میرزا منیر متولد بسال ۱۲۸۹ از آغاز با برادر مهتر مذکور بکار تجارت در قزوین و لاهیجان اشتغال جست و بسال ۱۳۱۴ با پسر عمّش میرزا غلامعلی مذکور بن سمندر دو دختر آقا علی ارباب بن حاجی نصیر شهید را ازدواج کردند و چند سالی به رشت مقیم بود در آنجا و لاهیجان و لنگرود تبلیغ نمود و در سال ۱۳۲۱ با عائله به عشق آباد رفته مقیم گشت و در بلاد ترکستان تبلیغ نمود در دائرهء تجارت اشتغال جست و بعضی رسائل نشر و طبع داشت و بانواع خدمات در این امر پرداخت و سفر تبلیغ

--- صفحه ۶۱۳ ---

در بلاد ایران کرد و بسال ۱۳۴۰ با عائله به رشت رفته در حجره تجارت ابوالزوجه اشتغال گرفته به خدمات تبلیغیه

و غیرها نیز مبادرت نموده در نشر این امر جدّ بلیغ مبذول داشت . در سال ۱۳۴۳ به بمبئی رفته و در داخله هند و ممالک برما سفر و تبلیغ و رسائلی نیز نشر داد و در بسیاری از بلاد عضو محفل روحانی و در مجمع شور بهائیان ایران سمت نمایندگی و عضویت یافت و دو دختر حاجی شیخ محمد علی یکی زوجه آقا میرزا عبدالحسین مذکور ابن سمندر و دیگری زوجه آقا فرح الله قزوینی بودند از ایشان عائلهء واسعهء نیلی برقرار است .

دیگر با میرزا باقر اسعدی اسعد الحکما بن آقا محمد علی الموتی که در بخش ششم نامبردیم در حدود سال ۱۳۲۲ بقزوین نزد آقا میرزا موسی خان حکیمباشی سابق الذکر مانده بتحصیل علم طب پرداخت و تقریباً بیست سال در مطب و دواخانه حکیم مذکور پرورده شده بخلق و خوی و ایمان و اخلاقیات تأسی نمود و پس از وی بجایش مراجعات و معالجات و مصدر خدمات امریه گشته عضویت محفل روحانی یافته علمدار رأیت امر ابهی<sup>۱</sup> در قزوین گردید و سفری به سال ۱۳۲۸ بارض عکا رفته چندی تشرف حضور یافت و مکرراً مسافرت تشویقی و تبلیغی با مصاریف خود باقسام ایران نمود و پیوسته

--- صفحه ۶۱۴ ---

نمایندهء قسمت قزوین در مجمع سنوی نمایندگان بهائیان شد و عائله سیاسعدی در قزوین تأسیس کرد . دیگر از معاریف بهائیان قزوین حاجی عبدالکریم سابق الوصف در تبلیغ این امر خدمت همی کرد و باری در مصر بمحضر حضرت عبدالبهاء رسید و برادرش آقا حسین نیز بایمان و اخلاصی موصوف بود و جمعیت واسعه در امر ابهی<sup>۱</sup> از این خاندان تأسیس گردید و نجش هوشیدر در جامعه امر در قزوین و طهران میدرخشید و عم سابق الوصفش حاجی خلیل در سال ۱۳۱۶ در پنجاه و هشت سالگی در گذشت و تا دم واپسین بذکر حق دمساز بود و از وی عائله در این امر برقرار ماند و فرزند ارشدش حاجی محمد اسمعیل سابق الذکر در ایام حضرت عبدالبهاء نیز عکا تشرف حضور کرد و از معاریف مؤمنین است . دیگر ابراهیم خان احیاء السلطنه طیبی عالم و حاذق در مادهء تاریخ ولادتش گفته شد خامه ام زد رقم که او ( بنیاد خرمی از محمد ابراهیم ) ۱۲۸۳ ه . ق . در حدود سال ۱۳۱۵ در طهران فائز

بایمان گردید در اروپا و ایران بوده بالاخره در سال ۱۳۵۲ در گذشت و اخلاقی از او برجایند و برادرش رستمی سالها در طهران و هرجا که مأموریت اداری یافت در جامعه بهائی خدمات نمود و عائله رستمی

--- صفحه ۶۱۵ ---

از او برقرار است . دیگر از رجال معروف قزوین میرزا حسن سابق الوصف چون برشت رفت سالی اقامت کرده بعضی را تبلیغ نمود و مقالاتش چنان شهرت و حسن قبول عامه یافت که از کثرت اجتماع مرد و زن گنجایش واردین و سامعین در محلّ وعظش نمی شد و واعظین و ذاکرین مصائب بمعاندت و مدافعتش همت گماشتند و برای توهینش حيله ها انگیختند گهی سوداگران دوره گرد را که در کوچه ها برای فروش امتعه خویش ندا میدادند بر آن داشتند که در محوطه محضر نطقش در حینی که وعظش گرم شده درآمده بانگ اعلان فروش امتعه خود دادند و گهی در حین توجه وی به ارتفاع بر منبر اعلان ختم مجلس را داده حاضرین را منتشر کردند ولی هیچیک از تدابیر مذکوره سودی نبخشید و جمع طالبین وی متفرق نشدند و او با قوت روحیه و تنوع کلام منتشرین انام را متوجه و مستغرق در استماع سخنان خود نموده مردم همی باو مایلتر شدند و بالاخره رقبا و حسودان وی را بنام بابی تشهیر کردند و ملاها را بمضادت بشورانند تا کار بجائی کشید که محضر مهمی از فقها و ارکان بلد آراسته ویرا برای تبری طلبیدند و او حاضر شده بر منبر آمد و نطقی فصیح و بلیغ داد و تمامت نسبتهای بفرق مختلفه را

--- صفحه ۶۱۶ ---

از خود دور ساخت و نظیر کلامی که عقیل بن ابیطالب چون معاویه وی را برای لعن بر علی امیرالمؤمنین برفراز منبر بداشت ادا نمود والا یا معشر الخلائق ان معاویه امرنی ان العن علیاً واناالعنه فالعنوة گفت و ضمیر الغائب العنه والعنوه را راجع بمعواویه کرد و غافلین گمان بردند که مقصودش علی میباشد . میرزا حسن بر همین طریق عبارات لعنی در غایت ملاحظت و لطافت بعربیه فصیحی تلفیق نمود و ضمائر جمع غائب را ۰۰۰۰ راجع به ملاهای حاضرین کرد و حتی با دستش بایشان اشارت نمود غافلین تصور کردند که مقصودش لعن بر این طایفه میباشد وازاو راضی شدند و برخی از رقبا بملاها گفتند که میرزا حسن بابی لعن و سب بر شما نمود و شما از شدت غفلت و بیخبری

گمان کردید که بر بهائیان دشنام گفت ولی سخنانشان مورد قبول واقع نشد و در اواخر اقامتش در رشت از جهت شدت اشتهاش باین نام برخی از مَلاهای متعصب که در محضر و عطف حاضر بوده استماع مینمودند قلوب خود را نگه می‌داشتند که کلمات میرزا در ایشان اثر نکند و بواسطه مقالاتش بر ائمه اطهار نگریند ولی تأثیر کلمات زمام اختیار از دستها ربود و در حال گریه با خدا مناجات کرده چنین گفتند خدایا تو میدانی و ما میدانیم که میرزا حسن

--- صفحه ۶۱۷ ---

بابی است اما چه کنیم کلماتش عنان اختیار میرباید و بالاخره میرزا حسن از رشت خارج شد و سفری بسمنان کرد و نظیر واقعات مذکوره در آنجا رخ داد و ناچار بسوی خراسان گریخت و چندی در مشهد اقامت گزید و شهرتی عظیمه حاصل کرد و مواعظش را عام و خاص طالب گشتند ولی چندی نگذشت که مکاتیبی در عقائد و احوالش از معاندین سمنان رسید و رقبا و حسودان بمدافعت برخاستند و میرزا غالباً بر فراز منبر خطب عربیه فصیحی از بیانات حضرت غصن اعظم عبدالبهاء مسلسلاً خوانده می‌گفت از کلمات مرجع العارفین مولی‌العالمین ملجاء المتقین امیرالمؤمنین است و مستمعین تصور میکردند که از کلمات حضرت ابن ابیطالب می‌باشد و وعظ که چنین مقالات نشنیده در کتابی نخواندند نوبتی مجلس مهم تأسیس کردند که میرزا را حاضر ساخته پرسیدند که این خطب و ادعیه و غیرها که شما نسبت به امیرالمؤمنین میدهید در کدام کتاب ثبت و ضبط می‌باشد؟ و او در جواب گفت در کتب مطبوعه ندیدم ولی در سفرم به قطر مصر و نواحی اخری کتابی خطی که ابتدا و انتها نداشت بدستم آمد امثال این خطب و ادعیه بسیار یافتیم و به مصداق کلام مأثور مشهورش که لاتنظر الی من قال بل انظر الی ما قال نیک

--- صفحه ۶۱۸ ---

عیان می‌باشد که کلمات اوست در آن اثنا رقبا و حسودان مکاتیب معاندین سمنان را ارائه دادند مرقوم بود که از میرزا حسن واعظ بابی پرهیزند زیرا عالمی را بابی خواهد نمود و ملاها بهیجان آمده کمر بر قتلش بستند و جمعی از اشرار خونخوار را بر آن داشتند که در حال وعظ زیر منبر رفته هنگامیکه مقالاتش شوری در قلوب مستمعین افکنده وی را با منبر از جا بلند کرده به محوطه واسعه برده انداختند و چندان زدند که گمان کردند از اینجهان در گذشت ولی

بعضی از بهائیان ویرا در بردند اندام پر از جراحی‌اش را مرهم کردند پرستاری نمودند تا بهبودی یافت و رخت از آتشهر نیز بیرون کشید و ایام زندگانش تا آخرین ساعت بدینگونه بود. دیگر میرزا یوسف خان ثابت وجدانی سابق الوصف چون خبر غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> رسید نار فراق و اشتیاق و جنون عشق در وی شعله زد و همینکه از استقرار حضرت غصن اعظم در مستقر اکرم خبر یافت ساکن و مستبشر گردیده سفر به ملایر و قرای اطراف همدان و غیرها نموده به تبلیغ پرداخت و موجب هدایت کثیری گشت و در سال ۱۳۱۱ از طریق باطوم و اسلامبول به عکا رفته ایامی در جوار عنایت می‌زیست و او را حسب استدعای حاجی سید علی افنان امر به اقامت و

--- صفحه ۶۱۹ ---

اشتغال بتدریس و تعلیم خط بفرزندانش فرمودند لذا مدت سه سال در جوار روضه مقدسه ابهی<sup>۱</sup> با آقا مهدی خادم هم منزل شده بتدریس و تعلیم پرداخت آنگاه مأموریت به بمبئی یافت تا خطابی صادر از کلک میثاق به عنوان آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که در باب ثبوت بر عهد و میثاق ابهی<sup>۱</sup> مرقوم شد در انجمن احبای آنجا بخواند و ناقضین و متزلزلین را بساحل ثبات و رسوخ بر پیمان کشاند و لذا بسال ۱۳۱۵ بامیرزا اسدالله اصفهانی بمصر رفت و سواد لوح مذکور را گرفته سوی بمبئی که در آن ایام باقامت حاجی میرزا حسین شیرازی معروف به خرطومی و ملا حسینعلی جهرمی مرکزی برای ناقضین و مخالفین حضرت غصن اعظم شد رفتند و بکمک میرزا احمد یزدی رایت عبدالبهاء را مرتفع کرده احبای فارس و غیرهم را از تسویلات مخالفین مذکور باخبر نمودند و پس از اقامت چهارماه عازم فارس شد و در هریک از بلاد بوشهر و شیراز و اصفهان و دولت آباد ملایر و سلطان آباد عراق و همدان چندی مانده تبلیغ و تشویق نمود و در ملایر فتنه برخاست و اشرار با کتاره ها هجوم بردند و تنی چند از احباب را مجروح ساختند و او مصون ماند و روز دیگر شورش عظیم شد و اهالی رفع او را از حکومت طلبیدند و حسب الحکم او را از قصبه خارج کردند که پناه بده بینش و ملاقات احبا برد اهالی

--- صفحه ۶۲۰ ---

آن قریه نیز شورش کردند و ناچار بسططان آباد و سپس به همدان گریخت و مأموریت باذربایجان یافت و صورت خطابی که از قلم حضرت عبدالبهاء صادر شده او را مأمور باذربایجان فرمودند چنین است :

هوالبهی<sup>۱</sup>

ای سیاح آفاق در سبیل میثاق بهر بوم و بر که مرور نمودی عموم ستایش نمودند و ممنون گردیدند و خوشنود شدند این نیست مگر از آثار الطاف جمال مبارک روحی لاحبائہ الفداء حال قصد بلاد آذربایجان نما تا آذری بجان افسردگان زنی و آتشی بدل منجمدان ولی در جمیع محافل و مجالس باید عنوان کلام از عبودیت و فنای این عبد در آستان مبارک باشد لعمرالله انی بری من کل لقب الا لقب عبدالبهاء و انی بعید عن کل اسم الا هذا الاسم الکریم فان عبودیة عتبه السامیه هی نور وجهی و جلاء بصری و فرح قلبی و سرور ذاتی و لا ابادل عبودیة بشئی فی الوجود ع ع ."

پس از قزوین و زنجان گذشته به تبریز رفت و قریب چهار ماه ماند و مأمور قفقازیه گشت بدانحدود شتافت و در

--- صفحه ۶۲۱ ---

ایروان روزی چند با میرزا آقاخان اسرائیلی همدانی زیست آنگاه به باکو رفت بعد از انجام مأموریت و نشر آثار حضرت عبدالبهاء عزیمت ارض عکا نمود و بسال ۱۳۱۷ پس از دو سال حرمان از محضر محبوب میثاق باز بوصول نائل گشت و ایامی چند در جوار فضل و عنایت بسر برده مراجعت بایران کرد . و بالجمله میرزا یوسفخان پیوسته بخدمات تبلیغیه اهتمام ورزید و عده ای را در بلاد متنوعه تبلیغ کرد و آیات و مناجات بدیعه را با حال رقت و گریه بلحن مؤثر و جذاب خواند و قلوب یار و اغیار را بسوی حق می کشید و مسافرتها کثیره در بلاد ایران برای انجام مقصود مذکور کرد و در همان ایام که نزد شاهزاده عین السلطنه موظف و یا در بعضی دوائر دولتی مستخدم و یا در مدرسه تربیت طهران محاسب و صندوق دار بود بتبلیغ و غیره از خدمات امر ابهی<sup>۱</sup> پرداخت و از طرف محفل روحانی بهائی طهران مکرراً مأموریت برای برخی خدمات داخلیه احباب در بلاد یافت و بتبلیغ رفت و جمع حقوق الله نمود و اخیراً در سال ۱۳۴۰ سفری به حیفا کرده چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء زیست و هنوز در



آنجا بود که چنانکه در بخش سابق نگاشتیم مرکز میثاق از این عالم غروب فرمودند و بعد از چندی عودت بایران کرد و کما فی السَّابِق سرگرم اقدامات

--- صفحه ۶۲۲ ---

و خدمات در این امر بود تا در سال ۱۳۵۴ در طهران در گذشت و در قبرستان بهائی گلستان جاوید مدفون گشت و از او خاندانی برجای ماند . دیگر از مؤمنین آن حدود آقا محمد علی بن ملا باقر الموتی بواسطه فاضل قائینی ایمان یافت و در فتنه قزوین که در بخش پنجم آوردیم فاضل به الموت رفته ماهی با وی بود و دو ماه نیز در قزقله ملکیش بماند بعد از حصول امنیت عودت کرد و آقا محمد علی سفری بسال ۱۳۱۹ به ارض عکا رفته چندی در محضر حضرت غصن اعظم تشرف یافت و بوطن برگشت و عاقبت در سال ۱۳۳۴ در گذشت . دیگر حاجی یوسف عطار و آقا عبدالعلی و غیرهما و از وجهای احبای این دور حاجی نظر علی ( حاجی آقا بزرگ ) خواهرزاده حاجی ابراهیم خلیل تاجری معتبر و متدین و مشهور بامانت بود و دوبار یکی بسال ۱۳۱۶ و دیگر به سال ۱۳۲۹ به راض مقدسه رفته چندی در محضر حضرت عبدالبهاء استفاضه کرد و عودت نمود . و فیما بین این طایفه در قزوین می درخشید و خدمات عالیه میکرد تا بسال ۱۳۳۷ در گذشت . و حاجی محمد جواد تاجری معروف بود و سال ۱۳۱۱ به شرف زیارت ارض مقدسه و حضرت عبدالبهاء رسید و بعدا

--- صفحه ۶۲۳ ---

در قزوین مورد تعرض اعدا خصوصا ملاها گردید چندانکه نتوانست اقامت کند و ناچار امور خود را به برادرش حاجی محمد رحیم وا گذاشته مهاجرت بطهران کرد و املاکی بخرید و ازدواج نمود و باغ وی در ایام احتفالات عمومی و اعیاد محل اجتماع میشد و در حدود سال ۱۳۳۴ در گذشت و ملا حیدر قلی قدیم آبادی که نوبتی بحکم حاجی سید جمال مجتهد ویرا چندان زدند که مجروح و مدهوش گردید و مدتی قرین بستر و معالجه شد و عاقبت از قدیم آباد مهاجرت بشهرستان نموده در سال ۱۳۳۵ در گذشت . و میرزا باقر ( درویش مسعود ) قزوینی الاصل که به لباس درویشی در بلاد اخری نیز ساکن بود و اواخر ایامش را در طهران زیسته و در گذشت و قریحه شعریه داشت

در مدح و هجا و غیره اشعار بسیار سرود و محض نمودند ابیاتی را مندرج میداریم منها تضمینی از غزل خواجه حافظ شیرازی است :

بلبل امروز صلا زد بچمن مستان را

که سحر گاه گشودند در رضوان را

باید اندر سر پیمانۀ نهم پیمان را

رونق عهد شباب است دگر بستانرا

میرسد مژدهء گل بلبل خوش الحان را

--- صفحه ۶۲۴ ---

باید امروز اگر عاشق اگر بوالهوسی

با حریفان بچمن تازه نمائی نفسی

چون مرا نیست بهر انجمنی دسترسی

ای صبا گر بجوانان چمن باز رسی

خدمت از ما برسان سرو و گل و ریحانرا

مه اردیست بتا رشک بهشت است جهان

خوش بود ساحت گلگشت لب آب روان

خیز و ده جام میم بار غم از دل بستان

ای که بر مه کشی از عنبر سارا چوگان

مضطرب حال مگردان من سرگردانرا

باز در باغ چو گل غنچه لبان میخندند

در خرابات مغان مغ بیچگان میخندند

زاهدان نیز بما طعنه زنان میخندند

ترسم آن قوم که بر دردکشان میخندند

در سر کار خرابات نهند ایمانرا

شکر لله بر خم باب لقا شد مفتوح

دلم از نغمهء جانبخش بها یافته روح

نیست غم گر دلم از تیر ستم شد مجروح

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

هست بادی که بابی نخرد طوفانرا

--- صفحه ۶۲۵ ---

دوش از دیرمغان مغیچهء داد سروش

که ز پیمانہء پیمان بها باده بنوش

آمدندی ز شعف یکسره مستان بخروش

گر چنین جلوه کند مغیچه باده فروش

خاک روب در میخانه کنم مژگان را

ساقی اینک بقیام است و صراحی بسجود

بلبل آمد بفرغان شاهد گل پرده گشود

تا از این باده ننوشی نرسی بر مقصود

نشوی واقف یک نقطه ز اسرار وجود

گر تو سرگشته شوی دائرهء دوران را

ای بهائی که لقب بندهء ابھی<sup>۱</sup> داری

این شنیدم سرامریک و اروپا داری

رو بهرجا که روی در دل من جا داری

در سر زلف ندانم تو چه سودا داری

که بهم برزده ای کاکل مشک افشانرا

نازم آن خاطر جمعی که پریشان تو شد

بود آباد هر آنخانه که ویران تو شد

شه بود هر که ز جان بندهء فرمان تو شد

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد

وقت آنست که بدرود کنی زندان را

--- صفحه ۶۲۶ ---

ساقی امروز بمسعود زخم ازلی

دو سه پیمانه بده تا که باواز جلی

سرکند مدح بها در عوض نادعلی

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

سسسسسسسسسس

و دیگر میرزا رضاخان و خاندان تسلیمی که از او برقرار گردید خصوصاً میرزا محمد خان که ستاره روشنی است و خانواده روحانی و میرزا عبدالعلی و غیرهم که تفصیل در این مختصر نگنجد. و دیگر مشهدی تقی سلمانی که عاقله در این امر برجای گذاشت. دیگر حاجی میرزا ابراهیم دوافروش که در جوانی مسافرت باسلامبول کرده مدتی زیست معلومات فارسی و خط نیکو و تحصیلات در لغت فرانسه داشت و ساز قانون ترکی نیکو مینواخت و در همان

حدود فائز بایمان بدیع شده عودت کرد و به بلورفروشی اشتغال جست و سفری بارض مقدسه نموده چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسر برد مراجعت کرد و دواخانه تأسیس نمود و عاقبت به سال ۱۳۲۵ درگذشت و هنگام دفن جسدش برخی از ملاها و انبوه جهال و اشرار فتنه کردند و احباب ناچار شده جسد

--- صفحه ۶۲۷ ---

را بخانه آقا محمد جواد فرهادی ( و عموجان ) دفن کردند دیگر میرزا غلامحسین راسخ از تجار تقریباً در سنین ۱۳۰۷ فائز بایمان گردید و برادر کهنترش میرزا احمد راسخ چند سالی بعد ایمان آورد و عضو نباض و ذی اثر در جامعه شدند و برادر مهتر در حدود سال ۱۳۵۲ با اتومبیل به عزم زیارت ارض مقدس و عتبه حضرت ولی امرالله رفت در قرب عکا بسقوط اتومبیل این جهان را بدرود گفت و از آن دو برادر خانواده واسعه راسخ برقرار است. دیگر حاجی مونس سابق الوصف مدت چهار سال با کسوت طریقت در بلاد و قری قدم زد و بطریق درویشان و مصطلحات ایشان اشعار جذبه خواند و ناس را بشاطی بحر اعظم کشاند و کم کم درویشانی چند دور خود گرد آورده همراز و هم پرواز خویش ساخت چنانچه در ایام سیر و سفر در کربلا و بغداد و دیگر بلاد عراق بحاجی توانگر برخورد که نیز مولداً و منشأ قزوینی بود و مجاورت کاظمین داشته به کتابت اشتغال میورزید و چند ماهی شد که به کسوت درویشی در آمده طریقت سیر و سلوک پیموده بریاضیات نفسانیه پرداخت ولی در عالم حیرت و ظلمات غفلت و بی خبری قرار گرفته ره بجائی نبرده و در رؤیاهائی متوالیه نوید طلوع انوار هدایت یافت و در خلال آن احوال بملاقات

--- صفحه ۶۲۸ ---

و مکالمات درویش مونس و اصغاء کلمات و مناجات بدیعه که حاجی طیفور بلحن جذاب خواند و مشاهده احوال چهار تن دیگر نیز از درویشان که با ایشان بودند ایمان آورد و حاجی مونس با حاجی یوقده همدانی و موصده اصفهانی نوبتی در قریه امزاجرد همدان رایت تبلیغ برافراشتند و اهالی برآشفتمند و امیر تومان مالک قریه ایشانرا اخراج کرد و حاجی بالاخره در وطنش قزوین درگذشت و حاجی توانگر به سال ۱۳۶۱ در طهران وفات نمود .

و بالجمله شهر قزوین و اشتهارد و ککین و کله دره و قدیم آباد و محمد آباد امین آباد بایه مشتمل بر محافل روحانیّه و جمعیت بهائی بودند و مرکز کل محفل قزوین قرار داشت و از جمله خطابه‌های کثیره صادره از حضرت عبدالبهاء برای قزوین قوله العزیز :

" قزوین حضرت سمندر نار موقده و حضرت حکیم کریم و حضرت حاجی آقا بزرگ و حضرت حاجی عبدالکریم و حضرت آقا محمد جواد علیهم بهاء الله الابهی .

هو الله

ای یاران عزیز عبدالبهاء از یاران آن کشور بی نهایت راضی و مسرورم و خوشنود و ممنون زیرا در نهایت وحدت اند

و در منتهای یگانگی و الفت و محبت هریک دیگری را جانفشان است و هر نفس پاکی سائرین را موهبتی تابناک

--- صفحه ۶۲۹ ---

ای کاش جمیع مدن و دیار چنین رفتار مینمودند و للکل فیکم اسوة حسنة طوبی لمن تأسی بکم و اتبع اثرکم و سلک فی منهاجکم و تهافت کالفراش علی سراجکم باری آنچه بخواهم بیان مسرت از احبای قزوین نمایم تحریر نتوانم پس بهتر آنست که توجه بملکوت اعلی نمایم و طلب موهبت بی منتهی کنم تا در هر دمی عنایتی ببینید و در هر نفسی موهبتی مشاهده کنید . ای یاران عزیز عبدالبهاء شب و روز بفرح و شادمانی و سرور و کامرانی بگذرانید زیرا جمال ابهی<sup>۱</sup> از شما راضی و این عبد مبتلا ممنون وقت سرور است هنگام حبور است ایام شادمانی است و موسم کامرانی . الهی الهی هؤلاء عبادک المخلصون و عن غیرک معرضون و علی عهدک ثابتون قدرلهم کل خیر فی ملکوتک الابهی<sup>۱</sup> و ایدهم بجنود لم تروها و انصرهم بملائکتک المقربین و اشدد ازورهم علی امرک المبین و اجعلهم آیاتک الکبری بین الوری و کلماتک الثابتة فی الصّحف الاولی انک انت الکریم انک انت الرحیم انک انت العزیز الوهاب ع ع "

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

## قم

\*\*\*\*\*

تفصیل اوضاع و اعداد بهائیان شهر قم و حومه آن را در بخشهای سابق آوردیم و در این دور جمعیتی بسیار از متقدمین داشت و محض مقبره معتمدالدوله منوچهرخان که از اماکن متبرکه بهائیه است محل توجه این طایفه بود که از قلم حضرت عبدالبهاء صورت زیارتی در حقیقت بدست است و بهائیان حسب مرضی مرقوم آنحضرت همه ساله در ۲۸ شعبان بدانجا زیارت می‌رفتند . و از مشاهیر بهائیان قمی آقا سید اسدالله سابق الوصف چنانکه نگاشتیم در ارض مقصود بود تا غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> واقع شد و آثار مخالفت اغصان و اعوانشان نسبت به غصن اعظم نمایان گشت پس از آنحضرت اجازت سیر در ایران حاصل کرد و لذا در سال ۱۳۱۰ قریب نه ماه بعد از صعود عازم ایران شد و تقریباً دو سال بلاد و قصبات و قری را گشته اعلام تبلیغ برافراخت و از طریق اصفهان و یزد و شیراز و بمبئی عودت به عکا نموده در جوار حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و باز هنگامیکه مخالفت مخالفین مشتهر و از مطرودینشان عامه احباب باخبر شدند اذن رجوع بایران گرفت و چون لسان ترکی می‌دانست او را مأمور تبلیغ در آذربایجان فرمودند و در آن سال ۱۳۱۸ بایامی که بیلااد و قرای آذربایجان سفر

میکرد در مراغه نزد میرزا حسینخان بن میرزا حاجی آقا بن الدخیل رسم قلمی از حضرت نقطه اولی یافته از روی آن صورت فتوگرافی برداشته اصل رسم را بمحضر حضرت عبدالبهاء فرستاد و در اردبیل چندی اقامت جست و با کثیری از اهالی مناظره و محاوره نمود و نزد خاص و عام مشهور شد و روزی جمعی از آخوندهای مدرسه بر وی هجوم بردند و چندان با چوب زدند و گمان نمودند سیدمظلوم هلاک شد و دست از او کشیدند و حکمران علی اکبرخان بن قاسمخان والی با خبر شده مأمورین بفرستاد و او را که نیم جانی داشت بدارالحکومه بردند و طلاب خبر

یافته نزد حاکم مجتمع شده طلب کردند که یا وی را تسلیم نماید تا سنگسار نموده بسزا رسانند و یا حکمران خود بان عمل مبادرت کند ولی جهانبخش خان و تن دیگر از اعضاءِ دائرهٔ حکومت که بهائی بودند اصرار و التماس نمودند که سید مظلوم را بدست خونخواران تسلیم نکرد و جواب داد که وی را به تبریز نزد ولیعهد و والی آذربایجان می‌فرستم تا آنچه صلاح داند مجری دارد و آخوندها ناچار ساکت شدند و باخوندهای تبریز خبر داده تحریض و تأکید کردند که اهتمام نمایند تا سید را بقتل آرند و حکمران وی را با رفیقش میرزا عباس صراف

--- صفحه ۶۳۲ ---

اردبیلی تحت الحفظ به تبریز فرستاد و محمدعلی میرزا ولیعهد و والی آذربایجان از مشاهدهٔ احوال سید مظلوم به غایت متأثر و بر حاکم اردبیل متغیر گردید و فرمانداد سید را محترماً مستریحاً در محلی نگهدارند و آخوندهای تبریز نزد ولیعهد مجتمع شده مطالبه نمودند که این سید بابی و بحکم علما واجب القتل و مهدورالدم است ولیعهد جواب داد که تلگرافاً تکلیف او را از شاه خواستم و چون مریض است بحبس و غل نتوان انداخت و آخوندها همه روزه تجسس و تعقیب کردند و ولیعهد پس از چند روز سواران چندی را مأمور نمود که سید را براحت و آسودگی بطهران رسانند و بغلامان سپرد که اگر هم سید در اثناء طریق خواست فرار کند متعرض نگردند و اذیت و مشقتی نرسانند و بدین رو غلامان در اثناء طریق راجی و ساعی شدند که بگریزد و بی زحمتی مراجعت نمایند و فهمانند که تنها بفرار نجات و خلاص تواند یافت و گرنه خطر قتل و هلاکت در پیش است ولی نگریخت تا با غلامان به طهران رسید و بموجب مأموریت که داشتند ویرا بدرج خانه میرزا علی اصغرخان صدراعظم بردند و همینکه سید مظلوم را با کند و زنجیر نگریست به مأمورین تغیر و از ولیعهد گله نمود که چرا سید را در تبریز رها نکرد و بدین حال بطهران آوردند و فی الحال بفراشبازی خود که معین حضور لقب

--- صفحه ۶۳۳ ---

داشت دستور داد او را بیازار برده از عمامه تا جوراب دو دست لباس مرغوب خریده ملبس و محترم داشته در خانه



خود بحجره قابچی باشی منزل داد و شام و نهار مکمل و مرتب رساندند و لاجرم مستخدمین و اعضاءِ دائره صدارت در غایت احترام و مهربانی سلوک کردند و همه روزه خود صدراعظم حین عبور تفقد و دلجوئی نمود و بفراشباشی سپرد که از خروج و دخولش ممانعت نکند و علیهذا اسماً محبوس بود و آزادانه در غالب مجالس و محافل احباً نیز حاضر میشد تا روزی که مقرر بود شاه بیدار صدراعظم آید به وی سپردند که متجاهلاً در باغ عمارت قدم زند بنوعی که شاه او را ببیند او نیز چنان کرد و شاه را در حین مراجعت نظر بر او افتاد و از صدراعظم حال وی پرسید صدر گفت این همان سید مظلومی است که ولیعهد تکه گرفته از تبریز فرستاده شاه گفت نه در تبریز بلکه در اردبیل گرفتند مرخص نمائید برود و شاه را دعا کند و صبح روز بعد صدراعظم لباده برک تن خود را با پنجاه تومان و چند کله قند روسی و یک کروانکه چای در مجمعه گذارده بواسطهء یکی از خواجه ها نزد وی فرستاد و خود نیز بیهانه بیرون رفتن از خانه به کریاس آمده چنین گفت آقا سید اینها مخارج سفر مکه شماسست بردارید بروید و ما را از دعا فراموش نکنید و ایستاد که فراشان از وی چیزی نخواهند و بعد از استخلاص

--- صفحه ۶۳۴ ---

آقاسید اسدالله بنوع مذکور خطابی در نهایت بلاغت و حلاوت آمیخته بمزاح و اظهار مسرت و عنایت در حق صدراعظم از قلم حضرت عبدالبهاء صادر و واصل شد که حبس وی را در منزل صدراعظم از باب حمل متقابلین مقایسه با حبس حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر در دست کامران میرزا فرمودند و اوچند روزی در طهران ماند تا خطاب مذکور را بنظر صدراعظم رساند و چند قطعه از قطعات خط میرزا محمد علی را هدیه داد و صدر صد تومان باو عطا کرده گفت بروید و دیگر در طهران نمانید و التماس دعا دارم . لاجرم سفر بجنوب ایران کرده به هند رفت و بعکا شتافته مشرف بحضور حضرت عبدالبهاء شد و پس از چندی عودت نموده مدت یکسال سفر بخراسان و عشق آباد و غیرها نمود و مجللاً سواره و با نوکر بطهران برگشت و مجدداً بعکا رفت و بمحضر عبدالبهاء تشرف حضور یافت و سپس تقریباً در سال ۱۳۲۴ از عکا با یکی از پسران میرزا یحیی ازل که محمد نام داشت و برای سخافت مشاعر و اعمالش ترکان دلی محمد میخواندند مراجعت به ایران کرد چه دلی محمد پی در پی از قبرس

بعکا رفته از حضرت عبدالبهاء و از مجاورین و مسافرین بدرخواست و اصرار نقودی بدست آورده در میخانه ها صرف مشروب و اعمال منہیہ مینمود و این برای نام مقدس امر ابھی<sup>۱</sup> در مرکز عکا پسندیده نبود و

--- صفحه ۶۳۵ ---

حضرت عبدالبهاء بموجب عطوفت و کرم که شیمه کریمه اش بود او را راندن نخواستند و بایران و طهران گسیل داشتند و آقا سید اسدالله بوعد و نویدهای دلربا که راجع بمریدان پدرش در ایران برای وی حکایت کرد او را با خود تا طهران رساند و بنزد ازلیان راهنمود و خود در ایران پی در پی سفر و تبلیغ کرد و بالاخره در موقع انقلاب خاک عثمانی و تغییر اوضاع سلطنت و استخلاص عبدالبهاء از حبس چهل ساله سفر بمحضر مبارک در مصر نمود و آنحضرت وی را بجای حاجی سید تقی منشادی که چندی متصدی ارسال مراسلات با احبا و واسطه وصول و ایصال عرایض احباب و الواح مبارک بود و اخیراً فوت نمود نصب فرمودند و در پورت سعید متوقف و مباشر انجام وظیفه مذکور گردید پس در اسفار اروپا و امریکا و ایرا همراه بردند که غالباً مباشر طبخ خوراک و چای شد و بعد از مراجعت از اسفار مذکور به پورت سعید وی را بایران عودت دادند که مسافرتهای پی در پی در قفقاز و ترکستان روسیه و در بلاد ایران خصوصاً آذربایجان نمود و موجب بیداری اغیار و تکمیل احباب گشت تا در اثناء سفر در قفقازیا دچار استرخا شده خود را سریعاً بطهران کشاند و در خانه میرزا آقا خان قائم مقامی رحل اقامت انداخت.

--- صفحه ۶۳۶ ---

تقریباً دو سال بدان منوال زیست و میزبان محترم از او و واردین پذیرائی نمود و به معالجه پرداخت و بالاخره در سال ۱۳۴۰ در حالیکه از شدت پیری و زحمات و مشقات متنوعه اعصاب و قوی فرسوده و خسته شده نهایت ضعف یافت و معذک کمال محبت و شوق و ذوق ایمانی نمایان بود بدرود حیات جسمانی گفت و جنازه اش را با نهایت احترام و اجلال و جمعیت بهائیان بقبرستان و گلستان جاوید برده دفن نمودند و او زن نگرفته نسل و دودمانی برجای نگذاشت ولی الواحی کثیر که در شأنش صدور یافت پایدار است و هم اشعار متنوعه بسیار از او که حیرت تخلص

میگیرد بدست میباشد. دیگر مشهدی حسین و مشهدی رضا برادران نداف سابق الوصف که بحال مذکور بودند تا در سال ۱۳۱۲ مشهدی رمضان نام فراش صحن مقبره معصومه که همسایه ایشان بود و قسمتی از خانه خود را بایشان فروخت بشدت تمام بنای تعرض گذاشت و باتفاق زنش شبها در بام خانه بندای بلند شتم و لعن و سب همی گفت و با اینکه برخی از همسایه ها او را نصیحت کردند ممنوع نشد و بنام اینکه از گماشتگان میرزا علی اصغر خان صدراعظم است قیام بر اخراجشان کرد و بالاخره مظلومین معروضه تظلم بصدراعظم فرستادند و

--- صفحه ۶۳۷ ---

جواب باین عبارت رسید " جناب سلاله السادات حاجی امین التولیه سلمه الله و مقرب الحضرة میرزا سید علی ابن رمضان نام اگر نوکر من و فراش صحن است ویرا بخواهید و تنبیه سخت کنید که بعدها مزاحم کسی نشود چه کار دارد که مردم چه کاره اند انگشت بخانه زنبور میکند البته تنبیه سخت کنید که بعدها اسباب زحمت نشود و اگر مرد فضول هرزه و جزو عمومی است نوکر من نیست جناب امیر الامراء العظام محمد حسنخان امیر تومان حکمران قم زید عمره آنها را بیاورد و تنبیه سخت کند که دیگر بمردم زحمت ندهد ۲۵ شهر صفر ۱۳۱۲ ". و لاجرم مشهدی رمضان ترسیده با مظلومان موافقت نموده عذرخواهی بجای آورد و آنان مدتی آسوده غنودند تا اینکه باز حاجی سید صادق مجتهد خبر یافت که ندافان مذکور وجوه حقوق بطهران می فرستند و حرص جمع مال و غضب ویرا تحریک کرد و برادران را بمحضر خود طلبید بازخواست نموده سقط گفت و حکم شدید به تکفیر و تعرض و تبعیدشان داد و پیروانش بایذاء و قصد جانشان حمله بردند لاجرم برادران عریضه بطهران نزد صدراعظم فرستادند و جواب باین عبارت رسید " جناب امیر الامراء العظام معظم الدوله امیر تومان حکمران قم زیده عمره این عریضه را

--- صفحه ۶۳۸ ---

ملاحظه نمایند و قدغن کنید کسی متعرض عارضین نشود بمیزان شرع مطاع کسی نمی تواند تجسس باطن نماید ظاهرا نقسم میگویند در اینصورت بچه حق در صدد ادیت این اشخاص هستند البته آنها را آسوده نمائید شهر ذیقعه

۱۳۱۳."

ولی حکمران با مَلاها همدست بود و اقدامی ننمود و تعرّض اعدا شدیدتر شد و آن مظلومان ناچار شده با آقا سید عبدالله و آقا شیخ محمد حسن مجتهد نرد اخلاص واردات باختند و آن دو بحماییشان پرداختند و حاجی سید صادق بیش از پیش به خصمیت همّت نهاد و بر منبر مردم را بتعرّض واداشت و برادران باز عریضه تظلم بطهران فرستادند جواب چنین رسید: " امیرالامراء العظام معظم الدوله امیر تومان حکمران قم زید عمره بیجهت اشخاص مسلم را که نمیشود عنفاً متّهم و مرتّد کرد چه کار دارند مردمان کاسب فقیر را اذیت نمود و حال اینکه جنابان مستطابان آقا سید عبدالله و آقا شیخ محمد حسن مجتهد سلمهم الله بر صحت عقائد آنها واقف اند البتّه اشخاصی را که اسباب زحمت عارضین میشوند منع شدید نمائید که بعدها بهیچوجه مزاحم حال عارضین نباشند ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۳ " و حکمران فراش فرستاده ممانعت از تعرّض کرد ولی حاجی سید صادق کار را سخت تر نمود و حکم داد

--- صفحه ۶۳۹ ---

که برادران باید از شهر خارج شوند مظلومان چون دیدند که تظلم و ارسال عرایض ثمری ندارد سکوت و صبر پیشه کرده بماندند تا آنکه شبی در حالیکه به بستر خواب بودند جمعی از طلاب مدرسه دینیّه بامر میرزا ابوالحسن پیشنماز بدرج خانه شان هجوم برده خواستند به عنف ایشان را نزد وی کشند و سعی کردند در خانه را بشکنند ولی بواسطه گریه و زاری زنان و صغار و مهممه و قیل و قال برگشتند و علی الصّباح مظلومان باقاسید عبدالله مجتهد متظلم شدند و او کس بنزد حاجی سید صادق فرستاد نصیحت گفته تهدید کرد ولی سودی نبخشید و روز بروز احوال بیشتر و شرارت بر مزید گشت و لاجرم مظلومان عریضهء تظلم بدربار سلطان جدید مظفرالدین شاه فرستادند و چند ماه جواب نرسید و امور بسختی گذشت تا جواب آمد " جناب امیرالامراء العظام امیرتومان حکمران قم زید عمره البتّه برحسب امر جهان مطاع مبارک ارواحنا فداه در این باب رسیدگی نموده بمیزان شرع قدغن نمائید کسی متعرّض عارضین نشود و آسوده باشند شهر ربیع الثانی ۱۳۱۴ ". و چون ذکر میزان شرع بوده و دست آویز معاندین از مَلاها شد صورت تلگراف را بحکومت نشان نداد و بسکوت و صبر زیستند تا در شهر شعبان ابوالقاسم نام بنا را

--- صفحه ۶۴۰ ---

که خانه اش مقابل خانه استاد محمد حسن نجار داماد استاد محمد رضا نداف بود تحریک کردند که همه شب بر پشت بام خانه برآمده اذان گفت و آحاد عائله ندافان را نام برده سب و لعن راند و احدی از ایشان متعرض نشدند و برآشفته شبی بدرخانه رفته با سب و شتم اظهار داشت که قاتل شما منم و تهدید نمود و مظلومان علی الصبح نزد سید مرتضی نام بسته شیخ محمد حسن مجتهد رفته موقوف را گفته تظلم نمودند و سید مذکور بدرخانه ابوالقاسم رفته کلمات شدید گشته تهدید نمود که اگر بعداً چنین شرارتی از وی بروز کند او را بسزا رساند و بنام مذکور با حال هیجان گروهی را باخود همصدا کرده نزد حاجی سید صادق رفتند چنین شهادت دادند که ندافان از استماع اذان مستکرمند و مانع از اذان گفتن شده کفر و ناسزا بر زبان راندند و حاجی سید صادق پس از لعن مکرر روی بحاضرین نموده گفت حال دیدید که اینان کافرند؟ فی الفور بروید و صورت استشهاد تمام کرده بیاورید تا کارشان را خاتمه دهم و ابوالقاسم بنام مذکور و ملا عبدالله عطار و آقا سید عبدالله از طلاب علوم دینی و ملا اصغر مکتب دار و سید حسین شاگرد بنا و حاجی علی اکبر بقال و حاجی بقال دست بدست داده بمدرسه رفته

--- صفحه ۶۴۱ ---

شهادت نامه تمام کردند و طلاب مدرسه مهر کردند و بکوچه و بازار شتافته باهالی دادند و مهر و امضاء گرفتند هر که شهادت نوشت مسلمان و هر که ابا کرد بی ایمان محسوب شد و حاجی سید جعفر تاجر از پیروان حاجی سید صادق مجتهد مقدم بر کل تجار مهر و امضاء کرد و برخی از تجار دیگر هم مهر نمودند و نوشته را نزد آقا سید زکریا پیشنماز و آقا میرزا ابوالحسن بردند و آنان نیز مهر و امضاء کردند آنگاه حاجی سید صادق مهر نمود و گفت صورت شهادت را نزد ملاهای دیگر ببرید تا تکلیف معلوم شود و با آقا سید اسحق پیشنماز در شب بمشورت پرداختند و مظلومان دانستند که کار بغایت شدت رسید و جمعی تلگراف تظلم بشاه نمودند و آقا محمد ابراهیم بن مشهدی حسین نداف صورت واقعه را چنین نوشت: "روز دیگر شد پدرم آقا مشهدی حسین نداف گفت امروز روز سختی بنظرم میاید و از قضا دو عدل پنبه مال خواجه هارتون تاجر مسیحی بود که از جان نثاران خریده بود حمال فرستاده ببرند پدرم سفارش زیاد کرد پنبه را میبری قپان کرده زود میائی حال پدرم در دکان و استاد محمد حسن نجار

هم در دکانش و عمویم در بازار و این غلام بن نداف بهمراه پنبه در کاروانسرا رفته پنبه قپان کرده تعجیل داشتم بروم خواجه نگذاشت مرا برد در اطاق

--- صفحه ۶۴۲ ---

بی خبر بودم که یکدفعه صدای قیل و قال بلند شد دیدم جمعیت زیاد در توی کاروانسرا ریختند محمد نام حلاج که از مرده آقا سید اسحق بود با چوبی در دست آمد نزدیک اطاق خواجه و گفت آقا ترا خواسته خواستم بروم خواجه نگذاشت جمعیت با چوب و چماق خواستند بیرون کشند خواجه دست به تفنگ کرده رو بجمعیت رفت همگی فرار کردند و دومرتبه توی کاروانسرا ریختند باز هم خواجه نهیب داد و گفت نزدیک بیاید همه را از گلوله برمیچینم بنا کرد دنبال سرشان دویدن همه را بیرون کرد دید کار خیلی سخت شده نوکرش را فرستاد در تلگرافخانه مبارکه انگلیس نزد سیما صاحب که با اینغلام دوست بود که فلانی را می‌خواهند بحکم ملاها از اطاق من بیرون کشند و ببرند زود آدم بفرست تلگرافخانه بیاورند فراش فرستاد بیک تدبیری این غلام را بردند تلگرافخانه معلوم شد پدر و عم و داماد را صدمه زیاد زده اند خانه آقا سید اسحق در طویله حبس کردند خبر بمادرم داده بودند که محمد ابراهیم را بردند و کشتند بخیال اینکه اینغلام را کشتند داد فریادکنان رفته بود خانه جناب مستطاب آقا سید عبدالله مجتهد سلمه الله تعالی در وقتیکه مجلس درس داشته از سادات و طلاب زیاد بودند بی اختیار گریه

--- صفحه ۶۴۳ ---

و شیون کرده در توی مجلس و عرض کرده شوهرم و برادرش و دامادش را به حکم حاجی سید صادق و آقا سید اسحق صدمه زیاد زدند و خانه اسحق بردند و پسر را کشتند امروز روز است روز پنجاه هزار سال اینها را از تو می‌خواهم آقای سید عبدالله بسیار شخص رحم دلی است دلش میسوزد ازجا برمیخزد و عمّامه را بر زمین میزند پای برهنه از خانه بیرون میاید جمعیت سادات و طلاب بدنالش بیشتر سادات خدمه وابسته هستند و اخلاص و ارادت دارند خبردار میشوند میانند نصف تجار و کسبه بازار مرده هستند و اطاقها و دکانها بسته میانند جمیع بدنال میافتند

جناب آقا سید عبدالله زید عمره العالی فریاد کنان ای مردم اسلام پایمال شد دین از دست رفت شما را بخدا به بینید که دو سه نفر مسلم غریب را میخواهند بزور از اسلام بیرون کنند با جمعیت زیاد از شهر بیرون رفته که طهران برود جمعیت ملاحظه کردند که راه بیابان گرفته و میروند ریخته بودند بدست و پایش که آقا حکم بفرمائید که این چهار نفر را از دست بگیریم میفرماید ای سادات امروز روز جهاد است میروید توی خانه آقا سید اسحق میریزید عمّامه اش را بگردنش میاندازید بخاک کشیده آنقدر بزنید که نعشش را نزد من بیاورید و این مسلم ها را خلاص

--- صفحه ۶۴۴ ---

کنید جمع سادات با چوب و چماق ریخته بودند در توی شهر جمع خلق بدنبالشان این خبر به متولی باشی میرسد ملاحظه کرده که کار بسیار سخت میشود تمام نوکرها حکم میکند بروید جلوگیری از سادات کرده دلالت دهید و بگوئید آنچه میل آقا باشد رفتار میکنیم آمدند جلو سادات بیک تدبیری برگرداندند در فتنه خانه آقا سید اسحق ضربت زیاد زده و گفته بودند این چه فتنه است بلند کردید پد و عم و داماد را برداشته بیرند خانه جناب مستطاب متولی باشی حال این غلام تلگرافخانه هستم از این کیفیت ها خبر ندارم صاحب نوکرش را فرستاد که برود به بیند چه خبر است و سفارش زیاد کرده زود بیا رفت و آمد گفت بقدر چند هزار خلق روی قبرستان ریختند چند نفر نوکرهای متولی باشی جلو افتادند مردم را پس میزنند و چند نفر دور این دو سه نفر را گرفته که اذیت نکنند مثل آن روزی که حضرت مسیح را میبردند بدار زنند اینها را میبردند خلق بود که سنگ میانداخت اینها را بردند توی خانه متولی باشی و در را بستند صاحب تلگرافخانه فرمودند مصلحت است خانه حکومت بروی تا ببینیم چه میشود اسب حاضر کرد نوکرش سوار شد و این غلام را در ترک نشانند و سفارش زیاد بنوکرش کرد میبری خانه حکومت و میگوئی موئی از سرش کم شد مؤاخذ هستی میری و می آئی از راه بیراهه این غلام را برد که مبادا خلق از دست

--- صفحه ۶۴۵ ---

بگیرند رسانید خانه حکومت و سپرد و رفت آنروز را بسر بردم تا شب شد حکم از حکومت شد که این غلام را ببرند خانه متوکی باشی هرگاه صلاح دانست بخانه خودمان برسانند همراه فراش رفته خانه متوکی باشی تفصیل عرض کردند فرمودند عیال و اطفالشان تنها هستند ببرید خانه ایشان برسانید و یکنفر هم در توی خانه بخوابد کسی شب هرزه گی نکند مختصر خانه آمدیم صبح شد رفته خانه حکومت جمیع علما متفق شدند نوشتند به متوکی باشی که اینها را بیرون کن که اسباب دردسر از برای شما میشود از جمله علماء حاجی ملا غلامرضا و آقا سید اسحق بود که جناب مستطاب مرحوم ملا محمد رضا یزدی در قم بود سپردند بمحمد حسنخان معظم الدوله حکمران و او هم بهمراه غلام کرد در طهران بردند به انبار انداخته و در انبار بودند تا وفات فرمودند و حاجی سید صادق و آقا سید زکریا و میرزا ابوالحسن و حاجی میرزا محمد بودند خلاصه سه شبانه روز خانه متوکی باشی بودند بعد از آن والد و عم و داماد را بیرون کرده به حکومت سپرد باز هم علما نوشتند بحکومت باید از شهر بیرون کنی و الا حکم میکنیم بریزند دیوانخانه حکومت هم دید کار سخت است دو شبانه روز نگاه داشت حکم کرد مال از برایشان

--- صفحه ۶۴۶ ---

کرایه کردند بهمراه غلامان بیرون کند در وقت زمستان هوا بسیار سرد مختصر حکومت پدر و عم و داماد راخواست و گفت اگر میخواهید آسوده بروید تعارف مرا باید بدهید و الا از برای شما سخت میشود و انبار می اندازند . با هزار التماس پنج تومان گرفت و سفارش زیاد کرد بغلامها در منظریه میرسانید برمیگردید کاغذ رضامندی میاورید از نزد حکومت مرخص شدند نائب ها و فراشها دورشان را گرفتند گفتند پنج تومان کرایه مالتان میشود اگر ندهید جلو اسب انداخته شما را میبرند و سه تومان رسوم ما دونفر نائب است باید بدهید سه تومان هم باین سه نفر غلام و دو تومان بصندوق دار باشی و یک تومان بلله باشی مختصر هرچه التماس التجا کردیم بخرج نرفت ملاحظه کردیم خیلی صدمه در راه میخورند رفته پول آوردم به یک یک دادم همگی راضی شدند پنج شش از شب گذشت مال حاضر کرده سوار شدند ( سوار حمار کردند ) و غلامها بهمراهشان رفتند چند فرسخ از قم دور شده باز هم غلامها



پيله کرده قدری خرجی برداشته بودند از شان گرفته غلامها برگشته آمدند والد و عم و داماد طهران رفتند عریضه به

اعلیحضرت همایونی عرض کرده بودیم جواب آمد از اینقرار است: قم نمره ۱۹۲ مشهدی

--- صفحه ۶۴۷ ---

حسین و جمعی متظلم اند که جماعتی از اشرار نسبت بابی گری بعارضین دادند شب و روز نسبت بعارضین شرارت و هرزه گوی می نمایند و قصد جانشانرا کرده اند جناب اتمیرالامرالاعظم معظم الدوله دأم عمره حسب الامر قدر قدر رسیدگی نموده نگذارید بعارضین تعدی و بی اعتدالی واقع شود و مراتب را بمراقبت رئیس پستخانه اطلاع بدهید بعرض برساند. (شهر رمضان ۱۳۱۴) این دستخط آمد بردیم بحکومت دادیم چون که با ملاها یکی بود متحمل نشد اینهمه حکم آمد فائده نداشت آن بان شورش خلق زیاد میشد دقیقه ای این غلام آسوده نبودم مدت هفت ماه والد و عم و داماد در طهران در خانه آقا میرزا مؤمن کاشی بودند معظم الدوله حکمران معزول شد اعتضاد الدوله آمد تا اینکه ۱۹ صفر ۱۳۱۵ باقدمات آقا علی حیدر شیروانی حکم از جانب مستطاب حضرت اجل اکرم آقا امین الدوله روحنا فداه گرفتند و سمت قم آمدند حکم از اینقرار: "نواب مستطاب والا اعتضادالدوله حکمران قم هیچ تصور نمیشود که حاکمی بتواند ببیند که رعیتش متواری و فراری شود این چند نفر نداف قمی که در دربار همایون متظلم و از افترا و تهمت برخی شاکی و از کار خود بیکار شده اند و تا اینجا آمده اند هیچ

--- صفحه ۶۴۸ ---

شایسته و سزاوار نیست که بیش از این اولیای دولت و مردم از موهومات و عقائد صحیح یا ناصحیح آنها مشغول داشت این مسئله عدم اطلاع و استحضارات حکومت و فتور امر آنها ارائه میکند لزوماً بموجب این توصیه اینها را روانه کرده مقرر میشود که رعایت لازمه را منظور و آسایش آنها و تمام مردم را وظیفه حکمرانی خود بشمارید در غیر این صورت امر تغییر خواهد یافت. خلاصه مطلب این است که بینهانه جوئی متعرض مردم کاسب میشوند و برای حکومت و اجزاء حکمرانی عیب بزرگ است البته قدغن کنید در امنیت خاطرها اهتمام شود مردم را از هر طبقه آسوده بگذارند تکلیف اجزاء حکومت نیست تا از کسی خلاف نظم بروز نکرده است به هیچ بهانه متعرض

نشوند بیشتر زحمت نمیدهم ۱۹ صفر ۱۳۱۵". خلاصه والد و عم و داماد شب وارد قم شدند در وقتی بود که علماء با حکومت بیک مطلب جزوی نزاعشان بود یکی از سیدها که سید مجتهد شهرت دارد نوکر حکومت را زد حکومت سید را گرفت و چوب زد و سید هم بلند شده چوب بر فرق حکومت زده بسیار بسیار مغشوش شده بود تمام علما در صحن مبارکه رفتند و آقا سید اسحق بدگویی زیاد کرده حکم از طهران آمد که آقا سید اسحق را از شهر بیرون کرده روانه طهران کنید بیرون کردند این چند نفر علما که مدعی ضعف بودند بهمراهش طهران رفتند

--- صفحه ۶۴۹ ---

نفر علما که مدعی ضعف بودند بهمراهش طهران رفتند حکومت هم دید هوا پس است رفت در دهات بچند فرسخی قم ملاها هم سپرده بودند هرگاه حضرات آمدند به قم سنگسار کنید والد و عم و داماد متفکر شدند شورا کردند مصلحت شد بروند در دیوانخانه رفتند در دیوانخانه مبارکه نایب حسین که اهل در خانه حکومت است گفت مصلحت نیست شما در اینجا بمانید چرا که حکومت بواسطه ملاها خشم کرده دهات رفته حال شلوغ است بهتر آن است بروید خانه محمد رضا بیک دستاقبان مخفی باشید و من هم سفارش میکنم بمانید تا به بینم چه میشود. این غلام رفته خانه آقا محمد رضا بیک تفصیل را گفتم قبول کرد والد و عم و داماد رفتند در توی خانه مدت پانزده الی بیست روز در آنجا بودند بقدری خودش و عیالش و سه پسرهایش و دخترهایش خدمت و محبت کردند که همه ماها شرمنده شدیم. مختصر این غلام حکم را برداشته در دهات نزد حکومت بردم نشان دادم خواند پس داد و گفت زود برو شهر و بگو بروید خانه آقا سید عبدالله بمانید تا من بیایم "انتهی". در این بار نیز حسب اقدام حکومت در خانه خود چند ماه مختفياً زیستند بنوعی که جز اعضاء عائله شان احدی خبر نیافت و متدرجاً نزد آقا

--- صفحه ۶۵۰ ---

سید عبدالله و حاجی ملا آقا حسین تردد کرده و اندک اندک ملاها آگاه شدند و جمعی خصوصاً حاجی سید صادق بصدد ایشان بودند و تعرضات تخفیف نیافت و بالاخره موقعی که حکمران مهمان وی بود جمع ملاها نیز حضور داشتند در خصوص مظلومان گفتگو کردند و حکمران تعهد نمود که آنان را اخراج بلد کند و روزی چهار تن

فراش با نایب فراشخانه فرستاده ایشان را بدارالحکومه حاضر نمود و از اسم و رسمشان سؤال کرده مورد استنطاق قرار داد و ایشان نام خود را مشهدی حسین و مشهدی رضا اظهار کردند. حکمران پرسید که امام رضا را به امامت قبول دارید؟ ایشان در جواب گفتند که تمامت انبیاء و رسول اکرم و امیرالمؤمنین و فرزندان گرامیش را کلاً و طراً بحقیقت و عظمت ایمان داریم. و حکمران اصرار کرد که نسبت بامر ابهی<sup>۱</sup> تبری کنند و لعن گویند

و حاکم به تشدد گفت باید بگوئید و یا خانه و آنچه دارید از کف بنهید و ایشان تحاشی از ذکر سوء کردند و چنین گفتند که یک خشت از خانه خود را هم نخواهیم داد و آنکه مدعی و خصم ماست هر چه خواهد بجا آرد حکمران سؤال کرد که مدعی شما کیست؟ در جواب حاجی سید صادق را نام بردند و حکمران برآشفته و امر داد فلکه حاضر کردند و مشهدی حسین برادر اکبر را که جواب

--- صفحه ۶۵۱ ---

میداد چهارتن فراش تازیانه زدند و آن پیر مظلوم پا در فلکه زیر تازیانه ظالمان همی فریاد یا حسین برکشید و مشهدی رضا برادر اصغر خویش را بر مظلوم بیفکند و ضراعت کرد تا حکمران اجازه داد پاهای مظلوم را از فلکه بیرون کشیدند و آنان را بزندان برده به کند و زنجیر نهادند و در آنحال میرزا یدالله پسر مشهدی حسین بتجسس احوال مظلومین آمد و ویرا نیز بزندان بردند و ایامی چند در زندان نگهداشتند تا روزی مکتوبی بواسطه رئیس پست برای حکومت رسید و بعد از مطالعه مکتوب مظلومین را فی الحال مرخص نمود و آنان بخانه خود رفته کماکان بکسب و خدمات روحانیه قیام نمودند و بعد از چندی کمپانی پنبه وارد قم شد و هشت تن قزاق همراه داشت و از طهران سفارش اخوان نداف بکمپانی شد و میرزا محمد ابراهیم پسر مشهدی حسین در اداره مذکوره موظف گردید

و این سبب شد که اندکی از شرور انام مستریح شده بخدمات امر ابهی<sup>۱</sup> پرداختند و الی آخر الحیات با نهایت مسرت و استقامت زهر هر بلائی چشیدند و در میدان عشق و ایمان دو اسبه دویدند. و مشهدی حسین بسال ۱۳۳۰ درگذشت و قبل از وفاتش حرم مؤمنه ستمدیده و میرزا محمد ابراهیم پسر مهترش وفات یافتند و کیفیت وفات

--- صفحه ۶۵۲ ---

مشهد حسین چنین شد که در اواخر ایام چندی مریض و ناتوان گشت و روزی بیک تن از کارگران خود دستور داده گفت در جنب باغچه خانه با بیل و کلنگ گودالی حفر کن که چون شستشو می شود آبها در آنجا مجتمع گردد و این اشاره بقرب اجل و غسل بدنش بود ولی دختر بزرگش کارگر را منصرف نمود و چون چند ساعت گذشت و مشهدی حسین متوجه شد که کارگر مبادرت بعمل نکرد مجدداً امر داد تا انجام شد و همینکه شب رسید دو پسر خود میرزا یدالله و حبیب الله و نیز دو دختر خود را طلبید بایشان چنین گفت: من امشب عازم سفر بدار آخرتم و وصیت من این است که مبلغ معین از اموالم را تقدیم محضر حضرت عبدالبهاء بفرستید و چنانچه من با برادرم مشهدی رضا یکدل و متحد بودیم شما هم بعد از من چنین باشید و چون همگی در بستر خوابیدند و شب نیمه رسید میرزا یدالله را از خواب بیدار کرد و جام آب خواسته نوشید و باز جامی آب طلبیده بیاشامید و امر نمود تا ویرا روی بقبله خوابانند و در آن حال گل عائله بیدار و متأثر شدند و مشهدی رضا نیز از خانه خود شتابان رسیده گفت در خواب بودم ندائی مرا بیدار نمود و بیالین برادر آمد و سخنانی چند با هم گفتند و مشهدی حسین با غایت ایمان و اطمینان بعالم دیگر شتافت

--- صفحه ۶۵۳ ---

و علی الصّباح غَسَّال خواستند کسی نیامد و بالاخره حاجی ملا آقا حسین مجتهد غَسَّال فرستاد و در خانه غسل و کفن کرده جنازه را برای دفن حرکت دادند و مردم مانع از دفن شدند و حاجی ملا آقا حسین با تنی چند از خدام معصومه رسید جنازه را دور مقام معصومه طواف دادند و اقامه صلوة کردند و هنگامیکه زمین را برای قبر می کاویدند سردابی سفید کرده زیر خاک نمایان شد جسد را در آنجا که واقع بخلف دیوار صحن بقعه معصومه و قرب حمام معروف صدراعظم است گذاشته قبر را پوشانند و ملاها باز دست از تعرض و آزار نکشیدند تا بالاخره در سال ۱۳۳۳ امر بخروج از بلد نمودند و سه روز مهلت دادند تا وسائل مهاجرت مهیا گشت و مشهدی رضا و خاندان نداف به طهران کوچیده اقامت گرفتند و مشهدی رضا درگذشت و در مقبره امام زاده معصوم مدفون گشت

و بعد از نوزده ماه بامر محفل طهران خاندان مذکور به قم عودت کرده اقامت نمودند و بشغل ندافی پرداختند و فتنه و فساد باز برخاست و حکمران میرزا یدالله بن مشهدی حسین را امر به خروج داد و لاجرم آن مظلوم عاجلاً راجلاً به سلطان آباد و بروجرد شتافت و مدت پنج سال دور و مهجور و متواری گردید و میرزا حبیب الله برادرش و نیز میرزا علیمحمد بن مشهدی رضا

--- صفحه ۶۵۴ ---

در قم برجای ماندند و حاجی میرزا محمد مجتهد هر دو را احضار کرد اصرار نمود که تبری از عقیدت و ایمان خود کنند و در امان باشند و آنان اظهار نمودند که ما بهچیک از چهار فرقه که شیعیان ایران سب و لعن میکنند ذکر سوئی نمی کنیم نه باهل سنت و جماعت و نه متصوفه و ارباب طریقت و نه بشیخین و نه بیابین و عاقبت سیدی پیش جست و آستین بالا زده حبیب را بر زمین انداخت و کارد برافراخت که سربرد و خواهر حبیب که حاضر بود چادر از سرافکنده فریاد و شیون برکشید و خویش را به حوض افکند و جمعی ریخته مظلومه را از غرق نجات دادند و قیل و قال باشد احوال رسید و نداف زاده ها را بدستور مجتهد در حجره برده در بستند و سیدی بدرج حجره رفته بمظلومان گفت گمان نکنید که راحت شدید امشب رشته حیات شما را میبریم و سرمایه و ثروتشان را ربوندند و مجتهد حکم داد که مظلومان از قم خارج شوند و لاجرم دو جوان مذکور با دوازده تن از نسوان و صغار عائله بسوی طهران ره سپردند و این واقعه در روز سیزدهم بعد از نوروز از سال ۱۳۴۰ واقع شد و از آن پس خاندان مؤمن و مظلوم نداف با عدم بضاعت در پایتخت مانده از شرور مردم قم مصون گشتند و آثار بسیار خطاب بال نداف

--- صفحه ۶۵۵ ---

صادر از یراعه حضرت عبدالبهاء موجود است . دیگر از معاریف اهل بها آقا عبدالرزاق مشهور به آقا عبدالرضا تاجر تبریزی سابق الوصف که چندین بار به هیجان متعصبین گردباد فتنه برخاست ولی بعلت حسن سلوک و حلاوت اخلاق و درستکاری و از جهت دوستان مقتدر که او را بود غبار بنشست و برادر و خاندانش در خدمت این امر جانفشان شدند و رونقی بدیع در صیت و نشر نفعات روحانیه حاصل گردید و عاقبت در سال ۱۳۲۶ \_ درگذشت و

مدفنش در جنوب غربی مقبرهء معصومه است و از دو برادرش عائله وسیعه محبوبی برقرار ماند و بالجمله جمعیتی از اهل بها در آن بلد گرد آمدند ولی پیوسته مورد تعرض و تطاول بودند تامتفرق شدند . و در قریهء جاسب که در بخش ششم نوشتیم در دور سابق عبدالوهاب کدخدا و محمد رضا سیف الشریعه به تهییج ملاها نسبت به برادرشان محمد تقی و شوهر خواهرش ملا غلامرضا نهایت تعرض و تعدی بعمل آوردند ونوبتی کتب و آیات بدیعه را بقم نزد حاجی سید جواد مجتهد بردند و موجب مشقات و بلیات اهل بها شدند و حسب حکم کامران میرزا نائب السلطنه ملا غلامرضا را قرب سه سال

--- صفحه ۶۵۶ ---

در قم بزندان انداختند و فاطمه زوجهء مؤمنه ملا غلامرضا به عائدات رشتن پنبه با چرخ معاش بشوهر رساند تا از زندان خلاص شد بطهران رفت و بمکتب داری پرداخت و بعد از چندی حسب الامر بوطن برگشته مشغول تبلیغ کرد و عده ای مانند آقا میر و آقا سید مهدی و آقا سید علی و آقا سید محمود و ملا مهدی و آقا سید حبیب الله و مشهدی حسنعلی و آقا زین العابدین مؤمن شدند در این دور باز عبدالوهاب و محمد رضا بتقویت ملاها باذیت برخاستند تا آنکه با چندتن سواران دولتی شبانه بخانه ملا غلامرضا ریخته با چوب و ته تفنگ چندان بزدند و مجروح کردند که گمان هلاک برده جسد را بقریه واران برای دفن نقل دادند و چون رمقی در او دیده پاهایش را به کند نهادند و آقا میرزا نیز که همت تبلیغ نهاد مورد عناد گردید و سفری نیز بزیارت حضرت عبدالبهاء در عکا رسید از قلعه خودش بدانجا کشیده کند و زنجیر نمودند و ملا غلامرضا که بغایت ناتوانی افتاد با اخذ مبلغی جریمه

رها ساختند و آقا میرزا با پای کند و سوار استر بطهران بردند و بخراسان فرستادند و او در آنجا خیر اشتغال

مؤمنین ساکن عشق آباد به بناء مشرق الاذکار بشنید بشتافت و ایامی در آن مدینه مانده خشت و گل برای بنا

--- صفحه ۶۵۷ ---

همی کشید آنگاه به جاسب عودت نمود ولی معاندین اهالی خواستند ویرا با بیل و کلوخ هلاک کنند ناچار ره فرار پیش گرفت و بقریه کردکان که مرکز مؤمنین و محفل روحانی بود رفته حسب مشورت بطهران شتافته متوطن

گردید و پس از این واقعه نایب الحکومه جاسب متعرض مؤمنین کردگان شده مبالغی جریمه خواست و ناچار برحسب مشورت در محفل بشمار نوزده تن روی بطهران نهادند و به اتفاق آقا میر بوزارت عدلیه و وزارت داخله تظلم نمودند و حکم تلگرافی بعدم تعرضشان برای حکومت قم رسید مسروراً به قم رفتند و در کاروانسرائی بخارج بلد اقامت کردند و آقا میر و مشهدی حسنعلی و محمد تقی با پسرش بقصد دارالحکومه گرد آمده عربده کشیدند و حاکم آقا میر را از بیم آنکه در جاسب کشته شود باتنی چند از گماشتگان حکومتی تا مسافتی بعید از بلد رسانده مأمور طهران ساخت و آقا میر بعد چندی در طهران درگذشت و بمقبره امام زاده معصوم مدفون گشت و عائله برقرار داشت و حکومت قم سه تن دیگر را بمعاونت گماشتگان از چنگ معارضین بدر برده روانه جاسب نمود. و اهالی جاسب باز نسبت به مظلومین قیام بعدا و کین نمودند و حسب حکم حاجی میرزا فخرالدین مجتهد کاشی و حاجی سید عبداللّه و حاجی

--- صفحه ۶۵۸ ---

سید صادق مجتهد قمی از دخول در گرمابه عمومی باز داشتند و چون مؤمنین برای استحمام و شستشو در مشقت افتادند عاقبت بسال ۱۳۲۱ باختصاص خود حمامی ساختند و شیخ حسنعلی معاند چند تن از مستضعفین را اغفال کرده با جمعی بخانه مظلومین هجوم بردند که حمام جدید را براندازند و محمد تقی و پسرش ضیاء اللّه چوب زده بر درختی بیاویختند و ااث و اموال یغما کردند و دو پسر محمد تقی بنام ذبیح اللّه و سیف اللّه با محمد علی بن حاجی حسنعلی پیاده از بیابان بطهران گریختند و تظلم نموده حکم از دولت گرفتند و ذبیح اللّه و محمد علی به قم شتافتند و با وجود اقدامات شیخ حسنعلی با جماعتی از همهرانش با مساعدت حکومت قم بوطن رفتند و مأمون گشتند و طولی نکشید که فتنه طغیان نایب حسین کاشی و مقابله و مقاتله با مأمورین دولت پیش آمد و مظلومین با تهییج متعصبین مورد تعرض و غارت هر دو گروه واقع شدند و برخی دستگیر متجاوزین و مورد تیر و تفنگ مهاجمین گشتند و تقریب هفت سال را بدینموال گذراندند و میرزا غلامرضا در سال ۱۳۳۲ درگذشت و در عین حال ملاها نیز تعدی و

تجاوز مینمودند و نوبتی شیخ الاسلام و فخرالسادات و اسمعیل آقا به آقا ذبیح الله چوب زدند و حکومت ویرا

جریمه نمود و سب

--- صفحه ۶۵۹ ---

و لعن عمومی شروع شد و بالاخره اعضاءِ محفل روحانی به قم رفتند و معاندین نیز از عقب پی سپردند ولی به مساعدت برخی از سران سپاهی دفع ظلم کردند تا در سال ۱۳۴۵ حسب تحریک سید عباس فخرالسادات عده سوار امنیه بامر اعتمادالدوله حکمران قم بجاسب ریخته جمعی از زن و مرد مظلوم را تحت توقیف و آزار گرفت و لاجرم برخی شکایت به قم بردند و فخرالسادات و شیخ الاسلام ذبیح الله و ضیاءالله پسران محمد تقی و نعمت الله صهرش و الیاس نام صهر نعمت الله تحت المراقبه به قم کشیدند و در حالیکه انبوهی گرد آمده سب و لعن می کردند تسلیم نظمیہ دادند و صمصام نام رئیس نظمیہ چون اعتنا به توقعات متعدیانه ظالمین نکرد اهالی قم دست از کار کشیده در صحن معصومه مجتمع شده فریاد برکشیدند که حاکم قم بایی است و بالاخره برای تخفیف غوغای اهالی ذبیح الله و ضیاءالله و نعمت الله مغلول کردند تا روزعاشورا رسید و مقرر بود که تیغ زن و سینه زنها

به نظمیہ بریزند و مظلومان را بکشند ولی صمصام دانسته آنان را بمحلی مختفی جای داد تا چون روز مذکور گذشت باز به نظمیہ وارد گردند و چندی دچار غل بودند چنانکه دو شاخه زیر غل برای دفع سنگینی گذاشتند

--- صفحه ۶۶۰ ---

و از شدت مشقت گردن ذبیح الله مجروح و خونین گشت و بعضی از نسوان مؤمنین با وجود ممانعت مأمورین به زندان رفته لباس شستشو کردند و لطف الله بن ذبیح الله که به پدر مصاریف میرساند در گردها پسته ها دچار چوپان قمی شده خواستند ویرا سر ببرند و مردی دل نرم همراه بود و منع نمود تا آنکه سه تن از محبوسین مذکور بعد از سه ماه مستخلص شدند و ذبیح الله را مأمورین امنیه بطهران کشاندند و قریب یازده ماه بحبس ماند تا در عدلیه محاکمه کرده مظلومیتش ثابت و مستخلص گشت و در عنوان آثار کثیره حضرت عبدالبهاء خطاب بجاسب اسامی عده ای بسیار از بهائیان آنجا مذکور است از آنجمله :



هو الله

جاسب جناب میرزا غلامرضا و نجله السعيد جناب آقا جواد و ضلعه و جناب آقا سيد مهدی و ابنه آقا سيد حسين جناب ملا مهدی و ابنه ملا میرزا جناب مير ابوالقاسم و آقا سيد علی و آسيد مسعود و جناب آقا میرزا هادی جناب آمیرزا حبيب الله و ابنه و آقا سيد آقا جان جناب حسنعلی و ابنه آقا محمد علی و آقا مهدی جناب مشهدی حسنعلی و ابناؤه فرج الله جناب

--- صفحه ۶۶۱ ---

جناب محمد خليل ابراهيم غلامعلی اسمعيل جناب آزين العابدين و ابنه آمحمد نصير جناب آمحمد تقی جناب آمحمد حسين جناب آعلی اکبر جنابان آغلامحسين و آحسن جناب آعلی اولاد مرحوم ابوالقاسم کاشانی جناب مشهدی حسن سلمانی جنابان مير ابوطالب و آسيد عبدالله جنابان آقا مير و اخيه آقا سيد علی عليهم بهاء الله الابهي : و در خلجستان حکيم باباجان و نیز سيد علی به غایت معروف بود و بسال ۱۳۱۲ در عکا مشرف شد و در قاهان سيد ميرزا آقا وکیل الرعايا معروفیت تامه داشت و در آمره ربیع الله و در قهستان و آوه و قمرود نیز جمعی بودند . و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز :

ط مناجات در شهادت جناب ميرزا کمال آوه عليه بهاء الله الابهي :

هو الابهي

الهي و محبوبی تشاهد و ترى ..... و من تلك النفوس القدسيّة والوجوه الانسيّة عبدك الكمال الذي انجذب بنسيم رخيم هاب من رياض احديتك و اشتعل بالنار الموقدة في سدره رحمانيتك و نطق بثنائك و قام بنشر آثارك

--- صفحه ۶۶۲ ---

و غاظ بذلك الذين كفروا بك و آياتك و طمعوا فيما اعطيته بجودك و فضلک من حطام الدنيا و دعوه الى محلّ البغضاء و قاموا عليه بالجفاء و قتلوه بسيوف الطغيان و اهانوه و قطعوه اربا اربا .....  
ع ع

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

xxxxxxx

xxx

**xx**

(پایان قسمت اوّل ظهور الخلق جلد ۸ - فاضل مازندرانی)

## ( ظهور الخلق جلد ۸ قسمت دوم فاضل مازندرانی )

--- صفحه (م) ۱ ---

فهرست رئوس مطالب و اهم اسامی مندرجه در کتاب ظهور الحق (قسمت دوم از جلد هشتم)

| صفحة کتاب | اسامی اشخاص و امکنه              |
|-----------|----------------------------------|
|           | کاشان                            |
| 664       | میرزا علی اکبر نطقی              |
| 664       | میر محمد علی منزوی               |
| 666       | نور علی شیبانی                   |
| 671       | میرزا محمد آزر دگان              |
| 673       | میرزا ماشاء الله لقائی           |
| 686       | میرزا علی محمد ادیب بیضائی       |
| 699       | میرزا حسن نوش آبادی              |
| 700       | میرزا الیاس (عبدالمیثاق میثاقیه) |
| 702       | ملا ربیع                         |
| 703       | حکیم یعقوب                       |
| 704       | میرزا عاشور                      |
| 705       | آقا حکیم فرج الله                |
| 707       | میرزا ریحان                      |

| صفحة کتاب | اسامی اشخاص و امکنه                |
|-----------|------------------------------------|
| 712       | ملا سلیمان و میرزا اسحاق خان متحده |

|     |                                          |
|-----|------------------------------------------|
| 718 | آقا میرزا محمود فروغی                    |
| 721 | کردستان و عده‌ای از معاریف احبای آن حدود |
|     | گرگان                                    |
| 722 | اعتماد التجار یزدی                       |
| 730 | میرزا علی اکبر خان منبع السلطان          |
|     | کرمان                                    |
| 735 | کربلائی یوسف                             |
| 736 | علی آذری                                 |
| 737 | کربلائی اسدالله سقط فروش                 |
| 738 | میرزا علی اکبر رفسنجانی                  |
|     | کرمانشاه                                 |
| 747 | حاجی خدابخش                              |
| 749 | میرزا اسحاق خان حقیقی                    |
|     | گیلان                                    |
| 762 | میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملک           |

| صفحه کتاب | اسامی اشخاص و امکنه          |
|-----------|------------------------------|
| 766       | میرزا باقر بصار              |
| 777       | آقا علی ارباب                |
| 789       | آقا میرزا ابراهیم شریعتمدار  |
| 796       | دکتر رحیم خان بن حکیم دانیال |
|           | مازندران                     |
| 801       | آقا میرزا محمدعلی شیرالتجار  |
| 808       | لطفعلی خان کلهادی            |
| 812       | آقا سید مرتضی حافظ الصحه     |
| 814       | علویه خانم                   |
| 818       | ملا رمضان آمره‌ای            |

|     |                              |
|-----|------------------------------|
| 825 | دکتر فروغ بصاری              |
| 825 | میرزا اسدالله فاضل مازندرانی |
|     | <u>همدان</u>                 |
| 882 | عبدالحسین خان دینار آبادی    |
| 885 | حاجی یاری                    |
| 887 | حاج مهدی ارجمند              |

| صفحة کتاب | اسامی اشخاص و امکانہ         |
|-----------|------------------------------|
| 888       | آقا یهودا                    |
| 890       | حاج ابراہیم پروین            |
| 891       | حاج محمد علی تویسرگانی الاصل |
|           | <u>یزد</u>                   |
| 898       | حاجی حسینعلی اردکانی         |
| 899       | ملا محمد رضا محمد آبادی      |
| 901       | حاجی ابوالحسن امین اردکانی   |
| 904       | آقا محمد رضا محمد آبادی      |
| 909       | حاج شیخ زین العابدین ابراری  |
| 912       | حاج میرزا محمد افشار         |
| 913       | حاج سید تقی منشادی           |
| 913       | ملا عبدالغنی                 |
| 916       | حاج سید ہاشم کفشدوز          |
| 917       | حاج عبدالحسین (حاج نواب)     |
| 921       | حاج محمد طاهر مالگیری        |
| 921       | آقا محمد حسین الفت           |
| 927       | آقا سید ابوالقاسم بیضا       |
| 928       | حاج محمد اسمعیل گندلی        |

| صفحه کتاب | اسامی اشخاص و امکانه        |
|-----------|-----------------------------|
| 931       | آقا علی اصغر شوقیان         |
| 939       | ارباب سیاوش سفیدوش          |
| 943       | نوشیروان پورگشتاسب "نوش"    |
| 949       | جمشید خداداد حکیم           |
| 956       | آقا حسینعلی فیروزآبادی      |
| 961       | شیخ عبدالحسین تفتی          |
| 964       | ملا بهرام اختر خاوری        |
| 973       | فاضل یزدی                   |
|           | <u>ترکیه</u>                |
|           | <u>ترکستان روسیه</u>        |
| 995       | راجع بمشرق الاذکار عشق آباد |
| 1004      | آقا سید مهدی گلپایگانی      |
| 1014      | آقا شیخ محمدعلی قائنی       |
| 1018      | استاد محمدعلی سلمانی        |
| 1023      | آقا میرزا حسین زنجانی       |
| 1027      | میرزا مهدی رشتی             |
| 1029      | حاجی ابوطالب                |
| 1029      | استاد علی اکبر یزدی         |

| صفحه کتاب | اسامی اشخاص و امکانه |
|-----------|----------------------|
|           | <u>قفقازیه</u>       |
| 1055      | ملا صادق بادکوبه‌ای  |

|      |                                            |
|------|--------------------------------------------|
| 1056 | ملا ابوطالب                                |
| 1057 | میرزا علی اکبر خان نخجوانی                 |
| 1058 | مشهدی عبدل                                 |
| 1061 | میرزا حبیب الله اسرائیلی                   |
| 1062 | حاجی احمد میلانی                           |
| 1063 | ملا عبدالسلام؛ شیخ الاسلام تفلیسی          |
| 1069 | دکتر عطاء الله افغان                       |
| 1074 | قاری مسیحای تمهید                          |
| 1076 | درباره تولستوی                             |
| 1087 | <u>عراق</u>                                |
|      | <u>فلسطین و سوریه</u>                      |
| 1096 | ذکری از احوال و سوء مال ناقضین عهد و میثاق |
| 1108 | شیخ محمود عربی                             |
| 1115 | زین المقربین                               |
| 1115 | مشکین قلم                                  |
| 1117 | حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی                  |

| صفحه کتاب | اسامی اشخاص و امکنه      |
|-----------|--------------------------|
| 1122      | میرزا ابوالفضل گلپایگانی |
| 1138      | آقا محمدرضا قباد         |
| 1138      | میرزا اسدالله اصفهانی    |
| 1142      | آقا محمد مصطفی           |
| 1148      | <u>مصر</u>               |
|           | <u>هندوستان</u>          |
| 1164      | محمدرضا شیرازی           |
| 1165      | شیخ حشمت الله قریشی      |
| 1165      | مستر پرتیم سنگه          |
| 1167      | کیخسرو اسفندیار          |
| 1169      | آقا خسرو بمان            |

|      |                   |
|------|-------------------|
|      | <u>چین</u>        |
| 1175 | مستر چن چینی      |
| 1177 | <u>آلمان</u>      |
|      | <u>انگلستان</u>   |
| 1179 | لیدی بلا مفلید    |
| 1181 | ایرل جونور زنبورک |
| 1181 | دکتر اسلمنت       |

| صفحة کتاب | اسامی اشخاص و امکانہ            |
|-----------|---------------------------------|
|           | <u>سوئیس</u>                    |
| 1183      | پروفیسور اگوست فورل             |
|           | <u>فرانسہ</u>                   |
| 1184      | مسیو ہیولیت دریفوس              |
|           | <u>آمریکا</u>                   |
| 1193      | مس لواگتسنر                     |
| 1194      | مادام لورا کلیفورڈ بارتی دریفوس |
| 1197      | مادام دوکاتاوارڈ                |
| 1197      | مستر ہوپرہریس                   |
| 1198      | مسیس امیلی نوبلاک               |
| 1198      | مسیس ماری واتس                  |
| 1200      | مسیس ایزابلادی برتینگھام        |
| 1201      | مستر رای ویلہم                  |
| 1202      | دکتر مودی سن 0 ل                |
| 1202      | مسیس 0 لو 0 سی مکسویل           |
| 1202      | مستر گریگری                     |
| 1205      | ترتن چیس                        |
| 1207      | ہایدوان                         |
| 1209      | مسیس پوکاھانتاس                 |
| 1209      | مسیس اگنس الکساندر              |



## ظهور الخلق جلد ۸ قسمت ۲

--- صفحه ۶۶۳ ---

### کاشان

به نوعیکه در بخش ششم آوردیم شهر کاشان و توابعش در هنگام غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> مرکز پر جمعیتی از بهائیان بود و حوادث واقعات مهمه ایندوره را در طی مندرجات بخش سابق نگاشتیم و بعلاوه بهائیان سابقین و اخلافشان متدرجاً ایمان آورده دائره جمعیت اتساع یافت و گروهی از آل اسرائیل فائز بایمان گشته در مقابل بلیات استقامت بنمودند و بنشر و قوت امر ابهی<sup>۱</sup> کوشیدند و تأسیس مدرسه وحدت بشر بسال ۱۳۲۷ ه.ق و تعرضات اعدا حسود از مسلم و یهود را نیز در بخش سابق ذکر کردیم و مجتهدین معروف آنجا که پیوسته تعرض میکردند حاجی میرزا فخرالدین و ملا حبیب الله بودند. و از خاندان متقدمین دودمان حاجی میرزا جانی خصوصاً پسرش میرزا مهدی طیب را در بخش ششم ستودیم و او بالاخره در سال ۱۳۲۲ در ورامین وفات یافت و از دودمان حاجی محمد رضا شهید پسرش آقا محمد جواد و دخترش آغاییم معروف بعنوان ارباب را نام بردیم که بالاخره در طهران درگذشتند و آقا محمد علی قمصری سابق الذکر در سال ۱۳۴۰ درگذشت دیگر خاندان شیخ شهید مازکانی سابق الوصف دیگر خاندان

--- صفحه ۶۶۴ ---

عندلیب سابق الوصف میرزا مهدی و پسر دیگرش میرزا شکر الله روضه خوان که الواح و آیات و اشعار بنغمات ملیح تغنی می کرد و عاقبت در طهران درگذشت دیگر خانواده واسعه حاجی محمد اسمعیل ذبیح که اجمالی در

بخش ششم نگاشته گردید. و از مشاهیر بهائیان میرزا علی اکبر نطقی سابق الوصف که سفر متعدد پیاده از طریق برّ بارض عکا نموده حضور حضرت عبدالبهاء تشرّف حاصل کرده چندی در جوار بمانده و عاقبت بسال ۱۳۴۸ در سن هشتاد سالگی در قریه شاه آباد اراک در گذشت و خاندانی بر جا گذاشت و دیگر محمد هاشم بن آقا شیخ حسین بن عبدالهدی نسّاج از متقدمین که روزی در هنگام عبور از کوچه سادات معروف به نیزه باز ویرا احاطه کرده چندان که توانستند با چوب و مشت و لگد و سنگ زدند و او تحمل و استقامت کرده بالاخره از دستشان رهائی یافت . دیگر آقا میر محمد علی منزوی معروف بارباب آقا میرزا از متقدمین اهل قریه نوش آباد سالها بعلت شرارت معاندین قریه در مزرعه کویر واقع در مسافت سه فرسنگی بسر برد و در زمستانها بقریه خود اقامت داشت و زوجه اش نیز مانند شوهر در خدمات امر ابهی<sup>۱</sup> مسارعت میجست تا در ایام طغیان و استیلا نایب حسین معروف یکی از اشرار اتباع ماشیا الله خان

--- صفحه ۶۶۵ ---

پسر نایب مذکور بتحریک برخی از معاندین بعنوان سرقت به خانه ارباب آقا میرزا در آمد و او خود در مزرعه مذکور بود و زوجه اش صدای پا شنیده از حجره بیرون دوید و شریر طاغی بلا درنگ آن مظلومه را هدف گلوله ساخته بخاک هلاک انداخت و ارباب آقا میرزا از مزرعه بخانه آمد و بمشاهده موقوف تحسّر و تأثر شدید حاصل کرده پس از چند روز رحلت نمود پسر بزرگش سید محمود به سال ۱۳۳۳ وفات یافت اهالی مانع از دفنش در قبرستان شدند و چون احباب در محلی دیگر دفن کردند اهالی قبر را نبش نمودند . دیگر از بهائیان معروف کاشان حاجی غلام علی بن آقا زین العابدین سابق الوصف بسن تقریب صد سالگی در طهران بحدود سال ۱۳۵۵ درگذشت . دیگر آقا نصر الله پارچه باف که به سال ۱۳۳۶ انبوه اشرار درب دکانش را در بازار بضرپ چوب شکستند . دیگر از مؤمنین قدیم کاشانی حسین عمو زینل که در بغداد بحضور ابهی<sup>۱</sup> تشرّف یافت دیگر آقا علی عسگر دیگر میرزا محمد باقر معلّم بن آقا محمد علی دیگر میر عبدالباقی صباغ . دیگر محمد ابراهیم تجارت ابریشم داشت و بهدایت

آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی فائز بایمان گشت و حاخام مراد اسرائیل در خانهاش بمنظره آقا میرزا ابوالفضل ملزم گردید

--- صفحه ۶۶۶ ---

و پسر ارشدش آقا مهدی مرشد بود که تقریباً در سال ۱۳۵۳ در کاشان درگذشت و پسر دیگر آقا عبدالوهاب و دیگر آقا جعفر. دیگر از بهائیان کاشان نور علی شیانی شاعر متخلص به آذر بن فتح الله شیانی شاعر شهیر به سال ۱۳۰۱ ه.ق در کاشان متولد شد پس از تربیت و رشد بمقامی ارجمند در ادب و شعر رسید دیوان اشعارش منظم است و غزلیات و قصائد بسیار در ستایش این امر سرود و تاریخ این امر را ببحر تقارب مانند شاهنامه فردوسی برشته نظم آورد که مختصر نا تمامیش را خلفش فتح الله شیانی بصدد شد که تمام نماید و در ایام اقامت در تربت حیدریه دچار تعرضات و بلیات بسیار از اعدا گردید که با خسارات و مشقات بسیار بیراهه بمشهد بگریخت و بالاخره در سال ۱۳۳۶ در کاشان وفات نمود و نمونهای از ابیاتش در مدیحه را مینگاریم. در تهنیت عید مولود حضرت عبدالبهاء و بعثت حضرت اعلی روح ماسواه فداه عرض نموده:

ای بتاخیز و بما باده گلرنگ بیار

بادف و بربط و آواز نی و چنگ بیار

بی تکلف بر هر عاشق یکرنگ بیار

به نشاط و طرب صاحب اورنگ بیار

جرعهای بهر من خسته دلتنگ بیار

تا که بدهم بتو من مژده عیش و طربی

--- صفحه ۶۶۷ ---

نه از آن باده که از عقل کند دور همه

نه از آن باده که می سازد مخمور همه

نه از آن باده که باشد شب دیجور همه

نه از آن باده که تا سازد مهجور همه

نه از آن باده که از خویش کند کور همه

نه از آن باده که دورش کند از هر ادبی

بادهء عشق فرو ریز به پیمانہء عشق

مست سازم ز یکی ساغر جانانہء عشق

بطلب آمدهام بر در میخانه عشق

تا که بوسم ز شرف خاک در خانه عشق

عاقلی را بهلم کردم دیوانہء عشق

نه بیک ساعت و یکدم که بهر روز و شبی

از کرم زنده جاوید زیک جام کنید

نام من در قبل مردم خوشنام کنید

کار من نیک باغاز و بانجام کنید

بفقیران ز کرم باید انعام کنید

شهد عشقی ز وفا در گلوی و کام کنید

تا کنم دور ز دل هر غم و رنج و تعبی

پیش از این بوده رهی یاران دیوانہ دوست

خویش و بیگانه نموده است زیگانه دوست

--- صفحه ۶۶۸ ---

جای خود داد بیک جای بگاشانہ دوست

مست اگر هست کشیده است ز پیمانہ دوست

بیخود از خود شده از جرعه مستانهء دوست

کار دیوانه چنین است چرا در عجیبی

روز مولود شهنشاه جهانست امروز

آشکارا همه اسرار نهانست امروز

شادمانی بزمین و بزمان است امروز

تن احباب بصد امن و امان است امروز

دشمن بد سیر اندر خفقانست امروز

که عیان شد بجهان خسرو عالی نسبی

من در امروز بپا سازم صد عیش و نشاط

پهن سازم همه جا از طرب و عیش بساط

بهمه خلق عیان سازم زان راه صراط

تا بدانند محیط اوست دگر خلق محاط

چند باشند گرفتار در این کهنه رباط

پاره شد پردهء اوهام چرا محتجبی

ما از این عید بشادی دل خود شاد کنیم

از غم و رنج تعب خاطر آزاد کنیم

ساز سازیم بشادی همه فریاد کنیم

گاه از شور سخن گاه ز بیداد کنیم

یک بنائی ز محبت ز نو ایجاد کنیم  
 که در او رخنه نسازد المی و عتبی  
 وانگه از شوق و شعف رو سوی درگاه کنیم  
 بندگانیم همه روی سوی شاه کنیم  
 عرض تبریک به تقدیم شهنشاه کنیم  
 سخن از مهر درخشان به برماه کنیم  
 دل و جان راست در این راه سوی راه کنیم  
 که بهر سو بود از عشق رخس صد شغبی  
 حضرت شوقی ربانی آن صاحب جاه  
 که بود زبده یزدان ولی امر الله  
 کمترین بنده او نه فلک و نه خرگاه  
 همه چون بنده و او باشد چون شاهنشاه  
 نی عجب گر فلکش بنده بود در درگاه  
 عجب این است که از جهل تواند رعجبی  
 ایکه برجسته تر از خلق جهانی امروز  
 خلق چون جسمی بی روح و تو جانی امروز  
 نه که جان تنها بل روح روانی امروز  
 صاحب خلق خداوند زمانی امروز  
 هر چه خوانندت والا تراز آنی امروز  
 که هم عالی نسبی و هم عالی حسبی

هر که اندزهء فهمش ز تو تمجید کند

نزد خود صحبتی از عصمت و توحید کند

باز از ناقصی عقلش تردید کند

خویش از اینکار همی لرزان چون بید کند

فکر خود را ز مقامات تو تائید کند

که مبادا که بر آن خاطرت آید کربی

ما همه بنده درگاه و فقیران توایم

بندگانیم همه دست بدامان توایم

صاحب خوان توئی ما همه مهمان توایم

سر نهاده همه اندر سر فرمان توایم

جان و دل باخته زان در سرپیمان توایم

که تو خود منتخب و زنده آن منتخبی

پیش درگاه تو رو کرده بصد عجز و نیاز

پر خطاکار یکی بنده بامید دراز

به نیاز آمده در درگاه آن بنده نواز

بلکه از مرحمت شاه شود کارش ساز

چاره سازی تو بر این بنده یکی چاره بساز

که بهر چاره بی چاره تو دانی سببی

آذر ار جهل کسی زیره بکرمان ببرد

قطره خویش بهین کو سوی عمان ببرد

--- صفحه ۶۷۱ ---

پیش دانا سخن و قصه نادان ببرد

یا که نانی بسر سفره سلطان ببرد

هیچکس ران ملخ نزد سلیمان ببرد؟

چونکه دیوانه عشقی تو ندارد عجیبی

دیگر میرزا محمد آزردهگان در سال ۱۲۸۲ ولادت یافت و بعد از رشد به صنعت شعر بافی مشغول و با تعصب در تشیع اسلامی زیست و بسال ۱۳۰۴ بزیارت بقاع متبرکه عراق شتافت و چون برگشت طولی نکشید که بواسطه یکی از کارگران کارخانه شعر بافیش آقا محمد ابراهیم نام شبی تا صبح به مذاکره در خصوص این امر پرداخته موفق به ایمان گشت ۱۳۱۰" و بشغل مذکور مشغول بوده با نهایت انجذاب تبلیغ و پذیرائی مبلغین و واردین مؤمنین همی کرد تا آنکه نیر و سینا بکاشان و بخانهش وارد شده چندی ماندند و برادر مهتر که متعصب و نامهربان بود بدانست و بته عرض برخاست و پس از چندی ملاّ رضا زواره ای بر او وارد شد و سه ماه متوالی درنگ کرد و چون واقعه قتل ناصرالدین شاه فیما بین اهالی به این فته اشتها یافت بمراعات احتیاط از خانه بیرون نیامدند و شبی برادر مهترش آقا محمود و هم برادر کهترش آقا میرزا را بخانه دعوت نمود و بمذاکرات اعتقادی با وی پرداخت و علی الصبّاح که آقا محمود از خانه رفت کینه در دل

--- صفحه ۶۷۲ ---

گرفته بصدد تعرض و تعدی برآمد و مخصوصاً چون در آن ایام رمضان همه روزه در خانه طبخ غذا و صرف طعام میشد عدا و بغضایش از حدّ فزون گشت و ملاّ رضا از کاشان رفت و دو برادر گرد آمده همراز شدند که برادر ما میرزا محمد بهائی است و قتلش واجب میباشد و روزی قرآن بدست گرفته بخانه میر محمد علی مجتهد شتافته از حکمران طلب کیفر نمودند و گماشتگان حکومت میرزا محمد را از خانه اش گرفته بدارالحکومه کشیدند و گروهی



از اهالی بعقب شتافتند و خیار بر چهرش همی ریختند و برخی از آخوندها چوب بر فرقیش بسی نواختند و حکمران امر داد ویرا بزندان افکنده پاها در کند گذاشتند و آقا میر محمد علی مجتهد امر بضرر کرد و او را دو بار بسته چوب بسیار زدند و بالاخره برادران خصوصاً برادر مهتر حکم قتل از مجتهد گرفتند که ویرا دو نیمه نموده بدروازه بیاویزند و مجتهدین فرمان دادند که کسی زن و کودکان آنمظلوم را بخانه خود پناه ندهد ولی نمود مالی که نزد مردم نام نیک نداشت آنان را در سراب خانه خویش جای داد و حکمران چون بیم روزی دیگر ویرا احاطه کرد شبانه ویرا رها نموده امر بمهاجرت طهران داد و میرزا محمد از آنگاه بطهران شتافته بشغل خود در آن جا بر قرار گشت و بعداً عائله را نیز بطهران آورد بماندند و چون در لوحی از کلک میثاق ویرا آزردهگان فرمودند این

--- صفحه ۶۷۳ ---

لقب را نام قرار داد و خاندان آزردهگان از اخلاف و منتسبینش در طهران بر جای ماند و میرزا محمد آزردهگان عاقبت در سال ۱۳۲۱ درگذشت. و از جمله احبای معروف ایندوره در کاشان میرزا ماشا الله لقائی بن آقا علی اکبر ولادتش در شهر کاشان شده و در صغر تحصیل قرائت و کتابت فارسی مختصر نمود و قریحه شعری داشته خود را در آغاز صامت تخلص داد و بدگه عطاری محقری نشسته معاش کرد و چون فاتر بعرفان و ایمان بدیع گشت مشتعل و منجذب گردید و با وجهی دائم البشاشه و اخلاقی عام الحلاوة و لسان و بیانی گرم و نرم بتبلیغ سرگرم شد و اشعاری بسیار در خصوص مدایح این امر بسرود و لقائی تخلص کرد و دچار تعرضات و بلیات کثیره از ملاها و متعصبین گشت. چنانکه شمهء را در ضمن واقعات سال ۱۳۲۰ در بخش سابق آوردیم و پدرش که مردی متعصب بود در بلیات و مشقات وی اظهار مسرت همی کرد و بالاخره تمامت مایملک خویش را به سید روضه خوانی هبه کرد و پسر را از ارث محروم ساخت و روزی در مقام معارضه و بازخواست پسر گفت شنیدم بایان خدا و پیغمبر و جبرئیل و امام و غیرهم دارند حال راست گو چه مقامی و نامی بتو دادند و او بیدرنگ جواب داد هنگامیکه من رسیدم تمامت مقامها و نامها تقسیم شده چیزی بر جا نماند

--- صفحه ۶۷۴ ---

ألاً آنکه نام و مقام محمد ابن ابی بکر را بمن بخشیدند و بالجمله میرزا لقائی پس از واقعه مذکوره بقم مهاجرت کرد و در آنجا نیز اهالی ویرا شناخته ضرب و اذیت وارد ساختند و او از چنگ مردم پر آزار بازار بکاروانسرائی گریخت و در از درون بیست و انبوه اشرار سنگ بدر همی زدند تا اعضا نظمیه رسیدند و بنام اینکه او را حبس نمایند خلاصی داده از قم گریزانند پس به طهران شتافت و ایامی چند بسر برد و با حاجی غلامعلی و آقا محمد هاشم و سه تن دیگر از احباب عازم ارض مقدسه شد و چندی در جوار پر الطاف حضرت عبدالبهاء بسر برده عودت کردند و بکاشان رفته کماکان بشغل عطاری پرداخت و دو باب خانه خویش را بمحفل کاشان داد که حظیره القدس در آنجا بر قرار گشت و در سال ۱۳۴۴ بعزم تبلیغ بسمت اصفهان و شیراز رفت و در آنحدود بسر می‌برد و از این جهان در گذشت و از وی خاندانی بر جای ماند و دیوان اشعارش جمع و تنظیم شد ... و چندی بیتی برای بر نمونه در این مقام ثبت میداریم از آنجمله در ایام حبسش بسال ۱۳۲۰ حکمران حسام لشگر را که گمانداشت پی اطفای نیران و دادرسی مظلومان میکوشد بقصیده مطولی مدح نمود که مطلع و بعضی ابیات آن چنین است.

دوش از افق نهاد چو خور روی در زوال

شد چون جبین یار عیان از افق هلال

--- صفحه ۶۷۵ ---

من تلخ کام معتکف گوشه خمول

گاهی قرین محنت و گه همدم ملال

از من چه دیده اند که این فرقهء جهول

دارند بهر کشتنم این گونه قیل و قال

گوید یکی بغمزه فلان زید کرده حکم

کاین کافر است و نیست چو این شوم بد خصال

و آن دیگرم بخنده اشارت کند که عمرو

کرده است خون او هدر و مال او حلال

باری نشسته ام متحیر که چون کنم

نه پای استقامت و نه قوه جدال

نه رشوهء که تا بر آقا فلان برم

گویم که از برای خدا چارهء سگال

نه توشهء که تا بتوانم سفر کنم

نه سیم و زر که تا بنهم خرجی عیال

زین سرگذشت یافت لقائی چو آگهی

خندید و گفت از این درد و غم منال

کن شرح حال عرضه بر صاحب اختیار

کافراط ظلم یافته از بأسش اعتدال

### قصیده

شد عید گل اید لستان گل در گلستان زد قدم

از خرمی شد بوستان چون روضهء باغ ارم

--- صفحه ۶۷۶ ---

خاک چمن گلخیز شد ابر عطا در ریز شد

گیتی عبیر آمیز شد از بوی باد صبحدم

باد بهاری شد وزان در سطح باغ و بوستان

از هر طرف چون منعمان از برگ گل ریزد درم

شاخ گل از شاخ سر زده نرگس بسر افسر زده

صد طعنه بر قیصر زده از لشکر و خیل و حشم

روی زمین چون آسمان زاشکوفه شد اختر نشان

بالاله ژاله توأمان بین آب و آتش گشته ضمّ

چون مطربان خوش سخن با نغمه و صوت حسن

گلبانک مرغان چمن از عشق شاه محتشم

شد عید رضوان الصلّا ایساقی جان مرحبا

بر خیز و از خمّ بها لبریز کن کاس کرم

پر نور شد بزم لقا طوبی لکم بشری لنا

کان شاهد غیب بقا بیرون خرامید از حرم

از بی نشان خواهی نشان گوربّ ار نی اینزمان

انظر ترانی گوش کن از آن لبان مبتسم

کوب سنا شد ممتلی قبل از نبی آمد ولی

سرّ صود بین منجلی از نور روی آن صنم؟

صور سرافیل بقا بر اهل امکان زد صلا

از این ندای جان فزا دلها چرا باشد اصمّ؟

--- صفحه ۶۷۷ ---

ظلم دول جور ملل بر مهر اینک شد بدل

منسوخ شد جنگ و جدال زین جمع اضداد امم

جست آب و آتش اقتران از امر ابھی<sup>۱</sup> این زمان

خوابید در مهد امان شیر و فرس کرک و غنم

غیب منبع لایری ذات بسیط کبریا

بر عرش رحمت استوی جا الّذی یحیی الامم

فوج ملک از هر طرف اندر حضورش بسته صف

سرّ کتب رمز صحف نگر بی پیش و کم

حیران رویش انبیا شیدای مویش اولیاء

لاحت به شمس الضحی فاحت به مسک القدم

ای معتکف در زاویه بیرون شو از این هاویه

من خلد عین جاریه فیض لقا جود مبدم

آمد مسیح از آسمان لطف و عطایش رایگان

ای گشته از غم ناتوان تا چند در رنج و سقم

همچون کلیم اید و فنون کن خلع نعلین ظنون

ناراللّهت شد رهنمون بر گوالستش را نعم

شو پای کوبان از شعف در یاب اینقدر و شرف

تا کی زنی دم از سلف امروز را دان مغتنم

موعود قرآن و بیان گردید ظاهر در جهان

از خامهء عهدش عیان اسرار نون و القلم

--- صفحه ۶۷۸ ---

از پرتو اشراق خود روشن نمود آفاق خود

وز قدرت میثاق خود بر قطب عالم زد علم

تا کشور ایران زمین شد مطلع نور مبین

شاه عرب سايد جيين بر درگه ماه عجم  
 بشری لك ای ایران كه آن شاهنشاه اقلیم جان  
 با فرّ یزدان شد عیان گردید اهریمن دژم  
 طوبی لكم ای ما وطن كز تو عیان شد آبتین  
 ضحّاك ظلم و جور و كین پیمود خود راه عدم  
 آذر گشسبت زنده شد و آن نارت افروزنده شد  
 مرایرجت را بنده شد ملك و ملك همچون سلم  
 سر بر زد آنسر و سهی شد تازه آئین بهی  
 آمد زمان فرهی بگذشت دوران ستم  
 بر مهتران كن سروری ای بهتر از هر بهتری  
 كائینه اسکندری شد مقترن با جام جم  
 هوشیدرت آمد عیان كیخسرو آمد بیگمان  
 وز فرّ این وز قدر آن شد پایكاهت محترم  
 افسوس ای مینو نشان كز ظلم و جور نا كسان  
 رفت از توانسرو روان سری است در این لاجرم  
 همچون لقائی جورضا غمگین مشو از ما مضمی  
 كز حكم سلطان قضا زد كلك قسمت این رقم

--- صفحه ۶۷۹ ---

ای بنده باب بها عبدالبهاء عبدالبهاء

لطفی نما کاین بینوا خون گرید از غم چون بقم

تن گشته بی تاب و توان جان خسته و دل ناتوان

از هجرت ای شیرین زبان تا کی چشم زهرالم

هر چند پیر و خستهام چون طیر پر بشکستهام

در گوشه بنشستهام از کثرت ضعف و هرم

ای جان و دل شیدای تو وی در سرم سودای تو

لیکن گر از صهبای تو نوشم بجوشم همچویم

ای بت آذری ایمه دلستان \_ وی رخ و زلف تو آمده این و آن

غارت دین و دل فتنه عقل و جان \_ معجزه مسیح ای ز لبت عیان

خیز سبک زجای شوبه چمن چمان

چند به کنج غم باید مان خزید

موسم دی گذشت فصل بهار شد \_ تازه و تر چمن چون رخ یار شد

گونه نارگل غیرت نار شد \_ از گل و لاله پر زنگار شد

بر به فلک ز باغ بانگ هزار شد

تا که صبا نقاب از رخ گل کشید

ما شطه بهار چون رخ دلبران \_ داده بصد قلم زینت بوستان

کامده بوستان طعنه زن جنان \_ باد بهار شد تا بچمن وزان

زیب فرود بر سنبل و ارغوان

طرهء آن کشود پرده این درید

--- صفحه ۶۸۰ ---

خیمه چو زد سحاب بر سر کوهسار \_ باد بهار کرد تا بچمن گذار

گشت زان و این گلشن و مرغزار \_ طعنه زن ارم رشک ده تثار

گفتی پر نجوم آمده شاخسار

بسکه شگوفه گشت از بر او پدید

ساحت باغ را باد صبا برفت \_ تا که قدم نهد غنچه نو شگفت

بهر نثارش ابر گوهر ناب سفت \_ جلوه نمود از دیده وی چو خفت

لاله زنار عشق داغ بدن نهفت

نرگس شوخ چشم تا بچمن چمید

سرو سهی مکان در لب جو گرفت \_ خاک چمن زگل نزهت و بو گرفت

خیری و یاسمن پرده زرو گرفت \_ نرگس و لاله باز جام و سبو گرفت

عاشق اگر نشد پس ز چه رو گرفت

گونه زعفران عارض شنبلید

از بر هر شجر آمده نغمه زن \_ قمری و عندلیب صلصل و خار کن

ورد زبانشان حمد شه ز من \_ حضرت ذوالجلال طلعت ذوالمنن

خالق نور و نار معطی جان و تن

کز پی سجده اش قد فلک خمید

آنشه غیب کرد چو رو در شود \_ ملک و ملک شدند یکسره در سجود

بر رخ ممکنات باب عطا کشود \_ ز آینهء قلوب زنگ دوئی زدود

هاهله مژده باد کان احد و دود

پرده زوجه ذات بار دگر گشید



طیر بقاز دل نغمه کشید باز

در ملکوت جان داد نوید باز

کان مه مستتر پرده درید باز

کوس طرب زنید شاه رسید باز

طلعت لایری گشته پدید باز

شام عنا گذشت صبح بقا دمید

تا که بتخت عهد عبد بها نشست

هر که رخس بدید گشته بها پرست

جان عنود سوخت جسم حسود خست

من چه سرایمی در حق آن که هست

بر همه ممکنات تا ابد از الست

یفعل مایشاء یحکم ما یرید

ایشه ملک جان جان بفدای تو

سوخت لقائی از هجر لقای تو

راضیم ار بدین هست رضای تو

لیک بعید هست این ز عطای تو

موج زنان همی بحر سخای تو

من بهوای تو تشنه شوم شهید

بر روی مهم زلف پریشان مزه دارد

پیراهن گل سنبل پیچان مزه دارد

جان آمده بر لب چه شود یار در آید

جان بر لب و لب بر لب جانان مزه دارد

هی هی چه خیال و چه تمنای محال است

درویش و پذیرائی سلطان مزه دارد

نبود غمم از کشته شدن زانکه بکوبش

قربانی این طایر بیجان مزه دارد

از سرزنش خلق چه باکست مرا زانکه

سر بر سر این بی سروسامان مزه دارد

دیوانه صفت در سر هر راهگذاری

با هلله سنگ از کف طفلان مزه دارد

ضوضای عوام از پی و طبل و دهل از پیش

من رقص کنان جانب میدان مزه دارد

تن خسته و مجروح بزیر غل و زنجیر

نالیدن در گوشه زندان مزه دارد

ایشیخ زمن بگذر منعم مکن از عشق

کاین دل شده را طعن رقیبان مزه دارد

بیهوده مکش رنج و مکن وعظ و مده پند

در جان من این آتش سوزان مزه دارد

ما غرقه دریای فنائیم لقائی

با ما سخن از شدت باران مزه دارد

--- صفحه ۶۸۳ ---

این طفل دبستان بها خاصه که ابکم

اینگونه سخندان و غزل خوان مزه دارد

ای آفتاب تابان برقع زرخ برانداز

بر جان عشق بازان از حسن آذر انداز

دلها مستمندان تا ریزدت بمقدم

با دست ناز بر دوش زلف معنبر انداز

ز ابرو اشارتی کن بر جان بشارتی ده

بزم وفا بیارام رسم جفا بر انداز

قد احرق فوادی نارالفراق فاروق

بر این نحاس ناچیز اکسیر احمر انداز

ای مطرب معانی زان نغمهای که دانی

اندر سر حریفان یکشور دیگر انداز

ساقی فسرده حالم از گردش زمانه

زان بادهء چو خورشید در جام اخگر انداز

تر دامنان لب خشک بر ما ستم نمودند

زان آتش جهانسوزد در خشک و در تر انداز

ای دلبر بهائی از ما مجو جدائی

بر گردن لقائی از زلف چنبر انداز

دارم ز درد هجرت هر دم چو نی نوایی  
 گه سوزم از غم عشق گه نالم از جدائی

--- صفحه ۶۸۴ ---

از جور چرخ باشد بس عقده بر دل تنگ  
 زان طره مسلسل بنما گره گشائی  
 بر این دل شکسته وین زار جسم خسته  
 نبود بغیر لطفت ایدوست مومیائی  
 هستی تو خویش آگه ایواقف سرائر  
 ما را بغیر عشقت نبود بسر هوئی  
 از ما ندانم ایدوست ایندوستان چه دیدند  
 مهر تو را گرفت از دشمن بما خطائی  
 در خاک پاک طهران بر ایندل بلاکش  
 هر شام بود شامی هر صبح کربلائی  
 افتادهایم از جوش بس گشتهایم خاموش  
 ای مطرب معانی یک ره بزن صلائی  
 مپسند خواری ما در نزد خلق هر چند  
 بیگانه ایم داریم دعوی آشنائی  
 ز ابرو اشارتی کن کت جان کنیم قربان  
 تا مدعی نگویید نبود تو را فدائی  
 چشم نیاز داریم بر آستان عفوت

اغفر لنا بفضلک یا ذالعطاءئی

با یارای لقائی بالله نکرد اغیار

ما آنچه را نمودیم از راه بیوفائی

--- صفحه ۶۸۵ ---

ایضاً:

رشته دهر پیچ در پیچ است

عقل سر گشته اندرین زیج است

جستم از عشق سرّ او گفتا

اولش هیچ و آخرش هیچ است

ایضاً:

مرا با یثرب و بطحا چه کار است

مرا با مکه و عکا چه کار است

دیار انجا بود کان یار باشد

مرا با منزل و ماوی چه کار است

ایضاً:

از سرزنش مفتی و از بیم عسس

ما را ز درون خود نگفتیم بکس

چون پنجه عشق پردهء ما بدرید

دیدم که این هر دو هوی بود و هوس

ایضاً:

از غیب هوّیه ماه من کرد ظهور

لیس لجماله حجاب الانور

دیگر بکدام قرن مبعوث شوی

گر زنده نگردی تو درین نفخهء صور

دیگر پسران حاجی میر عبد الوهاب بن حاجی میر عبد الواسع منزوی که در سن جوانی انزوا جسته بعبادت عکوف

نمود و در اواخر ایامش اعمی شد و مردم نسبت کرامات و مقامات معنویه بدو دادند و مزارش در مقبره سادات

--- صفحه ۶۸۶ ---

منزوی در بقعه فیض کاشانی است و حاجی میر عبد الوهاب را هفت پسر بود که به سادات سبعه شهرت داشتند و

چهار تن که در قریه فتح آباد از قراء جوشقان میزیستند مشهور باخوان منزوی و سادات فتح آبادی شدند و طایفهء

مذکور عموماً ذکوراً و اناثا باستعداد شعری و حسن قریحه شناخته گشتند و آقا سید حسین اصغر اخوان زیبائی خط

را بر قریحه شعریه افزود و بسال ۱۳۳۵ در سن جوانی درگذشت و ادیب بیضائی در تاریخ فوتش چنین سرود سید

حسین منزوی آن شاعر بلیغ

ناگاه همچو ماه نهران شد بزیر میغ

از حاج میر عبد الوهاب منزوی

بالغترین پسر چه عالم بود بر ستیغ

تاریخ سال رحلت او جستم از خرد

با آه و ناله گفتم که از منزوی دریغ

و این چند بیت نمونه از اشعار منزوی است.

اگر از جمال فرخ مه من نقاب گیرد

همه روزه پرده شب رخ آفتاب گیرد

بهل از جمال پرده بشکسته بال پرده

که چه بلبل بیستان سمت شتاب گیرد

دیگر میرزا علیمحمد ادیب بیضائی بن میرزا محمد رضا بن محمد روح الامین در قصبه آران بسال ۱۲۹۹ متولد

--- صفحه ۶۸۷ ---

شد و نزد پدر و هم پسر خاله‌اش ملا محمد باقر تحصیلات خود را انجام داده و در صغر سن بواسطه قریحه شعریه که از پدر و جد نیز میراث داشت مبادرت بشعر گوئی کرده بیضائی تخلص نمود و در شانزده سالگی ازدواج کرد و طبعاً مایل به تحقیق مذاهب و تجسس از عقائد بود و تا حدیکه در آران میسر شد تفحص و جستجو نمود و ملا محمد باقر بسال ۱۳۲۲ در گذشت. و بیضائی این قطعه در تاریخ وفاتش گفت:

زین اسلام محمد باقر ز جهان آه که ناکام برفت

عالم فاضل نحیر و فقیه به جهان ناشده هنگام برفت

خلق را یکسره در ماتم او از دل غم زده آرام برفت

هر چه در قلب ارامل خون بود همه از دیده ایتام برفت

سنه فوتش اگر می‌طلبی ز جهان حجة الاسلام برفت

و بیضائی در سال مذکور مؤمن بامر بدیع شد و اشعار بسیار

در این امر سرود و خود را روح الامین تخلص داد و چون با اهالی کشف سر و نشر امر کرد و عده ایمان آوردند و در خانه‌اش اجتماع می نمودند بزودی شهرت یافت و ملاها خصوصاً ملا محمد مجتهد شیخ العلماء با وجود مجاورت و قرابت بعداوت بر خاست و خواست بموعظت و نصیحت حرارتش را بیفرد و نتوانست پس آغاز دشمنی و آزار نمود و حکم بکفر و قتلش داد لاجرم بیضائی با عائله بکاشان مهاجرت کرده ساکن شد چنانکه در

--- صفحه ۶۸۸ ---

کتاب هدیه الاصحابش که در بیان محیط آران و احوال زندگانی خود بنظم آورد راجع بایام اولیه نشر امر ابھی<sup>۱</sup> در آنجا چنین سرود.

اتفاقاً شد اندر آن ایام

فتنه‌ای بهر نیک و بد اعلام

اندر آران وزید پنهانی

نفعهای از ریاض روحانی

هر که را بود اندکی غم دین

گشت مجبور در محبت و کین

آن یکی گشت دشمن غمخوار

این یکی کرد جان خویش نثار...

یاد دارم که اندر آن تذکار

نکتهای چند شد به من دشوار

جمله را بر نوشته با توقیر

بردم اندر حضور شیخ کبیر

کای جناب تو مقتدای انام

هادی شرع و حجّة الاسلام

این مسائل مرا نموده دژم

که ندانم مشابه از محکم

معنی این حدیث و این آیت

می بفرما ز بد و تا غایت



شیخ بگرفت نسخه را به فسوس

دیده بر وی نکند و کرد عبوس

یک دو ساعت سر او فکنده به زیر

با سکوتی برادر تکفیر

بعد از آن گفت از تو حیف و دریغ

کافتاب نهان شده است بمیغ

حیف از آن دانش و دها و کمال

که تو را داده ایزد متعال

خورم افسوس از آنکه خوردی زود

آن فریبی که خور تو نبود

هر چه گفتم قسم بحیّ قریب

که مرا کس نداده است فریب

آنکه چیزی بر او نشد حاجب

کرد بر من مجاهدت واجب

داده دیان بنقدم این توفیق

که کنم در اصول دین تحقیق

هیچ افسوس من مخور زنهار

که بود مغزم از خرد سرشار

دیو با من بکید نستیزد

غولم از حول و حوش بگریزد

--- صفحه ۶۹۰ ---

آنچه دارم ز فهم آن تقصیر

مرحمت کن بمعنی و تفسیر

نیست گر این چنین که گفت فلان

تو بگو تا کنم عقیده چنان

شیخ شد از بیان من بخروش

آستین بر فشاند و گفت خموش

پیش از اینت بدین نبود بسیج

که بمسجد تو را ندیدم هیچ

اینک از بابیان گرفته سخن

میکنی ریشخند پیر کهن

مشکل من نکرده حل بکرم

جست از جا و شد بسوی حرم

کرازان بیش میزدم فریاد

پاسخ من بای لعین میداد

و بالجمله بیضائی در کاشان هم آرام نشست و ملا علی اکبر آرانی را تبلیغ نمود که خط زیبا داشت و الواح و

آثاری بسیار به خط خود نوشت و اخیراً در مدرسه معرفت آران معلم گشت و نیز ملا محمد حسین شاعر آرانی

ضیائی تخلص را تبلیغ کرد و او قصیده‌های بسرود و به محضر حضرت عبدالبهاء فرستاد که مطلع و برخی از ابیاتش

چنین است.

ر بوده دل ز کفم تازه مهوشی امسال

که در بیان صفاتش زبان ناطقه لال

هر آنکه بعد تو جوید بعین گمراهی است

که نیست بعد خداوندگار غیر ضلال

بغیر خسران دیگر چه صرفه یافت زرشک

هر آنچه کرد بجان تو بد سگال سگال

بکین موسی فرعون هر چه کرد ستیز

بهر دو کون دگر خود چه یافت غیر نکال

زهی کریم که بر خوان فضل و دانش تو

جهانیان ز فقیر و غنی هماره عیال

اگر بارض مقدس نمیشدت ماوی

نمی رسید بشارات انبیا بکمال

اگر نه شمس بیانت بدین ضیا دادی

جهان ز تیرگی کفر بود مالا مال

اگر نبود باغنام دین شبان ذات

ز آب کفرش آلوده بد بخون چنگال

مسلم است که صندوق علم ربانی است

ضمیر پاک تو جز این بود بعقل محال

و عاقبت در قتنه طغیان ماشا الله خان ولد حسین کاشی صدماتی از اتباع وی در سال ۱۳۳۷ یافت و بیمار و بستری شده در گذشت و بالجمله

--- صفحه ۶۹۲ ---

ادیب بیضائی در کاشان اولاً بدائره عدلیه موظف شد و ثانیاً در دائره مالیه داخل گردید و الی آخر الحیات در آن اداره باقی ماند تا بسال ۱۳۵۲ در گذشت و او را غزلیات و قصائد و مثنویات و رسالات و مقالات منظومه مستقله مانند رساله آخوند و سقا و غیرها و نیز قطعات و مسمطات و مراثی و رباعیات بسیار و ما محض نمونه اییاتی چند ثبت می داریم منها قصیده ایست که در آغاز ایمانش بامر بدیع سروده به محضر حضرت عبدالبهاء ارسال داشت و صورت آن چنین است:

ایران پس از این سخره کند باغ ارم را

کافکنده در او دست قضا طرح حرم را

در پاریس ظهوری شد و پیدا کزین پس

تاریخ سرور است عرب را و عجم را

امروز ز رخ پرده فروهشت جمالی

کائینه ذاتست شه ملک قدم را

و چون قصیده بمحضر مقدس رسید جوابی عواطف خطاب فرستادند و بیضائی غزلی سروده و فرستاد که صورتش چنین است.

تا بر گذشت بر لب محبوب نام ما

بگذشت از سپهر سر احترام ما

و از قصائد معروفش اینست.

--- صفحه ۶۹۳ ---

و یحک ای ایران این حشمت و تمکین ز کجاست

دیدهء بد ز تو دور این چه بزرگی است و علاست

علم الله تو نه آنی که ازین پیش بدی

یارب این طنطنه و حشمت و تمکین ز کجاست

میشناسم منت از دوره گلشه که نبود

هرگز این طنطنه و هیمنه کامروز تور است

هیچت این فخر نبوده است که از عهد قدیم

همه اسباب مباهات تو بر من پیدا است

من ز هوشنگ تو آگاهم و کیخسرو تو

که هنوز از غم غیبتشان در کوه صداست

فر فرهنگ تو میدانم و آئین بهیت

زند زردشت تو وان مجمره کایدون بضیاست

همه میدانم و این فخر و فر از دیرت نبود

چه شد ایدون که بکونین ننگجی و رواست

الف نام تو بر عرش بر افراخته شد

گوئی از مرتبه در نامه تمکین طغر است

دو الف چون دو ستون قائمه عرش و سپس

نیر چرخ بزرگی و شرف روشن و راست

بر شوای ایران بر چرخ ببال دو الف

زانکه فر تو جهانگیرتر از فر هماست

گر برد خاک تو رضوان ز پی گیسوی حور

بصواب است که فرخنده تر از مشک خطاست

الله الله چه برزکی است که از بهر تو نیست

لوحش الله چه جلالست و شرف کز تو جداست

آذر آباد مگو ناصره و مصر بهل

کش مباحات بزردهشت و مسیح و موسی است

آذر آبادی و زردهشت تو رب زردهشت

مصری و موسی تو خالق موسی و عصاست

کوه حرّائی کاندر تو نبی کرده وطن

طور سینائی کاندر تو خدا جلوه نماست

در تو هر برگی در نعره العزّة لی

در تو هر سنگی در صیحه الملک لناست

مکّهای لیکن مبعوث تو ربّ العزّة است

جودیئی اما فلک تو سفینهء حمراست

در تو ای ایران این نور و بها بیهده نیست

فلک نیری از آنت این نور و بهاست

عرش اعلائی و در عرصهء جان پرور تو

مستوی رحمن بر کرسی خیر الاسماست

وادی طوری و در نور تو ربّ الملکوت

بِإِنَّا لِلَّهِ الَّذِي أَنْجَزَ وَعْدَهُ كَوَيَاةً

--- صفحه ۶۹۵ ---

قدس رحمانی و درخیمه گه مجمع تو

بانک آنی هو بر گوش رسد از چپ و راست

هر طرف مینگری طنطنه رب غنی است

هر کجا میگذری زمزمه ان اناست

نوک هر خاری در سطح تو با قول فصیح

شارح یا ملأ العالم اتم فقر است

جامه یوسف مقصودی و یعقوب صفت

دیده گیتی بر بوی قمیصت بیناست

آسمانی تو؟ نه عرشی تو؟ نه خورشیدی؟ نه

عرش و خورشید و فلک نزد تو ناچیز و هبا است

بگشایند گرایدون دل هر ذره تو

اندر و مهر و مه عرش و فلک چهره گشاست

به به ای ایران سطح حرمت باد بهی

که بشارتگه باو فلک نیرهاست

در تو از چهره فرخنده برافکند حجیب

شاهد غیب که در قرآن موعود لقاست

آن قیامت ز تو برخاست که تا شام نشور

هر دم از شور وی آشوب قیامت بر پاست

فخر کن فخر که یوم الرب شد در تو پدید

ناز کن ناز که القارعة در خاک تو خاست

--- صفحه ۶۹۶ ---

وقعت الواقعة کرد ایدر اندر تو وقوع

ات الساعة بناگه ز تو گیتی آراست

نخل لا شرقی و لا غربی در مرز تورست

که ز مصباحش پر نور و بها ارض و سماست

چار بالش بنه ایخر گه عزت که سپس

پنج نوبت زن خرگاه تو سلطان بقاست

باش تا بینی از قدرت خیاط ازل

جامهء عزّ ابد گشته بر اندام تو راست

باش تا بینی سلطان سلاطین جهان

در زمین تو پی کسب شرف ناصیه ساست

باش تا بینی از ملک جهان مرکز تو

قبلهء پادشهان است و مطاف امر است

باش تا بینی بالعين که با هایاهوی

قاف تا قاف رخ خلق سوی ارض الطاست

مهلا ایطهران ایمرکز اجلال عجم

این چه مجد و شرف و طنطنه و استغناست

دور باد از تو بد ایمشرق خورشید ظهور



که بر نور تو خورشید درخشان حراست

نیست ایوادی ذیر زغ به نزهتگه تو

سنگلاخی که توان گفت بحرم بطحاست

--- صفحه ۶۹۷ ---

قلمی شد متحرک ز تو کز بهر امم

سرنوشت دو جهان کرد عیان بی کم و کاست

دستها بر تو دراز است ولی بیم مکن

دست سلطان قدم جلّ جلاله بالاست

زین مبارک بوم ای باد بحرمت بگذر

که فضایش همه گلرنگ بیخون شهداست

زیر هر سنگی افتاده شهیدی سرمست

نزد هر خاری جان داده غریبی تنهاست

فدیهای ز هزار افزون خندان داده است

که ز هفتاد و دوشان واقعه خوان کرب بلاست

زیر شمشیر شهیدانی خواندند سرود

که جهان تا ابد از ماتمشان نوحه سراسر است

نو جوانانی قاتل را لیک زدند

که حریم حرم حرمتشان رشک مناسب

لاله رویانی ازین باغ ز غم پژمردند

که هنوز از غمشان پیرهن لاله قباست

ای گلستان جهان خرم و شاداب بمان

کاندر اغصان تو چون روح الامین صد ورقاست

سپس ایخانه بایران مفروش این عظمت

که مبارک وطن ما وطن خانه خداست

--- صفحه ۶۹۸ ---

این بدان وزن و قوافیست که گفتند از پیش

دوش در واقعه با چرخ نزاعم شد راست

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

خوشبخت آنکه روز و شب اندر جوارتست

خوشبخت تر که لایق بوس و کنارتست

مقبل کسیکه دیده بروی تو باز کرد

شاد آندل که امیدوارتست

فرخنده خاطری که بیاد تو خرم است

خرم دلی که لاله صفت داغدارتست

هرگز نگشت پی سپر خیل حادثات

آن کشور وجود که در اختیارتست

افسانه من و سخن من بروزگار

افسانه من است ولی یادگار تست

ناریکه انطفای پذیرد ضمیر من

باغی که برگ ریز ندارد دغدارتست

هشدار کز وجود عزیزان عالم است

گردیکه منتشر شده در رهگذار تست

خلقی به خنده میکشی و زنده میکنی

داری چه غم که دیده من اشکبار تست

بیضائیا چه خاک شوی نیز غم مدار

آنچ آن بدامنش ننشیند غبار تست

--- صفحه ۶۹۹ ---

رباعی:

چون مه بزمانه میرسد نور از تو

افسوس بر آنکه گشت مهجور از تو

آن چهرهء خوب را خدا حفظ کند

ماشاء الله چشم بد دور از تو

و برادر بیضائی مذکور میرزا نعمت الله بیضائی که چندی در مدرسهء تربیت طهران معلّم بود نیز شعر میگوید.

و دیگر از احبای کاشان ضیائی بیدگلی شاعر خاوری شاعر دیگر شگوهی که در سال ۱۳۱۶ زیارت حضرت

عبدالبهاء رفته از طریق بمبئی برگشت دیگر از مؤمنین میرزا هاشم تنباکو فروش میرزا آقا بابا ارباب حاجی محمد

حسین آقا تقی آقا محمود آقا لطفعلی و شهادت محمد بیک سن سنی در بخش سابق گذشت و تفصیل احوالش را

در بخش ششم نوشتیم و پسرش غلامحسین بیک و خواهر زاده اش مشهدی علی در این امر معروف بودند و از

معاریف و مبلّغین میرزا حسن نوشابادی بن لطف علی نام زارع از اهل قریه نوشاباد تابعه کاشان که خود با زوجه اش

ایمان داشتند و میرزا حسن در محیط امر بهائی ایماناً و معرفهٔ نشو و نما کرد در سال ۱۳۲۹ در سن نوزده سالگی به

مرافقت میرزا مهدی اخوان الصفا یزدی رهسپر اسفار تبلیغی گردید و سه سال بدینطریق در پرتو تربیت روحانی مبلغ مذکور پرورش یافت و در بین اسفار از مدارس بهائی بلاد مانند مدرسه وحدت بشر در کاشان و مدرسه

--- ۷۰۰ ---

سعادت عمومیّه در بارفروش و مدرسه بهنمیر و شه میرزاد و مدرسه تائید همدان استفاده نمود تا در سال ۱۳۳۲ در همدان از آقا میرزا مهدی جدا شد و بکاشان باز آمد و بسیر و سفر تبلیغی در بلاد ایران پرداخت و میرزا آقا خان قائم مقامی مخارج وی را متحمل گردید در سال ۱۳۴۳ بعکّا رفته تشریف حضور محضر حضرت ولی امر الله یافت و در ذهاب و ایات بغداد و اسکندریه و بیروت و نیز بهائیان مصر را ملاقات کرد و پیوسته مأموریت از محفل ملی ایران برای خدمات تبلیغیه و غیرها دارد.

و از بهائیان شهیر اسرائیلی آقا یهودا موصوف در بخش ششم که تمامت واقعات ایامش را آوردیم و بالاخره در طهران به سال ۱۳۲۵ وفات نمود و خاندان میثاقیه از وی به یادگار است نخست میرزا الیاس متولد بسال ۱۳۱۰ در پانزده سالگی بهمدان برای تجارت رفت و بموجب تشویق آقا میرزا مهدی اخوان الصفا چندی همسفر تبلیغی شده اطلاعاتی درین امر حاصل کرد خلق و خوئی شیرین گرفت و لحن بدیع تلاوت الواح و مناجات آموخت و تحصیلات اندک مدرسه‌ئی بنمود و طولی نکشید بعلت بیماری پدر بوطن آمد برای اداره معاش عائله خود بتجارتخانه در شرکت متحدّه اجیر گردید و سفر برشت کرده سه سال برای تجارت ماند و بخدمات

--- ۷۰۱ ---

روحانیه و عضویت محفل روحانی و سمت منشی فائز شد آنگاه به کرمانشاه رفته نیز بدانطریق بماند و مردم بنای مضادّ نهادند و حکمران امر بتبعیدش نمود ناچار به سنقر رفته چندی بماند و عودت کرد و مردم باز مخالفت کردند و حکمران اقامتش را صلاح ندانست لذا میرزا یعقوب متحدّه بجایش آمد که بالاخره فائز بشهادت گشت میرزا الیاس بهمدان رفت و در اواخر ایام محاربه بین الملل پی زیارت حضرت عبدالبهاء به حیفا و فلسطین شتافت و چون وی را به خطاب عبد المیثاق میثاقیه مخاطب فرمودند از آن هنگام نام خود را تغییر داده بنام میرزا عبد المیثاق

میثاقیه مشهور گشت و پس از اقامت مدت چهل و پنج روز و فوز بزیارت عودت بکاشان کرد عضو محفل روحانی و منشی آن و مصدر خدمات گردید و پس از وصول خبر جانگداز فرقت پر حرقت مرکز میثاق و در پی آن خبر بشارت اثر استقرار حضرت غصن ممتاز بطهران آمده بتجارت پرداخت و در امور ثروت و هم اشتغال بخدمت امری ترقیات بسیار حاصل کرد در شعب تشکیلات و بالاخره بعضویت محفل روحانی بر قرار شد و در موقع خریداری اراضی بنام مشرق الاذکار بسعی و جدیتش آن منظور بعمل آمد و قسمی مهم از جیب فتوت خود صرف کرد و در سال ۱۳۵۶ با حاجی امین امین بعزم زیارت ارض مقصود رفته بزیارت محضر حضرت ولی امر الله

--- ۷۰۲

نائل گردیده مراجعت کرد و خود و برادرش نور الله میثاقیه در جمع اهل ایمان همی درخشیدند و مادرشان جهان خانم مانند پدرشان نیز از مؤمنات ایام اشراق انوار جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup> بود و از آنان اخلاف و خاندان میثاقیه درین امر بر قرار گشت. و از مؤمنین اسرائیلی ملا ربیع عالم بعلم دینیه تورات با پدرش ملا روبن در ضرابخانه متصدی شغل بودند و حدود سال ۱۳۱۶ فائز بایمان شد در عقیدت استوار گشت و متحمل بلایائی گردید چنانچه در سال ۱۳۲۱ آه پنج سالی بعد از فوز بایمانش بود بنوعیکه عنقریب مینگاریم حکومت کاشان جمعی را دستگیر کرده بحبس انداخت و چون روزی دیگر ملا ربیع در خارج بود بشهر در آمد موسی کدخدای یهود سعایت نمود و نائب ابراهیم سرگماشتگان حکومتی که عندالناس معروف بابراهیم نخودی بود مأمور شده در حال مستی بوی رسیده شال کمرش را گرفت و با ضرب مشت سوی دارالحکومه کشید و در معبر ویرا چوبکاری کردند و محاط به جمعیت نزد حکمران بردند و با وجود همه اصرار حاکم بتبری از عقیدت با استقامت تامه اقرار بایمان بهائی کرد و چون مستخلص شد مدت شهر متعده در خانه اش بستری شد و علیل و ناتوان گشت و پس از چند سال بطهران

--- ۷۰۳

مهاجرت نموده بماند و فیما بین یهود بتبلیغ پرداخت و با وی مخاصمت کردند چنانکه میرزا نور الله یهودی رئیس مدرسه مسیحیان کتابی در رد این امر نوشت و با تمثال حضرت عبدالبهاء و صورت فتوغرافی ملا ربیع و حاجی ملا

علی اکبر ایادی بلندن فرستاده طبع نمود در طهران منتشر کردند و بالجمله ملا ربیع در طهران بسال ۱۳۲۸ در گذشت. دیگر حکیم یعقوب که در طهران بخانه و محکمه جدّ مادری و خال خود یعنی حکیم نور محمود پسر حکیم هارون طیب معروف کاشان و پسرش حکیم ایوب سابق الوصف در بخش ششم طیب و مصدق این امر و معاشر با بهائیان شد و سالها در کاشان طیب پر خیر و برکت بود و بسال ۱۳۴۳ در گذشت و از او خانواده برجیس درین امر بر قرار است پسر ارشدش سلیمان برجیس متولد در کاشان به سال ۱۳۱۶ در صغر سن خصوصاً در مدرسه وحدت بشرّ بهائیان تحصیلات فارسی و عربی و عبری و معلومات این امر کرد و در حدود سال ۱۳۳۵ بطهران آمده نزد اطیا در مریضخانه دولتی و مریضخانه صحت بهائیان خدمت و تحصیل و عمل نمود پس به کاشان برگشته در محکمه پدر بمعاونت وی و معالجات پرداخت و مشهور بتأثیر معالجات و ملاحظه حال مرضی و فقرا حتی در

نیمه شبها گردید و در حال بعضویت و فعالیت خدمات این امر

— ۷۰۴ —

از حیث خانه و مال و تشکیلات و تبلیغ و عشق و پروردگی و جرئت و اطلاع در این امر کم نظیر میباشد. و نیز میرزا عاشور میرزا هاشم سابق الوصف در سال ۱۳۱۴ از نراق بکاشان برگشت خواست عائله را ببرد و در هنگامیکه عزم نراق داشت یهود حکمران را اخبار و تحریک کردند که میرزا هاشم عدهای را گمراه کرده بسوی نراق گریخت و عودتش را دست بسته توسط گماشتگان خواستند و حاکم نراق مسمی بمیرزا عبد الکریم خان بی اطلاع از حقیقت مآوقع او را از محل نزولش در کاروانسرا بزندان کشیده مقید ساخت ولی چون نامه آقا سید محمد کاروانسرا دار از مؤمنین معروف کاشان باقا محمد مهدی از بهائیان شهیر نراق رسید بحکمران مذکور که از احبا و خویشانش بود خبر داد لذا او را آزاد با عائله در خانه آقا محمد مهدی منزل دادند و حسب شور در محفل روحانی ویرا با نامه توصیه از جانب حکمران آزادانه همراه مامور نزد حکومت کاشان فرستادند و در محضرش به حالیکه بعضی از گماشتگان نهانی نوک قمه به پشتش میزدند جواب پرسشهای عقیده را استدلال به آیات مقدسه داد و حاکم اخوند معلم در خانه خود را با او بصحبت واداشت که چون عاجز ماند بسب و شتم و ضرب بانعلین پرداخت

و حکمران او را رها کرد ولی گماشتگان که همراه شدند آزار

--- ۷۰۵

رساندند و او نزد حکمران برگشته شکایت کرد تا با مساعدت پسر حاکم رفت ولی کدخدا موسی کلیمی ویرا در راه بستم گرفته تهدید کرد که حکم میدهم شکمت را پاره کنند و او عصبانی شد چندان کدخدا را زد که ریشهای کنده در مشتش ماند و کدخدا بحکمران شکایت آورد و او را طلبیدند موقوف بی پرده پوشی و بتمام راستی گفت و حکمران امر داد تا مصالحه کردند و بالجمله میرزا هاشم غیور در عقیدت بود و در اواخر عمر به طهران اقامت گرفت و در سال ۱۳۵۲ درگذشت و در گلستان جاوید مدفون گشت و خطاب با الواحی از جمال ابهی<sup>۱</sup> و از حضرت عبدالبهاء است که در یکی بعنوان ای مبتلای در سیل الهی ای ملا عاشور غیور خطاب فرمودند و از او و برادران و خواهرش خاندان ساجد و ماهر و وحدت و غیرها بعده دویست تن بهائی رسیدند. و از شناختهگان بهائیان اسرائیلی آقا حکیم فرج الله از خانواده ملاها و خالویش ملا یهود از ملاهای صف اول بود مجلس درس علوم دینیّه داشت و در مجلس مناظره آقا میرزا ابوالفضل نمایندگی ملاها بعهده گرفته از استماع ادله متأثر گشت و چون پس از فراغ از تحصیلات لازمه مقداری تحصیل عربیّه کرد کتب اسلامیّه مطالعه نمود و با همه خطری که در مبادرت بچنین عمل برای شخص یهودی از جانب یهود

--- ۷۰۶

و مسلمین هر دو احتمال میرفت بمقصود خویش رسید و بحقانیّت حضرت مسیح و حضرت محمد ره برد و با والدش در آن خصوص اشاره کرد و بتحصیل علم طب پرداخته در شهر و نواحی مشغول بطبابت گردید و چون عارف بود با صوفیه و شیخیه معاشرت یافت و بحقانیّت حضرت محمد کاملاً ایمان آورد خود را مسلمان خواند و مثنوی ملای رومی را که نهایت علاقه داشت به خط عبری نوشت و معانی را در هامش تصریح کرد تا موجب هدایت یهود باشد و تقریباً در حدود سال ۱۳۰۷ بنام بابی شهرت گرفت و بتبلیغ یهود و مسلم پرداخت تا بسال ۱۳۱۹ دائره تبلیغ بین یهود توسعه یافت و تنی چند از جوانانشان ایمان آوردند و بزرگانشان از قبیل ملا اسحق و کدخدا

موسی و حکیم الیاس مضطرب و مصمم شدند که وسائل دستگیری و حبس مصدقین جدید را فراهم نمایند و نزد جعفر خان حکمران سعایت کرده مبلغی رشوه گذارانده هشت تن را بر شمردند که اسامیشان چنین است خواجه ربیع آقا اسمعیل بغدادی آقا الیاس عاشور آقا موسی که عنقریب شهادتش را می‌نگاریم آقا ملا ابراهیم آقا یهودا آقا یوسف وحدت آقا الیاهوماشی و حکمران آنان را دستگیر کرده بحبس انداخت و آقا حکیم فرج الله باوجود ضعف مزاج بمعیت آقا میرزا ریحان بدارالحکومه رفته و در بین گفتگو چنین گفتند اگر بناست بهائی‌ها

--- ۷۰۷

را حبس کنید ما هم بهائی هستیم پس حکمران آندو را نیز بیدرنگ بمحبس فرستاد و در زندان نیز مذاکرات تبلیغی شروع شد اشتعال محبوسین و تنبه دیگران را موجب گشتند و برای استخلاص محبوسین بوسیله آقا میرزا خلیل ارجمند از طهران و حضرات ایادی امر الله تلگرافات شد و آنان حکم خلاصی گرفتند و مخبره کردند و سواد تلگراف چنین بود جعفر خان زید مجده هشت نفر کلیمی موسوم به بهائی تلگرافاً متظلم شده اند که گماشتگان حکومتی بی‌جهت آنها را گرفته حبس کرده اند مراتب بعرض رسید مقرر فرمودند تفصیل این فقره و جهت حبس آنها چیست اطلاع دهید و قرار لازم در آسودگی آنها بدهید صدر اعظم پس با تادیه مبلغی جریمه بحکمران از حبس مستخلص شدند و چون خطابی به نام ستمدیدگان از محضر حضرت عبدالبهاء رسید زائداً علی ماکان اشتعال در حکیم فرج الله حاصل شد و به نصیحت بهائیان راجع بتقیه و حکمت ممتنع نگشت و از وی استدلاله به خط عبری و ناتمام بر جاست و عاقبت بسال ۱۳۲۴ در سن پنجاه سالگی در کاشان درگذشت و از حضرت عبدالبهاء صورت زیارت در حق وی و برخی دیگر از متصاعدین آن سنه واصل گردید و خاندان توفیق از وی بر قرار است.

--- ۷۰۸

و از بهائیان اسرائیلی معروف کاشانی میرزا ریحان ریحانی متولد در آنجا بسال ۱۲۷۸ ه.ق پدرش آشور بن هارون و مادرش یو خود در آئین نژادی خود بسیار مؤمن و مقدس و حتی متعصب بودند و میرزا ریحان بدان طریق پرورش



یافت و در عبری و تورات مطلع شد و در سن پنج سالگی اش پدرش که در رشت بتجارت ابریشم اشتغال داشت از بروز مرض وبا بوطن فرار کرد ولی در قریه فین بهمین مرض دچار و فوت شد و از اموالش چیزی بدست نبود لذا میرزا ریحان را یکی از منسویینش با خود بطهران برد که زنی بی اولاد او را بسمت فرزندى قبول و کفالت کرد و بعد از چندى حکیم نور محمود سابق الوصف در بخش ششم او را در خانه خود سکنى داد و او شاگرد شخص بزایى شد و در اطراف طهران و شهریار گردش میکرد تا آنکه خود مستقلاً در عود لجان دکان خرازی فروش باز کرد و در سن نوزده سالگی در مجلس صحبت تبلیغی حکیم آقا جان همدانی با حکیم نور محمود و بیان اعمال ناستودهء ملاهای یهود که حکیم نور محمود مجادله و مدافعه می نمود حضور داشت و صحبت بشنید و گرچه در اول کار سخت متعصب شده و قصد سوئی نسبت بحکیم آقا جان در دل گرفت و حکیم نیز مطلع گردید ولی حکیم با او بکمال ملاحظت ادامه صحبت داد تا او موفق بتصدیق و ایمان گردید و این در اوائل نفوذ امر

— ۷۰۹ —

بدیع فیما بین اسرائیل طهران در ایام ابهی<sup>۱</sup> بود باری از روزی که ایمان بامر مبارک حاصل نمود مورد رنج و زحمت و در بدری و مخالفت عوانان مخصوصاً قوم یهود واقع شد من جمله در مهرآباد اراک بعنوان اینکه یهودی بابی شده مورد زحمت و صدمهء شدیدة واقع گردید و تیری هم بقصد وی انداختند ولی بهدف اصابت ننمود بالاخره با سیاست و حسن کفایت خانمی عاقله از اهل اراک و تبیین حقیقت امر الله با رئیس آن قوم نجات حاصل کرد. مکرر در کاشان چه در هنگام ضوضاء و چه در موارد دیگر محل توهین و لعن و طعن و شکنجه و آزار اغیار واقع شد اسم اصلش در بین یهود رثوبن ولی در عرف فارسی ریحان بود و بطور کلی در بین یهود گاهی بنام ریحان عاشور شیرازی و غالباً بنام ریثون بابی معروف و موصوف گردید و نظر به مخالفت شدید یهود ناچار شد پس از ازدواج و استقرار مجدّد در کاشان در نوش آباد و آران که از قرای نزدیک کاشان است مشغول بزایى گردد و چون در نوش آباد جناب ارباب آقا میرزا بشرف ایمان فائز شد کثرت معاشرت با ارباب در نوش آباد باعث این شد که بعضی ویرا ریحان نوش آبادی می خواندند ولی در مابین بهائیان بمیرزا ریحان شاعر معروف گشت باری

حضرات یهود در آران نیز بمخالفت و معاندت پرداخته بعضی از علما و عوام را بر علیه آن مرحوم اغوا نمودند من جمله یک روز افتخار الشریعه آرانی باو چنین گفت اگر تا من زنده‌ام

۷۱۰

گذاشتم در آران بهائی پیدا شود از تو کمترم یکروز دیگر آقا رمضانعلی (آقای لامع آرانی معروف) که تا آن ایام فائز به ایمان بدیع نشده ثروتی را هم دارا نبود باتفاق چند نفر از تعدیگران سر راه را بر ایشان گرفته خنجر بدست بانگ زد به بهاء لعنت کن میرزا ریحان گفت بهار چه عیبی دارد بهار فصل گل و نسرين است فصل گل باقلاست (چون در آن ایام فصل گل باقلای آران بود) بهر زبانی بوده آنها را ساکت و با رئیسشان بمنزل ارباب آقا میرزا در نوش آباد رفتند و بایامی قلیل چند نفر از آنان مؤمن و مصدق میشوند و آقای رمضانعلی که بعد چندی طالع و لامع در افق ایمان شد خانه و کاشانه همان آقای افتخار الشریعه را که بسیار عالی و اعیانی بود و بیرونی و اندرونی و اصطبل مجلل داشت همه را خرید محافل و مجالس پر جمعیت امری در آن خانه تشکیل شد و افتخار الشریعه بچشم خود دید آنچه را که از بیم آن میهراسید و ریحانی زمانی در کاشان چون بعلت تصدیق چند نفر از جوانان یهود کدخدا و رؤسای بنی اسرائیل مخالفت شدید آغاز نموده با حکومت که داماد ناصرالدین شاه بود همداستان شده جمعی از حضرات بهائیان را برای تخویف حبس مینمایند همینکه که به شهر می‌آید و از واقعه خبر دار میشود

---۷۱۱

پای خود بمحبس میرود و در دیوانخانه از حکومت میپرسد که جرم اینها چیست می‌گوید بابی شده‌اند آن مرحوم اظهار میکند اگر جرم ایشان اینست پس من هم مجرمم و لذا ویرا بمحبس میفرستند و مقصودش این بود که جوانهای تازه تصدیق از خوفشان کاسته شود و به لسانی حکیمانه وسائل تسکین قلبشان را فراهم نمایند سپس محرمانه در موقع استرداد سفره طعام که از منزل می‌آوردند شرحی بجناب میرزا خلیل نوشت تا فعالیت زیادی در مرکز نموده تلگرافی از مظفرالدین شاه برای حکومت کاشان تقریباً به این عبارت مخابره کرد که حکومت کاشان چند نفر یهودی را بنام بهائی محبوس نموده اید جهت ندارد اگر علت دیگر است اطلاع دهید ولی با وجود وصول

تلگراف ریحانی و خواجه ربیع را که حامل تلگراف بودند بچوب بسته شلاق مفصل زدند و دستور دادند تا با دست ها روی پیشانی و سرشان لطمه های شدید در ملأ عام و حضور علما زدند و امر به لعن کردند پس ریحانی گفت موضوع مذاکره با علمای یهود بر سر پنیر و شیر بود ربطی باین حرفها ندارد و حکومت با حالت عصبانیت و فریاد گفت ( بکشیدش نخواهد گفت ) ضمناً آدم میر پنجه رئیس تلگرافخانه پیام آورد که جواب تلگراف شاه را چه بدهم آیا بگویم چوب کاری شدند. حکومت گفت آنها را رها کنید ایشانرا بمیر پنج بخشیدم و خلاصه باینطریق

--- ۷۱۲

میرزا ریحان زحمات و لطمات صدمانی بسیار در سبیل الهی تحمل نمود و مسافرت های متعدد در ولایات ایران اراک سمنان دامغان همدان طهران حتی در بغداد و بصره و غیرها نمود چنانکه در سمنان میرزا ابراهیم مغازه از احبای معروف کلیمی را به امر الله هدایت نمود و در طول زندگانی همیشه بفکر و ذکر این امر و هدایت نفوس دلخوش بود در ضمن یکی از الواح ابهی 'خطاب باوست' یا ریحان بعد میرزا حمد کن مقصود عالم را که ترا تأیید فرمود بر ذکر وثنا و آگاهی نائمین و غافلین طوبی لید اخذت کتابی المبین و لسان قرء منازل من لدی الله رب العالمین در یکی از آثار حضرت عبدالبهاء میفرمایند: ای جوهر روح و ریحان یاران لوح دیگر ای ناطق بشای رحمن در محافل پر روح و ریحان و از او خاندان ریحانی فرزندان پسر و دختر روحانی بر قرارند.

و از اعراف بهائیان آل اسرائیل در کاشان ملا سلیمان و میرزا موسی و میزا اسحق خان متحده پسران ملا ریحان شیرازی از اعظام و اغنیای ملاهای یهود بودند و نخست بسال ۱۳۰۳ ملا سلیمان در مجلس مناظره ملاهای بنی اسرائیل با آقا میرزا ابوالفضل قانع و مصدق گردید ولی بملاحظه ریاست و ملائی ظهور و بروزی ازو نشد و بسال ۱۳۵۱ در طهران

--- ۷۱۳

درگذشت ولی برادر کهنترش میرزا اسحق متحده ترقیات روحانی حاصل نمود و سالها در کاشان و گیلان و طهران مصدر خدمات ایمانیه و عضویت محفل روحانی یافت و سفری به ارض مقدس شتافته فائز بزیارت محضر حضرت

عبدالبهاء گردید و آثاری متعدد در شأنش صادر گشت تا در طهران به سال ۱۳۵۳ درگذشت و در قبرستان اهل بها مدفون شد و خانمان متحده از او بر جای ماند و میرزا موسی بواسطه برادر کهنتر میرزا اسحق خان فائز بایمان بدیع و مشتعل و منجذب گردید و بی پروا لسان بتبلیغ گشود چندانکه برخی از احبا ویرا نصیحت بلزوم مراعات احتیاط و حکمت میدادند قبول نکرد و چون یهود در ایام سبت بر بامها و امکتهء مرتفعه با خدا دعا و التجا می کردند که مبادا یوم موعود در رسد و غافل و ذاهل مانند بنداً رفیع همی گفت که ربّ جلیل ظاهر و هویدا شد و گوش و هوش لازم است تا ندایش بشنوید و مطالبش را بفهمید و قلب صافی در خور است تا اشعه اش تجلی فرماید و بالاخره ملاها بریاست ملا شموئیل در کنیسه گرد آمده فریاد و اشریعتا بر کشیدند و بحکومت تظلم کردند که میرزا موسی سبت را شکست و از دین خارج شد و حکمران دو تن فراش به سرپرستی نائب ابراهیم سنوزی برای دستگیریش فرستاد و او برای اینکه اطاعت حکومت فرض است حاضر شد و فراشان رسیده ویرا

--- ۷۱۴ ---

دیدند تعجب کردند و علت پرسیدند جواب داد که شاید بمقصودم برسم و همینکه فراشان خواستند وی را بنوع مأخوذین ببرند نهیبی داده چنین گفت من رستم زال نیستم بلکه حسب عقیده دینی مطیع حکومت میباشم و با افتخار خودم میایم و چون بمحضر حکومت حاضر کردند فراش مذکور به عنوان شهادتش خنجر از غلاف بر کشید و آقا موسی بوی چنین خطاب نمود که اگر تو فی الواقع قاتل منی اجازه ده تا دستت را ببوسم و احوال و اقوالش در حاضرین تأثیر کرد و غلیان حاضر شد پس به مادر و زوجه اش متشبّث گشتند که اظهار ایمان نکند اعتنا نمود چنین گفت که من لایق آن نیستم که بدین اسم خوانده شوم ولی تصدیق و اقبال دارم و برای کشته شدن در سیل آن حاضرم و خواستار شد که در محضر حکومت با ملا شموئیل و سائر ملاهای یهود محاجّه کرده با بشارات و مواعید انبیا حقیقت امر اعظم ابهی<sup>۱</sup> را ثابت نماید و اقدام نکردند و اعتراض همی گفتند که سبت را شکست و حکومت نقودی خواست تا ویرا مستخلص دارد قبول نکرد و این بدان فتنه منتهی شد که بهائیان خواستند بتلگرافخانه

متحصن شوند و او به تلگرافخانه نرفت و مورد تعرض و تعدی گشت شرکاً تجارت اموالش را حلال دانسته فسخ معاملات نمودند و مستخدم حاجی میرزا فخرالدین مجتهد بضرب سنگ دنداناش را شکست و او

--- ۷۱۵

ناچار مهاجرت کرده بگیلان شتافت و بتجارت پرداخت و ضمناً تبلیغ نمود تا آنکه سال ۱۳۲۳ روزی چنین اتفاق افتاد که اهل بهیا در لاهیجان صبحی تجارتخانه‌اش را مفتوح و خودش را غائب دیدند و جستجو کردند و او را نیافتند پس برادرش آقا میرزا اسحق متحدّه تلگراف کردند و او به حکومت متظلم گشت و هر اقدام شد نتیجه بدست نیامد و پس از یکسال خبری یافتند که شخصی در شبی بکنار نهری وی را کشته جسد را زیر خاک پنهان کرد و خود به کربلا شتافت و در بین راه در گذشت و از آقا موسی اخلاقی برجای ماند. دیگر میرزا یحیی شایان بن آقا اسمعیل در ایام اقامت همدان با احباً معاشر شد و بالاخره در ایام اقامتش به کردستان فائز بایمان گردید و در طهران مقیم شده سالها با تجارت و اوضاع زندگانی مرتب و با اخلاص و عرفان و محبت در جمع مؤمنین بود تا در سال ۱۳۴۸ درگذشت و برادر مهترش در تبریز فوت شد و برادر کهترش سلیمان جاوید ساکن همدان است.

دیگر میرزا یوسف بن آقا ابراهیم بسال ۱۳۱۹ در همدان بوده فائز بایمان گردید و بعد از چندی بکاشان عودت کرد بخدمات امریه با اخلاص و تقوی و امانت پرداخت و عضو محفل روحانی گردید تا در سال ۱۳۴۴ درگذشت و

--- ۷۱۶

خاندان با ایمان یوسفیان بر جا گذاشت و برادر کهترش میرزا داود یوسفیان پس از او تصدیق باین امر کرد عائله بهائی تاسیس نمود و سالها در کاشان و همدان بود بالاخره در طهران مقیم گشته در انواع خدمات امریه موفق میباشد و ما شرح اوضاع و احوال نراق را در بخش ششم بتمام و کمال آوردیم و آقا فضل الله معاون التجار را ذکر نمودیم و عدّه از بهائیان نراق به بلاد اخری چون همدان و طهران و آذربایجان و غیرها ساکن شدند و از نراقیان ساکن همدان آقا محمد جواد بالاخره در سال ۱۳۱۸ برای واری املاکش از همدان بنراق رفته و در آنجا درگذشت در ایوان شاه اسمعیل مدفون گردید و آقا محمد باقر بسال ۱۳۳۶ در همدان وفات نمود و حاجی آقا جان در فتنه همدان

بازربایجان رفت و با پسرانش حاجی نصر الله و آقا اسد الله و برخی دیگر از تجار همدانی و نراقی در ساو جبلاغ اقامت جسته بتجارت پرداختند و آقا سید نصر الله کاشی ریاست پست داشت و در آن اثناء دچار فتنه شیخ عبید الله کرد شدند و حاجی آقا جان جان سلامت بدر برده بهمدان مراجعت نمود و تا سال ۱۳۳۹ به خدمات مخلصانه پرداخت و در آنسال درگذشت و در خطابی از حضرت عبدالبهاء بهائیان نراق عنوان این اسامی است:

جناب آقا محمد باقر جناب آقا محمد علی ابن آقا ملا ابوالقاسم

--- ۷۱۷

جناب آقا حبیب الله و نجل سعیدشان آقا علی جناب آقا محمد کاظم و سلیل مجیدشان آقا علی جناب آقا نعمت الله ابن من فاز بالرفیق الاعلی آقا محمد جواد علیهم بهاء الله الابهی<sup>۱</sup> و نیز اوضاع و افراد قرآ اطراف کاشان از جوشقان و وادکان و نوش آباد و غیرها را نوشتیم و از مشاهیر آنان آقا میر محمد علی سابق الوصف اهل فتح آباد جوشقان که عده از خویشان خود را در وطن و جمعی را در جوشقان و نوش آباد و دیگر قرآ تبلیغ کرد و بالاخره ناچار رهسپار طهران شد و در قریه ضیاء آباد توطن جست و بساط تبلیغ بگسترده و با اخلاق کریمه در سخاوت و مهمان نوازی و گشادگی جبین و بی اعتنائی بدنی و شفقت و مهربانی با همه کس آمیزش داشت و از رفتار و گفتار سوء معاندین جاهلین دلتنگ و افسرده نگشت و اهالی قراء مجاوره ویرا بصدافت و دیانت و عدالت و بزرگواری شناختند و بنام آقا میرضیاء آبادی معروف شد و در سال وبائی که در بلاد و قصبات و قرآ کثیری طعمه هلاک شدند مقداری از نبات تبرک یافته بدست جمال ابهی<sup>۱</sup> را بچشمه قریه ضیاء آباد ریخته اعلان کرد که هر که ازین آب بیاشامد وبا نگیرد و چنین واقع شد که در طول مدت طغیان وب احدی از اهالی قریه مذکوره دچار نشدند و اهالی اطراف حمل بر سیادت و دیانتش کردند و تا آخر ایام حیاتش در ایام جشن و سوگواری اجتماعات

--- ۷۱۸

عظیمه آراسته غالباً الواحی کثیر که از بیانات ابهی<sup>۱</sup> خطاب بوی صدور یافت از حفظ میخواند و در شبهای سوگواری با کمال کبر سن نخواستید استراحت نمینمود و بالاخره در سال ۱۳۴۹ درگذشت و قبرش در همان قریه

ضیا آباد است و خانواده از وی بر جای ماند و در قمصر از بهائیان شهیر حاجی سید ابراهیم و آقا میر عبدالرحیم و آقا محمد علی و آقا سید صادق و غیرهم جمعی باشتعال و انجذاب بودند و ما ذکر میرزا علیرضا خان اعتضاد الوزاره محلّاتی را در بخش ششم نمودیم و در سال ۱۳۱۷ از رشت بعکا رفته بزیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید و خاندانی از او بر قرار است و از توابع پر جمعیت بهائیان اطراف کاشان یزدل و مخصوصاً آران است که در ایندور بعرضه آمدند. و از بهائیان مهم آرانی آقا میرزا محمود فروغی پس از آنکه امر الله در آران رخنه نمود و عدّه معدودی بشرف ایمان فائز شدند با ایشان هم بصحبت امری پرداختند و جلساتی چند در کاشان و نوش آباد با احبّاً مذاکره و بالاخره در مسافرتی که به قزوین نموده بود در آنجا بشرف ایمان فائز و پس از مراجعت از قزوین در آران به تشکیل محفل روحانی موفق و در صدد هدایت خال خویش مرحوم ملا علی اکبر که از اجلّه علمای

آران و بزهد و تقوی معروف و مقبول عامه بود پرداخت و او

--- ۷۱۹

نیز پس از چندین ماه تصدیق این امر را نمود و سپس بکمک خال به هدایت فامیل خود مشغول و زن و برادر زن و برادرانش هم مصدّق و مؤمن شدند و بعلاوه سبب ایمان نفوسی دیگر در آران و یزدل نیز شد و در تاسیس مدرسه معرفت آران نیز جدّیت فوق العاده نمود و خانه مسکونی خویش را نیز تحت اختیار محفل روحانی آن محل گذارد و تا زمانی که محل مخصوص جهت مدرسه آران خریداری شد خانه ایشان مدرسه بود و بعد هم برای حظیره القدس آران تقدیم نمود و او چند سال پس از ایمان بامر مبارک در اثر تعصّب و اذیت اشراار مجبور بمهاجرت کاشان شد و در کاشان بتجارت مشغول و در اجتماعات و تشکیلات امری وارد و تا خاتمه حیات عضو محفل روحانی و اکثر اوقات نیز بریاست محفل روحانی آن مدینه منتخب بود و از زمانیکه بر حسب امر مبارک انجمن شور روحانی در طهران تشکیل شد تا سال ۱۳۱۱ شمسی باستثنای یک سال در کلیّه جلسات سالیانه بسمت نمایندگی از طرف محفل روحانی کاشان انتخاب و حضور بهمرسانیده علاوه بر اینکه در جامعه بهائی معروف و محترم بود در

نزد دیگران بصحت عمل و امانت و اعتبار معروف مشارالینان شمرده می‌شد و در اواخر ایام نیز در تاسیس مدرسه بنات آران اقدام نمود و بالاخره در ۱۹ دیماه سنه ۱۳۱۱ شمسی بملکوت

۷۲۰ ---

ابهی<sup>۱</sup> صعود کرد و تشییع جنازه و کفن و دفن و محافل تذکری که برای ایشان منعقد شد تا آن تاریخ در کاشان بی سابقه و بی نظیر بود و چون در کاشان گلستان جاوید هنوز خریده نشده بود بر حسب وصیت خویش جسد او را باران نقل و در باغ خودش دفن کردند و آثار متعددی در زمان حیوة و بعد از صعودش از کلک اطهر مرکز میثاق و حضرت غصن ممتاز به افتخارش صادر و اظهار عنایاتی در حقش فرموده اند و چهار سال پس از صعودش معاندین مدفنش را شکافته و صندوق محتوی جسد را شکسته و انگشتر مخصوص را ربودند و او دارای شش پسر و سه دختر بود که کلیه بامر جمال مبارک و خانم ایشان هم تاکنون در قید حیوة و مؤمنه است.

XXXXXXXXXXXXXX

۷۲۱ ---

## کردستان

XXXXXXXXXX

چنانچه در بخش چهارم ضمن مهاجرت جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup> از بغداد بسلیمانیه شرح داده شد فی الحقیقه ارتباط و انتشار این امر در آن قسمت بواسطه شیوخ و اولیاء محترم نقش بندی و قادری از جهت ارتباط دقیق آنها با مرکز امر صورت گرفت و قصه شهادت آقا ابوالقاسم همدانی را آوردیم که مقبره و مزاری را در آن قسمت بنام وی تصور می‌کنند و از خاندان اولیاء مذکور بحالت ارتباط عرفانی باقی هستند و سپس در بخش ششم شمه<sup>۲</sup> از احوال میرزا اسدالله اصفهانی و مهاجرتش بسندج و هدایت شدگان را آوردیم که ازو پسران میرزا عباس و میرزا حسن و میرزا محمد علی و میرزا نور الله و نیز دختران و خاندان محترم حقیقی بر جای ماند و در آن ظروف و احوال عدّه بسیاری در آن حدود مرتبط و محب نسبت باین امر شدند و در دوره عهد میثاق مبلغین متعدد بدانجا رفتند و بهائیان دیگر از



طریق همدان و کرمانشاه بان حدود ذهاب و ایاب و نشر نفعات نمودند و برخی از مؤمنین و مبلغین در آنجا اقامت نیز گزیدند و از مسافرت‌های تبلیغی به سنندج مسافرت فاضل شیرازی و نیز مسافرت

--- ۷۲۱

آقا سید جلال ابن سینا و آقا سید حسن متوجه "هاشمی زاده" بود که دچار تعرض و خطر از طرف ملاها شدند و اگر معاونت و محافظت بعضی از مشاهیر اهل فضل و وسعت فکر نبود دچار شدت و بدین رو در سنندج و نقاط دیگر افرادی مانند ذوالفقار خان و حکیم ابراهیم و غیره بحال ایمان و محبت زیستند و قریه قروه در قرب سنندج کم کم مرکز جمعی از مؤمنین گردید و فقط مشاهیری از مؤمنین آنجا که قیام نمودند همان شیوخ طلب و محصلین در جامع الازهر مصر بودند که بواسطه آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی در قاهره مصر به عرفان و ایمان رسیدند و مصدر خدمات بسیار شدند و در دوره عهد و میثاق مبلغین متعدد بدانجا رفتند و بهائیان دیگر از طریق همدان و کرمانشاه به آن حدود ایاب و ذهاب و نشر نفعات نمودند و برخی از مؤمنین و مبلغین در آنجا نیز اقامت گزیدند و از مسافرت های تبلیغی به سنندج مسافرت فاضل شیرازی و نیز مسافرت آقا سید جلال بن سینا و آقا سید حسین متوجه "هاشمی زاده" بود که دچار تعرض و خطر از طرف ملاها شدند و دیگر معاونت و محافظت بعضی از مشاهیر اهل فضل و وسعت فکر نبود دچار شدت و قتل می‌گشتند ولی شبانه از آنجا گریخته مستخلص گشتند و بدین رو در سنندج و نقاط دیگر افرادی مانند ذوالفقار خان و حکیم ابراهیم و غیره به حال محبت و ایمان زیستند و قریه قروه در قرب سنندج کم کم مرکز جمعی از مؤمنین گردید و فقط مشاهیری از مؤمنین آنجا که قیام نمودند همان شیوخ طلب و محصلین در مجامع الازهر مصر بودند که بواسطه آقا میرزا ابوالفضل در قاهره مصر به عرفان و ایمان رسیدند و مصدر خدمات بسیار شدند که از اشهرشان شیخ فرج الله زکی کردی و شیخ محی الدین بودند و تفصیل احوال ضمن اوضاع آنجا بیان است.

XXXXXXXXXXXX

--- ۷۲۲

## گرگان

xxxxxxxxxx

شرح احوال و اوضاع آنجا ضمن حوادث و واقعات امریه عمومیه در بخش سابق بیان گردید و بندرجز از توابع گرگان در ایندور میثاق بعلت اقامت و سکونت جمعی از بهائیان سنگسر و یزد و خراسان و غیرها مرکز مهم پر آثاری شد که غالباً در بخش پیش بیان گشت. و از مشاهیر سکنه اینجا میرزا محمد تقی ناظم خراسانی بن حاجی میرزا علی اکبر حکاک مشهدی سابق الذکر که مصدر خدمات امریه و عضو محفل روحانی بود و شعر می گفت و مقالات و مسائل تاریخی امری و غیرها مینوشت و با مراکز و اولیاء امر مکاتبه مستمره داشت دیگر اعتماد التجار یزدی و برادرش که بالاخره در آن بندر بشهادت رسید و این یک صورت عرضیه ناظم بحضور مبارک مرکز عهد است که شمه از اوضاع و احوال را روشن می دارد.

" هوالحق المبین تصدق آستان مبارکت شوم .

چگونه عرض کنم شرح حال مختصری

که بیم دارم از اندک عروض درد سرت

--- ۷۲۳

مدتی بود که بواسطه مکافحه دول و محاربه بین الملل در اروپا طریق مراسلات و معاملات مغلق و محکم و ابواب تجارت و مکاسب منسد و مبهم پنج سال است که این غریب بینوا و عموم احبای در این ساحل بی حاصل از اخبارات ساره آن شطر مقدس و بشارات صحت و سلامتی وجود اقدس مبارک و طائفین حول کعبه مقصود امنیت آن نواحی اطلاعی نداریم شب و روز در حیرت و حسرت و ملالت گذشت گرچه معلوم بود در صورتیکه اهل عالم از این واقعه مضجعه عظمی مهموم و محزون بودند البته مرکز عبودیت کبری که غمخوار جمله جهان و کلیه نوع انسان و مروج و مؤسس صلح و سلم در بین عموم ملل و ادیان است معلوم در این است حیص و بیص تا چه اندازه قلب مبارک مغموم و محزون بوده در طول مدت این ليله ظلمانی جنگ و جدال و مهجوری از فیض اخبار و آثار از

هر جهة برای احبای بندر جز سخت گذشت صدمات و اطمات بیحد دیدند و امتحانات شدید رخ گشود مفسدین و اشرار چند سال بود قصد فتنه جوئی داشتند وقت را مقتضی دیده باسامی مختلف تشکیل انجمنها نمودند و دکاکین غرض و مفساد و منافع شخصی گشودند شیخ رحیم لیوانی مجتهد تازه وارد از عتبات را با خود همراه کرده و حکومت ظالم بندر احمد علی خان را با خود یار کرده حکم قتل جمعی از دوستان را صادر

--- ۷۲۴

نموده و بدست اشرار دادند در ليله ۲۳ حوت ۱۳۳۶ حضرت آقا میرزا جواد اعتماد التجار را که از متقدمین احیا و مقدسین بهائیان بودند به تیر جفا شهید نمودند و برای انگشتر قیمتی بعد از قتل انگشت آنمظلوم را مجروح نمودند بعد از شهادت آن مرحوم آتش فتنه و فساد در کانون سینه محرکین و اشرار شعله ور گردیده قصد هجوم بخانه و لانه احباً داشتند هر یک از دوستان به طرفی فراری و متواری در صورتیکه فانی را شخص ارمنی به منزل خود برده بود باز هم بمنزل فانی ریخته و هر چه از دستشان بر آمد نسبت به عیال و اطفال اذیت و آزار کردند و آنچه نظرشان آمد به تاراج بردند ليله دیگر به منزل اشرف الحکماء اخوی مرحوم اعتماد ریختند و آن پیر مرد و عیال و اطفال را بدرجه تهدید نمودند و با الات حربیه خود زدند که صبیبه ۱۴ ساله حکیم دل باخته در همان ليله فوت کرد این خبر به دهات و قراء اطراف منتشر و رجاله و عوام الناس از هر سو هجوم به بندر جز آوردند و با اشرار ملحق گردیدند مقصدشان این بود که با شد قوا بر احبا بتازند و از خانه ارامنه هم احباً را کشیده به هلاک و دمار آنها پردازند این خبر بساری رسید عده سوار حضرت آقای سردار جلیل و عده سوار حضرت آقای هژبر الدوله فرستادند که اشرار را بمجازات رسانند چون امر به مظلومیت است راضی نشدیم که سواران به بندر جز ورود

--- ۷۲۵

نمایند از دو فرسخی پیغام دادم که مراجعت کنند و فدویهم شبانه بالتکای مخصوص گمرک از طرف دریا هجرت به مازندران نمودم و از مازندران توسط حضرت آقای باقراف بدولت تظلم نمودیم با جدیت اقدامات حضرت باقراف احکام مؤکد بر دستگیری اشرار و مجازات آنان از هیئت دولت برای حکومت استر آباد صادر شد ولی چون

ایام هرج و مرج بود حضرات اشرار خود را بحزب دمکرات و اتحاد اسلام و اتحاد جنگل بسته بودند کاری از پیش نرفت بر عکس بر تجری آنان افزود مدّت یکسال و نیم بود که با عیال و اطفال متواری بودم این ایام از حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا مجدداً امر به دستگیری قاتلین و اشرار شد و جمعی را حکومت حاضره دستگیر و از هر یک وجهی گرفته رها نمود و تا اندازهء بندر جز امن است و کسی حقّ تعرض ندارد ولی احباً متفرق در اطراف هستند این ایام بواسطه افتتاح طرق و صدور اخبار صحت مبارک و زیارت الواح و آثار مقدسه جدید قلوب افسرده پریشان عموم نورانی و روشن و رشک گلزار و گلشن گردید امیدوار از آستان مبارک چنان هستیم از نظر عنایت دور نشده مجدداً این جمع پریشان را سرو سامان عنایت فرمایند که در این یوم اعظم موفق و مؤید بخدمات شایسته گردیم ...

جمع کن ز احسانت این دل پریشانرا

ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی

--- ۷۲۶

اهل بیت اعتماد شهید رجای زیارت نامه برای آن شهید از ساحت اقدس دارند یک عریضه که حاوی نوشتجات مهمه است بعد از شروع محاربه بین المللی از خطّهء مبارک که نور رسید تا کنون امکان ارسال و ایفاد حضور نبود اینک لفاً تقدیم آستان مقدّس میدارد آقا میرزا عزیز الله ولد مرحوم حکیم فرج الله کاشی که از دوستان روحانی و مقدّس کلیمی هستند الساعه در حینی که این عریضه به آستان مقدّس میشد رسیدند و رجای ایشان چند سطر دستخط مبارک است که بافتخار ایشان نازل گردد زیرا با اینکه از احبای متقدّمین والدشان بوده اند خط مبارک در فامیل ندارند و آرزوی او فقط اینست که دستخط مبارک را محض ذخیره و افتخار فامیلی داشته باشد گر چه با شدّت مشاغل مبارک این عرض ذنبی عظیم است ولی از آن گناه که نفعش رسد بدوست چه باک مزیداً علی ما ذکر معروض می دارد که مدّت یکسال بود جمعی بغرض شخصی در صدد فتنه و فساد در بندر جز بودند و قصد کشتن این بنده و جمعی را داشتند که منجمله مرحوم اعتماد التجار و آقای امین و آقای بزرگ خان و شیخ علیخان بودند و

یکماه قبل خیال آنها قوت گرفته شبی که در محلی میهمان بودم سه نفر در سر راه با تفنگ نشستند و چونکه قبلاً اطلاع داشتم آنشب را در محل دعوت ماندم و آدم خود را فرستادم منزل که بخانه خبر بدهد در موقعیکه آدم بنده عبور میکرد او را تنها دیده با قنناق

--- ۷۲۷

تفنگ زده بودند در پشت دیوار تختهء که محل پستوی آنها بود و او را تهدید نمودند که ناظم کجاست او زبانش بند میشود او را گذارده فرار میکنند ولی دو نفر آنها را شناخت صبحی شرح حال را اظهار نمود بنده بمرحوم اعتماد اطلاع داده بحکومت که آقا احمد علیخان بود تظلم نمودیم قنبر را خواسته آدم بنده را خواسته ثابت شد ولی چون حکومت با آنها باطناً همراه بود تعقیب نمود و اظهار نمود گذشت کنید بنده که نمیگذشتم مرحوم اعتماد گفتند حال که خدا نخواست و آنها بقصد خود نرسیدند بگذر و تعقیب منما بلکه متنبه شوند بنده مجبوراً گذشتم ولی بعد باز هم دیدم که در صدد وسیله هستند و همه روزه تهدید میکنند ناچاراً بهر بهانه شد به ساری رفتم و به مرحوم اعتماد عرض نمودم که خود را حفظ فرمائید و ملاحظه داشته باشید بعد از رفتن بنده همان دشمنان اظهار دوستی نمودند و مجلسی صبحی در منزل مرحوم اعتماد منعقد نمودند تا نمک خوردند در ظاهر اظهار آشتی در باطن خیال کشتن آن بیچاره بعد از چند شب در صورتیکه او قبل از غروب به خانه خود میآمد به بهانه کمیون ارزاق او را دعوت نموده به کمیون میرود آنچه قبل از غروب قصد حرکت میکند همان اشخاص او را نگه میدارند تا یک از شب میگذرد از کمیون بیرون آمده همه متفرق میشوند در صورتیکه حکومت را منزلش

--- ۷۲۸

در قرب خانه اعتماد مرحوم است آنهم به بهانه کنار میکشد خود را آنمرحوم تنها بطرف منزل میآید در بین راه شیخ علیخان بایشان بر خورده همراه میشود که از پشت دو نفر دو تیر بطرف ایشان خالی میکند یک تیر اعتماد مرحوم را میگیرد فوری بزمین میغلند و شیخ علی هم فرار میکند بصدای ناله مردم بیطرف قصد میکنند بیابند سر نعش پارتی قاتلین به تهدید مانع میشوند همان اشخاص سر نعش آمده انگشتر قیمتی آنمرحوم را از دستش بیرون

می‌آورند وقتی که خاطر جمع میشوند که تمام است می‌روند مردم آمده نعل را به خانه می‌برند بنده دو سه روز بعد از قتل آن مرحوم به بندر آمدیم دیدم حضرات قاتلین با کمال جرئت می‌گردند از طرف حکومت اقدام نشده تلگرافات تظلم بطهران نمودیم بعد دیدند اگر بنده را بکشند دیگر کسی نیست که اینکار را تعقیب نماید محرک واقعی دسیسه دیگر ریخته بدوستان خود اطلاع داده که من میروم محرمانه صحرا به بهانه اینکه محمد علی را ناظم و دوستان او گرفتند مخفی نموده‌اند از دهات اراذل و اوباش خبر کنید بریزند منزل او را هم بقتل برسانند آنوقت راحت می‌شویم او مخفی و مفسد معروف قنبر در کاغذ و پاکت مزین بادرش صعب شده مضمون ذیل " فرقه مقدس دموکرات استرآباد بندر جز به مجله جز بعلی اکبر قاتل به گلوگاه به

--- ۷۲۹

اسماعیل خان سرهنگ به لیوان به یعقوب علی سلطان کاغذ نوشته سوار خواسته که بیایند بریزند بندر و همان کاغذها خواست خدا بدست آمد و نقداً موجود است بعد کسی از گلوگاه و لیوان بیامد ولی از محله علی اکبر و رفقای اشرار آمدند که خبر محمد علی صحرا انتشار یافت بعد شبانه بخیال آنکه بنده را بزنند علی اکبر و علی محمد ریختند منزل آقای حکیم باشی اخوی مرحوم اعتماد دختر ۱۴ ساله حکیم باشی دل باخته بعد از شش ساعت فوت کرد و همه روزه بنده را تهدید می‌نمودند شب‌ها با تفنگ و یراق دور منزل بنده را گرفته بودند ناچار شبانه فراراً بطرف مازندران از راه دریا رفته مدتی در آنجا بودم که حکمرانی تفویض بحضرت مستطاب اجل آقای ساعد السلطه شد اطلاع دادند که حاضرم احقاق نمایم در رکاب حضرت آقای حجة الاسلام آقای شریف العلماء و حضرت اجل آقای آقا میرزا حسین خان امیدوار به استرآباد آمدیم که بد بختانه نایب الحکومه جدید رسید و ایشان از کار کناره گرفتند کراراً باداره ژاندارم عرض شد که اشرار را دستگیر کنید و با استرآباد بیاورید عذر می‌آوردند تا آنکه آخر تلگراف طهران ارائه شد و مجبوراً چند نفر آنها را آوردند و محرمانه در اداره دو سه شب نگه داشتند در این بین از طرف حضرات تهدید شدند و حال بسه روز است که چنین اشخاصی را

--- ۷۳۰

مرخص نمودند که واسطه بوده و چرا مرخص کردند بر خدا معلوم است نمیگویم اداره محترم ژاندارمری طرفدار آنها است ولی پارتی آنها در استرآباد هستند یقین خواهش کردند و آلا خیلی بعید است با این تلگرافات طهران و معلومیت سابقه آن اشخاص انتهی " و از مشاهیر بهائیان گرگان میرزا علی اکبر خان منیع السلطان بود که مدتی ریاست گمرک داشت و در آنجا بسال ۱۳۳۵ درگذشت و خلفی بنام میرزا حاجی آقا بر جای گذاشت و در این ایام محافل قسمت گرگان بدینصورت میباشد: محفل گرگان و از توابعش محفل بندر جز محفل بندر شاه محفل گنبد قابوس .

XXXXXXXXXXXXXXXX

## کرمان

در ایالت کرمان بنوعیکه در بخشهای سابق به تفصیل بیان شد کرسی جمعیت و قدرت شیخیه مستقر بود و در هنگام غروب شمس هیکل ابهی حاجی محمد خان خلف حاجی محمد کریم خان ریاست می نمود که وصف الحال آنان در بخش شش مسطور گردید و او در معارضت با این امر است کمی از پدر نداشت و رساله تقویم العوج و دو کتابی دیگر در رد و ابطال این امر نوشت تا در سال ۱۳۲۳ درگذشت و حاجی زین العابدین خان پسر چهارم حاجی محمد کریم خان بریاست بر شیخیه

=== ۷۳۱

قرار گرفت و او نیز بطریق مذکور حسب منهایشان سلوک کرد و در آنحدود غالباً علت مقاومت و معارضت این خاندان قوی البنیان و سائر جمعیت پیروانشان تزئید عده مؤمنین امر بدیع را سدّی بزرگ بود و بالطبع ملاحظات و احتیاطاتی میشد. و بالعلاوه در آن محیط و مرکز شاه نعمت الله ولی و فضای عرفانی مانع دومی هم برای امر بهائی بر قرار گشت که مرکزیت جمعی از بایان و ازلیان بود و ما شرح آنرا و مخصوصاً تفصیل احوال ملّا محمد جعفر و اخلافش را که بنام روحی مشهور گردیدند و تمام احوال میرزا آقا خان را در آن بخش و هم گرفتاری او و شیخ احمد روحی و غیرهما را بدست دولت سلطان عبد الحمید خان عثمانی و قتلشان در تبریز بعد از واقعه قتل

ناصرالدین شاه بامر دولت ایران در بخش سابق آوردیم و بیانات ذیل در خطابی از حضرت عبدالبهاء راجع به همان واقعه میباشد: " در مدینه کبیره (اسلامبول) درین ایام صناید شیطان را (ارکان میرزا یحیی ازل) اسیر خذلان کرد و فسادشان را واضح و عیان بکلی آن آتش را خاموش نمود و به تمام آنداستانرا از اذهان فراموش فی الحقیقه تجمع اعظم مفسدین عالم و مفتترین بر جمال قدم در چنین نقطه مهمه و شب و روز بانواع وسائل در هدم امر الله ساعی و مجتهد و بانواع وساوس و دسائس متشبث و خط عظیمی بر

۷۳۲

امر الله و اسباب فساد شدیدی در حق احیا الله جمع یمین مؤکده نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و به واسطه جمال الدین افغانی در جمیع محافل وزرا راه یافتند حتی در خلوت پادشاهی که ما نین گفته میشود بواسطه آن شخص بار جسته بودند و داماد یحیی کاتب مخصوص جمال الدین شده بود و شیخ احمد از اعضا دایمی مجلس او وسیله نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و اذیت این آوارگان تشبث نجستند و افترائی نماند که نزدند و ما متوکلاً علی الله به حبل تسلیم تشبث نمودیم و بقلب سلیم صبر و توسل عاقبت دستی از غیب در آمد و پردهء تزویر و خداع آنقوم پر لوم را بدرید و فسادشان آشکار شد و فتنهءشان پدیدار اوراق فسادشان نمودار شد و بجزای اعمال خویش گرفتار شدند بپنجه عدالت درافتادند و بایران ارسال گشتند شما ملاحظه فرمائید که در نزد عوام کار مشتبه نشود انتهی " و معذالک چنانچه در بخش شش آوردیم در شهر کرمان و رفسنجان و بعضی توابع در هنگام غروب ابهی جمعی از بهائیان بودند .

و چون فتنه برخاست در سال ۱۳۱۳ حاجی میرزا حسن خرطومی از بمبئی اوراق فاسد و مفسد چند برای معاریف احباً فرستاد در برخی تاثیر نمود چنانکه استاد محمد حداد که عازم ارض عکا بود چون بمبئی رسید افکار تاریک

--- ۷۳۳

حاجی مذکور ویرا چنان ظلمانی نمود که از سفر بمقصود باز مانده عودت بوطن کرد و سفری دیگر بعکا نزد میرزا محمد علی رفته مراجعت کرد و مراسله فیما بینشان مستمر شده محل امید ناقضین گردید ولی طولی نکشید استاد



جهانرا بدرود گفت و میرزا احمد علی نیریزی بسال ۱۳۱۴ حسب امر حضرت غصن اعظم اکرم برفسنجان آمد و مندرجاً ریشه نقض بر کنده شد و کم کم جمعی دیگر نیز در آنجا قبول این امر نمودند و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی باری دیگر بکرمان آمد و در رفسنجان در حدود چهار ماه بخانه آقا محمد علی یزدی سابق الوصف اقامت گزید و تبلیغ و تشویق همی کرد و مبلغین دیگر امثال آقا شیخ محمد عرب و شکوهی شاعر کاشی و غیرهما؟؟ آنجا رفته مدتی مانده نشر نفحات کردند و مخصوصاً در ایام حکومت عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما در کرمان که ابراز بیطرفی نسبت بادیان میکرد تفتیق شیخیه و ازلیه و غیرهم را اعتباری نماند و حاجی شیخ محمد تقی مجتهد را با همه عنادش کاری از پیش نرفت و میدان تبلیغ مفتوح گشت و جمعی کثیر وارد و قائم شدند و نفوس کافی پدیدار گشتند و لذا رفسنجان مرکزی برای امر بهائی در خاک کرمان شمرده شد و ما ستمهای وارده بر ملا حسین ارباب شریف را که عاقبت به سال ۱۳۱۷ به عشق آباد مهاجرت کرد و اخلاقی باثبات بر جای گذاشت

--- ۷۳۴

نیز در بخش ششم آوردیم . و از معاریف بهائیان ایالت کرمان آقا محمد علی یزدی مذکور و دیگر حاجی محمد رحیم سابق الذکر که در سال ۱۳۳۳ وفات نمود و خانواده درین امر بر جای گذاشت و نیز برادرش آقا محمد رفیع و حرمش هاجر و غیرهم بودند دیگر حاجی محمد طاهر اشراق قندهاری که اخلاف ستوده از خود بیادگار گذاشت دیگر کقا محمد علی و برادرش آقا محمد حسن و غیرهم بودند و از بهائیان ستمدیده آنحدود عدهء بعشق آباد گریخته اقامت جستند از آنجمله استاد علی اکبر نجار رفسنجانی بود و او به سال ۱۳۰۷ بواسطه حاجی ملا ابراهیم مسئله گوی یزدی که چندی بعد آن به شهادت رسید بهائی شد و از زوجهء خود ام کلثوم کتمان و تقیه همی کرد و آنزمان پس از چندی حال بدانتست و بشدت بر افروخت و زشت گوئی و اجتناب نمود و دخترش بی بی سکینه که صورت نماز بهائی را از صندوقچه بدست آورد با مادر همدست گردید ولی بالاخره بمطالعه کتاب ایقان

منجذب و مؤمن گشت و مادر هم بواسطه او ایمان آورد و بنوع آزاد بخدمات روحانیه برخاستند و لاجرم اهالی به هیجان آمدند و بنای سقط گوئی و استهزا و شتم و ضرب گذاشتند تا آنکه حاکم رفسنجان محمد تقیخان برادر حاجی محمد کریم خان استاد علی اکبر را گرفته چوب وافر زد و امر بتبری و لعن

--- ۷۳۵

کرد و چون استقامتش را دید مزید نمود و استاد علی اکبر پس از استخلاص طبق اجازه سابق حضرت عبدالبهاء با عائله خود بعشق آباد مهاجرت نمود و در آنجا بی بی سکینه را باقا سید مهدی گلپانگانی در سال ۱۳۱۷ ترویج داد و خود به شغل نجاری اشتغال ورزید و نوبتی با پسر خود آقا غلامحسین به زیارت حضرت عبدالبهاء در رمله اسکندریه مصر تشریف جستند و بالاخره در سال ۱۳۳۱ درگذشت و ام کلثوم مذکور با دو پسر و دو دختر برقرار بودند تا در سال ۱۳۳۶ در شب ۱۸ رمضان چند نفر بعنوان دزدی وارد خانه شده اموال را ربودند و زخمی مهلک بانمظلومه زدند و فرار نمودند و چون صبح شد و بستگان خواستند معالجه نمایند چاره نشد و پس از ساعتی چند درگذشت. دیگر کربلائی یوسف که با زوجه اش بی بی سکینه به سال ۱۳۲۲ بعلت شدت تعرض و تعدی اهالی به عشق آباد مهاجرت و توطن نمود و بی بی سکینه بنت میرزا حسین یزدی به سن چهارده سالگی توسط خالوی خود آقا عبدالرحیم بن آقا حسین یزدی که از مستخدمین حاجی محمد کریم خان و بهائی بود در رفسنجان بهائی شد و مادرش از شدت تعصب و غیظ موهای ویرا همی کند و ضرب و شتم نمود ولی بالاخره از جهت ثبات و استقامت او موفق بایمان بدیع گردید تا آنکه

--- ۷۳۶

بی بی سکینه بزنی کربلائی یوسف مذکور از بهائیان ممتاز رفسنجان در آمد و سنین مدیده با کمال اشتعال بخدمات امریه مشغول و مألوف بودند و بالاخره بعلت تعصبات و تعدیات اشرار بسال مذکور باتفاق شوهر و دو دخترش گوهرتاج و بلقیس بعشق آباد هجرت نمودند و دخترش گوهرتاج خانم بزنی آقا میرزا محمد ثابت مراغه سابق الوصف در قسمت آذربایجان در آمده در روسیه و بعداً در ایران بتربیت نو باوگان و هدایت بی خبران همت

گماشتند . و از جمله بهائیان مداوم در خدمات روحانیه علی آذری ابن ابوالحسن متولد در کرمان بسال ۱۲۷۴ شمسی و در حدود سال ۱۳۳۲ ه.ق بواسطه اقدامات عموییش استاد عبدالحسین فائز بایمان بهائی شد و با بنت عم ازدواج نمود. و مدتی در مرو و تاشکند و غیرهما بنائی میکرد و بالاخره با اشتعال و انجذاب بایران عودت کرد و سالیانی دراز در خدمات امریه و ماموریتها از طرف محفل ملی ایران مانوس و مستفید گردید و از معاریف بهائیان و شهدا در این دور آقا سید یحیی سیرجانی یزدی بود والدش آقا سید مهدی یزدی که جنبه ملائی داشت بسال ۱۲۶۰ ه.ق بسیرجان کرمان در آمد و زوجه اش مسماء؟؟؟؟ نورجان بیگم بود و فرزندشان آقا سید یحیی مذکور عالم و تاجر و در سن ۴۸ در سال ۱۳۲۶ به

--- ۷۳۷

تحریک بعضی از خوانین و متغذین چند تن از اشرار ویرا به ضرب کارد و آزار شهید کردند. دیگر از شهداء کربلائی اسد الله سقط فروش مردی قالی باف و عامی متدین از شیخیه بود و بعداً بسقط فروشی پرداخته متدرجاً صاحب ثروت و محل اعتبار تجار گردید و به امانت و دیانت مشهور گشت و اسفار متعدده بزیارت اعتاب مقدسه عراق و مشهد رضا رفت و در خانه خود مجالس تعزیه و ذکر مصائب پیا میداشت و در بذل و بخشش بفقرا و درماندگان شهره بود تا در سال ۱۳۱۰ بمشاهدهء کثرت تعرض و سب و لعن اهالی نسبت باین امر متنبه و متذکر گردیده تفحص و تجسس نموده فائز عرفان و ایمان شد و کتب و آثار بدیعه در خانه گرد آورد و خدمات مالی و تبلیغی همی نمود و به سال ۱۳۲۵ با برخی از احباب بعزم زیارت حضرت عبدالبهاء شتافته بیورسعید وارد شد و خبر شنید و ابلاغ رسید که نظر به انقلاب ارض مقصود و تعرضات مامورین عثمانی ورود جائز نیست لاجرم مراجعت کردند آنگاه در سال ۱۳۲۷ با جمعی به زیارت رفت چندی در جوار فضل و عطا بسر برده عودت به کرمان کردند و اهالی بیش از پیش به تعرض و آزارش برخاستند و معاندین بصدد بهانه بودند که بر وی بتازند تا بنوعی که در بخش سابق آوردیم بورود حاجی واعظ لاهجی و قیامش

--- ۷۳۸

بر تبلیغ فتنه برخاست و منجر به شهادت وی گردید . و در رفسنجان حاجی شیخ محمد تقی مجتهد معاندت و معارضت با احباً میکرد و اهالی بموجب تحریک و تهییج وی اذیت و آزار نمودند چنانکه آقا محمد رضا یزدی روضه خوان چون ایمان آورد و بعلت شدت اشتعال و انجذاب بدین امر مشهور گشت مورد تعرض و حمله اهالی واقع شد و دکانش را آتش زده اموالش را یغما کردند و میرزا مهدی خان مستوفی شیخی حکمران بلد ویرا بدارالحکومه برده پاهایش را به فلکه گذارده چوب بسیار زدند و او را بکند و زنجیر و حبس کردند سپس مبالغی جرم عقیدت گرفته رها نمود باری دیگر مردم درب دگّه گرد آمده خواستند ویرا بکشند و تنی نیکو خواه پند و اندرز جلو گرفت و ستمکش را از چنگال درندگان ستمگر رهائی داد ولی مردم دست نکشیده تظلم بوالی کرمان برده و حکم به حکمران رفسنجان رسید که آقا محمد رضا را با دو تن دیگر از معاریف بهائیان آقا حسن و آقا اسد الله دستگیر کرده تحت المراقبه به شهر کرمان کشند و آقا محمد رضا گریخت و دو دیگر را برده حبس کرده مبالغی ماخوذ داشتند تا آنکه حکومت تغییر کرد و نیز توصیه از میرزا علی خان صدر اعظم رسید و در کرمان امنیت شد. و از مشاهیر بهائیان رفسنجان درین دوره میرزا علی اکبر مبلغ شیرین گفتار و رفتار و خواننده بدیع اللحن

--- ۷۳۹ ---

مناجات و آثار بود که خاندان و خویشانش در رفسنجان در عقیدت اصل و فرع ظاهری اثنا عشری تعصبی شدید داشتند و تولد وی در آنجا بسال ۱۲۹۷ واقع شد و در صغر جز اندک سواد قرائت و کتاب فارسی نداشت و در اوائل رشد و جوانی شاگرد قنادی بود و بسال ۱۳۱۵ که هیجده سال داشت بواسطه برخی از بهائیان محل اطلاع و ایمان و انجذاب حاصل نمود و با همان احوال بتبلیغ افرادی از اهالی پرداخت و لحن ملیحش و انجذاب و قوت حفظ آثار ویرا مساعدت میکرد و طولی نکشید که خود صاحب دگّه قنادی و شیرینی فروشی گردید و در خلوتی از دکانش و نیز در محافل بهائیان همی با لحن شیرینش بحال انجذاب کلمات بدیعه خواند و تبلیغ کرد و با اینکه چند بار مردم بصدش اجتماع کردند و نوبتی ویرا نزد آخوند ملا علی ملای بلد کشاندند که مورد سؤال و تحقیقات عقیده گشت

خوف و فتور نیاورد و قبل از واقعه فتنه عمومیه شهیره برای بهائیان در سال ۱۳۲۱ خطابی از حضرت عبدالبهاء باقا محمد حسن آقا علینقی از بهائیان مطلع و مشهور در خدمات امریه آنجا رسید که صورت آن چنین است .

--- ۷۴۰

”رفسنجان جناب آقا حسن آقا علینقی علیه بهاء الله الابهی“

ای ثابت مستقیم محرری که بجناب سید تقی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید این سنه قدری امتحان بمیان می آید و فی کل عام یفتنون مرّة او مرتین ولی ثابتان بر پیمان چنان استقامتی بنمایند که عقل اهل ایران بل عموم جهانیان حیران گردد یاران الهی را دلداری ده و نوازش فرما که آزمایش سبب آرایش جمال عاشقان است و اذیت و جفا سبب روحانیت و وفای مشتاقان ابر کثیف عنقریب منکشف گردد و شعاع لطیف شمس حقیقت ساطع شود لهذا باید در موارد بلا ثبوت و استقامت نمود تا مانند جناب آقا محمد تاجی از خار بسر نهاد و در معابر و طرق تشهیر گردید تا تأسی به حضرت مقصود نمود و اقتدا بحضرت اعلی کرد و در زمروه مقربین در گاه کبریا در آمد مکتوب جوف اختصاص بجناب آقا محمد دارد . ع

و چنانکه در بخش سابق شرح دادیم بعد از چندی که فتنه عمومیه بر افروخت در رفسنجان نیز تعدیات رخ داد ولی شیخ محمد تقی آقا میرزا علی اکبر را بسبب وجوه نقدی که دریافت کرد در خانه خود محافظه نمود و میرزا علی اکبر پس از آرامش فتنه ناچار تمامت دکان و اثاث و سرمایه مبلغ هزار تومان خود را بدست برادر مسلم خود سپرده مهاجرت از وطن بخراسان کرده و از آنجا بعشق آباد و از آنجا به عکا محض زیارت حضرت عبدالبهاء رفت و

--- ۷۴۱

پس از چندی تشرف و تقویت عرفان و ایمان حسب الامر بطهران آمد و بحوزه درس تبلیغ حاجی صدر همدانی علم و اسناد تبلیغیه بیاموخت و مدت دو سال با استفاده از آن دروس و در خارج نیز بتحصیل علم طب و غیره پرداخت و ضمناً در فارسی و اندکی در عربیت و انشا و شعر ترقی کرد پس حسب الامر باتفاق آقا میرزا طراز الله سمندری در

اقسام کشور ایران و عشق آباد بتبلیغ و تشویق همت نهاد و ابتدای این سفر در اوائل ۱۳۲۳ صورت گرفت آنگاه هر دو حسب الاجازه عازم عکا شدند و پس از چندی عودت کرد و باز در طهران مقیم شده بخدمات تبلیغیه و تلاوت آیات و مناجات و بتحصیل طب و فرانسه مشغول گردید تا در سال ۱۳۳۰ او را در ایام سفر اروپا به پاریس طلبیدند و امر به سفر تبلیغی در آلمان و انگلستان دادند و او در آنحدود به مترجمی آقا میرزا لطف الله حکیم نیک انجام خدمت داد و حسب الامر در کتابخانه لندن اقتباساتی از آثار میرزا یحیی ازل که دال بر سخافت گفتار و افکار است کرد و در خاتمه با حالت دل بستگی و پریشانی فکر که حاصل نمود حسب الامر بحیفا رفت و تغییر احوالی در او پدیدار بود که دلالت بر ضعف قوای مغزی و حدودات مخصوصی بنمود و حسب الامر به طهران برگشت که در محلی تنها و منزوی بماند و بالاخره

۷۴۲ ---

در سال ۱۳۳۷ مدتی در خلوتسرای از تیمچه معروف حاجب الدوله به حجره تنها زیسته و گاهی بعضی از کسان را به ملاقات پذیرفت و بتحریر مشغول گردید و احوالش به همین منوال ماند و کتبش را موفق بطبع و نشر نگردید و بالاخره به رفسنجان نزد اقربایش برگشته در محلّ اولی خود بر قرار گردید و بهمان احوال بیماری و پریشان حالی بود تا در سال ۱۳۰۰ شمسی در گذشت و در قبرستان مسلمین آنجا مدفون گشت و از آثار تاریخیه و ادبیه که بتدریج جمع کرده داشت و همه نزد برادر مسلمانش در رفسنجان ماند چیزی بدست نیامد و فقط مقداری از ابیات عرفانیه اش در دست می باشد و نیز ازدواج نکرده بی نسل ماند و محض نمونه از تغنیاتش چند بیتی ثبت میگردد .

دل من نزد همان تازه جوانست که بود

عشق وی همچو مرا مونس جان است که بود

در چمن میروم و مینگرم قامت دوست

لیک منظور همان سرو روان است که بود

ز ابتدا تا بجمال تو نظر افکندم

حال هم چشم همان سان نگران است که بود  
زان زمانی ز تو یک بوسه شیرین خوردم

بر زبان ذکر همان بوس و دهان است که بود

۷۴۳

نه فقط در بر تو خون بتم می جوشد

بازم آن دیک چنان در غلیان است که بود

خوی اصلیه در انسان ز بدایت تا حال

هیچ تغییر نکرد است و چنان است که بود

آنچه در قلب رقیب از حسد و غل مکنون

در بر ما همگی همچو عیان است که بود

فیض حق را نبود هیچ زمان تعطیلی

آب این چشمه چنان در جریان است که بود

تیر مژگان تو اندر دل و جانم صنما

اثرش بیشتر از تیر و کمان است که بود

من خود از خویش بکل مالک شیئی بندم

هستیم کل متعلق بفلان است که بود

مفتی شهر ز بد بختی و بد فرجامی

همچنان در صدد درد کشان است که بود

خسرو عشق که آفاق بدش در فرمان

جایش اندر سرر شوکت و شان است که بود

نقص در دیده اعمی است و گرنه خورشید

بی تفاوت بجهان نور فشان است که بود

هیچ سودی نبرد حاسد بد خوی ز عمر

بل بدین حال همان غرق زیان است که بود

--- ۷۴۴

نار عشق تو از آن روز که در جان افروخت

تا بامروز چنان شعله زنان است که بود

هر کس از عالم توحید بیانی کرد است

باز این نکته خود آنسرّ نهان است که بود

هر که او تربیت روحی و علمی نگرفت

شخص وی یکتن از آن جانوران است که بود

بزم آراسته و جمع حریفان جمعاوند

می عشق تو چنان در دوران است که بود

نیست جز مهر ولایت بدل روحانی

مطمئن باش مرا عهد همان است که بود

و ما در بخش شش عدّه از بهائیان پارسی را نام بردیم و از معاریف مؤمنات پارسی زمرد خانم دختر اردشیر

خدا بخش که حضرت عبدالبهاء فرّخ نام کرد در سال ۱۳۲۱ بعگا رفت و مدّت شانزده سال در بیت مبارک طبّاحی

نمود و برای ملاقات خویشان بمبئی و کرمان عودت و پس از ایّامی چند در کرمان درگذشت . دیگر فیروزه دختر

دستور رستم ضجیعه میرزا شهریار اسفندیار آریانی با علم و اشتعال بتبلیغ نسوان پارسیان همی کوشید و موجب بقا

اتحاد و محبت بین پارسیان آنجا بود و در قرای نوق توابع کرمان آقا علینقی از سابقین مؤمنین



مالکیت و ریاست داشت و آقا محمد آقا بخشعلی از بهائیان جلال آباد نوق تقریباً در سال ۱۳۲۰ بچنگک گروهی از ستمکاران محل مورد سقط و کتک گردید و بعد از همه آزار ویرا واژگونه سوار حمار کرده کلاه سخره بر سرش نهاده در رهگذرها همی گردانند و بقرب هلاکت رسانده دست ازو کشیدند و در قریه اسمعیل نیز جمعی فائز بایمان شدند در قریه چترود معدودی ایمان آوردند و در راور جمعیتی از مؤمنین گرد آمده محفل و مرکز تاسیس گشت از آنجمله عباسخان نخعی هژبرالسلطان و حاجی میرزا لطف الله دیگر در بهرامجرد و قریه العرب و غیرها جمعیت هائی از مؤمنین پیدا شدند چنانچه در قریه خبر اقطاع تقریباً از سال ۱۳۱۵ در آغاز ملا فتحعلی قره فیون لو آنگاه رضا قلیخان محترم سپس کربلانی آقا حسین و آقا رضا قلی و کربلانی قره خان متنفذ سپس جمعیتی بعرصه آمدند و اینک محض مراعات اختصار بهمین مقدار از احوال و اوضاع آن ایالت اکتفا گردید .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

## کرمانشاه

شرح اوضاع و احوال و مشاهیر این طائفه در آن قسمت را در سنین اشراق انوار ابهی<sup>۱</sup> در بخش ششم آوردیم و بعد از غروب شمس جمال قدم و اوائل طلوع آثار حضرت غصن اعظم

هیجانی در معاندین بر انگیخت و ایامی در کمال شدت گذشت و خصوصاً در سنین حکمرانی حسن علیخان امیر نظام گروسی احتفالات بهائیان کمتر انعقاد مییافت و از سال ۱۳۱۳ و بعد اندک آسایش یافتند و بورود مبلغین مانند آقا سید اسد الله قمی در سال ۱۳۱۶ و میرزا یوسفخان وجدانی با میرزا موسی خان حکیم در سال ۱۳۱۹ شور انجذاب حاصل عدّه نیز ره هدایت گرفتند و حکیم مذکور تاسیس محفل روحانی کرد و آقا سید رستم رئیس علی اللهی و خدا مروت خان بزرگ سنجابی را مهدی ساختند و بستگان معین الرعایا بر آشفتمند و ورقه بدرب منزل حکیم چسبانده تهدید کرده خروجش را در مدت بیست و چهار ساعت خواستند و حکیم چون زمستان بسیار سرد

بود و مسافرت مشکل مینمود با میرزا یوسفخان بمنزل حاجی یوسف مئیر جای گزیدند و دوستان بملاقاتشان دهاب و ایاب کردند و معاندین به حکمران اقبال الدوله شکایت بردند و او حاجی یوسف را از میرزا عبدالخالق خان کار گزار خواست و کار گزار به گذر برودت هوا و احترامات حکیم تمسک جست و بالاخره بعد از پانزده یوم حکیم رفتند تا در سال ۱۳۲۰ سنائی تبلیغ آمد و حاجی مونس هم با درویشان رسیده در بازار بخواندن اشعار امری پرداختند و بستگان معاون الملک بر آشفتمند و یکی از ایشان سید قاسم نام تیری بقصد

---- ۷۴۷

حاجی مونس رها کرد که خراش وارد ساخت لاجرم سینا و حاجی مونس رفتند و در سال ۱۳۲۴ میرزا مهدی اخوان الصفا و میرزا حبیب الله صمیمی و بعداً بر همین طریق بسیاری از مبلغین دیگر بدانجا وارد شده بر شوق و عرفان افزودند و برخی را هدایت نمودند و احتفالات بگرد آمدن عدّه بسیار همیشه بر قرار بود و ما شرح واقعه فتنه شهادت میرزا یعقوب را در بخش سابق آوردیم و از مهمین مؤمنین سابق که در این دوره نیز مانند ستاره بسیار روشن در آسمان امر ابهی<sup>۱</sup> می درخشیدند . حاجی خدابخش سابق الذکر از آل اسرائیل نمایان و درخشان بود و کراراً مورد تعدی و جفا گردید چنانکه در انقلاب مشروطیت خواهی و در هجوم سالار الدوله گروهی از اخلاط انام حمله کرده او را از طبقه فوقانی عمارت چنان بر پله ها کشیدند که زبان بین دندانها ماند مجروح و متورن گردید و تا آخر عمر سیاه و منتفخ و نمایان ماند و متجاوز از بیست سال در قصبه صحنه مسافرخانه دائر داشت و از عابرنین خصوصاً از زائرین و مسافرین بهائی با اخلاق شیرین پذیرائی نمود و دو بار بزیارت ارض مقصود بکوی محبوب شتافت و در سفر و غیابش حسودان و دشمنان صحنه پسر ارشدش مراد نام را متصدی تجارت بود بقتل

---- ۷۴۸

آوردند و حضرت عبدالبهاء خطاب بوی چنین فرمودند :

" ای بنده الهی مدتی است که از اینجانب نامه سمت تحریر نیافت این از موانع کثیر واقع و الا قلم از صریر و خامه از هدیر باز نماند ... از شهادت نجل سعید نو جوان شهید محزون و دلخون مباش آن شمع هر چند از مشکات ناسوت

بیرون رفت ولی در زجاجه ملکوت بر افروخت سحر هر چند از چمن خاکدان پرواز کرد ولی بگلشن رحمن صعود نمود."

و در مناجاتی چنین فرمودند : الهی الهی تری عبادک المخلصین متعطشون لكأس الشهادة الكبرى فی سیلک و بسرعون الی مشهد الفدا حباً لجمالک ورجاً للقائل و منهم هذان الفادیان سمی مرا دو سمی بابا جان قد استشهدافی سیلک تجرعاً كأس الفدا فی محبتک و سرعاً الیک و قدماً روحهما فدیةً للتقرب بین ید یک ربّ اقبل منهما هذه الهدية الكبرى و اجعلهما فدية النجاة من بادية الفراق و الوصول الی محفل الاشراق و الدخول فی جنّة اللقا و الحضور بین ید یک فی عالم الانوار و الخلود فی ملکوت الاسرار رب انهما کانا آیتین باهرتین فی محبتک و کلمتین تامتین فی صحیفة توحیدک و نفسین مبارکتین بین احبائک و نجمین بازغین فی افق الايمان و الايقان من

سما عبودیتک قدرلهما بفضلک وجودک کل خیر قدرته فی ملکوت الابداع ثم افرغ الصبر علی کل من انتسب

--- ۷۴۹

ایهما أنك انت الکریم العزیز الوهاب و أنك انت الرؤف الرحیم الرحمان و از اولادش دکتر حبیب در مدرسه امریکائی بیروت فارغ التحصیل در طب و جراحی شده مورد عنایات حضرت عبدالبهاء گردیده بوطن باز آمد و با خاندان محترمه ای ازدواج کرد و عائله تاسیس نمود و بنام دکتر مؤید مورد توجه یار و اغیار است و در محفل روحانی کرمانشاه پی در پی بسمت منشی انتخاب گشته بانواع خدمات امریه معروف و مشاربالبنان می باشد .

دیگر حکیم یاری سابق الذکر و خلفش دکتر همایون غایت تعلق باین امر دارد و در انواع خدمات شریک و سهیم می باشد دیگر حکیم لاله زار سابق الذکر و پسران و دخترانش و مخصوصاً دکتر عبد الله خان معین و حبیب الله معین با خاندانشان از عائلات کثیر الخدمات بهائی محسوبند . و از بهائیان معروف میرزا اسحق خان حقیقی والدش میرزا بزرگخان وزیر کرمانشاهان بزیارت حضرت مبشر اعظم در اصفهان و بلقا جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup> در سفرش بعراق عرب که پسر بزرگش میرزا اسمعیل خان نیز همراه بود فائز گردید و پسر کهنترش میرزا اسحق خان در ایام

حکمرانی پدر در نهاوند تقریباً بسال ۱۲۸۲ متولد گردید و پدر در صغر سنش درگذشت و لاجرم از اطلاع بعقاند پدر محروم ماند و چون

--- ۷۵۰

بعد رشد رسید و در دائره حکومت کرمانشاه مستخدم شده سفرها باطراف نمود چندی حکمرانی هرسین داشت و ایامیکه برای انجام ماموریتی با آقا سید حسن تفریسی در کردند بود از حال ایمانی وی و فتحعلی بیگ طیب مقیم کردند مطلع شد و با آقا سید حسن در خصوص این امر مکالمه کرد و با آقا سید اسد الله قمی که برای تبلیغ به کرمانشاه چندی بود مفاوضه نمود تا در سال ۱۳۱۲ فائز بایمان بدیع گردید و با تعلق تام ویرا بدیانت بود در ایمان و عمل و خدمات نامدار و نزد یار و اغیار شهره بلاد و دیار گشت و در تبلیغ و خدمات مالی و غیرها کمال جد و همت مبذول داشت و رایت مرتفعه امر ابهی<sup>۱</sup> در آن بلد گردید و در دائره گمرک مستخدم شده بعلت کفایت فطری و شجاعت و امانت و کاردانی امر تحصیل گمرک را عهده کرده مورد توجه کار گزاران بلژیکی قرار گرفت و مکرراً گردباد عداوت اهالی و تحریک ملاها و روضه خوانان پی اضرار و دمارش برخاست و حتی در سالیکه مأمور گمرک قصر شیرین گشت با هلاک و اعدامش اهالی را برانگیختند و بمنزلش ریختند ولی در هر بار بتدبیر و شجاعت و استقامتش و بمساعدت اولیاء امور مصون ماند و بسال ۱۳۲۴ با عائله پی زیارت بعگا رفته

چندی مورد عنایت حضرت عبدالبهاء بوده مراجعت نمود و تا سال ۱۳۳۹ بنوع مذکور مقیم کرمانشاه بود عدّه در

--- ۷۵۱

شهر و اطراف به استفاده از اقوال و اعمالش مهتدی شدند و در سال مذکور بطهران آمده اقامت جست و طولی نکشید که ریاست کل ارزاق ایران را یافته رتبه ارجمند دولتی حاصل کرد و به کفایت و امانت و مقدرت در اداره امور شناخته گردید و به مساعدت و مشغول نمودن بهائیان در کارهای دولتی و سعی در امر تبلیغ و کمک فقرا پرداخت و سالها در کرمانشاه و طهران عضو محفل روحانی بود و خانهاش را در طهران مسافرخانه و محل اداری امر ابهی<sup>۱</sup> قرار داد و در سنوات اسارت نسوان در حجاب پی رفع و دفع آن همی کوشید و در اواخر ایام حیات برای

نگاهداری حدیقه و اراضی مشرق الاذکار طهران مهیا شده تمام همّت را در آن مبذول داشت و با عائله در حدیقه بزیست و با قوت ایمان و حسن اخلاق و مهمان نوازی و کفایت که فطریش بود اراضی را از دستبرد مهاجمین محفوظ داشته و احیاً واردین را نیز ممنون نمود و بالاخره بسال ۱۳۵۸ از این جهان درگذشت و با نهایت اعزاز در گلستان جاوید مدفون گشت و عائله حقیقی ازو بر قرار ماند و آثار کثیره در حقش موجود میباشد و از مخلصین مؤمنین هیثم اسحق اسرائیلی و دیگر شیرخان و خدا داد خان در قرای تابعه و از اماکن متبرکه که خانه میرزا محمد صراف اصفهانی چون با عرش اعلی وارد کرمانشاه شد بمناسبت دوستی سابقه

--- ۷۵۲

با وی در آنخانه نزول کرد و محل استقرار صندوق عرش را در قسمت بالای حجره بیرونی خانه قرار داد و میرزا محمد بعداً ایمان آورد و چون از ما وقع مطلع گشت اظهار تقدیم خانه برای امر کرد ولی طولی نکشید که درگذشت و احیاً خانه را خریدند و اکنون حظیره القدس معروف میباشد و جسد میرزا یعقوب متحده شهید را نیز در آنجا استقرار دادند و این بیان مبارک خطاب بمیرزا اسحق خان حقیقی مذکور است .

طهران جناب میرزا اسحق خان رئیس تفتیش اداره مالیات و ارزاق علیه بهاءالله الابهی<sup>۱</sup>

هوالله ای ثابت بر پیمان نامه شما بدقت ملاحظه گردید اثر خامه صدق عین واقع بود فی الحقیقه چنین است . ولی چه چاره ؟ جز صبر و تمکین علاجی نه . نفوس بی انصافند و محروم از عنایت و الطاف لهذا در بادیه حرمان سرگشته و سرگردان ایران ویران و محتاج نفوسی از سروران که تاسیس جدیدی بجهت آبادی ایران نمایند ولی هیئات هیئات در سابق جمیع غرق شهوات بودند جز جمع ز خرف دنیا مقصدی نداشتند هزار وطن را فدای لقمه از شهد و سمن می نمودند ولی به زبان وطن را و ثن می گفتند و خود را شمن می شمردند حقیقتی در میان نبود و گفتگو هذیان تا رشوت و بر طیل صفت هر شخص جلیل یعنی اهل مناصب و عمال

۷۵۳

نجاح و فلاح ممتنع و محال . ولی احیاً باید مایوس نباشند و از دنائت هر منحوس محزون نگردند بکمال صدق و وفا و عفت و عصمت و تقوی و وظائف خویش را مجری دارند علیم بانفسکم زیرا در طینت سائر اقوام حب منفعت مخمّر است سوء اخلاق لزوم ذاتی شده است انفکاک ممکن نه انجماد لزوم ذاتی سرماست و سیلان و جریان لزوم ذاتی عنصر نیران سنگ را آب کند و سیلان دهد خلاصه انفکاک لزوم ذاتی ممتنع و مستحیل سوء اخلاق بیگانگان بدرجهه که تحسین و تغییر و تبدیل ممکن نه لهذا امید چنان است که نصائح و وصایا و تعالیم الهی

انتشار باید تا این نحوست سوء اخلاق زائل گردد و نورانیت الهیه عالم انسانیرا روشن فرماید چاره جز این نه همواره عجز و نیاز نمایم و اهل ایرانرا هوش و گوش و تنبّه و تعدیل اخلاق و تحسین سلوک و غیرت و انسانیت که از مزایای دیانت است استدعا نمایم روز بروز هرج و مرج در دنیا در ازدیاد است عاقبت بدرجهه رسد که بنیه انسانیرا تحمل نماند آنوقت انتباه رخ دهد و نفوس آگاه گردد که دین حصن حصین است و آئین نور مبین و احکام و نصائح و تعالیم الهی محیی روی زمین از حزب یحیی و بیوفایان مرقوم نموده بودی این دو درخت هر دو بی ریشه عنقریب افسرده و پژمرده و خشکیده گردد و عاقبت اثری نماند بکنیز محترم الهی ورقهء موقنهء منجذبه

--- ۷۵۴

سکینه و ورقه مبتهله فائزه و مستوره و عطیه و جناب عنایت الله و میرزا عباسخان و حضرت حشمت الله خان و برات علی از قبل من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دارید و علیک البهائه الابهی ' ۲۹ ع ۲\_۱۳۳۸ عبدالبهائه عباس علی العجاله هیئت حاضره حاکمه ایران قیاس بسابق نمی شود نیت شان آبادی و راحت و آسایش و امنیت ایرانست احبّای الهی باید شکر نمایند و بکمال صدق و خیر خواهی و پاکی و آزادگی خدمت نمایند عبدالبهائه عباس " قزوین بواسطه جناب حکیم باشی کرمانشاهان جناب اسحق خان علیه بهاء الله الابهی'

هو الله

ای سهیم و شریک در عبودیت عبدالبهائه نامه رسید سؤال فرموده بودید که خیر خواهی دولت و ملت بنصّ قاطع از فرائض دینیه است و همچنین ستاری و خطا پوشی از لوازم ایمان و ایقان بحضرت احدیت در اینصورت چه باید

کرد اگر از نفسی خیانتی بدولت و ملت صادر؟ باید ستر نمود یا آنکه با منای دولت و رؤسای انجمن ملت عرض و بیان کرد. حکم اول نص قاطع و واجب الاجر است اما ستاری در اموریست که ضررش بنفس فاعل عاید نه بدولت و ملت و جمعیت بشریه و نوع انسانی راجع مثلاً اگر شخصی ارتکاب فسقی نماید یا

--- ۷۵۵

آنکه عمل قبیحی از او صادر شود که ضرر راجع بنفس آنشخص است مثل اینکه تعاطی شرب کند و یا مرتکب فحشائی گردد در اینمقام ستاری مقبول و خطا پوشی محمود اما اگر نفسی دزدی نماید مال دیگری بر باید در این مقام ستر ظلم بر صاحب مال است هر چند در حق سارق ستاری عنایتست ولی در حق آن بیچاره مظلوم که اموالش منهوب گردیده عین تعدی و ظلم است این میزانتست که بیان شد و با وجود این نباید پاپی ظهور نقائص ناس شد تحرری لازم اما باندازه نه اینکه نفسی شغل و عمل خویش را این قرار بدهد که فلان شخص ظلمی نموده و فلانکس تعدی کرده و از مأمورین چه خیانتی ظاهر شده اوقات خویش را حصر در این نماید این نیز غیر مقبول جناب عباس خان را از قبل این عبد تحیت مشتاقانه برسان و بگو الحمد لله بنام منی و امیدوارم همگام من گرددی و آن عبودیت آستان مقدس است و علیک البهاء الابهی<sup>۱</sup> بامه الله الموقنه فردوس خانم تحیت محترمانه برسان و بگو باید مانند جناب خان که مردانرا بمحبه الله مفتون و شیدا نموده تو نیز نسوان را بانجذاب و التهاب آری و سبب هدایت آنان گردی از فضل موفور رب غفور رجا مینمایم که کنیز عزیزش امه الله المصاعده فاطمه را در جوار رحمت کبری و در حدیقه لقا فائز به مشاهده جمال ابهی<sup>۱</sup> نماید جناب معین الحکما را از قبل

--- ۷۵۶

این ضعیف القوی تحیت ابداع ابهی<sup>۱</sup> ابلاغ کن و این مناجات برسان و علیک البهاء الابهی<sup>۱</sup> عع

و از بهائیان اسرائیلی منوچهر ملکوتی ابن یوسف به سن نوزده سالگی با برادرش هاشم و ابراهیم در بغداد

به واسطه عبد الوهاب حکاک ازین امر اطلاع یافت و چندی بعد از آن در کرمانشاه بواسطه آقا سید اسد الله قمی و سینا موفق بایمان شدند ولی برای تجارت ساکن سلطان آباد عراق گردید و بخدمات امریه و عضویت محفل روحانی سالها بود و بالاخره سکونت طهران گرفت و خاندان ملکوتی تاسیس نمود .

دیگر موشی نیشان نصرت در حدود سال ۱۳۱۸ فائز به ایمان شد و بشغل تجارت مشغول بوده بقدر امکان در خدمات به این امر کوتاهی نکرد تا بسال ۱۳۵۸ در طهران درگذشت و خاندان نصرت ازو بر جای ماند و اخلافش خصوصاً اسحق و یعقوب نصرت معروفند و در معمورات تابعه کرمانشاه نیز افراداً بهائینی بودند چنانچه در قریه دینور خدا داد خان فائز بایمان شده بیغداد هم برای زیارت بیت رفت و به مرابطه با او برخی مبلغین ذهاب و ایاب کردند و ازو خاندان خدا داده است و در بیجار گروس میرزا موسی خطیب نطق و معروف باین امر بود ولی بی پروا تبلیغ می کرد

--- ۷۵۷ ---

و حاجی شیخ محمد حسن مرجع شرعیات محل حکم علنی ارتداد و نفی او را داد که ناچار باذربایجان رفته در آنحدود درگذشت دیگر درویش غلامعلی روشن که ناطق و مبلغ متین بود در حدود سال ۱۳۴۳ درگذشت و از سال ۱۳۲۶ تا سال مذکور بنوع حکمت خدمت کرد و مورد شتم و ضرب متعصبین بود دیگر از بهائیان بیجار احمد نجفیان و میرزا محمد علی و کیل الرعایا و نایب محمد تقی و یوز باشی موسی و قاسم ناصر خاقان و کربلانی محمد حسن بقال و از معاریف آنجا شریف موهبت از خاندان محترم آنجا که مورد تعرض و تکفیر و حکم قتل ملاها واقع شد و بالاخره از وطن در آمده در همدان و کرمانشاه در ادارات دولتی عضویت و در خدمات امری شرکت و دارای خط بسیار زیباست .

XXXXXXXXXXXXXXXXXX

گیلان



موقع گیلان و بلاد و قرایش درین امر و اسامی و احوال رجال بهائی و اوضاع آنحدود در حین غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> در بخش شش مسطور گردید و کربلائی ابراهیم سمسار رشتی معروف بنام بابی دیانی که شاید در حدود سال ۱۲۷۱ باذربایجان رفته بملاقات دیان رسید و باز هم ملاقات کرده معتقد تامّ باو بود و بابیان دیگر بنام آقا سید محمد

--- ۷۵۸

داماد کاشی و حاجی محمد رضا یزدی و مشهدی جعفر میلانی و کربلائی حسین مقدّس لاهیجانی و حاجی حسن و ملّا قاسم و کربلائی مهدی رشتی و نیز کربلائی محمد حسن میلانی و ملّا میرزا مهدی شهر آشوب از بابیان مؤمن بعد از سال ۱۲۷۰ و نیز مهاجرت جمعی از بابیان قزوین به لاهیجان مانند ملّا جعفر معلم و آقا مشهدی محمد رحیم و برادرش حاجی شیخ محمد نبیل و آقا محمد صادق کلاهدوز و حاجی نصیر و آقا سید جواد و آقا ابو تراب که موجب برقراری ایمان جدید اولاً در لاهیجان و بتوسط آنان در رشت گردید نوشتیم و اقامت تجارتی آقا سید جواد مذکور در لاهیجان در کاروانسرای تجّار رشت بنام سرای گلشن یسال ۱۲۸۴ تا بسال ۱۲۸۵ و نیز عندلیب شهیر لاهیجی که در آن چند سال فائز به ایمان شده بود و قیامشان بتبلیغ و هدایت قریب بده نفر مانند سادات خمس و بصّار و برادرانش را بتفصیل نگاشتیم و حجره تجارت باز کردن آقا شیخ کاظم سمندر و برادرش حاجی شیخ محمد علی و ذهاب و ایابشان و بالاخره برقرار کردنشان حاجی نصیر بامور حجره خود در سال ۱۲۸۹ و بعداً آمدن پسرش آقا علی با عائله و اقامت در رشت برای همان تجارت نیز شرح داده شد که باینوسائل کم کم رشت و لاهیجان مرکزی برای امر بهائی شدند .

--- ۷۵۹

و نیز واقعه قبض و حبس بهائیان را بسال ۱۳۰۰ والی گیلان عبد الله خان پیشخدمت نائب السلطنه کامران میرزا که از جانب آنشهباده حکومت یافت دو روز مانده بنوروز فراشان را بخانه و بازار فرستاده بهائیانرا گرفته تحویل زندانبان دادند که باین اسامی بودند حاجی نصیر قزوینی پسرش آقا علی نصیراف آقا میرزا مهدی جعفراف رشتی ملّا

یوسف علی واعظ رشتی میرزا باقر بصار بقال رشتی آقا علی اصغر عطار رشتی و آقا علی اخوان بصار آقا جواد عطار رشتی آقا رسول تاجر رشتی آقا محمد اسمعیل صباغ قزوینی استاد اسمعیل کلیجه پز استاد ابراهیم کلیجه پز آقا محمد ابراهیم صباغ قزوینی و سه نفر دیگر از بهائیان یعنی آقا میرزا حسین حدی حاجی سید مهدی درویش و درویش دیگر خود بزندان رفته زنجیر بوسیده بگردن نهادند و در روز سوم حبس همه را استنطاق کرد از بهائی بودنشان خاطر جمع شده همه را بحبس نگاهداشتند و چند روز بعد آقا محمد صادق کلاهدوز قزوینی و آقا میرزا علی اشرف عندلیب و آقا کربلایی بابا وکیل را از لاهیجان آورده نیز بحبس انداختند و تمام آن تفصیل را در بخش ششم آوردیم . و در هنگام صعود جمال ابهی<sup>۱</sup> مانند سایر اقسام دیگر ایران معاندین از خبر صعود حضرت

--- ۷۶۰

بهاءالله مسرور گردیدند ولی ویا عمومی اوضاعی بپا کرد که همه ازین افکار بیرون شدند و در سال ۱۳۱۳ در اثر قتل ناصرالدین شاه مانن اقسام دیگر بعضی میخواستند که بنام بهائیان شهرت دهند و نزدیک بود که گفتگویی فیما بین مردم فراهم شود ولی طولی نکشید حقیقت واقعه کشف و اعلان گردید و در فتنه نقض آن سامان میدان جولان آقا جمال بروجردی بود که حاجی محمد حسین کاشی ناقض با آقا مهدی برشت رفت و آقا مهدی را در رشت گذاشته خود با تن دیگر بیاد کوبه سفر کرد و آقا جمال به رشت رفته با آقا مهدی حکاک مذکور مؤانس گشت ولی دچار خذلان و خسران گردید و سفر حاجی میرزا حیدر علی و غیره اثر خود را بخشید و لا سیما عرفان و ایمان دوستان آنجا زنگ ظلمت و کدورت قبول نکرد و مبلغین از ابتدای این دور امثال حاجی میرزا حیدر علی و میرزا علیمحمد ورقا و حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر و شیخ کاظم سمندر قزوینی و میرزا علیمحمد ابن اصدق و میرزا محمود فروغی و سید اسد الله قمی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی و غیرهم پی در پی رسیدند و در تثبیت ایمان و عهد و میثاق و تحکیم اتفاق و اتحاد و تبلیغ تاثیر بسیار نمودند و در حدود سال ۱۳۱۵ به ورود ابن ابهر نخست محفل روحانی رشت برقرار گشت . و در سال ۱۳۱۶ قضیه زوجهء

مرحوم محمد علیخان تفرشی اتفاق افتاد که بهائی نبود و اقوامش جسدش را برسم امانت گذاشتند تا بکربلا انتقال دهند و چند سال خان با ایمان تعلل کرد عاقبت چون اقوام و مردم بیکار تعقیب کردند چنین تدبیر بنظرش رسید که استخوانها را در جعبه کوچکی گنجانده تا حمل قزوین کند و بهائیان در آنجا دفن کنند و اقوام چنین گمان کنند که بعراق انتقال یافت و در جعبه که گذاشته شد ااره نیز در جعبه مانده بود جعبه را برای تسهیل کار بعنوان قلیان کد و تسلیم آقا علی نصیراف نمود تا بهمین عنوان بقزوین فرستاد و اتفاقاً جعبه در قزوین میان کاروانسرا از پشت قاطر بزمین خورده شکست مگاری و حمال های سرا فهمیدند که نعش و ارّه است و باید باقا شیخ احمد بن شیخ محمد علی برسد هیاهو شد و مردم بتماشا جمع شدند و حرفها زدند و کدخدای محله حاضر شد و بصدق الدوله حاکم قزوین راپورت داد که بهائیان رشت مسلمانی را با ارّه کشته باسم قلیان کدو برای شیخ احمد بهائی فرستادند و حسب الامر شیخ احمد و عمش سمندر را بحبس کردند و تهدید نمود وجوه نقدی بسیار خواستند و نیز مخابرات تلگرافی برشت شد و تجار قزوین نیز برشت نوشتند و خطرات متوجه آقا علی نصیراف بود ولی عاقبت بهمت آقای باقر خان سعد السلطنه حاکم رشت حقیقت کار آشکار شد و رفع غائله گردید و سمندر

--- ۷۶۲

و شیخ احمد هم از حبس خلاصی گشتند . و میرزا ابراهیم خان گرگانی ابتهاج الملک با میرزا محمد علی خان تفرشی مذکور بسال ۱۳۱۸ سفری بارض عکا کرده ایامی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء زیستند و با اشتعال و غیرت تامه عودت کردند و در سال ۱۳۱۹ عکس عمومی بهائیان رشت شامل عکس حضرت عبدالبهاء که تازه برداشتند در ضمن کتابی که معتضد الحکما خراسانی با اشیا مطب خود بعد از چند ماه اقامت در رشت چون بوطن بر میگشت بملا ابراهیم نام سمسار مسئله گوی متعصب فروخته بود دست آویز او و حاجی علی صدیق التجار شد و به تحریک بعضی از ملاها و غیرهم تکثیر کرده در معابر و مجامع پخش نموده اعلان کردند و اراذل و اطفال لعن می خواندند و زشت میگفتند و ولی خان تنکابنی نصر السلطنه والی گیلان هر چه در اطفاء نیران فساد کوشید به تحریک مخالفین و رقبای او مشتعلتر گشت و درویشی را واداشتند که در اسواق و مجامع لعن بر بهائیان همیکرد و

حاکم هر چه منع نمود بر جسارتش افزود و بالاخره ناچار امر کرد سرش را تراشیده اخراج بلد نمودند و این بهانه مهممه و جنبش معاندین گردید و در آن اثنا استاد محمد هاشم معمار قزوینی برادر میرزا باقر شاعر و درویش بهائی مسعود تخلص به مرض حصبه درگذشت و دو شبانه روز جسدش مانده جمعیت بالغن و طعن مانع از غسل و کفن

--- ۷۶۳

بودند و عاقبت بامر حاکم شبانه نایب و چند فراش و حمال آنجسد را بصحرای واقع بین شهر و کرد محله بردند که معروف بیاغ شاه است و بی غسل و کفن زیر خاک کردند و صبح روز بعد ملاها و اراذل بواسطه همان فراشها خبر یافته اجتماع عموم کرده در آن صحرا جسد را از خاک بیرون کشیده قطعه قطعه کرده بینداختند و باز شبانه بدستور حاکم آن جسد پاره پاره را زیر خاک نمودند و حاکم چون حاجی باقر ملازم حاجی ملا محمد خمایی مجتهد متنفذ شهر را که پیشرو این مفسده بود بدار الحکومه جلب و ضرب و تادیب کرد ملاها و مقلدین و متعصبین هیجان کرده حاکم را بهائی گفتند و مجتهد مذکور آقا سید حسین نیشابوری متولی جدید بقعه امام زاده را که بهائیان مستقیم ولی حکمت شعار بود و مجتهد نشناخته اعتماد تام یافته ویرا بخانه ملکی خود جای داد و چون در ضمن عکس عمومی بود مجتهد از ملک خود بیرون و از تولیت معزول نمود و چون در آن فتنه کسی او و عائله اش را منزل نمیداد آقا میرزا ابراهیم جدید از بهائیان کلیمی به خانه قالی پوشی خود برد و سکنی داد. و در حالیکه زن و بچه‌ها و اشیايش را بخانه وی میبردند اطفال بیکار شهر سنگ زده لعن میکردند و لذا توقف سید مظلوم در شهر

--- ۷۶۴

معسور بود و ناچار بمازندران رفته با خانواده در ساری مقیم گشت تا در سال ۱۳۳۰ در همانجا درگذشت و خاندانی با ایمان داشت ولی حاجی خمایی و ملاها از پناه دادن میرزا ابراهیم به سید و خانواده اش با خبر شده بر او تاختند و دشمنان یهودیش با آنان همدست شده توطئه و نیرنگی کردند و اعلانی به خط فارسی با امضای ابراهیم بخط عبری از قول او ساختند که حاوی شدیدترین سقطها نسبت بمجتهدین بود و بدربهای خانهای حاجی ملا محمد خمایی و

آقا شیخ علی فومنی و حاجی آقا رضا از طبقه اول مَلاها چسباندند و مَلاها ندای وادینا بلند کرده اعلان تعطیل نمودند و اهالی دکاکین و بازار بسته مدارالحکومه هجوم بردند و حاکم کسی بنزد مَلاها فرستاده از منظور و علت پرسید گفتند باید میرزا ابراهیم را تنبیه کامل نمود و او محض تسکین فتنه میرزا ابراهیم را جلوی دارالحکومه بسته چوب زدند و مظلوم ندای یا حضرت عباس برکشید و فراشان گفتند مرادش یا عباس افندی است و او هم به تصریح گفت یا عباس افندی و لذا فراشان چوب سخت و بسیار زدند و پس از اتمام عمل آن مظلوم را به حبس انداختند و بعضی از محترمین بهائیان حاکم را محرمانه دیدند و میرزا ابراهیم را از حبس حکومتی خلاص کردند و ازین عمل تجری مَلاها و مردم بر زیادت شده به حاکم اسامی بهائیان داده قتل و نفی خواستند و صورت

--- ۷۶۵

به این اسامی بود میرزا ابراهیم بهائی کلیمی میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملک میرزا غلامعلی خان مدبر الممالک حاجی میرزا محمد ارباب آقا سید اسد الله باقراف آقا علی ارباب نصیراف آقا میرزا منیر نبیل زاده آقا میرزا یحیی عمید الاطیبا جهان بخش خان میرزا محمد علیخان آقا رضا زرگر آقا عباس آرد فروش آقا سید حسین متولی آقا میرزا آقا حکیم صارم الاطیبا میرزا باقر بصار میرزا علیرضا خان معتضد الوزاره رئیس پست میرزا باقر مسعود مداح برادر استاد محمد هاشم . و حاکم بهائیان ابلاغ نمود که چند روزی محض تسکین فتنه باطراف بروند لذا بعضی از قبیل ابتهاج و مدبر و متولی و بصار و آرد فروش و زرگر بطهران رفتند و در اثناء همان احوال حاجی میرزا حیدر علی محض تبلیغ به بندر انزلی وارد شد و حاکم ابلاغ کرد و برگشت و میرزا القائی و همراهان از زیارت عکا رسیدند و بخانه نصیراف وارد شد و هیاهو گشت و بالجمله دنباله این فتنه طول کشید و منجر به عزل نصر السلطنه گردید ولی چند سالی طول نکشید که نصر السلطنه سپهدار رئیس مجاهدین انقلابی گیلان را تصرف کردند همان مَلاها بعضی مقتول و دیگران منکوب و ناچار بتدلّل نزد او شدند . و میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملک

--- ۷۶۶

مذکور که در آن سال ۱۳۲۰ چنانچه در بخش سابق نیز آوردیم باقدام بعضی ملّیان برای اهل بهّا در رشت فتنه برخاست و بحکم ولیخان تنکابنی ( سپهدار \_ سپهسالار ) حکمران گیلان تبعید به طهران شد بالجمله سالها عضو مهم محفل روحانی و مصدر انواع مساعدت و خدمت و مرکز رتق و فتق امور امریه و محل توجه و عنایت مرکز امر بود و بالاخره در سال ۱۳۲۹ بدست بعض از جنگلیها که در بخش سابق شمهء نگاشتیم در قریه واقعه بقرب رشت که متصرفه اش بود مقتول و در قم مدفون گردید و از او خانواده واسعهء ابتهاج بر جای ماند . دیگر سادات خمس سابق الوصف و فتنه حادثه در طهران در اثر دفن جسد آقا میر علینقی در قبرستان معروف به سر قبر آقا در طهران را در بخش سابق آوردیم و آقا سیّد نصرالله کهرتین برادر پنجگانه بالاخره مقیم طهران گردید و از آنان خاندانی وسیع تاسیس شد که نسبت بجدشان باقراف و نیز خمسی معروفند و در خدمات امریه شهرت دارند خصوصاً آقا سیّد رضا که سالها در رشت و طهران عضو فعال جامعه و محفل روحانی و در اروپا چندی در موکب حضرت عبدالبهاء بود .

و دیگر میرزا باقر بصّار سابق الذکر پسر کربلائی موسی بقال رشتی که در طول مدّت سه

--- ۷۶۷ ---

ماه و چندی حبس گویا بتاثير گرانی زنجیر محبس و غیره مالاّ چشم درد گرفته بالاخره اعمی شد مع هذا در آثار بصّارش خواندند و او همان را تخلّص شعری خود قرار داد بالجمله استخلاص بصّار و برادران و برخی دیگر از سجن رشت باقدام اقربایشان و بنیک نفسی امام جمعه رشت صورت گرفت و در رشت بعلت تعرضات اهالی و امتناعشان از خرید و فروش با او نتوانست اقامت کند بعشق آباد رفته با برادران و عائلات در آنجا ماندند و همی مدیحه سرود و تبلیغ کرد و تا چنانچه آوردیم هنگام صعود ابهی<sup>۱</sup> در عکا حضور داشت و متجاوز از دو ماه اقامت یافته فائز بمعرفت و اخلاص نسبت بحضرت غصن اعظم گردید و حسب دستور مراجعت نمود مأمور بسفر مازندران با دامادش میرزا یوسفعلی سوار و پیاده جمیع حدود مازندران را طی کرده نشر انوار عهد و میثاق نمود آنگاه حسب الامر برشت رفته رایت تبلیغ بر افراشت و عاشقانه بی ملاحظه و پروا نشر امر ابهی<sup>۱</sup> کرد و ملّیان بر آشفتمند و اهالی شورش کردند و بامر حکومت تبعید بیکی از قرّا بعیده شد و چون پس از ایّامی عودت کرد اعدا شروع بهیجان و

تعرّض نمودند و با مساعدت باطنیه حکمران گیلان ولیخان تنکابنی نصرالسلطنه ( سپهدار سپهسالار ) بطهران رفته  
بماند و این بسال ۱۳۲۰ شد و بعد از چندی بوطن برگشت باز ملایان تعرّض کردند و حکمران

— ۷۶۸ —

شاهزاده عضد السلطان اصرار به خروج وی نمود لاجرم در فصل زمستان با عائله و حال پریشان به عشق آباد سفر  
کرده قریب سه سال اقامت نمود آنگاه حسب امر آن حضرت بمازندران رفت اولاً در ساری و بعداً در بابل اقامت  
جسته به خدمات روحانیه در امر ابهی<sup>۱</sup> مشغول گشت و الی آخر الحیات در بلد مذکور مقیم بود و چند بار مسافرت  
بترکستان و قفقازیه و گیلان نموده نشر امر کرده برگشت و در سال ۱۳۴۰ در سن تقریب شصت و هشت سالگی  
درگذشت و در حق وی الواح و آثار متعدده از قلم عزّ ابهی<sup>۱</sup> و از حضرت عبدالبهاء موجود است و بعض ابیات از او  
آوردیم و این غزل نیز از اوست :

دور اعظم را پس از بهرام و هوشیدر نگر

گر بهوشی درنگر ایند و ر جان پرور نگر

دوره اعظم همانا دور بهرام است و بس

عهد جان پرور نظر کن دور هوشیدر نگر

دور اندیشی بهل دوران دور این دورا

هم بظاهر هم بیاطن عین یگدیگر نگر

عهد آنرا هر چه دانی اندرین مدغم بین

عصر آنرا آنچه یابی اندر و مضمهر نگر

آنکه فرموده است اصل منشعب ز اصل قدیم

آری این فرمان بدست اکبر و اصغر نگر

اصل عین فرع آمد فرع آمد عین اصل

هر دو را چون خفته دریک بالش و بستر نگر

--- ۷۶۹

هستی هر فرع از اصل است لیکن اصل را

پر شکوه و با صفا از شاخ و برگ و بر نگر

اصل هر شیئی بود معروف از آثار فرع

اصل بیفرع و ثمر را چون تن بی سر نگر

فرع گر از خود سخن بی اصل راند باطل است

فرع را بی اصل خود چون جیش بی سرور نگر

کل یوم را هوفی‌شان در قرآن بخوان

این مضامین را بهر طومار و هر دفتر نگر

این همان شمس زمستان است دیدستی ولی

صولتش در صیف سوزان چون تف آذر نگر

دیده را احوال مساز و چشم یک بین باز کن

اصل را با فرع خود از دیدهء اعور نگر

و باز ماند گانش خاندان بصاری همه درین امر ثابت و قائماند خصوصاً خلف ارشدش دکتر فروغ الله که سالها در

بابل محبوب همگان و دستگیر عموم بینوایان و عضو محفل روحانی و سر حلقه بهائیان است و برادرش آقا مشهد

علی سابق الذکر محبوس سجن رشت بسال ۱۳۰۰ که سفری نیز بعکاً رفته درک حضور حضرت عبدالبهاء کرد و

بالاخره چندی مقیم ساری بابل مازندران شد و در امور تجارتش اختلال روی داد و عاقبت در بندر جز مشغول

--- ۷۷۰



به کسب و کار گردید و در ماه صفر سال ۱۳۳۴ در سن شصت و پنج بدرود جهان گفت و خاندان معنوی بعد از خود باقی گذاشت و برادر دیگر آقا علی اصغر عطار رشتی نیز محبوس رشت بسال ۱۳۰۰ در عشق آباد با پیشه صرافیه اقامت گزید نیز قبل از صعود حضرت عبدالبهاء در گذشت و خاندانی بر جا گذاشت و خواهرشان لیلی خانم سابق الذکر در اواخر عمر از عشق آباد بیابیل مازندران رفته مقیم گردید و در سال ۱۳۳۰ وفات یافت . و آقا رسول قناد رشتی مسجون مذکور در رشت پس از خلاصی از آن حبس چندی با مشقات بسیار در رشت بماند ولی چون زنش را بی طلاق شوهر دادند و پسر کودکش را به اجبار از پدر گرفته بمادر دادند مایوساً منفرداً به صوب سلطان آباد عراق رفت و مفقود گشت و آقا ملا یوسفعلی مذکور محبوس سال ۱۳۰۰ پسر ملا مجید رشتی و واعظ بود که در حدود سال ۱۲۹۴ بهائی شد و آقا حسین برادر خود و نیز پدر را هم تبلیغ کرد تا بسال مذکور بحبس افتاد و پس از خلاصی چون نه او را بمنبر می پذیرفتند و نه راحت و آسایش داشت به عشق آباد شتافت و بتشویق و تبلیغ و تلاوت آیات و آثار می پرداخت چنانچه شمهای مذکور شد تا تقریباً در سال ۱۳۲۴ در عشق آباد درگذشت و پسر جوانش میرزا جلال هم هدف گلوله و مقتول گشت و زن و دختر ملا یوسفعلی و برادرش مهدی

--- ۷۷۱

مذکور بعد از او ماندند و اما میرزا مهدی جعفر اف پسر درویش جعفر رشتی که در حدود سال ۱۲۹۵ بهائی شد و عرفان و بیانی یافت و در حبس مذکور افتاد و چون به دخالت قونسول روس مستخلص گردید و ناچار بمهاجرت عشق آباد شد و تن به کار و مشقات داد اندوخته کرده به تجارت رسید و با برخی از بهائیان شرکت تجارتهی چای به نام امید تاسیس نمود و دو سفر به شانگهای چین رفت و سفر تبلیغی و تشویقی در بعضی بلاد ایران هم نمود و سفری به حیف و محضر حضرت عبدالبهاء کرد و بصدد تعمیر بیت بغداد بر آمد ولی در سال ۱۳۳۷ که در عودت از آنسفر برشت آمد بیمار شد و بسالی دیگر درگذشت و به نام نفوس مذکور الواح و آثاری است خصوصاً در لوح عمومی از حضرت بهاءالله بعنوان بهائیان گیلان مذکورند از آن جمله قوله الا حلی " صد هزار طوبی از برای نفوسی که در

رأ و شین و ارض میم به بلا یای عظیمه در سیل مالک احدیه مبتلی شدند یصلین علیهم اهل ملکوت الاسما و الجنة العلیا و عن و رائهم لسان الله الملك العادل العلیم الحکیم قسم به آفتاب افق ملکوت که هر نفسی از ایشان صعود نمود ملاء عالین و کرویین و ملائکه مقربین کل باستقبال روح مطهرش نازل و با او صعود نمودند ان الحق بلسانه ذکر من صعد و یذکر من یصعد و یذکر فی هذا المقام عبده النصیر الذی

--- ۷۷۲

صعد الی الله فی سجن الرا و الشین ... " و اما آقا میرزا حسین شاعر متخلص هدی مردی عارف و شاعر و از منشیان حکومت رشت بود و در حدود سال ۱۲۹۴ به صدد تحری بر آمده بهائی شد و هنگامیکه در موقع مذاکرات مذهبی واقعه شهادت بدیع و عکسش را شنید و دید این رباعی بدیهه گفت :

طفلی براه حق سر و جانرا نثار کرد

در نزد هر شهید بسی افتخار کرد

حیرت ازین معامله افزوده عقل گفت

الحق بدیع نقش بدیعی بکار کرد

و هدی خلق جدید شد و در واقعه حبس ۱۳۰۰ خود بزندان رفت و تقاضای حبس نمود و زندانبان ملاحظات کرد و بالاخره بحکومت خبر داد و ناصح فرستادند هدی نپذیرفت و هم حبس بهائیان گردید و زنش از او تعرض نمود و چند ماهی بماند تا آنکه بتوسط امام جمعه و شاهزاده یحیی میرزا نایب الحکومه مستخلص گشت ولی او را تبعید کرد و او بارومیه رفته سالها در آنجا شمع جمع بهائیان بود و خاندانی گذاشت و شرح احوال نفوس مذکور مقداری ضمن آذربایجان و عشق آباد نیز بیان گردید . و اما حاجی سید مهدی و رفیق درویشش از بلادی دیگر

--- ۷۷۳

برشت آمده دکانی بطبابت بر قرار کرده و نزد بهائیان نیز غیر معروف بوده و در روز گرفتاری بهائیان با غیرت تمام

بزدان رفته گفتند یا اینمظلومانرا رها کنید و یا ما را هم حبس نمائید و هر دو را حبس ولی زنجیر نکردند و گفته شد که حاجی سید مهدی از شدت تأثر زنجیر بهائیان غفله چاقو از جیب در آورده خواست انتحار کند ولی او را مانع شدند و هر دو تا خلاصی آخرین محبوس بهائی در زندان بسر بردند و بالاخره خلاصی یافتند .

و اما آقا جواد عطار رشتی و آقا محمد اسمعیل صباغ و نیز آقا محمد ابراهیم صباغ قزوینی و آقا محمد اسمعیل کلیچه پز و آقا محمد ابراهیم کلیچه پز و کربلائی بابا و کیل لاهیجانی هر شش تن در همانروز اول حبس بمنازل ملاها رفته نوشته اسلامیت خود گرفته مستخلص گردیدند . و اما حاجی نصیر شرح احوالش بنوع تفصیل در بخش شش نگاشته گردید و پسرش آقا علی نصیراف با معاونت بهائیان در سال ۱۳۱۹ با کمال حکمت و ملاحظه قطعه زمین مدفن مذکور والد شهید را بنام حاجی میرزا محمد ارباب قزوینی که مردی دلیر و از اشراف بلد و از بهائیان غیر معروف بود از قاسمخان والی خریداری کرد

--- ۷۷۴

و حاجی در زیارت دیگر که از حضرت عبدالبهاء خطاب به او و استاد هاشم معمار مذکور در بخش سابق هم است بعنوان یا سراج الشهدا مخاطب گردید . دیگر میرزا محمد علی خان سابق الذکر در دائرهء حکومت رشت موظف بود و در فتنه سال ۱۳۲۰ مهاجرت به طهران کرد مقیم شد و بسال ۱۳۳۰ وفات نمود و خاندانش خصوصاً خلفش یعنی دخترش و هم پسرش دکتر برافروخته بنار ایمان بر افروختهاند دیگر میرزا آقا صارم الأطیب سابق الذکر و پسر ارشدش میرزا داود خان رضوانی جوانی فاضل و خلیق و از اعضا محترم دائرهء پست در مجالس و محافل اهل بها الواح و اشعار نیکو می خواند و در حدود سال ۱۳۴۰ و والدش بعد از او وفات نمود دیگر میرزا اسد الله خان تاجر باشی در قونسولخانه فرانسه در رشت والد مرحومش مشهدی ابراهیم از معتقدین و علاقمندان دیان خوئی بود و فرزند خود را بدینرو اسد الله نام نهاد و او را با خود بعراق عرب برده مدفن آن شهید سعید را نشان داده واقعه بیان کرد و میرزا اسد الله از همان سنین صغر بایمان بدیع اشراق گشت و سالها در رشت فیما بین جامعه اهل بها و اعضا محفل روحانی همی درخشید . و نیز میرزا ابراهیم اسرائیلی دیلمانی مورد تعرض اعدا

بود نوبتی که اهالی در سال ۱۳۲۰ هجری کردند و شورش شد ویرا بمحضر حاجی ملا محمد خمّامی مجتهد عنود کشیدند و در حالیکه انبوه رجال و نسوان اسلحه و سنگ و چوب زیر عبا و چادر گرفته برای اهلاکش حاضر بودند مجتهد بدین عبارت بازخواست کرده گفت تو یهودی بودی بس نبود که بابی هم شدی و او جواب گفت که چون از این امر اطلاع یافتم به تحقیق دانستم که براهین حقیقتش و هم علل اعراض معرضین بعینها مانند دورهء ظهور مسیح و حضرت محمد است و بدینرو همه را بیک نظر و بیکبار پذیرفتم و حال اگر بر گردم ناچارم بشریعت آبا و اسلاف خودم که تورات است ثابت مانم و مجتهد بدو گفت بلی اگر موسوی باشی بهتر از آن است که بابی شوی و در هنگام شورش ملّایان و عوام و بیرون کشیدن جسد معمار که در بخش پیش نوشتیم چون نصر السلطنه حکمران بیم کرد و جمعی را تبعید نمود فرمانداد ویرا در جلو دارالحکومه گماشتگان حکومت بفلکه بسته با چوب همی زدند و او فریاد یا حضرت عباس همی بر کشید و ظالمان گفتند او به حضرت عباس خود استغاثه میکند و بیشتر زدند و بالجمله او سالها عضو محفل روحانی رشت بود تا درگذشت . دیگر برادران یوسف زاده برومند میرزا یحیی میرزا خلیل و آقا خان اسرائیلی سیاهکلی الاصل که بود از توالی قبول مسیحیت و اسلام ایمان بدین امر

آوردند و سالها عضو جامعه و تشکیل و خدمت بودند و حجره تجارت منسوجات داشتند و بالاخره بطهران رفته اقامت گزیدند و آقا خان عضو محصلین مالیات دولتی شد و در ماموریت بروجرد و لرستان با گلوله اشرار مقتول گردید و از برادران خصوصاً از میرزا یحیی عائله برومند بر قرار است دیگر میرزا ابراهیم اسرائیلی همدانی اتحادیه که گنج ایمان را بوراثت از مادر داشت با مادر و اخوالش که در قسمت بندر پهلوی مسطور می داریم در آن بندر مقیم شده ابتدا در دواخانه خالش دکتر رحیم با شرکت بوده بعداً برشت منتقل شده دواخانه اتحادیه مفتوح شد و متدرجاً ترقیات مالی نمود و سالها در جامعه بهائی میدخشید و عضو فعال در محفل روحانی است و عائله روحانی در این امر تاسیس کرد و والده مؤمنهاش سفری به حیفا رفته زیارت فائز گردید و بالاخره در رشت درگذشت و از

مشاهیر بهائیان رشت میرزا غلامعلی خان مدبر الممالک از اعیان بلد و کارگشان فعال امور انام که مردی جلیل و عارف و ناطق و دلیر سالها عضو محفل روحانی بهائی و مورد حلّ و عقد امور بود خصوصاً پسرش مدبر خاقان صهر ابن اصدق شهیر خانواده از مدبر درین امر بر جا گذاشت دیگر مبصر الملک و سعید الملک برادران سردار

--- ۷۷۷

منصور مشهور رشتی در شمار بهائیان با اثر بودند . و از اشهر مشاهیر مهمین ثابتین آقا علی ارباب قزوینی سابق الذکر ابن حاجی نصیر شهید که چون والد سعیدش به قوت و استقامت در ایمان بدیع و در راستی و درستی نزد آشنا و بیگانه معروف و بکمال قدس و تقوی موصوف و خانه شان در رشت محل احتفالات بهائی و پذیرائی مبلغین و مسافرین شده تحمل تعرضات و تعدیات شدید از اعدا و اشرار نمود و در سال ۱۳۱۸ باتفاق آقا شیخ کاظم سمندر و پسرش آقا غلامعلی بارض عکا رفته چندی در جوار فضل و الطاف حضرت عبدالبهاء بسر برده مراجعت نمود و مستقلاً بتجارت و امانت فروشی پرداخت و خانهاش محل احتفال و پذیرائی واردین مسافرین و مبلغین گردید گرچه بعلت شدت شهرت باین نام و تعصب و عناد انام تهیه حجره و معامله با مردم برایش مشکل شد متعصبین با وی خرید و فروش نکردند حتی از گرفتن آب از چاه کاروانسرا ممانعت نمودند ولی متدرجاً در امور کسب و معاش موفق شده ایام را بعزت حقیقی و خدمت بامر ابهی بسر برد و مکرراً نیران فتنه و فساد افروخته گردید ولی محفوظ ماند از آنجمله خود چنین حکایت کرد که چون زوجه آقا میرزا محمد علی خان بهائی رشتی درگذشت و خویشان متوفاه که علما و غیر هم از مسلمین بودند نعش را به قصد نقل به عتبات عراق عرب

--- ۷۷۸

امانت گذاردند و پس از مدتی استخوانها را در صندوق مستطیلی نهادند نزد من آورد که میخواهم این قلیان کدو را با متعه تجارتی به قزوین بفرستید و با اینکه در خیالم گذشت که قلیان را در چنین صندوق تعبیه نمی کنند معذالک با مکاریان فرستادم آنگاه بمن گفت که نعش زخم بود میخواهم احباب در قزوین دفن کنند و چون کاری بود گذشته تغییر و تدبیری نمی پذیرفت ناچار تفصیل را باقا شیخ احمد برادر زاده سمندر نوشتم و همینکه چاروادار

صندوقرا بقزوین رساند شکستی در آن پیدا شد و نعش را دیدند و به سمع کدخدای محل که عداوت شدید باین طایفه داشته رساندند و بصدق الدوله حکمران قزوین خبر دادند و او بطمع جلب مال سمندر را با پسرش میرزا عبدالحسین و آقا شیخ احمد مذکور گرفتار حبس نمود و اظهار داشت که بهائیان رشت کشتند و جسد را برای بهائیان قزوین فرستادند و سخنان صدق محبوسین را بسمع اصغا نشنید و هر قدر احبای قزوین کوشیدند ثمر نداد آخر الامر مبلغ یکصد تومان از سمندر گرفت و اجازه داد که برشت بنویسد و استشهاد کنیم که میت کشته نبود و برای صرفه جوئی بطریق مذکور بقزوین فرستاده شد و خود نیز بسعد السلطنه حکمران گیلان نوشته راهنمائی باخذ مال نمود و چون خبر ب اُرشت رسید همهمه در بین تجار و غیرهم افتاد ورد زبان خاص و

--- ۷۷۹

عام گشت و با برجی از احباب واقعه را مطرح کرد شور نمودیم و روز بعد اخوی را بحجره فرستادم حجره را باز کرد و معلوم شد که جمعی کثیر در دار الحکومه مجتمع شده دامن بر آتش زدند و حکومت و نایب و فراشان دندان طمع تیز کردند و مانند واقعه سال ۱۳۰۰ ه. ق فراشان پی در پی بکاروانسرا ذهاب و ایاب نمودند و من متوکلّاً علی الله برای حجره از بیرون آمدم در بین راه فراشها رسیده مرا اخذ نمودند و رخصت حجره ندادند و چون بدار الحکومه رسیدم فراشباشی جلو آمد کیفیت را پرسید شرح دادم و مرا نزد حکمران دلالت کرد وارد شدم محضر حکمران را مملو از علما و تجار و اشراف دیدم پس حاجی سید رضی فومنی از اعیان بلد که با من دوستی داشت و جنب حاکم جالس بود مرا نزدیک طلبیده حقیقت واقعه را پرسید و من در کمال صراحت و صرامت گفتم خیلی تعجب کرد آنگاه در جای خود درب در نشستم و او مرا ب اِحاکم معرفی کرد بیان ما وقع نمود دیدم مطالب را درست بیان نکرد و من بنوعیکه از حال طبیعی خارج بودم کاملاً قضیه را تقریر نمودم و حضار تماماً بحیرت فرو رفتند ولی منشی باشی معرض و مبغض که مقابل حکمران نشسته مینوشت بمن پرخاش کرد گفت حقیقت واقعه جز این است من بی اختیار شده به او تشدد کردم و حکمران مردی بیغرض بوده پس به صدق

--- ۷۸۰

کلام برد و میرزا محمد علیخان را نیز طلبیده تحقیقات نمود و صدق تقریر مکشوف گشته و صورت تلگرافی از حکمران گرفته به حکومت قزوین مخابره کردم و مکتوبی نیز گرفته با پست برای سمندر فرستادم و تمامت معرضین مایوس و محروم شدند و احباب قزوینی نیز اقدام کرده صد تومان مذکور را از حکمران پس گرفتند و نیز در سال ۱۳۲۰ فشار معاندین زیاد شد بحدی که تقریباً سه سال ملاًها معامله با بهائیان را حرام کردند و لذا مردم با ارباب مذکور معامله نکردند و او خود در ضمن واقعه فتنه ۱۳۲۰ که در بخش سابق آوردم حکایت نمود " که از جمله محکومین بنفی از بلد من بودم و در چنان ایام درویشی روزی بکاروانسرا در آمده و زشت گوئی از امر کرد حاجی میرزا محمد ارباب قزوینی و آقا سید اسد الله باقراف که در کاروانسرا حجره داشتند اندیشه از مال کرده مرا به حجره خود طلبیده اظهار داشتند که چون احباب را بطهران تبعید کردند و تو را نیز تبعید مینمایند بخانه بروید و بیرون نیائید چندان اصرار ابرام کردند که مراعات حجره خود نکرده به خانه رفتم و شب و روزی ماندم و شهرت یافت که فلانی از ترس فرار کرد نپسندیدم از خانه بیرون رفتم ولی بمراعات احوال و اقوال احباب مذکور بدر کاروانسرا عبور نکردم و بر خلاف عادت هر روزی هنگام صبح و نیز عصر تمام بازار را گردش کردم

--- ۷۸۱

و سقط و دشنام از مردم میشنیدم و بخانه برگشتم و این احوال قریب بهشت ماه امتداد یافت و آنچه از مردم طلب داشتم ندادند فی المثل مبلغ چهار صد تومان جو بتاجری متعصب فروختم و از حاجی مجتهد خمایی استفتاء نمود که وجه را به فلانی بدهم یا نه مجتهد گفت چون در بابتش شکی نیست هرگاه وجه را باو بدهی ذمه تو مشغول خواهد بود اگر وارث مسلم دارد وجه را باو بده و اگر نه مال امام است و من از تاجر مطالبه کردم جواب گفت در محضر حاجی خمایی حاضر شو وجه را تحویل گیر و صورت سؤال و جواب را بمن ارائه داد دیدم خط و مهر خود حاجی خمایی است و تا پنجاه تومان خواستم خط را بخرم بمن نداد ولی حاجی میرزا محمد ارباب مذکور پس از مدتی بعنوان اینکه وجه از مال او بود از تاجر گرفت و باقی طلبهائیم وصول نشد و چون هشت ماه بیکاری

مذکور منقضى شد خواستم بکاروانسرا بروم حاجی ارباب و آقا سید الله صلاح ندانستند گفتند بهتر این است در کاروانسرای کلیمیان حجره بگیرد و من سزاوار عزّ امر ندانستم و بالاخره باجرت کران حجرهای در کاروانسرای کامرانیه که جمعی از تجار کلیمی و مسیحی میزیستند گرفتم و دو سال به نهایت سختی که کسی خرید و فروش نکرد و حتی نگذاشتند آب از چاه بگیرم و ناچار از خانه زیر عبا نهانی آب میبردم بسر

--- ۷۸۲

بردم و چون سرای نمکی متعلق بشریعتمدار بعد از حریق تعمیر شد حجره گرفته ماندم ولی احدی داد و ستد نکرد و هرگاه کسی نزد حجره‌ام میامد مردم او را توبیخ و ملامت می کردند تا آنکه سال ۱۳۲۷ در سرای مذکور بنای روضه خوانی گذاردند و چادر بزرگی زدند و تمامت حجرات را تزئین نمودند و مصاریف را بر احاد سکنه تقسیم کردند ما هم حجره را تزئین کرده سهم خود را دادیم و شروع بروضه خوانی شد و حاجی شیخ محمد آخر از همه روضه خوانها به منبر می رفت و شروع به تعرض این امر کرد و مجلس روضه در عشر اول صفر از صبح منعقد و روضه خوان مذکور همه روزه از لعن و دشنام و افترا ذرّه فرو نگذاشت و منبر را مقابل حجره ما قرار دادند و ندای به حاضرین نموده بر منبر چنین گفت ای مسلمانان ای سکنه کاروانسرا این بابی در خانه اش اجتماع میکند و مردم را از دین خارج می نماید و انواع امور ناشایسته را به محافل نسبت داده گفت چرا نمی ریزید چرا نمی کشید و تمامت حاضرین چشمها بمن دوخته خیره نگاه میکردند و سائر روضه خوانها هم برای رونق بازار خود باو تأسی و اقتدا نمودند و هنگام روضه جلو همه حجرات مملو از مستمعین میشد بجز جلوی حجرهء ما و اگر کسی می نشست به توبیخ و ملامت اعدا نمی ماند و چائی ما را نمی خورد و پس از ختم مجلس تمامت حضار از درب حجره ما

--- ۷۸۳

گذشته خیره بما می نگرستند و نفوس ضعیف الایمان را از این واقعات جبن و بیم احاطه کرد و دو برادر میرزا ابراهیم جدید از احباب مخلص ثابت بعلت ایمان برادر بر خود لرزیدند و پای منبر حاجی شیخ در مجمع انام حاضر شده تبری از امر کردند و نیز چون مکرر نام بنا بر زبان راند و مقصودش استاد هاشم بناء مرحوم بود استاد باقر از



مستضعفین بترسید و پای منبرش حاضر شده تبری کرد و احباب اصرار داشتند که من بکاروانسرا بروم ولی استقامت و پافشاری را صلاح برای امر دانستم و تا روز دهم بهمین منوال سلوک نمود و در آنروز بسکنه کاروانسرا خطاب کرده چنین گفت خواهشمندم سه روزی دیگر روضه را امتداد دهید زیرا که مقصودی بزرگ دارم و همه قبول کردند و گفت فردا عصر در کاروانسرای میرزا بابا حاضر شوید که مطلبی به شما بگویم و در آنجا چنین اظهار داشت که من تا کار این شخص را نسازم قلبم آرام نمیشود و فردا من از فلان در کاروانسرا حاضر میشوم و تا در حجره فلانی میروم و شما هجوم کنید که باید کار او را بانجام برسانم و همه متفق شدند و خبر بمن رسید و خود را برای آن روز حاضر و مهیا کردم و احباب ممانعت از رفتن به کاروانسرا کردند مخصوصاً آقا سید اسد الله بخانه آمده گریه کنان گفت بکاروانسرا برو و ترا خواهند کشت گفتم باید استقامت داشته باشیم و از مقدرات الهیه رو بر نگردانیم و من باختصار

— ۷۸۴ —

وصیتی در دفتر خود نوشتم و علی الصبّاح با عائله چای وداع صرف کردم و با میرزا غلامعلی موقعی بکاروانسرا رفتم که هنوز چراغهای بازار روشن بود سماورها را برای مستمعین روضه آتش نینداخته بودند و مباشرین روضه متحیر و متعجب شدند که در چنین روزی از همه ایام زودتر آمدم و مبلغ ششصد تومان وجه امانت در حجره بود بامانت حاجی میرزا یوسف متحده سپردم و مهیای تحمل هر پیش آمد نشستم و جمعیت متدرجاً محیط کاروانسرا را پر کردند بعضی شش لول با خود آوردند و حتی زنان در زیر چادر مقداری سنگ گرفتند تا حاجی شیخ محمد از همان دالان که وعده کرد رسید و من تمام توجهم باو بود ملتفت شدم که بعضی از مباشرین روضه مقداری مکالمه با وی کردند و او از مقابل حجرات گذشت و اقدامی نکرد و حتی بر منبر بر آمد و ذکر سوئی ننمود و من از ما وقع خبر نداشتم فقط در چهارم ایام روضه خطی بشریعتمدار نوشته از تهیه افساد به نام روضه خوانی ویرا آگاه کرده بودم بعداً مکشوف شد که با جمعی از اعیان در آنروز بمجلس روضه حاضر شد و حکمران نیز خبر یافته برای جلوگیری

از فساد گروهی از نایب و فراش را فرستاده در حجرات کاروانسرا حاضر بودند ولی مباشرین روضه قصد تمديد آیام داشتند و تنی از سکنه که مردی صالح بود بایشان گفت معلوم است که خیال فساد دارید و چادر

— ۷۸۵ —

بزرگ که بر پا بود از جای کند و لذا آن اوضاع خاتمه یافت و من چند روزی بعد از آن با مباشرین روضه ملاقات کرده به حاجی شیخ محمد پیام فرستادم که ابداً از شما محزون نیستم چه بدین وسیله آنچه از احوال سابقین در کتب و سیر خواندم برای العین دیدم و متشکر از حق شده بر خود میبالم انتهى ” و در واقعه مذکور بعضی از روسای مسلح از احباب قزوین که عده سوار با تفنگ همراه داشت برشت وارد شد و در شب مذکور از فتنه محتومه روز بعد خبر یافت و در آن روز با اسلحه در کاروانسرا حاضر بودند و مهیا شدند که اگر فتنه شروع شود بزنند و بالجمله آقا علی ارباب و خاندانشان پیوسته دچار تعرضات و حملات بودند و در استقامت و عمل بتعالیم و انواع خدمات مالی و غیرها در راه عقیدت و ایمان فتور نمود و تولدش در قزوین به سال ۱۲۶۴ و وفاتش در رشت بسال ۱۳۴۹ شد و نسلش از دو دخترش بر جا ماند و پسر کهتر حاجی نصیر بنام آقا فضل الله در قزوین به سال ۱۲۷۹ متولد گردید در رشت اقامت داشت تا بسال ۱۳۴۸ درگذشت و دختر حاجی نصیر که در ایمان و اخلاص و خدمت به روحانیت یادگار پدر بود باقا محمد اسمعیل قزوینی ازدواج کرده سالها در رشت فیما بین جامعه درخشید تا در سال ۱۳۲۴ درگذشت و نسلش از یگانه دخترش بر جای ماند . دیگر از بهائیان گیلان میرزا شفیع خان که در اجتماعات

— ۷۸۶ —

اشعار نعیم بلحن مؤثر و جذاب میخواند و بالاخره در بندر پهلوی بدست برخی از جنگلیان مقتول گردید و میرزا یحیی عمید الاطباء از ابناء خلیل همدانی که بنوع مذکور در بخش شش از همدان بسال ۱۳۰۷ مقیم رشت گشته خاندان بهائی تأسیس کرد سالها عضو محفل روحانی بود تا به سال ۱۳۴۷ درگذشت و میرزا مهدی شریک امین سابق الوصف در قسمت همدان چندی در لاهیجان بطبابت و جراحی مشغول و بخدمات در این امر مألوف آنگاه در رشت مقیم شده مطبش را مرکز برای اجتماع و تبلیغ نمود و سالها بعضویت محفل روحانی منتخب بود بالاخره

بهران در سالهای شیخوخت اقامت دارد و آقا حسن آقا تاجر طوآف سالها عضو محفل روحانی بود دیگر مشهدی باقر عطار و ملا یوسف روضه خوان که بالاخره مهاجرت بعشق آباد کرده و در آنجا درگذشت و آقا مشهدی اسمعیل و اکبر خان و رمضان و مشهدی قاسم زرگر و اخوانش آقا تقی و آقا رضا زرگر و دکتر پطرس طاشجیان اهل دیار بکر و خواجه موسس کاسپاریان و میرزا عبد الوهاب خان و نیز کربلایی عباس علاف که بواسطه میرزا آقا حکیم فائز شد و بی اختیار تبلیغ کرد و شهرت حاصل نمود با اینکه کسب و شغلش نا رائج ماند دست از تبلیغ نکشید و در سال ۱۳۳۵ درگذشت دیگر بارون مارکارها طاکورسیان قسیس ارمنی

--- ۷۸۷

اهل به طلیس عثمانی معلّم مدرسه امریکائی وواعظشان در حدود سال ۱۳۱۸ فائز به ایمان شد و شبی در خانه عمیدالاطباء قریب بیست و هشت تن از ارامنه جمع کرد و مسیو شلور مبلغ امریکائی پروتستانی را حاضر نمود و میرزا محمد علی خان بهائی صحبت بهائی کرده شولر را مغلوب ساخت که چون به منزلش رفت تا انجیل بیاورد و ارامنه تعصب ورزیده ششولول کشیدند و مدبر الممالک ششولول از دستشان گرفت و بدینطریق چند تن از آنان تصدیق کردند و کلیسا مارکار را خارج نمود و لاجرم در دائره دولتی مستخدم گردید و زوجه اش پیرو کلیسای پروتستان شده با وی همی معارضت کرد و بالاخره مارکار در حدود سال ۱۳۴۸ درگذشت .

در لاهیجان بنوعیکه در بخش ششم شرح و تفصیل نوشتیم مرکزیتی قوی از اهل بها بود و با مرکز رشت و قزوین ارتباط کار داشته مبلغین و مسافرین برای تجارت و هم تبلیغ بانجا ذهاب و ایاب مینمودند و شرح و حال میرزای عندلیب در قسمت فارس ثبت است و نیز شرح احوال مهاجرین قزوینی ساکن لاهیجان و اخلافشان در قسمت قزوین ثبت می باشد و از جمله آنان آقا محمد صادق کلاهدوز مسجون سال ۱۳۰۰ نیز در بخش ششم تفصیل داده شد و او خالوی سمندر قزوینی و از مؤمنین اولیّه آنجا و مورد بلیات و مشقات بسیار بود که پس

---۷۸۸

از چوب خوردن از دست بازاریان قزوینی و حکومت و مدتی حبس به لاهیجان مهاجرت کرد و از منادیان اولیّه این امر در آنجا بود و بکسب و کار مشغول و عائله برقرار کرد تا در سال ۱۳۰۰ ویرا فراشان از جانب حکومت برشت برده در سجن انداختند و بعد از سه ماه بیمار شده در محبس وفات یافت و پسر ارشدش میرزا اسد الله از لاهیجان برشت آمد و جسد پدر را با چند حمال بغسالخانه برد بعد از غسل و کفن دفن نمود که در قبرستان محله استاد سرا گذر بیجارکن ۳ زرع به دیوار جنوبی ۵ زرع بدیوار شرقی مدفون بود و اخلاف با ایمانی ازو بر جای ماندند و در لوح عمومی حضرت بهاءالله به خطاب یا صادق مذکور میباشد و خاندان مشهدی غلامعلی که قدرت و شهرت در بلد داشت بنصرت امر و حمایت احبا قیام ورزیدند و باطرافش از لنگرود و نیز قریه گلشن که سادات هراتی از احبا میمانند بتبلیغ پرداختند و محفل روحانی را در سال ۱۳۱۵ چون ابن ابهر از عکا مراجعت کرد آقا مشهدی غلامعلی را از لاهیجان برشت خواسته دستور داد تا تأسیس کرد و مشهدی غلامعلی سابق الوصف در حدود سال ۱۳۴۰ وفات یافت. و پسر ارشدش میرزا کوچک سالها با غیرت ایمانیه در جامعه بهائیان مصدر خدمات بوده بزراعت و تجارت چای اشتغال ورزید بالاخره در طهران درگذشت و مشهدی غلامحسین

--- ۷۸۹

سابق الوصف در حدود سال ۱۳۵۰ وفات نمود و خاندان وسیعی در این امر برجای گذاشت و حاجی آقا خان سابق الوصف در دائره حکومت که با لسان گویا و حافظه توانا بیانات مقدسه و استدلالات اثباتیه از حفظ میخواند و بالاخره (به سال ۱۳۱۴) از رشت به طهران آمد و به شیراز رفته در آنجا درگذشت و هشتاد و دو سال از مراحل زندگانی به پایان رساند و میرزا صادق خان در نهایت اخلاص و ایمان عمر بیایان برده در دائره دولتی موظف بود و عاقبت به طهران درگذشت و عائله برجای گذاشت دیگر آقا شیخ مهدی که مدتها در رشت عضو مخلص جامعه بهائی بود و خاندان اهل ایمانی از او برجای ماند.

و از معاریف احبای ایندوره آقا میرزا ابراهیم شریعتمدار ابن آقا میرزا محمود شریعتمدار بود و میرزا محمود شریعتمدار معارضه با احبا کرده عندلیب ترجیع معروف "تا شریعتمدار شد محمود مصطفی و اشریعتا فرمود" در

حَقَّش گفت ولی پسرش میرزا ابراهیم مذکور هنگامیکه بعزم تحصیل روانه عراق عرب شد آقا مشهدی غلامعلی تا نیم فرسخ خارج بلد وی را مشایعت کرد و زمان وداع بوی چنین گفت آقا زاده محترم بشما وصیتی دارم خواهشمندم فراموش نفرموده عمل نمائید خوبست در هر علمی تحقیق و تدقیق کند و هر صدا و ندائی که بگوشتان

--- ۷۹۰

رسید تعقیب و تجسس نمائید و انسان دانا باید در مسافرت با همه طبقه مردم معاشرت کند و هر چه شنود بگوش دل اصغا نماید تا شاید بمقصود رسد و انشا الله در مراجعت بوطن ملای خشک نشوید و بعد از سنینی چند که پدر در لاهیجان در گذشت و پسر از نجف برای جلوس بر مسند پدر وارد وطن شد همینکه مشهدی غلامعلی بدیدارش رفت از سخنانش رائحه آشنائی استشمام نمود و در خلوت باوی ملاقات کرده از عمل بتوصیه خود جويا گشت و او جواب گفت که بدان عمل کردم و بتجسس و تفحص در اخبار مأثوره دانستم که علامات و آثار ظهور موعود آشکار گردید و از طایفه بابی جويا شدم و باقا سید محمد صادق نامی آذربایجانی در نجف برخوردیم که معروف بابی بود و ظهور قائم موعود را بر من مدلل و ثابت کرد و کتابفروشی را نیز حین حرکت ملاقات نمودم که حاجی میرزا هادی دولت آبادی را در طهران نشان داد و لذا او را در طهران ملاقات کردم و او مرا بازل دلالت کرده در من مؤثر نگشت و لذا مشهدی غلام علی با وی در خصوص امر ابهی سخن گفت و بعضی الواح بوی داده که موجب ایمان و اطمینانش گشت و منجذب گردید. چنانکه حقایق را در مجامع بنوع تلویح و اشاره گوشزد اهالی همی کرد و برادران خود میرزا جعفر و میرزا محمد حسین و میرزا حسن آقا و ابن عم خویش آقا سید عبدالوهاب

--- ۷۹۱

را هدایت نمود و این موجب اشتعال و جوش و خروش احبّا و بغض و حسد اعدا گردید و بالجمله در حقش آثار متعدده صدور یافت و به سال ۱۳۳۸ درگذشت. دیگر حاجی واعظ بسال ۱۲۶۶ در طهران متولد و در سه سالگی بمرض آبله مجدرّ و از دو چشم محروم گشت و والدینش ویرا با خود زیارت مشاهد متبرکه عراق بردند و پس از دو سالی عودت کرد و با اینحال علوم ادبیّه فارسیه و عربیه و علوم نقلیه و عقلیه را هم فراگرفت و از واعظین و

ذاکَرین بر منابر گردید و در سال ۱۲۸۹ به لاهیجان آمده سکونت جست و شهرتی بسزا در علم و فضل و زهد و تقوی و نطق و بیان حاصل نمود و مورد حیرت و ورد السن بود که ضریری از صغر سن به چنان مقامی رسید و از وسعت معلومات و محفوظات و از طلاق لسان و از قدس و ورعش همی تمجید مینمودند و گروه شیخیه بلد با همه تعصب مشرعی که او را بود بنوع احتیاط باوی مصاحبه و مکالمه عقیده کرده بارائه کتب و اقامه ادله او را بعقیدت شیخیه در آوردند و او در آن ایمان ثابت و مشتعل گشت و حتی به حاجی محمد کریم خان که قبلاً لعن می کرد حسن نظر یافت ولی مطالب ویرا در مسأله معراج النبی و در معاد و رجعت و در باب ظهور موعود نمی پسندید و کم کم از جهت تعرضهای خان مذکور نسبت بامر بدیع طالب تحقیق در این امر گردید و چون مؤمنین

--- ۷۹۲

امر حکمت و احتیاط میکردند کسی را برای مذاکره بدست نیاورد و پس از قریب دو سال با حاجی قلندر مشهور که با لباس درویشیش در گیلان بتبلیغ اشتغال یافت ملاقات و مذاکره کرد و اطلاعی غیر کافی حاصل نمود و سنینی بدینحال گذشت تا آنکه کتاب فرائد تألیف آقا میرزا ابوالفضل گلپانگانی بدستش رسید و عرفان و ایمانش تکمیل گردید لاجرم عائله و محرمان خود را تبلیغ نمود که از آنجمله آقا شیخ مهدی شیخی و عائله اش بودند و برای عده نوزده تن از ملاها نامه دعوت فرستاده بحضور برای محاجه و استدلال طلبید و هیچ یک به میدان مناظره و محاجه قدم نگذاشتند ولی طولی نکشید که حاجی سید حسین قاضی و حاجی میرزا بهاء الدین شیخی با وی مخاصمه و تشهیرش کردند و برخی از وعاظ و ذاکرین حسب رقابت بتوهین پرداختند و حاجی میرزا نظام الدین روضه خوان محلّاتی با وی در مجلس روضه خوانی طرفیت کرد و او بمنبر بر آمده اعلان ایمان خود و دعوت ملاها پی تحقیق نمود و منبر را وداع گفت و حکمران حاجی امیر خان امین الدیوان شیخی بخصمیتش برخاسته اهالی را تحریک کرده و مالک خانه مستاجر مسکونه اثاثیه اش را بیرون ریخت و او ناچار شده بمحله اجاب قرار گرفت و فقط امام جمعه از وی حمایت کرد و او ناچار مدت یکسال خانه نشین گشت و جمع کثیری

--- ۷۹۳

پی تحقیق این امر نزد وی آمد و شد کردند و اندک اندک کار به جایی رسید که امام جمعه هم نتوانست حمایت کند و اهالی در حقیقت زمزمه میکردند و پیام داد که حاجی واعظ از لاهیجان به جای دیگر رود لاجرم با وجود تابی چاروا داران از کرایه چارپای چه که خطر هجوم و سرقت از طرف مردم بود او بشهر قزوین مهاجرت نمود و بدستور محفل روحانی قزوین در آنجا مقیم شده بتبلیغ پرداخت و نیز زنجان و همدان و کرمانشاه و جاسب و نراق و طهران و یزد و گیلان و توابع قزوین و غیرها متوالیاً سفر بتبلیغ کرده برگشته بقزوین اقامت داشت و حاجی سید جمال مجتهد قزوین بصدد قتل و غارت بر آمد و او ناچار چندی مخفی گردید و بالاخره خانه را فروخته بمحلهء دیگر سکونت جست و بالجمله حاجی واعظ با مساعدت محفل در صف مبلغین قرار داشت و سالها در قزوین بتبلیغ و تشویق و تدریس ذکور و اناث بهائیان پرداخت و نوبتی حسب دستور محفل روحانی برای تبلیغ بکرمان رفت و تفضیل واقعه فتنه آنجا را قبلاً نگاشتیم و عاقبت بسال ۱۳۵۸ در قزوین درگذشت. و خاندانی از وی بر قرار است و میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجی که فی الحقیقه قسمت غالب نشر این امر در گیلان به همت او قرار گرفت شرح احوالش به تفصیل در بخش شش و تتمه احوالش در این بخش در قسمت فارس مسطور است.

--- ۷۹۴

سیاهکل و دیلمان نوعی که در بخش ششم آوردیم. در اوائل سنین این امر ملا عبد الحسین و ملا جعفر واعظ قزوینی به قریه کلشجان واقع در جوار سیاهکل رفته ساکن شده به مکتبدراری پرداختند و پس از مدتی بسال ۱۲۷۰ با آقا سید حسین و آقا سید باقر پسران سید احمد مشهور به هراتی که به موجب وصیتنامه موجوده به خطش پسران را سوق به توجه باین امر داد سخن ازین امر گفته هر دو فائز به ایمان شدند و عائلهشان در ظل امر قرار گرفتند و میرزا کاظم خان نائب الوزاره حاکم لاهیجان و مالک قریه آنان را ضرب بسیار کرده اموالشان را یغما نمود و تبعید کرد و آنان در عهد مشیر السلطنه والی گیلان باز آمدند و آقا سید احمد بن آقا سید حسین به سیاهیکل رفته متأهل و متوقف گردید و در بازار قریه بکتابت اشتغال ورزید و با اهالی معاشر شد و آقا شیخ ضیا الدین روضه خوان و متوالی بقعه آقا دو برادران را که مالک املاک نیز بود تبلیغ نمود و چند سالی در قریه فقط آندو مؤمن باین امر بودند و از

اهالی عامی متعصب اندیشه میکردند تا آنکه میرزا ابراهیم جدید از احبای آل اسرائیل ساکن رشت برای تجارت و بزازی وارد سیاهکل و مشغول شد و با اهالی معاشر گردید و آقا میرزا احمد مجتهد جدید الورد از نجف و مرجع الاحکام قریه را که با معلومات وسیع و ذوق سرشار بوده آگاه ازین امر کرد و در آن اثنا سال ۱۳۲۷

--- ۷۹۵

میرزا محمدحسین منتصر الوزارة که با اطلاع در دیانت اسلام بود در لاهیجان تبلیغ شد و بیدرننگ بدیلیمان برگشته عائله و منتسبین خود را تبلیغ کرد و با اعالی و ادانی بی پروا صحبت این امر نمود و با چند مجلد کتب و آثار که همراه برد عده از مهمین را هدایت کرد و متدرجاً جمعی از مؤمنین فراهم آمدند امثال محمداسمعیل خان نصیرالوزارة و برادرانش میرزا ابراهیم و میرزا علیخان و دیگر اکبر خان و میرزا محمد خان و میرزا موسی خان و محمد رضا خان و عباسخان و آقا ولی و میرزا هدایت و آقا میرزا صغر و آقا میرزا رضا و آقا سید رضا و آقا درویشعلی و آقا میرزا آقائی و غیرهم و متدرجاً مبلغین و بهائیان دیگر بانجا ذهاب و ایاب کردند جمعی مؤمن شدند و آقا میرزا احمد مجتهد مذکور هم توسط شریعتمدار لاهیجان کامل شد و به تبلیغ پرداخت و نوعی شد که در کوی و برزن صحبت این امر بمیان بود و بعداً محفل روحانی در آنجا تأسیس گردید و در قریهء سنگر واقع در قرب رشت نخست میرزا آقا جان طالقانی چندی در آنجا ساکن شد و مورد تعدیات واقع گشت و نتیجه بدست نیامد و در سال ۱۳۲۸ درگذشت تا در سال ۱۳۳۳ سید اشرف هروی بن سید باقر هروی مذکور بانجا آمده سکونت کرد و متاهل گشت و مدت ده سال بایقظ اهالی پرداخت تا در سال ۱۳۴۹ نه نفر را هدایت نمود و در سال ۱۳۴۴ موفق بتأسیس محفل روحانی گردید و بعداً شمار مؤمنین اضافه شد و قوت گرفتند و در عین

--- ۷۹۶

حال مخالفتها و تعدیات نیز رخ داد . بندر انزلی سابق که در ایندور سلطنت پهلوی بنام بندر پهلوی مسمی گشت در این مرور ؟؟؟؟ در عالم بهائی نمایان گردید و یکی از معروفترین بهائیان مقیم آنجا دکتر رحیم خان بن حکیم دانیال اسد آبادی از آل اسرائیل و فارغ التحصیل از مدرسه مبلغین امریکائی که نزد آنان مسیحی شد و بصدد بودند



که ویرا از مبلغین مسیحی نمایند بسال ۱۳۱۸ در آن بندر سکونت گرفت و به اقدام خواهرش زلیخا و برادران و بستگان که ازینطایفه بودند و سعی در اقبال و ایمانش داشتند بالاخره با عائله اش در این امر قرار گرفت و به علت شهرت طبابت در امور زندگانی و حسن اخلاق مورد توجه یار و اغیار گردید و خانه اش محل نزول مبلغین و مسافرین و مرکز امور امریه گشت و از جانب حکومت ریاست صحیه یافت و بالاخره بسال ۱۳۴۰ درگذشت و خاندانی بجای گذاشت و حکیم دانیال مذکور خود نیز در صف متقدمین مؤمنین همدان قرار داشت و دخترش زلیخا مذکوره در حدود سال ۱۳۰۳ مشتعل به ایمان گردید و عائله مؤمنه از برجای ماند خصوصاً خلفش میرزا ابراهیم اتحادیه سالها در رشت عضو محفل روحانی و قائم به خدمات در سیل این امر گردید و از پسران دیگر حکیم دانیال میرزا رضا و برادرش نیز عائله امریهء واسعه برجای ماند و همه به نام اتحادیه برقرارند و از معاریف مؤمنین آنحدود

--- ۷۹۷

میرزا ابراهیم خان سرهنگ از اهل غازیان بندر انزلی بود که در سال ۱۳۱۳ ریاست گمرک بندر جز داشت و از آنجا سفری به هر زیارت حضرت غصن اعظم بعکا رفت و چون مراجعت کرد و بیگلریگی رئیس گمرک بنادر دانست وی را در سلیمان و آراب توقیف و مبلغ پانصد تومان جریمه نمود و باز ریاست بندر باو واگذاشت و او عاقبت بسال ۱۳۱۸ همانجا درگذشت و در ساری مازندران مدفون شد و ما ذکری ازو و آقا خان کماندر خان و میرزا باقر نانوا و آقا سید عبد الرحیم تبریزی و مشهدی اسد الله در بخش ششم آوردیم و نیز در سال ۱۳۱۳ میرزا آقا خان طهرانی که در بخش ششم شرح احوال نمودیم ببندر انزلی به اقدام ابتهاج الملک که امور بندر های شمال را بیگلریگی رشت در ید او واگذاشت مستخدم گمرک شده بماند و خانه اش محل نزول مسافرین بهائی گردید و در همان سال که مردم نسبت قتل ناصر الدین شاه را باهل بها دادند برخی از معاندین ویرا تعقیب کردند و بعداً متدرجاً حاجی میرزا حیدر علی و میرزا محمود رزقانی و سمندر و ابن ابهر و فائزه خانم با شوهرش میرزا محمد صادق و غیرهم از مبلغین و مسافرین بهائی که بارض عکا و عشق آباد از آن بندر ذهاب و ایاب می کردند در آنخانه نزول مینمودند و میرزا علیرضا خان اعتضاد الوزاره رئیس پست گیلان باتفاق آقا میرزا آقا حکیم

رشتی در ۱۳۱۷ که بعکاً میرفتند نیز مهمان او بودند و در این سنه در آن بندر میرزا آقا خان را از حمام عمومی ممانعت کردند و بسال ۱۳۱۸ میرزا محمد علیخان منشی از بندر جز آمد و خبر فوت میرزا ابراهیم سرهنگ مذکور را آورد و آنکه حسب وصیتش جسدش را بساری برده جنب قبر میرزا حاجی آقا عمید الاطباء لاهیجی دکتر قشونی دفن کردند و به سال ۱۳۲۲ چنین فتنه شد که حاجی میرزا حیدر علی از خارج وارد ایران و بندر انزلی شد و بمنزل میرزا حسین خان بن رفیع الملک رئیس پست از بهائیان نزول کرد و اهالی که در حین ورود حاجی را با رئیس پست دیدند خبر بسید علی نام امام جمعه دادند و فتنه برخاست و مردم باجماع خواستند که هجوم به خانه کنند و رئیس پست تلگراف بنصر السلطنه سپهدار والی گیلان در رشت کرد و از او جواب بشجاع لشکر رئیس توپخانه رسید که خانه رئیس پست را محافظه نماید و حاجی میرزا حیدر علی هم به والی نامه نوشته اجازت ورود برشت خواست و جواب رسید که شهر منقلب است اولی آنکه برگردید و حاجی با میرزا محمد علیخان رشتی که برای بردنش برشت آمده بود در خانه رئیس پست محصور ماندند و بالاخره ارامنه اداره طومانیانس در ظلمت شب حاجی میرزا حیدر علی را به کشتی وارد کردند که توانست برگردد و کربلائی مؤمن معاند از اداره

مذکور خواست که میرزا آقا خان را از شغلش در آن اداره منفصل سازد و طومانیانس جواب شدید بوی داد تهدید کرد که صلاح و چاره جز سکوت ندید ولی میرزا حسین خان رئیس پست را معزول کردند و چون برشت میرفت او را پی نمودند و بالجمله در بندر پهلوی محفل روحانی تأسیس بود و در اجتماعات روحانیه گروهی احتفال می نمودند و آقا حسن آقا ثمری قوی الایمان از اهالی که با بنت آقا شیخ مهدی لاهیجی مذکور ازدواج کرده عائله ثمری بر قرار داشت مباشر خدمت در دائره پست و ملازم خدمات امری بود و آقا سید آقا جان مستخدم حکومت از اهالی آنجا نیز در جمع مؤمنین قیام داشت .

## مازندران

به نوعی که در خاتمه بخش ششم منتهی گردید در هنگام غروب شمس ابهی<sup>۱</sup> در بسیاری از بلاد و قرای مازندران جماعتی کثیر از مؤمنین این امر میزیستند که در آن میان معدودی از بقیة السیف قلعه شهیره طبرسی و اخلاف و منتسبین شهداء به حال کبر سن بودند، چنانچه آقا علی بن مشهدی حسین از اصحاب قلعه تقریباً در سال ۱۳۲۲ وفات یافت و میرزا حسن بابی شهیر سابق الوصف در حدود سال ۱۳۱۲ ازین جهان درگذشت و آقا مشهدی علی بهنمیری در حدود سال ۱۳۲۶ درگذشت و خلف وحیدش آقا میرزا غلامحسین سالها به اخلاص و شهرت زیست و نیز عده از رجال و اعظام مملکت و از افاضل ملت شمرده می شدند و شرح احوالشان را در بخش مذکور نگاشتیم و از اعقاب متقدمین نیز جمعی به عرصه آمدند و معدودی نیز تازه قبول ایمان کرده در صف مؤمنین وارد شدند و رایت امر ابهی<sup>۱</sup> و آثار میثاق در انظار عام و خاص مشاهده می گردید و معارضین عهد و پیمان در سنین اولیه در این قسمت ایران نیز مانند دیگر اقسام سعی بسیار کردند که بذر نقض بیفشانند و از سلطنت میثاق بکاهند و آقا جمال بروجردی سفر بدین حدود نمود و با بعضی مؤمنین مراسله کرد ولی ثمر و بری نگرفت و اسفار مبلغین از حاجی میرزا حیدر علی

اصفهان و غیره و مخصوصاً مقام عرفان و نفوذ آقا سید محمد رضا شهیرزادی در مقابل اعمال آنان سدّی بزرگ بود و آقا سید محمد رضا پی در پی سفرها کرده در تثبیت ایمان و تقویت اجتماع و احوال همگی کوشید و جور و ستم و تعرض بر این طایفه نیز کماکان جاری بود و گهگاهی به حمایت متنفذین از مؤمنین و به معاونت اولیاء امور مرتفع می گشت و فتنه و حمله که در ایام انقلاب ملّی مشروطیت طلبی بر این گروه بیطرف و بیمدخله در امور سیاسی واقع شد و دچار تضییق و تبعید و حبس و قتل گشتند و معدودی بشهادت رسیدند در بخش سابق مسطور گردید. و از شهداء مهمّ این واقعه آقا میرزا محمد علی مشیرالتجار ساکن ساری بن ملّا محمد تاجر کتابفروش معموره

نشابوری بن باقر و ملا محمد مذکور پسر عم شیخ احمد فانی شهید شهیر بود و کیفیت ایمان شیخ مذکور در مشهد و نشر آن بواسطه او در معموره و بالاخره شهادت وی در ایام حضرت بهاءالله در ادرنه را در بخشهای سابق آوردیم و از مشیر التجار چنین حکایت است که شیخ احمد در تبریز در سال ۱۲۸۳ ه.ق در منزل پسر عمش آقا ملا محمد پدر مشیر التجار باتفاق آقا ذبیح الله نام و سیدی مهمان بود و شبانه صادق خان داروغه و بیگلریکی از جانب حکومت مامور دستگیری آنان شدند و جمعیت بسیاری از سرباز و فرآش بخانه ملا محمد ریخته

--- ۸۰۲

غارت کردند و چهار نفر را کت بسته برده محبوس ساختند و پس از چندی ملا محمد و سید را رها نمودند و شیخ احمد و آقا ذبیح الله را شهید کردند و این مخالف است با آنچه موافق تاریخ نبیل در سابق آوردیم و آنکه با شیخ فانی شهید شده آقا ذبیح الله نبود و بالجمله در ۷ محرم ۱۲۹۸ در طهران درگذشت و خلفش میرزا محمد علی مذکور در ساعت پنج و نیم گذشته از شب یکشنبه ۱۴ شوال ۱۲۸۱ در تبریز متولد شده بود و پس از رشد به پیشه پدری یعنی تجارت مشغول گردید و در طهران و تبریز و رشت و همدان و ساری و استرآباد متوالیاً بتجارت اشتغال ورزید و بالاخره در ساری سکونت و اشتغال جست و این سال سوم اقامت و تجارتش بود و در حسن سلوک و آداب و دوستی با مردم قصوری نداشت و هر چند به ثروتی نرسید و کفالت عائله وسیعی میکرد و زیر قرض هم رفت ولی معذک با متانت و کفایت و سخاوت امور میگذراند و زوجه اش بهیه خانم بنت میرزا عنایت الله علی آبادی شهیر بود و ام الزوجه بنام فاطمه سلطان در حدود سن هفتاد سالگی با دختر و داماد میزیست و سه اولاد یکی بنام میرزا اسد الله پانزده ساله و مشغول بتحصیل دیگر بنام میرزا نصر الله شش ساله و سوم دختر دو ساله و دیگر از عائله اش وحدت خانم پانزده ساله دختر دیگر میرزا عنایت الله و دیگر

--- ۸۰۳

میرزا عبد الله پسر زاده میرزا عنایت الله که فاقد ابوبین بود و شرح واقعه شهادت بدین طریق شد که در ورود اشار ضد مشروطیت خواهان بمازندران با آنکه بسیاری از اهالی گریختند مشیر التجار شاید با اعتماد بعدم مداخله خود در

امور انقلاب و بنیک نفسی خود برجای ماند تا در ظلمت شب ۱۳ محرم ۱۲۳۰ تنی از اشرار از دیوار کوچه بالا آمده وارد خانه‌اش شد و در را باز کرده اشرار در آمده بخوابگاهش ریختند و او را با پیرهن و زیر شلوار بحیاط کشیده دستها از پشت بسته نگه داشتند در مقابل چشمش گوشواره و دست بند از گوشها و دستهای اهل البیت کشیدند و صندوقها و اثاث و زیور گرفتند و آنچه آن غریب دست بسته و اهل بیتش ناله و ضجه نمودند که ای گروه مسلمانان شماها که کلید حجره را هم گرفته‌اید تمام اجناس حجره و خانه و اثاث البیت مال شما باشد مرا رها کنید شبانه دست اهل بیت خود را گرفته ازین شهر بیرون رویم جوابی بغیر او توسری و سیلی و کتک و ضربت با قنداقه تفنگ از آن اشرار نشنیدند و رحم بر آنها نمودند و صدای ضجه و فریاد اهل بیت فضای شهر ساری را احاطه نموده یکنفر از خوف اشرار جرئت بیاری آنان نمود تا چون از غارت فراغت جستند و غیر از لباس شب که در بر آنان بود لباس قابل و ناقابل بر جا نگذاشتند آنمظلوم غریب را پیش انداخته با توسری و پشت

— ۸۰۴ —

گردنی از خانه بیرون بردند و اهل بیت بیچاره برهنه در تعاقبش روی بکوچه کرده شبانه دیوانه وار پراکنده شیون میکردند اشرار با ضربت ته تفنگ و توسری آنانرا درون خانه نموده در خانه را از بیرون بستند و آنمظلوم را بیابغ میرزا عسکری که معروف بصدر العلما بود و تقریباً تا خانه چهار صد قدم مسافت داشت و مقابل خندق واقع شده بود بردند و بیست قدم بالاتر از باغ مذکور نگه داشتند که تیر باران کنند و آن مظلوم التماس کرد که قلمدان و کاغذ ازین خانه گرفته بدهند که چند کلمه وصیت ببرادرش بنویسد که بازماندگانش را جمع آوری کند گوش ندادند و تیر بارانش کردند و سه تیر باو اصابت کرد و باقی به دیوار باغ گرفت و آن سه تیر یکی بقلبش اصابت کرد از پشت در رفت دیگری به بناگوش گرفته از بناگوش دیگر گذشت و سوم از پشت زهار خورده از سفید ران در گذشت و هنوز رمقی در بدن داشت که پاهایش را گرفته بر زمین کشیده به خندق انداختند و جسدش تا قرب ظهر روز بعد در گودال خندق افتاده بود و اهل بیتش از خوف اشرار جرئت نکردند که بسر شهید خود روند و هنگام ظهر نایب

غلامعلی نام واحد العین از جانب اشرار مامور شد که کشته ها را دفن نماید و جسد آن شهید را به قبرستان ملاً مجد الدین برده در آنجا غسل داده کفن و دفن کردند و از آن واقعه تا قریب چهار ماه با آنکه دیوار کوچه را تراشیدند

--- ۸۰۵

آثار خون وی باقی بود تا بعد از چند ماه که فی الجمله امنیت حاصل شد برادر ارشد آن شهید آقا میرزا محمد باقر از طهران رسید و قبر او را از آجر ساخت که مفقود نباشد و از حضرت عبدالبهاء زیارت نامه بعنوان آقا میرزا محمد علی شهید و خطابی برای آقا میرزا باقر رسید. و در همان شب پنجشنبه ۱۳ محرم سال ۱۳۴۰ در ساری قبل از شهادت رساندن مشیر التجار مذکور آقا محمود ساعت ساز ساوی را به قتل آوردند و او تقریباً پنجاه ساله و در عقیدت بهائی مشتعل بود ولی حکمت کرده خاندانش خبر نداشتند و داخل در مذاکرات مشروطیت و وکیل الجرائد شد و وقایع نگاری میکرد و در شب مذکور اشرار ابتدا بخانه او از دیوار وارد شده غارت کردند و ریسمان بگردنش انداخته آنقدر کشیدند تا خفه شد و جسد را کشیدند تا زیر حمام خرابه به چاه انداختند و در همانروز سیزده محرم بالاخره جسدش را از چاه در آوردند غسل داده در امامزاده عبد الله کفن و دفن نمودند و در آن شب بعلاوه آندو نفر بهائی مذکور آقا محمد اسمعیل امین التجار اصفهانی را نیز اشرار بعد از ریختن بخانه و غارت اموال و اشیاء او را به چندین زخم مجروح و مجبوب کرده و از خانه بیرون کشیده تیر باران نمودند و آقا میرزا حبیب نام خرازی

فروش اصفهانی را چند روزی بعد از واقعه مذکور شب ۱۳ محرم

--- ۸۰۶

تیر باران کردند و ایضاً در ماه صفر ۱۳۳۰ در ماه فروزک و ارطی (ارطه) که از قراء ساری است دو نفر دیگر از بهائیان را یکی آقا شیخ محمد تقی و دیگر آقا میر صفر را بشهادت رساندند شرح آنوقایع را که بعضی از بهائیان محل نوشته چنین است :

جناب آقا شیخ تقی که در یکی از عبادالله الصالحین و احبای مخلصین بود در زمان فتنه و آشوب محمد علی میرزا فرقه معاندین و مبغضین کراراً ایشانرا گرفته اذیت و آزار روحانی و جسمانی نمود مبلغ زیادی بعنوان جریمه

مصادره از ایشان اخذ کرده‌اند تا آنکه در ۱۵ ماه صفر ۱۳۳۰ بتحریک علمای ساری شخصی عنود بیرحم با برخی از اعدای و اهالی اراذل سنگدل در نیمه شب میروند در منزل ایشان زنجیر در خانه را با لوله تفنگ شکسته و جناب معزی الیه را از بستر خواب کشیده با ضرب و زجر از خانه بیرون میبرند پسر آنمظلوم از دنبال پدر دوان بیرون میشود انظالمان بیدین غافل از یوم الدین سینه بیکینه پدر را در مقابل چشم پسر از ضرب گلوله مشبک می‌سازند و با این ظلم شدید باز نائره بغض و عداوتشان بیشتر زبانه میزند یوم دیگر جناب آقا میر صفر را که در امر الله ثابت و به کمال تقوی موصوف و مشتهر بود دستگیر مینمایند و از ماهفرزوک بیرون برده بارطی که محل رؤسای ظالمین است نزد شخص معاندی که چند یوم قبل از این دو سه نفری از

--- ۸۰۷

محیین را کتک زده و سب و شتم نمود و تهدید کرده که بهائیان کل باید قتل شوند میکشند و جناب آقا میر صفر را در موقعی نزد آن مباشر ظالم وارد میکنند که جمعی از مسلمان خونخوار و فتنه جویان غدار حاضر بوده اند آن نا مسلمانان بیدین بمحضی که آن سید مظلوم بی ناصر و معین را دیده دفعة قیام کرده هر کدام محض ثواب بیحساب کتک میزنند بقسمی که دیگر رمقی از برای آنمظلوم باقی نماند بعدها میگویند اگر از بستگانش کسی بیاید و فلان پول بدهد این جسد را که فی الواقع چون مرغ نیم بسمل بود میدهیم خلاصه از بستگان اینمظلوم آمده این مبلغ در خواسته آن ظالمان را داده و این نیمه جان را در روی چهار چوب بسته حرکت داده که ببرند بقریه خودشان در این ضمن که حضرات اهل بیت و خانواده این مظلوم این خبر جانسوز وحشت اثر می‌شوند سراسیمه از خانه بیرون میدوند و منتظر ایستادند که آن مظلوم نیمه جان را بیاورند و لکن چون قدری آن جسد متحرک را از قریه ارطی دور میکنند باز معاندین نار عداوتشان شعله میکشد می‌گویند هر کس برود و آنرا بکشد که دیگر روی خانه و عیال نیند مستحق بهشت عنبر سرشت خواهد شد و خدمتی در اسلام کرده بیحساب و بی پرسش از پل صراط می‌گذرد و همخوابه حور در قصور جنت خواهد بود شخص عنودی از جا جستن کرده می‌آید

--- ۸۰۸

در نیم راه با گلوله موزر این نیمه جانرا شهید جور و جفا میسازد نعلش این شهید سعید را میبرند بخانه اهل خانواده که منتظر ورود آن بوده و امید زندگی باو داشته صدا بناله و شیون بلند میکنند باز آتش غلّ و بغضای اشقیا فرو ننشسته حکم می کنند که نعلش را بدهید حضرات اهل بیت نعلش را در گوشه پنهان کرده می گویند او را دفن کردیم بعد از یکشنبه روز دیگر محرمانه نعلش آنشهید مظلومرا دفن میکنند ابنائی که از این دو شهید باقی مانده از قرار ذیل است از مرحوم شیخ تقی سه طفل ذکور بدیع الله و محمد و نور الله از آقا میر صفر یک طفل سید رضا و در بابل هم شهادت آقا میر محمد علی معین التجار واقع شد که نیمه شب جمعی از اشرار در خانهاش را کوبیده اظهار کردند که نامه برایش آورده اند و معین التجار در بروی آنان باز کرد و چون اشرار هجوم آوردند زوجه اش سر و پا برهنه در جلو آمده اصرار کرد که تا مرا نکشید نمیگذارم شوهرم را بکشید لذا زن و شوهر هر دو را بقتل رساندند .

و از مشاهیر بهائیان ساری لطفعلی خان کلبادی سالار و سردار جلیل سابق الوصف صاحب ثروت و افره و قری و املاک باهره و نوکران مسلح قاهره و مورد بیم و ملاحظه و احترام و احتیاج عامه و در طول مدت ایندوره عضو محفل روحانی آن بلده و حامی بهائیان بود و با همه شهرت و اقداماتش بنام

--- ۸۰۹ ---

این امر بعلت کمال قدرت و ثروت نه از طرف دولتیان بهانه جو و نه از اشرار و مهاجمین گرگ خوزیان بسیاری باو نرسید و نوبتی در ایام ناصرالدین شاه و قدرت تامه کامران میرزا در فتنه که بنام ماهفروزک برانگیختند و ملأ علیجان را بشرحی که در بخش شش آوردیم بشهادت رساندند چون کامران میرزا وی را احضار و باز خواست کرد که خبر دادند شما حوزه در حول و حوش خود دارید بتجاهل و لطیفه گفت که من فقط حوض کوچکی در عمارت خود بنا کردم و کامران میرزا چون تکرار کرد او و باز همین جواب گفت و کامران میرزا خندید دست ازو کشید.

و دیگر از بهائیان شهیر ساری آقا سید حسین مقدّس بن آقاسید باقر از سادات حسینی ساکن ساری در محرم سال ۱۲۸۷ متولد شد و دروس مقدماتی و علوم ادبیه عربیه فرا گرفت و به سجه پدر بعبادت و ذکر و دعا و لوح گشت و در سنین شباب که به تحصیل در مدرسه با طلاب علوم ادبیه و دینیه مشغول بود با میرزا حسن واعظ قزوینی از



احبای مشهور که برای روضه خوانی بساری وارد شد و با وجود بهائیت سر حلقه واعظان و ذاکرین مصیبت گردید و اهالی بوسعت محفوظات و عمق معلومات و ذوق و تقریرش فریفته شدند در مجلس روضه خوانی منعقد در خانه خالش که از ملاکین و محترمین بلد بود و تنظیم مجالس را بعهدہ خواهر زاده وا گذاشت معاشر و

--- ۸۱۰

مجالس گشت و بواسطه او با چند تن دیگر امثال میرزا محمد حمزه معروف به پیشنماز و میرزا فتح الله حمزه و میرزا فضل الله سنگ که همدوره در تحصیل بودند بعرفان و ایمان بدیع فائز شدند و با همه رعایت احتیاط زمزمه و همهمه در خصوص ایمانشان با لسن و افواه افتاد و پدر بتعرض و مقاومت برخاست و عاقبت بدستور واعظ مذکور نسخه آثاری صادر از قلم حضرت عبدالبهاء را مخفیانه بر سجاده پدر گذاشت و سید متعبد چون آن را مطالعه نمود متنبه گشت دیگر بار متعرض فرزند نگردید ولی قیل و قال مردم در باره وی بر جای ماند و در آن اثنا پدر وفات یافت و ملای محل میرزا محمد علی فاضل بنای تعرض بر منبر گذاشت و خواست ما ترک پدر را از فرزند وحید باز دارد لاجرم آقا سید حسین بطهران رفته بدربار سلطنتی شکایت از آخوند نمود و دست ملّا از تعدی کوتاه گشت و او به ما ترک رسید و ملّا در اثنا سفر برای زیارت عتبات عراق عرب در کرمانشاه درگذشت و بالجمله آقا سید حسین مقدّس در ساری رکن رکن در جامعه احبا شد و سالها عضو مهم محفل روحانی بود و در تبلیغ علما ومهمین مخصوصاً کوشید و با حسن خلق و غریب نوازی و بسط ید و طیب معاشرت با طبقات و عقاید مختلفه و عمق در امر ابهی<sup>۱</sup> و روحانیت و سحر خیزی و عبادت امتیاز داشت و در نشر معارف و تأسیس مدارس و مساعدت

--- ۸۱۱

کودکان بی بضاعت بذل مال نمود و در تأسیس خیابان بلد و خیرات عمومیه سبقت جست و در سال ۱۳۲۶ سفر به شهمیرزاد نمود و معاندین حکومت سمنان را اغوا و اغرا کردند که سید بابی از مازندران آمده میخواست با بایها سنگسر و شهمیرزاد همدست شده بمخالفت حکومت پردازند و حکمران شبانه سواران چند بشهمیرزاد فرستاده مقدّس را با تنی چند از مستخدمین کت بسته بطرف سمنان بردند و در آن بلد تنی از اعضاء حکومت که سابقاً از

مامورین حکومت ساری بود و مقدس را می‌شناخت و پیرا نزد حکومت تعریف کرده نوعی نمود که حکمران پشیمان گردیده هراسان گشته از طریق معذرت آمده محرکین و مفسدین را تهدید سیاست نمود و مقدس را تا شه میرزاد مشایعت کرد و او با احترام تمام بساری برگشت و نیز در ایام انقلاب مشروطیت و ملیت باغ مقدس را دو بار بنام اینکه سید بابی مشروطه طلب است غارت کردند و هنگامیکه بنام معجزه صادره از حضرت عباس شهر را چراغان داشتند در شب دوم چنین شهرت دادند که در باغ سید بابی سوخت و در حال انتظار اراذل که مهیای تحریک و افساد بودند با نفت و بنزین سوی باغ شتافتند و هنوز پاسی از شب نگذشته قریب نیم از اهالی شهر بدرج باغ مجتمع شدند و با لعن و سب و ناسزا فریاد همی زدند که بابی سوخته را می‌خواهیم و بالاخره نظمی

--- ۸۱۲

مداخله کرده با شدت و سر نیزه اهالی را از حوالی باغ راندند و در کل این مواقع مقدس را بیم و اضطرابی دست نداده استقامت ورزید و پیوسته دلیرانه تبلیغ امر ابهی<sup>۱</sup> میکرد و خانه خود را بنام مسافرخانه تقدیم عالم امر نمود و عاقبت بسال ۱۳۴۳ درگذشت و خواهر زاده اش خطیب مقدسی که دست پرورده روحانی اوست بعد از او بفعالیت و خدمات امریه قیام کرد. دیگر آقا سید مرتضی حافظ الصحه در مازندران تحصیلات فارسی و عربی و طب ایرانی نمود و بواسطه میرزا حسن قزوینی مذکور فوز به ایمان بدیع یافت و بنام این طایفه مشهور شد مردم تعرض کردند و پدرش او را از خانه اخراج نمود پس بطهران رفته قریب پنجسال تکمیل تحصیل طب کرد و در مریضخانه دولتی بخدمت پرداخت و با احباً معاشرت نمود و ماموریت طبیب صحیه یافته بمازندران برگشت با عائله بدماوند رفت و مقدار دو سال در آن حدود اقامت داشت نفوسی چند را مهتدی ساخت و بالاخره اهالی بتعرض برخاسته خواستند خانه را آتش زنند و برخی از دوستانش ممانعت کردند و او به ساری برگشته سالیانی دراز ماموریت صحیه داشته به طبابت اشتغال نمود و بتبلیغ و نشر امر ابهی<sup>۱</sup> پرداخت و نزد اهالی بدین نام معروف گشت و برخی از جهال وی را به

--- ۸۱۳

عنوان جبرئیل بایان می خواندند و بعلت اینکه در اخذ نقود از مرضی مساهله می نمود اطباء بلد و غیرهم شهرت دادند که موظف برای تبلیغ می باشد و با اینکه خانهاش محل ورود مسافرین و معاشرتش با مؤمنین سابقین از قبیل میرزا فضل الله سنگ و آقا سید حسین مقدس و میرزا محمد پیشنماز و آقا علی اکبر سمسار و غیرهم معروف و معلوم بود اهالی بطبابتش وثوق داشتند و مرجع عموم شد و نوبتی بعزم تشرف محضر عبدالبهاء با فرزندش سید آقا بزرگ حرکت کرد ولی بواسطه محاربه بین دولت روس و ژاپن طرق مسدود بود و ناچار عودت کردند و نوبتی برخی از برخی از اعدا قصد هلاک وی نمودند ولی حکمران جلوگیری کرده وی را چندی در دارالحکومه نگهداشته حفظ نمود و هنگامیکه محمد علی میرزا با جمعیتش در استر آباد رحل اقامت انداخت برخی از معاندین صورت فتوغرافی اجتماعی معاریف احبای ساری را نزدش برده آنرا مخالف وی و مجاهد در طریق حریت و مشروطیت تعریف نمودند و چند تن مامور قتل احباب شده به ساری شبانه در آمدند و چنانکه در بخش سابق نگاشتیم تنها به قتل مشیر التجار کامیاب شدند و آقا محمود ساعت ساز و میرزا حبیب الله خرازی فروش از محبین این طایفه را که بین انام بهائی معروف شدند ولی در حزب سیاسی دموکرات داخل بودند نیز بقتل آوردند آنگاه محمد علی میرزا وارد

۸۱۴

ساری شد و اهالی جشن گرفتند و آقا سید مرتضی را هنگامی که از جشن تجارتسرای وکیل بخانه برمیگشت تنی چند از سواران و ارادل احاطه کرده به هیاهو و سب امری پرداختند و او را بدین طریق سوی دروازه طرف شهر بار فروش بردند و در حالیکه گفتگوی قتلش مینمودند سهم الممالک بن امیر مؤید رسیده از ماجری مطلع شد و او را مستخلص کرد با دو تن از نوکرهای خود به خانه فرستاد و در آنشب جمعی از اجبا نیز گرفتار آزار سواران و شریران گشتند و آقا سید مرتضی علی الصباح تفصیل ماقوع و سائر اعمال سواران را بمحمد علی میرزا عریضه کرد و او منادی به بازار انداخته اعلانات منتشر کرد که کسی متعرض احدی به نام مشروطیت خواهی و غیره نشود و لذا امنیت حاصل شد و بالجمله آقا سید مرتضی حافظ الصحه بدین لقب از طرف حکومت خوانده شد و خلعت در مقابل فداکاری و اقدامات صحی که در سال وبائی بعمل آورد بدو دادند و تا آخر الحیات بنام این امر معروف و مشغول

به خدمات روحانیّه بود و در سال ۱۳۳۳ در ساری مدفون شد و خلف وحیدش آقا سید آقا بزرگ حافظی حسب میل نوایای آن مرحوم خانه مسکونه‌شانرا به مسافرخانه بهائی داد. و در قریه ماهفروزک علویه خانم سابق الوصف حرم ملّا علیجان شهید جمعیت اهل بها را اداره نمود و مکرراً در

--- ۸۱۵

اقسام مملکت سفرها برای تبلیغ کرد و مدتی در طهران به تبلیغ و تشویق نسوان پرداخت و در سال ۱۳۲۰ بعکّا شتافته چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسر برد و حسب الامر به عشق آباد رفته ایّامی بماند پس به خراسان و یزد و گیلان و مازندران بتبلیغ و تربیت نسوان همت گماشته و هنگام ورودش به یزد باتفاق پسر برادر جوانش سید علی محمد و میرزا حسین زنجانی در اواخر فتنه سال ۱۳۲۱ بنوعیکه در بخش سابق نگاشتیم واقع شد در کاروانسرائی سکونت جست و اشرار بلد به تصور اینکه اموال بسیار با خود از عشق آباد دارد دورش گرفتند و او بی پروا لسان به نصیحت و تبلیغ گشود و نزدیک شد که اشرار بتازند و بسلب و نهب پردازند چون در طول طریق قبل از وصولش بیزد نیز جمعی از یزدیان در قافله به تعصب شدید شده ضرب و زجر وارد آوردند و ماجری باشرار گفتند لاجرم مصمم به قتلش گشتند ولی در آن اثنا گماشتگان جلال الدوله حکمران رسیده ویرا مستخلص کرده بدارالحکومه رساندند و ایّامی چند مصون ماند آنگاه به عباس آباد محل اقامت حکمران بردند و شاهزاده با عائله اش سئوالات و مشکلاتی چند ازو پرسیده جواب شنیدند و احترامات به جای آوردند و حکمران او را باتفاق بعضی از معتمدین به سمت آباده فرستاد و به حکمران طول طریق مکاتیب متحد المضمون در توجه بحفظ

--- ۸۱۶

و حراست نوشت و لذا چون در ابر قوه اهالی به صدد ایذا و قتل برخاستند حاکم محل ناچار بحفظ و حمایت شده او را به آباده رساند و ایّامی در آنجا سکون و آسایش جسته روانه گشت و بالجمله علویه خانم تمامت حیات خود را پس از شهادت شوهر والا گوهر در نشر امر ابهی<sup>۱</sup> صرف نمود و از قلم حضرت عبدالبهاء به لقب امة‌البهائ مفتخر

گردید و دارای علم و فضل و حسن خو و سلاست تقریر و تحریر و اطلاعات دینی و قدرت شعریه بود و نمونه‌ای از

اشعارش که در دعوت بامر ابھی<sup>۱</sup> گفت چنین است :

یا معشر البشر شب هجران تمام شد

قوموا عن القبور که یوم القیام شد

ای عاشقان حقّ رخ معشوق شد عیان

ای بلبلان ذوق بهار مدام شد

عارف بیا که شاهد غیب آشکار گشت

صوفی بیا که خمر محبت بجام شد

در کوه طور پرتوی افکند طلعتش

چندین هزار موسی جان لا کلام شد

قسسیان بمجد عظیماند منتظر

ربّ جلیل آمد و نامش غلام شد

فرقانیان بشارت عظمی که بر شماست

ظاهر آله فی ظلل من غمام شد

--- ۸۱۷

گر شیخیان بمذهب خویشند معتقد

حالا هلال مشرقشان بدر تام شد

اهل بیان لثالی بحر بیان عیان

از مخزن مشیت ربّ الانام شد

ان صاعد سما بزمین نازل آمده

ما را خزانه ها همه فتح الختام شد

و در اواخر ایام از حلیه بصر عاری ماند و بالاخره در ساری به سال ۱۳۴۰ از این جهان پر محن در گذشت و برادرش آقا بزرگ و مادرش خورشید خانم و خواهر مهتر زینب خاتون و کهنتر شهربانو و زوجه آقا سید آقا بزرگ خدیجه خانم متدرجاً در گذشتند.

و از مشاهیر احبای مازندران لطفعلی خان کلبادی سالار مکرم سردار جلیل سابق الوصف چون علویه خانم وفات یافت و بعلت معاندت و مخالفت مردم غسل و تجهیز مشکل گشت با تهیه موزیک و سوار و یدک تجهیز جسد مظلومه نمود و در هنگام صعود حضرت عبدالبهاء علناً مدت سه روز مجلس تعزیت و سوگواری بیاراسته تمامت طبقات محزمین حضور حاصل کردند و آقا سید میرزا علی عمادی پهنه کلائی و کیل مجلس دارالشورای ملی که محبت و تمایل به این امر داشت در محضر جمعیت خطابه بلیغ راجع به تاثیر غروب انوار مظاهر

— ۸۱۸ —

الهیة ایراد کرد و بالاخره سردار در سال ۱۳۵۲ در گذشت و غلامحسین خان شاپوری کرمانی الاصل ملقب به مقتدر السلطان در دائرهء حکومت ساری بوده پیوسته حمایت و مساعدت از احباب می کرد و از معاریف میرزا آقا جان و میرزا ذبیح الله پسران شیخ میرزا آقا سابق الذکر بسرپرستی عم خود میرزا حسین بابی مذکور برومند گشتند که اول در سال ۱۳۳۰ و ثانی در سال ۱۳۳۵ وفات نمودند و خاندان جلیل درخشان از ایشان درخشیدند دیگر هژبر الدوله قاسم خان عبدالملکی رئیس و صاحب دلاور ایل عبد الملکی و اراضی آن از فرقه اهل حق دیگر آقا میرزا غلامحسین خلف آقا علی بن مشهدی حسین از اصحاب قلعه که سالها معروف بدین نام و مخلص و با اهتمام بود و از اهل قریهء ارطی نیز عدّه ای ایمان داشتند و میرزا عنایت علی آبادی معروف هم ارتباط داشت و میرزا جعفر شاعر غیبی تخلص از اهل ارطی نزد بهائیان دم از ایمان میزد و از جمله آنان میرزا غلامعلی بود و پسرش مجد الاطباء در حدود سال ۱۳۰۳ به واسطه ابن اصدق فائز به ایمان گشت و میرزا علی اکبر ارطی هم بواسطه برادر زنش دکتر محمد

خان ایمان آورد که خاندان دوستدار ازو بر قرارند. دیگر ملاً رمضان امره ای سابق الوصف که اهالی شیر به قصد قتلش بر آمدند و شبی در زمستان بدون روشنائی و لباس

— ۸۱۹

کافی برای استخلاص از اشرار از قریه خارج شده در محلی شب را بروز آوردند و مشهدی میر آقا جان<sup>۱۰</sup> نام که با این فئه دوست بود ایشانرا بخانه خود برده نگهداری و پذیرائی کرد تا آنکه شیخ حسین مجتهد ساری به شیخ رمضانعلی از اهل قریه امره که مردی غیور و متعصب در اسلام و ماهر در فن تیراندازی بود دستور داد که آن مظلومرا بقتل آرد و این واقعه در یکی از لیالی سال ۱۳۳۲ واقع شد و شیخ رمضانعلی در نیمه شب با تفنگ به عزم قتل شتافت و هنوز به مقصد نرسیده تزلزل و تردید در عزمش رخ داد و چون بخانه در آمد و او را در حال مناجات و تضرع بدرگاه قاضی الحاجات دید تا صبح بر جای ماند و آیات و مناجات اصغا کرده متأثر و مستغفر و از فتویٰ مجتهد متعجب و متحیر گردید آنگاه با ملاً رمضان ملاقی و مکالم و مؤمن و منجذب و مشتعل گشت و ملاً رمضان باو توجه کرد که هر گاه مجتهد را ببند دستش را بوسد چه امر محبوب ابهی<sup>۱</sup> است که باید دست قاتل بوسید و بالجمله ملاً رمضان ایام حیات را به خدمت و تبلیغ امر ابهی<sup>۱</sup> صرف نموده و اشعار بسیار سروده فنائی تخلص کرد و جمال ابهی<sup>۱</sup> ویرا بقائی فرمودند و در سال ۱۳۳۲ در گذشت و برخی از اشعارش چنین است:

رخسار یار تازه را در این بهار تازه بین

هم این بهار تازه از رخسار یار تازه بین

— ۸۲۰

رخسار یار تازه را خوش لاله زار تازه بین

10 - نام اصلی این شخص عزیز میر ضیغم امره ای بود که کدخدای روستای امره بود و به رسم دلسوزی و انسانیت به جناب بقائی تلکی پناه و اتاقی داده و برای ایشان مکتب خانه ای دایر نمود و بعداً از طریق جناب بقائی عربضه ای به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء فرستاد و به دریافت لوحی از هیکل مبارک گردید. این لوح مبارک چنین است: «هو الله - ای ضیغم آجام رحمانی»، نفوس به منزله طیورند، یک پرنده عقاب اوج عزتست و یک طیر باز سفید شکار افکن و مرغی قمری مرغزار و چمن، طیری کبک کهسار و صحراء و لاله زار و دمن و خلق الله النفوس اطواراً. ولی تو ضیغم بیشه ذوالمنن باش و شکار افکن گرد تا در این میدان جولانی کنی و چوگانی زنی و گوئی بر بانی، ولی به حکمت مسطور در کتاب. آن دیار موطن حضرت مقصود روحی و ذاتی و کینونتی لأحبائه الفداست و شماها هموطنان نیر آفاق، ملاحظه فرمائید که چه سزاوار است. ع (مکاتیب جلد ۸ - صص. ۱۱۸-۱۱۹)

این لاله زار تازه را در هر دیار تازه بین

در کوه و صحرا و چمن بس چشمه سار تازه بین

یک طلعتی از لامکان اندر مکانی شد عیان

از شاخه گل نو گلی در گلستانی شد عیان

از عشق گل در بلبان آه و فغانی شد عیان

ز افغان شان بس شورشی در هر مکانی شد عیان

همچون هزار از عشق گل بس بیقرار تازه بین

آفتابی گشت طالع در سمای بندگی

کرد عالم را منور از فنای بندگی

بر سریر عز و تمکین گشت سلطانی مکین

داد فرمان بر سلاطین از برای بندگی

عندلیبی گشت در گلزار وحدت نغمه خوان

بلبلان را کرد شیدا از نوای بندگی

موجزن بحر الوهیت از آن شد تا برون

آید از وی گوهر سنگین بهای بندگی

ایضاً:

بساط بندگی بپا نموده شاه بندگی

در آسمان جان و دل رخسار چو ماه بندگی

خضوع او برای حق بود گواه بندگی

روان بارض جان و دل از او میاه بندگی



از آن میاه ارض جان پر از گیاه بندگی

شده است بر تر از فلک هم عز و جاه بندگی

امیر و حکمران بود بهر سپاه بندگی

عیان بر هروان همه نمود راه بندگی

ایضاً:

یا حضرت من اراده الله بر جمله سرائری تو آگاه

خرم سرانکه شد پاپیت طوبی لمن انت کنت مولاه

خوش آن بدنی که شد ز عشقت کاهیده و زار چون کاه

گلشن ز تو دشت و کوه صحرا روشن ز رخت ستاره و ماه

هر ره که روی همان ره راست بیراه تو هر رهی بود چاه

از عشق تو عاشقان شب و روز همدم بفعان و ناله و آه

بلبل ز دهان تو غزلخوان طوطی ز لبان تو شکر خواه

قدرت ز عقول و وهم ارفع بر تر ز فلک تراست خرگاه

افزون ز همه شهان عالم خدام تو راست عزت و جاه

الحمد که آفتاب میثاق

کرده بتمام نور اشراق

و شیخ رمضانعلی امره مذکور وارث آثار و مقام او شده سالها در مازندران و غیره به نشر امر ابهی<sup>۱</sup> مشتعل می‌باشد و

در کفشگر کلا و درزیکلا و غیرهما از قراء بسیار ساری هم عدّه کثیری از دهقانان و ملاکین و غیرهم بهائی بودند

چنانکه آن قراء را قریه بابی میگفتند و در بار فروش (بابل فعلی) بنوعیکه در بخش سابق

آوردیم گروهی از اعقاب و منتسبین و هم از پیروان و محبین حاج شریعتمدار بزرگ بر جا بودند که محبت داشته گاه و بیگاه حمایت از مظلومان می نمودند و مختصری از احوال شیخ یعقوب بن حاجی ملّا یعقوب حمزه را در بخش ششم نگاهشتیم و در سن قریب به هشتاد و دو درگذشت و اخلاقی بر جای گذاشت و خصوصاً شیخ عبد الکریم که تحصیلات علمیه کرده به روضه خوانی پرداخت و تعصب دینی پیشه کرد بر منبر تعرض باین امر و نیز ستم بر مؤمنین بی پناه روا میداشت به تنبه و موعظت پدر و دیگران مهتدی شده بر منبر و در محضر ملّایان همی تبلیغ کرد و از دست و زبان معاندین خصوصاً از همراهان شیخ سلمان سیف الاسلام ابن شیخ فضل الله مذکور در بخش سوم آزار بسیار دید و دل از منبر برید و تغییر لباس داده به اشتغال تعلیم و تربیتی داخل شد و بعضی بستگانش نیز تعرض و تعدی کردند و از حقّ ارث محروم ساختند و او اندک ملال نیاورده به نشر نفعات بدیعه کوشید و پسرش را نیز بدینگونه تربیت نمود و از سیف اسلام مذکور تعرض بسیار به احاد این فئه رسید و از آن جمله در قریه کپورچال بابل مستخدمش سید علی ماهفروزکی از بهائیان را هدف گلوله ساخته به شهادت رساند و پسران حاج شریعتمدار خصوصاً آقا شیخ محمد حسن که از تحصیلات نجف برگشته در مسجد حاجی کاظم بیک بر جای پدر

شریعتمدار و مقتدا شد و پس از او پسرش آقا شیخ علی که نیز بدینگونه مسند شریعت اسلامی برقرار داشت محب و مؤمن بوده، حمایت می کردند. نوبتی دائی محمد صادق (برادر ناتنی جناب قدوس و ایشان معلم مکتب خانه جناب قدوس بودند) به مسجد مذکور خلف شیخ محمد حسن شریعتمدار اقتداء صلوة بست و ملائیکه در صف مقدمه اش بوده بشناخت و پرخاش بدو کرده، گفت ای بابی چرا به مسجد و عقب من در آمدی و توهین بوی کرد و شریعتمدار بشنیده به ملّا بر آشفت و او دائی صادق را بابی و نجس خواند، شریعتمدار گفت دائی من است و همینکه بار دیگر لب در خصوص بابی بودن وی گشود به پسر خود شیخ محمد رضا دستور داد تا ملّا را به ضرب پشت کردن و لطمه بسیار از مسجد بیرون نمود و دائی صادق بحال خود بر جا ماند .

و از بهائیان شهیر بابل آقا ملاً مهدی معروف باقا داداش سابق الذکر که الواح و آثار متعدده در حقش از بیانات ابهی<sup>۱</sup> و حضرت عبدالبهاء صدور یافت و خانواده درین امر تاسیس کرد که اکبرشان میرزا محمد علی و دیگر آقا محمد اسمعیل چون در گذشتند تمامت اموالشان حسب الوصیه برای مصارف امریه اختصاص گرفت دیگر آقا میرزا محمد تقی تهمتن ناظم پستخانه و آقا نصیر که از آنان و خواهرشان عائله وسیعه برقرار گردید و از علما آقا شیخ محمد تقی مؤید الاسلام داماد حاجی شریعتمدار نیز در باطن محب و مطلع بود و شیخ جعفر فاضل

--- ۸۲۴

و واعظ نوه ملاً رضا شاه شهید که با بعضی آحاد این طایفه محب و معاشر بود همینکه بر منبر از سلاطین قاجاریه نکوهش کرد و به تقویت از مشورت آیه انما امر کم شوری خواند سیف الاسلام فرمان داد وی را به نام بابی تشهیر کرده از منبر پائین کشیده، زدند و شیخ اسدالله ابداعی بابلکانی که چون با استادش شیخ ابراهیم پیشماز به قریه عرب خیل رفت به ملاقات ملاً امینا توجه حاصل کرده و بواسطه برخی دیگر اطلاعات یافته ایمان آورد و پسرش استاد محمد رضا خیاط مشتعل و منجذب گشت و هر دو به دست تعدی و تعرض تعصب از میان رفتند و حاجی مهدی و حاجی عبد الله و حاجی عبد الصمد و حاجی احمد و حاجی روح الله و حاجی محمد حسن و کاکا غضنفر و ملاً حسین و استاد آقا محمد کلاهدوز و برخی دیگر خصوصاً از سرشناسان الوارد در بخش شش نام بردیم و کاکا حسین در سال ۱۳۵۱ در گذشت. و پسرانش آقا سیف الله و آقا حبیب الله جای پدر خاندان ثابتیان تأسیس نمودند و از کاکا عبد الله عائله واسعه فروزان بر قرار است .

و چون بنوع مذکور در بخشهای پیش بصّار و برادر و خواهر و عائله شان از عشق آباد به بار فروش سکونت جستند بر جمعیت افزوده بخدمات این امر پرداختند و نونهالان آن خاندان به عرصه آمدند خصوصاً آقا فروغ الله بصّاری طیب مشهور بلد

--- ۸۲۵

گردید و از آنگاه دکتر فروغ بصّاری که به علاوه تحصیلات طیّبه وسعت اطلاعات ادبیّه و قریحه شعریه هم دارد و سمت ریاست بهداشتی دولتی هم یافت و مرجع طبّی شهر و اطراف گردید با اخلاق بغایت ستوده در معاشرت و مردماری و مساعدت و معاونت بیماران و با لسان بلیغ و فصیح ملایم جلب قلوب نمود و نشر نفعات این امر همی کرد و امور محفلی را و نمایندگی تشکیلات بهائی را هم بدست گرفت و خانه اش مرجع و محلّ نزول مسافرین محترمین اهل بها گردید و شخصیت شهیره بهائیان آن بلاد شمرده گشت و برتق و فتق امور و حلّ معضلات بهائیان در سالیان دراز قیام کرد. دیگر میرزا اسد الله فاضل بن میرزا محمود ابن آقا اسد الله بن آقا رسول اصفهانی ساکن بار فروش (11) که آقا رسول با مکنّت و اعتبار به پیشه وکالت در امور حقوقی و محاکمات شرعیّه و خاندانش با پیشه تجارت و ذهاب و ایاب بروسیه اقامت داشتند و والد فاضل میرزا محمود مذکور در السن فارسی و ترکی و روسی توانا بود و خط شکسته نستعلیق را زیبا می نوشت و در ترسل و حساب مهارتی داشت و ماموریتهای گمرکی مازندران و خراسان کرد و غالباً تجارت در بار فروش و ذهاب و ایاب به روسیه مینمود و متدین و کثیر العباده و روشن ضمیر عرفانی ستوده اخلاق شیخی مسلک تحت تقیّه بود و معاشرت و

--- ۸۲۶ ---

علاقه با برخی خاندان بهائی اهل فضل و مکنّت بلد یافت و از بستگان مادری میرزا محمود برخی در زیّ علمای بلد بودند و والده فاضل بنت ارشد میرزا آقا بزرگ شاعر عارف تخلّص به قصاب که محلّه ای در ضلعی از بلد بنامش مسمی به قصاب کلا است و عمارت مفصل مشتعل بر قسمتهای اندرونی و بیرونی و باغها و اطاق محل پوست تخت و تاج و کشکول و تبرزین و دیگر شعائر و آثار ارشادی با ارزشش محل ورود و نزول سیّاحین و جهانگردان و روحانیان بود و از اشعارش که مطلقاً بطبع نرسید مجموعه دیوان غزلیات و رباعیات و قطعات و قصائد و دیگر مثنوی در عشق و در بیان مراتب عرفان و کتابی ببحر تقارب در رزمهای حضرت علی ابن ابی طالب امتیاز داشت و

فاضل را پدر از صغر سن بتلمذ نزد بعضی از علما و فضلاً بلد بگماشت چنانکه در سنین صغر و رشد حسب تمایلات فطریه توارثیه دائم الاشتغال در کتب و ادبیات علمیه تدریسیه عربیه گردید و تا در؟؟؟ تا حدود سن ۲۰ سالگی به مدرسه حاجی کاظم بیگ غالباً نزد شیخ اسمعیل ابن الحداد مدرس متبحر و استاد ذیفنون از پیروان شیخ احسائی و متلمذین نزد حاجی شریعتمدار کبیر و مستخرج نجومی مشهور بتحصیل علوم عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و منطق و نجوم و هیئت اشتغال و اشتهار حاصل و بسیاری از طلاب علوم بوی عقیدت و اعتماد یافتند و بعد از فوت

--- ۸۲۷

مدرس مذکور عده نزد وی تحصیل ادبیات عربیه و منطق و کلام و اصول فقه مینمودند و گروهی از قشرین متنفذین ملأها برای عقاید عقلیه عرفانیه اش با وی بنای مخالفت و منافرت و تکفیر گذاشتند و بدینرو شهرتی فیمابین علما و طلاب حاصل کرده مستغرق تکمیل و تحصیل و تدریس گردید و در عین حال بعبادت و تفکر و تذکر و تهذیب نفس پرداخت و بحالتی روحانی و انجذاب و اخلاص شدید ایمانی شد و در همان اثنا و احوال با برخی از بهائیان که با والد و خویشانش آشنائی و مراوده داشتند مصاحبه و مکالمه کرد و با بعضی از اقدمین این طایفه و مرتبطین بقلعه طبرسی مذاکره نموده از این امر بدیع بشنید تا در سال ۱۳۲۰ از پدر اجازت گرفته بعزم تکمیل و تحصیل در طهران و عراق عرب بهمراهی یکی از طلاب تلامیذ خود مسافرت نمود و در طهران اقامت جسته بتکمیل و تدریس و پرداخت و نزد مدرسین مشهور در معقول و منقول تدریس جست و طلبابی نزدش تعلق و تلمذ گرفتند و در آن حال با بهائیان ساکن طهران و یا وارد از بلاد اخری و با ایادی این امر معاشرت یافت و از گفتارهای بسیاری بهره ها گرفت ولی تا آن هنگام بمطالعه آثار این امر نرسیده بود و اولین اثری که به مطالعه آن رسید لوح بشارت حضرت بهاءالله بود که در تعمق در آن آگاهی کاملتری حاصل کرده به تحقیق دانست که صاحب این امر

عظیم در چه مقامی معنوی و بچه مقصودی بزرگ

--- ۸۲۸

قائم‌اند و اعتراف و اقرار نمود و از آن پس همی بمطالعه الواح و آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء مزید اطلاعات و نورانیت و توسعه فکر حاصل کرد و شب و روز غالباً با عده از دوستان رفیق و شفیق بهائی بسر برد و سفری در اثناء سرایت وباء در طهران به مازندران نمود و بملاقات والدین و متسبین رسید و محرمانه با بهائیان در مجالسشان مراوده و مصاحبه نمود تا آنکه در کمتر از سالی باز مراجعت بطهران کرد و کمافی‌السابق در مدرسه اقامت نمود و با عده از بهائیان خصوصاً آقا میرزا عبدالحسین اردستانی کمال معاشرت و مراودت یافت و در عین حال با بسیاری از ارکان بایه و بزرگان متصوفه و اعمده علوم و فلسفه‌های عصریه و غیرهم معاشرت و دوستی داشت و بهائیان مذکور باقدام در خدمت بنشر این امر تشویق کردند و بانس و الفی که باثار مبارکه حاصل نمود به آن خدمت پرداخت و ایادی امر و عده از متقدمین و فضلا و خالصین بهائی در مدرسه با وی مراوده مینمودند و در آنحال کثیری از طلاب علوم دینیه که نزدش تلمذ میکردند بوی ارادت و اخلاص داشتند و جمعی از علماء و طلاب حتی بعضی از همان تلامیذ او را بنام حکمی و عارف و بابی و غیره مورد احتراز و خطرناک و کافر و نجس می‌پنداشتند و بالاخره بموجب هدایت بهائیان عریضه اخلاص و استعلامی به محضر مبارک حضرت عبدالبهاء

--- ۸۲۹ ---

فرستاد و جوابی شامل امر و دستور بخدمت و بنشر نفحات روحانیه رسید و ایادی فعال این امر بصدد تهیه سفر و ماموریتی مهم برای وی شدند و از خطابات صادره از حضرت عبدالبهاء در این خصوص است قوله الجلیل "رشت حضرت ایادی امر الله حضرت شهید سلیل حضرت اسم الله الا صدق علیه بهاء‌الله الابهی ... جناب آقا میرزا اسد الله مازندرانی اگر بتواند به نجف بشتابد و در نهایت مدارا با شخص مذکور ملاقات نماید بسیار موافق ..."

و قوله العظیم "جناب ایادی امر الله حضرت ابن ابهر علیه بهاء‌الله الابهی"

هو الله - ای منادی میثاق در خصوص عالم خراسانی نجف مرقوم نمودید محرمانه به حضرت آقا میرزا اسد الله مازندرانی البته مرقوم نمائید که ایشان با عزمی ملکوتی و قوه رحمانی و مقصدی ربانی و نفعه سبحانی و تائیدی

روح القدسی به نزد ایشان اگر ممکن است سفر نمایند و بیان حجج و براهین فرمایند که شاید نور هدایت کبری در دل و جان بتابد و او را از خود بر باید و در جوار الطاف الهی بیاساید و بدلائل و براهین او را بفهماند که من بعد دستگاه حکمرانی علماء و مرافعه در نزد مجتهدین و تمسک عوام به ایشان و صف جماعت و ریاست رؤسای دین پیچیده خواهد شد جمیع خلق اروپا مشرب گردند و باسایش اینجهان پردازند اساس دین بکلی مضطرب و متزلزل گردد چنانکه در این مدت

--- ۸۳۰

قلیله چقدر سستی و فتور حاصل گردیده معلوم است که در مدتی قلیله عنقریب مثل اروپا دین و مذهب نسیاً منسبهاً خواهد شد مگر آنکه بنفثات روح القدس دلها زنده و نفوس آزاده شوند و دوری جدید به میان آید این قضیه ایست واضح و مشهود دلیل و برهان لازم ندارد و علیک البهاء الابهی<sup>۱</sup>. ع ع

و طولی نکشید که در خطاب مفصلی امر صریح سفر بعراق و مصاحبه مجتهد خراسانی ملا محمد کاظم فرمودند چه محیط تنور فکر و تجدد طلبی و تحرز از خرافات و توجه بعلم عصر که از چند سال پیش بدست بایها در آنجا به ظهور آمد و مجتهد مذکور و غیرهم از آنجا برخاستند و علمدار مشروطیت و حریت و منادی تجدد و تنور گشتند و آنجا مرکزی برای بایان میشد اقتضا داشت که در آنجا ابلاغ و نشر امر بدیع گردد. خصوصاً مجتهد مذکور با بعضی از ایادی که در آنجا بملاقاتش رسید مکاتبه کرد لذا پیشنهاد دو تن آقا شیخ علی اکبر قوچانی و میرزا اسدالله فاضل مازندرانی نمودند و حضرت عبدالبهاء این خدمت را بفاضل دستور داد و فاضل حسب معاهده معیت در اینگونه اسفار که قبلاً با آقا میرزا عبدالحسین اردستانی کرده بود این موضوع را در محفل مطرح نمود و باصرار ابرام وی محفل هم موافقت نمود و موجبات را فراهم آوردند لذا تقریباً در جمادی الاولی ۱۳۲۸ باین عزم رهسپار گردید

--- ۸۳۱

و پس از اقامت چند روز در کاشان و ملاقات دوستان باردستان رفت و آقا میرزا عبدالحسین با خود مقداری زیادی از کتب و الواح و آثار قیمه برداشت که هرگاه برای تازه مطلعین نجف لازم شد بدهد و پاره را هم تقدیم حضور

در محضر ارض مقصود نماید و فاضل ایامی چند بمعاشرت با آقا میرزا عبدالحسین و برادر مهترش میرزا آقا مجد السادات و ملاقات جمیع بهائیان گذراند آنگاه با آقا میرزا عبدالحسین بکاشان برگشتند و چون کاشانیان اصرار باقامتشان ورزیدند و ناچار بمحفل روحانی طهران اطلاع دادند خطی از محفل تقریباً بدین مضمون بفاضل رسید که حسب الامر باید معجلاً بنجف شتابد و پس از انجام مقصود و مرام بارض اقدس برای زیارت بروند و هر چه دستور بفرمایند البتّه اطاعت کنند لذا هر دو از کاشان بقم و اراک و کرمانشاه پس از توقّف ایامی مختصر در بلاد مذکور رفتند و در کرمانشاه روزی چند در خانه آقا میرزا اسحق خان حقیقی بوده با تنی چند از محترمین مذاکرات دینی کردند و قطعه عکسی با عده از احبا برداشتند و متعصّبین از اهالی شنیده دانسته بزمزمه و مهممه افتادند تا چون به قصر شریف رسیدند گماشته ئی حاجی علی نام از نجف از طرف انجمن مشروطه خواهان اعتدالی علماً بنام هیئت علمیه نجف به ریاست پسر آخوند ملّا کاظم به شهرت آیه الله زاده که برای مخابره

— ۸۳۲ —

تلگرافی با مجلس شورای ملی طهران علیه جمعیت دموکرات و برای تجسس از زائرین اعتاب مقدّسه به علت بیم از جانب دموکرات انقلابی آمده بود بملاقات آمده مباحث اصلاحیه عصر حاضر به میان آورد و جاهلانه از روشنفکری ایشان وهمی برده با آنان همراه شد تا در شهر رجب که بیغداد در آمده با دوستان ملاقات میکردند مراقبت نمود و فاضل و میرزا عبدالحسین در آنچند روزه توقف در بغداد غالباً با شاهزاده مؤید السلطنه بهائی که از تعرض مشروطه خواهان بوی برای این که در ایام قلیله سلطنت محمد علی شاه حسب امر اجباری وی بریاست شورای سلطنتی قرار داشت فراری شده بود معاشرت یافتند و چون بکربلا رفتند و بالاخره در نجف اقامت گزیدند حاجی علی همه جا همراه بود و همی بدروغ وعده معاونت و مساعدت مینمود ولی خیر بهیئت علمیه مذکوره رساند و از طهران هم از جانب بعضی همدستانشان از بایان خبر حرکت آندو باشاره افترائیه قصد سوء بانان رسید و از این دو سر چشمه سیلاب فتنه جریان گرفت و بیم و اضطراب و احتیاط در آنان حاصل شد و بنابراین در روز سوم اقامت



در نجف که تازه خانه مناسبی اجاره شد و هنوز فرصت ملاقات با احدی را نکرده بودند و برای اولین بار به تفرج و دیدار برآمدند همینکه باطراف صحن مقدّس حضرت

— ۸۳۳ —

امیر المؤمنین آمدند حالت توجّه طلاب را مشاهده کرده و چند تنی از آخوند و سیّد از علما رسیدند و به اتفاق ایشان به سوی خانه آمدند و در حالتی که جمع انبوهی از ارباب عمایم محوطه و حول خانه را احاطه داشتند پس از تعارفات ظاهریّه اظهار کردند که پس از وصول اخبار موّحش از بعضی انجمنهای سرّی طهران راجع بشما هیئت علمیّه در اضطراب و نگرانی افتادند و ما را مامور بان داشتند که در اشیا شما رسیدگی کنیم و هر چه فاضل پرسید که کدام انجمن و چه گونه خبری است بیان کنید تا کذب آن اباطیل و اراحیف را مدّلل داریم گفتند عجالتاً مفرّی جز این نیست که در خرجین و اشیا شما تفحص نمائیم و فاضل گفت این چنین عملی باید از طرف حکومت صورت گیرد گفتند که هیئت علمیّه و علما خود مختارند و بالجمله پس از رسیدگی در اشیا آنچه کتب و الواح و آثار بود با دو مکتوب یکی مرقومه محفل طهران که ذکر شد دیگر نامه تشویقی و مبالغه آمیز یکی از ناشرین امر بهائی که در وصف مقام عظیم آن خدمت و در آنکه اولیاء مقربین فوز بچنین خدمتی دارند نگاشته بود برداشتند و به سوی هیئت علمیّه رفتند و جمعیت مراقبین از ارباب عمائم برجای ماندند تا بعد از قرب ساعتی انبوهی کثیر از معممین با نماینده رسمی سیاسی ایران آمدند آندو را با اشیا بهمراه بردند و در حالیکه ازدحام

— ۸۳۴ —

جمعیت در کوچه و پشت بامها موج میزد که بهائیها را ببینند بمحل ویس قونسرلگری ایران رساندند و اشیا را خود بردند و آن دو تن را در محبس یعنی اطاقی تاریک بیفرش آورده هر دو پا در کند گذاشته کند را مقفل ساختند و در اطاق را از بیرون بسته رفتند ولی صدای پا و همهمه واردین و اطهارات بغضیه شان به گوش میرسید و در آن حال هر دو را که گفتی از تأمل حادثه در خوابند اندیشههای گوناگون مانند رؤیایها بخاطر می گذشت و فاضل این اندیشه را داشت که مبادا در اثر عدم مراعات مقتضیات حکمت بچنین نتیجه رسیدند ولی در اعمال خود نشان عدم حکمت

نمیافت و چنان تصور میکرد که از جهت آوردن کتب و الواح مقصودشان فاش شد و دیگر ملاقات و مذاکرات صورت نخواهد گرفت ولی بعداً فهمید که تدبیر غیبی چنین نقشه ریخت و بایستس بطریق نشر کتب ابلاغ عمومی صورت گیرد و محافظه هر دو هم بافشا عقیدت و مقصد بایستی حاصل شود و بالجمله پس از ساعتی که تالار فوقانی قونسولخانه مشحون از ارکان علمیه و مملو از جمعیت علما شد در اطاق از بیرون باز شد و بدرون آمده قفل کند را باز کردند و آقا میرزا عبد الحسین را که اول بود پاهای بیرون کشیدند و فاضل را پای در کند مقفل تنها گذاشتند و آقا میرزا عبد الحسین را با خود برده در حجره را از بیرون بستند و پس

--- ۸۳۵

از مدتی کم ویرا مراجعت بمحبس داده باز پاهای هر دو را مثل اول مقفل کرده در حجره را از بیرون بستند و آقا میرزا عبدالحسین بیان کرد که صورت استنطاق پس از تحقیق نام و پدر و موطن و شغل و غیرها این بود که چه عقیدتی دارم و گفتم بهائی هستم و پرسیدند چگونه بهائی شدی گفتم پدرم بهائی بود و مرا همچنین تربیت کرد مانند شماها که هر یک بهمان عقیدت پدر و مادر تربیت شدید و پرسیدند بچه قصدی به اینجا آمدی گفتم فاضل می آمد و چون با هم دوست و یگانه بودیم باتفاق او آمدم و طولی نکشید که باز در محبس باز شد و بهمان طریق آمدند و فاضل را بردند و آقا میرزا عبد الحسین را پای در کند و تنها گذاشته در محبس را از بیرون بستند و چون فاضل را به تالار پر جمعیت وارد کردند بهمان طریق از شخصیات سؤال کردند و او هر یک را جواب داد و گفت در همین مجلس عده بسیار هستند که مقام مرا بخوبی میشناسند آنگاه از مقصد آمدن بنجف سؤال کردند و او در جواب چنین طرح مقصد کرد که مرا همیشه در نظر بود باین مرکز علم و دین پی زیارت و استفادت بیایم و پدرم هم تاکید اکید داشت اما تقدیرات موافقت نکرد تا اینکه این قضیه پیش آمد که در ایران کار انشقاق و اختلاف بین طرفداران مشروطیت و تجدد و آزادی و طرفداران اسلوب قدیم بتکفیر و قتل و غارت یکدیگر کشید و هر

--- ۸۳۶

یک از طرفین بهائیانرا در طرف مخالف و منفور خود قرار دادند چنانکه طرفداران استبداد سلطنت و اسلوب قدیم بهائیان را مؤسس و مؤید حریت و آزادی گفتند و مورد تعدی و ستم نمودند و تجدد و آزادی خواهان نیز آنانرا حامی استبداد شاه و دولت خوانده مورد تنفر و استکراه گفتند و از اینرو این جامعه مؤثر بین المللی که فقط برای تهذیب اخلاق و تنویر افکار و صلح جهان و وحدت بشر می‌کوشند و خویش را روحانی صرف و بیمداخله در امور سیاسی می‌شناسند مردود طرفین و مورد تعرض مردم قرار گرفتند و مایل شدند که کتب و آثار خود را به واسطه شخصی امین و مطلع بدین مرکز و مرجع مقتدر دینی بفرستند و تحت مطالعه و مذاکره قرار دهند تا بعد البعث و التفحص اگر محقق گردد که امر بهائی روحانی صرف و کوشای برای تربیت و تعلیم و تحسین اخلاق و صلح و اتحاد بشر و بهبود جهان است اعلام فرمایند که هیچ از طرفین بانان تعرض و تعدی ننمایند و مرا در خور این خدمت و امانت دیدند و لذا با این کتب و آثار باین مرکز مقدس آدمم و این را خدمت بوطن و کشور نیز میدانم که چنین جمع کثیرالعدّه جهانی از حسن توجه بوطن دل آزرده و مُستکَرّه<sup>12</sup> نباشند پس میرزا مهدی آیه الله زاده که خود مستنطق بود از عبارت مأموریت مسطور در نامه مذکور محفل روحانی و نامه مذکوره

--- ۸۳۷

دیگر سؤال کرد و فاضل جواب داد که فی الحقیقه مراد همین ماموریت مشروحه میباشد و از مهر محفل روحانی و اعضا آن پرسید صورت سجع مهر بیان و اعضا محفل هم به نوع حکمت ذکر شد و پس از ختم و ضبط صورت جلسه فاضل را به محبس آورده و پاهای او و رقیفش بنوعی که ذکر شد در کند مقفل نمودند و شب را بهمان وضع غذائی دادند و آنان بهمان حال پاها در کند خوابی کردند و بدینطریق هفت روز در محبس ماندند و هر روز یکبار بهمانطریق سئوالها و جوابها واقع میشد و چون کتب و آثار این امر را که از آنان گرفته بودند به دسترس عموم

گذاشتند همه سئوالات مجالس دیگر و هم اشخاصی که خود برای تحقیق بمحبس می‌آمدند راجع به موضوعات مرتبط باین امر بود و در حقیقت باین وسیله ابلاغ و افشاء عمومی در آن مرکز مهم حاصل گردید ولی مغرضین که در ارکان آن مرکز بوده ریشه داشتند می‌خواستند بهر نیرنگ و افترا صاحب این امر جهان بین و پیروانرا حامی استبداد سلطنتی ایران و عثمانی شناسانده و دولت مشروطه ایران و عثمانی را از این طایفه متنفر و کاره سازند و در هر دو کشور موجبات فتنه و فساد را بهر آنان فراهم نمایند و فاضل همی از آیات و الواح و آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء دال بر عدم توجه بامور سیاسیّه و مادیّه و شئون خصوصیه

--- ۸۳۸

زائله بر ایشان خواند و بیان کرد که در بین این طایفه حتی حمل آلات حرب حرام میباشد و میکوشند که جهانی متحد و پر آرامش و آسایش فراهم سازند ولی آنان بالاخره نامهای بر آورده از جمل و عبارات مسروقه از الواح و آثار ساخته نسبت به حضرت عبدالبهاء دادند و گفتند که در جمله آن کتب و آثار بود و مفاد آنرا خطاب به بایان ایران و عثمانی چنین پرداختند که باید به عبد قیل حمید و محمد قیل علی کمک بدهید تا بحق مغضوبه خود نائل آیند و آن ورقه را در انجمن مخصوصی از ارکان خود و نماینده دولت بلباس مبدل خواندند و فاضل انکار کرد که چنین نامه از حضرت عبدالبهاء نیست و نمیتواند باشد زیرا که مخالف با مندرجات آنهمه آثار مقطوعه مطبوعه می‌باشد و در نفس تالیف کلمات شواهد بسیار است که دلالت کامله بر ساختگی آن نامه دارد و سازنده چون ملتفت آن نکات نبود تحیت بر اشخاص نا بهائی و لغات و اصطلاحات غیر متداوله آن حضرت را بعرضه آورد و گفت پیداست که محل تحقیق و قضاوت بیطرفی در اینجا نیست و شما آنچه خواهید میکنید. و لذا حکم بارجاع فاضل و آقا میرزا عبدالحسین سرحد ایران و تسلیم سرحد دار دادند و دو دست هر یک را در کند چوبی میخ کرده سوار بر ارابه با دو تن مامور نظامی عرب و گماشته قونسولگری بحالی که تمامت کتب و اشیا و البسه و غیرها را

--- ۸۳۹

از ایشان برگرفته و فقط لباس در تنشان است به کربلا برگرداندند و آن دو در آنجا دو شبی و روزی در محبس  
 نظمیة محبوس ماندند و صبحی دیگر با آنکه دو تن از شیوخ محبوس محترم از فاضل تحقیقاتی کرده پی باین بهائی  
 و مظلومیتشان برده و نامه فاضل را بحکومت برای تحقیق در واقعه بواسطه مستخدم خود رساندند و حاکم هر دو را  
 بدارالحکومه خواسته و بعد از سئوالات و تحقیقات راجع بامر بهائی و نفس واقعه از عقیدت و مظلومیتشان مطلع شده  
 و نامه حکومت کربلا بوی و ذکر داشتندشان آلات مضره را دانست که کتبشان بوده و بساختگی نامه مفتریانه آنان پی  
 برد ولی حق مداخله در امور نجف نداشت و فقط حقیقت واقعه را بمرکز بغداد نوشت لذا فاضل و میرزا عبدالحسین  
 را باز بهمان طریق از نجف دستها بکند چوبی میخ کردند و سوار بر الاغ همراه دو تن مامور و گماشته سوار عثمانی  
 و ایرانی بسوی بغداد روانه نمودند که چند شب در راه هم در محبسهای نظمیة محلها محبوس می داشتند و باز در  
 صبح بهمان منوال دستها بکند مینمودند تا به بغداد رسیده آندو را بمحبس نظمیة وارد کردند ولی چند ساعتی بیش  
 طول نکشید که آندو را از آن محبس در آورده تسلیم گماشتگان قونسولگری ایران در بغداد دادند که آورده در  
 محبس قونسولگری بهمان طریق در کربلا پاها بکند محبوس

--- ۸۴۰

بداشتند و این حبس مدت سیزده روز بطول انجامید آنگاه هر دو را با مأمورین سوار منزل به منزل در ظلمت شبی به  
 خانقین و قصر شرین رسانده تحویل سرحد دار کرد دادند و سرحد دار خود مردی نیک نفس و آزادی خواه و  
 سخت مخالف سیاستمداری و حکمرانی غیر عادلانه و غیر عالمانه آخوندها بود و هم از مرکز حکومتش کرمانشاه  
 که نظام السلطنه مافی بود بدستگیری و راه نمائی میرزا اسحق خان حقیقی برای خلاصی و رفاهیت آندو دستور رسید  
 و هم هیئت دولت وقت نواب از طهران که هیئت آزادی خواه و بیغرض بودند باقدمات آقا سید نصرالله باقراف و  
 آقا میرزا عزیز الله خان ورقا و دکتر مودی خانم آمریکائی حقیقت احوال را کاملاً دانسته پی بغرض ورزی مفسدین  
 نجف بردند و هم آخوند ملا کاظم مجتهد تلگرافی بدولت راجع به فاضل و آقا میرزا عبدالحسین کرد که آندو و  
 مداخلت در سوء نیتی بهیچ وجه نداشتند و منظورشان هدایت و دلالت به عقاید مذهبی خودشان بود و حضرات

عبدالبهاء خود به شخصه الجلیل و بیراعته القویه القاہرہ در خطابہای شیوا ایضاح ماجرا و مدافعه از افترا فرمودند از آن جمله است، قوله العزیز

— ۸۴۱

طهران بواسطه جناب امین جناب آقا سید مهدی سلیل آقا سید رضا باقراف

هو اللہ - ای ثابت بر پیمان الان که در ارض مصر هجرتگاه یوسف کنعان مدینه اسکندریه در نهایت روح و ریحان و تبتل به ملکوت حضرت رحمن اوقاتی می گذارنم نامه جناب امین قرائت شد نهایت ستایش از ثبوت و استقامت آن یار مهربان نموده بود الحمد لله که آن اخوان از بدایت همواره مشمول پرتو اشراق نیر آفاق و مظهر الطاف رب الميثاق بودند و امید چنین است که آن خاندان و دودمان در ممر قرون و اعصار همواره مقتبس از انوار اشراق باشند و یقین است که چنین است حال من ایامی چند در این قطعه مصریه می گذرانم و حکمت بالغه در این سفر بسیار و بعد ظاهر و آشکار گردد ولی بعضی از آشنا و بیگانه باطراف چنان اشتها دادند که عبدالبهاء نعوذ باللہ از ابرار، احرار نکوهش در رسائل خویش نموده و از عبد الحمید ستمکار جفاکار نیایش کرده یعنی ظالم را مظلوم گفته و احرار ابرار مذموم شمرده و این اخبار از نجف اشرف از ناحیه مقدسه حضرت امیر علیه السلام صادر شده سبحان الله

— ۸۴۲

نفوسی که در آن ناحیه مبارکه ساکن و مجاور قبر مقدس و جدت مطهرند باید بصدر حقیقت و ناشر صدق و استقامت و مربی ملت باشند چگونه راضی شدند که بهتانی باین عظیمی تشهیر گردد و حظیره مقدسه بصدور این افترا تحقیر گردد سلطان مخلوع عبد الحمید جمال مبارک را بیست سال در زندان اسیر سلاسل و اغلال نمود و نهایت ظلم و عدوان مجری داشت و این عبد را سی و چهار سال مسجون و بانواع تضییق مظلوم و مقهور نمود و در کتاب اقدس که سی سال پیش مطبوع و در میان جمیع ملل منشور گشته و بالسنه اروپا ترجمه و منتشر گردیده صراحة در حق او منصوص میفرماید: "یا معشر الروم نسمع بینکم صوت البؤم اخذکم سکر الهوی ام کنتم من الغافلین یا ایتها النقطة الواقعة فی شاطئ البحرین قد استقر علیک کرسی الظلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شان ناح به

الملاء الا على و الذين يطوفون حول كرسی رفیع نری فیک الجاهل یحکم علی العاقل و الظلام یفتخر علی النور و انک فی غرور مبین" و این کلمات زجریه و خطابات شدیدہ ایضا در کتب ردیه بر این امر که در زمان سلطان مخلوع ۸۴۳ ---

تالیف شده مروی و موجود حال نفسی که به صریح کتاب اقدس بر سریر ظلم جالس و به بوم تسمیه شده است و به جاهل تعبیر گردیده ممکن است که این عبد چنین شخصی را مظلوم گوید نظیر آنست که شخصی از فدائیان آل رسول تمجید یزید نماید و یا سنان ابن انس را شاه مظلومان شمرد این الانصاف و این نفوس اجتنبت الاعتساف و حضرات احرار ابرار این عبد را از سجن رهائی دادند و چنین عدل و انصافی منظور داشتند که الان در نهایت روح و ریحان در کشور یوسف کنعان ایامی با یاران می گذرانند چنین نفوس را چگونه اشرار گویم و ظالم غدار را سر حلقه ابرار شمرم فوالله هذا افتراء تضحک منه الثکلی زیرا صبیان تصدیق چنین بهتان نمایند تا چه رسد به عاقلان عاقبت البتہ حقیقت واضح شود الباطل له جولة و الحق له صولة یر یدون ان یطفئوا نور الله با فوا هم اما شصت سال ۸۴۴ ---

است که هدف سهام مفتریا تیم لهذا باین گونه تهمتها خو کرده ایم کما قال شاعر:

رمانی الدهر بالا رزاً حتی

فؤادی فی حدید من نبال

فصرت اذا اتنتی من سهام

تکسرت النصال علی النصال

ولی محل تاسف اینجاست که از ناحیه مقدسه نجف اشرف که باید همواره نور حقیقت بتابد چنین تهمت و بهتان ما انزل الله به من سلطان صدور یابد زیرا آن خطه مبارکه مرکز کواکب حقیقت و مرقد هیکل شاه ولایت است در تفاسیر آیه مبارکه " و لا تکن للخائنین خصیماً" مطالعه نمائید که آفتاب افق نبوت کبری کواکب لامع یثرب و بطحاء علیه التحیه و الثناء از ایمان قبیله عظیمه بنی ظفار گذشتند و راضی نشدند که تهمت سرقت یک انبان آرد در حق

شخصی یهودی ثابت شود بلکه حکم فرمودند که یهودی بری از این بهتان و طعمه که یکی از افراد بنی ظفار بود سارق انبان است و قبیله بنی ظفار بجهت این حکم سرور ابرار جمیع مرتد شدند و از مدینه به نزد اشرار قریش شتافتند و به نهایت عداوت و بغضا قیام نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار فنعم ما قال یحیی عند خطابه جمهور الکبر! قال ایها الوجها اخلاقکم فرعونیه و اطوار کم نمرودیّه و قصور کم شدادیّه و ثروتکم قارونیّه و نوایاکم دنیویّه و دسائسکم شیطانیه فاین المحمّدیّه از قرار حوادث اخیره حضرت فاضل محترم نحریر خراسانی ایده الله تکذیب این بهتان فرموده‌اند که این دو شخص محض ترویج باین ناحیه مقدسه آمده بودند نه فکری دیگر البته در نزد ایشان واضح و آشکار است که اهل بها از فساد بیزارند و از فتنه در کنار و البته سلطان مخلوع را که مانند علت کابوس بر جسم جمهور مستولی بود مظلوم نخوانند و احرار ابرار که سبب آزادی اخیار شد اشرار نامند سبحان الله در ایام سلطنت عبد الحمید بکرات و مرات از دشمنان آشنا و بیگانه لوایحی به مابین همایون تقدیم شد که این عبد با احرار عثمانیان همداستان است و شب و روز در هدم بینان استقلال بذل مجهود می‌نماید و بکرات و مرات هیئت تفتیش و تحقیق از مابین پادشاهی آمده و این عبد را در تحت تضییق و تحقیق و تعذیب گرفت و صدمات شدید زده در سجن نیز محاط به جواسیس ابلیس بودم و در زندان محصور بمراقبت و نگهبان هر روز تلغراف رمزی در کار بود و هر شام حوادث مشنوم آشکار گاهی تهدید نفی فیزان بود و گهی تخویف غرق دریای بی پایان هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت هیچ شامم با سرو سامان نیافت حال که احرار ابرار بمیدان آمدند هر نا مهربان ترویج و تشهیر مینمایند که این عبد ضد آزادگان است و مخالف حریت پروران فنعم ما قال الشاعر :

لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر من نام فسق

داوری دارم خدایا من که را داور کنم

باری میدان بهتان وسیع است بافترای دیگرپردازند شاید عقول سقیمه قبول نماید و ادراکات قاصره معقول شمرد این افترا و بهتان نه چنان واضح و نمایان است که محتاج مدافعه باشد و علیک البهء الابهی<sup>۱</sup>.

ع ع

و بالجمله سرحد دار از شرور آخوند مفسد شیرین محافظت



و هم محبت و رعایت نمود و سوار بر قاطر با چاروادار کرد مامور بمحافظت و با عده از سواران منزل بمنزل برای کرمانشاهان روانه داشت ولی در همه بلاد بواسطه روزنامه نجف و اراجیف منتشره از نجف و از زوار مهمه و زمزمه و آمادگی حمله و فساد پیدا بود چنانچه در خود کرمانشاه اگر تدابیر نظام السلطنه و حقیقی و رشادت و حق پرستی سرتیپ میرزا علی خان خانه خراب رئیس امنیه نمی بود نسبت باندو و نسبت بعموم بهائیان بلد واقعات تدارک نشدنی صورت خواست بگیرد و در اراک هم میرزا آقا خان قائم مقامی و منوچهر خان ملکوتی تلگرافی به این مضمون بحقیقی در کرمانشاه کرده بودند که دو بسته پارچه سیاه و سفید چون وارد میشود اگر نمیتوانید تحویل گیرید تلگراف کنید تا ما تحویل گیریم و اشاره بعمامه های سیا و سفید آندو بود و چون در ورود باراک مسافر متعصب کرمانشاهی می خواست فتنه بر انگیزد؟؟؟؟؟ میرزا آقا خان و احتشام نظام پسر عمش که ریاست امنیه را داشت او را تخویف و تهدید نمودند و می خواستند آندو را در توابع اراک که تحت نفوذشان بود نگهداری کنند ولی صلاح دیده نشد و غلام پست اصفهانی از بهائیان مؤمن مخلص مکتوم بود و نیمه شب فاضل را از خواب با آرامی بیدار کرده بیخ گوشش بنجوی گفت که من از مخلصین این امر عظیم هستم و امشب حضرت عبدالبهاء را

به خواب دیدم که فرمودند اینها امانت من اند بسلامت بمنزل برسان و بالجمله غلام پست مذکور در همه بلاد راه نیمه شب و غفلتاً کار پست را وارد میکرد و خود را از نقل و انتقال پستی خلاصی می نمود چنانچه بطهران هم قبل از طلوع صبح خود را رساند و از سؤال و جوابهای پاسبانان دروازه زود خلاصی یافته مازندرانی و اردستانی را باولین خانه و نزدیکترین دوستان یعنی میرزا نبی خان لر رساند و این در اواخر ماه شعبان سال مذکور بود و قریب دو ماه در طهران و بعضی توابع مأمون با اطلاع محفل روحانی طهران و محرمانه از آشنا و بیگانه بحسب دستور دولت وقت اقامت کردند آنگاه با دستور محفل به عزیمت ارض مقصود و زیارت محضر مبارک روانه شدند و این در یوم یکشنبه یازدهم شوال ۱۳۲۸ بود که هنگام دو ساعت به غروب سوار گاری روانه قزوین گشتند و روز سه شنبه ۱۳

بقره‌ین وارد و بزیارت دوستان آنجا نائل و روز شنبه ۱۷ برای رشت عزیمت کردند روز شنبه ۲۴ وارد شده در مسافرخانه بهائی و خانه‌ها بملاقات احبا فائز و روز سه شنبه ۲۷ با درشکه از راه پیره بازار و با کرجی رسیده و بکشتی در آمده روز پنجشنبه ۲۹ بباد کوبه و مسافرخانه ورود کردند و بعد از ملاقات آقا شیخ علی اکبر قوچانی و جمع بهائیان آنجا روز شنبه غره ذیقعه با راه آهن عزیمت باطوم کردند و بساعت ده صبح

--- ۸۴۷

روز یکشنبه بیاطوم و در مهمانخانه در آمدند و بمساعدت بعضی از احبای متوقف در آنجا روز پنجشنبه ۶ ذیقعه با کشتی پاکات فرانسوی عازم اسلامبول شدند و بساعت نه صبح روز شنبه ۱۱ ذیقعه باسلامبول رسیدند و بدلالت مراد نام کردی بهائی بمهمانخانه وارد شدند اقامت کردند تا در نیم ساعت بغروب روز جمعه ۱۴ ذیقعه با کشتی رومانیا روانه شدند و صبح چهار شنبه ۱۹ باسکندریه و بمهمانخانه وارد شدند و شب مانده و صبح با تراموا بر مله رفتند و به هتل لوکنده شرقی که اقامتگاه بهائیان می‌شد اقامت گزیدند و تا ۲۴ ذیحجه توقف داشتند و در آنجا جمعی از زائرین ایرانی و هندی و مصری و انگلیزی و امریکائی اقامت داشتند و از آنجمله آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی بود که از مقامات فضل و اطلاعش استفاده می‌کردند و مسافرین با نشاط و انبساط قلبی بملاقات یکدیگر می‌رسیدند و هر روز یکی از آنها مباشر خرید و طبخ غذا می‌گشت و شبها غالباً بحضور عبدالبهاء در بیت مستاجر مسکونه شان می‌رسیدند و چون اوائل ورودشان بقطر مصری بود دسته دسته از اهالی و بیشتر از طلاب ازهری و نویسندگان و کارکنان جرائد به حال تنقیب و تنقید بمحضرشان وارد میگشتند که با مقامات علمیه و بیانات عربیه فصیحی و استدلالات و عرفانهای قویّه و اخلاق بغایت کریمانه و مهربانانه خود همه را راضی و شاکر

--- ۸۴۸

و منجذب میساختند و شبی در موضوع حمله و هجوم غرب به شرق و مبارزه و شکست از نظر علوم و انکشافات و از نظر صنایع و بدایع و از نظر تجهیزات جنگی و از نظر قدرت مالی و غیرها بتفصیل ذکر فرمودند که در تمام آن

مبارزات غرب غالب و شرق منهزم می‌باشد الا در موضوع امر الله که شرق غالب و مهیمن بر کل است و شبی دیگر در بیان آنکه هیکل عالم بشری مانند هیکل شخص به تدریج تا این عصر بمقام قوت بنیه و رشد خود بالغ شد و ناچار عقل کلی الهی در آن طالع گردید و شبی دیگر راجع بانکه اگر جمال ابهی<sup>۱</sup> طلوع نمیکرد امر نقطه اولی از میان رفته بود به همچنین اگر حکمت و قدرت و نفوذ میثاق نبود نا دانان امر ابهی<sup>۱</sup> را فلج کرده بودند و شبی دیگر ذکر اوضاع و احوال شیخ محمد عبده و عبارتش در حق آنحضرت که اما فلان فلا یختلف فیہ اثنان و انه رجل سیاسی عظیم و بسیار امور مهمه دیگر که در اینجا مقام بسط و تفصیل آن نیست و ناچار بایست واقعه نجف که در بخش سابق با اشاره ذکر است و شرح حیات فاضل و خاطراتش را بنوع اجمال ذکر نمود و او خود در دفترهای متعدد مسطور و مکزون دارد و اما در باره واقعه مذکوره نجف به او فرمودند که نتیجه بسیار خوبی داد چنانچه برخی به ملاقات آمدند و بعضی بمکاتبه پرداختند و فرمودند که به انجا در تنبیه و هدایتشان نامه مفصل نگاشتم و از آیه اللهها

— ۸۴۹ —

اسم بردند و این آیه از قرآن را بدینمناسبت تلاوت فرمودند اَتَبْنُونَ بکل ریع آیه تعبثون و ما ناچار برای مراعات اختصار ازین تشرف پر ثمر ملکوتی اثر بهمین مقدار اشاره باید اکتفا کنیم و نحمد الله علی عطائه و نو الله و منه و افضاله و چون فاضل و میرزا عبدالحسین از اسلامبول لباس فینه و کت و شلوار ببر کرده بودند دستور سفر بهند و تغییر لباس بفینه و عمامه بنوع مولوی‌ها و افندی‌های مصر و اسلامبول فرمودند و اطاعت مبارک نموده بعد از اقامت ۳۱ روز یوم دو شنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸ از رمله حرکت کردند و بیور تسعید رفتند و چند روز با آقا سید الله قمی که واسطه ارسال مراسلات فیما بین محضر آن حضرت و بهائیان بود معاشرت داشتند تا در روز سه شنبه ۲ محرم سنه ۱۳۲۹ در ساعت دوازده روز با کشتی استریا باتفاق فرامرز بهائی زائر از بنبائی روانه هند گشتند و روز ۲۵ محرم به بمبئی ورود کردند. و با آنکه میل آن حضرت چنین بود که در هندوستان به نام بهائی شهرت نیافته بعنوان شخص عالم معاشرت کنند تا مردم را به مقامات واسعه علمیه امر بهائی و ارتباطات آن با روح ادیان و فلسفه‌ها بر کل عیان

گردد به علت آنکه فرامرز قبلاً به احباً نوشت و آنان به ساعت معین به حال اجتماع به استقبال آمدند همین جلب نظر کرده شهرت حاصل گردید و عمل بان نوع صورت نیافت به علاوه آنکه محلی که برای اقامت معین شده

— ۸۵۰ —

بود در قرب باتلاقی نزدیک بدریا و جای مالاریا بود و به سختی دچار تب لرز و حال وبائی شدند و با معالجه هم بیماری و لاغری و ناتوانی بشدت باقی ماند و معذکک مصاحبانشان در عدهء از محترمین تأثیر و تقلیب کرد چنانکه بارض مقصود برای نشرف رفتند و همچنین با میرزا محرم و گروه بهائیان بمبئی و اعداد آحادشان ملاقات و تشویق استمرار یافت و در خطابی از حضرت عبدالهء بایشان چنین صدور یافت: " بمبئی حضرت آقا میرزا اسد الله مازندرانی و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی علیهما بهاء الله الا بهی هو الله ای دو نبذهء صادق آستان مقدس الحمد لله که از راحت تن و آسایش جان بیزارید و از هوی و هوس بکلی در کنار، سر گشته کوی یارید و گم گشته بیابان محبت الله تحمل هر مشقت و تعب نمائید تا اینکه ندای الهی بمسامع جهانیان رسانید و سبب هدایت گمراهان گردید و باعث نورانیت ظلمانیان شوید بی نصیبان را بهره دهید و محرومان را محرم اسرار نمائید ایکاش من نیز همدم و همراز بودم و همقدم و هم آواز طوبی لکم من هذا الفضل العظیم بشری لکم من هذا الفوز المبین حاجی عندلیب همان بهتر که بگلشن نجف پرواز نمود هر چند از شرف ایمان محروم گشت ولی شما در حق او دعا نمائید بلکه انشیا الله انصافی دهد و تلافی مافات نماید حال شما الحمد؟؟ لله در بمبئی موفق

— ۸۵۱ —

بخدمت گشتید و سبب تالیف قلوب یاران گردیدید و بعد از این ایتلاف و انعقاد مجلس و تنظیم محفل ایرانیان چون شما را شناخته اند اگر از معاشرت اجتناب دارند بصفحات سائره هندوستان عبور و مرور نمائید و اول با بیگانگان معاشر و مجالس گردید الی آخرها "

تا در غره جمادی الثانیه ۱۳۲۹ مطابق اول جون با ترن از بمبئی رهسپار کلکته شدند و در آنجا با آقا سید مصطفی رنگونی و حاجی میرزا محمد تقی طبسی که حجرهء تجارت داشت و با گروهی از بهائیان نو ایمان معاشرت گرفتند

و با سهروردی دانشمند معروف آنجا ملاقات کردند و با جماعتی از ملّا و مولوی‌ها مصاحبه دینی نمودند و در همان ایام با کونتس بتلین بهائیه اطریشی که بکلکته وارد شده نطق جمعیتی می‌داد معاونت کرده عکس گروپی برداشتند تا در ۲۸ شعبان ۱۳۲۹ به عزم رنگون در برما روانه شدند و یوم جمعه سلخ آن ماه برنگون رسیدند و مهمان حاجی سید مهدی بهائی ساکن رنگون و شیرازی الاصل و نیز پسرش آقا سید اسمعیل بودند و در مدت اقامت آنجا به علاوه ملاقات و تشویق احبّا با عدّه از محترمین و بعضی از اساقفه انگلیزی و رؤسای فرق اسلامی مصاحبه نمودند تا در روز جمعه ۲۸ رمضان سنه ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۱ با ترن قریب ۲۲ ساعت به مندلی رفتند و تا

--- ۸۵۲

جمعه ۵ شوال مطابق ۲۹ سپتامبر بملاقات بهائیان و برخی از بیگانگان مشغول و بمصاحبت آقا سید مصطفی و آقا سید جنابعلی و غیرهما مسرور و بعد از ملاقاتها و مصاحبه ها که به اتفاق آقا سید مصطفی و آقا سید جنابعلی از بهائیان آنجا به عمل آورد در روز مذکور به رنگون؟؟؟ مراجعت کردند و بنوع مذکور بودند تا در شنبه ۱۳ شوال مطابق ۷ اکتوبر بمساعدت آقا محمد ابراهیم کدخدا شیرازی بقریه کنجانگون مرکز گروهی بسیار از بهائیان رفتند و تا سه شنبه ۱۶ بصحبت در مجمع بهائیان و تشویق افراد پرداختند و در روز مذکور برنگون برگشتند و غالباً آقا سید اسمعیل بن حاجی سید مهدی با پسرانش آقا سید محمود و آقا سید عبد الحسین و هم آقا سید جنابعلی و آقا محمد ابراهیم کدخدا از بهائیان آنجا با ایشان بودند و بالاخره در ساعت سه عصر روز دو شنبه ۱۴ ذیقعه ۱۳۲۹ مطابق ۶ نوامبر ۱۹۱۱ با جهاز انگور از رنگون بکلکته باز آمدند و تا ۲۱ ذیقعه بنوع مذکور در آنجا اقامت داشتند و بالاخره در روز دو شنبه ۲۱ ذیقعه ۱۳۲۹ مطابق ۱۳ نوامبر ۱۹۱۱ با حاجی طوسی و میرزا جلال و قاسم علی وداع کرده در ساعت ۹ و کسری از شب با ترن رهسپار بمبئی گشتند و بعد از ظهر روز سه شنبه بمبئی رسیدند و میرزا محرم و جمشید حکیم و رشید حاضر بودند تا در روز جمعه ۲۴ نوامبر باتفاق جوانمرد در ترن

--- ۸۵۳

روانه پونه شدند و در ساعت شش بعد از ظهر رسیدند و در هتل و منزل آقای خسرو بمان ورود کردند و دو روزی مانده در ۲۶ نوامبر عودت بمبئی نمودند و از جمله اموری که در بمبئی انجام دادند ایجاد اتحاد و اتفاق بین بهائیان و تأسیس محفل روحانی بود که موجب سرور خاطر حضرت عبدالبهاء گردید و بالاخره در روز چهارشنبه ۱۴ ذیحجه ۱۳۲۹ مطابق دسامبر ۱۹۱۱ سه ساعت بعد از ظهر اشیاء را بگاری گاوی گذاشته با میرزا محرم لب دریا رفته جوانمرد خسرو و رستم هم آمدند و مستر مارکر که بواسطه ایشان کمال محبت حاصل کرد همراهیها نمود تا بعزم بندر عباس در ساعت سه عصر با کشتی بالوا حرکت کردند و در آن طول مدت سفر در هند که کمتر از سالی بود آقا سید مصطفی در مصاحبه و نطق ترجمه بزبانهای مختلفه کرد و خطابه‌های متعدد از حضرت عبدالبهاء که دال بر رضامندی است بانواع مختلف صدور یافت و صور فتو غرافی اجتماعی متعدّد گرفته شد و تفصیل آن در خور مقام اختصار این جلد تاریخ نیست و این چنین سفر در هند را قبل از فاضل و بعد از او هم عدّه کثیر از بهائیان شرقی و غربی حسب الامر حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نمودند که در مواقع مختلفه بخشهای تاریخ مسطور است و در روز پنجشنبه ۲۲ ذیحجه وارد دریای

--- ۸۵۴ ---

بندر عباس شدند و کشتی در ساعت ۸ صبح روز پنجشنبه ۱۴ دسامبر مطابق ۲۲ ذیحجه در سواحل بندر لنگر انداخت و روزی دیگر برهنمائی کشتی را بقرب ساحل آوردند و آقا میرزا حسنعلی خان شیرازی رئیس پست با قایق متور لنج بکشتی رسید و آندورا در آنروز جمعه ۲۳ ذیحجه ۱۳۲۹ مطابق ۱۵ دسامبر ۱۹۱۱ بشهر آورد که تا روز ۱۲ صفر ۱۳۳۰ مطابق اول فروردین ۱۹۱۲ در آن بندر ماندند و باتفاق میرزا حسنعلی خان مذکور و معصومعلی لاری و محمدعلی سدید السلطنه قونسول روس و حاجی احمد و میرزا عبدالصمد خلف میرزا جلال زرقانی و میران حیدر آبادی و غلام و یوسفخان سرهنگک تلگرافخانه از نوریهای شیرازی جدید التصدیق و میرزا احمد انجیر و میرزا عبدالرحمن شیرازی و غلامرضا بقال و میرزا احمد خیاط و آقا حسن نظنزی مامور گمرک و حاجی محمد تقی سعی در احتفال و اشتعال احبا نمودند و بتبلیغ جمعی مانند مولوی معمر سنی که ردیه بر لوح ادله اربعه حضرت عبدالبهاء

طبع و نشر کرد پرداختند و در آنموقع که راههای کشور نا مأمون و خطر حمله اشراار ببندر عباس و تعرض مخصوصی بر بهائیان ورد زبان بود پس از شور و مخابرات استشاره باطراف خصوصاً با میرزا عبدالوهاب خان سروش الملک رئیس پست بنادر در بوشهر از بهائیان معروف نمودند و بالاخره با کشتی ببندر

--- ۸۵۵

بوشهر رفتند و از روز ۱۹ صفر تا ۷ ربیع الاول در بوشهر بودند و با سروش الملک و میرزا علیمحمد خان شیرازی که بلباس درویشی بود و میرزا عبد الاحد بن میرزا جلال زرقانی و قلیلی از بهائیان ساکن آنجا احتفال کرده تشویق و ترغیب نمودند آنگاه به تدابیر سروش و همراه کردن عدّه از غلامان پست سوی شیراز رهسپردند و در بین طریق دچار حمله سارقین و قاطعین طرق گشتند ولی از خطرات محفوظ ماندند و در روز ۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۰ بشیراز رسیده پس از ملاقات بشیر السلطان در پست خانه بمسافرخانه بهائی راهنمایی گشته بماندند و در مجالس و محافل حاجی میرزا بزرگ افغان و برادرش حاجی میرزا حبیب و حاجی میرزا ضیا و نیز بشیر السلطان و میرزا محمد باقر دهقان و برادرش و هم غلامحسین میرزا و آقا محمد حسن بلور فروش همدانی و حاجی میرزا حسنعلی یزدی و هم سالار نصرت نوری جدید التصدیق و دیگر میرزای عندلیب لاهیجی و بینش بمجالس و محافل و تشویق و ترغیب احباً بودند و در آن ایام که مراعات نهایت حکمت میشد با عدّه هم مخصوصاً ملای کاشی مشهور بافساد برای بهائیان و سید مومن و غیرهما مصاحبه عقیده ای شد تا آنکه وسائل سفر برای عازمین خروج از شیراز از اورپائی و ایرانی و سیاسی و نظامی و تجارتي که محفل خطر حمله ایل عرب نا ممکن بود بواسطه قرارداد

--- ۸۵۶

قوام شیرازی با رؤسای ایل فراهم شد و بیست و چهار گاری با اسبهای روسی و عدّه مسلّحین امنیه و گروهی از سواران متعلق بقوام و دسته از سواران عرب برای محافظت حرکت کردند ولی در منزل اول بزرقان دیده شد که سادات معمم از تحصیل نجف برگشته که در فتنه آنجا بکار بودند و در جریده نجف هم دخالت داشتند با همین گاریها عازم اصفهانند و چون چشمشان بفاضل افتاد بصدد فتنه و فساد برآمدند ولی رئیس سواران قوام که سپرده

برای محافظت بود ممانعت سخت نمود و بالجمله درین سفر هم خطراتی رخ نداد و به قرب آباده حاجی علیخان از متمکین و بزرگان بهائی سوار بر الاغ با جمعی باستقبال آمدند و دیده بوسی کردند و سادات مذکور از مشاهده آن بعمق حسد و غضب و حیرانی و یأس اندر شدند و این در شهر جمادی الثانی ۱۳۳۰ بود که باباده وارد شدند و سادات مذکور که بخانه امام جمعه ورود کردند و خواستند در آنجا بنشر مفتریات نجف فتنه علیه فاضل روشن کنند ولی اقتدار بهائیان آنجا را دانسته ناچار دست کشیدند و آ؟؟؟ندو در آنجا بمعاشرت میرزا قابل و حاجی علیخان و دائی و دکتر سراج و پسر رشیدش حاجی خان و میرزا نصرالله روشن در همت آباد و بهائیان آنجا و توابع و تشویق و ترغیب احباً مشغول شدند تا در شهر شعبان باصفهان در

--- ۸۵۷

آمدند و آنجا بملاقات بهائیان و مصاحبه با دیگران اشتغال جستند و آقا میرزا عبدالحسین از آنجا باردستان رفت و فاضل در شهر رمضان بطهران وارد گردید و بعد از چندی حسب التصویب بقرارداد آقا سید نصرالله باقراف باتفاق پسرش آقا میرامین الله برشت رفته در خانه منزل گزیدند و میرامین الله به سرپرستی املاک و دهات پدری اشتغال جست و فاضل برای امر اقدامات همی نمود و هم از آنجا سفری ببندر جز رفته اقدامات امری بعمل آورده برشت مراجعت و در سال ۱۳۳۱ حسب دستور حضرت عبدالبهاء که در ضمن خطاب به ناظم خراسانی است " جناب فاضل مازندرانی اگر چنانچه ممکن که بروح و ریحان بجهت تبلیغ در ایام زمستان مراجعت به مازندران بسیار خوب ولی مشروط براحث دل و آسایش جان " و در خطاب بخودش " هو الله - جناب منادی الهی خطه طبرستان علی الخصوص نور موطن مبارک مجلی طور است درین ایام بهمت جناب ناظم اهتزازی یافته امید است که با هتمام شما این حرکت روحانی اتمام یابد

عبدالبهاء عباس "

عزیمت نور کرد و نخست با کشتی ببندر جز رفته چندی با میرزا محمد تقی ناظم خراسانی و میرزا جواد اعتماد التجار و برادرش آقا میرزا محمد حکیم و میرزا محمود خان شهریاری و برادرش میرزا



محمد علیخان و میرزا عزیز الله خان روشن و غیرهم معاشرت و ملاقات مستمر و مصاحبه های مؤثر با ارامنه و مسلمین کرد و نطق در اجتماعات نمود آنگاه با کشتی بیندر مشهد سر و بعد از ملاقات با میرزا حاجی آقا ممتازی سنگسری و روزی توقف سوار بر اسب بفریدون کنار رفته در خانه مشهدی حسنعلی شبی بسر برد و باز سوار بر اسب بامل رفت و با مسیو میخائیل یونانی رئیس تحصیلات مالیه ملاقی و معاشر شده و بواسطه او با بزرگترین ائمه جماعت و ملائکین و غیرهم مصاحبه امری کرد آنگاه سوار بر اسب بدارکلا رفت و با میرزا فضل الله خان نظام الممالک معاشرت نمود و با بعضی از منسوبین وی از ارکان ازلیها مصاحبه امری کرد و دامادانش منشورالملک و معاضد الملک در دهات و خانههای مسکونه ایشان از وی پذیرائی و مذاکرات امری کردند آنگاه بمشهدسر و بندر جز و انزلی برگشت و در مشهدسر بحالیکه عزم بار فروش داشت خبر یافت که برادرش بطمع ضبط املاک و اموال موروثی پدری تظاهر به مسلمانی خود و تشهیر بهائیت برادر نمود و بیم آن است وی را در خانه بکشند و ناچار اگر بشهر رود بایستی بخانه متنفذی از خویشان خود ورود نماید لذا منصرف از ورود شد و به نوعیکه آمد عودت کرد و باز در روز جمعه ۷ ذیحجه ۱۳۳۴ بود که برای رشت از طرف محفل روحانی طهران و خواست احبای رشت

روانه شد و چندی در قزوین حسب اصرار مؤمنین اقامت جست و این خطاب عالی الجناب باو رسید " هوالمقصد ای سرگشته کوه و صحرا و گم گشته دشت و دریا در راه خدا نامه که به آقا سید اسد الله مرقوم فرموده بودید ملاحظه گردید نهایت مسرت رخ داد زیرا در ندای بظهور مجلی طور شریک و سهیم عبدالبهاء هستی او در باختر نعره یا بهی الابهی برآرد و تو در خاور آهنگ یا علی الا علی بلند نمائی باری بعد انتها سفر بنور مراجعت برشت فرمائید زیرا گیلان محتاج بمنادی رحمن و علیک البهء عبدالبهاء عباس "

لذا در روز چهارشنبه ۴ محرم ۱۳۳۵ با کالسکه روانه رشت شد روز جمعه ششم برشت وارد شد و محل اقامت در مسافرخانه جدید التأسیس معین گردید روزان و شبان باداره امور امری و نطق و مصاحبه عقیده ای پرداخت تا در

شب جمعه ۲۴ ذیحجه سال مذکور در خانه آقا علی ارباب نصیراف قزوینی با حضور کل اعضاء محفل عقد ازدواج بهائی با ضیائیه خانم خواهر زاده ارباب مذکور بست و در روز بخانه آقا سید احمد باقراف عقد اسلامی نیز بسته گردید و بدین طریق رشتی محسوب گردید

و ملاقات و معاشرت خاضعانه معقولانه عمومی الفکر با آشنا و بیگانه همی نمود و طرف میل همگانی واقع بود تا آنکه تلگرافی از محضر حضرت عبدالبهاء برای محفل روحانی

--- ۸۶۰

رسید و سه تن را طلبیدند شهید و مازندرانی و یزدانی ولی چون یزدانی در ورقه تلگرافیه یزدی نوشته بود آقا محمد حسین الفت یزدی و پسرش میرزا محمد لیب را تعیین کردند و لذا متدرجاً قصد حضور در حیفا کردند و ابن اصدق میرزا فضل الله صبحی بن آقا محمد حسین مهدی کاشی را با خود برشت آورد و آقا نصرت الله فیروز بن آقا مهدی باغبان قمصری هم به خیال رفتن عازم گردید و در روز شنبه ۲۶ ذیقعه ۱۳۲۷ فاضل در حالیکه زوجه جلیله مومنه و پسر کوچک خود هوشنگ را به رشت گذاشت با آن سه تن به بندر انزلی رفته و روزی دیگر با کشتی متفقاً عازم بادکوبه شدند و به حالیکه صبحی با ابن اصدق توهین و مخالفت و تعرض می نمود در روز دوشنبه وارد بادکوبه شدند و به مسافرخانه بهائی اقامت نمودند و با مشهدی یوسف مراغه از بهائیان ساکن در هوتل مرافق گشتند و به حجره تجارت علی حسن اف و طوطی مراغه و آقا حسینقلی ساکن اسلامبولی معاشرت یافتند و تا روز دو شنبه ۱۲ بانتظار کشتی بسر بردند آنگاه با کشتی پاکه فرانسوی سوی اسلامبول رفتند و روز دو شنبه ۱۹ وارد شدند و تا شب غره محرم سنه ۱۳۲۸ اقامت به هوتلی داشته با میرزا مهدی لاهیجی ساکن عشق آباد و همراهانش که از حیفا برگشتند ملاقات نمودند و با جمعی از بهائیان یعنی میرزا حسین صادق زاده

--- ۸۶۱

معلم تبریزی و سرکیس ارمنی جدید الایمان و حاجی حسینقلی مذکور و دیگران معاشرت یافته تشویق و ترغیب به خدمات در ره این امر همی نمودند و آقا محمد حسین عطار الفت یزدی با پسرش میرزا محمد لیب و شمس الاطیبا

اسرائیلی همدانی از طهران وارد شده پیوستند تا با کشتی کارلیسبات هر هفت روانه شدند و در بیروت پیاده گشته در خانه آقا رحمت الله فلاح بملاقات آقا میرزا محسن افغان و پسرانش روحی و سهیل و غیرهم رسیدند و فاضل برای تمام شدن مصاریف راه قالیچه به آقا رحمت الله داده بفروخت و قیمت را بعداً در حیفا رساند در روز پنجشنبه ۱۳ محرم بحیفا رسیدند و تا شنبه ۷ جمادی الاخر مطابق ۲۷ فوریه بر جبل کرمل در مسافرخانه و در مقام اعلی اقامت داشته از فیض جسمانی و روحانی برخوردار گشتند و این سفر دوم فاضل به محضر حضرت عبدالبهاء بود که بتفصیل در دفترهای نوشت و خاطرات آن بسیار است چه در آن طول مدت افراد و دسته هائی بسیار از زائرین غربی و شرقی ایرانی و هندی و اسلامبولی و مصری و غیرها پی در پی رسیده و از بیانات آنحضرت در جمعیت و انفراد و از حالات و مقامات روحانی آن بزرگوار نکاتی بسیار مشاهده گردید از آنجمله شبی که قاری اعمای حافظ قرآن مصری در مجمع بهائیان و به حال بیانات فارسی آنحضرت بر ایشان ناگهان رسید

— ۸۶۲ —

و سلام داد و جواب به اکرام فرمودند و به صندلی جلوس دادند و پس از صرف قهوه امر به قرائت قرآن نمودند و او آیاتی از قرآن که خواست مقداری زیاد به لحن مصری و با قوانین قرائتی خواند تا آنکه فرمودند بس است و تحسین نمودند و باز قهوه امر نمودند و خود بتفسیر آیات مقرر و شرح اختلاف القراءات و انظار قرآنی و مفسرین در آنها و بیان حقائق مقصوده به عربی بیان نمودند که محسوس بود امام التفسیر می باشند و صاحب رأی علمی دقیق و احاطه و نورانی هستند و نیز شبی که جمعی از بهائیان اسرائیلی همدانی تازه وارد شرف حضور یافتند و حسب اسلوب پر عواطف خودشان نوازش و بازپرس احوال چنان نمودند که تنی از آنها به هوس سؤال و پرسش معضلی افتاد و از آیه و مطلبی مسطور در اوائل سفر تکوین تورات که ظاهراً مخالف با عقل و علم بود پرسید و ایشان بالصراحة و مستقیم فرمودند که این قسمت فلسفه پیدایش و معرفت الهی تورات کلام انبیا نیست بلکه از عزراء می باشد که در هنگام تجدید بناء اورشلیم به اجازه کورش، بنی اسرائیل به علت نداشتن کتاب و بیانات موسی که از میان رفته بود

غریق احزان شدند و عرزاء تدوین کرد و مقدمه بر آن زد که مقتبس از عقائد بابلیان می‌باشد و در هنگام اسارت آنرا اقتباس کرده بود و چون بعد از بیانات دیگر و ختم وقت شرف اندوزی همه حسب الاذن از

۸۶۳ ---

محضرشان خارج شدند فاضل از آن سائل راجع باحساساتش نسبت به بیانات مبارکه پرسید، او جواب گفت: "من باو مؤمن و معتقدم و اگر بگویند تورات را بدور انداز همان کار خواهم کرد ولی بر اسرائیلیان سخت و دشوار است که آن کتاب را تماماً بلکه مجلد کرده نازل شده بواسطه حضرت موسی از خدا می‌دانند." تا در روز بعد قبل از ظهر که فاضل برای حاجتی عزم شهر حیفا کرد و در حالیکه از کرمل سرازیر شده از حریم بیت حضرت عبدالبهاء آهسته و به احترام می‌گذشت، مستخدم رسید که تو را طلبیدند و همینکه معجلاً به اطاق جلوس آن حضرت وارد شد امر به جلوس دادند و بعد از لمحّه به نوع تبسم از حال همان سائل پرسیدند، فاضل گفت که شخص به غایت مؤمن و ثابت ولی پرورده شده در افکار میراثی بنی اسرائیلی است آنگاه چند حکایت غیر معقول را از کتاب تورات حکایت کردند که یکی قصّه غضب خدا بر ایلیا و رساندن غذایش بواسطه کلاغ است و بطور مزاح فرمودند دیگر غذائی که کلاغ بیارد چه خواهد بود درین مقام عرض کرد که آنچه من دیدم کتاب اظهارالحق هندی درین خصوص به غایت محققانه و مستندانه می‌باشد و فرمودند چنین است ولی مسائل مذکوره را به مولوی مؤلف آن داده‌اند و از بیاناتشان مشهود بود که در احاطه و اطلاع عمیق بر اصل و فرع تورات و انجیل و عقاید متبعین در

۸۶۴

مسائل آنها و رموز مکنونه حتی در کیفیت تالیف آن کتاب به مقامی هستند که شاید دست دیگری به آنجا نرسد و بعد از ورود فاضل به حیفا در صورتیکه می‌دانست که او را به امریکا خواهند بفرستند ولی اظهاری فرمودند و فاضل همی مستفید و مستفیض از محضرشان بود و با آنکه از رفقای بسیار بزرگوار زائر در آن ایام باو میگفت که علت احضار را پرسد سئوالی نکرد تا آنکه بعد از چند ماه نوبتی او را خواستند و پرسیدند که میدانی تو را برای چه خواستم فاضل گفت مانند تصور و حدس میزنم فرمودند ولی بکسی اظهار نکن تا مترجم شما بیاید و این هم برای

آن بود که بعضی برای خود میکوشیدند که ماموریت امریکا یابند آنگاه از فاضل راجع به عائله اش پرسیدند و او گفت زوجه مؤمنه علیله با پسری کودک در رشت دارم، آنگاه از مخارجی که محفل رشت برای عائله وی مقرر کرده، پرسیدند و فاضل مقدار آنرا گفت و از چهره همیشه منور پر از جلوه عطوفت و کرمش آثار عدم رضایت پیدا شد و به فاضل فرمودند در باره عائله فکری نکن و آنرا بدست من بگذار و این جمله ظاهراً و معنأً بسیار عمیق بود و از آنگاه به بعد همانگونه رفتار کردند چنانکه چون فاضل از سفر امریکا به حیفاً مراجعت کرد و از حال بیماری شدید زوجه اش که اطباء مایوس شدند و اخوالش هم به محضر مبارک خبر ندادند ولی میرزا موسی خان حکیم قزوینی اطلاعاً معروض داشته بیخبر بود در صبح

--- ۸۶۵

همان روز بعد در مسافرخانه قدم گذاشتند و به فاضل عطوفت و اکرام نشان دادند و در ضمن صحبتهای متفرقه ناگهان فرمودند که من تلگراف کردم خاطر جمع باش و فاضل در آن هنگام هیچ ندانست که مرادشان چه بود و برای مراعات احترام و ایجاد نکردن ادنی زحمتی نپرسید تا چون به بندر انزلی رسید و برای وی گفتند که همسر عزیزش چگونه از مفارقت و از بیماری مواجه مرگ شد و تلگراف واصل از حضرت عبدالبهاء بواسطه میرزا موسی خان حکیم قزوینی صریح در امید بهبود بود و همانگونه هم شد فاضل دانست که مقصود آن حضرت چه بود و چه عاطفه و اثری حقیقی بی دخالت امور مادی از خود نشان داد و نزدیک به موقع حرکت نوبتی به فاضل فرمودند موقع حرکت نزدیک است چه میخواهی و چند بار تکرار کردند و فاضل عرض کرد چیزی نمیخواهم چون تکرار کردند گفت کتاب امری میخواهم فرمودند از شوقی بگیر لذا از حضرت شوقی گرفتند و این چند حکایت برای خالی نماندن شرح احوال از واقعات آن ایام پر اعزاز و اکمال است و گرنه

یکدهان باید بپهنای فلک      تا بگوید وصف حال آن ملک

شرح آن احوال و آن خون جگر      اینزمان بگذار تا وقت دگر

و بالجمله روز هفتم جمادی الآخر مطابق ۲۸ فوریه به مساعدت حضرت شوقی ربانی و ارباب رستم و مهربان و آقا

کیخسرو که تا محطه آمدند با منوچهر خان اصفهانی مترجم در ترن نظامی برای مصر روانه شدند و تا هشتم رجب مطابق ۳۰ مارس برای تهیه ضروریات سفر در پورتسعید و اسکندریه و قاهره بسر برد با بهائیان ساکن آنحدود خصوصاً آقا احمد یزدی و آقا محمد تقی اصفهانی و پسر ارجمندش میرزا عبدالحسین و نیز میرزا زین العابدین همدانی و شیخ فرج الله و شیخ محی الدین و محمد سعید و غیرهم معاشرت نموده بتشویق بهائیان و مصاحبه دیگران پرداخت و بروز مذکور با کشتی سوی فرانسه رفت و در سیزدهم رجب وارد ماریسی شده تا بیست و دوم رجب مطابق ۲۳ آپریل در آن بلد و پاریس و شربورک منتظر مانده آنگاه کشتی نیویورک امریکان لاین حاضر شده از آنجا سوی نیویورک رفتند و در ۲۳ آپریل وارد نیویورک شدند و گرچه در جزیره نحقیق گاه مسافرین چند روز توقف شدند تا بارسال مراسله بمستر ویلهلم مشارالیه با جمعی آمدند و ایشانرا با کمال تجلیل بردند و این سفر که متجاوز از یک سال بطول انجامید در ایالات متحده شمالی امریکا و درکانادا شرق و غرب و جنوب و شمال را گشت و در کنائس و مدارس و کلوپ ها و تالارهای ماسونها و نیوتاتها و چینیهها و تیوسوفها و اسپری طوالیستها و کنونشن هایشان و در کنونشن مبلغین مسیحی و کنائس متنوعه یهود و تالارهای آزاد بلدی و کنونشنهای

ادیانی و نژادی و سوسیالیستها و انواع احزاب و فرق همه جا صحبت کرد و بهمان اسلوب بزرگوار حضرت عبدالبهاء تأسی کرده امر بهائی را همه جا معرفی نمود و در دو کنونشن بهائی در شیکاگو حضور یافته صحبت نمود و عکس اجتماعی برداشته شد و در تشویق و ترغیب بهائیان و حل سئوالات آنان و غیرهم آنچه در امکان بود در تمامت آن اماکن و آن احوال حسب دستور حضرت عبدالبهاء بطریق ایشان فینه و مولوی بر سر و جبه مشکی ایشانرا در بر داشت و در اوائل منوچهر خان مترجم و هم سفر بود ولی با نظر محفل ملی چون از عهده برنمیامد تلگرافاً بحضور حضرت عبدالبهاء معروض داشتند و بتلگراف و تعیین آنحضرت میرزا احمد سهراب تا آخر وقت مترجم و در سفرها همراه شد و در بسیاری از جرائد عکس و معرفی ایشان بطبع رسید و بعلاوه امور مذکوره قسمت فارسی

نجم باختر را که غالباً میرزا احمد سهراب و چندی دکتر ضیا بغدادی مباشر بود حسب امر آنحضرت بخط خود مینوشت و میفرستاد که به طبع میرساندند و تمامت مصاریف باهظه آن سفر را بنوع محترم سه تن از خانمها بنام مس پارسز و مسس کوپر و مسس کالینز متصدی بودند و در آخر ایام چون یکدوره بانجام رسید فاضل ختم واقعه را بحضور حضرت عبدالبهاء معروض داشته اشاره بکثرت مصاریف و معذک کمال میل و شوق احیا نمود

--- ۸۶۸

و تکلیف آتیه خواست و در جواب کفایت سفر و عودت به حیفا را فرمودند و با کشتی عزم بحیفا کرد و بدینطریق سفر مفصل دو کشور مذکور بمنظور تکمیل و تثبیت و تهذیب و تشویق بهائیان آنجا که قطعاً خیلی بیش از سه هزار نفر بودند و نیز موافقت و هم فکری بین آنان و نیز تکرار و تذکار اصولی در آنجا پخش کرده بود و هم اظهار جلوه یونینی در مقابل ناقصین خاتمه پذیرفت و فاضل با میسس واتسن مبلغه پیر بیمار امریکائیه که بعزم زیارت رهسپار ارض مقدس بود با ایست کشتی در بنادر اروپا خصوصاً در پیره یونان باسکندریه وارد شدند و روزی دیگر با ترن بحیفا رسیدند و در مسافرخانه که مخصوص واردین غربی بود اقامت کردند و این بار نیز که نوبت سوّم ورود فاضل به محضر حضرت عبدالبهاء بود جمعی از بهائیان زائرین از ممالک متنوعه حضور داشتند و استفاضات علمیه و اخلاقیه و دینیه و معنویّه از ایشان میگردند ولی امری موجب کمال تأسف و تحزن وجود داشت که غایت نحول و ضعف آنحضرت بود و عائله محترمه و مطلعین از آنجهت در غم و اندوه میزیستند و از خاطرات آن ایام نیز که در دفتر فاضل ثبت است آنکه نوبتی میرزا جلال داماد آنحضرت بمسافرخانه آمده باکمال تأثر مراتب ضعف آنحضرت را و نگرانی عائله محترمه را اظهار داشتند و استفسار از احساسات زائرین نمود و فاضل گفت این

۸۶۹

به ظاهر پیداست اما ما چه توانیم کرد پس میرزا جلال که گویا بدستور عائله مبارکه بود اظهار نمود که هرگاه خواهش معروض دارید محض شدت ملاطفت بزائرین می پذیرند و چون نظر اطبا این است که از طرفی باید تقویت بنیه کرد و به غذا توجهی نمود و میل عائله این است که غذا با ایشان صرف نمایند تا مراعات آنرا داشته باشند و از

صرف غذا با زائرین که غذای مخصوص خود را هم بانان تقسیم میکنند صرف نظر نمایند و از طرفی دیگر هم از شدت و کثرت اشغال امریه خود بکاهند این مراتب را شماها بحضور ایشان خواهش کنید و فاضل با نهایت اشتیاق با چند تن که از آنجمله آقا سید مصطفی رنگونی و ابن اصدق بود بعزم حضورشان رفتند و بار یافتند و چون قرار دادند که آقا سید مصطفی باین عرایض مبادرت نماید پس از قرار در محضرشان بحال گریه و بیتابی شدید و نیز دلجوئی اکیدشان مطالب را معروض داشت و ایشان باین مفاد بیان کردند که شما اشتباهی کردید و آن اینکه قوت ضعف و بنیه ام را بدخالت غذای جسمانی پنداشتید ولی یگانه مؤثر در آن غذای روحانی میباشد و آن خبر اتحاد و اتفاق احباً و ارستگیشان باخلاق و تعالیم الهیه است و خبر وجود و عدم آن است که در حال بنیه نهایت تأثیر دارد و اما صرف غذا در اندرون میسر نیست و من آرزویم این

--- ۸۷۰

است که با زائرین و احبای جمال مبارک صرف غذا کنم و اما در خصوص تقلیل در کار اگر من دست از کار بکشم کار مرا که خواهد کرد ولی میخواهم چندی در جوار روضه مبارکه استراحت کنم و موضوع مذکور که از جهات کثیره بغایت وقت است در آخر بخش گذشته هم نقل بمفاد گردید دیگر از خاطرات آن ایام چون فاضل در برگشت از امریکا مولوی سر را از آن جهت که دستور مبارک محض امریکا و جلب توجه مردم و تشبیه بلباس خودشان در آن جا بود برداشت شبی آنحضرت در اثنا صحبت بجمع رشته سخن را به عمامه و لباس علمای شرق کشانده محاسن فرمودند و فاضل ملتفت شد که این اشارات راجع بخود اوست و چون حاضرین را اجازه تفرقه دادند و خود عازم بیت شدند فاضل را همراه کرده باطاق پذیرائی برده جلوس کرده و اجازه جلوس دادند و پرسیدند با اشارات صحبت پی بردید می‌خواهم باز بهمین لباس ملبس گردی و اوصافی بیان کردند و فاضل اظهار کمال اخلاص در اطاعت کرد ولی گفت که در ایران خصوصاً در سالهای اخیر و بالاخص بین احبای این لباس موهون گردید و آن حضرت فرمودند ابداً اعتنا باین سخنان نکنید و حکایت فرمودند که چون حضرت نقطه را با تبدیل عمامه بکلاه از اصفهان می‌آوردند در اول ورود بکاشان تنی از بایها که آنحضرت را با عمامه در تصور



داشت پی زیارت وارد شد و حضرت را نشناخت و گمان برد که نقطه در آنجا نیست و آنحضرت در مصاحبه مختصر بدو فرمودند معلوم

— ۸۷۱ —

می‌شود که مانند تو مسلمانی هم باین سید جوان پی تحصیل عقیده کردید؟ و او گفت که من بحضرت ختمی مرتبت برای اتیان بمانند قرآن ایمان آوردم و سید باب هم بیان دارد پس آنحضرت پرسیدند آیا هر که آیات بدع و از فطرت داشته باشد باو ایمان خواهی آورد و او گفت بلی آنگاه حضرت تغییر نشستن داده بر دو زانو مؤدبانه و مقتدرانه نشست و شروع به انزال آیات فطریّه نمود و شخص بابی در آنحال متحیر بود چه نظر باصدار آیات باید خود باب باشد ولی نظر به کلاه او نیست بعد فرمودند حتی غریبها هم چنین اند نوبتی از طهران عکس اجتماعی از احباب را فرستادند که در صف مقدم گروهی از معممین بودند و چون بدست آن احبای غرب حسب میل خودشان دادیم انگشت بر عمامه و محاسن صف مقدم گذاشتند و اشاره بود که اینان از مهمین مؤمنین میباشند دیگر از خاطرات آن ایام آنکه روزی میرزا عزیز الله خان بهادر که پس از فراغت از تحصیل ادبیات و فلسفه در مدرسه امریکائیه بیروت حسب امر مبارک مقیم حیفا بوده مباشر ترجمه به انگلیزی و نگارش نامه های آنحضرت بغرب بود در همان ایام اولیه عودت فاضل از امریکا بمسافرخانه آمده اظهار داشت که بعضی از امور دقیقه واقعه در طول غیبت شما از حیفا بمدت یکسال و اندی را بگویم فیض الله صبحی کم کم

— ۸۷۲ —

تغییر احوال داده و اخلاق و اعمال ناشایست بظهور آورده که تمامت عائله جلیله را غریق اندوه و جوش و اضطراب ساخت و حضرت عبدالبهاء الان دچار تب میباشد این بچه بی تربیت از خودت خواهش داشت که اقامتش در حیفا و اشتغالش به تحریر صادرات را عرض کرده اجازه بدهند و تو صلاح ندانستی عاقبت بدست و پای آقا میرزا هادی که صرف روحانیت است افتاده و او عرض کرد و قبول شد بتدریج از جهت سعی کردنش در نوشتن باسلوب خط حضرت عبدالبهاء خود را گم کرده بی جهت عزیز پنداشته توقعات بیجا پیدا کرده چنانچه غذای نهار که از منزل

مستخدمین برایش می‌برند گاهی ظرفها را دور ریخته فریاد می‌زنند که آنها مطبوع طبعش نیست و غذای عربی نمیتواند بخورد و گاهی دخترهای مستخدمه بیت مبارک را که بازار می‌روند عقب کرده بفکر هوس رانی افتاد و فاضل بمجرد شنیدن امثال اینمطالب گفت این تعجب است و فهمیدنی نیست که با اقتدار عظیم ظاهری حضرت عبدالبهاء چگونه در مقابل اعمال یک بچه بی ادب رذیلی کاری نکنند و دچار تب باشند بهادر گفت محض حفظ امر الله و ملاحظت بخاندان پر ایمان بزرگ مهتدی نمی‌خواهند بر آنها لکه‌ء واقع شود و قرار است همانطوری که او را آوردید باز به ایران برگردانید فاضل گفت من که او را نیاوردم ابن اصدق

--- ۸۷۳ ---

آورد ولی اگر صلاح میدانید البته خواهم برد گفت خلاصه این است که حضرت ورقه‌ء علیا فرمودند بروی در حضور حضرت عبدالبهاء و اجازه بردن او را بطلبی و فاضل برای گرفتن اذن بیت مبارک رفت و آنحضرت را حاضر یافت اذن فرمودند و نشست و آغاز مطلب چنین کردند که موقع مراجعت شما نزدیک می‌شود فاضل عرض کرد هر وقت اجازه بفرمائید حرکت خواهم کرد پس فاضل چنین سؤال کرد که تنها می‌روم فرمودند نه میرزا صبحی را هم میبری اما حالا هیچ نگوئید تا من خبر بدهم و بعد از چندی چون بمحضر خود طلبیدند و فاضل رفت صبحی در آن حال رنگ پریده حاضر بود و بفاضل فرمودند دیگر موقع حرکت نزدیک میشود میخواهم صبحی را با خود = ببری و سعی کنی که مبلغ بشود و فاضل عرض کرد که قدری مبلغ هست فرمودند هر وقت حرف تو را نشنید او را بزنی و بالاخره با فاضل در مراجعت همراه بود و در اثر نصایح فاضل از همان منازل اول طریق عریضه پشیمانی و در خواست عفوی بحضور مبارک فرستاد که گفتند حسب الامر در مجمع احیا خوانده شد و فرمودند از اثر نصایح فاضل است و این حکایت برای دلالت بر وضع سیاست اداری و ملاحظات و وسعت حوصله و تحمل و انجام امور به وفق مهربانی و تدبیر و مصالح امر نوشته شد دیگر از خاطرات آن ایام آنکه بهادر مذکور بفاضل گفت که

--- ۸۷۴ ---

حضرت عبدالبهاء می‌خواهند از طریق روسیه وارد ایران شوی و حال آنکه در قسمت گیلان فتنه جنگلیها بر پاست بهتر آنکه خواهش کنید و اجازت رفتن از طریق عراق را بگیرید و فاضل گفت هر طریقی را که ایشان مائل باشند بدون آنکه خواهش کنم میروم بهادر گفت این فاناتیکی است فاضل گفت چون می‌دانم که بر اوضاع به قدری بسیار از من محیطتر است و جریان جهان بی پایان به قوه نهانی آن موافق نیاتش می‌رود بنا باختیارش می‌گذارم و طولی نکشید که آن حضرت فاضل را خواست و اظهار داشت که کشتی می‌رسد و وسائل حرکت شما از همه طریق میسر است به کدام راه می‌روید فاضل گفت نمی‌دانم هر طریقی را که بفرمائید فرمود که خودت از کدام طریق می‌خواهی و او گفت خودم نه طریقی اصلاح میدانم و نه میل مخصوص دارم پس فرمود من می‌خواهم از راه اسلامبول و روسیه بروی که بهائیان آنطریق برای انسداد طرق بارض مقصود اطلاعی از اینجا نیافتند آنها را آگهی دهی و موجب تشویق آنان گردی فاضل پرسید در هر جا چه قدر بمانم فرمود هر قدر لازم شد و صلاح می‌بینی فاضل پرسید اگر در روسیه دانستم که راه شمال بواسطه جنگلیها مسدود است چکنم فرمود میتوانی از طریق آذربایجان بروی ولی تا آنوقت راه گیلان باز میشود بعد فرمود من در این سفر با تو هستم بتو خوش خواهد گذشت و چون

--- ۸۷۵ ---

فاضل باسلامبول رسید و مهمان علیقلیخان نبیل الدوله شارژ دافر ایران بود و ازو سؤال کرد چرا ازینراه پر خطر آمدی فاضل جواب گفت حسب دستور آنحضرت آمدم و فاضل را صندوقی پر از کتاب و عکس و غیرها بود که در آنمیان کتابچه‌های خطی بدست خودش و عکسهای جمعیتی مختلف که خودش هم در آنمیان وجود داشت و کیفیت آنصندوق را با نبیل الدوله مشورت کرد و او جواب داد یکی از دو حال بیش ندارد یا در اسلامبول بگذاری تا بعد در حال اقتضا و صلاح فرستاده شود و یا آنکه بمهر و موم سفارت بسته شود و فاضل با هیچیک از آندو طریق موافقت نکرد و صندوق را هم با خود برد و در گمرک بولشویکی باطوم از احوال مسافرن واضح بود که چه تفتیش سختی است و شخص گرجی قوی هیکلی در حجره بی فرش که در وسط میزی و موزری بر آن بود تمامت

لایهای لباس را تفحص کرد تا چون نوبت صندوق رسید و انگرجی با مترجمی برسد و بامرش در صندوقرا فاضل باز کرد و بر روی همه

اشیاء عکس بزرگ از حضرت عبدالبهاء بود که چون کاغذ نازک از روی آن کناره کرده شد و چشم گرجی بر آن افتاد خیره و با تأمل بسیار نگریست و از فاضل شخصیش را پرسید و او پاسخ گفت که یکی از مربیان عظیم این عصر است و او گفت باید شاعری باشد فاضل گفت بلی شاعری بزرگ است و او پرسید

--- ۸۷۶ ---

با تو چه نسبتی دارد و فاضل که همان فینه سرخ و مولوی سفید و لباده بلند مشکی دربر داشت گفت پدر من است و گرجی اجازه داد که بدون واری کتابها صندوق را برد و در آن حال بهائیان باطوم که پشت بست گمرک بتلگراف محفل اسلامبول منتظر بودند و بعد از ملاقات و مسرات احوال گمرک را بشنیدند گفتند عملی غیر قانونی و شگفتی است چه باید کتب و اوراق را تسلیم کمیته معمولی از اهل السن و لغات بدهند و سالها طول میکشید و فاضل چون بیاد کوبه رسید و دانست که فتنه جنگلیها همان روزها از میان رفته بود و با اول کشتی وارد از باد کوبه بیندر پهلوی باسایش و خوشی رسید و درینجا هم محض اختصار بهمین مقدار از خاطرات سفر سوم فاضل اکتفا می شود و بالجمله فاضل برشت رسید و بملاقات عائله و بستگانشان و احبا مشغول بود و در روز حاجی ابوالحسن امین حقوق او طهران از آقا علی ارباب قزوینی استفسار از مخارج ضروریه فاضل کرد و او مقدار چهل تومان گفت و حاجی امین محض امر اکید آنحضرت میداد و هنوز چند ماهی بیش نگذشت که خبر جانگداز صعود حضرت عبدالبهاء بتلگراف حضرت ورقه علیا رسید که حق بیان آن صاعقه روانسوز را با گفتار نتوان کرد تنها صعود یک مربی عظیم دین و دانشمند مهم روی زمین نبود بلکه از دست دادن یک پدر بغایت مهربان هم نه

--- ۸۷۷ ---

بلکه بضمیمه آن دو رفتن حصن و ملجأ و ملاذ و پشتیبان و تکیه گاه و مرجع امید هم نه بلکه بعلاوه آن سه فراق معشوق دلبر و دلدار دلنواز است که دستها بی اراده بسر میخورد و اشک چون سیل بی اختیار سرازیر میشد تو گفتی

دلها میخواست از هیکل بیرون آید و نفسها ذهاب و ایاب نمیکرد و ما از تفصیل این صاعقه و واقعه دهشت افزا میگذریم ایامی بعزا میگذشت تا آنکه تلگراف حضرت ورقه علیا راجع بمقام منصوص حضرت شوقی ربانی و آثار و صایا رسید فاضل که آنحضرت را در حیفا همی زیارت کرده و منطق گویای ویرا بگوش هوش شنیده بود و جذب و شوق و فعالیتش را بچشم سر و سرّ دیده بود ازین بشارت شادمان گردید ولی طولی نکشید که تلگراف و دستور مبارکشان برای حضور وی با عائلهاش رسید و هنوز آثار و صایای حضرت عبدالبهاء نرسیده بود که فاضل با زوجه مؤمنه مریصه مذکوره و یگانه پسرش هوشنگ با اتفاق والده میرزا ابراهیم اتحادیه همدانی بانزلی و از آنجا با کشتی به بادکوبه رفت و بعد چند روزی اقامت که صورت آثار و صایا را در آنجا زیارت کرد و جشن عمومی فراهم ساخته نطقی ایراد نمود بباطوم رهسپار گردید و با حسینقلی تبریزی که از اسلامبول حسب الامر برای بردن عائله میرزا علی اکبر نخجوانی بحیفا آنان را از بادکوبه تا اسلامبول آورد در کشتی روانه اسلامبول شدند

--- ۸۷۸

و در آنجا ابلاغیه حضرت ولی امر الله دال بر مسافرت خودشان و تفویض امر بید عائله مبارکه و حضرت ورقه علیا مطلع شده تلگراف کرده درخواست تحصیل و ارسال اجازه انگلیزی کرد که بتواند بحیفا برود و جواب با اجازه رسیده امر بحرکت به حیفا فرمودند و لذا با همراهان با کشتی سیسیلیا روانه شدند و به حیفا ورود کردند و حضرت شوقی ربانی سفر باروپا فرمودند در حالیکه مرکز اقامتشان را کسی نمیدانست و در حیفا محفل روحانی بتعیین آنحضرت و معرفی بحکومت در بیت حضرت عبدالبهاء دائر بود و امور اداری و سرپرستی امر بطور کلی بدست عائله مبارکه و ریاست حضرت ورقه علیا اداره میشد و شبها در بیت و اطاق مبارک و عصر روزهای یکشنبه در مقام اعلی به نوع سابق جلسات عمومی دائر میشد که الواح خوانده می گشت و صحبتهای مختصر هم میان بود مردان در اجتماعات مذکور و زنان در نزد عائله مبارکه و حضرت ورقه علیا تشریف می یافتند فاضل و عائله اش را در خانه منزل دادند و از بیت مبارک غذا می آوردند و خدمات بیت همه مساعدت می کردند و خود فاضل را هم آن حضرت

عضو محفل روحانی معین کرده و در مراسلات مرکزی که غالباً میرزا نور الدین و زرقانی انشا میکردند فاضل هم کمک مینمود و هیئتی مرکب از فاضل و حسین روحی برای بررسی کتب و مقالات جدید بمنظور نشر و طبع دائر

— ۸۷۹ —

گردید و خاطرات آن ایام هم مفصل است که این مختصر جای آنرا ندارد و بالاخره چون عائله محترمه با فاضل گفتگوی رفتنش را بامریکا در میان آوردند و او محض آنکه اشخاصی جدید بروند نفوسی را نام بردند عائله مبارکه پذیرفتند و قرار شد فاضل برود و بدین قرار شد که حضرت شوقی ربّانی بیایند و سفر در آنوقت شروع شود و بالاخره چون عائله مبارکه همی در تلاش پیدا کردن مرکز اقامت حضرت شوقی ربّانی بودند بالاخره دانستند که مسیودریفوس از احبّاً فرانسوی کاملاً مستحضر ولی ممنوع از اطلاع بدیگران است و خود مکاتبه و حتی اجازه ملاقات هم دارد لذا یکی از دامادهای حضرت عبدالبهاء بنام احمد یزدی باتفاق روحا خانم ورقه و دختر سوم حضرت عبدالبهاء به پاریس رفته بهر نوع شد از مسیودریفوس اطلاع گرفتند و به مرکز آنحضرت در سویس رسیدند و به انواع تضرّعات و تقاضاها ایشانرا حاضر برای عودت به حیفا کردند و چون بحیفا برگشتند و غائله مبارکه و حضرت ورقه علیا ازین خبر مسرور و منتظر ورود شدند تا چون یوم میعاد رسید و منفرداً بحیفا ورود کردند و در بیت مبارک منزل گزیدند و شروع باداره و ترتیب امور امریه شد تقریباً مانند ایام قبل جریان شروع کرد بحالت خود برقرار شدن و نیز مقرر گردید که فاضل با عائله سفر مجدد بامریکا و کانادا نماید و ضروریات را

— ۸۸۰ —

فراهم کردند و بالاخره در سه شنبه ۳۰ ژانویه ۱۹۲۳ با حضرت شوقی ربّانی و ورقه مبارکه علیا و حرم محترمه وداع کرده به اتفاق حاجی محمد و میرزا حسین یزدی و آقا خلیل و آقا ضیا الله باسکله رفتند و میرزا عنایت الله اصفهانی و عائله اش و زوجه مذکور نخجوانی تا کشتی آمدند آنگاه در کشتی ادریانیک روانه شدند و در ۲۰ فبروری به نیویورک رسیدند و این بار نیز چون حضرت شوقی ربّانی نامه به میرزا احمد اصفهانی نگاشتند که بترجمی فاضل همراه باشد تا آخر وقت غالباً مترجم بود و گاهی فاضل خود در جلسات صحبت میکرد و صحبت در جلسات بهائی

بدون مترجم انجام می‌گرفت و درین بار هم تمامت ایالات متحده شمالی و کانادا رفته صحبت کرد و در کانونشن بهائی نیز صحبت کرده عکس اجتماعی برداشته و بالاخره در ۱۶ جولای ۱۹۲۵ از نیویورک با کشتی پرزیدنت آتور متعلق بیهیونی عازم حیفا گردیدند و مسس ویلز از بهائیان امریکا همسفر بود و بروز ۹ آگست بحیفا رسیدند و تفصیل آن موجب تطویل است و بالاخره با شرکت اتومبیلرانی انگلیزی از طریق حکومت هاشمی و عراق به ایران و همدان آمدند و بعد چندی توقف در آنجا به قزوین و رشت رسیده اقامت جستند و کمافی السابق مشغول به خدمات گردید و در مهر ۱۳۰۶ ه.ش به حسب پیشنهاد

--- ۸۸۱

بعضی از بهائیان عشق آباد و وصول دستور از حیفا برای روسیه رهسپار گردید و در باکو و عشق آباد هر یک مقدار ماهی اقامت و مصاحبت و تشویق نمود و بالاخره برای تشکیل محفل مرکزی و محفل ملی ساکن طهران گردید و سالها در کنونشن و در محفل ملی و محفل طهران عضویت و ریاست داشت و در سال ۱۳۰۸ سفری به تبریز رفته تقریباً شش ماه مانده و در ۱۳۱۳ سفری به خراسان نمود پس از اقامت چندی در مشهد عودت کرد و از آن پس مقیم طهران بود سفرهای متعدده به شمال و جنوب و شرق و غرب ایران نمود و به انواع خدمات درین امر اقدامات همی کرد ولی چون تحریر تاریخ عمومی امر بهائی به او محول گردید منفرداً بدون استعانت از احدی این خدمت را به پایان رسانید و شروع آن در مقدمه تاریخ ثبت است و این قسمت بخش هشتم از آن می‌باشد و به علاوه این سلسله از تاریخ بهائی کتابی راجع به عموم ادیان بنام رهبران و رهروان نوشت و کتاب دیگر بنام امر و خلق که جوهر و تمامت امر بهائی است و کتابی دیگر در پنج مجلد بنام اسرار آلاثار که به نوع قاموس عربی و فارسی و لغات متداوله دیگر در ایران است و اسرار و رموز آثار مقدسه خصوصاً از امر بهائی در آن مندرج می‌باشد و هنوز هیچ یک از آنها به طبع نرسیده. (13)

و اما خلاصه اوضاع و احوال نور چنانکه در بخش ششم آوردیم پس از واقعه مهیبه قتل و غارت سال ۱۲۶۸ نفوس اولین مؤمنین از میان رفتند و در اثر صاعقه قهر و عقاب حکومت دیگر بروز و ظهوری از پیروان امر بدیع نشد و خصوصاً چون جمعی از منتسبین ابهی<sup>۱</sup> در امر بیان واقف ماندند حالت پریشانی و افسردگی غلبه کرد و خانه آبائی جمال ابهی<sup>۱</sup> به شکل مخروبه باقی بود و عمده بقیه مؤمنین آنجا عائله آقا میرزا حسن اکبر اخوان بود تا در دوره حضرت عبدالبهاء اشراق و لمعانی در آنجا نمایان گردید و نخست در بندر جز میرزا عزیز الله روشن تا کبری بن عمو زمان از خویشاوندان منجذب به امر ابهی<sup>۱</sup> گردید و سفری به حیفا کرده مجذوب عظمت و ملاطفت آن حضرت گشت و عودت نموده، آنچه دید و شنید شرح و بسط داد اقامت بندر جز یافته به تجارت پرداخته ملک و اعتبار حاصل نمود و میرزا فضل الله خان ( اورنگی ) نظام الممالک بن آقا میرزا حسن مذکور که در بخش پنجم شرح دادیم در مازندران از ملاقات عظما و جمعیت اهل بها به اشتیاق آمد و سفری به سال ۱۳۳۱ پی زیارت عبدالبهاء رفت مشمول عنایات آن حضرت گشت و مانند شعله روشنی عودت کرده به تقرب بستگان و تنویر اذهان پرداخت و حضرت عبدالبهاء وی را تشویق به تعمیر بناء خانه مخروبه ابائی و تأسیس مدرسه برای تربیت اطفال و تبلیغ و نشر امر بدیع در آنحدود فرمودند و بحاجی ابوالحسن امین امر دادند که مبالغی برای مصرف امور مذکوره بدهد و میرزا فضل الله به انجام دستوره‌های مذکوره پرداخت و عمارت مذکوره به سال ۱۳۳۷ به شکل روز اول تجدید کرد و صورت خط میرزا بزرگخان را که بر چهار چوبه در چنین بود :

در خانه دوست چون رسی گو لیک

کانخانه سلام راه دارد نه علیک

این خانه عشق است نگهدار قدم

این ارض مقدس است فاخلع نعلیک



و در زیر خاک سالها نهران بود بیرون آورده منصوب داشت و میرزا فضل الله خان پیوسته کلماتی را دال بر تعلق قلبیشان به تا کر شنیده، پیوسته حکایت کرد از آن جمله این که روزی در اثناء صحبتشان عرائضی از احبای امریک رسید و یکی از ایشان لیوانی برسم هدیه تقدیم داشت و آن حضرت به میرزا فضل الله بخشیده فرمود چون به تا کر برگردی هر زمان که بلمند رفته با این لیوان سرچشمه آب خور و مرا یاد کن و بالجمله خواهر میرزا فضل الله و عائله شان غالباً منجذب بامر ابهی<sup>۱</sup> شد و تنی چند نیز موافق و مقبل گشتند .

و اما محافل روحانیه در ساری و بار فروش در همان سنین اولیه بر قرار گردید و در مراکز دیگر اخیراً قرار یافت و اکنون بدین صورت است محفل ساری و از توابعش محفل کفشکر کلاه، چاله زمین، شاهی، ماهفروزک، روشنکوه، ایول و دیگر محفل بابل و از توابعش بابلسر، عرب خیل، بهنمیر، ضیا گلده، فریدون کنار، آمل.

--- ۸۸۲

## همدان

حوادث مرکز مهم همدان با شرح احوال مشاهیرش آنچه متعلق بسنین اشراق انوار ابهی<sup>۱</sup> بود در بخش ششم نگاشتیم و غالب مهمین در سنین بعد از غروب جمال مبین حیات داشته و اخلافشان نیز برشد رسیدند و جمعی کثیر پیوستند و بدینرو مرکزی مهمتر گردید و فتنه نفیض در اینجا تأثیری نکرد و عدّه [از قری و توابعش نیز اجتماعی کثیر و مرکزی خطیر یافتند و پس از غروب شمس ابهی<sup>۱</sup> طولی نکشید که نیر و سینا و همراهشان میرزا محمود زرقانی در آغار جوانی رسیده موجب مزید ثبوت و اشتیاق مؤمنین گشتند و در اثر آن فتنه برخاست و حکومت جمعی از احیا را که از آنجمله روین علاقه بند و آقا یهودا و حاجی یاری بودند دستگیر و حبس کرد و بالاخره فرمانداد که هر سه را با تازیانه همی زدند و انکار و تبری خواست و چون به مقصود نرسید بالاخره آنانرا آزاد نمود و پس از چندی جمعی دراویش بهائی با لباس پیراهن سفید طویل بعد از عودت از زیارت عکا رسیده با شعاری امری خواندن در کوی و برزن پرداختند و لذا شورش اشرا شد و حکومت بعضی از احبا را گرفتار و حبس کرد . و از خانوادههای مشهور باقی مانده از قبل عبدالحسین خان دینار آبادی بود و دینار آباد از قرای تابعه همدان

و عبدالحسین خان از پدر و اسلاف ساکن آنجا و صاحب قلعه و املاک و دهات و عشیرت و مقام عالی حکومتی بود و گویا ایمانش به این امر با سلیمانخان زرین کمر بواسطه استماع کیفیت شهادت یا کرامت حضرت نقطه از نظامیان همدانی شد که در آن عمل مباشرت داشتند ایمان آوردند و مورد غضب شاهی گردید و مدتی در زندان بود و مقداری از املاکش بدست دولت افتاده و بعد از استخلاص و عودتش به همدان چون بهمت تمام نشر امر بدیع نمود حکومت باقدام برخی از ملأها ویرا دستگیر و چوب کاری و اخراج بلد نمود و او پس از استخلاص بعکاً در محضر حضرت بهاءالله رفته چندی شرف اندوز بود و بعد از مراجعت مزیداً علی ماکان بنشر امر بدیع پرداخت و ناچار در عشق آباد اقامت گرفت و در آن ایام چنانکه گفته‌اند دو پسر رشیدش را که یکی شیر علیخان سلطان فوج همدان بود بعضی از عمو زادگانشان دعوت بمنزل خود نموده آن یک را مسموم و مقتول ساخت و اموالش را بربرد و به صدد قتل اولاد دیگر برآمد ولی بمقصود نرسید و از اخلافش دکتر دانش می‌باشد.

دیگر میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصحه سابق الذکر که سفری بعکاً رفته فائز بتشرف حضور محضر حضرت عبدالبهاء گردید و پسرش حاجی یوحنا خان سابق الذکر که سالها عضو

محفل روحانی در همدان بود کار گشائی در امور امری کرد و از ایشان خانواده واسعه حافظی برقرار است دیگر دائی روبین سابق الوصف که در عید رضوان سال ۱۳۱۶ احباً در خانه اش جشن اجتماعی منعقد داشتند و برخی از مفسدین راه یافته خبر بمظفرالملک حکمران همدان رسید و جمعی گماشته حکومتی بفرستاد و او را با هشت تن بنام حاجی یاری حاجی موسی حاجی سلیمان طیب آقا سلیمان ابن آقا موسی حاجی مهدی بن آقا رفائیل حاجی مهدی بن آقا یاری آقا سلیمان زرگر که کلاً از احبای اسرائیل بودند گرفته بحبس انداختند و او را بیازردند و چوب زده بکند و غل نهادند و بالاخره مبلغی نقود اخذ کرده همه را رها نمودند و نیز در سال ۱۳۳۲ سالار السلطنه حکمران همدان وی را با تنی چند از احباب دستگیر و محبوس نمود و بالاخره تلگراف به مظفرالدین شاه کردند و جواب

رسید همه مستخلص شدند، دیگر حاجی قلندر سابق الوصف در حدود سال ۱۳۱۲ به عزم زیارت ارض مقدس از همدان برخاست ولی مدت دو سال در رشت اقامت نموده بشغل حکاکی و معاشرت احبّا و تبلیغ پرداخت و در سال ۱۳۱۳ بقفقاز در آمده سنینی چند در مسافرخانه بهائیان بادکوبه مقیم و خدمت به تبلیغ روحانی در آن حدود پرداخت گویند همینکه دچار مردم متعصب میشد

--- ۸۸۵

به پاس حکمت چنین میگفت قلندرم و با هر گروهی اندرم و از همه بدرم تا در سال ۱۳۱۸ بعکّا رفته چندی در جوار الطاف حضرت عبدالبهاء مانده برگشت و بماند در حدود سال ۱۳۲۴ در بادکوبه متوفی شد. دیگری حاجی یاری سابق الوصف سفری به عکّا کرده آن حضرت را زیارت نموده عودت یافت و در سال ۱۳۱۲ با سلیمان نامی راجع باین امر مباحثه و مناظره نمود و او خبر بملا عبد الله مجتهد بروجردی برد که تعصب و نفوذی داشت و هرگاه میخواست بطرفه العین موجب شورش اهالی را فراهم می ساخت و برای امتیاز مسلم از یهود بر لباس هر یهودی پارچه سرخ رنگی متصل داشت پس حکم داد حاجی یاری را دستگیر کرده به حبس انداختند و حبیب الله پسر چهارده ساله اش را احضار و امر به سب و لعن نسبت به این امر نمود و چون اطاعت نکرد وی را نیز محبوس ساخت و از حاجی بازخواست دین و عقیدت کرد و حاجی اظهار مسلمیت نمود و او اصرار کرد که به صاحب این امر بد بگو و حاجی جواب چنین گفت که چون موسوی بودم به عیسی و محمد لعن میکردم و همینکه باسلام رسیدم دانستم که خطا بوده از جهل ناشی شد و با خود عهد کردم که دیگر بد نگویم و لعن نکنم و آخوند متغیر شده امر داد تا وی را با دو پسرش در اصطبل محبوس نمودند سپس به سیف الدوله بن عضدولدوله حکمران سپرد و او مبلغی

--- ۸۸۶

نقود گرفته ایشان را رها ساخت و باری دیگر نیز یهود نزد حاکم اجتماع نموده از حاجی یاری شکایت کردند که در ایام فطیر نان نمکین خورده به وظایف و تکالیف مسأ عمل نکرد و بالاخره در سال ۱۳۱۵ که حسب تهییج سید فاضل دزفولی و سید محمد بروجردی مجتهد جدیدالورود از عراق عرب و بمرافقت بعضی از مفسدین فتنه شیخی و

مشرعی در همدان برافروخت متفتنین متعصبین و اشرار از موسویان بنای تعرض بحاجی یاری گذاشتند و او برای تحفظ و احتیاط تمامت کتب و آثار این امر را در سقف خانه پنهان کرده خود با عائله در خانه همسایه پنهان شد و اشرار به خانه اش ریخته هر چه یافتند و الواح و آثار را بردند و آنچه را در دگه عطاریش داشت بر گرفتند و حاجی یاری مفلس در امان باری شد و بخانه پدر زنش دائی روین قرار گرفت و در سال ۱۳۱۶ چنانکه نوشتیم در شمار محبوسین قرار گرفت و چون به فرمان مظفر الملک ویرا بر زمین خوابانده با تازیانه زدند بانک یا بهاء الابهی<sup>۱</sup> برکشیده و مظفر الملک بشنیده از غضب بگداخت و امر نمود بشدت همی تازیانه بسیار زدند و بغل و کند بند کردند و بالاخره مبلغی نقود گرفته رها ساخت آنگاه در گرفتاری و حبس ایام حکمرانی سالار السلطنه در سال ۱۳۳۲ چنانکه نگاشتیم محبوس شد و مستخلص گشت .

--- ۸۸۷

و دیگر حاجی مهدی ارجمند بن آقا رفائیل ( آقا رفیعا ) سابق الوصف نیز در گرفتاری ایام حکمرانی سالارالسلطنه شرکت داشت و مستخلص گردید و او یگانه مبلغ بی نظیر یهود و مسیحی از طریق کتب مقدسه بود چه در لغت عبرانیه و آئین یهود و کتب مقدسه آنان و مسیحیان و تفاسیر ملایان و احوال و اخبار و تواریخشان احاطه داشت و ملایان یهود و کشیشان مسیحی هر جا دچارش میشدند جز سکوت و خضوع و یا گریز و فرار چاره نیافتند و بدرجه رسید که هر مجلسی می دانستند حاجی مهدی حاضر است قدم نگذاشتند و خصوصاً مبلغین پروتستانت امریکائی که برای مسیحی نمودن یهود ایران تحمل مصاریف باهظه همی کردند حاجی مهدی که مسیحیان را از طریق کتب مقدسه هر دو ملت ناچار به قبول اسلام و امر ابهی<sup>۱</sup> میکرد هر بار که مقابل شدند چنان ملزم و مفحم گشتند که در ظاهر نزد حاضرین ابراز قناعت و قبول کردند و از آن پس از مقابلی باوی فراری و گریزان شدند چنانچه در سال ۱۳۱۴ مدت یکسال و نیم با دکتر هلمس مبلغ امریکائی با حضور جمعی کثیر مناظره کرد و حقیقت و غالبیت امر ابهی<sup>۱</sup> را مبرهن ساخت و از اینرو یهود متمسح بظهور محمدی و رجعت مسیحائی همی اقبال نمودند و یهود بهائی برایمان و انجذاب بیفزودند و او را در اثبات حقیقت امر مسیح و محمد

و اثبات مقام امر اعظم ابهی<sup>۱</sup> از طریق تورات و انجیل تالیفی بسیار ثمین است که مورد استفاده هر سه ملت می‌باشد (کتاب گلشن حقایق) و همچنین رسائل دیگر در موضوعات چندی از کتب مقدسه نگاشته مواضع مفصله را واضح و روشن نمود و خلفش از او یادگار است. دیگر آقا یهود اسبق الذکر در فتنه شیخی و بالاسری مذکور سال ۱۳۱۵ خانه اش یغما شد و در فتنه سال ۱۳۱۶ مذکور یکی از محبوسین مقید بکند و زنجیر بود با ادای مبلغی رها شد و بسال ۱۳۳۵ درگذشت و عائله ازو برجاست و برادرش میرزا مهدی سابق الوصف در فتنه شیخی و متشرعی خانه او را نیز غارت کردند و ایشان از بام خانه بخانه همسایه پناه بردند و بعد از فتنه مذکور سال ۱۳۱۶ از همدان بیرون رفت و حاجی ابوالحسین امین اردکانی ویرا بنام شریک امین اجازه جمع حقوق و ارسال به نزدش داد و هرچه خود از طبابت گرد آورد نیز برای حقوق الله ارسال نمود و سفری بعکا رفته به محضر حضرت عبدالبهاء تشریف حضور یافت و مراجعت به گیلان کرده در لاهیجان اقامت جست و شهرت به طبابت و کحالی و جراحی گرفت و بتبلیغ این امر همت گماشت و نزد همگان بدین نام معروف گردید و عناد و عداوت نسبت بوی شدید شد حتی به صدد قتلش برآمدند و اموالش بردند و ناچار برشت اقامت کرد

و سالها به عنوان شریک امین و عضو محفل روحانی و شهرت بدین نام و تبلیغ معروف بود و بالاخره خانهاش را نیز برای حقوق تسلیم داشت و بطهران آمده در سنین پیری با کمک مرکز امر اقامت نمود. دیگر حاجی موسی مبین در سال ۱۳۱۷ خانه و اموالش تاراج شد و در فتنه مذکوره سال ۱۳۱۵ از محبوسین بود. و در سال ۱۳۲۳ با تنی چند از احباً حسب امر حکومت به حبس افتاده و بعد از استخلاص و اقامت سنینی در وطن بعلت کثرت تعرض اعدا با عائله بطهران رفته اقامت گزید و باخلاص و بذل مال تا آخر العمر خدمت بامر کرد و در سال ۱۳۰۵ وفات یافت و خاندان واسعه مبین از وی برجاست دیگر حکیم الی در سال ۱۳۴۷ درگذشت دیگر هارون و خانواده آندو و چون تفصیل احوال آنان در بخش ششم ذکر است به همین مقدار اکتفا رفت و از جمله خانوادههای مؤسسه در این دور خاندان

متحدین است که میرزا محمد رضای جدید الاسلام از تجار به ایمان امر بدیع فائز گردید و سفری با عده از همدان بحیفا در اواخر ایام حضرت عبدالبهاء شتافت و با ایمان و اشتیاقی فروزان عودت بهمدان نمود و خاندان واسعه مذکوره را بر جای گذاشت و امثال اینخانواده و خانواده عهدیه و آزاده و فیروز و غیره ها که بسیارند برای احتراز از تطویل بهمین مقدار اکتفا

--- ۸۹۰

رفت دیگر میرزا آقا جان طیب در ایروان اقامت جسته جمعی کثیری را در آنجا مهتدی ساخت و خاندان رفعت از وی تاسیس گردید و دکتر حاجی آقا رسوخ و آقا میرزا نظر علی طیب شوهر خواهر وی در محله جولاهان منزل داشتند و همینکه خبر فتنه و مذبحه یزد بهمدان رسید اهالی بحرکت آمدند و بحسب حکم میرزا محمد مجتهد خواستند ایشانرا تبعید کنند و لاجرم به صواب دید محفل روحانی از وطن بیرون آمدند و چند ماهی در قره اطراف رفتند آنگاه رهسپار گیلان شدند و دو سه ماهی در رشت مانده بتصویب احباً به لاهیجان رفتند دکتر حاجی آقا مقیم آن بلد گردید و اندک اندک محکمه طبابت و کحالی را رونق داد و عائله وسیعه تاسیس نمود و بانواع خدمات امریه پرداخت و سنین عدیده رتق و فتق امور محفل لاهیجان و انشا مراسلات باوی بود و آقا میرزا نظر علی آقاقت برودسر نمود . و حاجی ابراهیم پروین دندانساز متولد در حدود سال ۱۲۷۳ اسب به طهران برده می فروخت در حدود سال ۱۳۰۳ به همین جهت در طهران بود و روزی هنگام صبح اسبی را برای نعلبندی بدکان استاد حسین نعلبند کاشی معروف به حسین بابی برد و او در حال نعلبندی شروع به تبلیغ نمود و شبی دیگر بحجره اش در کاروانسرا رفته و ویرا آگاه ساخت پس وی را با بعضی از احباب بمحفل ملاقات آورد و منجذب کرد و او بعد از دو ماه بهمدان برگشت

--- ۸۹۱

و با احبا خصوصاً آقا محمد حسن یک گوش بلور فروش که با آقا محمد علی بابی شرکت داشت معاشر گردید و معروف بدین نام و مورد تناول انام شد و در فتنه برای مؤمنین او را نیز با عده مدت بیست و دو روز در قریه شورین حبس کردند پس در قرای اطراف همدان به شغل صباغی اشتغال گرفت و بقدریکه میتوانست در تبلیغ کوشید و

مورد حمله معرضین گردید و باری دیگر بحبس مظفر الملک حکمران افتاد و در حبس نیز تبلیغ کرد تا در حدود سال ۱۳۱۶ از طریق بغداد بعکاً رفته تشریف حضور عبدالبهاء حاصل نمود و حسب دستور چندی با میرزا علی اکبر بن مشکین قلم دکان قهوه چی مفتوح داشت و دو سفر دیگر نیز بعکاً و حیفا تشریف حاصل نمود و بالاخره حسب الامر در مصر صنعت داندانسازی بیاموخت و بهمدان برگشته اقامت و در مصاحبت ابرار و خدمت به امر الهی ادامت داد و چندین بار مورد تعرض ملایان و غیرهم گشته حتی بقرب قتل رسید ولی نجات یافت. وحاجی محمدعلی تویسرگانی الاصل پس از فوز بایمان در طهران چون بتویسرگان برگشت بتحریک ملایان مورد تعدی و غارت واقع شد و تبعید گردید و به همدان رفته ومصاحبه و مراوده با احباً و محفل آرائی نمود و مردم متعصب به حکمران بلد شریف الملک

--- ۸۹۲

شکایت بردند و او جمعی فرستاده خانه اش را غارت کردند و او را بدار الحکومه کشیده بفلکه بستند چندان چوب زدند که پنجه پاهایش معیوب گردید و از همدان نیز تبعید گردید و ناچار بقریهای پناه برد در آنجا پس از چند ماهی شورش شد و بقریه دیگر رفت و بعد از اقامت سه سال در قره کم کم در همدان اندک امنیتی حاصل گردید و بعد از اقامت چند سال روزیکه از درب مدرسه علوم دینیه میگذشت و طلباب وی را جبراً بدرون مدرسه کشیدند و نزد سید عبد الوهاب نام رئیس مدرسه حاضر کردند و او را امر بتبری کرد و چون استقامت در سخن نمود آفتابه که در جنبش بود چنان بر پهلویش زد که شکمش را بدرید و طلباب نیز با مشت و لگد و چوب چندان زدند و از مدرسه بیرون انداختند و یکی از دوستانش بنوعی که ممکن بود او را به خانه رساند و بمعالجه پرداختند ولی به همان پاره گی شکم و درد پهلو در سال ۱۳۴۴ درگذشت و خلفش شوق علی توکل شاعر عنقا تخلص کرده به شغل طب

دندانساز در همدان و طهران و بهبهان مقیم است :

با چشم و قلب پاک به بازار آدمم

با چشم دل بدیدن دلدار آدمم

من یوسفی به فلس و کلافی نمی خرم

با نقد جان و دل بخریدار آمدم

صِرافِ دُرِّ عشقم و سرمایه ام وفا

بهر خرید این دُرِّ شهوار آمدم

--- ۸۹۳

چابک سوار توسن عقلم ولی کنون

زین سرکش اسب خام بازار آمدم

دارم امید آنکه ز عشقش زخم لجام

در این دیار از پی این کار آمدم

مال و عیال و آل وطن هر چه بود قید

قیدش گسستم از عقب یار آمدم

خفاش نیستم که بیوشم ز شمس رخ

ذره صفت به مهر طلبکار آمدم

من چون کریم ائیم نیم کز گناه و کبر

رانده ز باب رحمت دادار آمدم

علمی کزان شود چو ابوجهل آدمی

با چون شریح و شمر از آن عار آمدم

حنانه و قیافه نیم من چو پطرسم

کز جسم و جان به روح گرفتار آمدم

فرعون نیم که گویم انا الرب چو صوفیان

حق را ذلیل بنده دربار آمدم



در کار چون باوست همیشه تو کلم

آسان شد هر چه کار که دشوار آمدم

عنتای قاف مهر وفايم بلطف دوست

از لطف اوست اينکه بگفتار آمدم

--- ۸۹۴

صد شکر کز تفضّل بی منتهای یار

در بزم انس خادم ابرار آمدم

ايضاً:

صد شکر بها راکه بهائی شده ام

بگذشته ز ظلمت و بهائی شده ام

من هيچ تراز هيچ بهر جا بودم

از فضل بها کنون بهائی شده ام

ايضاً:

گر عاقلی از سه چیز بگریز مدام

افیون و حشیش و باده پخته و خام

هر کس که کشید و خورد و زر داد و خرید

بی هيچ شکی پست تر است از انعام

دیگر میرزا حبیب الله بن آقا روبین در سنندج و عاقبت در عشق آباد ساکن شده جوراب بافی می کرد کربلائی

درویش علی که بدفعات ملاها ویرا بمحضر شرح کشیده اصرار و تأکید به لعن و سب نمودند و هر بار بلطائف الحیل

از چنگشان خلاص گشت و به سال ۱۳۳۴ در همدان درگذشت و در اسد آباد میرزا لطف الله حاجی شاه محمد

کاکا خان و ما چون تمامت احوال سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی را که چندی پس از واقعه قتل ناصر الدین شاه در گذشت در بخش شش آوردیم محض اختصار از تکرار صرف نظر از ذکر نمودیم .

xxxxxxxxxxxx

--- ۸۹۵

## یزد

چنانکه در بخش ششم روشن نمودیم در یزد و توابع هنگام غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> جمعی کثیر از اهل بها می‌زیستند و مراکز خطیره و رجال عظیمه استقرار و اشتها داشت و احباب در نهایت ثبوت و استقامت و اهالی به غایت عصبیت و عداوت بودند و در فتنه حالکه نقض اندک تاثیری یافت و حسب دستور حضرت عبدالبهاء حاجی میرزا حیدر علی بدآنسو شتافت سعی بلیغ مبذول نمود تا ظلمت و اختلاف زائل گردید و حاجی سید میرزا بن حاجی سید مهدی بن خال اصغر فریب ناقضین را خورد در عکا به آنان پیوند یافته مراجعت کرد و سایر افغان حتی زوجه و اولادش از وی قطع مرابطه نمودند و ملأ بهرام اختر خاوری با همه سابقه دوستی که با وی داشت پی دیدارش رفت . و با بیان احوال افغان و منتسبین حضرت نقطه اولی که تا این دوره در یزد می‌درخشیدند در بخش پنج نمودیم . و از مشاهیر اخلافشان آقا میرزا حبیب بن حاجی میرزا محمود بن حاجی میرزا محمد تقی و کیل الدوله بن حاجی سید محمد خال اکبر و دیگر آقا میرزا باقر بن حاجی میرزا آقا بن خال اصغر و برادرانش آقا میرزا علی و آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا جلال و آقا میرزا جواد و دیگر آقا سید میرزا و آقا سید محمد و آقا سید علی

--- ۸۹۶

و آقا میرزا بزرگ انجال حاجی سید مهدی بن خال اصغر و پسران آقا سید میرزا مذکور آقا میرزا لطیف و آقا میرزا محمد حسین و دیگر آقا میرزا ضیا و آقا میرزا حبیب و آقا میرزا بدیع الله انجال حاجی سید حسن بن خال اصغر بودند و میرزا ابوالحسن بن حاجی میرزا ابوالقاسم مذکور در بخش ششم در سال ۱۲۸۳ در یزد بواسطه حاجی محمد ابراهیم مبلغ شهیر بهائی شد و در سال ۱۳۱۱ بعشق آباد رفت و در یکی از حجرات عمارت باغ مشرق الاذکار ماند و

چند سال بدین طریق اقامت کرد که با خط خود آثار کتابت همی کرد و با ایمان و تقوی در تحکیم عهد و میثاق همی کوشید سپس بارض مقدس شتافت. و در جوار حضرت عبدالبهاء بماند تا در ایامی قبل از صعود آن حضرت خود را در دریا غرق نمود و میرزا ابوالقاسم مذکور ابن حاجی میرزا آقا بن حاجی میرزا حسنعلی خال در سال ۱۳۰۶ به عشق آباد رفته مقیم شد و سرپرستی املاک افغان را کرد و در امور امریه کاملاً مؤثر بود و در سال ۱۳۱۶ در زنجان برگشت و برادرش میرزا علی بجایش بر قرار گردید و آقا سید احمد بن حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر از یزد مسافرت بمبای و محضر اقدس عکاً کرد در مراجعت از اسلامبول در سال ۱۳۱۳ به عشق آباد سالی چند مقیم و مباشر املاک خود و دیگر افغان شد. و تعرضات اعدا باحباب در سال ۱۳۱۶ روی بشدت

--- ۸۹۷

نهاد و واقعات پی در پی گواهی از قرب وقوع واقعه خطیر

میداد و منشاء تمامت مفاسد غالباً شیخ محمد تقی مجتهد بن شیخ محمد حسن مجتهد معاند سیزواری بود چنانکه همه سالی در حدی از آنحدود فتنه بر میافروخت برخی از احباب را دستگیر و توهین و تحقیر میکردند نزد ملاها برده شکنجه و جفا وارد میساختند چوب میزدند حبس مینمودند نقود می گرفتند و پیوسته جمعی از مظلومان فراری و متواری بلاد میگشتند و سب و لعن در اسواق و معابر رائج و دائر بود و احباب با سلوک و مظلومیت سعی در اخمد نیران فساد میکردند و معذک در کمال اشتعال و انجذاب سعی در تبلیغ و نشر امر ابهی<sup>۱</sup> می نمودند و محافل پر جمعیت در خانه های مناسب انعقاد می یافت که با نهایت روح و ریحان بترتیل آیات و الواح می پرداختند و مؤمنین جدید طلوع و قیام میکردند و در چنان محیط پر اخطار باعمالی محیر العقول و الافکار مبادرت می جستند چنانکه سالی شیخ محمد تقی سیزواری مجتهد معاند مذکور در شهر رمضان در مسجد امیر چقماق بر منبر بنا بر تعرض امر ابهی<sup>۱</sup> گذاشت و برّ و توهین پرداخت و آقا محمد علی نجّار در سن سی از احباب منجذب جدید التصدیق و غیر مشهور بدین نام که بکمالات صوریه و معنویّه آراسته و ساعی در تبلیغ بود همه روزه بمسجد حضور میافت و مسائل مجتهد را به حفظ می سپرد

و در لیالی برای احباً حکایت میکرد و جواب بیان مینمود و گاهی جواب مفصل مینگاشت و بنام رجال الغیب امضا می کرد و بواسطه تنی از نسوان بر منبر میگذاشت و برخی ایام خود بنوعیکه کس ندانست به شیخ می رساند و مجتهد همه روزه جواب ردود روز قبل را می خواند و گاهی بر منبر بانگ برکشیده گفت ای رجال الغیب می دانم الحال در اینجا حاضری و مطالب را بذهن میسپاری و افسوس که تو را نمی شناسم و بدینطریق شهر رمضان به پایان رسید و آقا محمدعلی بعداً بمانج بوانات و از آنجا به نیریز رفته درگذشت .

و از جمله واقعات و بلیات آن ایام اینکه امام جمعه اردکان حاجی حسینعلی اردکانی را احضار و مکالمه نمود اذیت بسیار وارد آورده و اشرار از ضرب و شتم چیزی فرو نگذاشتند و حاجی ناچار شد فرار بارض مقصود نمود بعد از مدتی باردکان برگشت و باز اشرار بنای شرارت گذاشتند و گروهی مجتمع شده با ساز و نواز بدرج خانههای احباب شرارت و وقاحت همی کردند و آقا ابو تراب صهر شاطر رضا را دستگیر کرده نزد حکمران کشیدند و چوب بسیار زدند و در بازارها گردانده در معابر پر جمعیت نگهداشته اذیت نمودند و سه روز در محبس انداختند و هر روز چوب بسیار زدند و عدّه از احباب ناچار شده به صوب فارس مهاجرت اختیار کردند و اشرار حاجی حسینعلی

مذکور و آقا ابو تراب و آقا گل محمد و آقا محمد ابراهیم بن آقا بابا و آقا حسین حدّاد را بدستگیری گماشتگان حکومتی گرفتار کرده بحبس بردند و آقا گل محمد بعلت شدت ضرب و آزار بیمار شده جهان نا پایدار را وداع گفت و باقی را در محبس نگهداشتند و تمامت مایملک حاجی حسینعلی را از کفش ربودند و استاد کاظم خان جلال مرد پیر از متقدمین را به حکم ملّاهای چندان ضرب و آزار وارد کردند که جان سپرد و از دفن جسدش در قبرستان عمومی مانع شدند و آقا ملّا حسن کملاقی از متقدمین نیز بشدت ضرب و آزار دچار شد درگذشت و آخوند ملّا حسین روضه خوان خانه نشین گشت و قبر استاد محمد منقل ساز را شکافتند و از جمله اخلاف متقدمین

مؤمنین میرزا هادی خان و رضی خان پسران رضی الروح سابق الوصف و هم دخترانی که عائله واسعه تأسیس کردند و امر حضرت عبدالبهاء قبر رضی الروح در منشاد ساخته و بر لوح‌اش چنین نگاشته گردید انّ رضا الروح قد قصد عتبه القدوس السبوح تنزل علیه ملائكة الرحمن و الغفران من ربه الرحمن .

و از جمله متقدمین سابق الوصف ملّا محمد رضا محمد آبادی در قم بود که واقعه قتل ناصر الدین شاه به سال ۱۳۱۳ اتفاق افتاد و او را در قم دستگیر کرده، به طهران کشیده محبوس نمودند و پس از شهادت ورقا چون از مدت حبس

--- ۹۰۰

هفت ماه گذشت میرزا علی خان امین الدوله صدر اعظم شد و برای استخلاص محبوسین دستور داد که چون امر به احضارشان دهد و از ایشان پرسید که آیا شما بابی هستید یا شما را بدین نام متهم کردند همه گویند که ما بابی نیستیم و بما افترا زدند و بدین طریق سه تن همراهان ورقا آزاد شدند و یکی از انباربانان را رحم و شفقت بر آخوند گرفته نزد امین الدوله حاضر کرد تا مستخلص شود و او در همان حال که منتظر ورود امین الدوله بودند به تبلیغ پرداخت و همینکه صدر اعظم وارد شد حقیقت احوال سؤال کرد اعتراف به عقیدت خود نمود لذا وی را باز به انبار بردند و در حبس بماند تا وفات یافت و سنش در آن وقت متجاوز از هشتاد بود .

دیگر **سید مهدی دهجی** سابق الوصف از صف اول مبلغین معممین و محترمین بوده اظهار موافقت و خدمت با حضرت غصن اعظم نمود و بر رؤسای نقض عهد و میثاق ردّ و اعتراض نوشته در بلاد ایران مسافرت کرد و در هنگام بناء مشرق الاذکار عشق آباد در آنجا بوده با احبّاً مساعدت و موافقت کرده در دامن سنگ و خشت حمل نمود تا به سال ۱۳۲۴ با حاجی میرزا محمود افغان از عشق آباد به عکّا وارد شد و حضرت عبدالبهاء نهایت ملامت

--- ۹۰۱

فرموده مکرراً خدمات سابقه اش را برشمردند ولی چون طمع داشت که آن حضرت اصغر بنات کریمات منور خانم را بازدواج پسرش دهد و نه پسرش لایق و صالح بود و نه کریمه فاضله همسر چنان لئیم باقل می‌شد و مقصود سید معجب جاهل حاصل نیامد و دست بر نداشت تا نومید گشته بنای موافقت و موافقت با مخالفین و ناقضین گذاشت و

چندی نصیحت و ملاحظت فرمودند و او خود را کسی پنداشته مصر گردید تا بالاخره در سال ۱۳۲۷ پس از آنکه هفده سال در صف موافقین بوده در تقریر و تحریرات خود مخالفین ناقضین را رد همی گفت در صف نقض قرار گرفت و با اولادش از ناقضین شمرده گردید و در السن مذموم شد و تا سال ۱۳۳۹ در اطراف قصر بهجی عکا با ناقضین در غایت خمول و حقارت بسر برد و بسال مذکور درگذشت. دیگر میرزا احمد سابق الوصف مدتی در کاشان و چندی در طهران بسر برد و عاقبت در قزوین در سن صد سالگی بسال ۱۳۲۰ وفات یافت.

دیگر حاجی ابوالحسن امین الهی سابق الذکر که کیفیت حبسش را در بخش شش آوردم بسال ۱۳۱۰ مستخلص شد و او بعد از غروب شمس ابهی<sup>۱</sup> با کمال اخلاص و شجاعت در محبت و تعلق بحضرت غصن اعظم عبدالبهاء قیام نمود و چنانکه در مطاوی بخش سابق آوردم رؤسا نقض و اعدا غایت

۹۰۲ ---

عداوت و بغضا نسبت بوی ابراز داشتند و برای نشر عهد و میثاق اسفار متوالیه نمود و در سال ۱۳۱۲ سفر بخراسان کرد و در غالب بلاد ایران و ترکستان روس و عثمانی و سوریه و مصر به ملاقات بهائیان رسید و زائداً علی ماسبق مشهور و معتمد و محل توجه در عالم بهائی گردید و مرکز اقامتش طهران شده و کلائی برای جمع حقوق در ایالات ایران و روسیه بر قرار داشت و آثار بسیار از حضرت عبدالبهاء در شأن وی صدور یافت و در حقش چنین مرقوم فرمودند که حاجی امین امین من است هر کس هر چه به او داده بمن داد و خط امین خط من است و مهرش مهر من می باشد و در اواخر العمر غالباً در طهران زیسته باسقامت رای و استقلال مشرب و صراحت بیان و وارستگی از کل شئون ظاهریه و آزادی از رسوم و اوهام و قناعت و فراست و کمال و عقل و تجربت در جامعه احباً جلوه داشت و اسلوب مخصوصش در شئون زندگانی و حکایات و مصطلحات و عبارات و محفوظاتش ورد زبان این طایفه گشت و در سال ۱۳۲۹ سفری بحیفا نموده به زیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۵ حاجی غلامرضا بن حاجی محمد محسن از تجار محترم طهران را از جمع این طایفه برگزیده برای خدمت باداره امر

حقوق پرورش روحی داده مهیا ساخت و متدرجاً از علایق کثیره مال و جاه و خدمتش بکاست و غالباً منزل خویش را در خانه اش

۹۰۳ ---

قرار داد و او را فارغ برای انجام این وظیفه نمود و با خود یار و مددکار در مشاغل گرفت و بالاخره منظور خود را در باره اش به محضر حضرت عبدالبهاء معروض داشت و مقبول افتاده در مرقومات متعدده مقصود را تأیید و حاجی غلامرضا را تشویق و تسدید فرمودند و بلقب امین امین مفتخر و مشتهر و در آخر به علت ضعف پیری و نقصان قوه بصر از عهده اداره آن خدمت عاجز مانده در خانه اش مریض و بستری مکین شده وی را به اداء وظیفه گماشت و متدرجاً دچار جراحات بدن شده در بستر افتاد و امین امین با عائله در طول مدت دو سال نگاهداری و پرستاری نمودند تا در سال ۱۳۴۶ در حدود نود سالگی در گذشت و جنازه اش را با جمعیت و احترام تمام به قبرستان بهائی (گلستان جاوید) برده، دفن نمودند و مجالس تذکر پر جمعیتی منعقد گردید و آحاد جامعه از فقدانش متأثر و متأسف شدند و از محضر حضرت ولی امر الله شوقی ربّانی صورت تلگراف ذیل رسید: " ۲۸ می ۱۹۲۸ و ۷ خرداد ۱۳۰۷ از حیفا - میلانی - طهران، از صعود حضرت امین قلوب محزون، خدمات سرمشق دهنده ایشان تاریخ امر را الی الابد مشعشع خواهد نمود در شب صعود با نهایت تضرع بیاد ایشان مشغولیم، به عموم محافل روحانی دستور دهید مجالس تذکر شایسته تشکیل دهند. شوقی " و حاجی امین را چهار دختر بود که نسلش از آنان بر قرار ماندند.

۹۰۴ ---

و دیگر از معاریف بهائیان یزد آقا محمد رضا از اهل محمدآباد سابق الوصف که به نوع مذکور امر را در قریه فاش کرد و احباب در احتفالاتی که به خانه اش آراستند با صوتی رفیع تلاوت آیات و مناجات می کردند چنانچه تا مسافتی دور به سمع مردم رسید و سادات قریه که معروف به جسارت و شرارت بودند به خصمیت برخاستند و نیمی از اهالی را با خود متفق ساختند و مدتی آقا محمد رضا مقاومت و کشمکش نمود ولی سادات بدستاری صدر العلما و غیره از علمای یزد حکم قتل وی را از میرزا سیدعلی مدرس و شیخ محمد تقی مجتهد سبزواری گرفتند و حاجی

سید جواد از رؤساء قریه برادران سید باقر و سید عرب و دیگر سید اسد الله از اشرار الواط سفاک شهر را وعده مبالغی زر و سیم داده بریختن خون وی مبعوث کردند و آقا محمد رضا در آن ایام به صدد عروسی و ازدواج بود و هنگامی که از بازار به خانه اش می‌رفت سه تن شریر مذکور در قرب بازار محمد علی خان خلف مسجد امیر چقماق که نزدیک به خانه خودش بود از عقب وی را هدف گلوله‌ها کرده از پا در آوردند و این واقعه هنگام ظهر روز دوم ذیحجه سال ۱۳۱۰ واقع شد و حکمرانی یزد در قلمرو ظلّ السلطان و میرزا محمد وزیر یزدی نائب الایالة بود و حین غسل و کفن و دفن جسد غرقه خون هجوم اشرار شده، بنای رذالت و بی احترامی خواستند و حکومت مانع شد

--- ۹۰۵

و برادران شهید و مردم قریه نیز رسیدند و جسد را محترماً به خانه اش برده در جوار خانه دفن کردند و روزی بعد مجلس تعزیت و تذکر بسیار با شکوه در شهر فراهم نمودند و اهالی قریه در تلگرافخانه مجتمع شده تلگرافات عدیده به طهران و اصفهان کردند و تجاری که با آن شهید سرکار داشتند. حاکم، چون همگی فریفته حسن اخلاقش بودند، مساعدت نمود تا حکم از طهران و اصفهان به مجازات مفسدین و اشرار رسید و قاتلین مخفی شدند و حاکم خانه سید جواد جمال مذکور را که محرک قتل بود و گریخت، خراب کرد و جاسوسین گماشت و سعی در دستگیری‌شان نمود و وعده ها داد و بالاخره سید باقر نام رئیس قاتلین را در چاه‌خانه یکی از پیشنمازان پنهان یافته، دستگیر کردند و در اثنا که نزد حکومت می‌آوردند به ضرب گلوله مقتول ساختند و حاجی سید جواد چندی فراری و متواری گشت و عاقبت بدست حکومت افتاده، محبوس و مضروب و مجروح و مرخص شد و خانه او و برادرانش در محمد آباد خراب و ویران گردید و بالجمله آقا محمد رضا در هنگام شهادت سی سال داشت و نبذة از اشعارش چنین است .

هللوا یا مطالع الاسرار

سبحوا یا مشارق الانوار

عالم از روی او است پر انوار

که عیان شد جمال شمس ظهور

پرده را برگرفت از رخسار

البشارة که آن تب طناز



عالم از مقدمش گلستان شد      گشت امکان ز چهره اش گلزار  
 باد آرد شمیم جعد حبیب      یا رسد کاروانی از تاتار  
 تاری از زلف او بچنگ افتاد      پاره کردیم سبحة و زنار  
 یار ظاهر ولی چه سود که نیست      چشم اغیار قابل دیدار  
 تا بکی ما بوهم خود مشغول      و قنار بنا عذاب النار  
 خوانده ام خلقرا بحق هر دم      لم یزدهم دعای غیر فرار  
 آنچه باشد شفای هر مؤمن      لایزد ظالمین غیر خسار  
 گر کسی صاحب بصر باشد      کی کند نور شمس را انکار  
 چشم بینا ازو کنید طلب      دیده جوئید یا اولی الابصار  
 تا ببینید جلوهء مقصود      متجلی است بر در و دیوار  
 خیز و بردار یکقدم از شوق      بیساط الهیان بگذار  
 این سخن هست چون شوی واقف      ذکر یاران بمشرق الاذکار  
 مژده یاران رسید یوم لقا      گشت ظاهر جمال غیب بقا

و بعد از آقا محمد رضا برادران و اعقابشان در امر ابهی<sup>۱</sup> نمایان و درخشان بودند خصوصاً آقا محمد حسین بن آقا علی مذکور که بواسطه عم بزرگوار در صغر سن وارد امر ابهی<sup>۱</sup> شد و اشتعال و انجذاب یافت و زیارت بعکاً شتافت چندی در جوار عنایت اقامت کرد آنگاه حسب الامر قریب دو سال در حجره تجارت افنان در بیروت ماند و دو بار دیگر نیز بمحضر ابهی<sup>۱</sup> رفته زیارت نمود پس عودت به ایران کرد و هنگام شهادت عمو چنانکه

نوشتیم حاضر بود و بعداً مهاجرت به رفسنجان کرد و در مزرعهٔ نوق اقامت جست و دچار تعرض و خطر از طرف اهالی گشت و چون شیخ محمد تقی مجتهد محرک فتنه و فساد شد ناچار با چند تن از احباب فرار بکوهستان نموده متواری و مخفی گشتند و مدت دو ماه رهسپار در کوهسار گردید و بعداً مسافرت‌های پی در پی برای نشر امر ابهی<sup>۱</sup> کرده موفق بخدمت شایان گشت و او نیز طبع شعر داشت طایر تخلص مینمود و نبذه از اشعارش چنین است .

بهار موهبت خرمی بیستان داد

رموز عشق بیاد هزار دستان داد

چمن قبای عبودیت لقا پوشید

ز حسن طلعت گل زینتی بیستان داد

شقایقش که دلیلی ز هر حقایق بود

گشود چهره و تبریک عید رضوان داد

ز شاخ سرو خروشی ز قمریان برخاست

و لیک داد سخن بلبل خوش الحان داد

شهی که گشت مکین براریکه توحید

بیک نظاره بجسم جهانیان جان داد

چو باز مهر وصالش ز شرق عهد دمید

بذره منزلت آفتاب تابان داد

--- ۹۰۸

لوای فضل و عطا مرتفع نمود چنان

که مور را ز کرم حشمت سلیمان داد

سزد که حضرت یعقوب نوشد آب حیات

چو جای یوسف او در چه زنخدان داد

در ابتدا از رهش جان بسی فدا کردم

دو باره باز زمرجان لب مرا جان داد

حکایتی است که از حکمتش بسی عجبم

ایضاً :

بطره تاب و بطا بر دل پریشان داد

از گلشن الهی آمد بهار دیگر

بلبل زند تغنی بر شاخسار دیگر

در ساز عشق مطرب بنواز صوت شهنواز

کامشب شراب ساقی دارد خمار دیگر

آن یوسف عمائی در مصر وحدت آمد

بگرفت زین بشارت دلها قرار دیگر

یکبار رخ بر افروخت از شرق دلربائی

کامروز عشقش دارد شرار دیگر

در بوستان خروشی از قمریان بر آمد

سروی کشیده قامت در جویبار دیگر

در ابتدا فکندم سر در مصاف عشقش

آیا شود که سازم ایثار بار دیگر

ترکیب لفظ طائر دلکش بود و لیکن

آن گوهر معانی دارد عیار دیگر

دیگر حاجی شیخ زین العابدین ابراری سابق الذکر تتمه کلامش که در بخش هشت آورده‌ام چنین است بعد از چندی شیخ محمد بابی را که بهمین اسم از یزد فراری شده بود پیدا و خلوت کردم از امر صحبت نمودیم اظهار بیخبری کرد و مرا به تقیه دعوت نمود که اینجا جای این گفتار نیست پس از چندی میرزا محمد حسین اعتضادالاطبا را زیارت کردم مسرور شدم با ایشان خلوت کردیم او خبر صعود و نقض میرزا محمدعلی را بیان کرد غرض در سال ۱۳۱۷ روانه ایران شدم بطهران ورود کردم جز حضرات ابن اصدق و حاجی سید محمد افنان زیارت دیگران نائل نشدم عازم خراسان شدم و بفیض ملاقات احباً فائز گردیدم در مدرسه حجره درس باز کردم با جمعی طلباب وارد صحبت شدم موفق بایمان گردیدند لذا در البسه طلباب و علما شهرت یافتم روزی در مجلس روضه خوانی آقای حائری رفتم بعد از ختم روضه ذکری از امر شد حائری فرمودند کتاب بهاءالله غلط است زیرا در کتاب ایقان لفظ مطیور ذکر شده طار فعل لازم است و از لازم مفعول بنا نمیشود لذا لفظ مطیور مخالف استعمال است دانستم مقصودشان حقیر است الی آخر کلامه و شیخ جواب باحتمال سهو کاتب و نقض عبارت حجا با مستورا در قرآن داد

--- ۹۱۰

و حضار مجلس بعضی مقبل و بعضی معرض شدند و بعد از آن مذاکرات هر چند مجلس درس برپا بود ولی بعضی از طلباب بوی خبر رساندند که در حقّ وی ما بین علما و طلباب گفتگو است و به عاقبت وخیم منجر میگردد و چاره جز تبری ازین عقیدت ندارد و او جواب سخت گفت و بملاقات حائری رفته واقعه را بمیان آورد حائری گفت من نیز در حقّ سخنانی شنیدم و میل دارم در این خصوص با تو صحبت نمایم و روزی دیگر ویرا احضار نمود و جمعی از طلباب و از علما مجتمع بودند و سید صادق قاتل حاجی محمد ترک حضور داشت و حائری بشیخ و حضار خطاب کرده گفت می‌خواهم تحیات بخوانم شما هم با من مشغول شوید پس نسبت باین امر سب و لعن همی گفت و یک یک از حضار با وی همدم شدند و چون نوبت به شیخ رسید تابی؟؟ نمود و حدیث لا تسبوا الدّهر فانّ الدّهر لله و لا تلعنوا المخلوقین فانّ اللّعن یرجع الیه خواند و فیما بین او و حائری قال و قیل شد و او را بابی خواند و از مجلس بیرون رفت و بعضی از طلباب به او خبر دادند که به صدش می‌باشند و حسب شور اهل بها موقوف را بوالی

رکن الدوله رساندند و او حکم داد سید صادق را دستگیر کرده به زنجیر نهادند و اینوقه مصادف با عید غدیر شد و ملّیان به تهیه فتنه و فساد برآمدند چه هنوز چندی بیش از واقعه

— ۹۱۱

حاجی محمد ترک نگذشته بود و بغض و عدوان در قلوب ملّیان میجوشید و حکمران سید صادق را چوب فراوان زده تبعید بکلات کرد و از طلب بازخواست و منع از حضور مدرس حائری نمود لاجرم شیخ درزی پيله ور شبانه سوی قوچان گریخت و بهائیان حسب مصلحت حکمران کس فرستاده وی را به مشهد برگرداندند و ملّیان بانعقاد مجلس مناظره و محاجه با حضور نماینده حکومت تن در ندادند و شیخ برای احتراز از وقوع فتنه ناچار بقوچان رفت و از این هنگام شروع به سفرهای تبلیغیه نمود از قوچان بعشق آباد آنگاه ببلاد قفقازیه پس به گیلان رفت و از آنجا حسب امر واصل از حضرت عبدالبهاء به سال ۱۳۱۸ بمازندران شتافت و باز از آنجا ببلاد خراسان رفته عودت بمازندران کرد و مدتی در آنحدود سیر و سفر نمود و باز ببلاد خراسان رفته بمازندران برگشت و بطهران رفته مقیم شد و در مدرسه بهائیان بتدریس پرداخت و بالاخره حسب اراده بهائیان مازندران ببابل رفته اقامت نمود و به تدریس و تعلیم نونهالان مدرسه مشغول گشت والی آخرالحیات بدینطریق در بابل و ساری زیست و از شدت ضعف پیری متقاعد و خانه نشین گردید و در سال ۱۳۵۵ درگذشت و عائله ابراری برجای گذاشت و در قبرستان ساری مدفون شد و در شأنش الواح و آثار متعدده موجود است .

— ۹۱۲

دیگر حاجی میرزا محمد افشار سابق الوصف باری سفر به عکا کرده درک لقا حضرت عبدالبهاء نمود والی آخر الحیات در یزد فیما بین اهل بها میدرخشید و عائله ازو بر قرار است و کتاب اثباتیه مسمی ببحر العرفان در استدلال از طرق کتب مقدسه و اخبار مأثوره برای حقیقت امر اعلی و ابهی<sup>۱</sup> که مطبوع و منتشر است از او میباشد دیگر حاجی آقا محمد علاقه بند سابق الوصف در آن ایام شدت و با بعد از غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> که روزانه جمعی میمردند و مردم به مجالس روضه خوانی و غایت غل از احباب در دل داشتند تنی چند بقصد کشتن وی ریختند و چند تیر

گلوله سویس انداختند و پایش اصابت یافته مجروح گشت و از آنهنگام دل بر مهاجرت از وطن بست و بسال ۱۳۱۰ بطهران رفته اقامت جست سپس در سال ۱۳۱۶ باری دیگر بارض مقدس شتافت و از طریق رشت و باطوم و باکو گذشته بمقصود رسید و ایامی در جوار فضل و الطاف حضرت عبدالبهاء بسر برد مراجعت بطهران نمود و فیما بین اهل بها نمایان بود تا در سال ۱۳۴۷ درگذشت و در قبرستان بهائی گلستان جاوید مدفون شد و الواح کثیره خطاب بوی در دست است و او شرح وقایع ایام خود و نیز دو سفرش به عکا نیز رساله ای برای مقابر مشاهیر و شهدا و بسیاری از امور تاریخیه این امر را نگاشته بخطش موجود است و خانواده فائز برجای گذاشت و اخلافش بعزت

--- ۹۱۳

ایمانیه فائزند. دیگر حاجی سید تقی منشادی سابق الوصف بالاخره در عکا بجوار عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و او را در حیفا برای مساعدت واردین زائرین گذاشته بمباشرت ارسال آثار و اخذ عرایض گماشتند و بعد چندی در پورتسعید باز داشته واسطه وصول و ایصال عرایض و آثار فرمودند که سینی بان خدمات عامل شد تا درگذشت و در آنهنگام تقریباً هشتاد و پنج سال داشت.

دیگر از معاریف اهل بها ملا عبد الغنی سابق الوصف در بخش شش در فتنه سنه ۱۳۲۱ اعدا بصدد او بر آمدند و او چون سلیش دکتر عبد الخالق در مریضخانه انگلیسی خدمت داشت و مورد ملاحظت دکتر ویت هنری بود ایامی مصون ماندند. ولی انبوه اشرار گمانش بقلعه حکومتی بردند و هجوم آوردند و حکمران جلال الدوله از خلف در قلعه با آنان علت پرسید و ملا عبد الغنی را خواستند و او سوگند یاد کرد که در قلعه نیست و سید بار نویس از اشرار سخانی نا سزا بدو گفت و شاهزاده پیام بدکتر وایت فرستاد که اگر چنانچه بهائیان را پناه دادی زنده زنده که مردم عاقبت دانسته و حمله می آورند و تعرض به انگلیسان می کنند و این موجب سر افکنگی من نزد دول خارجه میشود و لذا دکتر از ملا عبد الغنی پوزش خواسته و اظهار داشت که شبانه خارج شود و ملا عبد الغنی خواست که در

--- ۹۱۴

دهلیز خانه بماند و چون معاندین رسند خود را تسلیم دهد و دکتر راضی نشد و دکتر خواست محاسنش را تراشیده با لباس مبدل بیرون کند که مردم نشناسند و او رضایت نداد ولی دکتر عبد الخالق نگهداشتند و ملا عبد الغنی انگشتر از دست خود در آورد به پسر داد و با دامادش آقا حسین اخوان از آن خانه بیرون آمد و سر به بیابان نهادند و در آن تیره شب با مشقت بسیار خود را بقریه آله آباد رساندند و به خانه مهتر رستم مهربان در آمدند که ایشان را در باغ جنب خانه مسکونه مکان داد و با زوجه اش زمرد پذیرائی کردند تا پس از چهل شبانه روز چون غبار انقلاب و اضطراب فرو نشست عازم شهر گردیدند و از آنسو دکتر وایت دکتر عبد الخالق را تا هنگام ظهر روزی دیگر نگهداشت ولی از جانب جلال الدوله به واسطه کشیش ملکم انگلیسی بوی پیام رسید که نگهداری از هیچ فردی از بهائیان موافق حزم و احتیاط نیست لذا شبی دیگر بدو اظهار داشته دستور داد که به بانک رفته باتفاق حاجی شعبان و آقا سید فخر الدین که در بانک و عازم شیرازند سفر کند و آقا عبد الخالق شبانه چون از خانه دکتر به بانک روان بود در بین راه و بیابان به عمله سیم کش برخورد و آنان بوی گفتند که بهائی هستی و میگریزی و چون به نزد بانک رسید مستحفظین سرباز زده وی را راه ندادند و لاجرم برگشت و نزد عمله مذکور

--- ۹۱۵

بماند و یکی از آنان انگشتر مذکور را از جیبش در آورد و چون صبح شد چند عدد مسکوک نقره به آنان داد و به شتاب تمام براه افتاد و در آن حال تنی از عمله بشناخت و عددی چند مسکوک نقره بگرفت تا وی را بکسی رساند که از او حمایت و صیانت نماید ولی تا ظهری باز نیامد و عبد الخالق ناچار براه افتاد تا در صحرای زراعتی قریه مریم آباد به دهقانی رسید و به علت شدت عطش آب طلبید و دهقان چند خیار بدو داد و چون خواهش منزل کرد دهقان جواب گفت که با آنکه درین ایام بهائی به خانه راه دادن امری خطرناک است معذکک جای می‌دهم و شبی وی را در خانه نگهداشت و روزی دیگر چون به شهر رفته بشنید که مجتهدین فتوی دادند که در شهر و دهات هرخانه‌یکه مأمّن بهائیان واقع شود باید ویران گردد و اموال بیغما رود و پاسی از شب گذشته به خانه رسید و به علت اصرار عبد الخالق تا صبح منتظر ماند و در بامداد فجر وی را به بالا خانه ویرانه که محل عبور کسی نبود جای داد و

هنگام زوال که عطش غلبه کرد به خانه دهقان رفته جرعه آبی بیاشامید و باز عطش غلبه نمود و از آب انباری آب آشامید و بدانحال درنگ ممکن نبود و دل بکشته شدن نهاده عودت بسوی شهر کرد و به مریضخانه انگلیسی مذکور در آمد و او را نگهداری کردند تا امنیت حاصل شد و بالجمله ملّا عبد الغنی همه عمر را صرف در تبلیغ کرد بسال ۱۳۳۵ در ۹۱۶ ---

یزد درگذشت و در مقبرهء حظیره افنان مدفون گشت. و از معارف مؤمنین حاجی سید هاشم کفشدوز سابق الوصف که بسال ۱۳۱۸ که شاهزاده مهدیقلی میرزا حاجی سهام الملک مدبّر و شجاع و خیر خواه حکمران یزد شد جواد نامی حناساب از اهل بازار در معامله با وی مخاصمت کرد و تعرّض بدین مبین کرد و معذلتک بوی افترا زد که نسبت باسلام سخنی نالایق گفت و نزد میرزا ابوالحسن مجتهد مدرس در مصلّی رفته شکایت کرد و عدهء دیگر از ملّاهای مجتمع شده بصدد قتل مظلوم برآمدند ویرا بمصلی کشیدند و میرزا ابوالحسن تشدّد کرده او را بحجرهء محبوس ساخت و مشغول به تنظیم تکفیر نامه و حکم قتل شدند و شاهزاده حکمران خبر یافت و بیدرنگ سوار بر اسب گشته فرمان داد که غلامان و گماشتگان نیز بر اسب برآمده از عقب راندند و نزد ملّای مذکور تاخت و حکم نمود انبوه انام را با چوب و سر تفنگ متفرق کردند و آخوندی را زدند و بملاها نکوهش و سرزنش بسیار گفت و در حجره را که حاجی محبوس بود شکست و او را با خود بقلعه دارالحکومه برده شب نگهداشت و محرمانه محترماً مرخص کرده دستور داد که موقتاً چندی در بلد نماند و حاجی میرزا محمد تقی طبسی سابق الوصف که اسفار

--- ۹۱۷

متعدده بحضور حضرت عبدالبهاء تشریف جست و چند سالی در کرمان بنوع مذکور مقیم گشت و بسال ۱۳۳۰ پس از تشریف در حیفای بمبائی رفته اقامت جسته ببذل مال در راه تبلیغ و نشر امر ابهی<sup>۱</sup> سرافراخت دیگر از معاریف مؤمنین اردکان حاجی عبدالحسین معروف بحاج نوّاب بن حاجی ملک حسین متولد در سال ۱۲۷۷ تحصیلات ابتدائی و ادبیات عربی را در وطن و در یزد کرد و نهایتاً در اصفهان تحصیل نمود و بعد از عودت به وطن بواسطه بهائیان آنجا فائز به ایمان گشت و ملّایان بدانستند و نسبت باو چنانکه بوالدش تعرّض و ایذا داشتند و غارت کردند و او موقوف



به محضر ابهی<sup>۱</sup> معروض کرد لوحی در حَقّش صدور یافت همی افترا و ایذا خواستند ولی بواسطه مقام علمی و تقرب حکومتی کاری از پیش نبردند تا چون فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست صبح هشتم تیر ماه جلالی که آغاز ملحمه اردکان بود ب فکر صدر آباد و شوهر خواهرش صدر السلطان افتاد و چون میدانست که اشرار بتحریک معاندین حمله بدانجا خواهند برد و صدر السلطان با وجود فراهم داشتن آلات و موجبات دفاع مقاومت نخواهد کرد ابتدا بصدد نظم خانه و عائله خود افتاد و همان هنگام خبر آمد که اراذل انام در خارج دروازه اردکان غوغا برپا کردند و شیخعلی مجتهد کارد بدست با عربده و هیاهو همه را تحریص بهجوم بر صدر آباد مینماید خواست خود را بدانجا برساند ولی

--- ۹۱۸

ابوالزوجه اش محمد رضا خان که نایب الحکومه بود ممانعت نمود و او را با برادرش آقا محمد صادق تا غروب در خانه خود نگهداشت و در آنحال که بازماندگان شهید صدر آباد با حنین و فریاد رسیدند و شیخ علی مجتهد را در زبان جز ذکر او نبود با برادر سواره سوی یزد فرار اختیار کردند و چون یک فرسخ رفتند با کاروانی تصادف کرده از شورش عمومی و مذبحه شهر خبر یافتند لاجرم بسوی دشت و کهسار راندند ولی متذکر شدند که در آنسو نتیجهء جز هلاکت از تشنگی نیست و متوکلا علی الله سوی شهر رفتند و علی الصباح بقریه حسن آباد واقع در پنج فرسخی شهر رسیدند و گذشتند و متعاقبشان نوکر ضیاء العلما اردکانی که از اردکان فساد اردکان بود بیامد و حال بدانست و اهالی قریه را بشوراند و دو تن اشرار در عقبشان سوی یزد شتافتند و در قرب بلد بجوار خرابه ای تصادف کردند و هر دو را از اسب بیائین کشیده دستها بسته تیغ بر حلقومشان بیاراستند ولی سخنان متظلمانه و محققانه حاجی نواب تأثیر خود را کرد و بساعت بغل و ده تومان پول جیب اکتفا نموده ردیف اسب خود نشانده بحسن آباد تاختند و قرب یک فرسخی قریه آندو را در محل آسیابی گذاشته خود بابادی رفتند و یکی از آندو برگشته آنانرا پیاده بقریه

--- ۹۱۹

کشید و در حالیکه اهالی مجتمع و آرزومند فوز بقتل ایشان بودند تا با اهالی دیگر قرأ و بلاد در این اجر شریک گردند بخانه خود منزل دادند و حاجی نواب باز سخنان مؤثر گفت و ملای قریه بنام ملأ علی اکبر اشرار را متفرق ساخت و میرزا صادق کلانتر قریه نیز بدان خانه در آمده گفت حکم آقای حائری چنین است که احدی از اینگروه را بدون اجازه اش بقتل نیارند و لاجرم باید ایندو را بشهر نزد آقا برد ولی دو شخص مذکور با وی بستیزه برخاستند و میرزا صادق ناچار ماقوع بامین الرعایای مجومرد نوشت و او سواری مامور ساخت که مظلومانرا ببرد ولی ملأ محمد ضیاء العلماء مذکور که در شهر بود واقعه بشنید بملاً علی اکبر ملای قریه نامه فرستاده وعده و تشویق کرد که حاجی نواب را از برادرش جدا ساخته بقتل برساند و او هر قدر سعی کرد که حاج نواب تنها روانه مجومرد شود آقا محمد صادق راضی نشد و بالاخره هر دو سواره براه افتادند و آن دو شریر مذکور نیز موافقت کردند ولی سوار مامور امین الرعایا خود بهائی بود و هر دو مظلومرا مأموناً به مجومرد آورده بمنزل امین الرعایا رساند و در آنجا اشرار شورش کردند ولی امین الرعایا مانع شد و خبر بجلال الدوله حکمران یزد داد و او حسب مشورت و مقرر جمعی از بزرگان از مشیر الممالک خواست که دو تن مامور فرستاد و هر دو برادر را بشهر آورده در خانه خود محفوظ بداشت

--- ۹۲۰

و اقامتشان در شهر چندان بطول انجامید تا هژبر السلطنه با عده ای سوار برای مجازات اشرار از طهران بامر مظفرالدین شاه رسیدند و شصت سوار باتفاق حاجی نواب باردکان آمدند تا ضیاء العلماء و شیخ علی مجتهد را گرفته در ملا عام بدار آویزند و سواران شب در آمدند و شیخ علی را گرفته به ضرب و زجر کشیدند و ضیاء العلماء چنان گریخت که گردش نمایان شد و خانه اش یغما و ویران گردید و تمامت متصدیان فساد دچار ضرب و نهب گشتند فقط ملأ علی اصغر مجد العلماء همان کسیکه کتاب هدیه المهدویّه در ردّ فراید آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی نوشت با اینکه دستش در فساد و فتنه کار کرد خود را نزد بازماندگان شهید بی تقصیر جلوه داد و مصون ماند و حاجی نواب بعد چندی رهسپار طهران شد و نزد اولیاء دولت تقرب یافت و وقایع اردکان را بسمع مظفرالدین شاه رساند و چون ضیاء العلماء نیز با لباس مبدل خود را به طهران رساند. عین الدوله از جانب شاه مامور شد در دوشان تپه با حضور تنی

چند از اولیاء و هم حاجی نواب ضیاءالعلماء را محاکمه نمایند و ضیاءالعلماء محکوم گردید و لذا حسب الامر او را با آقا محمد اردکانی مشهور باقای اردکانی مغلولاً بقم تبعید کردند تا بدخالت آقا نجفی اصفهانی و برضیا خاطر حاجی نواب و بازماندگان شهدا آزاد شدند و حاج نواب مدتی در طهران ماند و در واقعه مشروطه طلبی

--- ۹۲۱

سران حریت امثال ملک المتکلمین وی را بدان طریق تشویق همی کردند و او نیز حقایق را بهر کس ممکن شد گفت و پس از چندی به وطن برگشت و اطفال شهدا را پرستاری و دلجوئی همی نمود و بالجمله حاجی نواب دانا و دانشمند و متخلق به فضائل اخلاقی و سلیم النفس و خوش محضر و ادیب سخن پرور بود و اشعاری نیز می سرود و رساله در اثبات حقیقت این امر نگاشت تا در سن هشتاد و دو سالگی در ۲۲ خرداد ماه ۱۳۱۹ شمسی در گذشت و خاندانی در این امر بجای گذاشت .

دیگر از مشاهیر بهائیان یزد حاجی محمد طاهر مالمیری سابق الوصف متولد بسال ۱۲۷۰ که در طول مدت این دوره مبلغ در قسمت یزد بود و سفر به دیگر بلاد نیز نمود و چند مجلد در شرح واقعات این امر و تفصیل احوال مؤمنین آن حدود و کیفیت شهداء آن خطه نوشت که ما را از آنها استفاده بسیار حاصل گردید و خانواده مالمیری از او است . دیگر آقا محمد حسین الفت سابق الوصف که بنوع مذکور در یزد قائم بر محبت و الفت بود در سال ۱۳۱۵ بعکاً رفته به زیارت حضرت عبدالبهاء فائز شده برگشت و بر انجذاب و اشتعال و صفای احوال بیفزود و متعصیبین معاندین مقاومتر شدند تا در فتنه سال ۱۳۲۱ دگه عطاریش را آتش زدند.

--- ۹۲۲

چنانکه شبانه روزی بسوخت و او دل افسرده نگشت و آنچه نقود و متاع از مردم طلبکار بود ندادند و آنچه بدهی داشت از محصول کسب و رنجش ادا نمود و امام جمعه در حقش می گفت که سر آقا محمد حسین را خودم با اره می برم و درب خانه اش دو بار آتش زدند و حکومت جلوگیری کرد ولی بار سوم آتش زدند بخانه ریخته غارت

کردند و حتی آجرها را بردند و او خود در خانه افنان پنهان بود و یک علت عمده فتنه مذکور هیجان مردم از تبلیغاتش بود و افنان او را با تفنگداران شیرازی از رعایای خود بخرید و دو سه ماهی در آنجا در دهات به پیله وری پرداخت آنگاه مخفیانه بوطن برگشت و در مزرعه مهدی آباد ماند و خبر باو رسید که چون اعدا بخانه اش ریختند زوجهای صندوقچه الواح و آثار بدیعه را بخانه همسایه برده بالای چاه گذاشته غریبی بر آن نهاد و گاه و غیره بر آنها ریخت تا اعدا ندانند و همه بچاه افتاده از میان رفت و نیز اشرار متعرض زوج اش شدند و بیچاره موی سرش را با دست گرفته همی کشیدند و با چوب و تازیانه زدند و بسوی قدمگاه بردند و از نواب حکم قتلش را خواستند و نیکخواهی شفاعت کرد لذا بخانه کدخدای محله مدت سه شبانه روز حبس نمودند و بیقوت و غذا نگهداشتند و او از شدت حزن و تأثر بیمار گشت و چند ماه در خانه دامادش مخفیانه بسر برد تا بهبودی

۹۲۳

یافت و به طهران شتافته مقیم گردید و عائله برجا مانده زنش به اعانات واصله که تقسیم شهداء و فراریان بهر تنی یومیه یکقرآن رسید و بابریشم تابی نزد تجار ابریشم معاش خود و اطفال اداره کرد تا بعد از یکسال بطهران آمدند و آقا محمد حسین نزد ارباب جمشید تاجر زردشتی مؤظف شد و بعداً به مشاغل اخیری و امر تبلیغ ایام گذراند و الی آخر العمر به خدمات تبلیغیه و غیرها در طهران و بلاد اخیری همی پرداخت و کثیری را هدایت نمود و باری بسال ۱۳۳۹ با پسرش میرزا محمد لیب به حیفا رفته چندی در جوار الطاف حضرت عبدالبهاء زیستند و عودت کردند و عاقبت بسال ۱۳۴۵ درگذشت و خاندان الفت از وی برقرار گردید و پسرش لیب مذکور نیز در انواع خدمات این امر پیوسته اهتمام کرد و عائله واسعه بر جای گذاشت . و از بهائیان یزد آقا رمضان علی مردی متدین و خلیق و فاضل و ناطق بود و برادرانش آقا غلامرضا و آقا محمد و هم جمعی از اهل محله بواسطه اش ایمان آوردند و سفری برای زیارت بارض عکا کرد و تا حدود سال ۱۳۲۲ در یزد بماند آنگاه برای کسب به نیشابور رفته مقیم گشت و بسال ۱۳۴۶ در سن هفتاد سالگی باتفاق دو تن یزدی ناشناس عازم وطن گردید و مفقود الاثر و الخبر شد و از جمله

--- ۹۲۴

مشتهرین آقا سید حبیب الله خواهر زاده سید مهدی دهجی سابق الوصف در بخش ششم غایت اخلاص در ایمان داشت و سفر بارض مقصود کرد ایامی در جوار حضرت عبدالبهاء زیست و عودت بدهج کرد و حکمران آنجا که شوهر خواهرش بود متعرض این فتنه شده تعدیات بسیار واداشت و بصدد قتل وی برآمد و تنی را بگماشت تا ویرا هدف گلوله ساخته بشهادت برساند و بهائیان بسردار جنگ حاکم یزد تظلم بردند و او میرزا احمد را گرفته حبس نمود و بعد از چندی مبالغی نقود اخذ کرده مستخلص ساخت و آقا سید حبیب الله هنگام شهادت تقریباً سی و پنج سال داشت و صورت زیارت در حقش صدور یافت دیگر آقا علی اصغر و برادرش پسران حاجی حسین شعر باف که در ریعان جوانی مؤمن و موفق بخدمات امر شدند و ایشانرا برادری کهتر با جمال بسن هیجده سالگی بود و تنی از معاندین کمین کرده ویرا غفلة ربوده بخانه خود برد و جوان چون رها شد از فرط غیرت بخانه برگشت و بحجره خلوت رفته دراز درون بیست و یا بها الابهی<sup>۱</sup> گویان سر خویش را ببرید و دیگر آقا علی عسکر که پیوسته دچار تعرضات و شماتت اعدا بود . دیگر اولاد محمد باقر یزدی بودند که نخست آقا حسین به سال ۱۳۰۳ ایمان آورده و

--- ۹۲۵

اخوان خصوصاً آقا محمد و ملا علی بر او اعتراض کردند و یکسال در قصبه ؟؟؟؟ توطن کرد و در آنجا مورد حمله شده او را اخراج کردند و بالاخره به سال ۱۳۰۶ بشهر یزد آمد و برادرش ملا علی مذکور از شدت تعصب مهاجرت به عراق عرب کرده ساکن شده و آقا حسین بسوداگری در بلوک رستاق مشغول گشت و سپس دو برادر دیگر آقا احمد و میرزا مهدی ایمان آوردند و در فتنه سال ۱۳۰۸ چون مفسدین بصدد آقا حسن شدند آقا حسین با برادر چندی در قری بسر بردند و در قریه صدر آباد دچار اراذل و اشرار و مورد تطاول بسیار گشته نجات یافتند و بعد از حصول امنیت به شهر باز آمده هر یک بکاری اشتغال جستند و در خانه شان اجتماع و تبلیغ پیوسته دائر بود و از جانب حضرت عبدالبهاء به لقب اخوان الصفا لقب یافتند و آقا محمد برادر مهتر که تقریباً در مدت هفده سال ترک معاشرت با اخوان کرد در سال ۱۳۱۹ فائز بایمان گردید و در میدان خدمت قد برافراخت و چون فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست حسین سیاه صباغ و برادرش با گروهی از شیران روزی میرزا مهدی را گرفته برای حکم قتل بمنزل سید

یحیی مجتهد بردند و چون وی را ندیدند مظلوم را برای قتل بقریه نصر آباد کشیدند و اهانت و تحقیر همی کردند بدشت و صحرا بردند تا بقرب باغ دولت آباد رسیدند و مصمم قتل و حرق بودند و تنی از علمای نیکخواه

— ۹۲۶ —

میید اردکان رسیده مظلومرا نجات داده روانه بلد داشت و اشرار پیوسته در شهر بخانه شان رفته لکد و سنگ نواختند لعن و سب میکردند لذا آقا حسین با پدر زنش ملاً عبد الغنی مذکور بخانه دکتر وایت انگلیسی و آقا حسن و آقا محمّد و میرزا مهدی باتفاق ملاً محمّد علی تفتی در خانه کشیش ملکم انگلیسی پناهنده گردیدند و آقا محمّد با خواهر زادهش (اش)؟؟؟؟؟ حاجی عبدالحسین برای پرستاری زنان ماندند تا آنکه شیران مذکور و غیرهم بنوعیکه در بخش سابق آوردیم آن دو تن را شهید کردند کشیش مذکور ترسیده هر چهار را از خانه بیرون نمود و آنان شبانه در آمدند و تا مدت دو ماه پنهان و دچار هوان بودند تا آنکه امنیت حاصل شد و از بین اخوان میرزا مهدی به طهران رفت و نزد حاجی صدر همدانی درس تبلیغ پیاموخت و مدت دوازده سال در اغلب اقسام ایران و ترکستان و روسیه و قفقاز بخدمت تبلیغیه اشتغال جست و بلند آوازه شد و با معاش زهید که حسب دستور بدو میرسید منقطعاً عماسوی الله پیوسته سائر در بلاد بود و زن اختیار نمود و دو سفر بزیارت حضرت عبدالبهاء رفت و عاقبت بسال ۱۳۳۸ در اصفهان چنانچه ضمن شرح اوضاع آن قسمت مسطور است در گذشت و در حقش الواح بسیار و نیز صورت زیارت از حضرت عبدالبهاء صدور یافت .

— ۹۲۷ —

و از بهائیان معروف آقا علی اکبر و آقا سید محمّد بزاز و پسرانش آقا سید علی و آقا سید علی اصغر دیگر آقا محمّد صادق بن دائی رضا که در بدو جوانی ایمان آورد و قریب چهل سال در عشق آباد بزیست و نیز آقا علی اکبر و آقا غلامرضا و آقا محمّد جواد و آقا رضا و آقا حسین آقا و حاجی ابوالقاسم و نیز آقا محمّد که به غایت عشق و انجذاب ایمانی بود و آقا سید حسین مجتهد به صدد اذیت و قتلش برآمد و حکمران امر بخروجش از بلد داد لذا

چندی در اطراف یزد و کرمان و بندر عباس بسر برد و جمعی را تبلیغ کرد و اذیت بسیار از حکومت دیده ضرب چوب و فیر یافت و در انجام خدمات تبلیغیه شهرت یافت دیگر آقا محمد باقر امین الرعایا و هم آقا حسن طراح دیگر از مشاهیر احباً آقا میرزا حسن طیب عارف و معاشر با عامه انام و موفق در خدمت بامر تبلیغ بود و در سن شصت سالگی درگذشت و حسب الوصیه جسدش در حجره ای از خانه اش که اجتماع احباً می شد دفن کردند و اخلافش میرزا اسد الله و میرزا حسنعلی و میرزا جعفر نصر الاطیبا ساکن طهران و میرزا جواد طیب ساکن در مهریز هر یک عائله وسیعه درین امر گذاشتند . دیگر آقا سید ابوالقاسم بیضا که در آغاز نهایت دلبستگی بتقالید میراثیه و تنفر از این طایفه داشت و چون فائز بایمان بدیع گشت بکمال اخلاص بعمل بوظایف امریه پرداخت و

---۹۲۸---

غالباً با خط زیبایش الواح و آیات استنساخ نمود و در فتنه سال ۱۳۲۱ کمال استقامت و بردباری را نشان داد و او را طبع شعر بوده در مدح و ثنای امر ابهی<sup>۱</sup> اشعار بسیار گفت و بیضا تخلص نمود و نیز تاریخی مفصل در کیفیت مذبحه شهداء سال مذکور نگاشت و از او و زوجه مؤمنهاش بی بی زهرا خانم و بواسطه دخترش عائله در این امر بر جای ماند . دیگر حاجی محمد اسمعیل بن حاجی محمد علی گندلی تاجری صاحب ثروت و عزت و حشمت از ایام جوانی به تدین و تعبد اتصاف داشت و دختر حاجی میرزا محمد افشار را ازدواج کرد و بواسطه او فائز بایمان بدیع شد و با طبقات مردم معاشر گشته هدایت کرد و سفری بسال ۱۳۱۲ بعکاً رفته ایامی در جوار فضل حضرت عبدالبهاء زیست و از طریق فارس عودت به یزد کرد و شهرت بدین نام یافت و معاندین بصدد قتلش برآمدند و جواد شکری خونخوار را تطمیع کردند که بجای خلوتی در حین عبور ویرا هدف سازد و لذا شبی در قرب خانه اش نشانه گلوله واقع شد ( بسال ۱۳۱۷ ) و از اصابت گلوله بیفتاد ولی گلوله از لاهای شال کمرش گذشته مماس با لباسش بیفسرد و بماند و چون زنش از خانه چراغ بیرون آورد و گلوله را از میان شال بیرون آوردند مطمئن شدند و حاجی به جلال الدوله حکمران متظلم کشت ( گشت )؟؟؟ و ضارب را تعقیب کردند ولی بدست

--- ۹۲۹ ---

نیامد و پس از آن حاجی بیش از پیش بخدمات امر ابھی<sup>۱</sup> پرداخت و خانه خود را مشرق الاذکار قرار داد و احباب در اسحار حاضر شده بتلاوت آیات و مناجات و ادا صلوات میپرداختند تا چون مذبحه عمومی سال ۱۳۲۱ واقع شد در روز جمعه ۲۹ ربیع الاول غارتگران (غارتگران)؟؟؟ و اشرار بسوی خانه اش شتافتند و حاجی یکی از آنچهار تن از احباب بود که اصل فتنه برای قتلشان شروع گشت و سر دستگان اشرار مستخدمین سلطان العلماء و هم از طلباب مدارس دینیه بودند و خانه عمارت بسیار عالی محاط بحصار مرتفع بود قلعه را نتوانستند داخل شوند حتی نجارها نتوانستند در بشکنند و بالاخره هیزم و نفت ریخته آتش زدند و حاجی بچاه خانه داخل شد و خویش را در جایی مخفی کرد و اشرار پس از مقداری غارت در جستجوی وی بچاه در آمدند و چراغ بردند و او را ندیدند و خانه را خراب کردند و در آنحال ملأ حسن نام قاری قرآن چوبی بزرگ بدست گرفته شیشه ها را شکسته بدیگران گفت بدینطریق عمل کنید و ملأ حسن همینکه داخل حجرات شد فریاد زد که این جای مسجدشان بود و اشیا کثیره وافره بغارت بردند حتی به دهات اطراف هم نصیبی رسید و غلامان حکومتی که جلال الدوله برای حفظ حاجی و خانه اش فرستاد سواره ایستاده نصیبی از دست غارتگران (غارتگران)؟؟؟ میبردند و طلباب سر و پا

--- ۹۳۰

برهنه غارتیها را در مدرسه جمع کرده فریاد میزدند که لشکر صاحب الزمانیم و غلامان بکاروانسرائی که محل صاحب منصب ایشان بود جمع کردند و سواره اسب میخواستند یکی لحاف بالش دیگری متکای مخمل و ترمه در جلوی زین گرفته و سینی و مجموعه مسی و اسباب دیگر بدست گرفته شادمان بودند و لباس و اشیا ثمینه نصیب سردسته های اشرار گشت و درهای قیمتی خانه را کنده بردند و در آنحین مشیر و نوآب مصلائی و غیرهم از متنفذین در خانه داخل شده موجب دلگرمی اشرار و یغماگران شدند و غارتگران بی سرو سامان دارای ثروت و تجملات شدند و زر و زیور زنان را نیز جمع کردند و عمده نصیب جواد شکری مذکور گردید و برخی پشت بام رفته چادر از سر زنان کشیدند و آنان التماس کرده زر و زیور می دادند و دخترک بیم کرده را در چادر پیچیده بواسطه تنی از غارتگران که قدری رحم داشت بخانه یکی از همسایگان رساندند و حمار سواری حاجی را کدخدای محله ااثیه



یغمائی بار کرده برد و بالاخره نفت که در انبار خانه بود خانه را آتش زده آنچه بماند بسوزاندند و بالجمله حتی ماهیهای حوض خانه و سنگ دور حوض و آجرهای حیاط را بردند و بعضی در خانه را با گل گرفته از ذهاب و ایاب مانع شدند و حاجی از مجرای قنات چاهی به چاهی خود را بخارج شهر رسانده بگریخت و

--- ۹۳۱

کشته نشد و بالاخره بطهران رفت و در آنجا اقامت و تجارت گرفت و کم کم در امورش وسعت حاصل شد و بانواع خدمات امریه دل گرم بود تا بسال ۱۳۳۷ درگذشت و عائلهای بنام خراسانی در این امر برجا گذاشت و برادرش حاجی غلامعلی نیز از مشاهیر احباً بود و عائلهء تاسیس (تأسیس)؟؟؟ داشت. دیگر آقا علی اصغر شوقیان که بالاخره مقیم طهران شده در خدمات روحانیه گوی مسابقت همی ربود و عائلهء تاسیس داشت. و دیگر آقا حسن و پسرش آقا علی و در جمله احباً یزد ساکن عشق آباد حاجی میرزا حسین معلم مقدمات علوم را در یزد تحصیل کرده بعراق عرب رفت و مدت بیست سال بتحصیل پرداخت و مشغول بتدریس شده دستگاه عبا بافی بر قرار کرده صاحب ثروت گشت و بحج مکه رفت مراجعت کرد و تاهل نمود پس بعزم زیارت مشهد رضا بایران آمد چندی در طهران ماند و روزی بمحضر درس حاجی شیخ هادی حاضر شده مباحثه علمیه نمود و حاجی شیخ بحث از نبوت خاصه بمیان آورد و حاجی میرزا از عهدهء جواب کافی بر نیامد و ناچار به صدد تحقیق شد و بملاقات حاجی آخوند شهمیر زادی و ابن ابهر رسیده ایمان آورد و مشغول بشغل علافی گشته و خبرش در عراق عرب شهرت یافت و زوجه اش تعرض نمود و حاجی او را با ثروتش رها گفت و یزد آمده تاهل جدید اختیار کرد و

--- ۹۳۲

مشغول بتعلیم و تدریس نوباوگان؟؟ احباب گردید و عاقبت مهاجرت بعشق آباد کرد بتعلیم و تدریس مشغول شد دیگر آقا سید جواد بن آقا محمد یزدی به معاینه شهداء سبعة متنبه شده بتفحص و طلب برخاست و بعشق آباد رفته تکمیل عرفان و ایمان کرد و در آنجا سکونت جسته تشکیل عائله نمود دیگر استاد علی چیت ساز بن استاد حسین در حدود سال ۱۳۰۵ اقبال بامر ابهی<sup>۱</sup> کرد و در واقعه شهادت آقا غلامحسین بناتکی حاجی عبدالحسین استاد چیت

سازها توطئه مقدمات کرد که جمعیت چیت سازها بریزند و او را بکشند ولی حاجی استاد مذکور را بیم گرفت که حکومت مؤاخذه کرده ضبط اموال نماید لذا از قتلش منصرف گشت و بعد از ضرب شدید ویرا رها کرد و بدان صدد شد که ویرا نوعی هلاک کند که قاتل معلوم نشود و او حال بدانت و از یزد بگریخت و بعشق آباد رفته اقامت جست و دیگر استاد غلامحسین و استاد عبد الرسول ابناء آقا علیمحمد و نیز عبد الحسین بن استاد حسینعلی بنا و هم آقا ابراهیم بن عبد الله سلمانی و میرزا علی اکبر بن عبد الرزاق و امثالهم ساکن عشق آباد شدند استاد محمد رضا بناء یزدی ساکن عشق آباد اجدادش زردشتی بودند و خودش اقبال آورد و بمانعلی بنا یزدی در عشق آباد ساکن بوده ایمان آورد و در بلاد اطراف تبلیغات کرد و در

--- ۹۳۳ ---

چهار چوبه خانه آخوند حاجی ملّا جواد یزدی دلیرانه تبلیغ کرد و شبانه جمعی از متعصبین ایرانی او و رفیقش عبد الحسین مذکور را ضرب بسیار وارد آوردند و بعداً نیز جفا و آزار بسیار تحمل کرد. و دیگر برادران میرزا احمد و میرزا محمد و میرزا عبد الله و میرزا علی اکبر ابناء حاجی محمد کاظم تاجر شیرازی ساکن یزد نخست برادر مهتر میرزا احمد فائز بایمان شده برادران و سائر اعضا عائله را هدایت نمود و چندین سال در بلاد ایران و ترکستان و روسیه سفری برای تجارت و برای تبلیغ امر ابهی نمود و مکرراً بمحضر حضرت عبدالبهاء رفته ایامی در جوارشان بماند آنگاه با عائله اقامت در عشق آباد جست و خود برای تبلیغ سفر همی کرد بالاخره بسال ۱۳۴۲ در آنجا درگذشت و عائله برجای گذاشت و برادر متوسط میرزا محمد کاظم اف امری با برادر کهنتر از یزد بشاهرود رفته اقامت و تجارت و اشتغال بخدمت امر نمود و مورد بلایا و تعدیاتی گردید که در بخش سابق آوردیم و بالاخره در طهران مانده و به سال ۱۳۴۹ بمحضر حضرت ولی امر الله مشرف و به سال ۱۳۵۷ درگذشت و عائله واسعه امری تأسیس داشت و برادر کهنتر میرزا عبد الله چنانکه در بخش سابق آوردیم در یزد به مذبحه ۱۳۲۱ بشهادت رسید و

میرزا علی اکبر سنینی در

--- ۹۳۴ ---

شاهرود و عشق آباد بسر برد و عاقبت بسال ۱۳۲۷ در سبزوار درگذشت . دیگر استاد محمد علی بنا یزدی بعگا مجاور شد و بالاخره کفش دوزی میکرد و عاقبت بیمار و بیکار شد و در حیفاء مدفون گردید و نیز آقا علی که به علت غلیان عشق ایمانی در جوانی پس از مهاجرت حاجی عبد الرحیم قناد بعگا تاب نیاورده والدین را بجا گذاشته بشتافت و آنان چون ویرا نیافتند بهر سو در طلب دویدند تا ویرا در رباطی دیدند و خواستند با خود برگردانند و او اغفال کرده در رفت از بیراهه همی ره نور دید و بالاخره بیدار جمال یار رسید و جمال ابهی<sup>۱</sup> وی را در مزرعه و باغ جناب کلیم سپردند و پس از غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> حسب دستور حضرت عبدالبهاء با دختری در خانه حاجی عبد الرحیم مذکور ازدواج و اقتران کرد و بقریه سمره برای مراقبت کشتزار مانده تا در آنجا متوفی و مدفون گردید

و پارسیان نیز پی در پی در یزد و توابع اقبال بامر ابهی<sup>۱</sup> کرده با متقدمین گروهی گرد آمده بمنتهی اخلاص قیام کردند. و چنانکه در بخش شش ضمن احوال مانکچی صاحب آوردیم کیخسروجی که بعد از وی از جانب بزرگان پارسیان هند بسر پرستی زردشتیان ایران قرار داشت همینکه تعصبات دستور تیر انداز و اعمال بی اعتدالش را مخالف حق پرستی و انسان دوستی نگریست محض قلع و قمع استبداد و استقلال وی در امور ملت به صدد تاسیس

--- ۹۳۵

انجمن نمایندگان برآمد و بنوعی اقدام نمود که تنی چند از احبای پارسی عضویت انجمن یافتند و پرفسور جوانمرد منشی انجمن واقع شد که نظامنامه تنظیم و انشا کرد بمحضر حضرت عبدالبهاء فرستاد و بیانات مسرت بخش در جوابش رسید که این مناجات در آن بود " پاک یزدانا خاک ایرانرا از آغاز مشکبیز فرمودی الخ " و دستور مذکور به مضادّ انجمن پرداخت و کاری از پیش نبرد و انجمن باو رخ داد و از او قایت؟؟ و حمایت نمود و بدینطریق دست دستورها از نفوذ مطلق نسبت بر زردشتیان کوتاه گشت ولی عاقبت کیخسروجی را مسموم و هلاک نمودند و بعد از او اردشیرجی نماینده و سرپرست گردید و او جشن ناصری سابق الذکر را موقوف نمود و بر معاندت و مخاصمت متعصبین زردشتی نسبت به مؤمنین پارسی بیفزود و دستوران بمعارضت و مقاومت برخاستند و زردشتیان

را به مخاصمت برانگیختند و امواتشان را در دخمه راه ندادند و دفن در مقبره عمومی مسلمین نیز امکان پذیر نبود لاجرم قطعه زمینی را برای آرامگاه مردگان بر کشیدند و دستوران به تخریب کوشیدند حتی جسد طفلی را از احباب که در آغاز کار در آرامگاه گذاشتند شیران پاریسی بدستور دستوران بیرون کشیدند و هم دستوران برای اجراء مراسم زناشوئی حاضر نشدند و ناچار خود مراسم را بعمل آوردند و این موجب ثلمه و شکست مقام دستوران گشت

--- ۹۳۶

و لذا بر عناد افزودند و به دسیسه و حيله برخى از احبا را مورد تعرض ملاهاى اسلام ساخته بحبس حكومت انداختند و بعضى از خونخواران مسلمين را تطميع كرده نقودى داده بر قتل مشاهير اين طايفه گماشتند ولى انجمن ناصرى زرتشتيان كه در بخش ششم شرح داديم كمال مساعدت و موافقت با احباب كرده حكم به عدل و حق همى نمودند چه برخى از اعضا احباب بودند و هم بعضى از متنفذين تعصب نداشته و خير عموم ملت مى خواستند و اينموجب شدت بغض و عناد دستوران و معاندان گرديد و هيجان كرده فریاد برکشیدند كه شش تن از اعضا انجمن بهائيند و بايد منفصل و اخراج شوند و مستر خدابخش عضو متنفذ دانشمند كه مستشار در آئين بهى بود با اهل بها همراهى داشت و اعتراضات متعرضين را اجوبه كافيه گفت و آنان را خائب و خاسر كرد بالاخره مستر خدابخش را بقتل آوردند و آقا مهربان برادرش را پس از فوتش در منشاء چون بهائيان دفن كردند از قبر بيرون كشيده بدخمه گذاشتند . و نيز شيرى در مريم آباد آقا نوش را گرفته تكليف به سب و لعن نمود و آن مظلوم به تدبير و كوشش خویش را از چنگش مستخلص ساخت و حكمران مرتكب را گرفته سه روز در حبس بداشت و مستخلص ساخت و

--- ۹۳۷

بلافاصله كودك هشت ساله نوه آقا نوش مفقود گرديد و بعد از چهار روز تجسس بسيار و بيتابى والدين جسد در چاه ممر آبي بدست آمد و مرتكب گرفتار شده چندی به حبس حكومت افتاد و بوساطت مسلمين مستخلص گشت و اشرار تفتى پى در پى بخانه اسفنديار پور كشتاسب بقاسم آباد ريخته او را تهديد بقتل كردند و مبالغى از او گرفتند و آن مظلوم از خوف جان خود و عائله اش باحدى ابراز نكرد و اما دينيار پور آقا مهربان كه جوان فعال و خدمت

گذار بود و اخیراً بکرمان رفته مشغول تجارت شد و روزی شریری مسمی بداش حسن نزد وی رفت و اعتراض کرد که چرا عبا بدوش انداخته و بیدرنگ ویرا هدف چندین تیر گلوله ساخته شهید نمود و هرمز یار پور خدابخش ده مؤبد و وجیه المله زرتشتیان در تف پس از فوز بایمان موفقیت تامه در تبلیغ پارسیان انجا یافت و باتفاق مهربان پور رستم دینیار مریم آبادی و حکیم پور مهرگان بزیارت حضرت عبدالبهاء شتافت و آنان در مابین بهائیان پارسیان نخستین زائرین ارض مقصود میباشند .

و شاه سیاوش و جمشید و شاه کاوس برادران حکیم مذکور کلاً به خلوص و قیام بر تبلیغ و خدمات دیگر آراسته بودند و نیز آقا کیومرث و برادرانش آقا سروش و آقا جمشید ابنا آقا فرود از متقدمین احباب بودند و میرزا فیروز و برادرش میرزا فرخ و اسفندیار مجذوب خیاط و خواهرش خرمن و شوهر وی آقا هرمز دیار و پسرش آقا خسرو

--- ۹۳۸

و نیز استاد شهریار و هم آقا بهمن پور خدامراد مدیر تجارتخانه شهیره پیمان و سائر مشترکین و اعضاء شرکت مذکوره و هم شرکا و کارکنان شرکت محترم پارسیان و نیز آقا کیومرث برادر ملّا بهرام اختر خاوری و دیگر آقا خسروآله آبادی و برادرش آقا رستم و بالجمله از قرآ اطراف یزد در حسین آباد تمامت پارسیان بهائی شدند و در علی آباد و قاسم آباد و رحمت آباد و مهدی آباد و بالاخص در مریم آباد جمعیت کثیری از پارسیان در ظل امر ابهی' (ابهی'؟؟؟) در آمده بخدمت پرداختند و ما شرح احوال شهدا و کثیری از مشاهیر احباب پارسی را در بخشهای گذشته آوردیم و از آنجمله اسفندیار کوچه بیوکی نسبت به کیخسرو جی خان صاحب سرپرست زردشتیان از جانب بزرگان پارسیان هند داشت و جوانی عالم و فاضل و متقی بود و از جانب انجمن ناصری زرتشتیان مأمور تفت شده دبستان برای نوباوگانشان در معبد تاسیس کرده بتعلیم و تدریس پرداخت و مؤبدان که بعلم عصریه دل خوش نبودند نا روا بودن تاسیس مکتب در معبد را بهانه کرده بمخاصمت برخاستند و برخی از جهال زردشتی را برانگیختند و عاقبت بدستور شهریار دستور دستوران ساکن بلد سعایت و شکایت بسیار نوشتند که او و هم مسلکانش دستور را بچیزی نمی شمارند و سخنانی نا روا در باره اش میگویند و دستور روزی همه بزرگان

و ریش سفیدان پارسی را گرد آورد نوشته آتشکده تفت را بخواند و فرمان دستور را دایر بر منع از تاسیس مکتب در معبد برخی از حضار بلحن شدید توهین آمیز رد کردند و دستور بگریست و برخی از همراهان اسفندیار که حضور داشته بی پروا بضد اعمال معارف شکنامه دستوران و لزوم تأمین سعادت آتیه نوباوگان بتربیت و تحصیل علوم سخن گفتند و در اثر آن جلسه تمامت مؤبدان با اشار مسلمین تفت همدست شدند و یک تن از آنانرا بگماشتند تا اسفندیار مظلوم را در جلو بالاخانه معبد هدف گلوله ساخته مقتول نمود و در یکی از آثار صادره از قلم حضرت عبدالبهاء در حقّ وی چنین مسطور است " حضرت آقا اسفندیار شهد شهادت را نوشید و الله یار شد " و از جمله معاریف احبای پارسی **آقا خسرو بود** که بالاخره در پونه بمبئی سکونت گرفته مسافرخانه برقرار داشت و معروف به خسرو پونه والا شد و در انواع خدمت به امر ابهی<sup>۱</sup> مسابقت جست و در ایام سفر حضرت عبدالبهاء به اروپا بدانسو شتافت و استدعا کرد تا صوت و کلام آن حضرت در فنوگراف ضبط و حفظ گردید و عائله خصوصاً دخترش در عالم امر بدیع درخشیده، به اداء کنفرانس در مجامع و سفر تبلیغی موفق شد.

دیگر ارباب سیاوش سفیدوش پور رستم که چون برای امر کسب و تجارت در بلاد متعدده سائر و ساکن بود

عاقبت در قم بسال ۱۳۱۳ بواسطه آقا محمد ابراهیم نداف و زیارت لوح مشهور پارسی که از قلم ابهی<sup>۱</sup> برای پروفیسور جوانمرد از متقدمین احبای پارسی صدور یافت و مطالعه الواح اخیری ایمان آورده مشتعل و منجذب گشت و مادر و بستگان و نیز دستور زرتشتیان از حالش با خبر و منزجر و متغیر شدند و چون به تبلیغ پرداخته با ملّاه و غیرهم مکالمه در خصوص این امر کرد و کتب و آثار بدیعه داد مابین اهالی همهمه در باب او شده واعظین بر منابر ضلال و اضلالش بیان کرده منتشر نمودند که چهار صد مجلد از کتب بهائیان را نشر داد و بر تعرض و ایذایش برخاستند و چون در تجارتسرای ملکی میرزا علی اصغر خان صدر اعظم بود و دانست که در واقعه ناصر الدین شاه به اصدار تلگرافات متعدده سوء تفاهم را از عوام زائل کرد و درباره ورقا و روح الله شهید به عدالت و انصاف سخن

گفت و از این طایفه حمایت و حفاظت داشت عریضه به او در خصوص هجوم اهالی به نام بهائیت نگاشت و بعد از چندی جواب از صدر اعظم با پسته رسید که در حاشیه عریضه اش چنین نوشت :

" شما زردشتی‌ها دین و آئین مخصوصی دارید چه دخلی به بهائی دارد به هیچ اسم احدی حق مزاحمت به شماها ندارد مستاجر من هستید، باشید کمال آسایش و آسودگی شما را طالبم هرکس بیجهت بخواهد متعرض حال شما

--- ۹۴۱

شود به من اظهار کنید رفع می‌کنم و همین نوشته مرا به جناب آقا میرسید ابراهیم مستوفی نشان بدهید کمال نگهداری و طرفداری از شماها می‌نماید آه آسوده و مرفه الحال باشید " صدر اعظم " لاجرم حکمران و گماشتگان اتابک حمایت کردند و احدی نتوانست متعرض شود و او بتبلیغ پرداخت تا در سال ۱۳۱۸ که حکمران قم زنبورکچی باشی پیر و ناتوان شد و اتابک با مظفر الدین شاه سفر اروپا کردند ملاها در شهر رمضان بر منابر فریاد و فغان نمودند و اضطراب در اهالی پدید شد و آقا سید عبدالله مجتهد قمی ویرا در محضر خود که مملو از طلبان و ملاها شد طلبدیده مکالمه کرد و کتب بدیعه که او به مردم داد نزد مجتهد حاضر کردند نماند و امر ویرا بحکمران رجوع کردند و در دارالحکومه با حضور جمعی کثیر از معاریف حاضر و مکالمه شد و کذب مفتريات از قبیل نشر صد مجلد کتاب و غیره واضح گشت و حکمران بملاحظه صدر اعظم از وی حمایت کرد ولی در خلوت پیغام فرستاد که برای فرو نشستن عداوت اهالی اولی آنکه ایامی چند در قم نماند آنگاه مراجعت نماید و سیاوش در همان شب نقل مکان کرد و عده ای در همان شب از جانب مفسدین برای اخذ کتب بمنازل رفقاییش ریختند و بدست نیاوردند و به الجمله سیاوش عازم طهران شد و حکمران قم واقعه را به اتابک در روسیه خبر داد و جواب اکید رسید

--- ۹۴۲

که به حفظ زرتشتیان و جلوگیری از شرارت مفسدان پردازد و سیاوش در طهران برارباب جمشید تاجر معروف فارسی وارد شد و او برای صداقت و امانت که در وی نشان یافت خواست او را ملازم خود سازد ولی سیاوش را دل بر عودت بقم بود و در آن اثنا لوحی از حضرت عبدالبهاء رسید و او را مامور بملازمت ارباب جمشید فرمود و

لاجرم سیاوش مباشر در خانه و املاکش شده در آموزش به کمال اخلاص رسیدگی کرد و سیاوش بسال ۱۳۳۰ از طهران به عزم زیارت رفته در رمله اسکندریه چندی در جوار فضل و الطاف آن حضرت بسر برد و از آنجا بمبای رفت چندی در آن حدود مقیم شده بتبلیغ پرداخت و اعلانی منتشر کرده محل خود را معلوم داشت تا هر که خواهد رجوع کند و نیز برای ملاهای یزد مکاتیب دعوتنامه مشتمل بر نسخه ای از زیارت نامه حضرت حسین ابن علی صادر از قلم ابهی<sup>۱</sup> فرستاد و از بمبای ببندر عباس ورود کرده چندی اقامت نمود و دعوتنامه بشرح مذکور منتشر کرده قیام بتبلیغ نمود و متعصبین با یذا و اهلاکش برخاستند و دور خانه اش را احاطه کردند و او را گرفته ضرب و اذیت وارد ساختند چنانکه سرش مجروح گشت و اگر حکمران مداخله و محافظه نمینمود ویرا میکشند پس بیزد شتافت و در مراوده با مردم بنا مکالمات تبلیغه گذاشت و بعد از چندی به طهران برگشت و چون در امور مالی و تجارتي

--- ۹۴۳

ارباب جمشید اختلال حاصل شد سیاوش استقلال گرفت و بتجارت پرداخت و در شرکت پارسیان عضو عامل بوده همه جا سفر کرده بخدمات امریه نیز پرداخت و رساله های بنام توضیح و اضحات در اثبات امر ابهی<sup>۱</sup> از مدارک زرتشتیان تالیف کرده بطبع رساند و رسائل دیگری نیز نوشت و در عشق ایمانی و انجذاب و جدانی اشعار نیز میسرود و دیگر برادر سیاوش آقا میرزا مهربان بمان جیوه کلانتر قریه خرمشاه و اخوان آقا سروش و آقا رستم . و دیگر از احبای معروف پارسی نوشیروان پور گشتاسب برادر اسفندیار سابق الذکر که بنام نوش شهرت یافت ( اشعاری بسیار در خصوص این امر سرود دیوانش طبع و نشر گردید و در اواخر ایامش سکونت بمبئی گرفته و در آنجا بسال

۱۳۳۸ درگذشت و لختی از اشعارش را محض نمونه ثبت میداریم و هی هذه

از کوچه برون شو که ترا راه نمایند

از پرده دراتا برخت پرده گشانید

اندر چمن امروز تو دریاب نسیمی

ز آن گل که هزاران بغمش نغمه سرایند



تا حشر در فیض بود بسته برویت

امروز اگر بر رخت ایندر نگشایند

گوئی است در افکنده بمیدان سعادت

با بهره کسانیکه مر این گوی ربایند

--- ۹۴۴

گردیده گشایند جز از طلم نینند

آنانکه به نیکی عمل خویش ستایند

این صیقل آینه دلهاست چرا خلق

زنگار ز آئینه دلها نزدایند

ای نوش درین ره جگر شیر شود آب

نبود عجب اربی جگران با تو نیایند

وله ایضاً :

تا کشتی خود را در این بحر روان افکنده ایم

از عالم تن خویش را در ملک جان افکنده ایم

از وصف آنروی نکو بینم جهان پر گفتگو

شوری ز برق عشق او دل را بجان افکنده ایم

معنی اسرار نهران بی پرده بر من شد عیان

تا دیده بر رخسار آن جان جهان افکنده ایم

پروانه سان از بیهشی تن داده ام با سوز شمی

مانند بلبل شورشی در گلستان افکنده ایم

از شوق یار بی نشان هر دوم چون بیهشان

برق از دم آتش فشان بر آسمان افکنده ایم

گشتم بد آنسان بیخبر کز خود نمی بینم اثر

تا بر جمالش یک نظر چشم نهان افکنده ایم

تا بو که بدهندم نشان راهی بوصل دلستان

مانند نوش ناتوان طرح بیان افکنده ایم

۹۴۵

وله ایضاً :

تا ز خود برون رفتم روی دلستان دیدم

چون روی نشان جستم حسن او عیان دیدم

شاهد معانی را پرده دار دل کردم

آب زندگانی را از لبش روان دیدم

حسن عالم افروزش بود بی نشان لیکن

جلوه جهان سوزش در حریم جان دیدم

تن ز آتش سوزان سوختم چو پروانه

بی نشان شدم تا آن یار بی نشان دیدم

چون ز جسم بگذشتم جلوه کرد بر من جان

خضر راه خود گشتم عمر جاودان دیدم

از نسیم نوروزی همچو گل شکفتیدم

شد بهار اگر روزی محنت خزان دیدم

شعر نوش را مستان ز بیدار چو جان دارند

زانکه چشمه حیوان اندر او نهان دیدم

وله ایضاً :

با دل و جان راه کوی دلستان برداشتیم

تن رها کردیم و راه ملک جان برداشتیم

بود صورت پرده معنی اسرار نهان

پرده از رخسار اسرار نهان برداشتیم

--- ۹۴۶

شد عیان آب حیات و ما از آن آب حیات

خضر خود گشتیم و عمر جاودان برداشتیم

همچو بلبل کز نشاط وصل گل نالد زشوق

ناله ها از شوق آنجان جهان برداشتیم

وسعت پرواز ما چون اندرین گلشن نبود

با هزاران شوق راه آشیان برداشتیم

چون نشان دادند ما را سوی یار بی نشان

بی نشان گشتیم و راه آن نشان برداشتیم

تا بجان ما را گرفت آتش ز برق شعر نوش

از شرار آه سقف آسمان برداشتیم

ما دل شدگان دامن دلدار گرفتیم

کردیم رها سبحه و زنار گرفتیم

در سبحه و زنار چو تصویر دوئی بود

یک رنگ چو بد گیسوی آن یار گرفتیم

چون در کف ما دامن تزویر و ریا بود

ز آن دامن آندوست بیک بار گرفتیم

ما بلبل شوقیم و ز شوق گل رویش

پرواز کنان ره سوی گلزار گرفتیم

پروانه صفت بیخود و حیران جمالیم

پرواز سوی شمع شر ربار گرفتیم

--- ۹۴۷

آن یوسف گم گشته که دل جست نشانش

این طرفه که از دیده خونبار گرفتیم

نبود عجب ای نوش اگر زنده بمانیم

چون با غم دلدار سرو کار گرفتیم

ترجیع:

از سر نو زمانه شادان شد

عالمی از بها گلستان شد

در چمن گل شگفت و از هر سو

بلبل از شوق گل غزلخوان شد

گشت شیرازه اندرین ایام

آنچه ز اوراقها پریشان شد

سوخت پروانه وار دلها را

چونکه شمع بها فروزان شد

آتش افتاد ز عشق او بجهان

سینه‌ها زان شرار سوزان شد

شد زیکسو جهان چو خلد برین

وز دیگر سو جهان چو نیران شد

دهر پر عیش وصل جانان کشت

چرخ پر نالهء شهیدان شد

شور محشر گرفت عالم را

خاک ثابت چو چرخ گردان شد

--- ۹۴۸

شد عیان نور و شد نهان ظلمت

عدل پیدا و ظلم پنهان شد

رایت افراشت لشکر انصاف

لشکر جور و کین گریزان شد

یکطرف از جفای اهل ضلال

اهل صدق و صفا در افغان شد

فتنه خوی زشت گمراهان

رهزن عیش اهل ایمان شد

شد عیان صیقل وجود جهان

محک امتحان نمایان شد

نور و ظلمت زهم جدا گردید

شمس روی بها چو تابان شد

کفر و ایمان بریده شد از هم

فرق از هم کمال و نقصان شد

جام سرشار شوق ابهائی

محفل آرای بزم مستان شد

صبحدم عندلیب گلشن عشق

زین نوا نغمه زن بیستان شد

که بها هست مقصد امکان

نیست در ملک دل جز او سلطان

--- ۹۴۹

و دیگر جمشید خداداد حکیم مردی از اهل قریه قاسم آباد یزد متمسک و متعصب در آئین زرتشت بود و ذلت همکیشان خود را در دست مسلمین نتوانست تحمل کرده مهاجرت به هند نمود و مکت و ثروت بیندوخت و پی دیدار بستگان و آشنایان به وطن آمد و برای نیل به اجر ذبح گوسفند قربانی بهدینان کاردی مخصوص و برنده با خود بیاورد و عده ای گوسفند در قاسم آباد سر برید و نوش مذکور با لهجه و تقریر بسیار مؤثر بدو گفت این همه گوسفندان بی آزار برای عیش تنی چند خونخوار به رنج آورده جان گرفتی و جمشید جواب گفت که برای عمل به موجب پرمان یزدانست. نوش پرسید، که یزدان در کجا چنین دستور داد؟ و فیما بینشان در امر دین مکالمه و مناظره در گرفت و نوش وی را ملزم و مهتدی ساخت و جمشید کارد در غلاف کرد و دیگر پی آنکار نگرفت و نیز در

همان ایام که با نوش در بشارت و خشوران درباب پیدایش روز باز پسین داخل شده بحث از مسائل مفصل به میان آمد جمشید از او خواست که حل مشکل را از دستور بپرسند و نوش موافقت نمود و نزد دستور رفتند و نوش نوعی سخن گفت که دستور عاجز و ساکت ماند و عاقبت گفت باش تا من رجوع به کتب نمایم نوش اظهار کرد که اگر مقصود شما تکدی از دیگران است تو چرا برای ما گدائی کنی ما خود توانیم کرد این بگفت و از خانه

--- ۹۵۰ ---

دستور بیرون آمدند و بالجمله جمشید در بمبای تجارت داشته به خدمات مالی و غیرها در راه این امر موفق بود تا در سال ۱۳۴۹ از جهان درگذشت و برادر کهترش اردشیر خداداد حکیم به یک سال قبل از ایمانش فائز به ایمان گشت و سالها در بمبئی با برادر از مشاهیر بهائیان بودند .

و از پارسیان معروف ارباب جمشید جمشیدیان پور بهمن دائره تجارت و املاکش بسی متسع و با وزرا و وکلای و اعزّه و علما معاشر و مردی سلیم النفس و خیر خواه و عیاش و راحت طلب بود و با این طایفه محبت مینمود و جمعی از احبا پارسی مانند ارباب سیاوش سفیدوش و ملا بهرام اختر خاوری و رستم خان و اردشیر و غیرهم در دائره اش موظف و مستخدم بودند و در خطاباتى صادر از قلم حضرت عبدالبهاء تأکید و اصرار در حسن خدمت و کمال صفا و امانت و مساعدت آنان در حقّ وی شد از آنجمله در خطاب بارباب سیاوش مسطور است ولی باید همواره به رضای ارباب جمشید رفتار نمائی و آنچه بگویند دستور العمل خویش بدانی و نیز علی الخصوص ارباب جمشید که وحید فارسیانست و فرید زردشتیان و نیز احباب باید بمیل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت به منتهای قوت بکوشند و مبادا نفسی سبب تکدر خاطر آن خیرخواه گردد چنین شخص

--- ۹۵۱ ---

خیرخواه را باید بجان و دل خیر خواه شد و در خدمتش همت نمود زیرا قصور سبب غضب رب غفور گردد " و او پیوسته با احباب مساعدت و نسبت به حضرت عبدالبهاء و امر ابهی<sup>۱</sup> اظهار خضوع میکرد و در سال ۱۳۲۱ چون در یزد مذبحه کبری واقع شد و خانمان کثیری از احباب را تراج کردند و در برخی از بلدان دیگر نیز احبا در بدر

شدند و جمعی سر کشته و حیران بطهران آمدند در املاک ارباب سکونت جسته بمشاغل و خدمات متنوعه پرداختند و برخی از قبیل ملا بهرام که خبره و امین در زراعات و قنوات املاک اطراف طهران شد و آقا محمد حسین الفت ناظر جمع امور و کارهای مهمش گردید و غلام علی خان تفتی رسید که در امور املاک خارج شهر و ارباب سیاوش رسیدگی در داخله امور تجارتخانه داشتند نزد ارباب سمت ملازمت و خدمت یافتند و ارباب را دل بر احباب سوخته متأثر و پریشان گشت و برخی از ملّاه که با او آشنائی و سر کار داشتند بدو گفتند شنیدیم تمامت فراریان یزد را جا و ماوی دادید و او چنین جواب داد که من خود زردشتیم ولی در دائرهء من از کل ادیان و مذاهب هستند و مداخله در عقیده شان ندارم و باید بوظیفه خود رفتار کنند و بهائیان بنهایت دیانت و درستکاری آراسته اند و چون مسیوهیپولیت دریفوس و مستر میسن ریمی بایران آمدند ارباب پذیرائی شایان از ایشان نمود و در پارک معروف

۹۵۲ ---

اتابک که تقریباً با تمام اثاثیه خطیره اش از میرزا علی اصغر خان صدر اعظم بیک کرور تومان خرید و هم در جمشید آباد به اجازه او جشن مهمی و خطابه عظمی داده شد و برای حرکتشان به اصفهان وسائل کالسکه شایسته فراهم کرد و غلامعلیخان مهاجر تفتی را بجهت ملازمت خدمتشان معین نمود و در تجارتخانه اش در قم و کاشان و اصفهان از آنان پذیرائی و احترام بجای آورد و در عودشان بطهران نیز بهمان تیره رفتار کرد ولی در اواخر ایام چون امور تجارتی آقا جمشید حکیم سابق الذکر ساکن بمبئی بهم خورد و برای دریافت طلبه‌ای خویش بایران آمد که خطابی از حضرت عبدالبهاء برای ارباب داشت که با وی مساعدت کند کمکی نمود و هرگاه با تمام مقدرت مساعدت میکرد امور او سامان مییافت و حکیم آیساً عودت بمبئی نمی کرد و بالاخره ۱۳۳۲ در امر ارباب جمشید اختلال حاصل شد و مدتی در عدلیه و غیرها طلبکاران کشمکش نموده لذا در آخر ایام پیری عزت و اعتبار سابق را از دست داد. و از قری که محفل گردید علی آباد رستاق نخست آقا علی اکبر (شهید) بن شاطر زین العابدین جناز یزدی از قدمای مؤمنین بدانجا رفت آنگاه آقا حسین و آقا علی اکبر پسران عباس مجومردی از مؤمنین سابقین بدانجا



توطن جستند به زراعت و فلاح و تبلیغ خصوصاً بین پارسیان پرداختند و نیز آقا رستم بهمرد ماندگار از بهائیان پارسی از مزرعه صدری بدانجا مهاجرت نمود بنوع مذکور قیام کرد و آقا مهدی بن آقا محمد حسین حاجی ابو تراب نیز از مؤمنین سابقین یزدی مالک قریه بود و پسرانش آقل علی و آقا ابو تراب از شهر قطع علاقه کرده در قریه سکونت جستند و آقا ابو تراب مذکور از معاریف مؤمنین و پسرش آقا عبد الله و نیز پسران آقا علی اکبر شهید مذکور لاسیما آقا عبد الحسین و آقا رضا و خصوصاً دخترش حاجی بی بی لقا و دیگر از مومنات قریه خدیجه سلطان بنت حسینعلی مؤذن مسجد حسین آباد که در پانزده سالگی بواسطه منیره خانم زوجه حاجی علی حسین آبادی فائز بایمان شد و پدرش حسینعلی مؤذن مذکور و هم برادرش عباس کمال ستم بروی روا داشتند و برادر به اشاره پدر ویرا بضرب زنجیر بدن سیاه و مجروح ساخت و کشان کشان نزد میرزا حسن پیشنماز بردند و پدر اظهار داشت که ایندختر یا باید بر بهائیان سب و لعن کند و یا باجازه شما همینجا او را میکشم و چون پیشنماز با مظلومه سخن گفت و او استقامت مینمود فتوی داد که او را بیرون از خانه برده بکشند و پدر و برادر ویرا بخانه خود آورده قصد کشتن نمودند و بالاخره حسب میل مادر آزار بسیار وارد ساخته بیرون کردند و آن مظلومه پناه به خانه حاجی

علی و حرمش آورده و آن محترمه ویرا بزوجیت برادر خود آقا رضا درآورد که بعداً بقریه علی آباد اقامت کردند و در سال ۱۳۴۱ محفل روحانی مرکب از آقا ابو تراب بن آقا محمد حسین و آقا حسن بن آقا حسین و آقا علی اکبر بن عباس و آقا عبدالحسین بن آقا علی اکبر شهید و آقا عبد الله بن آقا ابو تراب و بمان پور خسرو کیخسرو و پور اسفندیار و رستم پور بهمرد خدابخش و رستم پور بهمرد ماندگار تشکیل یافت و نیز آقا نصر الله اهل بندر آباد رستان فائز بایمان شد و بعلت تعرض و ستم اهل قریه بعلی آباد آمده مزدوج و مقیم گشت و دیگر از معاریف مؤمنین آقا محمود بن آقا علی آقا محمد حسین و بهائیان قریه حظیره القدس تاسیس داشتند .

و در حسین آباد انوشیروان پور مهربان در روز نهم شوال ۱۳۰۸ واقعه شهدا سبعه یزد را بچشم خود دید و با انوشیروان پور بهرام و جمشید بهرام و اردشیر بهرام کوشیدند و بواسطه ملا بهرام در مزرعه مهدی آباد که در بخش ششم شرح احوال آوردیم فائز بایمان گشته به تبلیغ پرداخته و پدرشان بهرام بن شهریار مذکور نیز همیشه زردشتیان را در مقابل تعدیات شیعیان بشارت قرب طلوع بهرام ورجاوند می داد از این امر اطلاع و انجذاب یافت ولی بفاصله قلیلی درگذشت خدارحم بهرام و خدامراد بهرام و مهربان بهرام

--- ۹۵۵

و شهریار بهرام ایمان آوردند و جمعی از زردشتیان در آنقریه مؤمن شدند و ملّاهایشان و غیرهم برآشفتنند و دستور نامدار اهل قریه حسن آباد اردکان اشعار ذم و هجو فرستاد و انوشیروان و فاعیه اثباتیه مؤدباً جواب گفت و دولت حرم انوشیروان مؤمنه روحانیه بود و داراب ابن نوشیروان خود را به هندوستان رسانده در بمبئی بکسب پرداخته نقودی گرد آورد و خود را بعگا و شرف حضور حضرت عبدالبهاء وارد کرد و در سال ۱۳۲۸ محفل روحانی تاسیس گشت و اعضاء انوشیروان مهربان و جمشید بهرام و اردشیر بهرام و انوشیروان بهرام و خدامراد بهرام و رستم خداداد و خدارحم بهرام و شهریار بهرام و بهرام مهربان بودند و حظیره القدس و قبرستان بهائی نیز تاسیس نمودند و از معاریف مؤمنین میرزا حسین بن قاسم از طلب و روضه خوانان بود که ستم بسیار از اهالی کشید چنانکه از مسجد بیرون افکندند و از غرفه تکیه حسینیه پائین کشیدند و محصولاتش را پایمال ساختند و کودکان بر عقبش سب و لعن کنان سنگ انداختند و عاقبت ناچار شده مهاجرت نمود دیگر حاجی علی ملّا و روضه خوان بن محمد رضا که پدرش معاند و خود نیز مدتها بر منبر تعرض میکرد مصرّ در رفع و دفع این فئه بود و نوبتی محمد حسین قاری به کیخسرو پور انوشیروان بهرام افترا و بهتان سوء گفتار نسبت به قرآن زد با جمعیت مسلمانان مساعدت کرده

--- ۹۵۶

صورت استشهادی تنظیم نمود به فیروز آباد نزد حاجی سید علیرضا مجتهد شتافتند تا با حاجی شیخ علی اکبر پیشنماز فتوی<sup>۱</sup> قتل کیخسرو نگاشتند ولی پرویز خان بختیاری حکمران قرای رستاق با پارسیان بهائی مکالمه کرده

حقیقت احوال بدانست و باخذ مبلغی جریمه از کیخسرو اکتفا کرد و بعداً نیز آنچه سعی کردند نتیجه نبردند و حاجی علی بصدد تحقیق برآمده تصدیق این امر کرد و پدرش و برادرش بصدد قتلش برآمدند و ملاها پی در پی متعرضش شدند و زنش را اصرار کردند که شوهر کند و اهالی پیوسته شورش کرده ستمهای بسیار بر او وارد ساختند و چندین بار تا بعداً هلاک ضرب و صدمه رساندند و در قریه و شهر مکرراً بحد قتل رسید و همه جا در پیش برای اهلاک مراقبت کرد و او شجاعت و استقامت ورزید و بهائیان پارسیان مذکور در قریه پیوسته مورد تعرض مسلمانان بودند . و از جمله معاریف بهائیان آن حدود آقا حسین علی فیروز آبادی خواهر زاده صفیعلی شاه در قریه فیروز آباد رستاق طیب و جراح بود فلاحت مینمود و با اعیان و ارکان معاشرت داشت و خواهرش مع الزوج که ملّا حسن روضه خوان بود نیز ایمان آوردند و بسال ۱۳۲۱ بعلت فتنه یزد بطهران مهاجرت کرد پس از

---۹۵۷

چندی برگشت و پیوسته معاندین بصددش بودند تا بسال ۱۳۴۲ که انقلاب طهران و قتل قونسول امریکا وقوع یافت در فیروز آباد باشاره حاجی سید علیرضا مجتهد پسرش حاجی سید مهدی و دو تن خواهرزاده آقا حسینعلی و داماد خواهرش و سه تن دیگر از اشرار همدستان شدند و در شب ۱۷ ذیقعه آقا حسینعلی در اشکدز مهمان نائبالحکومه قرای رستاق بود و در ساعت چهار گذشته از شب عازم فیروز آباد گردید و سید مهدی با شش تن رفقا در باغی کمین بودند و همینکه آقا حسینعلی رسید سه تن بیرون دویدند و گریبانش را گرفته به ضرب چوب و کارد و خنجر وی را به قتل آوردند و کلید خانه را از جیبش گرفته به خانه اش رفته اشیا نفیسه بردند و در را بسته کلید در جیبش نهادند و علی الصبّاع تنی از قاتلین و خواهر زاده هایش نزد مادرش رفته خبر قتلش دادند و مادر که معاند و متعصب بو گفت بسیار خوب شد و بروید جسدش را در زیر خاک کنید ولی خواهر مؤمنه اش جد نمود تا جسد برادر را در خانه اش مدفون ساخت . و در عز آباد و شرف آباد و مهدی آباد نخست در مهدی آباد آقا حسین بن احمد فائز به ایمان شد و بسال ۱۳۱۸ آقا رجبعلی بن حاجی غلامرضا عز آبادی را هدایت نمود و نیز حاجی احمد بن آقا محمّد

--- ۹۵۸

علی عز آبادی بشرف ایمان رسید و آقا حسین بن ابوالحسن و آقا سید میرزا نجار و آقا حسن بن حسین ابواحسن در عز آباد ایمان یافتند و نوبتی دسته عزا در تکیه حسینیہ حاجی احمد را در حین عبور دور کردند و سید ابوطالب بن سید محمد علی از اشرار پیش دوید سیلی چند و مشت شدید بناخت و او را گرفته خواستند در کلک آتش انداخته بسوزانند و نفوس نیکخواه ویرا نجات دادند و مؤمنین عریضه به جلال الدوله حکمران دادند تا اشرار را بیزد کشیده حبس کرد و بعد چندی جریمه گرفته مستخلص ساخت و از نفوس مؤمنه آنحدود لطفعلی خان صدر آبادی و آقا میرسید محمد بن آقا میر سید حسن شرف آبادی بود و ملا غلامحسین از افاضل طلاب عز آباد ایمان آورد و ملاها به ضدیت برخاستند و خصوصاً آقا سید (خ) احمد بن آقا سید (م) حسین واعظ بر منبر لسان به هتاکی گشود و میرزا حسن آخوند بن میرزا شفیع بردالت و شرارت بیفزود و در سال ۱۳۲۱ در آغاز مقدمات فتنه یزد حاجی سید احمد شرف آبادی شمشیر بکمر بسته بتعرض مظلومان پرداخت و حاجی احمد ویرا بخانه دعوت کرده خواست آتش فساد خاموش نماید و او سخنان زذیل ادا کرد و حاجی متغیر گشت و سید بی تأمل شمشیر کشید بر فرق حاجی نواخت و سر بشکافت و حاجی احمد پی تظلم بشهر رفت و سید بر شرارت بیفزود و به درب خانه آقا حسین بن

--- ۹۵۹ ---

احمد که آقا میر سید محمد بن آقا میر سید حسن شرف آبادی و آقا علی بن حاجی مجو مردی نیز حاضر بود رسید رذالت کرد و آقا حسین بیرون آمده ویرا بوعد و نوید متقاعد ساخت و بعد از لمحهای باز بتحریک اشرار مهدی آباد عودت کرده بنای شرارت گذاشت و همینکه آقا حسین بیرون آمده با وی سخن گفت و سید سنگی برویش نواخته مجروح کرد و آقا میر سید محمد و آقا علی از خانه بیرون دویدند سید را بدرون کشیده تادیب کامل کردند و انبوه اشرار رسیدند و ایشان مسلح بر بام خانه برآمدند و مهاجمین ترسیده متفرق شدند و همان شب آقا حسین با صورت مجروح و دو تن مذکور به شهر برای تظلم رفتند و چون نیران فتنه مشتعل گشت کرده اشرار دور خانه حاجی محمد اسمعیل را که آقا رجبعلی نیز بود گرفتند و هر دو را ز راه بایشان بدر رفتند و پس از دو ساعت قنات از خرابه سر درآوردند و سه نفر از اشرار از ممر قنات بایشان رسیدند و آقا رجبعلی را دیده تیری انداختند و خطا کرد و او را

گرفتند نزد جمع اشرار آوردند و نشان حاجی محمد اسمعیل ازو بدست نیاوردند و او را چون نمی‌شناختند مبلغی جریمه گرفته مستخلص ساختند و او پنهان گشت و حاجی احمد بنوعیکه در بخش سابق آوردیم بشهادت رسید و در شرف آباد بسال ۱۳۳۰ آقا یحیی بن آقا سید علی اکبر و آقا ابوطالب و آقا سید علی اکبر و آقا میرزا محمد صادق بن آقا میر سید حسن بفیض ایمان رسیدند و ملّا غلامرضا قصاب مؤمن شده اقارب خود را تبلیغ

--- ۹۶۰

کرد و آقا رضا و آقا محمد حسین ابن بابائی و آقا علی بن حاجی حسین و استاد غلامعلی و غیرهم بظل ایمان قرار گرفتند وصیت قرای مذکور بهمه جا رفت و اعادی حوالی چنان به خشم و تعصب جوشیدند که هر جا احاد مؤمنین را مییافتند حمله بردند نوبتی علیقلی عزّ آبادی را در فیروز آباد سید مهدی بن حاجی سید علیرضا پیشنماز یزدی گرفت و اشرار چندان آزار رساندند که بدن مجروح و سیاه گشت و ملّا غلامحسین بن ملّا ابوطالب را حاجی میرزا احمد پیشنماز در حمام عزّ آباد بضرب و سب بیرون کرد و آقا محمد حسین بابائی را در مزرعه کلانتر تنی از سواران امنیه گریبان گرفته اصرار بر اظهار تبری کرد و تفنگ بر پیشانیش نهاده تهدید قتل نمود و ملّا غلام رضا را در مجلس روضه تعرض کردند و سید سلیمان روضه خوان بر منبر متعرض شده و جمعیت آب دهان برویش همی انداختند از مجلس خارج کردند برین منوال پیوسته ستم و ایذا همی تحمل کردند و آقا علی بن حاجی حسین عزّ آبادی که متوطن در قریه حسن آباد رستاق گردید چون آقا حسین احمد مهدی آبادی و آقا سید علی اکبر شرف به ملاقاتش رفتند اهالی اجتماع و تعرض کردند و بالاخره بدانجا رسید که ناچار به عزّ آباد برگشته اقامت گرفت و به سال ۱۳۳۲ بهائیان عزّ آباد و شرف آباد و مهدی آباد به اشاره حضرت عبدالبهاء تاسیس یک محفل روحانی کردند.

--- ۹۶۱

و در قریه هرمزک از محال سخوید پشتکوه آقا علیرضا در هفتاد سالگی مؤمن شد و پسرانش آقا ابو القاسم و آقا احمد و آقا عبد الرزاق و آقا غلامحسین و آقا فریدون و آقا محمد جعفر و نیز آقا علی اکبر بن مرحوم آقا حسین و غیرهم از رجال و نسوان در ظل ایمان در آمدند و در واقعه مذبحه یزد اهل سخوید به تحریک شیخ مهدی پیشنماز

به عزم قتل و غارتشان برخاستند و خانه آقا محمد اسمعیل گازر مالک قریه را غارت کردند و استاد رحیم و آقا علی اکبر دامادهايش را ضرب بسیار وارد کرده استاد رحیم را بقصد قتل به سخوید بردند و مبلغی جریمه گرفته رها نمودند و آقا ابو طالب سخویدی را سر شکافته آزار بسیار نمودند نیز مبلغی اخذ کرده رها ساختند دیگر از مؤمنی آنجا علی اصغر برادر آقا علی اکبر مذکور بود. و از جمله معروفین بانتساب باین امر شیخ عبدالحسین آواره (آیتی) از ارباب عمائم تفت یزد بود و در حدود سال ۱۳۱۹ پس از تعرضات و مخالفات که سالها نسبت به برادر مهترش آقا شیخ محمد علی از بهائیان با خلوص طاعت و پیشوای مسجد و جماعت نمود اظهار اقبال و ایمان کرد و چندی برجای برادر برقرار و استوار شد و مدتی نگذشت که باین نام شهرت یافت و ناچار از تفت بیرون رفت و بالاخره به

--- ۹۶۲

اردستان درآمد و آقا میرزا آقا رفیعی و آقا میرزا شهاب فتح اعظم وی را به مکتب‌داری کودکان بهائی در محله باب الرحی مشغول ساخته مصاریفش را کفایت کردند و مدت سه سال بدین منوال بسر برده به نام حاجی شیخ نزد این فئه معروف گشت و خط را نیکو می‌نوشت و الواحی استنساخ نمود و بعضی صنایع خطی از قبل ثبت بعضی از بیانات مبارکه به قلم خفی در ضمن صورت مرغ یا سرو و غیرهما بروز داد و اشعار نیز می‌سرود و ضیائی و آواره تخلص می‌کرد آنگاه عازم کاشان شد و بقمصر در آمده با نبیره آقا محمد علی موصلت و مقارنت جست و بدینرو ما بین بهائیان به تخلص آواره شهرت یافت پس به طهران وارد شد و با ایادی و معاریف معاشرت نمود به تبلیغ اشتغال گرفت و سفری در سال ۱۳۲۴ به عکا رفته چندی در جوار پر انوار نصائح و مواعظ گهر بار بشنید و عودت کرد باز به تبلیغ پرداخت و در اغلب بلاد پی این مقصد سفر نمود و همه جا مشهور و محترم گردید و امورش کم یا بیش می‌گذشت و شروع به تنظیم تاریخ جامعی برای این امر کرده با طبع ژلاتین در ایران منتشر ساخت و نسبت به تمام تعالیم و دستوره‌های اخلاقی و روحانی و عقاید عقلی و عرفانی این امر همه جا اظهار کمال علاقه و بستگی می‌نمود ولی از بعضی تمایلات و عادات که طبیعت و عادت قدیم داشت دست نتوانست کشید و با نهایت دقت از

--- ۹۶۳

انظار بهائیان مستور کرد و برخی هم که با او مجالس و معاشر بودند برای حفظ مقام امر ابهی<sup>۱</sup> و اعتبار او فاش نمی‌نمودند و او خود هم محض خشوع و خشیت و امتناناتی که از مقام عظمت حضرت عبدالبهاء داشت توقی و تحفظ را ناچار مراعات می‌کرد و سفری دیگر در ایام حرب عمومی به عکا رفته تشریف به حضور در محضر حضرت عبدالبهاء حاصل کرده مراجعت نمود و در ایام انقلاب جهانی تحت تاثیر افراطی قرار گرفته با برخی از مفرطین خواست در این حزب معتدل به افراط رود ولی دانایان جلو گرفتند و از انجام(انجام) مرام و مقصود باز داشتند تا چون واقعه مدهشه غروب نیر مرکز عهد و میثاق ابهی<sup>۱</sup> اتفاق افتاد و حضرت ولی امر الله وی را به حیفا طلبیده مأمور انگلستان فرمودند در آن حدود نسبت اعمالی واقع شد که منفور بعضی از مؤمنین گردید و امر بعودتش دادند و به مصر وارد شده بصدد جمع و نشر تاریخ برآمد و با محفل روحانی مصر مخالفت کرد و جمعی از شبان تند رو با وی توافق نمودند و چون محفل به محضر حضرت ولی امر الله شکایت کرد و رهنمائیش را خواستند بناء مخالفت گذاشت و او را به حیفا طلبیدند و در تقویم حال و مالش کوشیدند راست نگردید و نسبت بصحت الواح وصایای حضرت عبدالبهاء اعتراض داشت و همینکه الواح را بعین خط اصل نگریست ازین بابت اعتراض نتوانست و اظهار اطاعت نمود ولی بیروت رفته بمذاکره در امور مذکور با اعضاء محفل روحانی پرداخت و بیغداد

--- ۹۶۴ ---

رفته مشغول القیات بود که تلگراف حضرت ورقه علیا بدینمضمون رسید لاتطمئنو امن کل وارد و لاتصد قواکل قائل لاجرم مطرود بهائیان گشت و به همدان و طهران درآمده خبرش منتشر گردیده دیگر اعتنائی به سخنانش نکردند و از آنگاه به نهایت معاندت و مضادت با این امر و مؤمنین پرداخته کتبی مملو از طعن و قدح بدستیاری معاندین قدیم طبع و نشر کرد و به انواع وسائل و دسائس برای قلع و قمع کوشید و بهر وسیله میسر و ممکن بود متوسل گردید و احبا و مؤمنین به حسب دستور مبارک ادنی مقابلتی با عملیاتش نکردند و او را بحالش واگذاشتند تا خائب و خاسر گردد.

و از بهائیان پارسی شهیر آقا ملا بهرام اختر خاوری سابق الوصف و پس از عودت از هند بر همان منوال بتبلیغ و انواع خدمات درین امر اهتمام جست و در سال ۱۳۱۵ چون بنوعی که در بخش سابق آوردیم بفتوای شیخ محمد جعفر سبزواری مجتهد مقیم یزد آقا غلامحسین بناتکی را بقساوت شدید شهادت کردند نامه تظلم مفصل بمیرزا علی اصغر خان صدر اعظم نوشت و صدر شیخ را نفی بلد نمود و عریضه را بواسطه عزیز خان خواجه نزد ارباب جمشید تاجر و ملاک شهیر زردشتی فرستاد نوشت که این ملا بهرام کیست و ادعای شدیدش بهر انتقام و قصاص غلامحسین

--- ۹۶۵

بناتکی برای چیست شما او را پند دهید که زردشتی حق مداخله درین قبیل امور ندارد و ارباب مذکور بانجمن ناصری یزد نوشت و انجمن ملا بهرام را به محاکمه و بازخواست طلبید ولی شدت نکردند و او بسالی دیگر برای تبلیغ و غیره با عائله به بمئی (بمبئی) و چندی اقامت و سفر نمود و نوبتی درب دکهء خسرو خرم شاهی ویرا جلو گرفته پرسیدند که زردشتی هستی (یا) بهائی و او جواب گفت که بهائی هستم و بیدرنگ سدره و کشتی که با او بود گرفته در آوردند و ضربی شدید وارد ساختند و ملا بهرام لغت هندی نمی دانست و بمداخله پلیس خلاص شد و بالاخره پس از چندی بوطن برگشت و از سال ۱۳۲۰ جلال الدوله حکمران یزد اراضی واسعه را در پیش کوه یزد با کاریزی کهنه به جزئی قیمت خرید و بتظاهر انتساب بدین امر عباس آباد نام گذاشت و او و زنش همدم السلطه ملا بهرام را میشناختند و از فلاح و باغداری وی مطلع بودند بواسطه انجمن ناصری مذکور و اردشیرجی صاحب هندوستانی سرپرست زردشتیان ایران و هم بشفاعت آقا حاج میرزا محمود افغان ویرا وادار نمود که تمام متفرقه ملکی خود را بفروخت و باتفاق پانزده خانوار پارسیان از قبیل برادرش آقا کیومرث و شاه سیاه و خش و غیرهما بانزمین بائر رفته قرار گرفتند و مصاریف آنخانوارها را نیز ملا بهرام داد و جلال الدوله کارهای کاریز و ساختمان

--- ۹۶۶

و دیگر کارها را همه بملا بهرام واگذاشت لاجرم او متحمل مصاریف بسیار شد و زمین را آباد و کاریز را تعمیر کرد و موقع برداشت محصول رسید ولی فتنه مذبحه سال ۱۳۲۱ برخاست و سه تن از پانزده خانوار مذکور هم



بشهادت رسیدند و جلال الدوله ملا بهرام و سائرین را از اخذ محصول و منافع ممانعت کرده متفرق ساخت و روزی بواسطه پیشکارش حاجی مسعود السلطنه از ملا بهرام تمامت اسناد قراردادها را طلب کرده ملا بهرام جواب گفت که پانزده خانوار مدتی در این صحرای هولناک ماندند و زمین لم یزرع را آباد کردند حال چگونه ممکن است ایشان را از حقوقشان محروم کرد و من حسب میل و حکم شاهزاده تمام سرمایه زندگانی را از کف گذاشته و منافع و قیمت آنها را در اینجا مصرف کردم آیا کدام قانون و شریعت و وجدان روا میدارد که انتقاعی نگرفته بگریزیم و شاهزاده حکم داد چندان زدند و اذیت کردند که تمامت اسناد را داد و چشمش از اثر ضرب مدتی رمد گرفت آنگاه شاهزاده امر نمود که هر کجا خواهد رود ولی در تمامت قلمرو حکومتش برای این طایفه قتل و غارت برپا بود و از هیچ طرفی گذشتن امنیت نداشت لاجرم نه شبانه روز سرگردان و حیران با قوتی لایموت بسر برد و بالاخره عریضه بشاهزاده داده التجا کرد تا توانست با لباس مبدل خود را به قاسم آباد برساند و از آنجا بمهدی آباد محل سکونت

۹۶۷ ---

سابقش رفته مختنی و پنهان شد و کیخسرو پور خداداد مذکور که ویرا در کاشان تبلیغ کرد در طلبش از قریه به قریه شتافت تا در مهدی آباد ویرا یافته نصیحت گفته شرح اوضاع بیان نمود که من آمدم تا ترا از این جا حرکت دهم زیرا که اعدا از هر سو در کمین احباب اند و هر یک را در هر بیغوله بیابند میدرند چنانکه آقا غلامحسین ترمه باف یزدی بکوهستان متواری گشت و بالاخره درندگان خونخوار او را یافته سرش را جدا کرده در جعبه تعبیه کردند و برگی چند از درختان بر آن نهادند و هدیه به عنوان میوه به خانه اش فرستادند همینکه زنش سر جعبه را برداشت به جای میوه چشمش بر سر بریده شوهر افتاد و با چنین اوضاع مکث در اینجا ابداً مصلحت نیست و در همان شب سوار بر استر باتفاق تنی از احباء پارسی رهسپار شدند و سه شب بیراهه رفتند تا به حسن آباد بلوک رسیدند و یک تن راهبر بیراهه گرفته به سوی طهران رفتند و در منزل نه گنبد دچار یکی از قاتلین احبای یزد اسدالله نام مذکور که استاد علی اکبر را در جوی آب خانه اش سر برید و حسب دستور مشیر الممالک یزدی معروف برای

نجات از قصاص و انتقام دولت در آنجا بود، شد و مبلغی نقود به تفنگچیان مستحفظ طرق بذل و بخشش کرد تا ویرا محروس داشته همراهی کرده بنائین رساندند و بالاخره بطهران رفت

— ۹۶۸ —

و پس از دو روز حسب اصرار ارباب جمشید مذکور به خانه اش رفته بسرپرستی امور او قرار گرفت و ارباب نهایت ملاحظت و احترام به او نموده ویرا محرم خود ساخت و او نیز حسب تعالیم مخصوصه حضرت عبدالبهاء با کمال راستی و صداقت در کارهای ارباب انجام خدمت داده مساعدت نمود و مدت دوازده سال با او بود و در طهران برای استرداد اموال و حقوق خود جلال الدوله و را تعقیب کرد و شاهزاده به حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر و حاجی میرزا محمود افغان ملتجی گشت و آنان حسب شور در محفل روحانی ملا بهرام را باینطریق ساکت کردند که اگر تعقیب شود بستگان ظلّ السلطان در بلاد و محال اخری تعرض باحباب خواهند نمود و جلال الدوله خود با ملا بهرام روبرو شده درخواست کرد که ویرا تعقیب ننماید و تعهد نمود که بعلاوه طلبهائ خسارتهایش را نیز ادا کند ولی وفا بوعده و عهد نکرد و ملا بهرام با عائله‌اش در مضیقه شدند و حضرت عبدالبهاء به شاهزاده شرحی نگاشتند و درهامش بدینمضمون مرقوم داشتند که ملا بهرام برای درم و دینار در خدمت تو حاضر نشد و محض اطاعت از حکم کتاب چنین رفتار نمود اگر ترضیه خاطر او را بعمل نیاری منتظر خسران عظیم باش و او پس از زیارت لوح مقدار چهار هزار زرغ واقع در پشت جلالیه خود را مع دوپست و پنجاه تومان نقد بملا بهرام داده خواهش کرد که

— ۹۶۹ —

رضایت خود را بمحضر عبدالبهاء بنویسد و اگر چه مبلغ مذکور نسبت بطلب و خسارت ملا بهرام سه در صد نمیشد ولی او رضایت داد و بالجمله ملا بهرام بسال ۱۳۳۵ رهسپار ارض حیفا شد ایامی در جوار فضل و الطاف حضرت عبدالبهاء کام دل بگرفت و بطهران باز آمده بانواع خدمات ایمانیه با نهایت صفا و اخلاص موفق بود تا تقریباً در سن هفتاد سالگی به سال ۱۳۴۹ وفات یافت و در گلستان جاوید قبرستان بهائی مدفون شد و عائله واسعه اختر خاوری یادگار از اوست. دیگر از معاریف بهائیان پارسی استاد جوانمرد سابق الوصف استاد مدرسه و دانشمند و نویسنده

یگانه پارسیان و حائز مقامی ارجمند در این امر عاقبت زردشتیان خصوصاً دستور تیر انداز و مؤبدان همی بد از او گفتند و بشوتن نامی سرپرست را که از جانب بزرگان پارسیان هند در یزد بود اغوا و اغرا کردند تا ویرا پس از آن همه مشقات متعددی در تعلیم و تربیت نوبادکان بدین جرم که سدره و کشتی نیست بتحریک دستوران از مدرسه خارج کردند و تهدید به قتل و اذیت و تحقیر و خانه نشین نمودند و بالاخره کیخسرو خان را در کرمان بخوراندن زهر هلاک و ماستر خدابخش رئیس را چنانچه مینکاریم بدست فریدون کرمانی قتل کردند و استاد جوانمرد را نیز

--- ۹۷۰

تهدید به قتل کردند و ناچار خانه نشین گردید و پس از چندی بعلت ایذا و تحقیر اعدا به طهران شتافته نزد ارباب جمشید بهمن شهیر متصدی مراسلات گشته چهار سال بسر برد ولی از جهت انجذاب دینی و اخلاقی و معارفی و عدم رضایت از اوضاع تربیتی و اخلاقی رئیس و مرئوس اداره دلخوش نشد و استعفا کرده، عودت به یزد نمود و زردشتیان حسب الاحتیاج وی را به تدریس در مدرسه معین کردند ولی معرضین متعصبین پیوسته موجبات انزجار و کراهت و آزارش را فراهم آوردند و برای اینکه به تقالید زردشتی پشت پا زد و همه می دانستند سدره و کشتی نمی بندد متعرضش شدند و بالجمله عمر خود را در نشر معارف و تربیت زردشتیان و ازاله اوهام و خرافات از مابینشان صرف کرد و در مواقع فتن و بلیات در نگارش نامه های تظلم و داد خواهی به اولیاء دولت قدرت قلم نافذ داشت و تا آخرین نفس در محافل اهل بها و خدمات امریه مشارالبنان بود و بالاخره به سال ۱۳۴۷ در سن ۵۸ سالگی درگذشت و حسب وصیت شفاهی و کتیبش به آداب بهائی تجهیز و تکفین شده، به غایت اعزاز در گلستان جاوید حسین آباد رستاق یزد مدفون گردید و چون در آغاز وصیت نامه از شدت ایمان و اخلاص باین بیت تمثل نمود:

محروم مباش و حلقه بر در زن

هر چند درون خانه راهت ندهند

--- ۹۷۱

لذا فرزندان بر لوحه سنگ آرامگاهش آیات بدیعه نقش کردند و او نخست پارسی است که مراسم تجهیز بهائی

با وی مجری گشت و لوح مشهور بنام شیر مرد خطاب باو و در جواب هفت پرسش او است . ماستر خدابخش مذکور در صغر سن شوق شدید به تحصیل علوم و معارف داشت و پس از فراغت از تحصیلات اولیه در وطن به بمبائی شتافت و مدت چهارده سال در مدرسه ملا فیروز پور ملا کاووس نزد پرفسور کادوسچی ایدلجی کانکاه که دانشمند بزرگی بود لغت گجراتی و انگلیسی و اوستا و زند و پهلوی و فارسی عربی بیاموخت و بدرجه رفیع در اطلاعات عمیق از کیش زردشتی و کتب و احوالشان رسید و مراجعت به یزد نموده عضو انجمن ناصری زرتشتیان گردید و در اندک زمانی صیت فضلش منتشر گشت به درجه که یگانه و بیگانه بر اهمیت مقامات علمیه اش گواهی دادند دستوران به پایه دانشش نمی رسیدند و کتاب گلدسته چمن مطبوع در بمبائی را از انگلیسی به فارسی ترجمه نمود و هر چند اظهار ایمان به امر بدیع نکرد ولی کمال محبت با این طایفه داشت و پیوسته نصرت و مساعدت نمود و در فتنه مذبحه سال ۱۳۲۱ که در بخش سابق نگاشتیم عده ئی را در کمال مهربانی حفظ و نگهداری کرد از قتل محفوظ و مصون داشت و نیز در موقعی که دستوران یزد

۹۷۲ ---

به تخریب قبرستان بهائی پارسی به نام گلستان دادگاه قیام کردند و در بزرگ ثمین سوختند و سنگهای قبور را شکستند به محض استماع بشتافت و رسیدگی کرده در انجمن ناصری تقاضای تادیبه قیمت نمود و انجمن ناچار پرداختند و نیز در موقعی که دستوران خواستند اعضای بهائی انجمن ناصری را معزول کنند مقاومت کرده مانع شد و همینکه سئوالاتی چند در خصوص امر ابهی<sup>۱</sup> طرح کردند اجوبه کامله مقنعه داده ایشان را مقهور نمود و لذا بالاخره با همه احتیاجات که به آن دانشمند فرزانه داشتند تنی از زرتشتیان را گماشته تا غفله<sup>۲</sup> در جنب مدرسه کیخسروی یزد وی را هدف شلیک گلوله ساخته گریخت و بستگان و دوستان به حال حسرت و اندوه مجتمع شده جسد آغشته به خون به کریاس مدرسه نقل دادند و دکتر انگلیس را به بالینش حاضر کردند دکتر پس از معاینه در حالیکه دیدگانش از اشک تر شد به غایت حزن و اندوه عبارت " افسوس ماستر عزیز " بر لب رانده گفت سالها باید تا روزگار چنین مردی به عرصه شهود آرد و مادر آن مظلوم از شدت حزن و جزع و فزع دیوانه شد و پس از چند ماه

درگذشت و واقعه شهادت ماستر در سال ۱۳۳۶ واقع و سنش پنجاه و پنج سال بود و با همه تظلمات که برای جزاء مسببین و مرتکبین به دولت ایران شد نتیجه نداد و برادر ماستر آقا مهربان نام داشت در سوگواری

--- ۹۷۳ ---

وی این ابیات بسرود :

از این داغ شرر بار جگر سوز

شراری در دل و جانها بر افروز

که بامستر خداوند از ره کین

چه کردند آن بد اندیشان بی دین

فریدون نامی از اشرار کرمان

مصمم شد ز تحریکات ایشان

به ششلول آن بد اندیش بد آئین

بکشت آن پشیمان ملت و دین

بجنب مدرسه در نیمهء روز

بکشتش آن سیه بخت سیه روز

به ماه فرودین و فرودین روز

گذشت از این جهان با حسرت و سوز

و حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین صادر فرمود " از شهادت ماستر خدابخش بسیار محزون و دلخون شدیم ولی یقین بدانید که چون محبت به بهائیان داشت آن جان پاک در جهان روشن غریق دریای عفو و غفران گردد و پرتو

ایزدی او را روشن نماید و علیکم و علیکن البهء الابهی<sup>۱</sup> ۲ رجب ۱۳۳۷ عبدالبهاء عباس "

--- ۹۷۴ ---

و از معاریف فضلائی این امر از قسمت یزد فاضل یزدی است که خود شرح احوالش چنین نگاشت: " موطن اصلی این عبد قصبه ندوشن که در شانزده فرسخی یزد واقع بوده تحصیلات مقدماتی این عبد در اصفهان و دو سال هم در حوزه درس خارج حاجی شیخ محمد تقی نجفی ( ابن الدُّب ) بود و در اصفهان نیز متاهل شدم و چون به وطن اصلی مراجعت کردم اهالی تفت یزد این عبد را برای امامت جماعت به قصبه تفت بردند پس از ورود و اشتغال به امامت بعد از دو سال موفق به ایمان شدم و به تبلیغ نفوس پرداختم طولی نکشید که تصدیق این عبد به امر مبارک در مسامع اهالی یزد و تفت طنین انداز شد علمای تفت و یزد شکایت این بنده را به مرحوم جلال الدوله بردند و آن مرحوم در محل بیلاقی بود و ماموری برای احضار این عبد فرستاد پس از حضور به انواع ملامت مرا نوازش فرمود و امر به تبلیغ اجزای خود نمود نه روز که در آنجا بودم به تبلیغ چهار نفر از اجزای مهمّ او موفق شدم و پس از نه روز اجازه مراجعت به تفت داد پس از ورود ضدیت اهالی بیشتر شد تا آنکه مؤذن مسجد خود این عبد بعد از اذان این عبد را به تصریح اسم لعن می کرد چون اقامت خود را در تفت غیر ممکن دیدم پیاده از تفت بسمت آباءه و از آنجا به اصفهان مسافرت کردم و از آنجا به طهران رهسپار شدم چون به کاشان رسیدم وضای اصفهان شروع شد چون به طهران رسیدم

--- ۹۷۵ ---

خبر وضای یزد شنیدم چون در طهران بیکار و مراجعت به یزد هم ممکن نبود به میرزا سیاوش که منشی ارباب جمشید بود ملتجی شدم که به من کاری رجوع کند که بتوانم از عهده برآیم ایشان مرا بوهن آباد پیشاویه برای ضبط محصول فرستادند چون هوا گرم بود و بایستی از صبح تا شب در خارزار پیاده بدوم و مواظب دروزار و خرمنها بکنم مریض شدم و عودت به طهران نمودم در آن وقت فی الجمله آرامش در اوضاع ناگوار یزد حاصل شده بود با حال ناتوان و تب باز پیاده از طهران به یزد رفتم و در منزل مرحوم حاجی سید میرزای افغان ورود نمودم و در ضمن قصیدهئی ورود خود را و غارت خانه و فرار عیال خود را با طفل شیریش از تفت به جلال الدوله اطلاع دادم آن مرحوم به مرحوم افغان گفته بود که توقف فاضل در یزد صلاح نیست او را به مروست در نزد آقایان افغان بفرستید

چه که در موقع ضوضا جمیع افنان بسمت بوانات فارس فرار کرده بودند فقط مرحوم حاجی سید میرزا و حاجی سید مهدی و حاجی میرزا آقای افنان در یزد بودند پس آقایان مزبور این عبد را بهمراهی رعایای خود که از اهل بوانات بودند به مروست خدمت آقایان افنان فرستادند پس از یکماه اقامت در مروست و بلوک بوانات بت شیراز رفتیم حکومت شیراز با علاء الدوله بود با وجود کفایت و اقتدار علاء الدوله اوضاع امری شیراز انتظامی نداشت

--- ۹۷۶

و احباب هم مضطرب بودند در کاروانسرائی منزل گرفتیم و کسی به فکر این عبد نیفتاد از حسن تصادف حضرت جعفر علی خان معظم الملک روحی لثربته الفداء که حضرت عبدالبهاء در الواح مقدسه او را بها قلی خان میفرماید میر پنج فوج بود و عازم اصفهان این بزرگوار از من تفقد نمود خواست مرا بهمراه خود به فریدون ببرد ایشان با کمال احترام این عبد را در خدمت خود با درشکه مخصوص تا شهرضا آورد جبران صدمات وارده بر این عبد را نمود در شهرضا خبر یافتیم که عیالم بدستجرد که یکی از دهات جر قوئیه اصفهان است بنزد مادر و خواهران خود آمده بسیار مسرور شدم و به اجازه حضرت معظم الملک و مساعدت ایشان بدستجرد رفتم چون شهرت تصدیق این عبد به آنجا منتشر نشده بود اعیان آن قریه مرا به حسن استقبال پذیرفتند بنوعی که سبب حسادت و رقابت علمای آن بلوک شد ولی نفوذ و سلطه رؤساء مانع از اظهار عداوت علما و وعاظ بود و چهار سال در آنجا اقامت نمودم در آن جا دوباره بساط آخوندی و محراب و منبر مبسوط شد رفته رفته نور ایمان ضعیف و خمودت بر من غالب شد نزدیک شد که اشعه انوار ایمان از قلب زائل و شعله نار غرور خرمن عمر و هستی مرا بسوزاند لذا از آنجا صرف نظر و قطع علاقه کرده به یزد مراجعت نمودم و با رعایت حکمت با احباب معاشرت و مراوده می نمودم

--- ۹۷۷

تا آنکه این پرده رقیق را نیز دریدم و دل از اهل و عیال بریدم و به مسافرت و مزاحمت دوستان مشغول شدم و از سنه ۱۳۳۷ هجری تا کنون به مسافرت و سیر در اطراف عمری میگذرانم " و راجع به شرح احوال آواره چنین نوشت " در سنه ۱۳۱۹ هجری قمری اهالی تفت به قریه ندوشن که وطن اصلی این بنده است آمدند و این قریه از مضافات یزد و

در ۱۵ فرسخی تفت واقع است و این عبد را به قصبه تفت برای امامت مسجد خودشان بردند پس از ورود چنین تصادف شد که با مشار الیه الیف و جلیس کشته به حدی رشته مؤانست و مؤالفت محکم شد که به علاوه ملاقاتهای تصادفی هفته ئی دو روز بایستی با هم باشیم روز جمعه از صبح تا شب این عبد در منزل او و از صبح دوشنبه تا شب او در منزل این بنده بود چنان محرم اسرار یکدیگر شدیم که از اعمال و افعال خود در نزد این عبد مکتوم نمی داشت و چون قبل از رفتن این بنده به تفت برادر بزرگ او حضرت حاجی ملا محمد علی روحی لثربته الفدی در ایام الله به حضور جمال مبارک مشرف شده بود و پس از مراجعت از مکه حجّاج تشرّف او را به عکا شهرت داده بودند لذا بشارت اشرار و برادر نا مهربانش آن مظلوم را از تفت تبعید نمودند و چون آن مظلوم امام راتب دو مسجد مهمّ تفت بود پس از او عبد الحسین آواره آن دو مسجد را تصاحب نموده بود بهائیان تفت کاملاً از او منزجر و خائف

--- ۹۷۸

بودند لکن چون این عبد موفق به ایمان شدم صبح دوشنبه که آواره به منزل این عبد آمد بدون ملاحظه و تأمل ایمان خود را اظهار داشتم و مشار الیه نیز استیحاّش نکرد و اظهار موافقت و تمایل نمود و پس از تصدیق و تبلیغ سه نفر از اهل محله خودش به اسم بهائی شهرت یافت و چون زیست او در تفت مشکل شد ناچار بر جلاّی وطن شد شبانه برای تودیع این عبد آمد و نزدیک طلوع فجر پیاده به سمت یزد که پنج فرسخ مسافت است رهسپار شد و از آنجا به بلوک رستاق یزد و از آنجا به اعانت احبای رستاق به اردستان رفت و در آنجا به مساعدت احباب تاسیس مکتبی برای اطفال نمود و چون طبع شعری داشت اشعاری با عریضه به ساحت اقدس فرستاد و از حضرت عبدالبهاء جل اسمه الاعلی تمنای تخلص نمود و از مرکز عهد آواره تخلص یافت. و ما در اینجا محض اجتناب از اطناب و تطویل بهمین تعداد از احوال و اعداد کثیرالتفصیل مرکز مهمّ یزد اکتفا می نمائیم .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

--- ۹۷۹

ترکیه



ممالک عثمانیه از اوائل این امر ارتباط بتاریخ بدیع حاصل کرد که اولاً در عراق و ثانیاً در کردستان و ثالثاً در مسیر حضرت بهاءالله تا اسلامبول و ادرنه و بالاخره در عکا و حیفا امور مهمه و اماکن تاریخیه و متبرکه تحقق یافت که شرح و تفصیل همه آنها در بخشهای سابقه مذکور مییاشد و اما در قسمت ترکیه از آنرو که حضرت بهاءالله منع از تبلیغ و نشر این امر در آنجا فرمودند و استعداد کامل هم موجود نبود لذا چند تنی بایمان بدیع فائز گردیدند و خصوصاً در اواخر دوره عهد و میثاق محافل و جمعیهائی که اکثر آنها از ایرانیان بودند در اسلامبول و آطنه و از میر و غیرها فراهم بودند و خصوصاً در اسلامبول میرزا حسین صادق زاده معلم و حاجی حسینقلی شیدائی تاجر و غیرهما بانواع خدمات در این امر قیام میکردند و سلاطین عثمانی که در طول مدت این امر حکم فرمائی داشتند نخست سلطان عبدالمجید دیگر سلطان عبدالعزیز و دیگر سلطان عبدالحمید بودند و دوره میثاق با سلطان اخیر تماس داشت سلطان عبدالحمید خان عثمانی تقریباً دو میلیون سپاه منظم دلاور داشت و وسعت خاکش بیش از همه ممالک عرصه دول بود و از چندین چشمه مداخل میگرفت که هر یک روزانه هزار لیره عاید میدادند و ثروتش را سلاطین عالم آرزو میکردند و هنگام محاربه با یونان از مال خود ده میلیون به دولت قرض داد و معذکک همه روزه گرفتار

--- ۹۸۰

حادثه‌ای بود روزی گرفتار یونانیان و یومی در بلیهء ارامنه و وقتی واقعه کزیت و نوبتی قضیه یمن در میان بود و سخته‌های او و بالاخره از میان رفتنش و غیرها مفصلاً در بخش سابق مسطور مییاشد.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

--- ۹۸۱

### ترکستان روسیه

واقعات و احوال رجال آنحدود را در بخش ششم کما ینبغی نگاشتیم و متجاوز از سالی بعد از غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> به سال ۱۳۱۱ آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی که سابقه احوالش را در بخش ششم ضمن اوضاع اصفهان آوردیم و تمامت آن در این بخش ضمن اوضاع و احوال فلسطین نگاشته میگردد از سمرقند بد آنجا عودت کرد و پس از

ماهی چند آقا سید مهدی گلپایگانی از محضر حضرت عبدالبهاء برای اقامت رسید و آقا میرزا ابو الفضل در اوائل سال ۱۳۱۲ رهسپار عکا گشت و در سال ۱۳۱۳ حسب الامر محفل روحانی تاسیس گردید که اعضاء بدین نام و نشان بودند میرزا عبد الکریم اردبیلی استاد علی اکبر یزدی ( شهید ) آقا حسینعلی احمداف یزدی حاجی عبد الرسول یزدی آقا محمد رضا بن حاجی محمد کاظم و آقا سید مهدی گلپایگانی آقا مشهدی یوسف میلانی ملا یوسفعلی رشتی آقا میر علی اصغر اسکویی و در همان سال اوراق ناقضین عکا پی در پی رسید و هر چند تاثیرات سیئه در فردی نکرد ولی امری دیگر فیما بین جامعه رخ داد که موجب نگرانی گشت چه در باب املاک امریه اختلافی شدید حادث گردید و برخی می خواستند املاک مذکور را به نام جمعیت بهائی قباله کنند و آقا سید احمد افنان برای

--- ۹۸۲

سرپرستی املاک افنان مقیم بود و دیگران مخالفت داشتند و ناگهان حاجی میرزا محمد تقی ابهری رسید و بدفع مفسد پرداخت هم اختلاف از مابین زائل شد و هم قضیه نقض کاملاً آشکار او عیان گردید همگی ناقضین مخالفین عهد را شناختند و شبانه روزی جشن مجلل در باغ مشرق الاذکار برای جلوس مرکز میثاق گرفتند و نیز درین سنه ۱۳۱۴ مکتب غیر رسمی برای ذکور نونهالان بهائی در یکی از بیوت محوطه مشرق الاذکار برقرار ساختند و آقا سید مهدی گلپایگانی و حاجی میرزا حسین یزدی به تدریس پرداختند و به موجب دستور حضرت عبدالبهاء عمارتی برای مدرسه در سمت جنوب شرقی باغ مشرق الاذکار بنیاد کردند که در نیمه سال ۱۳۱۴ دیگر تمام شد و اجازه از دولت گرفتند تحت تعلیم معلمین مذکور مدرسه افتتاح کردند و آقا میرزا علی افنان قطعه زمین دیگر خرید متصل به باغ محوطه مشرق الاذکار ساختند چنانچه خانه دیگر نیز خریداری کرده ملحق بمحوطه مشرق الاذکار نموده مکتب غیر رسمی مؤسسه بنات بهائی را نیز بانجا آورده رسمی ساختند و آقا شیخ احمد اسکویی سالهائی تعلیم میداد و بعداً دختر سینای سابق الذکر بنام معلمه خانم نیز بتعلیم پرداخت و بسال ۱۳۱۷ حسب تاکیدات حضرت عبدالبهاء راجع بتوجه اهل بها در اسحار بمشارق الاذکار بهائیان عشق آباد

--- ۹۸۳

سحرها دسته دسته بیاغ مشرق الاذکار رفته در بیت وسیع فوقانی عمارت بتلاوت آیات و استماع مناجات پرداختند و لذا فکر بنیاد مشرق الاذکار که از چند سال در مغزها بود قوت گرفت و آقا حسینعلی احمداف یزدی مصمم شد که منفرداً تصدی بنا نموده الی سی هزار صرف کند و کسانی دیگر نیز منفرداً و مشترکاً بدین عزیمت شدند ولی حضرت عبدالبهاء تصدی این امر عظیم را به عهده حاجی میرزا محمد تقی افنان ساکن یزد گذاشت و او با کبر سن که متجاوز از هفتاد سال داشت در اواسط سال ۱۳۱۹ برای انجام این مقصد به عشق آباد آمد و در این سال شماره بهائیان ساکن آنجا صغیراً و کبیراً متجاوز از یکهزار شد و حاجی میرزا حیدر علی آمده تشویق بمهاجرت و مسافرت برای تبلیغ خصوصاً بیزد نمود و لوحی برای استاد علی اکبر معمار رسیده عازم تبلیغ یزد گردید و در آن هنگام شش ماه از شروع بنیاد مشرق الاذکار گذشت تا اینکه در ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱ در ستون تلگرافات جریده عشق آباد نوشتند که در یزد بر بهائیان هیجان عمومی رخ داد و روزی دیگر از حاجی میرزا محمود پدرش حاجی وکیل الدوله تلگرافی باین مضمون آمد شهر منقلب است و لکن سلامتیم و همه روزه مکاتیب از یگانه و بیگانه در باب واقعات وصول یافت و شیخ مهدی عم ابن استاد علی اکبر

--- ۹۸۴

که خبر داد در یوم ۲۹ ربیع الاول در محله تل در خانه برادرش استاد کاظم در حالیکه زیاده از دو هزار نفر هجوم آوردند شهید گردید و با اینکه مذبحه عظمی را غالباً برای تعصب و خشم از ارتفاع مشرق الاذکار عشق آباد برپا کردند همه روزه یکصد و پنجاه تن عمله و نجار و حداد و ارباب دار و آجر و سنگ کشی مشغول کار بودند در سال ۱۳۲۲ حاجی میرزا محمود ابن ارشد حاجی وکیل الدوله افنان که از هنگامه مذکور یزد بفارس گریخت و بعداً به عکا و زیارت محضر ابهی<sup>۱</sup> رفت بعشق آباد آمده بماند و مساعدت به پدر والا گهر نمود و اعضاء محفل روحانی در این سنین چنین بود حاجی میرزا محمود افنان آقا میرزا عبد الکریم اردبیلی آقا حسینعلی احمداف یزدی آقا ملا یوسفعلی رشتی آقا سید مهدی گلپایگانی آقا محمد رضا ارباب اصفهانی حاجی عبد الرسول علی اف یزدی آقا مشهدی یوسف حسین اف میلانی آقا علی اکبر عباسوف میلانی آقا عبدالوهاب بن استاد علی اکبر معمار شهید و به

سال ۱۳۲۴ مسیو دریفوس و مس بارنی و تنی دیگر از خانمهای مؤمنه پاریس بعد از ملاقات اهل بها در قفقازیه ترکستان آمدند و در عشق آباد استقبال با جلال شده در خانه علی اکبر عبّا سوف میلانی منزل کردند و یک صورت فتو جغرافی جمع در جلو ایوان نیم ساخته مشرق الاذکار گرفته

--- ۹۸۵

شد و بمر و بخارا و سمرقند نیز رفتند آنگاه بایران عودت نمودند و نیز درین سنه کمیته نوزده نفری مدرسه تاسیس و هم کمیته برای تبلیغ منعقد گردید که مبلغین بممالک و بلاد فرستاد و نیز درین سال بعلت هیجان نائره حرب بین روس و ژاپون انقلابات در داخل حاصل گردید و مقاتله مسلمین و ارامنه در قفقاز وقوع یافت و هر چند احباً مداخله نداشتند همگی مصون ماندند ولی برخی معاندین تفتین کردند و از جانب نظمیة جمعی مسلح بمحلّه حسین آباد که این مظلومان مجمع داشتند شبانه محاصره و تیر اندازی کردند و خانه استاد حاجی که محل انعقاد احتفال بود هدف تیر بسیار کردند و صاحب خانه و داماد و برادر زنش را سر و دست و پا از قنّاق تفنگ کوییدند ولی در روز نظمیة بهدایت مؤمنین مطلع از دسیسه معاندین گردیده معذرت خواست و محبوسین را مرخص نمود و بسال ۱۳۲۵ بنا مشرق الاذکار تمام شد و حاجی وکیل الدوله جمیع امور و محاسبات را به حاجی میرزا محمود و محفل روحانی سپرده در جمعه ۸ شوال ۱۳۲۵ عازم عکا گشت در سال ۱۳۲۸ و سالی دیگر این امر بچهار جوی رفت و در سال ۱۳۳۰ دارالتعلیم انائیه تاسیس یافت و نفوذ این امر در سکنه بومی ترکستان بسال ۱۳۳۲ / ۱۹۱۴ میلادی شروع شد که

--- ۹۸۶

در تاشکند اصغرخان پهلواناف و از خانزادهای قدیم مملکت و از عقلا و کفات ایمان آورد آنگاه عبدالرحمن سیاح مدیر مجله الاصلاح و برخی دیگر فائز شدند و فرخ خان قاضی فاضل و شاعر معروف متخلص به جوهری منجذب گردید و از مؤمنین قصبه اوش در اقصای فرغانه موسوم و معروف به میرزا فاضل قبلاً در اثر مسافرت به عشق آباد مؤمن گردیده در آنحدود بذر ایمان افشاند و به سال ۱۳۳۶ و به سال ۱۹۱۸ م در هنگامه کبیر روسیه بنام بهائیت در دست اشرار شهید گشت و در سال ۱۳۳۵ بدبختی و عسرت شروع شد از طرفی قحطی شدید در ایران و

ترکستان و غیره بهائیان بغایت گوشیدند (کوشیدند)؟؟؟ تا هیچ عائله بهائی دچار عسرت و هلاکت نگردید و از طرفی دیگر انقلاب کبیر روسیه برخاست و نیز مجله خورشید خاور به منظور مدافعه از مقالات مندرجه در جرائد ایران و ترکیه که معاندین به ضد این امر منتشر کردند تاسیس گردید و در سال ۱۳۳۶ دوره سه ساله محفل روحانی بسر آمد و انتخاب جدید شروع گردید و از هر بیست نفر یک نفر انتخاب شد و مجموع و کلا بیست نفر شدند و دوازده تن را به عضویت محفل روحانی انتخاب کردند آقا مشهدی یوسف حسین اف میلانی آقا سید مهدی گلپایگانی آقا میرزا مهدی جعفراف رشتی آقا شیخ محمد علی قائنی آقا عبد الوهاب باقراف یزدی آقا میر علی اصغر تقی اف اسکویی

---۹۸۷

استاد عبد الکریم باقر اف یزدی آقا مشهدی علی علی اصغر اف میلانی آقا احمد حسین اف میلانی آقا میرزا منیر نبیل زاده قزوینی حاجی احمد علیوف یزدی آقا محمد حسین عبّا سوف میلانی و کمیته اتحاد جوانان و قرائت خانه محمودیه و کمیته خدمت و کمیته خورشید خاور و کمیته مشرق الاذکار و کمیته مدرسه و محفل خیریه و غیرها تاسیس کردند ولی انقلاب و اختلاف و عدم انتظام و فقد امنیت در سراسر مملکت حکمروا گردید و در خوقند در محاربه بین مسلمین و حکومت که جمعی کثیر مقتول و بیش از نیمه شهر محروق گردید میرزا جلال بن ملا یوسفعلی رشتی بدست ارامنه مقتول گشت و سید مهدی قراباغی کشته شد تمام اموالش بغارت رفت و مشهدی ابراهیم تبریزی بدست پلیسهای ارمنی بقتل رسید و در عشق آباد و چهار جوی و بادکوبه فیما بین مسلمین و حکومت محاربه واقع گردید و در اثنا آن هنگامه محفل سرّی بنام اصلاح بمخالفت محفل روحانی برقرار شد که هم اعضا هم مقصد نا معلوم بود تولید اختلاف شدید فیما بین جامعه کردند و عاقبت محفل روحانی با حکمت و تدبیر آنرا از میان برد و راه مکاتبه و مخابره ارض مقصود مقطوع بوده اهل بها وسیله اخبار و استخبار نداشتند و چون خبر قرب ورود بلشویک بسمع اهالی بلد رسید و حکایاتی هول انگیز بشنیدند افراداً و

--- ۹۸۸

اجتماعاً همه گریختند و محفل روحانی نیز با عده‌ای از اغنیاء مؤمنین به فیروزه محل تابستانی واقعه در چهار فرسخی رفتند و جلسهای مرکب از پنجاه نفر منعقد ساختند و مشورت نمودند و مقرر گردید ولو آنکه کلیه اهالی بلد بگریزند تنی از احبا فرار نکند و چهار تن را برای ابلاغ دستور فرستادند تا در مشرق الاذکار اجتماع عمومی فراهم ساخته امر را به همگی ابلاغ نمودند لاجرم کسی از احبا نگریخت و فقط قبل از شور و دستور مذکور محفل در عائله بهائی تا سرحد ایران رفتند و مسلمانان نیز از بهائیان تأسی کرده ماندند چهار تن مامور مذکور چون بهر ابلاغ انجام ماموریت بفیروزه برمیگشتند دچار جمع سفاک شده نزدیک بان بود که مقتول شوند ولی برخی دیگر که آنان را می‌شناختند رسیده نجات دادند ولی در محاربه چهار جوی و تجن چون عده بهائیان آنجا قلیل بود و با مسلمانان ایرانی برای نشان دادن عدم مداخله در آن امور در مسجد اجتماع کردند و بعد از غلبه بالشویک دسته از آنان که گویند از ارامنه بودند بی اجازه از رئیس قشون شاید بصرف مخالفت با مسلمانان بر آن جمع هجوم آوردند و چهل و یک نفر را مقتول و جمعی را مجروح ساختند و باقی متفرق و متواری گشتند و از مقتولین نه تن بهائی بودند که از آتش معانده مسلمان و ارمنی سوختند و چون جمعیت بخانه های اهالی ریخته غضب و

--- ۹۸۹ ---

غارت کردند و زنان و اطفال متوحش شده بهر سو می‌گریختند در آن میان یکی از زنان بهائی برای عفت و عصمت خویش را در چاه انداخته مجروح و مقتول شده و بعد از چند روز آقا موسی عوض اف تبریزی که در این واقعه مجروح شده بود بقیة السیف از بهائیان و خاندان را از تجن بیرون کشید رهسپار شدند و اسامی مقتولین بهائی چنین است. آقا ابراهیم فرج الله میلانی و برادرش آقا حسین فرج اف میرزا ابن مشهدی حسین میلانی آقا اسد الله حسین اف تبریزی استاد عباس سلیمان اف تبریزی میرزا علی اکبر فرج اف اسکوائی کربلائی حسن عبّا سوف تبریزی آقا حسن بابا عمو اسمعیل اف سیسانی آقا علی خلیفه باویلی مشهدی علی عسکر باویلی و در واقعات عشق آباد نیز دکانها و اموال بسیار از بهائیان از میان رفت و پس از تصرف بلشویکها شهر عشق آباد در ابنام یکی از صاحب منصبان و مبلغان خود که در آن حدود مقتول شد پالتارایسکی خواندند و خیابان مفصل کورپاتکسنگی را که

مشرق‌الاذکار در آن واقع است کوچه آزادی نامیدند و عاقبت آقا میرزا مهدی رشتی خویش را با مبالغی نقود بحیفا برساند و نیز مبلغی گرد آورده توسط مصر ارسال نمود و در سال ۱۳۳۷ حکومت بلشویکی قرار و استقرار یافت و

--- ۹۹۰

سالون بزرگ مشرق‌الاذکار که (گنجایش) نه صد کرسی داشت تاسیس گردید و مهندس کاتولیکی ولکوف نام که بهائیان را دوست میداشت و بنا مشرق‌الاذکار به مهندسی وی صورت گرفت سالون مذکور را نیز بساخت و در خلال بناء درگذشت و بهائیان مرقدش را در قبرستان روسها بساختند و در زیارتنامه که در حقش صادر فرمودند چنین مذکور است که من خود در تشییع آن جنازه مبارکه حاضر بودم و بسال ۱۳۳۸ محفل روحانی بهائیان را رسمیت دادند و عمارتی مخصوص برای دفترخانه و تشکیل جلسات محفل تخصیص یافت و محفل روحانی که تا این وقت در هفته یکبار منعقد میشد هفته دو بار انعقاد یافت و دفترخانه محفل همه روزه باز و ناظم و منشی و تحویلدار و دو کاتب و پیشخدمت پیوسته حاضر و مهیای اجرای مقررات جلسات و پذیرائی افراد رجوعات بودند و نیز کودکان دارای متجاوز از یکصد کودک تاسیس شد که با دو مدرسه دیگر حاوی بیش از چهار صد تن از نونهالان بودند و بسال ۱۳۴۰ در خانه آقا ضیا الله اصغر زاده مجلس خطابه و تبلیغ برای طالبین اروپائی انعقاد یافت و در طول سه سال بنوعی اجتماع مضاعف شد که سالون خانه گنجایش نداشت و لاجرم بسالون مشرق‌الاذکار نقل نمودند که در هفته یک بار منعقد شده و طالبین مستمعین از روس و ارامنه و غیرهما متجاوز از دویست الی سیصد تن شدند و آقای سید

--- ۹۹۱

مهدی گلپایگانی خطابه میداد و مترجم بروسی ترجمه می کرد و جمعی مقبل و محب و قریب به مؤمن شدند و هم در سال ۱۳۴۰ دوره انتخاب سه ساله محفل منقضی شد و بعلت تأثیر محیط در برخی از محیین این فکر پیدا شد که اعضاء محفل باید از فقرا و کسبه باشند ولی بدون حصول ادنی انقلابی از مابین عموم طبقات نوزده تن بدینطریق انتخاب شدند آقا سید مهدی گلپایگانی حاجی عبد الرسول علیوف یزدی آقا محمد حسین عباسوف میلانی آقا

میرزا حسین زنجانی آقا حسین حسین اف کرمودی آقا حسینعلی عسکراف یزدی آقا علی اکبر خلیل اف میلانی  
 آقا محمد رضا یوف اسکویی آقا میرزا باقر رضا یوف بشرویه آقا احمد آقا حسین اف میلانی آقا علی اصغر ملک  
 محمد اف اسکویی آقا محمد آقا زویل اف ارومیه آقا اسد الله محمد اف میلانی آقا مشهدی علی اف میلانی  
 آقا صادق تقی اف شیروانی آقا عزیز الله علی اف یزدی آقا میرزا حسین علی اف اسکویی آقا مشهدی اکبر حسن  
 اف میلانی آقا مشهدی رضا اف یزدی این محفل تقریباً دو سال امتداد یافت و در اواسط سال دوم خبر سانحه  
 عظمی غروب نیر میثاق رسید و پس از هشت ماه دستور جدید انتخابات محافل روحانی از جانب حضرت ولی امر  
 الله شوقی ربّانی بیامد و محفل مذکور منحل شده بانتهای جدید پرداختند تا بعد از ختم محاربه عمومی که مجدداً

--- ۹۹۲

به جریان قلم مرکز میثاق نهضت و نشاطی بدیع در بهائیان شرق و غرب حاصل شد مکتوبی از آقا شیخ محمد علی  
 قائمی از بیروت رسید مشعر بود که مزاج حضرت عبدالبهاء از اعتدال خارج شد و پزشکان خواهش کردند که  
 چندی تحریر نفرمایند و تمامت زائرین را امر عودت دادند جز دو تن از نسوان غربی که در حیفا هستند تا در پنجم  
 دکا بر سنه ۱۹۲۱ تلگرافی از محفل روحانی مشهد خطاب بمحفل روحانی عشق آباد رسید که حضرت ورقه مبارکه  
 علیا تلگرافاً بمحفل روحانی طهران خبر دادند که حضرت عبدالبهاء ازین جهان به جهان الهی آهنگ سفر فرمودند و  
 فی الحال از جانب محفل روحانی چند تن مامور شدند و احاد بهائیانرا بصالون خواستند و ساعتی نگذشته همگی  
 دست از کار شسته بیامدند و زیاده از پانصد نفر در صالون مجتمع شدند و میگریستند تا آنکه آقا سید مهدی  
 گلپایگانی رئیس محفل روحانی پس از فراغت از مشورت به مجلس آمده باهنگ حزین صورت تلگراف خواند و  
 خبر حزن انگیز داد و فغان از قلوب حاضرین برخاست آنگاه محفل تلگرافاً به تمامت نقاط امری ترکستان خبر داد و  
 در ضمن محض حصول اطمینان و ایقان بلندن تلگراف استفسار کردند و چهار شبانه روز تعطیل عمومی نهاده برای

--- ۹۹۳



رجال در سالون محفل و برای نسوان در حجرات مدرسه ذکور مجلس عزا برقرار گردید و در روز سوم سید حسین قاضی مسلمین با جمعی کثیر از ایرانیان و هم میرزا مهدی ملّایشان با دسته از مسلمانان قفقازی آمدند آقا سید حسین خطابه مفصل در تاثیرات این فاجعه بر اهل عالم در محاسن اتفاق ادا نمود آنگاه آقا سید مهدی گلپایگانی نطقی مفصل در ثمرات روابط حسنه و اتفاق حقیقی احزاب و اظهار امتنان از آنان بیان کرد و آقا میرزا محمد ثابت مراغه‌ای به ترکی ترجمه نمود و جمعیت بعدی شد که مردم در اطراف سالون سر پا ایستاده و الواح و آیات بسیار خوانده شد و تقریباً یکساعت از شب گذشته آقا شمس علی نماینده دولت ایران که همه روزه هنگام عصر میامد در مجلس حاضر شده با اجازه بهائیان مجلس را برجیده و در خانه‌ها نیز محافل عزا دائر شد و پس از ایامی چند محفل روحانی خواست بین ملّای شیعیان و مدیر مدرسه مظفری که شهرت عناد داشتند الفت دهد و در خانه احمد آقا حسین اف میلانی قریب هفتاد تن دعوت بصرف شام شدند و برخی مفسدین نزد حکومت بافترای بیان کردند و لهذا بخانه ریختند و آلات افسادی نیافته پس از تحقیقات عذر خواستند و چندی نگذشت تلگرافات متوالیه از حضرت ورقه علیا رسید و الواح وصایا مبارکه بعلت عدم امنیت طرق و قطع روابط پس از مدتی از طریق اسلامبول بدست

--- ۹۹۴

آمده در مجمع عمومی بصالون مشرق الاذکار تلاوت گردیده همگی روح اطمینان و سکون یافتند و در این سال بحسب دستور حکومت شوروی جمعی از علما مادی مامور شدند که با اعلان در جرائد مناظره دینیه با علما ادیان نموده در باب الوهیت دفع اوهام کنند و در کلوب بلدی عشق آباد مجمعی مؤلف از علما دینی مسلم و مسیحی و بهائی تشکیل یافت آقا سید مهدی دو بار بنوبت خود اجوبه مقنعه از ایرادات داد و باز در سالی دیگر هیئتی کاملتر از علما مادی آمده دو مجلس محاوره یکی در کلوب بلدی و دیگر در فضای باغ مشرق الاذکار منعقد شد و هزاران نفوس هر طایفه در دو دیسپوت مذکور مجتمع گشتند و هفت تن از علما طبیعی با نهایت حرارت گفتگو کردند آقا سید مهدی با دکتر زینل اف که مترجمش بود جوابها گفتند که از صدای کف زدن حضار ولوله در فضای باغ افتاد و این موجب رنجش خاطر طبیعیون شده در خارج بمغلطه کاری پرداختند ذهن حکومت را مشوش ساختند و در

همان ایام حکومت جدیده باین فئه اظهار مهربانی کرده نظامنامه محفل روحانی را بدون هیچ تغییری امضا کرده برسمیت شناخت ولی مواد و مقاصد و قوانینی را اعلان کردند و جمعی را از بهائی و غیره بعنوان تخلف از قانون

— ۹۹۵

لاسیما قانون عدم اخراج زر و سیم از مملکت گرفته تبعید نمودند و بعضی از گرفتارها را به شفاعت محفل مستخلص کردند. و اما راجع بمشرق الاذکار در بخش ششم نگاشتیم که زمین مشهور به نام زمین اعظم را حاجی میرزا محمد علی افغان شیرازی حسب دستور در سال ۱۳۰۴ توسط استاد علی اکبر یزدی از شخص اعظم نام خرید و زمین مذکور شامل چند اطاقی بود و به مخارج افغان معظم مزبور در سمت دیگر آن حوضخانه و عمارتی بر فوق آن ساخته گردید و الی شانزده سال این عمارت که در حال نیم ساختگی بود برپا و سمت معبد داشت و جمیع مجالس عمومی و هفتگی و ذهاب و ایاب امری در آنجا وقوع یافت تا در سال ۱۳۱۱ استاد علی اکبر معمار مذکور به عکا رفته ایامی به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بود و در آن ایام وی را دستور فرمودند تا نقشه مشرق الاذکار بر اساس نه ترسیم نموده بنظر مبارک رساند و متدرجاً بعلت تکرار ذکر مشرق الاذکار در آثار حضرت عبدالبهاء در بهائیان عشق آباد توجه و اهتمامی مخصوصی حاصل آمد و در اسحار بیابان مشرق الاذکار در تالار فوقانی عمارت اجتماع کرده تلاوت و استماع آیات و مناجات میکردند و فکر و ذکر بنای مشرق الاذکار در افکار و السن می گذشت و از جانب محفل و افراد عرائض بحضور مبارک عرض گردید و عدهء منفرداً و مشترکاً و جوهی بسیار

— ۹۹۶

برای مصارف بناء تعهد کردند و بسال ۱۳۱۳ آقا میرزا علی بن آقا میرزا افغان قطعه زمین در سمت شمالی زمین اعظم خریده بان ملحق نمود و چون افکار و اذکار در بنا مشرق الاذکار بکمال رسید حضرت عبدالبهاء بانجام آن اقدام فرمودند و در سال ۱۳۱۷ حاجی میرزا محمد تقی افغان برادر حاجی میرزا محمد علی مذکور را که سالها نمایندگی تجارتي دولت روس داشته به عنوان وکیل الدوله معروف بود در آنسال بسن متجاوز از هفتاد و پنج در یزد میزیست ماموریت عشق آباد و مباشرت بناء مشرق الاذکار دادند و در سال ۱۳۱۸ حاجی محمد حسین اصفهانی قطعه زمینی را

که در سمت شمال زمین اعظم داشت نیمی از آنرا برای ساختمان مشرق الاذکار داد و نیم دیگر آنرا به جامعه بفروخت و لاجرم تمام آن قطعه نیز ملحق بزمین اعظم گشت و در همین سال حاجی میرزا محمد علی افغان مذکور که همیشه آرزوی بناء مشرق الاذکار داشت پیمانہ حیاتش لبریز شد و در قرب وفات وصیت نمود که چون شروع بنیاد مشرق الاذکار شود بیست هزار منات از املاکش در عشق آباد فروخته شود برای آن بناء مقدس مصروف گردد و حاجی وکیل الدوله به سال ۱۳۱۹ به عشق آباد آمد و استقبال مجللی از او انجام گرفت و پس از یکماه با مساعدت محفل روحانی و عموم بهائیان آنجا آغاز عمل نمود و در آنوقت تمام بهائیان عشق آباد و اطراف به هزار

--- ۹۹۷

نمی رسیدند و نخست املاک حاجی میرزا محمد علی افغان را فروخته وجه نقد کردند و عموم بهائیان نیز هر یک مقداری داده مبلغ شصت هزار منات فراهم گردید و حضرت عبدالبهاء هم نود و پنج امپریال به حواله حاجی ابوالحسن امین اردکانی دادند و لذا در یوم جمعه ۲۸ رجب سال ۱۳۲۰ در زمین اعظم اجتماع اهل بها شد و چند سنگی در ته بنا گذارده شکر و سپاس حق به جای آوردند و این در ۱۸ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۰ بود که دست بکار زدند و به جد تمام عمارت قدیمی را خراب کرده برای بنیاد و حفر اساسی مهیا ساختند و در ماه صیام سال مذکور و مطابق ۲۸ نوامبر ۱۹۰۴ بود سوبوتیج والی بلد که نیک فطرت بود و محبت ابرار در دل داشت با جمعی کثیر از اعضاء حکومتی و هم جمعیتی کثیر از بهائیان حاضر شده و در وسط عمارت که مرتفعتر از همه جا بود چادر افراشته زینت نموده فرشهای نفیس گستردند و میز و کراسی چیدند و فواکه و حلویات که در خور حضور جنرال مذکور بود حاضر ساختند و جنرال اوراق تاریخ بنا که به خط روسی و هم فارسی مرقوم شد و در جعبه فضه قرار داشت در محلی که برای دفن مقرر گشت زیر اولین سنگ بنا نهاد و در حالیکه حاجی وکیل الدوله نشانهای دولت روس و امیر بخارا نصب بر لباس داشت و پهلوی جنرال سوبوتیج ایستاده بود فتوغراف اجتماعی برداشتند آنوقت اطراف

--- ۹۹۸

محل مذکور را با سمنت محکم ساختند و سنگ امل بنا را گذاشتند پس با صاحب منصبان در سرپرده نشسته چای و شیرینی صرف گشت و اظهار محبت و ملاحظت و رضا نسبت به اهل بها نمودند و همگی ابراز شادمانی از جهت بناء معبد کردند و تنی از بهائیان خطابه مشتعل بر حمد و ثنای الهی و ذکر خیر سلاطین عادل و وزر را کامل انشا و قرائت کرد و احاد بهائیان بمدح و دعای دولت عادلہ رطب اللسان گشتند و پس از انجام مذکور شروع بکار نموده بسرعت تمام مشغول شدند و در دو سال اول خشت کاری تمام عمارت اتمام پذیرفت و در سال سوم و چهارم کنبه و سقفهای طبقه اول و دوم نیز انجام یافت فقط سر مناره ها ناتمام باقی ماند و در سال پنجم کچ کاری و نقاشی و رنگ کاری اندرون کنبه و ایوان جلو سردر تمام گشت و پانزده سال طول کشید که چوب بست اطراف آن باز گردید در اولین سال که مشرق الاذکار بنیاد شد چون بهائیان از حکومت مهندس کاردانی خواستند لهذا اکنف که مهندس کامل بود تعیین گردید و مقارن بنا مشرق الاذکار کلیسای ملی نیز در عشق آباد بنا گردید و اکنف مهندس این هر دو بنا بود و در کمال فعالیت و جدیت کار کرد و در حقیقت بکفایت او بود که عمده عمارت بدین عظمت در

--- ۹۹۹

ظرف دو سال ساخته شد ولی با وصف اینحالت زیاده از حد مقید و خود رای بود و همین سبب گردید که بعد از دو سال از مهندس هر دو بنا معزول شد و بجای او لکف که مهندس ماهر و شخصی خوش اخلاق بود منصوب شد و الی آخر این بنا خدمت نمود و کوی سعادت را از میدان ربود و بناهای بهائی و نجارها نیز به جدیت کار کردند و بنا عمارت بغایت محکم شد تمام زیر دیوارها سه و چهار آرچین پهنا و همین مقدار گود نمود و با سنگ و آهک کار کرده و زیر دیوار کنبه با سنگ و سمنت پر کردند و تمام دیواری که کنبه بالای آن قرار گرفته از پائین و بالا آجر سبز و سمنت کار شده و باقی عمارت تمام با آجر و آهک ساخته گردید و آلات آهن در و پایه ها بنوع استحکام بهم وصل گشت و پهنای وسط کنبه ۱۷ آرچین و بلندی آن تا سر طوق ۵۱ آرچین است و یک رواق که هفت آرچین پهنا دارد دور فضای کنبه را احاطه نموده است و بهمین پهنا غرفه ها در بالای آن بنا شده و نیز یک ایوان مع طبقه فوقانی آن که هشت آرچین پهنا دارد دور رواق مذکور را احاطه کرده و هیكل عمارت را

خاتمه داده است ولی تنوره کنبه مقدار ۱۵ از پشت بام طبقه ثانی باز بالا رفته و از آنجا کنبه بنا شده و سقف کنبه

با ستونهای مدور آهن تشکیل یافته و بواسطه آلتهای جدید بهم اتصال داده شده و وسطهای آن با سیم مانند

— ۱۰۰۰ —

پنجره‌های دو رویه بافته گردیده میان دو پنجره پنج انگشت فاصله است با سمت ریخته شده و بدین ترتیب سقف

زیرین اتمام پذیرفت و سقف دویم که نمایش روی کنبه را تشکیل میدهد دو آرچین بالای سقف زیرین واقع است

ولی بواسطه آلات آهن بهم اتصال دارد و در وسط دو سقف گردش با رجعت ممکن است و کلیه عمارت نه ترک

است و در قسمتی که در مشرق الاذکار واقع است ایوان رفیعی بنا شده و دو مناره دو طرف ایوان بالا رفته است که

چهل آرچین ارتفاع دارد باری در سال ۹ که اساس عمارت بنوع مذکور بر قرار گردید حاجی و کیل الدوله جمیع

امور و محاسبات مشرق الاذکار را مرتب نموده به نجل ارشد خود حاجی میرزا محمود و محفل روحانی سپرد و در

جمعه ۸ شوال ۱۳۲۸ عازم اراضی مقدسه گردید عموم بهائیان در تالار راه آهن وداع کردند و برخی تا قزل آرواد و

تازه شهر به مشایعت رفتند و حاجی بعزم زیارت حضرت عبدالبهاء و مقامات مقدسه شتافت و چون بهائیان در سنین

اولیه از همه جا اعانات برای مشرق الاذکار فرستادند و حاجی میرزا محمود افغان تا چند ماه خود کمال فتوت بنمود

و بهائیان عشق آباد سی هزار منات گرد آوردند و تا سه سال ادامه بنا نمودند و یک قطعه زمین سمت شمالی باغ را

از مالک مسلمانش خریده ملحق کردند و بالاخره قطعه زمینی در کوچه آزادی بسمت جنوب باغ مال

— ۱۰۰۱ —

آقا میرزا عبدالکریم اردبیلی بود در سال ۱۳۳۰ مدرسه انائیه در آن تاسیس شد تسلیم نمود و نیم دیگر بخیرات

واگداشت و نیز قطعه دیگر که بسمت شمال باغ در کوچه قزلکوایسکی متعلق بزنی روس و اطفالش بود خانه

خریداری شد بمبلغ هفت هزار منات داده بگرفتند و هر دو طبقه را ملحق بیاب مشرق الاذکار کردند که مربع شد ولی

باز در سال ۱۳۳۱ رخوت

و تعطیل بود و از حضرت عبدالبهاء کتباً تشویق بعمل آمد و در سال دیگر کمیته تاسیس و جوهری از بلاد ترکستان

به مبلغ سی هزار منات جمع شد و تا سه سال کچ (کچ)؟؟؟؟ کاری جمیع ایوانها از طبقه بالا و پائین و پلهکانهای دو طرف ایوان و سه دوره صراحیهای پائین و طبقه وسط و بالای بام و حوضهای وسط باغ و کشیدن لوله های آب و امور دیگر انجام گرفت در سال ۱۳۳۵ و جوه اتمام یافت و بهائیان مجتمع شده مبلغ ۴۴ هزار منات جمع کردند و در این هنگام که اواخر جنگ عمومی بود پول روسیه تنزل فاحش داشت و چهار سال دیگر تتمه کارهای باقی مانده را انجام دادند دیوارهای آجری و محجرهای سمنتی طرف سه کوچه را تمام نمودند و در آهنی بزرگ بسمت کوچه آزادی مقابل در مشرق الاذکار را برقرار کردند و چون آهنهای سفارش داده برای مناره ها بواسطه محاربه از میان

--- ۱۰۰۲

رفت از نو تهیه کردند و لذا منارها که پانزده سال تعطیل گردیده بود اتمام یافت و جلو ایوان را آقا میرزا عبدالکریم اردبیلی با مخارج خود ساخت و در سال ۱۳۳۷ عمارتیکه باقی بود بکلی خراب کردند و بر جایش سالونی برای اجتماع عموم مشتمل بر غرف فوقانی برای جلوس نسوان در مدت سه سال بساختند که آن سالون طولاً ۳۸ ساجین و عرضاً ۱۹ مییاشد و برای این بنا هم اعانه عمومی جمع آوری کردند و من تمام الجهات ۱۴ هزار تومان مصرف شد و از جهت محل اجتماع عمومی آسایش خاطر حاصل گردید بالاخره در سال ۱۳۳۹ ه. ق مطابق سال ۱۹۱۹ مشرق الاذکار عشق آباد اتمام یافت که مدت ساختن ۱۹ سال طول کشید و فقط کچ کاری چهار چشمه سمنت جلوی آن باقی مانده بود و برای مصاریف مشرق الاذکار علاوه از جوه جمع آوری شده مکرر اعانات متفرقه بهائیان عشق آباد و غیره و وصولی از بهائیان سایر ولایات عموم نسوان بهائی چندین بار پول جمع آوری کرده طلا و زیور خود را دادند و مجموع وسعت هشت قطعه مذکوره اراضی محوطه و طرف مشرق الاذکار ۳۷۳۰ ساجین و عمارت مشرق الاذکار در نقطه وسطای آن واقع و در چهار گوشه باغ چهار عمارت بنا شده در سمت شرقی سالون بزرگ مذکور است مغرب شمالی دفترخانه محفل روحانی و قرائت خانه محمودیه و بیت التبلیغ و

--- ۱۰۰۳

جهت جنوبی غربی مدرسه اناثیه و سمت جنوب شرقی دارالتعلیم ذکوریه واقع و باقی اراضی باغ مشجر و گلکاری و دارای خیابانهای نهگانه منظم که مطابق ترکهای نهگانه مشرق الاذکار ترتیب یافت و اغلب اشجار درختهای سرو کاج است و گلهای مختلف الالوان با طراحیهای متنوع غرس شده و در مقابل هر یک از ترکهای مشرق الاذکار حوض نه ترک با سنگ تراش رخته شده و کتبه های متنوع آب ورق طلا کشیده موجود و بالجمله باغ مشرق الاذکار در سه طرف محدود بکوچه و خیابان است و سمت شرقی آن دو حیاط باقی که مقدار چهل اطاق کوچک و بزرگ عالی داشت و این دو خانه مذکور مال حاجی احمد علی اف یزدی بود و بملت تقدیم کرد که چون به باغ ملحق شود محوطه مشرق الاذکار به ۴۶۶۰ ساجین بالغ گردد و در وسط چهار خیابان شهر واقع باشد و جمع مخارج برای آنکه نوزده سال طول کشید و دفاتر محاسبات چندین بار دست بدست رفت و تجدید شد بطور صحت معلوم نیست ولی مطابق قیمتی که مهندسین حکومت شوروی در سال ۱۹۲۸ با دقت تمام معین نمودند و سواد آنرا بمحفل روحانی دادند پانصد و پنجاه هزار منات است ۵۵۰۰۰۰ که با پول ایران ۲۲۰۰۰۰۰ دویست و بیست هزار تومان تطبیق گردید. و اما مجله بهائی فارسی خورشید خاور در عشق آباد به سال ۱۳۳۵ ه. ق مطابق سال ۱۹۱۷ م

تاسیس

--- ۱۰۰۴

گردید و مدیر مقتدرش آقا سید مهدی گلپایگانی با مقالاتی که می نوشت و مقالاتی سودمند که از دیگران منتشر می ساخت موجب شهرت مجله گشت و مقالات ضدیه جرائد مشهد را در خصوص این امر همی جواب گفت و متعصبین خراسان ورود مجله را در حدود خود منع کردند و لذا از طریق گیلان در اقسام ایران منتشر میگردد و با همه معاندت و مقاومتی از مخالفین می شد منتشر بود و بعد از انقلاب کبیر چند بار تعطیل گشت ولی به جدّ و کوشش بهائیان اجازت طبع و نشر حاصل گردید. و اما شرح احوال احاد مؤمنین عشق آباد و دیگر بلاد ترکستان روسیه که همه تقریباً از خاندان مؤمنین ایران و مهاجر بدانجا بودند و غالباً احوال هر یک از مشاهیر را ضمن اوضاع و احوال مسقط الراسش نگاشتیم احتیاج باعاده و تکرار سابقه نیست ولی محض آنکه خالی از ذکر احبا نشود عده

از مشاهیر ذکر می‌گردد. از آنجمله آقا سید مهدی از اعراف فعّالین ذی آثار آنجا را شرح سابقه احوال ضمن اوضاع و احوال اصفهان در بخش ششم آوردیم که بعزم زیارت محضر ابهی<sup>۱</sup> تا بغداد رفت و در آنجا غروب جمال قدم بشنید و پس از شش ماه و اندی اقامت به سوی عکا شتافت و قریب ده ماه در جوار حضرت عبدالبهاء بسر برد و

--- ۱۰۰۵

قصائدی غرّاً در مصیبت غروب جمال ابهی<sup>۱</sup> و هم در مناقب حضرت مولی الوری بسرود و در نسخهء یکی از آنها که به خط وی موجود است چنین نگاشته هذه مرثیة انشد تهافی ساحة القدس سنة الصعود ایام تشریفی بها و قرئها احد من الاولیاء بمحضرة عبدالبهاء و مجمع الثابتین و انا كنت من الحاضرین و مطلع و نبذهء از ابیات قصیده ای که مشتعل بر نود و چهار بیت است و در وسط تجدید مطلع کرده عنان بیان را از مرثیه به مدح و ثنا عطف نموده چنین است :

صبح که از ابر ژاله ریخت به صحرا

دشت ز انبوه پاله شد چو ثریّاً

باد سبک سیر و ابر تیره برانگیخت

سیل ز دامان کوه و موج ز دریا

صفحه غبر از فیض ابر بهاری

همچه دل من شد از غبار مبرّاً

سوخت بهامون ربیع عود قصاری

بیخت بصحرا نسیم عنبر سارا

شانه بکا کل کشید سنبل و بنهاد

و سمه بر ابروی ناز نرگس شهلا

تا کشدش شاهد نظاره در آغوش

نامیه آراست چهر لاله عصرا



زانبهی یاسمین و سوسن و نسرین

بست بخیل نظاره راه تماشا

— ۱۰۰۶ —

بادل خود گفتم ای زغم شده پر خون

دیرگهی سوختی در آتش سودا

خلق بصحرا شدند عارف و عامی

چند نشینی بحجره یکه و تنها

خیمه بگلزار زن که افعی غم را

چشم ز دشت زمردین شود اعمی

درد دل داغدار خویش حکیمان

از مدد لاله کرده اند مداوا

اهل نظر غالب از تفرج گلشن

شیشه اندوه را زند بخارا

بردمش آخر ز جا بحیله و افسون

تا کنمش از فراق یار شکیا

صحرا دیدم بسان چهرهء وامق

هامون دیدم برنگ طره عذرا

بر سر سنبل نشسته گرد تحسّر

بر جگر کل شکسته خار تقاضا

گشته کبود از طپانچه چهره سوسن

وزیر قان زرد گشته صورت نیسا

گونه بخون رنگ کرده لاله نعمان

غنچه بتن پیرهن دریده سراپا

--- ۱۰۰۷

توده نرگس چو چشم ابر گهر ریز

تل شقایق چو کوه طور شررزا

طره سنبل ز تاب هجر پریشان

دفتر نسرین ز باد قهر مجزا

بسته نفس در درون سینه قمری

گشته گره در کلوی بلبل آوا

فاخته چون گوی کرده چهره نیکوی

سرو چو چوگان نموده قامت رعنا

بید ز باد قضا بلرزه چو مجنون

کاج ز سوز درون بناله چو لیلی

سر زده خورشید محشر از افق دشت

من متحیر ستاده خیره چه حربا

قافیه رفت از کفم چنانکه ز حسرت

با زندانست طبع من الف از یا

با خود گفتم چه روی داده بگیتی

وز چه بیا گشته این قیامت عظمی

دایهء ابر بهار داشت بیستان

در عوض شیر زهر قاتل گویا

با سپه قهر کرد بگلشن

برده ز گلشن گل و شکوفه بیغما

--- ۱۰۰۸

گر نه قیامت قیام کرده بعالم

صبح منیر از چه گشته چون شب دهما

گر نه چمن را دل از غمی شده پژمان

بهر چه از سر کشیده معجر دیبا

گر نه یکی شمس از اینجهان شده آفل

از چه سیه پوش گشته بقعه بیضا

برده من زار سر بجیب تفکر

کز که توان گشت ازین معامله جویا

ناگه از شاخ بلبللی بصد افغان

بانگ برآورد کای چو من شده شیدا

گوش فرا دار خون زدیده فرو ریز

گرز منت جام آگهی است تمنا

دست قضا زین چمن ربود یکی گل

کا ز رخ او رنگ و بو گرفتی گلها

باد اجل سنبللی نمود پریشان

کا ز خم مویش گره فکند بدلها

گشت خزان گلشنی که از گل رویش

محو بدی عندلیب و شیفته ورقا

گشت بمغرب نهان مهی که ز چهرش

مشعلهء مهر بر فروخت ز جانها

--- ۱۰۰۹

گم شد ازین شهر یوسفی که فراقش

ریخت ز چشم سپهر اشک زلیخا

آنکه بپا کرد محشر از قد موزون

و آنکه عیان ساخت جنت از رخ زیبا

خست دل دلبران بناوک مژگان

بست سر سروران بزلف چلیپا

آتش موسی ز چهر کرد نمایان

آب خضر از عقیق سخت هویدا

و چون در آن ایام آقا میرزا ابوالفضل را از ترکستان روسیه به عکا احضار فرمودند ویرا مامور بدانحدود و اقامت در عشق آباد و ترکستان نمودند لاجرم پس از توقف مدت ده ماه در عکا به عشق آباد شتافت در سال ۱۳۱۱ و بهائیان آن حدود عموماً بورودش خرم شدند و در سال ۱۳۱۲ نظر باظهار برخی از مؤمنین مکتب محقری برای تعلیم نونهالان این فئه بدین طریق تاسیس گردید که آقا سید مهدی بمساعدت حاجی میرزا حسین معلم تنی چند از صغار را در محل موسوم به زمین اعظم که تفصیلاً در بخش ششم و هم در این بخش مذکور است جمع نموده بتدریس و

تعلیم پرداخت و دو سال مکتب بدین منوال ماند تا عمارت مدرسه ساخته شد و دارالتعلیم به صورت رسمی استقرار

یافت و آقا سید مهدی تا سال ۱۳۱۹ بشغل

— ۱۰۱۰ —

مذکور اشتغال جست و در آنسال پنج تن از صاحب منصبان روسی با وی الفت حاصل نموده نزدش باموختن زبان فارسی پرداختند و از کار مدرسه کناره گرفت تا یکی از آن چهار بسمت قونسولگری کنبد قابوس مامور گشت و او را بعنوان مترجم با خود برد ولی چون آقا سید مهدی بعزم بردن عائله به عشق آباد آمد فئودرف از وجهادولت روسیه که صاحب امتیاز مطبعه حکومتی بود بصدد تاسیس مجله فارسی برآمد و او را برای دبیری با حقوق کافیه اختیار نمود سنه ۱۳۲۱ و مجله بنام مجموعه ماوراء بحر خزر برقرار کردند و آقا سید مهدی صاحب خانه و اثاثیه و سکنی در عشق آباد گشت تا در سال ۱۳۲۴ به علت محاربه روس و ژاپون مطبعه تعطیل و فئودرف مسافر و آقا سید مهدی بیکار شد و با عائله بشهر مرو رفته به شراکت آقا سید مصطفی اصفهانی بتجارت چای پرداخت و بسال ۱۳۲۷ فئودرف باز بعشق آباد آمد و آقا سید مهدی را از مرو طلبیده به کتاب مجموعه مذکوره واداشت که تا بسال ۱۳۲۹ برقرار ماند و در آنسال تعطیل شد و آقا سید مهدی گاهی در تجارتخانه امید بسمت کتابت و گاهی خود بتجارت مشغول شد تا چون در سال ۱۳۳۲ آقا میرزا ابوالفضل در مصر وفات کرد حضرت عبدالبهاء تلگراف کرده بعشق آباد خبر دادند و بهشت یوم دیگر آقا سید مهدی را بتلگراف طلبیدند ولی او بعلت

— ۱۰۱۱ —

موانع و مشکلاتی که داشت نتوانست رفت لذا آقا شیخ محمد علی قاننی را بحیفا خواستند و او رفته ایامی چند در جوار عنایت بماند و اوراق و آثار آقا میرزا ابوالفضل را باو دادند که پس از عودت بعشق آباد باتفاق آقا سید مهدی به طهران رفته بمعاونت ایادی امر الله جوابی در حل اشتباهات تالیفات ادوار(ادوارد)؟؟؟ براون بنویسند و بنوعیکه در ضمن شرح حال آقا شیخ محمد علی می‌نگاریم بطهران رفته باتمام کتاب کشف الغطاء که عمر آقا میرزا ابوالفضل وفا نکرد موفق شدند و از کتاب مذکور مقدار یکصد و سی و دو صفحه بقلم آقا میرزا ابوالفضل و باقی بقلم آقا

سید مهدی نگارش یافت پس هر دو عودت بعشق آباد نمودند و قریب شش ماه بخانه نشسته کتابی برای تعلیم و تربیت نونهالان بهائی بنام دروس الدیانه نوشتند آنگاه با عائله بمر و کوچیده در مدرسه مشغول تدریس و تعلیم گشت و ضمناً کتاب کشف الغطا را استنساخ و تصحیح نموده و از آنجا سفری نیز برای طبع کتاب مذکور و ملاقات بهائیان بتاشکند و دیگر بلاد ترکستان رفت و سپس بسال ۱۳۳۵ چنانکه در بخش سابق آوردیم بهائیان عشق آباد تاسیس انجمن برای طبع مجله نمودند و آقا سید مهدی قیام کرده مجله خورشید خاور طبع و نشر نمود تا بسالی دیگر بنوعیکه در بخش لاحق مینگاریم در اروپا جنگ بین المللی و در روسیه انقلاب

--- ۱۰۱۲

عظیم شد و حکومت اشتراکی تاسیس گردید و بهائیان عشق آباد بصدد تحصیل اجازه طبع و نشر مجله مذکوره شدند و آقا میرزا مهدی رشتی را بمر و فرستادند تا آقا سید مهدی را با عائله اش بیاورد و خورشید خاور باز طلوع کرده هفته یکبار طبع و نشر شد و در سال ۱۳۳۸ اجتماعی بعنوان مناظره دینی بهائیان با اشتراکیون برقرار گشته یوم فیوم بر شهرت و عظمت بیفزود و آقا سید مهدی فارس میدان نطق و بیان گردید و جلسات قریب سه سال در تالار زمین مشرق الاذکار که شرح دادیم استمرار یافت و شهرت قوت بیان و برهانش در مقابل مناظرات مخالفین مادین بهمه جا پیچیده و بسال ۱۳۳۹ حکومت مذکوره چند بار مجامع مناظره با ادیان بنام دیسپوت رسماً در عشق آباد تاسیس کرد و در هر نوبت آقا سید مهدی با حضور متجاوز از دو هزار کس اثبات وجود الوهیت و لزوم مربی و سائر مقاصد الهیه بنوعی با ادله و براهین بیان داشت که موجب مسرت و نشاط و تحسین پیروان ادیان مختلفه گردید وصیت و صوت در کل اقطار و اشطار روسیه رفت و در سالی دیگر و هم سالی بعد از آن مجالس تکرار شد و آقا سید مهدی مبارز فارس و مدافع حارس دیانت بود به سال ۱۳۴۲ از جانب محفل روحانی بهائیان عشق آباد بمسکو رفته پنج ماه اقامت نمود و موفق بحل اشکالات حادثه بین اهل بها و حکومت

--- ۱۰۱۳

اشتراکیه گشت و اجازه طبع و نشر مجله را که مدتی ممنوع شد گرفته باز آمد و ماهی یکبار طبع و منتشر ساخت و در سنین اخیره مذکوره ریاست محفل روحانی را بعهدده داشته نیز به تعلیم و تهذیب شبان همت گماشت و مجامع عمومی و خصوصی بحضورش تزیین مییافت و پیر و جوان از بیاناتش استفاده همی کردند و به عقل و تدبیر و کفایت و حسن ادارهاش تمامت امور بهائیان بر محور اعتماد و اعتدال دوران کرد و همگی حل امور خویش بید او واگذاشتند و در سال ۱۳۴۵ حسب خواهش بهائیان مقیم مسکو بدانجا رفته مدت ششماه بقدر امکان سعی در نشر نفعات الهیه نمود و رساله‌های مشتمل بر تعالیم بهائی تنظیم کرده نسخ کثیره بدوائر دولتی و هم نسخهء بدارالفنون شرقی داده برگشت و کماکان در عشق آباد بخدمت روحانیه امتداد و اهتمام نهاد و در سال ۱۳۴۷ه.ق مطابق سنه ۱۹۲۸ مریض شده در اواخر ماه فیورال روسی وفات نمود بهائیان بغایت تجلیل جسد را بقبرستان خود مدفون ساختند و آقا شیخ حیدر از فضلا و معلمین و مبلغین ساکن مدینه عشق آباد در تاریخ وفات چنین سرود .

زدشت خاوران مهدی منور بمغرب شد نهران از حکم داور

اثیل المجد مهدی المعالی بماه دو پس از خورشید خاور

و از آقا سید مهدی عائله برجاست و از آثار قلمش یکی کتاب

--- ۱۰۱۴

کشف الفطاء مذکور میباشد که از آغاز تا یکصد و سی و دو صفحه بقلم آقا میرزا ابوالفضل و الی آخر ۴۳۸ ص به قلم وی نگارش یافت و کتاب بسال ۱۹۲۸ در تاشکند بطبع رسید و دیگر رساله به نام بهائیت و سوسیالیزم که در تفکیک تعالیم ابهی از مرام و مقصد سوسیالیزم نوشت و دیگر رساله اثباتیه امر ابهی در ۱۴۴ صفحه که حسب تقاضای یکی از اخوانش نگاشته به اصفهان فرستاد .

دیگر کتاب قواعد فارسی که در عشق آباد بسال ۱۹۲۱ در ۵۷ صفحه گرد آورد و نیز چهار مقاله استدلالی نخست در بیان اینکه حس خدا جوئی و دیانت در مابین بشر مانند یک حس طبیعی موجود بوده و هست دوم در بیان اینکه دین چه و فوائدش چیست سوم در اثبات وجود قوه ماوراء الطبیعه چهارم در بیان حد بشر در معرفت صانع و صفات

و خصائص آن ذات بحث بسیط و دیگر از آثار وی مقالات متنوعه که در شماره های خورشید خاور نشر داد و هم مقالات متنوعه بسیار و قصاید و اشعار که برخی بتخلص عراقی از وی برجا ماند و آثاری در شأن وی و خدماتی که در امر ابهی<sup>۱</sup> نمود صدور یافت. دیگر از مشاهیر ثابتین مؤمنین ساکن عشق آباد آقا شیخ محمد علی قائینی

--- ۱۰۱۵

سابق الوصف در بخش ششم در قسمت خراسان چنانکه شرح دادیم با عمش فاضل شهیر قائینی " ۱۳۰۹ " به عشق آباد در آمدند و فاضل بیخارا رفته پس از چند ماهی در گذشت و صورت زیارتی بعربیه فصیحی از قلم حضرت عبدالبهاء حاوی مقامات علمیه و خدمات عظیمه اش صدور یافت و امر فرمودند که جمعی نیابتاً زیارت مرقد وی روند و لذا مرسوم گشت همه ساله جمعی از اهل بها در عشق آباد پی زیارت مرقدش بیخارا رفتند تا آنکه جسدش را به قبرستان بهائی عشق آباد انتقال دادند و آقا شیخ محمد علی دو سالی در عشق آباد ماند آنگاه سوی طهران آمد و در سبزوار اعدا به صدد دستگیریش برخاستند ولی بی خطر گذشت و بطهران رسید و سالی اقامت نمود عائله فاضل را بقائین برد و در سالی اقامت جست و سال ۱۳۱۳ را در قائین بسر بردند آنگاه عودت بطهران کردند و سالی ماندند و با دختر وحیده فاضل وصلت و اقتران نمود و سالی زیست و اثری از قلم حضرت عبدالبهاء واصل شده ویرا مامور یزد فرمودند و لذا بد آنجا رفته هفت ماه به تبلیغ پرداخت و به طهران برگشته سه سال اقامت کرد و حضرت عبدالبهاء وی را تلگرافاً مامور هندوستان فرمودند پس باتفاق آقا میرزا حسن ادیب طالقانی بصوب مقصد روانه شدند و در اصفهان

--- ۱۰۱۶

به سال ۱۳۲۱ فتنه که در بخش سابق آوردیم روی داد و پس از گرفتاری بچنگک اشرار و تحمل ضرب بسیار و اصابهء جرح بر کتف و بیغما رفتن اموال و اشیا و رسیدن بقرب خطر قتل و حبس شش روز در طویله حسب دستور میرزا اسد الله خان وزیر با تغییر لباس ملائی به کلاه و کمر چین و کیوه (گیوه)؟؟؟؟ با گاری بطهران رسید و از یوم خروجش از طهران تا عودتش چهل روز گذشت و به علت فراهم نبودن زاد و مصاریف هفت ماه بسر برد و خانه خود را برهن گذاشت تهیه مصارف سفر کرده بهندوستان شتافت و قریب یکسال و نیم در بمبئی بتدریس در مدرسه



و هم بتبلیغ امر ابھی<sup>۱</sup> مشغول گشت آنگاه حسب الاجازہ بعگا رفت و کمتر از چهل روز در جوار فضل و عنایت زیست و مامور عودت بعشق آباد شد و قریب هیجده ماه در آنجا اقامت کرد پس حسب الامر به طهران آمد و چهار ماه اقامت نموده تہیہ سفر نموده عائلہ را بہ عشق آباد برد و مدت این سفر از یوم خروج از طهران برای ہند تا عودتش سہ سال طول کشید و پس از ورود بعشق آباد و اقامت ہفت ماہ امری از حضرت عبدالبہاء رسید کہ برای مسئلہ ناقضین کہ در خوسف پیدا شدند بدانسو رفت و فتنہ در قائن برخواست و بالاخرہ بحکم مجتہدین ویرا با سواران مامورین از سرحد بیرون کردہ اخراج وطن نمودند لاجرم بعشق آباد عودت نمود و از یوم خروجش از

--- ۱۰۱۷

عشق آباد تا ورودش پنجمہ طول کشید و از آن پس مقیم عشق آباد بودہ بہ تبلیغ بیگانگان و تنظیم داخلہ احباب و تعلیم نوبادگان اشتغال داشت و در بین آن سنین سفری دو ماہہ بمرو و تاشکند نمود و چون وفات آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی در مصر واقع شد بہ نوع مذکور حضرت عبدالبہاء ویرا تلگرافاً بحیفا طلبید و مامور فرمودہ دستور عودت دادند و از یوم خروجش از عشق آباد تا ورودش چہار ماہ گذشت و پس از ماہی اقامت باتفاق آقا سید مہدی گلپایگانی بہ طهران رفتند و بانجام ماموریت و تتمیم کتاب کشف الغطاء پرداختند و عودت بعشق آباد کردند و بالاخرہ مسافرتی در سال ۱۳۳۸ بارض حیفا نمودہ مدتی طویل در جوار فضل و عنایت بسر برد و مدت طول این سفر از یوم خروج از عشق آباد تا عودتش سہ سال گذشت و بعد از مراجعت دچار بیماری سرطان و نقاہت گشتہ دو سال بدانحال زیست و در سال ۱۳۴۲ درگذشت و در قبرستان بہائی عشق آباد جوار فاضل قائینی کہ جسدش را انتقال دادند مدفون شد و خاندان نبیل اکبر از وی برقرار است و او مردی فاضل در ادبیات فارسیہ و عربیہ اسلامیہ و صاحب خط زیبا خصوصاً در نسخ و خوش انشا و ترسل و لحن بدیع و آہنگ بسیار زیبا و ملیح در تلاوت مناجات و الواح بود و خدماتی شایان در تثبیت و نشر میثاق و پیمان و در تربیت کبار و صغار بہائیان ترکستان روسیہ

--- ۱۰۱۸

انجام داد و به پاسداری از آداب و حدود و فروع دینیه با صراحت و صرامتی که در طبع داشت همی قیام و اقدام نمود و آثار بسیار صادره از حضرت عبدالبهاء در حق وی که غالباً بخط مبارک شاهد مقام او درین امر میباشد و آثار امریه که بخط نسخ زیبایش استنساخ گردید و هم نامه‌های بسیار از وی در دست است و از آثار معروف وی رساله دروس الدیانه است که برای تدریس نوبادگان بهائی تنظیم نمود. دیگر برادران حاجی عبد الرسول و حاجی احمد و آقا حسینعلی سابق الوصف برادر اصغرشان که برادر امی و ابن عمشان آقا احمد نام بود و در عشق آباد وفات یافتند و حاجی عبدالرسول و حاجی احمد در غالب خدمات در سیل این امر در عشق آباد شرکت داشتند و بالاخره بعد از انقلابات اخیر روسیه که در بخش سابق آوردیم بطهران آمده سکونت گرفته و حاجی عبد الرسول بسال ۱۳۵۷ وفات یافت و از ایشان خانواده وسیعه پروین برقرار گردید. دیگر استاد محمد علی سلمانی شاعر معروف از بایان بهائی شده و ملازم و مهاجر با حضرت بهاء الله تا عکا که در بخش ششم شرح و وصف نمودیم و در آنجا پس از غروب شمس ابهی<sup>۱</sup> بسنواتی بدکانداری میزیست و ظل عنایت مرکز میثاق بیارمید و در سنین اخیر حیاتش

--- ۱۰۱۹

حسب امر حضرت عبدالبهاء در سال ۱۳۱۴ بعشق آباد رفته اقامت گزید تا در آنجا وفات نمود و عائله برجا گذاشت و نبدهء از غزلهای پر از شور که در وصف آن حضرت سرود برای نمونه ثبت مینمائیم .

تا دین دل سپردیم بر عشق چون تو یاری

غم گرد ما نگرده تا چون تو غمگساری

هر سو گذر نمائی بینی در انتظارت

با چشم تر نشسته چون تو امیدواری

رحمی بما ضعیفان بنما که حال ما را

داند کسی که باشد عمری در انتظاری

برخاستی و برخاست هر سو دو صد قیامت

بنشین و باز بنشان از خاطری غباری

تا شهره شد در آفاق چشمت بدلربائی

نگذاشت اهل دلرا در دست اختیاری

بردم گمان بهاری یا باغ گل در اول

دیدم کنون بهشتی نه باغ و نه بهاری

در باغ اگر خرامی فریاد و ناله خیزد

از عندلیب و مرغان هر سو ز شاخساری

ایدل بکوش در عشق هر چند میتوانی

یا گل بری بدامن یا جان دهی بخاری

سرّ بها نظر کن بر حال من ز رحمت

من تشنه و تو در لب حیات داری

--- ۱۰۲۰ ---

ایضاً:

خواهی ز دوستی بها گر تو دم زنی

باید که پشت پا بوجود عدم زنی

در بارگاه قدس حقیقت رسی اگر

در شاهراه نیستی اول قدم زنی

چون خاک شو که از تو بروید گل مراد

تا بر سر از شقایق رحمت علم زنی

تا چند در ترازوی وسواس عقل دون

سنجی تو عشق را و دم از بیش و کم زنی

گر ره بری بمکتب دیوانگان عشق

یکباره بر صحیفه دانش قلم زنی

ساقی شراب انس در ایام گل بیار

تا کی دم از حکایت کاوس و جم زنی

سفک دماء حرام بود از چه شد حلال

زاهد بتو که تیر بصید حرم زنی

کاری بساز عمر گر انمایه در گذشت

زان پیشتر که دست ندامت بهم زنی

ای دل معجوز سر بها جز بها اگر

دست طلب بدامن اهل کرم زنی

---۱۰۲۱

ایضاً:

باده خورم چشم یار اگر بگذارد

غم نخورم روزگار اگر بگذارد

زلف رخس را توان مشاهده کردن

گردش لیل و نهار اگر بگذارد

دامن گل میبرد نسیم بهر سو

از سر کوی تو خار اگر بگذارد

مجلس ما را بس است زمزمه عشق

نالۂ طنبور و تار اگر بگذارَد

نرگس ساقی بسس است و باده باقی

عربده باده خوار اگر بگذارَد

هست خطا با شمیم زلف تو عطار

طلبه مشک تار اگر بگذارَد

شرح دهم بیقراری شب هجران

با سر زلفت قرار اگر بگذارَد

میروَد از شوق هر تبسم شیرینش

صد چو مسیحا بدار اگر بگذارَد

سرّ بها مستی دو چشم تو باقی است

در سر زندان خمار اگر بگذارَد

ایضاً:

بلبلی کو آشیان عمری است در گلزار دارد

کی نظر از گل بپوشد کی خبر از خار دارد

— ۱۰۲۲ —

گاه گرید گاه خندد گاه سوزد گاه سازد

گاه حیران و غزلخوان دیده بر دیدار دارد

غرقه دریای عشقست کی نظر دارد بساحل

او بجان مشتاق مرج است و ز ساحل عار دارد

آنکه محو آفتاب است کی خبر دارد ز ظلمت

و آنکه عشق یار دارد کی خبر ز اغیار دارد

وہ عجب آب و هوائی دارد این باغ الہی

خاکش از آتش گل ز آتش ابر آتشبار دارد

بر سر بازار جانفروشان راست راہی

خود پسند بی ادب کی رہ درین بازار دارد

ہر کہ در راہ تو پوید دست و دل از جان بشوید

جز رضای تو نجوید ہر کہ با تو کار دارد

ہر دلی عشق بہا دارد ندارد حب دنیا

باز سلطان کی نظر بر لاشہ مردار دارد

خامہء عبدالبہاء یا خضر باز آمد ز ظلمت

یا کہ مرغی آب حیوان جاری از منقار دارد

ایضاً:

بیا کہ مردم ہشیار عاقل و مستند

نظر بروی تو چشم از جہانیان بستند

سزد کہ ار سر دنیا و آخرت خیزند

ببزم انس کسانی کہ با تو بنشستند

--- ۱۰۲۳

جماعتی بر شمع رخت چو پروانہ

بسوخت حاصل عمر و ز خویشتن رستند

چہ نیک بخت کسانی کہ رشتہ الفت

زجان خویش بریدند و با تو پیوستند

در این چمن بحقیقت اگر شود ظاهر

هزار سر و بقا پیش قامت پستند

بس اینکه قافله سالار عشق را نظری است

بیازمانده کسانی که نیم ره هستند

چه باده ریخت ندانم بجام ما ساقی

که از ترشح او کائنات سر مستند

بها پرست شوند اهل شرق و غرب الحمد

ز دست این علمای عنود دون جستند. الخ

دیگر از مشاهیر بهائیان عشق آباد آقا میرزا حسین زنجانی سابق الوصف در بخش ششم بود که بنوع مذکور به خدمات روحانیه و تبلیغ اشتغال جست و سفری به آذربایجان کرده مدت پنج ماه در آنحدود بنشر کتاب عهدی و انوار میثاق پرداخت بس عودت بعشق آباد کرده کمافی السابق بماند تا اینکهلوحی صادر از قلم حضرت

۱۰۲۴

غصن اعظم عبدالبهاء ۱۳۱۲ به واسطه میرزا علی محمد ورقا شهیر باو رسید که امر به اقامت در زنجان و اشتغال به کفش دوزی و نشر امر ابهی<sup>۱</sup> فرمودند و از بیان مصائب و اراده انبیا که در لوح مذکور بود احبا احساس نمودند که فتنه در زنجان رخ خواهد داد و میرزا حسین بزنجان آمده با عائله اش اقامت جست و با ورقاء و سایر احبا مجامع و محافل بیاراستند تا آنکه فتنه بر پا شد و میرزا حسین با ورقاء و روح الله و دیگران گرفتار و اسیر و حبس طهران گشتند و خانه آقا میرزا حسین در این واقعه غارت شد و کیفیت آنرا در بخش سابق نگاشتیم و آقا میرزا حسین چون از حبس انبار خلاصی یافت بزنجان رفته بنوع احتیاط با احباب ملاقات کرد و با برادرانش ملا محمد و میرزا علی اصغر محاجه و مناظره در خصوص امر ابهی<sup>۱</sup> نمود چون اقامتش در وطن مشکل گردید با عائله بتبریز رفت باری

دیگر در سیسان بزیست و باز از آنجا بعزم عشق آباد شتافت و بکفشدوزی مشغول گشته سکونت و قرار جست تا آنکه لوحی از حضرت غصن اعظم عبدالبهاء بوی رسید و بعزم زیارت حرکت نمود و ایامی چند در عکا بجوار فضل و عطا ماند و مامور سیر و تبلیغ در ایران شد و تقریباً یکسال در آذربایجان و خصوصاً سیسان به خدمات روحانیه پرداخت آنگاه بعشق آباد عودت نمود و باز حسب میل احبای سیسان و بموجب دستور حضرت عبدالبهاء

--- ۱۰۲۵ ---

عائله اش را بتبریز برده در سیسان اقامت گزید ولی طولی نکشید که از جهت شور و اشتعال حاصل بین احباب و مسافرت جمعی بارض مقصود و اجتماع احباب برای اداء رسم بدرقه شان اهالی هیجان نمودند و ملاها فتوی قتل دادند و فتنه غلیظ شد بدرجهئیکه اعدا با معاندین قرأ اطراف متحد شده بصدد هجوم برآمدند و احباب نیز برای دفاع مسلح شده سنگر بستند عاقبت چهل تن از احباب با میرزا حسین بتبریز رفته نزد حکومت تظلم کردند و حکمران مامورینی به قریه حاجی آقا فرستاده از اهالی آنجا که علت عمده مفسده بودند التزام گرفت که فتنه و فساد نکنند ولی باری دیگر مفسدین فتنه انگیختند و نسبت ظلم و تعدی باحباب دادند که محاسن روضه خوان قریه را سوزاندند و منبر آتش زدند و زن و اموال بردند و حال آنکه هیچ یک از امور مفتریه وقوع نداشت و اصل قضیه این بود که چون اعدا در موقع روضه خوانی چند تن از احباب را گرفتار نمودند جمعیت احباب با اسلحه و تفنگ هجوم نمودند آنانرا مستخلص ساختند و حاجی زین العابدین مهتر احباب سیسان نزد محمدعلی میرزا ولیعهد والی آذربایجان داد خواهی کرد و او مامورین برای تحقیق بسیسان فرستاد و مفتریات و اکاذیب اعدا را واضح ساخت و آنانرا تنبیه کرد

--- ۱۰۲۶ ---

در این موقع دستور از حضرت عبدالبهاء برای میرزا حسین رسید که بعشق آباد دعوت نماید و گهگاهی منفرداً بسیسان برود لذا میرزا حسین به اردبیل و از آنجا بروسیه و عشق آباد مراجعت نموده قرار گرفت و پیوسته برای تبلیغ سفر باطراف ترکستان روس می نمود و مکرر باذربایجان و قفقازیه سفر نمود و در سال ۱۳۲۱ که مذبحه عظمی و انقلاب برای این امر در ایران شد چنانکه در بخش سابق آوردیم میرزا حسین بدستور حضرت عبدالبهاء به اتفاق



ورقه الفردوس خواهر جناب باب الباب و پسر خود جمال عازم یزد بود پنج منزل مانده بمقصد از مسافرین واقعات شهداء را شنیدند و مکاری در دل گرفت که ایشانرا لدی الورد تسلیم خونخواران یزد نماید و همینکه بشهر رسید در کاروانسرائی ورود کردند چند دقیقه بیش نگذشت که اهالی خبر یافته مصمم شورش شدند و جلال الدوله حکمران از ماجری مطلع گشته فی الحال جمعی مامور کرد تا اشیا را در کاروانسرا ضبط و مقل کرده میرزا حسین را بدار الحکومه بعنوان حبس بردند و او را باتفاق جمعی باباده فرستاد که تسلیم احباب آنجا داده قبض وصول گرفتند و میرزا حسین از انورطه نجات یافت و سالمأ بعشق آباد برگشت و ایام باقیه حیات را وقف در مسافرت برای تبلیغ و خدمات روحانیه داشت و بالاخره چون بهائیان شهر چهار جو؟؟؟؟ از مرکز عشق آباد مبلغ خواستند

--- ۱۰۲۷ ---

که با ملایان مسلمان آنجا محاجه و مناظره نماید محفل روحانی عشق آباد میرزا حسین را فرستاد که در آن شهر محاجه کرده به مناظرین غالب آمد و حقانیت امر ابھی" را بر حضار کاملاً مدلل و روشن ساخت و دو تن از خونخواران مسلمین نیمه شب به قصد قتل میزبان که از بهائیان شهر بود بخانه در آمده نیافتند و بشدت غیظ و غضب برافروخته لگدی سخت بر شیشه در حجره نواخته در هم شکسته و میرزا حسین که در حجره دیگر به بستر خواب بود متوحش شد و پسر خود کمال را ندا کرد که بیاید و تفحص کند و خونخواران کلام شنیده سوی متکلم دویندند و پاشنه ماوزر؟ چند بار بقوت و شدت بسیار بر سینه و شکمش کوفته بگریختند و میرزا حسین از شدت درد و الم به خود پیچیده لاجرم وی را به عشق آباد برگرداندند و پانزده یوم دیگر باقی بود و وصیت نامه نگاشت که خانه مسکونه مع کتب و اوراق بفروشدند و در سیل تبلیغ و هدایت انام صرف نمایند و به جهانی دیگر سوی محبوب خود ارتحال نمود (۱۹۲۳م) و او سر گذشت خود را و تمامت واقعات زنجان را از آنچه دید و شنید برشته تحریر آورد که به خطش موجود است و شمه از احوال او و اخلاقیش را ضمن واقعات سال ۱۳۱۳ نام بردیم. دیگر میرزا مهدی رشتی سابق الوصف تا سال ۱۳۱۸ در سمرقند بود آنگاه معاودت به عشق آباد نموده به تجارت

--- ۱۰۲۸ ---

با ایران و غیره پرداخت و در سال ۱۳۱۹ جمعی از احباب ساکن عشق آباد (آقا محمد مهدی اف، آقا مهدی یوسف، حاجی عبد الرسول، حاجی احمد) شرکتی بنام شرکت امید تاسیس کردند و آقا میرزا مهدی عضو شرکت شد و به سمرقند رفته شعبه‌ای از آن تاسیس نمودند بعد از شش ماه از راه سیبری و منچوریا عازم چین شد و در شانگهای سه سال برای امور شرکت مذکور اقامت نمود. آنگاه از طریق هند و مصر به عزم زیارت محضر حضرت عبدالبهاء شتافت و او را مامور بسیر و تبلیغ در ایران فرمودند لذا چندی در بلاد ایران سفر کرد تا اذن عودت و اقامتش در عشق آباد برسد، بدانجا برگشته بماند و چون اراده آن حضرت به تاسیس مرکزی روحانی در کلکته بود آقا میرزا مهدی باز به چین شتافته در شانگهای بماند و در تجارتش رونقی حاصل گردید و از آنجا به هندوستان رفته در پیشرفت این امر در آن حدود همت نهاد آنگاه به عزم تشریف محضر حضرت عبدالبهاء شتافت و ایامی چند در جوار فضل و عنایت بسر برده مامور به اقدام در تعمیر بیت ابهی<sup>۱</sup> در بغداد گردید و به عشق آباد مراجعت کرد به شانگهای رفت و بعد از سنین چند مراجعت به عشق آباد نمود و در خدمت به محفل روحانی و تاسیس مجله خورشید خاور و انواع دیگر از خدمات مالیه و غیرها پیوسته هست نهاد و بالاخره در سال ۱۳۳۵ با احباب وداع بازپسین نمود مبالغی نقود برداشته سوی مصر شتافت و جوه را تقدیم نمود و چندی در جوار عنایت زیست و مامور

--- ۱۰۲۹

شد که در مباشرت به تعمیر بیت ابهی<sup>۱</sup> در بغداد شرکت جوید و مراجعت کرده در بادیه مصمم گشت که از راه گیلان عازم مقصود گردد ولی در رشت دچار تب محرکه گردیده در ۲۲ فیورال ۱۹۲۰ در سن ۹۶ سالگی درگذشت و در قبرستان آنجا مدفون گشت و زیارتنامه در حقش صدور یافت و نقودی که از مال خود برای تعمیر بیت مذکور تخصیص داد بعداً حسب الامر در موقع تعمیر بیت مصروف گردید و بالجمله ۴۹ سال از حیات میرزا مهدی صرف در خدمت امر ابهی<sup>۱</sup> شد و خطاب بوی آثار و الواحی کثیر صادر شد و خاندانی درین امر جای گذاشت. دیگر حاجی ابو طالب سابق الوصف در قسمت همدان در سال ۱۳۱۱ سفری به عکا رفته پس از انقضای ایام زیارت برگشت و بر مقام و شهرتش بیفزود و در فتنه سال ۱۳۱۳ که ایرانیان در هر جا بعلت مقتول شدن ناصرالدین شاه به

تعرض بهائیان پرداختند روزی تبریزی بد که صرافیش داخل شده وی را هدف گلوله ششلول نمود گلوله از بالای شانه در گذشت و او جانی را گرفته نگهداشت تا تنی چند از احباب رسیده قبض کرده خبر به پلیس دادند و حبس نموده بعداً به سیراسیر فرستادند و حاجی سفر دیگر نیز بسال ۱۳۱۸ به زیارت عکا رفته مراجعت کرد و مقیم بود تا درگذشت و پسرانش آقا علی و محمود در عشق آباد اقامت داشتند دیگر استاد علی اکبر یزدی سابق الوصف که به نوع مذکور از ارکان مؤمنین بود

--- ۱۰۳۰

در سال ۱۳۱۱ به عکارفته فائز به زیارت روضه مبارکه و تشریف (به) حضور حضرت عبدالبهاء گردید و سه ماه در جوار مانده کسب فیوضات روحانیه کرده پس از اقامت ایامی چند در مصر و اسکندریه و اسلامبول به مدینه عشق برگشت و پیوسته منزلش محل ورود بعضی از مسافرین بهائی و محل اشتغال تبلیغ بود و جمعی از اقوام خود را که با وی مهاجرت کردند تبلیغ نمود و در سال ۱۳۱۹ حسب پیشنهاد بعضی از بهائیان اقدام بتالیف کتابی در شرح حیات مهاجرین بهائی عشق آباد و سبب مسافرتشان به آنجا نمود و دو کتاب جمع آوری کرد و در اثناء کتاب دوم بود که از حضرت عبدالبهاء خطابی به او صادر گردید از آنجمله قوله "در زمانی که در ارض مقدس بودید نقشه مشرق الاذکار که شمولاتش جمیع نه نه بود کشیده شد و به همراه بردید و حال به همان قسم که مشرق الاذکار در عشق آباد بنا می شود چند صورت از آن نقشه را نزد ابن ابهر ارسال دارید زیرا از فیض و عنایت جمال ابهی<sup>۱</sup> و تأییدات مقدسه حضرت کبریا در جمیع اطراف در فکر تاسیس مشرق الاذکارند و نقشه را نمیدانند البته به کمال سرعت کشیده ارسال دارید و این سبب فیض عظیم و فوز مبین خواهد شد اگر به روح و ریحان ممکن شود شما یک سفر در بهار به صفحات یزد بفرمائید در این اوقات بسیار مفید است زیرا استعداد یزد بی نهایت است

--- ۱۰۳۱

یعنی از همه جا بیشتر انشا الله در بهار اگر چنانچه میسر شود ابداً تردد ننمائید در تاخیر حکمت واقع ع ع " هنگام

وصول خطاب مبارک ششماه از بنای مشرق الاذکار شروع گشته بود و استاد علی اکبر نیز در موضوع این بنا مقدس مدد شایانی در خور خویش نمود و تاریخ بنا و شرح مفصلی از ورود حضرت افنان و شروع کردن بکار را در کتاب خود نگاشته است و در اولین عکس که هنگام بنای مشرق الاذکار گرفته شده والی بلد و اعضایش حاضرند استاد علی اکبر نیز در صف جلو ایستاده است و بعد از زیارت خطاب مبارک امورات خویش را مرتب نموده در اول بهار سال ۱۳۲۱ بعد از بیست سنه اقامت در عشق آباد از طریق خراسان عازم یزد گردید و به خانه برادرش استاد کاظم معمار اقامت کرد و در سنین سابقه ملّاهها سه بار فتویٰ<sup>۱</sup> به قتلش داده بودند و به اسبابی نجات یافت و دو بار از یزد نفی و سرگون گردید و هنگامیکه به خانه استاد کاظم اقامت گزید اشیا نفیسه و اسباب ذیقیمت بسیار همراه داشت و مدت سه ماه در یزد به ملاقات دوستان و تبلیغ بیگانگان پرداخت و چون مقدمات فتنه شروع گردید و اندک اندک غلظت و شدت یافت فیمابین اهالی خصوصاً ملّاهها شهرت گرفت که استاد علی اکبر برای بنای مشرق الاذکار به یزد آمده تا فتنه به نوعی که در بخش سابق شرح دادیم برخاست و بعضی از سر دسته‌های اشرار مانند

--- ۱۰۳۲

حاجی محمد حسین معمار و پسرش اسدالله که پسر خاله اش بود و شب و روز با او ملاقات و ابراز حفاوت و صداقت می نمودند و بر ایشان ارمغانها از روسیه برد و بذل کرد و بدینرو تصور نمی رفت که اقدام به قتلش نمایند و در اوائل واقعه چنین می گفتند که احدی جرئت تعرض باقا علی اکبر مذکور ندارد ولی بروز دوم فتنه قریب دو هزار تن اشرار به خانه استاد کاظم مذکور ریختند و اشیا استاد علی اکبر را بالتمام بردند و او را در حالیکه به خانه همسایه پنهان بود حسب اشاره بعضی از نسوان همسایه یافته دستگیر کردند و اسدالله مذکور وی را با همان شش لول که از روسیه ارمغان آورد هدف دو تیر ساخت و او بانگ یا بهی<sup>۱</sup> البرکشید و حاضرین آنچه آلات قتاله داشتند بر او نواختند و اسد فریاد برکشید ایها الناس آگاه باشید من او را کشتم و سید اسدالله نام بناء که بنائی از وی آموخت و پرورده نعمتش بود کلنگی چنان بر فرقش نواخت که کاسه سر پریشان گشت و پاهایش را بریسمان بسته

چند روز همی در کوچه و بازار گردانده سنگ و آبدهن افکنده و سوخته با شش یا هفت جسد شهداء دیگر در چاه انداختند و خطاب به وی آثار و الواحی کثیر موجود است و آثاری از وی در شرح احوال خود و دیگر مهاجرین

— ۱۰۳۳ —

ساکین عشق آباد و نیز کتابی به نام مغناطیس در استدلال امر ابهی<sup>۱</sup> باقی می‌باشد و در ضمن صورت زیارت در حقیق چنین مسطور است . " و انک فدیت شئونک و حطام الدنیا و ما ملکته فی عالم الادنی فی سبیل اللّٰه و اخترت لنفسک العبودیّہ الکبری فی العتبه العلیا و انشأت تالیفاً اثباتاً لظهور الاسم الاعظم فی عالم الابداع و استدلت بالدلائل الواضحه و الحجج البالغة والاخبار الوارده . الخ و انجال جلیلش آقا عبد الوهاب و آقا فضل اللّٰه بر جای پدر رکنی از جامعه بهائی شده عائله شهیدی تاسیس نمودند و از ابیات اوست .

در بزم احباب بها در گردش آور جام را

ساقی صلا در ده ز من رندان درد آشام را

بر باد فلاشی دهیم این شرک تقوی نام را

بر خیز تا یکسو نهیم این دلق ارزق فام را

\*\*\*\*\*

عسرت غنیمت دان دلا کایام هستی میرود

آسوده و خوشدل نشین کاین تنگ دستی میرود

هر ساعت از ما قیلۀ با بت پرستی میرود

هر روز از نفس و هوی بر ما شکستی میرود

توحید بر من عرضه کن تا بشکنم اصنام را

آنچه دارم همه از اوست که دادم تعلیم

از بها یافته‌ام خلق خوش و طبع سلیم

من نیم معتقد مفتی و برهان حکیم فتویٰ از پیر مغان دارم و عهدیست قدیم

که حرام است می آنرا که نه یار است و ندیم

من که در مصر لقا طوطی شکر شکنم در گلستان بها بلبل شیرین سخنم

از چه کردند هم آغوش بزاع و زغنم چاک خواهم زدن این دلخ ریائی چکنم

روح را صحبت نا جنس عذابی است الیم

و از استاد علی اصغر سابق الوصف برادر آن شهید سعید عائله برخاست و اخلاف برادر دیگرش استاد سلیمان که در بخش شش ذکر نمودیم نخست استاد عبد الکریم بناء باری دیگر باز به عزم تبلیغ یزد رفته جمعی را هدایت کرد و معاندین قنادی را به قتلش گماشتند ولی به مقصودشان عمل نکرده، خود ایمان آورد و استاد مذکور به عشق آباد برگشت، اقامت نمود و به شغل بنائی پرداخت و مانند عم شهید در انواع خدمات خصوصاً در تبلیغ همی کوشید و سفری به درختر رفته جمعی را تبلیغ نمود و شرکت اتحادیه بین احباب تاسیس کرد و سیر و سفر تبلیغی بسیار در ترکستان روسیه و بلاد ایران نمود و در سنین دولت ساویت (Soviat) دچار اضطهاد و حبس دولت گردید و بالاخره تبعید شده به خراسان آمده مقیم گشت و چند سالی در آن حدود و دیگر بلاد ایران سفر و خدمت به امر

کرده عاقبت بسال ۱۳۵۲ در بندر زاهدان درگذشت و از او خاندانی برجاست و برادرش آقا اسدالله ایزدی سالها بمسکو مقیم بود و بخدمات این امر مبادرت کرد و عاقبت بهمان طریق تبعید بایران و ساکن طهران گردید و عائله برقرار داشت دیگر آقا رضا سعادت یزدی سابق الذکر سفرهای متنوعه و برای تبلیغ نمود و عاقبت در انقلاب اخیر روسیه بطهران مقیم گردید و عائله سعادت از اوست دیگر حاجی میرزا حسین قناد یزدی سابق الذکر که مدت ۳۴ سال در سمر قند مرکزیت بهائی تاسیس کرد و در انقلاب کبیر روسیه بساطش منطوی شد خانه به فروش رفته و با اولاد در عشق آباد قرار گرفت دیگر استاد محمد رضا خرمشاهی سابق الوصف که در بنائی مشرق الاذکار خدمت

شایان نمود و مداماً به خدمات امریه خصوصاً در بناها مساعدت کرد دیگر حاجی میرزا حسین یزدی سابق الذکر در سال ۱۳۱۳ حسب دستور حاجی وکیل الدوله با عائله بعشق آباد رفته متوطن گردید و در مدرسه بهائی بتعلیم پرداخت و در خانه ها نیز تدریس و تعلیم جوانان کرد و آقا مشهدی یوسف میلانی که در بخش شش آوردیم و پدرش حاجی محمد حسین و برادر زاده اش آقا علی اکبر که دامادش هم شد که از پنج نفر ساکنین اولین بهائی در عشق آباد و از چهار نفر تجار صف اول بود در سال

۱۰۳۶ ---

۱۳۱۶ باتفاق آقا علی اکبر مذکور و آقا عبد الوهاب بن استاد علی اکبر شهید زیارت حضرت عبدالبهاء رفته و خدمات مالی شایان تقدیر در عشق آباد همی کرد بالاخره بعد از صعود حضرت عبدالبهاء در گذشت و در قبرستان بهائی مدفون گشت میرزا جعفر رحمانی شیرازی تاجر با پدر در سال ۱۳۰۳ به تجارت مقیم عشق آباد گشت و با بهائیان معاشر شد و بسال ۱۳۰۶ ایمان آورد و پدرش حاجی میرزا هادی در گذشت و او سالیان بسیار در خوقند به تجارت پرداخت و سفری زیارت حضرت عبدالبهاء رفت و در آن ایام چون آن حضرت ستایش از خرید اراضی اطراف مقام اعلی در جبل کرمل می فرمودند یک قطعه زمین بقرب مقام اعلی تخمین سیزده هزار متر مربع بخريد و در سال ۱۳۲۶ بنا مسافرخانه در آن نمود و ساخت و چون مراجعت کرد بهمان منوال سنوات بسیار در خوقند به شراکت آقا محمد صادق یزدی مشغول تجارت بود و امور ملکیش منظم و معمور میگذشت و در اوایل محاربه عمومی به عشق آباد نقل مکان کرد و چون از زوجه اش که خواهر ملّا یوسفعلی رشتی بود اولاد نمی شد زنی از منسوبان مشکین قلم بحباله نکاح آورد و دارای اولادی چند گردید ولی بعلت انقلاب مملکتی در امورش اندکی نکث پدید آمد و در اواخر با آقا میرزا کوچک قدیمی شریک گردید و تعلق تام

۱۰۳۷ ---

به این امر داشت آقا غلامحسین اصفهانی که در بخش ششم شرح دادیم سالها مقیم مدینه عشق بود تا در گذشت و چون به نوع مذکور در سابق غالباً شرح احوال مهم بهائیان مهاجر از ایران و ساکن در عشق آباد را در تفصیل اوضاع

و احوال موطنشان آوردیم در اینجا تکرار نکرده بهمین مقدار اکتفا نمودیم . و از دوستداران این امر ایزابلا کرینوسکایا ناطقه کاتبه روسی در سال ۱۳۲۹ زیارت حضرت عبدالبهاء در عکا رفت و سپس در مجامع ادباً و شعراً روسیه خطابه های بلیغه در باره امر ابهی<sup>۱</sup> داد و مقالات فصیحه نوشت و واقعات و تعالیم دوره حضرت مبشر را بنوعی مؤثر و محزن بنمایش آورد که در سال ۱۹۰۳ بنام باب در سن پطربورگ شهرت یافت و به فرانسه و ترکی و آلمانی ترجمه گشت و بسالی دیگر در شهر مذکور به معرض نمایش گذارده مجموع پنج پرده مورد توجه و تحسین واقع شد و نیز مقاله در باب این امر در جریده زاقا قفقاز شماره ۲۰ طبع و نشر کرد . اما راجع به واقعاتی که بعد از انقلاب کبیر در عشق آباد رخ داد ما در این مقام عین نگاشته معلمه خانم بنت سینا که خود در جریان واقعات بود ثبت مینمائیم وهی هده " مختصر تاریخ عشق آباد در موقع ورود بلشویکها در موقع ورود

--- ۱۰۳۸

از طرف تاشکند در سنه ۱۹۱۹ ژانویه و قبل از ورودشان چون ایام تابستان بود و احباً عموماً در فیروزه که محل تابستانی آن حدود است رفته بودند مگر چند نفری که در عشق آباد مانده بودند در آنموقع حکومت محل اعلان نمود که راهها باز و آزاد است هر کس بهر جا میخواهد برود لذا مردم از هر مذهب و ملتی پریشان و سرگردان فرار اختیار کردند احباً هم ناچار عازم فرار بودند آقا علی اکبر خلیل اف رفته بودند و جناب حاجی احمد با جلودار گفتگو و حاضر بودند که حرکت نمایند آقا شیخ محمد علی قائینی تمام اعضای محفل روحانی و عموم احباً را حاضر نموده شروع به صحبت فرمودند و لوح مبارک خراسان را که از قلم دری مرکز میثاق صادر گشته بود تلاوت فرمودند و لوح تازه که از مصدر مرکز امر صادر شده بود جناب آقا شیخ محمد علی تلاوت فرمودند و همان لوح مذکور را نگذاشتند سواد برداشته شود و احباً را متذکر نموده بالاخره فرار را بر قرار اختیار کردند پس از این قرارداد قطعی با حاضرین جمیع احباً ماندنی شدند مراجعت بشهر پس ازین بالشویکها وارد بعشق آباد شدند در آنوقت قونسول ایران آقای میرزا جواد خان سینکی بود و عدّه را از سر برای محافظت ایرانیها خواسته بودند موقعی که حضرات وارد میشدند آقا میرزا جواد خان ایشان را با بهائیان پیشواز نمود و خوش آمد این حسن رفتار سبب شد



که آنها نسبت بایرانیها خوش بین شدند و ایرانیها را حرمت نموده و دست تعدی نسبت به ایرانیان نگشودند مدتی را حضرات مشغول امورات مملکتی و نظم و تربیت کارهای خودشان گردیدند آقای سینکی امر فرمودند بیرق ایرانی را درست کرده در هر محل ایرانی زدند در وقت ورود که به بیرق نگاه کردند تعرض نمودند پس از اتمام و انجام دادن کارها مجلسی تشکیل داده باسم گفتگو کردن در اثبات نمودن باینکه خدائی در عالم وجود موجود نیست و بزرگان جمع ملل مختلفه را حاضر ساخته بنای مباحثه را گذاردند و همچو گمان داشتند که بهائیان طرفدار مرام آنها هستند و چند روز صحبت کردند بالاخره تمام بزرگان ملل مختلفه در اثبات ذات الوهیت عاجز شدند و مبهوت ماندند مگر آقا سید مهدی گلپایگانی ثابت کرد که یک قوهء ماوراء الطبیعه است و او عبارت از ذات خداوند است پس از اثبات این مسئله و ناامیدی از بهائیان بنای ضدیت را گذاردند ولی بطوریکه خیلی معلوم نبود و هر کس ملتف نمیشد تا اینکه در سنه ۱۹۲۹ در تمام خانه‌های احباً بدون اطلاع وارد شدند بنای تفتیش را گذاردند و چیزیکه سبب تفتیش و پریشانی خیالشان باشد بدست نیامد یعنی اسباب حرب و یا اشیا مربوط بامور سیاسی مطمئن شدند و

یقین قطعی کردند که بهائیان مردمان تازه و خدا پرستند و بقدریکه ابداً از عقیده خودشان بر نمیگردند بلکه روز بروز در اموراتشان ساعیتر میشوند مجالس و محافل برقرار بود آنها هم ابداً تعرض نمیکردند که باید بکلی از عقیده و مذهبشان دست بردارید ناچار فکر دیگر نمودند و چند نفر از احباً را که مقصد اصلی آنها محفل مقدس روحانی بود گرفته محبوس نمودند و اسامی آنها ازین قرار است میرزا عبدالحسین محمود زاده میرزا محمد ثابت مراغهای استاد عبد الکریم باقر اف آقا حسین گرمرودی آقا حسن فوادی شیخ احمد نبیل زاده میرزا کوچک قدیمی عباس احمد زاده بهاء الدین نبیلی میرزا جعفر هادی اف شیرازی استاد احمد یزدی عباس آقا بشرویه علی آقا ستار اف علی محمد سر چاهی و آقا محمد سر چاهی اشرف بیگ مصطفی یوف که او را اعدام کردند پس از انقضای شش ماه تمام را تبعید بایران نمودند و در سنه ۱۹۲۵ نظامنامه از طرف خودشان تنظیم به محفل مقدس روحانی پیشنهاد کردند و

گفتند باید این نظامنامه را به موقع اجرا گذارید و چون بعضی از مواد نظامنامه مذکور مخالف با تعالیم الهی بود محفل روحانی نمیتوانست این مسئله را قبول نماید لهذا کسب تکلیف از حضور مبارک نمودند در این مدت هر یک از اعضای محفل روحانی را منفرداً به اداره سیاسی احضار کرده و تهدید مینمودند که بایستی نظامنامه را امضاء

--- ۱۰۴۱

کرده به موقع اجرا گذارید ولی ابداً اعضا قبول نمی کردند تا اینکه جواب از حضرت ولی امر الله رسید که منتظر دستور محفل روحانی مسکو باشید پس از مدتی جواب از محفل روحانی مسکو رسید که نظامنامه را قبول و امضاء نمائید و چون یکی از مواد نظامنامه این بود که انتخاب محفل روحانی بایستی با رای آشکار باشد و این مخالف تعلیمات مبارک بود لذا محفل روحانی قرار گذاردند که اعضای سابق برقرار باشد و چندی بر این منوال گذشت تا اینکه دستور رسید که در انتخاب محفل روحانی رای آشکار باشد ولی بعداً دولت اجازه داد با رای مخفی محفل انتخاب شود و تا وقتی که نظامنامه امضاء نشده بود و حکومت تمام املاک را در تحت تصرف خود در نیاورده بود مشرق الاذکار را پنج ساله به بهائیان بدون اجازه تسلیم کرد و تا وقتی که نظامنامه امضاء نشده بود چند هفته مشرق الاذکار درش بسته بودند ولی بعداً همه ساله اجارهاش میگرفتند پس از آن یعنی بعد از تبعید احباً مدرسه ذکور و اناث را در تحت تصرف خود در آوردند و این امور واقع شد در سنه ۱۹۲۹ در ماه سنطیابور و تمام تشکیلات اتحاد جوانان را منحل کردند و بعد از منحل شدن اتحاد جوانان تشکیلات محفل روحانی را منحل نمودند تمام کارهای امری بدست هر یک از اهل محفل روحانی سپرده

--- ۱۰۴۲

شد تا چندی امورات این منوال میگذشت تا در سنه ۱۹۳۶ بواسطه اینکه دولت در روزنامه اعلان نمود که آموختن خط و زبان آزاد است لذا تشکیلات امری تاسیس گردید از جمله ترقی نسوان لجنه ادبیات لجنه محررین الواح غیر چاپی لجنه خدمت لجنه ناطقین لجنه موسیقی و چند مجلس درسی که جوانان بتحصیلش اشتغال داشتند از جمله کتاب مستطاب اقدس مقاله سیاح دروس الدیانه و نیز هفتهء دو شب در صالون مجلس عمومی و صبحهای زود

بمشرق الاذکار و ماهی یک مرتبه مسامره برای شهدا و مبلغین و قدمای امر الله و در بادکوبه و مرو نیز همین نحو مشتعل و منجذب احباً مشغول وظائف امری بودند و لوح مبارک خراسان را در بادکوبه به ترکی ترجمه کرده بودند جوانی که سابقاً خود را بهائی معرفی می کرد ذهن حکومت را مشوش کرده گفت اینها تماماً جاسوسند بهائیان بادکوبه با جرئت تمام در روزنامه نوشتند که آن کسی که به ما افترا زده است و ما را جاسوس قلمداد کرده و می گوید اینها وجه از اروپا میگیرند و خرج جاسوسی میکنند ما از حکومت درخواست میکنیم که او را با ما روبرو نموده ثابت کند که ما بچه نحو پول میگیریم و چگونه خرج میکنیم طرف لوح مبارک خراسان را نشان میدهد حکومت بد گمان شده میگوید شماها این کلمات را نوشتهاید آنها مکاتیب حضرت عبدالبهاء نشان

---۱۰۴۳

می دهند درین ضمن جمیع اعضای محفل روحانی را با احبای دیگر گرفته محبوس مینمایند پس از سه ماه فتنه شروع شد برای احبای عشق آباد و مرو شاه جهان احبای بادکوبه را بعضیها که رعیت ایران بودند تبعید بایران میکنند و سایر احبا را به سبیریا می فرستند و در سال ۱۹۳۸ حکومت اسامی جمع احبا را از کوچک و بزرگ درخواست کرد و در آن وقت عدّه احبای عشق آباد هزار و چهار صد خانوار بود و در اواخر بیست و یک تشکیلات امری و از هر ملت و مذهب داشتند و حوزه های دروس را این ذره بیمقدار معلمه سینا زاده تدریس می نمودم باری باجازه محفل مقدس روحانی از تمام تشکیلات امری عکس برداشته شد که حالیه عکس لجنه مالیه نسوان و اهل خدمت موجود است بعد از اینکه تمام اسامی احبا را کاملاً دریافت نمودند سه ماه و نیم بعد در سنه ۱۹۳۸ پنجم ماه فورال تمام اعضای محفل و اشخاصیکه بنظرشان مهم بود گرفته از جمله میر علی اکبر صلابیوف که ایشان از اهل قفقاز و بسیار با علم و شغل ایشان معلمی بود ابتدا در مدرسه بهائیان و بعداً در مدرسه آنها تدریس می نمودند و نیز حاجی علی کاظم اف و آقا نصر الله کاظم اف آقا محمد آقا اخوی دکتر عباس زین آقایان احمد افها که عدّه آنها بسیار است و ایندره ناقابل را اسامی محفل مقدس روحانی از این قرار است . آقا میرزا جلال رحمانی

--- ۱۰۴۴

آقا مهدی همدانی آقا غلام بشرویه آقای دکتر عباس زین آقا ضیاء الله رشتی آقا علی اکبر حسن اف آقا محمد علی شهیدی آقا حسین بیک قدس حاجی اسمعیل بسیم و بعداً احبا را متدرجاً میگرفتند و محفل دیگر برای امورات احباً و مشرق الاذکار تشکیل مینمایند مجدداً تمام اهل محفل ثانوی را گرفته حبس مینمایند مجدد محفل دیگر تشکیل میکنند اینها را هم میگیرند تا پی در پی محفل چهارمی را محبوس نمودند دیگر از آقایان کسی نماند مگر دو سه نفر مرد آنها را هم تبعید بایران میکنند نوبت میرسد بامای الرحمن و آنها در بعضی امورات مداخله مینمایند یعنی جمع آوری الواح مبارک و رسیدگی به امورات امری درین هنگام سه نفر از احباً فوت مینمایند و چون دیگر مردی نبوده اماء الرحمن اینها را بگلستان جاوید میبرند و دفن مینمایند و دیگر این قلم ضعیف و عجز از شرح و تفصیل این قیامت عظمی از طرف حکومت در نهایت تعجیل ویزا داده مهلت پنج روز و سه روز و یک هفته از طرفی بسیاری از احباً بی لباس و بدون خرجی در حبس و از دنیا بی خبر لهذا همه روزه جمیع نسوان و اطفال از یک و یا دو ساعت به آفتاب مانده مادران بیچاره زنان شوهر گم کرده تا یک و یا دو ساعت بعد از ظهر پشت در محبس با حالت پریشان گرسنه و تشنه ناله کنان فریاد زنان که ای بیرحمان برای حبسی‌های ما یا پول و یا لباس قبول کنید

--- ۱۰۴۵

ابداً جواب نداده با تغییر اینها را دور میکردند تا بعد سه چهار ماه برای یکی پول قبول نمودند از جمله بنده مدت چهار ماه از خانه و اطفال خبر نداشتم و زرین تاج خانم که با بنده محبوس بود نیز سائر احباً امای الرحمن پس از مراجعت از در محبس می‌رفتند به قرائت خانه برای جمع آوری الواح و آثار امری که در حقیقت بسیار بود تا اینکه قرائت خانه الواح بسقف رسیده بود و مابقی الواح را در طبقه فوقانی مشرق الاذکار میگذارند الله اعلم که الواح چه شد و از طرف دیگر اثاثیه خود و اشیا منزلشان می‌برند که به فروش برسانند و چون شوهرها محبوس بودند و کالت خط نداشتند که خانه‌ها را بفروش برسانند و فرصت هم بانها نمی‌دادند باین جهت بسیاری از منزلها ماند بیصاحب و چند چیز را قدغن میکردند آوردن بایران از جمله طلا و نقره جواهرات فرش چیزیکه ممکن بود میز صندلی و هر نفری یک تخت خواب یک سماور و خورد ریزهای دیگر که قیمتی نداشت از طرفی امای الرحمن در تهیه و تدارک

اسباب سفر از مملکتی بملکت دیگر بدون رجال و غمخوار از طرفی دیگر در پشت در محبس برای لباس و خرجی دادن بمردها نیمه های شب در داخل قبرستان روسها و پشت درختها برای اینکه ببینند مبادا مرده های پسران و

--- ۱۰۴۶

شوهرشان را بدون کفن و دفن زیر خاک نمایند از طرفی موقع تبعید میرفتند بیرون شهر تا ببینند که از دوستان و آشنایان کسی را می بینند که از حیث لباس و یا پولی کمک نمایند و از طرفی دیگر پشت اداره سیاسی تا بشنوند فریاد جوانان که آنها را بانواع مختلف سیاست مینمودند و میگفتند یا شوقی ربانی یا ولی امر الله به فریاد ما برس چند نفر را به قدری در پهلوی آنها زده بودند که بعد از ورود به محبس جان دادند که اسامی آنها به نوبت خود نوشته خواهد شد باری مقصود از جمع این همه اذیت کردن باحبا و زجر و شکنجه این بود که شما باید مفصلاً بنویسید که ما جاسوسیم و احباً هم ابداً راضی باین مطلب نمی شدند و در وقتی که احباً را برای استنطاق باداره سیاسی می بردند بچهها وقتی که پدرانشان را به آن حال می دیدند فریاد و فغان می کردند و ناله و بیقراری می نمودند لذا آنها فکر دیگر کردند ماشینی تهیه نمودند بدون دریکه آنها دیده شوند و داخل او را هم نوعی ساخته بودند که هیچکدام یکدیگر را نمی دیدند و در نیمهای شب و یا روز آنها را برای استنطاق می بردند و اما پناه بخدا میبریم از آن حبس و زجر در هر محبس هزار یا هزار و پانصد نفر جمعیت از شدت گرما تا آب بنوبت بایشان برسد از شدت عطش افتاده غش می کردند و بسیاری مردند در بیست و چهار ساعت شبانه روز با هزار التماس و گریه و زاری و

--- ۱۰۴۷

بیقراری بیست دقیقه حبسیها را بیرون برده گردش میدادند و از شدت تنگی محل و گرما بسیاری غش می کردند محل برای هر نفری یکوجوب و نیم بیشتر جا نبود محبسی که ایندوره نا قابل بودم ( با زرین تاج خانم اکرمی ) صد و ده نفر زن و هیجده ملت محشری بود عجائب محشری براستی اگر بخوایم تمامی آن ایام را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود با وصف این حال احباً بیصبری و بیقراری نمیکردند زیرا میدانستند و یقین داشتند که اینگونه امور باید بشود اغلب اوقات احباً لوح مبارک خراسانرا تلاوت میکردند و در نظر داشتند که در آن لوح مبارک لسان مبارک

مرکز عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء خطاب به ضعیفای جلگه خراسان که عشق آباد باشد، میفرماید: قوله الاحلی " ان یا حمامة الوفا خاطبی الضعفاء ادبحار البلا یا ماجت و زوابع الرزایا حاجت علیکم با لصبر الجمیل " باین جهت در بلایا صابر و شاکر بودند و هرگاه در موقع گرفتن احباب دیگری را دیرتر می گرفتند ناله می کردند یا ولی امر الله من قابل نیستم و دعا می کرد که او را حبس نمایند در چندی قبل عدّه از خانمهای مهاجره عریضه بحضور انور عرضه داشتند و لوحی بافتخارشان نازل و سواد لوح مبارک این است.

طهران اماء الرحمن: بهیه خانم کاظم زاده ربابه خانم کاظم زاده جلالیه خانم مؤید جمالیه خانم توحیدی

--- ۱۰۴۸

سالطان خانم والده بدیع افندی طلعت خانم سینائی وحیده خانم زین طیبه خانم گلپایگانی فرخ انگیز نبیل زاده علیهن بهاء الله ملاحظه نمایند عریضه تقدیمی آن اماء الرحمن که از طرف کلیه مهاجرین عشق آباد بساحت اقدس حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه معروض و تقدیم داشته بودید بلحاظ عنایت فائز و مشروحات معروضه کاملاً در محضر انور اطهر معلوم گردید ذکر یاران مسجون در مدینه عشق و بلایای وارده بر آن مظلومان را نموده بودید از جمله صعود نفوس مبارکه ثابتة راسخه جناب حاجی علی کاظم زاده و جناب آقا نصرالله کاظم زاده اصفهانی و عدّه دیگر که در زیر شکنجه و عذاب جان به جانان سپردند و به افق عزملیک سبحان عروج نمودند و ذکر هر یک ازین وجودات زکیه طاهره متعارجین به مقامات قرب احدیه از لسان مرحمت مذکور و جاری و توجه و انقطاع و استقامت و وفای آنان مورد تمجید و ستایش حضرتشان گردید اظهار تاسف و تحسّر فوق العاده از وقوع این حوادث مولمه محزنه فرمودند بنویس این عبد بجمیع وسائل متشبث و با امنای محفل مرکزی امریک در این خصوص کتباً و تلگرافاً مخبره نموده و دستور ملاقات با سفیر کبیر حکومت شوروی در واشنگتون داده تا وسائل استخلاصی محبوسین و حمایت و صیانت مشرق الاذکار را فراهم آرند، فرمودند آمال و آرزوی این عبد آن است

--- ۱۰۴۹

که نتایج مطلوبه فوراً حاصل گردد و این شدت و عسرت و نگرانی مبدل براحه و رخا و آسایش حقیقی دائمی شود در هر حال مضطرب نگردند و مایوس نباشند و در جمیع موارد صابر و متوکل و معتمد بفضله و قدرت غلبه حیّ قدیر یاران ستمدیده را از قبل این عبد تسلی دهند و بصبر و استقامت دلالت نمایند و تقدیر تعلقات روحیه و عواطف روحانیه و احساسات وجدانیه آن مظلومان و فدائیان را بنمایند اجر این شهامت و استقامت ضایع نگردد مطمئن باشید زیرا اشراقش الی ابد الابد باقی و برقرار هنیئاً لهم و لامثالهم الذین ثبتوا و انفقوا کل مالدهم فی سبیل هذا الامر الابدع الاقدس المینع حسب الامر مبارک مرقوم گردید نور الدین زین ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی

۲۵ جون ۱۳۳۹ ۲ شهر الرحمة ۹۶

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

--- ۱۰۵۰

اما در قفقازیه از بلاد روسیه بنوع مفصل در بخش ششم مراکز و اجتماعاتی بود و در بادکوبه مرکزی بزرگ برای امر ابهی<sup>۱</sup> تأسیس می گشت و مجمعی کثیر از بهائیان قفقازی و ایرانی اجتماع مینمودند و غالباً در اوایل محفل روحانی و ملاقات بهائیان با هم در منزل کربلائی قاسم آذربایجانی انعقاد می یافت و در آنمیان میرزا فتاح مراغهء به قوت ایمان شهرت داشت و ورود مسافرین بهائی هم در آنمنزل میشد تا آنکه در بادکوبه آقا میر علام فائز بایمان بهائی گردید و او را فرزندی نبود و خواهر زادگانش تعصب و عداوت شدید ابراز داشتند و بقصد هلاک او شدند و شبی تیر گلوله به قصد وی انداختند ولی بنشان نخورده اصابت نمود و او محفوظ ماند و خواست نصف خانه مسکونه خود را تقدیم برای امور امریه نماید و اعضاء محفل روحانی بحضور حضرت عبدالبهاء معروض داشتند و استدعایش پذیرفته شد و دستور دادند که نصف خانه مذکوره بنام عباس افندی ثبت دولتی و قباله کرد پس بهائیان همت نموده ساختمان خانه را که کهنه بود بهم ریخته عمارتی عالی بمصاریف بسیار ساختند و چندی طول نکشید زوجه آقا علام هم که مالک نصف دیگر خانه بود فائز بایمان بدیع گردید و آن نصف را نیز تقدیم داشت و لذا خانه

--- ۱۰۵۱

آقا میر علام و زوجه اش بنام مسافرخانه بادکوبه محل انعقاد محفل روحانی و اجتماعات و تبلیغ و اقامت مسافرین و دیگر امور امریه قرار گرفت و مشهور در نزد عموم گردید چنانچه درویش غلامحسین شهیر بحاجی قلندر همدانی سابق الوصف بامر حضرت عبدالبهاء سالها در آنمسافرخانه مقیم گشته بخدمات روحانیه پرداخت و عاقبت در سال ۱۳۲۷ ه.ق در آنجا وفات یافت و البسه و اثاثیه او را حسب الامر بعشق آباد نزد افنان فرستادند و عین یا قیمت آنها را که یک فقره یکهزار و سیصد و بیست و یک تومان و شش قرآن و یک عباسی بود جهت بازماندگان شهدا نیریز ارسال داشتند. آنگاه شیخ علی اکبر قوچانی در سال ۱۳۲۷ مامور اقامت بادکوبه و خدمات امریه گردید که در آنسین جمعیت مجتبعین بهائی در مسافرخانه باوقات اجتماعات عمومیّه کماً و کیفاً مشارالبنان بود و امر تبلیغ و درس آن و بسط معارف امریه خصوصاً در قسمت استدلال و اثبات و شور و انجذاب جامعه اوج گرفت و بعد از شیخ علی اکبر مدتی آقا میرزا محمد خان پرتوی تبریزی در آنجا اقامت داشت و با محاسن اخلاق و حلاوت گفتار ترکی و فارسی و آداب پسندیده معاشرت و رفتارش در آنجا و در سفرهای تبلیغیه اش بدیگر بلاد حرارت و شور و انجذاب کاملتری در آن بلاد ایجاد کرد بالجمله دولت روسیه نظر عناد دین و مخالفتی با این امر نداشت

--- ۱۰۵۲

و این امر لطیف در آن محیط خشن مانند آب حیات در ظلمات دیده می شد و روز بروز جانها را زندگی میداد و در آنجمله شماخی هم مرکزی مهم گردید که شرح اوضاع احوال را در بخش ششم نگاشتیم و در این دور حسب دستور حضرت عبدالبهاء مبلغین پی در پی رفته عدهء دیگر فائز بایمان گردیدند و محض مراعات اختصار عدهء از مشاهیر مومنین و نبذه از مهمات وقایع مذکور می گردد چنانکه ملأ صادق بادکوبه های مدتی در آنجا تبلیغ کرد و آقا میرزا محمد اسمعیل مشکات تبریزی عنوان تجارت مرکب بر خود گذاشت و در سرای تجارتی مسکن گرفته با برخی ملاقات و تبلیغ نمود حسین گل احمد اف و برادرش حاجی اسمعیل از بهائیان معروف مخلص ویرا بمغازه و خانه خود مقرر داده احتفال کرده بتبلیغ پرداختند و با شیخ علی مجتهد ملاقات و تبلیغ نمود و همینکه هیاهو برخاست از آنجا بیرون آمد سپس جلیل خوئی حسب الامر برای تبلیغ وارد شد و در سرای مذکور مسکن گرفت و با عدهء



ملاقات و صحبت کرد هممه افتاد و حسین گل احمد اف مذکور و برادرانش ویرا نزد خود جای دادند و قیام بتبلیغ کردند و مشهدی ملا غنی بن ملا نقی که اهتمام در امر تبلیغ داشت مساعدت نمود و بواسطه مشهدی عباس ملاهای بلد را خبر دادند که برای مذاکره حاضر شوند

--- ۱۰۵۳

و آنان آقا سید علی آقا و آقا میر ابو الحسن آقا و میر عبد الغنی آقا بوده و جواب گفتند که ما در دین خود شبهه نداریم و این طایفه کافر و مضلّ و نجس اند و ملاقاتشان جائز نیست و آخوندهای دیگر نیز از ایشان تبعیت کردند ولی اهالی سخنان ملاها را نپسندیدند و خود پی تحقیق آمدند و فقط حاجی عبد الرحیم آقا از ملاها برای مکالمه حاضر شد و حین ورود آیات قرآن و دعا خوانده بر خود دمید و ساعاتی طویل صحبت داشت و عاقبت ایمان آورد و چنان منجذب شد که شبانه در حالیکه عدّه همراهش بودند نعرهء هو الحق برکشید و اهالی را براه هدایت طلبید و ملاها بر آشفته پریشان شدند و در خانه آقا سید علی آقا مجتهد مذکور گرد آمدند و با اعظم مسلمین و مستخدمین اداره حکومت مشورت کردند و مجتهد مذکور عریضه تظلم به خلیل بیگ نفراف یوز باشی بیگ اف که معاون ناچالینک دیمنسکی بود بدین مضمون تقدیم کرد که جبرئیل بهائیان به این بلد وارد شده جمعی کثیر را اغوا نمود تا با دولت روسیه مقاومت کنند و چون عریضه بامضای رؤسأ و اعظم بلد بود نزد پرستار ایوان پتروویچ فرستاد و لذا حمید بیگ با سه قزاق و یک بازار نیک مامور شده بخانه ریختند جلیل را با کتابها که نزدش بود و هم حسین گل احمد اف را بردند و بهائیان خبر یافتند و اهالی هم مطلع شده بنای هممه و دشنام نهادند و سنگ و کلوخ زدند

--- ۱۰۵۴

و بهائیان و بستگان گل احمد اف و هم صمد اف ها بخانه ناچالینک شتافتند و مشهدی علی بوماقچی اوغلی که مردی رشید از صمد اف ها بود و تا آنوقت هنوز فائز بایمان نشده بود ناچالینک را از عمل معاونش تحذیر کرد که از بلاد بسیار از طرف بهائیان عریضه بامپراطور رفته تو را به سیریا خواهند فرستاد و واقعات عشق آباد در سال ۱۳۰۷

را باو تذکر دادند و این اقدامات بالاخره به آنجا کشید که محبوسین مستخلص و جلیل از کار و جای خود خارج گشت و بالجمله در آرتوٹ اجتماعی از بهائیان برقرار و در لئکران عدّه و در سالیان جمعی کثیر بوده و در ایروان میرزا آقا جان طیب اسرائیلی همدانی اقامت کرد و تنی چند را تبلیغ نمود و متدرجاً عدّه زیاد شد چنانکه در آن قریه ارتور که مرکز علی اللّهی بود عدد بصدها رسید و مشهدی عبدل قراباغی و میرزا حسین زنجانی و میرزا حسین طوطی و آقا میرزا حسن قره گوز طیب تبریزی که برای تبلیغ و اشتغال رفتند نفوسی کثیر به ظل ایمان بدیع در آوردند و از معاریفشان ملاً سلمان شعله در اخلاص و تبلیغ بود دیگر ملاً همت که همتی موفورد در تبلیغ نمود دیگر گل ملاً علی نفس مؤثری در تبلیغ و هدایت داشت گنجه نیز مرکزی برای این طایفه و ملاً اسد اللّہ باویلی و مشهدی ابراهیم نجار بدست معاندین و اشرار شهید شدند. اما شرح احوال مشاهیر مؤمنین از اهل بادکوبه و دیگر بلاد قفقاز

--- ۱۰۵۵

آنانکه در سنین اشراق شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> میزیستند در بخش شش نگاشتیم از آنجمله ملاً صادق بادکوبه که چون باز بنای خروج از روش حزم و احتیاط نهاد بهائیان ناچار قطع رشته الفت کردند بدرجهء که شبی میرزا علیمحمد ورقا با دو پسرش آقا عزیز اللّہ و آقا روح اللّہ در خانه آقا عبد الغفور با جمعی از مؤمنین احتفال داشتند و ملاً صادق نیز بود و تنی تعرض و اهانت نموده ویرا از مجلس بیرون کرد و ورقا روزی دیگر برسم دلجوئی بخانهش رفته تسلیت داد و بهائیان چند بار شکایت ازو بحضرت غصن اعظم نوشتند در جواب فرمودند که اگر شما ملاً صادق را نمیخواهید من او را میخواهم و او را بعکاً طلبیدند لاجرم ملاً صادق بارض مقصود شتافت و ایامی در جوار فضل و تربیت بسر برد آنگاه مامور باکو گشت و چون باز آمد احوال و اعمال گذشته را طومار پیچید و بزى قاضی با عمامه و منتهی ادب و وقار با مردم سلوک کرد و با اخلاق و احوال مرضیه بنشر نفعات ابهی<sup>۱</sup> پرداخت و این در سال ۱۳۱۳ بود که ناصر الدین شاه در طهران مقتول گشت و مابین مردم چنین شهرت یافت که بایه ویرا کشتند و با وجود

تلگرافهای دولتی که بهمه جا برای رفع انتشارات مذکور و جلوگیری از مفساد مخابره شد معذکک اهالی قفقاز بسوء تصور و اثر تعصب باقی ماندند و مسافرین زائرین بهائی را که از بادکوبه می گذشتند اذیت و آزار می نمودند

— ۱۰۵۶ —

و در چنین احوال ملاً صادق روزی هنگام عصر به تفرج بستانهای خارج بلد رفت و تا پاسی پس از پسین در آنجا بود در تاریکی با کسی نشسته گفتگو میکرد و تنی از دشمنان که خود را پنهانی گرفته بود با گلوله تفنگک سینه اشرا نشان کرد و او برسیدن گلوله چنین گفت آخ آی بیا که روزان و شبان نگران و جویای تو بودم و وصیت کرد که متعرض قاتل نشوند و آثاری که از حضرت عبدالبهاء در حقش رسید مقدار تعلق آن حضرت را بوی واضح می دارد و ما کیفیت شهادتش را هم در بخش سابق نوشتیم. دیگر ملاً ابو طالب سابق الوصف با پسرانش استاد علی اشرف و استاد آقا بالا که عائله واسعه تأسیس کردند و رکن جامعه بودند در بنا مقام اعلی در صفح جبل کرمیل چنانچه در بخش سابق آوردیم زر افشانی کردند و بابی از ابواب بناء به نام باب الاشرف لقب داده شد و ملاً ابو طالب آخر العمر در حیفا اقامت داشته حسب دستور حضرت عبدالبهاء در حجره تحتانی مسافرخانه بماند و از سهمش از انار باغ فردوس استفاده میبرد و از تشرف محضر آن حضرت قوت می یافت و در غالب عکس جمعیتی حضور داشت تا در آنجا درگذشت دیگر میرزا عبد الخالق یوسف تخلص سابق الوصف عمری در تبلیغ و شعر سرائی به پایان برد و

— ۱۰۵۷ —

برادرانش نیز در ایمان بوده دیگر میرزا عبد المؤمن سابق الوصف و پسرش آقا اسد الله زرگراف که بغایت نیکو اخلاق و اعمال سالها رئیس محفل روحانی بادکوبه بود دیگر مشهدی امیر شهیر از اهل بلخانی که از قتالان و غارتگران معروف مسلمان بود و بالاخره باندیشه از کیفر رستاخیز به ملائی رجوع کرد و ملاً ویرا بقتل یک تن معروف از این طائفه ره نمود و مشهدی امیر بدین قصد به دکان آن مظلوم رفت ولی با نیروی ایمان و اخلاق و مسالمت منطق وی متبته و فائز بایمان گشته فرشته ای مملو از روح پاکی و نیکی گردید دیگر از معاریف بهائیان آنجا آقا موسی نقی اف ملیونر شهیر که مالک قسمتی مهم از نفت بادکوبه بود دیگر میر علام و کربلایی قاسم مذکور

دیگر عبد الوهاب و کربلائی کشی و کماندار و غیرهم و احتفالات بهائی قبل از تاسیس مسافرخانه مذکور غالباً در خانه ملا ابو طالب و کربلائی ابو القاسم و یا آقا سید نصر الله باقر اف رشتی تاجر و ساکن بادکوبه منعقد میگردد. دیگر از معاریف بهائیان میرزا علی اکبر خان از اهل نخجوان که از بادکوبه سفری به آذربایجان نیز کرد و کیفیت سفر امریکا و حالات مبارکه حضرت عبدالبهاء و خطابه‌های آن حضرت را برای همه بیان همی کرد و جمعی از ارامنه منجذب شدند پس به بادکوبه عودت کرد و به محضر حضرت عبدالبهاء در بلاد غرب پیوست و بالاخره آن حضرت دختر آقا حسین آقا قهوه‌چی بن حاجی علی عسکر تبریزی از قدماء مؤمنین را باو ازدواج دادند و عائله از

--- ۱۰۵۸

ایشان تأسیس یافت و میرزا علی اکبر در حدود سال ۱۳۳۷ در بادکوبه در گذشت دیگر میرزا حیدر علی از اهل نخجوان و نیز میرزا اسمعیل خان از اهل نخجوان که سالها در رشت در بانک استقراض روس کار میکرد و از مخلصین این امر بغایت نیکو اخلاق و عضو محفل روحانی بود. و از اشهر بهائیان قفقاز مشهدی عبدل از اهل قره قوزلق از قرای تابعه بردع قرا باغ که در بردع مقیم و مشغول به کسب و داد و ستاد شیخی مطلع از کتب و اخبار و اشعار عرفا و ذکی و متجسس بود و بملاقات و مکالمه با آقا سید اسد الله قمی مؤمن شد و از شدت اشتعال خواست در بازار فریاد ظهور برکشد و آقا سید اسد الله مانع گردید ولی پس از سفرش چنان کرد و اهالی چندان ویرا زدند که بخاک هلاک افتاد و متاع دکانش را بیغما بردند برخی از دوستانش رسیده ویرا بخانه بردند تا پس از چندی بهبودی یافته با عائله بتفلیس رفت و حاجی محمد صادق احمد اف میلانی از وی پذیرائی نمود و با کتبی چند به بادکوبه رفت و بهائیان ویرا برای تبلیغ به قریه بالاخانه فرستادند و او در آن جالس (جا پس)؟؟؟؟ از چندی به نجاری مشغول شد و به حکمت تبلیغ کرد و سودی ندید و روزی در مجمع انام بقبرستان که به تشییع جنازه مجتمع بودند

--- ۱۰۵۹

خطابه داده مستمعین را به تجسس برانگیخت و مشهدی عمران که از معتبرین مقتدرین بود به منزلش رفته جويا

گشت و سه روز بدین طریق گذشت و مشهدی عمران وی را به روز اول شیخی و به روز دوم و سوم صوفی و طبیعی گمان برد و روز چهارم به مقصدش رسیده ایمان و انجذاب حاصل کرد و متناوباً قریب سی و شش تن از صلحاء قریه به هدایت رسیدند و اهالی بشنیدند و از قول مشهدی عبدل نزد ملای واعظ محل سعایت کردند و بالاخره به بادکوبه آنگاه به سالیان رفت و نشر نفعات ابهی<sup>۱</sup> کرده به بردع مراجعت نمود و بالجمله در بلاد و قُرای قفقازیه نفوس کثیره را تبلیغ نمود و مکرراً در مجالس عظمای علماء مناظره کرده، همه را مغلوب ساخت و در حدود سال ۱۳۲۱ به عشق آباد و مرو و تخته بازار رفته با ملأهای تراکمه مصاحبه کرد تبلیغ نمود و بالاخره در سال ۱۳۴۴ با عائله به عشق آباد رفته توطن گرفت و مکرراً مسافرت تبلیغیه به قفقاز و ترکستان نمود خصوصاً به سال ۱۳۲۷ که از عشق آباد تنی چند در میدان رایت افراختند اسفار تائید شعاری به بلاد قفقازیه کرد و در چندین بلد آشوب و غلغله پیا نمود و جمعی را مهتدی ساخت و در چند بلد او را اخراج کردند و در گنجه محبوس کردند و در زندان زبان تبلیغ گشوده سه تن را بشریعه الهیه آورد و تقریباً ده سال بدینموال در عشق آباد بسر برد و در اواخر ایام دچار فلج و

--- ۱۰۶۰

ملازم بستر گشت و بعد از پنج ماه درگذشت و از شناختگان احبای قریه قوزلق و نیز بردع مشهدی یاری ویردی و مشهدی شیرین و داداش عمو و آقا علی چایچی بودند و بردع و بالاخانه مرکزی از مراکز پر جمعیت و تاسیس محفل روحانی شد و مشهدی عبدل مشهدی امیر پهلوان قتال مذکور بادکوبه را تبلیغ نمود که بنوع مذکور برای کفاره قتل و گناهان بزرگ خود از آخوند ویرا بقتل مشهدی عبدل رهنمائی کرد و سه نوبت پی قتلش بدکان خبازی با اسلحه پنهان رفت و با آنکه آنمظلوم تنها بود بعلت امواج محبت و سخنان مؤثر روحانی و نصیحتش عمل بمقصود نمود و ناچار ایمان بامر ابهی<sup>۱</sup> آورد و مشهدی عبدل مشقات و آزار بسیار از مردم دیده و چند بار نزد خطر قتل رسید نوبتی اهل بازار ویرا بمیان گرفته بردند و بقالی جوهر سرخ با شیشه به سرش ریخته چهرش را گلگون ساخت و آینه بدستش داد که رویش را بنگرد و نوبتی در قریه بالی نلو با خبازی شرکت کرد و نقود بسیار گرد کرد و شریک وی را بنام بابی از دکان دور نمود و او به خانه مشهدی جبار نعلبند تبریزی پناه برد و او را هدایت کرد و

نیز نوبتی حاجی ملا علی مراغه ای مجلسی فراهم کرده او را حاضر ساخت و در باره امر ابهی<sup>۱</sup> مکالمه نمود و عاجز و مغلوب گشت و به شدت و غلظت پرداخت و حاجی رجب نام از حضار آبدهن به چهره آن مظلوم انداخت و او خطاب به حاجی ملا علی اکبر کرده چنین گفت مجلس شما بمجلس قیافا شباهت بسیار دارد و بالاخره

--- ۱۰۶۱

آزار بسیار بر او وارد ساخته بیرون راندند و کربلائی عمران و مشهدی امیر مذکور درین مجلس حقانیت این مظلوم و عداوت و عصیت ظالمین را برای العین دیدند. دیگر میرزا حبیب الله اسرائیلی سابق الذکر مقیم سنندج در بلاد ایران مؤمن شد و بسال ۱۳۱۸ بعشق آباد هجرت و توطن کرد و بجوراب بافی و صابون پزی و آینه سازی و غیرها اشتغال جست و در هدایت بیخبران خصوصاً کلیمیان استعدادی مخصوص بروز داد و قریب شصت تن از کلیمیان سپاهی لهستان را مهتدی ساخت که تنی از آنان یعقوب نام در کنیسه یهود بی محابا تبلیغ نمود و دیگری ورسیل نام باشتعال ایمانی برافروخت و همهمه در اهالی افتاد و آندو عریضه بحکومت داده از قانون مستفسر شدند جواب رسید بجزا سلا و دیگران مخیر و مختارند و پس از اقامت چهار سال در عشق آباد به رشت رفته در دائره راه شوشه رشت و طهران داخل گردید و دستور از حضرت عبدالبهاء بوی رسید که در روسیه مشغول تبلیغ خصوصاً فیما بین کلیمیان باشد ولی در اجراء امر چندی تاخیر شده در آن اثناء مریض گشت و در قزوین به معالجه پرداخت و به تناول دوی اشتباهی که داروخانه به او داد درگذشت و از منجذبین به این امر در سنین متاخر حسین بیک بردعی بود که در بلاد روسیه همت به تبلیغ نهاد و در سمرقند و تاشکند و مسکو و لنینگراد و اریول و کسلادوسکی نشر نفعات ابهی<sup>۱</sup> نموده

--- ۱۰۶۲

و در اثر سعی و تاثر کلامش در آریول هشت خانواده بهائی بعرضه آمدند. و در تفلیس بسال ۱۲۹۶ بنوعی که در بخش ششم نگاشتیم حاجی علی اکبر بن حاجی احمد میلانی مقیم شده تاسیس حجره تجارت کرده تبلیغ نمودند و برخی از بهائیان بلاد اخری بانجا رفتند اقامت گرفتند و متدرجاً عدّه جمع شدند و احمد اف مراسلات با عکا داشته طرف مراجعات امریه قرار یافت و در هنگامه فتنه گنجه و شهادت بعضی از بهائیان تنی چند از آنان گریخته بتفلیس

مقیم شدند و دولت برخی از ملّاه‌ها را تحت المراقبه بتفلیس فرستاده در قلعه محبوس کرد و فتنه خاموش گشت ولی جوانی از احمد اف‌ها مهدی نام در گذشت و مسلمین در قبرستان خود بار ندادند و دو روز میت برجا ماند تا باهتمام آنان مقداری زمین از بلدیّه گرفته میت را دفن کردند و همانجا قبرستان بهائی تفلیس تأسیس یافت و طولی نکشید که کوچه مجاور قبرستان را بنام بهائی اسکی اولیه نامیدند و بعد از آن میرزا اسماعیل مشکات و بعضی دیگر از این طایفه در آنجا مدفون شدند و از مؤمنین تفلیس خواجه اساطور ادیمی در حدود سال ۱۳۳۳ ایمان آورد اولاد نداشت و استدلالیه به زبان ارمنی و بعضی آثار و مقالات بدآنزبان ترجمه کرد و عاقبت در طهران در سن ۵۷ سالگی در

--- ۱۰۶۳

سال ۱۳۵۸ درگذشت. و از معاریف اهل تفلیس ملا عبد السلام شیخ الاسلام آنجا بود که چون با صمداف‌ها از بهائیان معروف و متمول شیروانی آمد و رفت داشت و آنان چند بار وی را اخبار کردند تا به منزلشان رفته با حاجی علی اکبر احمداف در باره این امر مکالمه کردند و در هر بار ملزم و مفحم گشت و بانان گفت شنیدم با عکا مراسله می‌کنید و من می‌خواهم وجیزه بنویسم تا بفرستید و یا عنوان دهید که من خود فرستم و آنان خواستند سئوالش را دانسته خود با بعضی از دانشمندان عابر بهائی جوابی گویند او اظهار نمود می‌دانید من مغرض و معاند نیستم و مطالبی است باید از آنجا بپرسم و عنوان حیفا و آقا سید تقی منشادی را گرفت و طولی نکشید خبر آمد که شیخ الاسلام رساله در ردّ این امر نوشته طبع و نشر کرد که نسخه‌ای یک عباسی می‌فروشد و مدتی بسیار نگذشت که حسب اجازه حضرت عبدالبهاء رساله مختصر به قلم آقا رضا قناد شیرازی در جواب رساله او رسید و حاجی احمد اف نوزده نسخه چاپ ژلاتین نموده برای ملّاهای قفقاز فرستاد و نسخه اصل را برای خود شیخ ارسال داشت و پس از نشر رساله ردّ و هم رساله جواب فیما بین اهالی همهمه افتاد و ملتفت شدند که شیخ به قصد امر بهائی تیری رها کرد ولی بر امر مقدس اسلام اصابت کرد و مورد حمله مسلمین قرار گرفت و کتباً و شفاهاً فحش و ناسزا باو

--- ۱۰۶۴

گفتند و روزی در بازار آقا ستار صمد اف را ملاقات کرده گله و شکوه زیاد از تعرضات بهائیان نسبت به خود نمود و مفهوم شد که مکتوبی با پسته از شیروان برایش رسید که سب و شتم بسیار در آن بود از جمله اینکه بهائی را بهانه نموده از احاد مردم تکدی کرده، عباسی جمع می‌کنی که صرف مشروبات نمائی و او گمان برد که نویسنده ها از بهائیان اند ولی بهائیان شیروان تجسس و کوشش کرده صاحب مکتوب را که یکی از مسلمانان بود شناختند و باو خبر دادند پس شیخ برای خلاصی از ماجری رسالهٔ ثانیه را نوشت و به عکا فرستاد و حسب امر حضرت عبدالبهاء آقا میرزا ابو الفضل کتاب فرائد را نگاشت و همینکه از طبع خارج شد سه مجله برای حاجی احمد اف ارسال داشت که خود چند بار مطالعه کند و نسخه‌ای را به شیخ بدهد و لذا سه ماهی نگذشت و قاضی ملا محمد حسن آخوند که با بعضی از مبلغین بهائی صحبت کرده چارهٔ جز قبول نمی‌دید خبر یافته از یک طرف به شیخ یاد آور شد که آنچه گفتیم با این طایفه میبچ نشیندی و از طرف دیگر خود سعی بسیار کرد که نسخهٔ از کتاب بدست آرد و باو ندادند ولی بهرام بیگ از امناء دولت نسخهٔ از کتاب متعلق به خودش را به خانه مفتی افندی از اهل سنت و جماعت گذارده خود به گنجه رفت و چون عودت نمود مفتی افندی که مطالعه کرده بود باو گفت که من کتابی باین تمامی

۱۰۶۵

ندیده و نشنیدم سبحان الله ملاهای اسلام می‌خواهند اظهار علم کنند و موجب بدبختی خود می‌شوند و تا دنیا باقی است لوث این از دامن شیخ بدبخت جدا نمی‌شود تا نسخهٔ را در روز عیدی بواسطه مستخدم صمد اف عید یانه برای شیخ فرستادند و او پس از مطالعه نسبت به احباً و این فئه خصوصاً حاجی علی اکبر احمد اف بیشتر احترام نمود و چون برخی از متنفذین اعتراض کرده، گفتند، نه! رد نویس و مردم را تنفیر کن و نه مدح کن و چندین پذیرائی از بهائیان به عمل آر و او جواب داد که من بهائیان را بد نمی‌دانم و رد نوشتم فقط امری مختصر نگاشتم که موجب صدور و نشر چنین کتابی حجیم گردید چگونه ممکن است پانزده میلیون نفوس که بهاء الله را خدا می‌دانند و غالباً عالم و فاضل می‌باشند بد شمرده شوند . و اما سمرقند پایتخت بزرگ و مقبره امیر تیمور مشحون از مفاخر بزرگ



دینی که از آن جمله قبر قثم بن عباس عمو زاده پیمبر و برادر رضاعی حضرت حسین بن علی و از شهداء مسلمین که در زمان معویه با سعید بن عثمان بن عفان بدانجا رفته در جنگ کشته شدند ابتدا در سال ۱۳۰۳ ه.ق آقا موسی و آقا رحیم پسران آقا محمد صادق از بهائیان اسرائیل مشهد بدان شهر رفته بتجارت مشغول شدند و الواح متعدده از

--- ۱۰۶۶

حضرت بهاءالله خطاب بایشان صدور یافت و آقا موسی سه بار و آقا رحیم دو بار متدرجاً بارض اقدس به حضور حضرت بهاءالله و حضرت عبدالههء رسیدند و آنان سالهای متمادی در سمرقند بوده تا در گذشتند و برادر کوچکشان آقا مهدی بعداً برقرار بود و بعد از ورود دو برادر مذکور آقا میرزا مهدی رشتی در سال ۱۳۰۵ در آنجا تجارت چای تأسیس نمود و تبلیغ بسیار نمود و بعداً معدودی دیگر از بهائیان عشق آباد و ایران برای کسب و تجارت به آنجا رفته ماندند تا آنکه در اوائل سال ۱۳۰۷ آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی از جانب حضرت بهاءالله مامور مسافرت ترکستان محض تبلیغ علماء سمرقند و بخارا شد و مقدار سه سال یا بیشتر در سمرقند زیست کرد با اغلب علما صحبت تبلیغی کرد و بناء علی هذا شروع امری آنجا را از سال ۱۳۰۵ باید گرفت که عدّه از بهائیان بلاد متنوعه ایران مجرداً یا با عائله محض تجارت و کسب در آنجا اقامت گرفتند چنانکه شماره رجال به هفتاد رسید و نوبتی بتحریک متعصبین ایرانی قاضی و مفتی و حکمران تعرض نموده برخی از مؤمنین را هنگام باز پرسى توقیف آنگاه تبعید کردند و میرزا مهدی مذکور عریضه‌ای بمرکز تاشکند داد و تزییقات رفع شد و بالجمله متدرجاً جمعیت مزید شد و اجتماعات روحانیه مستمر داشتند و پیوسته مبلغین ذهاب و ایاب کردند و همت بتبلیغ نهادند و

--- ۱۰۶۷

قرائتخانه بنام وحدت تأسیس کردند و آقا میرزا ابو الفضل با کثیری از علماء یهود و مسلمین صحبت و محاجه نمود و معدودی از ملاهای اسلام اظهار تصدیق و ایمان نمودند چنانچه دفعه ای قاضی نیاز که قاضی کلان سمرقند میگفتند با وی قرار گذاشت که جمیع علما را در خانه خویش جمع نماید و صحبت کنند و او قبول کرد و او تمامت علما را در روزی معین دعوت کرد و میرزا حاضر شد که با آنان مباحثه نماید ولی از آنان فقط عیسی خان مدرس حضور

یافت و گفتند عبد الرحمن خواجه که اسن و اعلم همه بود مانع شد پس میرزا با ملا عیسی خان صحبت نمود و آشنائی بهم رساند و قرار گذاشتند که در یک مجلس به فراغت تمام با هم نشستند صحبت نمایند و تا بجائی منتهی نشود و یکطرف ملزم نگردد مجلس را ختم نمایند بناء علیه در خانه عیسی خان این مجلس را معین نمودند دو سه نفر دیگر از علما نیز حاضر شدند و الی سه شبانه روز متماداً صحبت کردند و ملا عیسی مجادله و مغالطه کرد و تا اندازه کار بخشونت انجامید و مجلس ختم و متفرق شدند و گویا معدودی از ملاها مانند ملا عبد الواحد و ملا احمد خان و چندین تن دیگر در آن ایام تصدیق نمودند ولی در خفا زیستند و کسی را تبلیغ نکردند که اشهر از کل ملا عبدالواحد بود و شهرت به نام بابی یافت و حسب آنچه گفته شد میرزا ابوالفضل با چند نفر از علمای یهود نیز صحبتهای زیاد کرد و عاقبت بحث شان باینجا خاتمه یافت که تا سه تریه صبر نمایند اگر موعودشان ظاهر نشد آنگاه بهائی شوند

— ۱۰۶۸ —

و سه تریه را سال ۱۹۱۹ مطابق سنه ۸۶ بیانی گفتند و از مهاجرین مسلم نژاد بهائی ایرانی اول کسیکه در سمرقند توطن گرفت حاجی میرزا حسین قناد یزدی بود که در حدود سنه ۱۳۰۵ بسمرقند رفته بقنادی پرداخت و با آنکه بموجب مقررات در بلاد ترکستان افرادی ایرانی نمیتوانستند خانه و ملک بخرند او بهر وسیله بود متشبث گردید تا خانه ای در شهر کهنه نزدیک چهار سوق خرید و عمارت ممتاز دو طبقه بنا نمود و الی سنه ۱۳۳۹ در آنجا ساکن و آنجا را مسافرخانه نامید پیوسته بعضی مسافرین و مبلغین بهائی در آنجا وارد میشدند و تقریباً در آمدت مرکز بهائیت در سمرقند خانه مذکور بود ولی در اواخر انقلاب چون تمولش از دست رفت خانه را بقیمت نازلی بفروخت و اولادش متدرجاً بعشق آباد کوچیدند و او خود نیز در آخر حیات بانجا حرکت کرد دیگر میرزا حسین بن ملا علی بجستانی در سنه ۱۳۱۱ فراراً از مشهد بعشق آباد گرسید و بسمرقند اقامت گزید و ملا علی خودش نیز آمد و نزد پسرش به سمرقند بماند و در سال ۱۳۱۴ بحضور حضرت عبدالبهاء رفته تشرّف یافت و بعد از مراجعت چند سنه

دیگر در مرو و عشق آباد بسر برد و در سال ۱۳۳۲ درگذشت و پسرش عبدالحسین در عشق آباد مشهور بود و بالجمله متدرجاً جمعی کثیر از ایران و عشق آباد در سمرقند مجتمع بودند مانند شعبه شرکت امید که شرکاء

— ۱۰۶۹ —

همه بهائی بودند و مرکزشان در عشق آباد بود و تجارتخانه میرزا عبدالباقی یزدی و حاجی سید ابراهیم رشتی و غیرهم و پیوسته شصت و هفتاد نفر رجال بهائی در سالهای متمادی در سمرقند بودند و بسیاری از ایشان خانواده هم داشتند و محفل روحانی و اجتماعات هفتگی دائر می شد و مبلغین بهائی برای عشق آباد غالباً بانجا می رفتند. در تاشکند و در بخارا نیز از عشق آباد و ایران رفتند و تبلیغ بسیار کردند و اجتماعی فراهم گردید و در سال ۱۳۱۰ آقا میرزا ابو الفضل و آقا شیخ محمد علی قائمی و عدّه دیگر در آنجا اقامت کردند و بعد از تأسیس مجله خورشید خاور در همه آن حدود نمرات آن بین اهالی توزیع میگشت و آثار صادره برایشان ارسال می شد تا در اثر انقلاب کبیر همه آن مراکز متلاشی گردید و هر که توانست مهاجرت اختیار نمود و در قحطی سال ۱۳۳۶ بقایایشان نیز رفتند و کتابهای کتابخانه وحدت مذکور اولاً به کتابخانه محمودیه عشق آباد منتقل گردید. و اما بهائیان معروف آنحدود دکتر عطی الله افغان بن عطا بن محمد اکبر بن محمد خان از طایفه علی زئی و اهل زمین داور قندهار و زراعت پیشه بود و در ایام قبل بکابل کوچیده بودند و عطی الله در آنجا متولد گردید و در مکتب کابل خواندن و نوشتن فارسی بیاموخت و چون والدش در قریه ده یعقوب واقع بیک فرسنگی کابل پیشه زراعت مشغول بود

— ۱۰۷۰ —

پس از بلوغ به سن ده در آن قریه بکمک پدر مشغول گردید و در دوازده سالگی پدر وفات یافت و او پس از چندی زراعت را ترک نمود به خدمت دولتی داخل شد و تا سن بیست سالگی در کابل به آن خدمت مشغول بود و در آن وقت قضایائی رخ داد که امیر عبد الرحمن خان ویرا بترکستان افغانستان تبعید نمود و او لاجرم جمیع بستگانش گذاشته منفرداً بمزار سخی آمده مقیم گشت و نزد میرزا عبد العلی نام طیب بخدمت مشغول شد و طیب مذکور به پسر خود طبابت تدریس میکرد و پسر در فهم مطالب کند بود و او ناچار دروس را تکرار نموده توضیح

میداد و عطاء الله خان به علت کثرت استماع دروس طبیه و مشاهده عملیات و تجربیات سه ساله نزد آن حکیم در فن طبّ و قوفی حاصل کرد و شهادی از این علم بذائقه اش رسید و از خدمت مذکور خارج شده نزد میر محمد عالم که طبیب حاذقی بود یک سنه علم طبّ قدیم پرداخت تا در آن علم و عمل و قوفی حاصل نمود آنگاه سمت رسمیت یافته در اداره نظام طبیب قشون گردید و الی سه سال بدآن وظیفه اشتغال داشت و در آن اثنا سردار اسحق خان که سردار قشون ترکستان افغانستان بود سر به طغیان برداشت و بمقابل عبد الرحمن خان علم مخالفت افراشت و دو تیپ سپاه که عبارت از دوازده هزار قشون بود برای سرکوبی وی از سپاه کابل بطرف مزار سخی

--- ۱۰۷۱

حرکت کرد و اسحق خان نیز قشون خود را که هشت هزار بودند و قسمت نموده بجلو ایشان حرکت داد و در چهار منزلی مزار تلافی دو لشکر واقع و نار قتال افروخته گردید و پس از یکروز محاربه یک قسمت از سپاه امیر عبد الرحمن خان انهزام یافت و عساکر اسحاق خان ایشان را تا قرب کابل تعاقب نمودند ولی قسمت دیگر لشکر که خود سردار اسحق خان در آن بود شکست فاحش خوردند و سپاه کابل ایشان را سرحد روسیه تعاقب کردند و اسحق خان مع پانصد نفر سواران خاصه خود فرار نموده به روسیه داخل شدند و در سمرقند و توابع آن اقامت کردند و دکتر عطاء الله خان از همراهان سردار اسحق خان بود و این در سال ۱۳۰۱ هجری قمری بود که بسمرقند درآمد و تا آن هنگام در آنجا رائج این امر بمشام احدی نرسیده بود و دکتر در آنجا توطن یافت و بهمان شغل طبابت مشغول گردید و ضمناً جراحی بیاموخت و شهرتی حاصل کرد و زنی از تاجیک های شهر اختیار نمود و خانه و اثاث فراهم ساخت و چون آقا میرزا ابو الفضل در سنه ۱۳۰۷ بانولا آمده چند سنه اقامت نمود دکتر عطاء الله خان که محض سئوالات در مسائل طبی و تکمیل اطلاعات در مراتب این علم بهمه جا و همه کس مراجعه میکرد با وی مراده نمود و آشنائی حاصل کرد و میرزا او را صاحب لیاقت و استعداد دیده در تبلیغش کوشید تا اینکه او بر حقیقت این

امر اطلاع حاصل نمود و مصدق و مؤمن گشت و نیز یک نفر از رفقاییش دکتر شیر محمد خان نام افغان که شخصی عارف و نطق بود بتوسطه وی تصدیق نمود و میرزا شرح هر دو را حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت و برای هر یک خطابی کریم صدور یافت و در آغاز خطاب بشیر محمد خان این بیت مرقوم بود .

در سمرقند است قند اما لبش در بخارا یافت آن شد مشربش

چون از مضمون اشاره این بیت و دیگر اشارات نا مقبولیت تصدیق وی مفهوم بود خطاب را به او نشان ندادند و شیر محمد خان مشغول خرید و فروش چای گردید و در بخارا از حاجی میرزا محمود افغان و نفری دیگر از تجار تازه تصدیق ایرانی چای بخارید و مبلغی قرضدار شد و متدرجاً باز زیاد می کرد تا آنکه تاجر ایرانی معامله را با وی قطع کرد و طلب خود را به جدیت خواست در این وقت شیر محمد خان صریحاً تعرض بعقیده کرد و کلمات ناسزای امر برای آن شخص نوشت و قرض خود را انکار نمود و ارسال بخارا داشت و آن شخص تاجر عین نامه او را نزد آقا میرزا ابوالفضل فرستاد و لذا حال تبری و اعراضش معلوم همه گردید و بعد هم به سمتی رفت و در بین مسلمانان آنجا در خصوص این امر مسائل مبغضانه اظهار داشت ولی دکتر عطاء الله خان در ایمان مستحکم گردید و او اول کسی است که در سمرقند به ایمان بهائی فائز و ثابت گشت و خانواده بهائی در آنجا تشکیل کرد و صاحب اعتبار

و املاک گردید و خطابات متعدده از قلم میثاق بافتخارش صدور یافت و عائلهاش لم یتغیر در آنجا برقرار ماند و سه سفر برای ملاقات بهائیان بعشق آباد مسافرت نمود و محض ابلاغ این امر بزرگان تراکمه بخیم آنان رفت اولاد و احفاد وی همه بهائی شدند و برادرش شاد الله خان هم در حدود سال ۱۳۲۸ بسمرقند رفته نزد وی بایمان بدیع رسید و داخل زمره اهل بها گردید و چنان منجذب بود که چون بهر بهائی می رسید تنگ در بغل گرفته می بوسید و در همان اوائل تصدیق سوی ارض مقدس شتافته حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردیده مراجعت نمود تا آنکه بغتاً

در سن جوانی درگذشت و فرزند دکتر مسمی به حبیب الله خان نیز از بهائیان ممتاز و علاقه مند به این امر بود و همواره حمایت میکرد و بالاخص هنگامی که امر در سکنه اصلی سمرقند بنای نفوذ گذاشت شدت حرارت ازو چنان جلوه کرد که همی در تبلیغ مردم سعی و همت مینمود و منزل و محلشان پیوسته مأمن بهائیان بود و مراوده و ذهاب و ایاب مسافرین احباب میشد و در سال ۱۳۴۷ دکتر یکی از منازل خود را مسافرخانه برای مسافرین بهائی و مبلغین تخصیص داد و اثاثیه برای آنجا تهیه کرد و بالجمله دکتر عطاء الله خان و نجلش رایت افروخته این امر و عضو بلکه مؤسس محفل روحانی در سمرقند و مصداق السابقون السابقون اولئک المقربون شدند .

--- ۱۰۷۴

دیگر از معاریف اهل ایمان قاری مسیحای تمهید از فضلا و ادباو شعراء و دارای مشرب و ذوق سرشار عرفان و مدیر کتابخانه و رحمت الله خان بن قاضی عیسی خان و عبد الوهاب الهامی اورنگ تاشکندی و ملا زکریا که اول مؤمن آهک لیک بود و پسرش ملا ابوالقاسم و ملا یونس و ملا یوسف و ملا غیاث و ملا عبد الرؤف و عبد الشکور و دیگر از مؤمنین اهل سمرقند عبد المؤمن ستاری فاضل و معروف بتقوی و دینداری دیگر داود بن ملا محمود از دانشمندان و ناطقین و آقامیر حیدر دیگر عبید الله مخدوم و ملا محمد شریف خیاط و ملا محمد امین و ملا اسلام و ملا میر یونس و رحیم آقا و حیدر خان و برادرش و سلطان بای و میرزا عبد الله و امر الله و نور الله و همراه قلی و عبد الجبار ستاری برادر عبد المؤمن دیگر حاجی عبدالرحمن قاری سیاح تاشکندی مدیر جریده الاصلاح در تاشکند که در سال ۱۳۳۵ ملاها بقصد ایذاء و قتلش برخاستند و ناچار به عشق آباد رفته سه ماه بماند تا فتنه فرو نشست و برگشت دیگر عبد الغنی و اصغر خان حبیب الرحمن و رستم خواجه تاشکندی و اسامی اعضا محفل روحانی در سال ۱۳۴۷ چنین بود دکتر عطاء الله خان پسرش حبیب الله خان مسیحا تمهید میر احرار ملا حیدر عبد الوهاب الهامی

--- ۱۰۷۵

تاشکندی عطاء الله پرویزی اردبیلی آقا حسین محمود اف سبزواری آقا محمد هاشم یزدی و در اطراف سمرقند در اراپه ظفر خان جوهری قاضی بزرگ و شاعر سرآ ایمان داشت و پسر شاعرش میرزا عبد الله سهلی بدین نام سمر گشت و در اسکلو مرغلان نو عبد المؤمن حکیم مؤمن بود و در آندیجان عبد الله سلیمانی اظهار ایمان داشته جهت ودود محمودی به سمرقند اشعاری فرستاد که در ضمن این دو بیت بود:

چیست ایقان روح انجیل مسیح

چیست اقدس عین قرآن فصیح

کیست میدانی بها سلطان دین

مشرق انوار رب العالمین

و اما از اصل نژاد روسی چون در آندوره ها نظر بملاحظات دولتی و اوضاع کشوری چه در اوائل و چه در اواخر فیما بین آنان تبلیغ کمتر میشد و آنان خود نیز از پیوستن و معاشرت با بهائیان ملاحظه و اندیشه میکردند بدینرو عدّه بسیار مشهور نبودند ولی مع الوصف ایمان قلبی و مراتب حبّ و علاقه مندی زیاد تحقق داشت از آنجمله دکتری جلیل در عشق آباد بود ولی بهمان علت ممنوعیت بهائیان در تبلیغ روسیان اطلاعات کامل نیافت ولی پسرش لنکوچ

---۱۰۷۶

بهائی بود و خطابی نیز از حضرت عبدالبهاء بوی رسید و در تاشکند مالوک و دیگر ماکانوف که نیز خطابی از حضرت عبدالبهاء یافت و بعضی الواح بروسی ترجمه کرد و مختصری از احوال ایزاپیلا کرنوسکی خانم فاجعه نویس مشهور و شاعر گذشت که کتابی در شرح حیات حضرت نقطه بنوعی تیاتر و نیز کتابی در شرح حیات حضرت بهاء الله نوشت و خطابه و مقالاتش راجع باین امر مهمه عظمی در آن کشورها انداخت و خود سفری هم بحیفا نمود و گفتند که السنه روسی و انگلیزی و فرانسه و آلمانی و ایتالیائی بخوبی می نوشت و سخن میگفت و در سن هفتاد سالگی همینکه از زبان اسپرانتو مطلع شد پس از دو ساعت مطالعه مرقومه در آن زبان نوشت و او روحاً خواهان وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بود دیگر مسیو تومانسکی مستشرق معروف روسی که با میرزا ابوافضل

معاشرت داشت و میخواست بواسطه او جریده ماوراء بحر خزر بفارسی منتشر سازد و او کتاب اقدس را بانضمام بعضی الواح روسی ترجمه و طبع و نشر نمود و صدها نفوس دانشمند روسی که اطلاعات کافی در این امر حاصل کرده بسیاری از آثار خطی و تصویرها بدست آورده ترجمه و بحث های دقیق کردند و طبع و نشر نمودند بنوعیکه مخزن ادبی مسکو و لنین گراد فی الحقیقه یک محفظه وسیعه این امر می باشد. و از همه مهمتر تولستوی شهیر

--- ۱۰۷۷

می باشد و لئو تولستوی در سال ۱۸۲۸ متولد شد و در سن هفتاد سالگی بواسطه نمایش امر باب که ایزابلا گرینوسکابا در سن پترسبورگ داد در سال ۱۹۰۳ نشر داد از این امر اطلاع یافت و کتباً از وی تقدیر نموده نامه مذکور در مطبوعات روسیه نشر یافت آنگاه رساله تالیف اراکویان را راجع به بقیه اصحاب اولیه حضرت اعلی و هم برخی از تعالیم مطالعه نمود و بیکی از دوستانش مولانژر نام که مشغول بتالیف کتابی در باب ادیان بود فرستاده تاکید کرد که در آن کتاب فصلی در باب بهائیت ضمیمه نماید و سپس تولستوی کتابهایی بسیار که دسترس شد راجع به بهائیت خرید و کتاب بنام ندهای افراد بشر تالیف ایوان ناکویین راجع به ادیان و بهائیت دوست داشته و نسخی برای چند تن از دوستان خود فرستاد و بالاخره در سال ۱۹۱۰ درگذشت و این عبارت از کلام اوست همه ما حیات خویش را درین مجاهدت بپایان میرسانیم که شاید موفق بکشف سر امکان گردیم ولی مفتاح این سر در دست زندانی ترکیه حضرت بهاءالله مقیم عکا فلسطین بوده است ما در این مقام شرحی را که میرزا عزیز الله جذاب سابق الذکر خراسانی در کیفیت احوال و ایمانش نوشته از عین خطش نقل می نمائیم وهی هده " تفصیل ایمان و اطلاع ایشان از امر مبارک بهائی آنکه در اواخر ماه شعبان سنه ۱۳۲۰ در حضور مبارک حضرت عبدالبهاء جل

--- ۱۰۷۸

عبودیت مشرف بودم شرحی در باره مرحوم غراف تالستوی فرمودند که نفسی است بسیار منصف ولی از امر بی اطلاع یک نفس میخواهد که با او ملاقات نماید و بگوید فلاسفه قبل نهایت اشتهاشان در حکمت و سلوک بود شما هم نهایت قدری از آنها بیشتر معروف میگردید مثلاً آنها علمی بلند کردند پنج ذرع علم شما ده ذرع خواهد بود



و لکن خود را در دریای توحید در آورید که اسم و رسمتان ابدی و باقی بماند از این قبیل فرمایشات که با تمام رسید فانی بر عهده گرفتم مصمم بملاقات حضرتشان گردیدم مراجعت از ارض اقدس از طریق ادسا در یوم یکشنبه اول ماه رمضان سنه ۱۳۲۰ م ۱۴ سپتامبر سنه ۱۹۰۲ مسیحی بلیط گرفته با راه آهن روانه طول گردیدم سه شنبه بقورس رسیدم و چهارشنبه نزدیک یانسی پسلانی که محل ایشان بود رسیدم وقت حرکت واغون قاندختور کسیکه در راه بلیط ها را نگاه میکند تجدید شده بلیط بنده را که دیدند دو نفر بودند پرسیدند کجا میخواهید بروید عرض شد برای ملاقات غراف تالستوی می‌روم گفتند ممکن نیست از طرف دولت قدغن شده کسی با ایشان ملاقات نکند و شاگردان ایشان از ملاقات ممنوع اند و راه آهن علاوه از یکدقیقه در استانسیه یانسی پسلانی بیشتر اذن ندارد و کسی

--- ۱۰۷۹

را نمی‌گذارند پیاده شود عرض شد من ایرانی و بهائی هستم برای بعضی سئوالات روحانی ملاقات لازم است و مخصوص از عگا آمده ام معلوم شد هر دو قاندختور از مرده ایشان هستند قدری تفکر نموده با هم مشورت نمودند بفانی فرمودند که چاره دیگر نیست جز آنکه در سمافور که نزدیک ایستگاه ماشین است یک دو نفر آمده شما را ببرند فانی قبول نمود و تشکر ابراز داشت وقتیکه در سمافور فانی را با اسباب پیاده نمودند شبی بود برف و باران میامد در نهایت تاریکی با پالتو خز میلرزیدم ولی چاره نبود علاوه از نیم ساعت که گذشت راه آهن از آنجا روانه شد دو نفر آمدند با کمال اظهار محبت اسبابهای بنده را قدری برداشته پیاده رفتیم ناچارنیک استانسیه هم که از مرده حضرت غراف بودند فوراً امر فرمودند پیچ را آتش کردند، لباسهای فانی قدری خشک شده ولی امر فرمودند ژاندار از طرف دولت درب خانه گذاردند که کسی را نگذارند نزدشان برود بعد از صرف چای صبح شد اسباب که همراه داشتم، گذاشته با اونیشکه روانه شدم شاگردان هر یک که رفته بودند برمی‌گشتند می‌گفتند نروید نمی‌گذارند و لکن متو کلاً علی الله رفتم نزدیک درب عمارت که رسیدم پیاده شدم و بروسی بژاندارمه سلام دادم پرسید که برای چه آمده اید عرض شد من ایرانی هستم بعضی مطالب روحانی لازم داشتم از ایشان سؤال نمایم فرمودند قدغن

--- ۱۰۸۰

است اذن ندارم کسی را بگذارم عرض شد کسی را بفرمائید از اندرون بیاید من پیغام خود را در حضور شما برسانم معلوم بود تا یکدرجه ملاحظه را دارد قبول کردند پیغام دادند بعد از چندی شخصی تشریف آوردند بعد از احوالپرسی معلوم شد جناب چرتکوف فیلسوف معروف که حال هم حیات دارند و دو سال بود که ایشانرا از روسیه تبعید نموده بودند تازه اذن مراجعت شده آمده و محض ملاقات حضرت غراف آمده اند بعد از سؤال و جواب و اطلاعشان که دانستند از عگا و حیفا از حضرت مبارک آمده ام می خواهم پیغام مبارک را برسانم تشریف بردند مذاکره فرموده مراجعت نمود و به ژاندارمه از قول حضرت غراف مذکور داشتند که این از مرده من نیست از عگا راه دور آمده و مرا تا حال ندیده و از شاگردان من نیست و مسیحی نیست برای سؤال و جواب روحانی است بگذارید بیاید ملاقاتی میشود مراجعت می نماید و ژاندارمه قبول نمود حضرت چرتکوف پیشوا شدند به اطایکه برای ورود مسافر بود بردند و از طرف غراف لیف نیکلای اظهار مرحمت فرمودند و مذکور داشتند چون در راه صدمه کشیده اید قدری راحت شوید تا ظهر بعد از ظهر در سر نهار ملاقات میشود و صحبت بداریم عرض شد هر چند درس روسی نخوانده ام و لکن حروفات چاپی را قدری میتوانم بخوانم لذا استدعا میشود کتاب آخر ایشان که

--- ۱۰۸۱

بانسب بلوی نموده و حکم کفر و قتل دادند التفات فرمائید تا وقت ملاقات مطالعه شود تشریف برده کتاب را آوردند بعد از شستن سرو صورت خود خواستند چای بیاورند عرض شد صرف شده بعد از قدری راحت از ساعت نه روسی الی ساعت دوازده روز جمعه ۱۷ سپتامبر مشغول مطالعه کتاب شدم مفهوم شد که مرقوم فرموده اند چه ضرر دارد ما هم مانند موسوی و اسلام بگوئیم مسیح مانند آنها مبعوث گشته و مسأله کبوتر و شیطان و بالای کوه اینها را از میان برداریم و موهومات بذهن عوام ندهیم و خود را محل شماتت ملل ننمائیم ساعت یک بعد از ظهر احضار فرمودند خدمتشان رسیدم چون پاهاشان کم قوه شده بود کرسی ترتیب داده بودند که پاهاشانرا میگذاشتند یک ماه قبل که اوغوست بود مریدهای ایشان جشن هشتاد سالشان را گرفته بودند بعد از بجا آوردن رسوم انسانیت از طرفین برای بنده و حضرت چرتکوف میز نهار چیده بودند فانی آن سنوات گوشت نمی خورد معروض داشت

چند سال است گوشت نمی‌خورم متبسمانه فرمودند منم گوشت نمی‌خورم شما هم معلوم است که از تعلیمات مبارکه است جواب عرض کردم حرام نیست در کتاب بعد تفصیل لوح مبارک عرض شد که می‌فرمایند غذای انسانی از بدایت گوشت نبوده و خداوند به انسان چنگال و دندان گوشت خوردن نداده چه قدر بودائی و برهمنائی

--- ۱۰۸۲

که گوشت نمی‌خورند و قوه شامه‌شان بهتر و سالم‌ترند بلکه اگر کسی گوشت نخورده باشد یا مدتی گوشت نخورد از نزدیک دکان قصابی بگذرد احوالش بهم گردد انصاف نیست برای چند روز زندگانی انسان شکمش را قبرستان حیوانات نماید و حال آنکه ممکن است بحبوبات و لبنیات و دهنیات<sup>14</sup> سدجوع شود فرمودند مانند غذای خودشان برای فانی تخم مرغ با روغن کره حاضر ساختند در طی نهار شروع به صحبت فرمودند که من بروز نامجات اعتماد تام ندارم زیرا بغض بعضی جهات ذم یا مدح کنند سه دفعه خواستم ازین قانون آگاه شوم از بابی و بهائی آگاهی از روی بصیرت تامه که در کتب خویش بنویسم دوازده یوم قبل که با جناب چرتکوف ملاقات گردید همین مذاکره در میان بود عرض شد بنده هم امروز روز دوازدهم است که از حضور مبارک عازم خدمت گردیده سؤال فرمودند که باب را چه میدانید و چه وقت ظاهر شد و چه داعیه داشتند جواب شد حضرت باب جوانی بودند " الی " و حضرت باب در تمام کتب و رسائل فرمود من آمدم شما را آگاه نمایم حق در میان شما و شما او را نمی‌شناسید من ازو تمنا دارم که در راه او شهید شوم و دولت دانستند که هرچه هست اصل حضرت بهاءالله است او را اولاً حبس " الی " و کتاب وصیت مرقوم فرمودند بعد از صعود پسر بزرگشان عبدالبهاء عباس افندی مرجع بهائیان مقرر فرمودند

--- ۱۰۸۳

ارض و نظام آن به سلاطین عادلہ راجع قلوب را برای حق مقرر و مقدر فرموده فرمودند بعد از صعود حضرت بهاءالله امرشان چه قسم است جواب عرض شد روز بروز در ترقی و انتشار است سؤال فرمودند ادعای حضرت بهاءالله جواب عرض شد باصطلاح کتب مقدسه مکلم طور یهوه اب جاوید و اصطلاح شیعه رجعت حسینی باعتقاد

سنت و جماعت حضرت باب مهدی و حضرت بهاءالله رجعت ثانی حضرت مسیح الله " الی " سؤال فرمودند از احکام تازه جواب عرض شد کتاب آسمانی احکام تازه موسوم بکتاب اقدس و عبادات بکتاب الله راجع و احکام فروعیه کل بیت عدل عمومی از جمله احکام وحدت بشر که میفرمایند کل بار یکدارید و برگ یک شاخسار از جمله وحدت ادیان پاکی ادیان وحدت خط و وحدت لسان عمومی و وحدت اجناس تساوی رجال و نساء ترک تعصبات وطنی، مذهبی، جنسی، سیاسی امر به تعلیم اطفال ذکور و اناث اجباری تا کسی در ارض بیعلم و صنایع نماند از جمله در هر شهر و قریه نه نفر از طرف عموم محفل داشته باشند بامورات ملت و فقرا و ایتم و معارف رسیدگی نمایند از جمله ترک سلاح و صلح عمومی سؤال از خوردن و نخوردن گوشت جواب عرض شد در کتاب حرمت آن نازل نشده ولی از لوحیکه حضرت عبدالبهاء میفرمایند بتدریج ترک میشود وقتیکه نفوس بدرجه

--- ۱۰۸۴

ای تربیت شوند که کشتن یک مرغ را روا ندارند البته قتل انسان بکلی برداشته می شود سؤال فرمودند که از سائر ملتها غیر اسلام کسی ایمان آورده جواب عرض شد خود بنده از بنی اسرائیل " الی " سؤال فرمودند حضرت عبدالبهاء چه دعوی دارند جواب عرض شد بندگی و عبودیت صرفه میفرماید اول غلام شما منم و اول خادم شما من مروج احکام پدر بزرگوار است و بموجب کتاب وصیت مبارک کل من فی البهائ مامور که اطاعت نمایند ولکن برادرها یعنی میرزا محمد علی بر مخالفت حکم پدر قیام کرد و برادر خود را هم بر نقض واداشت فرمودند این باید بشود از خاندان خود بهاءالله چنانچه پسر من که افسر است حال بطربورغ شب و روز در قتل من میکوشد این دلیل برحقیقت است ازین محزون مباشید باید بشود سؤال فرمودند که برای من الواح تازه بفرستید جواب عرض شد فانی درس روسی نخوانده ام در چند سال در تجارت منشی دفتردار حروف را شناخته ام جناب آقا میرزا علی اکبر نخجوانی که در بادکوبه تشریف دارند روسی آلمانی خوب میدانند عرض میشود با شما طرف مکاتبات شوند و دستخطی از حضرت عبدالبهاء صادر شده لوح شرق و غرب معروف بزودی عرض می شود ترجمه بروسی بنمایند و بفرستند فانی هم از حضرت تعالی سؤال دارم فرمودند بگو عرض شد با تفصیلی که بعرض

رسید شما حضرت بهاءالله را مربی عالم و موعود این قرن میدانید یا نه دو دست خود را بلند نموده فرمودند من چگونه می توانم قبول نمایم در صورتیکه من جمعی را میخواستم در روسیه تربیت نمایم این است که می بینید ژاندارمه گذاشته اند که کسی نزد من نیاید تا چه رسد بکسی که سی و چهار سال از ایران به بغداد و ادرنه و عکا نفی و محبوس و تمام سلاطین را به صلح عمومی و عدل دعوت نماید و چقدر در راه او شهید شدند البته این امر عالم گیر خواهد شد من تفصیلاً برای خود می نویسم که کل بدانند و روی آورند درین حین صبیبه کوچکشان منشی شان را از حبس خلاص کند تشریف آوردند و با کمال مهربانی ملاقات و احوال پرسى فرمودند و همچنین دکترشان و قدری چرتکوف از حقیقت این امر ذکر فرمودند و آنچه بنده عرض مینمود و سؤال می نمودند کل را مینوشتند و چند دانه از عکس خودشان و چند کتاب به یادگار دادند مخصوصاً توقع فرمودند که خدمت بلند مرتبه عبدالههء عرض بندگی مرا معروض دارید نزدیک غروب مراجعت شد و از بادکوبه لوح شرق و غرب بروسی ترجمه شد برای ایشان ارسال گردید و خدمت مس بارنی هم عرض شد با صبیبه ایشان ارسال مرسول جاری فرمودند اما از تحریر ایشان فانی بیخبر بودم تا یکسال متجاوز است که جناب آقا سید مهدی را بمسکو خواستند مراجعت کردند یک کاغذشان

بیرون آمده مرقوم فرموده اند من از امر بهائی بی اطلاع بودم فلانی آمده مرا مفصلاً آگاه نمودند هر چند از علما و اهل علم نبودند ولی معلوماتی که بمن دادند با دو دست قبول کردم در یکی از کتابشان مینویسد یکی از اسلامیان نزد ایشان از اسلام دل تنگی کرده گویا مذهب مسیحی را توصیف کرده باو گفته شد که از اسلام رنجیده ء چرا بقهقرا برمیگردی قدم پیش گذار برو بهائی شو و مسافرینی که از مسکو آمده تمام ذکر می نمایند که شاگردان ایشان دسته دسته میانند از امر بهائی آگهی می خواهند یکی از آنها در روز مجلس عمومی فرصت بناطقیین بهائی نمیدهد خودش دیگرانرا تبلیغ مینماید .  
انتهی

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

## عراق

بنوعی که در بخش شش شرح دادیم گروهی از مؤمنین در بلاد عراق خصوصاً در بغداد و یعقوبیه میدرخشیدند که عدّه از اخلاف مقدمین و برخی جدید الورود در این امر بودند و عدّه نیز از ایرانیان در آنجا سکونت داشتند و اختلاط از اسلامی نژاد مختلف و از بنی اسرائیل بودند و آقا مصطفی و ناصر را نوشتیم که چگونه مقیم بیروت و اسکندریه و عکا شدند و احوال شیخ محمد از مشاهیر مؤمنین را در بخش مذکور بتفصیل آوردیم و خاندان آقا میرزا محمد و کیل خصوصاً پسرانش آقا محمد حسین و آقا نورالله معروف بقوندرهچی در بیت حضرت بهاءالله به سرایداری مفتخر بودند و زائرین را باداب و مراسم زیارت هدایت می کردند و ضیافت و پذیرائی مینمودند و چون بیت را اعدای بالاخره قبض کردند آنان مقیم اسکندریه گشتند و منیر افندی خلف آقا محمد حسین سالها در محفل روحانی بغداد منشی بود و از اشهر مؤمنین و دارای تمول و نفوذ حاجی محمود قصابچی بود و حضرت عبدالبهاء سعی بسیار در ایجاد وحدت مابین بهائیان عراق و پیشرفت این امر در آنجا و حفظ و عمران بیت ابهی<sup>۱</sup> نمودند و آثار کثیره آنحضرت برای بهائیان بغداد کافی و شامل احوال است و ما در اینجا راجع باحد کثیره اهل بها در آنحدود و راجع بواقعات کثیره آن محض اختصار بهمین مقدار اکتفا می نمائیم .

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

## فلسطین و سوریه

شرح اوضاع آنحد و مواضع متبرکه و تاریخیه متعلق به سنین اشراق انوار ابهی<sup>۱</sup> و نیز راجع به حضرت عبدالبهاء و تاسیس عائله ایشان خصوصاً در بخش ششم و هفتم نگاشته آمد و هنگامی که حضرت بهاءالله با عائله از خانه عبود معهود به قصر بهجی انتقال فرمود حضرت عبدالبهاء با عائله خود بر جایشان در همان قسمت بزرگ عمارت قرار گرفتند و عائلات میرزا اسد الله اصفهانی و حاجی سید جواد یزدی و آقا سید مهدی را در قسمت کوچک جای

دادند و بعد از چهار سال در حالی که گفتگو انتقال از آن خانه هم در میان بود به علت آنکه پاشای کرد از اهل شام که به حکمرانی آمده بود خانه را می‌خواست به خانه صیقل معروف به مدور انتقال نمودند و پس از دو سال به خانه عبد الله پاشا اسقرار جستند و مدتی متمادی در آنجا بسط افاضات بر یگانه و بیگانه داشتند تا آنکه صعود انوار شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> در قصر بهجی واقع گردید و شرح آن واقعه هائله و حالات و بیانات و نامه های تسلیت بخش حضرت عبدالبهاء در بخش شش و هفت نگارش یافت .

و خیالات خودسرانه میرزا محمد علی غصن اکبر و همرازانش و تفحصشان از آثار حضرت بهاء الله که در چنته (جانته) حضرت عبدالبهاء بود و قیامشان بردستبرد نیز نوشته گردید و کتاب وصیت نامه حضرت بهاء الله بنام کتاب

--- ۱۰۸۹

عهدی که به استحکام تمام اخذ عهد خود را از همه اغصان و افنان و منتسبین و کل اهل بهاء در حق آن حضرت کردند، عیناً ثبت گردید و کیفیت احوال برادران و بستگان بیوفا بعد از استماع آن وصایا شرح داده شد و بالاخره پس از انتشار یک دوره آثار قلم حضرت عبدالبهاء و توجه اهل بهاء باز هم در روز یک صد و هشتادم بعد از صعود که روز یازدهم آذر ماه جلالی و پنجم قوس بود در عکا در مجمع عمومی بهائیان با حضور میرزا محمد علی غصن اکبر کتاب عهد را دادند که قرائت نمودند و همه اظهار اطاعت و انقیاد کردند ولی میرزا محمد علی در سرپی سست کردن بنیان کتاب عهد را گرفت و از عائله و بستگان در عکا گرفته تا بهائیان بلاد نائیه هر که را میتوانست بتدبیری که میدانست اضلال کرد و از مهین همدستانش میرزا آقا جان کاشی کاتب وحی در عکا و آقا جمال بروجردی در طهران و برخی دیگر شدند و بالاخره به نوعی که در بخش سابق مفصلاً مسلسلاً بیان شد فرقه بنام ناقض ناکث عهد که در آثار حضرت عبدالبهاء تکرار گردید در داخل اهل بهاء پیدا شدند که مرکزشان میرزا محمد علی غصن اکبر در قصر بهجی قرار گرفت و برادر مهتر بزرگوار را هدف سهام افتراءات و بهتان هائی ساخت که از آن جمله دعوت و ادعاء جدید به

--- ۱۰۹۰

مقابل آیه کتاب اقدس: " من ادعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه مفترخ كذاب " بود و آن حضرت آثار و خطابه‌های بسیار دال بر کمال مقام عبودیت به هر سو منتشر فرمودند و امضاء خود را ع به عنوان عبدالبهاء عباس توضیح دادند و نیز آن بیوفایان نزد چنان دولت خائف مضطرب قاسی عبد الحمید عثمانی آن حضرت را به علاوه اتهام به دعوت جدید شیعه‌ئی متهم به ارتباط با دول اروپا خواستند و با دشمنان آن حضرت از اشخاص و از فرق موجوده در آن حدود کمال موافقت و مرافقت نمودند و آن حضرت به قوه حقیقت مقاصد خود و تأییدات غیبیه و نیروی عظیم بیان و استدلال سنینی طولانی همی مدافعت فرمودند و آنچه را که آن حضرت نمی‌پسندیدند باعمال مخالفان مذکور در انظار بیگانگان جلوه نمود یعنی میدان ثابت و ناقض و تعدد مرکز پیدا شد حتی برخی از بهائیان دلسوخته آن را به اختلاف سنی و شیعه تشبیه می‌کردند و خود را تسلی می‌دادند و آن حضرت در همان ایام با همه رنج از ناقضان و کدورت از چنین شهرتی بین بیگانگان در ارتفاع اعلام بهائیت کوشیدند و همی خبر و تسلیت دادند که عنقریب اعلام نقض منکوس و سرنگون خواهد شد. و در اوائل همین اوضاع و احوال فتوحات روحانیه اروپا و امریک نمودند که دسته دسته بهائیان آن حدود به عکا آمده

--- ۱۰۹۱ ---

زیارت می‌کردند و تفصیل تمام آن امور در بخش سابق گذشت و در آن سنین میس لورا بارنی (مادام دریفوس) به عکا آمد و ایامی که در محضر آن حضرت استفاده حقایق معنویه آلهیه می‌کرد خانه مذکور عبود را مع مایتعلق بها به نام آن حضرت خریده اهدا نمود و داستان قلعه بند کردن سلطان عبدالحمید آن حضرت را نیز به تفصیل در بخش سابق نگاشته آمد که به اشاعات ناقضین در توهم افتاد و آن آزادی که در اواخر ایام ابهی<sup>۱</sup> داده بود بازگرفت و بهائیان عکا را عموماً در نتیجه ارسال مکرر مفتشین و اغواوات ناقضین قدغن کرد که از دروازه عکا بیرون نروند و کسی نزدشان آمد و رفت نکند و کار بر مهاجرین و مسافرین و زائرین عکا سخت شد و از جانب دولت مراقبها در کار بود و دیگر اماکن مهمه عکا و حوالی به همان حال سابق قرار داشت و قشله عسکریه محبس ابهی<sup>۱</sup> در دست حکومت بود و قصر بهجی را کماکان ناقض اکبر و عائله اش تا آخر ایام در تصرف داشتند و حضرت عبدالبهاء حق



خود را در دست آنان نهادند و ثابتین در عهد و پیمان فقط به زیارت روضه و توقف و اقامت در مسافرخانه آنجا که بدست حضرت عبدالبهاء و مؤمنین تاسیس و تعمیر و تزئین و توسعه یافت شادمان بودند و به تفریح و زیارت باغ رضوان و فردوس و قصر مزرعه و غیرها فائز می گشتند و محل اقامت زائرین واردین عکا از مشرق از ایران و

--- ۱۰۹۲

ترکستان و قفقازیه و عراق و سوریه و مصر و هند و از غرب از امریکا و فرانسه و انگلیز در مسافرخانه عکا بود و مسافری غریب محض مراعات حکمت و احتیاط از اندیشه دولت عثمانی ملبس بزئی اهالی عثمانی می گشتند و شرف اندوزی زائرین و مجاورین بهائی به حضور حضرت عبدالبهاء در بیرونی بیت که در حجرات بالای مسافرخانه بود واقع است و در اوائل ایام نونهالان مجاورین عکا غالباً نزد زین المقربین و مشکین قلم و آقا سید اسد الله قمی و غیرهم فارسی و عربی و خط میاموختند تا آنکه در حدود سال ۱۳۱۶ به امر حضرت عبدالبهاء صورت مکتبی تأسیس گشت و فارسی و عربی و انگلیسی تحصیل نموده و آن حضرت خود مواظبت و مراقبت کرده تعلیم و تشویق همی نمودند .

دیگر از ابنیه مهمه این امر در آن اراضی بناء مقام اعلی بر دامنه کرمل می باشد که حضرت عبدالبهاء در بحبوحه معاندت دشمنان داخلی و خارجی در سال ۱۳۱۸ به حیفا تشریف داشته اراضی را برای بناء به پردسیانی مقاطعه دادند نقشه کشیده بنای شامل نه ضلع بنیاد کردند و بهائیان کمکهای مالی نمودند چنانچه ابواب بنام باب الفضل یادگار میرزا ابو الفضل ( باب الاشرف ) میرزا اشرف بادکوبه ) و نیز باب النصر باب الامین بود و همان وقت که اطاق وسط یعنی محل استقرار هیکل حضرت در سال ۱۳۱۹ تمام شد میرزا اسد الله اصفهانی را پس از عودت از امریک مامور

--- ۱۰۹۳

حمل جسد نموده و او بایران آمده صندوق را از خانه محل امانت حرکت داده با ریاستش بر مجموع حاملین که هشت نفر بودند از طریق کاشان اصفهان نجف آباد عبور داده از راه بغداد به سوریه رسانیدند و این در سال ۱۳۱۹ وقوع یافت ولی بعد از رسانیدن به مرکز باز اسباب استقرار فراهم نشد و آنرا در خانه یکی از منسوبین در حیفا مستور

کردند چه که از طرف دولت عثمانی بیم همه نوع خطر می‌رفت تا هشت سال گذشت یعنی در سال ۱۳۲۷ در روز اول عید نوروز مطابق ۲۸ صفر جسد را به دست خود آن حضرت در آن هنگام که شورش عثمانیان در سر مشروطیت بود در اطاق وسط که قرارگاه بود قرار دادند و ما شرح خریداری و تأسیس اراضی جبل کرمل و مقام اعلی را در بخش سابق آوردیم و در این مقام شمه نقل از میرزا عنایت الله اصفهانی ربیب میرزا اسد الله مینگاریم قوله " چون عرش اعلی را حسب امر جمال مبارک در طهران تسلیم آقا میرزا اسد الله کردند من در طهران دیدم که شبانه صندوقی را آوردند در خانه و در یخدان گذاشتند گمان می‌کردیم آثار و الواح مبارک است بعد باغی در سر قبر آقا خریده و آنجا امانت را کار گذاشتند و هیچ کس نمیدانست چه است بلکه گمان میکردند آثار و الواح است

--- ۱۰۹۴

یکبار هم از ارض مقصود حسب امر جمال مبارک آقا میرزا اسد الله باتفاق سید علی افغان مامور به سرکشی آن در طهران شدند چون رفتند امانت را بکمال و سلامت یافتند و چون امر سرکار آقا آن شد آن صندوق را آقا میرزا اسد الله با عائله که هیچ نمی‌دانستند آن صندوق را در یخدان گذاشته به اصفهان آورد و سپس تا بغداد با تخت روان و سفارش دولت توسط وزیر با فرید و سکینه که در مصر است آمدند و از آنجا چون امر مبارک شد که با کمال جلال حرکت کند لذا بتدبیر خودش سه تن از احباب عرب را به لباس چفیه و عقال و مسلح همراه برداشته و آقا محمد حسین و کیل و یک نفر دیگر نیز بود که مجموعاً هفت نفر بودند به شام آوردند و به بیروت رساندند و فرمودند که با کشتی بیارند و آقا محمد مصطفی و میرزا یوسف خان با کشتی متزلزل به عکا وارد کردند و از قضا در آنروز شیخ مغربی ها که به نهایت مجلل و محترم بود مُرد و برای تجلیلش همه اشتغال تعطیل گشت و لذا در گمرک تفتیش به عمل نیامد و آقا میرزا اسد الله آورده در خانه ما گذاشت و رفته سرکار آقا را خبر کرد و تشریف آوردند از پله ها تا طبقه سوم که صندوق مبارک بود بدون کفش تشریف آوردند و سپس صندوق را به بیت مبارک یعنی خانه عبود معروف بردند و در ضمن آثار مبارکه برقرار گشت تا آنکه نقل به حیفا دادند و چندی در بیت مبارک ماند و چون صندوق رخام را از

هندوستان آوردند سرکار آقا خود به گمرک رفتند و شرح صندوق را فرمودند و در گمرک باز نشد و بخانه مستاجر مبارک که در محل قبرستان است آوردند و شش ماه تقریباً در آنجا ماند و بعد نقل به خانه دیگر دادند که آن وقت احبا آنجا مشرف می شدند و بعد در اطاق خانه‌ئیکه الان میرزا بدیع الله می نشنید آوردند و چندی آنجا بود وقتی چند نفر از مسافرین نجف آبادی را امر فرمودند که شبها را محض محافظت در آن اطاق خوابیدند و در موقع نقل به مقام صندوق عرش مبارک را در کروسه گذارده به مقام آوردند من هم آن روز بودم که در زیر زمین مقام بردند و بدست مبارک در صندوق چوبی جوف صندوق سنگی را باز کردند و صندوق عرش را در آن گذاردند. در صندوق چوبی و رخام را بستند حالت عجیبی در هیکل مبارک بود زلفها پریشان بودند یکی از احبای امریکائی می خواست عکس مبارک را بردارد راضی نشدند و در عین احوال کشور فلسطین مخصوصاً حیفا روی ترقی بود و در سال ۱۳۱۶ امپراطور آلمان با تشریفات رسمی و احترام تمام بهمراهی اعیان عثمانی بحیفا آمده بزیارت قدس رفت و هنگام پیاده شدن در حیفا یکصد و یک توپ خالی کردند و حضرت عبدالبهاء مکرراً به مجاورین و مسافرین فرمودند هرکس را میسر شود اراضی اطراف مقام اعلی را در جبل کرمل اتباع نماید محبوب و مقبول است زیرا

حال خرید این اراضی میسر ولی بعدها بینهایت پر بها و معسور گردد و لهذا آقا میرزا جعفر یک قطعه زمین که وسعت آن تخمین سیزده هزار متر مربع بود در نزدیکی مقام اعلی خرید و در سنه ۱۳۲۶ بنا مسافرخانه در آن نمودند اطاق مکمل بساخت و پس از اتمام اثاثیه آن از فرش و سائر لوازمات نیز مهیا کرد جمعاً تخمین نه هزار تومان مخارج نمود و در غره رجب ۱۳۲۸ آن بنا تکمیل پایان رسید و در ماده تاریخ اتمام آن عندلیب این بیت انشاء نمود .

و بالای سر در به حسب دستور مبارک آن حضرت عبارت ذیل را بر سنگ کردند. " این بنیان مهمانخانه روحانی است و بانی میرزا جعفر شیرازی رحمانی است " و اما شرح حال ناقص اکبر و دیگر ناقضین مفصلاً در بخش سابق مسطور گردید و از آنان میرزا ضیاء الله که نسبتاً بهتر بود چنانکه ثبت کردیم در سنین اولیه در گذشت و مهد علیا نیز از میان رفت ولی میرزا محمد علی در تمامت این دوره برجا بوده در خیال و اعمال خود ایستادگی داشت و هر قدر مقام عظمت نیر میثاق بیشتر جلوه می کرد به بغض و حسرتش بیفزود و عائله اش نیز ازو تأسی کردند و آن حضرت

--- ۱۰۹۷

گرچه دست وی را از دامان امر ابهی<sup>۱</sup> و اهل بها کوتاه کرده از فساد نجات بخشیدند ولی در امور ظاهر از همه بستگان دستگیری نمودند و میرزا بدیع نیز گهگاهی موافق شده، توبه مینمود و در عین حال به حال نفاق باقی بود کمک و مساعدت میفرمودند و دیگر ارکان نقض مانند میرزا مجد الدین و محمد جواد قزوینی و غیرهما به همان طریق از جامعه مؤمنین جدا و بحال خود در گوشه خفا و انزوا افتادند و شمه ای از اخلاق و شیم غیر مرضیه شان در طی بخش های سابقه مسطور گردید از آن جمله آنکه میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی سابق الوصف در بخش ششم که با آنان یار موافق بود در ایام اشراق انوار ابهی<sup>۱</sup> چند سالی در عکا مقیم شد و زنی جوان عرب بگرفت که با او علقه یافت و در پورت سعید دکان توتون فروشی باز کرد پسرش میرزا حبیب را بدان شغل گماشت و میرزا محمد علی که به سال ۱۳۰۲ عزم سفر هند نمود جمال ابهی<sup>۱</sup> به رأی حضرت عبدالبهاء محول فرمودند و او بسکه اصرار داشت عاقبت بدان عزم بیورت سعید رفت و با میرزای مذکور ناظر مصاحبت حاصل کرد و باتفاق آنان و خادمشان خاور به بمبئی رفت و پس از گردش مفصل در هند خواست عودت نماید و جمال ابهی<sup>۱</sup> اجازت نفرمودند و به مادرش نوشت و به حضرت عبدالبهاء متشبت شدند و ایشان به محضر ابهی<sup>۱</sup> عرض کرده اجازت گرفتند و چون در اسکندریه وارد

--- ۱۰۹۸

شد و بهائیان خواستند که با تنی از معاریف و وجوه مملکت ملاقات کرده رهبری نماید هر چند سعی کردند پذیرفت و باز به سفری دیگر که به بمبئی برای کتب رفت دو سال در خانه مانده بیرون نیامد آقا میرزا محسن افغان

حکایت کرد من باو گفتم آخر گردش تو فرجی جواب گفت میترسم مردم مرا بشناسند حتی آنکه چون ما ها ایرانیان  
 عمامه ایرانی بسر داشتیم ما را مجبور میکرد چون به منزلش میرویم فینه نیز همراه ببریم و همینکه به منزلش نزدیک  
 می شویم با فینه وارد شویم و بالاخره گفت میایم بشرط اینکه کسی با من نیاید و به تنهایی گردش کرد از قضا در  
 کنار دریا نشست و قونسول عثمانی او را دید بگمان شخصی از سوریه آمد خواست با او تکلم کند او ملتفت شده  
 ترسیده برخاست و روانه شد قونسول از عقبش براه افتاد و او بحال بیم و خوف میرفت تا قونسول باو رسید و احوال  
 پرسید جواب گفت از اهل مصرم و چون منزل آمد در نهایت اضطراب حکایت کرد باو گفتم این مملکت آزادی  
 است و قونسول عثمانی را کاری از پیش نمیروود و کسی نمیتواند تعرض کند و با چنین احوال و اخلاق که بسط مقال  
 در این میدان وسیع ما را از وظیفه تاریخ نگاری خارج می نماید با اعتماد به نسب و کثرت منتسبین و متعلقین متملق و  
 ثروت و مکت و بعلاوه آنها تکیه بتوصیفات که جمال ابهی<sup>۱</sup> تشویقاً و مراعاةً للحکمه در حقش فرمودند تا آخرالایام

— ۱۰۹۹ —

دست از طلب ریاست نکشیده و با اغوا نفوس و نشر ارقام آنچه خواست کوشید و بالاخره خاسر و خائب گردیده  
 در حفره یاس و نومیدی خزید و چنانکه بتفصیل سابقاً واضح داشتیم او را دو زن بود و زوجه اولی بنت حاجی علی  
 عسکر تبریزی را قبل از ازدواج حضرت عبدالبهاء بگرفت و چون آثار نقض ازو بروز کرد مادر زنش در حال پیری  
 و شکستگی قصر بهجی را گذاشته به عکا آمده در جوار مرکز عهد و پیمان ابهی<sup>۱</sup> قرار یافت. و برای میرزا بدیع دهی  
 تمام و کمال دلیا نام خریدند و او متدرجاً مقروض شد مقابل هفتصد لیره رهن گذاشت و هنگامی که اظهار توبه و  
 انابه کرد ده را از رهن در آورده دیونش را ادا کردند و او را نقل به حیفا دادند تا در موقع جنگ بین المللی چون  
 خانه اش که در محله آلمانیها بود از میان رفت به آن حضرت ملتجی گشت به میرزا عنایت الله اصفهانی امر فرمودند  
 که خانه مشترکی فرید و ناصر پسران میرزا اسد الله اصفهانی را با اینکه ساکن داشت، تخلیه کرد او را با فامیلش  
 سکنی دادند و مال الاجاره شصت لیره را همه ماه آن حضرت دادند و هر ماه پنج لیره به او و سالی پنجاه لیره برای

تحصیل دخترش دادند و مصاریف و مایحتاج آنان را از قبیل کفش و غیره خریدند و با وجود نفاق و سوء اخلاقش آنان را کفالت و اداره می‌فرمودند و بالجمله اغصان که در اواخر سنین اشراقات ابهی<sup>۱</sup> به مکتب و رخا مغرور شده

--- صفحه ۱۱۰۰ ---

اسبان رهوار در طویله داشته سوار می‌شدند و با دوربین در غایت جلال عصرها برای شم الهوا می‌رفتند به علت عدم اطاعت از مرکز عهد عاقبت به ذلت افتادند دچار هوان گشتند . و از ناقضین عکا آقا علی اصغر یزدی سابق الذکر با ناقضین همدم بود تا در حیفا در گذشت و ازو و زنش بنت آقا علی قزوینی خاندانی به حال ابوی برجا ماند و دیگر حاجی خاور در قصر بهجی خدمت می‌کرد و نوکر شخصی میرزا محمد علی شد در سنین پیری در پائین قصر گلکاری می‌نمود به محضر مبارک حضرت عبدالبهاء به کمال ادب ذهاب و ایاب می‌کرد و سالم و بیعرفان بود و عاقبت در قصر بهجی در گذشت و اما جواد قزوینی سابق الوصف در بخش ششم ضمن اوضاع قزوین همینکه غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> وقوع یافت و حضرت غصن اعظم نه تن از مجاورین معظم اصحاب را برای قرائت کتاب عهد مقرر فرمودند او را یکی از آنان معین داشتند ولی او با اغصان و مخالفین همراه شد و بعلت نسبت زوجه‌اش با زوجه غصن اکبر معاشرتش با آنان بوده موجب نفرتش گشت و متدرجاً به ضدیت و خصمیت برخاسته علمدار نقض عهد جمال ابهی<sup>۱</sup> گردید و از ارکان عناد و بغضا محسوب شد به درجه‌ای که به افصح اخلاق و اسواء آداب سلوک نمود و با وجود عطوفت و عدم تعرض آن حضرت با لسان و قلم در توهین و تخریب بنیان میثاق کوشید

--- صفحه ۱۱۰۱ ---

و رساله در نقض نگاشت که بدست اعدا ترجمه بانگلیسی و نشر یافت و پسرش غلام الله در سال ۱۳۰۸ به امریکا رفته بعداً با خیرالله سوریه ای چنانکه در مطاوی بخش سابق نگاشتیم متفق شده برای نقض عهد کوشیدند و بالاخره

از خانه مذکور عکا به قرب بهجی در جوار همرازش منزل گزید تا در حدود سال ۱۳۳۶ از این عالم رفت و لقب و عقب نقض از خود بر جای گذاشت (15) و دو پسرش جمال و غلام در امریکا فوت شدند و پسر دیگرش ضیاء خلف

--- صفحه ۱۱۰۲ ---

پدر و مقیم بهجی و دکاندار در عکا است . اما میرزا آقا جان کاشی خادم الله که شرح سابقه احوالش را در بخش ششم و مال مملو از خسران و وبالش را در طی بخش سابق مندرج داشتیم عاقبت در ۲۹ محرم سال ۱۳۱۹ در قصر بهجی در گذشت و در ابی عتابه مدفون گردید و میرزا مصطفی بن میرزا مصطفی شهید نراقی سابق الوصف که نظر به شهادت والدش در تبریز به مقام خواجهگی حرم رسید و خصلت کنجکاوی و کعب الاخباری داشت با ناقضین مساعدت کرد و در باب فضائل آنان خصوصاً ناقض اکبر روایات و احادیثی از لسان اطهر ابهی<sup>۱</sup> روایت نمود و لذا وی را ابو هریره فرمودند و بدین نام شهرت یافت و معدلک گاهی فیما بین ثابتین تذبذب و تردد داشت و عاقبت

--- صفحه ۱۱۰۳ ---

در طبریا به قریه متعلق به مجد الدین و علی رضا بیفتاد و پا بشکست و در بیمارستان حیف در گذشت و در ابوعتیه مدفون گشت آقا مهدی بن حاجی غلامعلی کاشی سابق الوصف در بخش ششم که باغبان رضوان بود در خاتمه ناقض گردید ولی حسب توبه و الحاحش مورد عفو زعفران گشت و استاد عبد الکریم خراط که سابقه احوال در بخش ششم آوردیم پس از غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> با آنکه پیوسته به محضر آن حضرات ابراز اخلاص میکرد

---

15- در خصوص احوال محمد جواد قزوینی حکایت کنند که چون پس از استخلاص از حبس تبریز به قزوین رفته آنگاه به عزم ادرنه وارد اسلامبول شد نزد مشیرالدوله سفیر کبیر ایران رفته از انتساب خود باین امر تبری نمود و چون واقعه به محضر ابهی<sup>۱</sup> معروض گردید و منع اکید فرمودند که احدی از زائرین وارد از ایران با او ملاقات ننمایند و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که هنگام ظهور و بروز نقض وی در عکا بود کیفیت واقعه را برشته تحریر آورد و خلاصه آن چنین است که جواد مکتوبی بقزوین نزد میرزا موسی خان حکیم نوشت و بموجب دستور عمومی که از حضرت غصن اعظم عبدالبهاء بود مکتوب را قبل از ارسال بان حضرت بنمود و ملاحظه فرموده آنگاه پاکات را باز کرد و مطالب شریعه مفسده بیفزوده ارسال داشت و همینکه مکتوب بدست حکیم رسید بعد از ملاحظه لفظاً معروضه از خود بنهاد و عیناً به حضرت عبدالبهاء فرستاد و چون مکتوب را با ضمایم مفسده مطالعه نمودند جواد را احضار کرده تغیر و تشدد فرموده و جواد خارج شد به منزل خویش رفت ابدأ ابراز خجالت و ندامت از عمل خود نمود پس حاجی میرزا حیدر علی و آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی متفقاً نزد وی رفتند و نکوهش کردند نصیحت گفتند و او میرزا ابو الفضل را شفیع خویش در محضر حضرت عبدالبهاء قرار داده درخواست قبول توبه کرد و انابه اش را قبول فرمودند ولی او را توبه و ندامت حقیقی نبود و ناگهان اخباری از جانب ناقضین شهرت یافت و موجب شد که توبه و انابه جواد مردود گشت و حضرت غصن اعظم ویرا مردود و مطرود فرمودند .

ثبوت و رسوخ نداشت و آن حضرت اغضبا و اغماض فرمودند تا به سال ۱۳۲۶ پرده برداشتند و او تضرع و التجا کرد و بعد از چندی بیمار شدید شده درگذشت و در قبرستان بهائیان عکا مدفون گشت دیگر میرزا عبد الله بن آقا علی زرگر قزوینی سابق الوصف در بخش ششم که در عکا دکه خرازی فروشی و مکتب خط و مشق فارسی داشت و شعر میگفت و بهاج تخلص میکرد نفاق و نقض را مشید کرد تا در حيفا درگذشت و جسدش را به ابو عتبه عکا برده دفن کردند و ازو و خواهرش که زوجه آقا علی اصغر یزدی ساکن عکا شد، خاندانی بحالت ایوبین برجا ماند از آنجمله حاجی میرزا ابو القاسم ناظر که شرح حال او و پدرش را در بخش ششم نگاشتیم پس از غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> چندی در بیروت و عکا ماند و احوال و اقوال مخالفانه از وی

--- ص ۱۱۰۴ ---

شهرت یافت و آنحضرت وی را بایران نفی کردند و اهل بها را منع از معاشرتش فرمودند تا آنکه عرائض توبه و استغفار معروض داشته مقبول گردید و الواح بسیار صادره در حق او و خانواده اش برجای ماند دیگر محمد رضا مسکر سابق الذکر . و ما در بخش سابق فتن و بلاای شدید و آورده بر آن حضرت را که بتحریک ناقضان و معاندان رخ داد هر یک را در محلش نگاشتیم از آنجمله آقا میرزا محسن افنان صهر دوّمشان حکایت نمود که وقتی بعضی از غربین از ایشان اقتضا کرد که تاج جمال ابهی<sup>۱</sup> را بر سر گذارند جواب گفتند که چون خواهند بردارم زنند بسر میگذارم و در هر موقع سختی تاج را حاضر می نمودند و هنگامیکه تلگراف از باعالی آمد و ایشانرا بسرایه طلبیدند مرا امر دادند که تاج را حاضر کردم و به سرایه رفتم و حکمران خود بیهانه حاضر نبود و بسر محرر که مردی ناستوده بود گفتم هر مطلبی که با افندی دارید بمن بگوئید گفت خودشان باید حاضر شوند گفتم بگوئید من بر ایشان پیام میبرم گفت نمیشود باید خودشان بیایند و من بحضور آمده عرض کردم و بعد از لمح ه تامل تاج را مهیا نموده بمن دستور دادند که هر وقت تاج را خواستند بیاورم و مرا همراه برداشته به سرایه رفتم و سر محرر پرسید که تلگراف آمده شما با فرنگیها ارتباط دارید و آلات مضره فراهم نمودید جواب فرمودند من ابداً ازین مسائل خبری

--- صفحه ۱۱۰۵ ---



ندارم و افتراست پرسید اگر شهود شهادت دهند چه میگوئید فرمودند همانست که گفتم من ابداً ازین مسائل خبری ندارم و افتراست و اگر مقصود این است که بدینطریق حکمی بر من کنند حکم صادر کنید تا خودم امضاء نمایم آنگاه خلوت کردند و در اطاق را بستند و من برجای قرار گرفته دو ساعت بیتاب ماندم تا در اطاق باز شد و بمن فرمودند به خانه برو و همه مطمئن باشید و چون به حرم رسیدم همه در غایت اضطراب بودند و مطمئن ساختم و نیز آقا میرزا جلال صهر سوّمشان حکایت کرد که چون جمال پاشا قائده کل اردوی چهارم متمرکز شام فرمانده میدان فلسطین و مصر در قدس بقونسول آلمان چنین گفت که بعد از انقضای حرب و فراغت از جبهه مذکوره کار عباس افندی را یکسره خواهد کرد مرا همراه نموده با کروسه نوعی روانه شدند که در شب و تاریکی وارد شدیم و دستور دادند که برای اخبار نزد شیخ اسعد رفته وقت حضور معین کنم چون رسیدیم جمعیت ارکان سپاه و اعظام را بحدی دیدم که عبور سخت بود با مشقت تمام از پله‌های عمارت بالا رفتم و با سختی بسیار به شیخ اسعد پیام نمودم چون حاضر شد دهنش بو میداد و سرش گرم بود و بمن گفت شما در اینجا چگونه است گفتم افندی الحال وارد شدند رفت و پس از لمحّه برگشته اظهار داشت پاشا میگوید که فردا سر میز نهار مهمان هستند تشریف بیاورند فردا رفتیم --- ص ۱۱۰۶ ---

پله ها بسیار بود و بنای صعود گذاشتند و من در آنجا جلو شتافتم و به شیخ اسعد خبر کردم نزد پله ها آمده زیر بازویشان را گرفت و همینکه بقرب تالار رسیدند جلو رفت و با دستی همی تجلیل کرد که افندی تشریف آوردند و حضار بلند شدند و جمال پاشای کوچک که در ایمن جمال پاشا بزرگ قرار داشت و در مقام و رتبه چندان کهنتر نبود و فرماندهی عمومی داشت و در یکبار ملاقات سابق ارادت یافت از جا برخاست ولی پاشا بزرگ بحال کبریا چند بار "بیوروز افندی گفت" و بالاخره جمال پاشا کوچک جای خود را تفویض کرد و مجلس مملو از ارکان بود و من جایم را در محلی دورتر پیدا کردم و مجلس سخن‌های متفرقه گذشت و سرها گرم بود و حال غرورشان اقتضای صحبت نداشت و همینکه هنگام حضور سر میز خوراک رسید و جمال پاشا کوچک و دیگران متوجه به سرکار آقا شده "بیوروز بیوروز" گفتند و ایشان جلو رفته شانه بشانه جمال پاشا بزرگ از تالار خارج رفتند

و همه از جلالشان در محلی که مفتی‌ها و قاضی‌ها و افندی‌ها را قیمتی نیست در شگفت بودند و چون دور میز قرار گرفتند جمال پاشا بزرگ در صدر و سرکار آقا در یمین و جمال پاشا کوچک در یسار بودند و مشغول بتناول غذا گشتند و جمال پاشا کوچک باب سخن مفتوح ساخت لذا شروع بیان فرمودند و جمال

--- صفحه ۱۱۰۷ ---

پاشا بزرگ تکیه داده پی در پی او و افندی میگفت و همه حضار چنان غرق استماع بیانات شدند که از خود بیخبر گشتند و آن حضرت ناگهان ملتفت شده فرمودند شما را مشغول و معطل کردم و بلند شدند و جمال پاشا بزرگ باصرار تمام ایشان را جلو انداخت و خود در عقب روان شد تا بتالار آمدند باز هم نشسته مختصر صحبتی فرمودند و قهوه صرف شده برخاستند ولی از طول سخن خسته بودند و جمال پاشا تا دم در مشایعت نمود و جمال پاشا کوچک و دیگران تا دم پله‌ها آمدند و مراجعت کردند و سرکار آقا در صبح هم تشریف برده اندک نشستند و فرمودند چون خواستم برگردم برای تجدید ملاقات و وداع حاضر شدم و جمال پاشا پی در پی پوزش کنان گفت شما بدین سن و ضعف چرا تشریف آوردید پس مراجعت کردند و به نظر پیدا بود که آنروز در اردو جمعیت و ضیافت بزرگی مؤلف از ارکان و علما خواهد بود و مرا فرستادند که تحقیق کنم همینکه رفته دیدم که ناقضین دو چادر جمال ابهی<sup>۱</sup> را افراشتند و محمد مصطفی مشغول به خدمت است و بعضی از آنان هستند و مجلس شرب مهیاست برگشتم و از آن ترسیدم که آنحضرت محزون شوند مآقع را عرض نکردم فرمودند از آنان کی در آنجا بود عرض نکردم فرمودند از آنان کی در آنجا بود عرض کردم محمد مصطفی بسیار متفکر شده فرمودند چادرها هم برپا کردند.

--- صفحه ۱۱۰۸ ---

آنگاه مرا امر فرمودند کروسه حاضر شده عودت کردیم. و اما از اهالی آن دیار چنانکه در بخش پنجم نام بردیم. شیخ محمود عرابی که اجدادش بقضا و افتا دیانت و تقوی معروف بودند و با شجاعت تامه در سنین سجن خدمت کرد چنانکه بسیاری از مسافریں را در ایام قشله درلیالی از دیوار حصار به بالا کشیده فائز به حضور در محضر ابهی<sup>۱</sup> ساخت و معاندین عگا ازو بیم و هراس داشتند و اخلافش بمحبت و حمایت متصف گشتند پسر بزرگش هدی در

محضر حضرت عبدالبهاء غالباً حضور یافته احوال و اقوال مخالفین و موافقین را میرساند و از و خانواده برقرار است و پسر دیگرش قاسم مشتعل بمحبت بود و با اینکه از حمایتش مخالفین را آتش کینه اشتعال مییافت و حضرت عبدالبهاء ویرا منع کردند معذکک از شدت غیرت آرام نمی‌نشست و خاندانی برجای گذاشت و دیگر پسرانش یوسف حسین خلیل مدحت که پسران و دخترانشان غالباً در خانواده وصلت کردند و بسیار شدند و با محترمین منتسب اند و دختر شیخ محمود زوجه شیخ ابراهیم عکی تاجر معروف مطلع و محب این امر گردید و از منتسبین باین خانواده عبد الله وهیب محبت بسیار اظهار میکرد و شهادی عفیقی از مخلصین و مصدقین حضرت عبدالبهاء بود و در ایام مفتشین که حکومت عثمانیه سعی کرد دوستانرا از مرآوده بحضور آن حضرت باز دارد ممنوع نگشت

--- ص ۱۱۰۹ ---

و یوم وفاتش با جنازه تا مقبره رفتند و بزن و فرزند و بازماندگانش تفقد و سرپرستی همی نمودند دیگر از اهالی آندیار احمد افندی جراح که سپاهی بوده در قشله به شرف ایمان فائز گشت و برادرش امین افندی جراح مؤمن گردید و دیگر برادرش خالد افندی جراح یوز باشی طبیب جراح دولت محبت بسیار حاصل نمود و چند بار برای معالجه انکسار مزاج ابھی<sup>۱</sup> فائز شد و معالجه جمع مؤمنین گردید و از این سه برادر و ذریه‌شان خصوصاً ابناء خاله افندی و توفیق افندی و جمیل جراح و کمال و انیس و مؤید و از سائر اعضا آن خانواده واسعه محترمه مادی و معنویاً انوار هدی درخشان و تابان مییاشد و بالاخص عبد الرحمن افندی جراح بن احمد افندی عضو عدلیه عکا و رئیس محفل روحانی دیگر سلیم وهیب اخ الزوجه احمد افندی و عزت نجم الدین اولاد توفیق افندی و بالجمله اعضاء کثیره این خانواده که برخی از تجار و بعضی موظف در دوائر دولت و منجذب بایمان و محبت مییاشند و نجیب بدر صهر توفیق افندی از طایفه بدر که همگی ملاک و متنفذ و با اخلاق بدوی و تعصب در دین بودند نیز بزیور ایمان آراسته است در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در شأن احمد افندی جراح مین باشی سپاه عثمانی است " انه رأى حضرت بهاء الله فى حبس القلعة ایاماً کان محافظاً فى العسکرية حبسوا بهاء الله فى غرفة و حیداً مدة ثلاثة ایام و

--- صفحه ۱۱۱۰ ---

حسونی و وضعوا الزنجیر فی رجلی مع بعض الاحباب و ذلك كان بسبب قتل اتباع ازل الثلاثه رضا قلی و سید محمد اصفهانی و کج کلاه فی عکا و بما ان احمد افندی الجراح رای و سمع کل ما وقع فی هذه الحادته حصل له انجذاب قلبی و بعدان اطلع عن التعالیم و المقاصد البهائیه صار من المؤمنین الثابتین و امین افندی الجراح رئیس البلدیة سابقا كان قصد جمال المبارک مع اخیه احمد افندی للشکوی علی عدو و یضطهد هما القول آغاسی فتشرفا به حضوره و قبل ان یتفوها قال جمال المبارک الحمد لله الذی خلصکما من شر القول آغاسی و بعد یومین اتی امر من السلطان یامر بعزل القول آغاسی و القا القبض علیه "

و دیگر از مؤمنین عکا صبری که به تجارت و ماموریت ایام گذراند و در طبریا اقامت جست و متجاوز از صد سال عمر نمود و در اواخر حیات بعنایت حضرت عبدالبهاء در حیفا ملازم بستر بود تا در گذشت و در ابوعتبه مدفون گشت و خلفش محمد صبری در حیفا به کفشدوزی اشتغال نمود و با وجود مخالفت و معارضت خویشانش از طبقه علما بر حالت ایمان ثبوت و استقامت ورزید دیگر عبد الله طوزه نجار که آقا حسین آشچی با دخترش وصلت نمود و سنین عمرش بصد رسید و در واقعه مفتشین که در بخش سابق شرح دادیم با پسرش قاسم باتفاق دیگر

--- صفحه ۱۱۱۱ ---

محبوسین در زندان باستقامت سر کرد و در قریه دامون از قرای عکا بنجاری اشتغال و اهالی بایمان و امانتش منجذب شدند و چنانچه در بخش سابق آوردیم حین عبور حضرت عبدالبهاء برای طبریة چون کروسه را شناختند به استقبال دویدند و پذیرائی شایان بعمل آوردند و پسر دیگرش علی نیز ساکن عکا و مؤمن میباشد و دیگر احمد ساکن از میر گشت و پسران قاسم حیدر و بهاء الدین و هم دخترانش جمعیتی گرد آمدند و دیگر از محبین شیخ محمد مصری الاصل از عرفا امام قریه دامون مذکور دیگر جمال افندی خیاط طرابلسی و غیر هما میباشد دیگر عثمان افندی که در ایام اشراق انوار ابهی<sup>۱</sup> بقالی بود که از بیت مبارک اشیا او را می خریدند و بدینرو فائز بایمان گردید و باو وعده غنا فرمودند و کارش به جائی رسید که اغلب اراضی قریه کسری متعلق بدروز را مالک گشت و در دائره حکومت

شغل کار گذرانی اختیار کرد و چندی بعد از غروب شمس ابهی<sup>۱</sup> در گذشت و خلفش نصرت افندی بر جای ماند و از مؤمنین طبریا عبد القدوس را نوشتیم که بعد از تسلط فرانسه در شام مقتول گردید و پسرش احمد در صالحیه شام برجاست و بجز او برخی دیگر از محبین اکراد نیز در آنجا مقیم میباشند. و اما اماکن متبرکه شهره که عدّه در بخش --- صفحه ۱۱۱۲ ---

ششم به تفصیل آوردم خانه عبود و عودی که سینی محل اقامت ابهی<sup>۱</sup> و عائله بود بالاخره مس بارنی امریکائیه مادام دریفوس خریده به نام حضرت عبدالبهاء نمود قصر بهجی چنانکه در بخش ششم نگاشتیم تا آخر ایام حضرت عبدالبهاء محل اقامت میرزا محمد علی ناقص اکبر و عائله اش و غیرهم بوده و آن حضرت به صرف رحمت آنان را خارج نمود و حتی مطالبه اجرة المثل اجازه نکرد و آنان نیز خرابیهای وارده را ترمیم و تعمیر نمودند و آن حضرت پیوسته شکایت از ضیق محل برای اقامت زائرین روضه مبارکه و عدم مراعات ناقضین اداب و وظائف اقامت در آنخانه را مینمودند و گاهی به عباسقلی که واسطه فیما بین بود دستور میدادند که آنان را از تصرف حجره جلوس ابهی<sup>۱</sup> ممانعت کنند و هم به علاوه دو ثلث قصر که در ملک آن حضرت بود<sup>۱۶</sup> ثلث دیگر را که میرزا بدیع الله بطابور آقاسی به منظور تشویق بر آزار آنحضرت داد پس از وفات وی خریدند و تمامت قصر ملک آنحضرت گردید و سپس در سینی بعد از غروب نیر میثاق و طلوع انوار تابناک حضرت ولی امر الله ناقضین را بالتمام از قصر خارج کرده و تعمیر و تزین بدیع فرمودند و برای زیارت و اقامت زائرین قرار دادند و آثار تاریخیه و متبرکه را در آنجا برای مشاهده اسقرار بخشیدند و بنام مزرعه محل خوش منظر واقع در قرب دو فرسخی عکا که گاهی در ایام

---

16 - بعد از صعود مبارک چون قصر را می فروختند سرکار آقا ( حضرت عبدالبهاء ) حاجی میرزا حسین خراسانی را فرستادند که دو ثلث قصر را خرید و بعد موقع دیگر که ثلث باقی را می فروختند میرزا محمد علی می خواست آنرا بخرد و جمع شده مشورت کردند گفت ممکن است سرکار آقا ادعای حق شفعه کند و آنرا از ما بگیرد لذا عبد الغنی را که شخصی جسور و بیملاحظه بود، واداشتند که آن ثلث را به نام خود خرید تا سرکار آقا محض جسوریت او ادعای حق شفعه نکند و در مقابل زمین لوییا را که خیلی بیشتر می ارزید به نام عبد الغنی کردند ولی او در انتقال ثلث قصر به حضرات مسامحه نمود تا چون میرزا بدیع الله به حضور سرکار آقا آمده، اظهار توبه نمود. سرکار آقا عبد الغنی را خواسته مجبور کردند که ثلث قصر را به نام وی نمود و میرزا بدیع الله چنانکه در بخش پیش آوردیم. ثلث قصر را فروخت و صرف ایجاد بلیات برای آن حضرت کرد و لوییا و سمره و نقیب را نیز که در ایام مبارک به نام سرکار آقا خریداری شده بود و سرکار آقا تقریباً دو ثلث و نیم از مبلغ خریداری شده را به نام حضرات انتقال دادند از هر یک مبلغی را به نام مفتی و دیگران بخشیدند .  
حاجی علی یزدی

--- صفحه ۱۱۱۳ ---

بهار آنجا به تفرّج بودند و خیمه بزرگی برای حضور جمعیت بهائیان مجاور و مسافر سرپا می کردند باغ رضوان سهمی از هفت سهم متعلق بمیرزا محمد علی بود و باغ بدست ثابتین و گماشتگان حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله اداره میشد و باغ فردوس نیمی متعلق به حضرت عبدالبهاء و نیم دیگر متعلق به میرزا محمد علی ناقض اکبر بود باغ فردوس در ایام اشراق شمس ابهی<sup>۱</sup> شیخ ابو القاسم تنباکو فروش اصفهانی باغبان و مورد عنایت بود.

--- صفحه ۱۱۱۴ ---

و بعد از غروب انوار الهی حسب دستور آن حضرت در حیفا تنباکو فروش اشغال کرد و بالاخره با زن و فرزند در همانجا در گذشته در قبرستان بهائی کرمل مدفون گردید . و اما مجاورین و طائفین ثابتین و اصحاب مخلصین نخست زین المقربین که شرح سابقه احوالش را در بخش ششم نگاشتیم و پس از غیاب جمال ابهی<sup>۱</sup> در سنین لمعان انوار آن حضرت به غایت اخلاص و وفا کماکان برقرار و مورد الطاف بیشمار گردید و عاقبت به سن متجاوز از هشتاد به سال ۱۳۲۲ هـ. ق در عکا به جهان باقی شتافت و از پسرانش میرزا انور الدین و میرزا منیر که با خطّ زیبا در ظل عنایات آن حضرت به کتابت الواح اشتغال ورزیدند عائله واسعه زین برقرار گشت و پسر دیگرش بشری کفشدوز در حیفا به سال ۱۳۱۳ درگذشت و از آنان فقط میرزا نور الدین در ایام مبارک حضرت ولی امرالله ارتفاع مقام جسته به کتابت ابلاغیه های مبارکه مخصّص و مُفْتَخَر گردید و نیز از اولاد زین المقربین از زوجه اولیه نجف آبادیه اش در نجف آباد عائله ها درین امر برقرار گردید و دو پسرش در نجف آباد بنام حاجی ملّا باقر و ملّا رضا و نیز دخترش در جامعه بهائی الی آخر الحیات درخشیدند.

--- صفحه ۱۱۱۵ ---

دیگر مشکین قلم که سابقه احوالش را در بخش ششم نگاشتیم و پس از غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> در جوار حضرت

عبدالبهاء زیست و مدتی در مصر اقامت جست و سفری نیز به هندوستان در سال ۱۳۲۳ کرد چند سنه ماند و حسب الامر عودت به عکا نموده، ایام حیات را به پایان برده در حدود سال ۱۳۳۰ به سن متجاوز از نود سالگی درگذشت و حکایات و اعمالی از ظرائف فکاهیّه اش و هم قطع خطوط زیبا و تصاویر رمزیه روحانیه اش که زیب بیوت اهل بها گردید متداول بین بهائیان شرق و غرب می باشد.

--- صفحه ۱۱۱۶ ---

و خلفش میرزا علی اکبر در عکا شغل قنادی داشت و از بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء در شأن اوست و زن مشکین قلم دائماً با او مشاجره داشت نوبتی چون به خانه اش رفتم مشغول به کتابت بود و زنش ناله و گریه می کرد و از واقعه پرسیدم زن گفت دیشب به من اذیت کرد و بد گفت به پدر و مادرم لعن کرد پس به شوهرش میرزا توجه کرده، پرسیدم تو چه میگوئی؟ پس قلم و کاغذ از دست خود کناری گذاشته، به کمال احترام نشست و گفت از خیلی مدت پیش که شروع به گریه گذاشت. پرسیدم چه میخواهی؟ گفت که می خواهم منزلم را تغییر بدهی. گفتم برای چه؟ ما اولاً در مسافرخانه احبا هستیم و ثانیاً سه حجره بزرگ با ماست و فقط در ماهی سه بشلیک می دهیم. گفت این همسایه هایم را خوش ندارم و خانه دیگر می خواهم و لذا خانه دیگر برایش اجاره کردم و سالی چهارده لیره اجاره قبول کردم و باز هم گریه می کرد و سبب پرسیدم گفت می خواهم برای پسر هم خانه اجاره کنی، که او هم از مسافرخانه بیرون بیاید و ناچار خانه دیگری برای او اجاره کردم به سالی دوازده لیره باز هم دیدم گریه می کند

--- صفحه ۱۱۱۷ ---

گفتم دیگر چه میگوئی؟ گفت با پسر همراهی کن دارای شغلی باشد ناچار به او پنجاه لیره دادم باز هم دیدم میگرید گفتم باز چه میگوئی؟ گفت فرشهای لازم نداریم و نه آرد و نه قند و نه چای و نه روغن و نه برنج و غیره و غیره نداریم و ناچار همه را خریدم و معدلک شب گذشته بعد از نیمه شب داد و ناله و گریه اش مرا بیدار کرد، پرسیدم حالا دیگر چرا میگریی؟ گفت تو مرا در جوانیمان یازده سال تنها گذاشتی و پزشکان گفتند اگر چند اولاد میاوردم

صحتم بهتر می‌شد و حالا در سن پیری هستم و از این جهت زجر و ستم کردم و پدر و مادرش را لعن کردم و گفتم مرا از شرت رها کن .

دیگر حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که نیز سابقه حالش را در بخش مذکور نگاشتیم در حدود کرمان بسیر تبلیغی بود و چون به شهر یزد آمد خبر صعود شمس جمال ابهی<sup>۱</sup> بشنید و آثار متعاقبه از حضرت عبدالبهاء رسید و مامور یزد گردید و با حاجی محمد تقی و افنان دیگر در باره عهد و میثاق ابهی<sup>۱</sup> صحبت داشته همگی را ثابت دید و میرزا محرم سده<sup>۲</sup> اصفهانی که آنهنگام در یزد برای تبلیغ بود مقداری تحقیقات نمود و حاجی او را قانع ساخت و فقط حاجی سید میرزا ابن افنان کبیر که چندی در ارض مقصود و عشق آباد بود روشی بر خلاف داشت و بالجمله

--- صفحه ۱۱۱۸ ---

حاجی به نشر انوار میثاق برخاست و در این خدمت گوی سبقت را از غالب همگنان بر بود و در غالب بلاد با مخالفین و ناقضین مناظره و مقاومه نموده رایت مرتفعه عهد الهی گشت و حسب الامر بعگا<sup>۳</sup> رفته بزیارت محضر عبودیت کبری رسید و احوال اغصان و ناقضان عهد و پیمان را مطالعه و مشاهده کرد آنگاه مامور مصر شد و بعد چندی حسب الامر عودت به عگا<sup>۴</sup> نمود و با غصن اکبر و آقا جواد قزوینی حسب الاشاره ملاقات کرده نصایح گفت پس مامور نشر عهد و پیمان در بمبای و سپس در ایران شد و در همه بلاد خصوصاً در طهران اقدامات بسیار کرد و با آقا جمال مناظره محاجه نمود و در سال ۱۳۱۲ در قم ایامی اقامت کرد مکرراً باذربایجان رفت و نوبتی تقریباً هشت ماه در تبریز بسر برد و سفری بقفقاز و عشق آباد کرد آنگاه برای طهران از طریق مازندران عودت نمود پس از چندی به عزم زیارت رهسپار بعگا<sup>۵</sup> شد و چندی در جوار فضل و عنایت بزیست آنگاه مامور عشق آباد و ایران گردید " ۱۳۱۶ " از طریق رشت رهسپار روسیه " ۱۳۱۷ " و عگا<sup>۶</sup> گشت و در ایام فتنه اخرای عگا<sup>۷</sup> که سال ۱۳۲۷ واقع شده و در بخش سابق تفصیل دادیم در جوار حضرت عبدالبهاء ایامی بسر برد و در اواخر ایام حیاتش قریب بیست سال در جوار مولای با وفا زیسته در مسافرخانه کوه کرمل مقیم بود و زائرین حیفا از ملاقات و مطالبش بهره



می گرفتند و چندان منحنی و شکسته گشت که با عصا اتکا و استقرار نمیتوانست گرفت تا در سال ۱۳۳۹ به سن

--- صفحه ۱۱۱۹ ---

نود سالگی در مسافرخانه مذکوره صعود به ملکوت ابهی نمود، حضرت عبدالبهاء بکمال تجلیل و احترام جنازه اش را تشییع کرد و در قبرستان بهائی حیفاً دفن نمودند و از حضرت عبدالبهاء آثاری بسیار حاوی مطالب محرمانه و دال بر غایت اطمینان و تعلق خطاب باوست که غالباً بعنوان یا من ایدّه الله بنشر نفعاته یا من ثبت علی عهده و میثاقه یا من ادخره الله لا علا کلمته یا من ثبت علی العهد و الميثاق که برای وی در بمبای و طهران و غیرهما رفت منهاده:

" هو الابهی ' یا من ثبت علی العهد و الميثاق بقوة من الافق الاعلی تالله الحق ان اهل الملكوت الابهی ' یصلین علیک فی لاهوت البقی و اهل خیام الجبروت ینطقون بالثناء علی ثبوتک علی عهد الله و استقامتک علی امره و جهدک فی سطوع نوره و شروق شمس و وضوع آیاته و نفوذ کلمته و نشر آثاره لعمری یا جیب کل نفوس التي استظلّوا فی ظلال اللطاف لو ثبتوا کثوتک علی عهد الله و میثاقه لرایت الیوم رایات الحق خافقاً فی التلال و الجبال و آیات الظهور شارقه من شواهد الافاق نور الله و جهک بین ملاّ العالین و یسرّ الله لک امرک فی نشر امره المبین و عطرّ مشائک بنفحات القدس التي نفحت من ریاض رحمته و فضله الخالص بالتأبّین الراسخین

--- صفحه ۱۱۲۰ ---

و الحمد لله ربّ العالمین و الروح و البهلاء علیک یا ایّها الناظر الی وجهه الکریم و علی کلّ ثابت علی عهده القویم "

ایضاً " هو الابهی ' یا من انفق روحه و نفسه و حیاته و جسمه و فؤاده و ذاته فی سبیل الله و سعی فی اعلا کلمة الله و قام علی ذکر الله و ثنانه بین العالمین علیک بهاء الله و ثنائه و فضله و عنایته و ایدک بتائیدات ملکوتیه الابهی ' و وفقک بتوفیقات افقه الاعلی بین ملاّ الانشاء و جعلک آیه الباهرة و رایته الباشرة تخفق علی الصرح المشید و القصر المجید و انعش بنفحات قلبک قلوباً امتلثت بمحبة الله الربّ القدير آنچه مرقوم کلک آنجناب بود قرائت و تلاوت شد به

شکرانه عنایات جمال ابهی<sup>۱</sup> لب گشودیم که بفضل و تربیتش نفوسی مبعوث فرمود که ثابت و راسخ بر امر الله و متمسک بوصیه الله و متشبث بنصایح الله هستند طوبی لهم و حسن ماب باید در این وقت بعون الله و قوته به چنان قوت و اشتعالی در بین احباء الله قیام فرمائید که شعله محبة الله قلب امکانرا بگدازد و انوار صبح الهی آفاق ممکناترا روشن و منور گرداند الیوم اهم امور و اعظم شئون قیام بوصایای الهی است و تمسک شدید بعهد و میثاق رحمانی و ثبوت و استقامت بحيث لا تأخذکم فی الله لومة لائم و تصبحون سیوفاً قاطعة بین ملا العالمین و سهاماً نافذة فی صدور کل من نعق اودار و نقره او خللاً فی

--- صفحه ۱۱۲۱ ---

حصن امر الله او تفریقاً او تشتیاً او فتوراً فی التمسک بهذه العروة الوثقی التي لا انفصام لها بصریح کتاب عهد الله و نص لوح عهد الله و میثاقه العظیم فاعلم بأن الامر بكلمه قد رجع الی هذا المقام المشهود و لیس لاحد من حركة و سکون فی امر الله الا بعد الاذن من هذا المقرّ المعلوم و البهاء علیک فی جمیع الشؤون . عع

ایضاً " هو الله طهران حضرت میرزا احمد علی علیه بهاء الله الابهی<sup>۱</sup> هو الله یا من تعطر الافاق من نفحات ثبوتیه علی میثاق الله و لمثلک ینبغی هذا المقام العظیم و لمثک یلیق هذا الشان الکریم تالله الحق ان ملائکة القدس یصلین علیک من ملکوت الابهی<sup>۱</sup> و املا الا علی ینادیک علی النداء احسنت یا من و فی بالمیثاق ...." چون نفوسی را در آذربایجان بر عهد و میثاق الهی محکم و استوار نموده فوراً بعشق آباد روید چه که بعضی در آنجا رخنه نموده اند بسیار لازم است چه که احبای عشق آباد در نهایت الفت و اتحاد بودند شخصی در آنجا رفت از متزلزلین سری فساد در میان آنها انداخت بلکه نوعی فرمائید که آن محرک نیز توبه نماید الی آخرها و از جمله کتبی که حاجی نوشته جمع و تکثیر گردید کتاب بنام بهجة الصدور که بسال ۱۳۳۰ در ایام اقامت بحیفا در شرح احوال مدت حیات

--- صفحه ۱۱۲۲ ---

خویش نگاشت و دیگر کتاب دلائل العرفان می باشد و رسائلی دیگر نیز نوشت که به طبع نرسید. دیگر از مجاورین طائفین حول مرکز عهد و میثاق الهی میرزا ابوالفضل که سابقه احوال در بخش ششم آوردم در سمرقند خبر غروب

شمس ابهی<sup>۱</sup> بشنید و حضرت عبدالبهاء به ارسال توقیع منیع بعگا احضار کرد و در سال ۱۳۱۲ میرزا به عگا رفت و چندی بشرف زیارت و استفاضه محضر عبودیت کبری مشرف و حسب الامر بتدریس و تعلیم نوباز کان احبای الهی پرداخت و معرفت و عقیدت کامله نسبت به آن حضرت حاصل نمود و او خود مکرراً برای احباب چنین حکایت کرد که در ایام اقامت در سمرقند لوحی از اثر قلم حضرت عبدالبهاء زیارت کردم که در آن ذکر یک قضیه تاریخیه سالفه شد و من چنین می‌دیدم که مضمون لوح مخالف متون تواریخ است و چون اعتقاد بوقوع اشتباه نمیتوانستم حمل بر آن مینمودم که عمداً ولحکمة و مصلحة چنین نگاشتند و نام و تاریخ را تغییر دادند و این امر را در ضمیر خود مکتوم و پنهان نگه داشتم تا آنکه در عگا به محضرشان تشریف جستم یومی از ایام کلید از جیب بیرون آورده امر نمودند در گنجینه را باز کن و همینکه باز کردم کتابی را بمن نشان داده فرمودند که تاریخ خوبی است بردار بخوان و من کتاب را با خود به منزل برده شبها مطالعه کردم

--- صفحه ۱۱۲۳ ---

تا بقضیه مذکوره رسیدم و چنانکه مرقوم داشته بودند به تمامها در آن مشروح بود و دانستم که با همه تفحص و تبحر در علم تاریخ اشتباهی بدان وضوح نمودم و هنگامیکه کتاب را به محضرشان مسترد داشتم تفصیل ماجرا را عرض کردم و ایشان به ملاحظه آنکه من شرمسار نگردم معذرت خواسته دلجوئی فرمودند و نیز کراراً برای احباب گفت که من از آن هنگام که تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیاً و تفسیر الم غلبت الروم که از قلم حضرت غصن الله الاعظم در نوزده سالگی صادر شد دیدم دانستم که آن بزرگوار وارث علوم پدر تاجدارش میباشد ولی وقتی که تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم صادر از قلمشانرا مطالعه کردم دانستم که عظمت و احاطه علمیه و مقامات معنویه آن حضرت فوق ادراکاتم میباشد و کذلک در زیارت هر لوح و اثری عرفان و عقیدتم مضاعف گشت و بالجمله میرزا از خواص محارم و حامیان عهد الهی شده با قوت قلم صفوف نقض و بیوفایان را در هم شکست و آتش خرمن سوز اهل ریب و شک گردید و لذا در دوره میثاق جمال ابهی<sup>۱</sup> مقامی بس رفیع و منیع یافت و چون در آن ایام شیخ الاسلام قفقاز میرزا حسن طاهر زاده رساله در رد این امر نشر داد و آقا محمد رضا قناد شیرازی رساله در جواب آن

منتشر ساخت و شیخ الاسلام پس از مطالعه رساله مذکور رساله مفصلتر در رد ایراد طبع و نشر کرد آقا میرزا ابوالفضل عازم تألیف کتابی در حل اعتراضات شیخ در اقامة ادله و براهین این امر گردید و پس از اقامت

--- صفحه ۱۱۲۴ ---

کمتر از یکسال در عکا حسب امر به قاهره مصر اقامت و استقرار یافت و کتاب فرائد را تألیف کرد و نسخه آنرا در اواخر سال ۱۳۱۵ به عکا در محضر عبدالبهاء فرستاد و آنحضرت کتاب را الی آخر مطالعه فرمود و هیچ محلی از عبارات و مطالب را حک و اصلاح ننمود الا در یک جا که جواب اعتراض غلیظ شیخ با لحن شدید مرقوم بود آنرا محو کرده در جایش با لحن ملایمتری رقم نمودند و در شب یکشنبه ۲۷ شوال که عید نوروز بود در حالیکه جمعی از احبا در بیت مبارک مجتمع شده مقرر گردید که صبح روز بعد مجتمعاً در موكب مولی به زیارت روضه علیا در بهجی روند بمجلس وارد شدند و تقریباً این مضامین فرمودند قدری دیر شد چیز می‌نوشتم رساله ای آقا میرزا ابو الفضل نوشت بسیار خوب نوشت خوشم آمد مناجاتی برای او نوشتم این است خدمت امر الله و صورت مناجات را باقا میرزا محمود کاشی دادند که تلاوت نمود و صورت مناجات مذکور این است . الله ابهی \_ یا بهائی الابهی ... اصبحت فی هذا الیوم النیروز و انوار تقدیسک متلاًة من کل الارحاء و آیات توحیدک متلوة فی السن کل الاشیا و بینات تفریدک موضحة فی منشور کتاب الانشیا فطوبی لمن رتلها تر تیلأ یرنح اهل الملا الاعلی و لمأ یا الهی استقربی

--- صفحه ۱۱۲۵ ---

المقام مقبلا الی مطاف المقربین و اذا اتانی کتاب مسطور و لوح محفوظ ورق محشور یحتوی علی حجج بالغه و براهین واضحه و دلائل لائحہ رداً علی من ردّ علیک و شهاباً ثاقباً علی من استر السمع و هو معترض علیک ایرب اید منشها بتائیدات ملکوتک الابهی و اشدد از ره بشدید القوی و انطقه بنائک فی المجمع العظمی و اجعله آیتک الکبری و الحججة البالغة فی اثبات امرک بین الوری و آلیة الباهرة فی عالم الانشاء و رایة المرتفعة علی صروح المجد الاعلی والدرة الیتمة و الجوهرة الفریدة المتلأة فی اکلیل العلی ایرب نور و جهة بانوار ساطعة من ملکوت الابهی و اشعة بازغة من الافق الاعلی بماقدم امرک و اشهر برهانک و اظهر دلیلک و بین سبیلک و زین

صحائف البیان بایات توحید ک انک انت الکریم الرحیم ع " و چون کتاب مذکور طبع و نشر شد و نسخه از آن را شیخ الاسلام مطالعه نمود به قصور الفاظ و معانی کتاب خود و به علو مطالب و بیان میرزا پی برد و سعی در جمع نسخ کتاب خود نمود و از احباب خواهش کرد که نسخ کتاب فرائد انتشار نیابد ولی مساعیش بی نتیجه شد چه که نسخ کتاب باندک زمانی در ممالک کثیره بین یار و اغیار منتشر و متداول گردید و میرزا در سال ۱۳۱۸ هجری

--- صفحه ۱۱۲۶ ---

مطابق ۱۹۰۰ میلادی به امر حضرت عبدالبهاء با تفاق میس بارنی و علیقلی خان رهسپار ممالک امریک شمالی شد تا به تبلیغ و تثبیت و تبیین و نشر و ترویج این امر کوشد و نیز جامعه احباب را متحد ساخته نقض و فتور و اباطیل و اراجیف منشور که بعضی از وهم و هوی پرستان افکنندند ازاله کند و در بین راه عبور چند ماهی در پاریس مانده به تبشیر و تبلیغ پرداخت آنگاه به ایالات متحده وارد شد بیش از سه سال در آن مملکت بسر برد که مدت دو سال مقیم واشنگتن بود و در نیویورک و شیکاگو ۱۳۱۹ و بستن و بالتیمور نیز چندی اقامت نمود و در تابستانها در مصیف احبّا ( گرین ایگر ) توقف کرده درس دینی داده خطابه ها ادا کرده نفوس عدیده تبلیغ و رهبری نمود و مترجمش از فارسی به انگلیسی گاهی حسین روحی و ایامی علیقلی خان کلانتر مذکور بودند و به علت عدم اعتیاد بماکول و مطبوخ ممالک غریبه احمد سهراب اصفهانی را که در سفر طبابخش بود طلبید و حضرت عبدالبهاء با عدم رضاء خاطر محض تفضل و تفقد احوالش احمد را با حاجی میرزا حسن خراسانی که حسب الامر عازم ممالک مذکوره شد، فرستادند که طبخ برنج ایرانی و غیره نمود و معدلک برای عدم مساعدت هوا و غذا و رسوم مملکت و کثرت مشقت دچار بیماری و نقاهت گشت تا در سال ۱۳۲۱ به موجب دستور حضرت عبدالبهاء مراجعت نمود.

--- صفحه ۱۱۲۷ ---

ایامی چند در بیروت ماند آنگاه مامور اقامت در قطر مصر گردید و از آنگاه تا خاتمه حیاتش اقامت در قاهره داشت و منظور حضرت عبدالبهاء از اقامت دادن وی در مصر این بود که با فضلا و ادبای انقظر معاشرت و مصاحبت کند و عظمت مقام این امر را در قلوبشان جای دهد و او نیز چنین نمود و حوزه درسی تأسیس کردید جمعی از طلاب

جامع الازهر و غیرهم نزد وی کتب علم کلام و تفسیر قرآن تلمذ نمودند و از آن جمله الشیخ الفاضل بدرالدین الشامی و الشیخ محیی الدین الکردی و الشیخ فرج الله الزکی الکردی بودند و آنان و نیز جمعی از جوانان مصری وارد جامعه بهائی شدند و به این وسیله نفوذ امر ابھی<sup>۱</sup> در مابین بومیان قاهره وقوع یافت و متدرجاً در بلاد مصر منتشر شد و میرزا حال انعزال و انفراد و استغراق در کتاب و مطالعه کتب و مطبوعات داشته در بیتی وحده در قاهره میزیست و مستخدم قبول نکرده خود امور بیت را به میل خویش فراهم می نمود و انواع کتب و صحف جرائد و غیرها در منزل حاضر و مرتب داشت و قبل از ظهر با احدی ملاقات و مصاحبت نکرده وحده در بیت به مطالعه و تحریر اشتغال می نمود و عصرها پس از صرف چای قریب دو ساعت زائرین را می پذیرفت و در انواع مسائل و مطالب مصاحبه و افادت میداد و اول شب ساعتی در قهوه مخصوص نشسته با فضلا و ادبا و آشنایان مصاحبه و

--- صفحه ۱۱۲۸ ---

محاوره میداشت و جوانان احبا در منزلش مجتمع شده درس دیانت تدریس میکردند و او معتدل القامة و نقیه البنیه و متصلب العقیده و عصبانی و با چهره کشیده و بشاش و نورانی و سریع الانتقال و ذکی و فطن و قوی الحافظه و مستجمع مسائل تاریخیه و ادبیه و محیط در ادیان و عقائد و مطلع در انواع فلسفه و مشارب و سلیس الکلام و حسن المنطق و صریح اللهجه و شریف الطبع و مناظر و مبارز در مقام احتجاج بود و تا آخر عمر زن اختیار نکرده از نسوان دوری می جست و در اوائل عمر به شرب دخان مفرط معتاد بود ولی در اواخر العمر به کلی ترک نموده دچار خفقان قلب گردید. و بالاخره در حدود هفتاد و یک یا دو سالگی در قاهره مصر دچار شدت ضعف و نحول و اخیراً مبتلا به استسقاء امراض کلیه و ریه گردید و متدرجاً مرض اشتداد یافت تا در ساعت چهار و چهل و چهار دقیقه بعد از ظهر یوم چهارشنبه بیست و چهارم شهر صفر از سال ۱۳۳۲ که مطابق ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۴ میلادی بود در همان بیت مسکون خود در قاهره درگذشت و آقا محمد تقی اصفهانی مقیم قاهره به محضر حضرت عبدالبهاء در حیفا چنین تلگراف نمود ابو الفضل انتقل الی جوار رحمة الله محمد تقی و حضرت عبدالبهاء در جواب چنین

تلگراف فرمودند: " قد ذرفت العيون و احترقت من هذه المصيبة الكبرى عليكم با لصبر الجميل في هذه الرزية العظمى عباس "

--- صفحه ۱۱۲۹ ---

و در عصر پنجشنبه احباب قاهره مجتمع شدند و عده زیادی نیز از سائر بلاد مصر رسیدند و جنازه را با احترام و اعزاز تمام به محلی که حاجی میرزا حسن خراسانی ساخت دفن کردند و مجلس تذکر مجلی بیاراستند و قرآء مصری قرائت قرآن نمودند و در حیفا در بیت حضرت عبدالبهاء بنام تذکر وی احبا مجتمع شدند و آنحضرت در باره اوصاف حمید و مقامات علمیه و روحیه اش بیانات جامعه ادا فرمودند و دعای خیر در حقش نمودند و برادرش حاجی میرزا هدایت الله مذکور در اواخر عمر نسبت باین امر عداوت نداشت و بسال ۱۳۳۳ در گلپایگان وفات کرد و از اخلافش میرزا محمد جعفر هدایتی ایمان بدیع یافته بخدمت این امر پرداخت و از تألیفات آقا میرزا ابو الفضل نخست رساله استدلالیه ایوبیه مذکور است که در ایام اقامت در تبریز آرزوی خود را با میرزا علی محمد ورقا در میان نهاد ورقا چنین گفت که حضرت مبشر بکافه مؤمنین امر فرمود که رساله اثباتیه راجع بمن یظهرالله بنویسند اولی اینکه شما از طریق آیات کتب مقدسه استدلالیه مرقوم نمائید و میرزا چون به همدان رفت رساله مذکور تألیف کرد دیگر رساله ای در جواب مسائل میرزا ارسطو هنگام عبور از کاشان بسال ۱۳۰۴ استدلال از آیات کتب عتیق مقدسه نگاشت و دیگر رساله ای که بدین طریق به خطش مورخ پنجشنبه چهارم محرم سال ۱۳۰۵ موجود میباشد.

--- صفحه ۱۱۳۰ ---

دیگر چنانکه گفتیم رساله اسکندریه می باشد دیگر رساله فصل الخطاب است که در سمرقند به سال ۱۳۱۰ در اثبات امر جمال اقدس ابهی نگاشت . دیگر مجموعه ادله نقلیه از طریق کتب و عقاید مسیحیان بنوعیکه بر مبشرین پروتستانان حجت بالغ شود بنگاشت و دیگر بنوعیکه شرح دادیم کتاب فراند می باشد دیگر رساله در الهیه فی جواب الاسئله است که بعربیه در حل برخی مباحث مفصله دینیه برای حکیم نورالدین از مهمین قادیانی به سال ۱۳۱۴ در مصر نگاشت. دیگر کتاب حجج البهیه است که در ایام امریکا سال ۱۳۱۹ نوشت و نیز رساله برهان لامع

که در ردّ اعتراضات قسیسی به سال ۱۳۳۱ نگاشت دیگر کتاب کشف العطاء در حلّ اعتراضات مسطوره در کتب پروفیسور ادوارد برون انگلیسی است که به سال ۱۳۳۱ در مصر نوشت و عمرش وفا با تمام نکرد بعد از صعودش به شش روز آقا سید مهدی گلپایگانی و بعداً آقا شیخ محمد علی قائینی تلگرافاً از عشق آباد بحیفا احضار شدند و گلپایگانی را بعلت امور متراکم روحانی و جسمانی حرکت دست نداد و آقا شیخ محمد علی معجلاً حرکت نمود و با نوشتجات آقا میرزا ابو الفضل بعشق آباد برگشت تا به اتفاق گلپایگانی به طهران رفته با معاونت ایادی کتاب را تمام کنند و شش ماه در طهران توقف کرده کتاب مذکور را به معاونت ایادی اتمام

--- صفحه ۱۱۳۱ ---

کردند و به عشق آباد بردند و بعد از سه سال کتاب کشف العطاء عن حیل الاعداء به همت آقا ذبیح الله و آقا نصرت الله اسدالله یوف از ابناء خلیل در تاشکند در مطبعه کویر طبع گردید و کتاب مذکور را آقا سید مهدی گلپایگانی خواهر زاده اش به اتمام رساند و دیگر کتابی به نام رد الردود در حل تمام اعتراضات اعداء که در ممالک متنوعه بر این امر وارد آوردند و کتاب مذکور بعد از صعود میرزا مفقود گردید. و دیگر رسائل و مقالات و مکاتیب کثیره از وی باقی ماند که تماماً در حل مسائل معضله دینی و یا راجع به امور تاریخیه و یا استدلالیه این امر می باشد و از آن جمله رساله و جیزه در تحقیق نسب جمال ابهی است و اما الواح صادره از قلم ابهی برای آقا میرزا ابو الفضل بسیار است چه از ابتدای ایمان مراسلات به ارض مقصود داشته سئوالات مربوطه باین امر همی نمود و نیز سئوالات مانکچی صاحب را پیوسته به محضر ابهی فرستاد و الواحی که در جواب رسید غالباً حاوی مسائل عمیقہ عرفانیه بود چنانکه در ضمن لوحی بعنوان خادم در جواب سئوال مانکچی از او تار هندود و خشوران ایران و انبیا بنی اسرائیل و اختلاف طرد قیشان؟؟؟؟؟؟؟ چنین مسطور است: و اینکه مرقوم داشته اند ازین گروه کدام را می پسندند و کدام راهبران را برتری می دهند درین مقام شمس کلمه لا نفرق بین احد من الرسل طالع و مشرق است و مقام دیگر

--- صفحه ۱۱۳۲ ---

مقام و فضلنا بعضهم علی بعض است " ایضاً بعد از ورود و عریضه ایشان بساحت امنع اقدس فرمودند " یا عبد حاضر



اگر چه جناب مانکچی اقوال غیر را نوشته اند و سؤال نموده اند و لکن از نامه اش عرف حب استشمام میشود از حق بطلب او را بما یحب و یرضی فائز فرماید انه علی کلشی قدیر " ایضاً به قلم خادم " استدعای دیگر آنکه خدمت جناب صاحب یگانه سلام برسانید انشاء الله درین دار فانی به امری فائز شوند که عرف بقا از او قطع نشود ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدیر يعطی و یمنع و هو الحکیم الخیر آنچه الیوم برازنده و سزاوار ایشان است آنکه پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیانرا آگاه نمایند و براه راست بکشانند این جامه بدیع نورانی انشاء الله موافق است از برای هیکل ایشان الحکم و الامر بید الله انه لهو المقتدر المختار " ایضاً " در باره جناب حاجی شیخ هادی علیه بهاء الله ذکر فرموده بودند از قول این فانی تکبیر خدمت ایشان برسانید ینبغی لجنابه ان یظهر بالاستقامة الکبری علی امر ربّه مالک الوری یسئل الخادم ربّه بان یؤیده علی ذلک لینهدی الناس الی سبیل الرشاد " ایضاً " و اینکه در باره شلمغانی و ما ذکره فی ظهور الله الاعظم مرقوم داشته عرض شد هذا ما نطق لسان القدم یا ابا الفضل قد نطقت بالحق و اظهرت

--- صفحه ۱۱۳۳ ---

ماکان مستوراً فی کلماته مقصود مبشر یعنی نقطه اولی روح ما سواه فداه از ذکر این فقره خرق اوهام ناس بوده آن جناب میدانید که شیعه غافله درین مقام چه ذکر نموده اند گاهی بیادای ظنون ناحیه مقدسه بنا نموده اند و هنگامی ذکر سرداب و بحر از السن کذب ایشان جاری و ذکر جابلقا و جابلسا و سائر واضح و مبرهن کل بر مرکب هوا را کنبند و در بیداری ظنون و اوهام راکض و مقصود حضرت آنکه فی الجملة باین ذکر خرق حجاب فرمایند و عارف شوند بر آنکه آن کینونت مقدسه و ذات مقدس در اصلاّب است نه در شهرهای موهومه معجوله چه که در اول امر استعداد اصغای بیش از این در خلق نبوده و بر حسب ظاهر آنچه فرموده اند مطابق بوده ماجری من قلمه الاعلی انه بنفسه بنطق بین الارض و السماء بانّی امّ الکلام بین الانام و الحق الظاهر بین الخلق و بیان الرحمن فی الامکان تعالی من ذکره و یذکره فی هذا الحین و شهد له بما شهدت به الکائنات الامر لله منزل الایات انتهى " و اما آثار و الواح حضرت غصن اعظم عبدالبهاء خطاب به آقا میرزا ابو الفضل بسیار است و دومین لوح که پس از وصول استدلالیه اش

به عکا در سال ۱۳۱۳ به سمرقند فرستاده او را طلبیدند و لوح مذکور موجب همه ترقیات و سعادات عظیمه وی گشت مصدر باین بیانات بود .

--- صفحه ۱۱۳۴ ---

هوالبهی<sup>۱</sup> یا ابا الفضائل و امه و اخیه چندی است که بوی خوش معانی از ریاض قلب ان معین عرفان بمشام مشتاقان نرسیده و حرارت شوقیه شعله اش بخرمن دل‌های دوستان حقیقی نرسیده و حال آنکه مکتوب مفصلی در بدایت حرقت از فرقت محبوب آفاق ارسال شد دلیل وصول ظهور نمود و اشاره قبول مشهود نگشت معلوم است که این افسردگی و پژمردگی از شدت احتراق از فراق محبوب آفاقست ... پس حال وقت شعله و اشتعال است و هنگام نداء و انجذاب وقت آن است چون بحر در جوش آئید و چون سحاب در برق و خروش ... با ابا الفضل این اشتعال نار سدرتک و این اشراق انوار محبتک و این امواج بحر عرفانک و این نسائم ریاض ایقانک و این نغماتک السارة للاذان و این نفحاتک المعطرة لمشام اهل الامکان این جذبه قلمک و این سعة صدرک و این بشارت روحک و این اشتعال جذوتک و این شعله قبستک دع السکون ولو کان فی هذه الايام الخمودة من شدة الهموم ممدوحة محمودة فاخرج من زاوية الخمول و اقصد اوج القبول و طر فی هذا الفضاء الابهی<sup>۱</sup> و ادخل حدیقه امرالله بقیامک علی نشر روائح قدسه و اعلاء کلمته قیاماً یتزلزل به ارکان الشرك و یرتعد به فرائض الاحتجاب عن رب الارباب و تعلم عالم‌العرفان و تنشر اعلام الايقان و تخفق رايات التبيان و یرتفع شراع الحيات فی سفينة النجات علی بحر الامکان الخ "

--- صفحه ۱۱۳۵ ---

و در مصیبت صعود میرزا مرثی بسیار از فارسیه و عربیه سروده اند از آنجمله مرثی است که فصیح‌الملک شوریده شاعر شهیر شیرازی بنظم آورده به عکا در محضر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء ارسال داشت و هی هذه.

گفتند فاضلان که لك الفضل ای جنان

شد زی جنان چو خواجه ابوالفضل ازین جهان

شد باغ خلد تازه ازین تازه میهمان

شد کاخ قدس طرفه ازین طرفه آدم

او گنج شایگان بدو پنهان بخاک ماند  
 آری نهان بخاک بود گنج شایگان  
 ببرید دل ز مهر عزیزان مصر دهر  
 شد یوسف روانش در مصر جان روان  
 شیرین تر از بیان قلمش و از قلم سخن  
 شیواتر از سخن نکتش و از نکت بیان  
 بر جیس چرخ دفتر فضلی بخواست خواند  
 گفتم یکی فرائد بوالفضل را بخوان  
 دانشوران عصر بشیرین زبانش  
 برسان خامه دو زبان جمله یک زبان  
 او شد نهان بخاک و فروغش برون خاک  
 خورشید را نهان بگل اندود چون توان

--- صفحه ۱۱۳۶ ---

گلپایگان جسم بگلپایگان قدس  
 تبدیل کرده شد بگلستان آن جهان  
 ای دل ازین وثاق مضیق مجو مجال  
 ای جان درین رواق پر آفت مکن مکان  
 از سفره جهان سیه کاسه دست شوی  
 کاین میزبان سغله نه آبت دهد نه نان  
 بر ما نگر چو زندان این عرصه زمین  
 از مرگ بوالفضائل آن افضل زمان  
 نی این خطا بود که ورا جان علوی است  
 عاری است جان علوی از مرگ و از هوان  
 جان داشت بهر خدمت جانان در آستین  
 هم جان در آستینش و هم سر بر آستان  
 اندر جواز حضرت ابهی<sup>۱</sup> مقرر گزید  
 پیوست رود ژرف بدریای بیکران  
 زانجیل وزند و مصحف و تورات همچه او  
 یک تن خبیر خاصه بایقان مکن کمان  
 گر اختری بکاشت از این عصر جان فروز  
 ور گوهری نماند درین عهد دلنشان  
 ای شمس عهد حضرت عبدالبهاء تو باش  
 ای کنز فیض معنی کهف الامان تومان

--- صفحه ۱۱۳۷ ---

گر شد سها نهفته بماناد آفتاب  
 و رشد گیا فسرده مصون باد بوستان

شمس تجلی تو وزین سوک دود آه  
 از دل مزن که شمع تجلی است بید خان

بوالفضل رفت جان جهان داد مر تو را  
 جان جهان گذاشت بجان جهانیان

در رحلتش زبنده دو تاریخ میشنو  
 صد موهبت بتربتش از خاک میرسان

سال هزار و سیصد و سی و دو بد که کرد  
 بوالفضل در صفر سفر ملک جاودان

تاریخ دیگرش بحساب جمل شنو

بوالفضل بین که دید بها را و داد جان

حاجی محمد تقی شوریده - مجد الشعراء عین عبارتش که برای درج در فارسنامه ناصری داده، چنین است در سال ۱۲۷۴ زحمت افزای این سرای سبنجی شدم در هفت سالگی هر دو جهان بینم را آبله پوشید آنچه لسانم در معالجه کوشیدند بیفایده افتاد از هفت سالگی مشغول مراتب کمالیه گشتم و در سال ۸۵ والد ما جدم طومار زندگانی را نوشته در گذشت و گاهی چند شعری گفته است و بنام خود که عباس بود تخلص می نمود ازو شنیدم که از پدرش می گفت در نسنامه دیدم که نسیم به اهلی شاعر شیرازی منتهی می شد و در سال ۸۸ با خال ستوده حالم بمکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شدم. [شوریده شیرازی حاج محمد تقی ملقب به فصیح الملک متخلص به شوریده پدرش عباس پیشه‌ور از اعقاب اهلی شیرازی شاعر معروف عهد صفویه است. زادروز او به تاریخ ۱۲۷۶ هجری قمری در شیراز بود. او در روز پنجشنبه ۲۱ مهر ۱۳۰۵ خورشیدی برابر با ششم ربیع‌الثانی ۱۳۴۵ هجری قمری در زادگاه خود درگذشت و در جوار آرامگاه سعدی به خاک سپرده شد.]

--- صفحه ۱۱۳۸ ---

دیگر آقا محمد رضا قناد سابق الوصف از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت شد تا وفات نمود و مدفنش در قبرستان عکا است و از پسرانش میرزا حبیب الله عین الملک که به پرتو تائید و تربیت آن حضرت صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرد و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید بعداً مشاغل دولتی و ماموریت در وزارت خارجه ایران یافت و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط در عکا و هم دخترش که در شام شوهر نمود مال با سعادت و رضایتی بروز نکرد. دیگر میرزا محمود کاشی سابق الوصف نیز از مخلصین ثابتین بوده در حدود سال ۱۳۳۰ وفات نمود و مدفنش نیز در قبرستان عکا است و از پسرانش میرزا طراز الله و میرزا عزالدین خاندانش برجای ماند ولی هیچیک خلف پدر نشدند.

دیگر میرزا اسد الله اصفهانی که شرح سابقه احوالش را در بخش ششم آوردیم و بعد از غروب شمس جمال ابهی<sup>۱</sup>

بجوار حضرت عبدالبهاء مانده مراسله ببلاد ايران نموده مشاهير بهائيان را به عهد و ميثاق همی خوان و در آنسنين بدينگونه خدماتی انجام داد و سفرهای پی در پی در قسمتهای متعدده نمود و در سال ۱۳۱۲ با حاجی میرزا حیدر علی مذکور قریب هشت ماه در تبریز مانده و در بلاد آذربایجان

--- صفحه ۱۱۳۹ ---

نشر انوار ميثاق نمود و در بلاد بسیار موسسات و آثاری مقرر کرد و حسب الامر جسد مطهر حضرت اعلی را به حيفا رساند تا در مقام اعلی دامنه جبل کرمل استقرار گرفت و بالاخره در سال ۱۳۲۳ حسب الامر مبارک به امریک رفتہ در رفع رایات ضلال نقض خدماتی انجام داد و لکن در آخر ایام چون پسرش امین فرید از اطاعت حضرت عبدالبهاء سر پیچی نمود و فریب امور عرضیه حیات مادیه را خورد، پدر و مادر و خواهر نیز به واسطه او طریق نافرمانی گرفتند و مطرود گشتند و میرزا اسد الله در آمریکا مقیم گردید تا در حدود سال ۱۳۴۳ در گذشت و پسرش امین مذکور که به تائید حضرت عبدالبهاء تحصیل طب را در دارالفنون شیکاگو تمام کرده در مریضخانهها تکمیل عملیات جراحی و کحالی نمود و بالاخره در شهر مسافرت مرکز عهد به امریک مترجم انگلیسی شد آمال مادیه و تمایلات نفسانیه موجب یاس و خیبه اش گردیده، مطرود گشت و با دختر امریکائیه متموله تزویج کرده در آن مملکت ساکن شد و با عدم رضاء مرکز عهد و ميثاق ابهی<sup>۱</sup> ایام عمر را در آنجا بسر برد و دختر میرزا اسدالله زوجه مستر سدنی اسپراک امریکائی شده، مقیم آنجا گردید و میرزا اسد الله کتب و رسالاتی عدیده بنام این امر نوشته نشر داد که اشهر آنها کتابی مکتبه الانبیا است و بلغه انگلیسی در امریکا طبع و نشر گشت و ترجمه های فرید بسیاری از

--- صفحه ۱۱۴۰ ---

آثار ابهی<sup>۱</sup> را به انگلیسی در اوائل سنین امریکا متداول بین الاحباب بود. دیگر آقا سید تقی منشادی موصوف در بخش ششم بالاخره در جوار افضال و عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت او را در حيفا برای مساعدت زائرین واردین گذاشته به مباشرت ارسال آثار و اخذ عرایض گماشتند و پس از چندی در پورتسعید واسطه وصول و ایصال عرائض و آثار مقرر فرمودند که سنینی به آن خدمات عامل شد تا ازین جهان درگذشت و در آن هنگام تقریباً

هشتاد و پنج سال داشت و از جمله خدام مخلص با وفای آن حضرت آقا حسین آقا قهوه چی بن حاجی علی عسکر تبریزی که شرح احوالشان را در بخش ششم آوردیم و تقریباً به سال ۱۳۲۵ وفات کرده در حیفا مدفون گردید و دخترانی از وی برجای ماند که نسلی برقرار کردند و دو دختر حاجی علی عسکر یکی زوجه غصن اکبر و دیگر زوجه محمد جواد قزوینی بودند و از جمله خدام با وفای آنحضرت خسرو هندی که در حضر و غالباً در سفر نیز خادم حضور و اخیراً راننده اتومبیل بود و دختر آقا فرج سلطان آبادی را در کمال ملاحظت و عنایت به ازدواجش در آوردند و بعد از صعود آن حضرت بیطاقت شد و بالاخره چون حضرت ولی امر الله وی را با عائله به بیروت فرستادند نوبتی برای زیارت به حیفا باز آمد و سم الفار خورده در بیت مبارک جان تسلیم نمود و در قبرستان بهائی

--- صفحه ۱۱۴۱ ---

مدفون گردید دیگر اسفندیار هندوستانی که سالها کروسه چی آن حضرت بود دیگر اسمعیل آقا سیسانی باغبان باغچه‌های که همانجا منزل داشته بعشق و اخلاصی مفرط خدمت کرد و بعد از آنحضرت از شدت تأثر حلقوم خود را برید ولی در آنحال رسیدند و مانع شدند و بخیه کردند و سالهائی زنده ماند دیگر آقا علی اصغر قزوینی که سالهائی در خدمت بسر برد دیگر حاجی نیاز کرمانی ساکن مصر کراراً از قاهره مصر زیارت حضرت عبدالبهاء همی آمد تا بالاخره بسن هشتاد در مصر درگذشت دیگر از مجاورین جوار میثاق داش علی که در سال ۱۳۳۲ در عکا بخانه عبود درگذشت و داش ابراهیم به مقام اعلی در سال ۱۳۱۹ درگذشت و نیز آقا محمد مسافرخانه که پس از غروب جمال مبین در ظل میثاق قرار گرفت ولی از فراق محبوب ابهی<sup>۱</sup> همی نالید و گریست تا یک چشمش نا بینا گشت و دو سالی بیش نرفت که بجهان دیگر خرامید و آنحضرت به غایت تجلیل مجلس گرفته جسد را در قبرستان بهائی دفن کردند و آقا محمد حناساب بخدمت نزد آن حضرت ماند تا درگذشت. دیگر آقا فرج سلطان آبادی سابق الذکر در بخش ششم در سنین اولیه ایندوره بحال ثبوت در ایمان بميثاق در عکا متوفی و مدفون گشت و دخترانش عائله تاسیس نمودند دیگر از مجاورین مرکز عهد و میثاق سلیمان خان جمال افندی سابق الوصف

--- صفحه ۱۱۴۲ ---

در بخش ششم که در اواخر سال ۱۳۱۳ با دو تن از ایرانیان جدید الایمان که یکی حکاک خاتم و دیگر کلاهدوز بود و با صبیی بشیر نام برای خدمت بیت مبارک رهسپار ارض مقصود گردید در جوار فضل و عنایت بیارمید تا در سال ۱۳۱۵ حامل لوح و پیام برای میرزا علی اصغر خان صدر اعظم دولت ایران که معزول از صدارت و تبعید در قم بود ابلاغ رسالت نمود و در شهر ربیع الثانی سال مذکور بعکّا برگشت و در جوار بماند تا در ۲۴ ربیع الثانی سال ۱۳۱۶ درگذشت و در مقبره عکّا مدفون گشت و بر سنگ قبرش بدستور آنحضرت چنین منقور شد. " انّ جمال الدّین السائح الشهر فی کل اقلیم الناشر لرائحة محبة الله اصبح سالحاً اقلیم الله التي خفیت عن ابصار اهل الحجاب الفاتحه سنه ۱۳۱۶ ه.ق " و او را عائله نبود. دیگر آقا محمد مصطفی سابق الذکر با عائله مقیم بیروت و از مشاهیر ثابتین بر عهد و میثاق بود ناقضین و مخالفین ازو بیم و هراس داشتند در حضورش نهایت احتیاط مینمودند و در گفتار و رفتار مراسم ادب را مراعات و ملحوظ میداشتند و بالاخره به اسکندرونه انتقال جسته سکونت و قرار گرفت تا از این عالم درگذشته به نعم القرار استقرار یافت و از انجال گرامش حسین افندی اقبال علی افندی احسان ضیاء افندی مبسوط خاندان قوی الایمان در این امر برقرار است. دیگر آقا محمد حسن بن آقا عبد الرسول شهید قمی

--- صفحه ۱۱۴۳ ---

سابق الوصف سالها در مسافرخانه جبل کرم مل مباشرت بطبخ و اداره امور داشت و چندی در عکّا مستحفظ و مستخدم بیت ابهی<sup>۱</sup> شد و الی آخر الحیات ازدواج نموده بخدمت پرداخت تا در سال ۱۳۴۶ در عکّا درگذشت. دیگر آقا حسین آشچی سابق الوصف که بکمال اخلاص و وفا در جوار حضرت عبدالبهاء زیست و از پسران و دخترانش خاندان واسعه آشچی برقرار گردید و بسال ۱۳۴۶ در بهجی فوت شد در قبرستان بهائی گلستان جاوید به جوار مرقد ممجد والده حضرت عبدالبهاء مدفون گشت دیگر اخلاف و منتسبین خلیل کاشی سابق الوصف پسرش آقا عبد الرسول مسکر در عکّا و پسر دیگرش آقا رفعت الله در عکّا اختلال حال یافته بالاخره در دارالمجانین رنگون

درگذشت و پسر دیگرش آقا رحمت الله بالاخره در رمله وفات نمود دیگر عارف در یافا اقامت جست و آقا اسدالله برادر خلیل در روضه بهجی عکا وفات یافت دیگر آقا عبد الرحیم مسکر دچار فلج و ضعف پیری و تنگی معاش گشت و حضرت عبدالبهاء او را نگه داشتند و پسر کوچکش رضوان و هم بزرگش بدیع الزمان که مباشرت خدمت بیت مبارک در حیفا داشت درگذشت و دخترش که لمیعه نام یافت خدمتگذار ورقه مبارکه علیا شد

ص ۱۱۴۴ ---

و هنگامیکه حضرت عبدالبهاء بیمار گردید به نیت فدا بدور طواف کرد و بعد از چندی درگذشت و لذا از آقا عبدالرحیم نسلی برجای نماند و خود در هشتاد سالگی در عکا وفات یافته در گلستان جاوید مدفون گشت دیگر خاندان آقا علی شعر باف کاشی سابق الوصف آقا عبد الصمد مسکر و خواهرش حیاتیه خادمه در قصر بهجی و خواهر دیگرش جمالیه خادمه حضور جمال مبارک از شدت فراق در ربیع الاول سال ۱۳۱۱ درگذشت و به جوار مرقد والده حضرت عبدالبهاء مدفون گشت. دیگر شیخ علی اکبر ابن شیخ ابوالقاسم شهید مازکانی سابق الوصف در کنف افضال آن حضرت بسر برد و عاقبت الامر در عکا درگذشت مدفون گشت. دیگر محمد خان بلوج سابق الوصف در جوار قرب آن حضرت مقرر داشت تا در حدود سال ۱۳۳۰ درگذشت و بقرب مقام اعلی مدفون شد. دیگر از مجاورین مهاجرین ثابتین عائله و اخلاف حاجی عبد الرحیم قناد یزدی سابق الوصف در بخش ششم پسرانش حاجی محمد و میرزا حسین و آقا احمد در مصر و اسکندریه و بالاخره در حیفا مقیم شده عائله واسعه یزدی و تجارت تاسیس کردند. آقا احمد چندین سال در پورتسعید قونسول دولت ایران بود و مصدر خدمات قیمه گشت و بوصلت با چهارمین ورقه و دختر حضرت عبدالبهاء رسید دیگر حاجی سید جواد و آقا سید علی یزدی سابق الذکر در قطر مصر و حیفا با عائله خود اقامت داشته مورد عنایات و الطاف بودند دیگر پسران آقا زین العابدین منشادی ابو القاسم و ابراهیم سابق الذکر که آقا ابو القاسم به جای عبد الصالح اصفهانی متوفی باغبان رضوان و آقا ابراهیم در قصر بهجی مستخدم گشت و پس از صعود مبارک در ظل فضل و الطاف حضرت عبدالبهاء بسر بردند و



در عکا در گذشتند و از آقا ابراهیم خاندانی برجاست دیگر آقا محمدعلی قناد اردکانی و برادرش آقا نصر الله که سالها مقیم حيفا بوده چای فروش و شیرینی پزی میکرد خاندانی برقرار میباشد دیگر حاجی علی یزدی سابق الذکر سالیانی چند با اغصان و مخالفین مرکز پیمان مصاحبت و سابقه ارتباط یافت و بالاخره ملتفت احوالشان شده بگست و بخدمت حضرت غصن اعظم عبدالبهاء پیوست و ازو و زوجه اش بنت سیاح مراغه خلف و خاندانی برجا است دیگر استاد محمدعلی بنا یزدی که در اواخر سنین اشراق انوار ابهی به عکا رفته، بماند و به خدمت صفار جناب کلیم مامور گشت و بعد از غروب جمال قدم حسب امر حضرت عبدالبهاء کفّاشی بیاموخت و سالها در عکا و حيفا در اطراف بیت مبارک بزیست و در مجالس حضوری با لحن جذاب ابیات و آیات خواند و بالاخره در حيفا در گذشت و در قبرستان بهائی دامنه کوه کرمل مدفون گشت دیگر حاجی ناصر بغدادی سابق الوصف به موجب اجازه حضرت عبدالبهاء مقیم عکا بود و در آغاز چندی دچار اشتباه و فتور گشت و بالاخره متنبه و متیقظ شده عاقبة الحیات را در ظل رافت و عنایت آن حضرت پایان رسانده در گذشت و در قبرستان اهل بها مدفون است و از جمله بهائیان ساکن بیروت حاجی محمد پینه دوز شزشتی الاصل که شرح حال خود را چنین گفت من اصلاً از اسم بهائی در اندیشه و

--- صفحه ۱۱۴۵ ---

احتراز بودم تا در سفر حج که میرفتم همینکه قرب عکا رسیدم برای بیم دخول بانجا قافله را گذاشته و از راه دیگر رفتم که مبادا بهائی شوم و چون در مکه میگشتم خبر صعود بهاء الله را شنیدم و در دلم احساس تحقیق ازین امر کردم تا در بغداد نزد میرزا موسی جواهری رفتم و با اینکه بی سواد بودم قرآن بدست داشتم و او بواسطه اخلاق تواضع و عاطفه دوستی که داشت مرا جذب کرده چون از ملاها جز تکبر و غرور ندیده بودم و همینکه تعالیم بهاء الله و ادله و براهین واضحه را شنیدم تصدیق کردم و نزد عبد الکریم که خطبه دخترش داشتم رفتم و گفتم که من بهائی شدم و شوق عکا دارم و بدین رو از دختر شما منصرفم و بالجمله حاجی محمد مذکور با برادر کهنترش که ساکن بغداد بودند بهائی شدند حاجی محمد مذکور در بیروت و حيفا با عوائد قلیل خود از مسافرین زائرین ضیافت و پذیرائی مینمود از آیات قرآن کثیری در حفظ داشت و تبیین روحانی میکرد و بالاخره بحيفا مجاور شد و بعلت اخلاص و

قناعت و قوت ایمانش مصدر عنایت حضرت عبدالبهاء بود و در آنجا در گذشته در قبرستان مدفون شد و عبد القدوس کردی پس از فوز بایمان دختر آقا محمد علی صباغ زوجه منیر افندی مرحوم بن آقا میرزا محمد علی اخ ابهی<sup>۱</sup> را گرفت و بالاخره چون بعد از احتلال سوریه اهالی شام مخدومش عبد الرحمن پاشا را بعلت قتل فرانسویان

--- صفحه ۱۱۴۶ ---

کشتند وی را نیز به هلاکت رسانند و اخلافش یکی احمد که با برخی از مومنین در صلاحیه کردستان می زیست و پسر دیگرش حسن در طبریا اقامت میکرد و پسر دیگرش محسن افندی بقوت ایمان و ارادت در محضر حضرت عبدالبهاء موصوف بوده در مدرسه بشغل معلمی اشتغال می جست و شیخ بدر الدین از اهل غزه که نزد آقا میرزا ابوالفضل در قاهره تلمذ و تصدیق کرد و فاضل و کاتب و شاعر بود در خصوص این امر نثراً و نظماً بعربی نوشت و لوح تفسیر و الشمس و ضحیها در جواب وی صادر گردید و برادر مهترش شیخ امین قاضی از خلیل الرحمن و برادر کهرش شیخ عبد الحی که جمعی کثیر از اعضاء و عائله و منتسبین و غیرهم را تبلیغ کردند و عدّه بسیاری از بهائیان مجاور عکا در ایام ابهی<sup>۱</sup> را از آن جمله آقا محمد ابراهیم صفار کاشی مقیم حیفا که مامور ارسال و مرسول و پذیرائی مسافرین بود در بخش ششم آوردیم و ما محض مراعات اختصار از آنهمه اعداد و واقعات ارض مقدسه بهمین مقدار اکتفا کردیم. اسکندریه: که در اواخر ایام اشراق انوار جمال ابهی<sup>۱</sup> چند عائله از مؤمنین ایرانی و عراقی در آنجا اقامت داشتند و از آن جمله میرزا عبد الله اصفهانی موصوف در بخش ششم بود و نیز آقا محمد مصطفی بغدادی و دیگر آقا عباسقلی ولی در ایندور بتدریج مرکزی بزرگ شده جمعیتی از عجم و عرب در آنجا اجتماع

--- صفحه ۱۱۴۷ ---

یافته محل اجتماعی و هم مدرسه برای تحصیل نوباوگان خود فراهم کردند و پسران میرزا عبدالهدی و عبدالهادی و رحمت الله فلاح در تجارت و امور متعلقه به قونسولگری ایران اشتغال و ترقیات و شهرت حاصل کردند و ما محض نمونه همین مقدار از اوضاع امری سوریه و اسکندرونه را آورده اکتفا کردیم.

## مصر

مصر بعلت اتصال و ارتباط بفرسطين و ذهاب و اياب مسافرين و زائرين در دوره سابق مركزي مهم براي اين امر گرديد و حوادث مربوطه بمصر و خرطوم ضمن بخشهاي متقدم گذشت و در اين دور باقامت ميرزا ابوالفضل و اهتمام بتعليم و تبليغ كه در بخش سابق بيان گرديد و خصوصاً بورود و اقامت مكرّر حضرت عبدالبهاء كثرت عدد و اهميت مخصوصي حاصل كرد و بعلاوه بهائيان ايراني ساكن آنجا و اخلافشان كه در بخش شش تفصيل داده شد جمعي از اهل علم و اصحاب مجلات و غيرهم از بوميان بعرضه آمدند و از معاريف مؤمنين ساكن قطر مصر شيخ فرج الله الزكي الكردّي صاحب المطبعة العلمية الكردية از طلاب جامع الامر نزد آقا ميرزا ابوالفضل تلمذ و تصديق كرد و چندين بار بمحضر حضرت عبدالبهاء در مصر و فلسطين تشرف حضور يافت و بر طبع و نشر الواح و كتب امريه همت بليغ ء بلند بذل نمود و با خانواده مؤمنين ازدواج کرده عائله برجای گذاشت ديگر شيخ محيي الدين كردی از طلاب و اساتيد جامع الازهر نيز نزد آقا ميرزا ابوالفضل تلمذ کرده ايمان آورد و كتب و الواح طبع و نشر كرد و در قطر مصر و ديگر بلاد افريقا و عراق عرب و هند و ايران اسفار تبليغيه نمود و مادر اينجا محض احتراز در تطويل اوضاع مصر بهمين مختصر اکتفا می كنيم .

## هندوستان

به نوعی كه در بخش ششم آوردیم در هنگام غروب شمس جمال ابهي<sup>۱</sup> جمعی كثير در بلاد عديده هندوستان از ملل و اديان مختلفه به طريقي كه سليمان خان جمال افندی تبليغ كرد متعلق و مؤمن به امر بديع بودند و تنی چند از بهائيان ايران امثال حاجي احمد كازروني و برادرش محمد كاظم و محمد اردكاني و حسنعلی جهرمی و غلامعلی خراسانی در بمبئی اقامت داشتند و بنوعيكه ضمن احوال ملّا بهرام نوشتيم بعضی از پارسيان ايراني مقيم بمبئی مؤمن و

محبّ امر ابھی گشتند کہ از آن جملہ نامدار اردشیر خسرو و برادرش مہربان و اور مزدیاری خدابخش و بہرام خسرو روزبہ و رستم سروش و مہربان رستم و شاہویرد خسرو بمان بودند و حکیم مہرکان اولاً و دستور جمشید با مہربان رستم و اور مزدیاری مذکور ثانیاً بعکّا رفتہ زیارت و تشرّف حاصل نمودند و نیز در آن بلد تنی چند از افنان قرار گرفتہ تجارت و شرکت بنام محل البرکہ و مطبعہ تاسیس کردہ ارسال و مرسل و معاملہ با بہائیان ہمہ جا کردند و در سال ۱۳۱۰ در بمبئی حادثہ ای رخ داد کہ خلاصہ آن چنین است یکی از بہائیان یزدی مریض شدہ چندی در بیمارخانہ بطری والا بود و رئیس بیمارخانہ بعضی از دوستان غیر بہائیش را حاضر نمود کہ او را ملاقات کردہ

--- صفحہ ۱۱۵۰ ---

وصیتش بشنوند و آنان بہ مریض گفتند تا تبری از ایمان نکنی مردہ ات را کفن و دفن در قبرستان نمیکنیم و چون استقامتش را دیدند پس از فوتش اقدامی نکردند و بہائیان نیز خبر نیافتند و حکومت بمبئی آن متصاعد را در سلک اشخاصی مجهول در کنار دریا بہ خاک سپرد و چون واقعہ بحضور حضرت عبدالبہاء عرض شد امر فرمودند زمینی برای قبرستان خریدند و بہای آنرا خود آن حضرت دادند و نقشہ باغچہ ہای پر گل و چہار خیابانہا و مرکز سر پوشیدہ در وسط و ہر باغچہ با خیابان کم عرضی گرداگردش کشیدند و گلستان نامیدند و در ہمین سنہ حادثہ دیگری رخ داد و مختصرش چنین است کہ جہانگیر شاہ و اکبر شاہ پسران آقا خان محلاتی واعظی را وادار بسب و لعن نسبت باین امر و مردم را بضدیت تحریک کردند ولی پس از مدتی قلیل جہانگیر در سفر مکہ بدست نوکرہایش مقتول شد و حضرت عبدالبہاء بدین مضمون فرمودند تیریکہ جہانگیر شاہ بہ سینہ امر ہدف نمودہ بود بر سینہ خودش خورد و حاجی میرزا حسین شیرازی معروف بخرطومی در مطبعہ مذکورہ کتابت میکرد و روابطشان با میرزا محمّد علی ناقص اکبر شدید بود و بسال ۱۳۱۲ سید محمّد افنان با خرطومی بہ عکّا رفتہ شش ماہ با ناقص بسر بردند و انبانی از اسرار و افکار وی شدہ عودت کردند و نخست با جمشید خداداد آنگاہ بفرد فرد

--- صفحہ ۱۱۵۱ ---

از مؤمنین الفأ نقض کرده و بمرکز عبودیت کبری افتراً بادعا زدند و از حال ذلّت و فاقه آل الله گریستند و طولی نکشید که بمبئی مرکزی برای نقض گشته اوراق خرطومی بنام میرزا محمدعلی و لقب آقای اکبر و رسالتی بنام شخص کرمانی طبع و نشر کردند و پی در پی از آن مطبعه ناصری برای نشر مقاصد سیئه به بهائیان بلاد رسید و حاجی سید محمد و حاجی سید میرزا افنان رکن فتنه قرار گرفتند چه که شرکت محل البر که اختلال و خسران یافت و نقودیکه شرکا یا ورثه شان مطالبه کردند تادیه نشد و اهالی از هندو و مسلم که شرکت را بنام این طایفه می شناختند بنای طعن و لوم نهادند و حاجی سید میرزا از حضرت عبدالبهاء خواست که شرکت را برده هزار سهم نوزده تومانی قرار داده به بهائیان امر دهند که بخرند و حاجی سید محمد امریه را به ممالک و بلاد برده وصول کند و مطبعه که هر امر و نهضتی را ضرور است در امر ابهی<sup>۱</sup> قوت گیرد و نشر این آئین بدینوسیله صورت بیابد و آن حضرت پذیرفتند و لاجرم حاجی سید میرزا و حاجی سید محمد و حاجی میرزا حسین مذکور خائب شده صریحاً مخالفت کرده بنوع مذکور با میرزا محمد علی ارتباط شدید یافتند و چندی روایح نقضیه از آنحدود وزید تا آنکه حاجی میرزا محمد تقی طبسی یزدی از محضر حضرت عبدالبهاء رسیده محل تجارت بگشاد و مؤمنین را از رحیل و

--- صفحه ۱۱۵۲ ---

دسائس ناقضین آگاه ساخت و غلامعلی خراسانی و حاجی احمد کازرونی را بر خدمت مهیا کرد و در آنحال حسب عریضه که جمعی از مخلصین در باره مفاصد ناقضین بمحضر مقدس فرستادند میرزا یوسف خان وجدانی آمد و مقام مرکز عهد را تبیین و تثبیت نمود ولی ناقضین لاسیما خرطومی نگذاشت که کتاب عهد را در مجمع دوستان بخواند آنگاه میرزا محرم " ۱۳۱۵ " پس از ورود بجده و ملاقات حاجی میرزا حسین لاری و جدّ در اصلاح حال دامادش میرزا یحیی ناقض که مامور بود بمبئی آمده در آنجا اقامت گرفت و تالاری اجاره کرده جمعیت مؤمنین هفته دو بار مجتمع شده تلاوت الواح و آیات مینمودند و مقام مرکز پیمان را بهمگی فهمانده و خرطومی را چنان مغلوب و مفحم ساخت که خود دوری جست و رایت میثاق مرتفع گشت و پی در پی آثار مبارکه برای میرزا محرم و مؤمنین

ثابتین رسیده و ناقصین بطبع افترات پرداخته به اسامی بهائیان جهان همی فرستادند و سید میرزا روانه شیراز و یزد شد که شاید در نقض بکوشد و این اقدامات موجب

---

در سنه ۱۳۰۹ فانی بعد از ورود بمبئی و ملاقات مرحوم حاجی میرزا مهدی یزدی معروف بطبسی برادر مرحوم حاجی میرزا محمد تقی طبسی راه نمائی فانی را بمحفل و محل بهائیان که به اصطلاح هندوستان منگله میگفتند کرد در مجلس عمومی چون بهمراهی حاجی مذکور وارد شدیم پهلوی هم واقع از فارسیان بهائی و اسلامی مجمع مرتب حاجی احمد معروف

--- صفحه ۱۱۵۳ ---

شد که بهائیان ممالک دیگر از احوالشان مطلع و متنفذ گشته ترک مراجعه و مراسله نمودند و با دائره طبسی ارتباط

---

بکازرونی قدری دلایل قرآن شریف و احادیث و بعضی از دلائل و علامات کتب فارسیان تکلم فرموده و معلوم شد که ایشان بالنسبه بسائین ناطقند و بعد شروع بخواندن کلمات مبارکه حضرت بهاءالله نموده فانی ملاحظه نمود سید روبروی فانی نشسته ظاهراً تشکر مینماید ولی به دقت از زیر چشم دیده شد که کانه تبسم و بمجلس میخندد حیرت نمود در وقت تنفس در اطاق دیگر که رفتم از جناب حاجی میرزا مهدی طبسی پرسیدم که این محفل شما بهائی و غیر بهائی ممزوجند یا تمام بهائی میباشند فرمودند نه غیر بهائی نیست کانه ایشان آگاه بود فرمودند چه دیدید عرض شد این سید که مقابل فانی جالس او را بهائی ندیدم و از روی خلوص در مجلس نبود فرمودند این شخص نامش سید یحیی خودش از ازلیهای معروف حاجی میرزا هادی دولت آبادی معروف نائب و وصی ازل این را فرستاده بعضی از کلمات ازل را بطبع رساند با حاجی میرزا حسین خرطومی معروف ملاقات و معاشرت داشته است او این را بمجالس میآورد و میگوید بهائی شده است و لکن فانی در باره خرطومی از لسان مبارک شفاه شنیده بود آنچه که دلیل بر عدم ایمان او بوده بیشتر بر شبهه حقیر افزود چنانچه سفر سوم روزی در محضر مبارک حضرت بهاءالله مشرف بودم در باره شئل معروف بیاناتی میفرمودند که ما امر الله را بتمام سلاطین ابلاغ نمودیم و لکن چون حضرات کلیمی سلطان مخصوصی ندارند و امروز شئل برای بنی اسرائیل منزله رئیس میباشد خوبست شما با او

--- صفحه ۱۱۵۴ ---

یافتند و آقا سید علی افغان ببهجی رفته توسط ناقص اکبر کاری از پیش نبرد و بالاخره بدامن حضرت عبدالبهاء

---

مراسله و مکاتبه نمائید و القای امر کنید و هرگاه ممکن شد ملاقاتی هم با او نمائید چنانچه در اسلامبول بعد مراجعت از ساحت قدس شروع بمراسلات و سئوالات گردید و برای همین مقصد به بمبئی توجه شده بود در طی فرمایشات بغتة فرمودند که این حاجی میرزا حسین خرطومی در بمبئی از برای قونسول ایران لائحه نوشته کلمات ما را با کلمات خودش ممزوج نموده و باسم خودش فرستاده در

ایام ما که این قسم کند بعد از ما چه خواهد نمود سلیمان خان هم بعد از ورود بمبئی هفت وادی ما را یک صفحه در اول آن افزود که من خواستم خلق هندوستان را از امر مبارک آگاه نمایم و خود سوادى نداشتم یک صفحه در اول نوشتم و لکن در اصل عبارت ابداً تصرفی نمود و آنرا هم طلب عفو نمود ولی خرطومى اصل عبارت ما را با اسم خود شهرت داده و با کلمات خودش ممزوج نموده از آن وقت در نظر داشتم که این موقن بحق و اولیاءى او نیست بعد که دانسته شد که دلیل سید یحیی مذکور در مجلس خرطومى شد یقین نمودم که ایمان او حقیقی نه و چون مجلس ختم شد بملاحظه مسافت بنده منزل در واغون (واگون) اسبی نشستم فوراً دیدم سید یحیای مذکور خود را رسانیده در پهلوی فانی نشسته بنای سؤال و جواب بطور استنطاق را گذاشت که اهل کجا هستید از کجا آمدهاید فانی بدون مقدمه عرض نمود که من از یهودیها و از طرف بخارا آمدهام خویشی داشتم در هندوستان وفات نموده آمده ام بلکه بشود ارث ببرم پرسید در آن جمع چه میکردید عرض شد وقتی در محله اسلامبول در تکیه مولوی رفته بودم نی و تار

--- صفحه ۱۱۵۵ ---

متوسل شد و مدتی در حول مقدس گشت و سید محمد و خرطومى میرزا حسینعلی جهرمی را از جهرم خواستند حجره و اداره تجارت

میزدند اینجا گفتند تکیه بهائی است به همان ملاحظه آمدم دیدم نه نی و تارى و نه سنتورى در میان است قدری هم عربی خواندند و از اسلام صحبت داشتند ربطی به عالم بنی اسرائیل نداشت چون سخن باینمقام رسید مذکور داشت های قربان شما مبدا گول اینها را بخورید العیاذ باللّه خدائی چه اینها همه دکانداری است تا موقع ایستگاه راه آهن که بمنزل خواستم مراجعت نمایم ازین قبیل لاطائل مذکور داشت شب را فانی متحیر که این چه برده بود ابداً فانی اراده این مذاکرات نداشت فردای آن روز جناب حاجی میرزا مهدی دعوت نهار فرموده بودند و در آنجا حضرت آقا میرزا محسن افغان و خسرو فارسی بودند که حضور داشتند تفصیل عرض شد فرمودند بموقع واقع شد که حیل او را خدا آشکار فرماید و این بساط را خرطومى برپا کرده است و گرگ را در میان گوسفندان آورده مطلب منتشر شد خرطومى خواست که قسمی رفع و رجوع نماید او را فرستاد نزد فانی به عذر خواهی هر قدر خواست بلطائف الحیل مشتبّه کند نشد دوستان فارسی و ایرانی جز خرطومى و دو نفر دیگر ازو کناره نمودند و از مجلس عذرش خواستند درین بین خبر غروب شمس حقیقت و کتاب عهد رسید جزوه مفصلی هم ناقص اکبر نزد خرطومى فرستاد خطبه مناجات آیات صریح خود را صاحب امر داشته و ابراز کرده در بدایت خرطومى از فانی مخفی داشت ولی چون آمده در همان تحتانی منزل فانی مسکن نموده بهر قسم بود گرفته بعد از ملاحظه باحبا عرض نمود.

--- صفحه ۱۱۵۶ ---

و مطبعه را بدستش سپرده مرکز مراسلات نقضیه قرار دادند خود بهجی رفته با ناقص اکبر بنشر مفتريات حتی عرض

موجب کتاب عهد حضرت عبدالبهاء جل ذکرة منصوص ولی امرالله حضرت عبدالبهاء است چون نوشته ناقص اکبر بدون امضا مبارک رسید و صریح خود را صاحب امر میدانند محل اعتماد نیست باید بحضور مبارک معروض آید و عرض نمود در جواب لوح مفصلی باسم فانی رسید از جمله در خصوص جزوه ناقص اکبر میفرمایند قوله الاحلی "فا علم بان الامر قد رفع قد رجع بکله الی هذا المکمن المعلوم و المرجع المنصوص و لیس لاحد مدخل فی امر الله الا باذن الصریح من هذا المقام الموجود و هذا من ادق الامور و یتنی علیه دین الله و استقراره ان اعرفوا یا احیا الله و اصفیائه الی آخر" و این نیز مزید علت عداوت سید یحیی و خرطومی گردید بدرجه ئیکه کمر قتل را بستند و شبی که قصد فانی نمودند هرگاه داود که اهل سند و آقایان او را برای آشپزی و مترجم فانی قرار داده بودند خبردار نشده بود کار فانی را ساخته بودند چون بحضور حضرت عبدالبهاء جل عبودیته احضار فرمودن بعد از چند یوم فانی را احضار فرموده بیانات میفرمودند بعد فرمودند کیفیت سید یحیی در بمبئی چه بود فانی تفصیل را بعرض رسانید بعد فرمودند فصل مشبعی در بمبئی نوشته که عزیزالله جذاب آمد و شخص سید بزرگواری را رد نمود هرگاه حضرت عبدالبهاء عرض ما را قبول ندارند اذن بفرمایند بیاید مشرف شود ببیند که چه قسم مشتعل است ما هم اذن دادیم بیاید و لکن نظر تو خطا نرفته ستر کن تا وقتش سید یحیی مذکور بعد از حرکت فانی بحضور رفته مشرف شده اذن توقف در آن عریضه به سلطان عثمانی پرداختند و از آنسو

--- صفحه ۱۱۵۷ ---

به کمال جد در تعویج افکار مؤمنین و نشر آثار ناقضین کوشید ولی بعلت ورود متوالی مبلغین شرقی و غربی

صفحات گرفته بجده رفته صبیبه مرحوم حاجی ملا حسین لاری که از تجار بهائی معروف بود بزنی گرفت بعد از هفت سال گذشت باعراض قیام نمود که در حقیق در لوحی میفرمایند قوله جل عبودیته "بیحیائی سابق و یموتی لاحق بگوئید سامری و عجل را بنی اسرائیل جهت خویش مثل ناقضین برای خود تراشیدند نه حضرت یوشع بن نون - ای یحیا حیائی - ای یحیی حیائی والا منتظر نقتم الهیه باش و مترصد روسیاهی دارین لعمر الله ان الذله ستهرب منک و ان الخسران تلتجی الی الرحمن منک و تری نفسک فی اسفل درکات الحجیم و الذلة و الحسرة و الخسران للذین نقضوا میثاق الله العلی العظیم ع" با آن اعراض شدید باز حضرت من اراده الله وحید و فرید او را بتوبه و انابه دعوت فرمودند موفق نشد و بعتة بعدایی شدید و مرضی عجیب باسفل السافلین راجع و در تمام قطر مصر مشهور گردید و اعجام و اعراب که بهائی نبودند و بر اعراض او و نزول این آیات قهریه آگاهی بهم رسانیدند گفتند که زبانی ه قهر الهی او را اخذ نمود . (عزیز الله جذاب خراسانی)

--- صفحه ۱۱۵۸ ---

حسب دستور مقدس و هم باجتماع بهائیان دیگر از ایران که متدرجاً رسیدند علم نقض سرنگون شد و رایت عهد و میثاق مرتفع گردید و جمع دیگر مانند کیخسرو خدا رحم و برادران و مهربان خدابخش و برادرش جوانمرد

گشتاسب و شاه بهرام مهربان خداداد و برادران با مس مهربان با اخوان و شرح اقدامات مبلغین از قبیل جمال الدین

و آقا سید مصطفی و میرزا محرم و میرزا محمود و ابن ابهر و ابن اصدق و ادیب و غیرهم را آوردیم و در حدود سال

۱۳۱۲ ایام اقامت آقا سید اسد الله قمی در آنجا بود آقا میرزا محمدعلی افغان در بمبئی وفات نمود و مسلمین مانع از



دفن جسد در قبرستان شدند و جمعیت اهل بها اندک بوده گلستانی نداشتند و آقا سید الله بمشقت تمام جسد را با کشتی بادی برده قرب طاق کسری قرب قبرستان سلمان فارسی دفن کردند و سپس محمد کاظم کازرونی چون در بمبئی وفات یافت مسلمین از دفن و کفن در قبرستان ممانعت کردند و گروهی از اراذل و اشرار گرد آمده با جمعی از مفسدین زردشتی متفق شده کلمات سقط و ناستوده گفته قلع و قمع این فتنه را واجب خواندند و جسد یک شبانه روز برجا ماند و آحاد اهل بهاء کوشیدند که قطعه زمینی از دولت بدست آرند ولی حکومت به رسمیت نشناخته زمین نداد و بالاخره جسد را غسل و تعطیر کرده در صندوق نهاده با نقلیه کرایه از بلدیّه در حالیکه اشرار

--- صفحه ۱۱۵۹ ---

کلمات ناستوده میگفتند ولی دست آختن نمیتوانستند به محلی نا مقبول که مهیای برای دفن متوفیات بی وارث بود برده دفن نمودند و ما کیفیت وصول صندوق مقام اعلی بواسطه جمعی از بهائیان شیعه نژاد رنگون بحیفا در سال ۱۳۱۷ در بخش سابق آوردیم و شمه ای از مکتوب جناب آقا میرزا هادی در جواب حاجی سید مهدی رنگونی که دستور خواست چنین است. " در خصوص صندوق مقدس که بسعی و همراهی جناب میرزا محرم علیه ۹۹ از قرار معلوم بنحو مرغوب و مطلوب و مقصود الی بیست روز بعد از تاریخ مکتوب به اتمام میرسد از وجود مبارک دستورالعمل خواسته بودید و کذلک صندوق چوبی هم اسباب مهیا بمجرد ورود صندوق سنگی بر نگون آنهم طیار شده مفهوم گشت و بسیار سبب مسرت و بهجت گردید چون در این ایام ارض مقدس بواسطه ظلم و فساد و انواع تعدیات اخوان جفا آنجا تشریف دارند و باصلاح و دفع و رفع آنها میکوشند انشا الله معروض خواهم داشت ... مجدداً اینکه بحضور انور مشرف شدم و معروض داشتم فرمودند وقتی تمام شود بحواله آقا احمد در پورتسعید حمل فرمائید دهم ع ۲ سنه ۱۳۱۹ میرزا هادی شیرازی ) و از جمله واقعات حسنه که موجب شگفت مؤمنین گردید

--- صفحه ۱۱۶۰ ---

آنکه پس از چند سال سختی و تعب از جهت نداشتن قبرستان خصوصی با وجود تأدیّه قیمت و ایای بلدیّه و یا بوعده گذراندن در باب زمین برای مدفن اهل بها ناگهان روزی از جانب بلدیّه خبر رسید که بهائیان بیابند و از مابین چند

قطعه زمین یکی را پسندند لاجرم میرزا عبدالباقی یزدی مدیر تجارتخانه طبسی با حاجی احمد کازرونی و جمشید خداداد حکیم و نوشیروان گشتاسب بهرام مهربان رفتند زمینی را پسندیده برگشتند و بلدیہ ذکری از مطالبه قیمت نکرد و طولی نکشید که خبر رسید قطعه زمین مذکور را حصار کشیده دروازه گذاشته مهیا کردند که بهائیان بروند و امضای داده تصرف نمایند و اهل بها چنین نمودند و مآوقع بمحضر حضرت عبدالبهاء معروض داشتند و آنحضرت در جواب نقشه گلستان با طرح خیابانها و باغچه بندی و گلکاری و ساختن قبر کوتاه در وسط باغچه و مجرای آب در وسط گلستان فرستادند و علت دادن بلدیہ زمین را بدون اخذ قیمت بیان نمودند که در طهران قونسول دولت انگلیسی از یکی از بهائیان پرسید که چرا بناء اولین مشرق الاذکار بهائی در ایران نشد بلکه در مملکت روسیه اقدام کردند و بهائی جواب گفت که فقدان آزادی و عدم رضاء دولت و ملت ایران مانع گردید قونسول گفت لکن در هندوستان جمعیت بهائی بسیار و مملکت در نهایت

--- صفحه ۱۱۶۱ ---

آزادی است اولی آن بود که بنا مشرق الاذکار در آنجا میشد و بهائی گفت من از علت و جهت مذکورہ بیخبرم اینک به محضر مولایم معروض داشته استفسار مینمایم و بی درنگ برای ما نوشت و ما جواب دادیم که به قونسول بگو در بمبئی دوستان ما قطعه زمینی برای مدفن خود با ادای قیمت بارها خواستند بلدیہ رد کرد در این صورت چگونه ممکن بود با زمینی برای تأسیس مشرق الاذکار بدهند و قونسول بحکومت هند خبر داد و از این رو قطعه زمین دادند و بالجمله محفل روحانی بمبئی جمشید خداداد حکیم را مامور نمود که بنوع مقرر در نقشه زمین را تنظیم و تعمیر نمود. و اما مراکز بهائیت و محافل روحانی نخست بمبئی در سال ۱۳۱۹ محفل روحانی تأسیس یافت دیگر پونه تأسیس محفل روحانی بسال ۱۳۳۶ واقع شد دیگر رنگون محفل روحانی به سال ۱۳۱۳ اساسش برقرار گردید دیگر مندلہ محفل روحانی به سال ۱۳۲۳ تأسیس شد دیگر کنجانگون محفل روحانی به سال ۱۳۲۵ منعقد گشت دیگر کلکته محفل روحانی در حدود سال ۱۳۵۰ تأسیس یافت دیگر دهلی بسال ۱۳۴۸ محفل روحانی برقرار آمد دیگر کراچی محفل روحانی بسال ۱۳۲۸ انعقاد یافت. و از مبلغین بنوعیکه در بخش ششم تفصیل دادیم

جمال الدین سلیمان خان امر ابھی<sup>۱</sup> را بعزت و جلال در خاک هند و برما و جزائر ورود داد دیگر میرزا محرم که بسال ۱۳۱۵ وارد شده سفرها در داخله کرد تبلیغ و تکمیل ایمان نمود به تبلیغ و نشر امر ابھی<sup>۱</sup> و ترویج عهد و میثاق پرداخت و در اغلب اقسام مملکت وسیعه هند مسافرت‌های متوالیه نمود و با شناختگان هندو و زردشتی و فرق اسلام مناظره کرد و با میرزا غلام احمد مؤسس حزب قادیانی مجالس مناظره و تبلیغ فراهم داشت و کتاب اقدس را و دیگر کتب این امر باو داد و قادیانی بنای معارضت نهاده در مجله نشر نمود چنانکه متعصبین بتعرض و ایذا میرزا محرم برخاستند و شیئی با آلات حرب و ضرب بمسکنش هجوم آوردند و برخی از احباب بشرطه خبر دادند تا جماعتی رسیده مهاجمین را متفرق ساختند و میرزا منظر تا آخر حیاتش مقیم بمبای بود تخلص شعریش را که در آغاز منظر میگفت برای اینکه خطاب محرم باو فرمودند بدان نام نمودند بدان نام نمود و وفاتش بسال ۱۳۳۲ و قبرش در بمبئی است و ازدواج نکرده نسلی ازو باقی نیست و شرح احوال آندو در بخش شش ضمن احوال طهران و اصفهان و هم درین بخش ضمن اوضاع و احوال حیفاً ذکر است و میرزا محرم را توان گفت که ریشه نقض را از هند بر کند دیگر میرزا محمود زرقانی که بسال ۱۳۲۱ وارد شده تحت اداره محفل

روحانی بداخله سفرها و تبلیغ نمود و شرح احوال ویرا نیز درین بخش ضمن اوضاع و احوال فارس آوردیم و دیگر مسافرین شرقی و غربی موجب تنبه و تشویق مؤمنین غافلین گردیدند و از معاریف مؤمنین حاجی سید مهدی رنگونی سابق الوصف بنوع مذکور در بخش سابق با عائله و عباسعلی از خویشان‌ش حامل صندوق مقام اعلی بحیفاً گشته بزیارت حضرت عبدالبهاء رسید و مدت العمر رایت مرتفعه در برما بوده بکمال اخلاص مالاً و لساناً همی نصرت و خدمت نمود و عمارت مسکونهایش را برای اقامت مسافرین و مبلغین و انجام تبلیغ و انعقاد دائم محفل روحانی مهیا کرد و پسرش آقا سید اسمعیل خلف صالح پدر شد و خاندانی برجا گذاشت دیگر دکتر خبیر الدین سابق الوصف سفری بحضور حضرت عبدالبهاء در عگا مشرف شد و پسرش شمس الدین و برادرش طیب الله با وی

هم آئین شدند دیگر از اعراف رجال بهائی سید مصطفی رنگونی سابق الوصف که طول عمر یافته لساناً و عملاً پیوسته مشغول بخدمت این امر است دیگر میرزا مهدی بن میرزا حسن نام شیرازی ساکن محله بازار مرغ در وطن با بهائیان معاشر بود تا در سال ۱۳۰۸ بمبئی رفت و در آنجا بواسطه حاجی میرزا حسین خرطومی در خانه ای که برای جامعه اجازه نمودند ایمان یافت و عریضه به حضور ابھی<sup>۱</sup> عرض کرد ولی نظر بوقوع صعود جواب از

--- صفحه ۱۱۶۴ ---

حضرت عبدالبهاء رسید و بالاخره در سال ۱۳۱۱ از بمبئی به ایران آمده در طهران مقیم گشت صنعت میرزا مهدی ساختن ظروف چینی و کاشی عتیقه و رنگ های طلائی و خاتم سازی قدیم است و آینه مشرق الاذکار که در مشرق الاذکار عشق آباد گفته شد بخط اوست و برای مشرق الاذکار طهران در سال ۱۳۱۶ نوشته به محفل روحانی داد که چون بنا تاسیس شود کتیه کنند و از این اقدامات صنعتی بسیار دارد خلف وحیدش میرزا علی آقا ایزدی مقام ملکی و دانائی و ایمانی ارجمندی فائز شد و خاندان ایزدی برقرار کرد و از معاریف مؤمنین محمد رضا شیرازی معروف به پروفیسور شیرازی بن حاجی عباس صراف در بوشهر جوانی فاضل و با سری پر شور پس از فراغت از تحصیلات عالی در بمبئی به سن ۲۰ بواسطه میرزا محرم فائز بایمان بسال ۱۳۲۵ گردید. و فیما بین جوانان مدرسه و غیرهم بتبلیغ پرداخت و به کراچی سنه ۱۳۲۸ رفته معلم مدرسه شد و بنشر این امر و سفر ببلاد داخله و ادای خطابه بانگلیسی همت گماشت و عدّه را هدایت کرد و بسال ۱۳۳۱ پس از عودت حضرت عبدالبهاء از سفر اروپ بحیفا رفته تشریف یافت و چون بکراچی برگشت رساله موسوم بتشریف ۲۱ روز در حضور حضرت عبدالبهاء در ارض مقدس بانگلیسی نشر داد و در کراچی تاسیس محفل روحانی نمود و بسال ۱۳۴۱ در مجامع ملی بهائیان هند و برما

--- صفحه ۱۱۶۵ ---

خدمات عظیم انجام داد و بعد از غروب نیر میثاق حسب اجازت از حضرت ولی امر الله تشریف یافته بایالات متحده امریکا در آمده خطابه ها ادا نموده به کراچی برگشت و بخدمات امریه پرداخت و عاقبت در حین شناوری در نهر آب در حیدر آباد غرق گردیده از این جهان سنه ۱۳۴۵ در گذشت و قبرش در خیر آباد است دیگر شیخ حشمت الله

قریشی ساکن اکره فاضل و ناطق و مطلع از عقائد و ادیان و کامل در السنه فارسی و عربی و انگلیسی وارد و در تالیف و در تبلیغ و دیگر خدمات امر بهائی همتی جلیل نمود و عضویت محفل مرکزی هند و برما یافت و ایامی بسیار در کراچی بسر برد دیگر مستر پرتیم سنگه از قوم سیک تحصیلات در انگلیسی کرد و در فارسی نیز مهارت یافت و نویسنده و ناطق و مشغول تبلیغ و دیگر خدمات در این امر شد و عضویت محفل مرکزی بهائیان هند و برما یافت و ایامی طویل در لاهور اقامت گزید. دیگر عباسعلی بت کشمیری در فارسی و انگلیسی و اردو و زبان برما و علوم عربیه فاضل بود و عضو دائره حکومتی بوده و بسیاری از آثار امریه را بانگلیسی و اردو ترجمه کرد و جواب اعتراضات و مفتریات معاندین طبع و نشر نمود و سنینی در رنگون و دهلی و غیرهما بسر برد و سفری بارض مقصود کرده تشریف بمحضر انور یافت و آثاری از حضرت عبدالبهاء در حقش صادر گردید و عضویت محفل ملی بهائیان هند و برما یافت فاضل و شاعر و رئیس محفل روحانی دهلی و مدیر مجله ه کوکب دیگر مولوی محفوظ الحق و

--- صفحه ۱۱۶۶ ---

مهر محمد شهاب از غلام احمدیها که در مجله کوکب و هند مقاله در رد آن عقیده نوشت دیگر دکتر محمد عمر صمدانی در دهلی ماهر در فارسی و انگلیسی وارد و شاعر بوده بخدمات این امر قیام کرد دیگر عثمان کاتب و ناطق در انگلیسی وارد و عضو دائره تلگراف در اکره اشتغال بخدمات این امر جست دیگر سید عبدالرشید که قصائد بسیار بفارسی و اردو در حق این امر سرود و سید قاسم علی کاتب و ناطق در اردو و فارسی در کلکته و مدیر جریده البهائ دیگر اسفندیاری بختیاری قائم بخدمات این امر و عضو محفل ملی بهائیان هند در کراچی دیگر سید غلام مرتضی و برادرش سید جناب علی شاعر و در فارسی وارد و تا چندی مدیر مجله الاشراق و ساعی در خدمت و نشر نفحات امریه معلم مدرسه انگلیسی در رنگون منشی محفل روحانی در رنگون دیگر مستر وکیل وکیل رسمی محاکم عدلیه و استیناف ساکن سورت مقالاتی بسیار در خصوص این امر در جرائد بزبان انگلیسی و کجراتی طبع و نشر نمود و چون از طائفه برهمن بود و پدر برای ایمانش تعصب و تشدد حتی طرد کرد اعتنا نمود و هنگامی

صورت نقو غرافی خودش و زوجه اش را بمحضر حضرت عبدالهء فرستاده در همان صورت دعا و مناجات در حقشان مرقوم فرمودند و نوبتی بمحضر مبارک و هم باری دیگر بحضور حضرت

--- صفحه ۱۱۶۷ ---

ولی امر الله تشریف حاصل کرد و الواح متعدد در حقشان صادر گردید و سالها رئیس و امین صندوق محفل مرکزی هند و برما گردید دیگر مهربان رستمی در پونه قصائد بسیار در حق این امر سرود و نیز مستر سهراب جی و مستر پشوتن جی و نیز دکتر خداداد فوزدار منشی محفل روحانی بمبئی که نوبتی بزیارت محضر حضرت ولی امر الله رفت و نیز دکتر لقمائی از بودیها که به غایت مشتعل و منجذب میباشد و هم شیرین خانم فوزدار ناطقه و مبلغه گردید. دیگر کیخسرو و اسفندیار مؤمن مخلص بود و چون به سال ۱۳۲۴ مستر سیدنی اسپراک امریکائی برای تبلیغ به هندوستان وارد شد و هنگامیکه میرزا محمود زرقانی در لاهور بود به اتفاق میرزا محرم بدان شهر ورود نمود و دچار مرض وبا گردید و میرزا محرم به بهائیان بمبئی تلگراف کرده تنی را برای خدمت و معاونت مریض طلبید و در محفل روحانی مشورت شده قرار دادند که جمشید خداداد حکیم رهسپار شود کیخسرو اسفندیار مذکور به صرف اخلاص مصمم گشته خواهش کرد که بهائیان مانع وی نشوند و همان شب بشتافت و بعد از ورودش به لاهور اسپراک بهبودی یافت و او بهمان مرض دچار شده در گذشت و در لاهور مدفون گشت و خطابی در حقش صدور یافت و هی هده : " خویشان و اقربای آن قربان احبای الهی یعنی فائز بدیدار پروردگار حضرت کیخسرو پارسى علیه بهاءالله الابهی'

--- صفحه ۱۱۶۸ ---

هو الله ای خویشان و پیوندان آن هوشمند حضرت کیخسرو خسروی فرمود و وفا پروری نمود و سروری کرد و بزرگواری نمود و به آنچه تعالیم جمال مبارک و نصایح و وصایای اسم اعظم بود به تمامه قیام کرد فی الحقیقه جانش را فدای اسپراک نمود و جسمش را قربان دوستان فرمود آن نفس طیب طاهر به ملکوت باهر عروج فرمود و

آن جان پاک از فراز افلاک درگذشت و در جهان جاوید تابناک گردید یاران و خویشان او باید سر افزای نمایند و مفتخر و متباهی کردند بدرگاه احدیت شکرانه کنند که چنین نفس مبارکی از ایشان در راه حق پریشان شد و فدا و قربان گردید ای کیخسرو دو جهانی و شهریار جهان جاودان چقدر عزیز بودی که مشام مرا مشکبیز کردی و مانند ذهب ابریز در بوته امتحان رخ برافروختی و شوری انگیختی و نرد محبت باختی و کاری ساختی و از این جهان تنک و تار به جهان نورانی شتافتی خوشا بحال تو خوشا بحال تو عبدالبهاء امیدوار است که او نیز موفق به پیروی تو گردد و جان را چنین در محبت یاران بیازد الخ " و خلفش فریبرز بطهران رفته سالها بتربیت دکتر مودی خانم امریکائیه پرورش یافته مقامی حاصل نموده با عائله در آنجا زیست .

--- صفحه ۱۱۶۹ ---

دیگر محمود میامقری و حاجی علی نقی شیرازی که سالها مقیم مصر بود و عائله در آنجا گذاشته اقامت در بمبئی نمود و از مشاهیر مومنان در مندرله حلیمه پلی امامامباش قرنیة آقا سید مصطفی رومی گاهی نایب رئیس محفل روحانی بود و رساله به نام حقوق الانسانیه در لغت برما طبع و نشر کرد و دار مسکونه اش را برای این امر وقف نمود و از طایفه خواجه محمد منجی و برادرش مهرعلی منجی و پسران خواهرش هاشم و قاسم و کرمعلی و نیز شیر محمد و نانجی و نور محمد و خوشحال بهائی که از ملّاهای خواجه بود و هم عبد الرشید و سید محمود دیگر از بهائیان معروف پارسی آقا خسرو بمان در وطنش کسنویه یزد زراعت پیشه بود مشاهده اخلاق و احوال بهائیان و خصوصاً از تعریف و تمجید دستور تیر انداز طالب و محب گشت و در حدود سال هزار و سیصد و اندی بيمبئی رفته به دکانداری پرداخت و باخلاق و صحبت حاجی سید میرزا افنان و تبلیغ عندلیب در حدود سال ۱۳۱۰ فائز بایمان گردید و بتبلیغ پرداخت و مورد تعرض زردشتیان شد و سفری بسال ۱۳۲۰ و باری دیگر به سال ۱۳۳۹ به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و از آثار یادگارش فتوگراف صوت مبارک حضرت عبدالبهاء به فارسی گرفت و کتاب بهجة الصدور شرح احوال حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی را او باعث شد و خاندانی مؤمن از خود بیادگار گذاشت

و از معاریف قریه ویدنوکلزو و قریه تابنجاؤن از کنجانگون اوچت تون اول من آمن آنجا رئیس محفل و بعد از او تونجوی رئیس محفل شد که پسرش کلانتر رسمی قریه بود و بعد از او منسیون به ریاست انتخاب شد و بعد از او عبد الرحمن اودرمان رئیس است و نیز محمد حسین سینا اوپونی نابت رئیس شد و سیاکو مابین منشی و امین صندوق و آنجا از حیث جمعیت و سرگذشت بزرگ بهائی مشهور و معروف میباشد و اما تالار بهائیان هندوستان در بمبئی در اواخر ایام اشراق انوار ابهی<sup>۱</sup> مرکزی مختصر گرفتند و بتدریج که جمعیت مؤمنین و طالبین بیشتر شد مراکز متعدده وسیعه پی در پی اجاره همی کردند و در کراچی به سال ۱۳۴۱ به اهتمام پرفسور شیرازی محفل روحانی منعقد شد و مهر محفل روحانی کراچی و هم تالار با نشان بعنوان انجمن بهائیان به خط و لغت انگلیسی برقرار گردید و گلستان نیز تاسیس کردند و حظیره القدس ساختند و مجمع سنوی بهائیان هندوستان و برما در سال ۱۳۳۷ در بمبئی برپا گردید که بهائیان دو مملکت مجتمع شده اعلان عمومی داده خطابه ها به السن متعدده در باره این امر ادا کردند و در صفحات جرائد طبع و نشر گشت و سنینی دیگر نیز در بمبئی و کراچی و پونه منعقد گردید و مبلغین برای نشر نفعات باطراف فرستادند . و از جمله مؤمنین که بر ایشان آثاری از مرکز عهد و پیمان

ابهی<sup>۱</sup> صدور یافت و جمعی را در بخش ششم و بعضی را درین بخش نام بردیم بدین اسامی و القاب بودند رنگون و مندله : آقا سید مهدی شیرازی آقا سید مصطفی رومی دکتر خبیر الدین حکیم امتیاز حسین خان آقا سید اسمعیل ابن آقا سید مهدی آقا سید عبدالحسین و آقا سید محمود ابن آقا سید اسمعیل میر سجاد حسین ابوالحسن محمد عظیم الدین محمد اسحق ابوالظفر ابوالبشر ابوالنصر محمد اسمعیل آقا عباسعلی محمد حسین سوداگر عبدالهاشم ابو تراب قمر الدین آقا سید محمد محمد حسین سرهنگ شمس الدین آقا سید جواد آقا علی اکبر عبد الرحیم محمد ابراهیم شیرازی محمد حسین فیض الله سرهنگ محمد مستان منشی عبد الغنی اسیر علی مدینه شریف حکیم سید احمد امة الله ساره بیگم خدیجه بیگم خاتون بیگم سعیده بیگم بدیعه بیگم جمیله بیگم زهرا بیگم



شهربانو مریم عبد القادر عثمان یعقوب موجود محمد یونس خلیفه و عائله وسیعه اش امة الله باجی آقا سلیمان کپوچه سید غلام مرتضی علی و برادرش سید جنابعلی منشی محفل روحانی رنگون نور محمد کشمیری الاصل محمد عبد السبحان امیر الاسلام چاتکام سکاله فقیر محمد کانپوری کوچت تون کوتونجوی خدابخش آقا محمد کاظم تبریزی آقا محمد شفیع و عائله اش غلام محمد

--- صفحه ۱۱۷۲ ---

ثانی غلامحسین دکتر سید مظهر علیشاه دکتر عبد اللطیف در هندوستان عبد الرحمن بن حسین قاضی ابراهیم محمد صالح بهونیل حسین بن زین الدین بدر الدین بن شمس الدین حسین بن بابا فلاحی نور الدین شمس الدین جونلی قطب الدین محبی الدین قاضی نور الدین محمد صالح امین بن حسین قاضی محمد بن بهکومورک بهکو بادامورک احمد بن محبی الدین ملاحی عثمان سیتادلکی شمس الدین حسین قاضی علی بن حسین قاضی احمد بن ابراهیم قاضی زین الدین محمد رونگری امة الله مریم فاطمه عایشه خدیجه در کلکته سید قاسمعلی مجیب الرحمن خیاط یوسفعلی یاسینعلی صادقعلی عباسعلی بمئی سید عبدالرشید مهر علی منجی و اما تعرض و حمله متعصبین و معاندین مجملاً آنکه علمای هند و برما رسائل و مقالات بسیار راجع به کفر دوطلان این امر نشر دادند و مردم را به مقاومت تهییج کردند در کنجانکن حظیره القدس را سنگباران نمودند بحظیره القدس مندلہ هم چند بار سنگباران کردند و بعضی شیشه آلات را شکستند و ملأها و اهالی از معاشرت با این فتنه نهی کردند و در هنگام وفات محمد مصطفی عرف سیا او مونجی از بهائیان متقدم پدر خلیفه محمد یونس عرف کوبوذوی خانه را

--- صفحه ۱۱۷۳ ---

که مجلس تذکر بود و واردین و خارجین را حین العبور سنگباران کردند و چندین بار در اماکن و اوقات عدیده بقصد جمال الدین و حاجی سید مهدی و آقا سید مصطفی و آقا میرزا محرم و غیرهم با مساعدت ملأها فرداً و اجتماعاً قیام کردند ولی مؤمنین محفوظ ماندند و قدرت و دخالت حکومت مانع شد و قتل و غارتی رخ نداد و چون مقاله و مناظره کتبی مابین این فتنه و قادیانیها اتباع میرزا غلام احمد قادیانی در گرفت و طرفین مقالاتی در رد و

جواب منتشر ساختند و آقا میرزا محمود زرقانی نشریاتی طبع کرد بالاخره قادیانیها در عین خشم و تعقیب و نشر مفتریات و طعن و ردّ شکست خوردند و برخی از کاتبین و مبلغین و وزراشان مانند مولوی سید محفوظ الحق و مدیر جریده الحکم قادیانی مهر محمد خان شهاب و محمد عمر صمدانی که عددشان از فضلا و بلغا به هفت رسید تصدیق کردند و حضرت عبدالبهاء در خطابی چنین فرمودند: " این شخص را گمان چنان که با حبال و عصی مقابلی با ثعبان مبین تواند و به این شبها و اوهام مقاومت کلمة الله تواند کرد عنقریب خویش را اسیر خسروان مبین بیند و آیه مبارکه اذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا تحقق یابد یدعون من دون الله مالا یضرهم و لاینفعهم و ضعف الطالب و المطلوب ولی شما در نهایت مدارا و ملایمت جواب شبها آنا را بدهید بنوعیکه محزون نگردند

--- صفحه ۱۱۷۴ ---

این است روش اهل بها و این است مسلک ائمه هدی این خلق ضعیف العقل اند الخ "

--- صفحه ۱۱۷۵ ---

## چین

در سال ۱۲۱۸ ه. ق ۱۹۰۲ م آقا میرزا مهدی رشتی و آقا میرزا عبد الباقی یزدی از جانب کمپانی امید که در عشق آباد تاسیس یافت به شانگهای وارد شده شعبه باز کردند و آندو اولین بهائی بودند که بملک چین ورود نمودند سپس در سال ۱۳۳۵ ه. ق ۱۹۱۶ م مستر چن چینی در شیکاگو عرفان و ایمان حاصل کرده به شانگهای عودت نمود و او نخستین بهائی چینی است و در آنسال مس مارثا روت مبلغه بهائیه امریکائیه به چین وارد شده توسط مستر چن مجالسی فراهم گشته نطق در خصوص امر ابهی<sup>۱</sup> نمود و در سالی بعد بهمت آقا میرزا احمد راضی تبریزی ورقه در لغت چینی و فارسی با تمثال حضرت عبدالبهاء انتشار یافت که اولین نشریه راجعه به این امر در آن مملکت بود و در آنسال یازده تن از بهائیان ایرانی در شانگهای اجتماع یافتند و در سالی دیگر بهمت راضی در خاربین تعلیمات ابهی<sup>۱</sup> بنوع اختصار در لغت روسی طبع و نشر گشت و سپس در دور بعد مسافرت مبلغین و مبلغات امریکائی بچین پی در

پی شد و اعلا و انتشار و تبلیغ امر ابهی<sup>۱</sup> مزداد گردید چنانکه در سال ۱۹۲۳ مس مارثا روت بچین وارد شده در بعضی مدارس بلغت اسپرانتو و انگلیسی در خصوص این امر اداء خطابه کرد مخصوصاً در دارالفنون پکن که رئیس --- صفحه ۱۱۷۶ ---

دکتر تساء ایمان بدیع داشت و خانم اکنس الکساندر نیز مساعدت نمود و در همان ایام رساله نمره ۴۹ را هم طبع کردند و در سال ۱۹۲۶ بهمت مستر زی از اهل مانچوکر توسط خانم فنچ امریکائی فائز بایمان گشت جزوه باسم مجله در چین طبع و نشر گشت و سپس در سال ۱۹۳۱ که مجدداً خانم اکنس الکساندر از ژاپون و مارثا روت از امریکا وارد شنکهای شدند و دکتر تساء بشنگهای آمد مجالس عمومی توسط اسپرانتیت ها و احبا فراهم گردید و بیشتر اعلا امر گشت و رساله و ابلاغیه برای امر ابهی<sup>۱</sup> بلغت اسپرانتو و انگلیسی طبع و نشر گردید و مجلس ۱۹ روزه مقرر داشتند دکتر تساء کتاب دکتر اسلمونت " بهاءالله و عصر جدید " را بچینی ترجمه کرد و با مصاریف یک خانم امریکائی طبع و نشر گشت و بعداً حضرت شوقی ربانی یکصد و نه لیره فرستادند که خطابه های حضرت عبدالبهاء در پاریس و کتاب ایقان و رساله های دیگر و دو رساله در بیان امر ابهی<sup>۱</sup> و لوح عالم و مقاله مقصد بهائیان و راه صلح و نیز خطابه یکنفر ژاپونی در چین راجع باین امر و سه فصل کتاب بهاءالله و عصر جدید که قبلاً ترجمه نشد ترجمه و طبع گشت و از آن پس کتاب مفاوضات نیز بلغت چینی ترجمه گردید و در جرائد بواسطه مقالات و مجامع به القاء خطابات اعلان امر شد و اغلب مقالات بقلم دکتر تساء مذکور نشر گردید .

--- صفحه ۱۱۷۷ ---

## آلمان

مؤلفین مشهور اروپائی در حق این امر گوینو و نیکلای فرانسوی و بارن روزن روسی پرفسور برون انگلیزی معروف اند و اساساً آغاز نشر این امر در پاریس و اروپا شاید مطابق سال ۱۳۱۶ ه.ق بود و بسال ۱۸۹۸ م میس می آلیس بلس امریکائی یعنی مسیس ماکسول در پاریس اقامت کرده بنشر این امر پرداخت و میس کراپر انگلیسی در انگلستان قیام به نشر این امر کرد و هر دو از زیارت عکا و حضور محضر حضرت عبدالبهاء مراجعت کرده بودند و

تا هزار و نهصد مسیحی این امر در فرانسه و انگلستان مستقر بود آنگاه بالمان رفت چنانچه دکتر فیستر در آنجا قیام نمود و در سال ۱۹۰۷ م مس الما نوبلاک آلمانی مقیم امریکا بالمان رفته همی نشر نمود و از معاریف و محترمین بهائیان آلمان کونسول البرت شوارز از اهل استوتگارت در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در اروپا انحداب کامل یافت و متدرجاً قیام بر خدمت بامر کرد و در سالهای اخیر رئیس محفل ملی آلمان بود تا در ۱۳ جانوری ۱۹۳۱ بسن شصت سالگی درگذشت و نیز دکتر گروسمان کونتس اورلیا بشن اطریشی در سالی ۱۹۱۱ در طریق رنگون و کلکته وارد بمبئی شد و در برخی از بلاد مهمه خطابه عمومی ادا کرده به حیف رفت .

--- صفحه ۱۱۷۸ ---

## انگلستان

بریک ویل جوانیکه تقریباً در حدود سال ۱۹۰۰ فائز به ایمان گردیده بعگا منجذبانه تشریف بمحضر مبارک جست و بعد از عودت والدینش را تبلیغ نمود و چند سالی طول نکشید به مرض سل در پاریس درگذشت و الواح عدیده خطاب به او نزول یافت بعد از رحلتش زیارت نامه پر از تاثیر و تکرار " یا عزیزی یا بریک ویل " صادر گردید و مسس کروپر مسس مارکریت بروی مسس روزه مستر دانیال جنکین مسیس کلیک بستی نابت پرفسور چینی و نیز کینرو مس باندل بیاتریس مارتین مس بلانش کتساک اتل لورانس مستر مکتایک مستر دریگ مسیس جورج املی جامپیون انی کمیل مسیس فلورانس مارشال مس الس لی فلورانس نشون مس چاک مس روزنبرک مس بوکتن مسیس فرانپر مس هاوس مستر و مسیس هوایت مستر و مسیس اریک هاموند مستر بهروز همسایه خانم مسیس انتوهون دکتر اسلمونت مسیس انشوون مس هیلدس مور مستر ولزلی تیودرپل ساکن لندن و زنش او در سال ۱۹۱۰ م ۱۳۲۸ ه.ق حضرت عبدالبهاء رفته بر گشته قیامی مخصوص بنشر امر ابهی<sup>۱</sup> نمود دیگر مسیس استنارد که سفری تنها و باز در سال ۱۹۱۴ با دکتر کتسنیگرولوا در بمبئی و داخله هند و ممالک برما مدتی سفر و تبلیغ کرد .

--- صفحه ۱۱۷۹ ---

دیگر لیدی بلامفلید ستاره خانم از خاندان اشراف ساکن لندن دخترانش پروین خانم نوری خانم وردته خانم

که برای این امر کتاب را تالیف و طبع و نشر کرد اولاً در پاریس ازین امر شنید پس به واسطه مسیس کراپر در انگلستان تکمیل شد و بنوعیکه در بخش سابق آوردیم در سال ۱۹۱۱ حضرت عبدالبهاء با همراهان را در عمارت خود پذیرائی کرده و خود با دو دختران به محلی دیگر انتقال گزید و همه روزه علی الصباح بعمارت آمده تمام روز را خود به شخصها پذیرائی پرداخت و پیوسته محترمین و محترمات را بشرف ملاقات برخوردار ساخت و اقامت در آن عمارت ایامی چند بطول انجامید و بملاحظه آسایش او خواستند به هوتلی اقامت فرمایند ولی او و دختران راضی نشدند و اصرار پی در پی کردند و لذا در طول ایام لندن در آن عمارت اقامت فرمودند و اولین صورت فتوغرافی آن حضرت در خانه وی شد که در بخش سابق نگاشتیم و سپس باری دیگر که آن حضرت در حال عودت از امریکا وارد لندن شدند باز لیدی مذکوره با اصرار تمام ایشانرا در همان عمارت مهمانداری و پذیرائی نمود و او و دو دختران را با اسماء ایرانی نام کردند و وی را ستاره خواندند و چون حضرت شوقی ربانی برای تحصیل در اکسفورد عازم لندن شدند حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب بلیدی مذکوره چنین فرمودند شوقی افندی بانصفحات میاید البته او را پسر خود شناسید و آنچه مقتضای مادری است مجری

--- صفحه ۱۱۸۰ ---

دارید و او طبق دستور بجان و دل در خدمات و سرپرستی کوشید تا چون واقعه جانگداز فرقت انوار میثاق رخ داد و حضرت شوقی را خبر رسیده چنان متأثر شدند که ایامی مریض گشتند و هنگام عزیمت شان بحیفا لیدی مذکوره تمامت امور شخصی خود را در لندن واگذاشته مادرانه همراه شد تا به حیفا رسیدند و بالجمله لیدی مذکوره از اول فوز بایمان الی خاتمه الحیات بانواع فعالیت و کوشش در پیشرفت این امر و خدمات و نصرت نسبت بمرکز میثاق عمر گذراند و چون در بسیاری از مؤسسات خیریه مانند مؤسسه کودکان یتیم و فقیر و مؤسسات بین‌المللی در سوئیس و مؤسسات متنوعه نسوان در انگلستان و فرانسه و سوئیس و غیرها سعی میکرد و نشر نفحات امریه نیز در آنجاها همی نمود و با روح و حال جذاب و بیان فصیح خویش تاثیر در قلوب افکند و از آثارش چنانچه در بخش سابق آوردیم. رساله در شرح واقعه جان گزاری غیبت تنوار درخشان میثاق و دیگر شرح زندگانی و سیر جمال

اقدس ابهی<sup>۱</sup> و حضرت عبدالبهاء را در ایام اقامتش در حیفا از حضرت ورقه مبارکه علیا و از پیران و سالخوردگان گرفته ترجمه بانگلیسی کرد بعداً در لندن به طبع رساند و نیز با دختران بیانات روزانه حضرت عبدالبهاء را در پاریس نوشته جمع کرده بلسان انگلیسی در لندن طبع نمود که موسوم و معروف بنام بیانات سرکار آقا در پاریس و

--- صفحه ۱۱۸۱ ---

کتابی نفیس است و تاکنون چند بار بطبع رسید و بالاخره لیدی در دسامبر سنه ۱۹۳۹ در سن متجاوز از هشتاد سالگی از این جهان فنا بجهان بقا شتافت . دیگر ایرل جونرز نبرک از اهل انگلند در ۶ آگست ۱۸۵۸ متولد شد و تحصیلات و اقامتش در لندن برقرار گشت و در سال ۱۸۹۹ فائز بایمان بدیع گردید و بعکاً برای زیارت حضرت عبدالبهاء شتافته مراجعت بوطن کرد و بنشر امر ابهی<sup>۱</sup> مابین دوستان پرداخته همی خدمت نمود و لسان فارسی بیاموخت و سالهای بعد چند سفر به حیفا کرد و مکرراً به امریکا رفت و با آقا میرزا ابوالفضل انیس و مدتی در پاریس بسر برد و بالقاً خطابه و انشای مقاله همی خدمت نمود و در انگلستان خادم ناشر مقدم این امر محسوب گردید و او را در کتب مقدسه تورات و انجیل و غیرها و در سائر کتب ادبیه اطلاعات کامله بود و در لغت انگیزی و فرانسه مهارت داشت ترجمه‌ها را تصحیح مینمود و او را از حضرت عبدالبهاء آثار بسیار است و عاقبت در لندن بتاریخ هفدهم نوامبر ۱۹۳۰ در ۷۲ سالگی درگذشت. دیگر دکتر جان ابنزاسلمنت از اهل اسکاتلند پزشک و جراح در

--- صفحه ۱۱۸۲ ---

حدود سال ۱۹۱۴ م به وسیله خانمی بهائی اطلاع ازین امر یافته و بکتب این امر رسید و در سال ۱۹۱۶ فائز بایمان گردید و بنشر نفحات الله و خدمت بتشکیلات بهائی پرداخت و کتاب معروفش به نام بهاءالله و عصر جدید را در مدت جنگ بین المللی نوشت و بعد از ختم جنگ نسخهای بحضور حضرت عبدالبهاء فرستاد و او را بحیفا خواستند و لذا در سال ۱۹۱۹ تشریف به حضور یافت و دستور تغییر و تنفیض و تکمیلی در آن کتاب بوی دادند که کتابش بان طریق انجام یافته و رسائل \_ دیگری هم به نام " بهاءالله و پیغامش " و " نهضت بهائی چیست " و " اعمال بهائی " نوشت و کتاب مذکورش با لسن مختلفه ترجمه و منتشر شد و او بالاخره در سال ۱۹۲۵ درگذشت . دیگر مسس

کلودیا ستوارد کولزد در واشنگتن ندای امر شنیده فائز به ایمان گردید و به سال ۱۹۲۰ بلندن رفته و با دختر و نواده اش زیست و در سالهای اخیر منشی محفل بهائیان انگلستان گردید و سالها بدین امر خدمت کرد تا بسال ۱۹۳۲ در لندن درگذشت .

--- صفحه ۱۱۸۳ ---

## سوئیس

و از دانشمندان شهیر اروپائی بهائی پروفیسور اگوست فورل فیلسوف معروف سوئسی از علمای طبیعی و معرفه النفس و علوم روحانی که چون دماغ و سلسله اعصاب سیصد نوع مورچه را تشریح و مطالعه کرد بنام خداوند مورچه مشهور گشت در سال ۱۹۲۰ از داماد خود که بهائی بود در خصوص امر بهائی شنیده بتحقیق برخاست و همانگانه عریضه حاوی مسئله چند به محضر حضرت عبدالبهاء فرستاد و در جوابش خطابی معروف به لوح دکتر فورال صدور یافت که موجب ایمانش شد و ابلاغی منتشر ساخت که ترجمه اش چنین است اولین دفعه من در سال ۱۹۲۰ در شهر کارلسروه در باره دیانت جهانی بهائی که توسط حضرت بهاءالله پیغمبر ایرانی هفتاد سال قبل در شرق تاسیس یافته مطلع شدم این دیانت حقیقی است که مصالح اجتماعی انسانی را محفوظ میدارد عوائد باطله و طبقه کشیش ندارد و جمیع نفوس را در خاکدان کوچک ترابی متحد میسازد من بهائی شده ام و منتهی آمال و آرزویم این است که این دیانت از لحاظ خیر و صلاح عالم انسانی دوام و پیشرفت نماید سپس بنشر مقالات و ترویج تعالیم این امر در جرائد و مجلات و غیرها همت گماشت تا بسال ۱۹۳۱ در سن ۸۲ سالگی درگذشت .

--- صفحه ۱۱۸۴ ---

## فرانسه

مسیو هیپولیت دریفوس از نژاد اسرائیل از خاندان محترم شهیر و از وکلا و متمولین در حدود سال ۱۳۱۷ هـ فائز بایمان گشت که پدرش نیز ایمان آورد و به سال ۱۳۲۸ هـ در سن ۷۰ سالگی در پاریس درگذشت و او در سال ۱۳۱۸

سفری بعگا کرده ایامی در جوار افضال حضرت عبدالبهاء بسر برد و آنحضرت از وی پرسیدند که آیا نسبش به خاندان دریفوس مشهور منتهی میگردد جواب عرض نمود نه فرمودند امیدم اینست که بواسطه انجام خدماتی سترگ در امر حضرت بهاءالله شهرتی مافوق شهرت خاندان دریفوس کنی و او لغت فارسی و عربی بیاموخت و دو سفر دیگر هم به عگا مشرف گردید و سفری پی تبلیغ امر ابهی<sup>۱</sup> به هندوستان بسال ۱۹۰۴ کرد و به اتفاق مس بارنی و مادام لشی به سال ۱۳۲۴ سفری از طریق روسیه بقفقاز و ترکستان عشق آباد و غیره بایران و هند نمود و بامریکا رفتند و در مجامع خطابه‌ها در خصوص این امر داد و با هم ازدواج کردند و رساله<sup>۲</sup> به نام بهائیت در لغت فرانسه ازو است که به فارسی و غیره ترجمه گشت و چون لغت فارسی و عربی نیک به دانست کتب و رسائل و الواح بسیاری را از اصل فارسی و عربی بلغت فرانسه ترجمه کرد و در ایام سفر حضرت عبدالبهاء باروپا خدمت بسیار کرده

--- صفحه ۱۱۸۵ ---

خطابات مبارکه را بفرانسه ترجمه نمود و عاقبت به سال ۱۳۴۷ درگذشت و بعضی دیگر از بهائیان ساکن فرانسه مسیو و مادام اسکات دیگر مس سندرسن دیگر مادام مارو دیگر مسیو و مادام رشاد و از ایرانیان و غیرهم نیز بسیاری بتناوب اقامت و شرکت در محفل و خدمات نمودند.

--- صفحه ۱۱۸۶ ---

## ایالات متحده امریکا شمالی

ابراهیم جورج خیر الله لبنانی الاصل ساکن مصر در سال ۱۸۹۲ ه.ق باحداد مسیحی شامی تاجر قالی وارد ایالات متحده شمالیه امریک شد و بنوعیکه در بخش ششم ضمن شرح احوالس(احوالش)؟؟؟؟ و نیز در بخش سابق نگاشتیم در سال ۱۳۱۲ ه.ق و مطابق ۱۸۹۵ م شروع بنجاح در تبلیغ نمود و حداد مذکور هم در نیویورک ایمان آورده به ترجمه الواح پرداخت و خیر الله از طریق تیا سوفی و شاسخ که مذاقش بود جمال ابهی<sup>۱</sup> را او اتار دوازدهم می خواند و در دو سال اول پنج تن از مؤمنین فراهم کرد نخست مستر چیس دوم مسس آیوز سوم مس میلر خیر الله دختری انگلیسی که با وی ازدواج کرد چهارم دکتر پیز پنجم مستر هور و میلر و دکتر پیز بعداً ناقض شدند و لوا



گتسینگر شانزدهمین نفوس مؤمنه امریکا واقع شد و بدین طریق جمعی کثیر فائز به ایمان گشتند تا نوعیکه در بیان احوالش آوردیم به سال ۱۹۰۰ مسس هرست متموله منجذبه در ایمان با دکتر گتسینگر بزیارت حضرت عبدالبهاء در عکا شتافتند و یک هفته بعد از ایشان خیر الله روانه شد و از جمله احوالش در ایام تشرفش بجوار آن حضرت اینکه توقع داشت کتاب مؤلف او را امضا فرمایند و به احباب امر فرمایند هر کس نسخه از آن بگیرد و قبول نکرده

--- صفحه ۱۱۸۷ ---

فرمودند اغلاط بسیار درین کتاب موجود است و چون خواست امر فرمایند هر کس نسخه از آن بگیرد و قبول نکرده فرمودند اغلاط بسیار درین کتاب موجود است و چون خواست برگردد مسیس هرست را مامور مصر فرموده از مصاحبتش باز داشتند و دکتر گتسینگر مامور شد که هرگاه توبه و رجوع در خیر الله حاصل نشود فوراً اعلان نقض و طرد او نماید ولی خود او به بعض بهائیان نیویورک مخالفت خود را اعلان کرد و در آن هنگام در نیویورک از دویست الی سیصد و در شیکاگو هزار و پانصد الی دو هزار و در ویترا ده نفر و در ایتکا پانزده نفر و در واشنگتن صد تن و در بالتیمور شصت و هفت نفر در فیلادلفیا بیست و پنج در جرزی سیتی پنجاه در سانفرانسیسکو بیست نفر بهائی بودند و بورود او در شیکاگو ۲۶ و در نیویورک پنج نفر ناقض گشتند و تا سال ۱۳۱۷ که بواسطه عقائد نا صواب و اعمال شهوانی و جلب مال و غرور خود و هم اضلال ناقضین مردود گردید. و جمع کثیر در شیکاگو و کنوشه و نیویورک و فیلادلفیا و کنزاس و ایتاکا و غیرها اقبال بامر ابهی آوردند و الواحی بانگلیسی ناقص خود ترجمه کرد و کتب و مقالاتی آمیخته بافکار مقبّه از خود نشر داد و عده مقبلین و منجذبین را قریب سه هزار تن گفته اند و از معاریف آنان مستر ارثور داج و مستر چیس و مسس گودال و مستر هواریو مکنات و مس هارت و مس البوت و دکتر گرنزی و مس انامل و غیرهم بودند.

--- صفحه ۱۱۸۸ ---

و بالجمله خطابات و مناجات بسيارى از حضرت عبدالبهاء به عنوان خير الله و ديگر مؤمنان و منجذبان و طالبان در آن کشور شامل جذب و شوق و معرفت و دستور پي در پي صدور يافت كه غالباً عربى بود و ترجمه مينمودند و عنوان آنها بدین و تيره مى باشد :

" هو الله يا من انجذب بنفحات انتشرت من رياض موهبة الله قل قد فتح الله بيد القدرة و القوة ابواب النجاح و نادى منادى الافراح حى على الفلاح يا جواهر الارواح فى اصداف الاشباح فابشر و ابهذا اليوم المشهود و الورد المورد الخ " و " هو الله احيا الله فى امريكا عليهم بهاء الله الابهى ' هو الرب الرحيم يا ابنا الملكوت ان سلطان الملوك قد استقر على سرير الناسوت و ان شمس اللاهوت قد سطعت و لاحت من افق الجبروت و العزة لها و السلطنة لها و العظمة لها و لمن استضي بنورها و استفاض من فيض جودها و ان رب الجنود الموعود فى التواراة و بلسان داود قد ساق اجواق ملائكته و افواج كتائبه الخ " و " هو الله احيا الله فى امريكا عليهم بهاء الله الابهى ' هو الله يا احباء الله و ابنا ملكوت الله ان السما الجديدة قد اتت و ان الارض الجديدة قد جاءت و المدينة المقدسة

--- صفحه ۱۱۸۹ ---

اورشليم الجديدة قد نزلت من السماء من عند الله على هيئة حورية حسنا بديعة فى الجمال الخ " و " الست لا من المحترمة هو المحبوب ايتها الحقيقة الروحيه تالله الحق ان سكان الملكوت يصلون عليك الخ " و " الخواجه تشابس المحترم هو المحبوب يا من انجذب من مغناطيس الملكوت الخ " و " الدكتور بيز المحترم هو المقصود ايتها السراح النوراني الخ " و " الست فورتش المحترمة هو الموجود ايتها الجوهره الروحيه الخ " و " الست و الكوت المحترمة هو الاقدس ايتها الناطقة بثنا ربها الخ " و " الخواجه دبلې المحترم هو المقصود يا ابن الملكوت الخ " و " الخواجه لاين المحترم يا من نشر نفحات الله الخ " و " الخواجه وليم جيمس الروحى الملكوتى المحترم هو المقصود ايتها الناطق به خطاب الملكوت الخ " و " الخواجه گرينليف المحترم الخ " " الخواجه ماكتست و قرنيته المحترمة الخ " و " الست بر تنهام و رجلها المحترمان ايتها الخريده الغرا شمري عن ساق الاجتهاد الخ " و " الخواجه دوج المحترم ... و بلع قرينتك المحترمة يحيتى سلامى و كذلك اولادك المجنوبين عندى " و " الست طالبت المحترمة الدوج المحترمة

الست هارن المحترمه الست كوپر المحترمه الدكتورة لندربرك المحترمه الخواجه و ليم المحترم الست الن مور  
المحترمه الخواجه الطون المحترم ."

--- صفحه ۱۱۹۰ ---

و در سال ۱۹۰۱ م ۱۳۱۷ ه.ق حاجی عبد الکریم تاجر اصفهانی ساکن مصر که مبلغ خیرالله بود حسب امر  
حضرت عبدالبهاء بامریکا رفت و خیرالله بنصایحش التفاتی نکرده با ناقضین پیوست بعداً حضرت عبدالبهاء ویرا  
مردود فرمودند و او با جمعی که پیروش شدند در زمره مخالفین قرار گرفتند و چون عبد الکریم مذکور را کاری  
از پیش نرفت و اوضاع بهائیان آشفته و افکارشان نا موافق ماند لذا در همان سال حاجی میرزا حسن خراسانی ساکن  
مصر ( که تقریباً پنجمه در امریکا خصوصاً در شیکاگو اقامت کرد ) و آقا میرزا اسد الله اصفهانی با موسی رفیع  
کلیم و سپس حسین روحی بعنوان مترجم محض برای تحکیم بنیان عهد و میثاق و تبلیغ امر ابهی<sup>۱</sup> به امریکا رفتند و  
ناقضین عکاً خبر یافته میرزا غلام الله بن محمد جواد قزوینی را فرستادند و چندی بعد از ورود وی مقالاتی از جانب  
خیر الله در ردّ حضرت عبدالبهاء منتشر کردند که مقالاتی در جواب آنها از طرف میرزا اسد الله و سائر احبا بنام  
بیت العدل بهائیان نشر یافت و چون ترجمه بانگلیسی را قوتی مزید در خور و ضرور مینمود حسب امر آن حضرت به

--- صفحه ۱۱۹۱ ---

سال ۱۳۱۹ پسرش میرزا امین فرید در سن بیست سالگی که تازه از تحصیلات انگلیسی فراغت یافته بود برای ترجمه  
عربی و فارسی بانگلیسی به امریکا رفته مساعدت پدر گرفت و الواح و آثار بسیار از جمال ابهی<sup>۱</sup> بانگلیسی ترجمه و  
طبع شد و صورت صلوة را ترجمه کردند و میرزا اسد الله خود تالیفاتی نموده بواسطه پسر ترجمه و هم طبع و نشر  
کرده و از جنبه ناقضین کاست و امر ابهی<sup>۱</sup> و انورا عهد میثاق قوت گرفت و در همانسال ۱۳۱۹ حسب امر حضرت  
عبدالبهاء آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی با حاجی نیاز که ساکن مصر بودند با علی قلی خان کلانتر بجهت مترجمی به  
امریکا رفتند که میرزا مدت سه سال در آن مملکت بسر برد و میرزا علی قلی خان کلانتر و حسین روحی برای  
ترجمه خطابات او در امریکا قرار جستند و مقالات آقا میرزا ابوالفضل و مخصوصاً رساله تألیفیه او بنام حجج البهیّه

ترجمه و طبع گشت و رایت امر ابهی<sup>۱</sup> و علم و میثاق بلند گردید آنگاه میرزا احمد سهراب اصفهانی به عنوان ترجمه به سال ۱۳۲۰ وارد امریکا شد و نزد آقا میرزا ابوالفضل گاهی ترجمه کرد و تعلیم امری یافت و و آقا میرزا ابوالفضل در سال ۱۳۲۲ عودت نمود و میرزا اسد الله و فرید ماندند و اندک اندک جمعی از احبای امریک بلوغ و نبوغ حاصل کردند و برای نشر آثار امر ابهی<sup>۱</sup> قیام کردند ولی کم و پیش آثار نقض و اختلاف در میان بود تا آنکه

--- صفحه ۱۱۹۲ ---

حضرت عبدالبهاء خود بسال ۱۳۲۹ به امریکا رفتند و قریب دو سال در بلاد و ایالات متحده شمالی و کانادا مسافرت فرمودند و خطابات و بیاناتشان به واسطه ترجمه دکتر امین فرید انتشار یافت و هر چند در آن ایام خیر الله حرکت آخر به عمل آورد و بدستگیری شعاع الله بن میرزا محمد علی اقداماتی کرد و خائب و خاسر گشت و ناقضین از میان رفتند و منجمدان حرارت گرفتند ولی فرید مذکور دچار خسران و سوء اعمال خود گشت و مردود گردید و پدر و خواهر و دامادش نیز تبعیت کرده به حرمان افتادند و از مابین جمیع ثابتین دور و مطرود گشتند و حضرت عبدالبهاء پس از عودت خود مجدداً برای نشر امر ابهی<sup>۱</sup> و ایجاد اتحاد بین احبای میرزا اسد الله فاضل مازندرانی را با مترجم به امریکا بفرستاد که قریب یک سال نیم در ایالات متحده و کانادا خطابات داده تبلیغ کرده آنگاه عودت نمود و در سال ۱۳۲۴ پروفیسور برکة الله هندی از جوانان تحصیل قدیم و جدید کرده مسلمین هندوستان که برای نشر اسلام سفر به امریکا کرد ملاقات و معاشرت با احباء حاصل نمود و منجذب بامر ابهی<sup>۱</sup> گشت و در مجامع این طایفه منعقد

---

چندی قبل مکتوبی از یک نفر بهائی رسید موسوم به ( کاث برث ) در اسکاتلند که در هفده سال قبل بمحضر مبارک حضرت بهاء الله رسید ولی آنوقا بهائی نبود و حال مردم را ببهشت روح پرور بهائی هدایت مینماید " ضمن مکتوب و اصل از احبا امریکا مورخه ۱۳۲۴ "

--- صفحه ۱۱۹۳ ---

در نیویورک خطابه هاادا کرد تبتن و توضیح معارف و تعالیم بدیعه نمود و چون بژاپون سفر کرد و مجله اسلام تاسیس نمود روح مقاصد امر ابهی<sup>۱</sup> را منتشر ساخت . و اسامی و احوال معدودی از بهائیان بدین تفصیل است مستر و

مسیس فلیس ساکن واشنگتن. دیگر مس لواکتسز معروفه به ست لوا از قدمای امریک در سال ۱۳۱۶ برای تبلیغ از نیویورک سفر بکالیفورنیا کرد و جمعی را تبلیغ نمود و باتفاق آنان و شوهرش دکتر گتز بعگا مشرف شد و ایشان گروه اول از زائرین امریکا بودند که بسال ۱۳۱۷ به عگا وارد شدند و لوا در صف اول از مبلغین امریک محسوب بود که سیمای روحانی و نطق مؤثر پر جذبه‌هاش قلوب کثیری را به ملوک ابهی<sup>۱</sup> منجذب ساخت و پنج بار بعگا رفته تشرّف به محضر حضرت عبدالبهاء حاصل کرد و با شوهرش بسال ۱۹۱۴ به بمبئی سفر تبلیغ کردند و در یک سفرش مدت سالی بازئی ساده نسوان عگا در جوار مبارک عبدالبهاء بسر برده کسب فیوضات می نمود و آرزوی سیر و سیاحت در ایران و فوز به شهادت داشته چندین بار بمحضر مبارک التجا کرد و هر بار جوابی مملو از حقیقت و نصیحت بشنید و شوهرش دکتر گتسینگر سالها تبلیغ کرد و کتابی مصور مملو از رموز علوم قدیمه ملل عتیقه و اخیره مکشوفه در اسرار غربی<sup>۲</sup> امر ابهی<sup>۱</sup> نوشت .

--- صفحه ۱۱۹۴ ---

دیگر مادام لورا کلیفورد بارنی دریفوس از قدمای امریک بود که شاید قریب پایان قرن ۱۹ م در پاریس بواسطه‌بھائیان امریکائی خبر ازین امر یافته مؤمن گردید و پس از چندی با مس روزنبرک از لندن در سال ۱۳۲۲ ه.ق \_ ۱۹۰۴ م پی زیارت حضرت عبدالبهاء وارد عگا شد مدتی در جوار فضال بماند و تحصیل زبان فارسی و تعالیم امر ابهی<sup>۱</sup> نمود و بت موجب میل او حضرت عبدالبهاء آقا میرزا ابوالفضل را دستور سفر امریک دادند که باتفاق رهسپار شدند و مصاریف سفر آقا میرزا ابوالفضل با او بود و آقا میرزا ابوالفضل در آغاز ورود بعلت تغییر هوا اوضاع زندگانی بیمار شد و بارنی تلگراف بحضرت عبدالبهاء کرد در جواب تلگراف کردند که اگر بر ایشان سخت است اجازه عودت دارند و میرزا راضی بترک خدمت نگشته بماند ولی بیماری خفقان قلبی که داشت و بعلت ترک عادت دخان اندک مسلط گردید و بارنی باتفاق هیپولیت دریفوس فرانسوی که هنوز با هم ازدواج نکرده بودند مسافرت در ایران نمودند و در تمامت بلاد ایران خصوصاً طهران و تبریز و اصفهان پذیرائی و تجلیل لایق از ایشان به

عمل آمد و در اصفهان میرزا اسد الله خان وزیر و فاتح الملک مهمان نوازی بعمل آوردند و بارنی باری دیگر در سال ۱۳۳۵ بحیفا در محضر حضرت عبدالبهاء تشریف جست و چون ناقضین همت گماشتند که یک خانه مستاجر

--- صفحه ۱۱۹۵ ---

آن حضرت را بمخالفت و معاندت برانگیزند و بالاخره ویرا تحریک کردند آن آنحضرت و عائله اش را برخیزاند بارنی اصرار کرد که خانه را بنام آن حضرت بخرد ولی فرمودند که قبالة خانه را بنام خود نماید و او نزد عائله آن حضرت به ناله گفت که مگر ایمان مرا قبول ندارند و اصرار کرد ولی قبول نکردند و فرمودند خدمتی جلیله برای او در نظر گرفتھام و عاقبت پسران زنی غریبه که شوهرش مرده و خودش در خانه آن حضرت رختشوئی میکرد باو واگذاشت که بیاریس برده مادروار کفالت و تربیت نماید و بارنی در آغاز گمان برد که کودکان مذکور بهائی زاده اند و بعداً دانست که پدرشان عربی نا بهائی بوده و بالجمله مادام دریفوس در فرانسه و امریک همیشه مورد انجام خدمات امریه بود و کتاب مفاوضات عبدالبهاء از نتایج ایام اقامت او در عکاست و هم جکایت نمایش بنام دلیران خدا را او تالیف نمود. دیگر مستر هارکن اوپر که بواسطه ست لوا ایمان آورد و سالها بتبلیغ مشغول گشت و در آثار حضرت عبدالبهاء مذکور استو دیگر مستر و مسس اشتن ساکن دنور که در شرح سفر حضرت عبدالبهاء در امریکاست که در نیاپولیس منتظر ملتزم رکاب آن حضرت گردید.

--- صفحه ۱۱۹۶ ---

دیگر مستر هوارد مکنات ساکن برکلین از مبلغین و ناطقین شهیر بهائیان امریکا و از متقدمین مؤمنین صف اول آن مملکت که شمه از احوالش ضمن شرح احوال خیر الله و در بخش سابق ضمن شرح واقعات ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در امریکا نگاشته آمد او بسال ۱۳۱۵ فائز بایمان شد سالها در خدمات امریه خصوصاً در ادب خطابه و تبلیغ شهرت داشت و سفری بسال ۱۳۲۳ موقعی که آقا میرزا ابوالفضل عودت میکرد با زنش و برخی دیگر از اهل ایمان بعگا رفته ایامی در جوار حضرت عبدالبهاء زیستند و مسس مکنات در نیویورک و برکلین خطابه و نصیحت مؤثره داد و مستر مکنات در فتنه مخالفت خیر الله ایامی فیما بین احیاً بد نام گشت ولی در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء

مراتب فرمانبرداری و ایمان صادق خویش را نشان داد و او در ایام اقامت آقا میرزا ابوالفضل در امریکا دخالت در ترجمه کتاب ایقان داشت و در ترجمه بعضی الواح و نیز ترجمه رساله حجج البهیه تالیف میرزای مذکور سعی و جهد بلیغ مبذول نمود و خود نیز رساله ای در اثبات امر ابهی<sup>۱</sup> نوشت و بالاخره با زنش پی همدیگر به سال ۱۳۴۰ وفات نمودند. مستر داوج تقریباً در سال ۱۸۹۸ در عکا تشریف حضور حاصل کرد دو پسر جوانش تقریباً در سال ۱۹۰۱ مشرف به حضور گردیدند

--- صفحه ۱۱۹۷ ---

مادام دوکانا وارد از نجبا که دیانت بودائی گرفت و سالها در آن عقیدت صرف وقت و همت و فداکاری نمود و مبلغه گردید و بنام سیستر سانگامیتا معروف شد و در فلسفه جدید غربی و هم با تصوف هندی کاملاً آشناست و کتاب بودا را به عنوان کامیل اف بودا بدو زبان فرانسه و انگلیسی طبع و نشر نمود و تقریباً در پنجاه سالگی بهائیت در آمده در حدود سال ۱۹۰۲ در عکا با همسفرش مستر فلیپس که با وی هم عقیدت بود به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بوده چندی استفاضه کرد و مسائل مربوط ببودا و تناسخ را همی پرسیدند .

دیگر مشتری هوپر هریس از پیشنیان بهائیان ساکن نیویورک مدتی نزد آقا میرزا ابوالفضل درس امر خواند خدمات امریه اقدام کرد خصوصاً در ادا خطابه و تبلیغ معروف شد و در سال ۱۳۲۴ با مستر هارلن اوبر پی زیارت حضرت عبدالبهاء به عکا مشرف شد و حسب الامر سفری با مستر اوبر مذکور به هند برای تبلیغ بسال ۱۹۰۵ م رفت چنانکه در سال ۱۳۲۵ ه.ق در هند بودند و با این ابهر و میرزا محمود زرقانی ملاقات می کردند و مسیس هریس هم با شوهر در خدمات شریک بود و از ایشان عائله برقرار گردید. مستر مایرون فلیپس چنانکه مذکور شد با هم عقیدتی

--- صفحه ۱۱۹۸ ---

سیستر سانگامیتا ولی بمخالفت مشرب کتابی نوشت و معدلک در بعضی از مسائل مانند رجعت و غیره در حالیکه انشا میکرد بنوعیکه در ذهنش بود نوشت . دیگر مسیس و یار مستر فرمن مس لوئیز شومن مس مورتن از مؤمنات متقدمات بالتیمور بعداً در واشنگتن مقیم شد و سفر تبلیغی در بلاد نمود. مسیس امیلی نوبلاک و دخترانش مس الما

نوبلاک و مس فنی نوبلاک ساکن واشنگتن بواسطه آقا میرزا ابوالفضل فائز به ایمان شد و سیاهان امریک سنه ۱۳۲۷ بواسطه او ایمان آوردند و در ممالک اروپ و در امریک خاصه در بوفالو و بلاد اخری تبلیغ کرد و برای هدایت سیاهان سعی و کوشش بسیار نمود و خطابه‌های مؤثره داد و در بوفالو و غیره عدّه کثیری را مهتدی ساخت و مس الما نوبلاک بنوعی که ذکر شد موفق به نشر این امر در آلمان گردید. دیگر مسیس ماری واتس ساکن واشنگتن و تیا سوفی و مبلغه آنان بود چون فائز بایمان شد بتبلیغ پرداخت و مورد تعرضات بسیاری واقع شد مساعی بسیار در تبلیغ نمود و مخصوصاً در بلاد پنسلوانیا اقدامات مؤثره بعمل آورد و بخطابات مؤثره قلوب صدها نفوس را جذب کرد و بسال ۱۳۴۰ به حیفا رفته ایامی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسر برده مراجعت کرد و به سال دیگر

--- صفحه ۱۱۹۹ ---

وفات یافت. دیگر کلنل فیلتس جرالداً غالباً در سفر بسر برده خطابه برای تبلیغ در مجامع ادا نمود. دیگر مسس مریم هنی در تبلیغ خدمات بسیار نمود مخصوصاً در شهر ایندی پاناپولیس تبلیغ مؤثر کرد و با اینکه در واقعه هائله زلزله سانفوراسیکو (سانفرانسیسکو)؟؟؟؟ خسارات عظیمه رسید و شوهرش مستر هنی در واشنگتن به صدمه اتومبیل درگذشت در خدمات امریه فتور نیاورد و سالها نویسنده و مساعد جریده نجم باختر بود و بانواع خدمات امریه قیام کرد. دیگر مس سن در سن دختری با حجب و حیا امریکائی در سال ۱۹۰۱ باتفاق مسیو دریفوس در عکا مشرف به حضور شد و در نزد بنات حضرت عبدالبهاء بخدمت امر و تدریس مشغول گردید در تحصیل زبان فارسی جهد میکرد. دیگر مس آسیه ولکا پولاک سالها در سانفرانسیسکو و اکلند و لاس انجلیز و غیرهم نفوس کثیره را مهتدی ساخت و در شیکاگو و اطراف رایت تبلیغ برافراخت و محل اسکای لند را مدتی برای اجتماع مردم در تابستان برقرار کرد تا موجب تبلیغ و نشر امر ابهی<sup>۱</sup> شود. دیگر مس ژولت تامسن متولد واشنگتن نقاش کامل التحصیل در پاریس معروف سالها در نیویورک در خانه اش مجامع امری فراهم داشت و در تعلق روحی بحضرت عبدالبهاء نامدار بود

--- صفحه ۱۲۰۰ ---



و آثار کثیره در حقش صدور یافت و رساله ای در شرح احوال مریم ماکدولیته شهیره بدانطریق که آن حضرت تبیین فرمودند به نوع رمان تالیف کرد. دیگر مسیس آسیه الن در واشنگتن دیگر مسس ایزابلا دی برتینکهام در سال ۱۳۱۶ با شوهرش در نیویورک بواسطه ابراهیم خواجه فائز به ایمان شد و در آن موقع بیش از چهار یا پنج تن در سلک اهل ایمان بدیع نبودند و سپس بعضی از خانواده شوهرش ایمان آوردند و چون اعضاء خانواده شان غالباً از قسیسان بودند تنفر و اعراض و تعرض پیش آوردند و از او بریدند و تمامت اقارب در ایدایش شرکت جستند و از جانب قسیسان ساکن بیروت و شام و غیرهما مفتریاتی در حق حضرت عبدالبهاء فیما بینشان نشر یافت و معذکک با شوهرش مدت چهار سال در نیویورک به نشر امر ابهی<sup>۱</sup> پرداخت و بسیاری بانان تعرض کرده دیوانه خواندند و مسخره نمودند و او دوباره بعکا رفته ایامی در جوار افضال حضرت عبدالبهاء زیسته مورد الطاف کثیره گردید و آثار عدیده در حقش صدور یافت و چندی در شهر فیلادلفیا بسر برده درس دینی بهائی تاسیس کرد و جمعی را تبلیغ کرد و مبلغه ساخت و کثیری بواسطه او مهتدی گشتند.

--- صفحه ۱۲۰۱ ---

دیگر مستر ژوزف هانری هنن و زنش مسس لولین هنن که در سال ۱۳۱۹ بواسطه آقا میرزا ابولفضل فائز به ایمان شد و بعداً مستر ژوزف هنن قبول این امر نمود و یکی از احبیا فعال گردید و در خانه شانرا در واشنگتن برای طلاب هدایت و اجتماع احباب گشودند و سفرهای تبلیغیه نمودند. دیگر مسس هوپر در ایتاگا و هم مسس گتسز خدماتی در تبلیغ اهالی انجام دادند. دیگر مس اویت لوئیز کروئر معلمه در مدارس علیا در نیویورک و برکلین مساعی جمیله در تبلیغ نمود و در مدرسه امر ابهی<sup>۱</sup> را بسمع تلامیذ و آموزگاران رساند. مسیس دیکن و دخترش مسس لوئیس منجذب به امر ابهی<sup>۱</sup> بوده در نشر کلمات و معارف بدیعه خدمت نمود. دیگر هواروس استروون باتفاق مستر ریمی بسال ۱۹۱۰ سفر برای تبلیغ بهندوستان کرد و در بالتیمور مساعی بسیار در تبلیغ به جا آورد. مستر رای ویلهلم ساکن نیویورک تاجر قهوه که پدر و مادرش و او منجذب بامر ابهی<sup>۱</sup> شدند و سالها در انواع خدمات امریه پیشقدم بود

عضو محفل روحانی نیویورک و نماینده کنونشن پی در پی گشت و در خدمات مالی و غیرها سهمی وافر داشت و ارسال مراسلات امریه را تصدی مینمود و احوال روحانیه و اقوال مطایبه پر معانیش در بدایع الاثار و غیرها مذکور

--- صفحه ۱۲۰۲ ---

است. دکتر مودی سن . ل از آحاد اولیه اهل ایمان امریکا و به کمال روحانیت و ایمان بهائی شهرت داشت و برای خدمت به این امر با دکتر کلاک بسال ۱۳۲۸ ه.ق ۱۹۱۰ م وارد طهران شده در خیابان علاء الدوله خانه و محکمه گرفت و به مریضخانه صحت نیز رفته مشارکت و مساهمت با دکترهای بهائی مؤسس آن بیمارستان نمود و سالها در طهران به انواع خدمات امریه موفق گشت و عکسهائی از او و از مجالس مجللی با او در طهران بیادگار می باشد. دیگر مسس . لو . سی مکسویل ساکن مونتریا کانادا که از ملاقات آقا میرزا ابوالفضل استقاوه بسیار نمود سبب هدایت عدّه کثیر گردید و خانه اش محل تبلیغ و ملاقات و ورد مبلغین و مسافرین و اجتماعات امریه بود و شرحی از احوالش در ایام اقامت حضرت عبدالبهاء در مونتریا در کتاب بدایع الاثار مذکور است و او و شوهرش مستر مکسویل و خصوصاً بنت مجلله اش عاقبت بمقام جلیلی فائز شدند. مستر گریگری از سیاهان و ساکن واشنگتن خدمات بسیاری در نشر امر ابهی<sup>۱</sup> در بلاد امریکا انجام داد و به سال ۱۹۲۰ م \_ ۱۳۲۸ ه.ق سفر تبلیغی بجنوب ایالات متحده نمود و در سال ۱۳۲۹ سفری بمحضر حضرت عبدالبهاء رفته تشریف حاصل نمود و ازدواجش با خانم سفید نژاد در ایام اقامت آنحضرت در واشنگتن واقع گشت و او را نطقی فصیح و روحانی و مؤثر در القای خطابات بود.

--- صفحه ۱۲۰۳ ---

دیگر مسس ماکنیل در واشنگتن دیگر مستر ارثور پیلوری داج و زنش از قدما امریکا به سال ۱۳۱۶ فائز بایمان شدند و با هم سفری به عگا کرد به زیارت حضرت عبدالبهاء رسیدند و در خدمات میهمان نوازی و مجلس آرائی در خانه خود ممتاز بود. دیگر مسیس کلودیا کولس محترمه مؤمنه مجلس آرا<sup>۱</sup> در صف اول مؤمنات ساکن واشنگتن و عاقبت در لندن بسال ۱۳۴۰ درگذشت. دیگر مسیس لش ساکن شیکاگو مسیس برایانت از اهل کولورادو

مس ماسن ساکن شیکاگو مسیس استور کارد در واشنگتن مس امروز ساکن بالتیمور در تبلیغ و عقد محافل سالها خدمت نمود مستر ودکاک ساکن منتریال کنا در عقد مجامع و ترویج امر ابهی<sup>۱</sup> مساعی مبذول داشت . مسس کودال و دخترش مسس الا کوپر ساکن سانفرانسیسکو مسس اواسل ساکن شیکاگو مستر اکنو ساکن شیکاگو مستر ویندست ساکن شیکاگو سالها مدیر قسمت انگلیسی نجم باختر و ساعی در خدمات امر بود. مسس کینیس ساکن نیویورک غالباً در خانه خود مجمع احبا منعقد میداشت و در تابستانها بگرین ایگر حضور یافته سعی

--- صفحه ۱۲۰۴ ---

در خدمات امریه نمود . مسس بارنیتس ساکن واشنگتن که در مسافت چهار ساعتی آنجا تاسیس کلنیال پیج کرد که در سالها عده بسیاری در آنجا رفته زیر چادرها و اشجار سبز و خرم تفرج و هم تبلیغ نمودند. مستر و مسس ونتیربرن در سانفرانسیسکو و لاس انجلیز و غیره مجالس و محافل باشکوه منعقد ساخت. مسیس جوزفین کولس ساکن واشنگتن در سال ۱۳۲۱ به عکا رفته ایامی در جوار فضل و عطای حضرت عبدالبهاء تشریف حاصل کرد . مسیس هرفان موجب ورود امر ابهی<sup>۱</sup> در شهر فیلادلفیا گردید که بعداً مرکزی شده محفل روحانی تاسیس گردید. مستر سدنی اسپراک بسال ۱۳۲۱ بحضور حضرت عبدالبهاء سفر کرد و نیز حسب الامر با مسیو دریفوس سفری بهند نمود و و به سال ۱۳۲۸ با مستر ریمی بایران آمد و مدیر مدرسه تربیت در طهران انتخاب گشت پس بحیفا رفته در محضر آن حضرت ایامی بسر برد و با دختر میرزا اسد الله اصفهانی ازدواج یافت .

دیگر مسیس کالینز از محترمت مؤمنات و پیشقدم در انواع خدمات مالی و غیرها. دیگر مسیس پارتز(پارسنز)

--- صفحه ۱۲۰۵ ---

خانم مجلله متموله از اهل واشنگتن که تفصیلی از احوالش و از اقامت حضرت عبدالبهاء در خانه اش و در قریه ملکیش و غیرها در بدایع آلاثار مرقوم و او سفری به حیفا به زیارت حضرت عبدالبهاء رفته و در خدمات مالی و

غیرها در راه این امر همواره پیشقدم بود. دیگر دکتر ایولین از اهل سانفرانسیسکو دیگر مستر لنت از بهائیان متقدم همیشه در خدمات امریه ساکن بستن.

دیگر مستر هورا از مؤمنین سالهای اول در امریکا بکمال اشتعال و انجذاب آراسته بود و نوبتی در حدود سال ۱۹۰۰ در عکا زیارت رفت. دیگر مستر هری راندال اهل بستن از بزرگان بهائیان و متمول و متخلق و خطیب و سالها رئیس محفل ملی بهائیان امریکا بود و سفری بحیفا با عائله زیارت رفت.

دیگر ترنتن چیس در ۲۲ فوریه ۱۸۴۷ در شهر اسپرینگ فیلد متولد شد و بعد از رشد شغلش ماهیگیری و شاید آوازخوانی در صحنه سینما هم بود و سرشت دینی داشت و در ادیان و مذاهب همی تجسس می کرد و چند سال اخیر از پیروان ایمانوئل سوئد نبرگ شد و معذالک حال تجسس داشت و با معتقدین همه عقاید مهربانی می کرد و از شدت علاقه دینی مقالات و رسالات

--- صفحه ۱۲۰۶ ---

و اشعار در توصیف حق نوشت و روزی شعری مینوشت که یکی از آشنایان بیدارش آمد و خواهش کرد تا ترنتن چیس قسمتی از آن اشعار را برایش خواند آنگاه بوی خبر داد که شخصی تازه آمده و میگوید مظهر موعود ظاهر گردید و با کمال اشتیاق طلب کرد تا با هم بملاقات آن شخص یعنی ابراهیم خیر الله رسیدند و بهائیان امریکا در صف اول مؤمنین بهائی آنجا چهار تن را نام میبرد ویلیام جیمز، مسس ماریان میلر، ادوارد دنیس، ترنتن چیس و شاید این آشنایش همان ویلیام جیمز بود و ترنتن چیس بعد از ایمانش چون ریاست شعبه بیمه ایالت شیکاگو را داشت به همین وسیله پی در پی سفر میکرد و نشر این امر میداد و او همیشه بهائیان را تشویق کرد و مکاتبه با آنها می نمود و بسیاری از مکاتیب و کتابها و مقالات و اشعارش در دست میباشد و در موقع فتنه خیر الله از وی پیروی نکرد و در کمک بدکتر فرید در ترجمه کلمات مکنونه بواسطه قاموسها سعی میکرد که معانی مکنونه کلمات خوب مفهوم وی شود و او در سعیش برای تشکیل محفل روحانی و قلت هم فکرائش دچار مخالفت بسیار گردید و

بدعوت او برای حضور در محفل بنام بیت العدل مستر ویندست و بعضی حاضر شدند که اسامی آنها ببهائیان پیشنهاد شد و چون مقبول گشتند محفل تاسیس یافت و بعداً که بنام محفل روحانی شد و زنان هم حق عضویت یافتند

--- صفحه ۱۲۰۷ ---

دیگر اشکالی نبود ترنتن چیس در سال ۱۹۰۷ بعگا تشریف حاصل کرد و بعد از مراجعت منتقل بکالیفورنیا شد و او در رساله بنام دوکلیلی شرحی ازین تشریف را نوشت و در آن چهار روز ایام تشریف اطلاعات امری و انجذابش نسبت بحضرت عبدالبهاء به کمال رسید و به غایت مورد ملاحظت بود و بواسطه ضدیتها در عگا بیش از آن مدت مصلحت اقامت نبود و او با همراهانش بعد از زیارت روضه مبارکه و باغ رضوان در حالیکه برمیگشت در حیفا میگریست و بامید وعده بود که برای سفر دیگرش حضرت عبدالبهاء فرمود و مستر چیس بانگلستان رفت و بالاخره چند روز قبل از ورود آن حضرت به امریکا درگذشت .

دیگر هایدوان انگلیسی الاصل متولد در لندن و تاجر بود و به امریکا برای تجارت رفت و در آنجا به ملاقات و صحبت بعضی از بهائیان ایمان آورد و با مبلغش مستر واردفیتز سفرهای روحانی و خدمات بسیار کرد و به سانفرانسیسکو برای تجارتش رفته با ترنتن چیس و مسیز لواکسینگر و غیرهما مصاحبت و معاشر بود و در مسافرت حضرت عبدالبهاء به سال ۱۹۱۲ در شهر سانفرانسیسکو مشرف و به غایت منجذب شد و بعد از آن همی خدمت بتبلیغ کرد و در سال ۱۹۱۸ محض اطاعت امر آن حضرت برای نشر امر و مهاجرت با زنش مهاجرت به استرالیا کرد

--- صفحه ۱۲۰۸ ---

و در سال ۱۹۱۹ به سیدنی پیاده شدند و او اولین بهائی استرالیاست و مستر ویتاگر را تبلیغ کرد و در آن کشور پهناور سیر و تبلیغ همی کردند و بالاخره دان که وفا و دردان معروف است در ۱۹۴۱ در سیدنی درگذشت .

دیگر مستر شفلخر از جمله در سال ۱۹۲۶ \_ و سال ۱۹۳۷ به کراچی و داخله هند و ممالک برما و جاوه و ژاپون سفر و تبلیغ کرد و مسس شفلخر از آن جمله در سال ۱۹۲۵ در داخله هند و ممالک برما سفر و تبلیغ کرد .

مستر و مسیس گرین لیف مستر و ودوارد مس هلن مس مسیس کلودیا استوارت کلز مس ماری لیتل در واشنگتن مسس ماکارت اسپرک در بوفالو مستر میلز و کیل حقوقی در نیویورک مردی مؤمن و خردمند و بسی مقدم در تشکیلات بهائی و سالها رئیس محفل ملی امریکا و کوشا در انواع خدمات بود. مسیس کرنین ترو در شیکاگو محفل روحانی تاسیس نمود و در تاسیس مشرق الاذکار مدخلیت تامه داشت و صرف مال بسیار کرد و در تبلیغ کوشا بود و نوبتی به حیفا در محضر مبارک حضرت عبدالبهاء تشریف جست. مادر بیجر در نیویورک و در گرین ایگر همی تبلیغ کرد و تدریس آثار و عقاید و استدلال برای این امر خصوصاً تدریس کتاب ایقان و کلمات مکنونه مینمود.

--- صفحه ۱۲۰۹ ---

مسیس پوکا هانتاس اول مؤمن در بنی الاسود در حق اوست قوله العزیز: " واشنگتن امة الله مسیس پوکا هانتاس علیها بها الله هو الله ای امة الله شکر کن خدا را که در میان آنقوم اول مؤمنی و بنشر نفعات پرداختی و بهدایت دیگران برخاستی از فضل و عنایت جمال ابهی<sup>۱</sup> امیدوارم که رویت روشن و خویت دلپسند و بویت معطر گردد بدیده بینا و گوش شنوا و بزبان گویا و بدل مملو از بشارت کبری و بجان مستبشر بنفعات الله گردی و در میان آن قوم بتربیت نفوس پردازی و ممتلاً از نور گردی مردمک دیده هر چند لون سیاه دارد ولی معدن نور است تو نیز چنان شوی خوی باید نورانی باشد نه روی باری پس در نهایت اطمینان و ایقان رب اجعلنی نوراً و سراجاً و هاجاً و نجماً بازعاً حتی انور القلوب بضیا الساطع من ملکوتک الابهی<sup>۱</sup> بفرما احبا و سائر اما الرحمن را از قبل من نهایت محبت و مهربانی بیان کن و علیک البهاء الابهی<sup>۱</sup> عع "

مسیس اکنس الکساندر بجزائر هاوی در جزیره هونولولو رفت جمعی را هدایت کرد و او بژاپون رفت تبلیغات کرد میس مارثا روت که تقریباً در حدود ۱۹۱۰ م فائز بایمان شد و بزیارت حضرت عبدالبهاء در امریکا رسید و

بتدریج در خدمات قلمی

--- صفحه ۱۲۱۰ ---

در جرائد و سفر برای نشر این امر در ممالک بسیاری موفقیت یافت و از آن جمله در سال ۱۹۳۱ بمبئی و داخله هند و برما سفر و تبلیغ کرد. مستر و مسیس ادکر هم بهاوای هونولولو و بژاپون تبلیغات کردند.

تازه تصدیقهای ژاپون: مستر توکو جیرای ترای    مستر انیویی    مستر سایکی ایکوموشیزوکی    پرفسور استانو و دکاپ    مس مارین جاک و کثیری از رجال و نسوان مشهور در ممالک غرب خصوصاً در امریکا که شرح اسامی و احوال مورث تطویل میگردد.

و اما کیفیت بناء مشرق الاذکار بنوعیکه شمه در بخش سابق آوردیم در سال ۱۹۰۴ م ۱۳۲۱ ه. ق احبای شیکاگو به فکر تأسیس مشرق الاذکار شدند و همت گماشتند که تمامت احبای آن مملکت همفکر و شریک خود سازند و چون مرقومات مفصل از قلم حضرت عبدالبهاء در تشویق باین مقصد صدور یافت و بواسطه زائرین امریکائی که از ارض مقصود عودت میکردند ابلاغات متتابعه فرمودند احبا اوراقی برای سوق باین مقصد منتشر کردند این فکر تعمیم گرفت و در سال ۱۳۲۵ - ۱۹۰۷ شروع بگرد آوردن اعانات نمودند و اشخاص و مجامع بهائی حسب القدرة مساعدت کردند و حضرت عبدالبهاء در ضمن خطابی چنین صادر فرمودند: " تأسیس مشرق الاذکار در

--- صفحه ۱۲۱۱ ---

آن دیار بسیار مهم است و سبب حصول رضای پروردگار و نزول تائید رب متعال " و در خطابی دیگر " در عشق آباد بنای مشرق الاذکار و اسباب الفت و اتحاد احبای الهی نمودند که سبب اجتماع کلمه شد شما نیز بنای مشرق الاذکار را در امریکا اسباب اتحاد و یگانگی احیا و اما رحمن نمائید که بالاتفاق بتأسیس مشرق الاذکار پردازند " و در خطابی دیگر " در خصوص زمین مشرق الاذکار که در شیکاگو ابتیاع شده مرقوم نموده بودید مسئله مشرق الاذکار از اعظم اساس الهی است البته باید جمیع یاران بکوشند که حال در شیکاگو این بنیان بلند شود و بعد در سائر جهات " و در خطاب دیگر " اعانه که در خصوص مشرق الاذکار نموده اید بسیار مقبول مشرق الاذکار از اعظم تأسیسات عالم انسانی است و تفرعاتش بسیار است مشرق الاذکار اگر چه محل عبادت است و لکن مربوط باسپتال و اجزا خانه و مسافرخانه و مکتب اطفال ایتم و مدرسه تدریس علوم عالیه است هر مشرق الاذکار مربوط باین پنج چیز

است امیدوارم که در امریکا حال مشرق الاذکار تأسیس شود بتدریج اسپتال و مکتب و مدرسه و اجزا خانه و مسافرخانه نیز در نهایت انتظام تربیت یابد به یاران الهی این تفصیل را بفرمایند تا بدانند که مشرق الاذکار چقدر مهم

--- صفحه ۱۲۱۲ ---

است مجرد عبارت از محل عبادت نیست بلکه از هر جهت مکمل است " و در خطابی دیگر " و اما در خصوص بناء هیکل حال باید جمع احبا متفق شوند تا در یکجا هیکل بزودی بنا شود زیرا اگر در مواقع متعدده مباشرت گردد در هیچ جا اتمام نپذیرد و چون در شیکاگو پیش از همه جا تصور بناء هیکل نموده اند البته اعانت بانجا احسن و الزم است. و چون در یکجا تأسیس شد در همه جا تأسیس خواهد شد و اما در نیویورک اگر عمارتی مهیا و حاضر شود که محل اجتماع احبای الهی گردد ولو باستیجار باشد بسیار موافق است انشاءالله هیاکلی در نهایت متانت و صفا و ظریف و لطیف و خوش وضع و منظر در جمیع بلاد امریک تأسیس خواهد شد علی الخصوص نیویورک " و در خطابی دیگر " مسئله مشرق الاذکار شیکاگو در جمیع ایران شهرت یافته و اهمیت حاصل نموده انظار از جمیع اطراف متوجه این قضیه گشته همه منتظر آن اند که مباشرت بینا گردد لهذا شما باید بنهایت قوت و همت در ترویج بنیان مشرق الاذکار در شیکاگو بکوشید و تشویق و تحریص نمائید که انشاالله بزودی تمام زمین خریده شود و مباشرت بنا گردد " و بالجمله حضرت عبدالبهاء بهند و ایران و ترکستان روسیه و قفقاز یا امر بمعاونت در باب بنا مشرق الاذکار امریکا فرمودند و احباً در سال ۱۳۲۵ شروع بجمع آوردن اعانات کردند و خبر بتمامت بلاد ایالات

--- صفحه ۱۲۱۳ ---

متحده شمالی و کانادا و و ممالک اروپا رفت و در سال ۱۳۲۷ چنانکه در بخش سابق نگاشتیم اولین نمایندگان بهائیان آن مملکت در شیکاگو منعقد گردید و قوانین و انتظامات نوشته کمیته اجرائیه تأسیس کرده اعلانات صادر نمودند و وسعت زمین را که برای ساختمان مشرق الاذکار در ساحل دریاچه مشیگان در نظر گرفتند بمبلغ سی و پنجهزار دلار قیمت شد دستور داشتند که وجوه را در سالهای متوالی متدرجاً پردازند و از ممالک اروپا و ایالات متحده شمالی و کندها مبلغ هفت هزار ششصد و سی و هشت دلار فراهم آمد و همت بجمع آوری وجوه و نقود



گذارند و در همان سال اول از ایران و هند و روسیه و مصر و بلاد عثمانی مبلغ هفت هزار و نود و دو دلار اعانه رفت و یکی از زنان مومنات ایران چون نقودی حاضر نداشت گوشواره خویش را از گوش در آورد و بفروخت و نقود بفرستاد و تنها از احبای عکا پانصد تومان ارسال گشت و بدینطریق احبای امریکا با کمال امید و نشاط بفکر بنا مشرق الاذکار شدند و در همین سال در واشنگتن هیئتی بنام انجمن ارتباط شرق و غرب ایران و امریک تأسیس گشت و چون از جانب حضرت عبدالبهاء دستور رسید که باز مجمع سالیانه نمایندگان را در ایام رضوان منعقد سازند. در سال ۱۳۲۸ دومین مجمع در شیکاگو منعقد گشت و تأسیس مجله مختصر انگلیسی و فارسی

--- صفحه ۱۲۱۴ ---

بنام پیامبر باختر نیز در همانسال گردید که مدیر قسمت انگلیسی البرت ویندست و مدیر قسمت فارسی میرزا احمد سهراب شدند و بعداً دکتر ضیا بغدادی بجای سهراب اداره قسمت فارسی نمود و فاضل مازندرانی در ایام سفرش در آن کشور حسب امر حضرت عبدالبهاء قسمت فارسی را مینوشت. گرین ایگر ( گرین عکا ) پیس کاتا قلعه زمین خرم واقع در ایالت الیوت در سال ۱۳۱۲ بواسطه مس سارا فارمر تأسیس یافت و همه ساله در فصل تابستان نفوس کثیره از ادیان و عقائد مختلفه شرق و غرب در آنجا مجتمع شده و دانشمندان و ناطقین از هر قبیل حاضر شده نطق و تعلیم دادند و آقا میرزا ابوالفضل در ایام اقامتش در امریکا بدانجا حضور یافته خطابه ها در امر ابهی<sup>۱</sup> ادا نمود و مولوی محمد برکة الله هندی نیز در آنجا مقالات بلیغه در باب حقانیت دین اسلام خواند و در جرائد از قبیل روزنامه تایمس واشنگتون مورخه ۲۸ شباط ۱۹۰۴ و روزنامه نیویورک دیلی نیوز مورخه ۳۰ کانون ثانی ۱۹۰۴ ثبت

هونولولو مستر ریمی و مستر استرودن بسال ۱۳۲۸ در سفرشان بدور دنیا آنجا گذشته شوق و حرکت در مؤمنین ایجاد کردند و مجالس تنظیم بهتر یافت و ما در اینجا بهمین مقدار از اوضاع ممالک غرب که تفصیل آن مقتضی

--- صفحه ۱۲۱۵ ---

تدوین کتابی علیحده است اکتفا کرده کتاب را خاتمه میدهم.

ثمّ القسم الثّامن من اقسام تاريخ ظهور الحق ويليه القسم التاسع و خاتمته

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxx